[illegible] ۱۳۰۱ [illegible]

[illegible]

[illegible] حسین

دفتر ششم در ذکر حالات امیر تیمور گورکان و اولاد او

حمد و سپاس و لآلی شکر بی قیاس نثار بارگاه پادشاهی سزد که سراپردهٔ عظمت او برتر از کون و مکانست
و شادروان عزت او خارج زمین و آسمان کل ما یرتقی الیه وهم من جلال رفعة و ستار تنابی تو
حمد و شکر جلوا درون سراپردهٔ غیب جا واهب المواهب که حوایج حشمت اثر تا پیشانی خضوع و خشوع
بر ساحت عزت لایزالش نمانند در زمرهٔ متمکنان مکان و لقد مکناهم فی الارض منوج
گستون پادشاهی که پادشاهان بادشاهی ز فیض نعمت اوست سرفرازان و تاجداران گردن
جان بر طوق همت اوست و صلوة و سلام بر سید انام و ماحی ظلام و حامی و شارع دین اسلام
که لوای دولت او برطراز و برادمی دونه سطر رست والی منصب کنت نبیا و آدم بین الماء والطین متمکن
مسند لتکون من المنذرین بلسان عربی مبین مقتضی نبوتش را بهر ازیق و لکن رسول الله خاتم النبیین
و رایت رسالتش را طراز آیهٔ و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین ماه نخجبی احترام آفتاب سپهر احتشام
پیشوای زمرهٔ انبیاء مقتدای فرقهٔ اصفیا صدر نشین بارگاه اصطفی حبیب الله ابوالقاسم محمد المصطفی
علیه التحیة والثناء و شرایف روح و ریحان و لطایف رحمت و رضوان بر روان آل اطهار امجاد
و اصحاب اخیار و اوتاد او باد که مبادی دین را و شبستان ملت را حصن و حصین اما بعد چون
رای عالم آرای ملازمان خداوندگاری مملکت پناهی مظهر لطف و رحمت الهی علیشیر بیک مقتضی
آن شد که پیشینهٔ کریمی بی شایبهٔ تکلفات بخلاف شیوهٔ مترسلان در ملاحظهٔ سعادت
بخوست ساعت و زمان مجددا بعد از اتمام دفتر خامس در تحریر مجلد السادس که مشتملست بر
بر قضایای ایام دولت صاحبقرانی و اکثر اولاد نامی فروع عالی لاجرم قلم مشکین رقم که اطاعت ربما
بسته در آن امر کمر اذعان خود کرده بحث علی سبیل الاستعجال بر سبیل تذکار تا بطریق اجمال اقبال نمود

هر چند صاحبقران کامکار که قدوهٔ سلاطین گردون اقتدار بود بنابر گوهر نفس و طینت پاک و علو
حسب و فضیلت عنصر و سمو نسبت و شرح آثار مناقب آبا و اجداد عظام خویش که هر یک از ایشان بر سپهر
رفعت و کامکاری بدر تابان و بر آسمان حشمت و بختیاری خورشید درخشان بودند محفوظ داشته
فرزندان را از آن آگاه ساختی و هر یک در قبیله و انساب خویش متطلع باشند منشیان بلاغت شعار
بطون صحایف و متون دفاتر سلسلهٔ حضرت صاحبقرانی را بر این نهج ثبت نموده اند که سلطان
کامران امیر قطب الدین تیمور گورکان بن امیر طرغای نویان بن امیر برکل نویان بن امیر ایلنگیز نویان
بن قراچار نویان بن امیر سوغان چچن نویان بن امیر ایردمچی نویان بن تومنه خان بن بایسنقر
خان بن قیدو خان بن دوتومنین خان بن بوقا خان بن بوزنجر خان بن الانقوا بعضی از غرایب
حالات الانقوا در دفتر خامس گذشت شعبهٔ نسب صاحبقران کامکار از اجداد چنگیز خان
از فرزندان تومنه خان بن بایسنقر خان جدا میشود و از جمله اولادش قبل خان پدر چهارم
چنگیز خان و قاچولی نویان برادرش هشتم پدر حضرت صاحبقران بود و امیر قاچولی اصل
قبیلهٔ برلاس است و در آن زمان که چنگیز خان بعضی از ممالک محروسه را به اوسیه پسر
دوم جغتای خان ارزانی داشت و امیر مشار الیه پنجم پدر صاحبقرانیست و حتم ملتش در
دارائی مملکت و استمالت لشکری و رعیت بنوعی قیام نمود که خاص و عام زبان به استحسان گشادند
گشادند و در قواعد جهانگیری و لوازم کشورگشائی بر نهجی اقدام فرمود که مزیدی بر آن متصور نبود
آثار جرأت و جلادت و انوار شفقت و عاطفت قراچار نویان بر عالمیان روشن گشت و بعد از
وفات جغتای خان امیر قراچار نویان همچنان در الوس صاحب اختیار بود و در ایام قراهلاکو
شهربنان حیات را از والی روح پرداخت و چون قراچار نویان رخت بمنزل دیگر
کشید روزگار غدار و سپهر ناسازکار آنچه مقتضای طبیعتش بود بظهور رسانید
حوادث ایام و لیالی در قلمرو جغتای خان متواتر و متوالی گشت و در دیار
ماوراء النهر و ترکستان از اشعهٔ سیف و سنان او دلها خیره و چشمها
تیره گشت میان اولاد جغتای خان بمثابهٔ مخالفت روی نمود که زبان
قلم از تعریف و توصیف آن قاصر آمده و بواسطهٔ کثرت فتنه و آشوب
فرزندان قراچار نویان به حوالی قبة الخضرای کش که او را شهر سبز نیز
گویند آمده رحل اقامت انداختند و اولاد و احفاد امیر قراچار نویان نسلا
بعد نسل و بطنا بعد بطن متصدی حکومت آن دیار میشدند و هر یک
که در ولایت ماوراء النهر رایت شوکت و حشمت می افراشت حکومت

ذکر ولادت حضرت صاحبقران گورکان

آن سرزمین را به آن خاندان ستوده آئین مسلم و مقرر داشت

در شهر ربیع الآخر سنه ست وثلاثین وسبعمایه سلطان ابوسعید بهادرخان
وفات یافت ودر شب سه شنبه بیست وپنجم شعبان در شهر سال مذکور موافق
سیچقان ئیل که مبداء دور سالهای سلطنت طلوع کرد بتاشید حق برج جلال
بر آسمان هفتم اختری مبارک فال یعنی پادشاه تاج بخش گردون رخش حسن کشور
کشای عالم گیر خداوند افسر و سریر قطب الحق والدین امیر تیمور گورکان انار الله برهانه
و نقل بالحسنات میزانه در نظام قبة الخضرای دلکش کیش بطالعی که مشتری استفادهٔ سعادت ازان
کند وزهره نوای خفیا کری بران سازد جهانرا بنور خورشید منور و مزین گردانید از ناصیهٔ میمونش علامات
جهانگیری ظاهر و از جبههٔ همایونش امارت عالم ستانی باهر آن وعده که اقبال همیداد وفا شد و آن کام که ایام
همیخواست برامد چمن دولت و روضهٔ مملکت به این نهال نیهال و غنچهٔ گلشن جاه و جلال اراسته شد
و ریاحین ریاض آمال ازنکهت آن گل سعد شرف و اقبال شگفته گشت موج بحر کرم گوهری بدین انق
زاوج چرخ شرف اختری بدین اسم بباغ مجد و معالی گل مراد شکفت نهال دولت دین را بر بیست
وچون اوان رضاع گذرانیده سن شریفش بمبادی رشد و تمیز رسید خواطر خطیرش بمداومت
سواری و شکار و مباشرت رزم و پیکار مایل شد و از ارتکاب لهو و لعب واجب و لازم شرد
و از بدایت صبی و طرد دنیا اندازی اشتغال داشت تا انزمان که معمورهٔ ربع مسکون را مالک
شد چنانچه کیفیت آن در این اوراق علی سبیل التفصیل والاجمال مرقوم رقم بیان خواهد گشت
وچون سوق کلام و نظم اقتضا ران میکرد که بعضی قضایای ماوراء النهر که پیش از ولادت آن جهانگیر
باذن ربانی و بعد از آن تا وقتیکه برسند جهانبانی تمکن یافت بعضی عود در بیان امد لاجرم عنان
کمیت خوش خرام قلم بایراد حالات امیر قزغن و غزان منعطف گشت ذکر امیر قزغن سلطان در شهور سنه ثلاث و
ثلاثین وسبعمایه غزان سلطان در الوس جغتای خان که از اولاد او بود بر سریر پادشاهی تمکن گشت و بلاد ماوراء النهر
در تحت تصرف اورده بمسند حاکم و فرمان روا شد و او پادشاهی بود متکبر و متجبر و بیباک بر استیصال خاندان
قدیم و هلاک امرای واجب التعظیم شروع تمام داشت بگناه اندک عقوبت بسیار فرمود و زود خشم کم التفات از کمال
سیاست و فرط مهابتی که داشت هیچکس را یارای سخن نبود هر دو که در بارگاه او حاضر میشدند الکی ان
که یکی را گردن زدی و گاه هر دو را گردن زدی از امرا هر کس را طلب نمودی در خانه وصیت نمودی و وداع کردی
و متوجه اردوی او شدی و ازان طبقه بسیار دفتند که یکی باز بنیامد بقیهٔ ارکان

دولت زوال افتاب سلطنت او را بر های شب و ثنای سحرگاه از بارگاه حضرت احدیت مسئلت میمودند و
چون نوبت سیاست با امیر قزغن که بوفور عقل و کیاست و کمال جلادت و شجاعت از امثال و اقران امتیاز داشت
رسید او را بخدمت طلب فرمود چند نوبت بر مکنون ضمیر پادشاه مطلع شده خاطر نشان سرداران سپاه کرد که
ما بیش دستی بکنیم این ظالم ستمکار چون دانایی دوا در دهد یک تن از ما زنده نگذارد و اکثر امرا در مخالفت غزان
سلطان با امیر متفق ساخته در سالی برای را با سپاهی بیشمار اراسته گردانیده و در سنه سبع و اربعین از نسل او
قاآن بخارائی برداشته عزیمت محاربه تصمیم داد و غزان سلطان بر جادهٔ ترکستان متوجه دشمن او بوده اطلاع یافته
با لشکر فراوان در حرکت امده و ان تهلکه گذشته بدشت قربه دره زنگی در شهور سنه ست و اربعین و سبعمایه
هر دو فریق با یکدیگر ملاقات فرمودند و در اثنای قتال و جدال از اصابت عین الکمال تیری بچشم امیر قزغن
رسیده و از قوت بینش و نور افزایش عاطل ماند عنان برتافت و غزان سلطان خان بطرف قرشی رفت
و دران زمستان از فرط سرما اکثر چهارپایان او در معرض تلف امد و امیر قزغن از ضعف دشمن اگاه شد
بار دیگر با سپاه فتح و ظفر سپاهی بیشمار جمع اورده رایت نصرت ایات برافراشته روی همت بدفع اعدا
نهاد و غزان سلطان خان نیز متوجه او شد و بعد از تلاقی فریقین و کشش و کوشش از جانبین پادشاه در معرکه
کشته گشت امیر قزغن فرمود که چون غزان از میان برخاست لشکران در عقب گریختگان نروند و بهزیمت
از غارت و تاراج کوتاه کنند و متعلقان غزان سلطان را ایمن گردانید حلیلهٔ او را که ترمیش خاتون میگفتند
در حبالهٔ نکاح اورد بعضی از مورخان گفته اند که بعد ازین فتح سبب امیر قزغن دانشمندچه از اولاد
بشاند و علی ای التقدیر بر چوقه و سال از خانیت دانشمندچه بگذشت امیر قزغن او را شربت فنا چشانید
بیان تلی بن سونجی بن دوا را از احفاد جغتای خان اسم پادشاهی داد ذکر تشمیدات ماثر امیر قزغن
و منتهای کار با نجام رفتن کار چون زمام اختیار در ماوراء النهر و ترکستان بدست اقتدار امیر قزغن امد
مجموع ان بلاد و امصار را بزیور عدل و داد بیاراست و باحسان بیکران سطالیلهٔ امال صغیر و کبیر و صف
قلبش را ذاکر اثار کردانید و در تعظیم سادات عظام و اشراف انام ارباب زهد و تقوی و اصحاب درس و
فتوی مبالغه تمام فرمود و در زمان دولت او جز انبوه رخنه باز نگردید و در ایام حکومت او چند در نشت
بنا نهاد کلی کس ندید و خواص و عوام مشمول عاطفت و احسان او گشتند از رعیت بنده لطف
و امتنان او شدند از معظم وقایع او یکی انکه چند نوبت بدفع ملک معز الدین کرت لشکر کشید مدت
چهل روز هرات را محاصره فرمود و اخر میان ایشان مصالحت واقع شد امیر قزغن عاشق ماوراء النهر
معاودت نمود چنانچه تفصیل این حکایات در مجلد رابع سبق ذکر یافت دیگر انکه امیر قزغن امیرزاده
عبدالله لشکری بخوارزم برده انولایت را در حوزه تسخیر و تصرف اورد و امیر قزغن زمستان در سالی
بسر برد و بهار در غزان قرار او را بوجود خویش زیب و زینت داد و در تابستان در فصل بهار

موتك تولمش نمودی واکثر اوقات بشکار و جانور پرانیدن اشتغال فرمودی و در اثنای این حالات
تغلق تیمور ایچی که خواهرخاتون امیر قزغن را در حبالهٔ نکاح داشت از امیر التماس نمود که او را بحکومت ایل
بورولدای سرافراز گردانید و امیر قزغن جهت ملاحظهٔ مصلحتی این صورت موقوف داشته وان ناپاک زاده
کینه در دل گرفته منتهز فرصت میبود در زمانی که امیر قزغن با معدودی چند از سالسرای سوار شده و از
جیحون گذشته در ارهنگ آهنگ جانور انداختن کرد ان حرامزاده بد اصل با طایفهٔ غدار از مکمن غدر بر
تاخته بر سر ان امیر عادل راند و سرای وجود او را از کدخدای مهجه پرداخت خواص و مقربان حضرت امیر
قزغن تغلق تیمور را تکامیشی کرده و در قندز باو رسیده اجزاء اعضایش را بتیغ قهر و انتقام از یکدیگر
جدا ساختند و بعد از حادثهٔ امیر قزغن ولد او امیرزاده عبدالله بحدایق بهجت افزای سمرقند فردوس مانند
خو کرده بود خواست که بان طرف رود و بیان قلی را که بدستور معهود او را خان انگاشته بود با خود برد
امرا از راه دولتخواهی معروض گردانیدند که مقام اصلی که گذاشتن از حزم و تیقظ دور می نماید امیرزاده سخن
ناصحان گوش نکرده بسمرقند رفت و در انجا هم در ان سال بنا بر طمعی که بحرم بیان قلی خان داشت بر قتل آن
بیچاره اقدام نموده و تیمور شاه اغلان پسر جسو تیمور خان را اغاف برگرفت و نعش بیان قلی را ببخارا برده در جوار
مزار فایض الانوار شیخ سیف الدین باخرزی رحمه الله روحه دفن فرمودند و امرا ازین قضیه متوهم شده
اغاز مخالفت کردند

ذکر محاربهٔ امرا با امیرزاده عبدالله و مغلوب شدن او و هرج و مرج ملک [illegible] ماوراء النهر

بیان این سخن انست که امیر بیان سلدوز از ملازمت قدیمی
امیرزاده عبدالله متنفر شده و دل بر مخالفت قرار داده لشکری جمع اورده متوجه او شد و بنواحی کش رسید
امیر حاجی برلاس بن بورلقی بن جسو کا سنکاین قراچار نویان با الوس خود باو ملحق گشت و باتفاق روی
بامیرزاده عبدالله نهادند و بعد از قتال و جدال شکست بر امیرزاده عبدالله افتاد و بعد از قتال و جدال
افتاد بروایتی خود در ان معرکه بقتل امد و قولی انکه گریخته از جیحون گذشته باندراب رفت و در انجا
بسر برد تا فوت شد و علی ای التقدیر امیر بیان و امیر حاجی برلاس تیمور خان و برادران و متعلقان امیر
زاده عبدالله را از میان برداشته هرکه از منتسبان امیر قزغن بدست ایشان افتاد از پای در اوردند
امیر بیان بر دیار ماوراء النهر استیلا یافته متصدی امر خطیر حکومت گشت و با وجود انکه مردی سلیم النفس
کم آزار بود مهابت و سیاستی نداشت و پیوسته بشرب مدام و مجالست سروقدان گل اندام اشتغال
مینمود و مانند نرگس و لاله بی قدح و پیاله روز و شب بسر نمی برد و از آسایش ملک غافل ماند
بود تا بر فتنه و آشوب در ممالک توران و بدخشان و انجو شبرغان اشتغال یافت امرا و نویینان هر که
در مقامی بود رایت استبداد و استقلال برافراشت و نغمهٔ پندار بر لوح ضمیر رقم سروری و سرداری نگاشت
امیر حاجی برلاس بدستور زمان سابق بر تومانات بر ضبط تومانات دیار کش پرداخت و امیر بایزید جلایر

در موضع خجند علم استقلال بر افراشت و امیر حسین بن امیر مسلا بن امیر قزغن بر بعضی از ولایات ختلان
کلاه منصب جد خویش وجهه همت ساخت و اولجایتو بوغای بیلدوز در قبة الاسلام بلخ کوس سروری
خود جای داد و محمد خواجه ایزدی در شبرغان و کیخسرو و اولجایتو در ارهنگ و ختلان همین طریق سلوک داشته
هیچکس پای در دایرهٔ متابعت و مطاوعت دیگری ننهاد و امیر خضر یسوری نیز در طرفی مجموع یسوریان
جمع اورده غیری را در نظر نمی اورد و شاهان بدخشان هم در قلال جبال خویش کمر بخدمت هم نمی بستند و
بسبب ان منازعت و مخاصمت خاطر یکدیگر می خستند و این صورت موجب ان شد که در میان طوایف مختلفه
مذکور بکرات مقابله و مقاتله روی نمود و رعایا که ودایع حضرت خالق البرایا اند پایمال دست برد حوادث دوران
گشتند و چون تغلق تیمور خان بن ایمل بن خواجه بن دوا از نژاد جغتای خان که بحسب نسب سلطنت ماوراء
النهر باو میرسید از مخالفت امرا و پریشانی مملکت خبر یافته خیل و حشم خود جمع اورد و با سپاهی فراوان در شهور
سنه احدی و ستین و سبعمایه بجانب ماوراء النهر نهضت فرموده و بواسطه عدم اتفاق امرا پادشاه جهت دهی
برامدند تا خان ببولاق که قریب باب خجند است در هیچ مکان توقف ننمودند و در ان موضع خان با خواص و
مقربان مشورت کرده مقرر چنان شد که الغ توقتمور از قوم کرایت و حاجی بیگ از کوش برسم منقلای
خان عزیمت حرکت دهند و امرا ثلاث بر حسب فرمان روان شده چون از آب خجند بگذشتند امیر بایزید
جلایر قدم موافقت پیش نهاده با تبع خویش بایشان پیوست و باتفاق روی توجه بشهر سبز نهادند و امیر حاجی
برلاس استیلا یافته پیش از انکه فریقین بهم رسند عنان توجه بجانب خراسان منعطف گردانید و حضرت
صاحبقران با رای پیر و بخت جوان همراه امیر حاجی تا کنار آب امده در انجا با او گفت که چون شما عازم خراسان اید اگر
رخصت فرمایید من مراجعت نموده با امرا جهت ملاقات کنم و بصوابدید ایشان انچه در رای و مصلحت وقت
باشد تقدیم نموده شود سخن فرخندهٔ آنحضرت که نشان قضا مبرم داشت بحسن قبول تلقی کردند و امیر صاحب
قران عنان بصوب یار دوی امرا تافته با ان جماعت ملاقات فرمود و ایشان اثار تایید ربانی و انوار توفیق سبحانی
در ناصیهٔ همایونش دیده مقدم او گرامی داشتند و ان خواجهٔ کلام که هر یارش نسیم رشد و اقبال استشمام نموده حکومت
تومانات کش را در قبضهٔ اقتدار آنحضرت نهادند و بیمن رای عقده گشای امیر صاحبقران طوفان بلا که بالا گرفته
بود تسکین یافت و خلایق از غارت و اسر خلاص شده زبان به ثنای آنحضرت گشادند و امیر صاحبقران کامیاب
و کامران مراجعت کرده بر تومانات بر محافظت و استمالت ایل و الوس اقدام نمود و باحضار لشکر سبز و توابع و
مضافات ان فرمان داد و در اندک زمانی در ظل رایت ان نوید کامکار سپاه بسیار جمع اوردند و حضرت صاحب
قران با امیر خضر یسوری پیوست و در اثنا مخالفتی میان امرا جهت پدید امده باردوی پادشاه باز گشتند و
در ان اوان تغلق تیمور خان نیز عازم ممالک خویش شده بود

گفتار اندر وقایعی که بعد از مراجعت خان در ولایت ماوراء النهر و توابع آن دست داد

در ان ولا که تغلق تیمور خان بولایت خجند

بازگشت امیر حسین بتیره و امیر قرغن لشکری جمع آورده از کابل بیرون آمد تا انتقام عم خویش امیرزاده عبدالله
از خصم بکشد و آهنگ جنگ امیر بیان سلدوز کرده و ایلچی فرستاده از حضرت صاحبقران و امیر بایزید و امیر
خضر یسوری استمداد نمود و بعد از تقدیم مشورت قرار بران یافت که امیر صاحبقران و امیر خضر ملتمس امیر حسین
مبذول داشته و امیر بایزید باردوی تغلق تیمور خان رود تا او را جمعیت را بحال بدکوهی نماید امیر بایزید بر امضاء
آن عزم روان شده چون بخجند رسید شنید که تغلق تیمور خان با مجموع لشکر مراجعت نموده درکنار آب جون
با عرق خود ملحق گشته است و او از ان اندیشه و دغدغه فراغت یافته در همان موضع رحل اقامت انداخت و
امیر صاحبقران و امیر خضر ملتمس امیر حسین مبذول داشته و امیر بایزید باردوی تغلق تیمور خان با مجموع لشکر
مراجعت نموده روزی با سپاهی چون کوه آهن بعزم معاونت امیر حسین در حرکت آمده و از خلم که بعد بند آهنین
اشتهار دارد گذشته باو پیوستند و باتفاق روی توجه با امیر بیان آوردند و حقیقت تاب مقاومت نیاورده
راه فرار خوانده متوجه بدخشان گشت و ایشان از عقب روان شدند و امیر جان و شاه بهاء الدین
والی بدخشان بقلال و دره دست تحصن نموده امیر حسین بران ولایت استیلا یافت و بعد از ضبط مملکت
کیقباد برادر کیخسرو ختلانی را بایساق رسانید و امیر صاحبقران و امیر خضر را علی رغم خواهی نموده رخصت انصراف
داد و ایشان در ضمان سعادت و سلامت روی بولایت خویش آوردند و چون گذار امیر خضر بر دیار
صاحبقران بود طبیعت کریم سلطنت بنیادی اقتضاء آن کرد که ترتیب طویی فرماید که سزاوار پادشاهان
روی زمین باشد لاجرم آن موضع کش بدخشان بشرف امیر خضر نهضت فرموده ده روزه راه بر
چهار شب قطع کرده بکش رسید و اسباب جشن و سور مرتب داشته چون آوازه وصول امیر خضر مسموع
آنحضرت گشت استقبال نموده بعد از شرایط اکرام و اجلال لوازم بود بتقدیم رسانید چند روز بعیش و
عشرت مشغول شدند و امیر خضر بعد از طوی بولایت خویش توجه نمود و حضرت صاحبقران کامکار در زمین
عز و شرف خود قرار گرفته جناح معدلت و احسان بر ساکنان آن خطه بگسترد و در خلال این احوال امیر
تغلق سلدوز رایت مخالفت امیر حسین برافراشت سر از ربقه درویش کشید و امیر حسین معتمدی نزد
امیر صاحبقران فرستاده صورت حادثه در میان نهاد و امیر خضر و امیر بایزید را بجهت دفع آن واقعه اعلام حضرت
صاحبقران کامکار از فرط مروت و فتوت که ذات همایونش مجبول بران بود برفور جمیع لشکر فرمان نفوذ
و با سپاهی جرار روی شوکت و اقتدار بمعاونت و معاضدت امیر حسین آورده و در آن موضع ظاهر امیر حسین و
با حشم و خدم خویش بان پادشاه فرخنده مقدم پیوست و باتفاق در حرکت آمده بجبیل رانده در حصار
امیر حصار ملاقات نمودند و حقیقت از وصول ایشان سرمه دوساده مان گشت شرایط تفقد و دلجویی بجای
آورده و دشمن بجبر آوازه توجه گردان صف شکن که بخت در کارزار خاک ادبار بر سر او بیخته امیر حسین بعد از
طوی و اعزاز نمودی و اظهار منت و سپاس هر یک از ایشان بمستقر شرف و دولت روانه داشت و چون امیر

صاحبقران با ملازمان بمنزل همایون معاودت نمود بعد از ان پشیمان گشته بحضرت پیوست و ایمنی موجب
مزید شوکت و قوت شد و چون صدیق و سوخ حرز فضیحت و حرکت امیر تیمور کورکان با امیر حسین رسانیدند
غنچه امال او در چمن اقبال شکفته برفور سوار شد و با صد و سی سوار و صد و پنجاه پیاده روی بار صف نهادند
در آن موضع با حضرت صاحبقران ملاقات کرده یکدیگر را در کنار گرفتند و بساط الفت و استیناس گسترده از
گذشته و آینده سخنان در میان آوردند و در مصلحت مملکت مشورت فرموده آنچه گفتنی بود گفتند و روزی چند از
تیغ و راحت بر آسوده و در انقام قرار گرفتند و در خلال این احوال بسمع امیر حسین و امیر تیمور کورکان رسانیدند
که سنکلی بوغا سلدوز در قلعه الاجو در موافقت بسته است و راه مخالفت گشاده سر کردن کشی و عناد دارد
امرا بقصد قلع و قمع صاحب قلعه خواستند که در حرکت آیند شیر بهرام بنابر صداقتی که باو داشت تقبل نمود
که بقلعه رفته سنکلی بوغا را بحضرت رساند و سنکلی بوغا از کیفیت حال اطلاع یافته و از حصار بیرون آمده راه
فرار پیش گرفت و در اثناء این اوقات سیصد کس از قوم دولان جاوون از هزاره حام که از زمان قدیم در سلک
ملازمان دودمان امیر تیمور کورکان انتظام داشتند برسیدند و سواد اعتضاد سپاه بوصول ایشان نهضت
از دیاد پذیرفته متوجه دره صوف شدند و در آن محل اسلمش پسر تومن که با دویست سوار بتاخت کاهای بلخ
رفته بود از احوال امرا یافته با ایشان پیوست و حضرت صاحبقران تو که را با سه هزار کس بجانب تهلغه فرستاد
تا خبرها تحقیق نموده مراجعت نماید و تو که از گذر ترمد گذشته چون بقلعه رسید دید که سپاه جته بغارت
ولایت مشغول اند و بحسب اتفاق با خویشان و متعلقان خود دوچار خورده بعد از تقدیم مشورت در برش
از کهند که اهل و عیال تو مدتی نزدیکی منزل اختیار کرده اند که بحظر بدیدن ایشان بروی می شایدان صادق
شلاس صادق نیت جواب داد که چون مخدوم و ولی نعمت از استانه خود دور است خدمتکاران چه حد آن باشد
که بخانه خود روند هرچند در آن باب مبالغه کردند مفید نیفتاد امیر حسین و امیر تیمور کورکان از دره گز کوچ
کرده در میدان بجای بوقای فرود آمدند در آن موضع بسمع امیر حسین و حضرت صاحبقران رسید که امیر سلیمان
برلاس و امیر موسی جاکو و امیر جلال الدین برلاس و امیر هندوکه برلاس با طایفه دیگر از متعینان که در میان جته
بودند خبر امرا شنیدند از لشکر جته مخالفت کرده و مفارقت ایشان اختیار کرده بترمد کهنه رسیده امرا
تولان بوغا را نامزد فرمودند که از جیحون گذشته ایشان را از کیفیت حال اعلام کند و امیر حسین و امیر تیمور کورکان
بعد از فرستادن تولان بوغا از منزل کوچ کرده بجلگاه بلخ فرود آمدند و ظفرنامه بعد از آنکه گفته که چون امرا بجلگا
بلخ فرود آمدند باین عبارت بیان فرموده که امیر ابو سعید پسر تابغو و سنکلی بوغا سلدوز که از قلعه الاجو که بعینه
گریخته بود پیش ابو سعید که داماد او بود رفته و حید را ندخودی هر سه با شش هزار مرد مکمل که عداوه در بسته قدم
گشاده متوجه گاهی معسکر ظفر پناه رسیدند و بر لب آب سیاه که در میان فاصل بود جوشان
فرود آمدند و از طرفین کنار آب را گرفته کمین کردند و صاحبقران ظفر قرین تیغ بر حسب اشاره

الحرب شروع بنفس مبارك بركار اب رفته وهر كونه سخنان هوشمندانه وحكايات فرخنده از كفتار ...
براتش صولت وحدت ايشان بخيث وهر اينه كاردان صاحب تاييد هنكام حدوث وقايع بحسن تدبير لطف
نظر بر ان مقدار مصالح دولت رعايت نمايد كه از دست اقتدار هزار شمشير زن نخيزد كه از تدبير بيايد كار هاراست
كند عاقل كامل بسخن كه بصد لشكر جرار ميسر نشود سپاه ان طرف لب اب درحدود كرفته سيركرفتند ولشكر نصرت
شعار بكارجوى قوت سرانداخته نداز جانبين محل كذار مى جستند وبمجال جنك وامتزاج فرصت مى بودند تا نظام
برابر بلخ رسيده تمام شد سخن مولف ظفرنامه روح الله روحه دربن مقام وكلام حافظ ابرو ومعتبر مولانا كمال الدين
عبد الرزاق رحمهما الله تعالى در ايراد اين حكايات بالجمله درظفرنامه تحرير يافته موافق است وراقم حروف بركفتار
اين سه بزركوار اعتراضى درونى نموده وبنا بانكه دربن اعراض مخطى است يا مصيب وان انست كه با وجود اعتراف
بشكستن مخالفان چون توان كفت كه از جانبين طلب محل عبور نموده منتهز فرصت جنك مى بودند وعاقبت جنكى
عظيم واقع شد في الجمله هر دو سپاه كينه خواه دربرابر بلخ رسيده جوى عبد الله را درميان كرفتند برانغار و
جوانغار وقول اراسته صف ارا است وازامارت اقبال امير حسين وصاحبقران في حال انكه دران روز امير سليمان
برلاس وساير امرا كه دربرابر بوده تشريف قدوم ارزانى فرموده بحضرت صاحبقرانى پيوستند وتوكجى بر سيد
واين بمعلوم اوشده بود ان قضايا ديار ما وراء النهر معروض كردانيدند واز روز ان وقت زوال تا هنكام افتاب
بولايت غرب نايره قتال وجدال التهاب يافته سپاه ران طرفين دست بتير وكمان كشاده راه نفس بسيارى
از زخم پيكان جان ستان بسته كشت ودران روز شب كه از رسيدن ترك چون سر روز روشن
در ابيض نجواب دلاوران هر دو سپاه دست از جنك باز داشته وپاى از ميدان كين برون نهاده در منازل
خود فرود امدند وروز ديكر كه خسرو نيمروز جنك افتاب سر در پى سواكب كواكب نهاد جوانان هر دو سپاه
دست بالات حرب وادوات طعن وضرب باز برده مهم قتال از سر كرفتند وحضرت صاحبقران [illegible] كاه
حمله اورده از پل بكذشت وتيغ مهر وكين دران لشكر جلادت شعار بر داين نهاد ومخالفان هر چند
بسيار وجماعتى انبوه كذار بودند چاره كار جز فرار نيافتند واز ضرب شمشير صاحبقران كردون
شكوه خلق جهان انبوه بستوه امده روى ادبار [illegible] اوردند وابواب فتح مبين بر [illegible]
بر عرض لشكر ظفر قرين انداخته دو هزار سوار جرار در شمار امد وامير تيمور كوركان باطايفه از ايشان
بيشتر از ديكران رفته وبكنار جيحون رسيده ودر كشتى نشسته از معبر ترمذ عبور نموده وقراول بطرف
فرستاد تا حقيقت حال معلوم كرده بمسامع عليه رسانند وبنفس خويش در كنار لشكر اقامت انداخته
پرده غيب چه روى نمايد قراولان سپاه منصور درخواب رفته از شرايط حزم واحتياط غافل ماندند [illegible]
لشكر امير برادر كوچك بيكجك از ايشان در كذشته بخبر بكنار معسكر همايون رسيدند چون [illegible]
لشكر بمدافعت خصم شد الضرورة بحذيه خود را بكشتى انداخته عزم عبور كرده مصاحبه در

ابو حي از ابطال رجال در جزيره پاى ثبات ووقار چندان بفشردند كه در مقام ممانعت بايستاده كه مجموع
سپاه از اب بكذشتند انكاه حضرت صاحبقران عبور فرموده ودر دولت كدر طرفين اب ميانه بكاه خيمه اقامت
زده مقابل بنشستند چون اين مدت منقضى كشت امير صاحبقران اتش در كشتيها زده عنان عزيمت بجانب
خلم كه از توابع بلخ است تافت ودران موضع با امير حسين پيوسته ايل بوروليداى را جمع اورده ونيت تسخير ختلان
روان شد وچون بطالقان رسيده قريب باب شوبرتول فرمود ونيز دران موضع بچوب زبانى وشيرين سخنى [illegible]
ميان امراء شاهان بدخشان صلح واقع شد واز انجا امرا اهنك كرده ودر ان مكان از ميراب جسالى [illegible]
رفتند واز انجا متوجه ختلان كشتند وعار بولكذشته موضع دست كولك را معسكر همايون ساخته در اثنا
شبى كه امير صاحبقران موزه از پاى كنده بر بستر استراحت پهلو نهاده بود كسى از پيش امير حسين امده كفت
قدم رنجه بايد فرمود كه امير بحضور شما را احتياج است وانحضرت متوجه شده چون بمجلس امير حسين رسيده
فولاد بوغا وشير بهرام را ديد كه در انجا نشسته امير حسين از شير بهرام شكايت كرده كفت درين وقت چنين كه بر
مخالفان نزديك رسيده ام خدمتش طريق بيوفايى وسلوك داشته از ما جدايى مى جويد وپاى مروت راه
موافقت ومرافقت وجهره مصادقت با خن مخالفت مى خراشيد وخاك بى ازرمى در ديده مردمى مى پاشيد
امير تيمور كوركان چند نوبت زبان بسرزنش ونصيحت شير بهرام اتش غضب وخشم او برخته تر بيكشت اما چون
وقت مقتضى باز خواست نبود صبر وتحمل شعار خود ساخت وعاقبت شير بهرام از امير حسين تخلف نموده بجانب
بلجوان روان شد ودران اوان زيادت تحقق شده بود كه تغلق سلدوز وكيخسرو وسپاه جته را سر كرده با بعضى
امراى جساره پيش نهاده اند وبعضى از سرداران وسغيان جته با بيست هزار مرد بيان از سر جلا تا پل سنكين
نشسته جدال وقتال را كمر بسته اند وحضرت صاحبقران اعتماد بر عون وعنايت يزدانى كرده از شش
هزار كس كه در لشكركاه ظفر پناه بودند دو هزار كس اختيار فرموده واز كثرت دشمن نينديشيده در حركت
امدند ودر سر پل سنكين سپاه طرفين بهم رسيده داير مقاتله برافراشتند واز چاشتكاه تا رواح قابض
ارواح بكار خود اشتغال داشت ودلاوران جانبين بعد از سعى واجتهاد در مراسم رزم وپيكار تا دم [illegible]
خورشيد خنجر كذار پاى از ميدان بيرون نهادند وچون عدد دشمن دران بيشتر بود كه بحساب وهم از شمار
ان عاجز مى امد صاحبقران موبد بتاييدات ربانى انديشه بردفع وحل ان واقعه كماشت ودر اينه [illegible]
سير پادشاه كه مطرح اشعة انوار الهى بود صورت تدبيرى كه موافق تقدير امد نقش نمود وبيان اين سخن انست
كه خسرو موفق روشن راى يعنى حضرت صاحبقران عقده بند كين كشاى امير موسى وامير [illegible] ولات و
[illegible] قرابهادر را با پانصد مرد كه در اين رزم وپيكار رستم واسفنديار بزعم ايشان كمتر از زال بودند بر سر پل
سنكين در مقابل مخالفان باز داشت وبنفس همايون با هزار وپانصد نفر كه هر مرغزار اساس از نهيب
دبدبه [illegible] خطر بجانب اب بالا توجه نمود ودر جنكل بجموع انجنكل نيم شب بشنا از اب كذشته

اندسپاه ختن را از جمعی دعن عزم بر ضمایر استیلا یافت و چون شب در آمد صاحبقران دشمن سوز فرمان
داد تا بر کوههای بلند آتش بسیار برافروختند امرا جته از استماع خبر ورود و مشاهده اثر شب متحیر و مختل
گشته پای وقار و ثبات متزلزل شد و ما شد حروف تهجی از بیم فرو ریخته و روی ادبار بصوب فرار نهاده
بگریختند خاقان سویدگیتی ستان و لشکر ظفر قرین نصرة نشان از فراز جبال بر مثال سپهر در انحدار آمده
تا میدان بگران تکاپوی مخالفان کرده بضرب پیکان و سنان دمار از نهاد بداندیشان بر آوردند و
در آن منزل حضرت صاحبقرانی با فواصل مسرت و شادمانی نزول فرموده امیر حسین نیز با بقیه سپاه برسید
از نسیم این فتح مبین شجره اقبال بثمره آمال بارور گشت و نهال آرزو و امنیت برجویبار رفعت و جلال بالا
کشید و چون تقدم امیر صاحبقران در ازل بر اکفا و اقران مقرر شده بود باز آنحضرت را با دو هزار کس و اکر
هر یک از ایشان با دو هزار سوار دن امداد برابر بر سیکر و ند از پس روان شد و چون بدربند آهنین رسید
نزول فرموده اهالی کش فوج فوج روی توجه باستان فرخنده نشان آورده در سلک سایر ملازمان منتظم
گشتند و امیر صاحبقران از جمله دو هزار مرد که همراه داشت سیصد کس را بر گزیده دیگران را بتوقف در آنجا
امر فرموده روی توکل براه نهاده و در اثناء طریق فرمان داد که امیر سلیمان برلاس و امیر جاکو برلاس و امیر
سیف الدین برلاس با دویست نفر از آن سیصد سوار بطرف کش ایلغار فرمایند و بهادر قوشون شوند
و هر کس از لشکریان که مصحوب ایشان بود باید که دو شاخ بسیار برگ از درخت بر مرکوب خویش در
آویزد تا از کثرت گرد و غبار داروغه کش شهر را بگذاشته بگریزد و امرا و لشکریان برحسب فرموده عمل نموده
متوجه شهر سبز شدند و داروغه کش بعد از مشاهده گرد و غبار مضمون این بیت بخاطر گذرانیده که
خاکساران جهان را بحقارت منگر توچه دانی که درین گرد سواری باشد و کلمه الفرار فی وقته ظفر برخواند
روی بگریز آورد و ندیمی صاحب اقتدار که گاهی شعله نارش شرر بخرمن مخالفان خاک و خاکستر سازد و گاهی
بمجرد غباری خرمن جمعیت معاندان را بباد فنا دهد فی الجمله امرا در شهر سبز نزول کرده آن دیار را در تحت
ضبط آوردند و در آن اوان الیاس خواجه خان موضع تاش اریغی را که در چهار فرسنگی کش واقع است لشکرگاه
ساخته بود و سپاه فراوان و لشکر بی پایان در ظل رایت سلطنتش مجتمع گشته بودند و امرا تا مدار و تومانات
دفع مقدار بر پای مبنی ایشان پرتو التفات انداخته و قریب بآن اوقات و از سنه بوقلمون خان در
خرگاه خویش وفات یافته الغ توقتمور و امیر حمید آمده بودند که الیاس خواجه خان از ابرند تا بضبط الوس و
مملکت بعد قیام نماید و درین اثنا حضرت صاحبقران کامکار با پانصد سوار شبگیر نموده بجوار آمد و خلق
آن دیار از مقدم آن سعادت شعار خبر یافته باحراز سعادت پابوس سرافراز گشتند و بعد از جمعیت لشکریان
نواحی پچیکدالیک رفت و در آنجا شیخ محمد پیر سلدوز با هفت قوشون سپاه بآنحضرت پیوست و امیر
حسین و بقیه لشکر حضرت حال که در اطراف بودند و شیر بهرام که در دشت کولک از امیر حسین جدا شده

بود و بایل خود رفته بعد از چهل و هفت روز از عقب با لشکر خلان بموکب همایون ملحق گشته و از روح
مقدس بهیاة اجتماعی متوجه جانب مزار گشتند و در آنجا بزیارت فایض الانوار خواجه فایز گشته و از آن
روح مقدس آن بزرگوار استمداد همت نموده مبانی عهد و پیمان موکد گردانیدند **ذکر توجه امیر حسین بخا[illegible]**
حضرت امیر صاحبقران و دفع امرا اجنک آنحضرت بموجب فرمان نزد ارباب تحقیق
این قضیه متیقن و مبرهن است که مزاج هر سعادتمندی که باعتدال حقیقی اقرب بود از روی معنی بمبداء فیاض
نزدیکتر باشد و چون حواس او از شواغل حسی فراغت یابد نفس نفیس وی بعالم بالا پیوندد و اتصال روحانی
آنچه در نفوس جزئیه فلک از حوادث ایام مرتسم شده باشد و قوت متخیله را بی تصرف بقوت حافظه سپارد
و بعد از تقضی و انتباه آن صورة بدون تغییر اشتباه روی نماید چنانچه بیان این معنی در اول مجلد ثانی هم
تقریب سمت ظهور یافت و از مویدات این مقال خواب حضرت صاحبقرانی است چه در آن اوان که امرای
خطین و شغلی عظیم پیش آمده و بی‌سیاری سپاهی اندک با لشکر بسیار پای در میدان مقاتله و مقابله
بایست نهاد و در تعب در بیرون شد این مهم تاملی میفرمود که ناگاه خوابش در ربود و در بیان نصیح و زبان فصیح
آوازی شنید که شاد باش و غم مخور که خدای عز و علا شما را نصرت و فیروزی ارزانی داشت و چون بیدار شد
از حضار مجلس پرسید که هیچکس درین وقت آنچه حرفی بر زبان گفتند جواب دادند که فی الحین سخن آنحضرت
را یقین معلوم شد که آن ندا از عالم معنی بگوش هوش او رسیده و اعتماد بعنایت لم یزلی همت تضاعف
پذیرفته با خاطری قوی و املی فسیح پیش امیر حسین رفت و آنچه از عالم غیب مسموع نفس همایون او گشته بود
بان نمود و از این استبشار مواد اعتضاد شاه و سپاه متضاعف در ظفرنامه درین مقام مذکور است که امیر
حسین و حضرة صاحبقران بعد از اقامت وظایف شکر و سپاس پادشاه پادشاهان جل و علا بسعادت
سوار شدند و در ترتیب و تعبیه لشکر شرایط حزم رعایت نموده دو قول مرتب داشتند امیر حسین دست
آراسته برق ظفر بگیر بر افراخت و حضرت صاحبقران چون هنگام بر زد هر دل بود جانب چپ مرکز را
نصرت شعار خویش ساخت و بر آیین آیین صفها راست کرده روان شدند و لشکر دشمن که در تاش اریغی
بود بهمین منوال دو قول تعیین فرموده میسره آن از الیاس خواجه و امیر حمید زینت یافت و میمنه را بلشکر
امیر توقتمور و امیر بیکچک از بن بست و راقم حروف راقم این عبودیت سخن در خاطر دغدغه میداشت
و از آن قبیل که میمنه و میسره ترکان از ابرانغار و جوانغار گویند وقتی متعین میشود که قلب مرتب شود
و سپاه منقسم بسه قسم گردد و چون امیر حسین و حضرت صاحبقرانی بلکه الیاس خواجه خان نیز هر کدام
لشکر خود دو بخش کرده بودند اطلاق دست راست و دست چپ بر این دو گروه چندان مناسبتی نماید
فی الجمله بعد از تسویه صفوف قلبی متین امواج فتن متلاطم شده از غریو کورکه و کوس و هنگامه دلیران گوش
کر بودن گرگشت و از صهیل اسپان صدا درین گنبد گردون افتاد فرادلان سپاه جته از آنجا بینداری کرد

دماغ داشتند تخت روی بحضرت صاحبقرانی نهادند وآنحضرت پای ثبات ووقار در موقف خویش
استوار کردانید وبهادران سپاه نصرت آیین دست به تیر وکمان بازیده شیبا غاز کردند واز زخم سنان
جان ستان رخنه در قصر حیات بسیاری افتاد از سر معارف کشتکان دو منار ساختند واز افتادکان
جیتوق وتیمور بهادر وبیکی بهادر بیکیچک وغیرهم که هر یک از ایشان در میدان کین شیر غرین وور در رای
کارزار نهنگ مردم خوار بودند وپیکار کردان سرهود لشکر ومبارزان هر دو کشور بر سر یکدیگر تاختند
رایت جادو ومقاتله باوج ثریا بر افراختند آخر الامر دلاوران هر دو سپاه دمار از دو نکار را عقابر آورده جمع
کثیر را بر خاک هلاک وبوار انداختند الیاسخواجه خان واسکندر اغلان وامیر بیکیچک وامیر حمید وامیر
یوسف خواجه در بحر تقدیر دستکیر شدند اما طایفه که الیاسخواجه خان کرفته بودند بنابر حسن اعتقادی که
دودمان چنگیزخان دارند پیش از آنکه سروران سپاه ظفرپناه اورا ببینند اورا با بیکیچک سوار ساخته راه کریز باز
دادند ودیگر اسیران را پیش امیرحسین آوردند درهمان شب حضرت صاحبقرانی شبگیر کرده در عقب
کرجنکان شتافت وتا کنار آب بام رفته سر راه بر دشمنان کرفته وبزخم شمشیر آتش بار جمعی از آن طایفه را خاکسار
بباد فنا داد وامیر جاکو وامیر سیف الدین را با لشکری بسمرقند فرستاد واین فتح نامدار در شهور سنه خمس و
ستین وسبعمایه اتفاق افتاد وامیر صاحبقران بمشورت امیرحسین از عقب کرجنکان راندند وشیر بهرام را
مصحوب خویش کردانیده واز آب خجند کذشته تاشکنت را مضرب خیام اقبال ساخته وامیرحسین وصاحب
قران بمشورت امیرحسین از عقب کرجنکان رانده بی مال هر یک در موضعی که بودند عارضه بر مزاج طاری
شده بخجند دو روز شفا یافتند وبعد از صحت امیر تیمور کورکان بعزم معاودت از آب خجند عبور نموده بقصد
شکار رخ بکار انداخت وامیرحسین نیز در ذرق بهمین امر اشتغال نموده از هر دو جانب امرا ولشکریان در
حرکت آمدند ودر موضع آقارجر کها بهم رسانیدند وموافقت کردند واز آنجا بسمرقند رفتند وجناح رحمت
واحسان بر سر اهالی مبسوط ساختند وچون دست تعرض سپاه جته از مملکت ماوراءالنهر وترکستان کوتاه
شد امیرحسین وحضرت صاحبقران قوریلتای کرده وامرا ونویینان مجتمع کشته بنابر مصلحت وقت کابل
اغلان را که از نسل جغتای خان بود بپادشاهی برداشتند براسم جشن وسور عطوی سر ود بتقدیم رسانیدند
وامیر حمید را که خودی را که کرفته مقید ساخته بودند زنده چشم سپردند واو همان شب حق نمک را بتیغ یاسا
کردانیده وحضرت صاحبقرانی طوی پادشاهانه ترتیب داده بتنسوقات خسروانه خاطر امیرحسین کشید
ودران طوی بمشورت امیر اولجایتو بزدی در استخلاص امیرحمید که میان بد داو بد وحضرت صاحبقرانی
بنای مودت سالها مستحکم سخن کفت وهمچنین در باب ابقاء مهجر اسکندر اغلان شفیع شد هرچند
اینمعنی موافق مزاج امیرحسین نبود اما بنابر رعایت خاطر همایون حضرت صاحبقران کامکار از سر خون
ایشان در کذشته رخصت فرمود که آن دو خون کرفته بلا رها کنند ومقتضی اذا جاء اجلهم لا یستأخرون

ساعة ولا یستقدمون این سعی مفید نیفتاد وچون امیرحسین عنان عزیمت بجانب سالی سرای که یورت
قدیم او بود منعطف کردانید از منظور نظر عنایت ورد امیر سیف الدین وامیر داود را دوان کرد امیر حمید
را مطلق العنان کردانیده چون آن دو امیر را اندر دو دیدند تصور کردند که ایشان بکشتن او می آیند وپیش
دستی کرده کریخت ودیگری شمشیری بروی زده امیر حمید شهید شد وچون امیرحسین از این واقعه آکاه
کشته چند توکر وکهتر از مهتر بهتر در برخود مسرعی فرستاد واسکندر اغلان را طلب داشته بیاساق
رسانید ودران زمان امیرحسین در سالی سرای وحضرت صاحب قرانی در شهر کش بفراغت وکامرانی
بکذرانیدند ذکر توجه حضرت صاحبقران بجانب ماوراءالنهر ومنهزم کردانیدن لشکر امیرحسین
چون فصل شتا باخر رسید وخسرو انجم سپاه از زمستان خانه حوت کوچ کرده خیمه بر مرغزار حمل
زد مهیان بعرض حضرت صاحبقران کامکار رسانیدند که الیاسخواجه با لشکر جته متوجه جانب ماوراء
النهر است وآنحضرت ایلچی فرستاده امیرحسین را از وقوع این حادثه آکاهی داد وامیرحسین فرمود تا پولاد بوغا و
زنده چشم وپیر محمد خواجه ایردی وملک بهادر با مبارزان آتش آهنک روان شده در خزه تقام با امیر تیمور کورکان
ملحق شوند وچون ایشان بحرکت آمده بان پیوستند صاحبقران دولتیار نهضت فرموده در موضع آباد ورنک
چند قرار کرفتند تا اسپان فربه شده واز آنجا بیغاق کوچ کرده ومنازل ومراحل قطع کرده از آب خجند کذشتند
وچون قراول نزدیک بود امیر صاحبقران درمیان چیناس وتاشکنت کنار آب را معسکر همایون ساخت
وامیرحسین با لشکری فزون از چند وچون در جنبش آمده واز آب سیحون عبور نموده طبقات خشم بودجل
خود نزول کردند واز آن طرف سپاه جته بنز رسیده در لب آب بادام خیام اقامت مطنب کردانیده
امیرحسین وامیر تیمور کورکان بتعبیه لشکر وتسویه صفوف اشتغال نموده امیرحسین فرمود تا امیر جاکو
وامیر سیف الدین وامیر مراد برلاس وعباس بهادر با دیگر شیران پیل افکن ودلیران لشکر شکن در
قول قرار کرفتند وبنفس خویش با طایفه که غبار معرکه را توتیای دیده ادراک دیده انداشتند بر دست راست
بایستاد وقیلیس بلانجی ارلات بود وقراول الجایتو اپردی وپولاد بوغا ودیگر دلاوران وشیران بیشه هیجا
وحضرت صاحبقران کامکار در جوانغار که از دست چپ کویند رایت جلادت باوج مهر وماه برافراشت
ودر قبل او امیر ساد بوغا باقوم تخاق معین شد ودر قراول امیر تیمور خواجه اغلان مقرر کشت هر دو لشکر
چون کوه فولاد که باران او بود شمشیر وتیر جهان شد صف بر کشیدند وبسان دو دریای دمان از باد صرصر
در تموج آمدند زد دو دریا شکاف آمد دو سپاه یکی ابر آمد بکفتی سیاه که باران او بود شمشیر وتیر
جهان شد بکردار دریای قیر ز پیکان پولاد در عقاب سیه کشت رخشان رخ آفتاب فضای
معرکه از کثرت بهادران جوشن در کود ذره خارا هیئت شد وهوای رزم کاه از برق تیغ وصاعقه خنجر
آتشین کشت وچون سپاه امیرحسین وحضرت صاحبقرانی بعد از تغالغان قزین بودند خوف در

بر حصار ایشان استیلا یافته بنیاد کار بر حیله نهاده بسنان جده که خاصیت آن بدایع صانع قادر بیچون و
صنایع کن فیکون است توسل جستند و با آنکه مهر خورشید در برج جوزا توطن داشت ناگاه ابری
سیاه تمام در عرصه هوا ظاهر گشت و از آواز رعد و برق ساکنان عالم بالا و قاطنان خطه غبرا صیحه روز محشر
مشاهده کردند و چندان آب از دیده سحاب روان گشت که قال سآوی الی جبل یعصمنی من الماء یعنی پسر
نوح در این ایام بودی الجا جز بعنایت فیاض علی الاطلاق نکردی پس از کثرت نم خم گرفت و کمان بی دست
کرده علت استرخا پذیرفت پای لشکریان در مورته مانند پای بط در بحر محیط شناور شد و طبوسات آن
قطرات امطار چنان روان گشت که پیاده و سوار از حرکت باز ماندند و با وجود این حال سپاه انجاب
پای جلادت از فرط حمیت و عصبیت بتثبیت بسیار بر گرفته چستر میرفتند و دشمنان تندها بر کشیده
بندید و میسود و در محافظت جامه و سلاح خویش میکوشیدند و چون مردم این طرف با ایشان برسیدند
تنورها از سر انداخته باستظهار تمام مجادله مینمودند و با آنکه طوفان آب بدین شاهد روی نموده بود
چنان تف خنجر جهان بر فروخت که بر حرج از زکاه ماهی بسوخت در این اثنا حضرت صاحبقرانی دل بر
عون عنایت یزدانی بسته دست راست مخالفان را بر عجز قدرت بشکست و الیاس خواجه از مشاهده
این واقعه روی بفرار نهاد اما میمنه لشکر خصم بر میسره امیر حسین غلبه کرده شیر اول و حاجی که در قبیل
بودند تیلابجی و زنده چشم را رانده با امیر حسین رسانیدند و سپاه انجاب متفرق و پراکنده و شیر بهرام
و پولاد بوغا بر جای خویش ایستاده کوششهای بهادرانه نمودند و از جانب مخالفان امیر شمس الدین با اغلب
تمام در مقام انتقام آمده آثار شجاعت و مردانگی کما یجب و ینبغی بتقدیم رسانیدند و از تهور دشمنان آتش
حمیت و عصبیت حضرت صاحبقرانی زبانه زده با هفده قوشون بر مخالفان حمله آورد و امیر شمس
الدین تاب مقاومت لشکر شجاعت آیین در حیز قدرت و تمکین خویش ندید و از معرکه عنان بر تافت
و امیر حسین بظفر و نصرت مستوثق شده و قوی حال گشته سپاه پراکنده خویش را جمع آورده در جایی
که سابقا قرار گرفته بود بایستاد امیر صاحبقران توکلان بهادر را نزد او فرستاد که مصلحت چنانست که امیر
پای تجلد پیش نهد تا باتفاق بر سر دشمنان رانده ایشان را چنان مقهور و مستاصل سازیم که دیگر در مخیله
آن جماعت خیال مقاومت و مقابله نیابد و چون در آن اوان نحوست در جبر طالع امیر حسین بحدود نحوس
رسیده و کوکب شرفش ببرج هبوط نزول کرده و کرایم اخلاق او برذایل صفات مبدل گشته افعال ناشایست
از او بظهور می پیوست و طبیعت او تغیر یافته از جاده صواب انحراف میجست چون تابان بهادر پیش
او رسیده پیغام امیر تیمور گورکان بگذارد زبان بسفاهت و هذیان بگشاد و باین اکتفا نکرده تابان بهادر
را چنان بزد که بی تاب شد از پای در افتاد و حضرت صاحبقرانی بان ملک و هندوی تیز نزد او روان فرستاد
که البته در حرکت تعجیل میباید کرد و پیش میباید آمد که فرصت فوت می شود امیر حسین چون این سخن بشنید

دست

دست بعربده و زبان بشتم ایشان بگشاد و دعوی لاف و گزاف کرده گفت مگر من گریخته ام که مرا پیش خوانند که
شما غالب شوید اگر مغلوب گردید از تیغ من سالم نخواهید ماند ملک و هندو متنفر و آزرده خاطر باز گشته به
حضرت صاحبقران سعادتمند آمدند و دست در دامان همایونش زده درخواست کردند که مهم جنگ در توقف
دارد و بر اجتهادات طریق نفرماید و حضرت صاحبقرانی سخن دولتخواهان بسمع رضا اصغا نموده رقم تخفیف
بر صفحه اهتمام محاربه کشید و هر دو گروه بعد از آنکه از کوشش فرود آمدند و در آن شب چند نوبت امیر حسین
کس بطلب امیر صاحبقران فرستاد و چون خاطر خطیر آنحضرت از سخنان درشت امیر حسین رنجیده بود
دعوت او را اجابت ننمود و التماس او را بسمع قبول نفرمود و روز دیگر که این ترک نامور از افق خاور بر آمد هر دو
فریق صفها راست کرده میمنه و میسره و قلب را بیاراستند و تیغ انتقام از نیام بر آورده بر سر همدیگر بریختند
و سپاه جته پشت داده روی بگریز آوردند و لشکر انجاب لجام ریز در عقب گریختگان روان شدند در این
اثنا توقا و امیر شمس الدین که از وحدا مانده بود با فوجی از سرگشتگان لشکر در معرکه پدید آمد و سهرابان
عطف عنان کرده پیش آن مجتمع گشتند و بهیأت اجتماعی متوجه مردم این طرف شدند و از صدمات حمله
مردم آن مایان زلزله در زمین و زمان افتاد از مقتضی طبیعت چرخ بوقلمون که هیچ کاری قرار و استمرار
ندارد دیگر باره غالب مغلوب و مغلوب غالب شد قوایم بادپایان در آب و گل تا بزانو فرو رفته قریب ده
هزار کس در معرض تلف آمد و ذلک تقدیر العزیز العلیم امرا و اعیان سپاه بهزار مشقت خود را از آن بحر
خونخوار بساحل نجات رسانیدند و هر کس قصد آن کرد که ایل و الوس خود را از جیحون بگذراند امیر حسین حضرت
صاحبقران را بر گذرانیدن ایل ترغیب و تحریض نمود آنحضرت در جواب فرمود که ایشان خود باین عزیمت
رفته اند اما من میخواهم که ولایت بالکل پایمال حوادث و نوایب کرده و داعیه آنست که بار دیگر لشکر
جمع آورده در مقابله خصم روم و این سبب اگر در عبور تاخیری واقع است بعین است که معذور
خواهم بود و امیر حسین متوجه سالی سرای شد و ایل و الوس خود را از جیحون گذرانیده در موضع شیرتی رحل اقامت انداخت
و جاسوسان فرستاد که اگر خبر توجه سپاه جته باو رسانند متوجه دیار بضعف کرده و امیر صاحبقران همت بر
جمع لشکر مصروف داشته بسعی تمام دوازده قوشون مرتب گردانید و تیمور خواجه و جاورچی و عباس
بهادر را با هفت قوشون فرمود تا برسم منقلای عزیمت جانب سمرقند نمایند و ایشان بموجب فرموده
عمل نموده جاورچی در آن بودش بشرب مشغول بود و در غلیان سکر باد او خواجه و هندوشاه گفت
که عنقریب امیر تیمور شما را گرفته پیش امیر حسین خواهد فرستاد و در رسیدن شما با نجا همان شب در ...
انجا براه عدم رسانید ایشان را این سخن راست پنداشته و هراس بخود راه داده بگریختند و حقوق سابق فراموش کرده
بدشمن پیوستند و از لشکر جته کاب تیمور و پیر الغ و توقتیمور و شیر اول و انکرجاق و پیر حاجی بیک منهزم شده
سلسله آن حقیقت گسیخته گشت حضرت صاحبقران چون بر آن قضیه اطلاع یافت دانست که

ان بیزار از امارت بکشت امیر حسین است و در دفع قضای مبرم سعی و کوشش بی فایده کرد لاجرم از آب
آمویه گذشته در بلخ نزول فرمود و ایل و الوس خود را که متفرق شده بودند جمع کرده در بعضی تومانات دیگر
نیز فراهم آورده و طایفه را بضبط کذار آب مقرر ساخت تا مراسم تیقظ و انتباه مرعی داشته از سوانح خلاف
خبر دهند و تمور اغلان خواجه را بواسطه تقصیری که از وی صدور یافته بود بیاساق رسانیدند و بساط
عیش و عشرت مبسوط داشته منتظر و مترصد کوکب اقبال بودند **ذکر محاصره سپاه جته سمرقند
فردوس مانند و اتفاق نمودن مولانا زاده سمرقندی و مولانا خردک بخاری و غیرهما**
چون امیر حسین و حضرت صاحبقرانی از آب آمویه عبور نمودند لشکر جته متوجه سمرقند شدند و در آن وقت
ولایت مذکوره خندق و شهربندی نداشت مردم سمرقند از وقوع این بلیه عظمی متحیر گشتند مولانا زاده
سمرقندی که جرأت و جلادت از ناصیه روزگار امیان داشت و مولانا خردک بخاری که مردی تیرانداز و
دلیر بود و از بزرگ زادگان بخارا بود و کلوی نداف که باوصاف سرداری اتصاف داشت مردم شهر را باب
صیانت مال و اهل و عیال و محافظت شهر و ضبط سرهای کوچه ترغیب و تحریص نمودند و ارباب سمرقند
متابعت ایشان کرده در مقام ممانعت آمدند و طریق آمد شد مسدود گردانیده اسباب مقابله و مقاتله
ساز دادند و سپاه جته مدتی برگرد سمرقند خیمه اقامت مطنب گردانیده در تسخیر آن مراسم جد و اجتهاد
بجای آوردند و چون ایام محاصره امتداد یافت و نزدیک بآن شد که شهر مسخر گردد و مال و دماء مسلمانان
در معرض هدر و تلف آید نسیم عنایات ازلی از مهب ولا تیأسوا من روح الله وزیده و بادی میان اسپان
لشکر جته افتاد و از هر جانب الاغ یکی پیش زنده نماند و ازین جهت خوف و رعبی تمام بر ضمایر مخالفان
افتاده عاجز و سراسیمه شدند و بعد از تقدیم مشورت مصلحت چنان دیدند که بولایت خود رجوع نمایند
و با مضاء این عزیمت اکثر الجماعت ترکشها بر پشت بسته پیاده و متبدل روی بدیار خود آوردند چون
رعایای سمرقند کاری چنین عظیم از پیش بردند و با لشکری چنان کثیر مقاومت کرده بر سپاهی همت خود
رسیدند طایفه که از ایشان بقوت و شوکت ممتاز بودند و بسر فتنه انگیزی و شرارت متصف پای
جسارت از حد خود بیرون نهاده دست تغلب و تعدی بر آوردند و در آن حین که ضعف و فتور بحال
سپاه جته راه یافته عزم مراجعت امیر صاحبقران عباس بهادر را جهت استکشاف اوضاع ایشان
بقلعه فرستاد و احوال ایشان از نهجی که مسطور گشت معروض داشت امیر تیمور گورکان چون بر
کماهی حالات اطلاع یافت سرعی همعنان صبا بشیر فرستاد پیش امیر حسین که از آن مقتر عزیمت
او را آگاهی داده بگوید که بتعجیل تمام متوجه باید شد تا در نظم و انتظام مملکت سعی و اهتمام نموده آید
چون فرستاده آن خبر بامیر حسین رسانید نذر خدمتش مراسم شکر افزید کاریجای آورده و کوچ کرده
متوجه سالی سرای شد و حضرت صاحبقران کامکار ایل و الوس خود را فرموده تا از جیحون گذشته متوجه

قوم و منزل اصلی روند و بنفس همایون باستقبال امیر حسین روان شده در تنظیم امور ملک و ملت سخنان
گفتند و از وقوع سرداران سمرقند حکایات در میان آورده بنا بر مقتضی وقت خلع و هدایا با استمالت
نامها جهت ایشان ارسال نمودند و بعد از آن امیر حسین و امیر تیمور گورکان یکدیگر را طوی داده مقرر چنان
شد که امیر صاحبقران از زمستان در کش و نخشب قشلاق فرماید و امیر حسین در سالی سرای بسر برده و در
فصل بهار باتفاق روی توجه ببلده طیبه سمرقند نهادند و هم را وداع فرموده امیر حسین بسالی سرای رفت
و امیر تیمور گورکان عزم نخشب نموده در آن زمستان حضرت صاحبقران پرتو التفات بر عمارت حصار
قرشی انکنده باتمام رسانید و چون ایلچی امیر حسین با تحف و سلاکات بسمرقند رسید مولانا زاده سمرقندی
مولانا خردک بخاری و سایر سرداران اظهار خرمی و استبشار نموده برسم مغول زانو زدند و ایلچیان باز گشته
پیش حضرت صاحبقران بقرشی فرستادند و سبب اشتهار نسف و نخشب بقرشی آنست که کپک خان در دو
فرسنگی آن موضع قصری بنا نهاد و مغولان قصر را قرشی گویند **ذکر حضرت امیر حسین و حضرت صاحبقرانی
بجانب سمرقند و اقبال نمودن امیر حسین بعد از تمکن و استقرار** چون فراش ربیع خیام زمرد فام
سلطان گل اندام در باغ و بستان نصب فرمود امیر حسین و حضرت صاحبقران سعادت قرین رایت نصرت
نشان بجانب سمرقند برافراختند و خطه فردوس آیین را مضرب سراپرده شرف و تمکین ساختند و چون
در آن مدت از سرداران سمرقند انواع حرکات شنیع صادر شده بود قمع و استیصال ایشان از جمله واجبات
شناختند و بنا بر آنکه امیر حسین پیش از وصول بنواحی سمرقند ایلچیان فرستاده بسرداران پیغام داده بود
که تا ارباب حالیات بکان کل نرسد شما استقبال ننمایید الجماعت بر افسانه و افسون او مغرور شده در آن
موضع با تبرکات و تنسوقات رسانیدند و امیر حسین بقتل مجموع آن طبقه فرمان فرمود و عرق شفقت
حضرت صاحبقرانی در حرکت آمده مولانا زاده سمرقندی را از آن مهلکه خلاص داد و باقی سرداران سر بآب
تیغ قهر و سیاست کشته شدند و چون امیر حسین بر تخت حکومت تمکن یافت حرص جمع مال بر
طبیعتش مستولی شده دست بظلم و بیداد برگشاد و از وضیع و شریف طلب نقد و جنس آغاز نهاد
و بهم مرتبه رسید که بر مخصوصان و ملازمان حضرت صاحبقرانی مثل امیر جاکو و امیر سیف الدین و
اقبوقا بهادر و ایلچی بهادر و غیرهم مبلغی خطیر تحمیل کرده و محصلان بر گماشت تا وجهی که بنام هر یک رقم
زده بود بجز انداز دهند و چون در آن نزدیک جنگ لای واقع شده بود و اموال امرا و لشکریان عرضه تاراج
گشته ایشان در ادای مبلغ عاجز آمدند حضرت صاحبقران دریا نوال در مقام مساعدت نواب و خواص
خود آمده سیم و زر و حلل و زیور فراوان بایشان داد و از آنجمله یاره که شوار حرم خاص خویش الجای
ترکان آغا که خواهر امیر حسین بود بخواهر او تعلق میداشت بدید همه را بشناخت اما بواسطه شره و خست
که بر جبلت او مستولی شده بود از سر آن در نتوانست گذشت و با این همه مبلغ سه هزار دینار از وجه رقم

باقی وارکان اشفاق حضرت صاحبقران گیتی ستان در عوض آن اسبان خاصه خویش پیش امیر حسین کشید
وحضرتش چون بر حقیقت حال واقف گشت اسبان را قبول نکرد و با آنحضرت گفت که من بسالی سرای میروم
و داعیه آنست که مبلغی سنگین جهت خواستاری دختر حسین صوفی بخوارزم پیش او فرستم اگر بهم ساعدت
مبلغ مذکور را از عقب من ارسال نمایی دور نباشد و چون امیر حسین بسالی سرای رفت حضرت صاحبقران
در کش که مستقر سریر فنا او بود اقامت نمود و آن مبلغ را نقد کرده از عقب او بفرستاد و [illegible] امیر
حسین خاطرها از وی متنفر شد جز خساست و بخل و طمع از همه کس مذموم است خصوصا از پادشاهان

ذکر مخالفت و نزاع میان امیر حسین و حضرت صاحبقرانی سپهر ارتفاع

چون امیر حسین بسالی سرای
رفت و حضرت صاحبقرانی از ده ماطران وی در کش باز گشت جهت تسخیر خاطر و انبساط شکار میل فرموده
با غلبه تمام سوار شده و در این اثنا جمعی از افعال ناشایست و اقوال ناپایست امیر حسین متنفر و رنجیده خاطر
بودند میدانستند که تا میان امیر حسین و حضرت صاحبقران طریق مصادقت و موافقت مسلوک باشد
هیچکس نتواند که ساحت مخالفت او را بقدم جرات و جسارت بپیماید مکر و حیله آغاز نهاده نوعی ساختند
که الفت و یگانگی تبدیل یافت بیان این سخن آنست که امیر موسی و علی درویش پسر امیر بایزید جلایر و فرهاد
بشورت ارده خاتون مکتوبی سراسر مشتمل بر کذب و بهتان با امیر حسین فرستادند مضمون آنکه امیر تیمور
نسبت بجان و تن امیر حسین اندیشه مخالفت دارد دلیل بر صدق قول آنکه درین اوقات بتهیه اسباب
محاربه مشغول است و با خواص و محرمان خویش پیوسته اظهار رنجش میکند امیر حسین بر مضمون مکتوب
که مسطر آن از نقش تمویه و تزویر بود اطلاع یافته بود آن کلمات واهی را بعرض خان رسانید و پیغام فرستاد
که امیر تیمور با جمعی که این سخن نسبت باو گفته اند باید که در سمرقند حاضر شود تا او مراسم استکشاف بجای آورده
حقیقت حال باز نماید و چون ضمیر امیر صاحبقران مانند آب آسمان از کدورت خس و خاشاک مخالفت پاک
بود بسان آب بجانب سمرقند روان شد تا پیش ارده خاتون ابراز نموده غمازان را خجل و منفعل سازد و این
ارده خاتون از مخلفات ترمشیرین خاتون بود و دخترش در حباله خواتین امیر حسین انتظام داشت و چون
اهل غمز و سعایت دانستند که بران پرسش بغیر از انفعال و فضیحت اثری مرتب نخواهد شد دعوی که
بر بافته بودند بطرف خجند رفتند و آن قضیه نا پرسیده بماند و در اثنای این حال بر خاطر خطیر حضرت صاحبقرانی
صایب تدبیر گذشت که بحکم کلمه من یسمع یخل از استماع این خبرها اثری غبار و تغیری بر حاشیه ضمیر امیر حسین
نشسته باشد و در اساس محبتی که با او داشته فتور پذیرفته و اندیشه بر آن قضیه گماشته صورت حال
را با شیر بهرام و بهرام جلایر که از باس و سطوت امیر حسین هراسان بودند در میان نهاد و ایشان گفتند که
ما تحقیق میدانیم که دل امیر حسین با هیچ یک از ما راست نیست ما از خوف آنکه مبادا ملالتی بمزاج اشرف رسد
نمی توانستیم که این راز را بر زبان آریم اکنون چاره جز آن نیست که بر خلاف او اتفاق نماییم و لشکر جمع آورده

تونجه حد بوغا ارنهیم و در این باب مبالغه تمام عظیم نمودند و داعیه که در باطن همایون حضرت صاحبقرانی بود
سمت تایید تضاعف پذیرفته و با ایشان در مخالفت امیر حسین همداستان شده عهد و پیمان بستند و
مقرر چنان شد که شیر بهرام بر سر عزیمت خود که ختلان بود رفته لشکر جمع کند و امیر تیمور گورکان نیز در ولایت
خویش بتجهیز و ترتیب سپاه قیام نماید و شیر بهرام و حسین توجه بختلان نمود و حضرت صاحبقرانی عادل انام را مصحوب
گردانید و بوکرخی دنا خواجه را در خدمت آنحضرت بگذاشت مقرر آنکه هر گاه که عادل بیاید تا خواجه برود و مردم
جانبین بر حال یکدیگر اطلاع نمایند و شیر بهرام بختلان رفته و لشکر فراهم آورده در موضع رفیع حسین متحصن
شد و باعلان کلمه عصیان مبادرت نموده رایت خلاف امیر حسین برافراشت و حضرتش رسل و رسایل
متواتر [illegible] مکر و فریب در راه او نهاد و شیر بهرام بکلمات ناهنجار امیر حسین فریفته شده رام گشت [illegible] آن
بالا بر رسانیده بار دیگر اطاعت و انقیاد نمود و امیر تیمور گورکان چون دانست که شیر بهرام با امیر حسین پیوست
مکتوبی با او نوشت مضمون آنکه ابتدا مخالفت و نزاع تو شدی و اکنون بامیر حسین ملحق گشته دعوی نیک
مردی میکنی نمود باشد که هم او جزای تو در کار تو نهد و عاقبت این خبر بر زبان خجسته بیان حضرت صاحبقران
گذشت بوقوع انجامید بعد از آن امیر تیمور گورکان و امیر جاکو و بهرام جلایر و عباس بهادر را با سپاهی بطرف
خجند فرستاد تا ایل جلایر ضبط نموده امیر موسی و امیر علی درویش از توجه امرا آگاه شده بکر بخجند و بهرام
لشکر جلایر جمع کرده اندیشه عدم مقاومت با امیر حسین کرده و او را بران داشت که پیش حضرت
صاحبقران باستغفار خویش طبل کوچ کوفته و ایل علی درویش را غارتیده بجانب خجند روان شد و آن
حضرت بطرف سمرقند متوجه گشت تا لشکریان دیار جمع کند و در اثنا این اوقات امیر سلیمان و جاکو برلاس
که بخت طریق مخالفت امیر حسین بقدم جسارت پیموده بودند از آن حضرت رو گردان شده برادر بو علی پیوستند
اما برادر او امیر خضر یسوری و الیاس و حاجی محمود شاه با تمام یسوریان در مقام اطاعت و انقیاد حضرت صاحب
قران آمده از سر اخلاص کمر خدمت بر میان بستند و آنحضرت قراچون و هندو که برلاس را بمحافظت سمرقند
نصب کرده معاودت فرموده و هندو که خاک بیوفایی در چشم مردمی پاشیده و گریخته پیش امیر حسین رفته
و قراچون تا از عهده ضبط آن دیار نقضی نمی توانست نمود سر بدیوانگی برآورد و در خلال این احوال بواسطه
وفات الجای ترکان آغا که خواهر امیر حسین و حرم محترم حضرت صاحبقرانی بود غبار ملال و اندوه بر
صفحات روزگار امیر حسین نشسته علاقه خویشی سببی که میان ایشان بود مرتفع گشت و در این سنه
سبع وستین و سبعمایه حضرت صاحبقران سعادت قرین با سپاهی سنگین بعزم رزم امیر حسین در حرکت
آمده و امیر سیف الدین را با کوه [illegible] در مقدمه روان ساخت و چندین ولا امیر حسین بتصور آنکه صاحب
قرانی را بعشوه و فریب همچون شیر بهرام در دام تواند آورد ملک بهادر و عبدالله برادر را با عهد نامه چون
اساس دولت خویش سست پیش آنحضرت فرستاده پیغام داد که ما و تو درین مدت بر سبیل اتفاق بر

تنسیق امور ملک و ملت قیام نموده ایم و چوکان دولت گوی قدرت از میدان اکفا و اقران ربوده سزاوار آنکه
بعد از این حال همان طریق سپرده اید و اعتماد تمام بران عهد نامه کرده بی دغدغه بانجانب توجه نماید و چون
سپاه نصرت شعار از قهلغه گذشته در دابسون نزول فرمودند ملک و عبدالله بشرف دستبوس فایز
شده مراسم سفارت بجای آوردند حضرت صاحبقران کامکار که آینه ضمیرش بصیقل توفیق و تایید
انجلا یافته بود میدانست که آن سخنان مشتمل بر فریب و دستانست لاجرم آن عهد نامه را اعتبار نفرمودند و آن
کلمات فریبنده را بسمع رضا اصغا ننمود اما بیسوریان با خیشرانکه شاید که بهم مصالحه تمشیت پذیرد خواستند
که آن معسکر همایون تخلف نموده بیورت خویش روند و مقارن این حال امیر جاکو و عباس بهادر که در مرافقت
بهرام جلایر بخجند رفته بودند رسیدند و امرا باتفاق صلاح در آن دیدند که روسا بیسوریان را که اندیشه
خلاف در ضمیر داشتند بگیرند حضرت صاحبقران دانشور که رای انورش همیشه مقتضی نظام و انتظام احوال
بلاد بود بدان رضا نداد و بزبان فصاحت بیان جاری کردانید که اگر ما در خاتمه دولت بر چنین امور اقدام نمایم
دیگران التجا بدین آستان نکنند و اعتماد بر ما ننمایند اگر قصر دولت موسس بر لطف و احسان باشد ترک
آن ایوان کیوان بکند و اگر کاخ سلطنت مستند بر غدر و عدوان بود و از اندک زمانی با خاک یکسان
کردد مولانا کمال الدین عبدالرزاق دربن مقام تتبع حافظ ابرو کرده میگوید که امرا خواستند که ملک بهادر
و عبدالله برادر را گرفته مقید سازند اما حضرت صاحبقران بدان راضی نشد و باشال این سخنان بندگان
دولت را ارشاد نمود راقم حروف گوید که قول اول اصح است چه مفرض الجیان بتخصیص که جهت مصالح امنیت
باستدلال مقتضی خود بعیدی نماید فی الجمله حضرت صاحبقرانی کلانتران بیسوریان را نوازش فرموده رخصت
مراجعت ارزانی داشت و از آنجا معاودت نموده عرصه قرشی را بمعسکر خویش تزیین داد و امیر حسین و
شیر بهرام با سپاهی انبوه از دهام متوجه آنجانب شدند و باز امیر حسین بطریق مکر و حیله خضر خزانه
دار با مصحفی که بران سوگند خورده بود و امیر تیمور کورکان انار الله برهانه ثابت العفران روان کرد که تریع
و وحشت ما مستلزم ویرانی مملکت و پریشانی رعایاست و یقین پیوسته که همت آنجناب مقصود
بر ترفیه حال عباد و تنظیم امور و بلاد است اکنون بصلاح آن نزدیکتر که لشکر این طرف در جغانو توقف
نمایند و سپاه آنجانب در خزار و هر یک از ما با صد سوار در حرکت آمده بی شایبه نفاق چنانچه معهود
بوده در شک چکچک ایم ملاقات کنیم و تجدید قواعد عهد نمائیم و بایمان مغلظه موکد و مشید کردانیم
که بعد از این مفسدان و غمازان را میان ما مجال نمیمه و افساد نماند و تا ما یکدیگر را نه بینیم ملک و ولایت ایمن
و تنها ساکن نگردد و خاطرها مطمئن نخواهد شد و هر چند بر ضمیر آفتاب اشراق حضرت صاحبقران کالنجم
فی رابعة النهار من کشف و هویدا بود که قواعد عهد و میثاق امیر حسین اوهن من بیت العنکبوت است
لیکن چون امرا باتفاق معروض داشتند که صلاح در صلح و بهبود در قبول نصحاست شهریار عالی مقدار

بر مقتضای رای امرای نامدار بمصالحه راضی شد و جمهور لشکر در خزار گذاشته با سیصد سوار روان شد
بر نیت آنکه دویست سوار جهت رعایت حزم و احتیاط در دربند توقف فرماید و با صد کس بجانب شک چکچک
که وعده گاه ملاقات امیر حسین است توجه نماید و مقارن این حال امیر حسین شیر بهرام در دنی ذالک بود و مثله
هلاک انگیز و دفن خاک کردانیده فرمان داد تا سه هزار سوار بی باک بجانب حضرت صاحبقرانی که در میان
مخالفان بود کرینته و تعجیل تمام رانده در زمانی که آنحضرت بدربند نزول فرموده آمده بود بهنگام برسید و بهرام
نامی را که از نوکران خاصه بود در وثاق همایون حاضر داد از آن حادثه آگاهی یافت بهرام بنابر هدم عقل و قلت
تجربه آن سخن را محمل انگاشت و چنان پنداشت که چون امرا سعی در اصلاح می نمایند افشای این خبر مستلزم
فساد گشته او را بانساد منسوب خواهند داشت و بحسرت راست گوی و آن نکاه رانده لب از دم بگشاد و بیگاه
لشکریان امیر حسین چون بلای ناگهان در رسیدند و از اتفاقات حسنه امیر سعادتمند کوتی بود بتایید آسمانی
ربانی پیش از وصول سپاه اطلاع یافت و در سیر مسارعت فرموده جنگ کنان رسید و ملازمان از آن شکار
گذرانیده سر راه بر دشمنان گرفت و جنگ در پیوست بیاندوی اقتدار آن سپاه جوشن و نیزه گذار سر راه بر
باز داشت و از آن موضع حضرت صاحبقرانی عنان مراجعت منعطف کردانیده دشمنان نیز روان شدند
هر دو فریق جنگ کنان میرفتند تا بقالمش رسیدند و از محض عنایت الهی دیگر مخالفان را یارای آن نماند که
از آنجا قدم پیشتر نهند لاجرم خایب و خاسر در آن محل توقف نمودند و چون خبر این واقعه بخزار رسید
لشکریان که حضرت صاحبقران در آنجا باز داشته بود پراکنده گشتند و آنحضرت با معدودی چند که در
ملازمت رکاب همایون مانده بود نماز راه خزار بجانب قرشی شتافت و بعد از تقدیم مشورت رایها
بران قرار گرفت که کوچها را با ماشان نقل کرده در جوار سبزواریان که از دیرباز حقوق دولتخواهی بر ذمت حضرت
صاحب ثابت داشتند چند روزی بسر برند آنگاه بخاطر جمع در قلع و قمع مخالفان را وجهه همت سازند
و بامضای این عزیمت هر کس جزئیات خود سرانجام ساخته در ظلمت لیل با کوچ خویش راه ماشان پیش گرفت
روز دیگر لشکر امیر حسین در قرشی نزول کرده امیر موسی و امیر هندو شاه برتق و فتق مهمات آن دیار استغنا
نمودند و حضرت صاحبقرانی چون قطع مسافت فرموده بجاه اسحاق رسید چندان توقف نمود که افراد
حشم و خدم باو پیوستند آنگاه باتفاق عزیمت مقصد تصمیم داده از آب آمویه بگذشتند و بحوالی در آمده
سر چاه شوراب را منزل ساختند و حضرت صاحبقران الجیان پیش ملک غیاث الدین حسین و محمد بیک جونی
قربانی فرستاد تا استمزاج نمایند که ایشان نسبت بآنحضرت در مقام خلاف اند یا وفاق و زمان غیبت رسولان
دو ماه و نیم امتداد یافت هر کاروانی که از خراسان متوجه ماوراء النهر شده بسر چاه شوراب میرسید شهریار
کامیاب ایشان را در آن موضع باز میداشت و چون الجیان معاودت نموده شرف تقبیل بساط جلالت
مناط حاصل کردند امیر صاحبقران کاروانیان را رخصت رفتن داده او از ده دار الملک کمال استغنا

حضور را کرده است و هنوز کار دو ایشان از مقام حمد در انز فشده بودند که انحضرت با ملازمان و متعلقان
سوار شده روی توجه بصوب هراة نهادند باز کاتان چون بقرشی رسید تمامرا دو جه سپاه امیر حسین
خبر حضرت صاحبقرانی و ملازمان او پرسیدند تجاهل کشند که این جماعت کشما از حال ایشان استفسار
مینمایید بجانب هراة پیش ملك رفتند امیر موسی سخن مردم بی غرض صدق داشته از قلعه قرشی بیرون
امد و سپاه امیر حسین پراکنده جمع اورده با هفت هزار سوار موضع بی مراغ را منزل ساخت و در خاطر
داشت که بازکند رود و ملك بهادر با پنج هزار مرد از قراولی تاش که امیر حسین ایشانرا بدانجانب فرستاده
بود در قرغاشون و کنبد لولی قرار کرفتند

کفتار در توجه حضرت صاحب قران بجانب قرشی و استیلای او بر معاندان بی تحمل نصب و ارتکاب تعب و مقرون شدن غمنان

از جمله غرایب و عجایبات واقعات حالات حضرت صاحبقران کیتی ستان رفتن انحضرت است با عددی
اندك بجانب قرشی و منهزم شدن اعدای دولت قاهره با وجود کثرت و این قضیه در کتب معتبره بر این
نهج تسطیر یافت که چون امیر تیمور کورکان اثار اصبر برهانر کار دو ایشان رخصت فرموده که بجانب ماوراء النهر
روند بنفس همایون بر سمت هراة در حرکت امد و بعد از ان رحلت قافله بازکشتند در منزل مبارك نزول
کرده سواری ان قافله بقرشی تواند رفت در ان محل اقامت انداخت بعد از ان همکی همت بر دفع و استیصال
دشمنان مقصور کردانید بنوعی در ان امر شروع فرمود که عقل خرده دان انکشت تعجب بدندان کرفت
و دوران او از زیاده از دویست و چهل و سه کس ملازم انحضرت نبودند و از انجمله اعیان خواص و دلیران
صاحب اختصاص سیورغتمش اغلان بود و امیر داود و امیر سیاه بوغا جلایر و حسین بهادر و امیر
سیف الدین تیمور و عباس بهادر از قبیله قچاق و اقبوقا بهادر از قوم نایمان و محمود شاه بخاری حضرت
صاحبقرانی کامکاری با عددی قلیل عزیمت صوب قرشی تصمیم داد با انکه در ان حوالی و نواحی امرا
امداد امیر حسین با دوازده هزار سوار جلادت ایین کمر کین بسته در کمین رزم پیکار نشسته بودند برادر
ضمیر منیر پوشیده نماند که ارتکاب امثال این امور از حیز بکسن افراد بشری بیرون است بلکه بر حد ممتنع
معروف فی الجمله صاحب قران روشن ضمیر در تاریکی شب روان شده بکنار اموی رسیده و در معابر
چهل و سه کس اسپان در اب رانده بجموع ایشان بشناه عبور نمودند و قریب خنادرا احاطه کرده بلا
انکه کسی خبر بجایی رساند و کشتیها کرفته بکذار اب فرستادند تا بقایای سپاه بتعجیل بکذر نشستند و شب
دیکر بیرون اینغ فرود امده الجیان امیر موسی را که در انجا بودند بکرفتند و بران دایره احاطه شدند
و شب توقف نمودند و روز دیکر روی توجه براه نهاده شبهنکام در فرد کهنه نزول کردند و هر که اسل تاب
برکیرد رخصت مراجعت یافت و بعد از غروب افتاب بشرکت رفتند و در ان محل امیر جاکو معروض
داشت که مصلحت انست که اعتماد بر عنایت ملك بیچون کرده بر سر امیر موسی شبیخون بریم اکر اوبدست ما افتد

پای مراد در سر کرده دن نهیم حضرت صاحبقرانی که موفق و مخصوص بتاییدات ربانی بود فرمود که سپاه ما
بغایت اندك اکر عیاذا بالله چشم زخمی رسد و تفرقه روی نماید اسان جمع نشوند وظیفه انکه شما در همین
مکان توقف نمایید تا من بقرشی روم و برج و باره و محل خروج و دخول در نظر اورده و بر بصیرت تمام
این سخن کفت و مبشر و عبدالله را ملازم خود ساخته بر جناح استعجال روان شد و بکنار خندق رسیده
نزول فرمود و چون اب خندق فراوان بود اسپانرا بمبشر سپرد و از مرتبه ناوی که بر بالای خندق انداخته
بودند و اب از انجا بحصار میرفت بذات همایون تا بزانو در اب در امد و پای مبارك نهاده بخاك ریز بر امد
و عبدالله در عقب انحضرت قدم می نهاد تا بدروازه که در جانب خراسانست رسیدند حضرت صاحب
قرانی دست بر دروازه دانست که دستش بخاك انباشته اند از انجا بازکشت و نظر احتیاط بر باره و فصیل
افکنده جایی که دیوارش پست بود بعبدالله نمود که محل نردبان نهادن و بقلعه امدن اینست و از ان ممر که
بخاك ریز بالا رفته بود معاودت فرمود و بتعجیل تمام بملازمان پیوسته بار دیکر با ایشان متوجه قرشی شد
چهل و سه کس را جمیع اسپان باز داشته و صد کس با نردبانها که از بید و دالینغ اورده بخاك ریز فرستاد تا از
دیواری که بعبدالله نموده بود بقلعه در امدند و خود با صد کس دیکر بر در دروازه بایستاد که و دران سپاه
نصرت انتما چون انجا رسیدند محافظان راست و کلا بعقل یافتند و بر تیغ بیدریغ دمار از دود کار ایشان
بر اورده بکتیز قفل دروازه بشکست و حضرت صاحبقران برغو کشیده با انصد کس در امد از اواز و
غلغله دلیران قلعه کشای زلزله و ولوله در حصار افتاد مردم قرشی از خواب بر اورده افتان و خیزان
بهر طرف روان شدند و بام در کفت و کوی امدند که مکر صور قیامت لشکری ضبط قرشی نموده زنان
و فرزندان امیر موسی را بدست اوردند و محمد بیك بن موسی را که در صغر سن بود بقز بوده حضرت صاحب
قرانی پوشیده راه کریز باز دادند بتصور انکه چون ناکاه این خبر بجالغان رسد از بیم و هراس متفرق و پراکنده
شوند در همان شب محمد بیك بپدر پیوسته و صورت واقعه باز نموده خوف مستولی دل از جای برد و پای
ثبات و وقار استوار داشته کس پیش ملك بهادر فرستاده و او را از ان حادثه اعلام داده طلب داشت
و روز دیکر دشمنان را مقدار دوازده هزار سوار از مواضع خویش در حرکت امده و بقرشی رسیده اطراف
حصار را فرو کرفتند حضرت صاحبقران ذو اقتدار بنفس همایون متصدی ضبط یك دروازه کشت
و امیر سیف الدین را بمحافظت دروازه دیکر نصب فرمود و سیورغتمش اغلان و امیر حسین و امیر عباس
و اقبوقا بهادر را فرمان داد تا بر برج عروج نموده بزخم پیکان جان ستان نکذارند که دشمنان خاکسار
را بر این فصیل و خاك ریز کردند و دران روز امیر موسی بیدار لات با سی کس بیرون امده و خود را بران سپاه
کینه کذار زده داستان رستم و اسفندیار منسوخ ساخت و شتر اسب از جالغان کرفته بقلعه
در اورد و دیکر بهادر چون دید که دولت از اعدا مفارقت جسته در سلك سایر ملازمان

حضرت امیر تیمور گورکان منتظم شد حضرت صاحبقران ظفرقرین خواست که تیغ جلادت آخته در سر دشمنان
تاخته تا رهول روز قیامت ظاهر گرداند اما امیر سیف الدین که از علم نجوم و رمل خطی داشت بعرض رسانید
که امروز توقف اولیست و فردا تعرض انسب و این سخن مقبول افتاده از حرکت آن روز دیگر موقوف ماند و
انشب از جانب مخالفان بزنجی بهادر هریک با دوازده و سپر نزدیک دروازه آمده خبر بردند روز دیگر که
خورشید خنجر گذار بر بام این نیلی حصار علم کبر بر افراخت الچی بوغا و اقتیمور بهادر پل دروازه انداخته
از قلعه با پنجاه مرد بیرون تاختند و بر دشمنان حمله آوردند و علیشاه و درویشک برغوجی بر حسب فرمان واجب
الاذعان برسم مدد بایست کس در عقب آن دو بهادر شتافتند و از صف اعدا الغا تیمورخان با خنجر کشیده
متوجه شیر او چشم گشت و یک ضرب تیغ اقتیمور بهادر مجال نیافت و از جمله سپاه امیر موسی او از یکی بود
بغایت مشهور و دلیر و بقوت بازو افزون از شیر کوه افکن زخم گرز گران سنگش رعشه بر بدن کوه دماوند افتادی
و از نهیب عمود آتش آهنگش که در جنگ داشت اجزاء جبل البرز بر باد رفتی باد غرور بهادری در سر و پندار
دلاوری در دماغ قدم در میدان نهاد قرآن بوغا پای جسارت پیش گرفته هر دو دست او محکم بگرفت که جای
نابدیش که قدم از جای برگرفتی تا نیکی در رسید و مهم او با تمام رسانید امیر سار بوغا و الچی بهادر از بام دروازه
تیرباران آغاز نهاده طایفه از مخالفان که درها و تونها پای قلعه آورده بودند همه را انداخته و کشته داد
سرکشیده بگریختند و خندقی که جهت روزگار نای کنده بودند سپاه جلادت شعار ایشان را از انجا تیر رانده
از خیمها شان گذرانیدند و از سپاه اعداء توکل با صد مرد حمله آوردند و پیادگان دشمن تردست بر تیرباران
گشاده لشکر ظفر مال سعادت قرین برگردانیدند و حضرت صاحبقران سپهر اقتدار با یازده سوار از
حصار رایت جلادت افراخته بیرون تاخت از فرد و لمس لشکر ایرا قوتی و شوکتی بی اندازه حاصل شد
الچی بوغا و بهرام بر توکل حمله آوردند و او پاره دیوار پناه ساخته بایستاد الچی بوغا از بالای دیوار
شمشیر بجانب او انداخت و توکل روی بگریز آورد و در بین اثنا از بهادران لشکر نصرت انتما خرالچی
نادانسته تیغی بر بهرام فرود آورد و دور حیات آن نامور بتمام منتهی شد که اورش باتمام رسید لامرد
لقضائه ولا معقب لحکمه و عاقبت امیر موسی با هفت هزار سوار که بران محاصره پرداخته بود رایت
مقاتله برافراخته خاک ناموسی و ادبار بر فرق خود بخته و آب روی شجاعت و مردانگی ریخته ان مقابله
اندک نفری مقرون بخوف بسیار بگریخت و مردم او در صحراها پراکنده و متفرق گشتند لیکن ملک
بهادر با سپاه قراناس که بعدد پنج هزار بودند بطرف دروازه خوارزم که هنوز بای ثبات و وقار برجای
خویش استوار داشت حضرت صاحبقران کامکار با شصت نفر از شیران بیشه کارزار روی جلادت
بایشان آورده ملک بهادر دید که آنحضرت بنفس همایون متوجه جانب اوست در حوصله خویش تاب
مقاومت ندید و در جبلت خود قوت منازعت نیافت لاجرم پای اصطبارش متزلزل شده و دست

اقتدارش

اقتدارش بعجز و انکسار مایل گشته قدم فرار در راه ادبار نهاد و عنان مراجعت بر قبول خود منعطف
گردانیده بجانب کبند اولی توجه نمود و حضرت صاحبقران فیروز جنگ که از برای حفظ ناموس و تلک دست
در پنجه شیر و کام نهنگ نهادی مانند برد مان از عقب ایشان روان شد مخالفان سپاهی سپاه ظفر پناه
دیده در انجا نیز توقف نتوانستند نمود آن بارقه شمشیر صاعقه کردار آن پادشاه دولتیار آتش در خرمن تمکن
و وقار زدن آغاز و پیکار پشت داده نشست و تفرق بحال ایشان راه یافت و حضرت صاحبقران
ظفرقرین فرمان داد که امیر جاکو و امیر سیف الدین تاشک چیچک در عقب گریختگان رفته بقید دستبرد
در امر غارت و اسیر تقصیر ننمودند و ایشان از لشکر بسیار امیر حسین و سپاه اندک خویش فی الجمله اهمال
و اهمالی در آن باب ورزیدند و آنحضرت بمضمون این حدیث که چون شیر بخود سپه شکن باش عمل نمود
بنفس همایون بارتکاب آن امر خطرناک اقدام فرمود و عنان سبک و رکاب گران گردانیده بر جناح استعجال
در حرکت آمد و امیر داود رایت تجلد برافراخته بمقتضی فرمان در مقدمه روان شد و از مخالفان صد سوار
نامور که بر ساقه لشکر بودند از وصول ایشان آگاه گشته منقسم بدو قوشون شدند فوجی بر یمی و ضرب تیغ
تیز الچی بوغا را باز گردانیدند و فوجی دیگر بر حضرت صاحبقرانی حمله آوردند و آنحضرت ببازوی دولت
سرپنجه قدرت ایشان چنان برتافت که از صولت و سطوت او فوجی که الچی بوغا را نده بودند کوتلهای
خویش گذاشته راه انهزام پیش گرفتند و ملک آغا دختر امیر بایزید جلایر و خاتون امیر موسی در مرافقت
ملک بهادر گریخته میرفتند صاحبقران گردون توان از پی ایشان روان شد و باواز بلند بملک بهادر
خطاب کرد که از سر خون تو اگر چه ریختنی است در گذشتم مشروط بانکه ازین عورات فرقت نمایی ملک بهادر جان
سنت دار شده و کلمه السلام فی الوحده بر زبان رانده و از مخدرات جدا شده سر خویش گرفت و ایشان هم
جان تاختند و حضرت صاحبقرانی تنها از عقب بشتافت و باعو [illegible] و کری بود عاشق نام زمام تیرو
کمان در دست داشت اگرچه دو دمی سهام دستی بدست هرگاه که آنحضرت نزدیک میرسید عاشق نام تیرو
کمان [illegible] بیعیب و بمی انداخت و امیر تیمور گورکان بکمان انکا و درآن کار بهادری دارد عنان کشیده می
داشت تا اگر اسپی رسد هدف تیر ملامت گشت کمان نکرد و نگوید که جهت مال و عیال مردم زخمی خورد و
در بین اثنا بادگیرش که باد صبا هم عنانی میکرد چو گرفته از حرکت باز ماند و دولتشاه بخشی رسید و از پی عورات
در تاختن آمد و عاشق را بضرب زه تیر بجانب او انداخت و عیبش در آن تن ظاهر شده که از اثر سیف کند و با عورات
راه تک و تاز پیش گرفت و دولتشاه هر چند جهد کرد بوی نرسید و خسرو آفاق از نزدیکی قراتاق مراجعت
نموده روی بقرشی نهاد و در آن ولا امیر جاکو و امیر سیف الدین که در امتثال فرمان تهاون ورزیده از عقب
دشمنان نرفته بودند پشیمان شده ابجابالامره تاشک چیچک تاختند و ایل جلایر و طایفه دیگر که گریخته را
میرفتند با بیرسر پرایلی آوردند و حضرت صاحبقران گیتی ستان آن زمستان در قرشی در انجم اقبال ساخت و

برتو التفات بر تنظیم احوال بقایا انداخته ایشان را بعمارت و زراعت امر فرمود و محمود شاه را بحکومت بخارا
تعیین نمود و تیکی شاه را در خراسان که هر دو دنبالی و هر سب جای پسر میر طلب داشته امیر را با توابع که
جنس متعلق به تمش بود برادر زالی داشت و علی بیسوری با قوم خویش در اطراف سرگردان میگشت در بخارا
بر محمود شاه کرد انا داد بود پیوست و حضرت صاحبقرانی چند نوبت ایشان را طلبیده ملحوظ نظر عنایت و عاطفت
کردانید **ذکر امیر حسین بجانب حضرت امیر صاحبقران و فرار امیر جنگ آنحضرت**
عجب فرمان چون امیر موسی از صولت سپاه ظفر نشان گریخته با امیر حسین پیوست و صورت حادثه را بی
زیاده و نقصان چنانچه مشاهده کرده بود باز نمود امیر حسین از استماع این واقعه متعجب و متشعر گشته احضار
لشکرها فرمان داد و از سالی سرای بیرون آمده بر جناح تعجیل بجانب آنحضرت روان شد و امیر موسی با ده هزار
مرد قراناس و جمعی از امرا مثل امیر اولجایتو بردی و جهانشاه پسر تاغو بولاد بوغا از پیش فرستاد و ایشان مانند
برق و باد در حرکت آمده از قهلغه گذشته قریب بتنک چکچک فرود آمدند و بترتیب اسباب نبرد مشغول
شده حزم و تیقظ شعار خود ساختند و صاحبقران بی همال چون بر کیفیت حال اطلاع یافت برسم شبخون
از مقر عز خویش حرکت فرمود و از راه بلغو باغ در زمانی که دشت و راغ در زیر برف نهان بود روان شد و
انجماعت بیست کس را از دشمنان گرفته باوردند و گرفتگان بعرض رسانیدند که لشکر امیر حسین در دربند
از تنک چکچک گذشته در چکدالیک نزول کرده اند و باز کسان بخبر گیری تعیین نموده بسمع اشرف رسانیدند
که امیر موسی با امرا و لشکری سلح بر بالای آن تنا صف کشیده چشم انتظار بر راه دارند و آنحضرت با دویست کس
که ملازم رکاب همایون بودند دست در حبل متین توکل زده پای در راه نهاد و چون هر دو سپاه بیکدیگر
... سورن انداخته او ان ایشان بگوش حملهٔ عرش رسید صاحبقران سعادت قرین چون بدیده دوربین
دید که مخالفان غلبه اند و فرصت شبخون فوت شده مراجعت اولی دانسته و از راه کوه و تنگ عنان عزیمت بر
جانب قرشی منعطف گردانید و لشکر امیر حسین با آنکه بچشم یقین دیدند که ملازمان حضرت صاحبقران شصت
فرمود هیچکس از آن ده هزار سوار را مدار یارای آن نشد که یک قدم پیش نهاده از قفای لشکر سعادت نشان
روند و آنحضرت خطه قرشی را بوجود همایون مشرف ساخته از آنجا بجانب بخارا رفت علی بیسوری و محمود شاه کمر
خدمتکاری بجای آورده کمر عبودیت بر میان بستند و چون امیر جاکو پیش از این محمود شاه را بر دم اسب
بسته چوب بسیار زده بود در این ولا که حکومت بخارا تعلق باو میداشت متوهم شد و از دوری دولت
خواهی چند نوبت بعرض رسانید که بودن خراسان عین مصلحت است حضرت صاحبقرانی سخن امیر جاکو را
وقعی ننهاد خود نفس امیر سیف الدین و عباس بهادر اتفاق نموده بی رخصت آنحضرت بدین سرزمین
رفتند و بعد از چند روز خبر رسید که مغولان امیر حسین با شلیغ ایشان امیر موسی و الجایتو بردی بود هنگام
متواتر شد حضرت صاحبقران سعادت شعار شجاعت دثار با علی بیسوری و محمود شاه گفت که مقتضی

مردانگی است که ما سپاه از شهر بیرون برده فرصت شبیخون نگاه داریم و چون ایمنی در حوصله ایشان نمی
گنجید بعرض داشتند که اسپان را آسوده داشته درین مقام توقف نماییم و اگر دشمنان قصد ما کنند جواب
ایشان بگوییم حضرت صاحبقران کامکار آثار ضعف و انکسار و جبن و افتقار بر صفحات روزگار علی
و محمود شاه مشاهده فرمود از بخارا بیرون آمد و عازم خراسان شد و بلب اب آمویه کشتی را که از بالا
اب می آمد بگرفت و از آب گذشته و بجول در آمده در بر مرو عبور نموده در ماخان با عرق همایون و امیر
پیوست و امیر حسین دروی همت بر تسخیر بخارا آورده جنگ در انداختند و بخاریان پای جسارت پیش نهاده
از دروازه کلاباد بیرون خرامید و با سپاه امیر حسین در مقام محاربه آمده دست بتو دراز کردند و امیر
حسین با سپاه از راه مکر و فریب روی باز پس نهاده تا مزار فایض الانوار شیخ عالم سیف الدین باخرزی
قدس سره عنان باز نکشید مردم بخارا تصور آنکه ترکان چنان منهزم شدند که دیگر معاودت ایشان
ممکن نخواهد بود از عقب ایشان شتافتند و چون میان مردم بخارا و دیوار بیست مسافتی دست داد
اتراک مراجعت کرده تیغ در تازیکان نهادند و جمعی کثیر از ایشان طبقه بقتل رسانیده و بقیه السیف بر زین
صورت بشهر باز گشتند در کاه و انها خزیدند و دم در کشیدند دیگر گرد فضول نگردیدند علی بیسوری و
محمود شاه هر چند سعی نمودند که ارباب بخارا را بار دیگر بر بروج عروج نموده بمحافظت شهر قیام نمایند مفید
نیفتاد و هیچکس از کنج محنت خانه قدم بیرون ننهاد ایشان بالضروره دل از حکومت برداشته به هنگام
عازم خراسان شدند و موکب خجسته پیوسته در سلک سایر ملازمان حضرت صاحبقرانی انتظام یافتند
و سر خجلت و ندامت پیش افکنده از تقصیرات خویش زبان باعتذار و استغفار گشادند لطف عمیم و مرحمت
جسیم حضرت صاحبقرانی شامل حال علی و محمود شاه شد بخلع گرانمایه و اسپان راهوار سرافراز
گشتند و روز بروز عنایت پادشاهانه درباره ایشان سمت تضاعف می پذیرفت تا بکلی ایمن و مطمئن
خاطر گشتند و حضرت صاحبقران نشاط فرموده چون از آن کار ساخت روی نمود باز گشت و فرمان داد
تا در فیسا نها آتش زدند تا سبز شد و اسپان را بدان فربه ساختند و درین اثنا سپاهیان خبر رسانیدند که
تیکی شاه که یمن التفات حضرت صاحبقران که اسپان را بدان فربه ساختند از کربت غربت خلاص شده
در سند ریاست و حکومت تمکن یافته بود سر از گریبان عصیان بر آورده هر کرا سید اند که میل ملازمت
آنحضرت دارد گرفته محبوس میکرد اندیشه کنان کرد که بموکب همایون ملحق شود نایره غضب حضرت صاحب
قران بی همال از استماع این سخن اشتعال یافته با ششصد مرد از ابطال رجال شبگیر کرده ایلغار
فرمود و از راه تورت کول با مویه رسیده از پایاب بودالیغ محل گذار اختیار فرمود و امرا را با چهار صد
کس بجانب نسیاب فرستاد و خود با دویست سوار جاشتگاه در آب رانده با آنکه هنگام اب خیز بود
نماز پیشین بمجموع بسلامت بگذشتند و از کنار آب باز شبگیر کرده سحرگاه منزل تیکی شاه را در میان

کرفتند واو بهلوانی بود دلیر که در رزم معرکه از پیل و شیر روی نکردانیدی و تیر اندازی بود سخت کمان که بکمان
او بوقت رمی سهم در صحن نهم اسمان جای کرامدی و دران سحر چون احساس وصول لشکر کرده دست برد و
کمان کرده اول تیری که بینداخت زه کمان او کسسته شد و دور کرد و خنای جهاد در رسیده حمله متش را دستگیر
کردند و بر حسب فرمان کشتیها را بان طرف اب بردند تا امرا که چهارصد نفر با بشارت حضرت صاحبقران
بدانجانب رفته بودند عبور نمودند و در خلال این احوال بمسامع علیه صاحبقران دریا نوال رسید که سپاه
قراوناس در حوالی بخارا را باضمایر خالی از وهم و هراس نشسته اند همت پادشاهانه اقتضای ان کرد که بعطف
عنان و تحریک سنان سنک تفرقه در میان ایشان اندازند و بامضاء این عزیمت در جوف لیل سوار شده
بر سران خیل راندند و در موضع بر سر اب قوم رسیده امیر خلیل را که راس و رئیس ایشان بود بکریزانیدند
وازانجا مظفر و منصور معاودت نموده و از اب کذشته مدة بیکاه سرچاهها قاوال توبر را مضرب خیام
ساخت انکاه متوجه ماخان کشته باغرق همایون پیوست وازانجا امیر جاکو را برسالت پیش ملک
کرت بهراة فرستاد ملک شرایط اعزاز و احترام بر وجه تمام واکمل بجای اورده نسبت بحضرت صاحبقرانی
اظهار یکدلی و موافقت کرده و در باب مظاهرت و معاونت مبالغها نمودند و کفت من امیر حسین مردم
اکر امیر تیمور کورکان ازان طرف قدم رنجه فرموده مبانی مودت و محبت استحکام یابد وارکان وداد
بعهد و پیمان تاکید و تشیید پذیرد و امیر جاکو بمقتضی الوطر مراجعت نموده ان کلمات را بعرض دارای
هفت کشور رسانید و درین ولا انچه از ملوک غور نسبت بامیر بوروز(?) و امیر جوبان و دانشمند بهادر
دران زمان سابق صدور یافته بود بر ضمیر منیر حضرت امیر تیمور کورکان پرتو افکند چنانچه شمه ازین
حکایات در مجلد خامس سمت کزارش یافت و بدید ما معان در احوال نکریسته برخاطر خطیرش خطور نمود
که طینت این طبقه مجبول بر مکر و غدر و بیوفاییست و بنابرین میلی که بملاقات ملک داشت فتور پذیرفت
و نیز میخواست که بناء مصادقتی که بتجدید توطید یافت بواسطه خویشتن داری منهدم و منعدم کردد و
بعد از تقدیم مشورت فرزند سعادتمند خود امیرزاده جهانکیر را که شکوفه باغ خلافت و ثمره شجره سلطنت
بود پیش ملک روان فرمود و مبارکشاه سنجری برا اتابکی او موسوم کردانیده بملک پیغام داد که چون بر حسن
اعتقاد و پاکی سریرت و نیکویی کردار انجناب وثوقی تمام حاصل است قرة العین خویش را پیش او فرستادیم
و در خاطر چنانست که اعزه و متعلقان او درین دیار کذاشته عنان عزیمت بوطن اصلی و یورت قدیم معطوف
کردد توقع از ملکات ملکانه انکه حسن لطف و لطف تفقد درباره ایشان مبذول افتد جبر بزرکی
بزرکان رسمیست قدیم و عادتی معهود است

ذکر توجه حضرت صاحبقرانی بجانب ماوراء النهر و منهزم کردانیدن لشکر امیر حسین را بتیغ قهر

بعد از رفتن امیرزاده جهانکیر نزد ملک هراة
همت عالی نهمت حضرت رفیع منزلت یعنی امیر صاحبقران تیمور کورکان مقتضی ان شد که لشکر بطرف

ماوراء

ماوراء النهر کشید سپاه امیر حسین را که در انجا بمراغ بال(?) فرستاده اند که شمالی بیزاد هندکا جوم با ششصد کس
که دران وقت ملازم رکاب فلک فرسای بود نه دروی توجه و توکل براه پل بفضل الله اورده از جیحون عبور
نمودند و شبکیر کرده چون روز شد در چهار باغی در امده دم در کشیدند و ان تعب راه اسوده از انجانب
روان کشتند و از طرف خزار امده قرشی را در میان کرفتند و طایفه از نوکران امیر موسی که در انجا بودند ایلا(?)
و دستکیر شدند و جمعی از رؤساء مخالفان با اتباع خود بکریختند و [illegible] و شیخ علی بهادر فوجی از بازرکانان(?) را
یاغی پنداشته با ایشان جنک کردند و جنک تنک کجا از جماعت کرفته پیش صاحبقران والا کهر اوردند و ان
حضرت فرمان داد تا کجا را بی تصرف بصاحبانش تسلیم نمودند و هیچ کس دست خیانت بان نرسید و دران
ولایت(?) هزار کس از لشکر قراوناس در موضع قوزی شداق خیمه اقامت زده بودند و امیر سلیمان یسوری و
برات خواجه و هندوشاه با اتباع خویش بایشان پیوسته و اتابجک(?) کرده بزد و حین توجه حضرت صاحب
قران از قرشی کریخته با جماعت ملحق شده و در انجا جمعیت عظیم دست داده بود و انحضرت ازین اجتماع اطلاعا
اکاهی نداشت ناکاه قریب بوقت غروب از قرشی سوار شده نیم شب توقف رسید و دران موضع خبر کرفت
مخالفان مسموع او کشت و رعایت حزم و احتیاط او نموده در [illegible] دیوار بست بیرون امده تا روز
ظاهر بوقت توقف فرمود و بامدادان از انجا روان شد و در اثنا طریق امیر جاکو از اسب افتاده چنان
ازرده و مجروح کشت که مزاجش از حد اعتدال بدر رفته اعتلال اشتغال یافت و امیر صاحبقران سی سوار
ملازم خدمتش کردانید تا او را باماخان پیش امیرزاده جهانکیر بردند و بعد از فرستادن امیر جاکو عزیمت
محاربه لشکر قراوناس صمیم ساخت و مجموع امراء بهادران دران ولا با حضرت صاحبقرانی یک زبان و یکدل
شدند مکر علی یسوری که جنک بان قوم مصلحت نمیدانست و چون صورت خلاف او معروض کشت
فرمان واجب الاذعان نافذ شد تا او را بتکلف سوار ساختند و شیخ علی بهادر بموجب فرموده با شصت
سوار برسم منقلای در حرکت امد و از جانب مخالفان هندوشاه با سیصد سوار مقدمه لشکر بوده
قراولان جانبین بیکدیکر رسیده شور حرب تغننده(?) کشت و از فر دولت صاحبقرانی منقلای دشمن
مکسور و مقهور شده روی بکریز نهادند و انحضرت بعد از استماع غلبه سپاه ظفر قرین فرود امده و
اسپان را اسایش داد و در وقت نماز پیشین هماز(?) روز باعتماد دولت روز افزون سوار شده ان ششصد
مرد را هفت قوشون ساخت و هر یک از امراء بهادران در موضع خویش باز داشت و مردم خود را که بقلت
متصف بودند بکثرت دشمن عارف استمالت و دلجویی نموده بر جنک دلیر کردانید و چون تلاقی فریقین
دست داد علی یسوری با دو نوکر روی بفرار اورد و حضرت صاحبقران کامکار با بهادران [illegible] و امید
بسیار پای جلادت در میدان رزم و پیکار نهاده و از نهیب تیغ اتش بارش دشمنان با ان همه عدد ساعتی در
مقام نامقاومت ایستاده خاک جبن و بددلی بفرق خود بیختند و در حمله نخستین بکریختند و لشکر نصرت

انتساب بو کامران و کامیاب با جکدالیان در عقب ستیزیان تاختند و دو سه اسیر ایشان را بدست آورده غنایم
فراوان از اسب و سلاح و غیر آن یافتند و او بجانی طاغانی و بولاد که در سوابق ازمان نسبت بحضرت
صاحبقرانی قواعد اخلاص و مبانی اختصاص مشید میداشتند درین ولا با ارباب خلاف پای جسارت پیش
نهاده بجنگ آمده بودند سپاه جلادت آیین سرهای ایشان بتیغ انتقام و شمشیر کین از بدن جدا ساختند
پیش صاحبقران نصرت قرین آوردند و آنحضرت ازین صورت متاثر و غمگین گشته حکم شد تا کالبد ایشان را
بشرکس رسانند و ارباب غنایم غازیان دو قتیل گذاردند تا حق عز و علا ببرکت علما و صلحا جرایم
هر دو را باب مغفرت و زلال رحمت محو کرداند غرض از ایراد این حکایت و تحریر این روایت چنانچه بر رای
صواب‌نمای ارباب عهد و وفا پوشیده نماند که عالمیان را معلوم شود که حضرت صاحبقرانی رعایت حقوق صاحب
جمعی آخر الامر در برابر او شمشیر کشیده بودند بدین مثابه ملاحظه میفرمودند و بعد از فتح نامدار خسرو عالی
همت کامکار اندیشید که دشمنان را تا ولایت حصار سپاه نصرت شعار تکامیشی کنند و لشکرهای انبوه
جمع آورده روی بدفع امیر حسین نهند اما جمعی بر وفق ضمیر حکمت خویش دیدند و باتفاق معروض
داشتند که درخواست ما بندگان صادق الاخلاص آنست که این عزیمت منفسخ شود و عنان توجه بجانب
سمرقند منعطف گردد حضرت صاحبقران ملتمس دولتخواهان مقبول کردانید و ترماجوق ایغور و طغیان
شاه را جهت استخلاص اموال رعیت بولایت دردیار کش گذاشته بطرف سمرقند نهضت فرمود و چون
نزدیک شهر قرنوس باشند رسید اوج قرابهادر با لشکر امیر موسی از شهر بیرون آمده در کنار آب دست سر
راه بگرفت و حضرت صاحبقران میمنه و میسره و قلب آراسته بر دشمنان حمله آورده و بمجرد مشاهده توجه
مبارزان آهن گسل پای ثبات و قرار مخالفان متزلزل شده روی بگریز آوردند آقتیمور بهادر از عقب اوج
قرابغه نزدیک وی رسیده شمشیری انداخت که تمام سرهایش قلم شد و اوج قرابهادر گریخته پناه بشهر
برد و صاحبقران با وقار و تمکین در موضع دبن توقف فرموده ظفر پیکر باوج عیوق برافراشت و اوج قرابهادر
هزار و پانصد مرد مکمل کرد آورده بار دیگر بعزم رزم بیرون آمد و بهادران جلادت نشان چون شیر
ژیان و پیل دمان روی بایشان نهادند و مخالفان پیش از آنکه خونی ریخته شود خایف و گریزان شده سوی
شهر کشیدند و پیش از بیرون آمدن لشکر سمرقند مردم شهر سر کوچها بچوب گرفته بحال آمده شد سواد
مسدود کردانیده بودند و چون گریختگان بمحلات رسیدند از غایت بیم و هراس که بر ایشان استیلا
یافته بود اسبان را چنان میکشیدند که زبها بشکست و هم ازین جهت بسیار کرد ست و کند و بعد از انهزام
دشمنان حضرت صاحبقران کردون توان در سمرقند که نمونه ایست از روضه رضوان چند روزی
توقف نموده در آنجا شنید که اولجایتو و بولاد بوغا با سپاه قراتاس متوجه سمرقند شدند و متعاقب این
خبر طغیانشاه از کش گریخته بموکب همایون پیوست و معروض رای عقده گشای کردانید که طایفه از

لشکریان امیر حسین بجبر بر سر ترماجوق دانده او را گرفته کشتند و ادغوشاه بود الیقی که حضرت صاحب
قرانی او را بجبر کبری فرستاده بود بعد از ان اختیار شرف تقبیل بساط جلالت مناط یافته شخصی را همراه خویش
آورده و آن شخص چنین تقریر کرد که اولجایتو و بولاد بوغا بر کنار آب توم قرار گرفته اند و امیر حسین با لشکر سنگین
در قرشی فرود آمده بر ضمیر مستنیر حضرت امیر که مطلع اشعه انوار غیب بود مکشوف گشت که چند روزی هم جنگ در
توقف دارد و بحکم الامور مرهونة باوقاتها چون وقت آن فرا رسد دمار از روزگار مفسدان غدار برآرد ملازمان
سپاهی را که بعد از عبور آب جیحون ملازم رکاب همایون گشته بودند رخصت انصراف ارزانی داشته و باششصد
نوکر قدیمی بطرف پایان آب سمرقند نهضت فرمود و منازل و مراحل طی میکرد تا بتاشکنت رسید **گفتار در**
اختلاط حضرت صاحبقران کامکار با امیر کیخسرو و بهرام جلایر و بیان لشکر فرستادن
امیر حسین بجنگ آنحضرت و بازگشتن کیخسرو و بهرام در اوان مخالفت حضرت صاحبقرانی با امیر حسین پیش
خان جته رفته خان کوچک تیمور و شیر اول را در موافقت ایشان با هفت هزار سوار بجانب ترکستان و ماوراء
النهر فرستاد و چون فرمان خان نفاذ یافته بود که ایل و الوس پیش بهرام جمع شوند و بحکم یرلیغ بر بعضی ولایات
مستولی شده در تاشکنت با کیخسرو و لشکر جته قرار گرفت و امیر صاحبقران چون بدان موضع رسید با ایشان
ملاقات فرمود و بنابر آنکه در ایام سابق بهرام جلایر با صاحبقرانی دم از موافقت و مصادقت میزد و چون در مخالفت
امیر حسین با آنحضرت یکجهت شده مضافات و مولات می سپرد در ضمن معاضدت و مظاهرت او بر معارج
سروری ترقی نموده بود درین ولا حضرت صاحبقرانی چشم آن میداشت که خدمتش حقوق سابق بیاد آورده
در دفع نکایت امیر حسین مراسم اهتمام بجای آورده بلکه بالکل از پیش کرد و از خود اصلا بر این معنی گشت
و هیچ گونه خدمتی که لایق بندگان آنحضرت باشد بتقدیم نرسانید و امیر صاحبقران زبان طعن و سرزنش گشاده
بهرام را بر تغافل و تجاهل و عدم بقا عهد و پیمان ملامتها کرده و گفت امید میداریم که تا بار دیگر بر و رخانه خویش
مصالح و مهمات عزیمت و عاقبت آنچه بر زبان همایون او گذشته بود بوقوع انجامید اما امیر کیخسرو شرایط اعزاز
احترام مرعی داشته آنچه از مراسم مروت و فتوت باشد بظهور رسانیده و وعده ازدواج دختر خویش را که از
تومان قتلق ترکان زاده تغلق تیمور خان متولد شده بود با امیرزاده جهانگیر علاوه خدمات پسندیده کردانید
و مدتی بکام بساط عیش و نشاط گسترده بخرمی گذرانیدند درین اثنا امیر حسین فرمان داد تا امیر موسی
شیخ محمد پسر بیان سلدوز و اولجایتو پسر ایردی با بیست هزار مرد از سالار بلاق که معسکر او بود بیرون آمده
بعزم رزم و نیت مصاف حضرت صاحبقرانی روان شد و ایشان از سمرقند گذشته در کنار آب بلیغود
فرود آمدند و امیر موسی حکم کرد تا ملک بهادر با سه هزار کس بموضع سوزن کران و جهانشاه با هزار و
پانصد نفر برباط ملک و خزخن با هزار سوار بموضع ورق رفته سرها و راه محافظت نمایند و این سر فوج
لشکر بموجب فرموده عمل نموده متوجه مواضع مذکور شدند و امیر صاحبقران چون شنید که از کثرت [illegible]

پی دغدغه دغا شتاباد دو هزار سوار جته که امیر کیخسرو تعیین کرده بود جهت استیصال اعدا مقصور کردانید
در حرکت امد و بنفس همایون با پانصد سوار بر سایر سپاه پیشی کرفت و از اب خجند کذشته شبکیر کرده
بخرکاه خود در ابر سپاه جهانشاه و دو باغی بهتم و متفرق کشت و چون روی دو زبر لشکر غالب شد بجانب
ذرق توجه نموده بر سر خرمن تاخت و نکذاشت که از مراد او در کشت زار امید سر سبز کرده چون خرمن زاین
و کوفته روی بهزیمت نهاد انحضرت ساعتی در ذرق توقف فرمود تا اسپان بر اسودند و سیصد کس را با
غنایم انجا کذاشته و دویست مرد را ملازم کردانیده بدفع ملک بهادر رایت جلادت برافراخت و سی مرد
نامی را در مقدمه روان کرد و دو کس را بطرف دست راست و دو سوار دیکر بجانب دست چپ بقراولی
فرستاد و خود با صد و شصت کس در عقب روان شد و مخالفان چون دیدند سی سوار بی اندیشه روی نهاد
بتصور انکه سپاه مغول از پی است بیم و هراس بخود راه داده روی بکریز اوردند لشکر نصرت قرین تیغ کین
از نیام انتقام کشید جمعی کثیر از اتباع ملک فرود اوردند و کریختکان چون با مرا رسیدند با انکه بیست هزار
مرد مکمل داشتند از مهابت حضرت صاحبقرانی که بکرات در ضمیر ایشان جایکیر شده بود هم در ان شب طبل
ارتحال کوفته روی بعسکر امیر حسین نهادند و مقارن این حال قاصدی از پیش امیر کیخسرو امده خبر رسانید
که سیصد کس که شما ایشان را در موضع ذرق کذاشته بودید سلطانان را غارت و اسیر کرده متوجه دیار خود
کشتند و چشم انتظار بر راه داشت تا درین باب فکری بصواب نموده اید از استماع این سخن کرد ملال بر چاره
ضمیر انور حضرت صاحبقرانی حال نشسته بازکشت و بر امیر کیخسرو پیوسته در استخلاص اسیران اهل اسلام
تاملی فرمود و مصلحت چنان دید که شصت کس از سپاه رفته سپاهی خود از جانب کوه بلشکر جته نمایند
باشد که انجماعت متوهم شده دست از اسیران باز داشته سر خویش کیرند تدبیر انسانی موافق تقدیر یزدانی
امد چون انجماعت برحسب فرموده سپاهی خود از دور بلشکر جته نمودند خوف و رعب بر ایشان استیلا
یافت و اسیران مسلمانان را با هرچه از دیار اسلام غارت کرده بودند کذاشتند هزیمت غنیمت دانستند و سپاه
فیروزی اثر مقضی الوطر بازکشتند و مسلمانان از دل اسر کافران بتدبیر شایسته خلاص یافتند و چون
از ان دغدغه فراغ حاصل شد حضرت صاحبقران کامران از اب سیحون عبور نموده در موضع خرزوله فرود

کفتار در توجه و انهزام مخالفان نوبت دیکر و وقوع مصالحه میان امیر حسین صاحب قران جم جاه فریدون فر

چون امرا و لشکران پریشان خاطر و شکسته دل پیش امیر حسین رسیدند
اتش خشم و غضب او مشتعل شده ایشان را سرزنشها کرد و ملامتها نمود و مجموع را بتقصیر موسوم کردانید
کاه کار ساخت و بنفس خویش با لشکر کران در حرکت امد و بان کوتل رسیده از تمامت سپاه دو هزار
سپاه کینه خواه بر کزید و فرمان داد تا از اب خجند کذشته باد حملات برافروزند و ایشان برحسب فرموده
روان شدند و چون پرتو این خبر بر پیشکاه ضمیر انور حضرت صاحبقرانی تافت باتفاق امیر خسرو

و پانصد مرد نامدار اختیار کرده روی جلادت بدشمنان نهادند و نیم شب بکذار پارسین رسیده حکم
شد تا برغو کشیدند مخالفان که سر بلک خیال ان داشتند که با دست راست مستعد باد بخم در غیرا انداختند بمجرد
ان اواز انکار اب هما نلحظه بازکشتند و با خجالت و شرمندکی که مردن بهتر از ان زندکی با امیر حسین پیوستند
و مقارن این حال بهرام جلایر بمشورت امیر تیمور کورکان سابوغا و اقبوقا بهادر را بطلب لشکر پیش
امیر شمس الدین و حاجی بیک که از امراء صاحب اختیار جته بودند فرستاد و باتفاق خسرو افاق امیر کیخسرو
در قشلاق برانداز کشیده متوجه ان صوب شد و انحضرت با ششصد کس که مانند عرض که لازم جوهر
باشد ملازم رکاب همایون بودند مراجعت نموده در تاشکنت رحل اقامت افکنده تمام زمستان در
انجا بخرمی و شادکامی شب بروز اورده و روز بشب رسانید و چون زمستان منتهی شد فصل بهار
روی نمود سابوقا و اقبوقا بهادر که باشاره امیر تیمور کورکان بودند و زمان حکومت مملکت بیکار
انقضا اختیار ما بیرون رود بلکه جان شیرین نیز در معرض خطر باشد انکه بر خیل و حشم جمله
جهان برهم زند چون سپاه جته را دید که تواند دم زد لاجرم همت مصروف تسکین این اشوب کردانید
و بعلما و مشایخ خجند و تاشکنت توسل جسته از ایشان التماس نمود که با حضرت صاحبقران کامکار
اختلاط بهم نموده در ختم ماده مخالفت و نزاع بکوشند و غباری که بر صفحه خاطر همایون نشسته بزلال
نصیحت و موعظت فرو شویند ارباب خرقه و اصحاب عمامه بمقتضی کریمه وان طائفتان من المؤمنین
اقتتلوا فاصلحوا بینهما ملتمس امیر حسین قبول کرده از سر وفور رغبت قدم در عرصه مصالحت نهادند
و باتفاق بمجلس حضرت صاحبقرانی رفته بعد از تقدیم مراسم دعا و وظایف ثنا معروض کردانیده که چون ما
مخلصان حقیقی را کمال نصفت و عدالت و دین پروری و مرحمت کستری حضرت صاحبقرانی بیقین
محقق و معلوم است کلمه چند که متضمن صلاح حال بلاد و عباد است بسمع همایون میرسانیم اکر بمضمون
کلمه در دو فیشانه عمل نموده نتایج ان در عاجل و اجل شامل احوال الامیر نیکو اعتقاد عادل کردد حال انکه مخالفت
و منازعت شما و امیر حسین مستلزم ویرانی مملکت و پریشانی سپاهی اکر لشکر بیکانه درین دیار راه یابند
خونها بناحق ریخته کردد و اموال مسلمانان در عرصه تلف اید و اهل شرک بر ارباب توحید و عرفان
استیلا یابند و اوضاع شریعت غرا اختلال کیرد و مبانی ملت بیضا انهدام پذیرد و عاقبت با شماتت و فانی
وان زمان پشیمانی سود ندارد اکر بمحوای کلمه الصلح خیر طریق موافقت مسلوک شود عند الخالق و الخلایق
مستحسن و پسندیده باشد که اشتی بهمه حال بهتر از جنک است چون امثال این حکایت معروض رای
اشرف اعلی کشت خوابی که پیش ازین حضرت صاحبقران پاک اعتقاد دیده بود یاد امد و زنک وحشت
از ائینه ضمیر زدوده باستیناس و الفت رضا داد و کیفیت ان واقعه چنان بود که نوبتی حواس مبارک او
از مشاهده محسوسات باز مانده صفحه ضمیر منیرش از عالم غیب چنان نقش پذیر کشت که اب خجند سیل

بسیار متظلم گشته خود را بر سر چوب پاره نشسته و بسجده در افتاده دید و از فریاد بیدرماندگان
و عاجزان نعمت خلاص و نجات مسئلت نمودی و از کمال حیرت و دهشت از خویشتن غایب شده
خود بر کنار آب یافتی از جانب سمرقند و چون بر عقب نظر افکندی دریای خجند همچنان در جوش و خروشان
بچشم همایون او در آمدی و چون بعد ازین مشاهدات حضرت صاحبقران ولایت نشان از خواب در آمد
انتباه یافت رای دوربینش مستدل شد با آنکه تعبیر فرمود و از آنکه خود را بجانب سمرقند بسلامت دید بر
خاطر خطیرش رسید که هر مطلوب که در دل اوست هم از آن صوب صواب بحصول موصول خواهد
شد لاجرم رشته امیدی که بعد سپاه جته داشت بمقراض همت منقطع ساخته در آن ولا که اشراف
و اعیان التماس صلح نمودند عن صمیم القلب قبول نمودند و چون ضمیر آفتاب تاثیرش بر مصالحه قرار گرفت
اندیشید که اگر مصالحان در میان تردد نموده اعانت قال و قیل نموده قضیه بتطویل انجامد همان بهتر که
بی وسیله دیگری پیش امیر حسین روم و آنچه گفتنی باشد در مشافهه بگویم و درین معنی جازم شده پنجشنبه
نام نوکر خود را باعلام عزیمتی که در خاطر داشته پیش امیر حسین فرستاد و از عقب او دست در عروه وثقی
توکل زده بی توقف و اندیشه چنانچه عادت آن شجاعت پیشه بود دل بر عون عنایت ربانی بسته
با پانصد سوار عنان کرد و از آب سیحون گذشته روی توجه بسمرقند نهاد و چون بمقصد رسید خواست
که بشهر درآید شخصی بیرون آمده خبری خلاف واقع بسمع شریفش رسانید که امیر حسین رخت بشهرستان
عدم برده امیر صاحب تأیید بعد از استماع این حدیث در آمدن بشهر مصلحت ندید و از آنجا عنان عزیمت
بجانب شادمان منعطف گردانید و چون بحوالی شادمان رسید با طایفه از سپاه امیر حسین دو چار
خورده لشکریان مخالف که چند قوشون بودند در مقام محاربه آمده حضرت صاحبقران همه را یک
متفرق و منهزم گردانید و چون از آب پوم گذشته بموضع نیازی رسید امیر موسی با اغلب تمام پیش آمده سر راه
گرفت بعضی از ملازمان حضرت صاحبقران ظفر قرین او را از نیت او خبر دادند که عزم ملاقات امیر
حسین دارد تا سرچشمه مودت را از خاک و خاشاک کدورت پاک سازند و امیر موسی بکثرت سپاه مغرور
شده آن سخن مسموع نداشت و با آنکه بارها خود را آزمایش و امتحان کرده بود صف جنگ بیاراست و
از مضمون من جرب المجرب حلت به الندامة غافل و ذاهل ماند حضرت صاحبقرانی که در میدان جنگ از
شیر و پلنگ روی بنگردانید فرمان داد تا امیر سیف الدین و ختای بهادر با پنجاه سوار از عقب مخالفان
در آمده حملهای متواتر کردند و خود با نفس نفیس با هفتاد کس تیغ کین از نیام برکشیده بمشت رفت و
سپاه امیر موسی چون دیدند که از پس و پیش ایشان مردان معرکه متوجه شدند روی بگریز نهادند و لشکر
جلادت شعار که بخت کار آن کامیابی کرده جمعی کثیر را بقتل رسانیدند و بعضی از اسب فرود آورده بر
جان امان دادند و مقارن این حال بمسامع جلال پیوست که مجدد امیر حسین نزدیک رسیده حضرت

صاحبقران با همان ششصد کس بر پشته بر آمده بایستاد و در همان لحظه سی قشون لشکر قراولاس چند
میسره و قلب مرتب داشته پدید آمدند و بر روی فریقین در برابر یکدیگر صفها کشیده سوروق انداختند و حضرت
صاحبقرانی بر فراز آن دو روز دراز توقف نمود تا عرض بهادران از تقدم و تاخر نمودن معلوم فرماید هیچ کس دست
بالت حرب بر نهاد و پای پیش ننهاد و آنحضرت ایشان را هم آنجا گذاشته با مردم خویش بازگشت و شب در میان قبا
و شقشاو رسیده فرود آمد و در آن موضع با انتظار وصول پنجشنبه که پیش ازین نزد امیر حسین فرستاده بود توقف
گشته و چون پنجشنبه خبر توجه امیر تیمور گورکان بسمع امیر حسین رسانیده بود اظهار بهجت و مسرت نموده
سوگند بر زبان راند که بعد ازین شرایط موافقت بجای آورده بر این مخالفت نکرده و تو دانشاه در موافقت
پنجشنبه بفرستاد تا از جانب قواعد پیمان با ایمان موکد گردانند و امیر حسین با عباس بهادر را با پنجشنبه
پیش امیر حسین روان فرمود تا مبانی میثاق را تجدید و تشدید گردانند و امیر حسین با عباس بهادر عهد تازه
کرده امیر موسی و اولجایتو را با ده هزار مرد بفرستاد و با ایشان گفت که در استمالت خاطر امیر تیمور گورکان به
اقصی الغایت کوشید و با او در مقام الفت و استیناس آمده سعی نمایند که میان ما و او ملاقات واقع شود
و چون امرای امیر حسین منازل و مراحل طی نموده در پایان سمرقند بغرنی کش کمند که علی آتا قدس سره در آنجا
مدفون است رسیده فرود آمدند حضرت صاحبقران با دین وداد در علی آباد سغد نزول فرمود امیر موسی و
اولجایتو بالتماس امر مصالحه کسی نزد صاحبقران فرستاد و امیر موسی و امیر اولجایتو با صد کس با یکدیگر رسید
مهم مصالحه با تمام رسانیده چون این حدیث مسموع امرا گشت بر فور با صد سوار روان شدند و امیر تیمور
گورکان با دویست مرد در حرکت آمد و چون بهم نزدیک رسیدند مقربان حضرت صاحبقران گیتی ستان
گفتند که امرای معتبر امیر حسین ایشانند که بپای خویش بدام آمده اند اگر ما دست برد نموده بر گرفتن این
جماعت اقدام نماییم او دیگر مجال آن نماند که با ما دیگر مقاومت نماید عقلا فرصت غنیمت دانسته اهل تجربه
گفته اند که الفرصة تمر مر السحاب و تیر مسیر الشهاب و نیز فرموده اند که فوت الفرصة غصة حکما گویند
که کمال عقل مردم بدان توان شناخت که چون با دولت دشمن برنیند قدم در مقام تواضع نهد و چون رایت
بخت منکوس باشد فرصت از دست ننهند و هیچ چیز نباشد در دولتی که دو چیز در آن بجمع بود نخست
در استیفاء لذات جسمانی مبالغه نمودن دوم فرصت از دست دادن در سخنان اهل دانش مذبور است
که بزرگی پادشاهان بر غیر ایشان بفضیلت گوهر بلند ایشانست و ایشانرا بسه چیز توان دانست اول
رحمت شامل بر حال رعیت دوم نگاه داشتن مملکت سوم هیبتی که جور ظالم از مظلوم باز دارد و چهارم
دانشی که بر آن واسطه عدل بر کید دشمن مطلع گردد پنجم عاقبت اندیشی که بدان فرصت غنیمت داند
مکن وقت ضایع بافسوس و حیف که فرصت عزیز است و الوقت سیف فی الجمله چون حضرت صاحب
قران کامگار بر قصد امرا اطلاع یافت انکار بلیغ نموده فرمود که وفا بعهد و میثاق در کیش احرار کالن

دین هر پادشاه که در رعایت ارکان ملت تهاون نماید دولت او متزلزل و مضطرب باشد و هر ملک که در
استحکام بنیان پیمان کوشد ملک او معمور و خزینه او موفور گردد و جمعی که در مقام مخالفت آمده باشند
و بعد از آن طالب صلح شده بر عهد و پیمان اعتماد کنند فتنها تسکین یابد و ملک آرام پذیرد **بیت**
تا دل خصمان نگیرد قرار ٭ عهد نو باید که شود پایدار ٭ القصه چون امرا امیر حسین بحضرت صاحبقرانی
رسیدند زبان باعتذار گشادند و از جانبین رسم محبت و مودت و عهد تازه کرده غبار وحشت و کدورت
بکلی مرتفع گشت و حضرت صاحبقران دولتشاد بوثاق امیر موسی نزول فرموده بقرار سابق در مسند معهود
بساط انبساط مبسوط داشتند و امرا بعد از آن لشکرها را رخصت معاودت داد خود نیز با دل خوش
رفتند و حضرت صاحبقرانی بخطه دلکش کش رفته اهالی آن دیار از احسان بیکران محظوظ و ممنون
گردانید **ذکر رفتن امیر حسین بجانب بدخشان و معاودت او از انجا بعزم ملاقات حضرت صاحب
قران و کردن تولک و توجه ایشان بعد از ملاقات بطرف کابلستان** چون دران اوان شاهان بدخشان با
خان و امیر حسین اظهار یاغی گری میکردند امیر حسین با لشکر گران متوجه ایشان شد و شاهان
نیز سپاه ولایت خود جمع آورده استقبال نمودند و لشکر هر دو کشور چند روز در برابر یکدیگر نشستند
و چون ملک حسین کرت والی هرات از توجه امیر حسین بجانب بدخشان آگاهی یافت جمعی کثیر از نبادران
غور و غیرهم جهت غارت احشام و الوس بلخ و توابع بدانجانب فرستاد و حضرت صاحبقرانی را ازین
حادثه اطلاع افتاده با لشکر کش و عزم بعزیمت دفع فتنه ایشان روان شد غوریان بر توجه حضرت
گیتی ستان مطلع شده شبرغان و نواحی بلخ را غارت کرده بتعجیل هرچه تمامتر مراجعت نمودند حضرت
صاحبقران کامکار خبردار شده با شاهان در مقام مصالحت آمده بر جناح استعجال با کمال اشتیاق
وارد قندز شد مراجعت کرده در قندز را اتفاق ملاقات افتاد و هم را در آغوش گرفته اظهار استبشار
نمودند و آنچه مکنون ضمیر داشتند بر طبق اخلاص نهادند و از گذشته و آینده سخنها گفتند اما در
باطن وحشت و کدورت ماند و چند نوبت یکدیگر را طوی داده و بعیش و عشرت جریده حظی وافر
از ایام جوانی و اوقات زندگانی برگرفتند و از انجا در حرکت بر ییلاق اشکمش رفتند و از ان موضع
حضرت صاحبقران قاصدی بماخان فرستاد تا امیرزاده جهانگیر با اغروق بجانب قبة الخضراء کش
رفته و چون دران ولا پولاد و اقبوقا بحصانت کابل و کثرت اعوان و انصار مغرور گشته دم از مخالفت
و عصیان میزدند امیر حسین و حضرت صاحبقران قاصدی بماخان با لشکر سنگین متوجه ان سر
زمین گشتند و چون از عقبه هندوکش گذشته بنواحی کابل رسیدند پولاد و اقبوقا اسباب حصار
داری مرتب داشته بقلعه تحصن جستند و سپاه ظفر نشان حصار را مرکزوار در میان گرفته بر
جنگ مشغول گشتند و حضرت صاحبقران در باب محاصره آثار جد و اجتهاد بظهور رسانیده

مخالفان عاجز و مضطر شدند و دلاوران لشکر نصرت انتساب چون ختای بهادر و شیخ علی بهادر و
غیرهما زخم یافته دست از حرب باز کشیدند و آنحضرت بنفس همایون متصدی کارزار شده ملازمان
رکاب فلک فرسایش قهرا و قسرا قلعه را مسخر ساختند و پولاد و اقبوقا را دستگیر و جگرخسته بیرون آوردند
و بعد از تسخیر حصار و قهر دشمن امیر حسین بطریق مشورت با امیر تیمور گورکان گفت داعیه من آنست
که خطه بلخ را دار الملک خویش سازم و قلعه هندوان را که در وقت هجوم لشکر مغول خراب گشته است بحال
عمارات آرم ترا هرچه بخاطر میرسد بگوی حضرت صاحبقرانی که شنیده بود بحکم قضیه المستشار مؤتمن
امیر حسین را از ان امر منع فرمود و گفت عم شما امیر عبدالله که بعد از واقعه پدر خویش امیر قزغن متصدی امر حکومت
گشت خواست که در سمرقند متوطن شود امرا و نوابان از روی نصیحت عرضه داشتند که مرکز دولت و شهر و ملک
خویش گذاشتن و جای دیگر وطن ساختن و مملکت بیگانه معمور داشتن از طریق حزم بعیدی نماید امیر
عبدالله سخن دولتخواهان نیک اندیش نشنید و بجانب سمرقند رفته رایت توطن برافراشت و عاقبت رسید
براو آنچه رسید و پشیمانی سود نداشت اکنون من همان میگویم که مشفقان و نیکخواهان با امیر عبدالله گفتند
که امیر حسین جواب داد که هرچند میدانم که این کلمات از محض اشفاق بر زبان تو جریان می یابد اما این معنی
چنان در باطن من رسوخ یافته که از سر آن گذشتن از جمله محالات می نماید و بعد از ان مرتکب اسباب
تحصیل نکبت و ادبار خویش شده بعزم عمارت قلعه هندوان روی توجه ببلخ نهاد و با آنکه وعده کرده
بود که چون از کابل مراجعت نماید امیر تیمور گورکان را رخصت فرماید که بمستقر عز خویش رود بسخن خود
عمل ننمود و آنحضرت را همراه خویش ببلخ برد و بمقصد رسیده عمارت قلعه هندوان آغاز نهاد و ساکنان
بلخ را بقلعه فرستاد و شهر باز خراب ماند و تعمیر قلعه هندوان بر وی مبارک نیامد چنانچه عنقریب ذکر
آن بموضع خود گفته آید انشاء الله تعالی و مقارن این حال خبر رسید که لشکر جته باز متوجه ماوراء النهر شده
اند امیر حسین از حضرت صاحبقرانی التماس نمود که همت عالی نهمت بر دفع ان حادثه گماشته عنان جلادت
بان سو بتحریک دهد و امیر موسی را مصحوب خویش گرداند و چون خبر توجه سپاه جته بتحقیق پیوست
حضرت صاحبقرانی و امیر موسی عزیمت ماوراء النهر کرده از جیحون عبور نموده و لشکر جته بتاشکنت
رسیده بواسطه هجوم لشکر زمستان هم انجا رحل توقف انداختند و حضرت صاحبقران و امیر موسی
از سمرقند گذشته صلاح چنان دیدند که در قرامغر که موضع مناسب بود و مکانی درخور تا وقت جنبش
لشکر قشلاق نمایند و امیر حسین را بتعبیه لشکر در حرکت آمده جلگاه کش را معسکر ساخت و در
اثنا میان امرا جته نزاع و مخالفت روی نمود بیان این سخن آنکه قمرالدین و کپک تیمور و شیرداول با طایفه
از لشکریان بقصد حاجی بیک که از عظماء امراء جته بود اتفاق نمودند و حاجی بیک از غدر ایشان آگاهی
یافته عنان عزیمت بجانب ایشان تافت و آنجماعت نیز پای در رکاب ادبار آورده روان شدند و هر دو گروه

نزدیک یکدیگر رسیده از نیک و بد سود و زیان حکایات کنند و بی استعمال سیف و سنان و اعمال
تیر و کمان بازگشته و قمر الدین و کیک تو رحیله انگیخته با اتباع خویش بگریختند و حاجی بیک مفاوضه را
گرفته بقتل رسانید و ازین سبب پراکندگی بحال مخالفان راه یافته ما وراء النهر از تعرض مخالفان مصون
و محفوظ ماند و بعد از آن حضرت صاحبقرانی و امیر موسی قاصدی پیش امیر حسین فرستاده رخصت طلبیدند
که در عقب سپاه جته بشتابند و چون دران زمستان شاهان بدخشان بر نقض عهد و پیمان اقدام
نموده و باقدام جسارت پیش آمده قندز را غارت کرده بودند امیر حسین دفع دشمن خانگی اولی دانسته
ایلچی بطلب ایشان روان کرد بیت چو داریم در ملک خود دشمنان * تو جبر جای دگر کی توان ذکر
توجه امیر حسین و حضرت صاحبقران بطرف بدخشان و وقایع آن زمان و چون از جانب سپاه جته
فراغت حاصل آمد امیر حسین و حضرت صاحبقران گردون توان تعجیل بدلشکرها مرتب ساخته عازم
بدخشان گشتند و چون از جیحون گذشته و منازل پیموده موضع کشم از جمله دیار بدخشانست مضرب
خیام سپاه بهرام انتقام گشت امیر حسین حضرت صاحبقران گردون غلام پیر خود جهان ملک را از پیش
روان فرمود و خویشتن با خوانین در کشم توقف نموده منتظر آوازه فتح بدخشان می بود و از آنجانب
بدخشانیان بر سر عقبه کرکس ایستاده سر راه بگرفتند بتصور آنکه مرغ تیز پر از آنجا پروان نتوانست کرد
و چون سپاهی سپاه ظفر پناه ان دو ردیدند پای ثبات و وقار شان متزلزل شده روی بگریز آوردند و باز
در عقبه حوم تجلدی اظهار نمودند و متوقف شده بمجرد دیدن رایت ظفر پیکر وهم بر ایشان استیلا یافته
پشت دادند و از آب حوم عبور کرده پل را برانداختند و کنارهای آب گرفته بقدم ممانعت بایستادند
حضرت صاحبقرانی جای دیگر گذاری پیدا ساخته فوجی از لشکر ظفر قرین را پوشیده و پنهان از آن معرکه
بگذرانید شاهان چون از عبور سپاه آگاه گشتند بار دیگر فرار اختیار کرده بجانب بالای بدخشان
روان شدند و در دره ارغنج که محلی بغایت تنگ و دو آب بزرگ آنجا بهم متصل می شود در جزها و نقبها
هم بسته مجموع ایشان بایستادند و لشکر فیروزی روی بایشان آورده بار دیگر بگریختند و متوجه طرف
کنغرانک شدند و از سر آب جیحون با دلی پر خون گذشته کنارهای آب را محافظه کرده پای وقار استوار
داشتند و مغلای سپاه نصرت شعار بایشان رسیده از سرگشتگان کره بعد اخری روی بفرار آوردند
و لشکر منصور شاه شیخ علی بدخشانی را اسیر و دستگیر کرده اسب و گوسفند بسیار گرفتند و درین اثنا
بسمع اشرف اعلی رسید که طایفه از مردم بدخشان گریخته در دره مجتمع شده اند لاجرم آنحضرت جهان
ملک را با گروهی انبوه بر سر ایشان فرستاده و سپاه آنجانب بر بدخشانیان رسیده و دست بغارت و تاراج
برآورده غنیمت فراوان بدست آوردند اما در حین مراجعت در تنگنایی سر راه بر ایشان گرفتند و چون
تنور حرب گرم گشت جهان ملک بگریخت و دشمنان چیره شده آنجماعه سپاه امیر حسین غارت کرده بودند

بستانند

بستانند و شصت و سی سوار فرود آورده اسب و جبه ایشان از تصرف نمودند و بعضی اتراک تیر بقتل
آوردند و چون این خبر بسمع مبارک حضرت صاحبقرانی رسید آتش خشم جهانسوزش اشتعال یافته فی الفور
سواره ببالای کوه برآمد و از نهیب آن حادثه صعوبت مسالک اکثر بهادران از رکاب همایون متخلف بودند
و آنحضرت با سیزده کس بر سر پای تنگ که مردم دشمنان باهنگ بایستاده و جنگ تیر و کمان بانبوه حربی آغاز نهاد
که بهرام خون آشام بر طارم نهم از آن جنبش بر شک آمده بعد از سعی و کوشش فراوان لشکریان را از اسب مغلبان
خلاص داد از زبان فصاحت بیان حضرت صاحبقران گیتی ستان منقولست که مدة العمر صعوبتان جنگی
ندیدم و معرکه هیبت آن مشاهده نکردم و از آن جانب بانجاه پیاده سپر بر سر کشیده نزدیک حضرت صاحبقرانی
رسیده تیر آغاز کردند و دویست مرد دیگر از عقب ایشان بعد می آمدند و از جمله عنایات ربانی که شامل
حال دولت حضرت صاحبقرانی بود یکی آنست که در آن موقف هولناک ایلچی بوغا انقداد قوت و توان در
نفس خود دید که چه دغدغه دغا شاد میان مخالفان و جنگ با جنگ سیلی در کردن زد و سقر بر خوش در کلم
دلکش اشارت بحضرت صاحبقرانی کرده با ایشان گران مخصوص می باید امیر تیمور گورکانست و اسیران
شمار اخلاص کرده شما سبب هلاک این جنگ بیهوده چرا میکنید باد که آن کمان شهسوار میدان مردانگی شنید
دست جلادت از نهاد بر کشیده داشتند و از همانجای که ایستاده بودند سر سکست فرود آوردند و
دو کس از آن جماعت پای استکانت پیش آمده پیشانی ضراعت بر زمین نهادند حضرت صاحبقرانی با ایشان
گفت که اگر از اسب و جبه که از لشکریان ما گرفته اید فرداد صباح باز دهید و بیارید تا ما اسیران شما تسلیم
کنیم ایشان متقبل آن معنی شده مراسم دعا و ثنا بجای آورده بازگشتند و حضرت صاحبقران در کنف
سعادت و اقبال معاودت نموده در اردوی همایون نزول فرمود و اهل بدخشان غنایمی که از لشکریان آنجا
گرفته بودند جمع کرده آیند و تحف و هدایا از نقود ها اسب قطارهای شتر با آن منضم ساخته روز
دیگر مجموع آنها را بنظر کیمیا اثر حضرت صاحب قرانی رسانیدند مراسم خسروانه باطلاق اسیران فرمان
فرمود بعد از آن منصور و مظفر در حفظ و حمایت ملک داد کرم مراجعت نمود و چون در اواسط بدخشان
نزول کرده در مقام تیز گچی جلایر و بعضی سپاه که از جنگ گاه گریخته بودند آمده التماس نموده عرضه داشتند
که اگر باز خواست ایشان بعد از مراجعت بظهور آید می شاید عزت پادشاهانه تجویز آن معنی نکرده بر
احضار آنجماعت فرمان داده در موقف یرغو باز داشت و بعد از ثبوت گناه بموجب یاساق مجموع بنواخت
ذکر توجه مراجعت حضرت صاحبقران از بدخشان بسبب عصیان کیخسرو و شیخ محمد و بیان مخالفت الحضرت با امیر حسین نوبت ثانی
در آن اوان که حضرت صاحبقران گیتی ستان معاودت
نموده ببدخشان نزول فرموده فرستاده امیر حسین با آنجا خبر رسانید که شیخ محمد سلدوز و کیخسرو ختلانی
اتباع و اشیاع خود جمع آورده راه عناد و خلاف برافراشتند اسبلانکه جناب امارت مآب بزودی توجه

کرده تا تیغ آبدار آتش فتنه فرو نشیند صاحبقران کامکار التجا با ملتمسه بر سمند باد رفتار بعزم مراجعت
سوار شده و در آن اثنا شیخ محمد پسر بیان سلدوز و امیر کیخسرو مکتوبی بجانب حضرت صاحبقرانی فرستاده
بودند و التماس امداد و معاونت نموده و آن مکتوب در راه بدست افتاده بود و امیر تیمور کورکان از آن قضیه
واقف شد و چون حضرت صاحبقران بارهنک رسیده با امیر حسین ملاقات فرموده و حقوق مقدم او در مراسم اعزاز
و احترام از غایت مبالغه بجای آورده و از دقایق تعظیم و تبجیل و ما یعد من هذا القبیل فرو نگذاشت و در خاطر
خطیر امیر جهانگیر چنان بود که چون بنای مصافات و اساس موالات بملاحظه شداد تاکید و تشیید یافته با
که امیر حسین آن مکتوب نماید و آن راز سربسته بگشاید و امیر حسین خود اصلا حکایتی از آن بر زبان نیاورد
و طریق بیگانگی سلوک داشت و از جاده دوستی که مبنی بر افشاء اسرار است بالکلیه یکبارگی انحراف جست و ازین
صورت اندک غبار ملال بر صفحه ضمیر انور صاحبقران دادگستر نشست و چون بازگشت در وثاق خجسته قرار
گرفت شخص بخدمت مبادرت نموده معروض داشتند که امیر حسین در خاطر غدری دارد و می خواهد
که شما را بگیرد هر چند این خبر موحش زیادتی دل ماندگی شد اما حضرت صاحبقران کامکار از کمال تمکن
و وقار هیچ گونه تغییر بخود راه نداد و آن سخن را اعتبار نکرد و متعاقب این خبر دیگری آمد و مکتوب خان بآن
حضرت رسانید مضمون آنکه امیر حسین با امیر موسی گفته که اکنون فرصت نموده ترا بگیرد و بعضی از نوکران
گفتند که حضرت صاحبقرانی چون از مجلس امیر حسین بیرون آمد بوثاق همایون خود تشریف آورد دو کس
آمدند و صورت قضیه امیر حسین را نسبت بآنحضرت بازنمودند و از عقب آن دو کس شخصی دیگر رسید و
مکتوبی که امیر حسین از زبان خان با امیر موسی نوشته بود مشتمل بر آنکه فرصت نگاه داشته امیر تیمور را بگیرد
و بدست او دهد بر هر تقدیر چون حضرت صاحبقران از قوه نفس حکایت ثانی را اعتبار نهاد و با خود گفت
که این سخن غالب آنست که دروغ باشد چه اگر امیر حسین را اندیشه در خاطر بودی می توانست که در مجلس
نخست بظهور رساند و امیر موسی را کجا یارای آن باشد که این امور نسبت بمن در ضمیر بگذراند بعد ازین
اندیشه حضرت صاحبقران دعلنا بنفس همایون بر سمند گردون خرام سوار شده تا با امیر حسین ملاقات
نموده بوسیله دیگری از حقیقت این حکایت استفسار فرماید و حجاب گمان از میان برداشته آن
دغدغه از خاطر مرتفع سازد و چون بکنار آب رسید امیر حسین را آنجا سوار ایستاده دید پیش از آنکه
تکلم آغاز کند کشتی رسید و شخصی بتعجیل از کشتی بیرون آمد آهسته با امیر حسین گفت که یاغی نزدیک
شد لشکر مرتب باید داشت امیر حسین دفع دشمنان در التفات و اهتمام صاحبقران کردن غلام
دانسته رو بحضرت صاحبقران آورده گفت باید که تا جر از آب بگذری و باد حمله گرز گران سنگ
وصولت شمشیر آتش آهنگ دشمنان خاکسار را ذره وار پراکنده گردانی که زنده چشم و بعضی دلاوران که از
پیش رفته اند از عهده این امر بیرون نمی توانند آمد حضرت صاحبقرانی با سپاه خود از جیحون عبور نمود

وبرزنده

وبرزنده چشم و سایر سرداران که در شغلای بوده بودند پشت در روی باستیصال دشمنان نهادند ایشان چون
از توجه امیر تیمور کورکان آگاهی یافتند و شیخ محمد سلدوز بجانب خجند گریخت و حضرت صاحبقران در عقب
او شتافت و حقوق مقدم از جیحون گذشته تا ارهاد محلی قرار نگرفت و آنحضرت مظفر و منصور بازگشته در خطه
کش نزول فرمود و امیر حسین یمن مساعدت و اهتمام آن برگزیده رحیم رحمن از نکایت دشمنان امان یافته
از ارهنگ بجانب بلخ توجه نموده و در قلعه هندوان رایت تمکن و استقرار برافراخته بفرق فرقدان رسانید و چرخ
استادان ازل در کارخانه بخت قسمنا بسوزن تقدیر خلعت سلطنت بر قامت قابلیت امیر بی عدیل و
نظیر تیمور مؤید جهانگیر دوخته بود و ظهور این معنی در عالم اسباب توقف بر آن داشت که شائبه
وجود طالبان ملک از میان برخیزد و لاجرم درین ایام چندان صفات نکوهیده بر طبیعت امیر حسین
مستولی گشت که امرا و اعیان ولایت روی از مصافات و موالات او گردانیدند و از انجار حرص مال و امساك
بر کمال بر مزاج او استیلا یافت و با آنکه حضرت صاحبقران نیکو عهد پاک اعتقاد از لوازم داد و وظایف
اتحاد نکته نامرعی نمیگذاشت امیر حسین بر امن غدر و مکر میگشت و با فساد خویش بولاد آغا و امیر خلیل
بر جنبهر بخت و داد را بجاده خیانت بیوفایی دید عهدی بتره و مکدر میگردانید تا صحیفه عهد و پیمان
بتره و مکدر میگردانید بر طاق نسیان نهاده مکر و حیله آغاز کرده و قواجیان فرستاد که از متعلقان و منسوبان
حضرت صاحبقرانی هر که اسمی و رسمی داشته باشد مجموع را بر جلای وطن تکلیف نموده از خطه کش
ببلخ آورند و شرین بیک آغا که خواهر حضرت صاحبقرانی بود بسبب آنکه شوهرش امیر مؤید ارلات در خج
و در سر شراب کشته گریخته بود هم ببلخ برد و امیر موسی را که در آن طرف آب مصاحب آنحضرت بود باکوچ
طلب داشت و این حرکات نالایق موکد امارات علامات قصد امیر حسین شد که سابقا نسبت بآنحضرت
صاحبقرانی اندیشیده بود و امیر بایکین ملتفت بآن نشده و درین ولا که بدیده دوربین در صفحات حالات
امیر حسین از روی امعان نگریست دانست که خط نقش عهد و میثاق را یکسو نهاده مترصد آنست که دست
بر وی نماید لاجرم همت عالی نهمت بر دفع آن حادثه گماشته بمقتضای و شاورهم فی الامر عمل فرموده امیر موسی
و ارکان دولت مثل امیر داود و امیر شاد بوغا و امیر جاکو و امیر سیف الدین و غیرهم در مقام مشورت آورده
از مکر و حیله امیر حسین در دفع و رد آن سخن راند ایشان متفق اللفظ گفتند که مطلقا بر عهد و پیمان او
وثوق و اعتماد نیست تکیه بر عهد تو و باد صبا نتوان کرد وجهی بنحو اهار معلوم شده که در وی داعیه
مکر و غدر در خاطر دارد و اگر بزودی درین باب فکری کرده نشود شاید که امری روی نماید که دست اقتدار
از دامن تدارك آن قاصر آید اکنون صواب چنان مینماید که بتعجیل در تجهیز لشکرها جمع آورده و همگی
همت بر دفع او مقصور گردانیم و اگر درین باب اهمال و اهمال ورزیم عرض و مال همگنان در معرض تلف آید
و از آن ندامت مفید نیفتد حضرت صاحبقران گیتی ستان آن سخنان را بسمع رضا اصغا نموده در مخالفت امیر

حسین

حسین با ایشان همداستان و همداستان شد، مشورت علی برادر خضر یسوری بی رخصت در آن خلوت در آمد
و امرا را از مخالفت امیر حسین تحذیر نموده و خواست عاقبت آن بر ساند و امرا از کلمات او مشایخ و متغیر گشته
از خلاف وی اندیشه‌مند گشت و از دغا نفاق با آن خون گرفته که عقل معاش نداشت بها ساق رسانیدند و
بهینا اسباب محاربه اشتغال فرمودند **گفتار در نهضت حضرت صاحبقران بجانب بلخ و دلیران**
صف شکن و انقراض دولت امیر حسین بن مسلای میر قزغن چون امرا و نوئینان از افعال ناپسندیده امیر
حسین ملول و متنفر گشته از بأس و سطوت او هراسان شدند و امیر صاحبقران را اثر مکر و غدر او از حد گذشته
بمرتبه یقین پیوست امیر و امور در مخالفت حضرتش هم داستان شده با یکدیگر عهد و پیمان بستند و بر
یقین پیوست و چون جبلت حضرت صاحبقران عدو بند قلعه کشای از سمات نفاق و غدر مبرا و معرا
بود و از آن خلاف امیر حسین شایع گردانیده باحضار لشکرها فرمان داد و هلد و فرقه را بطلب شیخ محمد
بیان سلدوز که از مهابت امیر حسین شایع با تراد رفته فرستاد و چون سپاه نصرت انتساب بدرگاه
خسرو کامیاب روی آورده مجتمع گشتند برانغار و جوانغار و قول سنغلای را ترتیب داد بطالع سعد
و بخت فرخنده از خطه کش بیرون آمد و باسامیسی قول بعهده امیر موسی کرده خود با طایفه از شیران بیشه
هیجا و نهنگان دریای وغا در مقدمه روان شد و چون طی مسافت نموده بجزار رسید نوامیر موسی چنانچه
عادت قدیم او بود بهوچیی یکجهت و حضرت صاحبقران کردون اقتدار ملتفت بغزا امیر موسی نشده
سیورغتمش اغلان را با امیر مؤید و حسین برلاس و جمعی دیگر از اعیان سپاه و ملازمان درگاه برسم منغلای
از پیش روان ساخت و قول را بفر طلعت همایون خویش زیب و زینت داده رایت ظفر پیکر برافراخت و
افواج لشکر چون امواج بحر اخضر در حرکت آمدند و چون سیورغتمش اغلان بهادران ظفرنشان بترمد
رسیدند هندوشاه و خلیل که منغلای لشکر امیر حسین را با شلیغ شده قوم جسارت پیش نهاده بر
مجرد دیدن سپاهی ایشان پشت داده روی زرد و رخشان لباد ذباب او بر بکدشتند و بلخ رفته دست
از نام و ناموس شستند و در آن ولا عالیجناب سیادت مآب نقابت قباب نبوت انتساب سلیل ائمه
معصومین افتخار آل طه و یس امیر سید برکه که از عظماء سادات مکه بحسن خلق و صفای سریرت و طهارت
ذیل و صدق اعتقاد امتیاز داشت جهت اوقاف حرمین شریفین پیش امیر حسین آمده بود و امیر حسین
با آنکه از محصولات وقف چیزی بآنجناب نداد نقطی لایق بتقدیم نرسانید **بیت** تراکیم کو نان کندی بخت
زبان مرد مینم نداری و مرتضی ممالک اسلام ملول و متنفر و رنجیده خاطر از بلخ بیرون آمده روی توجه
بجانب ماوراء النهر نهاد و در موضع باکسر فرتجی تر مداست بحضرت صاحبقرانی پیوسته طبل و علم پیشکش
کرده بر زبان فصاحت بیان گذرانید که توجه حیث شئت فانک منصور و حضرت صاحبقران که منظور
نظر الهی بود آن مقول اظهر پادشاهی در فاتحه دولت و مقدم جناب سیادت پناهی که دران نهضت

بغایت

بغایت مبتهج و شادمان گشت و تمامی اوقاف حرمین را بآنجناب مسلم داشته از وظایف اعزاز و شرایط احترام
دقیقه مهمل نگذاشت و میان ایشان الفت و استیناس از بیشتر و قیاس بیرون واقع شد چنانچه مرویست
که حضرت صاحبقرانی و جناب ولایت پناهی در ماوراء النهر با یکدیگر بوده اند و بعد از وفات نیز در یک قبه آسوده
اند القصه حضرت صاحبقرانی با ملکی فسیح و نیت درست از بیاده حرکت آمده بجغانیان نزول فرمود و امیر جاکو را
بجمع لشکر اطراف نامزد کرد و او بموجب فرمان عمل نموده ایل و سلدوز و غیرهم را فراهم آورده باردوی همایون
فرستاد و جوقی بجانب ختلان شتافت تا لشکر آن موضع را نیز در سلک ملازمان کیاسی کردون اساس منتظم
گردانند و در آن طرف آب بموضع اوباج شیخ محمد بیان با هندو فرقه که بطلب او رفته بود بموکب همایون پیوستند
و چون موضع مخیم معسکر ظفر قرین گشت شاه شیخ محمد والی بدخشان و امیر اولجایتو که از قبل امیر حسین والی
قندز بود با لشکرها باردو رسیده بانواع نوازش سرافراز گشتند و هم چنین امیر کیخسرو که دست از حکومت
ولایت ختلان باز داشته از بیم امیر حسین روی به الای نهاده بود و بعز بساط بوس فایز گشت و امیر جاکو نیز
با سپاه ختلان برسید و تمامت امرا و اعیان الوس و جغتای که از کردار ناصواب و تندخوی امیر حسین
متبرم و کوفته خاطر شده بودند روی بدرگاه فلک اشتباه حضرت صاحبقرانی نهاده کمر خدمت بر
میان بستند و آنحضرت شیخ علی بهادر را با طایفه از دلاوران در مقدمه روان کرد و امیر حسین نیز جوقی
از بهادران را پیش فرستاد و جنگ صعبی بین الفریقین روی نمود سپاه نصرت شعار مخالفان را منهزم
ساختند و شیخ علی بهادر بجوانان سرهاد را دستگیر کرده کشان کشان بدرگاه فرخنده نشان آوردند و حضرت
صاحبقران در بین اثنا سیورغتمش اغلان را بر سر جهانی نشانده چند روز بعشرت و شادمانی بسر بردند و
بعد از آن لشکرها مرتب داشته و رایت استعلا برافراشته متوجه بلخ شدند و مقارن این حال امیر زنده
چشم با سپاه شبرغان باردوی اعلی ملحق گشت و باتفاق قلعه هندوان را مرکز وار در میان گرفتند و کورکه
زده سور آن انداختند و از حصار سوار و پیاده بسیار خروشان زخم و شمار بیرون آمده جنگ بنیاد کردند و
در آن روز شاهزاده جلادت شعار امیرزاده عمر شیخ بهادر بن امیر تیمور کورکان که در سن شانزده سالگی بود
بقدم جرأت پیش رانده داد مردی و مردانگی داد و از شصت قضا تیری گشاد یافته بر پشت پایش رسید
که از جانب دیگر سر بدر کرد و جولحان تیغی کرم کرده مرتبه را چنان داغ کردند که تیغ از زیر قدم بیرون آمد و
شاهزاده با وجود خورد سالی دست در دامن تحمل و اصطبار زده هیچ گونه قلق و اضطراب نکردند و دیگر
که خسرو ثابت و سپاه عزم تسخیر این قلعه فیروزه فام بیرق ظفر نگار برافراخت جوانان جانبین روی بر
میدان نهاده دست به تیر و تیغ گشادند و میدان ستیز و آویز بهادران امیر حسین روی بگریز آوردند و
پناه بحصار بردند و در چنین وقتی امیر حسین از غایت تحمل و امساک که بر طبیعت او غالب بود قوة آن
نداشت که زر و سیم و قابر جان شیرین سازد و پیش دست به بذل مال یازد **بیت**

چو داری ز شمشیر زن زود دیغ؛ دریغ اید ش دست بردن بتیغ؛ امیر حسین از کمال خوف و دهشت دروازه
ببست و حضرت صاحبقران ظفرقرین کس پیش او فرستاد که اگر جان می خواهی از قلعه بیرون ای و بقدم
اخلاص جادهٔ مطاوعت پیمای امیر حسین چون راه نجات و خلاص از اطراف و جوانب بسته دید و از پیش
و پس سیلاب بلا و عنا بهم پیوسته دست در دامن تضرع و استیمان زده پسر بزرگ خود را با خوانین کاخ
کرده بود پیش حضرت صاحبقرانی روان ساخته گفت که در مقام انقیاد و اذعانم و جز مطاوعت و متابعت
چاره نمیدانم و متعاقب آن دیگر باره فرستاده پیغام داد که آفتاب دولت من بحد زوال رسیده و کوکب اقبال
من از خانهٔ عز و برج شرف بدرجهٔ هبوط و منزل وبال انتقال کرده درخواست از تو که سعادت فرو
م عنان داری همین است که بر جان من بخشایی و راه بیرون بگشایی تا از این تنگنای محنت و مشقت
بیرون آمده روی بکعبهٔ معظمه نهم و زیارهٔ بیت الله بجای آورده عذر جرایم و آثام ذنبان باعتذار و استغفار
کشایم مرام خسروانه ملتمس او مبذول داشته از موقف عنایت و مرحمت فرمان نافذ گشت که هیچ آفریده
باید که مزاحم و متعرض او نشود تا بیرون آمده بهر جا که خاطرش خواهد برود و بان امیر حسین کس فرستاد
که فردا بیرون می آیم مشروط آنکه امیر تیمور کورکان عهد و پیمان در میان آورده قصد جان من نکند و هیچ
آفریده را این تعرض باید که متعرض من نماید و حضرت صاحبقرانی که در عهد و وفا و صدق و صفا ملکه در
جمیع فضایل نفسانی سرآمد سلاطین و خواقین دوران بود بر این جمله پیمان بست و قرار بر آن یافت که در روز
دیگر بسلامت بیرون آمده هر جا که خواهد برود و امیر حسین بفحوای این کلمه که بد عهد را چو خویشتن
پندارد بر این سخن اعتماد ننمود و چون لباس سوکواری در بر افکند امیر حسین با دو نوکر بیرون آمد و از کمال
دهشت و حیرت نمیدانست که کجا میرود و کیف ما اتفق قدم بهر طرف مینهاد تا بشهر کهنه افتاد و قریب
بصبح شده و نوکران از خود بهانه جدا ساخته خایف و گریزان برای مناره مسجد جمعه شهر ویران که از
آسیب تعرض لشکریان تاتار که در وقت کندن و تخریب عمارات سالم مانده بود و دست حوادث
ایام متعرض بگریبان آن نرسیده رفت و ندانست؛ بیت: از مرگ حذر کردن دو روز روا نیست؛
روزی که قضا باشد و روزی که قضا نیست؛ و از عجایب حالات و از غرایب اتفاقات آنکه شخصی اسبی
کم کرده بود و هر چند می جست نمی یافت ناگاه بر خاطرش رسید که بر آن مناره بالا رود و نظر بر اطراف و
جوانب دشت و صحرا اندازد شاید که سیاهی گم شده بچشمش درآید با صهیل اسب بگوشش رسید
بیت: دست هم بهیمتی کاوی از حمار کم شده؛ انصتوا باید بگوشش صاحبا زیرا منکر است؛ و خداوند
مفقود چون بر آن مناره بر آمد امیر حسین را دید و بشناخت و خدمتش در ایام رفاهیت با آنکه بی حضرت
ملک کف کندم بر این هیچ سیار پهلوان نمیداد و در آن حال از بیم جان مستی مروارید غلطان بدان شخص
داد و در کتمان سر خویش مبالغها نمود و بمواعید خوب او را امیدوار کردانید آن مرد امیر حسین را بر

سوکندان عظیم

سوکندان عظیم مطمئن خاطر کردانید فرود آمد و بدرگاه حضرت صاحبقرانی رفته صورت قضیه را بر
تفصیل معروض داشت و شاه و سپاه بر آن حال اطلاع یافته پیاده و سوار بجانب مناره شتافتند امیر حسین
چون دید که گروه انبوه باشتیاق دیدار عزیزش متوجه اند از آن بالا بزیر آمد در سوراخ دیوار همان مسجد در
خزید و چون دست اجل گریبانش گرفته مقداری از دامان جامه اش در بیرون مانده مردم بیالای مناره رفته
خود نقش را نیافتند و از انجا رجعت کرده پی بشکاف دیوار بردند و از شکافش خواجه وار بیرون کشیدند
دست بسته پیش حضرت صاحبقرانی رسانیدند؛ بیت: کسی که کردن از امر تکشید کردنش؛ باشان
فرا کونه کشان آورد؛ حضرت صاحبقران پاکیزه سیرت صافی سریرت نخواست که از مقتضی عهد
تجاوز نموده هیچ کونه ضرری باو رساند و روی بامرا آورده امیر کیخسرو ختلانی اضطراب آغاز نهاده معروض
حضرت صاحبقرانی کردانید که امیر حسین برادرم کیقباد کشته است او را بمن باید سپرد تا بمقتضی شرع
شریف بقصاص رسانم آنحضرت کیخسرو را تسکین داده فرمود که تو از سر این دعوی بگذر که عاقبت وخامت
خون ناحق بروزکار او خواهد رسید و در اثنا این کفت و شنید حضرت صاحبقران ظفرقرین یاد
ایام کذشته کرده و حقوق مصاحبت قدیم بخاطر کذرانیده در بهای اعتباری دنیا بدیده تامل نگریست و از
محن دهر فراق الجای ترکان آقا خواهر امیر حسین که حرم محترم حضرت صاحبقرانی بود حزن و الم بر ضمیر
اشرف استیلا یافته بگریست امرا و لجاجتو که از نیک و بد ایام واقف بود و بسود و زیان شهود
اعوان عارف چون رقت آنحضرت و خلاصی امارهٔ پناهی مشاهده کرد دانست که چون امیر حسین
پای از آن غرقاب بساحل نجات نهد همه را دست از جان شیرین باید شست لاجرم بگوشهٔ چشم اشاره
بامیر موید و امیر کیخسرو کرده و ایشان این معنی دریافته ولی رخصت از عقب امیر حسین شتافته کار او
را باتمام رسانیدند و دو پسر امیر حسین را با خانی که برگزیده او بود از میان برداشتند و دو پسر دیگرش
گریخته بطرف دیار هند رفتند و در غربت بپدر برادران پیوستند و لشکر منصور بر قلعهٔ هندوان
مستولی شده مجموع خزاین و دفاین امیر حسین را با خواتین و متعلقان و منتسبان او پیش حضرت صاحب
قران جهان ستان آوردند و آنحضرت سرای ملک خانم دختر قزان سلطان و الوس آغا دختر ترمه شیرین خان
که بر سایر خواتین امیر حسین سمت تقدم داشت ببهرام جلایر داد و دیگر خواتین و قبایان و دختران را بامرا
و مقربان و ملازمان نامزد فرمود دنیا عروسیست که هر روز دست در کردن شوهری کند و حریفی که
هر شب دل بمهر دیگری نهد کوس سعادت هر ساعت در مقامی زنند و خطبهٔ سلطنت هر جمعه بنام
خوانند و تلک الایام نداولها بین الناس و این واقعهٔ عظمی در رمضان سنهٔ احدی و سبعین و سبعمایه
اتفاق افتاد بعد از قتل امیر حسین فرمان جهان مطاع شرف نفاذ یافت که مردم از قلعهٔ هندوان بشهر بلخ
روند و در آن موضع آغاز عمارت کرده متوطن شوند و حصار مذکور را ویران ساختند غنایم فراوان بدست

روبرد

لشکریان افتاد فقر و احتیاج در میان ایشان مانند عنقا و کیمیا ناپیدا شد **گفتار در جلوس حضرت صاحبقرانی**
بجای تمدی رحمت آنحضرت در پایتخت ولایت از بلخ تا دار الملک سمرقند
چون بمقتضای کلمه کریمه و تنزع الملک ممن تشاء فراش کارخانه تذل من تشاء بساط حکومت و سلطنت امیر حسین
بن امیر مسلا را درنوشت منشیان دیوان مالک ممالک ایجاد و انشا باقتضاء و اعز من تشاء ملکوس و پیشاه منشور انا
جعلناک خلیفة فی الارض فاحکم بین الناس بالحق بنام نجسته فرجام حضرت صاحبقرانی کشورستانی قطب الحق
والدین امیر تیمور کورکان نوشتند بیان این سخن آنست که در آن زمان دم استبداد و استقلال میزد و بر زبان او
بغیر از لفظ انا ولا غیر جاری نمیگشت بتیغ قهر بلا زمان بارگاه کردون اشتباه که موافق حکم شریعت غرا ولت
بیضا بود کشته شد و مجموع ممالک در تحت تصرف بندگان درگاه آمد و آوازه این فتح چند در اطراف دیار
خراسان و ماوراء النهر شیوع یافت خوفی عظیم و رعبی قوی بر خاطر اقاصی و ادانی مستولی شد و بجهت تاکید
قواعد میثاق و تشیید مبانی پیمان امرا و نوینان و وجوه و اعیان الوس جغتای و غیرهم که در ولایت بلخ بتوطن
و مجتمع بودند مثل امیر شیخ محمد بن بیان سلدوز و امیر اولجایتو ابردی و امیر کیخسرو ختلانی و امیر داود کراتیم
دوغلات بود و امیر ساربوغا جلایر و امیر جاکو برلاس و امیر زنده چشم ابردی و شاه شیخ محمد بدخشانی و دیگر
سرداران و سعینان باتفاق سادات عظام و اهل بیت کرام که آیه کریمه قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی
القربی در شان ایشان نازل شده و حدیث انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی در شان آن طبقه عالی
مکان روایت کرده اند مثل عالیجناب معالی ایاب افتخار اعاظم السادات صاحب الکرامات والمقامات
سید برکه و خاندزادگان ترمذ خاندزادگان ابو المعالی و خاندزاده علی اکبر که در صحت انتساب ایشان هیچ
کس را سخن نیست حضرت صاحبقرانی را بر سریر جهانبانی نشاندند و عهد و بیعت با آنحضرت تازه کردند و سر
داران قبایل مغول بتسمیه و عادت خویش مراسم جلوس بجای آورده زانو زدند و خدم و نثار کرده و او را
شاه صاحبقران خواندند جلوس همایون آنحضرت در ثانی عشر رمضان سنه احدی و سبعین و سبعمائه
اتفاق افتاد صاحب جوش و خروش گوید *بیت* ز هفتصد گذر بود هفتاد و یک * قضا گفت شد را که الملک لک *
جهان را که میداشت هستی خراب * برآمد ز مشرق بلند آفتاب * مهی را که پرتو ز کسری بجو * فلک داد در دست
که خورشید بود * تمر آمدش نام و معنی حدید * و من شانه فیه باس شدید * تمور طغاغی شه شیر مرد * خدیو جهانگیر
گیتی نورد * و چون حضرت صاحبقرانی بر سریر سلطنت و جهانبانی تمکن یافت در خزاین و دفاین امیر حسین
را که سالهای دراز بدست حرص و آز جمع آورده بود بگشاد و مجموع اعیان حضرت و ارکان دولت و طبقات
حشم و افراد خدم بمواهب بیکران و عطایای بی پایان کان بیسار و بحر استظهار گردانید و چون از ضبط
و باسامیتی ولایت بلخ بپرداخت مراد بسر جوغام برلاس را بحکومت آنجا نصب فرمود بعزیمت دیار ماوراء
النهر رایت نصرت شعار برافراخت و بر جیحون پل بسته از آب در گذشت بعنایت ملک وهاب بکش نشت و

امرا و سرداران و بهادران را که مراسم جانسپاری و خدمتکاری بتقدیم رسانیده بودند مناصب لایق مناسب داد
و بعد از چند روز که در جلگاه قبة الخضرا کش توقف نموده بود و از تربت ملازمان موکب همایون فراغت یافته
عنان عزیمت بجانب سمرقند انعطاف داد و اهالی آن سرزمین مشمول عنایت و مرحمت صاحبقرانی نصرت
قرین گشتند و آنحضرت همت پادشاهانه بر عمارت قلعه و حصار و ابنیه رفیع مقدار و سرایهای زرنگار گماشت
و آن بلده جنت مثال را مرکز رایت دولت و اقبال گردانیده پای تخت ساخت و بر بوالفضات بر تدارک خللها
که سابقا بآن ولایت راه یافته بود پرداخت و امیر موسی که هنگام توجه حضرت صاحبقرانی از موکب عالی تخلف
نموده بود چون خبر کشته شدن امیر حسین و فتح قلعه بلخ شنید بترکستان گریخت و آنحضرت جنگی توجیر
را با طایفه از بهادران بطلب او فرستاد و جنگی با امیر موسی رسیده میان ایشان جنگ واقع شد و امیر
موسی منهزم گشته و جنگی توجین با عرق او را گرفته دوری پایه سریر اعلی نهاد و امیر موسی بطرف نیکی رفته
در کوه و صحرا سرگردان میگشت تا بار دیگر امیر قرلغلج برادر امیر حسین برحسب فرموده با مردم کار دیده
متوجه او شد و چون امیر موسی برین صورت اطلاع یافت و حال آنکه اکثر راهها و احکام ترکستان مضبوط
ساخته بودند بالضرورة از باب امیه گذشته متوجه جان شیر شد و زنده چشم پیوسته با غوا و اضلال
او اشتغال نمود و از اثر مصاحبت امیر موسی بآن مجاده رسید *بیت* نخست موعظه پیر صحبت این حرفست
که از مصاحب ناجنس احتراز کنید * و در پنجاه سال مذکور حضرت صاحبقرانی جهانگشای طرح قوریلتای
انداخته بطلب اشراف و اعیان و الوس جغتای ایلچیان فرستاد مجموع ایشان بعدم الطاعة و انقیاد
پیش آمدند مگر زنده چشم پسر محمد خواجه ابردی که بعشوه امیر موسی از جاده مستقیم انحراف جست حضرة
صاحبقران کامکار ایلچی فرستاده از وخامت مخالفت او را تحذیر نمود و بر توجه قبله اقبال و کعبه آمال تحریص
فرمود زنده چشم شرایط اعزاز و احترام بجای آورده فرستاده را تکسیل کرده و وعده داد که در عقب تو با تیغ
و کفن بمحارم اما بسخن خویش وفا نکرد و دین ولا تخصی که بر قول او وثوق و اعتماد تمام بود از جانب شبرغان
آمده بسمع همایون رسانید که زنده چشم بی شبهه یاغی شده و بخواهد آمد و پیش از این امیر پیرمشاه
و پسرش بیلانجی با امیر حسین در مقام یاغی گری آمده بودند و چون خبر او بار او واقع شد صاحبقران کامکار
شنیدند از جانب خراسان در غایت بهجت و مسرت روی بدرگاه آنحضرت آوردند زنده چشم چون از
توجه ایشان آگاهی یافت با اسباب معاشرت از نقل و شراب و انچه از این باب لایق بود در سر راه امیر و امیر
زاده آمد و در موضع دلیه بیلان بساط نشاط گسترده ایشان را طوی داده و چون از نجا در خرم دماغها کرم
گشت پیرانشاه را با پسرش گرفته بند برپای هر دو نهاد و برادر خود پیر محمد سپرده در مجلس خاص با او گفت
که این دو شخص را با امیر تیمور کورکان برسان و در خفیه با پیر محمد گفتند که مهم ایشان در اثنای راه بقطع رسان
و پیر محمد ایشان را فرسنگی چند برده و در عاقبت پیرانشاه و بیلانجی را بقتل رسانید حضرة صاحبقران

برین قضیه نهانی مطلع شد با امیر اولجایتو گفت که ترا بشبرغان می باید رفت تا قرابت خود را ملاقات و نصیحت کرده
بفرمانهای حاضر گردانی امیر اولجایتو گفت از آن می ترسم که نصیحت من مفید نیفتد و در میان خجلت زده و شرمسار
شوم حضرت صاحبقران عذر امیر اولجایتو مسموع داشته هم باستصواب او پسرش خواجه یوسف و تابان بهادر
را بشبرغان فرستاد تا زنده چشم را بهر طریق که توانند در سلک سایر ملازمان و خدم منتظم گردانند و
خواجه یوسف و تابان بهادر چون بشبرغان رسیده با او ملاقات کردند بی خرد ایشان را گرفته مقید ساخت

ذکر لشکر کشیدن حضرت صاحبقران بجانب شبرغان و خلاص یافتن زنده چشم بیازروی سلطان در خالقرا و تبرنان

چون خبر قید و حبس خواجه یوسف و تابان بهادر بگوش شهریار زمان آتش خشم او
در التهاب آمده با لشکری بیکران متوجه صوب شبرغان شد و از آب جیحون عبور نموده چون بمقصد رسید
زنده چشم در قلعه آنجا متحصن گشت بهادران سپاه منصور حصار را در میان گرفته سور را انداختند
از خروش کورکه و کوس و خروش نامداران صاحب ناموس ولوله در این گنبد آبنوس افتاد زنده چشم فی الحال
و فی زنده در برون شده هم خویش حیران و مدهوش ماند عاقبت جز اعتراف بگناه چاره ندید و دست
در دامن استیمان زده امیر اولجایتو را شفیع ساخت و خدمتش در آن باب سخنان ملایم بعرض رسانیده
التماس نمود که جرایم زنده چشم را بزلال مرحمت و احسان حضرت صاحبقران خطابخش پوزش پذیر
محو فرماید و چون لشکر دست از محاصره و محاربه دارند و حیرت و دهشت او کم شود تا شمشیر و کفن بر
دربارگاه گردون اساس حاضر کرده ملتمس امیر اولجایتو بشرف اجابت مقرون گشته آنحضرت از سر جرم زنده
چشم درگذشت بلکه بنوازش و عاطفت پادشاهانه او را امیدوار ساخت و بعد از آن زنده چشم امیر موسی
را با خود بیرون آورده و عنان عزیمت بمستقر عز خویش معطوف گردانیده چون بشهر سبز رسید حضرت اعلی امیر
موسی بر نجات سحاب احسان و امتنان خویش تازه و ریان ساخت و بوظایف اکرام و احترام او قیام نموده
و طوی پادشاهانه مرتب داشته قامتش را بخلعتهای گرانمایه بیاراست و حکومت ایل و الوس او را بوی ارزانی
داشت و زبان اعتذار امیر موسی باین کلمه جاری گشته که **بیت** از من گنه آید و من آنم ز تو کرم آید و تو آن
و چون کلک قضا منشور ادبار زنده چشم را بتوقیع خسران دنیا و آخرت موشح گردانیده بود سر خلاف باز
دیگر از گریبان عصیان برآورده پای جسارت در میدان طغیان نهاد بیان این سخن آنست که خانزاده
زاده ابو المعالی ترمذی بتصور آنکه ظهور مهدی آخر الزمان سلام الله علیه نزدیکست این حدیث شایع
گردانید که من حضرت ختمی پناه را صلی الله علیه و آله و سلم و امیر المومنین علی علیه السلام بخواب دیدم که مرا بتقویت
دین مبین و شرع مستبین مامور گردانیدند درین باب مساعی جمیله مبذول خواهم داشت و بدین افسانه
و افسون خاص و عام را فریفته زنده چشم ساده لوح را نیز از راه برد و او خاطر بر مخالفت حضرت صاحبقران
کامکار قرار داده بسید ابو المعالی ملحق شد و باتفاق دست بغارت و تاراج ایل و الوس بلخ برآوردند

و چون خبر این امر ناصواب بسمع اشرف شهریار کامکار رسانیدند خطای بهادر و ارغون شاه بورد الیغی
را با سپاهی تیز جنگ آهنین چنگ برسم ایلغار فرستاد تا شر و شری که مشتعل گشته بضرب تیغ آبدار منطفی
گردانند و چون سپاه نصرت انتما بترمد رسیدند زنده چشم سپاهی ایشان دیده بگریخت و شبانه از آب گذشته
پل را خراب ساخت لشکر شبرغان که بتاخت رفته بودند روز دیگر باز گشتند و از صدمت سپاه ظفر پناه
گریزان شده سراسیمه وار بجانب پل شتافتند و پل را مانند حال خویش خراب یافته و بهادران ظفر انتساب
از عقب رسیده دست تیغ و کمان زدند و زخم پیکان جان ستان بسیاری از ایشان بر خاک هلاک انداختند
و جمعی کثیر خود را در آب افکنده غریق بحر فنا گشتند و اندکی از آن جماعت بسعی بسیار رخت حیات بجانب
نجات کشیدند و زنده چشم گریزان و افتان و خیزان خود را بقلعه شبرغان انداخت و اسباب حصارداری
مرتب ساخته پنداشت که باد رفتن طپانچه میتواند زد و حضرت صاحبقران کامکار چون دانست که زنده
چشم پشت استظهار بدیوار حصار باز نهاده فرمان داد تا امیر جاکو بالشکری متوجه شبرغان شود و او بر
موجب فرموده از آب گذشته سپاه منصور قلعه را مرکز وار در میان گرفتند و زنده چشم با دلی پژمرده و
طبیعتی افسرده زمستان در تنگنای محاصره بسر برد و چون لشکر سبزه و ریاحین باطراف باغ و دشت
محیط شدند و شرارت سرما بحرارت هوا تبدیل یافت زنده چشم دست ضراعت در دامن حمایت امیر
جاکو زده زبان تضرع و اعتذار و استغفار برگشاد و امیر جاکو او را بعاطفت حضرت صاحبقران مرحمت شعار
امیدوار گردانیده زنده چشم از حصار بیرون آمد و در مقام خجالت و ندامت سر در پیش افکنده بایستاد
امیر جاکو او را مصحوب خویش ساخته بپایه سریر سلطنت مصیر رسانید و امرا باتفاق زانو زده ملکات
ملکانه خسرو آفاق را شفیع جرایم او ساختند کرم جبلی ذات حمیده صفات حضرت صاحبقران عصیان
و طغیان زنده چشم را بلطف و احسان مقابله فرموده بر ضعف و شیخوخیت او بخشود و حکم کرد تا
هر چه لشکریان از ولایت او بجای گرفته بودند باز دهند و آنحضرت اغنام و جمالی و خیول و دواب
افزون از حساب بزنده چشم داد بزبان عفو و نصیحت با او خطاب فرمود که ما از گناهان تو در گذشته
ترا بخشیدیم تو هم بجان خود ببخشای و خیال محال از دماغ بیرون کن و بیقین دان که دولت مرغیست که
بر آشیانه فرود آید و ملکت عروسیست که بهر کس چهره ننماید عنایت ازلی تا شامل حال که شود و بخشش لم یزلی
تا مقرون بروزگار کدام دولتمند گردد والله یختص برحمته من یشاء و با این همه الطاف پادشاهانه و اعطای
خسروانه از خبث طبیعت و رجس جبلت زنده چشم او را مکر و خدعیت و کفران نعمت باعث و محرض آمده
چون تدبیر آن بدخواه بداندیش موافق تقدیر ملک قدیر نبود از آن همه سعی و کوشش جز حرمان و خسران چیزی
روی ننمود و جسارت او موجب خسارت وی گشت چنانچه عنقریب از سیاق کلام بوضوح خواهد پیوست

ذکر توجه حضرت صاحبقران بجانب مغولستان و معاودت نمودن و رسیدن کامرانی و نزد آنحضرت

بار دیگر آمدن جته و عصیان بعضی از ملازمان چون سپاه جته نوبت دیگر بدیار ماوراء النهر آمده بودند
و رایت استیلا و استعلا برافراشته دیگر بار حضرت صاحبقران نصرت قرین خواست که ایشان را گوشمالی دهد
که بعد از این خیال محال بدماغ خود راه ندهند و پای جرات و جسارت از حد خویش فراتر ننهند لاجرم بجمع سپاه
فرمان داده در شهور سنه اثنین و سبعین و سبعمائه موافق تنکوز ییل با استعداد امواج در حرکت آمده و چون از
آب جیحون بگذشت داور نکمود که جته سنکادی بسته داغ ایلی و بندگی بر جبین نهادند و خاطر خطیر حضرت
صاحبقران جهانگیر از آن مهم فراغت یافت بضبط ایل و الوس که تجدید بد دو بخت تصرف و تسخیر ملازمان او کا
ملك اشتباه آمده بودند که کیک تیمور را منصب فرموده و در ضمان تایید ملك ذو الجلال بفر عز و اقبال خود معاودت
نمود و مقارن وصول آنحضرت بمرکز دولت خبر رسید که کیک تیمور حقوق نعمت فراموش کرده باعلان کلمه
عصیان مبادرت نموده است و در آن ایام بهرام جلایر که حضرت صاحبقرانی تا شکند بواسطه قلت اهتمام
او نسبت با حوال ملازمان خاصه عتاب فرموده و سرزنش کرده بادی گفته بود که زود باشد که ترا بر در خانه
خویش محتاج بینم در سلک بندگان سده سنیه انتظام داشت حکم واجب الاتباع صادر شد که او با امیر
عباس و ختای بهادر و شیخ علی بهادر روی جلادت بدفع کیک تیمور آوردند ایشان برحسب فرمان
روان شده و مفاوز و مسالك طی کرده چون برابر یاغی رسیدند ایل بهرام بتحریك امیر صدر خود بتنکی
که با حقوق سابق عداوه قدیم داشتند خواستند که او را بگیرند بهرام از غدر ایشان آگاهی یافته و صورت حال
با امرا در میان نهاده بنابر مصلحت وقت آن سخن را پنهان داشته و مفسدان را استمالت داده غافل ساختند
و هر دو سپاه بر کنار آب عایشه خاتون که میان ایشان حایل بود صف زده بایستادند و مقارن این حال
ختای بهادر از عقب روان شده از آب عبور نمود و حمله کرده او را از آن میان بیرون آورد و این صورت
طور [illegible] ورای اطوار شجاعت و جلادت و آخر الامر امرا بنابر مقتضی وقت در جان کنار آب با مخالفان
آشتی کرده مراجعت نمودند و بعد از کشتن جمعی را نسبت بهرام جلایر غدر اندیشیده بودند یاساق
رسانیده و چون بموکب همایون پیوستند حضرت صاحبقران کردن توان از مصالحت ملازمان استنکاف
نموده ایشان را توبیخ و سرزنش کرده باحضار عساکر گردون مآثر فرمان داده چون جمع آمدند بنفس خویش
متوجه دشمن گشت و رایت نصرت آیت چون از سیرام و ینکی بگذشت مخالفان بمجرد استماع توجه آنحضرت
فرار بر قرار اختیار کرده در صحاری و قفار متفرق و پراکنده شدند و حضرت صاحبقران سپهر اقتدار
با دلیران شمشیر زن نیزه گذار تا موضع سنکر [illegible] تاخت کرد و سپاه منصور غنایم نامحصور گرفته
و رایات عالیات از آنجا عزم مراجعت در اهتزاز آمد و در اثناء طریق مخلصی شفیق بوسیله یکی از مقربان
بارگاه معروض رای شهریار گیتی پناه گردانید که امیر موسی و زنده حشم و پسر امیر خضر یسوری با یکدیگر عهد
و میثاق بسته‌اند که چون بموضع قراسمان رسند در باب شاه مکری اندیشیده آنچه در باطن دارند بظهور

رسانند

رسانند و خانزاده ابو المعالی ترمذی و شیخ ابو اللیث سمرقندی با خوانیان درین باب اتفاق نموده اند درین
هنگام سیدم که اگر پرسش واقع شود من در مجلس اول گناه بر ایشان ثابت سازم و حضرت صاحبقران
سعادتمند فرمان داد تا مجموع ایشان را در موقف یرغو بازداشتند و بعد از شرایط تفتیش و تحقیق اهل
خیانت بگناه خود اعتراف نمودند و چون امیر موسی حال مهد علیا سرای ملك خانم بود آنحضرت از سر جریمه او در
گذشت و انتساب خانزاده ابو المعالی بخاندان نبوت سبب نجات او شد اما حکم قضا جریان بنفاذ پیوست
که زنده حشم و پسر [illegible] و ابو اسحاق پسر خضر یسوری بواسطه آنکه خواهرش در حباله نکاح امیر سیف الدین
بود بشفاعت او از آن ورطه خلاص یافت و حضرت عالی منقبت سلطنت منزلت درباره شیخ ابو اللیث سمرقندی
فرمود که چون هوای مکه بغایت گرم است و ایشان در کمال برودت واقع شده‌اند باید که بحج روند تا اعتدالی
در وی نماید و زنده حشم را بیرلیغ واجب الاذعان در مجلسی که راه بیرون آمدن نداشت باز داشتند **گماشتن رایات**
حضرت صاحبقران علقه تواجی و مولانا جلال الدین کشی را بجانب خوارزم و در بیرون رفتن آنحضرت
در عقب ایشان بعزم رزم چون امیر صاحبقران تاج بخش گیتی ستان از ضبط و نسق الوس جغتای باز پرداخت
علقه تواجی را برسم رسالت پیش حسین صوفی والی خوارزم فرستاده پیغام داد که کات و خیوق با الوس جغتای
دارد و چند سال است که آن ولایت مال گرفته و از آن عرصه تصرف آورده و وظیفه آنکه اکنون دست
تطاول از آن مملکت کوتاه کنی تا کاشتکاران ما ضبط نمایند و [illegible] ما اسوار ماند علقه
تواجی بمجلس حسین صوفی رسیده پیغام بگذارد و حسین صوفی چون بر فور مال و کثرت سپاه مغرور بود در جواب
گفت من این ولایت را که بشمشیر گرفته‌ام بشمشیر از من توان گرفت علقه تواجی باز گشته این سخن خشونت
آمیز وحشت انگیز را بسمع علیه رسانید و باطن صافی حضرت صاحبقرانی از این جواب درشت متغیر و
متاثر گشته خواست که با لشکری قیامت اثر متوجه آن کشور گردد و مولانا جلال الدین کشی که بحلیه علم و زیور
عمل حمل آراسته بود نظر بر حال بلاد و عباد انداخته از آنحضرت التماس نمود که چندان توقف فرماید که او به
خوارزم رفته گوش حسین صوفی را بدر نصایح بیاراید ملتمس مولانا مبذول افتاده حضرتش بدانجانب
توجه نمود و چون بمقصد رسید وظایف پند و نصیحت چنانچه عادت علماء دین دار نیکو کردار باشد بتقدیم
رسانید و در اطفاء نایره شر سعی و مبالغه نمود تا خون و مال مسلمانان در عرصه تلف نیاید و عرصه مملکت
اهل توحید پایمال حوادث و نوایب دوران نگردد حسین صوفی از کمال اعجاب بسخن آنجناب
التفات ننمود و بر این معنی اکتفا نکرده فرمود تا آن عالم ربانی مقید و محبوس گردانیدند و چون این خبر بر
مسامع علیه حضرت صاحبقرانی رسید عزیمت خوارزم مصمم گردانید و در بهار سنه ثلاث و سبعین
و سبعمائه لشکرها جمع آورده اسباب یورش ایشان مرتب ساخت و در موضع [illegible] نزول اجلال فرمود
و در آن مجلس حاجی مقیر فرستاده ملك غیاث الدین پسر ملك معز الدین حسین کرت که بعد از پدر متصدی امر

حکومت هرات و توابع آن گشته بود با پیشکشها ملازم اردوی همایون پیوست و اخلاص و یکجهتی بالک
بعرض رسانید و بانعامات و تشریفات اختصاص یافت و آنحضرت یلاکات گرانمایه مصحوب او ساخته
رخصت انصراف ارزانی داشت و امیر جاکو را بحکومت قندز و بقلان فرستاده امیر سیف الدین را در سمرقند
داروغه گذاشت و خود با سپاهی از حساب بیرون در حرکت آمده و از بخارا گذشته چون بر کنار آب جیحون به
موضع سباه رسید مقدمه سپاه منصور سپاهی قراول دشمن دیده بی دغدغه پیش رفتند و حمله برده اکثر
ایشان دستگیر کرده بپایه سریر سلطنت مصیر آوردند و این فتح را که در مبدا توجه روی نمود از مبادی دولت
روزافزون حضرت صاحبقرانی دانستند و چون ظاهر جیوف مضرب خیام سپاه بهرام انتقام گشت بیرم
یساول و شیخ مؤید کاشتکان حسین صوفی باتفاق قاضی انجا دروازها بسته راه عناد و لجاج گشادند عراده
و منجنیق ترتیب داده آتش رزم و پیکار برافروختند سپاه نصرت شعار بقدم جرات پیش رفته دست
توانایی از آستین قلعه گیری و حصار برون آورده و صاحبقرانی فرموده تا هیزم و خاشاک بینباشتند
و بنفس همایون بکنار خندق آمده اشارت کرد تا کوجبه ملک بفصیل بالا رود و او استیلا و هم نداشت بخندق
درآمده بخاک ریز استعلا نمود خاری یساول بان امر مامور شده وی توقف و تعلل از خندق گذشته
بفصیل آوردند و مبشر و تابع خواجه نیز قدم بر قدم او نهادند و لشکریان چون صورت حال برین منوال
مشاهده کردند با ایشان اتفاق نمودند و نخست شیخ علی بهادر بالای فصیل برآمد و مبشر پست دو پای
او زد تا وی هم برآید هر دو بر زمین افتاده بار دیگر شیخ علی بهادر بالای فصیل برآمد و از انجانب شخصی
نیزه حواله او کرد و او سرنیزه قدرت نیزه خصم شکسته تیغ بر سر وی رانده و سپاه قیامت نهیب از اطراف
و جوانب بقلعه در ریخته دست بغارت و اسیر بر آوردند و روز دیگر مراحم خسروانه باطلاق اسیران فرمان داد
و از انجا سوی خوارزم گشتند و از موقف جلال فرمان قضا مثال نفاذ یافت که کوجبه ملک را جهت
تقصیری که در کار خندق کرده بود چوب یاساق زده و بر دم خر بسته بسمرقند فرستادند و غیاث الدین
ترخان که از نژاد قیتلق بود چنگیز او را ترخان کرده بود چنانچه در مجلد خامس گذشته و خواجه یوسف ولد
اولجایتو بردی با دیگر دلاوران برحسب فرمان از پیش روان شدند و بر لب آب کرلان بمخالفان که
برهم منغلای قدم جسارت پیش نهاده تا آنجا آمده بودند رسیدند و از طرفین آتش پیکار افروخته گشت
منکلی خواجه و کلان کراس و رئیس سپاه دشمن بودند حرکت المذبوحی کرده عاقبت روی بفرار آوردند
و لشکر نصرت اثر ایشان را تعاقب نموده بسیاری از ایشان را بر روی خاک و ورطه هلاک و دیگران از
هلاک انداختند حضرت صاحبقران کامکار سپاه جلادت شعار را فرمان داد تا باطراف و جوانب خوارزم
رفته و شعله قهر افروخته آتش نهب و سبی در آن ولایت زدند و چون حسین صوفی استیلاء لشکر
نصرت اثر مشاهده کردند و بدیده یقین دید که روباه ناتوان طاقت مقاومت شیر ژیان ندارد بقلعه

درامده

درآمده در استحکام برج و بارو سعی نمود و عاقبت صلاح در آن دانست که در استرضای خاطر آفتاب اشراق
خسرو آفاق کوشیده کات و جیوق را بحضرت کامکار دیوان اعلی باز گرداند و با ایشان این عزیمت ایلچیان
چرب زبان با یلاکات لایق و تنسوقات مناسب بارگاه فلک اشتباه فرستاد مقارن این حال امیر کیخسرو
ختلانی که حقد و حسد ملازمان حضرت صاحبقرانی را در باطن پنهان میداشت بحسین صوفی داد که در
عهد جهان امیر تیمور گورکان اعتماد منمای و در صلح و آشتی مکشای و بی محابا از شهر بیرون آی که اگر لشکر
سمرقند بتاخت و غارت اطراف اند و فی الواقع چنان بود و وعده داد که در روز مصاف من با تومان خویش
بلشکر خوارزم خواهم پیوست امیر حسین صوفی بمعاضدت کیخسرو ختلانی مستظهر شده با سوار و پیاده بسیار
از شهر بیرون آمد و در لب آب قاون که بر دو فرسنگی شهر واقع است رایت جدال و قتال برافراختند و کورکه
زده و نقاره کوفته سورن انداختند حضرت صاحبقران گردون توان با معدود لشکریان که در اردوی همایون
باقی مانده بودند سوار شده میمنه و میسره آراسته و یرغو و نفیر کشیده در حرکت آمد و بکنار آب قاون که
میان هر دو گروه حایل بود و فاصل رسید و صف زده بایستاد و سه کس از بندگان خاص نخست اسپان
در آب رانده بگذشتند و لشکر یاغی پیش حمله آورده جنگ آغاز شد و بعد از آن شیخ علی بهادر با پنج نوکر از آب
بگذشت و بجانب خواجه شیخ زاده که در برابر او بود حمله کشت و او را بگریزانید و هم چنین امیر مؤید و اقتیمور
بهادر و ختای بهادر از آب عبور نمودند و در حین گذشتن از رود ایلچی بهادر بغرق رفته چند نیزه آب از سر
او بگذشت مصرع چه یکی نیزه چه صد چون بگذشت آب از سر حضرت صاحبقران کامکار نیز خواست
که اسپ در آب راند شیخ محمد بیان مانع شده خود تازیانه بر مرکب زد و از آب آشناکنان بسلامت بگذشت
و در آن مصاف کارزاری کرده که بر دشمنان کار دشوار گشت و از روز آن مبدا چاشت تا قرب نماز دیگر
آسیای حرب بخون عزیزان عصر گردان بود و سرهای پردلان در میان میدان چون گوی سرگردان آخر
الامر بهروزی دولت قاهره بهادران سپاه پناه بر خوارزمیان غالب آمده گروهی انبوه از مخالفان اسیر
و دستگیر کرده و حسین صوفی با معلولی چند گریخته بحصار درآمد و دروازها ببست و لشکر فیروزی
پیرامن شهر فرود گرفتند و جمعی که بتاخت رفته بودند مغضی الوطر بازگشته بموکب همایون پیوستند و
حسین صوفی قرین حزن و اسف گشته از آن غم و غصه بیمار شد و در همان چند روز سرای فانی را وداع
کرده بدار قرار شتافت و برادرش یوسف صوفی بجای او بنشست و چون از امیر یوسف صوفی تا غایت
جریمه صادر نشده بود و سایل انگیخته دست تضرع در دامن شفاعت او بخت و از مصالحه سخن گفته آن
حضرت ملتمس او مبذول فرموده و برادرزاده یوسف ثانی را که آق صوفی برادرش از شیرین بیک دختر
خان اوزبک داشت جهة امیرزاده جهانگیر خطبه کرد و یوسف صوفی از جان و دل بآن سوی ندا صحبی
شده تقبل نمود که بعد از تهیه اسباب لایق آن جشن تشریف عصمت را هر گاه که حکم شود ببارگاه

کیوان اشتباه روان گرداند و لجاج و عناد بجهت و داد تبدیل یافته شهریار کشورستان عنان عزیمت
بمستقر شرف و اقبال خویش معطوف ساخت و پیش از وصول بمقصد غدر و خیانت کیخسرو ختلانی ظاهر
شده یرلیغ واجب الاتباع نفاذ یافت که کیخسرو را حاضر آورده در موقف پرسش باز داشتند و بعد از تحقیق
و تفتیش امرا و نوئینان بارلیک بن ایلچی فرستادن او پیش حسین صوفی و تحریض نمودن خود بقتل او بر محاربت
و محاربه حضرت صاحبقران بثبوت پیوست و چندگاه دیگر بران اقدام نموده بود پیش روشن گشت لاجرم
بفرمان سیورغتمش خان او را بند کرده بسمرقند فرستاد تا نوکران امیر حسین بقصاص ولی نعمت خویش
دست تصرف والی حیات شی را از شهرستان بدن کوتاه ساختند **بیت** دیدیم چند بار و نیامد همی نکو فرجام
آنکه قصد بدین خاندان کند **ذکر نهضت حضرت صاحبقران بجانب خوارزم مرتبه ثالث** بعد از کشتن کیخسرو ختلانی
پسر او سلطان محمود و ابواسحاق پسر خضر یسوری و محمود شاه بخاری از موکب همایون تخلف نموده
بخوارزم رفتند و حریف مجلس یوسف صوفی شده خاطرش را از متابعت و مصادقت حضرت
صاحبقرانی بانواع کلمات فریبنده بگردانیدند و او بر نقض قواعد عهد و پیمان که در مذهب مروت
و مردی محظور و ممنوع است اقدام نمود لشکری فرستاد تا کات را غارت و تاراج کردند و چون
این خبر بپیشگاه ضمیر انور تافت در بهار سنه اربع و سبعین و سبعمایه باحضار عساکر گردون شکوه
فرمان داد و از اطراف و اکناف بلاد و امصار سپاهی جرار بدرگاه عالم پناه مجتمع گشتند و با گروهی
انبوه روی همت بانتقام یوسف صوفی آورده روان شد و چون امیر یوسف صوفی از توجه رایات
نصرت آیات آگاهی یافته از کرده خویش پشیمان شده و زبان باعتذار و استغفار گشاده طایفه
از اکابر و اعیان را با مکتوبات متضرع و تنسوقات لایق بدرگاه گیتی پناه فرستاده تقبل نمود که مهد علیا
ستر عظمی را برحسب وعده که کرده بود روان سازد حضرت صاحبقران ستوده خصال بر قبول
پوزش یوسف صوفی اقبال نمود و رقم عفو بر صحیفه جریده او کشیده از انجا که رسیده بود معاودت کرد
و چون بدار الملک سمرقند رسید نزول اجلال فرمود و بترتیب اسباب طوی مشغول شد و در بهار سنه
خمس و سبعین و سبعمایه که عروس غنچه نقاب از رخ برداشته بر بلبل شهر سرای جلوه گری آغاز کرد فرمان
واجب الاذعان نفاذ یافت که امیر ایدکو برلاس و امیر داود دوغلات بجهت مهد علیا بخوارزم
روند و ایشان با هدایای پادشاهانه و تحفه عالی همانه بجانب مقصد شتافتند و چون بخوارزم
رسیدند و با امیر یوسف صوفی ملاقات کرده تبرکات بگذرانیدند و حضرتش مقدم امرا را با مراسم
اعزاز و احترام تلقی نموده از وظایف تعظیم و احترام نکته فرو نگذاشت و جهاز محلی خانزاده با تجملی
که در قوه متخیله نگنجد بعد از آنکه امرا را طوی داد بایشان سپرده شرط مطاوعت بجای آورده روانه
سمرقند گردانید و فرستادگان قاصدی را بر سبیل تعجیل با ایصال این خبر بهار پایه سریر اعلی فرستادند

و چون صورت حال معروض رای حضرت صاحبقرانی شد تا از بغا خاتون که عروس سمرقند و خان بود با
سایر خواتین و ارکان دولت و اعیان مملکت و امرای عالی تبار و نوئینان رفیع مقدار براه استقبال پیش
گرفتند و سادات و قضاة و علما و فضلا و ارباب درس و فتوی و اصحاب زهد و تقوی تا موضع کات برحسب
فرمان شتافتند و دار السلطنه سمرقند را بانواع تکلفات و تجملات بدیع بموجب حکم آذین بستند و
خانزاده را بحشمتی و رفعتی که از بدو ایجاد عالم تا آن غایت دیده عروس دنیا قرین آن ننموده بود بسمرقند آوردند
و در مجلس با آیین شرع مطهر در ساعتی که سعود از آن اقتباس سعادت میمنت کنند با شاهزاده عالیقدر
و منظور نظر ملک قدیر امیرزاده جهانگیر در سلک ازدواج کشیدند و چندان جواهر و لالی و درم و
دینار و عنبر و عبیر و مشک اذفر نثار کردند که تعداد آن از حیز ناطقه بیرون است و طویهای اعظم
و بزمهای با سرور و بهجت که از ابتدای گردش سپهر مینا فام در خیال ناهید قبل از آن ایام نگذشته بود ترتیب
دادند و آن دو درج سلطنت و در آسمان حشمت و ابهت در خلوتخانه خاص بشرف صحبت شاهزاده
عالمیان اختصاص یافت **ذکر نهضت حضرت صاحبقران گردون اقتدار بقلع و قمع و استیصال لشکر جته کرت سوم**
در غره شعبان سنه ست و سبعین و سبعمایه صاحبقران گردون شکوه و سپاه انبوه عزم مغولستان
کرد و چون برباط قطعان رسیده نزول فرمود باران و برف متواتر گشته سرما بمرتبه انجامید که حرارت
غریزی در چهارم مرتبه سردی آغاز نهاد و بمقتضی البرد یقتل بوضوح پیوسته مردم بسیار فوت شدند و
چهارپای فراوان در عرصه تلف آمد مراحم حال پادشاهانه شامل حال باقی سپاه شده حضرت صاحبقرانی
از انجا مراجعت کرده دو ماه در سمرقند گذرانید تا هوا باعتدال مایل گشت و در غره شوال باز لشکرها
جمع آورده بجانب جته نهضت نمود و شیخ محمد بیان سلدوز و عادلشاه پسر بهرام جلایر که بعد از فوت
پدرش ضبط و نسق ایل جلایر برحسب فرمان واجب الاذعان متعلق باو شده در رکاب شاهزاده
عالمیان جهانگیر برسم منقلای روان فرمود و چون ایشان از سیرون گذشته بموضع حاروق نزول
کردند جیرکیران شخصی از قوم جته را گرفته پیش شاهزاده و امرا آوردند چنین گفت که قمر الدین که
ارمانش دو علامات بود لشکرها جمع آورده در موضع کوکتوبه نشسته چشم براه حاجی بیک دارد و
امرا آن شخص را پیش حضرت صاحبقرانی فرستاد تا صورت حال باز نمود و آنحضرت مسرعی نزد حضرت
ارجمند و امرا روان کرد که بتعجیل تمام متوجه قمر الدین گردند و ایشان بموجب فرموده عمل نموده
روی بدشمن نهادند قمر الدین چون از توجه لشکر نصرت قرین خبر یافت و تاب مقاومت آن جماعت
از مکنت و قدرت و توان خویش بیرون دید بیک غوریان که موضعی حصین بود و مکانی رصین پناه
جست و آن سر دره است و بغایت مغاکی و در انجا سر دره عظیم حاوی قمر الدین با اتباع خویش از
دره گذشته و در دره سوم فرود آمد و راه آمد شد استوار ساخت و شاهزاده عالیمقدار با امرای دو
لشکر

ولشکر جرار متعاقب سپاه جته رسیده ودر برابر ایشان صف کشیده شب آغاز کردند وبعد از آن
دست از جنگ باز داشته در موضع خویش فرود آمدند وچون سهم ناوک بهادران جلادت نشان در دل
دشمنان جای گرفته بود منهزم روی بگریز نهادند بوقت آنکه حجاب ظلمت از پیش ابصار مرتفع شده
مغولان لشکر منصور قمر الدین را تکامیشی کرده وجمعی کثیر از گریختگان را بقتل آوردند وچون آفتاب عالم
افروز عرصه ربع مسکون را بنور حضور خود مزین گردانید حضرت صاحبقران بطلعت بهجت افزای با بقیه سپاه
بآنجا رسید وفرمان داد وامیر حسین اوج قرا بهادر از عقب دشمنان بشیب آب ایله روان شوند وامیر جنز
در بعضی از رودخانها غریق بحر فنا گشته شعله حیات او انطفا پذیرفت وسپاه ظفر مآل با یاغی رسیده جهان
واموال ایشان بگرفتند وبعضی ازان قبایل وهزارها مغول کسر بالجی در آوردند برحسب فرموده متوجه سمرقند
شدند وشهریار آفاق بقصد قلع وقمع مفسدان جته تا موضع بای تاق رفت واز آنجا قرة العین سلطنت
امیرزاده جهانگیر باشارت حضرت صاحبقران صایب تدبیر در عقب قمر الدین با سپاه جلادت آیین روان شد
وهزارها جته که در موضع اوج فرمان متوطن شده بودند از عبور لشکر منصور پایمال حوادث ونوایب گشته
اسبها واموال ایشان بباد غارت وتاراج رفت وچون قمر الدین که در کوهستان متحصن شده بود بسمع امیرزاده
جهانگیر رسیده وامیرزاده جهانگیر از عقب او شتافت وقمر الدین بالضروره ایل والوس خود جدا ساخته
بموضع دور دست رفت وامیرزاده جهانگیر تا مواضع ومنازل قمر الدین را تاخته وخاتون امیر شمس الدین یونان
آغا دلشاد آغا دختر وی بدست آورده خبر بحضرت صاحبقرانی فرستاد وآنحضرت بعد از استماع
این حدیث روح افزای از آن موضع که در آنجا پنجاه وسه روز توقف کرده بود کوچ فرموده بپای قراقسمان
براند وامیرزاده جهانگیر سالم وغانم مراجعت نموده در آن محل بشرف ملازمت وسعادت پابوس استسعاد
یافت وآنچه از مغولستان بدست افتاده بود از نفایس وتالوق پیشکش کرد ودلشاد آغا را بنظر کیمیا
اثر رسانیده وعلاوه آن خدمات پسندیده گردانید ورایات عالیات از آنجا در حرکت آمده بموضع تاش
باشی رسیده واز آن محل بصحرای اریه یاری نقل نموده حضرت صاحبقرانی در آن مقام چند روزی بعیش
وشادمانی گذرانید ومبارکشاه مکریت که امیرزاده اتابک او بود واز دولتخواهان قدیم حضرت صاحبقران
سپهر اقتدار طوی بتکلف ترتیب داده خدمات شایسته بتقدیم رسانید ودر آن منزل فرخنده صاحبقران
پسندیده صفات بمقتضی سنت حضرت نبوی عمل نموده دلشاد آغا را انیس وجلیس خود گردانید
دلشاد را از بند غم آزاد ساخت وچون از مراسم جشن وسور وطوی وسرود فراغتی حاصل شد حضرت
صاحبقرانی از اریه یاری کوچ کرده از ایلی دبان گذشته در روان کند فرود آمد ودر آن موضع مهد علیا
قتلق ترکان آغا با خواتین امرا وتمام یافتکان دولت که از سمرقند برسم استقبال متوجه گشته بودند
بشرف بساط بوسی فایز گشتند ومراسم تهنیت بجای آورده نثار وپیشکش کردند واز طوی وعشرت

قاین

فارغ شده روی بخجند نهادند وعادلشاه جلایر حاکم آنجا حضرت صاحبقرانی را در سرای خود فرود آورده
بترتیب اسباب ضیافت قیام نموده ودر آن وقت که آنحضرت پسر قمر الدین شیخ محمد بیان سلدوز وعادلشاه
وبرکی ارلات با یکدیگر پیمان بسته بودند که هر جا که مجال یابند نسبت بآن سعادتمند مکر وغدری اندیشند
وچون آنحضرت در حمایت حفظ وعنایت ملک ذو الجلال در این حین بخجند رسید اجماعت عهد تازه کرده
قرار بر آن یافت که بوقت طوی چون گوشت خورده شود وسفره اش پیش آنحضرت نهند پای جسارت پیش
نهاده دست بردی نمایند صاحبقران دولتیار در وقت گوشت کشیدن بحکم اتقوا فراسة المومن فانه
ینظر بنور الله آثار غدر ومکر در مخایل وشمایل ارباب نفاق مشاهده نموده پیش از سفره نهادن از مجلس برخاست و
بر خود سوار شده باردوی مبارک مراجعت فرموده دشمنان پشیمان وحیران ماندند وآنحضرت لشکریان
را رخصت انصراف ارزانی داشته خود بنفس اشرف متوجه نخجیر سرای شد که در دو فرسنگی قرشی واقع است
وزمستان در بقعه شریفه بعزت وکامرانی بگذرانید وعادلشاه در آن زمستان هر با طوبی غایب
شده واعتراف بگناه کرده صورت آن رای فاسد واندیشه باطل را که کرده بودند بوسیله عرض رسانید
ودر تجدید پیمان سوگند اقدام نموده گفت آن کرامت که از حضرت صاحبقرانی در آن مجلس واقع شد از نتیجه
دولت روز افزون بود وحضرت صاحبقران بنا بر مقتضی زبان انسحق ناشنیده انگاشت وعادلشاه
را بعنایات پادشاهانه مستظهر گردانیده باخفا اسرار وصیت فرمود وچون زمستان بنهایت انجامید
حضرت پادشاه ذو شوکت تواجیان بهرام صولت را بطلب سپاه اطراف واکناف ولایت فرستاد تا بار
دیگر بعزم رزم والی خوارزم شاه توجه فرماید وچون امرا وگردنکشان آفاق بدرگاه پادشاه باستحقاق جمع
آمدند از موقف جلال بگرفتن شیخ محمد بیان سلدوز حکم صادر شد واو را در مقام یرغو باز داشته گناهش
بوضوح پیوست وقهرمان قهر حضرتش را با ایراد هر ملک سلدوز سپرده تا بجون هر ملک که بتیغ بیداد
کشته شده بود بقصاص رسانید ولکم فی القصاص حیوة یا اولی الالباب

ذکر لشکر کشیدن حضرت صاحبقرانی نوبت سیوم بطرف خوارزم واز آن مراجعه نمودن آنحضرة با یراد ... جانب حضرت

منشیان بلاغت شعار ومورخان فصاحت دثار مصادقت وموافقت حضرت صاحبقران را بوصول
پیوند ومواصلت او با یوسف صوفی واهتمام نمودن آنحضرت را در شان سوین بیک خانزاده که برادر زاده
والی خوارزم بود بابلغ وجهی در مصنفات خویش بیان کرده اند ومطلقا متعرض سبب لشکر کشیدن
حضرت صاحبقران کامکار کوه وقار بدان صوب با آن محبت وصداقت ورغبت آنحضرت در امر
مواصلت نشده اند دبیر واقفان نکات دقایق فن انشا وتاریخ حرارت این اسلوب پوشیده نماند
وچون علم راقم حروف بیاد ونقار خاطر اشرف اعلی نسبت بیوسف صوفی متعلق نشده بود به
طریق مورخان سابق سلوک داشت واگر ایشان از بر عدم ایراد خصوصیت همین معنی باعث بودی بالتحقیق

که باظهار معذرت زبان کشادندی فی الجمله در اول فصل بهار سنه سبع و سبعین و سبعمایه حضرت
صاحبقران کامکار عزم خوارزم جزم کرده امیر آقبوغا بهادر را در سمرقند داروغه گذاشت و امیر ساربوغا
و عادلشاه جلایر و خطای بهادر و ایلچی بوغا و دیگر امرا با سی هزار سوار بجته روان کرد تا در دفع شر قمرالدین
و کوشش او سعی بلیغ نمایند و رایت تمام متوجه قمرالدین کردند و ایشان بموجب فرموده عمل نموده روی بدشمن
نهادند قمرالدین چون از توجه لشکر نصرت قرین خبر یافت و تاب مقاومت آن جماعت از مکنت و مقدرة و توان
خویش بیرون دید بر کوه عوریان که موضعی حصین بود و مکانی حصین پناه جست و آن سر دره را استوار
ساخت و شاهزاده عالیمقدار با امراء دولتیار و لشکر جرار در عقب سپاه جته رسیده و در برابر
ایشان صف کشیده شب آغاز کردند و بعد از آن دست از جنگ باز داشته در موضع خویش فرود آمدند
چون سهم ناوک بهادران جلادت نشان در دل دشمنان جای گرفته بود شبهنگام روی بگریز نهادند
تو گفت آنکه حجاب ظلمات از پیش ابصار مرتفع شد منغلای لشکر منصور قمرالدین را تکامیشی کردند جمعی
کثیر از گریختگان را بقتل آوردند و چون آفتاب عالم افروز در عرصه ربع مسکون رایت حضور رخ در منزل
حضرت صاحبقران بطلعت بهجت افزای با بقیه سپاه بآنجا رسید و فرمان داد و امیر حسین اوج قرابهادر
از عقب دشمنان بنشیب آب ایله روان شدند و امیر حسین در بعضی از دره ها [illegible] کشته
شعله حیات او انطفا پذیرفت و سپاه ظفر مآل بیاغی رسیده چهارپایان و اموال ایشان بگرفتند و بعضی
از قبایل و هزارهای مغول که سرایلی در آورده بحسب فرموده متوجه سمرقند شدند و بهر اباق بقصد
قلع و قمع مفسدان جته تا موضع پای تاق رفت و از آنجا قرة العین سلطنت امیرزاده جهانگیر باشارة حضرت
صاحبقران صایب تدبیر در پی قمرالدین تا سیاه جلادت آیین روان شد و هزارهای جته که در موضع اوج
فرمان متوطن بودند از عبور لشکر منصور پایمال حوادث و نوایب گشته امتعه و اموال ایشان بباد غارت
و تاراج رفت و خبر قمرالدین که در کوهستان متحصن شده بود بسمع امیرزاده جهانگیر رسید و امیرزاده
جهانگیر از عقب او شتافت و قمرالدین بالضرورة از ایل و الوس جدا شده بموضع دوردست رفت
و امیرزاده جهانگیر تا مواضع و منازل قمرالدین را تاخت و [illegible] امیر شمس الدین بونان آغا و دلشاد آغا
دختر او بدست آورده مخبر بحضرت صاحبقرانی فرستاد و آنحضرت بعد از استماع این حدیث روح افزای
از موضعی که در آنجا پنجاه و سه روز توقف کرده بود کوچ فرموده بپای قراقسمان بر آمد و امیرزاده جهانگیر
سالم و غانم مراجعت نموده در آن محل بشرف ملازمت و سعادت پابوس استسعاد یافت و [illegible] مغولستان
بدست افتاده بود از صامت و ناطق پیشکش کرد و دلشاد آغا را بنظر کیمیا اثر رسانیده و علاوه آن
خدمات پسندیده گردانید و رایات عالیات از آنجا در حرکت آمده بموضع یات باشی رسید و از آن محل

بصحرای

بصحرای ادیرباری نقل نموده حضرت صاحبقرانی در آن مقام چند روزی بعیش و شادمانی گذرانید
در مبارک کشاده مکریت که امیر هزاره [illegible] بود از دولتخواهان قدیم حضرت صاحبقرانی در آن مقام چند
روزی بعیش و شادمانی گذرانید سپهر اقتدار طویی بتکلف ترتیب داده خدمات شایسته بتقدیم
رسانید و در آن منزل فرخنده صاحبقران پسندیده صفات بمقتضی سنت حضرت نبوی عمل نموده
دلشاد آغا را انیس و جلیس خود گردانیده دلشاد را ان بنده [illegible] آزاد ساخت و چون از مراسم جشن و سور
لهو و سرور فراغتی حاصل شد حضرت صاحبقرانی از ادیرباری کوچ کرده از ایسی دیان گذشته در دره
گنگ فرود آمده و در آن موضع مهد علیا قتلق ترکان آغا با خواتین امرا و تمامی ایمکان دولت که از سمرقند برسم
استقبال متوجه گشته حضرت پناه در ضمان حفظ و تایید حضرت الرحمن [illegible] براه راحت و چون
موضع [illegible] سمند حضرت صاحبقران جهانگشای عطرسای آغان نهاد [illegible] علیه رسید که
ترکن ارلات که از اغتاب [illegible] باز بهم خود متوجه اردوی همایون نپیوسته و بطریق ناصواب اختیار نموده
[illegible] جایگاه [illegible] داده بجانب یورت اصلی که [illegible] است و آنحضرت بولاد را با جماعت
آهن پوش از عقب ترکن فرستاد و ایشان شب [illegible] ترکن [illegible] بنواحی [illegible]
باو رسیدند ترکن و برادرش ترمش و فوجی از ارلات که با ایشان بودند بر کنار آب دست بتیر و کمان
برده بجنگ و جدال اشتغال نمودند عاقبت [illegible] بروزگار آن جماعت واصل گشته روی
بگریز نهادند و لشکر ظفر قرین تکامیشی یاغی کرده بولاد بترکن رسید و اسب ترکن در آن [illegible]
لنگ [illegible] بحال حرکت نداشت لاجرم ترکن پیاده شد و [illegible] اسب بولاد [illegible]
پیش از آنکه بولاد [illegible] کند تیری بجانب او افکند چنانچه از خود او بگذشت لیکن اسب او [illegible]
بولاد پیاده گشته [illegible] قدم جسارت پیش نهاد و هر دو دلاوران با یکدیگر در آویختند و بعون
دولت قاهره بولاد ترکن را بر زمین زد و بخنجر سر او را از مرکب بدن جدا کرده بازگشت و امان [illegible]
ترمش رسید [illegible] را امان نداده سر او را از سر حلق باز داشتند و سران هر دو گروه کش را پای
سریر خلافت مصیر رسانیدند و در اثنا ساربوغا و عادلشاه جلایر که حضرت صاحبقرانی ایشان را با گروه
انبوه بطلب قمرالدین فرستاده بود [illegible] ولایت خالی یافته و خبث عقیدت بظهور آورده خطای
و ایلچی بوغا را بگرفتند و [illegible] که آن حق نعمت بر طاق نسیان نهاده در عناد و شقاق با امراء
جته اتفاق نموده و عاصیان [illegible] بدر سمرقند آمده بمحاصره مشغول شدند امیر آقبوغا که حاکم شهر بود
[illegible] باردوی همایون فرستاده صورت حال معروض داشت و حضرت صاحبقرانی دفع دشمن
خانگی اهم و اولی دانسته بر فور بازگشت و امیرزاده جهانگیر را از پیش برسم منغلای روان ساخته
خود با قول لشکران عقب در حرکت آمد و شاهزاده عالمیان در موضع [illegible] بآنجا [illegible] ملاقات

کرده صف جنگ برآراست و بعد از سفارت پیش و ضرب شمشیر شیر جثه شجاعت امیرزاده جهانگیر بتایید
نعم المولی و نعم النصیر غالب گشته اعدا دولت روی از قرون عنان از معرکه برتافتند و بدشت قپچاق رفته
پناه با ارس خان بردند و چون کار سار بوغا و عادلشاه ملازمین درگاه او بود خاطر الامر عرق شرارت ایشان در
حرکت آمده در زمانی که خان به ییلاق رفته بود دل دگرگون کردند و تیغ بشری هم از نیام جفا ازدی بیرون آورده و
با تابت خان جنگ پیوسته او را کشتند و از آنجا گریخته بقمر الدین ملحق شدند و او را بسلوک طریق عداوت و
غوایت دلالت کردند ذکر جسارت قمر الدین اغوای بعضی مردم و توجه حضرت صاحبقران نوبت چهارم
چون سار بوغا و عادلشاه بقمر الدین پیوستند آتش حقد و حسد قدیم او در باطن داشت بر باد اغوا و افساد
برافروختند بمقتضی ع کل نم دیده را الی تمام است قمر الدین با لشکر آراسته بولایت اندکان در آمد و امیرزاده
ندان از امیرزاده عمر شیخ بهادر که در آن ولا بر ضبط آن بر توالتفات امان اختیار بود روی گردان شده بقمر الدین
ملحق گشت امیرزاده عمر شیخ را مجال مقابله و مقاومت نمانده پناه بکوه برد و شخصی را بتعجیل فرستاده و فرستاده
صورة حال را معروض رای حضرت صاحبقرانی گردانیده تقریر کرد که باغی با گروه انبوه رسید و از معموری
در ولایت اندکان اثر نگذاشت آنحضرت بعد از ورود و تفتیش همایون در حرکت آمد حکم فرمود که هر کس از
لشکریان که از موکب همایون تخلف نماید او را بیاسا رسانند و قمر الدین چون از توجه حضرت صاحبقرانی
آگاه گشت پای وقارش متزلزل شده مراجعت نمود و بموضع ادباسی رسیده اغرق را با قضی مغولستان
روان کرد و خود با چهار هزار سوار در کمینگاه مغل بایستادند و حضرت صاحبقران از بین امیر اکبر لشکر
تکامیشی دشمن فرستاد و آن شیران بیشه سیزده از پنج هزار مرد ملازم رکاب ظفر فرسای نماند و دیب
حال مبارز شیخ علی بهادر و ختای بهادر بعضی واقع شد ایشان نیز از عقب باغی تاختند و دیگران هم بآن
دو پهلوان موافقت نمودند چنانچه چهارصد کس یا دویست علی اختلاف الروایتین با آنحضرت ماندند و
قمر الدین فرصت غنیمت دانسته با چهار هزار مرد شمشیر زن پیش کمینگاه بیرون تاخت و تیغ کین
از نیام بیرون آورده متوجه پادشاه اسلام شد و رایت انتقام برافراخت حضرت صاحبقران کامکار
دست توکل بدامن عنایت پروردگار استوار داشت و مضمون کلمه کریمه کم من فئة قلیلة غلبت فئة
کثیرة باذن الله بخاطر گذرانیده بهادران سپاه را استمالت داد و گفت دل قوی باید داشت که فتح و نصرت
از بخشش ملک منان است نه از کثرت انصار و اعوان بیت سعادت بخشایش داور است نه از جیل
و از کثرت لشکر است و فرمود که اگر اندک سستی پیش ادیعهم بجایی رسد که تلافی آن سود ندارد ب
بگفت این و روی سوی میدان نهاد ش دران معرکه داد مردی بداد م و چون شهریار شیر شکار بنفس نفیس خود
متصدی رزم و پیکار گشت بهادران نامور مانند بحر اخضر بجوشش و خروش آن روی بدشمنان نهادند
بضرب تیغ و حمله طعن سنان ایشان را متفرق و پریشان ساختند و قمر الدین با آن همه شجاعت و سپاهی

گری

گری و کثرت لشکر از پیش اندک مردی روی گردان و گریزان شد و امرا و بهادران که بر عقب رفته بودند
فوج فوج شتابان هم رسیده در عقب دشمنان راندند و قوم جته و ایل و الوس را که اسیر کرده برده بودند
بتهور و قوت بازو باز ستاندند و گروه ها از اطراف او ریخته روان فرمودند و امیرزاده عمر شیخ و ختای
بهادر بفرموده و رای پادشاه هفت کشور روی توجه بجانب کاشغر آوردند و حکام آنجا ولایت را که از آسیب
گریخته و حربه های ایشان را بسمرقند رسانیده اهالی آنجا باندکان کوچانیدند و قمر الدین لشکرها جمع ساخته
در سنگر نهاج باتفاق سار بوغا و عادلشاه جلایر رحل اقامت انداختند و حضرت صاحبقران سپهر
احتشام بعزم رزم ایشان روان شد و بعد از تلاقی فئتین و انهزام اهل عناد و شقاق اوج قرا بهادر
با آنکه چند زخم بر اعضا داشت میخواست که پنجه در پنجه قمر الدین که در بیشه هیجا شیر غران بود اندازد قمر الدین
از شست قدرت تیری گشاده داده بر اسب اوج قرا بهادر زد و اسب افتاده و خنگ نعش سپر در سر کشیده با
تیغی در دست قدم در راه نهاد و از عقب او بازگشت قمر الدین بر کمال بهادری او آفرین کرده گفت وظیفه
حلال نمکی بجای آوردی اکنون از من بهمین قدر راضی باش و باز گرد و اگر نه ضرب دست و زخم شست
من ببین و تیر دیگر انگنده بر سنگ خاره چنان زد که قریب یک دست در آن نشست و اوج قرا بهادر
زبان بر تحسین قمر الدین گشاده پیاده و مجروح بازگشت و سار بوغا و عادلشاه بجانب دیگر گریخته
فولاد خواجه در عقب ایشان شتافت و بعد از ملاقات جنگ بسیار واقع شده دست فولاد بزخم
جان تیری از حرکت باز ایستاد و ایشان پای فرار در راه نهاده از جنگ او خلاص شدند و فولاد بعد
از چند روز بهمان زخم در گذشت ذکر عروج کوکب حیات امیرزاده جهانگیر و طلوع اختر اقبال شاهزاده محمد سلطان
حضرت صاحبقران قرة العین خود را امیرزاده جهانگیر بیمار و ناتوان در سمرقند گذاشته متوجه
مغولستان شده بود و چون از آن یورش مظفر و منصور مراجعت فرمود در اثنای طریق در واقعه شیخ
برهان الدین قلیچ را بدید بمعنی مشاهده نمود و بر قدم ادب پیش آنجناب رفته زبان نیاز گشاد که ای
شیخ پسرم را از خدای عز و علا درخواه شیخ در خواب همین قدر پیش نظر نمود که با خدا باش و چون از خواب
در آمده دانست که کار دیگر است و روشنایی دیده سلطنت و همای آشیانه مملکت بر جناح سفر و
انتقالست بر پیشانی خاطر پر خاص خویش بولطف را از سنگ کوک بتعجیل بفرستاد تا خبری بتحقیق
بیاورد و بعد از رفتن او باندرشان فرزند ارجمند خواب آشفته دید ملالت خاطر انورش که بر
طرح اشعه الهامات الهی بوده زیاده شد با خواص مقربان خطاب کرد که تصور من آنست که دیگر
روی فرزند خود را نخواهم دید اگر شما از وی خبری دارید پوشیده و پنهان مدارید مجموع ایشان زانو زده
سوگندان عظیم بر زبان آوردند که ما را از حال شاهزاده هیچ اطلاع نیست و پیش از وصول حضرت صاحبقرانی
بسمرقند واقعه ناگزیر امیرزاده جهانگیر دست داده بود و چون آنحضرت بحوالی آن بلده فردوس مانند رسید

عامه شهر سرها برهنه کرده و پلاسها و نمدهای سیاه در گردن افکنده مرد و زنان و موبه کنان با دیدهٔ پرخون
بموکب همایون رسیدند حضرت صاحبقران با آن اعتقاد از مشاهدهٔ این حال بغایت ملول و متأسف و ازرده
خاطر بموکب همایون رسیدند اما چون بر ضمیر منیر مشتری اثر معنی روشن بود که درین جهان گذران هیچکس را از کمان
و جهان فنا و خلود ممکن نیست شیوهٔ تحمل و شیمهٔ اصطبار شعار خود ساخته بطریق تطرق و اضطراب نفس
زبان بکلمهٔ انا لله و انا الیه راجعون بگشاد و چند روز بنابر جهت روح و رضوان الوان اطعام و اصناف
بفقرا و مساکین داد و صلات و صدقات بر ارباب احتیاج و اصحاب استحقاق رسانید و نعش امیر
زاده مرحوم را بموجب فرموده بشهر سبز نقل کرده در آن خاک عنبر سرشت مدفون ساختند زمان حیات شاه
زاده بیست سال بود و از وی دو پسر یادگار ماند یکی امیرزاده پیر محمد که بعد از چهل روز از فوت شاهزاده
مرحوم مغفور متولد شده و مادر امیرزاده پیر محمد بخت ملک آغا دختر الیاس جیون بود و امیرزاده جهانگیر
بحسن صورت و صفای سیرت اتصاف داشت و مفارقت این حال امیر سیف الدین وحشت زیادت بیت الله
حاصل کرده متوجه بمکه معظمه شد و چون کار حضرت صاحبقرانی در فراق فرزند نیکو خصال پسندیده
خصال خویش امیرزاده جهانگیر ملول و محزون بود و تأسف و تحسر می‌خورد تا باری سبحانه و تعالی در عوض او
جانوازی ارزانی داشت یعنی بتاریخ چهاردهم ربیع الآخر سنه ثمان و سبعین و سبعمائه آفتاب طلعت
سعادت نشان درج سلطنت و کامکاری درج خلافت و شهریاری جانشین حضرت صاحبقرانی
وارث ملک سلیمان مکانی سزاوار تاج و دیهیم منظور عنایت رحمن رحیم معین السلطنة والدنیا والدین
شاهرخ بهادر از افق دولت و سعادت بر سپهر حشمت و اجلال طالع گشت چشم همایون شهریار بدین ب
داد بجمال مولود آن عاقبت محمود با آن اعتقاد روشنایی پذیرفت و خاطر خطیر پادشاه بر و بحر از تأثیر
منقبت آن نورسیده بوستان سلطنت حسابها برگرفت و در حین ولادت آن مهمان خجسته مقدم برج
قوس که بسعد اکبر منسوب است بر افق شرقی منطقه بود و سعد اکبر یعنی مشتری که صاحب طالع آنحضرت
است در پایان دهم که خانهٔ مقاصد و آمال است با سعد اصغر دست در آغوش کرده و متضمن آن شده که
جمیع مقاصد و مرادات را با سهل وجهی بکفی کردانند و هم سایر کواکب در محال مناسب و در حالات لایق
قرار گرفته با رجحانی متصدی سروری و فرمان روایی بر جمیع خلایق شده بودند چنانچه تفصیل این
حالات هم درین اوراق کلک بیان خواهد پرداخت ان شاء الله وحده العزیز ذکر بعضی از وقایع و نهضت
رایات نصرت آیات بتایید متعالی افلاک بر عزم جانب خیل تاره جته نوبت پنجم
بعد از فوت امیرزاده جهانگیر خاطر خطیر حضرت صاحبقرانی از وجود حزن و ملالی که داشت
بتنسیق امور ملک نمی‌پرداخت و عاقبت بشفاعت و درخواست خواتین و امرا روی توجه بجانب
مصالح مملکت آورده با حضار عساکر منصور فرمان داد و درین اثنا بسامع علیه رسید که عادل شاه

و جلایر در کوهستان فراخ با معدودی چند بعقب و غضب روزی چند بسر بردند و آنحضرت ایلچی بوغا را
با یازده سوار بطلب او نامزد فرموده ایشان برحسب فرمان از سمرقند بیرون آمده روان شدند و بعد
از طی منازل بآنجا رسیده جمعی از لشکر را بجهت مدد با خود همراه ساختند و در آن کوهها بطلب او
مشغول شده خبر یافتند و در حوالی اقسوما کسیلیت جهت احتیاط راه دشت قبچاق بر آن بالا بر آمدند بدست
آوردند و ساخت کفران نعمت حضرت صاحبقرانی شامل حال او گشته شده و بمعرض تیغ یاسا گذشت و ساری بوغا
که با او در مخالفت حضرت صاحبقرانی اتفاق نموده بود بعد از دو سال جرم او را بزلال رحمت و احسان
عفو و استمالت شستند البته ایل و الوس قدیمش بوی ارزانی داشت بیت ز ابتدای وجود آدم تا بعهد پادشاه
این بکان عفو بود است از فرو دستان گناه * و چون قمرالدین هرگاه که فرصت می‌یافت دست تعدی باموال
ممالک محروسه دراز میکرد حضرت صاحبقران جهان فرزند نشان امیرزاده عمر شیخ با امیر آقبوغا و ختای
بهادر و دیگر امرا و اعیان امر فرمود تا در استیصال قمرالدین اهمال ننمایند و در باب قلع و قمع او غایت جهد بذل
دارند و ایشان از سمرقند بیرون آمده بتعجیل هرچه تمامتر روان گشتند و در پایان خوراکی بقمرالدین رسیده
جنگ در پیوستند و بمیامن دولت قاهره قمرالدین مقهور و منهزم گردانیدند و ایل و الوس او را غارت و اسیر
کرده با غنیمت فراوان بسمرقند بازگشتند و همت پادشاهانه حضرت و دشمن سوز باین قدر اکتفا نکرده و بار
دیگر عزیمت جانب مغولستان تصمیم داده رایت ظفر پیکر برافراخت و محمد بیک پسر امیر موسی و امیر عباس
و آقتیمور بهادر را از پیش با جمعی روان ساخت و ایشان تا بوغام اسی کول رفته قمرالدین را آنجا یافتند
و میان ایشان محاربهٔ عظیم واقع شده قمرالدین منهزم شد و مردم او دیگربار عرضهٔ اسر و غارت و تاراج
گشت حضرت صاحبقرانی تا موضع بوجغا از عقب دشمنان برفت و در آن موضع بسمع اشرف اعلی رسید
که توقتمش اغلان از ارس خان متوهم شده با پایک فولاد جنگ کرده منهزم گشته است و بر عزم تقبیل
معروض داشتند که توقتمش پناه باین درگاه آورده و وصول او نزدیک است و آنحضرت تومن تواوزبک
باستقبال فرستاد تا آن نهال چمن خانیت را بیاوردند و حضرت بسعادت و اقبال مراجعت نموده در سمرقند
نزول فرمود گفتار در آمدن توقتمش خان بدرگاه جهان‌گیر نشان و فرستادن آنحضرت او را بجنگ ارس خان
حضرت صاحبقران در اوایل چون در ضمان سعادت و اقبال در سمرقند آمد شنید که توقتمش اغلان
قریب بشهر رسید و آنحضرت رسم مهمان نوازی مرعی داشته بر سم استقبال سوار شد و با یکدیگر
ملاقات فرموده هم عنان بسمرقند در آمدند و آن میزبان با همت اسباب ضیافت چندان ترتیب داد
که شکم جان سیر و دیده آن پر شد بعد از تقدیم مراسم طوی و سور و لهو و سرور حضرت صاحبقران مؤید
منصور اموال نامحصور از سیم و زر و جواهر و در و اقمشه و اسبان راهوار و استران نامدار و شتران
بارکش و غلامان پریوش و خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه و اوردو ملازمان بخشید و طبل و علم و خیل و

حشم علاوه اشیاء مذکور کرده اند توقتمش اغلان را بحکومت اترار و سغناق فرستاد و چون توقتمش بر سریر
دولت تمکن یافت تلغ بوغا را اروس خان با لشکری عظیم که محاسب وهم از تعداد آن عاجز آمد پیش توقتمش
آمد و میان هر دو گروه مقاتله فاحش روی نمود با وجود آنکه توقتلغ بوغا در آن مصاف بزخم تیری غلطید
توقتمش منهزم شده بار دیگر روی بدرگاه گیتی پناه آورد و حضرت صاحبقران جهانبخش زیاده از نوبت
نخستین اسباب پادشاهی توقتمش مرتب داشته او را دیگر بالاهبت باز گردانید و اروس خان مراجعت
استماع نموده پسر دیگر خود توختقیا را با پادشاهزادگان جوجی نژاد و امراء دشت قبچاق و سپاهی فزون از
اوراق اشجار بدفع توقتمش اغلان نامزد کرد و هر دو لشکر به یکدیگر رسیده جنگ آغاز کردند و این نوبت نیز
شکست بر توقتمش افتاده سپاهش بعضی کشته و برخی پراکنده شدند و او از آن ساینه خود گریزان شده روی
بجنگل و بیابان نهاد و قرانجی بهادر او را تعاقب نموده و توقتمش بسعی بسیار خود را بکنار آب سیحون رسانیده
از اسب پیاده شد و جامه از تن بیرون کرده خویشتن را در آب افکند و قرانجی تیری بر بازوی او زد و توقتمش
برهنه و مجروح بشنا از آب گذشته در جنگل پنهان شد و قرانجی چندانکه او را جست نیافت لاجرم نومید
بازگشت و از غرایب حالات آنکه حضرت صاحبقرانی ایدکو برلاس جهت استمالت و دلداری توقتمش فرستاده
بود و امیر ایدکو در آن اوقات توقتمش اغلان را می جست تا بپایه آنحضرت برساند و از حسن اتفاق در آن
شب که توقتمش خسته و زار و تنها بر زیر خاک و خاشاک افتاده دل بر هلاک نهاده بود بدان جنگل رسید
و آواز ناله حزین شنید و از پی ناله رفته دید که توقتمش بحالتی که از آن ناخوشتر نباشد افتاده است امیر
ایدکو بر سر بالین او که از خاشاک داشت فرود آمده بنشست و مراسم غمخواری توقتمش اغلان کما یجب و ینبغی
بجای آورده تن او را بلباس لایق بپوشانید و ماکول و مشروب مناسب بخورد وی داد و چون بخت توقتمش
براحت تبدیل یافت ایدکو برلاس او را از ظاهر بخارا بپایه درگاه فلک اشتباه حضرت صاحبقرانی رسانید بار
دیگر توقتمش بشمول عنایت و عاطفت آنحضرت گشته بمن التفات خسروانه آنچه محتاج الیه او بود از اسباب
ترفع و کامکاری مرتب و مهیا گشت و در خلال این احوال ایدکو مغول که در زمره امراء الوس جوجی استظهار داشت
از اروس خان گریخته بعز بساطبوس سرافراز گشت و بعرض رسانید که اروس خان با لشکر گران بطلب توقتمش
اغلان می آید و مقارن این حال ایلچیان اروس خان بدرگاه همایون آمده بعرض حضرت صاحبقرانی رسانیدند
که خان میگوید که توقتمش پسر مرا کشته پیش شما آمده است بما تسلیم نمایید یا موضع جنگ معین فرمایید
صاحبقران کامیاب در جواب فرمود که از مقتضای عقل و مروت رخصت نمی یابم که کسی که پناه بمن آورده باشد
بخصم سپارم اما حدیث موضع جنگ هر جا که با هم ملاقات کنیم موضع جنگ آنست **بیت** برو این سخن بگو
پیش اروس خان * زبانان مرغ ابی دامن رسان * دلیران مرا جنگ جشن است و بس * نترسد
مرد کار از بیشه خود * نترسد شیر خشمناک از بیشه خود **ذکر نهضت فرمودن حضرت صاحبقران بجانب مغولستان**

بعزم رزم اروس خان حضرت صاحبقران کامکار چون ایلچیان اروس خان را گسیل کرده
پرتو التفات بر تجهیز و ترتیب لشکر انداخت و مجموع ایل و الوس جغتای را جمع آورده با سپاه گران و لشکر
بی پایان در حرکت آمد و مفاوز و مسالک را پیموده و قریب بخطه اترار نزول فرمود و از آنجانب اروس خان
با پادشاهزادگان جوجی نژاد و جنود دشت قبچاق در حرکت آمده بر سغناق نزول کرد و میان هر دو گروه
بیست و هفت فرسخ ماند و مقارن این حال برف و باران عظیم را باریدن آغاز نهاد و لشکر سرما و زمستان
بنوعی تاختن آورد که از مهابت و شدت برودت خون در عروق منجمد گشت و آن ذی حیات فرزندی را مجال حرکت و
جنبش نماند که اثر طبیعت کره زمهریر بر گرفت و برف و ثلج ... در میان آتش ... و برودت هوا
تا سه ماه امتداد یافت و در این مدت سپاه هر دو کشور در مقابل یکدیگر نشسته بودند که هیچکس را مجال آن
نبود که قدمی پیش نهد و چون هوا فی الجمله اعتدالی پیدا کرد حضرت صاحبقرانی فرمان داد تا یادق تیمور و
ختای بهادر و محمد سلطان کران ملک هراة روی گردان شده بموکب همایون پیوسته بود بر سر دشمنان شبخون
برند و ایشان برحسب فرموده با پانصد مرد آزموده روان شدند و در شب با تیمور ملک پسر اروس خان که با سه
هزار سوار جهت همین کار می آمد دوچار گردند و قریب بصبح جنگ آغاز شد و از ... تیر ایلچی بوغا یک
ملک اغلان را انهزام پیش گرفته سپاه آنجانب بسعود معهود مظفر و منصور و مخالفان منکوب و مقهور
شدند اما یادق تیمور و ختای بهادر در آن معرکه بدرجه شهادة فایز گشتند و چون لشکر فیروزی اثر مراجعت
نموده باردوی همایون رسیدند حکم جهانمطاع صدور یافت که امیر محمد سلطانشاه بجزکیری رود و او
بمقتضی فرموده عمل نموده پیش رفت و شخصی را گرفته بپایه سریر اعلی رسانید و امیر مبشر نیز که بدان امر
مامور شده بود دیگری را گرفته بیاورد و از تقریر آن دو شخص بوضوح پیوست که الغ سایقین و کوچک تمغاچی
از بهادران سپاه اروس خان با صد کس بجزکیری آمده اند و ایشان را با قیتمور بهادر واله داد که از اترار
لشکر را بغارت رسیده اند و در بیرون شهر اتفاق ملاقات افتاده و قیتمور بهادر دو کس از سعینان
سپاه مخالف را انداخت و برادرزاده او کنکجین بود بحین سایقین کوچک کشته است و هندو شاه
سایقین بزرک را دستگیر کرده میرساند و متعاقب این خبر هندوشاه بزرک را بدرگاه عالم پناه آورد
بعنایت خسروانه سرافراز گشت و نیز معلوم شد که اروس خان بهودت خود معاودت نموده است و قرکیک
را بجای خود گذاشته حضرت صاحبقران ظفرقرین بنفس همایون سوار شده متوجه لشکر شد و چون چند
روز راه قطع نمود خبر آوردند که قراکیک نیز بازگشته است و در آن نواحی از مخالفان هیچ کس نمانده و آن
حضرت در ضمان شرف و اقبال عنان بجانب خط دلکش منعطف ساخته و طبل ارتحال کوفته مظفر
و منصور بمقصد رسید و هفت روز آنجا توقف نموده تا دشمنان ایمن گشتند و بعد از آن بعزم رزم
اروس خان سوار شده توقتمش اغلان را منقلای ساخت و پانزده شبانروز بر قبچل تمام رانده و در حیران

بخبر بر ایل و الوس رسید و لشکریان دست بغارت و تاراج برآورده اسب و گوسفند و شتر بی اندازه
گرفتند و درین اثنا خبر رسید که از مدد دولت کیانی و قوت طالع حضرت صاحبقرانی اروس خان تخته بر
تخته اختیار کرده و پسرش توختیه که بجای پدر نشسته بود از عقب او شتافته و آنحضرت اسباب سلطنت
توقتمش اغلان را مرتب گردانیده او را در آن مملکت بحکومت بازداشت و اسپی سبز رنگ سیرخنگ اغلان
نام که در سرعت بر باد صبا سابقت نمودی باو داده فرمود که در وقت استیلاء تو بر دشمن گریخته میرسی ب
هنگام گریز او تو نمیرسد و چون آنحضرت از دفع دشمن و تربیت دوست فراغت یافت از دشت قبچاق مراجعت
نموده بجانب دار الملک سمرقند عنان عزیمت منعطف ساخت در شهور سنه ثمان و سبعین و سبعمایه بر کامیاب
و کامران در مستقر عز و شرف خویش نزول فرمود اکابر و اشراف عز بساط بوس یافته شکرانه در دم دینار نثار
کردند و چون توختیه قبا فوت شده تیمور ملک بجای او بر سریر خانی بنشست بعد از مراجعت حضرت صاحب
قران با سپاهی عظیم متوجه جانب توقتمش خان شد و هر دو گروه با یکدیگر حرب در پیوستند و از صدمات
بهادران دشت قبچاق توقتمش خان شکسته آمده روی برتافت و بر آن اسب که خسرو آفاق باو داده بود
جان از آن معرکه بیرون برد و بتعب و مشقت بسیار یک سوار بپایگاه فلک اشتباه رسید حضرت صاحب
قرانی بر جبر کسر توقتمش خان مصروف داشتند و فرمان داد تا خواص و مقربان کرة بعد اخری اسباب حشمت
و ابهت او ترتیب دادند و از موقف عنایت حکم جهان مطاع عالم مطیع صادر شد که امراء نامدار مثل امیر عمر
اورنک و یحیی خواجه و پسرش غیاث الدین ترخان و نیکو قوچین همراه توقتمش خان بسغناق رفته او را بر سریر
نشانند و امرا بر حسب فرمان روان شده توقتمش در آن ولایت بر تخت خانی بنشاندند **ذکر فرستادن
حضرت صاحبقران توقتمش اغلان بجنگ تیمور ملک خان بجز یک امیر و نشستن توقتمش بر تخت
خانی** و در آن زمان که توقتمش اغلان از اردوی اروس خان گریخته پناه بدرگاه حضرت صاحبقرانی
آورده اورنک تیمور با او همراه بود و در آن وقت که تیمور ملک لشکر پی توقتمش خان کشیده او را منهزم
ساختند اورنک تیمور بدشت قبچاقیان افتاده توقتمش را پیش تیمور ملک خان بردند پادشاه از سر
خون او درگذشت و اورنک تیمور چند گاه در دشت قبچاق بفلاکت گذرانید و روزی فرصت یافته
پیش تیمور ملک زانو زده درخواست نمود ایل و الوس او را باز دهند تا بر اسم نیکو بندگی و کوچ دادن قیام
نماید خان بسخن او التفات ننموده و گفت اگر خواهی ایست و اگر خواهی برو اورنک تیمور بعد از آن گریخته
در سمرقند بسعادت تقبیل عتبه علیه حضرت صاحبقرانی مستسعد گشت و بعنایات پادشاهانه
اختصاص یافته معروض داشت که تیمور ملک روز و شب بعیش و شراب مدام مشغول است و تا چاشت
گاه در خواب غفلت پهلو بر بستر راحت و استراحت نهاده اگر صد مهم نازک روی نماید هیچکس پارای آن ندارد
که او را بیدار کند و بدین سبب ایل و الوس از او نومید شده جویان توقتمش اغلان اند صاحبقرانی چون

بر کیفیت احوال تیمور ملک اطلاع یافت ایلچی سبتاق پیش توقتمش خان فرستاد که لشکر بدشت قبچاق برد
تیمور ملک را از میان بردارد و توقتمش خان سپاه فراوان جمع آورده متوجه قراتال شد که تیمور ملک در آنجا
قشلاق کرده بود و تیمور ملک خان نیز با بیست از یایان الوس جوجی در حرکت آمد و سپاه کینه خواه بهم رسیده
تیغ جلادت از نیام انتقام کشیدند و قتالی فاحش در میان ایشان پیدا شد در همین ساعت حضرت
صاحبقرانی تیمور ملک شکست یافت توقتمش خان بجای پدران در دشت قبچاق بحسب ارث و استحقاق
بر مسند سلطنت قرار گرفت و ادوس خواجه را برسانیدن این مژده بپایه سریر سلطنت مصیر فرستاد صاحب
قران کامکار از وصول سار کشته مستبشر گشته مجلس بزم آراست و چند روز بعیش و نشاط بگذرانید
و ادوس خواجه را بخلاه و کرا انعامات دیگر مفتخر و سرافراز ساخته بازگردانید و توقتمش خان در سغناق
قشلاق کرده چون خسرو انجم سپاه رایت زرنگار در بیت الشرف خویش برافراخت عنان عزیمت بجانب
قشلاق معطوف ساخت و آن ولایت را مسخر گردانید سلطنتش روز بروز روی در ترقی نهاده لوای
استقلال بر فرق جوزا برافراشت و تیمور ملک بعد از انهزام هزاره اصل خویش که ضبط و یاساس ان الجمهد
اغلان رجوع کرده بود رفت و با او در باب دفع توقتمش خان مشورت فرمود محمد اغلان صلاح در توقف
دید تیمور ملک سخن ناصح مشفق محمول بر غرض داشت و آن بیچاره را بقتل رسانیده با ایل خود روی
بجنگ توقتمش نهاده در موضع قراتال هر دو خان را ملاقات دست داده آتش حرب زبانه زدن گرفت و
در حمله نخست تیمور ملک هاساق رسیده با ایجاق را پیش توقتمش بوفاداری و شجاعت تعریف کردند و
فرمان خان نفاذ یافته که با ایجاق در سلک امرا منتظم باشد و او بر خود زانو زده عرضه داشت که در ایام
دولت و حیات تیمور ملک بهترین عمر را باره و حکومت گذرانیده و برکنده باد چشم من که تراب تخت او شد
اکنون کرم نموده فرمایی که گردن مرا بزنند و سر او را بر بالای سر من نهند و تن او در زیر بدن او افکند
تا جسد نازنین او را بر زمین نباشد توقتمش فرمان داد تا ملتمس او مبذول داشته آن پهلوان وفادار
را بدار القرار فرستادند **ذکر ایلچی فرستادن صاحبقران بجانب خوارزم ما قبل بودن یوسف صوفی
بحرکات لایق و متوجه بودن آن حضرت در آن طرف بعزم … و …**
و در آن سال حضرت صاحبقرانی باترار رسیده جهت شکفته سرها در مقابل اروس خان زمستان
بپایان رسانید یوسف صوفی لشکر فرستاد تا اطراف بخارا را غارت و تاراج کردند و آنحضرت
ایلچی پیش یوسف صوفی فرستاده پیغام داد که با وجود قرابتی موجب خلاف چیست یوسف ایلچی را
مقید ساخت حضرت صاحبقران سعادتمند چون برین فعل ناپسند او اطلاع یافت نامه قلمی کرد
و آن را بیکی داده بخوارزم فرستاد مضمون آنکه یوسف صوفی دانسته باشد که بر ایلچی [illegible] است و نه
بند و ما علی الرسول الا البلاغ المبین اکنون باید که ایلچی را در زمان صوب نمایی یوسف صوفی آن

تلت ندیش وکال خود دستدی بیك راتش بند کرد وبدان اکتفا نکرده توکی بخارا فرستاد تا شتران زاکه
راکه در نواحی بخارا استوطن بودند رانده بخوارزم بردند ودر اثنا این حالات امیر حاجی سیف الدین از
سفر مبارك حجاز مراجعت نموده شرف دستبوس شهریار مخلص نوان حاصل کرد واحوال واوضاع طوایف
ملوك راکه بعد از وفات سلطان ابوسعید بهادرخان بر ممالك ایران استیلا یافته بودند بتفصیل بعرض
انور رسانید ودرین اوقات صاحبقران کامکار دختر امیر موسی نومان اغا را در حباله نکاح آورده
درجانب غربی سمرقند بعمارت باغ بهشت فرمان داد وزمستان زنجیر سرا بر خیم دولت واقبال کرد انید
ودر بهار سنه ثمان وسبعمایه بنابر بی ادبیهای یوسف صوفی لوای توجه بجانب خوارزم برافراخت واز
آنجا اکر نکذشته شهر خوارزم را مرکز وار در میان کرفته واز برای رعایت حزم واحتیاط حصاری دیکر طرح
افکنده باتمام رسانیدند ولشکریان بهرام انتقام هر روز نفیر وشام جنك انداخته ودر محاصره غایت جد و
اجتهاد بتقدیم رسانیدند وسپاه قیامت اثر باطراف وجوانب خوارزم رفته غنیمت واسیر بسیار کرفته ودر
اثنا این اوقات یوسف صوفی رقعه بحضرت صاحبقرانی ارسال نمود مضمون آنکه تا چند از برای دو تن
مردم بمحنت وبلا کرفتار باشند ومال ومنال واموال مسلمانان در عرصه تلف آمده وولایت بکلی ستاصل
وخراب کردد اکنون لایق بحال بلاد وعباد آنکه ما هر دو بشخص پای جرات در میدان شجاعت نهاده بحث
آزمایی کنیم بیت تا قبضه شمشیر کرا بالا ایدخون ٭ تا افسر اقبال کرا بالا کیرد ٭ حضرت صاحبقران نجابت
انصاف فرمود که یوسف صوفی از سر انصاف سخن میکوید ومن دیرست که این آرزو در خاطر داشتم و
بر فور جیبه پوشیده وشمشیر جلادت بر میان بسته بر سمند کردون خرام سوار شده وروی توکل بر
جانب حصار نهاد امرا زانو زده عرضه داشتند که توقف اولی وانسب است آنحضرت بکلمات
ایشان التفات ننمود وامیر حاجی سیف الدین دست در عنان شهریار کردون توان زده کفت تا
ومقی در بدن داشته باشند خداوندکار در برابر خصم رود ازین سخن آتش غضب حضرت صاحبقرانی بر
افروخته زبان بدشنام او کشاد وتیغ از نیام کشیده حواله او کرد وامیر حاجی سیف الدین عنان از دست
کذاشته وقدم از جای خود بر کرفته پای باز پس نهاد وآنحضرت جنك اعتصام بعروة الوثقی توکل زده
تا کنار خندق بی توقف وتعلل راند وآواز داد که با یوسف صوفی بکویید که ما بنا بر ملتمس تو بدینجا آمدیم
توهم بعهد وفا نمای وقدم از دروازه بیرون نه تا بر بینیم که نصرت یزدانی وتایید آسمانی قرین حال وشامل
روزکار کیست کرد خوف ورعب بر ضمیر یوسف صوفی استیلا یافته از کفتن پشیمان شد ومحافظت
نفس بر بیعت امور راجح دانسته دم در کشید حضرت صاحبقرانی بتصور آنکه شاید که عرق حمیت او
در حرکت آمده بیرون آید دیکر باره آواز داد که هر کس که سخن خود وفا نماید مرك وی بهتر از زندکی وی این
سخن تیز بکوش او نرسید وآنحضرت زمانی طویل بر کنار خندق ایستاده هر چند ازین مقوله کلمات بر زبان

آورد فایده نداد ویوسف صوفی از غایت خجالت وشرمساری دم در کشید حضرت صاحبقرانی بتصور آنکه
شاید که عرق جوانمردی بیرون نفرستاد دران حضرت را از توقف ملالت وسامت روی نموده بلشکرکاه باز
کشت دلاوران ظفر قرین بر کمال شجاعت ومردانکی خسرو یاد اورده بن آفرین کردند وآوازه تحسین بهادران باوج
علیین رسید ودر خلال این احوال از جانب ترمذ خربزه نوباوه بمعسکر همایون رسانیدند آنحضرت از کرم
که در جبلت خجسته مفطور داشت فرمود هر چند یوسف صوفی با ما در مقام جنك وعناد است معنی مروت
رخصت نمیدهد که این نوباوه را بی او بکار بریم باید که نصفی ازین بر طبقی زرین نهاده پیش او فرستید امرا
کفتند بر طبق چوبین باسفالین نیز می شاید همت عالی شهریار فرمود یا ورده بر حسب فرموده از آن بر طبق زرین
نهاده شخصی بکنار خندق برد واز بالای باروی پرسیدند که بر طبق چیست دارندهٔ جواب داد که خربزه ترمذ تا و دات
که شهریار ستوده اخلاق از برای یوسف صوفی برون در مقتضی عقل وانسانیت آن بود که چون مثل این التفات و
تشریفات بیرون فرستاده اند در راستی درآمدی تا وحشت وخشونت بالفت تبدیل یافتی لیکن از رکت رای
وقلت اندیشه وسر بی طبق را بدربان بخشید فرمود تا خربزها از بالای در خندق انداختند دیکی از سر
داران با طایفه از بی باکان وسرداران خوارزم دروازه باز کرده بیرون تاختند وامیرزاده عمر شیخ با جمعی از
بهادران صف شکن از آب کذشته وایشان را بخشند وخاك معرکه را با خون در آمیختند آتش حرب بالا
کرفت از هر دو طرف بسیاران بر خاك هلاك انداختند وکروهی انبوه زخم دار کشتند ودشمنان بعد از
کوشش فراوان عاجز ومضطر شده بحصار باز کشیدند نوشیروان قبوقا وایلچی بوقا در آن معرکه زخم
رسید نوشیروان صحت یافت وایلچی بوقا ارتحال نمود وحضرت صاحبقران بعد از آن فرمان داد تا استادان
ماهر مجانیق نصب کردند وقصر رفیع یوسف صوفی را بسنك منجنیق خراب وویران ساختند ومدت چند
دو ماه محاصره امتداد یافت واز آثار وعلامات تسلط ملازمان حضرت صاحبقرانی حیرت واندوه
وسایر عوارض نفسانی بر طبیعت یوسف صوفی استیلا یافت ومرضی مهلك بر مزاج او عارض شده
عالم فانی را وداع کرده بعد از وفات یوسف صوفی میان ارکان دولت او اختلافی پدید آمده زمره جانب
سلیمان صوفی کرفتند وفرقه دم از ولای خواجه لاق که والی عهد بود زدند واخر الامر خواجه لاق مغلوب
شده خود را از دروازه بیرون انداخت وسعادت دستبوس حاصل کرده صورت واقعه را بعرض حضرت
صاحبقرانی رسانید رای عقده کشای آنحضرت اقتضای آن معنی کرد که لشکریان بهیات اجتماعی متوجه
تسخیر خوارزم شده جنك سلطانی آغاز نهند سپاه ظفر پناه یکبار در جنبش آمده روی جلادت وجرات
بحصار نهادند وبقوه بازو وسر پنجه قهر بنیاد دار خصم کرده در شهر ریختند ودست تسلط بغارت و تا
راج بر آورده هر چه یافتند از صامت وناطق آتش نهب در آن زدند واز اماکن ومساکن اثر نکذاشتند
وسادات ومشایخ وعلما واشراف واهل ارباب حرف که جان بیند بشهر کش فرستادند ...

چند در خوارزم مانده حضرت صاحبقران شیخ علی بهادر را با داروغگی آنجا منصب فرموده لوای
فتح و نصرت برافراخته عنان معاودت بجانب ماوراء النهر معطوف ساخت و بسمرقند اقبال رسیدن
زمستان در زنجیر سرای قشلاق کرد و چون موسم بهار در رسید حضرت صاحبقران کامکار ببنا
حصار کش فرمان داد و از امرا تومان و هزاره و صده و سایر لشکریان قسمت فرموده بطالع سعد
بنیاد نهادند و در اندرون شهر بموجب فرموده استادان خوارزم طرح سرای عالی انداخته تمام ساختند
و باقی سرا اشتهار یافت بیت از زمین سر کشیده سوی سما کشته نام شریفش آق سرا

ذکر ارشاد فرمودن صاحبقران امیر حاجی سیف الدین را بطلب ملک غیاث الدین والی هرات و تعلل نمودن ملک و توجه نمودن ملکزاده پیرانشاه بر حسب فرمان بخراسان

صاحبقران گیتی ستان از قشلاق زنجیر سرای قاصدی پیش ملک غیاث الدین بن ملک حسین کرت فرستاده
بر بعلن بانکه اول بهار و استواء لیل و نهار امرا نامدار و نوئینان رفیع مقدار بقوریلتای حاضر خواهند شد
توقع آنکه ملک نیز باین صوب توجه نماید ملک دوبانه فرستاده بصنوف مرحمت و احسان بتقدیم رسانیده
شرایط ادب و تعظیم نکته فرو نگذاشت اما در رفتن تعلل نموده معروض پایه سریر اعلی گردانید که اگر امیر حاجی
سیف الدین باین طرف قدم رنجه فرماید بموافقت و مصاحبت او مستظهر و مطمئن خاطر بدرگاه عالم
پناه شتابد و ملتمس ملک در محل قبول افتاده امیر حاجی سیف الدین در شهور سنه احدی و سبعین و
سبعمایه بر حسب فرمان متوجه هرات شد ملک غیاث الدین در اعزاز و احترام او غایت مبالغه بجای آورده
اما در رفتن بجانب ماوراء النهر بهانه تهیه اسباب سفر و ترتیب پیشکش تعللی مینمود و در اتمام شهر بند
دوران دو فرسنگ که پیش از وصول امیر حاجی سیف الدین یکسال پیرامون هرات بنیاد کرده بود مراسم جد
و اجتهاد بظهور میرسانید و از بلوکات و سایر ولایات غله بسیار بحصار میکشانیدند و چون توقف امیر
حاجی سیف الدین در هرات از حد اعتدال بگذشت در مکنون ضمیر ملک غیاث الدین مطلع گشت و متوجه
پایه سریر اعلی شد و ملک وعده کرد که از عقب او در حرکت آید لیکن بعهد وفا نکرد و امیر حاجی سیف الدین
بدرگاه گیتی پناه رسید انحراف اطوار و اوضاع ملک غیاث الدین معلوم داشت بشرف عرض رسانید و در
خلال این احوال علی بیک برادر غوثشاه جونی قربانی بنابر طلب و استدعا حضرت صاحبقرانی باردوی همایون
پیوست مراسم پادشاهانه در عفو زلات و عثرات او کشیده صنوف عنایت و تربیت درباره مشار الیه
ارزانی داشت و دختر او را جهت امیرزاده محمد سلطان خطبه کرده طوی سنگین داد و در باب توجه هرات
بر طبق مشورت با او سخنان در میان آورده قرار بران یافت که در اوایل فصل ربیع بگرایش گردون اساس
حاضر شود تا در یورش هرات ملازم رکاب همایون باشد علی بیک مستقل النعمی شده سوگندان عظیم بر زبان
آورد که از قول خود عدول ننماید و از جاده استقامت و طریق متابعت انحراف نجوید اما بخت بد و طالع

ضعیف او دایر خلف وعده باعث و محرص آمد و وخامت نقض پیمان بروزگار او بلکه باکثر ایل جونی قربانی
سرایت کرد چنانچه عنقریب در فرده کلک بیان خواهد گشت انشاء الله تعالی فی الجمله بعد از مراجعت علی بیک
جونی قربانی رای عالم آرای حضرت صاحبقرانی اقتضای آن کرد که پیش از توجه نفس همایون سرداری چند صاحب
وجود با لشکری گران بولایت خراسان فرستد تا مهابتی در دل دشمنان افتاده از سرکشی و عناد احتراز و
اجتناب نمایند قرعه اختیار بر امیرزاده عالیشان بلند مکان منظور عنایت حضرت اله امیرزاده میرانشاه
افتاده فرمان قضا جریان نفاذ یافت که امیرزاده جهانگیر برادر برلاس و امیر حاجی سیف الدین و اقبوقا و
امیر عثمان و امیر عباس و امیر محمد سلطانشاه قاری برادر توکه قوچین و تابان بهادر و اردوس بوغا و دیگر امرا
و شیران بیشه هیجا با انجاه قوشون از سپاه ظفر انتساب نصرت اشماه در ملازمت رکاب فلک فرسای شاهزاده
متوجه صوب خراسان شده پاییز و زمستان در بلخ و شبرغان بگذرانید و شاهزاده عالمیان بموجب فرموده
عمل نموده و با سپاه نصرت پناه از جیحون گذشته بمواضع مذکوره رایت دولت و اقبال ساخت و چون زمستان
آخر رسید ترکان سمرقندی بادغیس را که معمورترین ولایت ملک بود تاختند و غنایم موفور از اسپ و گو
و شتر بدست آورده باز گشتند و درین اثنا علی بیک جونی قربانی ایلچی بپایه سریر سلطنت مصیر فرستاده
معروض داشت که اگر بر حسب مقرر رایات فتح آیات بجانب خراسان در حرکت آید بنده کمترین بموجب شرط
در طریق نیکو بندگی مهما امکن تقصیر ننماید

گفتار در لشکر کشیدن حضرت صاحبقران گردون توان بصوب ایران

در اواخر سنه اثنی و سبعین و سبعمایه بفصل بهار حضرت
صاحبقران سپهر اقتدار یورش خراسان را وجهه عالی همت ساخت و باحضار عساکر ستاره عدد نواجیان
بهرام صولت باطراف و جوانب فرستاد و ماهچه طوق ظفر پیکر پیش از جمع آمدن تمام لشکر پرتو توجه بجانب
ایران انداخت و دارای هفت کشور بطالع مسعود و زمان محمود روان شد بیت زآب جیحون گذشت
آمد تیز در خراسان فکند رستاخیز و چون بعد از قطع مسافت باندخود رسید از حسن اعتقادی که
نسبت باولیا داشت بدیدن بابا سنکو رفت که بیشک از جمله ابدال و اوتاد زمان خود بود و او از سر جذبه
و جنون سینه گوشت بجانب حضرت صاحبقرانی انداخت و شهریار کامکار از روی فال خیر بر زبان
فصاحت بیان گذرانید که پادشاه پادشاهان خراسان را که سینه زمین گویندش درین یورش با او ارزانی
خواهد داشت هر چه از لوح محفوظ بر ضمیر انور ارباب دولت پرتو اندازد لا محاله آنچنان شود و چون
خبر توجه رایت نصرت آیت قبیح ملک محمد برادر ملک غیاث الدین که در آن اوان بحکومت و ضبط سرخس
قیام مینمود رسید بر سبیل تعجیل در حرکت آمده و بتقبیل بساط جلالت مناط مشرف شده لوای مباهات
باوج سماوات رسانید و حضرت صاحبقران کامران از تولی جیل و خزان ایلچی پیش علی بیک جونی
قربانی فرستاد باید که لشکرها جمع آورده هر چند زودتر بر حسب وعده باردوی همایون پیوندد علی بیک

ازبخت بد وطالع برکشته باانکه خدیا مدد فرستاده بین رخصت مراجعت نداد وود رسلوك طریق بی
وفایی که نه شیوه مردانست ونه شیوه مسلمانان قدم نهاده در تواریخ مسطوراست که جون ملك غیاث الدین بیر
علی بان نوذی دیار یغما بود درانسر بلاد ان اشباع نموده بود وبسیاری ازلشکراو دران جانب بود وحضرت
صاحبقران عنان عزیمت بجانب جام وکوسویه تافت تالشکر انجانب بملك ملحق نتوانستند شد امادرانبین نقه
سال خورده جنین شنید که احمد بیر محمد سلطانشاه که محرجی سپاه ظفرپناه بود درظلمت لیل راه غلط کرده
لشکررا بنواحی کوسویه بیرون برد فی الجمله رایات جهانکشایی جون بکوسویه رسید مهدی سردار انموضع بقدم
اطاعت وانقیاد بیش امده بشمول نظر عاطفت واحسان کشت ورعایا کوسویه ازضرر دست عبور
لشکر قیامت اثر امان یافتند وجون حیثیت ورع وتقوی وگوشه نشینی وانزوا عالیجناب ولایت مآب قدوة
العلماء الراسخین مولانا زین الملة والدین تایبادی قدس الله سره بسمع همایون حضرت صاحبقرانی رسیده
بود بعزم ملاقات اوجانب تایباد شد وبدانموضع رسیده شخصی رابیش فرستاده در حین ارسال او گفت
که بخدمت مولانا برو وبکوی که امیر تیمور بدین قصبه نزول کرده شمارا بدیدن ایشان می باید رفت وفرستاده
بموجب فرموده بیش مولانا زین الدین ابوبکر رفته زبان بان کلمات بکشاد ومولانا در جواب فرمود که مرا
باامیر تیمور هیچ مهم نیست حضرت صاحبقران بالاعتقاد جون این سخن شنید فی الحال روی توجه بوثاق
مولانا نهاد وبخوبترین وجهی اتفاق ملاقات دست داد ومولانا سخنان نصیحت امیز برزبان مبارك اورده
ودراثنا محاوره وایراد نصایح حضرت صاحبقرانی با مولانا گفت که جرا ملك خودرا نصیحت نمیکنی که
خمر میخورد ومرتکب محرمات می شود وبیوسته بمنهیات اشتغال مینماید مولانا در جواب فرمود که اورا
نصیحت کردم نشنود حضرت جبار منتقم شمارا بروی گماشت اگر شما نیز نشنوید دیگری را برشما گمارد وازین
سخن صاحبقران باحشمت کریه ورقت کرده از بیش مولانا بیرون امد از ان حضرت منقولست که فرمود
که دردزمان دولت با هرکس از ارباب عزلت واصحاب خلوة ومنقطعان وگوشه نشینان که ملاقات کردم
بجسب فراست وهم وهراس از نحود در دل وایافتم بخلاف مولانا که درحین دیدنم برعکس بود فی الجمله
جون حضرت صاحبقران ان عالم ربانی راوداع فرمود ورایت عزیمت بجانب هرات برافراشت بتخت
بقصبه فوشنج رسیده ارباب عناد وقلعه دربستند وارباب حصار داری مرتب داشته بعدم مما نعت
بیش امدند وجون فوشنج خندق پراب داشت لشکر نصرت شعار سه روز بموجب فرمان حضرت صاحب
قران کامکار اسباب فتح وتسخیر حصار مرتب داشته روز جهارم که خسرو سپهر احتشام بتسخیر این قلعه
بنا فام تیغ شعاع ازنیام برکشیده فرمان قضا جریان ازموقف جلال صدوریافت که دلاوران لشکر
ظفرنشان ازمواضع خویش جنبانیده دست قلعه کشایی ازاستین دولت ازمابین بیرون اورده وبه
موجب حکم واجب الاتباع بهادران لشکر منصور روی توجه بفتح حصار نهادند وبعضی ازایشان جز

انکو بو ملکوت وبیر اشتر تمو یا امیرزاده علی دعمر ولد عباس بهادر مبشر ودیگر سرداران مانند دریای
جوشان از اب خندق گذشته بفصیل برامدند واز اطراف وجوانب دیوار رخنها کرده بقلعه درامدند
وارباب فتنه را با ساق رسانیده هرجه دران یافتند بجاروب غارت وتاراج برفتند **ذکر نهضت**
رایات نصرت ایات از فوشنج بدار السلطنة وفتح دراثر فادغات جون خاطر افتاب
اشراق خسرو افاق از قضیه تسخیر فوشنج فراغت یافت عنان عزیمت بجانب دار السلطنت هرات تافت
ملك غیاث الدین بحصانت حصار وکثرت اعوان وانصار مغرور گشته از حادثه روزگار غافل ماند وحضرت
صاحبقران عدو بند قلعه کشای با بهادران ودم از نمای بظاهر هرات رسید برگرد شهر محیط گشتند وانحضرت
بنابر حزم واحتیاط فرمان داد که برابر حصار خندقی فروبرده جنان سازند که مخالفان را مجال ان نماند که بر سر شبخون
امدن نمایند ولشکریان بموجب فرموده عمل نموده خاطر ازان مرجع ساختند در زمانی که حضرت صاحبقران
شجاعت شعار برباره جهان نورد سوار شده اطراف وجوانب شهر را احتیاط مینمود طایفه از دلیران صف شکن
وغوریان مرد افکن در دروازه باز کرده بیرون امده جنگی صعب اغاز نهادند ولشکر ظفر قرین دران روز اثار
جلادت بظهور رسانیده مخالفان را در دروازه دوانیده خلقی کثیر را بقتل اوردند وجون تیرگی شب
قوه باصره را از ملاحظه محسوسات معزول گردانید از هردو جانب مشاعل افروخته تا طلوع نیر عالم
افروز پاس داشتند وروز دیگر لشکر نصرت انتساب پای در رکاب اورده وصف کشیده در مقابل
حصار بایستادند وجون جراحت دل دشمنان ازمهابت سیف وسنان ملازمان پادشاه کشورستان
التیام یافته بود دوبین روز نیز ازدروازه بیرون نهادند ومحاربه روی نمود لیکن طایفه ازان جماعت در
ظلمت لیل وخیل برسم شبخون از دروازه انصاری که در شهربند بود بیرون امده وسرکس راکشته بر
تعجیل هرجه تمامتر مراجعت نمودند ودیگر روز سپاه منصور بیرامون حصار صف کشیده جنگ سلطانی
اغاز کردند وحضرت صاحبقران کامکار بنفس همایون سوار شده قریب بحصار امد تا مشاهده کار
زار کند بهادران نصرت شعار ازقدوم انحضرت قوتی تازه وبهجتی بی اندازه یافتند امیر ایدکو تیمور وشیخ علی
برادر خطای بهادر ومبشر پای جسارت بیش نهادند ودست بردی نمودند که پایخ داستان رستم دستان و
سام نریمان گشت لشکریان از اطراف وجوانب روی بحصار اورده نردبانها بردیوار نهادند واز دروازه ملك
غیاث الدین بیرعلی بردروازه سرپل انجیل اظهار پردلی کرده سعی وکوشش مردانه بظهور میرسانید اما در
نظر اهل بصارت مانند حرکات ذبایح که فایده بران مترتب نشود مینمود سپاه نصرت نشان تیر وسنگ
مخالفانرا برسر بلکه بردوش وبرکوفته قدم بیش نهادند وازجمله دلیران اول کسی که بفصیل برامد خلیل یساول
بود ودیگر تیز برشابعت او باردر وبالا بر رفتند وفوجی قریب بکوشك مرغنی ازمری که اب انجیل بشهر در
می امد درون رفتند ودروازه را شکسته بقیه سپاه باندرون شهر بند جدید در ریختند واهالی هرات ان

شبر دادن عاجز آمده روی بگریز نهادند و ملک غیاث الدین با آن همه لاف و گزاف که داشت بشهر بند
اندرون گریخت و لشکر فیروزی اثر قریب بده هزار نفر دستگیر کرده بپایه سریر خلافت مصیر آوردند مراحم خسروانه
از سر جرایم ایشان در گذشته مجموع را خلعت بخشید و رخصت انصراف ارزانی داشته بمردم هرات پیغام
داد که هر کس از اهالی شهر که بتعجیل بزود در کنج عافیت پای در دامن سلامت کشیده مال و اهل و عیال او در
ضمان امان باشد و هر که بخلاف این عمل نماید اثر سخط و غضب ما بآن در رسد مردم هرات که این سخن شنیدند
کنج کاشانه خود غنیمت دانسته دیگر باره نرفتند و ملک فرمود تا در شوارع و سکک نقاره در دادند که
خلایق باید که ببرج و باره روند و در محافظت شهر سعی نمایند و رعایا بجنبه تغافل در گوش نهاده پای از دایره
فراغت بیرون ننهادند و التفات بحکم نکردند اسکندر شیخی پسر افراسیاب جلاوی که بعد از یاغی شدن پدر
و ظهور امیر قوام الدین در میان ندران از بیم جان گریخته پیش ملک غیاث الدین آمده بود با او گفت که از هر
محله یکی باید گشت تا دیگران متوهم شده شهر نگاه دارند ملک جواب داد که من ناحق خون هیچکس نخواهم ریخت
اسکندر گفت پس شهر هم نتوان داشت روز دیگر حضرت صاحبقران کسان بسفارت پیش ملک فرستاد
خلاصه رسالت آنکه این مملکت پیوسته تعلق بپادشاه مغول میداشت و آل کرت از باج گذاران
سلاطین چنگیزخان بوده اند اگر ملک بساط تمرد و عناد مطوی سازد بصلاح حال عباد و بلاد نزدیک
تر باشد و الا اموال و املاک و حاصل عمر و زندگانی چندین هزار مسلمان در معرض تلف خواهد آمد
و دودمانه مخالفت بروزگار ملک واصل و متواصل خواهد گشت ملک غیاث الدین دانست که چاره جز تسلیم
نیست لاجرم پسر بزرگتر خود امیر پیر محمد و اسکندر شیخی بپایه سریر اعلی فرستاده وعده بیرون آمدن
حضرت صاحبقران ملک زاده بخلعت و کرامت اختصاص داده صنوف نوازش در شان او بتقدیم رسانید
و رخصت بازگشتن ارزانی داشته گفت که سلام ما بملک برسان و بگوی که سابقا میان ما و تو عداوتی
نبود بلکه خویشی و قرابتی سببی در میان است و آنچه واقع شده بنا بر مصلحت ملکی و اقتضاء فلکی بوده
باید که بیحجاب بیرون آیی تا قواعد محبت و وداد استوار ماند و اسکندر شیخی را نگاه داشته احوال قضا
اندرونی را ازوی معلوم فرمود و ملک زاده بخدمت پدر رسیده دیده و شنیده خود معروض داشته
و بعد از سه روز ملک غیاث الدین در باغ زاغان که حضرت صاحبقرانی بجمال سعادت و اقبال
در موضعی که نزول اجلال فرموده بود بشرف دستبوس استسعاد یافت و بر افسر مرصع و کمر گران بهای سر
افراز شده برخصت بازگشت روز دیگر سادات و علما و اشراف الناس روی بقبه علیا نهاده و بکرامت سر
کردون اساس رسیده صنوف اعزاز و نوازش مخصوص آمدند و حضرت صاحبقرانی از باغ زاغان
کوچ کرده بمرغزار کهدستان که در شرقی هرات واقع است نزول فرمود و در آنجا نقل خزاین و دفاین
که سلاطین غور و از خاندان مدتها مدید سعی نموده بودند فرمان داد و یرلیغ جهانمطاع صادر شد که حصار

جدید و قدیم هرات را با زمین مساوی ساختند بیت همان دمبدم با زمین گشت راست که دیب
جهان را چنین بود خواست * و حکم شد که مولانا قطب الدین و مولانا نظام الدین را که مقتدای علماء خراسان
در آن زمان او بود با دو دیگر که خدای معتبر بودند تا ش براه دو زاده امیر اقبوقا از شهر و ولایت کوچانیده بخطه
کش رسانید و چون برج و باره خراب کردند دروازه های شهر را که معرق باهن بود و اسامی و القاب ملوک
غور بر آن ثبت نموده بودند حسب فرموده بشهر کش رسانیدند و از آنکه مال امانی بر اهالی هرات حواله شده
تسیر و تنفذ شد در بعضی از تواریخ چنین مذکور است که چون هرات مفتوح گشت حضرت صاحب
قران بدیدن سلطان خاتون که والده ملک غیاث الدین بود و از خویشان طغا تیمورخان بحصار بالا رفت و
در باب تعرض ملکت پسرش سخنان دلپذیر بزبان مبارک گذرانید در ظفرنامه مسطور است مادر خود
سلطان خاتون را در درون حصار کی با پسر خود امیرزاده پیر محمد و اسکندر شیخی از قلعه بیرون فرستاد و الله
تعالی اعلم بالحقیقة و در آن ولا که قلعه اسکلچه که ذکر آن در مجلد رابع و خامس گذشته در تحت تصرف و ضبط
امیر غوری بود از اولاد ملک غیاث الدین گفت که پسر خود را که بفرط بهادری و دلاوری از ابناء زمان
امتیاز داشت حضرت صاحبقران سعادت قرین با ملک غیاث الدین گفت که برو و پسر خود را از امان کوه
یعنی اسکلچه پایان ما و عده داد فرود آور و اگر خواهی تو نیز بقلعه درآی تا به بینم که خواست حضرت باری سبحانه
و تعالی درباره شما چه کیفیت بظهور خواهد آمد ملک غیاث الدین متوجه جانب قلعه شده بحسن
تدبیر و لطف تقریر او را از آن جانب بیرون آورده بدرگاه گیتی پناه رسانید امیر غوری نیز بخلعت گران
مایه و انواع سیورغامیشی مخصوص گشت و فتح هرات در محرم سنه ثلاث و ثمانین و سبعمایه اتفاق افتاد

گفتار در توجه حضرت صاحبقران بجانب طوس و کلات و آمدن علی بیگ جونی بارگاه جهان پناه بقدم اعتذار

چون خاطر خطیر پادشاه گیتی گشای جهانگیر از قضیه تسخیر هرات و امان کوه فراغت
یافت امیر جهانشاه و پسر امیر جاکو را فوجی از لشکر جرار بطرف نیشابور و سبزوار در آن ساخت که آن
ولایت را در حیطه ضبط در آورند و بنفس همایون متوجه طوس و کلات شد تا جزای علی بیک جونی قربانی
در کنارش نهد و خذمتش گوشمالی بسزا دهد و از صیت توجه آن حضرت صبر و سکون از درون علی بیک
رخت بسته بین الخوف و الرجا بقدم رجلا و تو خراخری ببارگاه عالم پناه آورد و خواجه علی مؤید سبزواری
حاکم سربداران نیز چون از عزیمت صاحبقران عالی منزلت معز بساط بوس حضرت صاحبقران دولت یاد
استسعاد یافته بعوارف خسروانه و عواطف پادشاهانه مفتخر و مباهی شدند و بنابر حسن اعتقادی که
خواجه مؤید بر بنی فاطمه داشت او را بتشیع نسبت میکردند و حضرت صاحبقرانی نیز در تعظیم و احترام
سادات عظام باقصی الغایت میکوشیدند آنحضرت در اثناء محاوره از خواجه علی مؤید در جواب آنحضرت
بطریق انبساط پرسید که چه مذهب داری خواجه علی مؤید در جواب آنحضرت بر فور گفت که الناس علی

وبن ملوکهم دوش بن دوش پادشاه نیک اعتقاد است حضرت صاحبقرانی اعتماد بر آن داشته فرمود که
بر زبان معجز بیان رسول الله جاری شده که من ترک سنتی لا ینال شفاعتی و نیز فرموده که الجماعة رحمة و من تا
شفاعت رسول دریابم و شمول رحمت الهی کردم مذهب اهل سنت و جماعت اختیار کردم فی الجمله حضرت صاحب
قران ورود یاد نیشابور بود نزد ابو مسلم مروزی رفته و استمداد همت نموده از آنجا متوجه اسفراین شد و چون بدانجا
رسید گماشتگان امیر ولی را مجال جنگ و جدال نداد چه پیش از نصب خیام و تعیین بودت و مقام یرلیغ واجب
الاذعان نفاذ یافت که سپاه ظفر پناه بتسخیر شهر پردازند و لشکریان روی باسفراین نهاده بیکبار در شهر ریختند
و خلقی کثیر را بقتل آورده غنایم بی اندازه گرفتند و از منازل و مساکن در بلده اسفراین اثر نگذاشتند و حضرت
صاحبقران از آن موضع ایلچی بمازندران باو نوشته پیش امیر ولی فرستاد محصل پیغام آنکه اگر از سر اخلاص قدم
پیش نهاده بدرگاه عالم پناه شتابد بشرف نوازش سیورغامیشی اختصاص یابد و اگر درین باب تاخیر و تعلل
نماید ابواب محنت و بلا بر روی خود گشاید امیر ولی نوشته حضرت صاحبقرانی را بر سر و چشم نهاده در اعزاز و
احترام فرستاده مبالغه تمام نموده و امر اطاعت و انقیاد بمخان گفته ایلچی را مقضی المرام باز گردانید و وعده داد که
عنقریب باحراز دولت بساط بوسی فایز خواهم شد و حضرت صاحبقرانی چند روزی در بعضی از مرغزارهای
ولایت اسفراین ساکن گشت تا اسبان و لشکریان توقفی یافتند و در خلال این احوال حکم قضا جریان شرف
نفاذ یافت که طایفه خراسان را که پیش ازین ذکر یافت بقتل امیر حاجی برلاس و برادرش ایدکو جسارت نموده بودند
بیاساق رسانیدند و آن موضع را برسم سیورغال جراید کو و نبیره امیر حاجی برلاس ارزانی داشت و مدتها آن
قصبه در تصرف ایشان ماند و حضرت صاحبقرانی از ییلاق اوغونجاتی نهضت نموده عنان عزیمت بدار
الملک سمرقند معطوف ساخت و ملک غیاث الدین و دیگر حکام ولایت خراسان را بموضع خویش در ضمان
دولت و اقبال حضرت صاحبقرانی عدیم المثال معاودت و مسالک قطع کرده در بلده سمرقند نزول فرموده دیده اهالی
آنجا از غبار سم سمندش ارتفاع پذیرفته از آنجا بجانب دشت رفت و زمستان در آن بقصر فرخنده بعیش و طرب و شادکامی
گذرانید و درین تاریخ امیرزاده میرانشاه که بر حسب فرمان بسرخس رفته بود ملک محمد برادر غیاث الدین را گرفته
بدرگاه گیتی پناه فرستاد و خود قشلاق آنجا کرده و معاودت این احوال در ذکا چنانچه شیمه و عادت است در ایام
جناکاری امده غبار ملالی بر صفحه خاطر آن حضرت صاحبقرانی او را بزبان عطوفت و مهربانی اکابیکی
خرانذی وان معصومه معظمه بموجب سنت نبوی و رضای ولی در سلک ازدواج امیر محمد بیک پسر امیر موسی
انتظام داشت ناگاه عارضه کبری بر ذات آن بانوی عظمی طاری گشت و هر چند اطبای حاذق در معالجه سعی
و اهتمام نمودند مفید نیفتاد عاقبت نقد حیات بقابض ارواح سپرده بسرای دیگر نقل فرمود انا لله و انا الیه
راجعون و از وی یک پسر ماند که موسوم بود بامیرزاده سلطان حسین حضرت صاحبقرانی که در تمکین و وقار
در دلبری گیتی ثانی نداشت قلق و اضطراب بسیار نموده عنان اصطبار و اختیار بیکبار از دست داد بعد

ازان

ازان اقامت مراسم تعزیت و ختمات کلام ربانی جهت ترویح روح آن مرحومه الوان خوردنی و اجناس پوشیدنی
و سایر صلات و صدقات باهل فقر و ارباب احتیاج رسانید تقبل الله تعالی منه

گفتار در لشکر کشیدن حضرت صاحبقران نوبت دوم بجانب خراسان

هنوز جراحت فرقت آکا بیکی تغمدها الله تعالی
بغفرانه التیام نپذیرفته بود که ایلچی خواجه علی مؤید رسید معلم آنکه علی بیک جونی قربانی و امیر ولی بیکدیگر
اتفاق نموده عازم ستیز و آویز اند اسید و آن چنان است که بند و کینه بجست دشمنان نگذارند و آن غایت سیاست و بلا
که حضرت صاحبقرانی از رحلت فرزند نژاد جسته داشت اصلا ملتفت بآن سخن نشد و بعضی گفته‌اند که این خبر
بامرا رسیده بارای عرض داشت نداشتند و بر هر تقدیر قتلق ترکان آغا که خواهر بزرگ حضرت صاحبقرانی
بود باستصواب ارکان دولت زنگ کدورت از آیینه ضمیر آن حضرت بصیقل نصیحت زدوده گفت که دفع فتنه
و فساد از دیار مسلمانان بر ذمت همت پادشاهان دین دار ابن سبیل واجبات است و خویشتن داری در امثال این امور
در موجب خسران دو دنیا الا قدار از مقوله منهیات و ممنوعات است و چون این سخن از محض شفقت و نیکخواهی
بود و پسندیده عقل سلیم و طبع مستقیم حضرت صاحبقرانی چنانچه شیمه و عادات او بود درین مصیبت عظمی
سر از گریبان رضا و تسلیم برآورده و پرتو التفات بر احوال ملک و ملت انداخته باحضار لشکرها فرمان داد و در
اواخر زمستان از جیحون عبور نموده آوازه عزیمت مازندران در انداخت و آگاه با [illegible] اثر بحوالی
حصار کلات تاخت و دواب و چهارپایان ایل جونی قربانی را که بحصار در نیاورده [illegible]
ساخت و امیرزاده میرانشاه از حرکات رایات نصرت آگاه شد و از سرخ [illegible]
پیوسته شرف دستبوس حاصل کرد و ملک غیاث الدین نیز با لشکرها [illegible]
مستسعد گشت و در زمره سایر ملازمان انخراط یافت و پیش از وصول [illegible]
قربانی متعلقان و منتسبان خود را بقلعه کلات در آورده بود و بنیت پندار بدیر [illegible]
صاحبقرانی که مکان و عایت پیوندی که ایلچی چرب زبان پیش او فرستاده بزبان عطوفت [illegible]
این همه خوف و هراس چیست و طیعه انگیزی دغدغه و اندیشه بچه باب شاید تا قواعد الفت و ا[illegible]
خبر نشود و هم بمخالفت و معادات سر بر نکند و سیلاب بلا باد و انابر عیط نگردد و علی بیک ازین کلمات
شفقت‌آمیز ملاطفت‌انگیز متنبه نشد و خیمه غفلت از گوش برون نکرد و بحصانت حصار و متانت قلعه مغرور گشته
از جاده صواب انحراف جست و بقدم متابعت پیش نیامد و باحراز سعادت زمین بوسی سرافراز نگشت
حضرت پادشاه صایب تدبیر یعنی امیر تیمور گورکان جهانگیر از صوب کلات بجانب ابیورد در حرکت آمد
و بموضع کرت نزول کرده سپاه منصور جار رسانید که عنان عزیمت بدفع ولی منعطف خواهد شد علی
بیک چون از مراجعت حضرت صاحبقرانی خبر یافت و آوازه نهضت اردوی معلی بطرف مازندران شنید
بانکه بیشتر بار بعدم حزم و احتیاط از نفس مراسیمی اسوال و چهارپایان او رسیده بود بو ماین نو بر تن از حوادث

زمان غافل شده مجموع اسب و گوسفند و شتر که بحصار برده بود بیرون فرستاده در علفخوارها
کرد و چون مطمئن خاطر نشست و حضرت صاحبقرانی بار دیگر عطفه عنانی کرده بر ظاهر کلات نزول
فرمود و لشکریان دست بغارت و تاراج چهارپایان دراز کرده اکثر پیادگان که اهل فقر و فاقه بودند صاحب
حمل و ناقه شدند و بعضی از ایشان که بر بهای هیچ قدرت نداشتند خداوند عطاها و های اسب و اشتر گشتند
لشکریان نصرت شعار اطراف و جوانب کلات را استوار گرفتند و کوس و کرنای زده سور انداختند و
فراشان چابک دست سراپرده خاص در مقابل دروازه حصار که بدروازه چهارده اشتهار داشت برافراختند
و دیگر دروازها بر شاهزادگان و امرا تقسیم یافت علی بیک درین عالم هول روز رستاخیز مشاهده کرده و خوف
و رعب بر ضمیرش چنان استیلا یافت که لیل از نهار و روز روشن از شب تاریک پیش او تمیز نمی شد لاجرم دست
در دامن خضوع و خشوع زده سر از گریبان تضرع و زاری بر آورده و بزبان مسکنت و نیاز معروض رای عقده
گشای گردانید که من از اعمال نکوهیده و افعال ناپسندیده خود شرمسارم و از حرکت و جرات و جسارتی کرده
سخت واقع خجالت دارم و قوت آنکه برخود بخدمت شتابم ندارم و اگر آنحضرت باکرم بسیار و نقرانیدک قدم رنجه
فرموده قریب بدروازه آیند تا من بعذر اعتذار و استغفار جنگ در عروه و نقی جبر و اغماض ایشان زده سعادت
زمین بوس حاصل کنم و بنمایید بخسرو جرم بخش پوزش پذیر ملتمس او را باسعاف و انجاح مقرون داشت از برای
آن کار روزی تعیین فرموده روز از و زنا پنج سوار تا در حصار براند و آن حصار راهی داشت بغایت تنگ و تاریک
دور و دروه هولناک مانند سراچه خاطر دشمنان سیاه و تاریک و چون علی بیک را معلوم شد که آنحضرت با معدودی
چند تشریف آورد خبث طینت و شرارت طبیعت او را بران داشت که جمعی را در کمینگاه نشاند تا فرصت غنیمت
دانسته مکری و غدری اندیشند و ذات کامل صفاتی که در حفظ و حمایت ملک شان باشد آسیبی رسانند
حضرت صاحبقران دولتیار زمانی در و روده آن در وصله گاه توقف فرمود و آن بی عقل بی مروت بقول
خود وفا نموده بیرون نیامد و آنحضرت مراجعت کرده بهمین کارسازی پرده ظلمت در پیش دیده بداندیشان
فرو هشت تا در ضمان سلامت و عافیت بمنزل خجسته فرود آمد و چون حضرت صاحبقرانی بر اندیشه
بد و نقض عهد علی بیک جونی قربانی وقوف یافت آتش خشم و غضب او ملتهب گشت و فرمان قضا جریان
طرف نفاذ یافت که لشکر قیامت اثر روی بان کوه و کمر نهند و اشارت علیه صادر شد که جمعی از مردم تکریت
و فوجی از اهل بدخشان که در رفتن کتل دری از موافقت ایشان بستوه می آمدند بالا بر آیند سواره و
پیاده دل بر تسخیر قلعه نهاده از محال خویش در حرکت آمدند و پیادگان تکریت و بدخشان هم در آن شب
آثار جلادت و جلادت ظاهر ساخته بکوه بر آمدند و مقارن وصول ایشان بصبح جبل طایفه بهادران
سپاه نصرت نشان بر غو زده و نفیر کشیده بدروازه رسیدند و اقتیمور بهادر و انکوتیمور و دیگر بهادران
دشمنان از مقابل خود رانده ببالای کوه بر آمدند و میشر و عمر عباس با فوجی پیش رفته در کری ایستاده

بودند

بودند که ناگاه دشمنان متوجه ایشان شدند حضرت صاحبقرانی طایفه از دلاوران بمدد عمر عباس و میشر
فرستاده از جانبین حمله کردند و صدای کشش و کوشش اعدا مقهور و منکوب گشته فریاد الامان بر آوردند و
علی بیک را کار بجان رسید و کس پیش حضرت صاحبقرانی فرستاده معروض داشت که اگر لشکر منصور دست
از ما دارند من فرمانهای انقیاد و اطاعت پیش آمده عتبه همایون را مستقبل لب عبودیت سازم و پیشانی ضراعت و
مسکنت بر زمین خدمت نهم و درین معنی عهد قسمی پیمان را بایمان موکد گردانید و بیک دو روز بعد شیخ حاجی از
امرای عظام جونی قربانی بحضرتش آمد و شاهزاده محمد سلطان بهادر بوده بیرون فرستاد و ایشان بزبان نیاز و
عجز و بیچارگی علی بیک را در عرصه اعتبار آورده و فرمان داد تا سپاه از جنگ بازگشته و آنحضرت بنفس همایون
بجز مراجعت نموده در وثاق خجسته فرود آمد و بیک روز شیخ محمد جونی قربانی در رکاب فرخنده پادشاه
کامیاب بمعسکر همایون آمد و روز دیگر حضرت صاحبقرانی در حفظ و حمایت یزدانی سوار شده تا دروازه
کلات راند و علی بیک جونی قربانی طوعا او کرها از حصار بیرون آمد و پیشانی ضراعت بر خاک مسکنت
نهاده بجان امان طلبید و چون ملتمس او بانجاح مقرون گشت درخواست نمود که امروز دیگر در رکاب
نصرت انتساب معاف باشد و فردا بخدمت شتابد حضرت صاحبقرانی بر صحیفه این مطلوب او نیز
رقم اسعاف کشیده از در حصار باز گشت و بعطوف بنصرت و عنایت کرد که در وثاق همایون نزول
فرموده و چون دور دولت علی بیک بسبب بخت تبدیل یافته بود و آفتاب اقبال او بسر حد زوال رسیده دیگر
جوف لیل رای او که لشکر نصرت شعار از آن جانب بالا رفته بودند استوار گردانیده و بار دیگر پشت اعتماد
و استظهار بدیوار پندار نهاده باقی شد و کشف وار در حصار سنگین خزیده دم در کشید حضرت صاحب
قران سعادت قرین بعد از چهارده روز از آن موضع معاودت نموده قریب بقلعه قهقهه که در آن زمان
خراب بود نزول کرده و آن بقعه میان کلات و ابیورد واقع است و برحسب فرمان واجب الاذعان
لشکریان در تعمیر آن سعی و اهتمام نموده بعد از آن در دو شبانروز از آن کار باز پرداختند و حاجی خواجه
بکوتوالی آن قلعه مقرر شد و جمعی از مردان کاردیده و دلاوران روزگار بمصاحبت او معین گشتند و
حضرت صاحبقرانی امیرزاده علی میراب متوید را که خواهرزاده آنحضرت بود با شیخ علی بهادر و تومانات
ایشان بمحافظت راههای کلات باز داشت تا طریق آمد شد مخالفان و معاندان مسدود ماند

ذکر فتح قلعه ترشیز و معنی ملازمت رکاب پادشاه سپهر احتشام و آمدن پهلوی والی مازندران و خدمه دوده مان جلال الدین شاه شجاع

علی بیک جونی قربانی چون در زمان زندگانی لحظه ناکامی را وطن ساخت
حضرت صاحبقرانی مانند بحر مواج در حرکت آمده کمند التفات بر کنگره ترشیز انداخت و حصن ترشیز قلعه
حصین و موضعی بود که نوال انحصار دراز و کاروان ملک علی سدیدی بود که ملک غیاث الدین آن قلعه را بر
او سپرده بود و فوجی از سدیدیان در انحصار با او سر برده و جماعت از میان قوم غور بعز نظ بجماعت

و فوق جلادت و کمال مردانگی و بیشی فرزانگی اشتیاق داشتند و از غایت تدبیر و دور اندیشی آن قلعه را ذخیره
فراوان و اصناف آلات حرب و ادوات نبرد مملو و مشحون گردانیده بودند و آماده جنگ و جدال شده حضرت
صاحبقران گیتی ستان با ملک غیاث الدین گفت که این جماعت نوکر تو اند و چون تو غاشیه ایلچی بر دوش گرفتی
ایشان چرا گردن کشی میکنند ملک در جواب گفت که از عدم عقل و قلت تدبیر ملک غیاث الدین بدروازه حصار
رفت و هر چند زبان بنصیحت گشاده مفید نیفتاد و سر بجنبر اطاعت و انقیاد در نیاوردند حضرت صاحب
قران کامکار فرمان داد که جاخوابان راهها بریده خندق را از آب تهی و نقبچیان بکار خود مشغول شده بهادران
جنگ پیش بردند و استادان ماهر منجنیقها نصب کردند چند روز کوششهای مردانه بتقدیم رسانیدند و
آخر الامر بنا بر ساعی آثار استیلا بر صفحات روزگار ظفر پناه لایح گشت برهم سنگ عراده و منجنیق برج
و سور در هم شکست و سدیدیان علامات عجز و انکسار در ظاهر و باطن خویش مشاهده نموده دانستند
که بتقدیر بر سر تدبیر رد نمیتوان کرد و در راه سیلاب حادثه ریگ مشت گل سد و دیوار نتوان ساخت لاجرم
دست تضرع بدامن استیمان زده بجان امان خواستند ملکان ملک نهاد رقم عفو و اغماض بر جرایم ایشان
کشیده بموجب الطف و احسان خویش نوید داد و سدیدیان از قلعه زیر آمده باحراز تقبیل عتبه
علیا مفتخر و سرافراز گشتند حضرت صاحبقرانی چون در ناصیه ایشان امارات جرات و جلادت و فرط
زکاوت مشاهده نمود مجموع را بتربیت و نوازش مخصوص ساخته و بانعامات و سیورغالات نواخته
فرمان داد تا متعلقان و منتسبان کان قبایل و عشایر استظهار متوجه دیار ماوراء النهر و بصیانت و محافظت
قلاع حدود ترکستان قیام نمایند و چون سدیدیان بجانب کوچ متوجه انصوب صواب گشتند حاکم و عکی
ولایت از قبل امیرزاده میرانشاه بیارق انکه تفویض یافت و مقارن این حال شاه شاه از جانب والی
و بعضی از عراق عجم شاه شجاع که بفضل و کمال و جاه و جلال اشتهار تمام داشت با تحف و هدایا و پیلانکات
بپایه سریر اعلی رسید و بوسیله مقربان و خواص تبرکات گذرانید و مکتوبی نیز مشتمل بر اظهار و یکجهتی و
رسوخ قواعد اخلاص و هواخواهی بعرض رسانید و بانواع عنایت و سیورغامیشی اختصاص یافته حضرت
صاحبقرانی در جواب مکتوب نامه نوشت مبنی بر فور عاطفت و مبنی بر مزید محبت و مخصی از ملازمان
پایه سریر اعلی با منشورقانی که لایق سلاطین ذوی الاقتدار باشد مصحوب محمد شاه گردانید و حق تقش
خوشدل و شادکام بجانب فارس تسلیل کرد و یکی از پرده نشینان دودمان سلطنت را جهت فرزند
سعادتمند امیرزاده پیر محمد بن امیرزاده جهانگیر خواستگاری نمود **ذکر نهضت حضرت گیتی ستان از ترشیز**
بعد از فتح قلعه ترشیز حضرت صاحبقران گردون توان از فتحیز مازندران و جهت عالی نهضت ساخته
بانجانب از راه رودقند گذشته کبود جامه مضرب خیام لشکر نشان گشت و امیر ولی حاکم مازندران
از استماع این خبر پریشان و بی سامان شد و از خواص خویش امیر حاجی و طایفه دیگر را با تقوزهای

اب و قطارهای شتر و لطایف اقمشه و ظرایف امتعه بدرگاه عالم پناه روان ساخت و زبان استکانت
عرضه داشت که اگر این نوبت ملازمان سده سلطنت مراجعت فرمایند تا بنده کمینه از سر اطمینان خاطر
قدم در سلوک طریق رشاد و سداد نهاده بخدمت آستان فرخنده نشان مبادرت نماید و سداد الحین کمر اخلاص
بر میان بسته شرایط نیکو بندگی بتقدیم رساند از کرم بیدریغ پادشاهانه بدیع و بعید نباشد از حضرت
رقم اسعاف و انجاح بر صحیفه ملتمس او کشیده از موضعی که رسیده بود عنان برتافت سلطان و بر مکان معهود
فرمود برغزار رادکان فرموده و در اثنا این اوقات خبر مصاحبت و مصادقت و توسل جستن علی بیک قربانی
با امیر علی شیخ بهادر بعرض رای عالم آرای گشت مجمل این مفصل آنکه بعد از توجه رایات فتح آیات بجانب ما
امیر شیخ علی بتحقیق سر حد کوه کلات کرده با تنی چند از خواص و ملازمان خویش بشب و قتا امیرزاده علی بیر
امیر موید که با اتفاق بر حسب فرمان شهریار باستحقاق محافظت طرق و محاصره کلات مشغول بود بالای کوه بر آمد
و در تاریکی شب راه غلط کرده بکمر بلندی باز خورده و دشمنان بر این حال اطلاع یافته و شیخ علی بهادر تا تیر در
ترکش داشت ترک جنگ نکرده و دست از قبضه کمان باز نداشت و چون جعبه از سهام تهی گشت و امید رهایی
و انتقام نماند ناچار در مقام تسلیم آمد و او را با چند نفر گرفته بقلعه در آوردند امیر علی بیک بقدوم استبشار
او شادمانی کرده در اعزاز و اکرام و تعظیم و احترام امیر شیخ علی غایت مبالغه بجای آورده و فرمود تا از برای او خرگاه
قریب بخرگاه خاص ترتیب دادند و شرط ضیافت مرعی داشته حکم کرد تا جهت رعایت خاطر مهمانی چنانچه هر
روز شیلان میکشیدند و با او طرح مجالست و مصاحبت انداخته خدمتش را شفیع گناهان خویش
ساخته و در آن تابستان مرض طاعون در حصار کلات انتشار یافته بسیاری از سکان قلعه قدم بجاده
عدم نهادند و این معنی را نتیجه مخالفت و عناد بان سعادتمند پاک اعتقاد میورزیدند و چون جلکا مادکان معروض
پادشاه عالی مکان گشت امیر شیخ علی بهادر با پدری همایون پیوسته احوال علی بیک و ارباب حصار و عجز و نکال
اهل جیب و خسار بعرض صاحبقران کامکار رسانیده و زانو زده درخواست کرد که چون علی بیک بتیغ سیاست
رنجیده نگردد و چون ملتمس شیخ بهادر بشرف اجابت اقتران یافت علی بیک را با تیغ و کفن بپایه گاه فلک اشتباه
رسانید و رقم خسروانه ارکان گذشته را بخشیده مضمون کلمه الماضی لا یذکر عمل نمود اما فرمان نفاذ پیوست که علی
بیک و سایر امرا جانی قربانی را با کوچ و متعلقان بسمرقند برند و نغش و حکومت هرات باسم امیر غوری پسر ملک
غیاث الدین ملقی شد برحسب فرموده ملک نیز متوجه ماوراء النهر گشت و از غایت شقاوت در راه بر حرکاتی اقدام
نمود که قضیه منجر بان شد که او را بند کرده بسمرقند بردند و پسرانش نیز بهمان پیوستند و طریق بماوراء النهر فرستادند
و امیر کرتمور و کبداد و بکی متعین گشت و حکومت سبزوار مفوض بخواجه علی موید سربداری گشت و
چون حضرت صاحبقران بمستقر سریر سلطنت نزول فرمود ملک غیاث الدین پیر علی کرت را با پسر بزرگترش
پیر محمد در سمرقند موقوف داشت و علی بیک جونی و ملک محمد بن ملک حسین و امیر غوری بن ملک

غیاث الدین را بند کرده باشند کان حضرت امیرزاده عمر شیخ فرستاد **گفتار در رفتن غوریان در هرات و استخلاص**
حصار هرات و در المظفر حضرت عز البیانات اولاد ملک فخر الدین ملک محمد و برادرش در زمان
حکومت حسین و پسر او ملک غیاث الدین پیر علی در کمال فلاکت و بی اعتباری روزی بشب می آوردند و شبی
بروز می بردند و در آن زمان که خراسان در تحت تصرف ملازمان عتبه علیا امد ایشان تظلم نموده و در پایه سریر
خلافت مصیر عرضه داشتند که ما بندگان اعمام ملک حسین ایم و حق مخلص تمام املاک و اسباب پدران ما متصرف
شده ملک غیاث الدین نیز همان مرعی داشت و اکنون مامول ما آنست که حق الغایات پادشاه عدالت شعار
حق در مرکز قرار گیرد حضرت صاحبقران کامکار پرتو مرحمت بر احوال ایشان انداخته حکومت غور بملک
محمد که برادر بزرگتر بود ارزانی داشت و ملک غیاث الدین حق نقش را بند کرده و ده سال بران گذشته از غایت
جناب حضرت صاحبقرانی خلاص یافت مطلق العنان شد و در اواخر سنه اربع و ثمانین و سبعمایه که حضرت
اعلی خان در ماورا النهر و امیرزاده میرانشاه در موضع پنج ده بکنار آب مرغاب قشلاق کرده بودند ملک محمد
از جانب غور با طایفه از ارباب جهل و غرور و بدروی شقاوت بر پایان غوایت ... و خامشان خراب
و جسارت نا اندیشیده و با غوریان بی عاقبت متوجه هرات گشتند و ابو سعید اسپهبد با ایشان پیوست
و چون بشهر رسیدند جمعی کثیر بی عاقبت از اراذل و اوباش آن جماعت ملحق شدند داروغه و محصلان و نوکران
امرا که جهت مهمات ضروری در هرات بودند پناه بحصار اختیار الدین بردند و غوریان دست بر فتنه و فساد
بر آوردند و چند خروار هیزم علی اسد از جمله بیانات در دروازه میرزا آباد بعد غلبه رسانیده آتش در آن زدند الی
توهم نموده خود را بر هنر از باد و بر انداختند تا جان بسلامت بیرون برند طایفه بران نبود و غوریان بر جم بر ان
گریختگان ابقا نکردند اهل صلاح و ارباب عمایم و جمعی که از خرد بهره داشتند در کوشها خزیدند و دعا با
تحیر و آشفته خاطر شده در علاج آن مرض بی بسیجا نفسی نمی بردند و چون خبر این واقعه با میرزاده میرانشاه
رسانید امیر حاجی سیف الدین و امیر اقبوقا با فوجی از سپاه نصرت اثمار بسبیل تعجیل از مرو بهرات رسیدند و خود
نیز از عقب با بقیه لشکر در حرکت آمد امرا چون بحوالی شهر رسیدند غوریان بمقابله و مقاتله پیش رفتند در
سر کوچه خیابان فریقین را اتفاق دست داد و جوانان جانبین در قتال و جدال دقیقه مهمل نگذاشتند و آخر
الامر بفر دولت روز افزون حضرت صاحبقرانی شکست بر غوریان افتاده جمعی کثیر از آن طایفه بقتل آمدند
و بقیة السیف بشهر گریخته در ظلمت لیل پراکنده و متفرق شدند و امیرزاده میرانشاه از عقب رسیده سپاه ظفر
پناه در کشش تقصیری نکردند و برای اعتبار از روس کشتگان چند منار بر آوردند و چون خبر این واقعه در سمع
بسامع علیه حضرت صاحبقرانی رسید فرمان داد تا ملک غیاث الدین و ملک پیر محمد که در ارک سمرقند محبوس بودند
و امیر غوری و علی بیک جوفی قربانی و امیرزاده عمر شیخ در اندکان مضبوط ساخته معتمد نگاه میداشت بیاساق
رسانیدند و در سنه خمس و ثمانین و سبعمایه بحرم محترم حضرت صاحبقرانی دلشاد آغا بعارضه چند روزه

اذین مرحله فانی بسرای جاودانی رحلت فرمود و بعد از روزی چند خواهر بزرگ آنحضرت قتلق ترکان آغا که
خاتون خیریه عابده بود و بحلیه عقل و دین و دیانت آراسته داعی حق را لبیک اجابت گفت و آن مخدره را در
جوار مزار فایض الانوار ابن عم خیر الناس قثم ابن عباس رضی الله عنهما دفن کردند و حضرت صاحبقران بعد از تقدیم
مراسم تعزیت جهت ترویح ارواح آن دو بانوی عظمی فواضل صدقات بر ارباب احتیاج و فقرا مبذول داشته بواجب
حزن و ملالی که از مفارقت ایشان روی نموده بود از مهمات دنیوی اعراض فرمود و چون امور ملک و ملت تردد
بان رسید که اختلال بذیرد ارباب عمایم و اکابر سمرقند بطایف موعظت و نصیحت بجای آورده آنحضرت بر وفق التماس
بضبط سمرقند انداخت و بعد از آن امیرزاده علی را با لشکری گران بر قلع و قمع قمر الدین که خیر مایه سپاه جته بود نامزد
فرمود بنفس همایون متوجه خطه دلکش فرادکش شد و چون امیرزاده علی بجانب مقصد در حرکت آمد قوم جته که
از خرد بهره نداشتند فرصت غنیمت شمرده اندجان را غارت و با قشقدریا و نهب و تاراج بر باد دادند و امیرزاده علی شکسته
باز گشته بار دوی اعلی پیوست و حضرت صاحبقرانی امیر شیخ علی بهادر و سیف الملوک پسر امیر حاجی سیف
الدین و الملمش و ارغونشاه اختاجی را با فوجی از لشکران بدفع بی باکان قوم جته فرستاد و بعد از چند
روزی که از ایشان خبری نیامد امیر جهانشاه جاکو و ایلچی بوغا و شمس الدین پسر اوچ قرا بهادر در عقب
ایشان با ده هزار سوار جرار برحسب فرمان حضرت صاحبقران کامکار از عقب آن جماعت روان گشت و
امرای سابق قوم جته را در صحرا و بیابان یافته بسیاری از ایشان بقتل رسانیدند و اهل و عیال آن جماعت
را باسیری گرفته و اجمال و اثقال آن قوم را غارت کرده مراجعت نمودند و با تاخم رسیده با امیر جهانشاه و
دیگر سرداران که از عقب میرفتند ملاقات فرمودند و چون امیر جهانشاه مامور بود که طلب قمر الدین سعی
نماید و تا ایشان که محبس و رباط آن عقب او شتافته مجموع ایشان را باز گردانید و از ایسی کول گذشته تا کوتوبا اتفاق
رفتند و چون از وی خبری نیافتند معاودت نموده بموکب همایون پیوستند و بانواع دلجویی و سیورغامیشی
اختصاص یافتند **گفتار در لشکر کشیدن حضرت صاحبقران بممالکتان نوبت سوم بجانب ایران**
و عزیمت فرمودن آن حضرت را بجانب بیتان و فتح از و رسیدن بهرات حضرت صاحبقران
ظفر قرین در این سال بنفس خود لشکری بیرون از قیاس و تخمین جمع آورده بعزم تسخیر مازندران از عقب
زبده بگذشت و چون کنار آب مرغاب مضرب خیام سپاه نصرت انتساب گشت امیر جاکو که برحسب
فرمان بحکومت کابلستان اشتغال مینمود از عقب رسیده بسعادت بساط بوس سرافراز شده بعد
از عرض مهمات مملکت رخصت مراجعت یافته بجانب ولایتی که موسوم باو بود شتافت و در این ولا خبر
رسید که توممن کرسیری نکو دری علم عصیان افراخته پای در بادیه ضلالت و غوایت نهاده است و مخبر
بسامع علیه رسانیدند که شیخ داود سبزواری که حضرت صاحبقران او را در سبزوار بلند مرتبه کردانیده
بود بر کفران نعمت اقدام نموده دارو غه آنجا تابان بهادر را کشته است و چون امیرزاده میرانشاه بران حال

اطلاع یافته امیر اقبوقا با طایفه سبزوار محاصره کرده گرفته اند و مردم بسیار بقتل آورده اند و شیخ داود کرخینی
بقلعه بدرآباد که بقلعه کوهی واقعست متحصن شده و اکنون امیر حاجی سیف الدین و امیر اقبوقا بمحاصره آن استغال
مینمایند و در اثنا مخالفت بجانب امیر علی فرستاده تا در برابر جمشید و نگذارد که از مقام خود بیشتر آید و روی
توجه بجانب سیستان نهاده و چون بهرات نزول فرمود بنابر اتفاقی که مردم آنجا با غوریان نموده بودند مال امان
بر ایشان حواله رفت و رایات نصرت آیات از هرات بطرف سبزوار در حرکت آمد لشکریان قلعه بدرآباد را
محاصره کردند و حصار را نقب زده دیواری عظیم بیفتاد و شیخ یحیی وزیر که بهر تیحیان ایشان دکی بیمود با طایفه
دیگر در زیر دیوار مانده هلاک شدند و دو هزار کس از قلعه بیرون آورده بر بالای یکدیگر نهادند و بگل و خشت
استوار کرده منارها ساختند تا اعتبار دیگر سرکشان و متمردان باشد فی الجمله از شامت مردم فتنه انگیز بی باک
بسی خرابی و ویرانی در خراسان واقع شد بتخصیص در هرات و سبزوار و رعایا بیچاره بسیاری در زیر چوب
و شکنجه هلاک شدند و در کثرت مردگان بجایی رسید که ذکر آن را مجال تجهیز و تکفین نماند و مسلمانان از
اوطان جلا نموده بکربت غربت مبتلا گشتند و از عیال و اطفال و اخوان و خلان جدا ماندند و چون خاطر
خطیر خسرو جهانگیر از قضیه سبزوار فراغت یافت طایفه سواران شمشیر زن نیزه گذار بجانب سیستان
بر سبیل منقلای روان فرمود و خود از عقب ایشان متوجه شد و جلال الدین که در آن اوان حکومت هرات
بادوسیده بود بشیم نیکوخواهی و نیکوبندگی بیرون آمده باکرام و اعزاز سرافراز شده در سلک سایر ارکان
انخراط یافت اما رعایا ابا نموده سرکشی آغاز کردند و سپاه ظفر انتساب بموجب فرموده شهریار کامیاب
آن ولایت را بغارت دادند و آن حضرت با دلاوران جوشن پوش بحصار زره رسیده حرب در پیوستند
و در حوالی قلعه تحت تصرف ملازمان عتبه علیا درآمد و در آن اثنا پنج هزار کس از مبهوران سیستان پیش
آمده محاربه عظیم واقع شد و بعضی از مخالفان کشته شده برخی روی بفرار نهادند و چون ظاهر سیستان
از غبار سم بادپایان ملازمان رکاب فلک فرسای عطرسای آغاز نهادند و بعد و آن نزدیک رسیدند حضرت
صاحبقرانی بالا دیگر برآمد و شاه شاهان و تاج الدین قلعه کاهی و جمعی از پیش شاه قطب الدین رسیده
بزمین بوس سرافراز گشتند و در باب مصالحه مبالغه کرده اظهار خدمتکاری بجا آوردند و بصنوف
نوازش اختصاص یافته آن حضرت با ایشان بحکایت مشغول بود که ناگاه سیستانیان آراسته و مکمل بعزم جنگ
و پیکار پیاده و سوار از دروازه بیرون ریختند حضرت صاحبقران کامکار دو هزار سوار در کمینگاه باز
داشت و فرمان داد تا امیر محمد سلطانشاه با تغری اندک پیش رود و در حمله اول بطریق مکر و فریب روی
باز پس نهد و او بموجب فرموده عمل نموده و مخالفان گستاخ از عقب روان شدند و آن دو هزار مرد از
کمینگاه بیرون آمدند و بر یکدیگر حمله آورده آتش حرب زبانه بفلک اثیر کشید و پیادگان سیستان
بزخم خنجر اسب بسیار مجروح ساختند و بعضی را بر خاک هلاک و بوار انداختند و سپاه منصور بضرب

شمشیر

شمشیر ابدار دمار از روزگار مخالفان بر آورده داد مردی و مردانگی دادند و چون زمانه لباس ماتم زدگان
در بر کرد هر دو لشکر دست از خون ریختن داشته در برابر یکدیگر فرود آمدند روز دیگر که شهسوار میدان
افلاک بعزم تسخیر ممالک نیمروز از کمینگاه افق بیرون تاخته حضرت صاحبقران فلک اقتدار بنوالغات
بر پاسامیشی بر سپاه نصرت شعار انداخت و قول را بفر شکوه خسروانه تزیین داده و میمنه و میسره را بوجود همایون
امیرزاده میرانشاه زیب و زینت بخشید و امیر حاجی سیف الدین و اقبوقا بهادر و دیگر سرداران ملازم اردو کردند
و قبل میسره امیر سارنبوغا بود و خداداد و پیر امیر حسین و لشکر قیامت اثر اطراف و جوانب حصار را احاطه کرده
رعایت حزم را در پیش خویش خندق ساخته در کنار آن سدها نشاندند و چون شب ده هزار کس که هر یک
خیال رستمی در دماغ داشتند از شهر بعزم شبخون بیرون آمدند امیر شمس الدین عباس در برابر آنجا که برابر
ایشان افتاده بودند تغافل نمودند با آن قوم بی باک از خندق گذشته بیان اردو درآمدند و بدست جباه
اسب و شتر چند تلف و ضایع ساختند و دلیران سپاه نصرت نشان از اطراف و جوانب تیرباران کرده
و اکثر دشمنان را بر خاک هلاک و بوار انداختند و دیگران از طریق فرار پیش گرفته بشهر درآمدند و روز دیگر
مبارزان هر دو لشکر و دلیران هر دو کشور پای در میدان نهاده دست بقبضه شمشیر و دسته خنجر بردند
و امیرزاده علی بن امیر مؤید با پانصد سوار بر جماعت که در برابر ایشان بودند حمله کردند و مجموع را بدروازه راندند
از عقب ایشان بشهر رفتند و شهریان راه داده او را با پانصد کس در میان گرفتند و محاربه درونی نمودند که داستان
پوردستان و سام نریمان بر طاق ماند و سپاه ظفر قرین دست از جان شیرین شسته در مقام سر بازی آمدند
و راه بیرون شد مسدود یافته دل بر هلاک نهادند و در آن حال اقتیمور بهادر با هزار سوار بامداد که اکثر رستم و
اسفندیار زنده بودند غاشیه خدمتکاری ایشان بر دوش گرفته بجانب شهرستان و محافظان دروازه را
راه بسیستان در آمد و جمعی را که بر سپاه نصرت شعار بسته بودند بضرب شمشیر صاعقه کردار پراکنده
و متفرق گردانید و امیرزاده علی با قوشون خود از آن مهلکه بسلامت بیرون آمده بموکب همایون ملحق
گشتند و چون شاه قطب الدین دانست که با ذوی قدرت و توان سر پنجه شیر ژیان بر نتوان تافت از
حصار بیدار بیرون آمده و روی عجز و استکانت بر خاک ساحت بارگاه گردون اشتباه نهاد مراسم
پادشاهانه ذیل عفو بر جرایم او پوشانیده بجانش امان داد و در زمانی که حضرت کامکار با پانزده کس بجبه
و جوشن متحصن جوانغار میرفت قریب سی هزار کس از پیادگان سیستان مجموع باتیر و کمان دست یکدیگر
گرفته از باد و برآمدند و آن راه خسارت و جسارت نموده با وجود آنکه شاه قطب الدین حاکم ایشان در ملازمت
پایه سریر اعلی بوده روی بعسکر همایون نهادند حضرت صاحبقرانی که آن حال مشاهده فرمود جهت ضبط لشکر
عنان بجانب قول معطوف ساخت پیادگان سیستانی تیرباران کردند و زخمی بر لب ران شهریار
کامران رسیده حضرت صاحبقران سعادت قرین چون بمنزل جنت آیین رسید فرمان داد تا شاه قطب الدین

بند کرده لشکر مرتب گردانیده خواست که بنفس همایون بعزم دفع مخالفان در میدان دو عنان مراد عنان برک
همایون فرود معروض داشتند که سالها چنین امال ما بندگان از نفحات سحاب احسان حضرت صاحبقران
سعادت قرین چون بمنزل جنت ایین تازه و ریان است و تا یکی از ما زنده باشد عقل چگونه رخصت دهد که پادشاه
هفت کشور بقدم همایون در معرض خطر نهد انحضرت درخواست بندگان مخلص شنیده امرا و بهادران از یمین و
یسار حمله کردند بزخم خنجر و نیزه و تیر اکثر ان ادمیان بر خاک مذلت و هوان انداختند و اندکی از ایشان که زخم خورده
مجروح از معرکه جسته بشهر در رفتند و دروازه بسته تصور کردند که سیلاب حوادث را پیش بست کل اب
توان داشت و لشکر منصور بفصیل بر امده از صدمت ایشان رخنها بسور رسید بیامدند و شهر را مسخر ساخته
دیوارها بینداختند و منازل و مساکن سیستان را ماوای زاغ و زغن گردانیده هر کس از سپاهیان که در ان
بلده بود بیاسا رسانیدند حضرت صاحبقران کامکار بنقل اموال شاهان دیار فرمان داد و حکومت سیستان و
توابع از اباء شاهان ارزانی داشته شاه قطب الدین و روسای ان ناحیه را بسمرقند فرستاد و فرمود تا علما و
صلحا سیستان را که جانب بغراة بردند و چون خاطر همایون حضرت صاحبقرانی از ین امور فراغت یافت توجه
بست شد و در راه ملازمان رکاب شهریار افاق حصار مسخر ساختند و چون بر کنار اب هیرمند نزول فرمود
از طنطنه لشکریان حسن و کامیاب لرزه بر بند رستم افتاده و مفاصلش از هم ریخته خراب شد و در ان
حضرت انتساب از کوه قلعه در حرکت امد و در ین اثنا بسامع علیه رسانیدند که توبین تکودری بجانب کچ
و مکران رفته است حضرت صاحبقران که بر دقایق امور مملکت اگاه بود امیرزاده میرانشاه بدفع تکودر
نامزد ان صوب فرمود و امیر کیخسرو پسر شیر بهرام که بعز مصاهرت انحضرت فایز شده بود با امیر حاجی سیف الدین
و دیگر امرا نامدار در ملازمت شاهزاده روان داشت و ایشان در توجه از حرکت نیاسودند و ایلغار
و شبگیر کرده در جلگاه قرین توبین و حشم او رسیدند و توبین سوار شده و صف اراسته در مقابل
لشکر منصور امد امیر حاجی سیف الدین و دیگر امرا نامدار در ملازمت شاهزاده بنا بر حق صحبت قدیم و
ملاحظه که پس توبین بریان حرمت او از برکشیده او را برستی کرم نموده وان دلاهیر اندیشی گفت که بی
دغدغه و تحاشی بپارگاه فلک اشتباه می باید رفت که خیر و خوبی شامل حال تو خواهد شد و چون پیک
اجل بطلب او رسیده بود سخن ناصح مشفق بسمع رضا اصغا ننمود و در حمله نخست سرش از تن جدا کرده
بپارگاه گیتی پناه فرستاد و حضرت صاحبقران ظفر قرین بیالای اب هیرمند روان شد و در ین اوان
مقتول که در حین مراجعت امیر حسین و انحضرت تیری بر دست مبارک انحضرت زده بود با تحف و هدایا
شرف بساط بوس دریافت و حضرت صاحبقران همین که چشم بروی انداخت او را بشناخت و چون
از مجلس اشرف اعلی بیرون رفت از موقف جلال فرمان واجب الامتثال صدور یافت که ملازمان
او را تیرباران کردند مصرع ان کند با این عقوبت مهمان بسیار نیست و در اثنا یورش قلعه مقفور

قلعه سنخ بتصرف بندگان حضرت صاحبقران امد و در خلال این احوال خبر رسید که از ال توبین سه هزار
کس که نه خدای عز و علا می شناسند و نه بنبوت حضرت ختمی پناه صلی الله علیه و اله و سلم ایمان دارند در قلعه
هزار بز جمع شده اند و مسلمانان را ضرر و زیان می رسانند صاحبقران پاک اعتقاد دفع شر اهل فساد را بر ذمت همت پادشاهانه
واجب و لازم دانسته لشکر بان صوب کشید و سپاه منصور جنگ در انداخته کوششهای مردانه نمودند و
حصار را مسخر ساخته بعضی از متمردان ارباب عصیان را از کوه بزیر انداخته و برخی را گردن زده ان سرزمین
را از لوث وجود ایشان پاک ساختند و بعد از فتح عنان همایون بجانب قلعه دهنه تافته گشت و در انجا مردم
تفاهی تحصن نموده بودند و رایت شیر شکوه بر افراخته بهادران سپاه ظفر پناه در محاصره ان حصار نهایت
غایت جهد مبذول داشته بنیروی دولت حضرت صاحبقرانی قلعه را بگشادند و تیغ در مخالفان نهاده از
سرهای کشتگان منارها بر اوردند و پیش از ین اوغانیان از تخت سلیمان ایلچی بپایه سریر اعلی فرستاده و
اظهار انقیاد کرده بودند و داد و عذر طلب داشته درین ولا خبر رسید که ان جماعت قدم از طریق اطاعت
بیرون نهاده یاغی شده اند حضرت صاحبقرانی عنان عزیمت بان طرف انعطاف داده در جمادی الاخر بر
ظاهر قلعه نزول فرمود اشاره کرد که رزم ازمایان پیل افکن شیر شکار مرتکب رزم و پیکار شدند و قتالی صعب
دری نموده امیرزاده علی و التکو تیمور و طایفه دیگر از بهادران نامدار زخم دار گشتند و نیکی شاه پسر مبارکشاه
بو البغی بقتل امد و چون اقتیمور بهادر بی تحاشا و دغدغه در اشتال این معارک قدم پیشنهاد در غایت جرات نمی
کرد حضرت صاحبقرانی خدمتش را در پیش خود باز داشته بود تا اسیبی در از و بازو رسد و چون خبر زخم
امرا بوی رسید اتش غیرتش اشتعال داشت اب در چشم او در دو زانو زده رخصت جنگ طلبید اما بتوارد
نیفتاد و اتش حرب و جدال نوعی افروخته گشت که از باد حمله مخالفان بسیار از قشونات مرکز خود خالی
گذاشته مگر رمضان خواجه که پای وفا و ثبات او متزلزل نشد و ماند که بر جای خویش ثابت قدم بایستاد
حضرت صاحبقران فلک شکوه فرمان داد تا جمعی از امرا حمله کرده ان گروه انبوه را بر جای باز داشتند و عبید
خواجه که در صلابت سن بوده در پس سنگی کمین کرده چون دشمنان ابروی کذار افتاد یکی را از ان جمله موی
گرفته از اسپ فرو کشید و سرش از بدن جدا ساخته پیش حضرت صاحبقران اورد و دران اوان کودکی بحکم
جسارت بظهور رسانیده از انحضرت احسان و تحسین یافت و سپاه ظفر مال از اطراف و جوانب روی بر
اعلا نهاده داد مردانگی و قتال دادند و ایشان را سرکوب و مقهور گردانیده قلعه را در تحت تصرف اوردند و
هر کرا دران حصار یافتند بر هزارجات و قوشونات تقسیم نموده بیاسا رسانیدند و چون خاطر همایون حضرت
صاحبقرانی بعز دولت روز افزون از مهم اوغانیان بی دین فراغت یافت عنان توجه بصوب قندهار تاخت
و پیش از ان امیر جهانشاه و اسکندر شیخی و معتبر بهادر برحسب فرمان بان طرف رفته بودند و سرداران
موضع سعید و مغلول با اردوی اعلی فرستاده و چون درین ولا قندهار مضرب خیام لشکر نصرت شعار گشت صاحبقران

کردن اقتدار امیر جهانشاه جاکو را بصنوف نوازش و عطا اختصاص داد و حفظ ملک با سپاهی وفر بگرفت
قلعهٔ تلات که از امهات قلاع کرمسیر بود نامزد فرمود و او متوجه آنجانب شده آن حصار را بقهر و قسر بگرفت
و قتل و غارت کرده در ضمان تایید و اقبال مراجعت نمود و بار دیگر باردوی همایون بمسند مجد و بعنایت حضرت والا
سرافراز گشت و در خلال این احوال امیرزاده میرانشاه از راه خساد و رباط سلطان محمود رسیده بعز دستبوس
حضرت صاحبقرانی استسعاد یافت و چون در تمام ناحیهٔ سیستان و زابلستان از ارباب شقاق و عناد
کسی نماند سر رایات آفاق گشای نصرت بجانب تختگاه خویش معطوف ساخت و بعد از قطع منازل و طی مراحل
کامرانی در دار السلطنت سمرقند نزول فرمود و چون مدت سه ماه بعیش و شادمانی و طرب و کامرانی بگذرانید
باردیگر داعیهٔ تسخیر مازندران از خاطر خطیر سر برزد **ذکر لشکر کشیدن حضرت صاحبقران بعزم دفع امیر**
ولی مازندران سابقاً در قید ... کلک بیان گشت که امیر ولی والی مازندران معهود داده بود که متوجه
آستان بلند مکان حضرت پادشاه گیتی ستان گشته شرف پابوس دریابد و چون بقول خویش وفا ننمود آن
حضرت را تحقیق بر خاطر همایون گران آمده بر احضار لشکر نصرت شعار فرمان داد و از تعبیر گذشته
بلخ را مخیم دولت و اقبال ساخته چند روز در آنجا توقف فرمود تا عساکر گردون مآثر مجتمع گشتند و در
اوقات ایلچیانی که جهت آوردن دختر سلطان اویس بن شاه شجاع برای امیرزاده پیر محمد بجانب فارس رفته بودند
مخدرهٔ معلی را که ترجیت و زینت تمام بقبة الاسلام بلخ رسانیدند و ملازمان رکاب خلافت فرسای بر نهج اسباب
طوی قیام نموده چند روز بشغاف و انعام بهجت افزای بلهو و سرور گذرانیدند و از جملهٔ ایلچیان حاجی خواجه
کرمانی سالف را بقدم ادب برجموده بود و پای از حد خود بیرون نهاده بیاسا رسانیدند تا دیگری هرگز در حضرت ملوک
و سلاطین چشم را از حیات و دل از جان بر ندارد و در مذهب حیث جزای سرای او کمتر از این نباشد فی الجمله
چون حضرت صاحبقران کامیاب از قبة الاسلام بلخ در حرکت آمده بر مرغاب رسید مهد علیا خانزاده حرم
محترم شاهزاده میرانشاه از هرات استقبال نموده و عرض نثار جهت امیرزاده خلیل سلطان که در سال بوده
همراه داشت و بانوی عظمی سرای ملک خانم خانزاده را طوی داد و خانزاده بهرات مراجعت کرده سرای ملک خانم
امیرزاده خلیل سلطان را مصحوب خویش بسمرقند برد و هیچکس از خواتین غیر از تومان آغا در اردوی همایون
نماند چه دیگران نیز بموجب فرموده متوجه ماوراء النهر شدند و حضرت صاحبقرانی از مرغاب نهضت کرده
از راه برکه تاش بر سرخس رفت و از آنجا روان شده و از ابیورد گذشته تا معسکر خیام سپاه نصرت انتما گشت
و در آنجا بسمع اشرف اعلی رسید که توکل امیر ولی کوتوال حصار درون قلعه را مستحکم کردانید و با جماعتی در آن
موضع متحصن گشته آماده جنگ و پیکار است و شیخ علی بهادر و سونجک و بعضی دیگر سرداران که پیشتر رفته
بودند در موضع کاوکوش بر او امیر ولی رسیده جنگ آغاز کردند و بعضی از پای جلادت پیش آورده حمله آوردند
و دشمن از مقابل بر هم برده ... کرده و بدانش بشکست و از جانب خلق او بیرون رفت و از پهلوان

دل با وجود زخمی چنان هایل متوجه دشمن گشته بیک ضرب سرش از بدن جدا ساخت و مخالفان منهزم شده
بعضی از ایشان سر را برده و در زیر سم سمند حضرت صاحبقرانی افکندند و آنحضرت شرف امجاد ارزانی داشته موضع کاو
کوش سیورغال او گردانید و رایت نصرت شعار در حرکت آمده بظاهر قلعهٔ درون نزول فرمود لشکریان حصار را
در میان گرفته جنگ در انداختند یک روز کمند تسخیر بر کنگرهٔ آن افکندند و کوتوال را با هر که در قلعه یافتند بیاسا
رسانیدند و حضرت صاحبقران از درون نهضت نموده و از دهستان عبور نموده و از آب جرجان گذشته در
سامان فرود آمد و بموجب فرمان از امرای هزاره و صده بجلدکا برلیغ واجب الاذعان صد و بیست گز بر جوها
دابهای بستند و هر روز مقدار نیم فرسنگ کوچ واقع می‌شد زیرا که درختان جنگل و چشمه بریده بود پیاده
ساختند و قراول از طرفین پیش آمده محاربات دست بداد و در آن معارک حاجی محمود شاه یسوری و تیمور
بهادر و پیر حسن شیخ تیمور جنگهای مردانه کردند و مدت نوزده روز جنگ و جدال و حرب و قتال میان فریقین
بدین منوال که ذکر رفت بود و در روز بیستم امیر ولی با جمیع لشکر استرآباد و مازندران در حرکت آمده پای جلادت
پیش نهاده دست بمحاربه و توانایی سعی و کوشش نمود و چون سعادت و اقبال همعنان سپاه نصرت مآل بود بر جهد
اجتهاد او فایده مترتب نگشت بلکه خایب و خاسر و شکسته و پریشان خاطر باز گشت و لشکر نصرت قرین تمام
شب در عقب او تاختند و بسیاری از مازندرانیان بضرب تیغ تیز آبدار از زین بر روی زمین انداختند و بعد از فرار
امیر ولی حضرت صاحبقرانی که از تمام معنی و شهرستان ولایت ... سلطنی او فی و عظیمی در از داشت فرمان داد تا امرا
جاهای خویش گذاشته در پیش خویش چند قبها فرو بردند و از جسرها و فضلها مرتب داشته سیبها استوار کردند
و در آخر روز پادشاه صاحبقران بحقیق بساعت آن ملهم توفیق از سپاه در دارا فزون سعی و کوشش
احتیاط فرموده در کمین کار باز داشت و چون صفحات روزگار مانند باطن دشمنان خیره گامکار تاریک و تار
گشت امیر ولی مازندرانی ... عنان عزیمت ... بشبیخون روان شده در
سحرگاه بکنار اردوی همایون در برابر امیرزاده میرانشاه رسید و دلیران مازندران حمله کرده جسرها و سیبها که ترتیب
داده بودند بضرب شمشیر و اعمال سنان بینداختند و جمعی کثیر از لشکریان امیر ولی در خندق بر یکدیگر افتادند
و در آن شب هولناک امیرزاده میرانشاه بنفس خویش تصدی دفع بد اندیشان شد و فرمان داد تا سپاه ظفر
نشان تیرباران کردند و مقارن این حال آن سعی و کوشش که در کمین مقام و کمین ایستاده بودند از محل خود در حرکت
آمده بر مخالفان تاختند و بضرب شمشیر ابدان بد نمایان خاکسار را مستغرق و پریشان ساختند و امیر ولی پیشتر
آیین فرموده بود که در آن راه چاه بسیار کنده و سیخها تعبیه کرده و آب در چاهها سر داده و جنگلها پرداخته بود
و در ظلمت لیل مازندرانیان از جملهٔ سپاه منصور روی گردان شدند اکثر ایشان در چاه بوار افتاده هلاک
گشتند و من حفر بئراً لاخیه وقع فیها بوضوح پیوست **ع** بد مکن که بد افتی چه مکن که خود افتی و این
واقعه در شوال سنه ... سبعمایه روی نمود و فی الجمله خوف و رعب بر ضمیر امیر ولی استیلا یافته در ...

با الدوك نفری از سپاه عیال و اطفال برداشته از راه لشکرجاب دامغان بر سبیل تعجیل روان شد و کوچ و
سغلغا نراد در قلعه کرده گذاشته خود بطرف ری توجه نمود و حضرت صاحبقرانی خداداد حسینی و امیر شیخ علی
بهادر را با دیگر امرا نامدار و لشکر جرار بتکامیشی فرستاد و ایشان در حدود ری سپاهی سپاه امیر ولی
خونش را از بیم جان در ولایت رستمدار انداخت و بحمایت جنگل و کوههای بلند از تعرض و آسیب سپاه نصرت
شعار خویش را خلاص ساخت حضرت صاحبقران حکومت ولایت استراباد را بلغان پادشاه پسر طغا تیمور خان
کرمدتی مدید از خوف امیر ولی در اطراف و اکناف سرگردان سبکت ارزانی داشت و در مجلد خامس سمت گذارش
یافت که امیر ولی پسر یکی از امرای طغا تیمور خان بود

گفتار در توجه رایات ظفر پیکر حضرت صاحبقران از استراباد بری و از انجا بصوب سلطانیه و معاودت آنحضرت از سلطانیه بازندران و از آن موضع بسمرقند

بعد از آنکه تخت استراباد در تحت تصرف صاحبقرانی امد آنحضرت
فرمود که امیر اقبوقا و ادچ قرا بهادر با اغرق و لشکر سپاه زمستان دران ولایت باشند و از هر ده کس سه
نفر اختیار کرده فرمود که اندر کاب اشرف اعلی جوانشوند و در عنان عنایت و حمایت کرده کار سوار شده روی
توجه بری نهاد و بجلکاه ان ولایت مقرون بسعادت و اقبال در امد و از خبر وصول آنحضرت پای ثبات
و وقار سلطان احمد بغدادی پسر سلطان اویس جلایر که دار اوان در سلطانیه بود متزلزل شده بود در استحکام
قلعه کوشید و جمعی از امرا و معتمدان با پسر خود ابو غا را انجا بگذاشت و خود بر جناح استعجال روان شد و
عمر عباس بموجب فرموده پادشاه هفت کشور با شصت نفر از شیران بیشه هیجا و نهنگان دریای وغا در
طلب فضل شاه هجوم لشکر برف و سرما روی بر سلطانیه اورده و مخالفان چون از وصول سپاه ظفر پناه
آگاهی یافتند اقبوقا را برداشته بجانب تبریز شتافتند عمر عباس قلعه را ضبط کرده بر ساقجی را برای ایصال
این مژده بپیش حضرت صاحبقرانی فرستاد و جمعی از اراذل و اوباش با وانه امدن سلطان احمد و تحصیل
مال را که عمر عباس تعیین کرده بود گرفته کشتند و امیر عمر و ضبط قلعه کوشید چون کذب آن خبر بوضوح
پیوست اکثر آن باکان بقتل رسانید و چون شدت سرما بنهایت انجامید موسم حرکت لشکرها در رسید
حضرت صاحبقران با سپاهی فزون از حیز حساب و شمار عازم سلطانیه گشت و عادل آقا کان عظما امرا
سلطان اویس بود و بعد از وفات او متوجه شیراز گشته ملازمت شاه شجاع مینمود و پس از رحلت شاه شجاع
در خدمت پسرش سلطان زین العابدین بر سر مهد طلب داشت و عادل آقا شامل الالهام لا علی الانعام
بجانب کرامی گردون اساس شتافت و بمناصب بلند و عطایای ارجمند اختصاص یافت و آنحضرت ایالت سلطانیه
مع توابع و مضافات با او ارزانی داشت و محمد سلطانشاه با طایفه از لشکر جرار بمعاونت و مساعدت او باز
گذاشت تا باتفاق یکدیگر انجه توانند ولایت باغی در حوزه تصرف اورند و چون از این مهمات فراغت
روی نمود حضرت صاحبقرانی بدلالت و سعادت عنان معاودت بکوهستان و سفیا ریاق و ملوک انجا

از

از امرا و دولت پابوس احتراز نموده در موضع حصین متحصن شدند لشکر ظفر اقتران دست بغارت و تاراج
بر آورده در هیچ بیت بسیار نگذاشتند و غنیمت فراوان بدست ترکان افتاد و چون آن دیار بجاروب سپاه
نهب رفته شد رایت فتح ایات بطرف مازندران و حرکت آمده تسخیر آمل و ساری در جهه همت آن مخصوص نعمات
ساری گشت و در آن اثنا این اوقات سید کمال الدین و سید رضی الدین که حکام آن سرزمین بودند بمتابعت و مطاوعت
موفق شده نواب خود را با ساوری و پیشکش بپایه اعلی فرستادند و سکه بنام نامی آنحضرت زده خطبه بالقاب همایون
خواندند و حضرت صاحبقرانی سادات عظام را بمصادقت و موافقت لقمان پادشاه ترغیب و تحریص فرموده
اند باز مازندران متوجه ماوراء النهر گشت و آن تابستان در سمرقند بعشرت و شادمانی بگذرانید و در زمستان
دو نخجیر سرای بطرب و کامرانی بپایان رسانید و دران زمستان توقتمش خان از جاده صواب انحراف
جسته قریب صد هزار کس را که اکثر ایشان از اسلام بهره نداشتند با دوازده شاهزاده جوجی نژاد سردار
ایشان موسوم به بیک پولاد و امرای بی انصاف مثل داود صوفی بیک و علی بیک و قراانجی وغیرهم به تبریز فرستاد
و ایشان بان ولایت رسیده انچه ممکن بود از قتل و اسر و غارت بتقدیم رسانیدند و چون درین مقام بخاطر
فاتر رسید که شهران جمعی در بعضی از مجلدات سابق سمت گذارش یافته رقم تخفیف بر تفصیل این حکایت
کشیده آمد

ذکر لشکر کشیدن صاحبقران گیتی ستان بار دیگر بجانب ایران که موزخان آن را یورش سه ساله میگویند

در شهور سنه ثمان و ثمانین و سبعمایه حضرت صاحبقران گردون توان
را داعیه یورش ایران از خاطر خطیر سر بر زد باحضار لشکر فرمان داد و بعد از اجتماع سپاه ظفر
پناه امیر سلیمان شاه بن امیر داود و بعضی از امرای دیگر بضبط ماوراء النهر تعیین فرمود و در ساعتی مسعود
سوار شده روی توجه بایران نهاد و از جیحون عبور نموده و مسالک و منازل قطع کرده چون بفیروزکوه
رسید ضیاء الدین پسر سید کمال الدین حاکم ساری با لشکر بموکب همایون پیوست و پیش ازین بسمع اشرف
اعلی رسیده بود که ملک عزالدین حاکم کوچک قافله حجاز را که از لرستان میگذشته اند غارت کرده است
و اموال ایشان برده است و در خاطر خطیر رسوخ یافته بود که بوقت فرصت انتقام حجاج ازوی بکشند
و درین اوقات که فیروزکوه مضرب خیام سپاه گردون شکوه گشته رای عالم آرای استکشاف ملوک اطراف
فرمودند مهمان از براهی ملک عزالدین و حرکات ناشایست او بسمع معروض گردانیدند و این صورت علاوه
مکنون ضمیر انور شده فرمان قضا جریان نفاذ یافت که تواجیان از هر ده نفر دو نفر اختیار کردند تا ملازم
رکاب همایون باشند و بعد از ان بطالع سعد و وقت میمون حضرت صاحبقران کامکار برسمند باد
رفتار سوار شده و اغرق را گذاشته عازم لرستان گشت و بتعجیل هر چه تمامتر مراحل طی فرموده چون
بمقصد رسید حکم کرد تا آتش نهب و غارت در دور و جهد و حوالی او زدند و قلعه خرم اباد را که پناه گاه
اهل سرق و فساد بود مسخر ساخته ویران گردانیدند و اکثر دزدان لر را بدست آورده از بالای در آوردند

و در آن اوان اقتیمور بهادر و عمر عباس و محمد پسر سلطانشاه مریض گشته از دار فنا بعالم بقا پیوستند
و خواجه علی مؤید سبزواری را در بعضی از معارك تیری رسیده بعد از مدتی بهمان زخم درگذشت اری
بدایتی را نهایتی هست و هر کمالی را زوالی هرچند سند باید کرد دل بر حیات و دولت ننهد و بعقد بیسود
از فواضل صدقات بارباب فقر و احتیاج دهد و قدم بر قدم این سعادتمند صاحب توفیق که باعث بر
ترتیب و تنمیق این کلمات نهد تا در عاجل سعادات دنیوی و در آجل مثوبات اخروی شامل روزگار
گردد فی الجمله در خلال این احوال بسمع همایون صاحبقران بی همال رسید که سلطان احمد جلایر لشکر جمع
آورده و از بغداد به تبریز آمده است و آنحضرت امیرزاده میرانشاه را با طایفه از امرای نامدار از درگاه بهم
سلطانی فرستاد و شیخ علی بهادر را در عراق گذاشته خود نیز روان شد سلطان احمد خبر توجه لشکر فیروزی
شنیده و کلمه الفرار فی وقته ظفر بر زبان رانده بجانب بغداد شتافت و حضرت صاحبقران ظفر قرین
امیر حاجی سیف الدین را با دیگر امرا و بهادران بتکامیشی روان فرمود و چون ایشان به سلطان احمد رسیدند
خود نقش را احمال و اثقال گذاشته جان از ورطه بیرون برد و الیاس خواجه پسر امیر شیخ علی بهادر با معدودی
چند از عقب رفته در موضع نکذار سلطان احمد را دریافت و با گروه انبوه بودند و حربی صعب روی
نمود و الیاس خواجه را زخمی گران رسید و سلطان احمد از آن مهلکه خلاص یافته در رفتار باد صبا را
کرد و جراحت الیاس خواجه بسوء المزاج منجر شده زحمت فراوان کشید اما اخر الامر صحت و علاج شفا ادراك
یافته در ایش اندك نقصانی باقی ماند و در آن یورش در نخجوان خون ریزی عظیم واقع شد و مردم بسیار در
عرصه تلف گشتند و از آنجمله قاری ایناق مقدار پانصد کس بجاه دود هلاك ساخت و تر و خشك آن ولایت
باتش انتقام بسوخت و ممالك آذربایجان در تحت تصرف بندگان صاحبقران گیتی ستان آمد و آنحضرت بر
حوالی شنب غازان نزول فرمود اکابر و اشراف و سادات و علمای تبریز بخدمت مبادرت نموده سعادت
دستبوس دریافتند و بموجب فرمان مال امانی بر ارباب آن ولایت حواله رفته در اندك زمانی بوصول پیوست
و آن تابستان تبریز و نواحی آن مضرب خیام سپاه نصرت انجام گشت و چون در مدت حکومت عادل آقا
امرای حضرت صاحبقران که بمعاونت و موافقت او در عراق بازداشته بود از تکبر و تجبر خود منش و بدبختی تمام
در خاطر داشتند زبان بغیبت او در مجلس همایون دراز کردند و نیز در زمان حضر و اتفاق هیچ نوبت ایلچی
بدرگاه عالم پناه نفرستاد و از ناصیه احوال او هم که اخلاصی مشاهده نیفتاد و تمامت حاصل ولایات را
خیل و حشم و طبل و علم داد بنابرین اسباب خاطر خطیر پادشاه کامیاب بر اخذ و قتل او مایل گشت و
بخت انکوتیمور مامور شد که بسلطانیه رود و کسان و متعلقان او را در روز معین بگیرد و خزاین و دفاین
او را که بسالهای دراز اندوخته بود تصرف نماید و انکوتیمور بر حسب فرموده عمل نموده بسلطانیه رفت
و شرط حزم و هشیاری بجای آورد و چون مقرر شد که عادل آقا را بهانه و عده بگیرد او از این سکالش آگاهی

یافته

یافته خواست که دست بردی نماید و حضرت صاحبقران بر مضمون اطلاع پیدا کرده دو شبی که روز دیگر
گرفتن او داشتند فرمان داد که مجموع ملازمان جبه پوشیده بپاس داشتن قیام نمودند و عادل آقا صباح
بکاه آمده بهادران از اطراف و جوانب او در آمدند و او را بگرفتند و عادل آقا تاسف و ندامت بسیار اظهار
کرد لیکن هیچ فایده بران مترتب نگشت و بعد از چند روز بواری بر زبرش افکنده رخنه در قصر حیات او
افتاد و هرچه داشت از اقمشه و امتعه و اسپ و شتر و خیمه و خرگاه بباد تاراج رفت عادل آقا که از وی در ظفر
نامه و بعضی از تواریخ دیگر بسارق عادل تعبیر کرده اند از آن مردمی بود که بزمان اباقاخان سلد قوچیان
میبوده اند و در بدایت حال عادل آقا گاهی در ظفرنامه شحنه سلاح خانه بغداد بود و بجهت سلیمان اتابك
سلطان اویس قیام مینمود و اماده شد و ملازمت کرده کارش عروج یافت و چون سلطان عراق عجم پیش خود
شیخ حسن ارزانی داشت عادل آقا از راه نیابت او بحکومت آن مملکت مشغول گشت و بعد از رحلت
سلطان اویس و قتل شیخ حسن و جلوس سلطان حسین را بهانه ساخته در برابر او رایت عناد برافراخت
و چون طاقت مقاومت با احمد در خود نیافت خویشتن را در پیش شاه شجاع رفت و مدتی در ممالك
فارس بخلاف طبع روزی میگذرانید و در آن اوان که رایت نصرت قرین ظفر پیکر حضرت صاحبقرانی از افق
عراق عجم طلوع نمود با سیدی انکو دیگر باره در آن بلاد حکومت کند شخصی بدرگاه عالم پناه فرستاده خلوص نیت
و صفای عقیده خویش نسبت بملازمان عتبه علیا معروض داشت و آنحضرت او را طلب داشته بر
عنایت خسروانه اختصاص داد و حکومت عراق را مفوض برای و رویت او گردانید و بخت امری نامناسب
کار خود نقش صدور یافت آن بود که بدگوئی اولیا بمحضر آغاز کرده احوال او را بزشتی وجهی معروض
رای عالم آرای گردانید و ثانیا بحرکات ناشایست اقدام نمود چنانچه شمه از آن مسطور گشت و عاقبت
جزای اعمال ناپسندیده که داشت بروزگار او واصل گشت چنانچه ثبت شد و بعد از کشته شدن عادل
آقا حاکم خلخالی محمود خلخالی امیر ولی را گرفته بقاری ایناق سپرد و او سرش از بدن جدا کرده باردوی همایون
فرستاد ذکر توجه حضرت صاحبقران بجانب گرجستان و مسخر شدن قلعه النجق در اثنای راه
و رسیدن آنحضرت بتفلیس و غزوات نمودن از آنجا بییلاق قراباغ حضرت صاحبقران کامکار در داخل
فصل تابستان از تبریز بر سمند گردون خرام سوار شده براه نخجوان در حرکت آمد و رایت فتح آیات چون
بحصار کرنی رسید بهادران سپاه نصرت نشان قلعه را مسخر ساختند و پیشوای آنجا شیخ حسن نام
گرفته و دست بسته جبده سینه رسانیدند و از آنجا روان شده بظاهر حصار سرمالو که بر کنار ارس
واقع است نزول کردند سپاه نصرت شعار قهرا قسرا آن حصار را مسخر گردانیدند و سردار قلعه تولان
ترکمان را گرفته پیش حضرت صاحبقران آوردند و از آنجا در جنبش آمده بقاعده رسیدند و اهل آن قلعه
مغرور شده در حصار در بسته جنگ و جدال آغاز کردند لشکریان نصرت نشان بر حسب فرمان روی بر

تسخیر آن حصن حصین آوردند و بعد از محاربه حاکم حصار که موسوم بود بفیروز بخت بر استواری قلعه مغرور
شده و در حصار ربسته بعد از جنگ و جدال بسیار فیروز بخت عاجز و مضطر گشته از در نیاز و بیچارگی درآمد
و غاشیه عبودیت بر دوش گرفته حلقه بندگی در گوش کرد و سپاه ظفر انتساب حصار را غارتیده خراب و
ویران ساختند و در عین برودت و شدت سرما رایات نصرت انتما در اهتزاز آمده از راه کیتو بشهر تفلیس که
از امهات بلاد ایرانست رسید گرجیان ضلالت دثار از روی اعتماد باستواری حصار نهاده روی برزم
و پیکار آوردند حضرت صاحبقران دین پرور فرمود که چگونه روا باشد که طایفه گرجیان که از نور توحید و عرفان
بهره ندارند و در وسط مملکت مسلمانان قرار گرفته دعوی سلطنت کنند و از همه عجیبتر آنکه تا غایت سلاطین
اسلام با ذلک چیزی از ایشان واقع شده تعرض بحال ایشان نمیکرده اند اکنون زمام اختیار مهام جهانیان
در قبضه اقتدار ما قرار گرفته بر ذمه همت پادشاهانه خویش واجب و لازم میدانیم که عرصه این کشور را از
لوث وجود این مشت بداختر پاک گردانیم و چون مجاهدان ملت احمد مرسل از زبان مقدس ارباب دولت
این کلمات شنیدند نورها و خبرها از اطراف و جوانب پیش برده کوششهای بهادرانه نمودند بتایید پادشاه
لم یزل آن حصن حصین بگشودند و بضرب شمشیر آبدار کفار را بدار البوار فرستادند و راس و رئیس ایشان
ملک بقراط را دست و گردن بسته بدرگاه گیتی پناه رسانیدند و بموجب فرمان بندگران بر پای او نهادند
و حضرت صاحبقران گردون اقتدار از تفلیس نهضت فرموده طبع لطیفش بامر شکار رغبت نمود
امرا و لشکریان صف شکن پلنگ افکن از برانغار و جوانغار در حرکت آمده اطراف و جوانب دشت و
صحرا فرو گرفتند و چون جرگه بهم رسید انواع و اصناف حیوانات از گور و آهو و غیر ذلک مشاهده افتاد که
دیده بینا از ملاحظه آن خیره ماند و از بسیاری نخجیر که افکنده شد لشکریان از برداشتن آن عاجز آمدند
و چندان در آن صحرا و بیابان باند که مدتها بقایای وحوش و افواج طیور از لحوم و دسوم آن بعیش و فراغت
روزگار گذرانیدند و حضرت صاحبقران سعادت قرین از آن سرزمین روان شده قلعه و حصار کربی
مهر سپاه نصرت شعار بسعی و اجتهاد بازوی غازیان دین دار مسخر و مفتوح گشت و چندان سیم و
زر و لعل و در بدست لشکریان افتاد که دیده از دیدن آن اهل احتیاج پر شد و چون ولایت شکی محل
نصب خیام عسکر سپهر احتشام گشت حضرت صاحبقران گردون غلام هر اسبی و بهادری را بافوجی از عساکر
گردون مآثر بطریق یازک فرموده امیر جهانشاه متوجه جانب لشکریان شد و امیر محمد بیک امیر موسی بدباد
اق جب رفت و نامبردگان در ولایت مذکوره وظایف قتل و نهب و سبی بتقدیم رسانیدند و عرصه
زمین را از وجود آن بی دینان پاک ساخته در موضع قبله باردوی همایون پیوستند و حضرت صاحبقران
قلعه سرخ را نیز مسخر کرده و با زمین یکسان گردانیده بکنار آب کر نزول فرمود و صاحبقران دریادل
بر آن آب پل بسته عنان عزیمت بجانب بردع معطوف ساخت و اهل آن ولایت منقاد و ایل گشته بقراباغ

رفته ملک بقراط تفلیسی را که بموجب فرمان مقید گردانیده بودند بنابر اشارت عالی در مجلس همایون
آوردند حضرت صاحبقران دین دار زبان خجسته بیان بوعظ و نصیحت بقراط گشاده او را بقبول ملت بیضا
دعوت فرمود و بکلید توفیق قفل زنگ دل بقراط گشاده شد زبان بکلمه توحید گویا ساخت پادشاه
دوست نواز دشمن گداز ملک بقراط را مشمول عاطفت و احسان بیکران گردانیده حکومت ولایتی
که سابقا تعلق باو بود باز بکرم عام و ملحقات بجد نقش او ارزانی داشت و رخصت انصراف علاوه سایر
عنایات ساخته و ملک بقراط در زمره اهل اسلام انخراط یافته مقضی المرام بمملکت خود معاودت نمود و درین
ولا والی ولایت شروانات امیر شیخ ابراهیم که بزیور حسب و حلیه نسب و قدم خاندان و شرف دودمان و وفور شوکت
و کمال ابهت از ملوک ایران انفراد و امتیاز داشت کمر خدمتکاری بر میان بسته با تحف و هدایا باحراز سعادت
زمین بوس شتافت و از جمله شایع و قاد او که سبب دیر پایش یکی آن بود که در آن زمان که در بارگاه فلک
اشتباه از برکات و تنسوقات ترتیب کشیدند هشت غلام زرخرید بمحل عرض رسانید و خود در میان
ایشان ایستاده نهم بنفس خویش تمام کرد و حسن نیت و صفای طویت و خلوص عقیدت امیر شیخ
ابراهیم بر ضمیر انور پادشاه هفت کشور روشن شده در بیت التفات و اهتمام بر احوال او افراخته تمام ممالک
شروانشاه با مضافات و منسوبات بجد نقش او ارزانی داشت و امیر شیخ ابراهیم بحقیقت شروانشاه
واقف شده علم مباهات باوج سپهر و ماه بر افراشت و ملوک گیلانات نیز تا آن غایت فرمان بردار
و باج گذاری هیچکس قبول نکرده بودند و هیچ یک از پادشاهان ذوی الاقتدار بنابر حصانت و
استواری کوه و کثرت جنگل خیال استیلای آن مملکت بخاطر گذرانیده درین ولا نسبت بملازمان
عتبه علیا طریق موافقت و متابعت سلوک داشته اولاد و نواب خود را با تحف و هدایا بدرگاه جهان
پادشاهی باشد باردوی عالی فرستادند و در اثنای این اوقات امیر شیخ علی بهادر که بموجب فرمان
محافظت اغرق میمون از راه اردبیل آن مهم را سر کرده بقراباغ رسانید و حضرت صاحبقران زمستان
در آن موضع بعشرت و شادمانی و عیش و کامرانی بگذرانید **ذکر نهضت حضرت صاحبقران بجانب
بردع و رسیدن خبر توجه لشکر توقتمش خان بجانب آذربایجان** چون از هجوم لشکر بهار سپاه شتا روی
بفرار نهاد و در اوایل سنه تسع و ثمانین و سبعمایه رایات نصرت آیات حضرت خاقان گیتی گشای روی
عزیمت بمقام بهجت افزای بردع نهاد و در آن یورش بسمع همایون رسانیدند که توقتمش خان نهال خلاف
بر جویبار عداوت نشانده است و در کوی بیوفایی خانه بیمروتی بنیاد نهاده مصدق این سخن آنکه جمعی
از لشکریان او از آب کر گذشته اند و عزیمت عبور داشته اند حضرت صاحبقران شیخ علی بهادر
و ایکو تیمور و عثمان عباس با طایفه دیگر از بهادران نامدار فرمان داد تا از آب کر گذشته تفحص آن قضیه
نمایند و با امرا گفت که چون میان ما و توقتمش خان طریق محبت و وداد تا غایت سلوک بوده اگر بامردم او ملاقات

واقع شود شما در جنگ مسابقت منمایید و پیش دستی مکنید و از عقب ایشان امیرزاده میرانشاه با لشکر
علیه روان شده امراء عالیمکان برحسب فرمان حضرت صاحبقران در حرکت امده از اب بگذشتند و با
رسیده پرسیدند که شما چه کسانید ایشان جواب دادند که توقتمش ما را فرستاده تا سر راه لشکر امیر تیمور نگاه
داریم امرا بنابر وصیت حضرت صاحبقران در حرکت امده عنان کشیده داشته بخلاف عادت در جنگ
مسابقت ننمودند و باز گشتند و مخالفان ایشان را حمل بر عجز و ضعف کرده مجترى گشته و حمله اورده بر تیغ
باران مشغول شدند امرا بالضروره بجانب ایشان تافته دفع صایل واجب دانستند و چون در اول الغنه
از دشمنان حسابی نگرفته بودند و یاسامیشی سپاه کما ینبغی نکرده اندک وهنی روی نموده چهل کس از
لشکریان کشته شد و درین اثنا امیرزاده میرانشاه کورگان رسیده بتیغ اتش بار دمار از روزگار ایشان
براوردند و پای ثبات و وقار اعدا متزلزل شده فرار بر قرار اختیار کردند و سپاه منصور قوم بیچاره را
بان طرف دربند رسانیدند و جمعی کثیر را دستگیر کرده پیش شاهزاده جهانبخت اوردند و شاهزاده
را بنظر فرموده بدرگاه گیتی پناه فرستاد و انحضرت در مقام عتاب امده با اسیران بزبان عاطفت گفت
که میان ما و توقتمش خان حق پدر و فرزندیست سبب چه بود که برین حرکت ناشایست اقدام نمود تا چندین
خون ناحق ریخته شد می باید که بعد ازین برین افعال ناپسندیده اقدام ننماید و فتنه در خواب رفته بیدار
نسازد و خود را در سلک جمعی که بلسان شرع ملعون اند منخرط نگرداند که الفتنة نایمة لعن الله علی من
ایقظها حضرت صاحبقران کامکار امثال این الفاظ ابدار بر زبان گوهرافشان فرمان داد تا جمیع ایشان
بدرقه جماعت روان شده همه را بامن رسانیدند و چون موکب همایون در کرکچه تنکز نزول فرمود بسمع
اشرف رسید که بانوی عظمی سرایملک خانم با امیرزاده شاهرخ و امیرزاده خلیل سلطان احرام ملازمت
بسته از جانب سمرقند میرسند از وصول این مژده شعله اشتیاق افروخته تر شد چه دیر است که گفته
اند بیت وعده وصل چون شود نزدیک ❊ اتش شوق تیزتر گردد ❊ حضرت صاحبقران را دیگر طاقت مفارقت
نمانده بر جناح استعجال برسم استقبال روان گشت و در موضع مرند اتفاق ملاقات دست داد و نثار
کردند و پیشکشهای مناسب بعرض رسانیدند و حضرت صاحبقران دولتیار از انجا سوار شده بجانب
قلعه النجق که کاشنکان سلطان احمد جلایر بمحافظت ان اشتغال مینمودند توجه فرمود و بمقصد رسیده
بعد از سه روز فرمان جهانمطاع صدور یافت تا بهادران لشکر منصور در شب بکوه بالا رفته و روز
دیگر قهرا و قسرا فصیل بن زین را بگرفتند و مخالفان از صدمت لشکر دلیر و غوغاء گریخته بالای قلعه
برامدند و سر ممانعت در کشیده در مقام تمرد و عناد پای ثبات بیفشردند و عاقبت اب کار ایشان
بجان رسید و کارد باستخوان رسیده و دست در دامن تضرع و تخشع زده بجان امان طلبیدند و سوگند بر
زبان اوردند که اگر سپاه نصرت نشان دست از جنگ باز دارند و بپای اطاعت و انقیاد بیرون ایند

مراسم

مراسم خسروانه شامل حال ان جماعت گشته فرمان قضا مضا صدور یافت که بهادران معاودت نمودند ناگاه
ابری پیدا شده بارانی عظیم بارید و حیاض و برکهای قلعه پر اب گردید و چون ابی بروی کار محصنان قلعه
امد بقول خود وفا نکردند و بیحیایی پیش اورده بار دیگر رایت عصیان برافراختند حضرت صاحبقران
محمد میرک پسر شیر بهرام و اوج قرابهادر بمحاصره قلعه النجق باز داشته عنان عزیمت بجانب اغرق منعطف
گردانید و پیش ازین شیخ علی بهادر برحسب فرمان متوجه قلعه بایزید شده و امیر حاجی سیف الدین و امیر
ایدکو تیمور نیز بنابر اشارت علیه از عقب او برفته و امرا باتفاق منجیان در کار کردند و خندق را خاک
ساخته جنگ در انداختند و قلعه را بغلبه و قهر گشاده و حاکم انرا بسته بدرگاه عالم پناه رسانیدند ذکر
توجه حضرت صاحبقران بدفع قرا محمد ترکمان و نهضت رایات ظفرنشان بعد از ان بجانب وان و وسطان
در اثناء این اوقات بسمع اشرف اعلی رسانیدند که ترکمانان دست تعدی دراز کرده قافله حجاز و دیگر
ایندگان و روندگان را اسیب و تعرض میرسانند حضرت صاحبقران صافی سریرت دفع شر فتنه اهل فساد
را بر ذمه همت پادشاهانه واجب و لازم دانسته از نخجوان متوجه قرا محمد و اتباع او شد و محمد میرک را که بمحاصره
قلعه النجق مامور بود طلب داشت و اغرق را بالاتاق فرستاد تا در انجا توقف نمایند و بنفس همایون با طایفه
از دلاوران نامدار ایلغار فرمود و چون بقلعه بایزید که انرا حصار ابدین نیز میگویند رسید لشکریان ایل
الوس ان سرزمین را که از تعرض شیخ علی بهادر و امیر حاجی سیف الدین سالم و غانم مانده غارت و تاراج کردند و از انجا بر
قلعه اونیک رفته احشام ترکمه که دران نواحی یافتند بغارت رسیدند و چون ان مرز و بوم از غبار موکب جهانگشای عطر
سای گشت و قلعه ان در تحت تصرف بندگان درگاه امد حضرت صاحبقران ایلچی بجانب ایشان
روان گشت طهرتن والی ان ولایت را بمتابعت و مطاوعت دعوت فرمود طهرتن بالهام دولت مقدم فرستاده
را باعزاز و اکرام و تبجیل و احترام تلقی نموده و اظهار ایلی و انقیاد کرده بصنوف خدمت او را خشنود باز
گردانید و انحضرت امیرزاده میرانشاه با فوجی از سپاه ظفرنشان بجست و جوی قرا محمد ترکمان پدر
قرایوسف فرستاده و شاهزاده متوجه شده بمیان ایل و الوس ترکمه رسید و مراسم غارت و الجه بتقدیم رسانید
و غنیمت بیحد و مرد و دختران پریپیکر باز گشته باردوی همایون پیوست و همچنان محمد میرک با طایفه از
بهادران پلنک اهنگ بهمان مهم مامور گشتند و عبور ایشان بر کوهستان و دردهای تنگ واقع شد
و دشمنان بران حال اطلاع یافته سر راه بگرفتند و بعد از محاربات و کوششهای مردانه از ان مضیق جان
بیرون برده باردوی اعلی ملحق شد و شیخ علی پسر اغون برلاس و اقبال شاه پسر یغوچی و بیک توجین
با طایفه از سپاه نیز از راه دیگر بموجب فرموده سر در پی قرا محمد نهادند و در کوهی بلند سنگین و
محلی صعب المسالک باو رسیدند و بران محاربه اشتغال یافت لالا خواجه در معرکه بقتل امد و چون
قرا محمد بدان جبل شامخ مرتقی شده بود و از جنگ زیاده فایده متصور نبود امرا مراجعت کردند بدولت

پابوس استسعاد یافتند و حضرت صاحبقران کامکار دیگر بار امیر جهانشاه با لشکر شکار بدفع
مفسدان بدکردار فرستاد و ایشان بچشم ترکانان رسیده و مراکب و اسلحه و غیر ذلک بدست آورده سالم
و غانم بازگشتند اما شاه ملک پسر غیاث الدین برلاس که بفرمان حضرت صاحبقران رفته بود در پایانی کشته
یافتند و آنحضرت از آنجا زد و دم بصحرای موش رفت و ایل و الوس آن نواحی را غارت کرده و منازل قطع فرموده
باخلاط رسید سرداران موضع بقدم انقیاد و اذعان پیش آمده بعنایت و عاطفت بیکران مخصوص
گشت و چون از آنجا روان شد بفضاء عادلجواز نزول فرمود حاکم آنجا با پیشکشهای لایق باحراز سعادت
زمین بوس سرافراز شد عنایات پادشاهانه شامل حال او گشته حکومت ایل و ولایت ری بوی تفویض
رفت و توقف در نگار در حرکت آمده از نگارگاه کول با مجموع سپاه از بندماهی گذشته در الاتاق باغرق
همایون پیوست و از آنجا متوجه وان و وسطان شد و ملک عزالدین از هیبت لشکر گردون نشان بقلعه
وان که حصاری در غایت رصانت و نهایت متانت بر سر کوهی بلند واقع شده بود و یک طرفش عمق و
بابی عظیم است در آمد و بعد از دو روز براهنمای عقل بیرون خرامیده منظور نظر تربیت گشت اما اهل
حصار ناصرالدین نامی را سردار خود گردانیده سر از گریبان عصیان بر آوردند و راهها استوار ساخته
طریق بیراهی پیش گرفته فرمان قضا جریان نفاذ یافت که استادان ماهر عراده و منجنیق ترتیب داده از
لشکر نصرت اثر بجنگ مشغول شدند و بعد از بیست روز بقهر و غلبه قلعه را مسخر ساختند و جمعی
شهوران جاهل را گردن زدند و برخی را دست و پای بسته از بالای کوه بزیر انداختند و حکم جهانمطاع
صدور یافت که قلعه را خراب کنند در میان ارباب تاریخ چنان اشتهار یافته که بانی آن شداد است که بر
قله کوهی بلند قلعه مذکور را بگچ و سنگ احداث کرده که هر قطعه سنگی از آن کوه قاف نشان میدهد و
محکمی و استواری آن بمرتبه که امیر یادگار هر چند با لشکریان خود جهد و کوشش نمود یک سنگ از آنجا جدا
نتوانست کرد یکی از فضلا در تاریخ قلعه وان این رباعی گفته بیت شاهی که بتیغ ملک ایران بگرفت
ماه علمش سپهر کیوان بگرفت • تاریخ گرفتن حصار وان را گر پرسند بگو که کیوان بگرفت • حضرت
صاحبقران گیتی ستان فرمان داد که حاکم دوم ناصرالدین بیک نیمه سر و یک نیمه روی و یک نیمه ریش تراشیده
گرد در برابر و دندود زند کوچ فرموده تا گردنش زده در شکافی انگندند و مجموع لشکر بروی بگذشته
روان شد. حالا ایلچی طهرتن از ارزنجان باردوی همایون آمده انواع تحف و هدایا از نقود و جواهر
و زواهر اجناس و منسوجات و مرکبات از نفایس اقمشه و لطایف امتعه و اسبان راهوار و اشتران
نامدار بعز عرض رسانید خلاصه سفارت آنکه طهرتن معروض میدارد که مادام الحیوة در مقام خدمتکاری
و جانسپاری راسخ و ثابت قدم خواهم بود و هرگز از جاده مستقیم اطاعت و انقیاد و متابعت انحراف
نخواهم جست حضرت صاحبقران در باب ایلچی او انواع عنایات کرامت داده فرمود تا منشور ایالت ولا

طهرتن را بنام او نوشتند و از آنجا بسعادت معاودت نموده چون بسلماس رسید ملک عزالدین را
بعنایات خسروانه سرافراز ساخته حکومت ولایت کردستان باو مفوض داشت و ودین که حاکم ارمی ترک
نام براهنمایی طالع مسعود احرام ملازمت بسته بدرگاه پادشاه اسلام آمد و پیشکشات گذرانیده مشمول
رحمت و احسان گشت و حضرت صاحبقران بی امثال کمر زرکی در غایت حسن و جمال بوی بخشید و ارمی را
بوی مقرر داشت و چون جلال الدین شاه شجاع بهنگام وفات عرضه داشتی چنانچه در مجلد رابع مذکور
شد بآنحضرت در آن زمان که بعراق رسید ایلچی پیش زین العابدین فرستاده پیغام داد که پدر مرحوم تو شاه شجاع
ترا بجانب ما سفارش نمود و وظیفه آنکه در آن اوان که رایت همایون بآنجانب رسیده و مسافت نزدیکست
بی توقف باین صوب شتابی که پیش نهاد خاطر آنست که چنان تربیت یابی که محسود ملوک نامدار و حکام
رفیع مقدار گردی و در غایت عظمت و جلادت بمستقر اقبال خویش مراجعت نمایی ذکر توجه حضرت
صاحبقران بجانب صفاهان و تسخیر رفتن آنحضرت بدار الملک شیراز و مسخر شدن آن دیار بیمن ملک و حا
چون آفتاب دولت زین العابدین بحد غروب و افول رسیده بود بعادت ناقبولی توسل جسته در آمدن
تغافل و تکاسل نمود ایلچی حضرت صاحبقرانی را موقوف داشته خیال فاسد در دماغ جای داد و رای بهزاد
اتفاق بر حقیقی اطلاع یافته بر تسخیر دیار فارس و عراق جازم گشت و در اثنای سنه تسع و ثمانین و سبعمایه
ماسعد بموکب در حرکت آمد و اغرق را با میرزاده میرانشاه و امیر حاجی سیف الدین فرستاد و شیخ علی بهادر
بری فرستاد تا در سلدوق قشلاق نمایند و بنفس همایون با بقیه سپاه نشان عازم اصفهان گشت
و چون ظاهر شهر محل نزول سپاه بهرام انتقام گشت خال سلطان زین العابدین سید مظفر کاشی و اکابر
اعیان و اشراف آن دیار از سادات و مشایخ و علما بخدمت مبادرت نموده شرف دستبوس دریافتند
و بنوازش دلجویی مستظهر گشت و حضرت صاحبقران قلعه طبرک را بقدم خویش تزیین داده باردوی
همایون بازگشت و امیر ایدکو تمور را بضبط و حفظ آن موضع تعیین فرمود و حکم شد که در اصفهان از اسب
و اسلحه آنچه باشد بلا نزاع در کار سپارند و جمعی از سپاه را بمحافظت دروازها نامزد کرده رؤسای اصفهان
باردوی همایون آمده و مال امان قبول نموده جهت تحصیل محصلان طلب داشتند حضرت صاحبقران
ایشان را در اردوی باز داشته نوکران ملک برلاس و امیر سلطانشاه و ملک تمور و پیر اتمو را برای ضبط مال
بشهر فرستاد و نوکران امرا بشهر اصفهان در آمدند تا زری که در محلات کلانتران اصفهان توجیه کرده بودند
درست کنند و چون محصلان بارها تشدید میکردند و متعرض اهل و عیال می شدند اصفهانیان بر
اتفاق علی کچه پا که از جهال و شهوران آن ولایت بود در مقام معارضه در آمدند و دست بتعرض نوکران
و محصلان امرا در آورده جمعی کثیر را بقتل آوردند و اهل چند محله که از عقل و خرد بهره داشتند بعضی از
لشکریان را که از ایشان مال امان طلب مینمودند در شب فتنه و خروج اتراک از آسیب آن صیانت کردند

ودران شب بسیاری از مجنده که جهت مهمات بشهر رفته بودند کشته شدند و عدد مقتولان به هزار
رسید و محمد پسر حنای بهادر دران شورش کشته و جهلهٔ اراذل الناس بدو ازها شتافته عاقبت کار از ایشان
عمل معزول ساختند و باستحکام و ضبط شهر مشغول شده خاطر بر یاغی گری و جدال و قتال قرار دادند
و آواز دهل و بوق باوج عیوق رسانیدند و دیگر بهیان صورت واقعه را بعرض حضرت صاحبقرانی
گردانیدند آتش خشم جهانسوز زبانه بفلک اثیر کشید و فرمان قضا جریان نفاذ یافت که لشکر جلادت آثار
روی برزم و پیکار آورند و ایشان از ترس جان و محافظت زنان و فرزندان حرکت المذبوحی میکردند و بیان
تو راتوقا دران جنگ بقتل آمد و عباس و عثمان ابتری رسید اما صحت یافت و چون شهر مسخر شد حضرت صاحبقران
فرمان داد که علمای ارباب عمایم را حمایت نمایند و خانهای جماعتی را که از کال هر دو مسلمانی خود را از تعرض
آن بی باکان نگاه داشته محفوظ دارند و بقیهٔ سپاه فرمان داد که تیغ انتقام از نیام بیرون کشند و بر قتل عام
اقدام فرمایند بیت سیاست در اسلام بگردن زنی * ز جیحون جهان دو رستد و روشنی * و از موقف جلال حکم صادر
شد که تومانات و هزارجات و صدجات برسد خویش و حصهٔ خود سر کشتگان بسپارند و تواچیان بر
ضبط این معامله دیوانی علاحده نهادند و بر این اول هفتاد هزار سر جمع شد و در ظاهر اصفهان از زور
کشتگان منارها بر آوردند و از غرایب واقعات آنکه جمعی از اهل فتنه شبها از اصفهان بیرون رفته بنا
بر دایا بردند و مقارن رفتن ایشان برفی باریده اقدام آنجماعت بران برف باند و دیگر لشکریان
تعقیب پی بدیده و همه را از کنجها بیرون آورده در طشت خون نشاندند و بحسب اتفاق دران نواحی قران
علویین در جوزا واقع شده بود و بعد از ان قران نحسین در سرطان روی نموده و چون خاطر خطیر حضرت
صاحبقران از قضیهٔ اصفهان فراغت یافت حاجی بیک پسر امیر سادبوغا و تو بادشاه را بضبط آنجا گذاشت
و عنان عزیمت بجانب شیراز تافت و دران وقت حاکم آن سرزمین سلطان زین العابدین بود چون
از توجه رایات نصرت آیات خبر یافت روی بگریز آورده از راه کازرون بجانب شوشتر شتافت و دران وقت
حاکم شوشتر شاه منصور بن شاه مظفر ابن عم او بود و اگر میان ایشان چندان صفایی نبود زین العابدین
بتصور مضمون کلمه عند الشدائد تذهب الاحقاد پناه بوی برد و دران شب ندانست که هر که
بر دشمن اعتماد نماید سرانگشت تحسر بدندان ندامت بخاید زین العابدین چون بحوالی شوشتر رسید
شاه منصور کسان فرستاده امرا و نواب او را بوعدهایی که یکی از انها در خاطر گذشت بفریفت و
ایشان چنانچه عادت اکثر ابنای زمانست طریق بیوفایی سلوک داشته پیش شاه منصور رفتند و
چون با سلطان زین العابدین اندک نفری باند منصور جمعی را فرستاد تا آن شاهزاده ساده لوح را
گرفته بشهر در آوردند و فرمود تا او را در قلعه سلاسل مقید و محبوس گردانیدند بیت و لا یجوی الدنیا
دهر بوی وفا * که در جبلت این مرجان مروت نیست * و آنجماعت را کان سلطان زین العابدین برگشته

بودند و با او پیوسته بگرفت و اموال ایشانرا سنده بحبس و قید مجموع فرمان داد و صاحبقران دوستنوازان
دشمن گداز در اول ذی حجه سنه سبع و ثمانین و سبعمایه فی ماه و سانحهٔ بشیراز رسیده در ظاهر شهر
نزول فرمود اصول و اعیان و روسا بخدمت شتافته و بعز بساط بوس سرافراز گشته مبلغ یکهزار تومان
کپکی قبول کردند که از مال غایب تسلیم خزانه نمایند و عثمان عباس بتحصیل آن مال مشغول شده وجه مذکور
بتمام و کمال بوصول پیوست و در روز عید خطبه باسم و لقب همایون آرایش یافت و در بن اثنا سلطان عماد
الدین احمد برادر شاه شجاع از کرمان امیر اختیار الدین حسن را که از اعقل امرای ایل بل اصاد بیجهان بود به
خدمت خسرو گیتی ستان فرستاد و خود بطرف سرجان رفت بخیال آنکه اگر سپاه توجه نماید و بقلعه در
آید حضرت صاحبقران بر اندیشه اطلاع یافته فرمان داد که ده هزار سوار از جانب امیر اختیار الدین حسن
برسم ایلغار روان شوند و شهر کرمان و قلعه سرجان را محاصره نمایند سلطان عماد الدین احمد از حقیقت حال
آگاهی یافته متوجه اردوی اعلی گشت و مقبل دست دریا نوال مفتخر و سرافراز شد و عنایات پادشاهانه شامل
حال او آمد و همچنین شاه نصرت الدین یحیی برادرزاده شاه شجاع از یزد و شاه ابو اسحاق نبیره شاه شجاع
از سرجان و اتابکان و کرکین لاری که نسبش بگرگین میلاد منتهی میشود و سایر حکام اطراف روی بدرگاه
عالم پناه نهادند و مجموع این طوایف بعواطف و عوارف پادشاهانه مستبشر و مباهی گشتند گفتار در هجوم
تمتاق و معاودت شهریار آفاق بدین سبب از فارس بعراق چون قمر الدین در مغولستان کاری از پیش نرفته
متوجه درگاه توقتمش خان شد و اغوا و افساد بنیاد کرده او را بران داشت که باز دیگر نسبت بحضرت صاحب
قران طرح مخالفت انداخته چندین شاهزادگان جوجی نژاد با امرا و نوینان و قمر الدین بجانب ترکستان
روان کرد و ایشان از سغناق گذشته صبرانرا محاصره کردند و تو خواجه اتبوغا که حاکم آن موضع بود در مرا
و محافظت پای ثبات و وفا فشرده بر بنیان هر چند سعی و کوشش نمودند که شهر را مسخر سازند میسر نشد
و چون کمند عزم مخالفان بکنگرهٔ مقصود نرسید دست از محاصره باز داشته در اطراف و جوانب ممالک
محروسه نهب و سبی آغاز کردند شاهزاده عالمیان عمر شیخ بهادر که در اندکان بود لشکرها جمع آورده
متوجه ایشان گشت و امیر سلیمانشاه و امیر عباس امیر لعل برادر طغای بوغای برلاس و شیخ تور پسر اقتمور
بهادر را بضبط سمرقند گذاشته و بجانب امیرزاده عمر شیخ روان شده باو پیوستند و باتفاق از آب سیحون
عبور نموده در پنج فرسنگی اترار بموضع جوکلاک هر دو سپاه بهم رسیدند و بعد از تسویهٔ صفوف بر یکدیگر
حمله آورده تنور حرب گرم گشت و از اول روز تا وقت افول و غروب عالم افروز زمان محاربه امتداد یافت
و امیرزاده عمر شیخ که قول بعز و شکوه او آراسته بود باندیشه آنکه تا بنفس خویش مباشر طعن و ضرب نشود
مهم بر وجه دلخواه میسر نگردد فوجی از بهادران برگزیده خود را بر قلب دشمن زد و از آنجا بیرون رفته از
سپاه منصور دور افتاد امرا شخصی را از جهت مصلحتی بقول فرستادند و آن شخص شاهزاده را در محلی

که قرار داشت ندید و با آنکه لشکر قول در موقف خود آرام داشتند فرستاده منصور را طلب کرد و با امرا چیزی رسانید
که امیرزاده عمر شیخ بساط معرکه در نوردیده بگوشه بیرون رفته است امرا و بهادران از این خبر متوهم و متشوش
گشته سر خویش گرفتند و راه انهزام در پیش گرفتند شاهزاده عمر شیخ چون بلشکرگاه خود مراجعت نمود هیچ کس را
در قول ندید و بحسرت و تاسف بسیار خورده و چندان جنگ کرد که بارگیرش را زخم رسیده از حرکت باز ایستاد و در
آخر الامر بدر خواست یکی از ملازمان که مشفق تر بود سوار شده بهادروی با اندکان نهاد و مردم بتصور آنکه شاه
زاده گرفتار گشته دل بر فرار نهاده می خواستند که بقلال جبال روند ناگاه شاهزاده رسیده جانی تازه
یافتند و نوبت دیگر امیرزاده عمر شیخ لشکرها جمع آورده و در بینا شاسموع افتاد که انکاتور برادرزاده حاجی
بیک از کوت با لشکر گران از جانب مغولستان بطرف اوزکند و سیرام آمده مردم او بغارت و تاراج
ولایت دست بر آورده اند و چون این خبر بتحقیق پیوست امیرزاده عمر شیخ با آن مقدار لشکر که داشت بخجند آمد
و در آنجا شنید که مخالفان متوجه اندکان شده اند شاهزاده فی الحال بعزم آنکه سر راه بر ایشان بگیرد مراجعت نمود و در
کنار آب سیحون بمقابل انکاتور رسید و از جانبین گذارها را ضبط کرده چند روز بکنار آب در برابر یکدیگر بودند
و خود با بقیه سپاه ببالای آب روان شد و بدلالت شخصی از اندکان گذاری پیدا کرده از آب گذشته
صف لشکر بر آراست و امیرزاده عمر شیخ استقبال او نموده بنیران محاربه اشتغال یافت و شاهزاده
بکوششهای بهادرانه بسیار زانکه دن گرفت اما چون کثرت مخالفان زیاده از توصیف بود عنان بجانب
حصار اندکان تافت و انکاتور تعاقب او روان شده در نیم فرسنگی اندکان فرود آمد و خواست که بمحاصره
مشغول گردد و شاهزاده از غلبه غیرت و حمیت با اندک نفری از حصار بیرون شتافته خود را بر سپاه دشمن
زد و مانند شیر ژیان ستیز [illegible] و بضرب شمشیر و نوک سنان جگرگاه خصم شکافت و چون مخالفان از اوراق
اشجار و قطرات امطار فزون بودند توکل بهادر شمشیر از نیام بر آورده در میان ایشان تاخت و عنان
اسب شاهزاده گرفته او را از آن معرکه بیرون آورد و انکاتور توقف مصلحت ندید و راه کافرستان پیش
گرفته بتعجیل روان شد امیرزاده عمر شیخ جمعی را بکاشغر از عقب او روان فرمود و ایشان بموجب فرمان
عمل نموده بسیاری از سپاه جته را معرض تیغ قهر گردانیدند و در این اثنا لشکر تغاق بماوراء النهر درآمده
آنچه ممکن بود از قتل و نهب و سبی بتقدیم رسانیدند و سلطانشاه و امیر عباس که از جنگ چوکال منهزم
گشته بسمرقند آمده بودند در محافظت شهر جد و جهد تمام نمودند و فوجی دیگر از سپاه توقتمش خان که
سلطان محمود پسر گنجیر و خلادی بر اهتمام ایشان اشتغال می نمود الجماعت را از جانب خوارزم بطرف
بخارا آورده و هوای تسخیر شهر در دماغ مخالفان جایگیر آمده بمحاصره مشغول گشتند طغای بوغا برلاس و
الچمش قوچین که درانجا درون بودند باستحکام قلعه پرداخته جنگهای مردانه کردند و بعد از محاربه فراوان سپاه
جته از تسخیر بخارا مایوس گشته روی بجانب دیگر بلاد و ولایت ماوراء النهر نهادند و نخجیر سرای [illegible]

زده او قرشی و خزار بگذشتند و تا کرمینه و کنار آب امویه آمده غارت کردند و مقارن این حال امیر عباس بزخم
تیری که در جنگ چوکال باو رسیده بود متوجه سرای باقی شد و بعد از حدوث این قضایا خبر ایلچی از ماوراء النهر
روان شده در مدت هفده روز بشیراز رسید و صورت وقایع را معروض حضرت صاحبقرانی گردانید آنحضرت
امیر عباس عم را فرمود تا با [illegible] سوار بتعجیل تمام بجانب سمرقند رود و اهالی آن ولایت را از وصول رایات همایون
اعلام دهد و ولایت عراق و فارس بر آل مظفر تقسیم نمود و حکم شد که عالیجناب افاده مآب قدوة المحققین و افضل
المتاخرین امیر سید شریف جرجانی در کنف حمایت حضرت سبحانی از شیراز بسمرقند تشریف برند و همچنین امیر
علاء الدین اتباق که از اعیان امرای شاه شجاع بمزید شوکت و کیاست امتیاز داشت با جمعی دیگر از اعیان مامور
گشتند که متوجه آنجانب شوند و از اهل حرف نیز طایفه که در فن خود عدیل و نظیر نداشت برحسب فرمان
عزیمت دیار ماوراء النهر نمودند و حضرت صاحبقران گیتی ستان در این وقت و اسعد زمان عنان معاودت
منعطف گردانیده سوار شد و چون بیزد عضد الدوله نزول فرمود ایلچی پهلوان مهذب خراسانی بعرض
رسانید که اگر داروغه پایه سریر قیم ساخته شرف بساطبوس حاصل کنم حضرت صاحبقران کامکار توکل
باورچی را بآن دیار فرستاد و مهذب شهر تسلیم نمود و بموکب اعلی پیوست و چون خطه ابرقوه باو تفویض رفت
و از آن حضرت در روی باعزم همایون بموکب [illegible] امیرزاده میرانشاه گورکان و امیر حاجی سیف الدین را بخراسان
فرستاد تا لشکرهای آن دیار را جمع آورند و قم و کاشان و قزوین را به پیر محمد ساده داد و مملکت ری بموسی
پسر حسین جوکار ارزانی داشت و ملوک رستمدار و کیلانات رخصت فرمود که با وطان خویش روند
و فیروزکوه خوارزمی را با اسکندر شیخی عنایت کرده او را هم آنجا بگذاشت و زمام حکومت دامغان از کف
امیر جمشید قارن که از قهستان خراسان بود بر نهاد و استرآباد را بنام پیر پادشاه [illegible] طغاتیمور خان
رقم زد و هر دو را برعیت پروری و معدلت گستری وصیت فرمود و منازل و مراحل قطع کرده بسمرقند
رسید و پیش از وصول آنحضرت یاغی ملکت را گذاشته گریخته بود و بموجب فرمان خداداد حسینی
و شیخ علی بهادر و عمر تابان و طایفه دیگر از بهادران از عقب بهادران رفتند و بسیاری از ایشان نیست
گردانیده باردوی همایون معاودت نمودند و چون اندک اهمالی از امرا و سرداران در معرکه چوکال واقع شده
بود و اهتمامی بر خاطر اشرف اعلی گران آمده لاجرم در آن اوان باحضار مجموع ایشان فرمان داد و بعد
از تحقیق و تفتیش با امیر سلیمانشاه عتابی عظیم فرمود و بر امیر خواجه کوکلتاش را که در جنگ سستی کرده
بود برحسب حکم ریش تراشیدند و سرخی و سفیداج بر روی او مالیدند و معجر پوشانیده کوچه و بازار گردانیدند
و چون با سیزده نفر بر سعید که از انکاتور دایی شبیخون برده بود و اسیران خجند را از نواحی را از جنگ
کفار خلاصی داده بود بسیورغال و انواع عاطفت و احسان مخصوص آمده حکم ترخانی در شان او نافذ
گشت و شاهزاده عمر شیخ بهادر چون بدولت دستبوس حضرت صاحبقرانی استسعاد یافت آنحضرت او را

در آغوش گرفته سر و چشمش بوسیده شرف احماد ارزانی داشت و پایه قدر و منزلت او را از فرق فرقدین بگذرانید

ذکر لشکر کشیدن صاحبقران نوبت پنجم بخوارزم و تسخیر آن ملک بی تکلف و شبهه چون حضرت

صاحبقرانی از جیحون بگذشت هرچند لشکر توقتمش خان مانند پشه ضعیف نهاد که از پیش تندباد بگریزد
سر خود گرفتند اما در بلاد خوارزم بعضی از شاهزادگان جوجی نژاد و امرا بدنهاد که بموجب فرموده خان
بدان صوب آمده بودند خاک ادبار بر فرق دولت خود می‌بیختند و باتفاق خوارزمیان غبار فتنه می‌انگیختند لاجرم
خسرو دین و داد دفع اهل شر و فساد را وجهه همت عالی نهمت ساخته در شهور سنه تسعین و سبعمایه
عنان عزیمت بجانب خوارزم منعطف گردانید و چون موضع اکری باو مضرب خیام سپاه نصرت شعار گشت
حضرت صاحبقران کامکار کوبجه اغلان و تمور قتلغ اغلان را که از توقتمش خان گریخته التجا بآنحضرت کرده
بودند با جمعی امرا از پیش روان ساخت و ایشان از نهر بیلادک عبور نموده عیلی خواجه را قراول گردانیده
و او چیزی بغنا از کلهبانان ایلمغش اغلان که از قبل توقتمش خان در خوارزم بود تحقیق را گرفته همراه آورد
شاهزادگان چنگیز خانی و امرا حضرت صاحبقران کلهبانان را بازتره خبر گیتی ستان فرستادند و آن حضرت
اخبار و اوضاع دشمنان معلوم فرموده روان شد و چون بجوی خلیلس رسید و از آنجا بسعادت و اقبال
بگذشت از جانب خوارزم ... آمده جرا ورد کاه ایلمغش اغلان و سلیمان صوفی هزیمت غنیمت داشته
و گریز اختیار کرده متوجه اردوی توقتمش خان گشتند و باید بکر ولایت خوارزم با سایر ممالک محروسه
مضاف متصرف شده حضرت صاحبقرانی امیرزاده میرانشاه کورکان و محمد سلطان شاه و شمس الدین
عباس و شیر بیشه شجاعت و مردانگی اوچ قرا بهادر و امیر انکوتیمور و سونجک بهادر را با جمعی دیگر از
بهادران سپاه بتکامیشی مخالفان روان فرموده ایشان بر حسب فرمان از راه قرکیت و بتعجیل تمام در
حرکت آمدند و بدیشان رسیده از قتل و نهب و غارت دقیقه مهمل نگذاشتند و از آنجا باز گشته مظفر
و منصور با اموال نامحصور باردوی همایون ملحق شدند و حضرت صاحبقران چند وقت در خوارزم
توقف نموده حکم کرد که مجموع ساکنان و متوطنان آن ولایت را کوچانیده بسمرقند بردند و عمارات
عالیات آن بلده فاخره را با زمین هموار ساخته جو کاشتند و در آن شهر ساکن دار و نافخ ناری نماند
و در تمام خوارزم دیاری که یک لحظه متنفسی در سایه آن آسایش نماید موجود نبود و چون خاطر خطیر
حضرت صاحبقرانی از این قضایا باز پرداخت بمستقر سریر سلطنت معاودت فرموده و خرابی خوارزم
بمدت سه سال امتداد یافته در زمانی که آن حضرت از یورش دشت قبچاق باز آمد بموسیکه بیرجنک
فرمان بعمارت آن ولایت داد فی الجمله معمور گردانیدند و مردم اطراف و جوانب آن دیار را فراهم
آورده بزراعت و عمارت ترغیب و تحریص نمودند **ذکر عصیان محمد میرک شیر بهرام که بفرزندی حضرت**
صاحبقران مشرف بود و بیان بعضی از قضایا و وقایعی که در آن ایام روی نمود

اسعد

اسعد ضمیر آفتاب اشراق شهریار آفاق بر صفحات روزگار محمد میرک تا فتنه مهد اعلی سلطان بخت بیگم که از
مخدرات حجرات در حباله نکاح او آمده و مرتبه خدمتش بلند گشته حکومت ختلان و توابع آن بدو قرار گرفت
این چند بیت از جمله اشعار اوست **بیت** میر گردد عشق جانان گر دو شاهی چه غم * ملک معنی را امیری ملک ختلان گو
مباش * و مدتی بحکومت و کامرانی گذرانیده عاقبت دیده بصیرت او پوشیده شد و بر کفران نعمت اقدام نموده
بجزای عمل خویش گرفتار گشت بیان این سخن آنست که در آن اوان که حضرت صاحبقران ممالک ستان
بدفع فتنه و فساد توقتمش خان روی بخوارزم نهاد ابوالفتح برادر خود محمد میرک از آستان فرخنده نشان روی
گردان شده بگریخت و لام بهادر از این حال خبر یافته از عقب او بتعجیل تمام روان گشت و اسبان لشکر او را
گرفته در پی ابوالفتح میتاخت و او در بیابان بی پایان بپای درختی خفته یافت و از آن حرکت ناپسندیده پرسید
ابوالفتح جواب داد که برادرم محمد میرک یاغی شده مرا طلبیده و من خیال داشتم که باو پیوندم لام بهادر ابوالفتح را
مضبوط ساخته در بخارا پیش امیرزاده عمر شیخ رسانید و شاهزاده بتعجیل هرچه تمامتر بجانب خوارزم فرستاد
تا صورت حادثه بعرض صاحبقرانی رساند و شاهزاده بتعجیل هرچه تمامتر بجانب سمرقند رفت و در آنجا
استکشاف احوال نموده بتحقیق پیوست که محمد میرک باعلان کلمه عصیان مبادرت نموده است و از
سمرقند بجانب حصار شادمان شتافته و خانه داد ملک برلاس و اقتیمور بهادر را غارت کرده است
و باین اکتفا نکرده و در حصار شادمان دست جسارت بجیبه خانه خاص بازیده و مجموع آلات حرب
و ادوات طعن و ضرب را بر اراذل و اوباش تقسیم نموده و حشری جمع آورده و همه را اسب و خلعت داده
متشمر جدال و قتال است و چون شاهزاده عمر شیخ بر تفصیل حالات اطلاع یافت باحضار لشکر ماورا
النهر فرمان داده از سمرقند بیرون آمد و در لب بغاج توقف نمود تا سپاه مجتمع گشتند و از آنجا چون
شیر خشمناک متوجه حصار شد و از میامن دولت و اقبال حضرت صاحبقرانی بمجرد آوازه توجه امیرزاده
عمر شیخ بهادر مخالفان متفرق و پراکنده گشتند و میرک که علامات ادبار بر صفحات احوال خویش مشاهده
کرد خاکسار روی بگریز نهاد و از آب وخش گذشته بجانب ختلان رفت و شاهزاده متعاقب او در
حرکت آمده تا بختلان در هیچ مکان توقف ننمود و میرک روی بخزلان بدروازه او رود شاه بهاء الدین حاکم
آن سرزمین دست رد بر سینه او نهاده حفظ خدمتش را بقلعه راه نداد محمد میرک مایوس و محروم از موضع در دروازه
بازگشت و اکثر ملازمان از موافقت تخلف نموده بیش از سه چهار کس با او نماند و سپاه فیروزی هرچند
در اطراف و جوانب او را طلب داشتند هیچ نوع خبر نیافتند و امیرزاده عمر شیخ بختلان رسیده در آق
سرای که قصر میرک بود نزول فرمود که لطیفه روی نماید و بخاطر بیچارگی از دو غفر محمد میرک با سایر یجب
اتفاق عثمان برادر عمر باجند توکر بسمرقند میرفت و در اثنای راه بسر چشمه رسیده پی اسبان دید که
از جاده مستقیم منحرف شده بود در خاطرش افتاد که در آن باب تفحص و تفتیش بجای آورد تا معلوم او

شود که حقیقت حال چیست لاجرم بر اثر ان رفته چون اندک مسافتی قطع کرد محمد میرک را دید با چهار کس
فارغ نشسته و اسپان را بعلف گذاشته فی الحال باشارت عثمان نوکران اطراف و جوانب او را گرفته ان چهار
کس خواستند که دست بر تیر و کمان دراز کنند میرک مانع امد و اول اسپان را بدست اوردند بعد از ان میرک را مضبوط
ساختند و عثمان او را مصحوب خویش گردانیده متوجه شاهزاده عمر شیخ شد و در راه از جانب شاهزاده
خبر رسید که او را بیاسا رساند و عثمان بموجب فرموده عمل نموده برادرش ابو الفتح نیز در سمرقند از سیاسه بهره
بعضی از فضلاء متاخرین در کتب خویش اورده که محمد میرک خط خوب نوشتی و شعر مرغوب گفتی دانم حروف
بلک بیت او را که بخاطر داشت درین اوراق ثبت نمود خط او را بر این قیاس باید کرد القصه بعد از دفع دغدغه
محمد میرک امیرزاده عمر شیخ بهادر عازم سمرقند شده و از انجا بشرف دستبوس حضرت صاحبقران بادیں
و را دا استسعاد یافت و در میان اوان که محمد میرک اظهار یاغی گری کرده از سمرقند بازگشته بود امیر جاقشا
بن امیر جاکو با لشکر بورلدای و ایردی و طایخان بموجب فرمان والیا لادغان بطرف قندوزی همایون
میرفت و در اثناء راه ایل بورلدای یاغی شده مراجعت نمودند و امیر جهانشاه خواجه یوسف بن اولجایتو
جند برادرزاده بورلدای و پیر علی تاز را مصلحت خویش ساخته و بازگشته در عقب ایشان روان شدند بتعجیل
رانده در بغلان بمخالفان رسیدند و هر چه داشتند باد غارت و تاراج داده و مقارن این حال امیر جهانشاه
شنید که میرک در حصار لشکرها جمع اورده و در مقام یاغی گری است و او با سپاه ظفرپناه بعزم رزم میرک
روان شده خواجه یوسف و پیر علی تاز عازم بلخ گشت و از برای انکه بقایای لشکران موضع فراهم
اورده در کار هیچ نوع بگذشت و هم انجا توقف نمود و چون شب در امد جنید بورلدای و برادرش
و علی اکبر یاغی شده با سه هزار کس بر سر امیر جهانشاه راندند و با جهانشاه زیاده از شصت کس نبود
با این معرفت باد اورده و دل بدریا کرده هیچ گونه اضطراب بخود راه نداد و توقها و چترها در روی
کشیده بجنگ مشغول شدند و در همان شب خواجه یوسف و پیر علی تاز با صد مرد مکمل بشتاه از اب
گذشته بمدد امیر جهانشاه رسیدند و هنگام سحر نسیم فتح و ظفر بر پرچم رایت شاه مظفر ایت وزید و
مخالفان با وجود کثرتی که داشتند روی بگریز نهادند و لشکر فیروزی اثر تکامیشی دست بقتل و تاراج
بر اوردند و امیر جهانشاه در قندز توقف نموده ایل بورلدای بکابل رفت و الی انجا بیسور که از خاک
بر گرفته حضرت صاحبقرانی بود نقد حیات مغشوش ساخته با ان سران در مخالفت اتفاق نموده
و انحضرت اقبوقا بیسور را ابراقوقا مقرر و معین گردانیده او را پیش امیر جهانشاه که دشمن ابو سعید بود
نزد فرمود و هنگام فتح خوارزم اسباب حکومت او مرتب ساخته امارت کابل بوی ارزانی داشت
و ایالت ایل دالوس بیسور را باقبوقا مقرر و معین گردانیده او را پیش امیر جهانشاه فرستاد و چون حضرت
صاحبقران گیتی ستان از خوارزم بمستقر عز و شرف خود معاودت نموده رمضان خواجه را با چند

قوشون

قوشون از سپاه ظفر پناه بمساعدت امیر جهانشاه و خواجه یوسف فرستاد و رمضان خواجه بالشکرها
بموجب فرموده از قندز روهلان از قفای یاغی در حرکت امده بتعجیل تمام روان شدند و از کابل گذشته
در موضع لغمان جنید و ابو سعید را دریافتند و توابع و لواحق ایشان را غارت کرده کسانی که از صدمه قهر
امرای بهرام انتقام خلاص یافتند بجانب سند گریختند و دیگر سپاه پوست و باتفاق از کوهها و جنگلها بمخالفان
رسیدند و ان مخذولان سراسیمه شده از بیم جان بجنگ اشتغال نمودند و خلقی از ایشان بقتل رسیده بقیه
مالی که داشتند عرضه نهب و غارت گشت و جنید و بایزید و ابو سعید و بیسور بهزار زحمت و مشقت
ازان دریای خونخوار خود را بساحل نجات انداخته بطرف دهلی رفتند و سپاه نصرت شعار با غنیمت
بسیار بمواطن خویش بازگشتند و دران ولا که حضرت صاحبقران کامکار بجانب خوارزم توجه نموده و
سیورغتمش خان را بجای پدر بر تخت خانیت نشاندند و بعد از ان امیرزاده محمد سلطان و برادرش امیرزاده
پیر محمد و امیرزاده شاه رخ بموجب فرموده فرمان دادند طوی عظیم ترتیب کرده سلطان محمود خان و
دیار بخارا ایماق گشته بعد از چند روز برحمت حضرت پروردگار پیوست و چون انحضرت بدار السلطنه
سمرقند مراجعت فرمود در باغ بهشت با مخدرات حجرات ابهت و عصمت بطریق شریعت مطهر
عقد بسته در سمرقند بمسرت و شادکامی و بطرب و کامرانی گذرانید جلوس سلطان محمود خان و ترنج
شاهزادکان در شهور سنه تسعین و سبعمائه اتفاق افتاد **گفتار در لشکر کشیدن توقتمش خان بجانب
ماوراء النهر و استقبال نمودن حضرت صاحبقران و کشته شدن بعضی از امرا خان مع مقر**
توقتمش خان دفتر انعام و احسان حضرت صاحبقران گیتی ستان را بر طاق نسیان نهاده بر کفران
نعمت اقدام نموده از چرکس و بلغار و قبچاق و الان و اراق و سایر ممالک جوجی خان لشکر گران و حشر
بیکران فراهم اورده در اول زمستان بتاریخ اواخر سنه تسعین و سبعمائه بعزم رزم انحضرت متوجه ماوراء
النهر گشت و چون پادشاه هفت کشور ازین واقعه با خبر شد با حضار لشکر سمرقند و شهر سبز و اد فرمان داد
و ایشان در ظل رایت فتح ایت جمع امده موضع ساغرج معسکر همایون گشت و تواجیان را باطراف ممالک
محروسه فرستاد تا بقایای سپاه را بدرگاه عالم پناه رسانند و از قضا در ان زمان شدت سرما بمرتبه رسید که
حرارت غریزی در ابدان ان جمادی یافت و درین اثنا پنهانیان بمسامع علیه حضرت صاحبقران رسانیدند
که منقلای لشکر توقتمش خان ایلغتمش اغلان با سپاهی افزون از ریگ بیابان از اب خجند عبور نموده
است و در نواحی زرنوق رحل اقامت انداخته و انحضرت بر فور تهیه اسباب رفتن را سامان داد و
خواص و مقربان بارگاه سلطنت بتایید ربانی بر زبان گوهرفشان گذرانید که فی التاخیر افات **بیت**
کار انجاست در تاخیر و طالب را زیان دارد ٭ و بمضمون **ع** زمانه از ان کس بتر اکند ٭ که کار امروز بفردا کند ٭
عمل نموده با وجود انکه برف تا سینه اسپ میرسید دست در عنان دولت و اقبال زده سوار شد و با جمعی

ایبهادران نامدار برف کوفته و شبکیر کرده بجانب باغی راندند و مقارن این حال امیرزاده عمرشیخ بهادر با
سپاه اندکان بموکب همایون پیوست و حضرت صاحبقران کردون توان کوبجه اغلان و تیمور قتلق اغلان و
شیخ علی بهادر با فوجی از ابطال رجال دوانه ساخت تا راه کریز دشمنان مسدود سازند و روز دیگر هنگام
طلوع خورشید شهریار عزیمت فرا ایبهت و حشمت بر سر مخالفان راند و چندان مجال ندادند که صفها آراسته
کنند و بیک حمله آتش آهنگ باد پی نیایی بران خاکسار دوزخ‌ده روی با نهزام نهادند و جمعی از ایشان بتیغ
کین از پشت زین بر زمین افتادند و برخی خود را در آب خجند انداخته غریق بحر فنا گشتند و زمره کران
اسبب تیغ آتش بار و آب باد رفتار خلاصی یافته سر بخجند دادند و لشکریان که بیشتر رفته بودند راه گریز بر
ایشان کرفتند و از عقب سپاه ظفرنشان رسیده کزنجکان را حاضر بودند و بزخم تیر و شمشیر و گرز گران
دشمنان را بیجان ساختند و ابوی سردی بخشی را که از زمره عظماء امراء توقتمش خان بود دستگیر کرده خواستند
که از پای در آورند و از بیم جان نام خود بر زبان آورده و او را زنده بدرگاه گیتی پناه رسانیدند حضرت صاحبقران
احوال توقتمش خان از وی پرسیده بعنایت و مرحمت اختصاص داد و او ظفر کرد و ملازم رکاب همایون
گشت و حضرت صاحبقران کامکار بسعادت فیروزی و در صفر سنه احدی و سبعین و سبعمایه بموضع آقانار
مخیم لشکر نصرت ساخت و چون فصل زمستان بنهایت انجامید طلیعه لشکر بهادر سر بر کرد امیرزاده میرانشاه
با لشکر ظفر پناه از خراسان تشریف قدوم ارزانی داشت و سپاه دیگر بلاد و امصار نیز بدرگاه حضرت صاحب
قران کردون اقتدار مجتمع گشتند و امیرزاده عمرشیخ و امیر حاجی سیف الدین و امیر ایکو تیمور بموجب فرموده
در آب خجند در موضع سنقد پل ببستند و آنحضرت در ربیع الاول سنه احدی و ثمانین و سبعمایه از آقانار
نهضت نموده بکنار آب رسیده با شاهزادکان و مجموع لشکر از آب بکذشتند و تیمور قتلق اغلان و سونجک
بهادر و عثمان بهادر بر حسب فرمان برسم منقلای از پیش روان شدند و امرا مغکور قراول معین نموده
بیشتر از خود فرستاده فرستادکان قراول دشمن را از دور دیده بر خود باز گشتند و امرا از آن حال آگاه
ساختند و در کمین ایستاده خود را بدشمن نمودند مخالفان چون هیچکس ندیدند و شب در رسید پهلو بر
بستر استراحت نهاده در خواب غفلت فرو رفتند و لشکر منصور در نیم شب بر سر خفتکان رسیده تیغ
انتقام از نیام بیرون آورده و اکثر آن جماعت را بقتل رسانیده بقیة السیف روی بگریز نهادند و از آب
ارج گذشته پیش توقتمش خان رفتند و حقیقت در آن اوان از تسخیر صبران عاجز شده و نبی را غارت شده
و بعضی از صحاری آن موضع نشسته بود که گزنجکان چون او را از توجه و تسلط سپاه ظفر پناه اعلام دادند
خوف و هراس بر ضمیر پژمان استیلا یافت که با وجود کثرت لشکر و وفور استعداد پای ثبات و درنگ
عنان بجانب دشت قبچاق تاخت حضرت صاحبقران چون بر هزیمت دشمن مطلع شد امیر حاجی سیف
الدین را با الغ ... دوانه سمرقند کردانید و خود با شاهزادکان سعادت یار امراء عالی مقدار از عقب مخالفان

در حرکت آمد و خواجه شیخ قوچین و تنبلاق و امان شاه خزانچی و دولتشاه و جیباجی با چهل مرد نامی را دو آتشه
بزبان گیری فرستاد فرستادکان در موضع سارق اوزن بجمعی از مخالفان رسیده جنگی عظیم آغاز شد
و لشکر مظفر لوا از زمره اعدا جمعی کثیر بقتل رسانیده بقیة السیف بگریختند و در وقت معاودت سپاه
ظفرنشان در آن بیابان بقیه ... خان که با صد خانه‌وار نشسته در چار خوردند و بعد از محاربه او را با خیل و
حشمش گرفته در موضع اقشوباید بدرگاه گیتی پناه رسانیدند و حضرت صاحبقران عالی مقدار از آن محل کوچ کرده و
منازل و مراحل قطع کرده بسعادت و اقبال مقرون در موضع الفوشون نزول فرمود و در آن اوان ایلچی از خراسان
رسیده معروض داشت که حاجی بیک جونی قربانی و ملوک سربدار سبزواری با مجموع لشکر کلاه و طوس یاغی شده
اند و خراسان پرفتنه و آشوبست

ذکر ابتداء اغبار و سبب عصیان حاجی بیک جونی قربانی و توجه امیرزاده میرانشاه بخراسان بر حسب فرمان صاحبقران

حاجی بیک جونی قربانی
پسر عم امیر علی بیک بن ارغونشاه در زمان دولت و اعتبار و اختیاری نداشت و در غایت افلاس و نهایت فلاکت
روزگار میگذرانید و هرگاه او را در حکومت علی بیک اسپی بعاریه گرفتی بر نشستی و جامه پاکیزه که بپوشیدی دست نداد
و در آن اوان که ماهچه توق آسمان سای حضرت صاحبقران گیتی گشای از افق دیار خراسان طلوع کرد بواسطه
شآمت مخالفت علی بیک مخالفان را اکثر وجوه و اعیان جونی قربانی در معرض سخط و غضب حضرت
خاقانی و فرزندان آنحضرت حاجی بیک منظور نظر عنایت و احسان گردانیده حکومت طوس باو ارزانی داشت
و در وقتی که شهریار آفاق متوجه تسخیر عراق و فارس شد حاجی بیک ظفر کرد و متوجه ملازمت رکاب همایون
اختیار نموده روان گشت و بعد از استخلاص اصفهان و عزیمت شیراز حضرت صاحبقران دعوت نواز دختر
که از حاجی بیک را ایالت آن ولایت منصب فرمود و از خاتون دختر ابن اصفهان مبلغی خطیر بستاد و افتاد
در ثروت و مکنت افزون در گذشت و کارش بجایی رسید که حضرت صاحبقرانی دختر او را از برای میرزاده
عمرشیخ بهادر می خواستاری نمود و چون آنحضرت بواسطه هجوم لشکر تغتاق از فارس و عراق مراجعت
فرموده حاجی بیک و سایر حکام آن ولایت را بموضع خویش فرستاد بنفس همایون بماوراء النهر رفت و
حاجی بیک از سر فراغت بامر حکومت مشغول گشت و در اثناء این اوقات از زبان مردم بی وقوف این خبر
بسمع او رسید که حضرت صاحبقران از توقتمش خان انهزام یافته بسمرقند در آمده است و توقتمش خان
در عقب رسیده و آنحضرت را محصور گردانیده و حاجی بیک بی دولت خیال سلطنت خراسان
در دماغ جای داده با خود گفت که توقتمش خان در عقب رسیده و آنحضرت را محصور گردانیده تا
استیصال این خاندان بکند آرام نخواهد گرفت و تا او از مهم ماوراء النهر فارغ شود من باری خراسان
ضبط نمایم و باین تصورات باطل شهر طوس را حصار ساخت و حقوق الطاف حضرت صاحبقرانی
نسیاً منسیاً انگاشته سکه و خطبه بنام توقتمش خان کرد و یوسف خواجه پسر قمرالدین را که در طوس

مقید بود بیرون آورده بامارت بنشاند و درین وقت ملوک سبزواری سربدار بوده ترتیب کرده امیرزاده
میرانشاه بالشکری از سبزوار روان شد بعزیمت آنکه بشاهزاده عالمیان پیوندند و چون بحوالی طوس رسید
حاجی بیک او را اغوا نمود تا خود نقش بر یاغی گشت و خبر این حادثه در هرات انتشار یافته امیر اقبوقا لشکرهای
خراسان و غیر ذلک جمع ساخته روی بطوس نهاد و حاجی بیک بموافقت طوسیان باستقبال امیر اقبوقا آن
یک جانب و شیخ محمد داود غدار جانب دیگر طوس را محاصره نموده و رعایت حزم و احتیاط بجای آورده بر گرد
خود خندق کندند و مدت محاصره متمادی شد و از طرفین خلق کثیر کشته و خسته گشتند درین اثنا امیر
اقبوقا ایلچی پیش حاجی بیک فرستاده پیغام داد که سه ماهست که بر دست راست تکیه کرده ام و سه ماه دیگر
بر دست چپ تکیه خواهم کرد آنگاه سه ماه براستان خواهم خفتید بعد از آن بر شکم که تو در روی حاجی
خفتید باش و چون خبر تشویش و فتنه خراسان بسامع علیه حضرت صاحبقرانی رسید بخت خادر
ایناق و حاجی عبدالله پسر امیر عباس و دولتای و انکو سارق را فرمود که از جیحون عبور نمایند و در دفع فساد
مخالفان غایت جهد مبذول دارند و ایشان بر حسب فرمان از آب گذشته خادر ایناق بکابل رفت
وان سرکش با امیر اقبوقا پیوستند و چون از افواه امرا خبر انهزام توقتمش خان شایع شد امیر اقبوقا سایر
ملازمان و هواخواهان حضرت صاحبقرانی صدای کوس بشارت باوج آسمان رسانیدند اما طوسیان
باور نکردند و ایشان همچنان در عصیان و طغیان اصرار نمودند امیر اقبوقا حاجی عبدالله و انکو سارق
را بسبزوار فرستاد و دولتای را پیش خود بازداشت و بعد از رفتن امرا حضرت صاحبقران کردون نوال
امیرزاده میرانشاه کورکان را با لغای خان فرمان داد شاهزاده جهانیان بموجب فرموده بر جناح استعجال
روان شده بسمرقند آمده ملک پیر محمد بن ملک غیاث الدین با دو پسر زین العابدین و محمود بنا بر اشاره
آنحضرت بقتل رسانید و از نسل ملوک کرت ذو اعتباری نماند امیرزاده میرانشاه از انجا بتعجیل هر چه
تمامتر بجانب خراسان شتافت و در آن ولا خانزاده در هرات بود چون خبر توجه شاهزاده شنید باستقبال
او روان شد و در چچکتو توقف واقع شده از آن منزل ابوبکر قپچاق را پیش امیر اقبوقا فرستاد تا او از
وصول لشکر مظفر لوا برسانند و شاهزاده عازم هراة شده در باغ زاغان نزول اجلال فرموده و لشکرها
را بجا و رسانیدند که از راه قراباغ بادغیس در حرکت آمده بموضع ساروق قمش جام مجتمع کردند و چند
روز شاهزاده در هراة رحل اقامت انداخته بر توالی اوقات بترتیب اسباب حصار گیری از عراده
و منجنیق و قاروره های نفط و ما یشابه بذلک اهتمام نمود و در خلال این احوال ایلچیان امیر اقبوقا آمده
معروض داشت که ملوک سربدار با سپاهی بیرون از حساب و شمار بمعاونت حاجی بیک میرسد اگر آن حضرت
زود تر باین جانب نهضت فرماید پیش کارها برونق مرام تمشیت پذیرد شاهزاده فرستاد که را
دل باز کردانیده بساط نشاط بگسترد و مجلس عیش و انبساط بیاراست و با وجود علو سکران

دقایق امور مملکت آگاه بود فی الجمله در تاسع جمادی الآخر سنه احدی و تسعین و سبعمایه رایات نصرت
شعار بر سمت طوس در حرکت آمد و روز چهارم در جام اتفاق نزول افتاده شاهزاده عالی مقام از روحانیت شیخ
الاسلام احمد استمداد همت نمود و باز ایلچی اقبوقا بتقبیل بساط جلالت مناط فایز شده بعرض رسانید که ملوک
سربدار نزدیک رسید امثال این کلمات معروض داشتند نایره خشم شاهزاده اشتعال یافته فرمود که
ملوک چه سگ است که اقبوقا از وی این همه اندیشه داشته باشد بیت سگ کیست روباه در زیر ده جنگ که با
شیر غران در آید بجنگ و ایلچیان گفت که درین چند روز حرکت نخواهم کرد و در شب اسپان را نعل بسته
فرمان داد که اغرق باهستگی متوجه طوس شود و با هزار سوار نامدار ایلغار کرده بعد از قطع منازل و مراحل
بر نیشابور رسید و از انجا بجانب دونیره رفت و مردم دونیره در قلعه بنشستند شاهزاده جوانبخت نخواست
که مضرتی بدیشان رسد لاجرم بر زبان گوهر افشان گذرانید که ما تا این حرکت نادانسته از جماعت صادر
یافته یکی از معتمدان را پیش روان کرده از حقیقت حال اعلام داد چندان آن معتمدان بقصر ملایمت
آمده خدمات شایسته بجای آوردند امیرزاده میرانشاه بنظر عنایت در ایشان نگریسته نیم شب یاسا
از انجا روان شد و چون اندک مسافتی قطع فرموده لشکری از ابیورد که پیاده میرفت گرفته آوردند بعرض
شاهزاده رسانید که در پیش چهار سوار از لشکر ملوک بقراولی آمده اند و در قلعه قاسمی قرار گرفته و مرا
فرستاده که خبری معلوم کنم امیرزاده عالیمقدار فرمود که قومی که چنین قراول فرستند توان دانست که
ایشان را چه قوت و چه شوکت باشد و شاهزاده بر او نوید داد که چون فتح و ظفر روی نماید عنایات پادشاهانه
شامل حال تو کرده و از انجا بتعجیل تمام رانده بقلعه قاسمی رسیدند شاهزاده بنفس همایون آواز داد که
جمعی از انجا آمده اند اگر چنانچه ایشان را بگریزانید در خون خویش سعی نموده باشید و بعد از پاسی
از آن موضع بگذشته ناگاه سیاهی بسیار در نظر لشکریان آمد و آبی در میان فاصل بود امرا تو نموده بر
اتفاق عرضه داشتند که گذشتن از آب مصلحت نیست شاهزاده فرمود اگر ما حصارداری میکردیم را
ازین موضع محکمتر بود و تازیانه بر اسپ زده مانند برق و باد از آب بگذشت و سپاه موافقت نمودند
و ملوک سربدار با فوجی از اهل شر و فساد و فدایی وارد در صحرا ایجرا باد پیش آمد و جنگی عظیم واقع شده و
لشکر منصور ارباب بغی و عناد را منکوب و مقهور ساختند و بر قول حمله آوردند و بعضی بهادران
پریشان شده مخالفان شمشیر بامیرزاده میرانشاه رسانیدند و چون عنایت الهی یار بود زخم کارگر
نیامد شاهزاده او را زبر آورد که تیرباران کنید اصحاب قبضه شمشیر آغاز کردند و بسیاری از آن بادپیمایان را بر
خاک هلاک و بوار انداختند و بقیه اهل ادبار منهزم شدند و روی بفرار نهاده غنایم بیکران بدست
لشکریان افتاده مجموع را بعرض رسانیدند شاهزاده بر دو مجلد کتاب که یکی بحر الانساب بود و دیگری
دیوان ابن یمین رقم اختصاص کشیده باقی را بر لشکریان قسمت فرمود و ملوک از آن معرکه نیم جانی بدر برد

بهره بیران کرفت و شاهزاده بعد ازین فتح بربسته فرود آمده فرمان داد که حصار را پست کنند و سپاه نصرت
شعار مخالفان را کامیشی کرده و بسواران و پیادگان رسیده بسعی و اهتمام ایشان میان رؤس و ابدان
مفارقت تمام افتاد و از ان سرها بموجب فرموده منارها بر آوردند **ذکر توجه امیرزاده میرانشاه**
از حوالی بجرآباد بجانب طوس و افتادن طوسیان در حیرت و واهمه چون خاطر خطیر شاهزاده کشورگیر از
جانب ملوک فراغت یافت بعزم تسخیر طوس و طنطنه معاودت بعد واز این کنبد آبنوس رسانید چون
بحوالی قلعه کلات نزول فرمود اهالی آن بر تمرد و عصیان اصرار نمود شاه امیر حاجی سپهدار که از امرای امیر
ولی بود و در آن ایام ملازمت رکاب همایون می نمود بقلعه فرستاد تا آن متمردان را نصیحت کند و امیر حاجی
پای قلعه رفته ایشان را از مخالفت و عناد تحذیر نمود و چون اجل موعود رسید یک چوبه تیر که از شست
قضا گشاد یافت امیر حاجی بر خاک هلاک افتاد و چون عمل مقتضی انتقام بود امیرزاده میرانشاه مهم
طوس اولی و اهم دانسته عنان عزیمت بران جانب تافت و در بیست و ششم جمادی الاخر سنه احدی و تسعین
و سبعمایه در مرغزار رادکان نزول فرمود امیر اقبوقا و شاه شاهان سیستانی و خلیل یساول باستقبال
شتافته عز بساط بوس دریافتند امیرزاده میرانشاه در محافظت خراسان امیر اقبوقا را شرف اجازت
و تحسین ارزانی داشت و رایت فتح آیات از رادکان نهضت نموده بظاهر طوس رسید و شاهزاده قلعه
را بنظر احتیاط در آورده باستعمال عراده و منجنیق فرمان داد و پیش ازین هرچند طوسیان می شنیدند
که امیرزاده میرانشاه با لشکر منصور از آب جیحون عبور فرموده بخراسان در آمده است باور نمیکردند
چون در این وقت بنظر از ان بی اندیشیدن بچشم خویش دیدند دست از جان شیرین شستند و بموجب
فرموده لشکریان بمحاصره مشغول شدند و درین اثنا یوسف جونی قربانی که منشاء آن شر و شور بود از
حاجی بیک روی گردان شده بیرون آمد و اسپی بغایت خوب کشیده بنوازش مخصوص گشت و حاجی
بیک قریب بسیصد کس از متعلقان یوسف را در شهر مقید ساخت و یوسف بعرض رسانید
که حاجی بیک داعیه فرار دارد امیرزاده میرانشاه بفقد میسور راهها که بر وی محفوظ و مضبوط
گردانید و حاجی بیک چون دانست که بعد از رفتن یوسف و مقید شدن اتباع او محافظت شهر
مشکل گشت و طریق بیرون آمدن مسدود ماند با خواص خویش درباب گریز مشورت کرده یکی از آن
جماعت را بجهت بیراهی راه نمود که از اندرون باسانی رخنه بکشید و بیرونیان از ان غافل بودند و حاجی بیک
بر قرار قرار داده مردم خود مشغول ساخته بهانه بسیجیدن از دروازه بیرون آورد و در خیمها و در
لشکریان آتش زده با سپاه خویش گفت که چون روزی چند در برابر ما ازین جانب هیچ مهمی متمشی نمی
شود شاه در همین محل توقف نماید تا من جای دیگر پیدا کنم و بر فور بان گشته موضعی را که با دشنان
داده بودند رخنه کرده و عیال و اطفال و جهات و اموال گذاشته جان بیرون برد و امیرزاده میران

شاه کورکان بعد از زمانی بقرار حاجی بیک وقوف یافته جمعی را بتکامیشی فرستاد و کسی باو نرسید
و لشکریان دست بنهب و تاراج بر آورده شهر طوس را که رشک بزم کی کاوس بود در خرابی قرین بیابان
لوط گردانیدند و از ان موقف جلال فرمان صادر شد که هر کسی سری بیاورند سپاه بهرام انتقام تیغ کین از
نیام بر آورده هر کرا یافتند کشتند و چون از آن جنس دیگر سری پیدا نمی شد هر کس در سر خویش جواب
می بایست گفت ناتراشیده بقتل عاجزان تاختند و رؤس ایشان بتواجیان می سپردند و بموجب فرموده
از سرهای کشتگان منارها مرتب ساختند و فرزند حاجی بیک را بمحافظان هشیار تسلیم نمودند
تا در حفظ و ضبط ایشان شرایط حزم مرعی دارند و چون قریب ده هزار آدمی معروض تیغ یاسا گشت
شاهزاده جهانیان ترحم نموده حکم کرد که بخشنده دست از کشتن باز داشتند و منشیان بلاغت شعار
بموجب فرمان فتح نامها نوشته باطراف خراسان فرستادند و بابی بد طوسی که حاجی بیک او را محبوس کرده
بود مشمول عنایت و مرحمت شاهزاده شد و از قید رهایی یافته حاکم طوس شد و رایت ظفر پیکر
از ان بلده بجانب رادکان در حرکت آمد و درین اثنا یوسف جونی قربانی متعلقان خود را برخصت
بجانب مشهد فرستاد و می خواست که خود نیز برود امیرزاده میرانشاه ازین حال آگاه شد آتش غضب او
بر افروخت و گفت با وجود آنکه سبب این همه فتنه و شورش او بوده ما رقم عفو بر صحیفه جرایم او کشیده
ایم هنوز سر حرامزادگی و فساد دارد و یوسف ازوی استفسار نموده که چرا برخصت ما برادران و خویشان
و متعلقان خود را فرستادی او جوابی نامعقول گفت شاهزاده اندیشید که این مفسد با دولت در باز نمی
بست و گذاشتن او موجب زیادتی جرأت و جسارت دیگر متمردان می شود لاجرم فرمان قهرمان بقتل او
فرمان داد و امیرزاده جوانبخت مولانا حسن مازندرانی را جهت آوردن خزینه حاجی بیک بقلعه کلات
فرستاد و سکان آنجا که در زمره تابعان و مطاوعت آمده مجموع نقد و جنس را که تعلق بحاجی بیک داشت
تسلیم مولانا نمودند و در منزل رادکان مسعود سربداران نیشابور رسیده پیشکشهای لایق بعرض رسانید
مقبول افتاد امیرزاده جوانبخت نیکخواهی و جانسپاری خواجه را که در مدت غیبت رایات جهانگشای
بجای آورده بود بشرف محمدت مقرون گردانید و مقارن این حال آوازه توجه حضرت خانزاده از ترمذ
بتحقیق پیوست و شاهزاده تا مشهد استقبال نمود و بعد از تقدیم مراسم زیارت باز بجانب رادکان معاودت
فرمود و در یازدهم شعبان سنه مذکور امیرزاده میرانشاه کورکان و امرا و حکام اطراف را اجازت انصراف
داد که بموضع خویش روند و خود بطرف هرات متوجه شد و چون بجام رسید مشایخ آنجا بخدمات
پسندیده قیام نمودند و از ان موضع متبرک در حرکت آمده بیست و هشتم شعبان باغ زاغان از ابر قدوم میمنت
رشک گلستان ارم گشت و بدر مولانا علاء الدین علی قصیده در مدح شاهزاده انشا کرده بصله پادشاهانه
اختصاص یافت و این دو بیت از ان قصیده درین محل ثبت افتاد **بیت** ای زمهر رخ تو ماه منور گشته

عالم از نکهت زلف تو معطر گشته ❁ خط شکن تو بر صفحهٔ کافور عذار ❁ این حسن جمالست مقرر گشته
و در اواسط رمضان ایلچیان سلطان احمد از کرمان و رسولان شاه یحیی از یزد رسیدند و در اواخر رمضان
ایلچی از ماوراء النهر آمد و اخبار فتوحاتی که حضرت صاحبقران را در مغولستان روی نموده بود بعرض
رسانید و در اوایل ابان از جنس آنحضرت امیر تیمور خواجه پسر اقبوقا در رسید و سر توپان ان نقد باسم شاهزاده
آورده و امیرزاده میرانشاه بیان تیمور را بصنوف نوازش اختصاص داده اسپ تازی کورنات قنقا کردن
کلها الوس نظیر نداشت برسم بیلاک همراه اورده وجهت میرزاده در سلخ شوال فرستاد بار دیگر ایلچی حضرت
صاحبقرانی رسید و امیرزاده میرانشاه را طلب داشت و شاهزاده متوجه حضرت گشته در سمرقند فی
مصحف وی شده بشرف دستبوس آنحضرت فایز شد و چون نوبت بخشش باه حاجی بیک جونی در
اطراف واکناف سرگردانی کشید آخر بجزای اعمال سیئه خویش گرفتار آمد بیان این سخن آنست که چون
حاجی بیک بنواحی هزاره جرب رسید رسید عماد الدین حاکم آنموضع اورا گرفته در مصاحبت معتمدان
باپند گران بدرگاه عالم پناه فرستاد حضرت صاحبقرانی از وی پرسید که ما در بارهٔ تو چه تقصیر کرده ایم که
یاغی شدی زبان ناطقه او از جواب لال ماند بعد از پرسش و ثبوت گناه در پای توق یاساق رسید

ذکر نهضت حضرت صاحبقران کیتی ستان بجانب جز مغولستان بعد از فرستادن امیرزاده میرانشاه کورکان
بطرف خراسان حضرت شهریار آفاق داعیه آن داشت که لشکر بر توقتمش خان و دشت قبچاق کشد اما امرا و
مقربان بارگاه فلک اشتباه عرضه داشتند که اگر رای اشرف اعلی صواب بیند نخست بر نیت صادق و
عزم درست بجسم ماده خضر خواجه اغلان بسر قتلغتیمور و انکاش را قیام نماییم تا دیگر ایشان پای از حد
خویش بیرون ننهند و کرد این جسارت و فضول نکردند و چون از آن مهم فراغت روی نماید از آنجا
روی توجه بدشت قبچاق آریم و جزای اعمال ناپسندیده توقتمش خان و لشکر یغاق در کنار ایشان
نهیم حضرت صاحبقران کامکار رای عالم آرای امرا را نامداد پسندیده و سخن ایشان بسمع رضا اصغا
نموده در شهور سنه احدی و تسعین و سبعمائه عزیمت جانب مغولستان مصمم فرمود و از موضع ال
قوشون غان سعادت انعطاف داده برابو دی باشی با خدم وحواشی در حرکت آمد و زمان فرمای
استحقاق بعد از طی مسافت بر عقبه اوزناق بر آمد و بنا بر لاغری اسپان از هر ده سوار سر کس را بسمرقند
باز گردانید و اسپان ایشان را هفت نفری که در آن یورش بموکب همایون مقرر شد قسمت فرمود و
مجموع لشکر اراده اسپه ساخته و بر مرکب توکل سوار شده روان گشت و چون بایقش سودی رسید
مردم و چهارپایان از بی ابی در زحمت و مشقت افتادند و دو سه روز در راه چاهها کنده و اندک ابی
حاصل کرده بمحنت میگذرانیدند ناگاه از فیض فضل ربانی در تابستان برغزاری رسید که در وی علف
یخ و برف فراوان یافتند چنانچه تمامت سپاه با دواب و چهارپایان ربانی و سیراب گشتند و شکر و

سپاس مالک وهاب بجای آوردند و روان شدند و در صحرای ایغور باقی بامر شکار مشغول گشته گور
بسیار گرفتند و از انجا بپایان حرلیغ رسیده نزول کردند میرک ایلچی و پیر علی تاز که قراول برافتاد سپاه
نصرت شعار بودند در آن دشت با هزار سوار از لشکریان انکاتو را بطلب قوم بهرین سیکسید در جای
خوردند و آتش پیکار برافروخته مخالفان روی بهزیمت نهادند و سپاه منصور بخصی از آن دشمنان دست
گیر کرده بپایه سریر خلافت مصیر رسانیدند و بعد از تفتیش احوال آن شخص چنان تقریر کرد که انکاتو را در موضع او
بانکسات است حضرت صاحبقران دولتیار امیر شیخ علی بهادر و امیر تیمور را با جمعی از بهادران بسر انکاتو را
فرستاد و حکم کرد که در راه سلطان آتش بخند که دشمن از توجه ایشان آگاه نشوند و آنحضرت با بقیه سوار
شبگیر کرده از عقب فرستادگان در حرکت آمد و چون روز شد بر همگان روشن شد که عجرجی راه غلط
کرده بطرفی دیگر افتاده اند و روز سوم راه یافته در پای اکون رسیده فرود آمدند حضرت صاحبقران با
شاهزادگان و خواص و مقربان گفت که چون سه روز راه غلط کردیم شاید که مخالفان آگاه شده پراکنده
پراکنده گشته و طبیعت آنکه از دو جانب متوجه ایشان شویم و سر راه بر ایشان بگیریم و با مضا این اندیشه
شاهزاده عمر شیخ را با طایفه از لشکر شجاعت پیشه براهی روانه ساخته امیر جلال الدین حمید را عجرجی
قرة العین سلطنت گردانیده بنفس همایون با بقیه سپاه براه دیگر روانه شده موضع قراعوجود را دو
رونق محل عسکر ظفر قرین ساخته و امیرزاده عمر شیخ بتعجیل رانده در منزل قوباق با انکاتو را از ولایت برهمن
کرده اولجای فراوان از دختران ماه پیکر و حور وشان خورشید منظر و شتر و استر بسیار و اسبان را هوار
گرفتند و امیرزاده عمر شیخ بهادر مظفر و منصور با غنایم نا محصور معاودت نموده در موضع اختار بکتوبه
شرف دستبوس حضرت صاحبقران استسعاد یافت و چون شیخ علی بهادر در طلب ایشان با فوجی از
بهادران روی براه نهند و شاهزاده برحسب فرموده در حرکت آمد و از انجا بعد از چند روز از راه دیگر بر
موکب همایون پیوستند و امیرزاده عمر شیخ با ذکول رسیده و با پنجاه کس از شجاعان مثل خداداد حسینی
و تمور خواجه اقبوقا و حاجی محمود شاه بیسوری و پیر حاجی ارلات و غیرهم برسم قراولی از لشکر جدا
شده مقدار فرسنگی پیشتر رفت ناگاه جلو سعادت خراسان تمور با هفتصد کس در آن بیابان پدید
آمدند شاهزاده شیردل بر عون عنایت یزدانی نهاده و اعتماد بر دولت روزافزون حضرت صاحب
قرانی کرده هیچ دغدغه بخاطر راه نداد و شمشیر جلادت آخته بر سر دشمنان تاخته دست بردی نمود که
بهرام خون آشام انگشت حیرت بدندان گرفت و پیر حاجی پسر بیلانچی ارلات کمال بهادری رسانیده
بسیاری از آن بی دینان برخاک مذلت و هوان انداخت و در اثنا گروه قرشی بر مقتل او آمده در زمره
شهدا انتظام داد و آخر الامر مجاهدان دین بر آن ملاعین غالب آمده جمعی کثیر از آن مخاذیل شقاوت
قرین را بتیغ کین بگذرانیدند و اموال و چهارپایان ایشان غارت کرده بار دوی اشرف اعلی معاودت نمودند

وحضرت صاحبقرانی بموضع قراغوچ رسیده چند روز در انجا توقف نموده تا اسبان فربه شدند
مجموع غنایمی که ملازمان از اطراف وجوانب بدرگاه عالم پناه اورده بودند بخواص ومقربان وسایر لشکریان
بخش کرد وفرمان داد تا امیر جهانشاه با دیگر امرا وسی هزار سوار از جنود ظفر پناه بطرف اوزجند بطلب
دشمنان رایت جلادت برافراشته وبتعجیل هرچه تمامتر رانده بمقصد رسیده دست بغارت وتاراج براوردند
ومتمردان را که جزایر ومواضع حصین پناه برده بودند بچنگ اورده در دقایق قتل ونهب نکته نامرعی نگذاشتند
وبا غنیمتی بیرون از قیاس وتخمین بازگشته بموکب همایون پیوستند وحضرت صاحبقران کشورستان
ایل والوس مغولستان را که در تحت تصرف بندگان استان دولت اشیان امده بود بامیر لعل برادر
لغای بوغا برلاس ومحمود بن بوغا بجانب سمرقند فرستاد وانحضرت بعد از قطع منازل ومراحل بموضع
نخل امل بوجود رسیده در سرای اوردم نزول فرمود بار دیگر قطع واستیصال قوم جته پیش نهاد همت
عالی نهمت ساخته در ان باب با امرا ونوینان طرح مشورت انداخت ورای ایشان قرار گرفت که جنود
ظفر ورود بطرف مختلف روان شدند وهرجا که اثری از قوم جته نشان یابند نام ایشان از صحیفه احیا محو
گردانند وفرمان قضا جریان که سکنه عتبه علیا را امان نوشته وبر شاهزادگان وامرا ونوینان قسمت
نموده عجرجیان پیدا کردند وحکم شد که بعد از قطع وقمع مخالفان سرداران واعیان با عساکر فیروزی
نشان در موضع یلدوز جمع ایند ونخست امیرزاده عمر شیخ بهادر برای که مقرر شده بود بالشکر
روان شد وبرهان اغلان وبیان تمور پسر بیکیچک جته عجرجی شدند وشاهزاده تا قراخواجه که از تمرقند
تا انجا سه ماهه راه تا قلاست تاخته رفته وغارت کرده وامیر جهانشاه وعلی بهادر با سی هزار سوار
جرار دیگر را عجرجی ساخته برای که قرار یافته بود در حرکت امدند واز قراارت وشور وغلوق گذشته
از مخالفان هرکرا یافتند کشتند واموال بیرون بردند وامیر عثمان عباس با بیست هزار مرد که امیر
جلال الدین حمید عجرجی ایشان بود براه سفرغان سوعولغان لیغ وکوکه یار ایلغار کردند واز قتل
وغارت دشمنان خود را معاف نداشتند وخداداد حسینی وشیخ بهادر با بیست هزار مرد دیگر
تمار تغو عجرجی ساخته راه ریگ جودن گرفتند ودران یورش با قوم تولغاجی وبلکو ملاقی شده
حربی صعب دست داد وزمان محاربه یکبار نزدیک امتداد یافته عاقبت سپاه منصور غالب امدند
وباغی را پراکنده ساخته ادجای فراوان گرفتند وحضرت صاحبقران جهانگشای بالشکر قول که صف
شکن ورزم ازمای بودند کلان وبجی را عجرجی گردانیدند از معسکر ظفر قرین ایلغار فرموده وسیحان
وبان برایده بار دیگر الوس بولغاجی درمعرض دست برد شاد اوردند وانحضرت دران اوان که متوجه
جانب توقتمش خان بود امیر ایدکو برلاس وامیر سلیمان شاه وشمس الدین عباس ترخان را در زکستان
گذاشته بضبط ان حدود وصیت کرد وایشان دران دیار توقف نموده وظیفه نیکو بندگی بجای

می اوردند چون لشکر توقتمش از صدمات سپاه شهریار بزرگ نشر شکست یافت وعنان عزیمت خسروانی
از جانب دشت قپچاق مصروف شده بطرف مغولستان معطوف گشت فرمان واجب الاتباع شرف
نفاذ یافت که امراء مذکور موافقت نموده بانصوب گردانید وایشان برحسب فرموده بمغولستان در امده
ایل والوس بسیار غارت کردند وچون از موضع سولن در گذشتند بخضر خواجه اغلان که پادشاه مغولستان
بود رسیدند ودران حین سپاه بسیار همراه داشت امرا مصلحت ندیدند که سواران با مغولان جنگ
کنند لاجرم از اسبان پیاده شدند وجبرها بر میان بسته دست برتیر وکمان گشاده وبعد از دو شبانروز
هردو گروه از محاربه وجنگ بستوه امدند وبی توسط ناصح مشفق بر مصالحه متفق شده از هم جدا
گشتند وامراء نامدار بموضع یلدوز که موعد اجتماع لشکر نصرت شعار بود عنان عزیمت معطوف ساختند
وپیش از وصول امرا بانمحل حضرت صاحبقران کامکار از تقریر شاه ملک توغان که از جنگگاه گریخته صورت
حادثه را معلوم فرموده وبتعجیل رانده بان موضع رسید وامیر ایدکو برلاس وامیر سلیمان شاه ودیگر امرا که از
محاربه ومصالحه خضر خواجه اغلان منصرف شده بودند در یلدوز بسعادت زمین بوس سرافراز گشتند
وحضرت صاحبقران کامکار بهادران نامدار از لشکر اختیار کرده واغرق گذاشته در عقب دشمن ایلغار
فرمود وبعد از طی مسافت وبیابان براقت ومخافت چون بموضع قای قراولان جراور رسید که سپاهی
سپاه یاغی بیاشد وانحضرت شب در ان موضع توقف نموده مخالفان چون از وصول لشکر قیامت
اثر خبردار گشتند وبیم وهراس برضمایر ایشان استیلا یافته از هم فرو ریخته وهرفوجی بطرفی گریختند
وطایفه از ستمکاران با امیرزاده عمر شیخ بهادر بازخوردند واز صدمه سپاه بهرام انتقام شاهزاده دیدند انچه
دیدند وجمعی انبوه گریخته بطرف دیگر برفتند ناگاه امیر جهانشاه وامیر شیخ علی بهادر بایشان دوچار
خورده شرایط قتل ونهب بتقدیم رسانیدند وحضرت صاحبقران کامکار وبهادران نامدار از
لشکر اختیار کرده واغرق گذاشته در عقب دشمنان رفت وخضر خواجه اغلان دل از حکومت مغولستان
برگرفته روی در صحرا وبیابان نهاد ولشکریان تا قولان کوتل ایل والوس را غارت کردند وبرده
وچهارپای بیشمار بدست اورده معاودت نمودند وحضرت صاحبقران فلک رفعت از انجا
مراجعت فرموده بجلیس امد ودران غنایم نامحصور که مجتمع شده بود بموجب فرمان بر طبقات
حشم مقسوم گشت ورایات نصرت شعار از جلیس معاودت نموده بار دیگر یلدوز را بنزاهت روضه
رضوان وباغ جنان ساختند ودران مکان برحسب میعاد وامراء تومان وقوشان که بر اطراف قصبات
وقری وبلاد وحصون رفته بودند واقوام مغول را تاخته ومال فراوان غنیمت گرفته بازگشتند واردات
جمعیت برافراختند وحضرت صاحبقران از یلدوز ایلچی پیش امیرزاده عمر شیخ فرستاده پیغام داد که
براه قهلغه در حرکت اید ودر قطع واستیصال طوایف متمرده که در اغجار واقطار باشند سعی بلیغ نماید

شاهزاده بموجب فرمان واجب الاذعان روان شد و در اثناء راه کوبلک کاز عظماء امراء جته بود
پیش آمد و بعد از محاربه قوی کوبلک آثار عجز و انکسار بر صفحات روزگار خود دیده دستش از حرکت
و پایش از رفتار باز ماند عاقبت تیغ انتقام شاهزاده عالیمقام ننماند و انچه همراه داشت نصیب سپاه
منصور آمد امیرزاده جوانبخت سالم و غانم بازگشته کاشغر را از فر وجود خویش تزیین داد و از آنجا باندکان
خرامیده در مستقر عز و جلال خود نزول اجلال فرمود و چون خاطر خطیر حضرت صاحبقران جهانگیر
از مهم جته فراغت یافت با افواج لشکر از کجک یلدوز عنان بجانب الغ یلدوز تافت و در آن موضع چند روز
بجشن و سور و لهو و سرور گذرانیده شاهزادگان و امرا و نوئینان و بهادران علی اختلاف طبقاتهم و تباین
درجاتهم بعطایا و رجینه و انعامات دلپسند بنواخت و از آنجا در خامس عشر شعبان سنه احدی و تسعین
و سبعمایه رایت توجه بجانب دار السلطنت سمرقند برافراخت و در هفتم ماه مبارک رمضان آن بلده
از وصول رکاب فلک فرسایش رفیع تر از سپهر بلند گشت و چون فصل شتا نزدیک رسید آنحضرت به
عزم قشلاق روی توجه بجانب بخارا نهاد و در آن زمستان کوکب بخت امیر سلیمانشاه بدرود شرف بعلی
شده وقوع باصره خلافت سلطان بخت بیگم بموجب شریعت مطهره جلیس و همنشین او گشت و سبب
مصاهرت حضرت صاحبقران بی همال غنچه امال او در روضه اقبال بشکفت و هم در آن زمستان برحسب
فرمان دختر امیر حاجی سیف الدین نام امیرزاده ما با بکر بن امیرزاده میرانشاه و حضرت علی خانزاده براهیم طوی
قیام نموده و درین اثنا تداق خاتون حرم پدر حضرت صاحبقرانی ازین مرحله فانی عزم سرای جاودانی
کرد و چون فصل زمستان روی در حجاب نقاب کشید شهر آیکاه سبزه خطه دلکش گسترشده در
اقبال بالکر نصرت شعار فرود آمد **ذکر قورلتای فرمودن حضرت صاحبقران سعادت قرین و
فرستادن امراء تومانات بر طرف جته در قمر الدین** حضرت خسرو باستحقاق در بهار سنه اثنی و
تسعین و سبعمایه آن موضع اتفاق تواجیان قرمسیر را باطراف و جوانب فرستاد متعلق با لکر گردن کشان
آفاق باید که روی توجه بدرگاه عالم پناه آرند و چون امراء تومان و قشون و سایر سرداران و حکام عرصه
ربع مسکون از مواضع خویش در حرکت آمدند و بعسکر همایون پیوسته کاشکان بارگاه حشمت و
جلال بر نو تربیت اسباب طوی قورلتای اقبال بنهادند و چندان گاو و اسپ و گوسفند کشتند که از کوهها
آن بیشه و هامون سمت شادی بپذیرفت و چون ذابح یحیوی رسیده آب رنگ بیاختشان گرفت و دیگر
اثنا فرمان قضا جریان در شان زادن سپاه نفاذ یافت تواجیان رفیع مکان علا اساس سنبل
امیر حاجی سیف الدین و امیر جهانشاه جاکو و امیر شمس الدین عباس را از حضار قورلتای خطها ستدند
که بموجب فرموده نواب شهنشاه سپاه به رجهکاه رسانند و مقارن این حال جشنی دیگر ترتیب یافت امیر
زاده حضرت صاحبقرانی سوچ قتلق آغا را در سلک ازدواج امیرزاده عمرشیخ باندکان رفت و حضرت

بهادر کشیدند و چون ازین قضایا فراغت یافت برحسب فرمان امیرزاده میرانشاه کورکان بخراسان و امیر
زاده عمرشیخ باندکان رفت و حضرت صاحبقران متوجه دار الملک خویش شده چند روزی موضع تغلر
مغاج کورلار سمرقند است مرکز اعلام گشت و امراء سرحد و نوئینان نیز بموجب مهای منازل خود رفتند
و در اوایل همین سال حضرت صاحبقران بی همال از امراء تومان و نوئینان رفیع مقدار امیر سلیمان شاه
خداداد حسینی و امیر شمس الدین عباس و عثمان برادرش و از امراء قوشون صدیق تابان و سلطان
سنجر حاجی سیف الدین و حسین جاندار و امثال ایشان با بیست هزار سوار جرار بطرف جته روانه
داشت و چون امراء مذکور با لشکر منصور در حرکت آمده بر اسبی کول رسیدند از پیش امیرزاده عمرشیخ
بهادر و امیر بلش و تیریش یکش و چند و صد ترکمان بانجبرا کسی از اندکان فرستاده بود بایشان
پیوستند و سپاه ظفر نشان بکوک توبه نزول کرده از احوال دشمنان استفسار نموده و پی ایشان
گرفته روان گشتند و در راه هر کرا یافتند کشتند یا اسیر بردند و بعد از طی منازل و مسالک از الماتو
گذشته بقراتال که بموجب انکا ترا بود فرود آمدند و در آن موضع بسمع امرا رسید که الجای بوغا قوچین از بندگان
پادشاه روی زمین که پیش ازین با چهارصد سوار بخبر گیری در دشت و صحرا میگشت و در شکار گاهی با
قمر الدین دوچار کرده و جنگی هولناک میان ایشان دست داده لاجرم امراء بکارمنش و تیریش یکش
و حسین جاندار را فرستادند تا خبری بتحقیق باز آورند ایشان باجماعت ایوار و شبگیر کرده بصارنگاه قمر الدین
و الجای بوغا قوچین رسیدند و در آن موضع کشته بسیار دیدند و در آن دشت شخصی از مردم خود یافتند
زخمدار که چهل روز بعلف گذرانیده بود و رمقی از حیات داشت او را تعهد نموده پیش امرا آوردند
حکایتش تقریر کرد که در آن سرزمین با قمر الدین جنگ کردیم خلق بسیار از جانبین کشته شدند و او بر سپاه
ما غالب آمد و بطرف صحرای اجی جی روان شد امراء بعد از استماع این خبر بر سبیل استعجال در عقب او
شتافتند و اغرق در راه گذاشته ایلغار فرمودند و روز و شب رانده بکنار آب ارتیش رسیدند و پیش از
وصول ایشان قمر الدین گذشته بود و سالها و عهدها گذشته و در آنجا بتحقیق پیوست که قمر الدین بطرف تولس
کسمور و قاقم ازان حدود می آرند رفته اسب و جان بیرون برده امراء هر یک از ملازمان خود شخصی را بدان
طرف آب فرستادند تا داغ و تمغای ایشان را بر درختان صنوبر عالی که در آن مقام بود نهادند و چون
مدت آن یورش بشش ماه کشید و قوت لشکریان و قوت چهارپایان بنهایت انجامید امرا از آنجا معاودت
نمودند و بعد از قطع صحرا و بیابان بی پایان در سمرقند بعز تقبیل آستان حضرت صاحبقران ممالک ستان
فایز شدند **کنکاش در عزیمت فرمان فرمای استحقاق از دار السلطنه سمرقند فرمودن بجانب دشت قبچاق**
در سنه اثنی و تسعین و سبعمایه حضرت صاحبقران سپهر توان عزم رزم توقتمش خان جزم فرموده
تواجیان را بطلب لشکر ممالک بحر و بر تعیین نمود و فرمان داد که تا ایشان بحلکاه ساتند که بجانب

هیچ افریده ملاحظه نکند و بستان قدیم و جدید باز داد و ازین جهت امرا باساق را بر بودن دشت
قبچاق تکلف نمایند و باید که هر کس یک عدد کمان و سی چوبه تیر با کیش و قربان همراه داشته باشد و سپاهی
هر دو نفر یک اسب و کوتل و هر ده ادم یک خرگاه و دو بیل و یک کلند و یک داس و یک اره و یک تبر و یک تیشه
و صد سوزن و یکدرفش و یک انبان و یک چرم دست و یکی یک دیگ مصحوب کردانید
چنانچه وقت عرض نمایند و حضرت صاحبقران فرمان داد که اسبان از گله اورده بلشکریان دهند و در
خزینه کشاده طبقات حشم و خدم را بی نیاز ساخت و از سمرقند بیرون امده روی براه
نهاد و بر اب خجند پل بسته بگذشت و زمستان در تاشکنت قشلاق فرموده و در بین اثنا مزاج همایون
از صوب صحت انحراف جسته مرض اشتداد و چهل روز استداد یافت امرا و ارکان دولت ستوه و
پریشان خاطر گشته دست بدعا بر داشتند عاقبت سقم بصحت مبدل شده کافه خلایق اظهار فرح
و استبشار نمودند و صلات و صدقات بارباب استحقاق رسانیده بسلامتی ذات بی بدل حضرت و
اتفاق شکرها گفتند و مقارن این حال امیرزاده میرانشاه کورکان با لشکرهای خراسان باردوی همایون
پیوسته شرف دستبوس دریافت و رای حضرت صاحبقران عالی منزلت بر تفقد و التفات رجال و
ملازمان نواخت امرا و تومانات را بعطایای ارجمند مستظهر و بلند پایه ساخته و عامه سپاه را بانعام
خشنود کردانیده بنواخت و تومان قتلق اغلان پسر تیمور ملک خان و کونجک اغلان و اید کوی اورنک را
برسم قلاوزی بر قول باز داشت و سایر عمرجیان را بارکان دولت و امرا باحسنت قسمت نموده در دوازدهم
صفر سنه ثلث و تسعین و سبعمایه که یوسف زرین لقای خورشید در هشتم درجه دلو بود در ضمان
تایید ملک ذوالجلال بجانب دشت قبچاق رایت اقبال برافراخت و امیر علی و امیر ملکت را ملازم امیرزاده
پیر محمد جهانگیر و امیرزاده شاهرخ ساخته جهت یاساق بیتی و ضبط ممالک ایشانرا بازگردانید و
مجموع خواتین و اغاها را رخصت انصراف داد مگر چلپان ملک اغا را که سعادت اسار در مرافقت خویش
نگاهداشت و چون قراسمان محل نزول جنود ظفرنشان گشت ابواب اسمان گشاده برف و باران شتا
و متعاقب شد و در انجا ایلچیان توقتمش خان رسیده بعد از چند روز بوسیله امرا بکاد شرف بساط بوس
خسروانه در حاصل کرده یک تقوز اسب راهوار و یک دست شنقار بعرض رسانیدند و زانو زده
بزبان تضرع و نیاز در پایه سریر حضرت و مصیر پادشاه بنده نواز تقریر کردند که توقتمش خان رسیده بعد
از چند روز بوسیله امرا بکاد شرف بساط بوس خسروانه در حاصل کرده یک تقوز اسب میکوید که حضرت
صاحبقران را بمثابه مخدوم و پدر مهربانست و حقوق ایادی و نعم حضرت درباره افعال ناشایست
و از اعمال نابایست که سابقا بواسطه اغوا اهل شرارت و مفسدان بران اقدام نموده پشیمانم و در دعای
خیر و بخشش هایم و سرگردان اگر این نوبت رقم عفو بر جریده جرایم من کشد بعد از این قدم از دایره مطاوعت

و متابعت بیرون ننهم و دست در فتراک دولت و بار زده سر از خط بندگی و فرمان برداری بازنپیچم حضرت
پادشاه دوست پرور معدلت گستر فرموده که بر عالمیان روشن است که در بدایت حال او بچه کیفیت و شان
از دشمنان گریخته باستان دولت اشیان ما امد و ما بر تنظیم احوال او اقبال نموده لشکر و مال هیچ دریغ
نداشتیم و بعد از وقت اروس خان که بر بسته در قلب زمستان متوجه او شدیم و بسیاری از اسب و شتر و خواسته
تلف شد و دران یورش و مع ذلک در باب تقویت امر و تمشیت کار او خود را معاف و معذور نداشتیم
و بدان مرتبه در کفایت مهم او سعی نمودیم که در الوس جوجی خان باراده ملک دیان بر تخت سلطنت قرار
گرفت و انجا و اطراف دشت قبچاق در حوزه تسخیر و تصرف او امد میان ما و او طریق پدر و فرزندی
مسلوک گشت و اخرالامر بخزاین موفور و لشکر نامحصور مغرور شد بمخادعت بداندیش بوماغ خود راه داد و حقوق
احسان و نیکویی ما بر طاق نسیان نهاده در زمانی که بتسخیر ولایت عراق و فارس مشغول بودیم باعلان
کلمه عصیان مبادرت نموده لشکر فرستاد تا حوالی ممالک ما را خراب و ویران ساختند و ایمعنی را حمل
بر افساد مفسدان بداموز کرده و بر تو التفات براو انداختیم و از حرکات ناپسندیده کان لم یکن انکاشتیم
تا ازان تهور بموضع و جسارت بموقع پشیمان گشته در مقام اعتذار و استغفار اید و او خود از
شراب غرور جهان مست و بیخود شده بود که نیک از بد و خیر از شر باز نمیدانست تا بنفس خویش متوجه
انجانب شد و جمعی از متهوران کافر کیش را برسم منقلای از پیش فرستاد تا بولایت ما در امده باز دگر
خرابی اغاز نهاده و چون این صورت معروض رای عالم ارای گشت پی ایشان در دنبال باهنگ جنگ
از ملک و در دست نهضت نموده قدم پیش نهادیم و سیاهی سیاه ما ندیده بگریخت و کرد ادبار بر خود
بخت و اکنون که بر حسب یرلیغ خان لشکرهای جهان جمع اورده بعزم انتقام روی بدو اورده نهادیم و
او برین حال اطلاع یافته تاب مقاومت با لشکر اسلام در حیز مکنت خویش نمی بیند لاجرم دست در
دامن عجز و بیچارکی زده می خواهد که سیلاب قهر الهی و بهانه زهر پادشاهی را بافسانه و افسون از ساحت
ملک خود باز دارد و چون بر قول و فعل او اعتمادی نمانده ما ازین اندیشه متقاعد نخواهیم شد و بعنایت
ملک بیچون انچه مکنون ضمیر انور ماست از قوه بفعل خواهیم اورد و با این همه اگر در قول خویش صادق است
و با ما یکجهت باید که علی بیک را بفرستد تا بعد از استشاره و استخاره بر مقتضی وقت عمل نموده اید و جز
دو سه روز بگذشت ایلچیان طوی داده خلعتهای قیمتی پوشانید و پادشاه زادکان و امرا را مشوره
فرموده ایشانرا موقوف کردانید و فی این وقت و اسعد ساعت بر باره جهان نورد سوار شده امرا و
لشکریان روی براه اوردند و از قرار چون گذشته سه هفته در بیابان رفتند و بی ابی چهار پایان فراوان
تلف و چون بموضع سارق اوزن رسیدند و اب را سیراب ساختند شکر نعمت ملک وهاب بر
بتقدیم رسانیدند و بنابر کثرت سیل چند روزی در ان مقام توقف افتاد و چون سیل کم شد کذر پیدا

کرده بشتاب از آب بگذشتند و درین اثنا شبی دو نوکر ایدکو اوزبک که بگریخته بجانب توقتمش خان
آمده بودند بموجب فرموده جوجی ایشان را تعاقب نمودند اما نیافتند و لشکر ظفرنشان همچنان مسافت
می‌پیمودند تا بایلچیک طاق رسیدند و از آنجا در وشب در میان الغ طاق آمدند و حضرت صاحبقران فلک
شکوه ببالای این کوه که بغایت ارتفاع دارد برآمد و نظر بر آن بیابان که طول و عرض از اجزای جهان
داند و بس افکند و آن صحرائیست مشتمل بر چشمه‌های خوشگوار و انهار فراوان و اشجار بیابانی و
آنحضرت یک روز بر فراز الغ طاق توقف فرموده و فرمان عالی نفاذ یافت که لشکریان از اطراف و جوانب
سنگ آوردند و در آن مکان نشانه‌ای بلند بسان مناری برافراشتند و سنگ تراشان ماهر تاریخ و صورت
حضرت صاحبقران بلندمحل بر آن بنگاشتند تا بر صفحات روزگار از مآثر آن شهریار رفیع مقدار
یادگار باشد بیت شنیدم که جمشید فرخ سرشت * بر سرچشمه‌ای بر بسنگی نوشت * برین چشمه چون ما بسی
دم زدند * گذشتند تا چشم بر هم زدند * و پادشاه کامران از آنجا روان شده شکارکنان بکنار آب ایلان
جوق رسید نزول فرموده و از آب گذشته و هشت شبانروز رانده بموضع اناقرغوی فرود آمد و چون
از ابتداء یورش خجسته مدتی بگذشت و بجهت آنکه راه از دست از عمارت و زراعت دور بود عسرت
و قحط در اردوی همایون پدید آمد چنانچه بهای یک گوسفند بصد دینار کپکی ترقی کرده و قیمت
غله بسنگ بزرگ که عبارت از شانزده من شرعست بصد دینار کپکی ترقی کرده و با قلت شود اکثر
لشکریان در آن بیابان بتخم مرغان و اصناف جانوران و علفی که شایسته خوردن بود بسر گذرانیدند
و حضرت صاحبقران از طریق مرحمت و اشفاق حکم کرد که طایفه را که اندک زادی مانده باشد بآنکه
قناعت کرده هر شخصی از آن قوم در روزی یک کاسه بلماق بیش نخورد و هیچکس نان و بغرا و کماج و پتلاج نپزد و
نخورد دیگهای معده با وجود خلای از حرارت اشتیاق خوردنی بجوش آمده خلایق اطعمه لحمی فراموش
کردند و امرا بحربر فرمودند از یکمن بار بسنگ انبار که عبارت از بیست من باشد باضافه مقداری سبزی
کاسه بلماق شد گردنکشانی که از غایت تکلف بکباب گوشت و مرغ و قاز مایل نمیشدند یک کاسه
بلماق سرفرود می‌آوردند و درین اثنا حضرت صاحبقران کامکار نشاط شکار فرموده و از برانغار و جوانغار
لشکر نصرت شعار در جنبش آمده اطراف دشت و بیابان فرو گرفتند و جانوران شکاری در صحرا جمع
گشتند که بر آن همه قلت طعام سپاه اسلام صید فربه برداشته لاغر بیگذاشتند و از جمله نوع آهو
در آن صحرا آهوان یافتند که هر یک از ایشان بجثه از گاومیش بزرگتر بود و آن مغول قندغاع گویند
و اهل دشت بکیک و چندگاه سپاه ظفرپناه از گوشت آنها تعیش نمودند و راقم حروف در تاریخی که از
ملازمان میرانشاه نوشته است که در آن صحرا ابیها موشان از سوراخها بیرون آمده مانند بلبل نغمه
والعهدة علی الراوی فی الجمله چون رای آفتاب اشراق پادشاه سعادت یار از امر شکار باز پرداخت سایه

التفات

التفات بر عرض سپاه جاه انداخت طبقات لشکر مانند بحر در جوش و خروش آمده آراسته
و تکمیل فوج فوج متوجه عرضگاه گشتند و حضرت صاحبقران سپهر احتشام بر سمند گردون خرام
سوار شده در آن عرصه فسیح قوشان قوشان را بنظر امعان و احتیاط می‌آوردند سرداران هر فوجی و
شاهزادگان و امرا و تومانان که ماهچه رایت ظفر پیکر سایه التفات بروی می‌افکند زانو زده اسب
راهوار سزاوار پیکشیدند و زبان بدعا و ثنای آنحضرت گشاده میگفت که تا بروز قیام آفتاب حشمت شاه باد
گردون غلام از منقصت زوال محروس و مصون باد و حضرت صاحبقران شرف احماد و تحسین ارزانی
میداشت و در مدت دو روز عرض سپاه بنهایت انجامید و آنحضرت متأمل بود که از شاهزادگان
و تومانان کدام یک را برسم منقلای روان سازد و در آن ساعت امیرزاده سعادتمند محمد سلطان
بهادر زانو زده التماس نمود که منقلای لشکر فیروزی اثر او باشد این جرات و جلادت از شاهزاده
جوانبخت موافق مزاج همایون آمده ملتمس او بانجاح و اسعاف مقرون گشت و در روز هفتم جمادی
الآخر باختیار فرید وحید علم نجوم مولانا عبدالله لسان شاهزاده محمد سلطان با امرای عظام که بموجب
فرمان واجب الاذعان بر ایشان لازم شده بود که ملازم رکاب نصرت انتساب باشند روان شد
و حضرت صاحبقران تأکید و مبالغه نمود که از جزئیات و کلیات هرچه در راه پیش آید اعلام نمایند
شاهزاده و امرا دو روزه راه طی کرده در بیست و شش موضع آتش دیدند که تمام فرو نشسته بود بر فور سرعت
ایلغار پیش حضرت صاحبقران کامکار فرستاده ازین حال اعلام دادند و آنحضرت حکم فرمود
که قورچیان دانسته بدست آورده تفتیش نمایند که افروزندگان آتشها بکدام جانب رفته اند و هم
چنین خبر فرستاد که شرایط حزم و احتیاط مرعی داشته از احوال لشکر و سپاه یک آگاه باخبر باشند
شاهزاده عالیمقدار و امرای نامدار بعد از استماع این اخبار ایوار دستگیر کرده تفحص کنان در رفتار
آمدند و چون از آب توبل عبور نمودند جمعی را بقراولی پیش فرستادند و فرستادگان بسمع شاهزاده
عالمیان رسانیدند که در هفته ده محل آتش دیدیم و هرچند صحرا و بیابان پیمودیم هیچکس ندیدیم آن صورت
را معروض رای حضرت صاحبقران گردانیدند و آنحضرت چون برین حال اطلاع یافته با لشکر ظفر مآل
بر سبیل استعجال روان شد و از آب توبل گذشته بمنقلای پیوست لشکریان هرچند عرصه آن دشت
در زیر پی آورده باین طرف و آن طرف شتافتند اصلا نام و نشان از هیچ صنف مردم نیافتند و
حضرت صاحبقران شیخ داود ترکمان را با جمعی دیگر بهادران بزبان گیری
فرستاد و او مردی بود در بیابان و ریگستان نشو و نما یافته و بتجربه ایام و دوران مهذب گشته و در
نشیب امور و تنها کشیده و تلخ و شیرین خوابجز دهر بر در دار اعوام و شهور چشیده فی الجمله شیخ داود بر
سرعت هرچه تمامتر دو شبانروز رانده در یک شب دو جا آتش دید و او با دیگر دلاوران دو سوار

بایستادند و دردم وقت صبحدم سواری از آن الاجوقها بگاه روان شد و چون آن بهادران در گذشت
او را گرفته بدرگاه عالم پناه رسانیدند حضرت صاحبقران درباره شیخ داود صنوف الطاف و اعطاف
ارزانی داشته دیگر امرا را بانعام و احسان سرافراز گردانیدند و از آن شخص احوال توقتمش خان استفسار
نموده معروض داشت که مدتیست که ما از میان ایل و الوس بیرون آمده درین موضع قرار گرفته
ایم و از احوال الوس زیاده خبری نداریم اما درین روز ده سوار جبه پوش آمده در بیشه که نزدیک ماست
ساکن شده اند و تا غایت معلوم ما نشد که از کدام مردم اند و آنحضرت فرمان داد که عبد خواجه با سی سوار
برود و مردم الاجوقها را کوچانیده باردو رساند عبد خواجه بموجب فرموده عمل نموده ایشان را باردو
و همچنین حکم شد که خواری یساول که سرچشمه هیجا بود بدان جنگل توجه نماید و آن ده مرد را که در آنجا
بسر میبرند باردو در خواری حسب اشاره معلیه شهریاری روی جلادت بدان بیشه نهاد
و چون برایشان رسید بشجاعت قدم پیش نهاده بکارزار مشغول شد و بعضی از آن ده نفر کشته
شدند و برخی را دستگیر کرده بپایه تخت همایون رسانیدند و بعد از تفتیش حال توقتمش خان طبل
رحیل کوفته در جنبش آمدند و بمقصد رسیده کوچ کردند و مسافت بسیار طی نموده و از آنها که کوهها
گذشته در بیست و چهارم جمادی الاخر کنار آب یتوصر بمخیم عساکر گردون مآثر گشت و در آنجا
بجرجی بشرف عرض رسانید که این آب سه گذار دارد یکی ابرهالی خوانند دیگر ابورکجت و سوم را
خیر کجت پادشاه جهانگیر که ضمیر منیرش مطرح اشعه انوار هدایت ملک قدیر بود بزبان خجسته
بیان گذرانید که گذشتن از آن سه گذار از مصلحت دور می نماید چه می شاید که دشمنان در کمین گاه غدر
مترصد و مترقب ایستاده باشند و طریقه آنکه بالای آب روان شویم و اعتماد بر فیض فضل ربانی کرده
خود را بر رود زنیم و بگذریم و بامضاء این عزیمت همایون دوال استقلال بر طبل ارتحال کوفته در جنبش آمدند
و بمقصد رسیده سوار و پیاده خود را بر آن آب زده بسهولت از آن آب عبور نمودند و از آنجا رایات
توجه افراخته بعد از شش روز بکنار آب سمور رسیده فرود آمدند و در آن موضع قراولان که پیشتر رفته
بودند آوازه دشمن شنیدند و بعضی را بر رای اشرف اعلی معروض داشتند و مقارن این حال امیرزاده
محمد سلطان بهادر شخصی را از تغالقان گرفته ببساط سرادق جلال رسانید و بعد از پرسش جواب
داد که گروهی بسیار در آنجا بودند و چون آواز تحرک شنیدند کوچ کرده رفتند و چون بتحقیق پیوست
که باغی نزدیک است فرمان واجب الاتباع نفاذ یافت که هیچکس از شهزاده و قوشون خود جدا نشوند و
لشکریان سوره در شب مطلقا آتش نیفروزند و بعد از آن افواج حشم و خدم مسلح شده و بکمال استعداد
یکدیگر روان شدند و چون کنار آب ایک مخیم پادشاه ترک و تاجیک گشت حضرت صاحبقران
در اوایل صباح روز شنبه غره رجب بحرکت مایل شده بر مرکب همایون نورد سوار گشت و بر سر

پل توقف نموده فرمان داد که سنقلای پیشتر از پل بگذرند و چندان ایستاده که تمام سپاه قول گذشتند
و لشکر دست چپ و راست خود را بر آب زده بشنا عبور نمودند آنگاه پادشاه اسلام پناه از پل گذشته
روان شد و درین اثنا قراولان سرکس از تغالقان گرفته بیاوردند حضرت صاحبقران از کماهی احوال
ایشان بعرض رسانیدند که توقتمش خان از آمدن لشکر ظفر نشان خبر نداشت و دو نوکر او از اردوی
شهریار جهان آمدند و با او گفتند که امیر تیمور گورکان با سپاهی فزون از قطرات باران میرسد توقتمش
خان از استماع این سخن در وادی حیرت بر باغ راه یافته از غایت دهشت و اضطراب گفت که من ترددی چندان
لشکر فراهم آوردم و خان غافل ندانست که نصرت و ظفر بتایید پادشاه عادل است نه از کثرت لشکر هائل
و بر فور تواجیان باطراف ممالک جوجی خان فرستاده سپاه برانغار و جوانغار جمع آورد و گفتند که اکنون
در غزق کول نشسته انتظار دیگران میبرد و بعضی نیز معروض داشتند که توقتمش خان را در خیال چنان بود
که شما بآب یتق رسیده از آن گذارها عبور فرمایند و فرصت غنیمت شمرده دست بردی نماید و آنچه در دل
توقتمش خان بود بر ضمیر مستنیر خسرو جهانگیر [illegible] خبر از بالای آب گذشت چنانچه در قرقره کلک
بیان گشت و چون برای عالم آرای صاحبقران گیتی گشای احوال دشمنان بادبما انکشاف یافت آنجا
که رسیده بود توقف نمود تا امرا و بهادران صف شکن و مبارزان مردافکن بموکب همایون پیوستند
و در آن منزل فرمان همایون صادر شد تا توراها و چترها مهیا و آماده دارند و لشکریان در حوالی خود خندق کنند
از دقایق حزم و احتیاط غافل و ذاهل نشوند جنود ظفر ورود بموجب فرموده شهریار عاقبت محمود عمل
نموده شب در آن مرحله بسر بردند و روز دیگر که خسرو سپهر احتشام برین کاخ فیروزه فام فرمان فرمای
اهل اسلام از آن منزل کوچ کرده متوجه جانب دشمنان شد و عساکر گردون مآثر در هر محل که فرود می
آمدند از سلوک طریق حزم و کندن خندق خود را معاف و معذور نمیداشت و در خلال این احوال حضرت
صاحبقران عدیم المثال امرا و تومان و قوشون را احضار فرموده بمرحمت جدید درم و دینار بخشید و قبات ابیات
تخلعهای گوناگون آراسته جبهای لایق علاوه آن عطایا گردانید و در اثنا راه گل و لای بی تره و سیل پیش
آمد بزحمت و مشقت تمام از آن وحل بگذشته و خیام استراحت برافراشته هر کس در وثاق خود قرار گرفت
و بعد از اندک زمانی قراولان جبه فرستادند که از تغالقان سر قوشون خود را ایما نمودند و باز پیغام دادند که
گروهی انبوه از دشمنان ظاهر شدند حضرت صاحبقران سعادت قرین با طایفه از ملازمان جلادت
آیین سوار شده پیشتر رفت و فرمان داد تا مجموع لشکر صفها آراسته از عقب روان شوند مقارن این
حال قراولان شخصی را گرفته پیش آنحضرت رسانیدند و بعد از استعلام چنین تقریر کرد که توقتمش خان هیچ [illegible]
گشتار اکشیده پیشتر بود زیرا که چنین شنیده که خوردنی درین اردو بغایت نایافت و عزیز است و بحکم
قهر تعلل [illegible] فرمودن بیچاره صادق القول کشته گشت و سونجک بهادر داروغه [illegible] مامور شد که

بجانب دشمنان توجه نمایند و خبری که باشد بسمع اشرف اعلی رسانند وایشان بامتثال امر مبادرت
نموده چند فرسنگ دران بیابان رفتند واز مخالفان اثری نیافتند بجز آنکه کشته و صدق حدیث
شخص مقتول نزد همکنان بوضوح پیوست و بعد از مراجعت ارغونشاه سهراب جاه مثال داد که مبشر
بهادر برانکیری برود تا بتحقیق خبر مخالفان معلوم نکند باز نکردد وان شیر بیشه ظفر با جمعی از مردم
دلاور بر جناح تعجیل در حرکت آمد و چون چند مرحله قطع کرد بجنکلی رسید و در درون دید و بیشتر
رفته آواز شنید و کس فرستاد و بر کیفیت دشمنان مطلع شد و چون مقاومت با ایشان در حیز امکان
خویش ندید با یاران خود بر سبیل شجاعت رفته و بر یاغی از جاده نا اکاه اکاه کشته جز جنک چاره نداشتند
و بجز بر دشمنان قوم خون کرفته پای جلادت پیش نهاده دران مقام مقاتله آمدند و سپاه نصرت شعار
بضرب تیغ و زخم تیر دمار از روزکار اهل ادبار آورده چهل کس را از ایشان دستکیر کردند و کرفتاران را
بدرکاه عالم پناه رسانیده مبشر بهادر مشمول لطف و احسان بیکران کشت و یاران او نیز بصنوف
عنایات پادشاهانه اختصاص یافتند پادشاه بحر و بر از آن چهل نفر احوال توقتمش خان استفسار
نمود ایشان بعرض رسانیدند که حکم کرده که لشکریان در فرق کول جمع آیند و ما چار کان بانجا رفتیم و
او را نیافتیم و نیز معلوم نشد که سبب نا آمدن پادشاه بوعده کاه چه بود لاجرم در جنکل و بیابان
سرکردان کشتیم تا بدین محنت و بلا مبتلا شدیم و بعد از عرض این حکایات آن اسیران بموجب فرمان
بیاسا رسانیدند و درین اثنا بر جانی را مجروح و زخم دار بپای سریر اعلی آوردند او نیز زده معروض
داشت که از جانب سرامو عدی که خان بابندکان جا در رسانیده بود رفتیم و او را در آن موضع نیافتیم
و بر دیگر حالات اطلاع نداریم حضرت صاحبقران مدبلر زنجان و خلال پیر امیر حمید و مولی و صاین
تمور را با طایفه از دلاوران بقراولی فرستاد و فرمود که چون سپاهی سپاه مخالف بر جنبید اکر غلبه آبند
خود را از راه قریب بدیشان رسانیده روی بکریز نهند تا ایشان فریفته شده پیش آیند که هر چه زودتر
نماید بی توقف معروض دارند بهادران بر حسب فرمان واجب الاذعان متوجه جانب دشمنان شدند
و انلای و آب لایناجی کذشته چشم ایشان بر سواد قراولان توقتمش افتاد و از ایشان یا غنده کس جدا
کشته و بدین جانب توجه نموده از ین طرف صاین تمور نیز پیش رفت و با یکدیکر حکایت کفته صاین
تمور مراجعت کرد و مولی را بخدمت حضرت صاحبقران روان ساختند تا کیفیت واقعه معروض دارد
وا و هم عنان شمال و صبا بموکب نصرت اثار رسید و آنچه دیده بود بسمع صدر نشینان بارکاه اعلی
رسانید **ذکر قراولان شاه منصور و بقتل رسیدن ایکو تمور** چون مولی باردوی همایون
آمده صاحب حال معروض داشت حضرت صاحبقران کامکار امیر تمور را با چند سوار دلیر نیز
کزادر فرمان داد که بطرف مخالفان رود و بتحقیق قلت و کثرت ایشان نموده و محل و منزل آن قوم

معلوم

کرده خبری درست باز رسد دل بدل آنکن بامتثال الحکم واجب الاتباع کردیت با طایفه از دلیران صف شکن
روان شد و از کل و وحل کثیف و آبها کذشته بجلال حمید و بلمرزخان و سایر قراولان پیوست و چون باتفاق
پیشتر رفته اندک مسافتی پیمودند جمعی از سپاه توقتمش خان را بر فراز پشته دیدند که ایستاده نظاره می
کردند امیر ایکو تمور فوجی از مردان کار دیده دلاوران شیر شکار را بجانب ایشان فرستاد و مخالفان چون
از توجه سپاه اکاه کشتند از پشته زیر آمدند فرستادکان بر پشته بجای آن جماعت بالا رفتند و از آن
طرف پشته سی توشون مرد آراسته دیدند که صف کشیده در کمین فرصت و حرب پیکار آماده کشته
ایستاده اند چون قراولان بر عدد دشمنان مشاهده فرموده مصلحت در مراجعت دیدند و بخشت مردم خود را
باز کردانیده وصیت کرد که باهستکی از آب و وحل بکذرند و خود با اندک نفری بر فراز تل بر آمد و مردم توقتمش
خان چون دانستند که مردم قراولان حضرت صاحبقران دور است و در راه کل و آب بسیار متوجه جانب
ایکو تمور شدند و او پای ثبات و وفا افشرده چندان کوشش نمود که سپاه پادشاه جهانکیر بسلامت از آب و کل
بکذشتند و بعد از آن عنان معاودت انعطاف داد و از عقب یک تیر بروی خورد و تیری دیکر باسب او رسید
چند نقش آن اسب از آب بکذشت و اسپ بی قوة شده از پای در آمد ملازمان اسب باره کشیده چون
قدم در رکاب آورد اسب تیر بزخم تیر بیفتاد و او پیاده روی باعدا نهاده تیری چند انداخت و تیغ میزد تا شهادت یافت
لا مرد لقضائه ولا معقب لحکمه و دران معرکه هر ملک پسر ... کاد برلاس و رمضان خواجه و محمد ارلات شربت فنا
امیر ایکو تمور بجای آوردند انا لله وانا الیه راجعون و مقارن این حال حضرت صاحبقران بی همال در ضمان عنایت
پادشاه بی زوال با مردم اندک بکنار آب رسید و فرمان داد تا دلاوران پیاده شده از آب بکذشتند و بزخم
پیکان جانستان اعدای دولت قاهره را براندند امیر حاجی سیف الدین و امیر جهانشاه که ملازم رکاب جهانکیر
بودند کوششهای مردانه نمودند و در آن روز هولناک امیر حاجی پسر امیر حمید آثار شجاعت و مردانکی بظهور رسانید
که هیچ کس خود را بر سر توشون زده وایشان را از جای برداشت و ندیکه خان و شاه ملک پسر قتای مرکز و
بایزید شش انکشتی نیز داد مردی داده تا غایت سعی و اجتهاد بتقدیم رسانیدند و از مخالفان سه نفر را
دستکیر کرده بپایه سریر سلطنت مصیر آوردند و حضرت صاحبقران از آن موضع مراجعت نموده در لشکرکاه
نزول فرمود و طایفه که در آن معرکه مردانکیها کرده بودند و وظایف جانسپاری بتقدیم رسانیده و از کثرت
دشمن و وحشت مصاف نیندیشیده بعطایای بی پایان و نوازش بیکران مخصوص کردانید و نشان
ترخانی ارزانی داشت و حکم کرد که یساولان دست رد و چوب منع پیش ایشان ندارند و از آمد شد
بمجلس همایون منع نکنند تا نه جریمه که از ایشان صادر نشود مواخذه ننمایند و اقربای باز
ماندکان امیر ایکو تمور را بانواع لطف و احسان و بر و امتنان خشنود و شادمان ساخت و مهر بزرک وی
مهر پروانه و راه و رسم امیر ایکو تمور بپسر او برلجقای شاه ملک عنایت فرمود و پایه قدر او را از فرق فرقدین کذرانید

و در بعضی از تواریخ مسطور است که چون امیر انکو تیمور کشته شد دشمن بسیاری بر عقب او بر لشکر حضرت سعادت
استیلا یافت و شب در غایت هول و هراس در آمد بشبهای که تا اکنون نکذرانیده بود الحاصل چون نزدیک بشش ماه بود
که حضرت صاحبقران در ضمان تایید حضرت ذو الجلال بجانب شمال میرفت لشکریان بموضعی رسیدند که بعد
از غروب آفتاب و پیش از غیبت شفق از صبح ظاهر شد و بنابر آنکه جمعی از وجوب صلوة و عشا در آن
اوقات که خسرو انجم چند وقتی خیمه در بروج شمالی برد نماز خفتن بر بنده مکلف بحسب شریعت غرا و ملت
بیضا فرض نیست و بنابر آنکه توقتمش خان در هیچ موضعی چندان توقف نکرد که جنود ظفر ورود باو رسند
و قریب بان شد که آن کروه انبوه دیکر از حرکت بستوه آیند حضرت صاحبقران ممالک ستان با شاهزادکان
و امرا و نوینان در این باب مشورت کرده فرمود که امیرزاده عمر شیخ بهادر با بیست هزار سوار و چند سردار نامی
مثل سونجک و سلطان سنجر حاجی سیف الدین و امیر عثمان عباس و غیرهم بتعجیل تمام بروند تا او را جای
توقف نماید شاهزاده و امرا بر حسب فرمان روان شده روز دیکر خبر آمد که قراولان جانبین بهم رسیده اند
و چون رای همایون از این قضیه آکاهی یافت پرتو التفات بر سامعی سپاه انداخت کشاده و ترتیب طبقات
لشکر و محاربه صاحبقران و توقتمش خان با یکدیکر و در آن ایام که مسافت میان فریقین سمت تقارب پذیرفت
خسرو انجم از سحاب مظلم نقابی بر روی کشید تا هول آن کار زار را شاهد نکند برف و سرمای عظیم
پدید آمد و چون توجه خاطر آفتاب اشراق فرمان فرمای آفاق بعد از شش روز هوا صافی شد آنحضرت
روز یکشنبه پانزدهم رجب سنه ثلاث و تسعین و سبعمایه در موضع قندوزچه به آراستن سپاه ظفر پناه استقلال
نمود هفت قول مرتب ساخت قول اول بنام سلطان محمود خان بیاراست و باسلامیشی امیر سلیمانشاه
رجوع فرمود و قول دوم را که بآنحضرت اختصاص داشت بشاهزاده محمد سلطان محمود سپرده و بهادران
نامدار و دلاوران روزبکار را استحکام داد و قول سوم بوجود امیرزاده میرانشاه کورکان آرایش یافت
و محمد سلطان شاه بضبط و ربط آن مقرر شده و موضع این قول دست راست متعین کشت و قول چهارم
در دست راست باسم امیر حاجی سیف الدین موسوم آمد و قول پنجم را باهتمام و التفات امیرزاده عمر شیخ
باز کذاشت پوشیده نماند که در تواریخ بر سبیل اجمال و هفت قول مقرر کرده اند و تفصیل پنج قول بیش
نکرده فی الجمله حضرت صاحبقران ظفر قرین بیست قوشون از دلاوران جلادت آیین اختیار فرمود و حکم کرد
که در عقب قول بزرک توقف نمایند اکر هنکام نبرد فوجی را بمدد احتیاج افتد ایشان آماده و مستعد [illegible]
باشند و در بعضی تواریخ مسطور است که امیر حاجی سیف الدین با لشکر آراسته در قبل دست راست
بود و بیری بیک ساربوغا و خداداد حسینی و طایفه از بهادران در قبل دست چپ مقرر شده و امرای تومانات
و قوشونات مرتب در موضع خود قرار کرفته مستعد جنک و پیکار کشتند و از آن جانب آن دشمن بدنهاد
و توقتمش خان و قول برافراز سپاه خود را با شاهزادکان مثل تیمور اغلان و ایلتمش و بیک بولاد اغلان

و علی اغلان و جنجبه اغلان و امراء الوس جوجی خان مانند علی و سلیمان صوفی بیقران و توروز بیقران و اقتا
دامتوبه و ادوس جوقاقنات و عیسی بیک برادر بزرک ایدکو و حسن بیک و سرای کوکبوغا و یعلی بن بهرین و قرد
بعودیر و دیکر بهادران دشت قپچاق آرایش داده بود و مقابل جنود آفاق صف کشیدند و از ازدحام لشکر
مخالف چشمها خیره و از غبار سم اسبهای ایشان هوا تیره کشت ب سراسر همه دشت و صحرا و کوه ز سم
ستوران لشکر ستوه وقتی چنین صاحبقران کشورکشای فرمان داد تا لشکریان از چهارپایان فرود آمده
خیمه و خرکاه بر پای کردند و در اکثر دیکها آتش برافروختند توقتمش خان از کمال تمکن و وقار سپاه حضرت سعادت
و قلت التفات تعجبها نمود و حساب کار برکرفت و با خود کفت که اینها چه نوع مردمند که در روزی بدین هولناکی
بروای خیمه زدن و پختن و خوردن دارند و با خوف و خشیتی تمام بتسویه صفوف و تعبیه مئات و الوف مشغول
کشت و سپاه او بچند قوشون از لشکر نصرت آثار زیاده بود و حضرت صاحبقران کامکار که پیوسته
فتح و فیروزی از عنایت و تایید پروردکار اعظم سلطانی و برهان سپاه دانست نه از کثرت اعوان و انصار
پیش از شروع در جدال و قتال فرود آمد و از سر صدق و نیاز دو رکعت نماز کزارده جبین اخلاص بر زمین نهاد
و از بارکاه حضرت ظفر و نصرت مسئلت نموده سوار شد مقارن این حال مرتضی ممالک اسلام و افتخار
عترت نبوی امیر سید برکه و مشایخ عظام خواجه ضیاء الدین یوسف و شیخ اسمعیل که نسب ایشان بقدوه
ارباب صفا و عرفان شیخ الاسلام احمد جام قدس الله تعالی روحه منتهی میشود سرها برهنه کرده و دستها
بدعا بر آورده از حضرت عزت تواتر آلاء و ارتفاع اعلام شوکت حضرت صاحبقران و انخفاض دولت
توقتمش خان طلب داشتند و جناب سیادت مآب نقابت قباب روی بحضرت کامیاب آورده بر زبان
خجسته بیان کذرانید که توجه حیث شئت فانک منصور دلیران هر دو لشکر و صفدران هر دو کشور پای
در میدان شجاعت نهاده دست از آستین جلادت بیرون آوردند آتش رزم و پیکار بنوعی برافروخت
که بر کشتکان معرکه با وجود قساوت قلب دل جلاد بیرحم فلک بسوخت و پیش از همه امیر حاجی سیف
الدین صف انجاب از هم فرو ریخته دشمنان روی بکریز نهادند و چند قوشون از اهل شقاق که زیاده آمده
بودند بقصد آنکه از عقب امیر حاجی سیف الدین در آیند و دست بردی نمایند روان شدند و چون امیر جهانشاه
بهادر ایشان مشاهده نمود با سپاه خویش جنبیده سر راه بر آن قوم کمراه بکرفت و همه را بضرب شمشیر و زخم
تیر باز کردانید و امیرزاده میرانشاه کورکان از جوش رخش جهان نورد برانکیخته و چون سپهداران با خاک معرکه
برانکیخته دمار از روزکار جمعی که در مقابل او قرار کرفته بر آورد و از جوانغار لشکر دشت قپچاق بعضی کشته
کشته و بعضی را طاقت طاق شده راه انهزام پیش کرفتند و امیر عثمان عباس با فوجی اندک از مردم وفادار
حق شناس خود را بر سر قوشون زد و در اثنا کر و فر از اسب در کشت و میان اهل دیار دست بر تیغ
و کمان باز نهاده بار دیکر بنیروی اقبال حضرت صاحبقرانی پای در رکاب و بر پشت زین نشسته بر قرار اول

دشمن تاخته مجموع را پریشان ساخت و امیر شیخ بهادر که در روز جنگ حبشه طالب نام و ننگ بود و پر دلی دو
دلاوران ملکی اقش لهنک در شیشه خانه جمعیت بد اندیشان سنگ تفرقه انداخت و شاهزاده عالمیان امیرزاده
عمر شیخ بهادر شمشیر جرات و جلادت آخته و بجانب برانغار خصم تاخته مجموع را پریشان ساخت و امیر شیخ علی
که در روز جنگ حبشه طالب نام و ننگ بود و پر دلی دو دلاوران ملکی اقش لهنک که هر کرا در برابر خود یافت
در بدن او جوشن کفن ساخت و بری بیک و خداداد حسینی نیز کوششهای مردانه نمودند القصه بهادران سپاه
نصرت نشان غالب آمده هر کس مقابل و برابر خود از جای برداشت و دشمنان انهزام یافته بعضی کشته شدند
و برخی گریختند توقتمش خان چون مقاومت با حضرت صاحبقرانی در حیز امکان خویش ندید روی از انجانب
گردانیده سوی جرانغار که امیرزاده عمر شیخ شد و شاهزاده مانند کوه راسخ پای ثبات و وقار بفشرد و توقتمش خان چون
دید که مردم کار او نیست عنان عزیمت بجانب شیخ نور الدین و هزاره سلدوز تافت ایشان هر چند شباغاز کردند
فایده نداد و توقتمش خان با امرا و سرداران الوس جوجی خان حملها پیاپی آورده غالب آمدند و بسیاری از
قوم سلدوز را کشته و از میان ایشان گذشته در عقب لشکر پادشاه جهان گشای صف آرای گشته
ایستادند شیر بیشه هیجا و نهنگ دریای بوغا امیرزاده عمر شیخ بهادر با مردم خویش در مقابل توقتمش خان آمده
و تو دهاد هیجا پیش گرفته بجنگ اشتغال نمودند و حضرت صاحبقرانی در عقب گریختگان سرعت کرده
تواچی رسیده معروض داشت که توقتمش خان در پس لشکر منصور کشیده ایستاده است و دیگری از جانب
امیرزاده عمر شیخ آمده همان سخن گفت و آنحضرت عنان بطرف او معطوف گردانید چون توقتمش خان چتر
فلک فرسای فرمان فرمای هفت کشور را مشاهده کرد پای ثبات از جای رفت و دست جلادت او از حرکت
باز ماند و شامت کفران نعمت بروزگارش رسید و بهزار حسرت و افسوس دل از ملک و مال برداشته روز بدن
و بی ناموسی بله فرار پیش گرفت و تمامت الوس جوجی خان شکسته رکاب و گسسته عنان متفرق و پریشان
شده از خان و مان جدا افتادند حضرت صاحبقران گردون غلام در آن منزل فرود آمده و مجموع شاهزادگان
سپهر احتشام و امرا و نوئینان باحترام شرف تقبیل بساط جلالت مناط دریافته زبان استبشار بتهنیت
آن فتح نامدار که سرمایه فتوحات روزگار بود بگشادند و دعا کرده و آنحضرت ایشان را در آغوش گرفت
و هر یک را بعنایات پادشاهانه و انعام خسروانه بنواخت و از ده نفر هفت کس اختیار کرده از عقب دشمنان
فرستاد و دلاوران بهرام انتقام تیغ قهر از نیام کشیده طریق و آئین محابا و مواسا یکسو نهاده از پی دشمنان
شتافتند و مانند برق جهنده و قضاء رسنده در حرکت آمدند و از آن خون گرفتگان برگشته روز از هر چه
شمشیر قابل بود و از پیش در دو دانکی و قیاس توان کرد که از میان این دو سیلاب چند کس رخت بساحل نجات
کشیده و مال و منال و فرزند و عیال و تحمل و اسباب چندان بدست سپاه نصرت انتساب افتاد که
زبان ناطقه از تعداد آن کنگ و لال گشت و از شاهزادگان جوجی نژاد کونجک اغلان و تیمور قتلغ اغلان و

امراء

امرای الوس ایدکو که پیش از این بچند سال از توقتمش خان روی گردان شده ملازمت عتبه علیا حضرت صاحبقرانی
نموده بودند و بخلع گرانمایه و جامهای قیمتی و کمرهای مرصع و اسبان راهوار بانبهای زر نگار و دیگر مواهب پادشاهانه
و عطایای خسروانه مستظهر و بلند پایه گشتند و در اثنای این اوقات که فتحی چنین روی نمود توقتمش خان
فراری گردان شده ملازمت عتبه علیا حضرت صاحبقرانی نمودند و بخلع گرانمایه نیم جانی از آن دام خونخوار بدر
کران کشیدند ایشان در پایه سریر اعلی زانو زده معروض داشتند که اگر رای عالم آرای حضرت صاحبقرانی اقتضا کند
ما بندگان صادق بوده ایم ایل و الوس خود را که از حوادث دوران سرگردان شده اند جمع کرده بیاوریم عاطفت
شهریاری ملتمس آن دو شاهزاده و ایدکو اوزبک را باجابت مقرون ساخته فرمان داد که برای هر یک منشور
علاحده در قلم آورند مضمون آنکه هیچکس مزاحم و متعرض مردم ایشان نشوند و خان از ایل اجماعت فرستادند
و کونجه و تیمور قتلغ و ایدکو حکم درین باب حاصل کرده خرم و کامیاب بجست و جوی مردم خود در رکاب
بوی آمدند و صاحبقران عالی مکان از عقب جنود نصرت نشان که بتکامیشی نجا القان رفته بودند در آن
در نهایت طراوت و بهار مانند گلستان ارم و اطراف آن مسمی خاطرهای پیغم معسکر همایون گشت تیمور قتلغ
اغلان و ایدکو اوزبک که بطلب ایل و الوس خود رفته بودند هر دو قوم خویش را یافته و گروهی انبوه پیش ایشان
جمع گشته آن یک راهوای دشت قبچاق و مملکت جوجی در باطن راسخ شده و این را داعیه امارت پی سپار مجرای
از باطن سر بر زده حقوق ایادی و نعم حضرت صاحبقرانی فراموش کردند و چهره عهد را بناخن بیوفایی
خراشیده تیمور قتلغ روی بپایان نهاد با اتباع خویش و ایدکو با اقوام خویش بطرفی دیگر رفته و کونجه اغلان
چون در مجلس خاص بشرف قرب و مزید محرمیت اختصاص یافته بود با بعضی از متابعان که در همراه او بودند
باز خود ده بدرگاه عالم پناه مراجعت نمود و ملحوظ نظر عاطفت و عنایت پادشاهان گشت و جمیع امرا و
نوئینان که بموجب فرمان حضرت صاحبقرانی بتاخت ولایت باغی رفته بودند با غنایم نامحصور و اموال
موفور و دختران ماه پیکر و پسران خورشید منظر و اسبان راهوار و شتران باد رفتار باردوی همایون
معاودت کردند چندان برده پری رخسار از کودکان و اناث در معسکر خجسته نشان مجتمع گشت که از برای حضرت
صاحبقرانی بتاخت پنج هزار نفر گزیدند دیگر از نظرها که ملازمت رکاب اشرف اعلی نمودند در اثنای راه
زبان امید نظم کرده بود **بیت** که یا بند حیات ما باقی * بکف آریم ترک یغماقی * و در آن منزل جنت حضرت
که نسیمش از باد بهشت حکایت میکرد و آب روانش از چشمه حیوان سیراب طبیعت صافی پادشاه سپهر
حشمت میل طرب و عشرت فرموده مدت بیست و شش روز در آن مکان دل افروز که تختگاه جوجی خان و
اولاد نامدار او بود بیمن سعادت بخت فیروز حضرت صاحبقرانی داد عیش و کامرانی داد **ذکر مراجعت**
حضرت صاحبقران علی الاطلاق بدار السلطنه سمرقند از دشت قبچاق چون این فتح نامدار که از اطراد
فتوحات سلاطین گردون اقتدار تواند بود حضرت صاحبقران کامکار را میسر شد و در دشت وخرابه

از قهر و سیاست عساکر گردون اقتدار کی نماند حضرت صاحبقران سعادتمند روی توجه بجانب سمرقند
نهاد و از غنایم و اموال غارت صحرا و بیابان مالامال شد چون ظفر پرورده سپاهی و مستظهر بمصاحبت جود
و سنان تا سعود سمرقند و بطیش خاطر شاد ازل قطع میکردند و از جمله اسباب تجمل که بدست لشکر آن افتاد
چندان خرگاه که قربه بود که نشیمن اهل دشت می باشد و کیفیت خرگاه که قربه هست آن است که از هنگام
نزول و ارتحال لازم نیکشایند و مجیان که ساخته اند بر گردون می نهند و برمی دارند و کثرت خلایق در آن درگاه
همایون بمرتبه بود که وثاق خود کم میکرد زبان حال او متمثل باین مقال می شد بیت هرگز نفرمی نزدم جرم
شاهی ازان به عشق تو کرباد من ایم و چون بکنار آب تیق رسیدند و نزول کردند که بجز اغلان که بودت
اصلی دشت او بود حضرت کراهالی آن موضع مورثقلق را به یهمانی فنا نده و او را هوای سکنی و
ملازمت مورثقلق دامن گیر شده و از طریق مستقیم منحرف گشته راه بیوفایی بیرون گرفت و بی رخصت
حضرت صاحبقرانی بجانب وطن و مسکن مالوف خود شتافت و چون از آب تیق عبور نموده فرسنگی
چند بودند حضرت صاحبقران عدالت آیین امیر سیف الدین را در عراق گذاشته بتعجیل مرحمه عاطفت
در حرکت آمده و بیابانهای پر خطر قطع میفرمودند تا در ذی حجه سنه ثلاث و تسعین و سبعمایه آن
ضیران گذشته در اترار فرود آمدند و از آنجا بسعادت و اقبال روان شده خطه سمرقند را بوجود با وفا و
دینکی خویش نمود خلد برین ساخت خواتین و نوینان مراسم استقبال بجای آوردند و پیشکشهای لایق
گذرانیدند و سپاس و ستایش ملک منان جاری گردانیدند و عاید دعا یاد کافه برایا بمجوات شکر تقدیم
رسانیدند و از غبار سم سمند جهان نورد شی دیده ایشان روشنایی پذیرفت و حضرت صاحبقران کشور
ستان فرمان داد که طویهای عظیم مرتب بیش و عشرت اشتغال نمودند چون چند روز بلهو و سرور بگذرانید
امیرزاده میرانشاه برحسب اشارة حضرت صاحبقران متوجه خراسان گشت و آنحضرت در نواحی
تاشکنت یراق قشلاق دیده بدان صوب رایت اقبال برافراخت و امیر حاجی سیف الدین در محرم سنه
اربع و تسعین و سبعمایه از عراق بموکب همایون پیوست و شهریار کامکار با تمامت شاهزادگان و اعیان
امرا و نوینان را از فتوحات این سفر خجسته فال مستبشر و خوشحال ساخت و زمستان در صحرا باز سین
ارغیود تاشکنت بفراغ بال گذرانیدند و در اوایل بهار متوجه مستقر سریر سلطنت گشت و از
آب خجند گذشته شکارکنان در حرکت آمد و چون موضع اقامت مرکز اعلام ظفر شعار شد ممالک
خسروانه ممالک سلطان محمود بن ناصر الدین سبکتکین را از کابل و غزنین و غیر ذلک تا حد و هند و
آب سند بشاهزاده پیر محمد بن امیرزاده جهانگیر ارزانی داشت و بموجب فرمان امرای عظام مثل
حسین صوفی پسر غیاث الدین ترخان و قطب الدین عمزاده امیر سلیمان شاه و حسین خواجه پسر امیر
عباس و شمس الدین اوج قراق و دیگر سرداران و بهادران در رکاب شاهزاده بضبط آن ممالک به

اهل

اهل و عیال و توابع و لواحق روان شد و هم در اوایل سال مذکور بادشاه نوید ظفر و منصور سایه عنایت
و التفات بر دار السلطنت سمرقند افکند و آن سرزمین را بعز مقدم میمون خود زیب و زینت داد و بعد از روزی
چند که در نفس شهر بساط انبساط گسترده از آنجا بیرون خرامید کانگل مضرب خیام شاه دلگشا گشت و حکم واجب
الاتباع صادر شد که بجهت احتفاد عالی مکان در آن موضع خیمه و خرگاه و قبه و بارگاه با اوج مهر و ماه برافراشتند
و اسباب طوی بنوعی که لایق پادشاهان سترگ با شکوه باشد مهیا داشتند و دختر غیاث الدین ترخان
را با دختر امیر حاجی سیف الدین را در حباله امیرزاده ابابکر با شاهزاده میرانشاه اوردند و برای هر یک از شاه
زادگان و کلیشان اردو علاحده ترتیب دادند و صلاء بر مغان بگوش خرد و کلان و پیر و جوان رسیده بساط
زهد و تقوی در نوردیده شد و صومعه نشینان ایام اجتناب از جرایم و آثام قدم بر قدم مقتدای شیخ احمد جام
داشتند بیک کرشمه ابهام سبک از سر سجاده برخاسته بطلهای گران کشیدند بیت اساس توبه که در
محکمی چو سنگ نمود ببین که جام زجاجی چگونه اش بشکست و چون خاطر خطیر صاحبقران جهانگیر از این قضایا
بپرداخت بعزم یورش پنجساله لوای عزیمت برافراخت ذکر لشکر کشیدن سلطان صاحبقران بممالک
ایران و فتح قلعه ماهانه سر بحوالی گرمسیر چون بمسامع علیه حضرت صاحبقران نصرت قرین
رسید که طایفه از ولات و حکام ایران زمین در غیبت موکب همایون پای از حد خویش فراتر نهاده مخالفت
نموده و یاساق آنحضرت مهمل گذاشته اند در ضمیر مستنیرش گذشت که یکنوبت دیگر ایران را بادکار فرماید
ایشان را گوشمالی چنان دهد تا دیگر بار هیچکس از جاده عبودیت انحراف نجوید و سلوک طریق غوایت ننماید
با مضاء این عزیمت در منتصف رجب سنه اربع و تسعین و سبعمایه حضرت صاحبقران که همت بلندش تسخیر
برج شرفات ایوان کیوان می افکند رایت جهانگیری برافراخت و غره شعبان خاک بخارا از سم سمند باد رفتار
بمشک ختن و عبیر سارا تبدیل یافت و در آن موضع بر مزاج معتدل شهریار دریادل مرضی عارض گشته و
بدان التفات ننموده کوچ کرده تا جوند که از اعمال بخارا است عنان باز کشید و در آنجا زحمت قوی شد
خواتین و اولاد را طلب داشت حضرات عالیات سرایملک خانم و تومان آغا و قرة العین ناصره سلطان بخت
بیگم با سایر فرزندان و آغایان از سمرقند بیرون آمده و بشتاب راه سپار سریر خلافت مصیر بر سر بالین
خسرو روی زمین حاضر آمدند و درین اثنا فرمان حضرت صاحبقران قضا امضا صادر شد که امیرزاده محمد
سلطان بهادر برسم منقلای از پیش رفته بود و از جیحون عبور نموده سپاه منصور هر موضعی که رسیده باشند
بگذارد و مراجعت نماید و خواتین و فرزندان و ارکان دولت و اعیان حضرت بصدد آن ایستادند که حدیث داووا
مرضاکم بالصدقة ان حدیثی است که تصدیق محصول علما و اهل صدق و صفا بان مقرون گشته است دست
بتصدیق بکشادند و از فواضل صدقات به فقرا و مساکین و ارباب احتیاج برابر مقدور و میسر ایشان
بود قسمت نمودند و اهل صلاح و تقوی بجهت امن و امان عالمیان دست بدعا برداشتند تا در اندک

شعبان از مرض صعب روی بصحت نهاد و چون مزاج اشرف باعتدال مایل گشت فرمان واجب الاطاعة
صدور یافت که امیرزاده محمد سلطان بدستور سابق پیش رفته در دو شنبه رمضان المبارک حضرت صاحب
قران که چون توان در کنف صحت و اقبال بار دیگر بعزم ربط و ضبط ممالک ایران سوار شد و چون موضع
اما به محل نزول لشکر منصور رسید مهد علیا سرایملک خانم و تومان آغا با سایر خواتین رخصت انصراف بدار
السلطنه سمرقند ارزانی داشت و از جیحون عبور نموده شاهرخ بهادر خاطر ایشان بطرف سمرقند روانه کرد
و بعد از علی بغا و از جیحون عبور نموده امیرزاده سلطان محمد ملحق شده بودند و بانوی عظمی خانزاده از
جانب هرات رسید و در آن مکان حضرت پادشاه عالیشان طوی سنگین داده تحفهای سنگین کشید
و اردوی اعلی از جنوشان نهضت فرموده کنار آب جرجان مضرب خیام سپاه گردون مقام شد و
اذین برسالت سازنگان رفته بود باز آمد و سید غیاث الدین با تحفه و هدایا طبرستان بدرگاه رسانید
و گفت که سید کمال الدین در صدد اطاعت و قبول مال و خراج گذاردیست و سید غیاث الدین بن لقمان که
برحسب فرمان بعد از فوت پدرش حکومت آن ولایت تعلق باو گرفته بود چون با دار استراباد بیرون آمد
مرحله طی فرمود جنگلی عظیم پیش آمد که از کثرت درختان جاسوس وهم را در آنجا بار نبود حکم واجب الاذعان
نفاذ یافت که ملازمان موکب همایون اشجار قطع کرده سر راه بگشایند که عرض هر یک از آن یک تیر پرتاب باشد
طریقی وسطی بران مرور قول و طرفین جهت برانغار و جرانغار لشکر آن که شیران بیشه پیکار بودند بدین
طریق جنگل بریده پیش میرفتند تا بساری ره رسیدند و در آنجا بتحقیق پیوست که سید کمال الدین که حصنه
ماهانه سر پیش رضی الدین رفته است و ماهانه سر قریه ایست که در چهار فرسخی امل واقع شده نزدیک بدریا
از جانب آن موضع قلعه استواری ساخته و پرداخته بودند که طرف آن اتصال ببحر داشت و دیگر جوانب
بسیار مغاک بود که هنگام تموج آب دریا در آن میرسید و عرض آن مغاک که حکم دریا داشت قریب یک
میل بود و بر این قلعه ماهانه سر درختان بلند نزدیک دیگر فرود آمده انواع اشجار در ابنیه های درخت
برهم نهاده استوار ساخته چنانچه در چشم بیننده انحصار دیگر می‌نمود و در آن هنگام ولایت و حکام سادات
هر چه داشتند از نقد و جنس بانجا برده بودند و سایر متمولان آن ولایت با نفایس اموال در آن قلعه خزینه
و چندان نقره و طلا در آن موضع مجتمع شده بود که قوه مدرکه آن سر که عشیر عشر آن در خارج موجود باشد
و اجتماعی برای عقده کشای حضرت صاحبقران سکنه گشته روان شد و سپاه رزم آزمای در آن جنگل
جنگل بریده میرفتند و چون بامل رسیدند شهر را بحر و بر فرمود که سید غیاث الدین با ماهانه سر رود و بعد را
نصیحت کرده بپایه سریر اعلی حاضر گرداند و بعد از رفتن سید زاده اردوی همایون از عقب او در حرکت آمد
و تمامت سپاه بوره افراخته جسر و جنگل را راه ساخته و خار و خاشاک و چوب بر آبها و لایها افکنده
چنان می‌ساختند که سواری بران میگذرند و در بعضی محال بکوشش و سعی فراوان زیاده از نیم فرسنگ

اماده

اماده و ساخته می‌شد بشعب بسیار آن جنگل و جسر پی با یار صحرا ساختند و بپایان کردانیدند فی الجمله
روز دوشنبه هشتم ذی القعده قراولان جانبین بیکدیگر رسیدند و جنگی صعب روی نمود و حسین
خواجه پسر شیخ علی بهادر در آن معرکه سعی بسیار اظهار فرمود و بعد از سه روز سید کمال الدین برادر مولانا عماد الدین
از قلعه بیرون آمده بشرف دستبوس سرافراز گشت و زبان استدامت دولت در باز گشاده امان طلبید
حضرت صاحبقران گیتی ستان بر زبان گوهرفشان بگذرانید که سول شما بندول سیادیم اما منتظر آنکه
حکام این ممالک هر کدام یکی از فرزندان خود را با مال چند ساله پیش ما فرستند تا در سفر و حضر ملازم ما باشند
و بعد از آن ایشان چون رافت و مرحمت ما در باره اولاد خود معلوم فرمایند بکمال رغبت و اطمینان خاطر توجه
بجانب ما نمایند این خبر بگوش اهالی ماهانه سر رسیده گردن از سر خط متابعت پیچیده نقاره فی الحال زدند
و اظهار مخالفت کردند رای عالم آرای شهریار گیتی گشای اقتضای آن کرد که سر پادشاه و اردو شاه بوردانیغی
و نادر شاه قراکولی و غیرهم از بهادران با کشتی با آب جیحون و بعد از آن از کنار قلزم برده کشتیهای
اهل شقاق و عناد را بدست آورده روی توجه بتسخیر قلعه ماهانه سر نهند و لشکر شجاعت بنا بر اشاره علیه رفته
سفاین ارباب خلاف بدست آوردند مردان کارزار دلیران روز پیکار با طبل و نقاره و نفیر روی به
کشتیها نهادند و روی قلزم از برق تیغ آبدار آتش بار و شعاع جیبه بهادران سپاه نصرت شعار مانند
آفتاب جهانتاب سپهر درخشید دار و خروش کوس و کوس کوس گردون کر بشنید چون رایت ظفر پیکر
پرتو توجه بر قلعه ماهانه سر افکند و نهنگان دریای وغا بر مقتضی فرموده صاحبقران اطراف حصار از
جانب خشکی و دریا فرو گرفتند و در آن روز جنگی دست داد که زبان بیان از تعریف آن عاجز و توصیف
آن قاصر آمد عاقبت بهادران لشکر منصور دشمنان را مقهور ساخته و حصار بیرون را مسخر گردانیدند و
ایشان باندرون گریختند و غره ذی الحجه ارباب جلالت آثار شجاعت شعار بظهور رسانیده جنگهای
سخت کردند و بعد از هشت روز ساکنان ماهانه سر عاجز و مضطر گشتند و گروه گروه از قلعه
بیرون آمده روی توجه ببارگاه فلک شکوه آوردند و بخت سید کمال الدین و سید رضی الدین با اولاد
و احفاد بخدمت شتافتند و حضرت پاک اعتقاد بواسطه آنکه شنیده بود که اتباعت در وظایف
عبادات تکاسل میورزیدند و از اقامت نماز جمعه و جماعت تغافل مینمایند و سر آن طایفه با مذهب
اهل سنت و جماعت موافق نیست و در اول ملاقات با ایشان سخنان خشونت آمیز گفت و در آخر
بسبب انتساب ایشان بخاندان نبوت همه باکرام و احترام و بذل و انعام بنواخت و زبان همایون
بنصیحت گشاده فرمود که از اعتقاد فاسده و مذاهب باطله احتراز و اجتناب می باید جست و دست
از شیوهای بد و جد خویش سید قوام الدین می‌باید شست و گفت بر شما واجبست که فرزندان را بتعلیم
علوم شرعیه ترغیب و تحریض نمایند و اعزاز و احترام علما و صلحا بر خود واجب و لازم شناسید و بعد

ازادای موعظت ایشان را بقلعه ساری فرستاد و در محافظت ان جماعت مبالغه و تاکید نمود حضرت
در باب ال چند روز در انجا توقف نموده اموال قلعه را که از حیز حساب بیرون بود کشتی کشتی بر بالا
مال کرده بامرا و لشکریان بخشید و قلعه ماهانه سر را بفرمان دارای هفت کشور با خاک برابر ساختند
و چون از افواه و السنه امرا بسمع اشرف اعلی رسیده بود که مردم ان دیار مذهب شریر بد عقیده و رفض
کیشند بمرتبه که اگر در رفی بدست غریبی می یابند بتهمت انکه طالب علوم فقه اند خون ایشان مباح
میشمرند و از قتل اهل صلاح و تقوی و ارباب علم و فتوی هیچ باک ندارند برلیغ واجب الاذعان ان موقف
سیاست صادر شد که هر کس موسوم باسم سیادت باشد از سپاهیان و عوام افراز نمایند تا بر کافران ان
کج طبیعت بحکم شریعت تیغ تیز را حکم سازند شیخ علی بهادر بانتقام پدرش شیخ حسن خواجه و اسکندر شیخی
بجهت انکه درویشان سید قوام الدین که پدرش پیر از اسباب جلا برگشته بودند در امد و قتلی با فراط کرد
و برحسب اشارت علیه سید کمال الدین را با اهل و عیال از راه دریا بخوارزم بردند و پسرانش سید
و سید عبدالله را و اولاد از سمرقند گذرانیدند و بتاشکنت رسانیدند و چون تمامت ولایت مازندران در
تحت تصرف گماشتگان حضرت صاحبقران کامران امده بشر این اقطار ممالک روان شدند و از انجمله
بموجب فرموده ایلچی قرمیر با فتح نامه و پیلاکات که از ساری و امل و قلعه ماهانه سر بحصول موصول
شده بود عازم سمرقند گشت تا هدایا و تحف رسانیده شاهزادگان و خواتین و اعیان الطلب دارد و
چون خبر تسخیر مازندران و استغنای حضرت صاحبقران بسمع ایشان رسید امیرزاده شاهرخ
بهادر و نبیرگان رفیع مقدار امیرزاده خلیل بن امیرزاده میرانشاه و امیرزاده رستم و امیرزاده سیبرده
و امیر موسی که دختر زاده حضرت صاحبقران بود و بیگی سلطان دختر امیرزاده میرانشاه و حضرات علیا
سرایملک خانم و تومان اغا و دیگر خواتین بتهیه اسباب سفر مشغول شدند و انحضرت در محرم سنه خمس
تسعین و سبعمایه فرمان داد که در موضع شاسان از اعمال جرجان قصر رایع البنیان ساختند و داروغگی
سارو یا بر جمشید قارن که مولدش فارس بود معوض کردانید و حکومت امل را باسکندر شیخی و پیر افراسیاب
جلاوی ارزانی داشتند و در کنف حفظ ملک ذی الجلال بسعادت و اقبال از ولایت مازندران
معاودت فرموده بعد از طی منازل در هشتم ماه مذکور بشاسان رسیده در قصری که معمار همت عالی نهمت
احداث کرده بود فرود امد و بنا بر اشارت عالی تواجیان باطراف ممالک رفته لشکرها بدرگاه گیتی
پناه جمع اوردند و شاهزادگان و اقایان که باستدعا ایشان ایلچی رفته بود در چهارم ذی الحجه مبارکی
و طالع سعد از شهر سمرقند بیرون امدند و ابو اردو شبکیس کرده و از اب عبور نموده بباخان رسیدند
و چون از انجا گذشته بهندوان نزول فرمود اغرق را گذاشته و شب و روز راند بعد از سیزده شبانروز
در جلوان ارام گرفتند و تا انعام حضرت صاحبقران از طریق عطوفت و مهربانی استقبال نموده

بغداد بیکجا یکی مستقر شدند و اغایان و شاهزادگان مراسم نثار و پیشکش بتقدیم رسانیدند و از انجا در
مین ارتاج در سرعت کوچ کرده سایه التفات بر شاسان انداختند **گفتار در توجه رایات فرخنده**
مقدم بار دیگر بجانب ممالک فارس و عراق حضرت صاحبقران کامکار در اواسط فصل زمستان با اوایل
بهار علی اختلاف الاخبار در بیست و چهارم صفر با فوجی از شیران بیشه شجاعت و ظفر از شاسان
کوچ کرده از هر ده نفر هفت نفر ملازم و در اغرق عظمی سرایملک و تومان اغا بگذاشت و چلپان ملک و
سلطان اغا و نکار اغا بشرف مصاحبت اختصاص داد و امیرزاده کا دبرلاس و امیر جهانشاه و امیر شمس الدین
عباس و حاجی محمود شاه و اوچ قرا بهادر را جهت ضبط و نسق اردوی همایون مقرر فرمود که باهستگی از
عقب بیایند و امیرزاده میرزا منقلای ساخته و ارسلاق امیر علی که دشت لشکر از دامغان و سمنان و ری بزار
نعاد داد و امیرزاده پیر محمد سلطان و برادرش که در مقدمه بودند بقزوین رسیدند و شیخ خواجه شهسوار را
که حاکم ان سرزمین بود بجنگ گرفته پیش شاهزادگان اوردند و ایشان او را بدرگاه عالمپناه فرستادند و در ان
محل که حاکم سلطانیه وفات یافته از نغشاه نوکرش بجای او نشسته و بجهت شهر و قلعه مشغول شد شاه
زادگان چون متوجه انجانب شدند از نغشاه ولایت بگذاشته بگریخت و ایشان یکهفته در سلطانیه بسر
بردند و لشکر متوجه بغداد شدند و چون بکردستان رسیدند مولی زاده دوی همایون امده خبر اورد که
شاهزادگان باید که از راه همدان حرکت نمایند و امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده پیر محمد از کردستان راه
فرموده بحصار سنقر رسیدند و لشکریان نهب و تاراج در ان ولایت زدند و بار دیگر از پیش حضرت
صاحبقران عالمیان کسی رسید که باید که پادشاهزادگان بایلی دعوت کنند و هر که سرکشی کند جزای افعال
او در کنارش نهند و بر قاعده تایل و الوس باغی مبادرت نموده عرصه ان مملکت از خبث وجود قطاع الطریق
و مفسدان پاک سازند شاهزادگان برحسب امر بار دیگر بجانب کردستان روان شدند و چون بجمال
و کوه بیستون رسید سونجک بهادر و تمور خواجه و اقبوقا و مبشر بهادر با طایفه از لشکر منصور بتاخت
بعضی از ولایت فرستاده شاهزادگان بطرف دربند تاشی خاتون بحرکت امده چون در ان موضع نزول
فرمودند یکی از سرداران کردستان بهوس اجرا حکومت ان ولایت پیش ایشان رسید معروض داشت
که من راههای ان ولایت نیک میدانم اگر فرمان شود راهبری کنم و شرایط نیکو بندگی بجای اورم امیرزاده محمد
سلطان رقم قبول بر پیشکشهای او چیم شاه کشید و کسی روانه کرد و بهادر باز خواند و امیر شیخ علی بهادر
مراجعت نموده در اثنای طریق فرود امد و باش خوردن مشغول گشت و چون از مطلوب خویش نا امید
شده ناگاه کاردی بشیخ علی زد چنانچه دیگر دم نزد و هم دران لحظه محمد جی با قیج وجهی کشته بسوختند
و مضمون کلمه کما تدین تدان بوضوح پیوست **ذکر توجه حضرت صاحبقران بجانب لرستان**
و خوزستان پادشاه کامکار در موضع شهرآباد با دیگر جمعی از لشکریان برگزید امیرزاده میرانشاه

بابقیه آنجا بگذاشت و فرمود که چندان توقف نماید که اغرق با او پیوندد و بنفس خجسته با آن طایفه که زده
متوجه بروجرد شد امیرزاده عمرشیخ بهادر با لشکر دست چپ برحسب فرمان از راه اوه در حرکت آمده
از کوتل خرپان و اوه گذشته قلعه کیو را بقهر و غلبه بگرفت و کوتوال قلعه محمد قمی را اسیر کرده و از آنجا روز
دیگر بموضع مروی رسید و مظفر رهانی که کاشته محمد قمی بود بشرف بساط بوس مشرف شد و از آن
موضع گذشته در کرهرود نزول کرد و اسفندیار از راه عجز و نیاز از قلعه بیرون آمده سعادت ملازمت در
یافت امیرزاده عمرشیخ محمد قمی و اسفندیار به درگاه عالم پناه فرستاد و حضرت صاحبقران عنان عزیمت بجانب
بروجرد انعطاف ساخته امیرزاده عمرشیخ بهادر در آن موضع بپایه سریر اعلی رسید و آنحضرت بضبط بروجرد
سیف الدین ملدای نصب فرمود و حکومت نهاوند را بشیخ میکائیل ارزانی داشت و از آنجا کوچ کرده
روز دیگر بخرم آباد رسید ملک عزالدین تاب مقاومت دلاوران نصرت قرین نیاورده فرار بر قرار اختیار
نمود و صاحبقران فلک تمکین جمعی را بمحاصره قلعه امر فرموده امیرزاده عمرشیخ را بتکامیشی ملک عزالدین
نامزد فرستاد و اکثر سپاه را بتاختن اطراف در و انبر داشته بنفس همایون متوجه لشتر شد و بهر منزل که میرسید
مردان دلاور در کمین گاهها میگذاشت و نواه رحیل درسید تا ایشان طایفه دزد و مفسد را که جرات
نموده از قلل جبال فرود آمدند دست باز یابند و از باب حشم منصور دو راه میگرفتند پای در راه آوردند
حضرت صاحبقران بی حال از خرم آباد یازده منزل قطع فرمود بپل آب زال رسید و امیرزاده عمرشیخ که به
تکامیشی ملک عزالدین رفته بود بازگشته در آن موضع بموکب همایون پیوست و معروض داشت که به
احضار لشکر رفتم و مفاوز و مسالک بیمودم و از ملک عزالدین اثری نیافتم و امیرزاده میرانشاه که جهت
واسامیشی اغرق برای ذخیره او میداشت بموجب فرمان در کاشان رانده و در آن ملک سرها که از هیبت
تیغ سپاه جرار شاهزاده رفیع مقدار از خراسان گریخته بعراق رفته بود برحسب فرموده شاه منصور
بحکومت آن ولایت اشتغال مینمود و چون از وصول رایات عالیات خبر یافت زبان ضراعت ب
استکانت امانت طلبید شاهزاده از سر جرم ایشان درگذشته ملوک از کاشان بیرون آمده ملازم
رکاب نصرت انتساب گشت و امیرزاده میرانشاه در ضمان حفظ و تایید باری سبحانه و تعالی
با اغرق معاودت نمود و حضرت صاحبقرانی امیرزاده عمرشیخ بحویزه فرستاد و شاهزاده چون به
مقصد رسید اسلام که از قبل شاه منصور داروغه بود در حویزه از خوف جان بگریخت و حضرت صاحب
قران چون در منزل دزفول فرود آمد دهدار شمس الدین سعادت دستبوس حاصل شده بیست
نفر و بهم پیشکش تسلیم خازنان پادشاه کامران نمود و آنحضرت از دزفول نهضت فرموده متوجه شوشتر
شد و امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده پیرمحمد در ظاهر شوشتر بموکب همایون پیوستند علی کوتوال
اسفندیار که از قبل شاه منصور حاکم شوشتر بودند گریخته بشیراز رفتند و حضرت صاحبقرانی خواجه محمود

سبزواری

سبزواری را از حکومت شوشتر باز داشت کمند همت بر کنگره قلعه سفید انداخت سپاه منصور آن قلعه
بعد از محاصره مسخر ساختند چنانچه در مجلد رابع سمت گذارش یافت و بعد از تسخیر آن حصار پادشاه
کامکار متوجه شیراز گشت و با شاه منصور جنگ کرده او را از میان برداشت و بعد از قتل شاه منصور
با بقیه لشکریان مظفر باردوی همایون پیوستند و تخت شیرازی اختصاص یافته آخر الامر از آتش غضب حضرت
صاحبقرانی در گذارش آمدند و این حکایت بتفصیل در دفتر چهارم مسطور است **ذکر نهضت حضرت
صاحبقران از فارس بجانب عراق و همدان** حضرت صاحبقران دوست نواز دشمن گداز بعد از تسخیر
شیراز و قتل آل مظفر در دو شنبه بیست و هفتم جمادی الآخر سنه خمس و تسعین و سبعمایه عنان عزیمت
بجانب اصفهان منعطف ساخته و منازل و مراحل طی کرده نقش جهان اصفهان را بفر وجود خود دار زیب
و زینت بخشید و چند روز در آنجا بعیش و طرب گذرانیده بطرف قریه انکوان توجه فرمود و مردم آن موضع که
از غلات اسمعیلیه بودند و حالت هذه مماید که گریخته در نقبها تحصین جستند لشکر قیامت نهیب برحسب
اشارت علیه از بلندی چرخ برده آب در نشیب انکندند تا سقفها در آمده مجموع مردم از ممر آب باتش دوزخ
رفتند و حضرت صاحبقران شب در انکوان بسر برده روز دیگر صحرا براهان نزول سپاه نصرت شعار
ساخت و از آنجا سوار شده نشاط شکار فرمودند و در آن دشت لشکریان خرگور و آهوی فراوان انداختند
و مقارن این حال حضرات عالیات سرایملک خانم و تومان آغا و حرم محترم امیرزاده میرانشاه خانزاده و دیگر
خواتین و آغایان با اغرق پیش گرفتند و در آن دشت و صحرا بدستبوس حضرت پادشاه ممالک ستان استسعاد
یافتند و پیشکشها کشیدند و نثارها بتقدیم رسانیدند و از آنجا کوچ نموده و مسافت قطع کرده هوای
همدان از غبار سم سمند ملازمان نصرت انتما عطرسا گشت و در خلال این احوال امیرزاده میرانشاه اغرق
را گذاشته بپایه سریر خلافت مصیر و امیر جهانشاه و امیر شمس الدین عباس و حاجی محمود شاه و اوج قرا بهادر
که در اغرق بموجب حکم جهانمطاع توقف نموده بودند از راه سلطانیه بموکب همایون ملحق شده سعادت
بساط بوس دریافتند و امیرزاده محمد سلطان چند روزی که در اصفهان رحل اقامت انداخته بود بعد از
تحصیل احوال آن ولایت باردوی همایون آمد و بانوی عظمی سرایملک خانم و تومان آغا حضرت صاحبقرانی را
طوی سنگین دادند و عاطفت خسروانه ممالک و دربند باکو را با توابع و مضافات تا حدود روم با امیرزاده
میرانشاه کورکان ارزانی داشت و شاهزاده جوانبخت از سلطانیه و تبریز و دیگر ممالک ساوری و پیشکش
آورده طوی پادشاهانه ترتیب کرد آنید و بزم عشرت انتظام یافته چند روز بطوی و سرور گذرانیدند و آنحضرت
در سیزدهم شعبان از همدان کوچ کرده امیرزاده میرانشاه را برسم منقلای بطرف قراباغ فرستاد و حضرت
صاحبقران با امرا و نوئینان و لشکریان شکار کنان میرفتند تا از مواضع کبودک بگذشتند و در اثنای سیر
اوقات از پیش امیرزاده میرانشاه ایلچی آمد معروض داشت که قره محمد ترکمان در میان کوهستان ...

است و کوچ و حشم خود را در موضع حصین و کوههای بلند بر آورده خیال قتال و جدال دارد چون رای
اصابت شعار از ین قضیه خبردار شد از راه قلعه سفاقون روان گشت و بعد از سه روز بتولاعی
رسیده فرمان داد تا سپاه ظفر لوا مجموع راهها و گریوهای مخالفان را محافظت نمایند تا ترکمانان را
حصنی حصین بود که از اجیتی بیکند در آن حصار و دیگر کمرهای صعب المسالک سر رایت قتال و
جدال بر افراخته و سپاه ظفر پناه پیش رفته جنگ انداختند و بیاقیان ببالای کوه بر آمدند و اسب و گوسفند
و شتر بسیار بغنیمت آوردند بر انجامه کوکلتاش در این معرکه کوششهای بهادرانه نموده بعز شهادت فایز شد
شیخ حاجی بیر قاری ببالای کوه بر آمده جنگهای مردانه کرد و زخمی خورده باز گشت و عاقبت بهمان زخم در
گذشت چون جلادت لشکر نصرت انتساب مشاهده کردند عزم بر ترک اموال و اسباب دل نهاده و
از کوه ابران عبور نموده روی بگریز آوردند جنود ظفر ورود بر کوه بالا رفته غنیمت نامعدود گرفتند و
شیخ نور بهادر و سپاه منصور را سر کرده از عقب گریختگان شتافت و بایشان رسیده بسیاری از
برگشتگان را بقتل آوردند و بقیة السیف نیم جانی بیرون برده متفرق و پراکنده شدند و جمعی از اعدا در آن
حدود حصنی حصین داشتند حضرت صاحبقران نصرت قرین بتسخیر آن رخصت داد و لشکر جلادت
آیین اطراف حصین را فرو گرفتند و از پرتو دولت قاهره در اندک زمانی قلعه را مسخر ساختند و کبرا
کتبا از عمارة برج و باروی حصار اثر نگذاشتند و حضرت صاحبقران از آنجا معاودت نموده در
دشت قولاغی نزول اجلال فرمود و از آن منزل روان شد و رکاب اعلی باغرق ملحق شد و پیش از آن نیز
امیرزاده میرانشاه را بتسخیر هاروق توغان و اوج قرا بهادر که بمحاصره کدی بوغر فرستاده بود و ایشان باقبال
حضرت صاحبقرانی هر دو قلعه را گرفته و دشمنان را استیصال گردانیده با غنایم موفور باز گشتند و
بمعسکر همایون پیوسته شرف دستبوس حاصل کردند و در این اثنا خانزاده بنت شکر بیک خانم حرم
محترم امیرزاده میرانشاه طوی عظیم ترتیب نموده و حکم واجب الاطاعه شرف نفاذ یافت که امیرزاده
میرانشاه بطرف دربند کردستان رود و قطاع الطریق که در آن حدود دست بایذاء و اضرار مسلمانان
دست بر آورده اند بتیغ کین بیخ ایشان را قطع فرماید و شاهزاده کامکار بامتثال امر مبادرت نموده عازم
لهوی ایلغار شاهانه داد و حضرت صاحبقران از دشت قولاغی کوچ کرده بیلاق آمد و در آنجا ماه مبارک
رمضان بطاعت مالک منان بپایان رسانید و در سوم شوال مقتدای مشایخ آن روزگار شیخ
الاسلام الاعظم عبدالرحمن الاسفراینی قدس سره که بوفور زهد و تقوی و کمال معرفت و ایقان اتصاف
داشت از طرف دار السلام بغداد باشارت سلطان احمد جلایر برسم رسالت بپایه سریر اعلی آمد حضرت
جهانبانی عادت پسندیده او بود در تعظیم و تکریم ارباب دانش و بینش باقصی الغایات کوشیدی
مقدم آن بزرگوار واجب الاحترام باعزاز و اکرام تلقی نموده و شیخ الاسلام ادای سفارت بجای آورده

بعرض رسانید که سلطان احمد میگوید که بنده و خدمتگارم و در مقام متابعت و مطاوعت راسخ دم و ثابت
اما بادای آن خادم که عنقریب در سلک خدام بهرام انتقام منتظم شده سعادت پایبوس حاصل کنم در خاطر
خطیر حضرت صاحبقران کشور گیر چنان بود که اگر سلطان احمد جلایر بر رؤس منابر و وجوه دنانیر بنام و لقب
آنحضرت زیب و زینت دهد عراق عرب بروی مسلم دارد و مراجعت نماید و چون از ین باب سخنی در میان
نیامد نقد اخلاص سلطان احمد سکه رواج نیافت و هدایا و تحف که مصحوب شیخ عبدالرحمن فرستاده
بود ملحوظ نظر التفات نگشت و حضرت صاحبقرانی جناب ارشاد مآب خلعت خاص و زر و اسب
انعام فرموده رخصت انصراف ارزانی و پوشیده شیخ الاسلام بحر قرار باب طریقت شیخ زین الملة والدین
خوافیست

گفتار در توجه فرمان فرمای بلاد و عباد و توابع بجانب دار السلام بغداد

حضرت صاحبقران اسلام ملاذ چون فرستاده سلطان احمد بطرف بغداد باز گردانید عزیمت از صوب
تصمیم داد و فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که امیرزاده پیر محمد جهانگیر اغرق را سر کرده با حضرت مهد علیا
سرای ملک خانم و تومان آغا و دیگر خواتین بجانب سلطانیه مراجعت نماید و در آنجا توقف فرمایند و حکم شد
که هر فردی از برای گذاشتن آب دو سلح مرتب دارد و روز جمعه سیزدهم شوال سنه خمس و تسعین و سبعمایه
حضرت صاحبقران دریا نوال در ضمان حفظ و تأیید ملک ذو الجلال سوار شد و عنان عزیمت بجانب
بغداد منعطف گردانید و در موضع تان تلاق نزول اجلال فرمود و از آنجا ایلغار و شبگیر کرده بسیاری از
کوه و هامون طی فرمود و در روز سوم بر سیم قراول از لشکر پیش شد و شبگیر کرده و از عقبها گذشته تنوره
دورغان بهنگام ظهور صبح صادق با صد سوار سواحل قرا محمد ترکمان را بگذرانیدند و سپاه منصور ایل
و الوس او را بغارت بردند و اسباب فراوان بدست لشکریان افتاده و حضرت صاحبقران کامران ایلغار کرده
بتعجیل تمام براند چون اعلام نصرت بمزار فایض الانوار شیخ الاسلام ابراهیم یحیی روح الله روحه که بقیه
ابرهیم لک اشتهار دارد در رسید و آنحضرت شرایط زیارت بجای آورده و نذور و صدقات بمستحقان
رسانید و از ساکنان و مجاوران بقعه استفسار نمود که کبوتر ببغداد فرستاده اند و از حال ما خبر داده اند
گفتند بلی چون گرد سپاه از دور دیدیم باری که بجنب اشارة تا غایت بدان قیام مینماییم اقدام نمودیم آن
حضرت فرمود تا کبوتر دیگر آوردند و حکم کرد که بهمان خط رقعه دیگر نوشتند و بر بال آن کبوتر بسته رها
دادند مضمون آنکه گردی که دیده بودیم و از وصول لشکر بیگانه اعلام داده چون تحقیق کردیم گرد احشام
ترکمان بود از سپاه امیر تیمور گریخته بدین طرف میآمدند سلطان احمد بخبر کبوتر اول اضطراب نموده راه داده
احمال و اثقال از آب گذرانیدن گرفت و بخبر کبوتر دوم تسکین تمام یافت و حضرت صاحبقران امیر
عثمان بقراول از پیش فرستاده بنفس همایون چون باد تند براند و در حرکت آمد و بیست و سه فرسخ
شرعی را یک رانده طی نموده صبح روز شنبه ماه مذکور ببغداد رسید و سلطان احمد جلایر رحل ثقل

خود را از آب کذرانیدند و خود نیز از دجله کذشت و جسر بریده و کشتیها شکسته و غرق کرده و از طرف
آب سوار ایستاده بود و چشم براه نواز لا سیما نهاده که ناکاه آواز کورکه و کوس و نفیر و برغو شنید بی توقف
بجانب دجله روان شد و افواج لشکر مانند بحر اخضر در تعقیب یکدیکر می آمدند و از هر دو طرف بغداد بالا و زیر
نوبت خود را بآب زده می کذشتند و بعد از آنکه از آب کذشته کشتی خاصه سلطان احمد که شمس نام کرده بود
بدست آورده باین طرف آب رسانید حضرت صاحبقران نیز در آن کشتی نشسته از آب عبور فرمود و امیرزاده
میرانشاه از موضعی که بقنطرة العقاب مشهور است با طایفه از دلاوران دریا دل اسب در آب رانده مولانا
نظام الدین غازانی که در تاریخ علاحده مشتمل بر قضایای حضرت صاحبقرانی تالیف نموده است میکوید که
من در آن اوان ساکن دار السلام بغداد بودم و از مردم آن دیار اول این بنده بشرف تقبیل بساط جلال اشتمال
اختصاص یافتم و حضرت صاحبقرانی نسبت بمن صنوف عاطفت و مرحمت بتقدیم رسانیده بزبان
کوهر افشان کذرانید که خدای تعالی بر تو رحمت کناد که نخست از مردم این شهر تو پیش ما آمدی غرض از تقریر این
حکایت آنکه از مولانا مشار الیه مرویست که کفت در آن زمان که از بغداد بعزم بساط بوسی بیرون آمدم و
روی دجله را از کثرت لشکر منصور که عنان فرا آب داده بودند از صحرا باز نشناختم و متعجب شدم که آیا این
چه طایفه اند که آب و خاک پیش ایشان یکسانست و اهل بغداد از مشاهده این امر غریب انکشت تعجب
بدندان کرفتند و دانستند که حضرت صاحبقران مؤید من عند الله است از حافظ نور الدین عبد الله
المشتهر بحافظ ابرو منقولست که کفت در آن زمان که از بغداد بعزم بساط بوسی بیرون آمدم از حضرت صاحبقران
شنیدم که از من در این روز تقصیری واقع شد چه اکر در آن زمان که بکنار دجله رسیدیم خود را بآب زده
میکذشتم سلطان احمد را میکرفتم القصه چون سلطان احمد از نهیب شمشیر لشکر فیروزی اثر بجانب
حله روان شد صاحبقران بلند مکان با جمیع شاهزادکان و امرا و نوئینان بتکامیشی از عقب او شتافت
و چون بموضع کوند رسیدند تاج اغلان سایر خواص و مقربان زانو زده عرضه داشتند که درخواست
ما بندکان اینست که شهریار کامران بطالع مسعود و بخت جوان مراجعت فرموده در بغداد باستراحت
مشغول شوند و ما دولتخواهان از عقب سلطان احمد شتافته او را بحضرت آوریم حضرت صاحبقران التماس
امرا و نوئینان بسمع رضا اصغا نموده از آن موضع باز کشت و بدار السلام در آمده در سرای سلطان احمد نزول
همایون خویش از رفعت رشک سپهر برین کردانید و ذخایر و نفایس که از والی بغداد باز مانده بود در
تصرف بندکان حضرت آمد امرا که بتکامیشی اهل خلاف مشغول بودند از روز واقعه شبکیر کرده و
صبحکاهی بکنار فرات رسیدند و معلوم فرمودند که سلطان احمد از آب کذشته است و کشتیها غرق کرده
و جسر بریده از راه کربلا بجانب دمشق رفته است عثمان بهادر با رهی یکبار اکفت که صواب چنان مینماید
که بر آب زده بشنا بکذریم و از عقب یاغی شتابیم ایشان کفتند بکنار آب رویم و نکاه کنیم و بر این

رای اتفاق نمودند و روان شدند و در این اثنا چهار کشتی یافتند و امرا در آن سفاین نشسته و اسبان
بر پهلوی کشتی داشته بکذشتند و مجموع لشکریان بریشان از آب فرات عبور نمودند و در پی مخالفان
اموال و اسپان فراوان از خیمه و خرکاه و نفایس امتعه و لطایف اقمشه که در راه از غایت دهشت
و حیرت انداخته بودند بکرفتند و چهل و پنج نفر از امرا و اعیان مثل اساتاج اغلان و جلال حمید و عثمان
و سید خواجه پسر شیخ علی بهادر و غیرهم بر سبیل تعجیل روی براه آوردند و اسپان و لشکریان از رفتار باز
مانده و آن چهل و پنج نفر در دشت کربلا که مهبط کرب و بلا بود بسلطان احمد رسیدند و او قریب دو
هزار سوار جرار همراه داشت و از آن مردم دویست کس نمدار بازکشته حمله آوردند امرا از اسب فرود
آمده شب آغاز کردند و از زخم پیکان جان ستان ایشان آن مخالف روی کردان شده امرا سوار شدند
و باز در پی آن جماعت روان کشتند کریختکان معاودت نموده حمله کردند امرا بار دیکر خود را از اسپان
انداخته دست بر تیر و کمان باز یدند و باز دشمنان روی بفرار نهادند و امرا پای در رکاب آوردند و
عقب منهزمان تاختند و سوم بار اعراب جان حمله آوردند که امرا بالاجمال پیاده شدند بهادران جانبین
بسیار از طرفین با یکدیکر در آویختند و بزخم شمشیر و خنجر خاک کربلا را با خون کشتکان در آمیختند
عثمان در آن روز داد شجاعت و بهادری داده دستش بضرب شمشیر از کار باز ماند و سلطان محمد
بمساعی ایشان جان از آن مهلکه بیرون برد و امرا دشمنان را کریزانیده مصلحت در مراجعت دیدند و
غنایم نامحصور کرفته باز کشتند و در آن روز از قلت سرما و شدت حرارت هوا و کثرت حرکت
امرا را عطشی قوی روی نمود چنانچه لعاب در دهان و مغز در استخوان ایشان نماند و مجموع خلایق
در جست و جوی آب بی قوة و بی تاب کشتند اساتاج اغلان و امیر جلال حمید و طایفه را بجستن
آب روان کردند و ایشان بعد از مشقت و تعب در طلب مقدار دو شربت آب یافته آوردند اساتاج
اغلان یک شربت آب آشامیده عطش او تسکین نیافت و با امیر جلال کفت که از غایت تشنکی
روح از بدن من مفارقت میکند اکر آن شربت حصه تست بمن ارزانی داری غایت مروت و فتوة
باشد جلال حمید در جواب کفت که نوبتی از حضرت صاحبقرانی شنیدم که شخصی از عجم و دیکری از عرب
در سفر برفاقت میرفتند از قضا در بیابانی که مانند دشمنان آل عبا بی آب بود و حکایت از دشت
کربلا میکرد و بهمین محنت و بلا کرفتار شدند و عرب را یک شربت آب مانده بود عجم بالب خشک و
دیده تر با او کفت که نوبتی از حضرت کشتکی و جوانمردی اعراب شهرتی تمام دارد اکر از این قدر
آب در کذری تا من از این دریای خونخوار جان بساحل نجات کشم غایت کرم و سماحت باشد عرب
جواب داد که با آنکه یقین میدانم که اکر این آب بتو دهم مانند ماهی بی تاب شوم لیکن میخواهم که
فضیلت عرب بر دفاتر ایام بماند و ذکر جمیل من بر صفحات روزکار ثبت کردد آنکاه او را بعجمی

دادنا از عقاب بلا نجات یافت و ذکر مروت و احسان عرب و کذشتن او از جان شیرین در السنه
و افواه سایر و دایر امیر جلال الدین بعد از ادای این قصه غریب کفت که من اقتدا بران عرب میکنم و این
مورد ابرا که حیات من از ان باز بسته است بتو ارزانی میدارم و چنین حقی عظیم بر اولاد جوجی خان
و الوس او ثابت میکردانم تا ذکر امثال اهل جغتای بر اوراق لیل و نهار باقی ماند شرط انکه چون پایه
سریر خلافت مصیر رسی کما هی حالات را معروض داری تا این قصه بدیع در تواریخ ثبت افتد اسلیغ
اغلان انکشت قبول بر دیده نهاد و امیر جلال دست از جان شیرین شسته حصه اب خویش بوی داد
و اسلیغ اغلان ابرا اشامیده از ان بلیه خلاص یافت و امیر جلال برکت مکرمتی چنان در زمره شکاران
منتظم شد و حق نفس را بسایر امرا ابراز و متبرک و مشهد مقدس امام عبدالله امیر المومنین حسین بن امیر
المومنین علی علیهما السلام شتافته سعادت استان بوس استحصال نمودند و علی ان ولایت را بار دیکر
زنان و فرزندان او را اسیر کرده باز کشتند و چون بموکب همایون پیوسته اسلیغ اغلان و امیر جلال
ماجرای اب در پایه سریر اعلی باز راندند حضرت صاحبقران دریا نوال زبان بتحسین امیر جلال
بکشاد و از خوی صحبت و عقل و کیاست بعدش یاد اورد و در باره امیر جلال حمید اهمال و التفات فرمود
پایه قدر او را از فرق فرقدین بکذرانید ذکر بعضی از قضایای متفرقه و بیان بعضی از حکایات متنوعه
ارباب عیش و عشرت چند روز در بغداد این ندا در دادند که بیت وقت صبحست و لب دجله و
انفاس بهار ای پسر کشتی می بر لب شط بغداد بیار دجله عمر چنین تیز رو و تا من چو حباب میکند زد ساقیا
عمر کرانمایه بغفلت مکذار و حضرت شهریار کامکار باطراف و جوانب فرستاده روزی چند در
مسکن خلفا و ملوک بعیش و سرور کذرانید و فرمان داد تا خمرهای شراب موصلی و دیکر مسکرات
که در بیت الشراب سلطان احمد یافتند در دجله دادند و ماهیان بیرازان تلخ و بیش مخطوط شده
و شوری در نهاد شان پدید امده در روی اب سرمست بر پشت افتادند چنانچه لشکریان بیک
دو دو بدست میکرفتند و بعد از انقضای ایام لهو و شرب مدام صاحب قران کردون غلام فرمود
تا مزار مهبط الانوار امام احمد بن حنبل که از طغیان اب دجله ویران شده بود بحال عمارت باز
اوردند و درین اثنا امیرزاده محمد سلطان که بکردستان رفته بود و عرصه ان مملکت را از دزد
و حرامی پاک ساخته و از جمله هفتصد مرد مشهور را که در کوهی شامخ متحصن شده بودند از قلل
جبل انداخته معاودت نموده در بغداد بعز بساط بوس استسعاد یافت و در همان روز شاهزاده
مشار الیه بضبط و نسق واسط و تولیت ان مامور کشته بدان طرف رفت و از ان روی اعلی کسی
متوجه حکومت امیرزاده میرانشاه شده خبر رسانیدند که فرمان چنان است که امیرزاده از حله
بجانب بصره رود و حکم واجب الاتباع بنفاذ پیوست که زنان و متعلقان سلطان احمد با پسر

علاء

علاء الدوله و ضیاع و عقار او و اصناف پیشه وران خانه کوچ بسمرقند برند و ملازمان رکاب همایون
بموجب فرموده عمل نمودند و خواجه عبد القادر نیز که در فن موسیقی سر امد دوران و علامه روزکار بود
بر حسب اشارت علیه با اهل و عیال در ضمان حفظ ملک متعال متوجه دیار ماوراء النهر کشت و
اهالی بغداد بشکرانه انکه نفس و عرض از صدمات سپاه جهانکشای مصون و محفوظ ماند دامان
کرده بجانب عمارت فرود امدند و در خلال این احوال حضرت صاحبقران عدیم المثال شیخ ساوه را که از مشاهیر
عصر بود با طایفه از ان مردم بتحف و هدایا بجانب حاکم مصر و شام ملک برقوق برسالت فرستاد مضمون
سفارتش انکه پیش ازین بواسطه منازعت سلاطین چنکیز خانی زحمت و تشویش بسیار باهالی ان دیار
میرسید تا عاقبت بهم بصلح انجامید و خلایق فارغ و مطمئن خاطر کشتند و چون پادشاه سعید سلطان
ابو سعید بهادر خان عالم فانی را وداع کرده برای ان جهانی خرامیده فتنه و شورش در ممالک ظاهر کشت
و این زمان که از قصر ماوراء النهر تا نهایت عراق عرب در تحت تصرف کماشتکان ما امد یک اندیشی رعایا
و انتظام احوال برایا مقتضی انست که رعایت حقوق قرب جوار کرده بین الجانبین قاعده دوستی و محبت
تاکید یابد و ابواب مکاتبات و مراسلات مفتوح کردد و اهل تجارت که معموری عالم از ایشان است بی
دغدغه در تردد امد شد توانند کرد و السلام علی من اتبع الهدی ذکر نهضت صاحبقران بقلعه تکریت و تسخیر
و تخریب آن چون قلعه دار السلام بغداد با سایر امصار و بلاد در حوزه تصرف بندکان حضرت صاحب
قران مؤید پاک اعتقاد بود منتظم کشت طایفه از تجار اینده و رونده در پایه سریر اعلی عرضه داشتند
که دران نواحی قلعه ایست تکریت نام که دست تصادف ایام هرکز بدامن خاکریزان نرسیده سپهر کبود
در عرصه ربع مسکون بحصانت و رزانت ان حصاری ندیده و جمعی مردم شریر مصر پناه بدان موضع
برده بنهب و تاراج مال مسلمانان مشغولند و پیوسته قافله مصر و شام میزنند و مسافران بجایی رسیده
که باد صبا با وجود انکه کرد الودکی فقر و نیاز ست از ان حوالی بدشواری میکذرد چون پرتو رای عقده
کشای پادشاه زاده بحر و بر بمحتوای این خبر افتاد فرمان داد که برهان اغلان و تبک صوفی و امیر جلال
حمید و زمره دیکر از بهادران لشکر پیروزی اثر از پیش روان شده بمحاصره قلعه تکریت اشتغال
نمایند و ایشان بر حسب فرموده متوجه کشته بدان ارتسام نمودند و رایات نصرت انتساب در بیست
و چهارم ذی الحجه سنه ست و سبعین و سبعمایه از دار السلام بغداد در جنبش امد و بطرف قلعه
تکریت روان شده امیرزاده شاه رخ منغلای در اثنای راه بکردستان رسیده فرود امدند و بخصوصی
دران بیشه شیری دیده خبر بحضرت پادشاه اوردند حضرت با جمعی بهادران بسبیل اتکی بعزم صید
روی بدان بیشه نهادند تا کام شیر عرین جوشان و خروشان از ان جنکل بیرون امد و بادزد این
پلنک سیرت هر یخ را دریک زمان بنوک سنان در زمین انداختند و طعمه دیکر وحوش و سباع ساختند

و پادشاه عدو بند قلعه‌گشای از آن موضع روان شده بظاهر قلعه تکریت نزول فرمود و از کوس و کورکه
نفیر کوس کردن گرفت لشکریان حصار را احاطه نموده بمحاصره مشغول شدند و در خلال این احوال
والی موصل یار علی و حاکم اردبیل با پیشکشهای لایق و تنسوقهای مناسب متوجه درگاه گیتی پناه گشته
بوسیله مقربان بارگاه فلک اشتباه باحراز دولت زمین بوس سرافراز گشتند و سردار قلعه تکریت امیر
حسن که پیوسته راه زدن و هر گونه بطالت و شناعت هیچ پادشاه اقدام نمودی از صیت توجه رایات
نصرت آیات خایف و هراسان گشته برادر کوچک خود را باردوی همایون فرستاده اسب و خلعت
داده فرموده بود که باز گردد و با حسن بگوی که بی اندیشه بخدمت بشتابد تا از مایده احسان ما حظی
تمام یابد و چون برادر امیر حسن باو رسیده بود و پیغام گذارده بنابر آنکه از غایت بیم یارای بیرون آمدن
نداشت در تاکید اساس مبالغه نموده و پشت بمتانت حصار نهاده آماده رزم و پیکار شدند و
لشکر قیامت اثر عراده و منجنیق نصب فرموده جنگ در انداختند و مساکن ساکنان قلعه از آسیب
سنگهای گران خراب و ویران گشت و روز سوم امیر حسن مادر خود را با پیلاکات گرانمایه از اسبان
تازی و دیگر هدایا بیرون فرستاد و او از زبان پسر عرضه داشت که ما بندگان از دیرباز است که با سپاه
نصرت آیین در مقام عداوت و کین باشیم لیکن بنکوهش خطای فرمای آنحضرت بر نیه درد دل جای
گرفت که قوت و یارای بیرون آمدن ندارم اگر رخصت شهریاری مقرون گردد برادر و پسر را بیرون فرستم
و چون رعب و خشیت من کمتر گردد بشرف تقبیل بساط همایون حاصل کنم حضرت صاحبقران نصرت
قرین مادرش را نوازش فرموده گفت که گناه حسن را بتو بخشیدم برو و پسرت را بگوی که بی توقف
بحضرت ما آید و اگر در آمدن تقصیر و تاخیر نماید خون چندین خلایق که در قلعه اند در گردن او خواهد
بود مادر حسن از سخن آنحضرت اندیشناک شده بحصار باز گشت و لشکریان نصرت شعار نقبها
برده بپای حصار در آمده بودند و سید خواجه پسر شیخ علی بهادر با نوکران خود نقب زده یک برج
حصار را در شب بینداخت لشکر قیامت حصار بیرون را گرفته مخالفان از حصار اندرون گریختند
و امیر حسن را خوف و خشیت زیاده شده و دل از جان شیرین برگرفته بجد و جهد تمام جدال و قتال
نموده بر تیغ ولیب الاذعان نفاذ یافت که تواجیان پیرامون قلعه را بر امرا و تومان و قوشون بخش
کنند مقرر شد که چهل نقب بزنند و هر نقبی در عهده امیری باشد و چگونگی تفصیل آن بامرا رسانید
هر کس بکار خود مشغول گشت مفصل این مجمل آنست که نقب اول در عهده تومان کلک خان
امده شیخ ارسلان کادرهای ایشان بود و نقب دیگر به پسر پادشاه طغا تیمور خان قرار گرفت و دیگر
پیر خواجه علی پسر خواجه یوسف شاه الجایتو تزدی مقرر شد و دیگری پیر الله داد پسر امیر توکل برلاس و
امیر جلال حمید و شمس الدین و علی هر سه یک نقب اشتغال نمودند و برهان اغلان جلال الدین

فیروز

فیروزکوهی یک نقب اشتغال نمودند و برهان اغلان جلال الدین فیروزکوهی یک نقب اهتمام نمودند
و جلال باورچی و پیان قوچی بیک در کار شد و سونجک بیک نقب و قوشون بوی بوغا بیک و شیخ
درویش و امیر قطب الدین برادر قمر الدین حبیبه و احمد محمد سلطان شاه و ابو علقتمور و قوچین هر سه یک
نقب تکفل داشت و خواجه و موسی کمال هر دو یک نقب اهتمام نمودند و جلال باورچی و پیان قوچی بیک
در کار شد و سونجک بیک نقب و قوشون بوی بوغا بیک و شیخ درویش و امیر قطب الدین برادر قمر الدین
و حمزه یلدوز و حمزه سطتواهر دو یک نقب و محمد بیک ایلاط و درویش یک نقب و دیگر یحیی و سنکلی
خواجه و کنکلی و علی هر سه یک نقب دیگر شیخ محمد ایدکو تیمور و مغتی یک نقب دیگر امیرشاه ملک یک نقب
دیگر ویکجا بوغا و انس تیمور هر دو یک نقب اردشیر بیک برادر تواچی یک نقب رسید خواجه شیخ علی
بیک و شیخ علی قوچین و لام قوچین و استوی هر سه یک نقب دیگر تنق صوفی که در کار سوراخ کردن
سنگ مشغول بود دیگر خواجه مسعود سبزواری دیگر مراد پسر الچی بوغا قوچین یک نقب و مجموع
این مردم زیر برجهایی که منسوب بایشان بود در آنجا فرصتی خالی ساخته امیر که چون دید که مهم او خالی
از اشکالی نیست مضطرب شد و کس بیرون فرستاده بقلعه مراجعت نمود و سخن آنحضرت با امیر حسن
رسانیده قلق و اضطراب او زیاده شد شخصی را پیش امیرزاده شاهرخ فرستاد و دست امید در دامن
عاطفت آنحضرت زد تا چون او را خواهش نماید بدین اکتفا نکرده برادر خود را نیز در عقب روان
کرد و از زبان مسکنت و عجز معروض داشت که ما خود را از کمترین غلامان حضرت صاحبقران می
شماریم اما برادرم از غایت دهشت و خشیت یارای آمدن بپای بارگاه شهریار سپهر منزلت ندارد شاهزاده
جوانبخت برادر حسن را بپایه سریر اعلی رسانیده سخن او عرضه داشت حضرت صاحبقران فرموده که تا
خود بیرون نیاید و توبه از کرده‌های ناپسندیده توبه نکند مفید نخواهد بود و اگر باشارت ما عمل نماید
خلعت عفو و اغماض بر قامت قابلیت او پوشیده آید و برادرش گفت اگر حسن بیرون نیاید تو نیز
برو و با او باش و چون برادر حسن بقلعه در آمد اخوان با یکدیگر شوره کرده گفتند که ما مدتها در این
قلعه حکومت کرده‌ایم و مامور هیچکس نبوده و هر چه خاطر خواه بود ما بدان اقدام نموده‌ایم و از هیچ احدی
نیندیشیده اکنون اگر بیرون رویم بیشک جمعی که در این اوقات اموال ایشان بناحق ستده‌ایم بر ما
دعوی کنند و ما چون از عهده او بیرون نتوانیم آمد بسگال و عقوبت گرفتار شویم تدبیر جز آن نیست
که تا رمقی در بدن باشد بیت بکوشیم کوشیدن مردوار ولیکن جان بکوشش کنیم استوار و مجموع
دزدان و راه زنان بقلعه بودند این رای صواب شمرده اجمعین برایشان اتفاق نمودند و طبل عصیان کوفته
بر حرف بحسین رفتند و از این حرکت آتش خشم جهانسوز حضرت صاحبقران اشتعال نمودن
داد تا کوس و کورکه و نفیر در فریاد و فغان آورده سورن انداختند و بعضی اندیوارهای قلعه که

مجموع ازار برجها کرفته بودند پیش از آنکه آتش در رسد بیفتاد واهل حصار در تنها استوار کرده
نداوار بجنک وجدال اشتغال نمودند وسپاه جلادت شعار فوج فوج متصدی رزم وپیکار
کشته وبرلیغ جهان مطاع نفاذ یافت که هر جا که مجوف ساخته بر سر ستونها نهاده بهیمه ونفط بر کرده
آتش در اندازند ودر شب این عمل بتقدیم رسانید اکثر دیوارهای قلعه افتاد وبرجی که ستون فی
خالی کرده بود بالکل از پا در آمد جمعی کثیر از بالای آن افتادند وحکم واجب الاذعان صادر شد که
دیوارها که دست هنربان نرسیده بود مجوف ساخته وهیمه ونفط در آن تعبیه کرده آتش زنند لشکریان
بموجب فرموده عمل نمودند ومجموع دیوارها بیفکندند وبرجی را که در سر کار تماشا واقع داده بود
بالکل منهدم کردانیدند امیر حسن واتباعش از مشاهده این حالات در حیرت بدماغ متصاعد شده
بقلعه کوه بر آمدند بهادران سپاه نصرت شعار زانو زده رخصت طلبیدند که بالا بر آیند ودرباد
اندرون نکاران خاکساران بر آورند حضرت صاحبقرانی فرمود که چندان صبر باید کرد که راه کشاده شود
وچون نیم حصار تکریت باین مرتبه انجامید تکریتیان تضرع وزاری بنیاد کرده فریاد الامان بر آوردند
وامرا ومقربان شبه انکیختند بهادر خواستند شفاعت امرا درجه قبول یافتاد وبهادران سپاه ظفر
پناه چون ایمعنی فهم کردند بقلعه کوه بر آمده وامیر حسین را با هر که در قلعه بود دست وکردن بسته
بدرکاه عالم پناه رسانیدند حکم واجب الاتباع نفاذ یافت که رعایا از سپاهیان جدا ساخته آسیبی
بایشان نرسانیده ولشکریان را بر امرا وتومانات وقوشونات قسمت نموده سیاست کنند بمقتضی فرمان تما
ان مفسدان قطاع الطریق را بیاسا رسانیدند واز سرهاء کشتکان نواحیان منارها ساختند
وخانهاء بدکرداران را خراب کردند وبموجب فرموده یک دیوار حصار نکذاشتند تا باستداد دوران کاد
معلوم عالمیان کردد که استواری آن قلعه با چه غایت بوده ان فی ذلک لعبرة لاولی الابصار

ذکر مراجعت صاحبقران ظفر قرین وپیوستن شاهزادکان وامرا باردو وتوجه نمودن رایات
بجانب اربل از انجا بموصل

رایت ظفر پیکر روز دوشنبه غره صفر در زمان سعادت واقبال بجانب عزب
معاودت نمود ونشاط شکار از خاطر خطیر پادشاه جهانکیر سر بر زده فرمان داد تا از ملازمان
رکاب نصرت انتساب بان قیام نمایند وبموجب فرموده عمل نموده وحرکت زده آنحضرت شب در
حول توقف فرمود ودو روز دیکر که بهم رسیده صید فراوان افکندند وپیش ازین امیرزاده محمد
سلطان کنار کنار شط بواسط رفته بود وطایفه از امرا مثل رستم طغابوغا وشمس الدین
عباس وغیرهما از آب شط کذشته بودند وامیرزاده میرانشاه نیز با لشکر خویش از حله در
حرکت آمده بجانب بصره توجه نموده بود وشیخ نور بهادر واوچ قرا بهادر ومبشر وارغونشاه بطرف
وامیر ایدکو برلاس وجهانشاه جاکو اتجاپی ومحمد درویش برلاس وشیخ علی بهادر واسمعیل

برلاس نیز بقطری دیکر توجه نموده بودند آن مجموع شاهزادکان وامرا ولایات یاغی را غارتیده وعرصه
مملکت را از قطاع الطریق ومفسدان پاک ساخته عازم اردوی اعلی شد وچون عراق عرب بانوا
در حوزه تصرف بندکان درکاه عالم پناه آمد آنحضرت خواجه مسعود سبزواری را بحکومت ومحافظت بغداد
فرستاد ووصیت کرد که در تعظیم سادات وعلما وفضلا وصلحا ورعایت رعایا وترفیه حال فقرا وکافه برایا
دقیقه مهمل نکذارد وبنفس بی بدیل عازم دیار دیکر شد وامیرزاده میرانشاه را با فوجی از سپاه نصرت
انتساب جهت فتح وضبط بعضی از ولایات بالای آب بغداد روان ساخت وجسر بسته واز آب
کذشته آوازه مراجعت شایع کردانید تا مخالفان از شرط احتیاط غافل شوند وسپاه نصرت شعار را
بنظر احتیاط در آورده از هر ده نفر دو نفر اختیار فرمود وعثمان بهادر را که در آن اوان از بغداد آمده
بود بضبط اغرق باز داشت تا آن الوس را بر کرده از عقب بیاورد وامیرزاده محمد سلطان وغیاث
الدین ترخان واوچ قرا بهادر نیز حسب فرمان در اردوی توقف نمودند تا بضبط ویاسامیشی آن
اشتغال نموده از پی بیایند ورایات نصرت شعار ببالای آب روان شده چون بقلعه کرکوک رسید
اهل حصار طریق تمرد وعصیان مسدود کردانیده ابواب مفارقت بکشادند وآن قلعه برسم سیورغال نامزد
امیر یادعلی موصلی شد ودر خلال این احوال قزل ابوتراب وپیر علی وجهانکیر وسایر سرداران آن
نواحی ومستحفظان قلاع وحکام الطون کوپرک احراز سعادت بساط بوس حاصل کرده بعنایات
پادشاهانه سرافراز کشتند وآنحضرت جهت نان وفرزندان ایشان بسیم وزر وحلی وزیور دستار
نمود تا ما یحتاج بیران مرتب داشته برای دختران جهیز ترتیب نمایند وازانجا نهضت فرموده در
اردبیل نزول فرمود وامیر حاکم آن موضع شیخ علی طوی سکین کشید ووظایف خدمتکاری بتقدیم رسانید
وحضرت صاحبقران از انجا روان شده کنار آب جبارات مضرب سرادقات جلال شد واز آب
کذشته هوای موصل از غبار سمند باد رفتارش مشکین کشت وزیارت یونس وجرجیس علی نبینا
وعلیهما السلام دریافته فرمود تا جهت عمارت هر مزاری ده هزار دینار کبکی خادمان آن از نقد وجوه
تسلیم نمودند وصلات وصدقات فراوان بمستحقان موضع رسانیدند ودرین اثنا امیرزاده میرانشاه
که بتسخیر ایل والوس واحشام صحرانشینان اطراف وجوانب رفته بود مجموع را در مقام اطاعت
وفرمان برداری آورده در موصل بعز بساط بوس فایز شد وپادعلی والی بلده مذکوره بشرایط خدمتکاری
قیام نموده حضرت صاحبقرانی را طوی پادشاهانه داد وآنحضرت اورا بچوجی ساخته سوجبر دوحا
شد ودر اثنای این اوقات سلطان عیسی والی ماردین نموده چون بدان نواحی رسید پیش او کس
روان فرموده پیغام داد که با لشکرهای آراسته در عقب ما بتعجیل بیا که داعیه تسخیر مصر وشام در خاطر
رسوخ یافته وآنحضرت از انجا کذشته در راس العین نزول فرمود ولشکرها بغارت وتاراج احشام

قراقوا البلق وغیر ایشان فرستاد و سپاه منصور غنایم نامحصور گرفته باردوی همایون معاودت
نمودند و رایات نصرت اثنا از انجا نهضت کرده بر حار رسید کرل که حاکم انموضع بود از بیم جان
شهر را گذاشته بگریخت و بعضی از رعایای او موافقت نموده پناه بکوهی بلند بردند و اتمغی برلیغ
مبارک کران امده طایفه از جند فرستاده تا اتش نهب وسبی در ایشان زدند و حضرت صاحب
قرانی با فرزندان و امرا عالیمقدار بر حار در امده و ان شهریست بناهای نمود که تمام عمارات ان از
سنگ تراشیده ترتیب داده اند و قضیه القاء ابرهیم خلیل در نگار ان قلعه وقوع یافته و چشمه که بر
زبان ملک سنان در میان اتش خلیل الرحمن جریان یافته هنوز روان است و اثار سیاهی بر حوالی چشمه
تا غایت باقی مانده بود حضرت صاحبقران و مجموع شاهزادگان و امرا و نوینان در ان چشمه غسل
کرده از ان اب اشامیدند و قریب بر بیست روز بساط عیش و طرب گسترده طویهای پادشاهانه
مرتب داشته و جماعتی که براسم جلادت و شجاعت قیام نموده اثار جنگ و جانسپاری بتقدیم رسانیده
بودند بانعام موفور و نوازش نامحصور اختصاص یافتند و خدمات شایسته بجای اورده برای ملک و
مال و اهل و عیال ایشان امان طلبید و مسئول ایشان بانجاح مقرون گشته شمول عاطفت و احسان
شدند و والی حسن کیف در درگاه حضرت بر زمین افتقار نهاده و بمیامن التفات بیکران پایه قدرش
ارتفاع یافت و چون سلطان عیسی والی ماردین در امدن اهمال نموده بود و خلاف انچه از و متوقع بود
بظهور پیوسته حضرت صاحبقرانی فرمود که نوره بیست که باغی در میان ولایت کنادند و بجای دیگر
توجه نمایند و بواسطه اتمغی رایت نصرت شعار در روز پنجشنبه بیست و ششم ربیع الاول بصوب ماردین
در حرکت امد و در اثناء راه سلطان علی والی ارزن و حاکم با ... متوسلین دولت روی بکعبه امال
و قبله اقبال اورده در سلک ملازمان انخراط یافتند و اغایان و خواتین که در اغروق توقف نموده بودند
باردوی همایون پیوستند و چون موضع حالک که هفت فرسخی ماردین است منزل لشکر ظفر قرین گشت
حاکم جزیره ملک عزالدین از غبار سم سمند جهان پیما زیادتی روشنایی دیده بینا حاصل کرده و بعواطف
پادشاهانه مستظهر گشته رایت شادمانی از اوج اسمانی بگذرانید و سلطان عیسی چون از توجه جنود
ظفر ورود شهریار گیتی پناه با لغنوقات سزاوار و هدیهای قیمتی و شتران گران بار باردوی اشرف
اعلی نهاد و بمقصد رسیده نواب و امرا و ارباب سریر حضرت التماس ساختند و سلطان عیسی زانو
زده پیشکشها معروض داشت و چهره روی زمین زبان بعتاب حاکم ماردین گشاده از سبب تاخیر
در امدن سوال فرمود و حضرتش در مقام اعتذار و استغفار امده التماس عفو و مغفرت نمود پادشاه
عطابخش پوزش پذیر پرتو التفات و عنایت بر حال سلطان عیسی افکنده کمر و خلعت خاص ارزانی
داشت و از انجا روان شده حوالی ماردین مضرب خیام سپاه ظفر قرین گشت ذکر شهادت عمر

شیخ بهادر رحمه الله جناب عمر شیخ بهادر بفضایل نفسانی اراسته بود و از ملکات ردیه پیراسته
شجاعتی موفور و بیباکی نامحصور داشت و حضرت صاحبقران کامکار شاهزاده رفیع مقدار بضبط
ممالک فارس و عراق تعیین فرموده متوجه بغداد شد و انجناب در قرب یکسال بتنظیم مهمات ان
مملکت قیام نموده ایل والوس متفرقه را جمع اورده مجموع ایشان کمر خدمتکاری بر میان بسته خاطر
بر باج گذاری و فرمان برداری قرار دادند و طایفه از توابع شاه منصور در ان ولایه قلاع و بقاع حصین را
پناه خود ساخته دم از تمرد و عصیان میزدند شاهزاده جوانبخت برای بر و حسن تدبیر بعضی از ان مردم
را بلطف و برخی بعنف مطیع و رام گردانید ایلچی باوردکند روان کرده فرزندان را طلب داشت و بعد از امیر
زاده با نقران دیگران بفارس رفتند و در زمانی که شاهزاده مشار الیه بمحاصره قلعه سیرجان مشغول
بود و حضرت صاحبقران سپهر احتشام بعزم تسخیر مصر و شام بجانب دیار بکر نهضت کسی از پیش ان
حضرت امده خبر رسانید که فرمان چنان است که شاهزاده با لشکرهای فارس و عراق براه کوه کیلویه در
حرکت امده باردوی همایون ملحق شود وایدکو برلاس و شاه شاهان والی سیستان و پیر علی سلدوز
را بمحاصره سیرجان بگذارد و امیرزاده عمر شیخ بموجب فرموده عمل نموده متوجه شیراز شد و در انموضع اسباب
یورش مهیا داشته امیر سونجک را بضبط ممالک فارس بگذاشت و امیر سونجک برحسب فرمان حضرت
صاحبقران بعمارت قلعه فرمند که خراب کرده شاه شجاع بود مشغول گشت و شاهزاده اسکندر را در شیراز
توقف نموده و امیرزاده پیر محمد را مصحوب خویش گردانیده با سپاه بر خاتجوی از راه شولستان متوجه
دیار بکر شدند و از کردستان گذشته بقلعه مختصر رسید که از احوهان ترکی یند و اندک مردمی در انجا
ساکن بودند مطلقا فرمانبردار نشدند شاهزاده نوکران فرستاده از ایشان علف طلبید و ابتداء عثمر باز
زدند و نوکران باز گشته صورت حال بعرض رسانیدند شاهزاده سوار شده بر قلعه نشسته که در ایران
کلام بود برامد بعضی از کردان بخرد تیری بجانب سواران انداخت و اتش خشم شاهزاده اشتعال یافته سپر
در سر کشید و پیشتر رفت ناگاه شست قضا تیری کشاده بشریان ان سرزمان رسید و فی الحال
مرغ روح ان سعادتمند بجانب ریاض خلد در پرواز امد بعضی از مورخان گفته اند که شاهزاده چون بقلعه
خرمان رسید بنظاره حصار ببالای تلی برامد که نزدیک بان بود که نادانی از قلعه تیری انداخته بشاه رگ
او خورد فی الجمله بعد از فوت امیرزاده مشار الیه ملازمان در همان لحظه قلعه را گرفته هر کرا در انجا یافتند
تا کودکان شیرخواره پاره پاره کردند و درج سلطنت امیرزاده پیر محمد وارکان دولت شاهزاده را دود
حیرت بر امد و اتش فرقت ولی نعمت درون و بیرون همگانرا بسوخت و نعش شاهزاده را بشیراز در
جسد مبارکش را در سرایت سعادت نهاد نخاوی بر جویبار دولت و اقبال نهالی بالا نکشید که از تند
باد حوادث شمایل گشت و بر سپهر حشمت و عظمت افتابی درخشان نشد که عاقبت الامر بمحنت کسوف

کرفتار باید   چون نیست زهر چه نیست جز باد بدست   انکار که هرچه نیست در عالم هست حضرت
پادشاه کردون صولت انتظار قدوم امیرزاده عمرشیخ میکشید که با او مشورتی نموده عازم دیار مصر و شام
کردد که ناکاه توکل بهادر باردوی همایون آمده واقعه هایله را بسمع حضرت رسانید امرا و ارکان
دولت در بحر تفکر و اندیشه فرو رفته نه روی کفتن و نه روی نهفتن .   مشکل همه اینست که ما مشکل
خود را کفتن نتوانیم و نهفتن نتوانیم   عاقبت جز اظهار چاره ندیدند و در خلوتی باتفاق هرچه تمامتر آن
فرمای آفاق رسانیدند حضرت صاحبقران دولتیار دست در دامن تحمل و اصطبار زده اصلا اضطراب
بخود راه نداد و زبان خجسته بیان بکریمه انا لله و انا الیه راجعون بکشاد و زمام ایالت فارس را در
قبضه اقتدار فرزند امیرزاده پیرمحمد نهاد و او همراه شاهزاده بود و اوج قراباد در رجب فرموده با منشور
همایون متوجه حرمان شد و امیرزاده مصیبت رسیده را با امراء شاهزاده مرحوم بطرف شیراز باز کرداند
وخود نیز بنا بر اشارت علیه در رکاب او روان شد و بعد از مدتی خواتین امیرزاده عمرشیخ بهادر انار
الله برهانه سونج قتلغ آغا و بیک ملک آغا فرزند سعادتمند او امیرزاده اسکندر نعش آنجناب
را از شیراز ببقیة الخضراء کش نقل کردند و در مقصوره که از مستحدثات حضرت صاحبقرانیست در جوار
مزار فایض الانوار شیخ شمس الدین کلال مدفون ساختند و سبب نقل نعش شاهزاده مرحوم در ظفرنامه
بر سایر تواریخ حضرت صاحبقرانی مسطور است

ذکر قضیه ماردین و مقید شدن سلطان عیسی بر فرموده پادشاه پاکدین و توجه آنحضرت بجانب جزیره از جهت تمرد عز الدین ملک جزیره

چون سلطان عیسی بدرکاه عالم پناه آمد ایل و خراج قبول کرد لشکریان بعضی جهت تحصیل مال در
بر حمی برای مهمات ضروری خویش بماردین درآمدند ناکاه طایفه از رنود و اوباش غوغا بر ایشان
آوردند و رای عالم آرای پادشاه جهان کشای برین حرکت اطلاع یافته و سلطان عیسی را طلب داشته
بازخواست داد و بولجی تجسس و تفتیش بود آن بمقتضای کلمات او بوضوح پیوست که خدمتش در وقت
بیرون آمدن برادر و معتمدان خویش کفته است که هیچ وجه قلعه را از دست ننهند و شهر را تسلیم
نکنند و وصیت کرده که اکر من هزار مکتوب بفرستم شفاعت من قبول مکنید و التفات بسخن من ننمایید
که من خود را فدای شما و این مملکت می سازم و بعد از ثبوت این جریمه بروی یرلیغ واجب الانقیاد بامتداد
وقید او صدور یافته چون اواخر زمستان بود و علف در آن نواحی یافت نمی شد و کثرت چهارپای
بمرتبه که حساب وهم از احاطه آن عاجز می آمد و رای عقده کشای صواب در آن دید که اینجا نهضت
نماید و محاصره و فتح ماردین را بوقت دیکر کذارد لاجرم از آنجا بطرف کوهستان روان شد و چون
دو سه مرحله قطع فرمود ناکاه هوا متغیر کشته ابر و باران کی بدید آمد و چنانکه زمان طوفان نوح
بخاطر سالی در نظر بصیرت می نمود و زمین آن ناحیه بغایت نرم و وحل فرو رفتند و زمان زمان

بارندکی

بارندکی استعدادی بود تا بمرتبه رسید که بیشتر خلایق بر جای کذاشته و دامنها بر میان زده قدم در
راه نهادند و اکثر شاهزادکان و امرا و نوئینان مفرشها و زیلوچه ها و امثال اینها بر روی کل و لای انداخته بکذشتند
بدان بارندکی در یازدهم جمادی الاول بود خلاص از آب و وحل در عاشر جمادی الاخر و پیش ازین واقعه حضرت
صاحبقران کامکار تحف و تنسوقات بیرون از شماره مصحوب معتمدی جهت فرزندان بطرف سلطانیه
فرستاده بود و شخصی شیخ نام که در ملازمت ملک عز الدین که حاکم جزیره بود سعادت زمین بوس دریافته
بود و شمول نظر عاطفت و احسان کشته ای در طریق بی راهی نهاده در اثناء راه دست درازی کرده و
مجموع آن هدایا و پیلاکات را برکرفته بجزیره در آورده و ملک عز الدین عهد شکسته بان خرسند در ساخت
و حضرت صاحبقران کامکار تحف و تنسوقات بیرون از شماره دو سر اسب جهت الزام حجت کس پیش
ملک عز الدین فرستاد که شیخ بدرکاه ما فرست تا رقم عفو بر جریده جریمه تو کشیم و الا مجموع جزیره و قلاع تو
در زیر سم ستور لشکر پست و ناچیز خواهد شد ملک عز الدین بر حصانت حصار و آب شط اعتماد کرده
پنبه غفلت از کوش بیرون نخواهد کرد روز شنبه ثالث شهر جمادی الاول اغرق را کذاشته ایلغار فرموده
و با لشکر فیروزی اثر از دجله عبید و کوسر کذشته شب کیر کرده و در وقت سحر پیرامن دوز بر کشت و آن
که در خواب غفلت فرو رفته بودند و بیخبر خفته رسید و ملک عز الدین حاکم جزیره در آن آشوب دستو
بدست یکی از لشکریان افتاد و آن شخص او را در شکنجه و عقوبت کشیده بعد از آن که مال فراوان کرفت
خدمتش را رها کرده و ملک عز الدین بمشقت بسیار جان از آن ورطه خونخوار بیرون برد سماحت
تا الحق مملکت او عرصه نهب و غارت کشت و چند قلعه جزیره را کرفته سپاهیان از نقد و چهارپای
بی پایان شدند و رایت نصرت انتما بعد از کوشمال اعدا از آنجا نهضت کرده معاودت نمود و چون آنحضرت
از دجله عبور فرمود فرمان داد که تمامت اموال را از اغنام و احمال و غیر ذلک بموصل نقل کنند و اینها در
چهل کشتی بده ده سا بر روی آب کذرانیده باردوی همایون رسانیدند

ذکر قلعه ماردین و تسخیر و تخریب قلعه مذکوره

چون زمستان
بپایان رسید و حضرت انجم رتبت الشرف خرامید شهریار بی بدیل بعد از فتح جزیره پرتو التفات بر
احوال لشکر انداخته یادکار از اسوار ساخت و در غره جمادی الاخر سنه ست و تسعین لوا حشمت
و ابهت بصوب ماردین برافراخت و امیرزاده میرانشاه کورکان برسم منقلای از پیش روان شده
احشام و حشر اقشیان پایمال حوادث ولکدکوب نوایب کشتند در دوازدهم ماه مذکور حضرت
صاحبقران با سپاه منصور بظاهر ماردین فرود آمده باطراف و جوانب شهر محیط شدند و آوازه کورکه
و کوس و ولوله در قلعه تند اینوس افتاد دو روز دیکر حضرت صاحبقران کامیاب با سپاه قول و جوانان
تا در متوجه حصار کشتند و پیش از همه لشکر قول نردبانها بر دیوارها نهاده ببالا در آمده و سایر بهادران

دیگران اطراف و جوانب حمله آورده دشمنان را بقتل و شهر را مسخر ساختند مخالفان از بیم جان بقلعه
پناه بردند لشکریان تعاقب نموده جمعی کثیر را بکشتند و بسی از پسران ماه پیکر و دختران خورشید منظر در
زیر دست و پای دواب هلاک شدند و بسیاری از تشنگی قالب تهی کردند و جنود ظفر انتساب اموال
بی حساب بدست آورده در پای قلعه بجنگ اشتغال نمودند و آن حصاریست در نهایت محکمی و استواری
بر سر کوهی بلند واقع شده و مقدار یک آسیاب آب از آن قلعه بشیب می آید و شعرا و بلغا منشورات و
خطب بثبات و استواری سر کوه و حصانت آن قلعه عبارت کردند و آن حصار بقلعه تهیا تعیین نموده
القصه بهادران و دلاوران سپاه فیروزی نشان از روز تا شب آتش رزم و پیکار افروخته و چون خسرو سپهر
احتشام بقلاب ظلام در روی کشید دست از جنگ باز داشته در اطراف حصار توقف نمودند و روز
دیگر بالا رفتند هر که با اندرون قلعه رفته بود و پناه بکمرها گرفته فرود آوردند و ارباب حصار چون قوت
سرپنجه لشکر نصرت شعار مشاهده نمودند خوف و خشیت بر ضمایر ایشان استیلا یافته و تضرع و زاری
آغاز کردند و بجان زینهار خواستند و حضرت صاحبقران دولتیار از پای قلعه بازگشته باردوی همایون
نزول فرمود و اهالی ماردین هدیها و پیشکشها بیرون فرستاده باج و خراج را متقبل شدند و از اتفاقات
حسنه که مردم آن سرزمین را دستگیری کرد آن بود که در اثنا تضرع و تخشع ایشان ایلچی از جانب
سلطانیه سرای ملک خانم رسیده خبر رسانید که در روز یکشنبه نوزدهم جمادی الاول سنه ست و
تسعین و سبعمایه امیرزاده شاهرخ در قلعه سلطانیه حضرت واهب بی منت و بخشنده بی منت
فرزندی ارجمند ارزانی داشت و بعد نجوم از مراسم احتیاط جانب معلوم فرمودند که هنگام ولادت برج اسد
بر افق شرقی مسقط راس آنجناب منطبق بوده و صاحب آفتاب در حمل که بیت شرف اوست قرار
گرفته بیت اسد طالع او خداوند روز ۞ که زو دیده دشمنان گشت کور ۞ شرف یافته آفتاب از حمل
گرانیده از علم سوی عمل ۞ از استماع این بشارت سواد ریاح و مسرت حضرت صاحبقران گردون
منزلت روی بعد داد نهاده شعله خشم جانسوزش که بفلک رسیده بود بجلی تسکین یافت و بشکرانه
این عطیه کبری از سر جریمه ارباب ماردین گذشته بلکه مالی را که قبول نموده بودند هم بدیشان بخشید
و زمام حکومت آن ولایت را در قبضه اقتدار سلطان صالح برادر سلطان عیسی نهاد و از انعامات
عدیده و را مبتهج کرده عازم سری شد و شاهزادگان و امرا و نوئینان هر کس براهی باز گشتند و
بنفس همایون از راه سور موافقت نموده چون بکنار شط رسید امیرزاده میرانشاه را جهت ضبط
آن ولایت بالای آب دجله بر سبیل تعجیل روان ساخت و خود از آب گذشته در مرغزاری که طیب
نسیمش از باد بهشت نشان میداد نزول فرموده هزیمت الکستوجه الباق شود
حضرت جهانبان صاحبقران گردون اقتدار هنوز از آن مرغزار کوچ نکرده بود که از پیش شاهزادگان نگا

کاد میرانشا

کاد میرانشاه گورکان محمد سلطان بهادر ایلچی رسیده خبر رسانید که اهالی حصار قراجیه یعنی آمد
که بجامد اشتهار یافته بمحکمی قلعه مغرور شده اظهار سرکشی میکنند آنحضرت فی الحال امیر جهانشاه را در مقدمه
روان فرموده خود با مجموع سپاه از عقب در حرکت آمد و لشکر از آب دجله که در آن موسم بغایت تنک
می باشد عبور نمودند و بر ظاهر آن قلعه فرود آمده طناب در طناب کشیدند و آن حصاریست که در رفعت
با ایوان کیوان لاف همسری میزند و در متانت با سد سکندری دعوی برابری میکند از آنجا تا اوج زمین
فرو برده اند و دیوار از آنجا تا اوج علیین بر آورده اند و مجموع بنا از سنگ تراشیده ترتیب داده
اند و بگچ استوار شده و عرض دیوارش بمرتبه ایست که در بالای آن دو سوار پهلوان بیکدیگر توانند
راند و در سر باره هم از اطراف شهر و هم از جانب بیرون باز دیواری سنگین مرتب گردانیده اند و برجها از آن
ساخته سنگ اندازها از آن گذاشته اند تا در وقت شدت حرارت هوا و هنگام سورت سرما
خلایق در آنجا آسوده توانند بود و در اندرون حصار چشمه خوشگوار جریان دارد و چند باغ معتبر
بار ور در آن قلعه است و از بنا حصار آمد تا زمان محاصره حضرت صاحبقرانی از آمده چهار هزار و
سیصد سال بوده که در عرض آن اوقات هیچکس بقهر و غلبه بر آن استیلا نیافته مگر خالد بن الولید که در
بدایت اسلام بعد از مدت طول المحاصره از مرای که از شهر بیرون می آید به پنهانی در آمده بود بر آن موضع
مستولی گشت القصه چون حضرت صاحبقرانی بحصار آمد رسید روز دیگر سوار شده لشکریان
بر محاصره تحریص نموده و سپاه ظفر پناه چرکها و نوازش پیش برده بجنگ اشتغال نمودند هر چند از بالا
سنگ میریختند پای ثبات و وقار بهادران جلادت آیین از جای خود متزلزل نشد و آنحضرت فرمان داد
تا عثمان بهادر و سید خواجه بهادر و ارغونشاه مرباک برجی را نقب زده راه آمد شد مهیا ساختند
و ارغونشاه هر چیش از جمله بتفصیل بر آمده و لشکری از اطراف و جوانب حمله آورده قلعه را که در مدت
چهار هزار سال هیچکس بزور بازو دست بدان دراز نکرده در دو سه روز مسخر ساختند و در حصار
ریختند و قلیل و کثیر و قطمیر را غارت کردند و سپاهیان انجاد در نقبها رفتند و ناپدید شدند و کس از
ایشان نشان نیافت و بموجب فرمان پیادگان با تبرها و میتینها بالای مجاث بدرج رفتند و بخرب
آن مشغول شدند و چون از غایت استحکام بر آن عمارت فرصتی دراز و زمانی دیر بایستی که از آن هیچ
میسر شود اندکی از سرهای شرفات افکنده دست از آن باز داشتند و از آن موضع کوچ کردند و در
اثنا او و نکی بهادر سر را اعلی آمده معروض داشت که بتوصیف دل دکر کرده ونی کرده است سیکر بزد برجب
فرموده او را در زمان حاضر ساختند و پیش از پرسش بجگاه معترف شد و جمعی را که با او در آن باب اتفاق
نموده بودند نام برد و حال آنکه حضرت پادشاه عطابخش جرم پوش امثال این حرکت بکرات و مرات از
وی مشاهده فرموده بود و ذیل عفو و اغماض بر آن پوشیده و در برابر اعمال ناپسندیده او مراسم خسروانه

وصوف نوازش ارزانی داشت و او را امیر تومان ساخته بود و در برانداختن اولاد و احفاد پادشاه جهان
گشای چنگیزخان کمی نزد کترا و سعی بود چون تجدید آن اندیشه خطا از وی ظاهر گشت حضرت صاحبقران بر
قید او و سر تیغ فرمان داد و یرلیغ واجب الاتباع نفاذ یافت که جبی را که با او اتفاق نموده بودند بیاساق رسانند

ذکر توجه حضرت صاحبقران بجانب الاتاق و فرستادن بعضی از شاهزادگان باطراف آفاق

حضرت صاحبقران باستحقاق بعد از تسخیر جانب متوجه الاتاق شد و ملک مهروان کوتوالان قلاع و سر
داران بقاع حلقه اطاعت در گوش افکنده باردوی همایون شتافتند و بتقبیل قوایم خلافت مصیر ماثر
شده باج و خراج قبول کردند بلکه از او بتقبیل مبلغ خطیر بخزانه عامره فرود آوردند و چون شهریار دین
زمین از میان فاروقین بگذشت راهها تعیین نموده و محرجیان مقرر گردانید امیرزاده محمد سلطان
را جرانغار بر اجیا جو دواز داشت و رایت ظفر پیکر از راه سواس بجانب صحرای موش در حرکت آمد و امیر
زاده شاهرخ ملازم رکاب نصرت انتساب گشت و با آنکه موسم بهار بود از شدت سرما و کثرت برف
اسب و شتر و استر بسیار در آن عقبهای بلند که پیش آمد تلف شد و در روز سه شنبه یازدهم رجب از تمام
آن عقبات دشوار و راههای ناهموار عبور فرموده صحرای موش مضرب سرادقات جلال گشت و امیر
زاده میرانشاه و امیرزاده محمد سلطان در آن محل باردوی اعلی پیوستند و حاکم تبلیس حاجی شرف
که در مجموع ولایت گرجستان بحسن اخلاق منفرد و طاق بود در آن موضع بشرف پابوس استسعاد یافته
اسبان باد رفتار پیشکش کشید و از آنجمله اسبی کمیت بود که با تمامت اسبان حاکم ولایت اطراف که بهم پیشکش
آورده بودند دوانیدند بر همه سبقت گرفت و حضرت صاحبقران خدمتش را منظور نظر اشرف گردانیده
مملکت او را بدیگر ضمایم و ملحقات ابخاز بوی مسلم داشت و قامت قابلیت حاجی شرف را بخلعت طلادوز
و کمر شمشیر زرین مشرف ساخت و موصوف را باو سپرد تا در قلعه تبلیس حاجی را بخلعت طلادوز را
محفوظ و مضبوط دارد و در خلال این احوال محمد درویش برلاس را با طایفه از سپاه ظفر پناه بمحاصره
قلعه النجق فرستاد و چون قرا یوسف و احشام ترکمان از آوازه توجه یوقا رنجکار فرار بر قرار اختیار نموده
بودند حضرت صاحبقران ممالک ستان درین باب مشورت فرموده رایها بران قرار گرفت که جمعی
را بتکامیشی ایشان فرستد و آنحضرت برهان اغلان و سیاهشاه بهادر را با دیگر سرداران مصحوب
او ساخته از صحرای موش در عقب دشمنان فرستاد و فرمان داد تا آنجا که بیسو روند و دریابند و
و عنان بازنکشند و در دفع شر فتنه ایشان سعی و اهتمام تمام نمایند و بنفس همایون چند روز در آن
محل توقف نموده بجهت استیصال طایفه که تا غایت خویشتن داری خود ساخته بدرگاه گیتی پناه
شتافتند امیرزاده میرانشاه را با لشکر بهام انتقام فرستاد و فرمود که هر که بقدم اطاعت و انقیاد پیش
آید او را از بأس و سطوت خویش ایمن گرداند و هر که تمرد ورزد ولایت و الوس وی بباد تاراج دهد و از

دقایق سیاست نکته فرو نگذارد و بعد از فراغ از گوشمال اعدا بجانب قلعه النجق رفته در محاصره آن سعی و اجتهاد
بذل داد و در یرلیغ جهان مطاع صدور یافت که تواجیان باطراف ممالک محروسه روند و لشکرها را کاینا
کان جمع کرده بدرگاه گیتی پناه آورند و ایشان بر حسب فرمان روان شده در اکناف و اقطار جهان جهت
استجماع لشکرها که کرده مانند سفرف پراکنده گشتند و رایات فتح آیات از صحرای موش در حرکت آمده
بجانب الاتاق باز گشت و حضرات ابهت سمات بلک خانم و تومان آغا و سایر آغاوان و خواتین که در
سلطانیه توقف نموده بودند درین ولا از آنجا بیرون آمده متوجه اردوی اعلی گشتند و چون حوالی اخلاط
محل گسترانیدن بساط جلالت شد والی عیدلی چون در زمره دولتخواهان قدم استظام داشت بر
درگاه گیتی پناه شتافته شرف زمین بوسی دریافت و پیشکشهای مناسب کشانیده در محل قبول افتاد و
عرق عاطفت و مرحمت خسروانه در حرکت آمده اخلاط را با آن ولایت باو سیورغال فرمود و حضرت
صاحبقران در آن بیابان سیل شکار کرده ملازمان رکاب نصرت انتساب بمقدمات آن مشغول شدند
و بعد از دو سه روز جرگه بهم رسیده آهوی سعید و قوچ و میش کوهی و گوزن فراوان افکندند و چون
مدت یازده ماه شاهزادگان و خواتین از حضرت جدا مانده در سلطانیه اقامت داشتند درین ولا
که خبر آمدن ایشان بمسامع علیه رسید شعله اشتیاق زبانه کشیده براه ارجیش کلیسا در حرکت آمد و در
اثنای راه ملاقات واقع شد چون آمال همگنان از رشحات فیض سحاب افضال حضرت صاحبقران در
وبر سبز گشت و از تذکر واقعه جگرسوز امیرزاده عمرشیخ بهادر حزن و الم بی پایان بر خاطرها استیلا
یافته شاهزادگان و نوئینان مراسم تعزیت تازه ساختند آخر الامر چون آن ذکر بانابت و زبا
آن را خاموش شد و بمقتضی کلمه الانسان مرکب من السهو والنسیان آن شکوه جده و قه سلطنت بر خاطر
دوستان و برادران فراموش گشت و همت صاحبقران مظفر لوا بر ترک التفات بر انتظام احوال مملکت
انداخته دفع و استیصال اعدا و جهت ساخته تیمور خواجه اقبوغا را با محمد درویش برلاس که بمحاصره
قلعه النجق می بود فرستاد و بنفس سعادت قرین متوجه قلعه ابدین شد اهالی قلعه مال قبول کرده هر چه داشتند
از ناطق و صامت بیرون فرستادند و با عیال و اطفال بر سر کوه آمده و فریاد الامان باسمان رسانیدند مزاج
اشرف حضرت صاحبقرانی که متصف بعدل و انصاف بود ایشان از بیرون آمدن معاف و معذور
داشت و از آن موضع بازگشته و شب در میان کوچ کرده باوج کلیسا نزول فرمود و مقارن این حال والی
ارزنجان طهرتن که سوابق اخلاص بلواحق اختصاص جمع داشت با عطایا و هدایا باردوی سعادت انتما
رسید و ابجد آورده بود بنظر کیمیا اثر رسانیده بعنایت بی پایان و عاطفت بیکران اختصاص یافت

ذکر رفتن ارسنک و تحول بسعی حضرت صاحبقران

چون اکثر حکام و سرداران اطراف و کوتوالان قلاع بقدم اطاعت پیش
آمده روی نیاز بر ساحت بارگاه پادشاه عالم مطیع جهان مطاع نهادند و مصر بر قرا الحمد زکان که حاکم قلعه

اونیك بود نباید خاطر خطیر شهریار جهانگیر متوجه تسخیر آن حصار شد و امیرزاده محمد سلطان بدان مقام رسید
لشکر فی الحال بجنگ درانداختند و مقدمه روان کرده رایت نصرت براه دیگر بعد از آن در حرکت آمد و
حضرت صاحبقران سپهر احتشام شعبان این ماه بیشتر از امیرزاده محمد سلطان بدان مقام رسیده لشکر
فی الحال بجنگ درانداختند و بمساعدت دولت روزافزون پادشاه زمین حصار و زیرین را مسخر ساخته با خاك
یکسان کردند و مصر با اتباعش بقلعه کوه متحصن بودند بهادران سپاه ظفرمآل پیاده گشته درجها و برجها
گرفته فی الحال بجرها برآمده نزدیك بدروازه رسید صاحب جوش و خروش گوید بیت پیاده روان شد
بگردار پیل * سوی مصر با تند دریای نیل * سپه چون بقلعه رسید تنگ * برآمد زهر جانبی کوس جنگ
تو گویی زهر گوشه جا استند * علاوه زهر سو برافراشتند * که هر کس که جنبد از آن فصیل * بناوك زنندش کند
کرده قتیل * و از کرها بسان پلنگ * سپاه انجمن شد بآیین جنگ * چو ترکان خوبان صف رزم ساز یکی
نشیب و دگر در فراز * روز دیگر مصر پسر و نایب خود را با تحف پادشاهانه بپایه سریر اعلی فرستاده عرضه
داشت که فرمانبردارم اما از مهابت چرخ فلك فرسای پادشاهی بیرون آمدن نیارم اگر این نوبت امان یابم
تا از سر اطمینان خاطر بخدمت شتابم غایت بنده نوازی باشد حضرت صاحبقران کشورستان فرستادگان را
فرستادگان نواخته فرمود که آنچه مصر فرستاده مقبول است و با او بگویید که از سر جهل او درگذشتم اما
باید که زودی بیرون آید تا از عنایت ما شامل حال او گردد و ایشان بازگشته بقلعه درآمده این سخنان
بازگفتند مصر از طالع ضعیف و بخت بد کلمات نیکخواهان را بسمع رضا اصغا ننمود و اهل قلعه دست
بکمان و تیر بردند و جنگ آغاز کردند روز دیگر امیر طهرتن پیش رفته و مصر را از طریق مصلحت اندیشی
نصیحت کرده گفت این چه سودای فاسد و خیال باطل است که بدماغ راه داده و با پادشاهی که سلاطین
آفاق در مقام خدمتکاری و غاشیه کشی اویند خلاف و نزاع پیشگیری و هیچ نمی اندیشی که مهم بچه سرانجام کشد
و از عهده این امر خطیر چگونه توانی بیرون آمدن از استماع این کلمات خوف و هراس مصر زیاده شد
باز پسر خود را با سلمش که از خویشان نزدیك او بود و از دلاوران آن سرزمین بمزید جرات و جلادت
امتیاز داشت با اسبان بادرفتار بیرون فرستاد و آنچه بزبان تضرع و استکانت در پایه سریر اعلی
عرضه داشتند که مصر امیدوار است که آنچه سابقا التماس نموده بشرف انجاح اقتران یابد حضرت
صاحبقران کامکار دانست که مصر داعیه ندارد که بخدمت شتابد لاجرم یرلیغ واجب الاتباع او
نفاذ یافت و بهادران لشکر منصور در ظلمت شب پای کمر گرفته تا روز جنگهای عظیم کردند و در
اثنای حرب و قتال از حصار تیری انداختند که بر آن خبری نوشته بودند محصل سخن آنکه میان مصر
و سلمش خویشی نزدیك است و استظهار ارباب این قلعه و اصحاب این بقعه بدوست اگر خط منشور
را مقید گرداند فتوری تمام با احوال ایشان راه یابد و حال آنکه بر ضمیر انور پادشاه هفت کشور

ازبخت

از بخت اجمعین بر افراخته بود و روز دوشنبه حضرت صاحبقران پسر را پیش خود طلبید و او در
خردسالی سالکی بود و در حداثت سن و بحسن تقریر و حرکات و ذوق و کمالات و لعوب از ابنای
زمان امتیاز داشت و آن کودك چون بپای تخت رسید روی بقدم همایون حضرت نهاد و زانو
زده بعبارتی دلپذیر سخن بدرخواهش نموده عرضه داشت که اگر پادشاه از سرگشتن او درگذرد من بروم
و سعی کنم که با شمشیر و کفن بدرگاه شهریار زمین آید آنحضرت فرمود که هرچند خون پدر تو ریختنی است بتو
بخشیدم بشرط آنکه پیش ما آید حضرت صاحبقرانی از روی ترحم و مهربانی خلعت فرزندی و فرزندزاده در
بر پسر مصر کرده و حمایل یکی از شاهزادگان را در گردنش انداخت و او را با جمعی از ملازمان اسمالک نامه
مشتمل بر عنایت و عاطفت بیکران نزد پدر فرستاد و او را چون بدین هیات بقلعه در آوردند اهالی آن بقعه
در جوش و خروش آمده زبان بدعای دولت ابدپیوند بگشادند و مقدم بندگان عتبه علیا را بمقدم اعزاز
احترام تلقی نموده و مصر آن جماعت را خلعتهای فاخر و زر و گوهر داده باز گردانید اما از غایت دهشت
و سراسیمگی بمقصد نبرد و زهره نداشت که قدم از حلقه بیرون نهد و خود را بپایگاه فلك اشتباه رساند
تا نفس بد را از آن مهلکه برهاند و چون مصر در آمدن و تاخیر و تسویف جایز داشت حضرت صاحبقران
داد که ساکنان قلعه را ویران ساختند و در اثنای این اوقات مادر مصر با تحف و پیشکش از حصار فرود آمده
روی نیاز بر خاك عجز و مسکنت نهاد و بزبان استکانت معروض داشت که پسر من بنده ایشان بندگان
این آستان او را چه حد آن باشد که در مقابل خدام عالی مقام آید لیکن از غایت خوف و خشیتی که بروی
استیلا یافت دست و پای بر بند و الحق جای آن دارد که شکوه این گروه که ملازم رکاب حضرت انتساب
اند زهره شیر ژیان آب شود اگر مصر خوف و هراس بخود راه دهد عجب نباشد چه زنده پیلان الجوق ترکان
حضرت صاحبقرانی او را خلعت داده و نوازش کرده گفت اگر پسرت بجان و مال دلبستگی دارد باید
که زود بحضرت ما شتابد و الا هرچه بیند از خود بیند و اهل حرم و سرایملك خانم و تومان آقا و دیگر خواتین
مادر مصر را دیگر خلعتهای فاخر کشیده و کسیل کردند و چون بقلعه در آمد کیفیت حال با پسر در میان
نهاد مصر غایت شقاوت و ادبار بر عصیان اصرار نمود و فرمان واجب الاذعان بنفاذ پیوست که استادان
هنرمند در برابر قلعه عرادت بلند سازند و در اندك زمانی بدان اشتغال نموده بنایی رفیع تر از آن حصار
باتمام رسانیدند و از ضرب سنگ عراده و منجنیق محصوران را از جنگ آوردند و چون با یکدیگر روز از رمضان
بگذشت آفتاب بمرتبه رسید که مصر بی تاب گشته مجموع رعیت را از قلعه بیرون کرد و اکثر کاخ و
قلعه اونیك از زخم سنگ یکسان گشت بیت آن مصر مملکت که تو دیدی خراب شد * آن نیل مکرمت که
شنیدی سراب شد * و از اضطرار و پریشانی باز مصر نایب خود را پیش امیرزاده محمد سلطان فرستاد و بحجی
زاری و تضرع از سر گرفت و شاهزاده جوانبخت او را بپایه سریر اعلی رسانیده از شفقت مصر و مردم

کلمه چند معروض داشت انحضرت فرمود که اگر بخدمت بدرشاه اسپی بدو راه نیابد و بر حسب فرمان فرستاده
را خلعت پوشانیده بازگردانیدند و آن شخص امصر ملاقات کرده ابخدمت رسیده بود باز گفت و زبان
گشاد که مصلحت در بیرون آمدن است حرارت مصر که در مرتبه بود که زلال نصیحت تسکین یابد و هیجان
برهم خویش مصر بوده امد موجی میکرد و بهادران سپاه ظفرپناه بران کوهها بیرون رفتند پیش از همه حاجی
خواجه شاهین در هوای تسخیر قلعه پروان نموده با هفت کس در شب تاریک بجری بلند در آمد و در ان موضع
مرتفع اتشی برافروخت چنانچه عرف حیث بهادران حضرت نشان در حرکت سپهای مخالفان اطلاع
یافته سر راه برایشان بگرفتند شب تاریک بود مکرها بار دیگر جنگی عظیم شد وامان شاه زخم دار شده باز
گشت ارغون شاه با طایفه از دلاوران دشمنان را انده بر موضعی که ارتفاع ان سیصد گز زیاده بود بر آمد
و بدیواری رسیده و زیر باد و را خالی ساخته بر سر جی بها باز داشتند و مصر بر این قضیه مطلع شده خود
را غریق نیل فنا دید و نوکرانش چون سیل بلا بر خویش محیط یافتند دانست که اعراض نموده اند و اسلحه جنگ
از بیرون انگنده راه گریز جستند و مصر در روز جمعه غره شوال دل از ملک و مال برگرفته مادر را با سر
بار دیگر بیرون فرستاد و ایشان بتقبیل قوایم سریر حضرت فایز شدند و زبان به عاد ثنا بگشادند و
ان عورت بیچاره روی بر خاک نیاز نهاده زاری و فغان بر اسمان رسانیدند و ان سر نوع که از برای
بر اسمان خواست مراحم پادشاهانه شامل حال او شده فرمود که خون او را بتو بخشیدم اما باید که چنین
لحظه بیرون اید و اگر در امدن تعلل نماید خون چندین خلایق بعد از تسخیر قلعه در گردن او خواهد بود
مادر مصر اندیشناک بازگشت و از صورت قضیه پسر را اعلام داد مصر روز دیگر با شمشیر و کفن بیرون
امده بامیرزاده محمد سلطان التجا نموده پیشانی بر خاک نهاده گفت اگر شاه زاده جرایمت مصر را امید
وار گردانیده بدرگاه عالم پناه اورد و کلمات او را معروض داشته شفیع جرایم وی گشت حضرت
صاحبقرانی مصر را بشاه زاده بخشیده از سر گناه او درگذشت لیکن یرلیغ واجب الاتباع نفاذ یافت
که سلطان عیسی والی ماردین مصر را بسلطانیه برده و سلطان عیسی را در ان موضع توقیف نموده
مصر را بسمرقند فرستند ملازمان موکب همایون بموجب فرموده عمل نموده و حکم شد که تمامت الات
و ادوات حرب و جنگ که در قلعه اونیک بود بیرون اوردند و امیر الیمش بمحافظت انجا منسوب گشت

ذکر مراجعت صاحبقران گیتی ستان و فرستادن لشکر بجانب گرجستان و ولادت امیرزاده
ابرهیم سلطان شهریار گیتی ستان کشورگیر و خسرو زینت فزای اکلیل و سریر بعد از تسخیر
قلعه اونیک پنج روز در ان موضع بساط نشاط گسترده داد عیش و طرب داد و چون از لهو و لعب سامت
و ملالت روی نمود در روز هشتم ماه شوال در اثناء راه مجاب امیر حاجی سیف الدین بامداد الهر آمده
مهمات ملکی معروض داشت و حضرت صاحبقران در جلگه که نمونه روضه رضوان بود فرود امده چند

روز توقف فرمود و در روز دوشنبه هشتم ماه مذکور فرمان داد تا طویی عظیم ترتیب کردند و در ان طوی
امیر طهرتن را منشور ولایت ارزنجان و نواحی ان بلند پایه گردانیدند و کلاه و کمر مرصع اختصاص داده روانه ساخت
و امیر زیرک جاکو پیش از این با طایفه از بردلان بر خانجوی بقلعه اوین رفته بود و بدانجا رسیده و در باب
محاصره و جنگ ید بیضا نموده و حاکم قلعه امیر بایزید چون تسلط سپاه منصور مشاهده کرد دانست که اهل
حصار پایمال حوادث روزگار خواهند گشت لاجرم حیله اندیشیده امان طلبید و التماس نموده عهد کرد
که اگر لشکر دست از محاصره باز دارد و ان پای حصار برخیزد بیرون ایم امیر زیرک ملتمس او مبذول داشته
و از انجا برخاسته قریب بان موضع در محلی نزول کرده امیر بایزید بی انکه امیر زیرک را اعلام کند هنگام
سحر از حصار بیرون امده متوجه درگاه عالم پناه گشت چون بار دوی همایون رسید منظور نظر مرحمت
و عاطفت شد و حضرت صاحبقرانی ولایت اوین را باو بخشید و بال تمغا و خلعت خاص و کمر زر
حق منقش را باز گردانید و ایلچی فرستاده امیر زیرک را باز خواندند و در خلال این احوال برهان اغلان
و امیر حاجی سیف الدین و امیر جهانشاه و امیر عثمان بموجب فرموده از راه اقسقا با لشکر گران متوجه
گرجستان گشتند و انحضرت بنفس همایون از جنگلستان الوتاق عازم ان صوب شد لشکر
ظفر قرین از اعداء دین هر کرا می یافتند قتل و غارت میکردند و حضرت صاحبقران کامکار پادشاه
زادگان رفیع مقدار و امراء نامدار چون بشهر قارص رسیدند در صحرای دلکش و منزلی بغایت خرم
فرود امدند و از جمله فتوحاتی که در ان اوان روی نمود ان بود که اختر مبارک فال از افق جلال طالع
گشت یعنی در روز خجسته سه شنبه بیست و ششم شوال سنه ست و سبعین و سبعمایه حضرت مالک
متعال امیرزاده شاه رخ را فرزندی سعادتمند ارزانی فرموده و بابرهیم سلطان موسوم امد و بابوک
کس فرستاده مناط خطیر پادشاه جهانگیر را از ایصال این بشارت فرحناک و مسرور گردانید و مدت
بیست و یکروز جشن و سور و لهو و سرور گردانیدند و حضرت صاحبقران با کمال مسرت و شادمانی
از مرغزار قارص کوچ کرده در دشت سنگ کول فرود امد و در ان موضع امراء و بهادران بغزو گرجستان
رفته بودند و قلاع و بقاع ان ولایت را فتح کرده و با غنایم موفور باز گشته بعز بساط بوس فایز گشتند
و بار دیگر طویی کرده بر سر بهشته قبیع عریض نزول فرموده ذکر رفتن شاهزاده جوانبخت شاهرخ بجانب
سمرقند بجهت فرزندان و توجه حضرت صاحبقران در کرت ثانی بگرجستان و در بیست و یکم ذی قعده سال
مذکور خاقان نوید منصور فرمان داد که امیرزاده شاه رخ بطرف سمرقند رود و ضبط و ربط مملکت
قیام نماید و چون شاهزاده مشار الیه عزم رفتن کرد انحضرت اشارت فرمود که مهد علیا سرای ملک
خانم و خوانین افاق و دیگر خواتین و اقایان با اغرق در مرافقت انجناب سلطانیه روند و ایشان در ان
موضع توقف نموده شاه زاده متوجه مقصد گردد و نور باصره سلطنت خرم و بامرحمت بر حسب

فرموده در حرکت آمدند و بعد از قرش الجماعت بار دیگر داعیه احراز فضیلت جهاد از خاطر انور
پادشاه بحر و بر سر زد لاجرم عنان عزیمت بجانب گرجستان که بقرا قلقا بلوا اشتهار دارند منعطف
ساخت و ایشان بقلال جبال و مواضع استوار پناه برده بودند سپاه جلادت شعار بکوهها بالا
رفته در بارهٔ آن بی‌دینان قتل و غارت بتقدیم رسانیدند و مظفر و منصور بدرگاه عالم پناه معاودت
نمودند و حضرت صاحبقران شکارکنان میرفت تا بتفلیس که معظم‌ترین بلاد گرجستان و دار الملک سلطان
ایشان است رسید و از آنجا بازگشته بولایت شکی آمده و امیر حاجی سیف الدین و امیر جهانشاه را با
جمیع امرا بر سبیل ایلغار باطراف آن ولایت فرستاد تا هر که در ایلی در آید ابواب عنایت و عاطفت بر
روی او مفتوح سازند و هر کس که مخالفت نماید بنیاد او بر اندازند بر حسب فرموده عمل نموده مجموع
کوه و دشت برنا را غارت کردند و ایل و الوس آن نواحی را دگرگون ساخته باردوی همایون
رسانیدند و امیر شیخ نور الدین پیر سار بوغا را با لشکر سنگین بکوهستان روان فرموده ایشان جهت
بکوهستان در آمدند شیر علی شکوه حاکم آن موضع ملک و مال را وداع کرده از خوف جان روی بگریز
نهاد و شیخ نور الدین آتش نهب و تاراج در کوهستان زده با غنیمت فراوان بدرگاه خسرو صاحب
قران بازگشت و در خلال این احوال کسی از جانب شروان آمده خبر آورد که لشکر توقتمش خان با تاخ
ایشان علی اغلان و الیاس اغلان و جمعی دیگر از شاهزادگان جوجی نژاد و امرا بدان از دربند گذشته
بعضی ولایات شروانشاه را که باج‌گذار و فرمانبردار آنحضرت بود تاختند حضرت صاحبقرانی
فی الحال بجانب ایشان در حرکت آمد مخالفان چون از توجه رایات ظفر نگار خبردار شدند فرار بر
قرار اختیار کردند و از آن مهلکه جان بکنار کشیدند و آنحضرت جهت قشلاق در علف‌زار محمودآباد
نزول فرموده قبهٔ سرادق جلادت نشان را باوج کیوان برافراشت و از آنجا سرعی را بطلب حرمها و
اولاد صغار بسلطانیه فرستاده و سرای ملک خانم و تومان آغا و دیگر خواتین و فرزندان عالی مکان بر
حسب فرمان روان شدند و منازل طی نموده و از آب کر گذشته معاودت دستبوس حاصل کردند
و در بین اثنا امیرزاده میرانشاه از ظاهر النجق نهضت نموده روی باردوی اعلا نهاد و چون بموضع
بابی رسید حق سبحانه و تعالی نور باصره او را بدیدار فرزندی زیاده گردانید و حضرت صاحبقران این
خبر استماع نموده آن پسر را ایجل نام نهاده و امیرزاده پیر محمد و امیرزاده عمر شیخ بر حسب اشارهٔ علیه
امیر سونجک و حسین جعداول و علی بیک عیسی را با لشکر خاص روان شده در بین مقام بعز بساط بوس
سرافراز گشت **ذکر احوال سلطان احمد بعد از هزیمت و جلوس او بار دیگر بر سریر کامرانی و سلطنت**
سلطان احمد جلایر چون از نهیب لشکر فیروزی اثر گریزان شد بجانب حلب میل نمود و اعیان و
اشراف آن دیار بموجب اشارت سلطان برقوق که در آن ایام فرمان‌فرمای مصر و شام بود در اکرام

واحترام حتی مقدم مبالغه کرده آنچه ما یحتاج او بود مرتب و مهیا داشتند و سلطان احمد چند گاه
با یکی بکران عرب در ولایت حلب شب و روز بروز و روز بشب رسانیدند برقوق ایلچی پیش او فرستاده خود
را بنده و خدمتکار خواند و پیغام داد که ملک و مال حکم مشارکت دارد بلکه بر مجموع آن اگر در تملک بکند
هیچ مضایقه نیست سلطان احمد فرستاده را اسب نامدار و خلعتی نفیس و افسر و کمر مرصع داده عازم
و مشغوف گشت اکابر آن بلده سلطان را بدار الاماره فرود آورده اسباب ضیافت ترتیب دادند و چند
روز در آنجا بنشاط و خرمی گذرانیده روی بمصر نهاد و چون نزدیک بقاهره رسید ملک برقوق بنفس
خویش استقبال او نموده پایه وضعش را از ذروه عیوق بگذرانید و صد و سی اسب تازی و سی و سه
جامه طلادوزی پیشکش کرده سلطان را قریب برود نیل در موضعی نزه فرود آورده و هر روز مکتوبات غریب
و ماکولات لذیذ پیش او میفرستاد و سلطان احمد تبرکات بسیار بمصریان میداد و چون ایام ضیافت
بنهایت انجامید در امور مملکت مشورت نمودند و با هم بر آن قرار گرفت که سلطان احمد با لشکرها
متوجه حلب گردد و ملک برقوق در خزانه باز کرده و سپاهی عظیم آراسته گردانیده سلطان را گسیل کرد
و سلطان احمد چون بحلب رسید شنید که حضرت صاحبقران ممالک‌ستان از غزو گرجستان
معاودت نموده عنان عزیمت بجانب دشت قبچاق معطوف ساخته است و بنا بر این مصریان
را عذرخواهی کرده باز گردانید و از حلب متوجه دار السلام بغداد شده و خواجه محمود سبزواری بغداد
را گذاشته بطرف استی شتافته سلطان احمد در شهور سنه سبع و تسعین و سبعمایه بار دیگر بر
تخت عراق عرب تمکن یافت **گفتار در لشکر کشیدن صاحبقران بجانب شمال و وقوع
محاربه بزرگ با توقتمش** در اواخر زمستان که سلطان عدالت شعار باستوای لیل و نهار
فرمان فرموده در بهار خاطر خطیر و ضمیر آفتاب تاثیر شهریار جهانگیر خطور نمود که توقتمش خان را بجد دا
گوشمالی بسزا دهد تا دیگر پای از اندازه خویش فراتر ننهد و بواسطه این معنی پرتو التفات بر احوال
سپاه ظفر پناه انداخته همه را انعام و الکا داد و حضرت عصمت سمات را با اغرق روانه سلطانیه
گردانید و فرمان داد که سرای ملک خانم و تومان آغا با اولاد صغار در سلطانیه بسر برند و دیگر خواتین
در آنجا توقف نمایند و در هفتم جمادی الاول سنه سبع و تسعین و سبعمایه باتفاق با لشکرهای آراسته بجانب
دشت قبچاق علم توجه برافراشت و پیش از حضرت صاحبقران ظفر قرین شمس الدین مالیقی را که مردی
چرب زبان شیرین سخن بود و بر نکات و دقایق امور واقف و بر فنون حکایت مطلع در ایراد
کلام بر حسب مقتضی مقام نادر از محمودآباد با مکتوب مشتمل بر وعد و وعید و محتوی بر صلح و جنگ
پیش توقتمش خان فرستاده بود و او از دربند گذشته در دشت قبچاق بتوقتمش خان رسیده
و مکتوب خبر و اتفاق رسانیده حضرت صاحبقرانی از دعوی نکته دانی و کمال سخن دانی بنوعی

تقریر کرد که در خاطر خان شورش و جا بگیر آمد و توقتمش خان بسبیل صلح و صفا نموده خواست که دست در
دامن اعتذار زند زبان بکلمهٔ استغفار گویا کرد اندوه غبار وحشت را از زلال عذر خواهی تسکین دهد
اما امرای او که از دانش بهره نداشتند تمیمی سر باز زدند و آن بد اموزان او را بکلمات مزخرف از جادهٔ
صواب منحرف ساختند تا در تیه ضلالت و بیداری و سرگردان شده در دشت تخوف و عبارهٔ
نحو دیل و دستور گشت و کلمات وحشت امیز در جواب نامه نوشت و شمس الدین المالغی جاهم داده باز
گردانید او در کار اب سمور توک همایون پیوست و بعد از شرایط زمین بوسی مکتوب توقتمش
خان را معروض داشت و از آن جواب ناصواب اتش زخم جانسوز حضرت صاحبقرانی اشتعالی
یافت بعرض سپاه ترتیب لشکر فرمان داد و آب سمور در دامن کوه البرز واقع است و از انجا تا دریا
قلزم پنج فرسخ راه باشد و در محل عرض لشکر امواج سپاه مانند امواج بحر اخضر در جوش و خروش
امده قبل دست چپ در دامن البرز کوه بود و قبل دست راست محیط بساحل بحر قلزم لشکری
که باد اسکی و کثرت ان از زمان افراسیاب تا این غایت در یک موضع هیچکس نشان نمیداد
حضرت صاحبقرانی محفوف بعون و تایید اسمانی بر ابرش گردون خرام سوار شده از بدایت طلوع
نیر اعظم تا قرب ظلام بر امین قول و برانغار گشته مجموع را بنظر احتیاط در اورده و هر فوجی که میرسید
سرداران جماعت زانو زده و زبان بدعا گشاده چنانچه رسم است اسب پیشکش کردند و آنحضرت
شرف صحبت ارزانی میداشت و بعد از فراغ از این امر شاهزادگان و امرا و تومانات و قوشونات
بر حل خود روان شدند و از دربند گذشته فوجی از هواداران توقتمش خان که ایشان را قاع می
گفتند رسیدند بنوعی اطراف و جوانب ان دو زمین گشتند کار اموال گرفتند که از هزار یکی و از بسیار
اندکی جان بیرون نبردند و درین اثنا توقتمش خان شخصی اوزناق نام را به رسالت فرستاد و ان شخص
چون بحوالی اردوی همایون رسید کثرت و ازدحام سپاه ظفر پناه دید حیران و سراسیمه بازگشت
و بتعجیل تمام راند به لشکرگاه خویش پیوست و معروض خان گردانید که امیر تیمور گورکان با سپاه
گران اینک رسید توقتمش خان از استماع این خبر پریشان و هراسان گشته کوچ قرائجی با غلبه تمام در
کار خوی منزل گزیده است و صاحبقران کامکار با دلاوران حیره و نامداران برگزیده شبگیر کرده
روی جلادت بایشان نهاد و هنگام صبح از اب گذشته بضرب شمشیر ابدار دمار از روزگار
دشمنان خاکسار بر اورد و از انجا بشتر رفته کنار اب سونج معسکر او تا دیام انجا گشت و توقتمش
خان با لشکرهای گران بر کنار ترک فرود امده و نوبتها و غراها پیش داشته در استواری و محکمی
سعی بلیغ نموده بود و چون از انهزام قرائجی و توجه انحضرت اگاه گشت پای ثبات و وقار او
متزلزل شده روی بگریز نهاد و شهریار کامکار با سپاه ظفر شعار کنار دبدا کرده از اب ترک

عبور فرمود و توقتمش خان باب قوری رسیده توقف نموده تواجیان فرستاد بقیه لشکر را طلب
داشت و حضرت صاحبقران در پا توال بواسطه ملک زاد سپاهیان کار کاراب بطرف ولایت جولان
در حرکت امد تا ایشان از غلات ان دیار بهره ور گشته باستظهار تمام کمر بقلع و قمع مخالفان بندند
معاودین حال قراولان بمسامع علیه رسانیدند که توقتمش خان پادشاه زادگان جوجی نژاد و بهادران
دشت قبچاق کار کاراب در عقب لشکر منصور می اید حضرت صاحبقران العود احمد بر زبان مبارک
رانده میمنه و میسره و قلب سپاه را اراسته باز گشت و چون مسافت میان هر دو گروه بمسافت تقارب
پذیرفت ان دو پادشاه کینه خواه در برابر یکدیگر فرود امدند و فرمان شد که جهت حزم و احتیاط پیرامون
پیرامن معسکر همایون خندق کنند و نحرها و سدها را استوار گردانند و بموجب فرموده عمل نموده
و باشارهٔ علیه در بیرون خندق نخستین خندقی دیگر فرو بردند و حکم شد که انشب کسی از جای خود حرکت
نکند و اواز بر نیاورد و مجموع وضایف تیقظ مرعی داشته از شبخون برحذر باشند و در انشب اشایج
اغلان از نژاد جوجی خان چهره عهد بناخن بیوفایی خراشیده بگریخت روز دیگر که سهراب تقاع از
کمینگاه افق بیرون امده بکواره در میدان اسمان از عقب دشمنان فلک تاخت و شمشیر کین از نیام
انتقام بر اورده سرش از مرکب بدن جدا ساخت بهادران هر دو لشکر و نامداران هر دو کشور چون
امواج بحر اخضر در حرکت امدند حضرت صاحبقران فلک شکوه بر توضیر افتاب تاثیر بر تنسیق
و تنظیم لشکر ممالک ستان کشور گیر انداخته هفت قول مرتب گردانید و قول بزرگ بعز وجود امیر
زاده محمد سلطان زیب و ارایش بخشید و بمردان صف شکن و دلاوران مرد افکن از استحکام
داده و بنفس همایون با بیست و هفت قوشون اراسته چون کوه اهن در عقب لشکر قرار گرفت تا اگر
خللی از طرفی روی نماید تدارک و تلافی ان اشتغال فرماید مخالفان نیز از برابر با شمشیرهای اخته
و علمهای افراخته بدید امدند نعره خروش و نعره مبارزان پیل افکن زهره شیر فلک اب شد و از گرد سم
سواران شمشیر زن رخسار مهر و ماه بی تاب گشت درین اثنا از جانب جوانغار شخصی امده بسمع
همایون رسانید که از دست راست توقتمش خان جمعی از شاهزادگان سپل کو بجه اغلان بیک یارق و
دیگر نویینان سیل افتاده و داود صوفی در مقابل میسره انجاب امده بجنگ مشغول اند و حضرت صاحب
قران با قوشونهای خاصه که ملازم رکاب نصرت انتساب بودند روی بر روی بایشان حمله کردند مخالفان
انحول سپاه منصور پشت داده روی بگریز اوردند و از جمله بیست و هفت قوشون جمعی در پی
گریختگان روان شدند و دشمنان بقول رسیده باز گشتند و از ان جمع قومی که ایشان را تعاقب نموده
بودند برخی را کشته و بعضی را بحضرت صاحبقرانی رسانیدند و قوشونات متفرق شده ایشان را
تماشی پیش رانده بران حضرت حمله اوردند و امیر شیخ نور الدین سار بوغا رعایت حقوق ابادی و

احسان صاحبقران ممالك ستان كرده واز سر جان كذشته فرود آمدند وبجاه نفر درين امر باوى موافقت
نمودند وبزخم پيكان دلدوز ايشانرا از جاى بر كرده واز سر جان بازداشتند ومحمد آزاد وبرادرش عليشاه و
توكل باورجى هريك عرابه از عرابهاء اهل خلاف وشقاق را كرفته وپيش حضرت آورده مانند جبين برسم
بستند والله داد با قوشون وفادار خود درسيده از اسب پياده شد ودر پهلوى شيخ نور الدين زانو
زده شيوه اعاذ كرد وحسين ملك قوچين با افغانان وامراء برلاس كوكا با قوشون خود رسيده فرود آمدند
وقوشون قول با ايشان منتظم شده واستوانى با قوشون خويش پيش آمده در حفظ شكارى كمر بسته
وبنوك پيكان وسنان جان كداز دشمنان جسته وهرچند بهادران دشت قبچاق فوج فوج متعاقب
هم رسيدند وحملهاى متوالى كرده كوششهاى مردانه نمودند سپاه ظفرپناه كه فرود آمده بتيراندازى
مشغول بودند از جاى برنتوانستند كرفت چو پاى خوى دران معركه از قضا. ملك بچون جوبان با
دسرهاى بهادران دران ميدان مانند كوى غلطان شد وامير زاده محمد سلطان با قوشونهاى خاصه
بعد رسيده حمله آوردند ومجموع بهادران باتفاق متوجه براعاد دشمن شدند وبزخم پيكان آتش
ريز وشمشير خونريز دست راست مخالفان را بشكستند وامير حاجى سيف الدين را نيز از قبيل
براعاد بود حالتي صعب دست داد چه دست چپ مخالف كه قبيل ايشان عيسى بيك وبختى
خواجه بود بروى حمله آوردند وغالب آمده تمنعش راه در ميان كرفتند واو هم دستان ... نجان
شسته با توابان خود از اسب پياده كشته ودست جلادت كشاده تيرباران كردند وهر چند آن
عقب يكي بكي بعد رسيده بشمشير وتير بر سر ايشان راندند آن پردلان پاى ثبات فشرده مخالفان
را بزخم پيكان جكردوز بازكردانيدند ودر اثناء اين حال امير جهانشاه با فوجى از سپاه ظفرپناه به
معاونت امير حاجى سيف الدين از كوشه درآمد وباتفاق خود را بر قبيل دست چپ توقتمش خان
زدند وايشانرا چنان راندند كه ديكر هوس باز آمدن نكردند وعثمان خواجه واقبوقا ... وظايف
شجاعت بتقديم رسانيده ودر مراجعت مقابل خود را از جاى بركرفت وامير زاده رستم پسر شاهزاده
مرحوم عمر شيخ بهادر بجلادت آتش آهنك خرمن شوكت مخالفان را بسوخت ونام پدر مرحوم خود را در
صغر سن ... ساخت وتغلى بيك كه از جمله مقربان ومخصوصان توقتمش خان بود
با برادران وملازمان خويش بميدان درآمده زبان بلاف وكزاف بركشاد وامير عثمان عباس را
پيش خود بمبارزت طلب داشت عثمان بهادر آن با قوشون خويش را نه سر وكروه با
در او ريختند وبخنجر وشمشير خون هم دران صحرا ... ريختند وعاقبت عثمان بهادر بهيزى دولت
روزافزون دشمنانرا سركوب وزبون كردانيد وديكر بهادران وسرداران بيمن اقبال صاحبقران
عديم المثال بلكه از يمن عنايت ملك متعال اهل عدو را از دم شكسته بيكبارگى متفرق

ساختند

ساختند توقتمش خان چون دانست كه كار نوع ديكر است وكارفرماى عالميان قضا وقدر بر
بر مفارقت ملك ومال تاسف وتحسر خوردند وپادشاه زادكان جوجى نژاد وامرا وبهادران دشت قبچاق
از آن معركه پشت دادند ولشكر بهرام انتقام تيغ كين از نيام برآورده بسيارى از ايشانرا بقتل رسانيدند
وفرزندان دولتيار وامراء رفيع مقدار مراسم شاباش ادا كردند وازين ذره زبان بتهنيت كشادند وحضرت
صاحبقران كردون اقتدار شكر فتح مبين وستايش فرموده وچون رايات نصرت آيات از آنجا در
حركت آمد كنار آب قوراى معسكر همايون كشت آنحضرت امير شيخ نور الدين بمزيد عنايت از ميان
اركان دولت امتياز داشت وبازاء آنچه دران معركه ازوى صادر شده بود اسب خوب وجامه طلادوز
وكمر مرصع بدو بخشيد ومبلغ صد هزار دينار كپكى بر سم وكلكا عنايت فرمود وغنايم واموال را كه از آن
مصاف حاصل شده بود با اغرق بكذاشت وامير زاده ميرانشاه را كه پيشتر از جنك از اسب افتاده بود
ودست مبارك شكسته يافته بضبط اغرق معين فرمود وامير ايدكو برلاس وامير حاجى سيف الدين را در ملازمت
شاهزاده وبنفس همايون با لشكر ... شكار دكان در عقب توقتمش خان بايلغار روان شد وچون بكنار
آب اتل رسيد عنايت پادشاهانه شامل حال بيراديس خان وقوبرجى جاق اغلان كه ملازم ركاب ظفر انتساب
بوده شده جمعى از بهادران اوزبك را در سلك ملازمان عتبه عليا انتظام داشتند همراه او ساخته وجامه زر
دوز وكمر مرصع زرنكار ومنقش را سرافراز كردانيده از آب اتل بكذرانيد وزمام حكومت دشت قبچاق واولوس
جوجى خان را در قبضه اقتدار او نهاد وشاهزاده دران طرف بضبط سپاه وياساميشى اولوس مشغول شده
لواى شوكت وعظمت برافراشت وتوقتمش خان عروس ملك را سه طلاق بركوشه چادر بست وازيم جان ترك
خان ومان كرده بجنكلستان ... در آمد وخواص ومقربان او بهر طرف متفرق كشتند ولشكر
فيروزى اثر اين نوبت نيز در دشت قبچاق تير قتل وغارت كرده نزديك بظلمات رسيدند چنانچه در نوروز
اول قريب بان موضع رسيده بودند وامير زاده ميرانشاه كه با بعضى امرا در اغرق مانده بودند اغرق را بر كرده
در موضع تولو قلوق از قبالو بأردوى اعلى پيوستند وچون زمان غيبت حضرت صاحبقران از ممالك
محروسه امتداد يافته بود واكثر شاهزادكان نامدار ونوئينان رفيع مقدار ظفر كردار ملازم ركاب همايون
بودند راى عالم آراى آنحضرت اقتضاء آن كرد كه امير زاده پير محمد بن امير زاده عمر شيخ را بفارس فرستند
وبرخى از امرا را بسمرقند كردانند وامضاء اين عزيمت حكم شد كه شاهزاده پير محمد مشار اليه با شش هزار
سوار بشيراز معاودت فرمايد وغياث الدين ترخان وامير شمس الدين عباس با سه هزار كس بسمرقند روند
واين جماعت برحسب فرمان روان شدند ومسافت قطع كرده چون بارده پل نزول كردند شنيدند
كه قرا يوسف با غلبه از تراكمه در نواحى الناق است وعزيمت خروج دارد وامير شمس الدين عباس وغياث
الدين ترخان چنانچه قرار يافته بود روى توجه بسمرقند نهادند وامير زاده پير محمد توجه بدفع قرا يوسف آوردند

او دو روزی نزول فرموده شنید که قراول قرا یوسف رفته و جنتمش از خوف شمشیر بهادران شیرشکار نقرار نمود
و امیرزاده پیر محمد ایلغار فرموده تا دربند ماهی رفت و لشکر ایشان از عقب قرا یوسف بکنار بیشی فرستاد
و ایشان تا اونیک رفته از او اثر نیافتند و امیرزاده پیر محمد بازگشته بسلطانیه آمد و خان زاده را طوی
داده و خلعت پوشانیده جنتمش متوجه شیراز شد **ذکر تاخت بردن بجیترات بر جوجی خان و شرح**
دیگر وقایع که در مغولستان روی نمود تا زمانی که آنحضرت مراجعت نمود بعد از انهزام توقتمش خان
پادشاه ممالک ستان الوس دست راست جوجی خان را وجهه همت ساخته رایت نصرت آیت برافراخت
و بجانب آب و رزعه روان شده امیر عثمان عباس را در مقدمه فرستاد امیر عثمان در موضع شکرکز
به بیک یارق اغلان طایفه از الوس اوزبک رسیده آتش نهب و سبی در خان و مان ایشان زده
معدودی چند از ان یکسواره جان بکنار کشیده با تیمور اغلان و اقبا و ادا ده توجه لشکر منصور و مقصد
و مقهور با ایل سرا ابدی که پیوسته با هم عداوت داشتند توسل جستند و غارت و تاراج ایشان را دو تومان
افتاد و فرار نموده بروم رفتند و حضرت صاحبقران در کنار آب تن برکو بیک یارق اغلان محیط
شدند و جنتمش چون ناچیز مردانه بجاده گشت فرزندان و متعلقان خود را گذاشته با یک تیر
از میان رفت و سپاه مال و اهل و عیال او را بدرگاه حضرت صاحبقران باحمال آوردند و آنحضرت
جهت ایشان خیمه و خرگاه تعیین فرموده و اسباب یورش اجاعت مهیا داشته و نقد و جنس ایشان
فرموده همه را خوشدلی و شادمانی از عقب بیک یارق اغلان روان کرده و امیرزاده میرانشاه با دیگر
سرداران بازگشت نوبت دوم متوجه برانغار الوس جوجی خان شدند و بمقصد رسیده و بقیه آن
مردم غارت دیده مجموع ارس و اروس جوقی تیتالان کردند و پسران و دختران مرغوب اسیر گرفتند
و شتر و گوسفند فراوان بدست آوردند و امیرزاده محمد سلطان نیز مجموع اقوام قیونجی قراول را تاراج
کردند و چند قبیله دیگر را که از خوف شمشیر لشکر ممالک ستان در کوه و بیابان سرگردان میگشتند
دریافته بایشان ملحق گردانید و حضرت صاحبقران گردون اقتدار چون بشهر سکو که از امهات بلاد
روس است رسید لشکریان مجموع آن ولایت را بباد غارت و تاراج دادند و چون آنحضرت بعد از
قطع منازل بحصار ازاق نزول فرمود امیرزاده میرانشاه بموکب همایون پیوست و در آنجا حکم جهانمطاع
نفاذ یافت که اهل ملت را از ارباب کفر و بدعت جدا ساخته رها کردند و فرقه ضاله را بجهنم و بئس المهاد
فرستادند و جنود آفاق از حصار ازاق نهضت نموده برهمت توانی روان فرمود و بنابر آنکه چرکسان
علف زارهای ولایت خود را سوخته بودند دران راه چهارپای بسیار از بی علفی از دست
رفت و اردوی همایون از آب ولای قوران گذشته موضع قربان محل اقامت سپاه ظفرنشان
گشت و امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده میرانشاه و امیر جهانشاه با طایفه از بهادران بتاخت

اطراف

اطراف و جوانب ممالک چرکس شتافتند و هر کرا یافته کشتند و هر چه دیده گرفته بازگشتند و بموکب
اعلی پیوسته سعادت زمین بوس حاصل کردند و چون خاطر آفتاب اشراق فرمان ده آفاق از مهمات ملک
روس و چرکس فارغ گشت عنان عزیمت بجانب البرزکوه منعطف ساخت و در اثنای طریق امیر عثمان
عباس بواسطه مهمی غریق بحر فنا شد لا مرد لقضائه و لا معقب لحکمه و حضرت صاحبقران جهانگشای
امیر حاجی سیف الدین را در اغرق گذاشته بیت غزا بر البرزکوه بالا رفت و بسیاری از پیدینیان را که دران
قلعها و درهای محکم تحصن نموده بودند بعد از محاربه بدوزخ فرستاد و مظفر و منصور با غنایم نامحصور
باغرق معاودت نمود و امیر حاجی سیف الدین آنحضرت را طوی پادشاهانه داد و هفت هشت روز
بعیش و شادمانی بسر بردند و چندگاهی دیگر توقف واقع شد تا چهارپایان بحال خود باز آمده لشکریان بیاسودند
و حضرت صاحبقران کامکار باز از اغرق جدا شده و ایلغار کرده بجانب قلعه کولا و طاوس توجه نمود
و ایشان از سرداران عظیم الشان و رفیع المکان البرزکوه بودند و سکان آن موضع قلاع حصین و حصار
رزین بر بالای آن کوه شامخ داشتند که قوه واهمه بان راه نمیبرد و نور باصره از مکان نمیگذشت و قلعه
طاوس قلعه بود بر همین کمر کوه واقع بغایت رفیع و منیع چنانچه طایر اندیشه هر چند پر و بال میزد بشرفات
آن نمیرسید بلکه شهباز بلندپرواز فکر را طیران در هوای تسخیر آن محال مینمود حضرت صاحبقران نصرت
قرین جمعی از قبیله نکریت را که در سیر کوه و کمر قدم بر قدم نخجیر نهادند طلب داشت و تجسس و تفتیش طرق
آن قلعه امر فرمود و ایشان هر چند احتیاط کردند بی راهی که موصل باشد بمقصود نبردند و رای عقده گشای
حضرت صاحبقران بعد از تدبیر واسعان اشارت فرمود که چند نردبان بلند ترتیب دادند و بر یکدیگر بندند
کرده بر کمر اولین نهادند و طایفه از پردلان ببالا بر آمدند و نردبانها کشیده بر کمر دومین نصب کردند و
بان معارج بهادری مرتقی شده و نردبانها بالا کشیده و بر کمر سومین که قلعه در آنجا بود نهادند و دست از
جان شیرین شسته از عقب هم بر نردبان بر آمدند و طایفه از دلیران که پلنگان کوهسار از بیم شمشیر ایشان
بجان نهادخواستندی بر قلعه جبل عروج کردند و طنابها بر میان بسته سرهای طناب بر سر کوه محکم
گردانیدند و با تیغهای کشیده برابر قلعه فرود آمدند و بر در و کرو حمله آوردند و هر چند از قلعه طاوس تیر و
سنگ می انداختند و قفس نهاد یاران از مرغ روح تهی میساختند دیگر بهادران درین کار متصدی آن
کار میشدند تا آن قلعه حوادث ارضی و سماوی را بر خود محیط یافتند حیران و سراسیمه و متحیر و مبهوت
گشته دست ایشان از کار رفته کار ایشان از دست رفت و ملازمان درگاه پادشاه هفت کشور بر فتح
قلعه دست تسخیر ساخت کولا و طاوس را دستگیر کردند و از موقف جلال حکم بقتل آن دو مفسد
نکوهیده خصال صادر گشته هر دو را از پای در آوردند و چون بسمع همایون رسید که اوزرکو پناه بقلعه
بولاد برده است تا از چنگال چشه هیجا امان یابد رایات فتح آیات بآن جانب در حرکت آمد و اوزرکو

یکی از عظماء امراء توقتمش خان بود و بمزید ابهت و حشمت از امثال و اقران امتیاز داشت فی الجمله
حضرت صاحبقرانی پیش از وصول بقلعه برادر او ترکو را که ملازم رکاب ظفر انتساب بود برسالت
نزد بولاد فرستاده مکتوبی مصحوب او گردانیده و مضمون آنکه او ترکو از ما گریخته پیش تو آمده است باید
که او را عنقریب بدرگاه ما فرستی والا هر چه بینی از خود بینی بولاد جواب داد که قلعه رفیع منیع دارم مشحون
بمردان جنگی و ذخیره بسیار و مجموع ایشان مستعد رزم و پیکار و تا جان در بدن باقیست محال مینماید
که زینهاری را بسپارم ازین سخن غضب حضرت صاحبقرانی اشتعال یافته فرمان داد که لشکریان راه قلعه
را که جنگلی پر درخت و مسالکی سخت بود بسیاری بر واره مانند کف دست هموار سازند و سپاه ظفر
پناه سه فرسنگ درخت بریده راه ساختند و ملازمان موکب همایون در راه بموضعی رسیده چندان عسل
یافتند که هر چه خواستند برداشتند و الباقی در کار نداشتند بگذاشتند و چون بحوالی قلعه که در بس هولناک
بود رسیدند اهالی حصار فدایی وار بجنگ پیش آمدند و بعد از ستیز و آویز بسیار بمقاومت انداخته راه گریز
پیش گرفتند سپاه نصرت شعار بعد از کوشش بسیار قلعه را بگرفتند و قتل و غارت کرده از غنایم شادکام شدند
و او ترکو گریخته بجانب درهای البرز شتافت و از آنجا امیرزاده میرانشاه جمعی فرستاد که او ترکو را [illegible] کرده
در اسیمه و پریشان در کوهستان البرز بموضع اباسه آمده است حضرت صاحبقران گردون اقتدار
سوار شده متوجه آن صوب شده و چون موضع اباسه مضرب سرادق جلال آمد او ترکو را در آن موضع
دست و گردن بسته بدرگاه کیوان اشتباه آمدند و از موقف سیاست فرمان نفاذ یافت که بر کهباد
بندگان بندر بموجب فرموده عمل نموده و جمعی که در آن موضع حصین متحصن شده بودند غارت یافتند و
اسیر کشته کردن بحکم تقدیر نهادند و حضرت صاحبقران محفوف بتاییدات ربانی معاودت نموده در
اردوی همایون فرود آمدند و چند روز در پش طاق و نواحی آن بسر برده محمد اغلان پسر غبور خان ولد
بانوغا را که در آن اوان بموکب اعلی پیوسته بود بجرجی ساخته متوجه قلعه سمسم شد و جمعی را که گریخته
پناه بقلاع و مواضع منیع برده بودند از جبال بینداختند و یکبار [illegible] آتش غضب حضرت صاحبقران
چنان بر افروخت که تر و خشک آن دیار پاک در هم سوخت و [illegible] جمیع کلیساها
و معابد اصنام را خراب و ویران ساخت و [illegible] یکی را بر انداخت
و از آنجا باز گشته رایت سیاست بر افراخت و دامن کوه [illegible] الوس آن عرصه را بتاخت
و از آن موضع در ضمان سعادت و اقبال معاودت نموده متوجه تاشکت شد و رعایای آن دیار که پیش
ازین بتقدیم طاعت و انقیاد پیش آمده بودند از خوف و هراس ایمن شده این نوبت بعنایات الهی
اختصاص یافتند و منظور نظر عاطفت گشته پهلو بر بستر فراغت و استراحت نهادند و از آنجا ظفر
بکمیشهر [illegible] از آنجا نهضت نموده لشکریان الی جو [illegible] را استیصال ساختند و حضرت فرمانی

فرمانی

فرمانی باستحقاق چون بموضع برقان رسید در آن محل قشلاق فرموده و در آن یورت طایفه از مردم
مغول و قبایل [illegible] بدرگاه جهان پناه شتافتند و بعواطف خسروانه سرافراز گشتند
و در آن زمستان جمعی کثیر که ایشان را بالیق جیان میگفتند بعضی ماهی گیران بجزایر رفته بودند و
از اسیر [illegible] داشته در توجه بدرگاه جهان پناه شتافتند تقصیر و تهاون ورزیده و چون رای عالم آرای
برین قضیه مطلع گشت بهادران سپاه منصور را باستیصال ایشان نامزد فرمود و آنجماعت از آبهای
عظیم که عمقهای قوی از یخ بسته بود گذشته مجموع جزایر را بتاختند و با غنیمت و خواسته بسیار باز گشته
بمعسکر خجسته ملحق شدند و درین اثنا فرستاده عمر تابان که برحسب فرمان جهان مطاع بضبط و نسق
مای ترخان اشتغال مینمود تا باردوی همایون آمده عرضه داشتی از و بپایه سریر اعلی رسانید مضمون آنکه
محمدی کلانتران موضع سر مخالفت دارد اگر تدارک مهم او نفرماید کار مشکل شود حضرت صاحبقرانی
امیرزاده محمد سلطان را و امیرزاده میرانشاه و طایفه از امراء عظام را در اغرق گذاشته با وجود شدت
سرما و کثرت برف ایلغار فرموده و بعد از قطع مفاوز و مسالک چون بحاجی ترخان نزدیک رسید
محمدی طوغا او کوها باستقبال بیرون آمد و آنحضرت او را در ملازمت امیرزاده پیر محمد و امیر جهان
شاه و دیگر امرا بجرب سرای فرستاده و بنفس همایون در شهر نزول کرده بعد از تحصیل امان ضامت
و تا الحق آن عرصه در عرصه تاراج آمد و امیرزاده پیر محمد و امرا با لشکرها از آب اتل بر روی یخ گذشته
محمد را از بریخ فرستادند تا ماهیان محظوظ گشتند و چون شاهزاده مشار الیه بسپاه بسرای رسید
بمکافات آنکه لشکر توقتمش خان در آن زمان که حضرت صاحبقران بتسخیر عراق و فارس اشتغال داشت
بماوراء النهر آمده آتش در سرای قرار سلطان که بزنجیر سرای اشتهار دارد زده بودند ایشان نیز بشعله
سیاست و قهر سرای را بسوختند و احشام و صحرانشینان آن ولایت را بنوعی زیر و زبر ساختند
که دیگر از امن و فراغت خبر نیافتند و مجموع سکان حاجی ترخان را کوچانیده در آن شهر آتش زدند
خسرو آفاق با لشکرها یورت قشلاق معاودت فرموده در آن زمستان بنا بر سورت سرما و بعد
مسافت از معموره و [illegible] بیشتر چهارپایان تلف شد و عسرت در میان لشکریان بمرتبه رسید
که یکسر گوسفند بدویست و پنجاه دینار کپکی و یکمن آرد ارزن بهفتاد دینار و کله گاوی بصد دینار کپکی
یافت نمی شد و عاطفت پادشاهانه شامل حال ملازمان شده حکم واجب الاطاعه نفاذ یافت که
تواجیان مجموع غنایم را که در آن یورش بدست آورده بودند بر ایشان قسمت کنند و سپاهیان از تنگی
و قحط خلاص شده بعضی بادکان سوار شده **ذکر مراجعت صاحبقران از بلاد شمال و شرح**
بعضی از قضایا و بیان برخی از احوال چون تمامت مملکت دشت خزر و سایر بلاد شمال در تحت
تصرف بندگان حضرت صاحبقرانی آمد و دشمنان کشته و آواره ساخته در آن ولایات [illegible]

در اوایل بهار سنه ثمان وتسعین وسبعمایه داد بوغا در قم براه دربند رایت معاودت برافراخت وچون
از آب ترک برودیخ گذشته موضعی ترکی معسکر همایون گشت شهریار سعادت یار براعزق جیبی
گرفته با سپاه اراسته بر نیت غزا روی باسکوجه نهاد وهیدان وصول بمقصد لشکر ستاره عدد ان مرکز
وار درمیان گرفتند ودرین اثنا شوقل ان قاضی قومون با سه هزار سوار مکمل بمدد اهل اسکوجه روان
گشت با انکه ایشان پیش ازین تاریخ اکثر اوقات بغزا وجهاد کفار ان موضع اشتغال مینمودند وان
خبر بسمع اشرف اعلی رسید انحضرت با پانصد مرد نامدار ایلغار کرده باستقبال ایشان شتافت ومحاربان
در پیو نشسته فرود امده اسپان را بعلف رها کرده بودند حضرت صاحبقرانی بنفس همایون بالای پشته بر
امده جهه بنظر احتیاط در اورد وفی الحال عنان بجیده سوار از افزوده تا رکاب کران کردانیدند بران
قوم حمله کرده تاختند وکار ایشان از تیغ خونریز ویکان دلاویز اخر ساختند وشوقل با نیم جان باد
شده بکوهی برامد وبیشتر از عقب رفته یک تو به تیر او را از ان بالا بغلطانید وسرش از بدن جدا کرده
به پیش حضرت صاحبقرانی رسانید وجمعی دیگر زنده بدرگاه عالم پناه اوردند وانحضرت از ایشان پرسید
که چون شما پیش ازین بنیت احراز مثوبات اخروی با کفار جهاد مینمودید اکنون بخلاف سابق چرا بمدد
ایشان می امدید ایشان درمقام خجالت سر در پیش افکنده بسهو وخطا خویش اعتراف مینمودند و
حضرت صاحبقران از سر جریمه اسیران درگذشته همه را خلعت داد وفرمود که بروید وبا عظما ورؤسا
خود بگویید که بی توقف بدرگاه ما شتابید تا از مایده خان انعام ما بهره تمام یابید وان قوم زبان به
دعا وثنا گشاده بولایت خود رفتند وان معاودت نمودم مجاهدان دین اسکوجه را بقهر اقسرا مسخر
ساختند ومجموع ان بی دینان را بتیغ جهاد گذرانیده اموال ایشان را متصرف شدند وحوالی ونواحی انرا
تاخته وبنیاد اهل کفر وعناد برانداخته غنیمت فراوان گرفتند ومقارن این حال عظما قاضی قومون
وادهم با علما وقضاة بدرگاه عالم پناه امدند وزبان باعتذار واستغفار گشاده طایفه حقه بجای
اوردند پادشاه دریا نوال نفوس ولایت ایشان را از زلال عفو واغماض شسته همه را بخلع کرانمایه ومکرمت
شمشیر زرین واسپان تازی خوشدل گردانید وبغزا وجهاد تحریص نموده ولایاتی که داشتند بر ایشان
مقرر گردانیدند ودران باب یرلیغها داده همه رخصت انصراف ارزانی فرمود ودر صحبت سعادت
واقبال از انجا روان شده وقطع مسافت کرده ذکر قلعه ترکس دام که اعلام ظفر انجام ساحت ان
لشکر یجیک قلعه را مسخر گردانیده وکفار واشرار ان موضع را بدار البوار فرستادند وگروهی انبوه
از مخالف این دین پناه بموضع حصین برده بودند در شکافها وسوراخها که درمیان کوههای بلند بود
خزیده وانحضرت همت بر استیصال ایشان معطوف ساخته جمعی از بهادران بجلادت شعار
صعود نتوانستند وایشان را از قلال وجبال تا بر ابر کرهها وشکافها که فرق ضاله در انجا متحصن شده

بودند

بودند فرو گذاشته ومجموع ان گرهها را زخم تیر ونیزه بسوزانیدن علم فرستادند واموال واثقال ایشان برگرفتند
ولشکر فیروزی اثر دران راه چند قلعه دیگر دید که تفصیل ان موجب تطویل می شود وچون اکثر قلاع
وولایات البرز کوه از لوث وجود مخالفان پاک گشت رایات نصرت اشما از انجا سر باوج سما کشیده
در حرکت امد ولشکریان ظفر شعار اموال بسیار وحشم ان سرو قد گلعذار بدست اورده ومحبوبان ماه
رخسار را در عماریها نشانده در غایت نشاط وخرمی منازل می پیمودند وچون موکب همایون قریب بولایت
دکران رسید اهالی انجا بقدم انقیاد پیش امده زره وجوشن بی اندازه برسم پیشکش بگذرانیدند وبی
مشمول عواطف وصحیح ملاطفت خسروانه گشتند واهل قلاع نیز امان جسته بنوازش پادشاهانه اختصاص
یافتند وچون از دو غاز دربند بگذشت رای عقده گشای بعمارت واستحکام قلعه انجا فرمان داده و
استادان چابک دست بتعمیر حصار کمر اجتهاد بسته پنجه وبازو گشادند وحاکم شروان وشماخی شیخ ابراهیم
که دران یورش ظفر گرداد ملازم رکاب همایون بود پیشتر ازین رخصت طلبیده بشابران امده بود بترتیب
اسباب پیشکش وساوری اشتغال نموده دران ولا که رایات نصرت ایات بانجا رسید حضرت لایقه
بجای اورده لوازم خدمتکاری بتقدیم رسانید وچون بعد از طی منازل لب اب کر محل نزول سپاه
پادشاه دریا نوال گشت امیر شیخ ابرهیم طوی عظیم مرتب داشته پیشکشهای پادشاهانه کشید حضرت
شهریاری او را بخلعت خاص وکمر مرصع اختصاص بخشیده خواص ومقربان او نیز بخلع کرانمایه سرافراز
گردانید ممالک شروان را با توابع ولواحق بدستور سابق بامیر شیخ ابرهیم طوی عظیم مرتب داشته
مقرر داشت وفرمود که راه دربند محافظت نموده از سرحدهای نیکو برخبر باشد وچند روز دران دیار عیش
وکامرانی گذرانیده بعد از ان در جنبش امده از اب کر گذشته موضع اقانام مضرب خیام لشکر پادشاه
سپهر احتشام گشت ودرین ولا حکم شد که امیرزاده میرانشاه بضبط ممالکی که سابقا بوی مفوض شده بود
قیام نماید وان عبارتست از دربند تا کونا بغداد واز همدان تا سرحد روم وفرمان قضا جریان نفاذ یافت
که چون از ضبط ونسق ان مملکت بپردازد بمحاصره قلعه النجق مشغول شود وشاهزاده مشار الیه برحسب
فرمان عزیمت رفتن نمود وحضرت صاحبقرانی او را در اغوش گرفته وداع کرد وامیرزاده رستم وامیرزاده
جهان شاه را با سپاه همراه او گردانید ووصیت فرمود که در محاصره قلعه النجق مشغول شود وشاهزاده
مشار الیه برحسب فرمان عزیمت رفتن نمود وحضرت صاحبقرانی او را در اغوش گرفته وداع کرد
وامیرزاده رستم وامیرزاده میرانشاه بادربایجان شتافته کوچ امرا ولشکریانش که در خراسان توطن
داشتند وبطلب ایشان کس رفته بود رسیدند بر اتفاق سپاه شاهزاده قراباغ ونخجوان را با دولت
نهضت ساخته وجوانغار ولشکرش سوق بلاق وودکرین را برای توطن گزین کردند وشاهزاده
جوانبخت از سرحد واهتمام بمحاصره قلعه النجق مشغول شد ذکر حرکت سلطان محمد طیبی ورجید

و نقل فتنه نهاوند و توجه امیرزاده محمد سلطان بجانب هرموز و وقوع فتوحات ارجمند

سلطان محمد پسر ابو سعید طبسی در مدت غیبت سپاه ظفر لوا خیال فاسد بدماغ راه داده وبا بعضی حکام
تاشان خویش از خراسان که سابقا در زمره ملازمان مظفر انتظام داشتند در آن ولا دزدیده سر برزده
اتفاق نموده خروج کردند و کاشته نوکر انقیل اوردند و از اکابر یزد سرطایفه را از میان برداشتند و اموال
دوساله آن ولایت را که در خزانه قابض اموال محفوظ بود بدست اوردند و قماش را که جهت سراپرده و خرگاه
خزینه بودند و از شهر بیرون برده تصرف نمودند و جامه بسیار دوختند و هر پسر و پایی که با ایشان همداستان
شدند جامه بپوشانیدند و جمعی کثیر از اراذل و رنود و اوباش در آنجا جمع گشتند و امیرزاده پیر محمد عمر
شیخ در شیراز ازین قضیه آگاه گشته بتهیه یورش و ترتیب اسباب محاصره یزد مشغول شد و شاه
زاده مشار الیه و داروغگان کرمان و اصفهان و قهستان و خراسان که در یزد نزدیک است بموضع متوجه دفع
این فتنه شدند و در ظاهر یزد جمعی عظیم دست داده سپاه اطراف بمحاصره و محاربه استقبال نمودند
و چون پرتو این خبر بر پیشگاه ضمیر انور حضرت صاحب قرانی تافت فرمان واجب الاتباع صدور یافت که
امیرزاده پیر محمد جهانگیر با تیمور خواجه اقبوقا و دیگر سرداران و بهادران بدان صوب شتافتند و چون
در حوالی یزد علف زاری که قوت چارپایان حاصل شود نبود حکم شد که سواران اسبان خود را در ییلاق
کوشک زر و نواحی اصفهان گذاشته پیاده بآنجا روند و بمحاصره مشغول گردند شاهزاده و امرا و لشکریان
برحسب فرموده عمل نموده روان شدند و چون بمقصد رسیدند یزد را محاصره نموده جنگ آغاز کردند
و هر روز دو نوبت بان امر خطیر عمل می نمودند و یکی از حوادث زمان غیبت حضرت صاحب قرانی آن
بود که امیرزاده یزید برلاس که مردی نیکوسیرت پاکیزه سریرت بود برحسب فرموده آنحضرت بضبط
نهاوند اشتغال می نمود نوکری داشت بهلول نام مفسدی که هر چند نخست از وی تعلیم گرفتی و
بعد از آن باغوا و افساد مشغول گشتی و این بهلول عقد ولا امیر یزید را بتلبیس و حیله هلاک ساخته
بر نهاوند مستولی شد و اسباب مدافعه و مقاتله مهیا داشته بتسویل نفس و فریب هوا غرور دیو بخود
راه داد از خطا و چون حضرت صاحب قرانی بعد از قطع منازل و مراحل بسلطانیه رسید سلطان عیسی
والی ماردین را از بند بیرون آورده تربیت فرمود و حکومت آن نواحی را بروی مقرر و مسلم داشته
او را بآن طرف معزز و محترم گسیل کرد و یرلیغ واجب الاذعان نفاذ یافت که امیرزاده سلطان حسین
و ضراداد حسینی و دیگر امرا و لشکریان متوجه نهاوند شوند و جزای بهلول حرام نمک را در کنارش
نهند و ایشان برحسب فرمان بان صوب برسبیل تعجیل در حرکت آمدند و رایات ظفر نشان را از
سلطانیه بجانب همدان نهضت نمود و امیرزاده مشار الیه با امرا چون بنهاوند رسیدند حصار را در کنار
وار در میان گرفته حرب در پیوستند و بعد از کوشش و سعی نهاوند را مسخر ساختند و ارباب فتنه

وفساد

وفساد بتیغ تیز ریز کردند و بهلول کافر نعمت را گرفته باتش سوختند و چون خبر این فتح نامدار بسمع شهزاد
کامکار رسید فرمان عالی نافذ شد که امیرزاده سلطان حسین با امرا و سپاه بتعمیر شوستر توجه نمایند و مفسدان
و قطاع الطریق لرستان را فرستند که دیگر معاودت تواند کرد و به کنار ساحل رفته مجموع بحر و بر را تا اقصی
هرموز در تحت تصرف آوردند و ایشان بامتثال امر مبادرت نموده رایات توجه برافراختند و چون نواحی همدان
مرکز رایات نصرت نشان گشت و ماه مبارک رمضان تشریف قدوم ارزانی داشت حضرت صاحبقران
پاک اعتقاد بصلات و صیام و تلاوة قران مشغول شد و چون هلال فرخنده فال شوال جمال نمود حضرت
صاحبقرانی بعد از ادای صلوة و ایصال صدقات فارغ شد امیرزاده محمد سلطان بجانب شیراز روان کرده
و فرمان داد که امیر جلال حمید و امیر شاه ملک و امیر ادعو نشاه احتاجی در رکاب شاهزاده در هرموز بروند
و تمامت بلاد سواحل و گرمسیرات را مستخلص گردانند امیرزاده محمد سلطان و امرا برحسب فرموده روان
شدند و در خلال این احوال خبر فتح یزد بمسامع جلال پیوست کیفیت واقعه چنان بود که چون زمان محاصره
امتداد یافت مردم با وجود آنکه گوشت سگ و گربه می خوردند از خلق شهر قریب سی هزار نفر از گرسنگی هلاک
شدند و پسر ابو سعید طبسی و اتباع او را بیش قوتی نماند و ان بحول و قوت آن از خندق یزد نقبی کندند و از آنجا بیرون
رفته روی بفرار نهادند و سپاه منصور خبر شده آن جماعت را تعاقب نمودند و بسیاری از آن بدکرداران را
بدست آوردند و از پای در آوردند و پسر ابو سعید طبسی را گرفته پیش ایشان بود در مهر بجرد در افتاده کشته
شد و چون بر ضمیر منیر پادشاه هفت کشور محقق بود که فقرا و رعایای یزد در آن حادثه اختیاری نداشتند
کمال مرحمت فرموده که بعد از فتح شهر مردم آن بلده را هیچ گونه از غارت و طلب مال متعرض نرسانند و برحسب
فرمان توک کرده و عمارتهای آنجا بود بعد از تسخیر با نوکران بشهر درآمد و هیچکس از لشکریان را نگذاشتند که قدم در
یزد نهند و بزودی آن دیار که روی بخرابی نهاده بود آبادان و معمور شد و بعد از استیصال مخالفان فرمان واجب
الاذعان نفاذ یافت که شاهزادگان مراجعت نموده لشکریان را رخصت دهند که با وطن خود روند امیرزاده
پیر محمد جهانگیر از راه خراسان متوجه قندز و بغلان شد و امیرزاده پیر محمد عمر شیخ باردوی اعلا شتافت
و لشکریان روی بجاهای خود آوردند و در بعضی از تواریخ مسطور است که امیرزاده پیر محمد ولد امیرزاده عمر
شیخ بعد از فتح یزد باردوی همایون شتافته مصحوب آنحضرت تا بسمرقند رفت و از آنجا برخصت معاودت
نموده متوجه شیراز گشت و طایفه از اخبار گفته اند که امیرزاده پیر محمد بعد از تسخیر یزد بجانب شیراز توجه
نمود و چون بمقصد رسید امیر سونجک که ملازم بود و از امرای شاهزاده رنجیده خاطر عرضه داشتی بپایه
سریر اعلی فرستاد قضیه اسراف و اتلاف مال فارس باز نمود و حید دکه سالهای دراز در خدمت شاهزاده
بود بنابر سبل و محبت سونجک بسیاست رسید و امیر توکل و امیر قرا که از امرای شاهزاده عمر شیخ بودند به
واسطه دلتنگی که از امیرزاده پیر محمد داشتند بصحبت شیخ الاسلام جنید کازرونی مایل شده در سلک

مربیان انجاب انتظام یافتند و دولتخواجه که نیابت شاهزاده میکرد با سونجک اتفاق نموده رای عقد
کشای حضرت صاحبقرانی که برین حالات اطلاع یافت حکم فرمود که امیرزاده محمد سلطان بضبط و
نسق ولایات فارس و شبانکاره اهتمام نماید و امیرزاده پیر محمد و سونجک و دولتخواجه باردوی همایون
ایند و ایشان بسمرقند رفته حضرت صاحبقرانی بزبان عتاب با شاهزاده خطاب فرمود و چند روز بتغافل
التفات از وی باز گرفته بار دیگر بر سر عنایت امد و شاهزاده را روان کرد و سونجک را گناه کار ساخته
حکم کرد که با تومان خود بهندوستان رود و مدت سه سال بفتح بلاد و قلاع ان دیار اشتغال نماید و
دولتخواجه را گوش و بینی بریده امیرزاده اسکندر شفیع شد تا بجان امان یافت و شاهزاده اورا
با خود باندکان برد فی الجمله امیرزاده محمد سلطان بعد از ضبط فارس و خوزستان چون خواست که
بطرف هرموز روان شود با امرا و مقربان مشورت فرموده راهها را تقسیم نمود و بنفس نفیس از طریق
دارابجرد در حرکت امد و امیر حاجی سیف الدین بواسطه مرضی که داشت در کربال با اغرق باز ایستاد
و امیر جهانشاه و دیگر امرا در ملازمت رکاب نصرت انتساب روان شدند و امیرزاده رستم بن امیرزاده
عمر شیخ که برا ابغار بود باتفاق امیر شاملک راه کازرون و فال اختیار کرده جزیش حال و قلاع ان الکا متوجه
شدند و امیر جمال حمیده و ادعو فشاه احاجی و بیان نمود و ییکجک براه جهرم و لار عزیمت دیار بانمودند
و ابدکو برلاس از کرمان بموجب فرمان رایت شوکت برافراخته ولایت کیج و مکران را غارت کرد و شاهزاده
و امرا و تومانات بطرف مختلف روی توجه بمقصد نهادند و در ان راهها از ولات حکام و قضات هر که
بقدم ایلی و اطاعت پیش امد بنوازش اختصاص یافت و هر که از باج گذاری و فرمان برداری سر پیچید
پایمال حوادث و نوایب گشته مال او در عرصه تلف امد و چون بحدود هرموز کهنه رسیدند در ان
نواحی هفت قلعه را مثل تنگ زندان و کوشکل و ساسیل و قلعه مینا و تزرک سوجان و تازیان گرفته
و غارت و تاراج کرده از عمارت اثر نگذاشتند محمد شاه حاکم هرموز از مهابت نهنگان دریای وغا
در جزیره جرون خزیده اب عمارا پناه خود ساخت و از هیبت ان لشکر که مانند بحر اخضر جوشان
و خروشان روی باو نهاده بودند اظهار عجز و بیچارگی نموده بی تحف و هدایا بجری فرستاده در
مقام ادای مال چهار ساله که مبلغ هزار بار هزار دینار و دویست هزار دینار بیستی بر وی با (خ)
بود امد بر حسب مقدور و میسور خود ان نقد و جنس باداء مبلغ مذکور و تسلیم کرد و بقیه را ملتزم شد
که سرانجام نموده از عقب بفرستد و امیرزاده محمد سلطان مقضی المرام از انجا بازگشته بجانب ماوراء النهر
تاخت و کیفیت ملاقات او با حضرت صاحبقرانی در ان دیار در محل گذارش خواهد یافت انشاء الله

گفتار در مراجعت صاحبقرانی بی همال بجانب مستقر سریر و جلال و شرح بعضی وقایع

حضرت صاحبقران ملک ستان در یازدهم شوال سنه ثمان و تسعین و سبعمایه از همدان در جنبش

امده

عنان عزیمت بجانب دار السلطنت سمرقند منعطف گردانید و در مرغزاری خوش و موضعی دلکش نزول اردو
ایلچی فرستاد تا امیر جهانشاه زمام محاصره قلعه النجق را در کف تسخیر سلطان سنجر و حاجی سیف الدین و ملازمان
امیرزاده میرانشاه گذاشته در عقب امیرزاده محمد سلطان متوجه فارس گردد و در همان نحو صاحبقران کامکار
میل شکار نموده فرمان داد تا جرانغار اخته دو روز دیگر جرکه بهم رسیده صید فراوان افکندند و بعد از فراغ
ازان کار عبد الملک قراقار که از النجق امده بود باز فرستاد و امیرزاده رستم را طلب داشت و عبد الملک
بر حسب فرمان بر تعجیل رانده در سلطانیه با امیرزاده رستم دو چار خورده در رکاب شاهزاده باز گشت و
حضرت صاحبقرانی لشکر را رخصت انصراف داده از اغرق جدا شد و چون عرصه ورامین از سم سمند
کیهان پوی عزت فزای چرخ برین گشت امیرزاده رستم بشرف پابوس استسعاد یافته باشارت علیه
متوجه شیراز شد تا با امیرزاده محمد سلطان پیوندند و خسرو افاق در زمان مراجعت از دشت قبچاق ایلچی
بسمرقند پیش امیر شاهرخ روان شده بود که امیرزاده ابابکر را با رستم طغای بوغا برلاس و پیر علی پیر حاجی
محمود شاه سیوری با پنج هزار سوار باردوی همایون فرستد و درین وقت که خیام سپهر احتشام بسلطانیه
رسیدند امیرزاده ابابکر باردوی اعلی ملحق شد شرف پابوس حاصل کرد و حضرت صاحبقرانی صد هزار
دینار کپکی بشاهزاده بخشید و اسب کبت طهرنجی را که پیکر کوه دماوند با سرعت سپهر بلند جمع داشت
باو داد و ملازمانش را بصنوف نوازش مشمول ساخته امیرزاده مشار الیه را پیش پدرش شاهزاده
میرانشاه بتبریز فرستاد و خود عنان سبک و گران رکاب گردانیده بشتاب هرچه تمامتر بیرامد و بهر دیار
که میرسید سرداران انجا ساوری و پیشکش اورده جبین مسکنت بر زمین عبودیت می نهادند و بهر ولایت
که ان حضرت عبور و مسیر مینمود از ظلم و عمل حکام و داروغگان تفتیش مینمود و داد مظلومان از ظالم
ستانده بعضی از انجمله بقتل میرسانید و جبس بعضی فرمان میداد و چون بخطه خراسان در امد امیر
اقبوقا بر جناح استعجال باستقبال شتافت ساوری و پیشکشهای سزاوار بمحل عرض رسانید و
حضرت صاحبقران کامکار دستگیر وار کرده بکشتی از اب اموبه بگذشت و ولایت جراد مخیم سپاه
نصرت شعار گشت و در ان محل حضرات عصمت سمات سرای ملک خانم و سلطان بخت بیگم و تومان
اغا و سایر خواتین و اغایان با امیرزاده شاهرخ و دیگر شاهزادگان برسم استقبال امده شرف دستبوس
حاصل کردند و اظهار بهجت و شادمانی نموده مراسم نثار و پیشکش بتقدیم رسانیدند و حضرت صاحب
قران کامکار را از جراد بخطه کش نهضت کرده دار القرار کاز مستحدثات معمار عالی همتش بود چنانچه
اشارتی بدان واقع شده نزول فرموده بزیارات مشایخ ان دیار و پدر بزرگوار و فرزندان نامدار خویش
امیرزاده جهانگیر رفت صلات و صدقات بارباب فقر و احتیاج رسانیدند و اعیان و اشراف اطراف
مملکت ماوراء النهر روی بدرگاه عالم پناه اورده و بوسیله امرا و مقربان پایه سریر اعلی حاضر گشته زبان

بمساعدت کشادند وان حضرت بارکان دولت واعیان حضرت دراق سرا بساط نشاط کسترده چند روز به
خرمی وانبساط کذرانیدند و رایت ظفر پیکر از انجا در حرکت امده دار السلطنت سمرقند را محل نزول همایون
ساخت اکابر واصاغر ان ولایت بانعامات وافر و تشریفات متکاثره سرافراز و خوشدل واسوده خاطر
کشتند و ملازمان رکاب سعادت انتساب بفرمان صاحبقران کامیاب طویهای بزرک مرتب کردانیدند
وچون خاطر انورش از عیش و عشرت باز پرداخت و پرتو التفات بانتظام امور مملکت انداخت و تفتیش
احوال زیردستان نمود و متغلبان و ظالمان که تمامهای بیداد بر زیردستان و مظلومان را بنواخت
وخراج سه ساله رعایا بخشیده همه خشنود ساخت و درین اثنا باری سبحانه وتعالی امیرزاده محمد
سلطان را پسری کرامت فرمود محمد جهانکیر موسوم ساخت و جشنها مهیا و معدا داشت بلوازم جشن
وطوی اشتغال نمودند وچون از طوی و سور فراغت حاصل امد حضرت صاحبقران سعادتمند باغی
که در شمال سمرقند احداث فرموده بود و بباغ شمال اشتهار یافته سرادق عظمت وجلال برافراخت
و بعمارت قصری رفیع دلکش فرمان داد استادان ماهر و معماران صادق که از خراسان و عراق و
اذربایجان و بغداد و سایر امصار و بلاد در سمرقند جمع اورده بود طرح ان از احکام بصارت برلوح
بصارت کشیدند بتاریخ جمادی الاخر سنه تسع و تسعین و سبعمایه بنایان چابک دست بنیاد ان
نهادند و چهار رکن قصر ثابت ارکان را بر اقامت نمود و حضرت صاحبقران سعادت اتمام از کمال
اهتمام و وفور اعتنا بنفس همایون ملتفت بان می شد تا در مدت چهل و پنج روز باتمام رسید طاق
ایوانش از ذروه کیوان رفیع تر و اساس جدرانش از سد اسکندر منیع تر امده **ذکر احوال امیرزاده**
شاهرخ بجانب خراسان و نهضت صاحبقران بقرشی و وصول امیرزاده محمد سلطان با تبان بایلغ
دران اثنا بتعمیر قصر باغ شمالی حضرت صاحبقران ستوده خصال حکومت خراسان و سیستان
و مازندران تا لحد ری بدر درج سلطنت و دری برج خلافت معین الدین والدنیا شاه رخ بهادر
ارزانی داشت و از امرا امیر سلیمانشاه و امیر مضراب ولد امیر جاکو و سید خواجه پسر شیخ علی بهادر و عبد
الصمد امیر حاجی سیف الدین و ملکت جهان ملک پسر پیر محمد پولاد و از اولاد غیاث الدین ترخان
و حسن صوفی ترخان و از قوچیان توبلاق و ککی بوز و طغای برکه و غیرهم را از هر تومان فوجی را
بملازمت او تعیین فرمود و حکم کرد که مجموع این طبقه از امر اصحاب اندیشه تا خویند و شاکرد پیشه کوچ
با خود ببرند و شاهزاده با فرهنک که سر اورا اکلیل و اورنک بود در فرخ وقت و اسعد ساعات بنا بر
عزیمت در رکاب سعادت او در دوم شعبان سنه تسع و تسعین و سبعمایه از اب امویه کذشت و منازل
و مراحل قطع کرده از راه اندخود بچیچکتو رسید و در انجا امیر ایقوتا با اشراف و اعیان بلده هرات بشرف
دولت زمین بوس مستسعد کشت و شرایط نثار و پیشکش بجای اورد و از انجا روان شد و بهرات

فرخنده

فرخنده در مرغزار کهدستان که در باب فرحی هرات واقع است نزول فرموده و ماه مبارک رمضان را از انجا
بپایان رسانیده انوار عاطفت و احسان او بر انجاد و اطراف خراسان تافت و سرداران و حکام ولایات
باستان دولت اشیان امده مشمول عنایت و احسان بی پایان کشتند و شاهزاده شاه رخ از کهدستان
کوچ کرده بباغ زاغان تشریف اورده از فر قدوم او ان سرزمین پای افتخار بر تارک هفتم اسمان نهاد و بعضی
کویند که جناب پادشاهزاده علی الاطلاق ان زمستان در مازندران قشلاق فرموده و در شب بیست و یکم
ذوالحجه سال مذکور از فرخنده اناث و ذکور شاهزاده جوانبخت را بطالع جوان پسری شایسته تاج و تخت
کرامت فرمود و چون بشارت بسمع برکزیده الذی یحکم و یامر رسید ببای سنقر موسوم کشت و حضرت
صاحبقران عدیم المثال از باغ شمالی سوار شده رایات عزیمت بجانب شهر سبز برافراخت و چند روز در ان کاه
دلکش کشن بساط و طرب کذرانید و از انجا کوچ کرده بشهر در امده در اق سرا نزول فرمود و ماه مبارک
رمضان دران بقعه بطاعت و عبادت و قیام و صیام بسر برد و از انجا نهضت نموده بییلاق سلطان ار
توبچی برامده و دران موضع امیرزاده محمد سلطان از یورش فارس و هرموز رسیده پیشکشهای پادشاهانه
از جامهای زردوزی و اسبان تازی باز ینهای در مجلس عرض رسانید و مجموع شاه زادکان را خلعتهای طلا
دوزی پوشانید و حضرت صاحبقران بواسطه انکه نفس نفیس شاه زاده محمد سلطان را عنایت ربانی
از خطر عظیم نکاه داشته بود وظایف شکر بجای اورده زر بارباب استحقاق داد و مجمل این مفصل انکه
جمال الدین سرور کوهی که بزعم بعضی از اجداد امیر شاهی شاعر است در حین مراجعت امیرزاده مشار الیه
روزی برسم خدمتکاری پیاده در رکاب او میرفت تا پیک اجل در رسیده ان خون کرفته را باعث شد که
بخنجر کارد بر شاهزاده زد چنانچه اندک جراحتی بر اندام مبارکش رسید و خود از بیم جان بطرف کوه دوید
و بدره افتاده طبیعی را وداع کرد و بعضی از ملازمان شاهزاده در عقب شتافته او را دران دره مرده
یافتند و سرش از بدن جدا ساخته و اورده بر بند جهان نورد ان جناب انداختند **ذکر خواستاری**
دختر خواجه اغلان و ازدواج امیرزاده اسکندر با یکی سلطان و توجه رای عالم ارای بعمارت باغ دلکشا
حضرت صاحبقران شمع جهان پسر خضر خواجه اغلان ابواب عطای بیکران اختصاص داده فرمود
تا پس بدود وجهت انحضرت خواهر خود را از وی خواستاری نماید و از برای اتمام این مهم حکم
شد که غیاث الدین ترخان با نفایس اسعد و لطایف اقمشه با شمع جهان مرافقت نماید و ایشان
مدد بر حسب فرمان متوجه اردوی خان شدند و شهریار با دل و ظفر بسمرقند بمرغزار کان کل که
هوای عطا امیزش طرب افزای جان و دل بود منزل کردند و درین اثنا حرم محترم شاه زاده عالمیان
شاه رخ بهادر ملکت اغا رسیده بتنسوقات نامی و ملاقات کرامی بعرض رسانید و فرمان عالی در
باب ترتیب اسباب طوی صدور یافت بنه سراپرده و بارکاه باوج سپهر و ماه برافراشتند و چند ان

اسب و کوسفند کشتند کو عوض ذبایح بیچون رسید و جهان سکرات در میدان اوردند که زمین د
زمان سراندازان شدند و مدت سه ماه بعیش و عشرت اشتغال نموده شاهزاده بیکیسی سلطان را با بز
شربت عزا در سال ان دولت امیرزاده اسکندر کشیدند و بعد از انکه بساط جشن و طوی در نوردیدند
شد بانوی عظمی خانزاده رخصت معاودت یافته بجمعی هرچه تمامتر از راه بخارا بجانب سرحد عزیمت نمود
و در باین همین سال یعنی سنه تسع و تسعین و سبعمایه معمار همت حضرت بانی مبانی جهانبانی فرمان
فرمود که بر کنار مرغزار کان کل که در نزهت و طراوت از روضه فردوس باغ بهشت نشان بنیاد باغی
احداث نمایند مهندسان معتبر و بنایان صاحب هنر که بر درکاه پادشاه هفت کشور مجتمع بودند در
روزی شایسته و ساعتی بایسته برحسب اشارت علیه بنیاد باغی رفیع نهادند هر ضلعی هزار و پانصد
کز شرعی و در میان هر رکنی از ان ارکان دروازه عالی ترتیب دادند که طاقان در بلندی از سر کردون
میکذشت و در عرصه ان نباتات و افراز اشجار مثمره و کلهای خوشبوی و ریاحین تازه روی بنشاندند
و چون غنچه دل نظارکیان مانند کل صدبرک کشاده می‌شد باغ دلکشای موسوم کشت و حضرت
صاحبقران از برای کشادکی خاطر تکل خانم بنت حضرت خواجه اغلان که شمع جهان و غیاث الدین ترخان بخواستکاری
او فرستاده بود پرتو التفات بر اتمام ان افکنده مخصوص بوی ساخت و در اثنای این اوقات حضرت
صاحبقران ملک سمات رایات نصرت ایات را در جنبش اورده از اب جیحون بکذشت و قریب بقریه
جینابس ضرب سرادق کردون اساس کشت و در ان موضع قشلاق اتفاق افتاده لشکریان خانهای
زمستانی ساختند و از بن قوربها و انحضرت بقصبه نسف شریف برده بزیارت شیخ احمد سودی مشرف
شد و ان بزرکوار از فرزندان امام زاده محمد حنفیه است علی ابیه و علیه السلام و فرمان واجب الاذعان
نفاذ یافت که بر سر مزار دار الانوار او عمارتی وسیع رفیع طرح انداختند برحسب فرموده طاقی بنیاد
نهادند بغایت بلند با دو منار و کنبدی مربع سی کز در سی کز و دو طرف کنبد دو چهار صفه دیکر دوازده کز در
دوازده کز و چهار صفه دیکر جهت مرقد منور مربع و در چهار صفه دیکر با حجرات و غیر ذلک از عمارات
اساس افکنده و فرمان شد که جهت مقبره سنکی سفید و بغایت بتکلف براشیدند و نقوش بدیع غریب
بدان بنکارند فرمود که مولانا عبدالله صدر در اتمام ان اهتمام نماید و در عرض دو سال بسعی مولانا مشار
الیه ان عمارت باختتام رسید و صاحبقران کردون غلام صلات و صدقات بمجاوران انجا انعام کرد
باردوی همایون معاودت نمود و مقارن این حال مبشران امده خطبه وصول تکل خانم را بسمع اشرف
اعلی رسانیدند و مجموع خواتین و اغایان عز فلک و تمامت امرا و سرداران سوار شده یازده روز راه
باستقبال شتافتند و مراسم شادی بجای اورده اسبان کشیدند و در دهم بیورت و منزل که نزول کرده ان
کل دسته چمن خاتونیت را طویها داده اند و در روز پنجشنبه غره ربیع الاول سنه ثمان و [illegible]

حضور

حضور باردوی اشرف اعلی پیوستند و حکم واجب الاتباع بترتیب طوی عظیم نفاذ یافت و قضاة اسلام و
علما انام و اشراف ایام را که در ممالک ماوراء النهر مجتمع بودند پایه سریر اعلی حاضر ساختند تا در خوبترین ساعتی
و بهترین زمانی زهره سپهر ابهت قرین خورشید مشتری ماهیه کردانیدند یعنی تکل خانم بنت حضرت خواجه
اغلان را بایین شرع شریف برای عفت حریف شهریار عالمیان امیر تیمور کورکان کردانیدند خواتین عصمت
ایین و شاهزادکان سعادت قرین و امرای عالی نژاد و نوینان رفیع مقدار دست افتخار بنثار کشادند از کثرت
دینار و در که افشاندند بنفشه کاو زمین خم کرفت و از بسیاری در و جواهر که پاشیدند دیده دریا و
کان خیره مانده چندروز بعشرت و شادمانی کذرانیدند و ان عیش و کامرانی که منظور نکاشتند چون اقبال
مجموع اعیان و اغایان که همراه مهد علیا امده بودند از نفحات فیض انعام و احسان حضرت صاحبقران
کردون توان تازه و ریان کشت و درین اثنا ایلچیان سعون خان که از جانب ختای با تحف و تنسوقات
ان ممالک باردوی همایون رسیده بودند امرا و مقربان وسیله ساختند تا بخت سکندر حشمت فریدون
فر حاضر کشتند و پیشکشها را بمجلس عرض رسانیده مضمون رسالت ادا کردند و رخصت انصراف یافته
خوشدل بازکشتند و حضرت صاحبقران عالی مکان امیرزاده محمد سلطان را بعد از تحویل افتاب بحوت فرمود
که متوجه مغولستان شده ان سرحد را ضبط نماید و بردی بیک سار بوغا و امیر حاجی سیف الدین و خداداد
حسینی و امیر شمس الدین عباس و دیکر امرا را با چهل هزار سوار ملازم او ساخته و فرمان داد که در کرد اشیره
سوری و خندق احداث نمایند و ایشان روان شده و از عقبه قولان کذشته نواحی اشیره را بوده ساختند
و بموجب فرموده مزارع زراعت و عمارت رغبت نمودند و در اوایل حمل حضرت صاحبقران کردون محل از
یورت قشلاق کوچ کرده متوجه سمرقند کشت و در ان بلده فردوس مانند چندروز بعیش و خوشدلی
کذرانیده بجانب کش نهضت فرمود و در هفت فرسخی سمرقند بکوی رسید که در دو هنران رود خانه جاری
و چون ان موضع را شایسته عمارت دید فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که در ان مکان خرم باغی بهشت
وخوشتر از باغ ارم سازند و در میان باغ قصری بتکلف برداز نمودند و انرا تخت قراچه باغ کوشک بر طبق
معنا مکمل کشت و رایات نصرت ایات از انجا نهضت نموده دامن کوه براه رباط بام در حرکت امده و در
اثنا طریق امیرزاده شاه رخ که از قشلاق استراباد براه ماخان متوجه درکاه عالم پناه شده بود شرف
دستبوس صاحبقران فلک شکوه حاصل کرد و پیلاکات و تنسوقات بمجلس عرض رسانید و حضرت از
کش کذشته الجی بالغ را مخیم اقبال ساختند و بیورت قدیم خویش چندروزی رحل اقامت انداخته قبه
بارکاه سعادت انتما بقید جوزا برافراخت

ذکر اسباب یورش هندوستان و توجه حضرت
بدان صوب و فتح ممالک [illegible] و غزوه کفار و ولایت بوستان

صاحبقران تاج بخش کیتی ستان قندز و بقلان و کابل و غزنین و قندهار تا سرحد هندوستان با امیر

زاده پیر محمد جهانگیر اوزانی داشته بود چنانچه سابقا اشارتی بان رفت شاهزاده مشار الیه هدایت توفیق
امور آن مملکت بالشکرهای آراسته متوجه فتح دیگر بلاد و امصار گشت و با امرا و نوئینان مثل امیر سنقل
قندهاری و امیر قطب الدین عم زاده امیر سلیمانشاه و پهلوان محمد درویش برلاس و قماری اتاق و بوند
خواجه ابو بخاو شاهان بدخشان شاه ملکشاه و شاه بهاء الدین و دیگر سرداران شجاعت آیین که تفصیل
اسامی ایشان موجب تطویل می شود حرکت نموده اوغانیان کوه سلیمان را غارت و تاراج کردند و از آب
سند عبور نموده بر شهر جنجک استیلا یافته و از آنجا روان شده و منازل قطع کرده بمولتان رسیدند و
دران وقت حاکم شهر سارنگ برادر بزرگ ملو بود و این دو برادر هر دو از نوبت سلطان فیروز شاه نبیره او
سلطان محمود را به پادشاهی برداشته بر ممالک هند استیلاء تمام یافتند و ملو در دهلی بلا شریک پادشاه
استقلال نموده سارنگ بضبط مولتان آمده بود القصه سپاه منصور مولتان را محاصره کرده هر روز
دو نوبت جنگهای مردانه میکردند و این خبر بحضرت صاحبقرانی رسیده موجب آن شد که بجانب هند
توجه نماید و دران زمان عزیمت آن داشت که با لشکرهای اطراف و اکناف که بر درگاه جهان پناه جمع
آمده بودند متوجه خطای گردد و بجای بتخانهای آن مملکت معابد و مساجد بنیاد نهند دیگر آنکه پیش از این
بسامع جلال پیوسته بود که دران محل اقطار مملکت دهلی و مولتان بت پرستان و عبده اوثان
بسیارند که عرصه آن ولایت از لوث وجود خبث آلوده میدارند و چون نهاد آن والا همت عالی نهمت پادشاه
مؤید بالله اعتقاد مقصور و مصروف بر غزا و جهاد بود بلشکر کشیدن بجانب مولتان و دهلی راغب
شد و با خواص و مقربان مشورت فرموده مجموع ایشان در یورش هندوستان همداستان گشتند
و در رجب سنه ثمان و ثمانماه هجریه با سپاهی افزون از انواع اشجار و قطرات امطار روی بدان صوب
نهاد و امیرزاده عمر ولد امیرزاده میرانشاه را بضبط سمرقند باز داشت و چون رایت نصرت انتساب
سایه وصول بر اندراب انداخت ارباب آن دیار بپایه سریر اعلی آمده عرضه داشتند که با جماعتی
سلیانایم و کافران کتور و سیاه پوشان هر سالی از ما برسم باج و خراج مبلغی میستانند و اگر در ادای
آن اهمال و امهال میرود مردان را بقتل رسانیده عیال و اطفال ما را اسیر میکنند شمع خشم و غضب حضرت
صاحبقرانی از این سخن اشتعال یافته در دفع آن کافران ستمکار تاخیر و تسویف جایز نداشتند و
از سپاه فیروزی آثار از هر ده نفر سه نفر اختیار کرده بی توقف بسعادت و اقبال سوار شده و امیر
زاده شاهرخ و باقی لشکر در ییلاق غزنان و بکور بگذاشت و ابوار و سب گیر کرده بتعجیل بر آمد
چون بموضع پریان رسید امیرزاده رستم و برهان اغلان و بعضی از امرا با ده هزار سوار از جانب دست
چپ بطریق سیاه پوشان فرستاد و آنحضرت از آنجا نهضت نموده بخاوک رسید و فرمود تا قلعه
آن راه که خراب و ویران شده بود عمارت کنند و اکثر سواران و مجموع لشکریان اسبان خود را دران

محل

محل گذاشته پیاده ببالای کوه کتور بر آمدند و با آنکه در اوایل جوزا یا سرطان بود علی اختلاف الروایتین چندان
برف پیش آمد که پای اسبان تا بزانو دران برف فرو میرفت و از رفتن باز میماندند و شب که یخ می بست سپاهیان
بر زبر آن میراندند و روز اسپان را بر بالای نمدها و زیلوها باز داشته توقف میکردند و باز در اواخر روز روان می
شدند و بدین طریق مسافت می پیمودند تا بر بالای کوهی که بغایت مرتفع بود بر آمدند و بعضی چند از امرا او داشته
خود را باز کرد آیند و چون کافران در اندرون دره ها منزل گرفته بودند و بواسطه کثرت برف از بالای آن کوهها
فرود آمدن متعذر می نمود امرا و لشکریان از قلال جبال بعضی بشتاب فرود می آمدند و برخی بر روی برف چسپیده
خود را بنشیب روان میکردند و صد آن لحظه بر روی زمین قرار میگرفتند و از برای حضرت صاحبقران غازی
دین پرور چرخی از چوب ساختند و حلقها بر آن تعبیه کرده طنابها دران کرده طول هر یک از آن صد و پنجاه گز
بود بر آن حلقها ببستند و آنحضرت جهت احراز ثواب جهاد بر آن چرخ نشسته چند کس از قلعه جبل را بقدر
طول ریسمان فرو میگذاشتند و دو کس دیگر بر سبیل رشک آن در برف جای پای نهادن و محل ایستادن راست
میکردند تا آن قوم فرود می آمدند و باز چرخ را فرو میگذاشتند و باز دیگر محل قرار مرتب میساختند و بدین طریق
عمل نموده نوبت پنج بدامن کوهی رسیدند حضرت صاحبقران غازی عصا بدست مبارک گرفته و
مقدار یک فرسخ پیاده سیر فرموده و چند سر اسپ خاصه را طنابهای بر گردن و سایر اعضا بسته از فراز
کوه بنشیب گذاشتند دو اسب بسلامت بپایان رسید و باقی بران که نگاه نتوانستند داشت در گریوه
تلف آمد و حضرت صاحبقران سوار شده دیگران پیاده در رکاب همایون روان شدند و کفار آن
دیار مجموع بالا بلند و عظیم الجثه و تنومند باشند و اکثر آن جماعت برهنه با هم اختلاط کنند و مقدم
ایشان عدا شو گویند و آن مخاذیل را زبانی نیست جز از زبان پارسی و ترکی و هندی و جمهور آن طایفه بجز
زبان خود ندانند و هیچکس لغت ایشان نداند مگر کسی که از آن نواحی و در میان آن طبقه افتد بالجمله
بر لغت آن قوم که لعنت بر ایشان باد وقوف پیدا کرده ترجمان شود و آن ملاعین قلعه داشتند که اوای عظیم
از دامن قلعه ایشان میگذشت و از آن طرف کوهی عالی بود که سر بفلک آن کشیده و بیک تیر دو دو هم
از وصول بکران طمع بریده و آن مدبران وصول لشکر پادشاه جهان گیر بیک شب روز بشتر آگاه شده
بودند و رخوت و اقمشه خود را ببالای کوه برده و متصور آنکه کس آنجا نتواند رسید فارغ البال نشسته و چون
سپاه نصرت شعار بر حصار ایشان استیلا یافته بغیر از گوسفندی چند هیچ دیگر نیافتند گوسفندان را
گرفته آتش در خانهای بادیه پایان زدند و فرمان همایون صادر شد که دلاوران ظفر نشان که جهاد دست
یالا دوند و فرمان مبارزان مجاهدان دین غلغله تکبیر باوج علیین رسانیده روی جلادت بکوه نهادند
و شیخ ارسلان پیش از همه دشمنان را دانه بموضع مرتفع بر آمد که بر ایشان مشرف بود و علی سلطان تواچی
از طرف دیگر حمله کرده کفار را بر قفا ایشان را نده در مقام آن جماعت بایستاد و امیر شاه ملک تیران

ذره فسقه فجره جنکجایش برده بغایت سعی بجای آورده داد مردانکی داد و از مجاهدان دین غلغله بکرّه
باوج علیین رسانیده روی جلادت بکوه نهادند و شیخ ارسلان پیش از همه دشمنان از اندرون منیع مرتفع
برآمد و غازیان سعادت قرین چهارده نفر از بالای کوه بعز شهادت فایز شدند و مبشر بهادر و خواجه بکل
و شیخ علی سالبرد لاور و موسی و کمال و حسین قورچین و امیر حسینی قورچی کوششهای بهادرانه نمودند
و باقی امرا تومان و قوشون از اطراف و جوانب حمله آورده آثار جرات و جلادت بظهور رسانیدند
و بسیاری از آن بی دینان را به تیغ جهاد بگذرانیدند و بعد از سه شبانروز پیوسته که لشکر پادشاه هفت
کشور با کفار کوه جنگ کردند آن روز برکشتگان بتنگ آمده امان خواستند و حضرت صاحبقران
امّا سلطان کیز را پیش ایشان فرستاده پیغام داد که اگر بخدمت مبادرت نمایید و زبان بکلمه توحید
بکشایید بجان و مال امان یابید و حکومت این مملکت بر شما مقرر کردد در فرقه ضاله چون بر اسلحت جان
بر معانی این کلمات اطلاع یابند بعد از سه روز همراه امّا سلطان بدرکاه پادشاه عالم پناه شتافتند و اظهار
مسلمانی کرده زبان بتضرع و زاری بکشادند که ما از جمله بندکانیم از مقتضی فرمان جکونه تجاوز کنیم
پادشاهانه ایشان را خلعت پوشانیده رخصت انصراف داد و چون زمان لباس ماتم زدکان پوشیده
آن تیره دلان سیحون اوردند و قریب صد و پنجاه نفر از ایشان کرفتار آمده کشته شدند و بعضی از آن
جماعت مجروح و خسته جان بیرون بردند و لشکر اسلام بران کوه بالا رفته الحمد لله بقتل ایشان
کو ایستاده بود کشتند و زن و فرزند مخالفان دین را بسبکی کرفته و از سرهای کشتکان اولو الابصار
بدیده اعتبار در آن نکریسته دانستند که انجه صاحبقران کامکار در انجا با سهل وجهی میسر شد هیچکس
از سلاطین ذوی الاقتدار را بسعی و کوشش بسیار دست نداده **ذکر فرستادن صاحبقران دین پرور**
محمد آزاد را بجهت تفحص حال امیرزاده اسکندر چون از دفن امیرزاده رستم و برهان
اغلان بدفن بکذشت و هیچ خبر از ایشان نیامد رای صواب نمای هفت کشور داعوجی ساخته
محمد آزاد را با طایفه از خاصکیان و چهار صد نفر از ترک و تاجیک بتفتیش حال ایشان روان ساخت
و الجماعت بر حسب فرموده بتعجیل در حرکت آمده و بمشقت بسیار از راههای باریک کذشته و بکوههای
بلند برف برآمدند سپرها بر دوش انداخته و چشم خسپیده و خود را از آن بالا رها کرده بر زمین رسیدند
و از انجا روان شده و بقلعه سیاه پوشان رسیده در انجا از موافقان و مخالفان اثری ندیدند اما
پی بسیار دیدند که بجانب راه رفته بودند و آن پی سیاه پوشان بود که از توجه سپاه ظفر پناه آکاه کشته
باستقبال شتافته بودند و در درههای تنک کمین کرده و چون امیرزاده رستم و برهان اغلان با امرا
قوشون اسمعیل و الله داد و سونج تمور و یحیی و غیرهم با لشکرها بدان درههای تنک رسیده بعضی
کذشته بودند و برخی غافل فرود آمده و اسبانرا بعلف رها کرده ناکاه سیاه پوشان از کمین بیرون

میرزا رستم و برهان اغلان

آمده و بر سر ایشان ریخته بودند و برهان اغلان از غایت جبن و بد دلی جنک ناکرده بجای تیر کمان
انداخته کریخته بود و چون اعدای دین مشاهده کرده بودند که مسلمانان روی بکریز نهادند از عقب ایشان
رانده بودند و بسیاری از آن جماعت را بدرجه شهادت رسانیده بودند فی الجمله محمد آزاد پی سیاه پوشان را
دیده از عقب ایشان روان شد و چون بدره رسید که در انجا واقع شده بود با سیاه پوشان تاریک ضمیر
در جار خورده در زخم تیر و ضرب شمشیر و حمله نیزه سندان کذار دمار از روزکار آن خاکساران بر آورده
همه را سرکوب و مقهور ساخت و اسبان لشکر اسلام و آلات حرب ایشان را که کرفته بودند از کفار باز ستد
و سالم و غانم مراجعت نموده ببرهان اغلان و سپاه کریخته ملحق شد و از لشکریان هر کس اسب و سلاح
خود بشناخت بکرفت و محمد آزاد و برهان اغلان را کفت مصلحت چنان مینماید که درین موضع فرود
آییم و چون روز شود کوچ کنیم را دادن سستی و بد دلی بعقبه بر آمده لشکریان با او موافقت نمودند جز
یکی را که در پی نو بود در جنک پشت بکشن کرده در مصاف بکشت • فی الواقع از زمان چنگیز خان تا
غایت هیچکس از قوم بدسکالان بی ناموسی اقدام ننموده بود و پیش ازین مانند این حرکت هم از و در جنک
اوزبک صادر کشته بود حضرت صاحبقرانی عفو و اغماض را کار بند شده و از آن کناه تجاوز نموده هم
چنان حرمت او میداشت و در این اوان خنجر منقش را جهت آن فرستاد که تلافی مافات نماید تا در میان
الوس او را ناموس و آب روی حاصل شود این جناب این نوبت هم تقلید آن عیب نمود که از معرکه می
کریخت یکی از بزرکان باو رسیده سرزنش کرد و کفت که شرم نداری که از مصاف میکریزی و نمی اندیشی که
مردم ترا عیب کنند و در آن انجمن زبان بغیبت تو کشایند عرب جواب داد که نزد من این صورت محبوب
تراست که زنده باشم و خلایق لعنت الله علیه کویند که از آنکه کشته شوم و رحمة الله علیه بر زبان آورند
پادشاه هفت کشور بعد از فتح کتور و قتل آن فرقه فلک زده بداخر جلال الاسلام و علی سیستانی را
فرستاد تا راه بیرون آمدن از آن دره اماده کردانند ایشان در غایت از پی دیبان ستم جیشه را که هنوز
سرهنز بودند تا جزیی سان ند و دلان دیار آن بنا ثانا بکذاشتند جلال الاسلام و علی بر حسب فرمان
تفتیش طریق نموده راه خروج پیدا کردند و در بعضی مواضع برف سوراخ کرده راه مهیا ساختند و
حضرت صاحبقران کامکار با امرا و جمیع مقدار و سپاه نصرت شعار در حرکت آمد و از عقبات و جبال
عبور نموده در جاوک نزول اجلال واقع شد و آن حضرت جمعی را بمحافظت قلعه کو بمجاورت آن فرمان داد و
نهضت فرموده در آن مکان با سپاه رسیده تمامت امرا و لشکریان که مدت هژده روز بدان اشتغال
می نمودند سوار شدند و از انجا در حرکت آمده باعزق همایون پیوستند و چون برهان اغلان و محمد
آزاد بادرکاه عالم رسیدند حضرت صاحبقران ممالک ستان برهان اغلان را که ده هزار
کس پیش کار او کرفته با ایشان در غایت تنک بوده جنک ناکرده کریخته بود بمجلس فرخنده

راه نداد و حفظ نفس را کار گاه ساخته از نظر عنایت بینداخت و محمد آزاد پیاده با چهارصد کس با یمان
کروه محاربه نموده و بسیاری از کفار را براه دوزخ فرستاده است و جمعی اهل اسلام را که گرفته بودند
باز ستده بود نوازش فرمود و قوشون جماعتی را که با او در آن معرکه پای ثبات فشرده بودند بصنوف
عنایت و عاطفت اختصاص بخشید

ذکر بازگردانیدن حضرت صاحبقران امیرزاده شاهرخ را بجانب هرات و رسیدن ایلچیان از اطراف بدرگاه

چون صاحبقران دین پرور از کتور عنان
تأیید مآل داد که مراجعت نموده باغرق همایون پیوست قرة العین سلطنت شاهزاده شاهرخ را
رخصت فرمود که بخراسان معاودت فرماید و گوش هوش آن سعادتمند را بدرر نصایح و مواعظ
آراسته او را در آغوش گرفت و بحفظ و عنایت پروردگار جهانیان سپرده وداع کرد و بهرات روان
گردانید و بنفس همایون روان شده با لشکرها متوجه صوب کابل شد و بعد از قطع منازل بچلکایاران
که از آنجا تا کابل پنج فرسخ است در مرغزاری نزهت نزول فرمود و چون فیاض علی الاطلاق می خواست که
از رشحات سحاب مکرمت حضرت صاحبقرانی جمیع آمال ارباب آن دیار تازه و سیراب باشد آن
حضرت را توقف ساخت و از رودخانهٔ آنجا بحفر جوی فرمان داد و بر امرا و لشکریان قسمت نموده به
مقتضی حکم قضا جریان جوی بطول پنج فرسخ در اندک زمانی جاری گردانیدند و بجوی ماهی گیر موسوم
گشت و از آبیاری آن چند قریهٔ معتبر پدید آمده معمور شد و بعد از سرانجام آن مهم رایات فتح آیات در حرکت
آمده بکابل رسیدند و از طرف جته نیز رسول حضرت خواجه اغلان آمد و بوساطت امرا بپایهٔ سریر
اعلی حاضر شده پیغام بگذارد محصل سخن آنکه حکام ما میگویند که ما بنده و چاکریم و تربیت یافتهٔ آن
حضرتیم اگر پیش از این برهنمونی بخت بد و اغوای مردم مفسد پای از دایرهٔ متابعت بیرون نهاده چهرهٔ
وفا را بناخن مخالفت خراشیدیم و چون صدف در صحرا و بیابان سراسیمه گردیدیم اکنون صورت قبح کردار
ناپسندیدهٔ خویش در آیینهٔ خود دیدیم و از افعال نکوهیده و اعمال ناپسندیده خود نادم و پشیمانیم
و التجا بحضرت آورده و از عنف خشم بهرام انتقام او هراسانیم اگر ملکانه گناه ما ببخشد بعد از
پای از جادهٔ عبودیت فراتر ننهیم و از مقتضی فرمان واجب الاذعان در نگذریم بیت بعز بان نوزنکار
کنیم * وزان پس بجز کار ایشان کنیم * هم درین وقت باین بد اغلان که در الغ یورت با قاآن مخالفت نموده از
قبچاق گریخته بود بشرف دستبوس حضرت صاحبقرانی استسعاد یافت آن حضرت بزبان عنایت
ملاطفت او را پرسش نموده شرایط اعزاز و احترام مرعی داشت و اسبان راهوار و استران قطار بار
بردار و خیمه و خرگاه و دیگر اسباب حشمت که لایق ارباب فرمان و حکومت باشد بخشید و او ظفر
کردار ملازم موکب سعادت آثار شد و هم درین سرزمین امیر شیخ نور الدین که در اثنای یورش پنج
ساله بموجب فرموده بضبط و استخلاص اموال فارس رفته بود با تحف و تنسقات از زر و جواهر

کرهای

کرهای مرصع و خلعتهای طلا دوز و نفایس اقمشهٔ گرانمایه و کرایم اسلحه و آلات و ادوات حرب و اسبان
تازی بازین زر و جواهر گرانمایه و شتران شکوه منظر کوه پیکر و استران زرین رکاب با رخوت و آلات
زربفت و خیمه و خرگاه از سقرلاطهای ملون و دیگر ظرایف و لطایف که دیدهٔ بیننده از خوبی او خیره می
ماند باردوی همایون پیوسته و کتاب و حساب دیوان اعلی از اساس باز رسیده فارغ خط نموده و او را تا
و شیخ بر افراخته بمطالعهٔ امرای عظام رسانیدند و از سپیدهٔ طلوع خورشید جهانگیر تا هنگام قیام نمودن خلایق
برکوع و سجود و قیام و قعود نماز پیشین امیر شیخ نور الدین بزانو در آمده امرا الجزا ورده بودند پیش حضرت
صاحبقرانی گذرانیدند ما ترین اغلان و ایلچیان دشت قبچاق و دیگر حریفان بدیدهٔ تعجب در آنها نگریسته
حیران ماندند که بنده از بندگان خسرو آفاق را پادشاه علی الاطلاق این همه مکنت داده که چندین اشیاء
باقیمت را در یک نوبت بعرض رسانید و آنحضرت از آن ترکات بسیاری بحاضران مجلس بخشید و خدمت
گاری امیر شیخ نور الدین موقع قبول یافته حضرت صاحبقرانی ایلچیان اوزبک را با تحفهای گرامی و
نامهای نامی رخصت مراجعت ارزانی داشت و ایشان مسرور و خوشدل باوطان خویش بازگشتند
و بعد از آن شیخ نور الدین زانو زده جریمهٔ برهان اغلان و جیجی را که با او در عتاب اشتراک داشتند
شفاعت نموده عاطفت پادشاهانه ملتمس او را بشرف اجابت مقرون گردانیده از سر گناهان ایشان
درگذشت و هم در آن اوان سلطان محمود خان و امیرزاده رستم با طایفه از امرا و لشکر جوانغار بر سمت
هندوستان روان شدند و پیش از این ملک محمد برادر لشکرشاه اوغانی بدرگاه حضرت صاحبقرانی
با طایفهٔ از رعایا آمده بود و تظلم نموده که موسی اوغانی که راس و رئیس قبیلهٔ کرکس است و بغایت شریر
و رند و ناکس برادر مرا که در زمرهٔ خدام عتبهٔ علیا انتظام داشت کشته است و قلعهٔ ایریاب ویران ساخته
و اموال هزار مار را بباد غارت و تاراج داده و دست تعدی باملاک و اسباب ما دراز کرده است و ضیاع
و عقار در تحت تصرف خویش آورده و پیوسته بقطع طریق و انواع حرکات ناشایسته اقدام می
نماید و هیچکس از حوالی یورت او بسلامت نمی تواند گذشت و من بنده کمترین از خوف جان شیرین
گریخته بدین آمدم و چون بشارت موکب نصرت قرین شنیدم توقف نمودم تا بر حضرت صاحب
قران داد کار از استماع این خبر اشتعال یافته حکم همت عالی نهمت را بر دفع شر موسی اوغانی بدکردار
و اعوان و انصار او گماشت و با ملک محمد گفت که تو پنهان می باش تا من درین باب فکری بصواب
اندیشم بعد از آن ایلچی پیش موسی اوغانی فرستاده گفت که تو قلعهٔ ایریاب را خراب ساخته و چون آن
حصار بر سرحد هندوستان واقع شده مناسب نیست که ویران باشد باید که بر سبیل استعجال بجد و
شتابی تا مستحق رعایت شده آن ملک بتو مفوض گردد و قلعهٔ ایریاب را عمارت کنی و چون ایلچی
پیش موسی رسیده بادای رسالت قیام نمود پیشکشها مرتب گردانیده بدرگاه گیتی پناه شتافت و هم

طرف پابوس استسعاد یافته آنچه همراه داشت بمحل عرض رسانید حضرت صاحبقرانی او را بانواع نوازش
مستظهر ساخته فرمود که لشکری در مرافقت تو جهة تعمیر قلعه میفرستم تو نیز باید که جمیع خود را بآنجا آوری
که بار دیگر در عمارت آن سعی نمایید و تا آمدن ما باید که از آن مهم باز پرداخته باشید و اگر چه روی کاری باشد
چون ما برسیم بعد کار روی چوبک تمام شود و موسی بحال دلاباسه هزار کس مصحوب او گردانیده برسم استعجال
از پیش روان ساخت و ایشان بمقصد رسیده و موسی مردم خود را آورده بعمارت مشغول شدند و حضرت
صاحبقران سعادتمند بانوی کبری سرای ملک خانم و امیرزاده الغ بیک را که دردانه او بود بسمرقند باز گردانید
و بنفس همایون از جلگاه کابل با اهبت و تجمل روان شد و روز چهارشنبه هشتم ذی الحجه سنه ثمان وما
بایریاب رسیده آن نواحی محل نزول جنود ظفر ورود گشت و هردو موسی بر سر عمارت ایستاده هر دو
دویست سیصد کس را بطبل و صرنا کار می فرمودند حضرت صاحبقران فرمان داد که یساقیان ممد
معاون شوید تا بزودی آن مهم سرانجام یابد و آن حصار بود مشتمل بر مساجد و معابد و دیگر عمارات
عالی و بناهای متعالی و حکم شد که امیر شاه ملک و جلال الاسلام در اتمام مسجد جامع اهتمام نمایند و جانی
قلعه فسیح عریض بهفت روز ساخته و پرداخته آمد و حضرت صاحبقران در قضیه تواجیان الکه
بود که چون عمارت تمام شود کسان موسی نگذارند که بولایت خود باز گردند و ایشان شهر آن بی حدیث
شنیده بودند و چون خاطر خطیر پادشاه جهانگیر از آن کار فراغت یافت در روی سوار شد که حصار و
خندق را احتیاط نماید و در زمانی که با امرا و ارکان دولت گرد قلعه میگشت هفت نفر از حشم موسی
که در عمارت قلعه دخل داشتند بر بالاخانه پشت دروازه ایستاده بودند و چون حضرت صاحب
قرانی در برابر دروازه رسید یکی از آن نفر بد اختر تیری بقصد آن حضرت انداخت چنانچه از صرصر
تیر اسپ جهان نورد برسید و از کمال عنایت ربانی گزندی بحضرت صاحبقرانی نرسید و آتش خشم
جهان سوز برافراخته از دروازه دیگر بحصار آمد و امر فرمود که حشم موسی که بکار کردن آمده بودند
بگرفتند و آن هفت کس که بر بالای دروازه عذر اندیشیدند یکی از ایشان تیر انداخته بود از بیم جان
دست بخلاف تیر و کمان بازید چند کس زخم دار کردند تا کلکی سیستانی نردبان نهاده بالا رفت
و ایشان را بقتل رسانید و در دهار موسی را با دویست کس از اتباع او گرفته بملک محمد سپردند و او
باسه نوکر مجموع را بقصاص برادر کشته از سرهای ایشان منار ساخت و یرلیغ واجب الاتباع نفاذ
یافته که حشم موسی را بغارتیدند و طایفه سرداران آن حشم را آن پای درآوردند و عیال و اطفال
و اموال آن ظالمان خانه خراب بدست مظلومان ایریاب افتاد و عاطفت پادشاهانه حکومت
قلعه ایریاب و ریاست احشام آن ولایت را بملک محمد ارزانی داشت ذکر توجه صاحبقران
بجانب جزه و مرغالی و عبور آن حضرت از آب سند و وصول اردوی همایون با برخند چون

ولایت

ولایت ایریاب برحمت صاحبقرانی کامیاب بحال زراعت و عمارت آمد و رایت نصرت آیت از آنجا
نهضت نموده متوجه خطه شنوزان شد و کوه و جنگل قطع فرموده حدود آن دیار محل نزول سپاه نصرت
شعار گشت و فرمان قضا جریان نفاذ یافت که امیرزاده خلیل سلطان با طایفه از امرا و اغرق را [illegible]
متوجه جانب ابرستون شوند و آن حضرت با صد هزار سوار ایلغار فرموده بطرف قلعه نغز روان شد و پیش از این نیز
امیر سلیمان شاه با لشکرهای خراسان بنغز رفته بودند و آن قلعه را عمارت کرده و چون چتر همایون سایه
وصول بران دیار انداخت سپاهیان بمسامع علیه رسانیدند که قبیله برنالی از احشام اوغانی که سابقا
فرمان صادر شده بود که با اردوی اعلی پیوندند پای از دایره متابعت و مطاوعت بیرون نهاده اند و در آن
وقت امیرزاده پیر محمد بعضی از ولایات هند را غارت کرده و غنایم بکابل میفرستاده ایشان سر راه
گرفته و دست تعدی از آستین بی باکی برآورده چیزی از آن اموال ربوده اند و اکنون پناه بکوهها و
جنگلها برده بر قطع طریق اقدام می نمایند از استماع این خبر آتش خشم پادشاه کشورگیر زبانه اشتعال
کشیده هم در آن روز با بهادران اردوی فیروزی نشان روان شد بجانب ایشان و صبح آن روز
بمواضع آن بدکرداران رسیده فرمود که سواران از اسپان فرود آمده پیاده بکوهها و جنگلها درآیند
و باب شمشیر آن عرصه را از آلایش وجود ناپاک آن بی باکان بشویند و دلاوران بر حسب بموجب فرموده
عمل نموده در تک و پوی آمدند و خلقی ناحد و از آن عاصیان را بتیغ قهر بگذرانیدند و عیال و کودکان
ایشان را گرفته آتش نهب و تاراج در خان و مان آن طبقه زدند و بعضی از آن طایفه بهزار مشقت جان
بسلک پای بیرون بردند و حضرت صاحبقران دین دار خواست که در آن کوه چندان توقف نماید که بقیة
السیف دزدان اوغانی را بدست آورده بر دار سیاست آویزد تا عرصه آن دیار از خار وجود ایشان بالکل
ایمن و آسوده گردد و مقارن این حال جیشواغان قبیله اوبل نام بر نیت صادق و اخلاص تمام روی نیاز بر
درگاه گیتی پناه آورده پیشانی عجز و افتقار بر ساحت سکت نهاده و زبان باعتذار و استغفار گشاده
توبت و انابت را وسیله خلاص و نجات ساخت و چون فروغ صدق نیت و پاکی عقیدت او بر پیشگاه
ضمیر انور تافت بر جراید جرایم او رقم عفو و اغماض کشید و بانواع عنایت و عاطفت اوبل را برتبه رفیع و
محل بلند رسانید و بعد از آن تعمیر قلعه نغز امیر سلیمانشاه شنیده بود که حشم کلانیان که گروه انبوه و قبیله
با شکوه و با شوکت و اهبت اند و فرمان حضرت صاحب قران سعادت اقتدار را بسمع رضا اصغا ننموده
اند و جوک بابانه سر با علی نفر سیاده اند و پیش از آنکه چتر فلک سا سایه وصول بران دیار انداخته بود
روز امیر شاه الیه بران قوم قوی هیکل زورمند تاخته بود و مجموع را مقهور ساخته خان و مان
ایشان را باد غارت و تاراج برداده بود و زنان و فرزندان آن جماعت را اسیر کرده و درین ولا که رایات نصرت
آیات بدان دیار رسیده امیر سلیمان شاه مظفر و منصور بموکب همایون پیوست و نیکو بندگی او موقع قبول

یافته بانواع تربیت و نوازش مخصوص گشت و در غره محرم الحرام سنه احدی و ثمانمایه اردوی کیهان
پوی از نواحی قلعه تبالی نهضت نموده در حوالی قلعه عزیز نزول فرمود و حضرت شهریار ممالک ستان
از انجا امیر سلیمانشاه و اتابک طایفه از سپاه ظفر پناه بمولتان پیش امیرزاده پیر محمد روان کرد و کوتوال قلعه
نقرابشاه علی فراهی ارزانی داشته پانصد کس از سپاهیان پیش او گذاشت و از ان موضع سوار شده
و قطع منازل و مراحل کرده در ان محل که سلطان جلال الدین خوارزمشاه بعد از انکه در فرار از چنگیز خان
گریخته و خود را باب زده گذشته بود چنانچه در محل خود سمت گزارش یافته فرود امد و حکم جهان مطاع عالم
مطیع صدور یافت که بر سر اب سند پلی بندند فرمان برداران فی الحال برحسب فرموده عمل نموده در مدت
دو روز از سه پایه کشتی و نی و چوب پلی معتبر مرتب ساختند و مقارن این حال سید محمد مدنی را که از مکه و
مدینه مکرمه برسالت امده بود و عرض رسانیده که حکام و اشراف ان اطراف در مقام انتظار مترصد
و امیدوارند که رایت نصرت شعار سایه وصول بران دیار اندازد و ان ممالک را در ظل حمایت و رعایت
خویش اورده باز گردانید و رسول اسکندر شاه حاکم کشمیر را نیز که بجهت عرض عبودیت و نیاز امده بود
نوازش نموده رخصت انصراف ارزانی داشت و با اسکندر پیغام داد که باید که لشکرها در نواحی دیالپور
بموکب منصور پیوندد و روز دوشنبه دوازدهم محرم سال مذکور صاحبقران گردون غلام از اب سند
عبور نموده و لشکریان بمهام انتقام تمامت اب بر گرفته بکنار جول جرد نزول کردند و ان بیابانیست
طویل عریض که در میان اهل تاریخ بجول جلالی اشتهار دارد و از ان جهت که سلطان جلال الدین خوارزم
شاه در حین فرار از خان با این حول در امده بود و خلاص یافته بود و در ین اثنا رایان و پیشوایان کوه
جود بملاحظه بهبود و اقتضای طالع مسعود روی توجه بدرگاه گیتی پناه اورده و اظهار خدمتکاری
کرده پیشکشها کشیدند و پیش از ین بچند گاه امیر رستم طغابوغا برحسب اشارة علیه با فوجی از چریک
منصور بطرف مولتان رفته بود و از انجا بجانب کوه جود عنان عزیمت منعطف ساخته و ایشان
او را چند روز نگاه داشته وظایف خدمت و ضیافت بتقدیم رسانیده بودند لاجرم در ین ولا عنایات
پادشاهانه شامل حال ایشان شده سرحد و اسوده خاطر بمنازل خود باز گشتند **ذکر شهاب**
الدین مبارک شاه تمیمی و عناد او و عبرت انجام او شهاب الدین مذکور حاکم جزیره بوده که بر کنار اب جند
کاینست و بکثرت حشم و بسیاری مال از رایات هند امتیاز داشت و در ان اوان که امیرزاده
پیر محمد جهانگیر بحدود ملتان رسیده حق نعمت که عبودیت بر میان بسته بدرگاه شاهزاده امده
در سلک سایر ملازمان عتبه علیا انتظام یافت و بعاطفت و احسان بیکران مخصوص گشته چندگاه
بشرایط ملازمت قیام نمود و چون رخصت انصراف یافته بمقر حکومت خود مراجعت کرد شیطان
جهل و غرور استحکام مقام و غایه ابراد نظر او جلوه داد تا سر مخالفت از روی کشیده از طریق

مستقیم عبودیت قدم بیرون نهاد و چون کنار اب جند محل نزول عساکر پادشاه بحر و بر گشت راه عصیان
شهاب الدین مبارکشاه اگاه شد امواج بحر غضب او در تلاطم امده فرمود که امیر شیخ نور الدین نامزد
خان خویش روی توجه بدان جزیره نهند و بشمشیر صاعقه کردار اتش در خرمن جمعیت مخالفان زنند و امیر
مشار الیه برحسب فرمان روان شده مانند دریای جوشان متوجه مقصد گشت و چون بحدود جزیره رسید
دیدند که شهاب الدین خندقی عظیم فرو برده است و باره بلند بر کشیده مستعد محاربه گشته و در حوالی ان
حصن حصین بحیره بود بهادران لشکر شهریار هفت کشور مانند برق از اب گذشته اتش حرب برافروختند
و جنگی دست داد که زبان از تعریف و توصیف ان قاصر اید و چون زمان زمان درون مخالفان تیره و تار
شده و سپاه نصرت شعار عزم لحق فرود امده ارام گرفتند شهاب الدین با ده هزار مرد کین شبخون اورده
جنگ عظیم در پیوست و امیر شیخ نور الدین با سپاه جلادت ایین پای ثبات و وقار فشرده حملات شهاب
دشوار کردند و رعب و هراس بر خاطر هندوان استیلا یافته از بیم شمشیر اتش بار بعضی از ایشان خود را
در اب انداختند و برخی که بخته بمشقت بسیار کشتی حیات بساحل نجات رسانیدند و در ان حین حضرت
صاحبقران با لشکر رسیده در حوالی ان جزیره فرود امد و شهاب الدین جانب حزم رعایت کرده بود
دویست کشتی جهت روز بیچارگی مهیا ساخته بود در ان شب منکوب و شکسته باز گشت بر دو بار مردم
و متعلقان خود بکشتیها در امدند و در اب جند روان شده متوجه اوجه شدند و امیر شیخ نور الدین با سپاه
ظفر قرین باشارت صاحبقران ظفر قرین کنار اب رفته جنگی عظیم کردند و بسیاری از ان طایفه را
بتیغ انتقام بگذرانیدند و چون امیر مشار الیه از عقب گریختگان باز گشت حضرت صاحبقران در باب الا
طایفه را که در ان شبخون براسم جرات و جلادت قیام نموده بودند و پای وقار در موقف خونریز
استوار داشته زخم دار شده بودند بخلعت و زر و سنطوس و نوازش گردانید و چون کشتیهای شهاب
الدین بحدود مولتان نزدیک رسید امیرزاده پیر محمد و امیر سلیمان شاه با چریک منصور راه بر ایشان
بگرفتند و ان مدابیر را در میان اب دستگیر کرده طعمه ماهیان ساختند و شهاب الدین و اطفال
خود را در دریا انداخته بصد مشقت از ان ورطه خونخوار جان بکنار کشید و امیر شاه ملک برحسب
فرمان بجنگلستان در امده بهادران لشکر فیروزی اثر جمعی کثیر را به بئس القرار فرستادند و با غنیمت
بسیار و برده بیرون از حساب و شمار و کشتیهای گران بار از حیوانات و اجناس ماکولات بر
اردوی اعلی معاودت نمودند و چون حضرت صاحبقران از انجا در حرکت امده پنج شش روز
کنار اب روان شده بلب اب غاوه در برابر قلعه تلمی فرود امد که اب جند و اب غاوه در ان
محل بیکدیگر میپیوندد و انحضرت فرمود که جسری بران اب بندند و در مدت سه روز پلی
معبر ساخته و پرداخته امد **ذکر رسیدن بجزیره فرخنده پی بقلعه تلمی و نهضت رایات**

ظهور یکی محاسن نصرت و کوکبی شهر بادروی زمین بالشکر ظفر قرین از پلی گذشته بکنار اب بلیجی در برابر
شهر قبه بارگاه سعادت انتما بعنه جوان برافراشت حکام و رؤسا ان برافراشت حکام و رؤسای ان
بلده با سادات و علما و اشراف بیرون امده بشرف دستبوس استسعاد یافتند و همان روز حضرت
اعلی خاقانی از اب عبور فرموده در غره صفر سنه احدی و ثمانمایه صحرای بلیجی مضرب خیام خدام سپهر
احتشام گشت نویسندگان دیوان قلم بموجب فرموده مبلغ دولت مال بر رسم امانی باسم شهر بادر رقم زدند
و حکم شد که سادات عظام و علما انام از ان مطالب معاف و مسلم باشند عمال بکار خود مشغول
شده چیزی از وجه رقم باقی مانده و درین ولا مجموع جریک از اوراق انجاد و مقطرات اسطار از فزون
بوده در رسیده بودند و بعلف احتیاج تمام داشتند یرلیغ جهان مطاع صدور یافت که هرجا غله یابند بردارند
در ظلمت لیل لشکریان بهانه طلب غله در شهر ریختند و سیلاب بلا گرفته اتش در خانها زدند و ابخره
یافتند بیاد غارت و تاراج بر اوردند و بغیر از منازل سادات و علما و ارباب هنر و تقوی جا هیچ مصون و محروس
نماند و مقارن این حال بسمع همایون ان برگزیده پادشاه ذو الجلال رسید که طایفه از حکام و شهر بادر که با
لمبی امیرزاده پیر محمد در مقام مطاوعت و متابعت امده بودند اکنون سر عصیان از گریبان طغیان
بر اورده شیوه مخالفت شعار خود می سازند از استماع این خبر نایره غضب حضرت صاحبقرانی التهاب
یافته حکم فرمود که امیر شاه ملک و شیخ محمد ایکو تمور با توشقات خود بر سر انجماعت روند و ایشان را گوشمال سزا
دهند امرا و لشکریان روان شده و بجنگ ایشان در امده قریب دو هزار هندو را بدوزخ فرستادند و با تمام
نامحصور را زنکشت باردوی کیهان پوی پیوستند و دوشنبه هفتم صفر سال مذکور رایات نصرت ایات
در حرکت امده روز دیگر نزول حال که در کنار اب سیاه واقع است لشکرگاه حضرت صاحبقرانی
جمال گشت و درا موضع بمسامع علیه رسانیدند که نصرت کوکری با دو هزار مرد در منزل جال در خانه
عظیم را پناه ساخته تکیه بر اب کرده است و حضرت صاحبقرانی با لشکر پایان مانند بحر اخضر جوشان
وحوشان روی توجه بایشان نهاده و برانغار بعز وجه امیر شیخ نور الدین و امیر الله داد زینت یافت
و جوانغار از حشمت امیر شاه ملک و امیر شیخ محمد ایکو تمور زیب و زینت گرفت و علی سلطان طوطی با
یادگان در پیش قول اماده جنگ و جدال گشتند کوکری از غایت جهل و غرور با هزار از شرارخنکویان
هندوستان در برابر سپاه ظفر نشان بکار کون امده صف ارای گشتند و علی سلطان تواجی و
یادگان خراسان در کنار اب و حل اتش حرب و جدال بر افراختند و چنانچه او با چندکس دیگر خسته
و مجروح شدند و امیر شیخ نور الدین و الله داد بعنان روز بر گشتگان در امدند و زخم شمشیر ابدار
اگرانان خاکساران را باتش دوزخ فرستادند و ان نصرت نام نکبت انجام معلوم نشد که جان از ان
ورطه بیرون برد یا با دیگر کشتگان راه جهنم پیش گرفت لشکریان اموال انجماعت غارتیدند و اتش در

خانهای

خانهای ایشان زدند و عساکر گردون ماثر برحمت و شفقت بسیار از کار و لای گذشته موضع شاه نواز
مرکز رایات واجب الاحترام متحتم الاعزاز گشت و ان قریه ایست معتبر و در انجا جمعیت فراوان یافتند
انچه توانستند برداشتند و برحسب فرمان جهانمطاع اتش در تبه غله زدند تا گبران از ان منتفع نشوند
اردوی کیهان پوی از شاه نواز کوچ کرده در کنار اب بیاه در مقابل قریه جنجان فرود امد و در ان روز
معتمد شاهزاده شاه رخ هر یلک نام از هرات رسیده اخبار شاهزاده رسانید و تحف و پیلاکات که همراه
داشت بگذرانید **ذکر تسخیر مولتان و وصول امیرزاده پیر محمد برکب حضرت صاحبقران**
سابقا سمت گذارش یافت که امیرزاده پیر محمد مولتان را محاصره کرد و لشکر ایشان هر روز دو نوبت جنگ
پیش بردند چون مدت شش ماه برین قضیه گذشت عرصه در شهر شده از سک و گربه نشان نماند
و اهالی انجا بالضروره مولتان را گذاشته شاهزاده بران دیار مستولی گشت و عرضه داشتی مشتمل بر بشارت
فتح و امداد بپایه تخت حضرت کامکار فرستاد و درین اثنا باران بسیار چند روز متصل که اهل هند
برشکال گویند بارید و اسپان امیرزاده مشار الیه و لشکر ایشان تلف شدند و مجموع شاه و سپاه از
بیرون شهر در امدند حکام و سرداران دیار هند که پای در دایره انقیاد و اطاعت بیرون نهاده بودند
خیالهای فاسد در دماغ جای داده گردن کشی اغاز کردند و در بعضی مواضع داروغگان را بقتل اوردند
مخالفان شهر می امدند و سپاهیان پیاده مانده مجال حرکت نداشتند و شاهزاده بغایت متفکر و متحیر
شده سببی برنا اورد تا ناگاه ساهچه طوق ظفر پیکر پادشاه هفت کشور از افق ان دیار طالع گشت و از
لمعان تیغ اتش بار حضرت صاحبقران سوری در باطن مخالفان افتاده و در حیرت بدماغ رایان تیره
رای را یافته دزدوار پای دهشت سر بگریبان حرب فرو بردند حب زده کوشان بکوهها رفتند و سر
باب سیه فرو بردند و امیرزاده پیر محمد از مضیق تفکر و اندیشه بیرون امده و با توابع و لواحق متوجه اردوی
همایون گشته و در روز چهاردهم صفر در لب اب بیاه بمعسکر ظفر پناه پیوستند و شاهزاده بشرف دست
بوس استسعاد یافته و حضرت صاحبقران او را در اغوش گرفته بزبان عطوفت پرسش بسیار فرمود
و جنید بورولدای و برادرش بایزید و محمد درویش طایخانی که در حین یورش خوارزم از امیر جهانشاه
گریخته بهندوستان رفته بودند در ان زمان که امیرزاده پیر محمد مولتان را مسخر فرمود از جانب هند
بخدمت او مبادرت نمودند و امیرزاده مشار الیه ایشان را نوید داده بپایه سریر اعلی حاضر گردانیده
والتماس نمود که صحیفه جرایم اهل جنایت باب عفو و اغماض شسته گردد و عنایت پادشاهانه خون آن
جماعت بخشید و هرکدام بچند چوب یاساق رهایی یافتند و در دوشنبه یازدهم صفر رایات ظفر پیکر
از اب سیاه گذشته که در مقابل قلعه جنجان بود نزول جنود نصرت نشان گشت و چهار روز انجا
توقف واقع شد و در ان منزل امیرزاده پیر محمد طوبی خلعت داده تحفهای نامی از اجناس مرصع و

کمرهای زرین و اسبان خوب و ظرفهای زر و نقره و نفایس اقمشه و امتعه و صنوف مجموع از طلا ابیض بمحل
عرض رسانیدند و بر پیشکان دیوان اعلی دو روز بکتابت مشغول بودند در جمع آن دو روز که ایشانرا
بکذرانیدند حضرت صاحبقران که حاصل بحر و کان بر مایده احسان او نوال بود تمامت آن بر خواتین و
شاهزادکان و امرا و وزرا و ملازمان عتبه علیا تقسیم نمود و سی هزار اسب بلشکریان امیرزاده پیر محمد
که اسبان ایشان در برشکال تلف شده در ین یورش بعضی پیاده و برخی بر گاو نشسته باردوی آمده بودند
عنایت فرمود و حضرت صاحبقران از موضع خنجان نهضت نموده و قطع منازل کرده مرحله جوالی
را مرکز رایات اقبال ساخت و رای دیبالپور پیش از این داغ طاعت امیرزاده پیر محمد بر جبین نهاده
در مقام باج گزاری و فرمان برداری آمده بودند و شاهزاده مسافر کابلی را با هزار کس بداروغی آن مملکت
فرستاده بود و دران اوان که برشکال واقع شد و اندک ضعفی بحال سپاه جغتای راه یافت جمعی
سمت گزارش مردم آن ولایت از خبث طینت با غلامان سلطان فیروزشاه متفق شده مسافر را با
هزار مسلمان بقتل رسانیدند و چون آوازه توجه اعلام ظفر انجام در ولایت مولتان و دهلی بگوش
صغیر و کبیر رسید آن متهوران بی باک از بیم جان خان و مان وداع کرده بحصار بطیر رفته و چون
صاحبقران بی همال در ضمان شرف و اقبال بموضع جوالی نزول فرمود امیر شاه ملک و دولت خواجه
تواجی را داروغی گذاشته حکم کرد که ایشان با اغروق براه دیبالپور حرکت نمایند تا در محل سامانه
بموکب همایون ملحق شوند و حضرت صاحبقران از جوالی بر جناح استعجال با ده هزار سوار جرار روان
شد و ابوادرونیشکر کرده عنان عزیمت بر صوب اجودهن معطوف ساخت و صباح بیست و چهارم
ماه چتر مبارک شهر اجودهن را سایه وصول بران دیار انداخت و پیشتر از ین شیخ منور و شیخ سعد آن یک
نبیره داهی معروف و این یک منحوست فزای موصوف بوده مردم اجودهن را با شارات ادهم ابواب بر خود
مقدم مسدود داشتند اکثر خلایق آن موضع را بر جلا ترغیب و تحریض نموده بعضی از آن قوم مصحوب شیخ
سعد بطرف بطیر و برخی همراه شیخ منور بجانب دهلی رفته بودند اما جمعی سادات علما بنابر آنکه
عنایت و التفات حضرت صاحبقرانی نسبت بحال خویش میدانستند پای وقار بدامن توکل کشیده
و دیده امید گشاده بسخن آن دو مرد التفات نکرده بودند و در منازل خویش توقف نموده و دران ایام
که خورشید رایت نصرت شعار از افق آن دیار طالع شد ایشان را بدرگاه پادشاه اسلام ملاذ در
آمدند و مجموع بعنایات خسروانه سرافراز گشته خوشدل بازگشتند حضرت صاحبقران مولانا ناصرالدین
عمر و محمد پسر خواجه محمود شهاب را بداروغکی آن شهر تعیین فرمود تا سادات و علما از مرد عساکر گردون
ماثر کوفته و آزرده خاطر نگردند ذکر تسخیر شهربند قلعه بطیر و استیصال اهالی انجا از بدی
ورمین و ماثر راو سپیر قلعه بطیر حصنی بود در غایت حصانت و موضعی در غایت رصانت

دربیان جول و بیابان واقع شده و هرگز هیچ لشکر بیگانه بانجا نرسیده و باین سبب از اجودهن و دیبالپور
و دیگر مواضع دیار هند خلایق پناه بانجا برده جمعیت و کثرتی عظیم دران سرزمین دست داده بود بمرتبه
که شهر گنجایش نداشت لاجرم چهارپای فراوان و عرابهای بیحد و بیرون شهر و اقمشه نفیس و رحال احمال باز
داشته طایفه بحفظ و حراست بازداشته انها قیام مینمودند و حضرت صاحبقران صباح سه شنبه بیست و پنجم
ماه با جودهن درآمد و بزیارت مرقد شیخ فرید شکرگنج قدس سره شتافته از روح پرفتوح آن بزرگوار استمداد
همت نمود و از انجا نهضت فرموده و از دو دریا گذشته در خالص کوتلی که از انجا تا اجودهن ده کروه و تا بطیر
پنجاه کروه است فرود آمد و هر سه کروه یک فرسخ شرعی باشد و آن حضرت در خالص کوتلی نماز پیشین گزارده
بسعادت و اقبال سوار شد و بقیه آن روز تمامت آن شب از حرکت نیاسوده چون چنان راه طویل
را یک روز قطع فرمود روز دیگر چاشتگاه رایت جهان گشای بظاهر بطیر رسیده آواز کورکه
و کوس و لوله در زمین و زمان افتاد و غلغله تکبیر مجاهدان از اوج اثیر درگذشت و آنچه در بیرون شهر بود
عرضه نهب و تاراج گشت و والی آن ولایت که راو دولچین میگفتند و راو بلغت هند بهادر را گویند به
حصار و کثرت اعوان و انصار مغرور گشته پای در دایره اطاعت و انقیاد ننهاد و سپاه نصرت شعار
از دست راست و چپ روی جلادت بتسخیر شهر آوردند و بیک حمله شهربند را گرفته بسیاری از هندوان را
بقتل رسانیدند و غنیمت فراوان بدست لشکریان افتاده هر لحظه امرای تومان و قوشون نوبت هجوم را
بان قلعه برده جنگ درانداختند و راو دولچین با دلیران کشور هند مستعد جدال و قتال گشته بر در
قلعه ایستاده بودند بهادران سپاه فیروزی بتخصیص از تومان امیرزاده شاهرخ و شیخ امیر سلیمان
شاه و سید خواجه و جهان ملک شمشیر رسانیده کوششهای بهادرانه نمودند و چون قریب بان شد
که قلعه مسخر گردد رعب و هراس بر ضمیر دولچین استیلا یافته سیدی را بشفاعت بیرون فرستاد که
آن روز او را امان دهند تا دیگر روز کمر خدمتگاری بسته دروازه بگشاید و بقدم اطاعت و انقیاد بدر
آید حضرت صاحبقران بپاک اعتقاد ملاحظه فرستاده که از خاندان نبوت و دودمان رسالت بود کرده
ملتمس حاکم بطیر را بانجاح مقرون گردانید و لشکر را از پای حصار بازخوانده از جنگ منع فرمود و سید
بیرون شد و در یورت همایون فرود آمد و چون روز دیگر راو دولچین بعهد خود وفا ننمود یرلیغ جهان
مطاع نفاذ پیوست که هر یک از امرا در برابر خود نقب فرو برده بدیوار قلعه رسانند و مردم برحسب فرمان
عمل نموده بحفر خندق مشغول شدند و هرچند از بالای قلعه آتش و سنگ و تیر خدنگ بر سر غازیان
میریختند ایشان از اجرای امر تقصیر نکرده ملک تدبیر بگفتند ع هرچه از تو آید خوش بود خواهی شفا خواهی
الم * راو دولچین و امرا او از ملاحظه آن حال مضطر و سراسیمه شده برسر بیجا آمدند و تضرع و زاری
آغاز نهادند و بزبان مسکنت و نیاز فریاد برآوردند که ما حد خود شناختیم و از طریق صدق نیت و صفا

طوق قدم در دایرهٔ متوسلکاری می نهم مأمول و مرجو آنکه مراحم پادشاهانه رقم عفو و تجاوز بر سیئات اعمال
کشد عنایت خسروانه ملتمس ایشان مبذول داشته دولچین در آن روز پسر و نایب خود را با تحفها
و پیشکشهای گرامی بیرون فرستاد و پسر او به خلعت قیمتی و جام طلا و زین و کمر مرصع ممتاز و سرافراز
شده بموجب اشارهٔ علیه پیش پدر بازگشت و دولچین روز دیگر بلطف و احسان حضرت صاحب
قرانی امیدوار از حصار بیرون آمد و شیخ سعدا جودنی با او مرافقت نمود و چون بدرگاه عالم پناه رسید
روی اخلاص بر خاک نهاده جانوران خوب و سر قتو و اسب تازی بانیهای زر بعرض شهریار هفت
کشور رسانید و ملحوظ نظر التفات گشته بانعام جامهای طلادوز و کمر زرین و کلیل مرصع سر تفاخر
بساعات اوج سماوات رسید و چون جمعی کثیر از ممالک هند بتخصیص از دیبالپور و اجودن
توجه رایات نصرت آیات سده پناه بدانجا برده بودند و امیر سلیمان شاه و امیر الله داد بضبط دروازها
مأمور شدند و خلق اطراف را از حصار بیرون آورده باردوی همایون رسانیدند و پانصد کس از مردم
دیبالپور که در حین سالار کابلی نوکر امیرزاده پیر محمد و هزار نفر دیگر از نوکران او شریک بودند بر حسب
فرمان خدیو آفاق بیاساق رسیدند و فرزند خان الجماعت بذل ربقت گرفتار آمدند و بعضی از
اهالی اجودن نیز که از سوء اعتقاد روی از رایات ظفر پیکر برتافته بسطیر رفته بودند بجزای عمل خویش
گرفتار آمده بودند و کمال الدین برادر دولچین و پسر او از سیاست صاحبقران گردون شکوه وهم جایگاه
بخود راه داده با آنکه دولچین در اردوی نصرت قرین بود دروازهای ابواب ... عناد بر روی خود
کشادند آتش غضب حضرت صاحبقران زبانه زده بصیر دولچین فرمود که لشکر منصور تهیه نقب و حرب پیش
قیام نمایند بهادران نامدار بر حسب فرمان شهریار کامکار روی جلادت بتسخیر حصار آوردند محصوران
چون سیل بلا را بحر محیط دیدند و دانستند که مقاومت با قضا و قدر از حیز مکنت بشر بیرون است برادر
و پسر دولچین بقدم عجز و نیاز بیرون آمده باستان دولت آشیان شتافته پیشانی خضوع و خشوع
بر خاک نهادند و زبان بپوزش و اعتذار کشاده مقالید دروازه بملازمان عتبهٔ علیا سپردند و امیر شیخ نور
الدین و امیر الله داد برای تحصیل مال امانی بدرون قلعه رفتند تا آن تیره رای در قبول وجه و ادای آن منا[زعت] [margin: رفته]
آغاز نهادند و از جادهٔ مستقیم انحراف جسته بهم بقتال و جدال انجامید آتش فتنه بالا گرفت و پرتو این
خبر بر پیشگاه ضمیر انور تافته یرلیغ واجب الاتباع نفاذ یافت که بهادران ظفر شعار روی همت بقطع
و استیصال مفسدان بدکردار آوردند و ایشان بموجب فرمان متوجه حصار شدند و کمند و خارها
بر شرفات آن افکنده بالا بر آمدند گبران آن قلعه آتش زدند و سر عیال و اطفال خود بر مثال اغنام بریدند
و هر دو گروه اتفاق نموده عزم رزم و پیکار کردند و ایشان جمعی بودند در نهایت کثرت همه قوی هیکل
و سنگین دل و شوم و آهن گسل و سپاه نصرت پناه در شهر ریخته جنگی صعب واقع شد و بسیاری از

غازیان سعادتمند برتبهٔ شهادت فایز شدند و امیر شیخ نور الدین یکی از دلاوران ارباب خلاف را از
پای در آورده گبران با شمشیرهای کشیده بگرد او در آمدند و نزدیک بآن شد که خونش را بجای آورند او
زون مزید بغدادی و خرز و سیستانی باتفاق روی بان بی باکان نهادند و چند کس را از آن مقهوران
بر خاک هلاک انداختند امیر شیخ نور الدین را از آن ورطه خلاص دادند و آخر الامر بمقتضی ان جندنا لهم
الغالبون باد نصرت بر پرچم رایت لشکر اسلام وزیده ده هزار نفر از آن بی دینان بی اعتقاد بتیغ جهاد کشته
شدند و آتش در انداختند و عمارات شهر زده مجموع را بسوختند و از آن بلدهٔ معموره بغیر چند تودهٔ خاکستر نشان
نماند و آنچه بدست امداد زر و نقره و اسبان کوه پیکر باد رفتار و اسلحه نفیس و اقمشه مرغوب بموجب فرموده
میان لشکریان قسمت رفت و اوزون مزید و خرز که از سر جان گذشته امیر شیخ نور الدین را از آن مهلکه
بیرون آورده بودند بمصوف تربیت و نوازش پادشاهانه اختصاص یافتند **ذکر توجه رایات نصرت**
شعار بطرف بعضی از دیار هند و دفع و استیصال اخبان و دیگر داران حضرت شهریار جهانگیر بعد از تخریب قلعهٔ به
طبر عنان عزیمت بجانب دیگر بقاع و اصقاع هندوستان تافت و چهارده کروه یک منزل کرده موضعی
را که موسوم بکاراب حوض بود مخیم اقبال ساخت و از آنجا روان شد و منازل پیموده شهر سرسطی از یمن
مقدم لشکر ظفر قرین عزت فزای شهر بین گشت و مردم آن بلده که اکثر از دین مبین بهره نداشتند و گوشت
خوک می خوردند خبر توجه اعلام ظفر انجام شده گریخته بودند فوجی از لشکر اسلام در عقب ایشان رفتند
و بسیاری از بی دولتان برگشتگان در راه یافتند بتیغ جهاد بگذرانیدند و اموالی که داشتند در تحت ضبط
آورده سالم و غانم معاودت نمودند و یکی عادل فراش که شربت شهادت چشیده رخت بفردوس اعلی کشید
و حضرت پادشاه غازی نیک اعتقاد یک روز در سرسطی توقف نمودند و روز دیگر بجانب فتح آباد در حرکت
آمد و بعد از طی منازل و مراحل بمقصد رسیده سرادق جلال بر ذروهٔ کیوان برافراشت و اهالی آن بقعه
نیز بوسوسهٔ ابلیس پر تلبیس طریق ضلالت پیش گرفته روی ادبار بپایان فرار نهاده بودند و شهر را گذاشته
طایفه از منجده که قلع و قمع دشمنان شیمه و شیوهٔ ایشان بود در پی گریختگان رفتند و بسی از آن گمراهان
بقتل آوردند و اموال و حیوانات ایشان را غارت کرده بازگشتند و حضرت صاحبقران مظفر و منصور از
فتح آباد با سپاه نصرت اثر روان شده سایهٔ وصول بر حوالی قلعهٔ هرونی انداخت و چون در آن دیار
هیچ صاحب وجودی صیانت تدبیر نبود که برسم استقبال بدرگاه عالم پناه شتابد تا آفتاب عنایت و عاطفت
آن حضرت بر صفحات روزگار اهالی آن ولایت تابد لاجرم لشکر قیامت اثر دست تعرض دراز کرده
بعضی از مردم آن موضع را کشتند و برخی را به بندگی گرفتند و آتش در قلعهٔ هرونی زده از ابنیه و عمارات
نشان نگذاشتند و در آن حدود جمعی انبوه از آن طبقه و طایفه که ایشان را جتان گویند استیلا یافته
بودند و لوای استعلا برافراخته و از دیرباز بقطع طریق و راه زدن اشتغال مینمودند و پای از دایره

اسلام و مسلمانی بیرون نهاده کار و ایشان و تجاوز را بانواع ایذا و اضرار از قتل و غارت متعرض میبودند
و چون لمعان تیغ سپاه ظفر نشان حضرت صاحبقران عرصهٔ هندوستان اضاءت پذیرفت آن
تیره دلان بدکیش در میان بیشها و جنگلها خزیدند که بیشهٔ کفر نشیمن بود برلیغ جهان‌مطاع نفاذ یافت که
امیر توکل هندوی قرقره و مولانا ناصرالدین عمر با فوجی از بهادران فیروزی اثر بتاخت بر سر آن جماعت
روند و ایشان بموجب فرموده دران جنگلها درآمدند و دویست کس از آن مفسدان را کشته و جمعی
را اسیر کرده سالم و غانم باردوی همایون مراجعت نمودند و چون همگی همت صاحبقران سعادتمند بر
تفرقی جماعت بدکرداران و امن طرق و ترفیه عباد مقصور بود امیر سلیمان شاه را با اغروق و غنایم
و اموال که جمع آمده بود بصوب سامانه روان داشت و بنفس همایون از موضع هند بالشکری از
تخمین و قیاس بیرون بعزم استیصال بقیهٔ جتان که در صحرا و بیشها پنهان شده بودند ایلغار فرموده
دران روز تا زمان نماز خفتن عرصهٔ سنطر دو هزار نفر در دام بلا افتاده عرضهٔ تیغ فنا گشتند و اموال و چهار
پایان ایشان در تحت تصرف مجاهدان دین آمد و زن و فرزندان طبقه در سلک دیگر اسیران انخراط
یافتند و مادهٔ شر و فساد جتان که از بیم ایشان باد صبا از آن حدود با فغان و خیزان میگذشت بکلی
منقطع گشت و دران حوالی طایفه از سادات عظام که در قریه مقام داشتند بدست ملهم توفیق قدم
امید نهاده بدرگاه پادشاه اسلام آمدند و عاطفت خسروانه همه را سر تا پای جامه پوشانیده داروغه تا
تا از آسیب لشکر قیامت اثر ایشان را محافظت نماید و حضرت صاحبقران در کنار آب کهکر که قرب
بسامانه بود با اغروق پیوست و روز دوشنبه یازدهم ربیع الاول از آنجا روان شده در حوالی پلی کوبله
فرود آمد شاهزادگان امرا و جوانغار مثل سلطان محمود خان و امیرزاده سلطان حسین و امیرزاده
رستم و امیر جهانشاه و غیاث‌الدین ترخان و حمزه طغان بوغای برلاس و شیخ ارسلان و سونجک
بهادر و مبشر و سایر سرداران و لشکریان دست چپ که در مرغزار کابل براهی که تعیین رفته بود بر حسب
فرموده در حرکت آمده بودند و دران راه دمار از روزگار متمردان برآورده اموال و اثقال ایشان را بغارت
و تاراج کرده بودند درین مرحله بموکب همایون ملحق شدند و رایات نصرت شعار از پل کوبله در حرکت
آمده و مسافت قطع کرده موضع کسل که از سامانه تا انجا پنج فرسنگ است و بعد باشد محل نزول ظفر فرجام
گشت ذکر توجه حضرت صاحبقران بجانب ملک دهلی و نواحی آن و فتح قلاع و بقاع بعضی از ممالک
هند بعون عنایت الله الملک القدیر چون شاهزادگان و امرا و تومانات که بطرف مختلفه
روان شده بودند در ظل رایات نصرت آیات مجتمع گشتند بموجب حکم قضا جریان که امرا برانغار
و جوانغار هر یک بر محل خود بوده در حرکت آمدند و در دست راست امیرزاده پیر محمد و امیرزاده
رستم و امیر سلیمانشاه و امیر یادگار برلاس و امیر شیخ نورالدین و امیر مضراب و قاری و تیمور خواجه

اقبوغا و دیگر سرداران و در دست چپ سلطان محمود خان و امیرزاده خلیل سلطان و امیرزاده سلطان
حسین و امیر جهانشاه و امیر شاه ملک و شیخ ارسلان و شیخ محمد ایکو تیمور و سونجک بهادر و دولت تیمور
سادسیر و تومان کلان و امیر الله داد و علی سلطان تواچی و دیگر امرا تومان و قوشون باسی تومان بعرض جهار
فرسخ یا شش فرسخ و در سبیل علی اختلاف الروایتین با سابیقی کرده متوجه صوب دهلی شدند و روز دوشنبه
و دوم ربیع الاول باسندی رسیدند و اهالی سامانه و کسل و اسندی از صولت سپاه ظفر پناه گریخته و پناه
بجنگلی برده بودند و رایات نصرت انتساب از قلعهٔ اسندی روان شده بقلعهٔ تغلق پور رسید و آن حصار طایفه
جمعی از ثنویه بود که سراچهٔ دل ایشان از نور توحید بهره نداشت و آن جماعت گمراه در صدد اثبات دو اله
اند که یکی را یزدان گویند و دیگری را اهرمن و بنور و ظلمت از آن تعبیر نمایند و هر خیر و نیکی باشد بزعم ایشان
از یزدان شناسند و هرچه شر و بدی باشد نسبت باهرمن کنند القصه اهالی آن قلعه نیز که ایشان را سالون
می‌خوانند گرد خالی گذاشته گریخته بودند خشم جهانسوز حضرت صاحبقرانی فرمود تا آتش دران حصار زدند
ختم خجسته مقدم بموجب فرموده دوازده کروه قطع کرده سایهٔ وصول بر شهر پانیپت انداخت و دران جا
نیز متنفسی پیدا نشد اما در اندرون انباری بدید آمد که زیاده از صد و شصت هزار من گندم بوزن شرع
آنجا برجا شتند و همین اردوی کیهان پوی منزل بمنزل میرفت برحسب مقتضی وقت زمانی در هر
مکانی توقف می‌نمودند و روز جمعه هفتم ماه فرمان عالی نفاذ یافت که امرا دست چپ تا عمارت سلطان
فیروزشاه که در دو فرسخی دهلی بر بالای کوه ساخته و از دامن آن کوه آب جون که رودی بزرگ است
میگذرد و بجهانمای موسوم شده تاخت کنند اعیان سپاه و ملازمان درگاه جهان پناه بر مقتضی اشارت
علیه از فرمایش که نهی کردند تا آن سرزمین در دو بر هم جهار پایان جهان فرود آوردند و مجموع احشام و صحرا
نشینان را کشته و اسیر کرده اموال ایشان را بباد تاراج دادند و در ضمان ظفر و نصرت باردوی همایون
معاودت نمودند و حضرت صاحبقران کوچ کرده در محل دوازده دوشنبه بیست و نهم ربیع الاول از آب جون
گذشته متوجه جانب حصار لونی شد که علف زارها دران صوب بود در همان روز بعد از قطع
مسافت بر ظاهر قلعه نزول فرمود و بیشتر امیر جهانشاه و امیر شاه ملک و امیر الله داد حسب الحکم پای آن
حصار رفته بودند و بنا بر تردد و گردنکشی که توالی قلعه که بهیمون نی شم موسوم بود بمحاصره و جنگ مشغول
شده و چون هوای آن دیار از غبار موکب همایون پادشاه جهان کشای عطرسای گشت شیخی که پیر
مرشد او عقل صواب اندیش بود بقدم صدق و ارادت بیرون آمده و دیگران از غایت جهالت
و شقاوت سپر مخالفت در روی کشیده بر رزم و پیکار اصرار نمودند مثال واجب الامتثال صدور
یافت که لشکریان بحفر نقب مشغول شوند و از اطراف و جوانب نقب زده در ساعت قلعه را مسخر
گردانیدند و گبران از مسلمانان جدا کرده بتیغ جهاد بگذرانیدند و خانمان موحد و مشرک عرضه

تاراج گشت الا اموال سادات که از آن آسیب مصون و محروس ماند و قلعه را سوخته ویران
ساختند و غرهٔ ربیع الآخر حضرت صاحبقرانی از حصار لونی سوار شد و لب آب جون در برابر
جهان‌نما نزول فرموده احتیاط فرمود و باردوی همایون معاودت نمود و امیر جهان شاه و دیگر امرای
درگاه را فرستاد که جوانب دهلی را تاخت کرده غله بیاورند و برسانند تا اگر مهم بمحاصره انجامد تا
لشکریان مرتب و آماده باشند و روز دیگر خاطر انور پادشاه گیتی‌گشای مایل بتفرج عمارت جهان‌نمای
شده با هفتصد سوار دلیر از آب بدان صوب شتافت و بعد از تماشای آن موضع نزه بنظر امعان در آن
دشت و صحرا نگریسته ملاحظه فرمود که محل جنگ و جدال کجا لایقتر باشد و مقارن این حال علی سلطان
تواجی و جهید بور کراچی که بقراولی رفته بودند هر یک شخصی را گرفته آوردند و بعد از استفسار قضا یا محمد
سلف که امیر سلطان علی شده بود در معرض تلف آمد و در این اثنا ملوخان با چهار هزار سوار جوشن
پوش نیزه گذار و پنج هزار پیاده جرار و بیست و هفت زنجیر فیل از میان درختان ظاهر شده از شهر بیرون
خرامیده نزدیک رسیدند و حضرت صاحبقرانی از آب عبور نموده بلشکرگاه پیوست و قراولان سپاه
جلادت شعار سید خواجه و مبشر بهادر با سیصد نفر بهادر رفته و بمقاتله مقبلای مخالفان مشغول
شده جنگ کنان تا کنار آب آمدند و در آنجا نایرهٔ محاربه و قتال اشتعال یافت و حضرت صاحبقرانی
سونجک بهادر و الله داد را بمدد سید خواجه روان کرد و ایشان چون برق و باد از آب گذشته بسید
خواجه پیوستند و زخم پیکان جان‌ستان رخنه در قصر حیات بسیاری از دشمنان افکندند
مخالفان چون ضرب شصت سپاه پادشاه ممالک‌ستان مشاهده نمودند سر بمقاومت انداخته
از معرکه دست برداشتند و در حین گریز پیلی جنگی که هنگام پیکار در خرطوم دیگر شیر پیلک استوار
پیکر و سقط شد و ارباب فراست از وقوع این صورت بر ظفر و نصرت لشکر حضرت صاحبقرانی
بی همال استدلال کرده یکدیگر را بشارت دادند و در روز جمعه سوم ربیع الثانی حضرت صاحبقرانی
از مقابل جهان‌نمای کوچ کرده در جانب شرقی قلعهٔ لونی نزول فرموده و در آن محل شاه‌زادگان و امرا و
نوئینان که بتاخت رفته بودند دیار بسر بخلافت حاضر آمدند و شرف پابوس دریافتند با سعادت
دولت و جانفزای آنحضرت گشادند و تهنیتها که در آن مجلس خاص کسبی با اعاظم و مقربان دخول
بود بتقدیر وافی و عبارت شافی بوده و باستماع سلاطین سابق در میان آورده شرایط رزم و میدان داری
و لوازم حرب و تیغ گذاری را گذارش نموده طریق آمدن در معرکه و بیرون آمدن از مهلکه و سایر مراسم جنگ
و جدال را بلباس دلکش جلوه داد و در همین مجلس شاه‌زادگان و ارکان دولت بعرض رسانیدند که از
کنار آب سند تا باین مرحله زیاده بر صد هزار نفر از مجوس و عبدهٔ اوثان اسیر شده اکنون در اردوی همایون
مجتمع اند و ممکن که در روز مصاف با اهالی دهلی میل نموده بایشان پیوندند و مؤید این معنی آنکه در آن

روز

روز که ملوخان با لشکریان و فیلان بمحاربه آمده بود هندوان این خبر در لشکرگاه شنیده اظهار دهشت
و بشاشت میکردند و سخن دولتخواهان چون معقول بود خاطر پادشاه جهانگشای که بحقیقت جام
جهان‌نمای عبارت از آنست افتاده فرمان داد که تمامت اسیران که در دست ملازمان رکاب نصرت انتساب
اند بقتل رسانند و اگر کسی در امتثال امر اهمال ورزد او را بکشند و اموال و حیات وی تعلق بآن شخص
گیرد که این خبر رسانیده باشد و تیغ سیاست بگردن زدن درآمده بروایت اقل صد هزار هندو را مقتول ساختند
و مولانا ناصرالدین عمر که در سلک ارباب عمایم انتظام داشت و مدة العمر گوسفندی ذبح نکرده بود در آن
روز پانزده هندو را طعمهٔ شمشیر غزا ساخت و بر تیغ واجب الاتباع نفاذ یافت که از هر ده نفر یک نفر در
یورت توقف نموده بمحافظت عیال و اطفال اسیران عمر بباد دادند و در محافظت چهارپایان که از تاراج
حاصل آمده قیام نمایند و آنحضرت در همان روز روی عزیمت بشهر نهاده در کنار آب جون فرود آمد و ارباب..
نجوم و اصحاب زیج و تقویم از اوضاع فلکی و ضعف و قوت طالع بحثی میکردند و از نظرات سعود و نحوست
حدیثی میگفتند و در باب تاخیر و تعجیل جنگ سخنی بر اندند حضرت صاحبقران کلمات را اعتبار
ننهاد و بمقتضی اهل السنة والتقدیس لا یوسوسون به بالتثلیث والتسدیس عمل نموده ملتفت بآن حکایات
نشد و روز دیگر بعد از ادای نماز بامداد و فراغ از دعا و اوراد بر نیت رفتن بجانب شهر مصحف مجید بگشاد
آیتی بر آمد که فتح و فیروزی بشارت داد و باز بر نیت ملوخان که دشمن پادشاه و سپاه کشور هند بود
تفاول نمود این آیه از سورة نحل بر آمد که ضرب الله مثلا عبدا مملوکا لا یقدر علی شیء و من رزقناه منا رزقا حسنا
فهو ینفق منه سرا و جهرا هل یستوون آن سعادتمند صاحب تایید اعتماد بر بشارت قرآن حمید کرده از
کنار آب جون نهضت فرموده از آب عبور نموده دیگر طرف آب محل نزول سپاه نصرت مآب گشت و
لشکریان رعایت حزم و احتیاط را خندقی کندند و از شاخ درخت و چپر حصار ترتیب دادند و در پیش
خندق گاومیشان را پای و گردن بسته در پس چپر جهها برافراختند **گفتار در محاربه حضرت صاحبقران با محمود**
خان و ملوخان پادشاه هند و شکست خوردن ضلال و نصرت یافتن پادشاه حضرت صاحبقران صباح روز سه
شنبه هفتم ربیع الثانی بر توالی التفات بر ضمیر آفتاب تاثیر با سامی لشکر ممالک‌ستان جهانگیر انداخت
و بر مقتضی رای اصابت شعار برانغار بوجود امیرزاده پیر محمد جهانگیر و امیر یادگار برلاس و امیر سلیمان
شاه و قماری و غیر خواجه اقبوغا و دیگر امرا انتظام گرفت و جونغار از وجود و صولت امیرزاده سلطان
حسین و شاه‌زاده خلیل سلطان و امیر جهانشاه و شیخ ارسلان و دیگر سرداران زیب و زینت پذیرفت
و قراول تبعی و اهتمام امیرزاده رستم و امیرزاده شیخ نورالدین و امیر شاه ملک و الله داد و سایر نوئینان
انتظام یافت و مابه رایت فتح آیت حضرت صاحبقرانی از زواج قلب و القلب مستقر سلطان المرج
تافت و بدین ترتیب و نسق شاه و سپاه متوجه رزم گاه شدند و از جانب مخالفان قلب سپاه مرکز اعلام

سلطان محمود و ملو خان کشته و میمنه در تحت ضبط طغای خان و امیر علی هوجه و دیگر اعیان داده چند
امد و در میمنه ملک معین الدین و ملک هانی و سایر سپهسالاران نواحی رایت جلادت برافراختند القصه
حاکم مملکت دهلی با ده هزار سوار نامدار و چهل هزار پیاده کینه گذار علی اختلاف الروایتین
که مجموع حرب و پیکار را اماده بودند و خاطر بر استقرار داده مع اسباب و الالات حرب و ادوات طعن
و ضرب روی بمیدان کارزار نهادند و ماده اعتماد و عمده استظهار ایشان فیلان کوه پیکر عفریت منظر بود
که عدد انها بصد و بیست میرسید همه را بسلاح و بگیم اراسته بودند بر پشت ان اقبال با هیبت تختها و
صندوقها محکم ساخته و بر در هر صندوق صد نادک انگن و چرخ انداز قرار گرفته و بخش انگنان و رعد
اندازان در هر پهلوی صف پیلان در دم کر جلادت استوار کرده ایستاده و لشکر ظفر قرین هر چند
ازین معرکها دیده بودند و صفها شکسته و تن دشمنان پیل افکن را بزخم پیکان و نوک سنان خسته
اما پیکر پیلان ندیده بودند و از افواه و السنه شنیده بودند که هیکلشان بمثابه ایست که هیچ سلاح
بان کارگر نمی اید و قوتشان بمرتبه که درختان قوی را که مضمون اصلها ثابت و فرعها فی السماء بر انها صادق
اید با وجود خرطوم از میان بردارند و ابنیه راسخة البنیان را باشارت پهلو از پای درارند و از استماع
این اخبار و مبالغه خلایق درین باب دغدغه بسیار در خاطر لشکریان پیدا شده بود چنانچه در وقت تعیین
مواضع اشراف و اعیان حضرت صاحبقران مالک سنان ان وحوش شفقت و مرحمتی که نسبت با اهل فضل
و دانش داشت ارباب عمایم که در اردوی همایون ملازم بودند مثل خواجه افضل کشی و مولانا عبد الجبار پسر
قاضی خوارزمی و غیرهما پرسید که کجا خواهد بود و از دهشت ان کلمات وحشت امیز کشیده بودند بی
رفور جواب دادند که در ان مکان که خواتین و عورات باشند و چون حضرت صاحبقرانی ان دغدغه
و بیتابی از ملازمان مشاهده فرمود از برای اطمینان خاطر ایشان فرمان فرمود که پیش صف خاکریز
بنا ساختند و در پیش ان خندق کاویدند و گاومیشان پهلوی هم داشته گردنها و پایهاشان را بهم دیگر
استوار بستند و خارهای خسک بزرگ از اهن ساخته بودند که چون پیلان حمله اوردند پیادگان انها را در
راه ایشان افکندند جناب فصاحت ماب مولانا شهاب الدین جامی که بعضی اثار حضرت صاحب
قران کامکار را در سلک نظم کشیده و اکثر ابیات او نظیر ندارد درین محل این سه بیت از ابیات او که
در جنگ هندستان گفته بنشان فتاد بیت پس انگه بسی گاومیشان نر * بزنجیر بستند بر یکدگر * کردند
پیش خندق فصیلی بود * وزان هر یکی میخ فیلی بود * چرا پابوان پیل کردن حذر * که او جا را بایست چون گاو خر
دنیا را انکه غایت ازل در هر حال شامل روزگار حضرت صاحبقران بی همال بود کوکب اقبال انحضرت
بنوعی در لمعان امد که احتیاج باشال این امور نشد و در حین تلاقی فریقین شهریار کامکار که در میان
لشکرگاه بر بالای پشته سوار ایستاده بود از اسب فرود امد و روی صدق و نیاز بدرگاه ملک دادار

بی انباز اورده و دو رکعت نماز گزارده و بزبان تضرع و ابتهال قمع و استیصال مخالفان مسالت نمود و چون
دعای انحضرت از سر خلوص نیت و صفای طویت بود و با خیر و تصویب اثر اجابت ظاهر گشت و از غرایب
اتفاقات انکه در ان زمان که حضرت صاحبقرانی دوگانه از برای یگانه حقیقی میگزارد در خاطر امرا که در
قراول بودند مثل امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک و الله داد افتاد که اگر انحضرت طایفه را از لشکر قول بمدد
برانغار و ما بندگان فرستند نشانه دولت و استیلاء و علامت نصرت و استعلا باشد و چون حضرت صاحب
قران دوست نواز دشمن گداز از اداء نماز و عرض نیاز فارغ شد ملک سلطان تواجی و الطون بخشی و موسی
کال را بامداد برانغار روان کرده جمعی دیگر از بهادران را بکمک امرای قراول فرستاد و ایشان از وقوع
این حالت وجد و رای کرامت دست و دل قوی گشته باقبال خویش و ادبار خصم جازم شدند و شمشیر
شجاعت اخته و رایت شهامت افراخته بی دهشت و تحاشی بر دشمنان تاختند و اثار مردی و مردانگی
خویش بر صفحات روزگار یادگار گذاشتند تبیین این مقال و تفصیل این اجمال انکه قراولان لشکر
نصرت مال سونجک بهادر و سید خواجه و الله داد و نصرت قاری و صاین تمور بهادر و محمد درویش
و سایر بهادران چون مخالفان را دیدند که از اطراف برانغار متوجه شده اند در کمینگاه قرار گرفتند و چون
قراول خصم از ایشان درگذشت شمشیرها کشیده و بازوها گشاده از عقب ایشان تاختند و بیک حمله
زیاده از ششصد کس را بر خاک هلاک انداختند و در قبل برانغار امیرزاده پیر محمد لشکر خود را انگیخته
بر دشمنان حمله اوردند و بمعاونت بخت سرمد شمشیر بر پیل رسانیدند و بهادران برانغار باتفاق پیش
رانده میمنه سپاه مخالف را باهتمام طغای خان استظهار داشت از جای برگرفتند و تا انحوض خاص
تکدوانیدند تا قوم ایشان باز نگرفتند و حوض خاص کهی است عریض عمیق از محدثات سلطان
فیروز شاه و وسعت ان بمثابه ایست که تیر بر اب پیک پروانار ازین جانب بان طرف نمیرسد و در موسم برشکال
چندان اب زلال در انجا جمع می شود که اهالی دهلی را مدت یکسال کافی باشد و مرقد سلطان فیروز
شاه بر کنار ان واقع است القصه در قبل جوانغار امیرزاده سلطان حسین و امیر جهانشاه و غیاث
الدین ترخان و دیگر بهادران بقوت بازوی دست راست معاندان را که معز دولت و شکوه ملک معز الدین
و ملک هانی مانند کوه اهن مینمود در هم شکستند و امیر جهانشاه دشمنان را تکامیشی کرده تا نزدیک دروازه
دهلی عنان باز نکشید و چون بهادران کشور هند از قلب سپاه با پیلان اراسته حمله اوردند امیرزاده
رستم و امیر شاه ملک و امیر شیخ نور الدین بمقابل روز روشن بر ایشان تاریک و سیاه گردانیدند و دولت
تمور قواچی و منکلی خواجه و سایر امرا و تومان و قوشونات بمساعدت دولت روز افزون خود را بر صف
پیلان داده پیلبانان را از فلک ازجبال باد رفتار نگونسار ساختند و بزخم شمشیر خرطوم اژدها صفت
پیلان را مانند سر دشمنان بر خاک مذلت انداختند سرداران کشور هندوستان بقدر قوت و توان پای

رفا فشرده ودست جلادت برآورده کوششها نمودند اما عاقبت علامات نکبت وادبار بر صفحات روزگار
خویش معاینه دیده روی بفرار نهادند وازان بسیاری خسته وکشته هامون ودشت شدند و بدرفت
امیرزاده خلیل سلطان با وجود حداثت سن مانند شیر ژیان حمله کرده فیلی قوی هیکل گرفته بحضرت صاحب
قرانی رسانید سلطان محمود وملوخان گریخته بشهر درآمدند وان حضرت تا دروازه دهلی رانده برج و
باروی ان بلده فاخره را بنظر احتیاط درآورده وازانجا بازگشته کنار حوض خاص را بنصب سرادق جلال
اختصاص داد شاهزادگان وامرا ونوئینان ومقربان وخواص بپایه سریر اعلی حاضر گشته مراسم تهنیت بجای
آوردند ودران مجلس خاص آثار شجاعت ومردانگی مبارزان پیلتن ودلاوران شیرافکن که بیمن دولت
قاهره دران معرکه ظهور یافته بود بر سبیل تفصیل معروض رای عالم آرای گشت وانحضرت از جلال ضم
الهی رقت زبود وشکر بخشنده بی منت ودهنده بی طلبت که اورا از افراد جنس برگزیده وبفرزندان کام
کار وکثرت اعوان وانصار وخزاین موفور وممالک معمور مخصوص گردانیده بادا رسانید ذکر بیرون
آمدن سلطان محمود وملوخان از شهر بطریق فرار وفرستادن صاحبقران طایفه از امرا وبهادران
از عقب ایشان بر سبیل ایلغار چون سلطان محمود وملوخان از نهیب سپاه فلک شکوه
با خاطری شکسته ودلی مقرون بحزن واندوه گریخته شهر را حصار حصین ساختند از اعمال نکوهیده
واعمال ناپسندیده خویش در زمانی که مذمت سودمند نبود پشیمان شدند بنا برانکه جای درنگ
ندانستند درهمان شب که زمانه برنگ رایات سیه رای برآمد هر کدام از ایشان روی بدروازه نهاده و
خاطر بر گریز قرار داده از شهر بیرون رفتند وچون حضرت صاحبقران از گریختن سلطان محمود و
ملوخان آگاهی یافت طایفه از امرا وبهادران از عقب ایشان فرستاد وان جماعت مانند برق وباد
شتافته بعضی گریختگان را دریافته آوردند وپسر ملوخان را اسیر گرفته با غنیمت فراوان معاودت نمودند
وهم دران شب فرمان قضا جریان یافت که جمعی از امرای عظام بضبط دروازها قیام نمایند تا دیگر کسی
از شهر بیرون نرود وروز چهارشنبه هشتم ماه که خاقان شرقی انتساب آفتاب برین سپهر فیروزه فام علم
فیروزی برافراخت وعیدگاه که قریب دروازه میدان بود از دروازهای شهر جهان پناه محل جلوس
پادشاه جم جاه گشت ودران محل سادات وقضات وعلما وارباب درس وفتوی واصحاب زهد و
تقوی روی بعتبه علیه نهاده بشرف دستبوس فایز شدند وفضل الله بلخی با نایب ملوخان با ارکان
دیوان متوجه بارگاه فلک اشتباه شدند وروی نیاز بر خاک آستان فرخنده نشان نهاده سر افتخار
ومباهات باوج آسمان رسانیدند اعیان علما ونقیبان خاقان نوبت بشاهزادگان با حشمت وامرا
وارکان دولت توسل جسته دست در دامن استیمان زدند وملتمس ایشان باسعاف وانجاح مقرون
گشته واهالی دهلی بمال وجان امان یافته اکابر واشراف مقتضی الوطر بازگشتند ونقاره وطوق ظفر

بکو بالای دروازه برآورده طنطنه فتح وبشارت بمسامع ساکنان چرخ اخضر رسید واین فتح مبین در سنه
احدی وثمانماه دست داد چنانچه مهلک از بن سرچشمه ازان خبر میدهد بیت فتح شاه که مجموع بشری تاریخ
شود معین وچو رسید بود جوی ارای * تو بازاگر نکنی کار هند وان بنگر * زشونی که بایشان رسید سال زفنا
زاپادی دولت بباغ حضرت شاه بسال خاد کل فتح هند شد پیدا وانچه از فیل وکرگدن در شهر یافتند بدرگاه
پادشاه زمین وزمن آوردند ومجموع پیلان روی بزمین وزمن آوردند ومجموع پیلان روی بزمین نهاده تا
جمعی که امان خواهند بیکبار فریاد وفغان برآوردند وصد وبیست فیل کوه پیکر عفریت منظر در تحت تصرف
بندگان حضرت پادشاه هفت کشور آمد وبعضی ازانها برای شاهزادگان وسرداران وحکام اطراف
ارسال نمودند ازانجمله دو زنجیر فیل بتبریز بردند وچند زنجیر بهراة ویکی بشیراز پیش امیرشیخ ابراهیم ویکی باذربیجان
نزد امیر طهران وروز جمعه دهم ماه مولانا ناصرالدین عمر با دیگر ارباب عمایم واکابر واشراف برحسب اشاره
علیه بشهر درآمده بر منبر با اسامی والقاب سلطان محمودخان وحضرت صاحبقران امیرتیمور گورکان وولی
العهد امیرزاده محمد سلطان زیب وآرایش دادند ومنشیان بلاغت شعار کیفیت این فتح نامدار قلمی کرده بسرعان
باد رفتار بهر دیار رسانیدند وتحکمیان ودیوانیان برحسب حکم جهان مطاع عالم مطیع بشهر درآمده مال امان
توجیه کردند ومحصلان غلیظ شدید بمواخذه ومطالبه آغاز نهادند ودرین اثنا خاطر همایون حضرت
صاحبقران جهانگشای مایل آراستن مجلس عشرت وسرور گشته فرمان داد تا ساقیان سیم اندام شرابهای
ارغوان از شیشهای مینا فام در جامهای زرنگار ریختند ومطربان ماه رخ عذار این نغمه درداد که بیت
خیز ودر کاسه زر آب طربناک انداز * پیش ازان دم که شود کاسه سرخاک انداز * ودران نزهت سرای حیات
بخش از رشحات سحاب مکرمت واحسان شهریار گردون رخش ریاض آمال شاهزادگان وامرا ونوئینان
وبهادران وسرداران با خضرت ونضارت گشت ونهال اقبال ایشان بر جویبار انعام وافضال بالا
کشید وروز پنجشنبه شانزدهم ماه که حضرت صاحبقران داد کریاری بیکران خورشید منظر بطرب و
عشرت اشتغال داشت طایفه از لشکریان بر در دروازه دهلی جمع آمده متعرض رعایا شدند وشمه ازین
خبر بسمع اشرف اعلی رسیده فرمان شد که امرا وارکان دولت ایشان را ازان جسارت منع فرمایند اما چون
اراده ازلی بخرابی دهلی واستیصال آن دیار متعلق شده بود اسباب آن دست فراهم داد بیان این سخن
آنست که درین اثنا حضرات عصمت سمات چلپان ملک آغا ودیگر خواتین وآغایان بعزم تماشای هزار
ستون که ملک جونه بعمارت آن در جهان پناه موفق شده بود بشهر درآمدند وچندین کس که براة قند و
غله بر شهر باشند روی بان بلده نهادند وطایفه دیگر از جهت گرفتن جمعی که از صدمات تیغ وسنان
اثر گریخته بودند وپناه بانجا برده در شهر ریختند وچون غلبه وازدحام جنود ظفر ورود دران بقعه
روی نمود واهالی آن موضع خرخسته ترکان مشاهده کردند در شهرهای دهلی از سیری وجهان پناه

ودهلی کهنه دست بغارت دراز کردند و گردن کشی آغاز نهادند و باتیر و کمان و سیف و سنان در مقام
جواب آمدند و خلقی بسیار از گبران آتش در اموال و اثقال خود زده خویشتن را نیز با اهل و عیال بسوختند
و با وجود جنگ و جدال و حرب و قتال هندوان و بعد فرصتی ایشان امرا دروازها ببستند تا لشکر بیرون نهضت
در نیایند و خرابی کلی واقع نشود ولیکن پانزده هزار مرد کم و بیش در آن شهر بودند و در آن شب جمعه تا روز
دست بغارت و تاراج بگشادند و آتش در خانها نهادند و دود از دودمانها برآوردند و روز دیگر علی الصباح
سپاهی که در بیرون مانده بود عنان اصطبار از دست داده بجانب شهر تاختند و آتش فتنه و طوفان بلا بالا
گرفت و اگرچه محلات جهان پناه و سیری بیاد تاراج رفت و روز دوشنبه هفدهم از ذهب و سیم هیچ تقصیر عرض
نرفت و ادنی کسی از لشکریان زیاده از بیست نفر برده بدست افتاده بود و بسیاری از ایشان پنجاه و شصت
بلکه صد کس از مرد و زن و کودک اسیر گرفته بیرون آوردند و انواع جواهر و لآلی بتخصیص یاقوت و الماس
لطایف اقمشه و نفایس امتعه و رخوت قیمتی و اکواب و اوانی زرین و ظروف سیمین و نقود نامحدود [فلوری]
نامعدود چندان بود که از هزار یکی رقم زده کلک بیان نتوان گشت و بسیاری از گبران که لشکر فیروزی اثر
گرفتار کرده بودند حلقها در پای داشتند و بادیه و عقاقیر و اشیاء و امثال آن بحد
هیچکس ملتفت نمی شد و روز دوشنبه نهم ماه امیر شاه ملک و علی سلطان تواچی با پانصد مرد مکمل مسلح بر سبیل
جهاد متوجه دهلی کهنه شد مفصل این مجمل آنکه جمعی از این گبران اتفاق نموده در مسجد دهلی کهنه خزیدند
و آن بقعه متبرک را حصار حصین ساخته و متشمر جنگ و جدال و عدم و قتال گشته دم از تمرد و عصیان میزدند
و چون این صورت بعرض رای عالم آرای رسید اشارت عز صدور یافت که آن دو امیر صاحب تدبیر بدفع فتنه قیام
نمایند و ایشان برموجب فرمان رفته تیغ سرافشان مجموع آن بی دینان را بی جان کردند و در آن روز لشکر
اسلام محلات دهلی کهنه را غارت کردند و بقیة السیف اسیر و دستگیر گشتند و فرمان اعلی نفاذ یافت که
بعضی از اهل حرف و ارباب صناعات را بر شاهزادگان و خواتین و آغایان که بسعادت ملازمت [استسعاد]
دارند قسمت نمایند و جمعی را جهت دیگر مخدوم زادگان و حضرات عالیات که در مستقر عز و شرف خویش
اقامت نموده اند روانه کنند و چون در خاطر خطیر آن حضرت این معنی رسوخ یافته بود که در دار السلطنت
سمرقند مسجد جامع از سنگ تراشیده سازد یرلیغ واجب الاذعان صادر شد که طبقه سنگ تراشان را
خاصه شریفه ضبط نمایند و وضع این سه شهر که مذکور گشت چنان است که سیری سوری معمور دارد و
دهلی کهنه نیز همچنان است بسوری مثل آن اما سور دهلی کهنه بزرگتر است و از سور سیری که بجانب شرقی
مایل بشمال واقع است تا سور دهلی کهنه که از طرف غربی مایل بجنوب است از دو جانب باز کشیده
اند و جهان پناه عبارت از آنست و آن از دهلی بزرگتر است و از سور سیری سه دروازه بجهان پناه
سیزده دروازه دارد شش از جانب شمال مایل بمغرب و هفت از جانب جنوب مایل بمشرق چنانچه از

دهلی که عبارت از این دو شهر است سی دروازه به بیرون گشاده است **ذکر نهضت رایات نصرت آیات**
بدیگر مواضع شهر و وقوع فتوحات و غزوات حضرت صاحبقران ممالک ستان مدت پانزده روز
در دهلی توقف نموده بعد از آن بر عزیمت غزا متوجه دیگر بلاد هندوستان شد و در وقت حرکت فرمان
واجب الاذعان شرف نفاذ یافت که سادات و قضات دهلی و مشایخ در مسجد جامع جهان پناه مجتمع کردند
یکی از مقربان بهادر و علی ایشان تعیین رفت تا نگذارد که از جنبش لشکرها گرد ملال بر حواشی خاطران جمع [حمیده]
خصال نشیند و چهارشنبه بیست و دوم ربیع الآخر سنه احدی و ثمانمایه حضرت صاحبقرانی وقت چاشتگاه
سلطانی از ظاهر جهان پناه کوچ فرموده با لشکر فیروزی اثر روان شده و سه کروه قطع کرده در فیروزآباد
فرود آمد و ساعتی بتماشای متنزهات آن بقعه مشغول شده بعد از آن در مسجد فیروزآباد که بر کنار آب
جون از سنگ تراشیده ساخته و پرداخته اند نماز و موصدق و نیاز دو رکعت نماز بگذارد و چون در ضمان
تایید ربانی سوار شده از دروازه بیرون آمد سید شمس الدین ترمذی و علاء الدین نایب شیخ کوکری که پیش
از آن بفرمان صاحبقران سعادت قرین بشهر کوبله رفته بودند رسیده عرضه داشتند که بهادر حاکم آن
سرزمین داغ اختصاص و اخلاص بر جبین نهاده و کمر فرمان برداری و حلقه بندگی بر میان بسته در [بجمعیه]
بشرف بساط بوس استسعاد خواهد یافت و چون قریب بعرصه فیروزآباد محل نزول پادشاه نیکو نهاد
گشت ایلچیان دو طوطی سفید را که بهادر نهادر مصاحب او فرستاده بود بشرف عرض رسانیدند
بغایت پسند و مقبول افتاد و آن دو طوطی از زمان سلطان تغلقشاه باز مانده بود در مجلس ملوک
هند سالها بشکرخایی و شیرین گفتاری قیام نموده و حضرت صاحبقرانی از آن منزل کوچ کرده و مسافت
پیموده چون موضع کنه معسکر همایون گشت بهادر نهادر و پسر تغلقشاه با تحفهای گرامی و تنسوقات
لایق بدرگاه عالم پناه آمدند و عز بساط بوسی حاصل کرده لوازم بندگی و سرافکندگی بجای آوردند عاطفت
شهریاری سعادت انتما پایه قدر ایشان را از اوج ثریا گذرانید و از آنجا روان شده بعد از قطع منازل و
طی مراحل موضع اسار مخیم نزول حضرت صاحبقران کامکار گشت و از آن مرحله روز شنبه بیست و ششم
ربیع الثانی رستم طوغای بوغا و امیر شاه ملک و الله داد را بجهت حصار میرت فرستاد و ایشان روز بیست و
هشتم از آنجا پیغام دادند که الیاس اوغانی و پسر مولانا احمد تانیسری و صفی گبر و طایفه از گبران در حصار
رایت عناد و استکبار بر افراشته میگویند که در نوبت ترمشیرین خان بدرا این قلعه آمده بود و بی نیل
مقصود بازگشت حضرت صاحبقران بلند مکان از نسبت عجز و قصوری که به ترمشیرین خان کرده بودند
آشفته گشت و چون شنید که عبور نموده اند با هزار کس از سپاه منصور ایلغار کرده روز دیگر که بیست
و نهم ماه بود بوقت نماز پیشین بظاهر قلعه میرت رسیده نزول فرمود و هم آن زمان فرمان داد که امرا و تومان
و قوشون هریک در برابر خویش بحفر خندق مشغول شوند و هنگام ظلام در برابر برج ده گز یا پانزده گز

نقب بریده شود هندوان از مشاهده این حال سراسیمه و مضطر گشتند و دست ایشان از کار رفته از حیات
قدرت تیر و زبان نماند و دیگر امیر الله داد با قوشون خود بدروازه آمد و نوکری از نوکران او سرای نام که نهنگ
دریای هیجا بود کمند بکنگره قلعه انداخته بالای باره برآمد و دیگر بهادران و دلاوران را عرق عصبیت
و شجاعت در حرکت آمده باوی موافقت نمودند و در حال تیمور خان رستم برلاس و الیاس افغانی و پسر بهانه زاد
دگر دست بدرگاه گیتی پناه رسانیدند و صفی گبر در جنگ بقتل آمد و باقی گبران را بدوزخ فرستاده زن و فرزند
ایشان را اسیر و مقتول کردند و قلعه چنان که مشتری خان از تسخیر آن عاجز آمده بود فوجی از سپاه ظفر پناه یک
لحظه مسخر ساختند و صد و امثال این امور غریبه از جمله نتایج اخلاق مرضیه و آداب رضیه آنحضرت بوده در
تواریخ مسطور است که چون بمسامع علیه صاحبقرانی رسید که سرهنگان قلعه مرت میگویند که این حصار را طرمه شیرین
خان نتوانست که مسخر سازد تا بدیگری چه رسد آنحضرت بر زبان خجسته بیان گذرانید که باری بهانه و غا
فتح آن بر ما سهل و آسان گردانند و فرمان داد که منشیان بلاغت شعار نوشته بنام اهل حصار نویسند و آن
جماعت را براه راست دلالت نمایند و یکی از آن زمره نام دو قلم آورده بود و در میان سطور درج کرده بود
که ما را مشتری خان چه نسبت است و در اثنای عرض مکتوب چون این کلمه مسموع آنحضرت گشت خاطر
اشرف از آن عبارت بهم برآمد و منشی را مخاطب ساخته فرمود که مشتری خان بر ما سابق و فایق است
و در جمیع امور بر ما رجحان دارد لاجرم یمن عقیده پاک و حسن ادب بر اکثر معموره عالم مالک و بسعادة
ابدی فایز شد فی الجمله چون مهم قلعه مرت فیصل یافت اشاره علیه بصدور پیوست که امیر جهانشاه با
فوجی از سپاه نصرت پناه متوجه بالای آب شوند و گبران آن نواحی را غارت و تاراج کنند و ضبط
اغراق با امیر شیخ نور الدین رجوع فرمود که از گذار آب قراسو در حرکت آیند و رایت جهان گشای بر نیت
غزا متوجه دریای گنگ شد و در اثنای راه امیر سلیمان شاه بموکب همایون پیوست و بعد از قطع منازل پنج
پهر بموضع توزن رسید نه کروه کنار کنار آب رفتند تا گذار پیدا کنند هنگام چاشت گذار آب یافتند اما
چنان بود که همگنان بآسانی گذرند و طایفه از سپاه حق زده بشنا عبور نمودند چون حضرت صاحب
قران در باب آن خواست که سمند باد رفتار در آب زند امرا زانو زده عرض رسانیدند که امیرزاده پیر محمد و
امیر سلطان شاه با لشکر برانغار و بقریب پیوسته اند و از آب گذشته اگر رای صواب نمای اقتضا فرماید امروز
درین طرف آب توقف نمائیم این سخن مقبول افتاده فرمان صادر شد که بعضی از لشکریان عبور نمایند
و از نوینان امیرزاده شاه رخ و سید خواجه علی و خواجه علی بهادر و جهانملک پسر ملکت و دیگر دلاوران
از گذار آب بگذشتند و حضرت صاحبقرانی با دو کروه کنار کنار آب رفته نزول فرمود و از آنجا بجانب تغلق
که در بالای آب دریای گنگ واقع است رایت عنان برافراخته اند آنحضرت امیر مبشر و علی سلطان تواچی
را با پنج هزار سوار روانه آن طرف گردانید و رایت منصور بهمان دستور متوجه تغلق پور بود در تغاول

این حال اغلب نخجی در بازوی مبارک حضرت صاحبقرانی بدید آمد اطبا بمعالجه مشغول گشتند و در خلال
این احوال بهان عرضه داشتند که طایفه کثیر از گبران در چهل و هشت کشتی نشسته در دو آب شتاب
بامدادان می آیند و در زمان وصول این خبر با وجود آن عارضه مایل شد و حضرت صاحبقرانی با دو کروه کنار
کنار از غایت حرص بر غزا و جهاد بنفس همایون با هزار کس از بهادران که در آن اوان در حضرت ملازم رکاب
عالی بودند متوجه دریا شد و چون از وصول این بحر مکرمت و احسان بکنار دریا صورت مرج البحرین یلتقیان
روی نمود بهادران جلادت شعار بعضی از کمال شدت بدفع اعداء دین خود را در دریا انداخته توجه نمودند
و برخی پایان ابر اکرفته تا کشتی نزدیک گردند و آن سهوران تیغ در سر کشیده بعضی تیر جواب دادند
و جمعی که اسپان خود را در آب رانده بودند چون شنا کردند و بمخالفان رسیدند دست در کنار کشتیها
زده بی تحاشی باندرون در آمدند و مخالفان را بتیغ جهاد بگذرانیدند و بر اکثر کشتیها مالک شده و در آن
سفاین نشسته روی جلادت بباقی گبران نهادند و غیر از دو کشتی که مشحون بود باسلحه و مردم جنگی
هندوان نماند و ایشان هر دو را در میان دریا یکدیگر بستند و بازوی تهور بتیر انداختن بگشادند و
از تلاطم امواج بحر هیجا جمعی کثیر در غمرات فنا افتادند عاقبت سپاه ظفر نشان مجموع آن بد کیشان را
طعمه ماهیان ساختند و چون خاطر همایون حضرت صاحبقران دین دار از جانب مسافران دریا فارغ
شده رایت توجه بجانب تغلق پور افراخت و در شب آن پیش امیر الله داد و بایزید قوچین و التون بخشی
که بقراولی رفته بودند دو کس آمده خبر آوردند که در آن طرف یکی از ملوک هند مبارک خان نام سپاهی
سنگین جمع کرده خیال جدال در سر و تمنای محال در خاطر دارد و شهریار گردون اقتدار در آن سحرگاه
نسیم لطف الهی را استشمام نموده بنیت غزا سوار شد و پیش از طلوع صبح با یکهزار نفر از دریای گنگ
بگذشت و یک کروه قطع کرده نماز بامداد بگذارد و دلاوران جوشن و جبه پوشیده بی اندوه و اندیشه
متوجه جانب خصم گشته و چون نزدیک بر اهل هندوان رسیدند دیدند که مبارک خان با ده هزار سوار
و پیاده در مقاتله و مقابله مهیا و آماده شده ایستاده است و در آن حال بر ضمیر انور پادشاه هفت کشور
گذشت که اگر اعداء دین که تیغ کین آخته اند عدد ستاره اند و لشکر اسلام درین موقف و مقام اندک و
سپاه برانغار و جوانغار که باطراف رفته اند بغایت دور و چاره جز آن نیست که پای تحمل درین معرکه
استوار داشته دست بحبل المتین توکل زنیم و سعی و کوشش چندان در میان بریم که غیر از لطف الهی و
عنایت پادشاهی فریاد رسی نیست بیت شاها اگر نه لطف تو فریاد ما رسد ° پیدا بود که کوشش ما تا
کجا رسد ° و از غرایب اتفاقات آنکه مقارن این اندیشه پنج هزار سوار از توابعات شاهزاده شاهرخ
که پیش ازین با سید خواجه و جهان ملک از آب گذشته بودند و بکمین رفته رسیدند و حضرت صاحب
قران کامیاب زبان بشکر ملک وهاب گشاده اشارت فرمود که امیر شاه ملک و امیر الله داد با هزار سوار

خاصه که ملازم رکاب ظفر انتساب بودند بر سر دشمنان راندند و از کثرت و شوکت ایشان اصلا و قطعا
بحاطر نگذرانیدند و امرا و دولتیار بی توقف با آن هزار سوار تیغها کشیده بجانب جنگل شتافتند لشکر شهراب
ظفر لوا در پی ایشان رفته جمعی کثیر از آن بی دینان که راه وادی ورطه فنا افکندند و عیال و اطفال ایشان را اسیر
ساختند و گله‌ها گاو که از حساب بیرون بود بدست مسلمانان افتاد حضرت صاحبقرانی در آن محل الحظه
نزول فرموده و همان زمان خبر رسید که در دامن کوه دره کوپله که در کنار بجیله گنگ واقع است چند قبیله از
هندو مجتمع شده اند بهادر برابا پانصد نفر متوجه آن صوب گشت و باقی چریك بر گرفتن غنایم از رخوت و بهایم
مشغول بودند و چون قریب بدره کوپله رسیدند دران مقام تا اعدای ملت اسلام گروه انبوه دیدند با ساز
اهبت تمام و از امرا تومان امیر شاه ملك و علی سلطان با وجود قلت انصار و اعوان بر سر ایشان راندند و
بضرب شمشیر صاعقه کردار خرمن جمعیت ایشان را سوخته غالب الغالب با آن کثرت و غلبه مغلوب ساختند
و لشکریان به اخذ غنیمت اشتغال نموده زیاده از صد سوار ملازم رکاب ظفر قرین نماند و در آن حال
گبران برگشته ملك شیخه نام با صد سوار و پیاده هم دل از جان برگرفته و شمشیرها کشیده متوجه موکب همایون
شدند و آنحضرت بنفس نفیس بقتل اعدام کفره فجره اقدام نموده باشد که بدست مبارك سر کفار افکنده
عنان بآنجانب تاخت و چون شیخه گبر نزدیك رسید یکی از ملازمان خاصه ناداشته معروض داشت
که این شیخ کوکلاست که در سلك ملازمان درگاه انتظام داشت و در اردوی همایون می‌باشد بنابرین حضرت
صاحبقران ظفر قرین روی بکوماوردو شیخه که بعضی از لشکر اسلام را تیغ رسانیده آنحضرت چون از
کیفیت واقعه مطلع شد عنان بجانب او منعطف ساخت و سپاه ظفر پناه آن گبر شوم را بتیر
و شمشیر بر فرق زده از پشت زین بر زمین انداختند و دست و گردن بسته پیش پادشاه اسلام
آوردند و حضرت صاحبقرانی از او احوال پرسیده او پیش از جواب جان بداد و در همان ساعت خبر
رسانیدند که در دره کوپله که از آنجا تا آن موضع دو گروه است خلق بسیار از گبران و اشرار هندو جمع آمده‌اند و از
آنجا تا مقصد راهها سخت و بسیار درخت و جنگل است با آنکه از مضایق آن بدشواری می‌گذرند و حضرت صاحبقرانی
با وجود آنکه در آن روز دو نوبت حرب و مشقت رزم و پیکار اختیار فرموده بود و اسب و الوجان
سیمرغ که لحظه آسایش فرمایند اما طلبا لمرضات [illegible] طایفه از بندگان خاص از امرا و قوشون در ضمان
و حفظ و حمایت ملك بیچون روی سعادت بدان دره نهاد و چون طریق صعب المسالك در پیش
بود و کما دبجاد حشن از جنی و لشکر حاضر در غایت قلت در خاطر خطیر پادشاه گیتی پناه منصور خطور نمود
که اگر درین وقت فرزند امیر محمد و امیر سلیمانشاه برسند از لطایف صنع ربانی باشد در حالی که سر و دوش
حشر از بن ایشان از ناحیه دور دست جهت غارت و تاراج عبده اوثان و مجوس بی ناموس فرستاده
بود و متوقع نبود که درین اوقات بموکب همایون پیوندند و در خیال امیرزاده مشار الیه و امیر مذکور کتحاپر

توانست که حضرت صاحبقران برین طرف آب عبور خواهد فرمود و هنگام نماز دیگر شاهزاده جوانبخت
امیر دانشور بطریقی که بر ضمیر انور گذشته بود بتقبیل رکاب ظفر انتساب فایز گشتند و شاه و سپاه با استظهار
تمام بر سر کافران شقاوت فرجام راندند و بزخم شمشیر آبدار دمار از روزگار ایشان بر آورده با غنایم موفور و
اموال نامحصور بموقف عزت معاودت نمودند و دران محل بسمع همایون رسید که بالاتر از دره کوپله بیازده
کروه راه سنگی است بشکل گاوی و آب دریای گنگ از آن سنگ بیرون آمده و گمراهان کشور هند آن
سنگ را پرستند چنانچه از یکساله راه بدان موضع می‌آیند و از جودت طبع وخیم بدان گاو سنگین که یکی از ابعاد آن
است و نفع و ضری از آن متصور نی تقرب می‌جویند و مردگان خود را سوخته خاکستر آنها را همراه می‌آورند
در آن آب میریزند و آنمعنی را وسیله نجات و رفع درجات دانسته زر و نقره در آن آب میباشند و زنگان
در آن آب قدم می‌نهند و از آن آب بر سر و ریش خود ریخته سر و ریش می‌تراشند و این صورت را از جمله عبادات
می‌شمارند و چون در نواحی سنگ مذکور جمعی نامحصور از هندوان مانوه بودند که اموال فراوان از مواشی
و مستغلات داشتند حضرت صاحبقران با حشمت عنان عزیمت بدان صوب تافت و آن زمره ضلالت
بتصور جنگ و جدال که خیال محال بود در محل خود توقف نمودند و در وقت طلوع آفتاب لشکر منصور
بدان دره رسیدند از برانغار امیرزاده سلطان محمد و امیر سلیمان شاه و از جوانغار دیگر امیران سپاه
و از پیش قول امیر شاه ملك و سایر امرا و سرداران لشکر منصور بدان دره رسیدند از برانغار امیرزاده
حمله آوردند و اکثران بی دینان بدکیش را بتیغ جهاد بجانب بئس المهاد فرستادند و اندکی از آن ورطه
جانی بهزار مشقت بیرون بردند و چون عرصه آن ولایت از الایش وجود اهل شرك و عناد پاك شد و اسباب
و اموال بی پایان بدست غازیان موحدان افتاد رایت نصرت شعار در همان روز بازگشته از دریای
گنگ بگذشت و در ساحل بحر حضرت صاحبقران در ایوال نماز پیشین گذارده با دای شکر پادشاه ذو الجلال
که امثال آن فتوحات در آن یورش کرامت فرموده قیام نمود و همان ساعت سوار شده پنج کروه راه قطع
کرده در طرف زیر آب گنگ نزول فرموده و قبه سرادق جلادت اسما باوج ثریا برافراشت ذکر عزم مراجعت
از بلاد فرهای ممالك شرع مبین و تمام عزیمت بجوه الکوه چون اطراف و نواحی مملکت دهلی از خبث وجود کفره
و بت پرستان پاك شد حضرت صاحبقران دین پرور عزم مراجعت مصمم گردانیده روز دوشنبه ششم جمادی
الاول سنه احدی و ثمانمائه از کنار آب گنگ نهضت نمود و حکم واجب الاتباع صدور یافت که بوده
بجانب بروند و اغراق را بموکب همایون رسانند و دیگر روز از هندوان بدکردار انبوهی آثار یاغیگری
اتفاق نموده سر صدد رزم و پیکار زند و بر تیغ جهاد انقطاع ناپذیر گشت که سپاه ظفر پناه کوچ و اغروق را بجای نگاهداشته
کرده براه آن کوه روان شوند و آنحضرت بنفس همایون رسانند و دیگر روز با هندوان بدکردار انبوهید
اثار ایلغار فرموده بعد از قطع مسالک نزدیك بکوه سوالك فرود آمدند و دران مرحله امیرزاده خلیل

سلطان و امیر شیخ نورالدین برلغوق بیتی گرفته شرف بساط بوس دریافتند و امرا و نوئینان بزبان درخواست
معروض داشتند که اگر رای ممالک آرای اقتضا فرماید رایت نصرت شعار در ضمان سعادت و اقبال
معاودت نماید تا ما بندگان برویم و دمار از نهاد اهل شرک و عناد برآوریم آنحضرت در جواب فرمود که
در ارتکاب امر جهاد و غزا دو فایده متصور است یکی اجر آن سرای و دیگری دنیوی اما آن سرای بسعادت اخروی دوم
چنانکه شمار او دین و فقه نظر بثواب آخرت و منفعت غنیمت است من نیز خواهان آنم که در حال
لشکریان بغنایم و اموال کفار مستظهر گردند و در وصال نعیم باقی و سعادت سرمدی رسم و هیچ شک نیست
که ملاحظه حال لشکریان و زیردستان از آیین سلطان و سلاطین دین پرور و خواقین معدلت گستر است
و هم دران روز فرمان قضا جریان نفاذ یافت که امیر جهانشاه که از امرای جوانغار بود و بعضی از ین پیکفته جهت
غارت و تاراج ببالای آب جون رفته باشد و با سایر امرا و بهادران بتفصیل عزم جهاد محظوظ و بهره ور گردد
خدمتش بموجب فرموده متوجه گشت بموکب همایون ملحق گشت و آنحضرت در عاشر جمادی الاول بعزم آن
کوه سوالک رایت توجه برافراخت و دران دره رایی بود تیره رای بعدو نهرو نام جنهر از اوباش و جهال
فراهم آورده و بحصانت جای و محکمی موضع بخار پندار بدماغ راه داده و رایت نخوت و استبداد برافراشته
از برانغار امیرزاده پیر محمد و امیر سلیمان شاه و دیگر بهادران سپاه نصرت پناه و از جوانغار امیرزاده سلطان
حسین و امیر جهان شاه و دیگر دلاوران فلان اشتباه حمله آورده روی بمحاربان گمراهان نهادند و امیر
شیخ نورالدین و امیر شاه ملک که هر دو دل قوی بودند دست از آستین جلادت برون آورده قمع و استیصال
مخالفان را وجهه همت ساختند و حضرت پادشاه فلان اشتباه در دهان دره توقف نموده بوجود همایون نیروی
لشکر را از قوت دل افزوده و قتال فاحش دست داد و اخرالامر نسیم فتح و فیروزی بر پرچم رایت جهانگشای
آفاق وزیدن گرفت و صبح نصرت و فیروزی دمیدن آغاز نهاد و آن مخاذیل بعضی کشته شده و برخی نیم جانی
بتک پا بیرون برده اموال ایشان از نقود و جنوب و دواب و اسلحه بدست مجاهدان دین افتاد و آن
موقف عدالت حکم قضا امضا بنفاذ پیوست که از مردم زیردست که پیشتر ایشان سیصد و چهارصد گاو
گرفته بودند بعضی بشاهزاده پیر محمد و زیردستان لشکر دهند و از میامن عاطفت افراد و آحاد سپاه نیز محظوظ
و بهره ور گشتند و زبان بدعا و ثنا حضرت برگشادند و رایت نصرت شعار از آن مرحله در حرکت آمده به
اردوی همایون رسید و بنابر کثرت احمال و اثقال زیاده از چهار کروه راه در شبانروزی قطع نمی شد و چند
چند از طی مفاوز و مسالک آن موضع گذر گذشته و از آب جون عبور نموده حدود دیگر از حدود سوالک
مضرب خیام سپاه شهریار گردون غلام گشت بسمع اشرف اعلی رسانیدند که درین حدود رایی از رایان هند
رتن نام که بنیادی ایام حرب انبوه که هامون و کوه از کثرت ایشان بستوه آمده فراهم آورده است و بکوههای
بلند بیشه های محکم پناه برده و جز بدرخت افکندن و جنگل بریدن بان موضع در آمدن امکان ندارد و حضرت

صاحب

صاحبقران غازی چندان توقف فرمود که روز شد و هم در شب بمدد دولت روز افزون دوازده کروه راه را
ساخته آن مسافت قطع نمودند بصباح پنجشنبه رایت ظفر آیت بپایان کوه سوالک و کوه کوکر رسیدند و
دران محل رای رتن میمنه و میسره و قلب و جناح آراسته تن بر رزم و پیکار نهاده بود آماده بدایت حال که آواز
کورکه و کوس و صدای تکبیر و تهلیل مجاهدان ملت بیضا بگوش هندوان راه یافت رعب و هراس بر ضمایر
ایشان مستولی شده از میدان ستیزه روی بوادی گریز نهادند لشکر اسلام اکثر اهل ظلام را بتیغ انتقام گذرانیدند
هرچه داشتند از صامت و ناطق همه را بگرفتند و هر یک از آحاد و افراد سپاه صد گاو و دو و بیست گاو و ده نفر
و بیست برده بدست افتاد و امیر جهانشاه که دست چپ جیحون او بوده دیگر تاخته بسیاری را از هندوان را
نیست گردانید اما زیاده غنیمت او و مردم او یافتند و لشکرهای دست راست و دست چپ چپ و راست
آن نوع حد را تاخته و مهمات ساخته شب جمعه شانزدهم ماه بموکب همایون پیوستند و در جمعه حضرت صاحبقران
دشمن گداز باز بکوه سوالک برآمد و از آن مرحله تا یار دیگر کوتی پانزده فرسخ بود و آن دره جنگل بسیار و کوه
استوار داشت و رای عقده گشای حضرت صاحبقران بر قلع و قمع کفار قرار یافته شد که دران بیشها آن جنگلها
طبقات لا تعد و لا تحصی از گبر بهستان و مجوس استقرار داده چون امیر جهانشاه و سپاه خراسان روز
گذشته در کوه سوالک چنانچه مذکور شد بر غنیمت گرانی از آن سالک شده بودند فرمان قضا جریان نفاذ یافت
که امیر مشار الیه و لشکر باقی بآن موضع در آمده امر بغارت کنند و مقارن این حال صاین تمور که قراول بود
آمده و باز بسریر اعلی که کثرت هندوان بمرتبه ایست که قوت ناطقه از شرح و بیان عجز و قصور اعتراف
می نماید حضرت صاحبقران بنفس نفیس ایستاد و سپاه خراسان و لشکر جوانغار را فرمود که بمهم
خود اشتغال نمایند و ایشان تیغ جهاد از نیام بیرون آورده جمعی کثیر از آن مشرکان را بقتل رسانیدند و مال
فراوان و غنیمت بی پایان گرفتند و در وقت نماز پیشین همین روز از پیش امیر شیخ نورالدین و علی سلطان
تواچی کس آمده خبر آورد که از طرف دست راست دره ایست و در آنجا طایفه از گبران مجتمع شده اند و از
حد قیاس و تخمین بیرون اند و مراعی و مواشی بیشمار دارند صاحبقران کامکار عنان عزیمت بدان طرف
معطوف داشته فرمان داد که امیر شیخ نورالدین و علی سلطان تواچی و سایر بهادران نامدار بسر آن جماعت
ظلمت شعار رانند و ایشان برحسب اشارت علیه روان شده تیغ جهاد دران دوزخ کشتگان نهادند
و چتر زرنگار خسرو دولتیار بمظلوکی گران معرکه مشرف بوده برآمد تا بنفس شکوه آن حضرت دل و دست
مجاهدان غازی قوی گشته داد جهاد دادند و چون اکثر آن مخاذیل کشته گشته بقیة السیف مجروح و خسته
روی بگریز آوردند لشکر ظفر قرین با غنایم روی زمین باز گشتند و روی زمین برهم همه جهان نموده نما
بعواطف بیکران و عواطف بی پایان اختصاص یافتند و چندان مواشی و مراعی آورده بودند که صحرا و کوه
از حمل آن بستوه می آمد و حضرت پادشاه اسلام تا هنگام ظلام بر بالای آن کوه توقف نموده از کمال مرحمت

ما شفاق حکم فرمود که از سپاه ظفرپناه هر که غنیمتی یافته بود نفاد و ضعیفی و هندوی بدارد وی کهان بود
بدان دره فرود آمده در آن جنگلها و بیشها حمدونه بسیار بود چون شب می شد بلشکرگاه در می آمدند و
دخوت و اشیا لشکریان می بردند و در مدت بیگاه در میان کوه سوالک و کوه کوکه بعبث غزوه معسکر لشکر اسلام
دست داد و هفت قلعه حصین در آن حدود و نواحی مسخر ساختند و در آن دیار در اندک روزگاری از خبث
وجود مشرکان پیراسته شد و بانوار توحید و عرفان آراسته آمد و در ظفرنامه مسطور است که یکی از آن قلعها قلعه
شیخ بود از خویشان ملک کوکر که اهالی آنجا بوسیله یکی از مسلمانان که در میان ایشان بودند قدم در دایره
متابعت نهادند و ظاهر کردن انقیاد و بطوق بندگی و فرمان برداری بیاراستند اما دلایل نفاق و علامات خبث
اندرون از صفحات احوال ایشان ظاهر و لایح بود و چون مال امانی بستانند بر ایشان انداختند و از محاذیر
اوضاع انکراهان مخایل غدر و فساد تفرس می نمودند یکی از بندگان درگاه تکری لطیف انگیخته مقرر کردانید
که اجناس بوجه مال امانی بستانند و تا ذیل جامه و کهنه کان که اندک قیمتی داشت قیمتی بر آن نهاد و آن روز
برگشتگان هر سلاح که داشتند مجموع بیرون بردند و بفروختند و بدین حسن تدبیر هیچ سلاح در دست ایشان
نماند بعد از آن حکم واجب الاتباع صدور یافت که چهل نفر گبر در سلک خدام هندوشاه خازن که یکی از
بندگان درگاه جهان پناه بود در آیند و بدان واسطه بنجنان ازجاده مطاوعت انحراف جستند و بعضی
مسلمانان را بقتل آوردند و بر ذمت غازیان لشکر اسلام انتقام آن بی باکان شقاوت فرجام واجب
گشت مجاهدان کفرسوز روی جلادت بتسخیر آن قلعه آوردند و از آن فتح کرده دو هزار گبر بتیغ عذاب بگذرانیدند
و دود استیصال از خان و مان بسقف دوار و با سمان رسانیدند تمام شد سخن ظفرنامه و در بعضی
تواریخ دیگر نیز کیفیت واقعه آن قلعه را بدین نهج آورده اند و راقم حروف گوید که هر گاه کوه حمان قایل شده اند
باین صورت که اهالی قلعه مجموع اسلحه خود را در عوض مال امانی دادند چندان مناسب نمی نماید که گویند
که بنیاد نفاق و شقاق و غدر و فساد از ناصیه گبران ظاهر و باهر بود والله اعلم ذکر غزو دادن حضرت صاحب
قران در نواحی سوده و مسخر کوکر و بعضی وقایع دیگر چون خاطر انور صاحبقران والا گهر از غزوات حدود
کوه سوالک باز پرداخت رایت سعادت و اقبال بجانب ولایت برافراخت و در مقابل قریه [illegible] شجاع
و دلیر بودند و جنگلها استوار داشتند و حصارها در کنار جنگل مرتب ساخته آماده جدال و قتال شدند و
مجاهدان دین خواستند که بی تاخیر باد و کیر مشغول شوند و سزا و جزای آن بدکرداران را در کنار ایشان
نهند اما در آن حال از موقف جلال خبر آمد که بهادران بر جنگ مبادرت نمایند و چندان توقف نمایند که
روز دیگر چتر [illegible] سایه وصول بر آن دیار اندازد و در روز هفدهم جمادی الاخر حضرت صاحبقران سپهر
احتشام بر سمند گردون خرام سوار شده و لشکریان صفها کشیده برانغار و جوانغار و قول بیاراستند
و آوازه تکبیر و تهلیل باوج فلک اثیر رسانیدند مخالفان دین بمجرد استماع طنطنه نقاره و کوس و صهیل

سپاه ظفرپناه دیر را بگذاشته بگریختند و بسان آبنای دوربیشها و جنگلها مأوی گرفتند شیران بیشه‌ها
چون هار بر داشته در مقابل جنگل توقف نمودند تا سپاه ظفرپناه از سر امن و فراغ پای در قریه نهاده غله
فراوان بدست آوردند و جمادی الاولی از آنجا در حرکت آمده و چهار کروه مسافت پیموده فرود آمدند و در جمادی
اولیه نود و تونعناد دفولاد و معتمد زین الدین که از دهلی برسم رسالت پیش اسکندر شاه والی کشمیر رفته
بودند و احکام واجب الانقیاد برسم ادبره با ایلچیان شاه اسکندر در آن منزل رسیده بسعادت بساط بوس
فایز شدند و بعرض رسانیدند که شاه اسکندر احرام ملازمت بسته و روی نیاز بدرگاه عالم پناه آورده
بموضع جهان رسیده بسعادت بساط بوسی فایز شدند و بعرض رسانیدند که شاه اسکندر بود که در آن
مرحله مولانا نور الدین که از جانب او برسالت آمده بود بوی ملحق شد و چنین تقریر کرد که امراء دیوان بزرگ
مقرر فرموده اند که سی هزار سر اسب و صد هزار درست زر هر یک بوزن دو مثقال و نیم از ولایت
کشمیر سرانجام نماید جهت تقدیم این خدمت بازگشت تا بعد از نسق این مهم دیگرباره روی اخلاص بدرگاه
فلک اشتباه نهد حضرت صاحبقران نصفت دثار بر دیوانیان انکار فرمود که شاه اسکندر را تکلیف مالا
یطاق کرده اند و زیاده از آنچه گنجایش ولایت کشمیر است از وی طلب داشته اند مقتضی عدالت آنست که
هر چه در خور وسعت و نسخت مملکت بود از آنجا بطلبند ایلچیان حسن عبودیت و صفای طویت شاه
اسکندر معروض گردانیدند عاطفت صاحبقران نصفت دثار جهانگیر شامل روزگار والی کشمیر گشته
با ایلچیان گفت که باید که شاه اسکندر هیچ جبریان نماند و بزودی احرام ملازمت بندد و در هژدهم ماه
رسولان شاه اسکندر را در صحبت مصاحبت معتمد زین الدین رخصت انصراف دادند مقرر آنکه چون
مدت بیست و هشت روز از آن تاریخ بگذرد باید که بکنار آب سند رسیده باشد و بعد از کسیل کردن
ایلچیان سپاه ظفرپناه سر قریه معمور و معتبر را تاختند و خاطر خود را از علیقه و علوفه چند روزه فارغ ساختند
و لشکر فیروزی اثر بعد از قطع چهار فرسخ که مجموع آن کشت زار بود در دره منبع آب جو راست در
آمدند و چند نوبت از آب بگذشتند و در دامن کوه بطرف دست چپ قصبه جو بود و بجانب دست
راست قریه سود و در هر دو محل گبران قوی هیکل بالا بلند و روسند بودند و کوهها و جنگلها در غایت
حصانت و متانت داشتند چنانچه درندگان عبور بر آن موضع از محالات می پنداشتند و آن جماعت
عیال و اطفال خود را بقلال جبال فرستاده رای ایشان با طایفه از مهوران بی باک بموضعی حصین از
کوه پناه برده ایستاده بودند و تیر می انداختند و نعره می زدند رای عالم آرای بنابر مصلحتی که ملاحظه فرموده
فرمان داد که ایشان را بحال خود گذاشته هیچکس از لشکریان متعرض آن جماعت نشوند اما قریه سود را تاخت
کنند سپاه ظفرپناه برحسب فرموده عمل نموده آن ده را غارت کردند و در وقت مراجعت بقصبه جو در
آمدند و غله فراوان برگرفتند چنانچه ما یحتاج ایشان آماده گشت و رایت نصرت شعار از آنجا در حرکت

امده خسرو کرد وبی اتفاق او فرمود که چند قوشون مرد جلد در کمینگاه جنگل پنهان شده توقف نمایند و
آن حضرت روز جمعه بیست و یکم ماه از آب جو عبور نموده و چهار کروه عبور رانده در مرغزاری که چهار
فرسخ در چهار فرسخ علف خوار بود بر کنار آب جناوه فرود آمد و چون اردوی کیهان پوی از دره جنوب
شو بیرون آمد روان شد هندوان روباه صفت بتصور آنکه بیشه از شیران جلادت شعار خالی ماند از
جنگل میل بیرون نهادند آگاه بهادران جلادت آیین از کمین بیرون تاختند و بر آن مدابیر حمله آوردند و بسیاری
از آن طایفه را بر زمین انداختند و دولت تمور تواجی و حسین ملک قوچین رای جهو را که زخم دار شده بود با
پنجاه کبر دیگر اسیر و دستگیر کرده بدرگاه پادشاه اسلام پناه رسانیدند و بنابر مصلحت وقت زخم او را معالجه نمودند
و بعد از وعد و وعید بسیار رای جهو زبان بکلمه توحید گویا گردانید و گوشت گاو که در کیش آن مذهب شنیع
پریشان حرام است بموافقت مسلمانان بخورد و بتشریف و اعزاز سرافراز گشت ملازمت موکب عالی اختیار کرد
و در آن منزل خبر رسید که شاه زادگان و امرا که بطرف لهاور رفته بودند شیخه کوکر که نقد اخلاص او از بوته امتحان
تمام عیار بیرون نیامده گرفته اند بیان این سخن آنست که شیخه برادر کوکری که ذکر او گذشت در بادی یورش
هندوستان بتقبیل آستان فرخنده نشان فایز شده بتربیت و نوازش اختصاص یافت و مرتبه او بجایی رسید
که هر کس که در حدود هند گفت من از اتباع شیخه کوکرم بجان و مال از سپاه دشمن امان یافت و در آن زمان که
میان دو آب و دریای گنگ و دریای جون معسکر ظفر مآب بود شیخه کوکر رخصت انصراف طلبید که بولایت خود
رود و جنگ و ساوری ترتیب داده در کنار آب سیاه باد دیگر بشرف تقبیل رسیده بارگاه فلک اشتباه را
استسعاد یابد و چون ملتمس او باجابت مقرون گشت بعد از قطع منازل در لهاور که ملک او بود قرار گرفت
بساط نشاط و کامرانی بگسترد و رقم نسیان بر سواد معذرت کشید و با وجود خلف وعده قلت التفات نسبت به
بندگان حضرت صاحبقرانی و کثرت عجب را شعار روزگار ادبار او خویش ساخت چه در آن اوان که مولانا
عبدالله صدر و هندو شاه خازن و دیگر ملازمان درگاه از سمرقند می آمدند بلاهور رسیدند مطلقا بجانب
ایشان نپرداخت و شرایط ضیافت و مروت بجای نیاورد لاجرم چون ... بغارت و کلایت واحتروقیا واشا
کرد مضمون ولئن کفرتم ان عذابی لشدید بظهور پیوست و چهارم ماه در جنبش آمده پنج کروه در منزلی
نزهت قرار گرفت و در آن روز فرستادگان امیرزاده پیر محمد رسیدند و اخبار شاه زادگان و دولتخواهان
و احوال و اوضاع ممالک محروسه و غیر آن بعرض رسانیدند و روز بیست و پنجم هندو شاه خازن مامور
گشت که بجانب سمرقند رود و بشارت وصول موکب همایون بسمع اهالی آن دیار از صغار و کبار برساند و
هم در آن روز توکل امیرزاده پیر محمد بن شاه زاده عمر شیخ بهادر از فارس برسید که هر چه حالات آنجا عرض
داشته بود پیشکشهای لایق از شمشیرهای مصری و غیر آن بگذرانید و روز بیست و ششم ماه از کنار آب جناوه
نهضت نموده و شش کروه راه پیموده در بابان فرود آمدند و روز بیست و هفتم بسعادت و اقبال در آن

شده

شده بر سر پل بجهه حضرت صاحبقران فرود گرفتند و در آن روز شیری ظاهر شده بهادران پیل شکار بر آن
صید تاختند و پیشتر از همه امیر شیخ نورالدین شمشیر رسانیده آن شیر را از پای در آورد و مقارن این حال امیرزاده
پیر محمد و امیرزاده رستم و امیر سلیمانشاه و امیر جهانشاه که بتاخت لهاور و شیخه کوکر رفته و تادیب با غنیمت فراوان
و اموال بی پایان بموکب همایون پیوستند و انواع نقود و نفایس و برکات بمحل عرض رسانیدند و هم پیشکشهای پادشاهانه بمجموع
انهاد بر استادگان پایه سریر اعلی رسانیدند و در آن میان نظر بهادرکش بر پیر محمد ازاد افتاد و او را شمول اعتناء
و عاطفت بیکران گردانید و بجامه خاص و زرکش با بند طلا که آن هم مخصوص بآن حضرت بود اختصاص
داد و هم در آن روز حکم واجب الاتباع صدور یافت که شاه زادگان با حشمت و جاه و نوئینان و سران سپاه
مرتبه انداهی یعنی بجانب وطن مسکن خود باز گردند و قامت مخدوم زادگان و ارکان دولت از این عاطفت
پادشاهانه که فرق همایونش باکلیل خاص و میان مباهاتش بکمر مرصع موشح و مزین شد و از ملوک و اعیان ممالک
هند طایفه که ظفر کردار ملازم رکاب شهریار جهاندار بودند همه را خلعت و تشریف و یرلیغ داده رخصت انصراف
ارزانی داشت و خضر خان را که از بند سارنک گریخته و پیش از ورود ملک بهانر رفته و از آنجا در خبر وصول
چتر فلک فرسای پناه بظل رایت جهانگشای آورده بحکومت مولتان تعیین فرمود و چون در آن حدود
شکارگاهی فسیح و عریض بود و اجناس وحوش مثل شیر و ببر و کرگ و کرگدن و گوزن پای و آهوی پسته و گوزن
کبود و غیر ذلک و اصناف طیور مانند طاووس و طوطی و سایر مرغان در آنجا یافت می شد خاطر خطیر حضرت
صاحبقران میل شکار کرد و لشکریان جرگه روان شدند و چندان شکاری افکندند که کلاب و ذیاب
منتها الحلوم و دسوم انتفاع گرفتند و چون از آن کار فارغ گشتند روز جمعه بیست و هشتم ماه هشت
کروه رانده در موضع جیهان که سرحد کشمیر است و در آن زمان بانواع سبزه و ریاحین آراسته بود فرود آمد
اکابر سادات عالی حضرت سعادتمند که مرجع ملاذ اشرف و اعلی است شرف لقا یافت که در خاتمه کتاب
مفرحی با امصار و بلاد و صفت کشمیر بعون الله تعالی در اینجا سمت گزارش پذیرد گذشتن رایات نصرت نشان
حضرت صاحبقران کوزک کبیر شیوب مستقر سریر سعادت صبر رنجلا قرین روز یکشنبه سلخ ماه جمادی
الاولی اعدل خواقین اوایل و اواخر عساکر گردون مآثر جدا شده روی توجه بدار السلطنت سمرقند نهاده
بر سبیل تعجیل رانده و بیست کروه راه قطع کرده موضع ساتیبت از نواحی کوه جود محل نزول موکب همایون
وجود گشت و روز دوشنبه غره رجب از آنجا روان شده حوالی قریه قجه را مضرب خیام و اقبال ساخت
و از آن مرحله در حمار روز بعد از ادای عنان جنبش پای در رکاب نصرت انتساب آورده بجول جلالی در آمد
و بشتاب هر چه تمامتر رانده نماز شام از آن بیرون آمد و سبب تسمیه این جول بجول جلالی سمت گزارش
یافت و چون از قریه قجه سی کروه قطع فرموده در کنار کول آب بشکال المعروف بسعادت و اقبال فرود
آمد و روز سه شنبه دوم ماه در کنار دریای سند بمیمنت مقدم حضرت صاحبقران گیتی ستان در سلک چهه

حیران گشت و امرا که ضبط قلعه غزنی و بانو و ان حدود و نواحی متعلق بایشان بود است سیل پیر علی سلدوز تا
رای برحسب فرموده قضا جریان بر آب سند پلی از بایه و حبر و کشتی بسته بودند رایات نصرت مآب از آن پل
عبور فرموده و تا وقت استوار کنار آب توقف نموده بودند باهستگی بجد راند و بعد از قطع مسافت چون در
حوالی بانو قبه بارگاه پادشاه اسلام پناه باوج مهر و ماه بر افراشته پیر علی با دو دیگر سرداران که جهت دفع
اوغانیان در قلعه بانو وان حدود بمقتضای یرلیغ واجب الانقیاد توقف نموده بودند و درین مکان بتقبیل
سده فرخنده نشان فایز گشتند و یک هزار گاو بمحل عرض رسانیدند حضرت صاحبقران سپهر احتشام کو ست
گاو زمین از حمل انعام او خم میگشت اسبان را بهمان بهادران بخشید و حکم کرد که گاوان را از هر کس که بر سبیل
غصب گرفته بودند بایشان رسانند و پیر علی و اتباع او و داخل جندان توقف نمایند که لشکریان از انجا بگذرند
و در روز پنجشنبه رابع جمادی الاخر مطابق اول فروردین ماه جلالی که روز نوروز بود امیرزاده میرانشاه بموجب
فرمان متوجه تبریز شد تا اخبار فتوحات ارجمند که بندگان خاص در کشور هند بدان اختصاص یافته بودند به
مسامع سکان و قطان ممالک آذربایجان رسانند و هم دران روز اشارت علیه صدور یافت که محمود بن انجو لجه
هندوشاه بکابل رفته لشکران ناحیه جهت دفع شر اوغانیان باورند و بعضی ازین نکاشته کلان سالار گشت
که حضرت صاحبقران ممالک ستان در بدایت توجه بجانب دفع فتنه و فساد اوغانیان و تمهید بساط امن و امان
درمیان مسلمانان امیر سلیمانشاه را فرستاده بود اما در کنار قلعه جهاب خوشگوار خارج حصار ما نزه بوده
درین وقت رای عقده گشای اقتضا آن کرد که آن چشمه داخل حصار شود و با وجود استیلای شوق و ارزومندی
بملاقات اولاد و احفاد مصلحت بلاد و عباد را بر میل خاطر خویش مرجح دانسته در انجا توقف فرمود و چون عدد
لشکریان حاضر معلوم شود و معروض رای انور گشت که از جمله اسباب احاطه خان جنیدن وار نوجوهات
زبان قضا مضا نفاذ یافت که ان فعلها را بر طایفه که ملازم رکاب ظفر قرین امیر بخش کنند سرداران سپاه
نعل طمع در اتش امل نهاده نوکران خود را زیاده از واقع نوشتند و بعد از ان حکم فرمود که در اضافه عمارت
قلعه سعی نمایند چنانچه چشمه مذکور داخل حصار گردد و بر حسب مفصل قسمت نعل بیاق انداخته قد غر
بمرتبه رسید که امرا بدست خویش بمقتضی فرموده خشت میکشیدند تا نوکران و زیردستان چه رسد
و در سه روز آن عمارت سنگین تکمیل یافت و بعد از اتمام آن مهم نصرت قارینا از نوکران امیرزاده پیرمحمد
با سیصد کس از قوشون او و سه اغلان از احفاد جوجی خان با چهارصد خانه کوچ اوزبک مقرر شد که بمحافظت
ان قلعه قیام نمایند و ضبط قلعه ارهاب و شنوزان بشیخ حسن بخت که ابن عم زاده امیر شیخ نورالدین مفوض
گشت و رایات نصرت آیات در حرکت آمده یک منزل قطع فرمود و روز سه شنبه نهم ماه ارتحال کشید شیخ
مبارکشاه و دران شلوه منزل کرماج بنجم اقبال حضرت با بخت و تاج گشت و درین مرحله شیخ احمد خواجه اوغانی
بپارگاه حضرت صاحبقرانی حاضر شد اما همت شیخ مشار الیه از احضار حمزه که بقایا روح حیوانی

بان سوختاست قاصر آمده با قامت وظیفه ضیافت چنانچه راه و رسم ارباب حرف و اصحاب فقر و فاقه است
هیچ گونه قیام نتوانست نمود و در همان روز دیگر خانه شیخ عبدل بموضع استکا از فر مقدم فرمان فرمای عصر غیرت
فزای سپهر برین گشت و آن درویش عزیز بقدر وسع و طاقت لوازم خدمت بتقدیم رسانید بر و مند
باد اهمایون درخت که در سایه او نوان برد رخت که ان سایه اسایش جان دهد کاز میوه اش ابش خان بهد و
روز دهم ماه از موضع استکا کوچ کرده دهانه از ایلک لحظه ارام گاه سپاه نصرت پناه گشت و دران روز مولانا
صفت رامش امیرزاده شاهرخ فرستاده نامزده وصول چیرفهای برساند و جاث ان روز از ان منزل گذر جنبش
امده هوای کابل از غبار سم سمند جهان پیمای پادشاه مظفر لوا معطر سا گشت و بعضی از اغایان را که طاقت ابوار
دستگیر نداشتند بگذاشت و بعضی را بازداشت تا ایشان را باهستگی بیاورده و از انجا نهضت نموده بجوی ماهی
کیر که سجار همت آن حضرت احداث فرموده بودند چون از انجا روان شده موضع غربان محل نزول موکب
نصرت نشان گشت فرمان قضا جریان صدور یافت که دران سر راه رباطی معتبر از گچ و اجر مرتب سازند
و باندک فرصتی ان عمارت باتمام پیوست و بعد از فرمان بر حسب ان بقعه حضرت صاحبقرانی از ان منزل
کوچ کرده و قریب بدو فرسخ قطع نموده فرود آمد و دران منزل که نا خوشک النسلم داشت در دست پادشاه
اسلام قرحه پیدا شد ملازمان بارگاه سپهر احتشام ازین صورت ناخوش گشتند و بهنگام از جانب
هراة نوکر شاهزاده شاهرخ رسیده اخبار ساره بمسامع علیه رسانید و بجهت شدة وجع سه روز دران
منزل توقف واقع شده بعد از ان اردوی کیهان پوی در حرکت امد و محفه ان حضرت را دران دره
استران راهوار میکشیدند و چون در محفه درد زیادت میشد بندگان صادق الاخلاص دو ل ساخته
محمل اشرف را که خاصه نتایج هفت و چهار دران درج بود بر گردن گرفته از آن ابهاجی گذرانیدند و در اثنای
ان طریق عقبه ایست سیاه سنگ نام و از اول دره تا ان عقبه بیست و شش کرت و از آن عقبه تا آخر دره بیست و
دو نوبت از یک آب عبور می باید نمود و روز پنجشنبه یازدهم ماه نوکران حضرات ابهت ایات سرای املاک
خانم و تومان آغا و سایر خواتین و آغایان و پادشاهزادگان رسیده سلام کات گذرانیدند و احوال سلامتی
ایشان بعز عرض رسانیدند و حضرت صاحبقران کردون توان کسی بالغوق فرستاد که پیلان بتعجیل با ... و در روز
و دو هفدهم ماه عارضه بود بکلی زایل شد و روز پنجشنبه هفدهم ماه حضرت کامیاب از موضع سراب
نهضت نموده متوجه بغلان گشت و در قربا خر نزول فرموده توقف کرد کاش خورده شد و از انجا در
حرکت آمده قراپلاغ معسکر شهریار آفاق گشت و دران منزل خواتین امیرزاده پیر محمد وامرا و رعایا و دیار
بغلان ساو و پیای لایق مرتب داشته بنظر کیمیا اثر رسانیدند و موکب همایون از ان محل جنبیده و منازل
و مراحل قطع فرموده شب بلب آب جیحون رسید

ذکر عبور رایات حضرت صاحبقرانی از جیحون با سعد طالع و اتفاق آن حضرات پادشاهزادگان و وصول بسمرقند و بنا گلی

روز دوشنبه بیست و یکم رجب سنه احدی

تا غایت ان بحر مکرمت و احسان بکشتی در امده از اب بگذشت و دران مکان مخدوم زادگان امیرزاده الغ
بیک و امیرزاده ابرهیم سلطان و جمله قیسان شق عصمت و جلالت سرایملک خانم و تومان اغا و بیکیسی
سلطان و سایر شاهزادگان و اغایان و مجموع اشراف و اعیان بلاد ماوراء النهر و سمرقند برسم استقبال امده
دیده بدیدار خجسته صاحبقران سعادتمند روشن شد و زبان بدعا و ثنا گشاده مراسم تهنیت بتقدیم رسانیدند
و پیشکشهای سزاوار کشیده درم و دینار بسیار نثار کردند و دو روز در مرغزار توقف نموده در روز دوم
خانزاده علاء الملک که از اجله سادات انجا بحسب ذکر و نباهت شان امتیاز داشت طوی و پیشکش
کشیده تنسوقات مناسب بعز عرض رسانیدند و روز سه شنبه بیست و سوم ماه حضرت صاحبقران
کامیاب بر سمند باد رفتار سوار شده و قطع منازل فرموده موضع دورسلمین معسکر ظفر قرین گشت
و دران مرحله دری برج خلافت امیرزاده شاه رخ از قبة الاسلام هرات رسیده بشرف تقبیل انامل
فیاض مشرف شده لوازم تهنیت بجای اورده برکات مناسب بموقف عرض رسانیدند و دران وقت
و منزل امیرزاده عمر ولد امیرزاده میرانشاه که شهریار جم جاه او را در سمرقند گذاشته بود بدولت بساط
بوس سرافراز امده و چون در مدت غیبت ان حضرت با رعایا و کافه برایا معاش پسندیده کرده بود در تربیت
و عاطفت پادشاهانه اختصاص یافت و روز سه شنبه سلخ رایت نصرت شعار از انجا نهضت نموده
قبة الخضراء کش از مقدم همایون ان حضرت جنت وش گشت و از حسن عقیدت و صفای سریرت مولانا
دین دار بزیارت قدوة الواصلین شیخ شمس کلال و سایر مشایخ بزرگوار و بعد الیوم داد مسافت و نذور
و صدقات بفقرا و مستحقان و ارباب احتیاج رسانید و از انجا روان شده و مسافت پیموده در
کوشک باغ دلگشا ظاهر سمرقند که دران حین باتمام رسیده بود نزول اجلال فرموده و دران مکان
بانزهت شاهزادگان و اغایان و ارکان دولت و اعیان حضرت حاضر امده زبان بتهنیت گویا کردند
و چندان در و گوهر و زر نثار کردند که رسم از نو نیاز از جهان برخاست و در روز سه شنبه بیست و یکم
شعبان ماه مذکور که بطالع سعد دار السلطنت سمرقند فی ابین وقت و اسعد ساعت در امد

بیت
باز در امد بشهر کوکبه شهریار ٭ عزت فردوس شد از قدمش ان دیار ٭

و بعد از استحکام بصدق
و اخلاص تمام صاحبقران نوشیروان اساس بزیارت فیض رسان قثم بن عباس حمن و تبرک جست
و مقیمان و مجاوران مزار را بصلات و صدقات بی پایان مستظهر و شادمان گردانید و از انجا به
خانقاه مهد علیا تومان اغا قدم رنجه فرموده و بعد از ان بجنت باغ چنار از فرموده صاحبقران دلشاد
محسود گلستان ارم گشت و در انجا بعیش و عشرت مشغول شده داد طرب و کامرانی بداد و بعد از
ان موضع فرح افزای بباغ بهشت نقل کرده بساط نشاط مهد ساخت و بعد از ان حضرت خسرو بتمهد
از باغ بهشت عنبر سرشت بباغ بلند خرامید و دران ایام ایلان و اغرق که در عقب بودند رسیدند و

سکان دیار ماوراء النهر که مدة الحیوة پیل ندیده بودند از ان هیکل مهیب در ترکیب عظیم تعجب می نمودند
و انگشت تحیر بدندان گرفته بر کمال صنع قادر بیچون افرینها خواندند و حضرت صاحبقران ممالک ستان مجموع
شاهزادگان و اغایان و امرا و نوئینان و اشراف و اکابر اطراف ماوراء النهر را بعطا و بخشش و اعداد انعام
برکات و تنسوقات ممالک هندوستان فرخناک و شادمان گردانید و سارنگ برادر بزرگ ملو خان را که
در پنجه تقدیر اسیر و دستگیر شده بود با ده زنجیر فیل و دیگر امتعه و نفایس کشور هند باسیر و پیش امیرزاده
محمد سلطان فرستاد و برای مجموع امرا که در سرحد مغولستان قرار و استقرار داشتند ارمغانی روان کرد و
شاهزاده جهانیان امیرزاده شاه رخ رخصت انصراف یافته متوجه هرات گشت و در اثناء این اوقات
بتعمیر مسجد جامع که مکنون ضمیر افتاب تاثیر پادشاه جهانگیر بود فرمان داد و در روز یکشنبه چهارم ماه رمضان
سنه احدی و ثمانمائه عمت برکاته که قمر در اسد بود مشرف از نشه افتاب و متصل بقدوس زهره مهندسان
صاحب هنر و استادان دانش و ندر ساعتی بایسته و بطالعی شایسته در بنا ان شروع نمودند و عمله و پیشه
کاران که هر یک در فن خویش عدیل و نظیر نداشتند و دران مهم غایت جهد مبذول میداشتند و سنگ
تراشان ماهر که از حدود ممالک جمع امده بودند دویست نفر بودند نقش مسجد کار میکردند و پانصد کس در
کوههای بیرون سنگ و فرستادن اب بشهر کمر جهد و اجتهاد بسته بودند برای فهم اوردن و نقل الات
و ادوات نود و پنج زنجیر فیل که از دیار هندوستان بسمرقند رسیده بود تعیین رفت و سنگهای عظیم
بگاو و گردون میکشیدند و سبق نهایر شاهزادگان و امرا و نوئینان و ارکان دولت و اعیان حضرت
منقسم گشت و هر کس در امری که تعلق باو میداشت مساعی جمیله بتقدیم میرسانید و در اثناء این اوقات
امیرزاده محمد سلطان که بموجب فرمان در سرحد مغولستان بود با معدودی چند از خواص و مقربان رسید و
در خانقاه تومان اغا بشرف پابوس استسعاد یافت و بمراسم نثار و پیشکش قیام نموده ان حضرت قرة
العین سلطنت در اغوش گرفته پرسش فرمود و از کمال اعتنا و اهتمامی که فرمان فرمای هفت اقلیم در
اتمام ان بقعه خیر داشت اکثر اوقات بنفس همایون بر سر عمارت حاضر میشد تا بیامن التفات همایون
او شرفات عالیش از ایوان در گذشت و باندک زمانی چهارصد و هشتاد ستون از سنگ تراشیدند که
هر یک از کوه بی ستون نشان میداد افراخته شد و مجموع سقف رفیع و فرش بدیعش از تختهای سنگ
تراشیده ساخته و پرداخته امد و چون غرض اصلی از تسوید این اوراق تاریخ است نه انشا و توصیف در
تعریف ان بقعه شریف بهمین قدر اکتفا رفت **ذکر بعضی از حالات که در اثناء این احوال شد در ایام اقامت صاحب**
و متصل ایام حالات ایران که بعضی که نور بصر سلطنت بوده در اوایل سنه ثمان و تسعین و سبعمائه امیرزاده میرانشاه
کو در کار اهوی شکار دامن کمر گشته بعزم این کار بر سمند باد رفتار سوار شده و در صحرایی مرغزار که
بهم رسیده دو جوار مزار ابن عم نخجیربان شکاری فراوان جمع اورده و در اثناء تک و تاز شاهزاده کرده

زار بتوجی از خورده واز فراز زین دو نکشته خواست که فوج را از هم بدست کیرد ناگاه از حکم ربانی وقضا
اسمانی تیر وکردن بر زمین افتاد وبعضی کفته اند که فوج کرفته بقربوس زین رسانید وان صید طپیده واسب
رسید وشاه زاده از بالای زین بر زمین افتاد وعلی ای التقدیر بر ان شد نشان سقط بیهوش کشته وازین واقعه
عظمی خروش از نهاد لشکر برامد امرا واعیان رعب با این شاه زاده کامران اورده قلق واضطراب اغاز کردند
تا ابدا (?) زمدق (?) اشک بر خود جنبیده فی الجمله اثر حیات در او مشاهده افتاد وبعد سه شبانروز حدنوبت عش (?)
بر ذات پسندیده سمات رسیده کشت واز طبیبی که متصدی معالجه او می بود یا بتصد یا بسهو وعهد با باغرا
جی ددن دادی (?) تقصیری واقع شد وخللی فاحش بدماغ شاه زاده کامکار بر دان که مملکت هلاکو خان را بوی
ضبط کرده بود که مزیدی بر ان متصور نبود راه یافت وبنا برین اکثر اقوال وافعال او بنهج صادر می شد که مرضی وپسندیده
عقلا نبود وکاه بمجرد خیالی بخون بیکناهی فرمان میداد وکاه از طریق اسراف کنجی را که بانی بی نهاد وبسیاری
از امور که لایق سلطنت شهریار نکاب بی بود از ابجاد (?) ... ل فصل تابستان بی موجبی لشکر بجانب بغداد
کشید ودر شبانروزی دو منزل قطع میکرد بتصور انکه سلطان احمد جلایر از اوازه توجه رایت حضرت
شعار بغداد را کذاشته راه فرار پیش کیرد وچون بقنبا بر ملک رسید از جانب تبریز قاصدی امد وخبر
اورد که طایفه از روسا واعیان ان دیار بام عهد وپیمان بسته داعیه ان دارند که غدری انگیزند وچون
همت شاه زاده عالمیان رخصت نمیداد که بی نیل مقصود مراجعت نماید بدان سخن التفات ننمود وهم چنان
می راند تا بظاهر بغداد نزول فرمود وبنا بر انکه سلطان احمد میدانست که دران هنگام محاصره دار السلام
نصرتی داده پای ثبات در دامن اصطبار کشید واب تحمل بدندان تجلد کرفته جای خود محفوظ داشت وچون
الحیان (?) ان تبریز متعاقب رسیده خبر طغیان اهل انجا مکرر واسعرو (?) عرض داشت وبعد از دو روز که موکب ... آسم (?)
مرکز خیام سپهر احتشام کشته بود رایت فتح ایات از انجا مراجعت نمود وهر روز دو کوچ میفرمود تا بمقصد
رسید وجمعی را که اندیشه خلاف داشتند شاه زاده کامران از میان برداشت ویکی از ان جمله قاضی تبریز
بوده در این سال هجری نوبت مخالفت سید علی شکی ارلات تحقیق ناکرده لشکر بولایت او کشید و
حاصل مملکتش را از ضامت (?) وناحق بباد تاراج داد وچون صیت اشتغال شاه زاده بلهو وسرود در اقطار
انتشار یافت کرجیان که از مهابت سیف وسنان لشکر توران در زوایای اختفا خزیده بودند در مدت
غیبت حضرت صاحبقران کردون غلام ودرقد او بجانب هندوستان پای جسارت از حد خود بیرون
نهاده دست تعدی باذیال ممالک محروسه دراز کردند ودران اوان سلطان سنجر حاجی سیف الدین
بموجب فرمان صاحبقران سعادتمند قرین سلطان احمد جلایر را در قلعه النجق محاصره میکرد ودور کرد
قلعه دیواری کشیده بود بلند ومحکم که هیچکس را مجال دخول وخروج ممکن نبود واهالی حصار قحط
بتنک امده بودند ودر مضیق حیرت افتاده ودرین اثنا کرکین حاکم کرجستان جمعی کثیر از کرجیان جمع کرد

رابعد

را بعد سلطان طاهر محصوران قلعه النجق فرستاد وسید علی شکی با وجود انکه جلی وزنبور اسلام اراسته بود
بواسطه انکه لشکر شاه زاده ولایت او را غارت کرده بودند با ایشان اتفاق نمود وبتوجه قلعه النجق شده بمملکت
اذربایجان در امدند ودست تطاول وتعدی دران برآورده متصدی خرابی مسلمانان شدند وچون سلطان سنجر از
ازدحام مخالفان اگاه شد بضرورت از دور قلعه برخاست به تبریز رفت وصولت وصورت حادثه را بعرض
امیرزاده میرانشاه رسانید دران جناب پسر خود امیرزاده ابابکر را با طایفه از امرا مثل سلطان سنجر وحاجی
عبدالله عباس وغیرهما جهت تسکین دادن ان فتنه امر فرمود وایشان روی جلادت بجانب النجق اوردند
وچون کرجیان بظاهر قلعه النجق رسیدند سلطان طاهر را از انجا فرود اورده با ایشان ملحق شد وقلعه را با جاصح (?)
صالح وسید احمد علیشاهی وبعد از نا وعبادت ... بهادران است وچون مقصود کرجیان استخلاص
سلطان طاهر بود بعد از ان که این صورت میسر شد مراجعت نمودند وهم دران نواحی لشکر تبریز را
با ایشان ملاقات دست داد واز جانبین بتسویه صفوف اشتغال نموده نیران محاربه اشتعال یافت
وچون مخالفان در غایت کثرت بودند تاوران کرجی برانغار وجوانغار شاه زاده ابابکر را از جای بر
کرفتند ودرین اثنا سیف علی ان تکلب بیرون تاخته متوجه شاه زاده ابابکر شد واو در سن هژده سالکی بود
در مقام مردانکی استاده بیک چوبه تیر سید علی شکی را بر خاک هلاک وبوار انداخت وچون کرجیان غالب
شده بودند ولشکر تبریز را منهزم ساخته امیرزاده ابابکر مصلحت در توقف ندید لاجرم عنان عزیمت از ان
معرکه بر تافته خود را از غرقاب بساحل نجات رسانید وکرجیان نیز باوطان خویش باز نهادند وامیرزاده میرانشاه
مایل بعیش وعشرت وشرب خمر ولعب شده از تنسیق امور مملکت غافل بود وبدان جهت اختلال
باحوال ملک راه می یافت وچون حضرت صاحبقران تاج بخش کیتی ستان از یورش هندوستان مراجعت نموده
در مستقر عز وشرف قرار کرفته بسمع همایون رسید که ضبط ممالک اذربایجان معروض داشتند ودرین اثنا
حرم محترم امیرزاده میرانشاه یعنی بانوی عظمی خانزاده از شوهر خود بسببی از اسباب رنجیده از تبریز بسم
سمرقند رفت ودر قصر باغ چنار بشرف بساطبوسی حضرت اعلی مقدار استسعاد یافته حال ضعف دماغ شوهر خود
بعرض رسانید وگفت اکر درین اوان رایات عالی سایه وصول بران دیار نیندازد ظاهرا بمخالفت خواهد
کرد واین معانی موجبان شد که حضرت صاحبقران از مشاق یورش هندوستان هنوز نیاسوده وبیش
از چهار ماه در مستقر سریر سلطنت نیاسوده بار دیکر بر توجه بران جازم خواهد شد ونواجیان بهرام صولت
باطراف مملکت فرستاده تا جار رسانیدند که لشکریان استعداد یورش هفت ساله کرده بدرکاه عالم پناه
شتابند وامرا امیرزاده شاه رخ مثل سید خواجه وشیخ علی بهادر وجهان ملک وپیر محمد فولاد برحسب فرمان
بهرات رفتند وپادشاه زاده مشار الیه کفتند که بموجب فرموده شما را با لشکر خراسان عزیمت اذربایجان
می باید کرد وامیر سلیمان شاه وامیر سید خواجه را در مقدمه روان ساخت وبعد از اجتماع لشکرها شاهزاده

چتر انجت پای مبارک در رکاب سعادت آورده براه بسطام و دامغان در حرکت آمد و چون در جاجرم اتفاق
نزول افتاد توکل قورچی از آزاد و دعا علی رسیده خبر رسانید که سپاه خراسان براه شماسیا و استراباد روند که رایات
جهانگشای از جیحون عبور نموده از بسطام و دامغان خواهد گذشت شاهزاده اطاعت مثال واجب الامتثال
نموده با لشکریان خراسان عنان بجانب شماسیا تافت و در آن راه بسبب صعوبت طرق و علفهای
گرانی چندان چهارپای در پرورش تلف آمده زبان بیان از تعداد آن عاجز گشت و بعد از تعب و مشقت بسیار به
فیروزکوه رسیدند و به مهر و نیف دیر روزی از آنجا روان شدند و حضرت صاحبقران گیتی ستان امیرزاده
محمد سلطان جهت ضبط ممالک توران در سمرقند بگذاشت و جمعی از امرا را که تفصیل اسامی ایشان موجب
تطویل می شود بدستور سابق در خدمتش بازداشت و امیرزاده اسکندر و امیرزاده عمر شیخ بهادر را بحکومت
اندکان تعیین فرمود و خسرو ممالک عرب و عجم در هشتم محرم سنه ثمان و ثمانمائه بطالع مسعود در زمان محمود
پای در رکاب نصرت انتساب آورده سوار شد و منازل قطع کرده و شرف زیارت مشایخ کبار
قدس الله تعالی ارواحهم دریافته چون به بلخ رسید در وثاق امیر بادکار برلاس که داروغه آن ولایت بود فرود
آمد و امیر مشارالیه نیز ترتیب اسباب طوی و پیشکش قیام نموده وظایف خدمتکاری بتقدیم رسانید
و از آنجا روی براه پل بفضل الله آورده چون سارق قش جام محل نزول خدام عالی مقام گشت حرم پادشاه و امیر
زاده شاهرخ ملکت آغا و گوهرشاد آغا و فرزندان از هرات آمده و در آن محل بشرف بساط بوس فایز گشتند و
امیرزاده سیورغتمش که پیش از این بتاریخ پنجشنبه ثامن رمضان سنه احدی و ثمانمائه بطالع سنبله در
هرات از ملکت آغا متولد شده بود بنظر کیمیا اثر پادشاه هفت کشور رسیده هم در آن منزل امیر آقبوغا
نیز از هرات دریافته حضرت صاحبقرانی او را بنوازش و خلعت خاص اختصاص داده و رخصت مراجعت
ارزانی داشت و از آنجا نهضت نموده و مسافت پیموده بزیارت فایض الانوار شیخ الاسلام احمد جام در آمد
و بقدم صدق پیش رفته استمداد همت نمود و امیرزاده رستم را از آنجا بولایت فارس و برادر بزرگترش امیر
زاده پیر محمد فرستاد تا هر دو برادر باتفاق یکدیگر متوجه بغداد شوند و امیر سونجک بهادر را در آن
زمان در رکاب شاهزاده روان شد و رایات جلالت سمات از راه نیشابور و بسطام در حرکت آمده
از جوار ری بگذشت و چون قصر ایوانک از فر نزول پادشاه سپهر احتشام عزت افزای کیوان گشت
جناب شاهزاده جوانبخت شاهرخ بهادر که بموجب اشارت علیه از راه مازندران متوجه عراق شده بود
در آن موضع بظل رایت جهانگشای استظلال جست ذکر وصول امیرزاده میرانشاه درگاه گیتی پناه
و گرفتاری خواص ندما و بعضی ... امیر سلیمان شاه که بموجب فرمان
پیشتر جانب تبریز شده بود چون بری رسید و از کلام بیان فرمین قضیه تشویش دماغ امیرزاده میران
شاه نزد او بتحقیق پیوسته و رفتن بتبریز و ملاقات با امیرزاده مشارالیه صواب نداشت لاجرم بهمدان

رفته

رفته در آن مکان توقف نمود و امیرزاده ابابکر و امیرزاده میرانشاه حقیقت حال معلوم کردند و قاصدی
با مکتوبی پیش امیر سلیمان شاه فرستاده او را طلب داشتند و امیر سلیمان شاه متوجه آن جانب شده و
چون بمقصد رسید بعد از ورود امیرزاده میرانشاه بموکب همایون ملحق گشت و پادشاه کامکار بخت
شاهزاده را بار داده و دیگر روز امیرزاده میرانشاه بدولت پایبوس سرافراز شده نانو زدند و پیشکشها بمحل
عرض رسانید اما بنابر اخبار ناشایستی که از جانب او بمسامع علیه رسیده بود ملحوظ نظر التفات نشد و
تمور خواجه آقبوغا و جلال الاسلام بفرمان حسب فرموده جهت تحقیق و تفتیش حالات شاهزاده بتبریز
رفتند و نواب و کارکنان او را گرفته بند کردند و دفترهای دیوانی را ملاحظه نموده اموال و دواب که چند سال
را که متعلق بخزانه عامره حضرت صاحبقرانی بود داشت و شاهزاده بلهو و طرب و شرب مدام و صحبت ساقیان
سیم اندام که سبب اختلال مملکت گشت بترغیب و تحریص جمعی از مردم اهل ساز و ندیم پیشه بودند که پیوسته
ملازمت مجلس بزم می نمودند مزاج اشرف حضرت صاحبقرانی بحکم ربانی و قضای آسمانی چنان متغیر شده بود
که در این ولا فرمان داد که مجموع ایشان را گرفته بدار اعتبار کشند و بموجب فرموده حریفان نزهت سرای
فرح افزای شاهزاده را مثل مولانا محمد کاشکی که با وجود تبحر در مسایل عقلی و نقلی در شیوه نظم و نثر و فن
هزل از ابنای روزگار در زمان انفراد و استثنا داشت و استاد قطب الدین نایی و حبیب عودی و عبد المومن
گوینده که هر یک در فن موسیقی داد دادند بر این گنبد دوار سر آمد ابنای روزگار بودند بگرفتند و چون ایشان
را بپای دار رسانیدند مولانا محمد کاشکی بطریق مطایبه و ظرافت چنانچه شیمه او بود روی بقطب الدین
نایی آورده گفت که چون حضرت استاد در جمیع ابواب و حالات بر سر جماعت تقدیم داشتی اکنون نیز
همان طریق مرعی باید داشت استاد قطب الدین فرموده که چه محل هزل و امثال این سخنان است مولانا
گفت فایده نیست و جلاد نخست قطب نایی را رسن در پای انگنده برکشید و چون نوبت بمولانا محمد رسید
این دو بیت بر بدیهه انشا کرده چنانچه عقلا از اقبال او بر شعر گفتن در آن حال متحیر ماندند بیت پایان کار
آخر عمرست ... کر باید و کر نه بدست اختیار نیست ... منصور وار اگر ببرندم بپای دار ... مردانه پای دار
جهان پایدار نیست ... و رفیقان ایشان نیز از دست ساقی اجل همین شربت چشیدند و اگر چند ندیمان
شاهزاده را با ساقی رسانیدند و خواص و مقربانش را از ملازمت او منع کردند اما در مقام سلطنت بر جمیع
شاهزادگان مقدم می نشست و در یورش مصر و شام مجموع الوس بنظر اعزاز و احترام در وی می نگریستند
و چون لوای نصرت انتما بسلطانیه رسید مظفر نطنزی که صاحب اختیار عراق عجم بود از اصفهان آمده بر
تقبیل بساط جلالت مناط علم مباهات برافراخت و برکات و نخسوقات لا تعد و لا تحصی بپایه سریر اعلی حاضر
گردانید و اعلام ظفر فرجام از راه قراده و اردبیل بجانب قراباغ توجه نمود و در صحرای موغان و اقبان شکار
کرده در گذار آب ارس فرود آمد و بر آن آب پل بسته عبور نمود و بدولت عزیمت از در حوالی قنطور قندیل

برای قشلاق اختیار کرده و در انجا امیرزاده ابابکر و امیر سلیمان شاه بشرف زمین بوس سرافراز گشتند و
امرا و امیرزاده میرانشاه که مصحوب امده بود هر یک فراخور حال خویش پیشکشها بموقف عرض رسانیدند و
چون پیش ازین سیدی علی شکی ارلات بکرجیان نهر تاب فراخور حال خویش اتفاق نموده بود قلعه النجق امده
بود و جان شیرین بجرم داده چنانچه گذشت و دین ولایت برادرش سیدی احمد که تصدی منصب پدر شده بود و
تنسیق امور ولایت خود می نمود النجا حاکم شروان برده او را شفیع ساخته تا بر درگاه بدو هر مواخذه نکرده و امیر
شیخ ابراهیم که از بندگان خاص مزید قرب اختصاص داشت سیدی احمد را بپایه سریر خلافت مصیر اورده و در آن
باب کلمات شفاعت امیز بمحل عرض رسانیدند و التماس او بعز اجابت اقتران یافته منصب سیدی علی پدرش
بر او مقرر گشت ~ از لطف تو هیچ بنده نومید نشد ~ و امیر شیخ ابراهیم در مقام خدمت کمر بسته بترتیب اسباب
طوی مشغول شد و چندان اسب و گوسفند کشت که مطبخیان از بخش آن عاجز امدند و تواجیان بر لشکریان قسمت نمودند تا همه را بخشند و پیلاکات تسلیم نمودند و دیگر ما یحتاج جشن که مناسب آن
بود بعد از آن پیشکشها از کنیزکان ماه روی و غلامان عنبر بوی و قهوه چشند و جانوران کرند و
نفایس اقمشه و لطایف امتعه بمحل عرض چندان رسانیدند که از حیز قیاس و تخمین بیرون بود و از انجمله
شش هزار اسب کشید و مقارن این احوال در یک روز از اطراف و اکناف اخبار رسید که ولایت
بر قوة در باز سیکر بخش لنکر تیمور قتلغ اغلان که بعد از انهزام و نکبت توقتمش خان از پیش حضرت صاحب
قران بجانب دشت قبچاق رفته بود و حکومت الوس جوجی خان بر وی مقرر شده و از عز و دولت بهره
نعمت اقدام نموده دم از مخالفت میزد و دین و لاوغات کرده هرج و مرج بمملکت راه یافته است و ایل
و الوس او متفرق شده اند دیگر انکه ملک برقوق که سلطنت مصر و شام است باو متعلق می بود رخت
بسرای باقی کشیده و میان امرا و خواص و مقربان او حرب و نزاع واقع شده جمعی کثیر از ایشان بقتل رسیده
اند و پسرش فرج که ولیعهد بود راست چندان اختیاری ندارد دیگر انکه تغوز خان پادشاه ممالک ختای
که مدتها در بادیه کفر و ضلالت و صحرای غوایت و غوایت سرگردان سپری گشت از این سرای بدان سرای نقل کرده
و سپاهی و رعیت آن مملکت پریشان و بی سامان اند دیگر انکه خضر خواجه اغلان ودیعت حیات را
بمتقاضی اجل سپرده است و میان اولاد او شمع جهان اغلان و شیر علی اغلان و شاه جهان اغلان بواسطه
بدخویی اهل غرض و سعایت مخالفت پدید امده قصد یکدیگر دارند دیگر انکه امیرزاده اسکندر و پسر شاه
زاده مرحوم عمر شیخ بهادر با امرا و بهادران بمغولستان رفته است و بعز دولت روزافزون بر مخالفان
غالب امده است و ایشان را منکوب و زبون گردانیده و از استماع این خبر که بیکبار در اردوی اعلی انتشار
یافت سواد بهجت و سرور و نشاط و عبودیگان متضاعف گشت و تفصیل اجمال احوال امیرزاده
اسکندر و قضیه لشکر کشیدن بجانب مغولستان انکه چون خضر خواجه اغلان وفات یافته مملکت

اودیم

اودیم را امد شاهزاده مشار الیه فرصت غنیمت شمرده لشکری چند از اندکان و نواحی آن فراهم اورده با بقای
امرا مثل پیر محمد طغا بوغا برلاس و بوبک برلاس و بیان تور پیر کیجاک جته پیر حاجی ملک و غیرهم با انکه در سن
پانزده سالگی بود مانند شیر ژیان و پیل دمان بجانب مغولستان روان شده و چون شاهزاده عالی گهر بحدود
کاشغر رسید امرا بموجب فرمان در سرحد جته اقامت داشتند مثل پیر پیک ساربوغا و خداداد حسینی و امیر
شمس الدین عباس و غیرهم بموکب او پیوستند بهیات اجتماعی متوجه آن جانب شده تخت یارکنت را غارت کردند
و چون از انجا فراغت یافتند عرصه ساری قش و کلیین و الی کول و امثال این ولایت تاختند و بعد از آن متوجه
شده و بدان موضع رسیده آن حصار استوار را بسعی و کوشش بگشادند انگاه امیرزاده مشار الیه با امرا و
سپاه عنان بجانب اقسو تافتند و اقسو عبارت از سه قلعه است که در یکدیگر داده و اهالی آن نواحی هنگام
ظهور شوائب و محن حوادث و فتن جهت پناه بدانجا می بردند تا خون و مال ایشان مصون و محروس می ماند
القصه شاهزاده و امرا بمقصد رسیده در ظاهر قلعه فرود امدند و بترتیب اسباب حصار گیری مشغول
شدند و قریب چهل شبانروز جنگ و پیکار و لشکر دشمن سوز امداد یافت عاقبت متعینان آن قلعه و سایکان
آن بقعه دم از ایلی و انقیاد زده پیشکشها بعرض رسانیدند و بسیاری از تجار ولایات ختای را وقایه و وبال
خود گردانیده از حصار اخراج نمودند شاهزاده باین قدر از ایشان راضی شده زمام لشکر بازی دست
از جنگ باز داشتند و در بعضی تواریخ بخلاف این سخن مذکور است که چون دوازده روز از محاصره حصار
اقسو بگذشت و ارباب قلعه بجنگ امدند امان طلبیدند امیرزاده اسکندر ملتمس ایشان مبذول داشته
فرمود که سپاه از محاصره باز ایستادند مخالفان از التماس صلح پشیمان گشته بار دیگر اظهار یاغی کردند و آن بی
حرکت ناپسندیده اتش خشم شاهزاده اشتعال یافته فرمود تا عساکر منصوره بمهم سابق اشتغال نمایند
و ایشان روی جلادت بتسخیر حصار نهاده از سر جد و جهد جنگ اغاز کردند عاقبت بقهر و غلبه بر آن حصار استیلا
یافتند و مردان را بیاساق رسانیده زنان و فرزندان ایشان اسیر گرفتند و علی ای التقدیرین امیرزاده اسکندر
ملخص چون از مهم اقسو پرداخت طایفه از بهادران را بجانب بای و کوسن که ییلاق و قشلاق افواج مغول
بود دوان ساخت و ان جماعت بر امتثال مثال مبادرت نموده در حرکت امدند و ارباب بای را از پای در
اورده مردم کوسن را بانواع محن گرفتار ساختند و از انجا تا بادم و قشان سرزمین را تاختند و شاهزاده
جوانبخت بعد از فتوحات عنان عزیمت بجانب ختن تافت و از ختن تا خان بالغ که دار الملک پادشاه
ختای است از راه اب و ابادانی صد و شصت و یک منزل است چنانچه مورخان تفصیل ان را در مصنفات
خویش ایراد کرده اند و گویند که راه دیگر هست که از ختن تا سرحد ختای بچهل روز می توان رفت اما در ان
راه بغیر ریگ مرده و ریگ هیچ چیز یافت نمی شود فی الجمله چون امیرزاده اسکندر بتایید ملک ذو المنن بختن
رسید اهالی انجا بارشاد بخت روی توجه بدرگاه آن شاهزاده که شایسته سریر بخت بود اوردند و انواع

برکات واصناف جنگ بموقف عرض رسانیدند بمساعدت دولت واقبال حضرت صاحبقران
بی ممال قلاع وبقاع آن نواحی از شایبه کدورت خلاف ونزاع مستصفی گشت وامیرزاده اسکندر بعد
از نیل مقصود بکاشغر معاودت نموده آن زمستان دران موضع بسر برده واز خبر بوان وتفویض کردیده
بدرگاه شهریار زمین وزمن فرستاد ولیک معاودت کرد از آن جنس پایزاب پیش امیرزاده محمد سلطان روان
کرد وحضرت شاهزاده مشار الیه دران اوان بعزم یورش جته ومغولستان بالشکرها جنودش از پیش آمده بود
وچون امیرزاده اسکندر تا رسیدن لشکر در سمرقند توقف نکرده از پیش رفته بود وآثار جهانگیری بظهور
رسانیده این معنی برخاطر امیرزاده محمد سلطان گران آمده بیلاکات او را آورد کرده بسمرقند مراجعت نمود وچون
بهار شد امیرزاده اسکندر از کاشغر باندکان آمد واز آنجا بعزم ملاقات امیرزاده محمد سلطان عنان بجانب
سمرقند منعطف کردانید در اثناء راه سهیان بسمع او رسانیدند که خاطر شاهزاده متغیر است وانديشه
کردنی نموده وحفظ نفس از اندیشه این خبر اندیشناک شده بازگشت وبحصار اندکان در آمد ارکه دران
سرزمین بودند مثل پیر محمد طغای بوغا وپیر علی پسر هنس این صورت را محمول بر مخالفت داشتند ولشکر
اندکان را از ام آورده حصار را احاطه نمودند وامیرزاده اسکندر با ایشان سخنان گفته از قلعه بیرون
آمد ودر باغ گلستان از مستحدثات شاهزاده مرحوم مبرور امیرزاده عمر شیخ بهادر بود نزول فرمود وامرا
نواب وخواص او را گرفته مقید ساختند وخبر پیش امیرزاده محمد سلطان فرستادند که امیرزاده اسکندر
در باغ گلستان با نوکران خاصه بند کردند وقاضی جلال الدین نیز باندکان فرستاد که امیرزاده اسکندر را
با خواص ومقربان بسمرقند آورد وبعضی گفته اند که امیرزاده اسکندر از قلعه بیرون آمده پیش امیرزاده محمد
سلطان کس باندکان رفت واو را با نوکران بسمرقند برد ودر کنار آب کوهک حفظ نفس را بشاهزاده رشید
برسیده او را مقید ساختند فی الجمله بعد از وصول امیرزاده اسکندر شاهزاده محمد سلطان بیان تیمور
یکجک را که اتابک او بود با بیست وشش نوکر امیرزاده مشار الیه بقتل رسانیدند ذکر لشکر کشیدن
صاحبقران مظفر لوا بجهت احراز مثوبات غزا بجانب کفار کرج ودره حمشا حضرت شهریار غازی
بنابر جرات وجسارت کرجیان که سال گذشته آمده بودند سلطان طاهر را از مضیق محاصره خلاصی
داده وبار بر ده دران ولایت قراباغ از آن محل نزهه لشکر پیروزی نشان بود عزیمت غزو کفار کرجستان
وکوشمال ایشان بالغ وجهی تصمیم داده امیر شیخ ابرهیم وسیدی احمد را برخصت مراجعت ارزانی داشت
وحکم کرد که از هر ده نفر سه نفر ده روزه برداشته وسلاح وکاب مبروزی انتساب باشند وبقیه لشکر
واغرق در همانجا توقف نمایند وآن حضرت با تمام شاهزادکان عالیمقدار وطایفه از بهادران شمشیرزن
نیزه گذار بعزم دره حمشا که یکی از سرداران کرج بود ایلغار فرموده وچون کنار آب کنار وصول رایت
همایون علم تفاخر بر چرخ برین افراشت بموجب حکم جهان مطاع واجب الاتباع بر سر آب پل ببستند

مجموع مردم با اسبان از پل گذشتند وامیر شیخ ابرهیم با لشکر شروان وسیدی احمد با سپاه شکی با اردوی اعلی
پیوستند را اعلام ظفر انجام از شکی گذشته بطرف دره حمشا که ساکن کبران کرج بود روان شد ومجموع
آن از نشایبك انجا مرتبه بود که جاسوس وهم آسان آسان از آنجا گذار نتوانستی نمود لاجرم فرمان قضا جریان
نفاد یافت که لشکر جلادت پیشه بزهره واره ودبر وتیشه جنگل بریده منزل مهیا وآماده ساختند تا لشکر
بسهولت از آنجا توانستند گذشت ودران اوقات مدة بیست شبانروز برف می آرید وبا وجود شدة برودت
کثرت ثلج مجاهدان دین وپویندگان عرصه یقین همچنان می راندند تا بمواطن کرجیان رسیدند وبضرب تیغ
انتقام روی زمین را از خون آن بی دینان لعل فام کردانیدند هر کرا یافتند از جنك امان نیافت وهر که پیدا
شد در زیر خاک پنهان گشت وحمشا که سرداران قوم نابکار بود از نهیب شمشیر بهادران اسلام سغال
اسا در جنگلها دور ودست خزید ومشاکر دون مانرد در عقب او تا دره اقسوشتافتند وغنیمت وچهارپای
فراوان بدست آورده عنان مراجعت از آنجا تافتند وچون جمیع کبر ایشان بشراب خوردن معتاد
بودند وسوق الجماعت را تا آب انگور دمی نشستند وفن نمیکردند از برای تنغیص عیش وحزم قاعده آن
بدکرداران مجموع آن کهار را از بیخ بر کندند وکلیساهای ایشان را با زمین هموار کردند القصه دران دیار
از عمارات عالیه وانجار مثمره آثار نگذاشتند وبنابر شدت سرما وعدم قوت سپاه وعلیق چهارپایان
حضرت صاحبقران مظفر لوا ولشکریان نصرت انتساب با اقمشه ورخوت ودواب که از حیز حساب
بیرون بود باغرق بازگشتند ومقارن این حال بخشنده بی منت امیرزاده خلیل سلطان را پسری کرامت
فرموده او را برگل نام نهاده چند روز متعاقب پادشاه عالیشان وشاهزادکان وامرا ونوینان بعیش وطرب
بگذرانیدند ودرین اثنا برلیغ جهانمطاع صدور یافت که امرا امیرزاده میرانشاه را که در جنگ کرجیان که
استخلاص سلطان طاهر بحوالی قلعه النجق آمده بودند وتقصیری از ایشان واقع شده بود بیرغو پرسند وامیر
زاده شاهرخ وامرا دیوان بزرگ بان مهم اشتغال نمودند وبعد از تفحص وتفتیش صورت حال را بی زیادت
ونقصان بعرض شهریار جهانبان کردانیدند وان موقف جلال مثال صادر شد که حاجی عبد الله عباس وپ
محمد قراغان را چوب یاساق زنند وایشان را چوب پس وپیش زده بگذاشتند واشارت علیه بکشتن پیر
حمزه ابردی که دران معرکه پیش از همه فرار نموده بود صدور یافت وعاقبت بشفاعت شاهزادکان از ذ
تیغ جسته او نیز چوب پس وپیش خورده هریك از این سه نفر بجرمانه سیصد اسب تسلیم نمودند وان باقی
نوکران وملازمان امیرزاده میرانشاه که هیچ داشتند بقدر استعداد ایشان از پنجاه تا دویست وسیصد
اسب بستاندند ومجموع این اسپان بنادکان لشکر قسمت یافت وامیرزاده ابابکر که دران مصاف آثار
شجاعت بظهور رسانیده بود وسیدی علی را یك چوب تیر افکنده مشمول عاطفت واحسان بی پایان
گشت ودر خلال این احوال برهان اغلان که برکات تقصیر از وی در وجود آمده بود بواسطه او بکاب کلا

عظیم که مجدداً باردوی جمع همایون رسانیدند بیاساق رسید **ذکر بعضی از حالات امیرزاده پیر محمد و توجه سپاه منصور بجانب بغداد و فرار سلطان احمد** سابقاً سمت گذارش یافت که حضرت صاحبقران گردون
غلام از ولایت جام امیرزاده رستم را پیش برادرش امیرزاده پیر محمد بشیراز فرستاد تا باتفاق متوجه بغداد
شوند و چون امیر رستم و سونجک بهادر با دو هزار سوار بموجب فرمان در رکاب او روان شده بودند بشیراز
رسیدند امیرزاده پیر محمد برادر را طوی داد و خلعت پوشانید و صد هزار دینار کپکی بدو بخشید و امیر سونجک
برادرزاده اش حسن جاندار و حسن جبه که او اهرود در شیراز ملازمت امیرزاده پیر محمد بودند از راه بهار
و شتربروی ببغداد نهادند و امیرزاده مشارالیه با امیرزاده رستم نیز عازم آنجانب شده امیر سعید برلاس و
علی بیک عیسی را که امیر عباس جوشی داشت بموجب اشارتی که از بارگاه گردون اساس صادر شده بود
بضبط و نسق امور مملکت شیراز بگذاشت و چون امیرزاده پیر محمد به نوبنجان شولستان رسید تمارض نموده
بازگشت و امیرزاده رستم و امراء مذکور لراستراک را غارت کرده غنیمت فراوان گرفتند و بعزیمت بغداد از دزفول
گذشته در راه تمامت احشام سالکی و فیلی را غارت و تاراج کردند و از موضع روبندار نهضت نموده باد
راو بادکسار ایتریا خته و فرزند متوطنان آن دو موضع را اسیر و برده گرفتند و چون بمیلی رسیدند
امیر علی قلندر که از قبل سلطان احمد جلایر والی آنجا بود پای در میدان معارضه و مقاتله نهاده و عساکر منصور
بیک حمله او را منهزم ساختند و فوجی از نوکران او را دستگیر کرده گردن زدند و از صدمت سپاه ظفر پناه
خرابی تمام بمیلی راه یافت و چون امیرزاده پیر محمد بهانه مرضی که داشت مراجعت کرده بشیراز در آمد
بواسطه فساد و اغوای جمعی مردم نادان یک شربی که ملازم شاهزاده شده بودند تصورات باطل بدماغ
راه داد و بترتیب مقدمات باطل مشغول شد و طایفه از ملازمان او از آن اندیشه باطل بجا اصل آن
سعید برلاس اعلام کردند و هنگام تفحص و تفتیش جان نوکران از سخنان در حضور شاهزاده و امرا باز راندند
و امیر سعید برلاس امیرزاده پیر محمد را در قلعه فهندز مضبوط ساخت و جهت احتیاط حفظ نیز در آن بقعه ساکن
شد و علی بیک عیسی را بحفظ مملکت شیراز باز داشت و عرضه داشتی بپایه سریر اعلی رسیده عرضه داشتی
رسانید حضرت صاحبقران یرلیغ داد که امیر الله داد بشیراز رود و مفسدان بدآموز را سیاست کند تا عرصه
جهان ملک از خار فساد و بیداد پیراسته گردد و امیرزاده رستم را بجای برادر بر بیک نشاند و خودش را بند کرده
باردوی همایون رساند و امیر مشارالیه بر حسب فرموده در حرکت آمده چون بشیراز رسید از اهل شیراز آن
که در مکتب بدآموزی شاهزاده اشتغال نموده بودند مولانا محمد خلیفه و سید جراح و رستم خراسانی را
بیغو بیاساق رسانید و سوی قورچین را دست و پای بریده و مبارک خواجه و محب شربت دار و شیخ
زاده فرید را بند کرده و نشان فرمان در ملک عرب امیرزاده رستم بجانب عراق عرب فرستاد و چون در
میلی صبحانه فرار امیر علی قلندر منشور خاقان منصور بامیرزاده رستم رسید و خودش شاهزاده چون

بر مضمون آن وقوف یافت در حال عنان عزیمت بجانب شیراز تافت و حسن جاندار و حسن جبه بر حسب
فرمان در رکاب امیرزاده مشارالیه بازگشتند و امیر سونجک براه جیجال بدوی توجه باردوی همایون که در قراباغ
بود آورد و چون امیر علی قلندر از صدمات عساکر گردون مآثر گریخته ببغداد رفت و کیفیت حادثه را بعرض سلطان
احمد رسانید خوفش قلق و اضطراب عظیم نمود و از غایت سراسیمگی فرمود تا دروازه ها ببستند و در آن هنگام
بعز دولت روزافزون قضیه بس غریب عجیب از پس پرده غیب ظاهر شد تبیین این مقال آنکه حضرت صاحب
قران ممالک ستان زمام حکومت خوزستان و ضبط حدود آن را در کف کفایت و قبضه درایت امیر شیخ دران
نهاده بود و او دل بر جمیع مال قرار داده دست ظلم و ستم بگشاد و از متمولان آن ولایت مثل شمس الدین بهلال
و غیره اموال فراوان بستاند و جمعی را از متعینان حویزه بقتل رسانید و با هزار سوار متکمل روی ببغداد
نهاده در زمره خدمتکاران سلطان احمد انتظام یافت و سلطان بچشم اعزاز و احترام در و نگریسته پایه
قدرش را از فرق فرقدین بگذرانید و شروان پوشیده و پنهان با امراء بغداد و ارکان دولت اساس دوستی
و محبت بنیاد نهاد و هر یکی از ایشان را بمبلغی خطیر از ده هزار دینار تا سیصد هزار دینار بغدادی محظوظ
ممنون ساخت و دقاخاتون عمه سلطان که سلطان تربیت یافته او بود و از حین طفولیت تا آن زمان
نسبت با احمد شرایط شفقت بجای می آورد خدمتهای پسندیده کرده از قضاء الهی منفصل وجهی که بهر کس
داده بود از نویسنده شروان ضایع شده بدست یکی از نوکران سلطان احمد کوده بهادر نام افتاد و در آن
ایام که سلطان از خوف و خشیت توجه سپاه نصرت شعار صاحبقران سعادت یار دروازه های بغداد
بسته بود دهشت و حیرت بر ضمیرش غالب گشته اندیشناک نشسته بود کوده بهادر آن صحیفه را بعرض او
رسانید و در آن منفصل مبلغ ده هزار دینار بنام رافع سبقت بود توهم سلطان احمد از این جهت یکی در هزار
شد فی الحال کوده بهادر بنشاند و بدست خود گردن زد و در آن اوقات سلطان احمد شروان را با جمعی
امرا مثل قطب حیدری و غیره بتاخت قوم اویرات فرستاده بود یادگار اختاجی را روان کرد تا امراء
شروان را بقتل رسانیده سلطان احمد خود را در ورطه بلا و عنا دید و بعد از اندیشه دست در دامن حیله
زده پیکی را از امرا و ارکان دولت خود را در خلوتی بطلبید و او را امیدوار گردانیده بگفت روا باشد
که فلان کس که برکشیده و تربیت یافته این درگاه است بی موجبی دل دگرگون کرده با مخالفان دولت من
اتفاق نماید اکنون مصلحت چیست آنکس زانو زده معروض داشت که هر چه رای صواب نمای پادشاه اقتضا
کند عین صواب خواهد بود سلطان گفت اگر ترا تربیت فرمایم مبادا که تو مانند دیگران بر کفران نعمت اقدام
نمایی و با عاصیان یار شوی آن شخص بتضرع و زاری سوگندان بر زبان آورده عهد و میثاق می بست
سلطان سیر بود که او را بیاساق رسانید و اموال و جهات و خان و مان آن عاصی را بهم سیورغال بگیر
و چون آن بیچاره بر آن خدمت قیام نمود دیگری را طلبیده بهمین نوع بیگناه کشت و بهر وجهی که توانست در

بیست و هزار کس از مردم خود را در شهر از میان برداشت منقولست که در روزی که سلطان نومید از جان خود را
دست خون کرده بود زنده از بالای قصر بزیر می انداخت فراشی پیش او رسید سلطان باوی گفت که فلان و فلان را بکش
فراش گفت نیکو کردی من و تو باید که زنده باشیم مهم دیگران سهلست سلطان احمد در خشم شده شمشیر از دست
بینداخت و فراش بجان امان یافت بعضی از مورخان گفته اند که دلشاد خاتون را که بجای مادرش بود و او را از خورد
پرورده بزرگ کرده بواسطه فرستاد تا بالش بر روی او نهاده بان طریق هلاک ساختند و دیگر زنان و
خدمتکاران که در حرم دولت او بودند بیشتر را بدست خود کشته در دجله انداخت و زعم برخی آنست
که روی پوشان حرم را با وفا خاتون در کشتی نشانده بهانه انکه بواسطه فرستم و چون بوسط اب رسید
ملازمان و ملاحان که در کشتی بودند باشارت نامبارکش همه را غرق کردند القصه سلطان بیرحم چون
از امرا و سقایان و خواص و محرمان باز پرداخت در خانه را بسته هیچکس را از بقیة السیف پیش خود راه
نمیداد و جمعی از خاص که باورچیان بودند می اوردند در میزدند و بخدمتکاری با کنیزکی میسپردند و از انجا باز می
گشتند و چون چند روز دیگر کار دشوار او بیرون بگذشت شش کس از محرمان را که برایشان اعتماد تمام
داشت و در اجل ان جماعت تاخیری بود فرمود که هفت اسب از طویله خاص بیرون آورده بر ان جانب
دجله بردند و در ظلمت لیل بکشتی از اب بگذشت و با ان شش نفر سوار شده روی بجانب قرا یوسف ترکمان
نهاد و صوفی سلطنجیان بدستور سابق بدر خانه می بردند و بجای می سپردند بان بیکسند و خدمتکاران دعوی
فراغ بال می خوردند و از پیر و جوان هیچ از پند او ... اطلاع نداشت و چون سلطان احمد با قرا
یوسف ملاقات کرد غارت بغداد را که هم چون روی عروسان اراسته بود در منظر او جلوه داد و ترکمانان
که با خود بقبة السلام برده در کار اب منزل ایشان مقرر کرد اند و خود بکشتی نشسته از اب بگذشت
و از تاراج شهر پشیمان شد مجدان سلاح و اسب خوب و درجوت واقعه مرغوب بقرا یوسف و الکه
داد که خرسند گشتند و نگذاشتند که دست تعدی بال رعایا دراز کنند و بنا بر انکه از هجوم سپاه نصرت
نشان حضرت صاحبقران ممالک ستان بغایت خایف و هراسان بود جاسوسان برگماشته تجسس
احوال حضرت می نمودند چون در اواخر سنه اثنین و ثمانمایه مسموع او شد که رایت کردون مماس پادشاه
کشورگیر عزیمت سیواس دارد اندیشید که اگر حضرت عالی مقام بولایت روم و شام در اید ما خلاص دشوار
ارسد و در کرد لاجرم عیال و اطفال و نقایس اموالی که در بغداد داشت برگرفت و با قرا یوسف از مدینة
الاسلام نهضت نموده از فرات گذشته عازم روم گشتند و چون نزدیک حلب رسیدند تمور تاش
والی انجا و دیگر امراء مصر و شام با ساز و اهبت تمام بعزم جنگ از شهر بیرون امده صفها بیاراستند
شاهزاده نورالوردی و شاهزاده معتصم و علی پادشاه و سیادش و شاهین و دقیع و اقبوغا شکرچی و جمعی
دیگر از سلاسل بلابجبان قصر وجود ایشان از پای در نیامده بود و دران یورش همراه سلطان احمد بودند

ویار علی برادر قرا یوسف و پیر حسین سعد و الیاس و غنام و دیگر سرداران ترکمان با حاکم حلب قرا یوسفان
راه نمودند بالجمله چون ترتیب صفوف از جانبین دست داده نایره حرب بالا گرفت و طوفان بلا از سر گذشت
اخر الامر امراء مصر و شام روی بانهزام نهاده در شهر تحصن کشتند و دران معرکه اموال و اسلحه فراوان بدست
لشکریان افتاد و سلطان احمد متوجه روم گشت و چون شهریار غازی یعنی ایلدرم بایزید شنید که سلطان احمد
نزدیک رسید بتقدیم استقبال پیش امد و هر دو پادشاه از اسب فرود امده شرایط تعظیم و تکریم بتقدیم رسانیدند
و یکدیگر را در کنار گرفته اسپان کشیدند و قیصر سلطان را طویی پادشاهانه داده مجلس بزم بیاراست و اخراجات
کما هیبه را جهت خرج مطبخ او گذاشت و خود بسیواس رفت و سلطان احمد چندگاه بعیش و طرب گذرانیده قیصر
او را ببرسا طلب داشت و جشنهای عظیم ترتیب داده بعد از فراغ از سور و سرور تا رخوت سلطان بکوتاهیه امد
و درین اثنا قرا یوسف نیز از نهیب لشکر قیامت اثر بشام برهم بر و ایلدرم بایزید جناح لشکر احسان و رافت بر او
گسترده فرمود که مال ان شهر بوی مسلم دارند و امیر قرا یوسف در انجا رحل اقامت انداخته پای در دامن فراغت
کشید و مشغول بود تا از غیب چه رخ نماید **گفتار در توجه صاحبقران بجانب گرجستان بخصوب تایید
الهی متعال و ذکر فتح قلاع و غزوات و نصرتها دران دیار** چون فصل زمستان منتهی شده اوان
بهار رسید حضرت صاحبقران کامکار از قشلاق قراباغ بیرون امده بجشن و سرور فرمان داد و شاه
زادگان و امرا و گردنکشان اطراف را جمع اورده در قضیه توجه بجانب گرجستان با ایشان مشورة
فرمود و چون چند روزی بسر و سرور گذرانید آن حضرت پرتو التفات بر احوال لشکر جلالت سمات انداخت
مجموع مخدوم زادگان و نوئینان و سایر سپاهیان را اولکا داده و باد کار را سوار ساخت و از سر
انتقام و کین که در زمان غیبت رایت فتح ایات گرجیان پای جسارت از حد بیرون نهاده بقلعه النجق امده
بودند چنانچه سبق ذکر یافت روی جلادت بولایت گرگین بید بن نهاد و چون قطع مسافت صحرای بردع
محل نزول لشکر شهریار بالغ گشت امیر طهرتن که حصة خویش را از جملة ان کمینه بندگان این ملک ذوالمنن
می شمرد از ارزنجان روم رسید و بشرف بساط بوس سرافراز شده تا نوز و پیشکشهای لایق کشید و حضرت
صاحبقران دریا نوال بر نوازش و ترتیب او اقبال نموده بکلاه و کمر مرصع و خلعت زربفت قامت قابلیتش را
زیب و زینت بخشید و بعنایت طوق و علم و نقاره کوس بشادیانه از موقف اهتمام صدور یافت طنطنه
شوکت و ابهت خدمتش در حدود روم و ان نواحی افتاد و رخصت انصراف یافته بمصابت مهمات حفظ
ان ولایت کما یجب و ینبغی از تعرض رومیان مامور گشت و رایت نصرت نشان از انجا در حرکت امده بجز
گرجستان از وصول موکب همایون پای تفاخر بر اسمان نهاد ایلچی نزد ملک گرگین فرستاد که طارا احمد
جلایر بدرگاه ما فرستد گرگین که از جاده مستقیم انحراف داشت چون بر مضمون پیغام اطلاع یافت
در برابر جوابی نه بر وفق صواب گفت و فرستاده باز گشته سخن ان بد کیش را بسمع خجسته پادشاه رسانید

مغز رسانید و آتش خشم جهان سوز آنحضرت شعله کشید و اغرق را گذاشته بتعجیل هر چه تمامتر دوان شد
و در زمان داد تا لشکریان بولایت اهل شرک و ضلالت در آمده دست بنهب و غارت و تخریب عمارت و قطع
اشجار و دفع اثمار گشادند و ایشان بر حسب فرموده بناهای عالی را با زمین هموار ساختند و درختهای با
میوههای رسیده و غلها با خوشه کشیده از بیخ بر کندند و گرجیان شقاوت فرجام از خوف جان سپاه حوزه
اسلام پناه بمواضع حصین و قلاع رصین برده بودند که عقل گره گشا فتح آن نهاد آید بهای درار آن
قبیل محالات می شمرد سالکان مسالک غزا و جهاد در اندک زمانی پانزده قلعه از قلاع مشرکان را مسخر ساختند
و هر که بدین اسلام در نیامد بتیغ المجاهد فرستادند و بعضی اوقات غازیان سعادتمند در صندوقها
نشستند و جمعی را بطنابها و زنجیرها استوار می ساختند و از سر کوه در برابر مغارها که آن بی دینان
در آنجا تحصن نموده بودند فرو میگذاشتند و ایشان دست بتیر و کمان گشاده بدکیشان را مقهور و
پریشان می ساختند و حضرت صاحبقران که بعون توان جمعی از مردم خراسان را بمحافظت تفلیس نامزد
فرموده بنفس همایون در دشت مغران فرود آمد و گرگین بیدین چون جلادت غازیان موکب ظفر قرین
مشاهده نمود از میدان ستیز روی بوادی گریز نهاد و سرداران و نامداران گرج بقدم انقیاد پیش
آمده امان خواستند و چون آن ولایت در تحت تصرف ملازمان رکاب خسرو جهانگیر آمد کلیساها
ویران ساختند بجای آن مساجد و معابد بنیاد نهادند و بعد از فتح مملکت گرگین حضرت صاحبقران با لشکر
اغرق دیگر گذاشته از دشت مغران بر سبیل استعجال بجانب دره جانی بیک کوچی روان شد و اطراف
آن دیار بباد غارت رفته جانی بیک از خوف جان بپایه سریر اعلی شتافت و جمیع حصار و مغاره بیکبار
تسلیم نواب حضرت نمود و لشکر منصور در آن ولایت قتل و غارت کرده با غنایم موفور در ظل رایات
فیروزی آیات بازگشته باغرق ملحق شدند و حضرت صاحبقران و سید خواجه و جهانشاه را بتاخت
ولایت کرجستان روانه ساخت و خود براه سماوا که امیر شیخ علی از آن راه رفته بود در حرکت آمد و ارباب
جهاد و اصحاب جهد و اجتهاد جهت اضرار کفار غلها سوختند و کلیساها ویران ساخته با اسب و گوسفند
بیشمار مراجعت نمودند و باردوی شهریار جمشید فر فریدون اقتدار پیوستند و در آن راه قلعه در غایت
رزانت و نهایت متانت چون خبر کیتی گشا بوصول بر آن مکان انداخت یرلیغ واجب الاذعان
نفاذ یافت که لشکریان بی توقف بجنگ مشغول شوند و ایشان بموجب فرموده عمل نموده در چهار روز
بر آن قلعه استیلا یافتند و حضرت صاحبقران فلک اقتدار بعد از فتح آن حصار امیر جهانشاه و دیگر سرداران
را با علف تمام بطلب ملک گرگین که در جنگلها و بیشهها سرگردان بیکشت فرستاد و سپاه ظفر قرین فوج
فوج در آن کوهها و درهها شتافتند و او را بسیار جستند و کم یافتند اما طایفه از خواص و نوکرانش
را دستگیر کرده با غنیمت بیرون از حیز شمار مراجعت نموده باردوی همایون پیوستند و حضرت صاحب

قران

قران از آنجا روان شده و از آب کر گذشته بسعادت فرود آمد مقارن این حال جمعی از مخبران صادق الاقوال
برای صواب نمای صاحبقران جهان گشا عرضه داشتند که جمعی کثیر از سرداران حصار زیت را مانع
دانسته پناه بآنجا برده اند همت عالی نهمت آنحضرت کمند تدبیر بر کنگره تسخیر حصار استوار که بر بالای کوهی
واقع بود انداخت و بایلغار دوان شده سپاه بدانجا کشید و لشکریان قلعه را مدار در گرد آن در میان گرفتند
و ترتیب اسباب محاصره از عراده و منجنیق و امثال آن مشغول شده جنگ در انداختند و در روز هفتم بمقتضای
یرلیغ واجب الاذعان جنگ سلطان بتقدیم رسانیدند و قلعه را فتح کرده مشرکان را بجهنم فرستادند در بین
اثنا معین پیوست که گرگین شقاوت قرین در قلعه سوانیت نشسته است و دروازههای آنرا ماسفود بحسب
و سعادت بر خود بسته آنحضرت بسد راهها فرمان داد و بعد از اجتماع عساکر گردون مآثر که بجیحون رفته
بودند نصف سپاه را در اغرق گذاشته با نصف دیگر بجانب آن قلعه ایلغار فرمود و سالک گرگین از استماع
توجه لشکر شجاعت آیین از حصار با سوار چند از برون آمده بطرف ابخاز گریخت و چون ظفر ورود بآن
قلعه رسیده بیک حمله در کشد تسخیر آوردند و طایفه از پهلوانان بتکامیشی گرگین روان شدند و بسیاری
از اتباع و اشیاع او را در راه گرفته بقتل رسانیدند و چون گرگین عاجز و بیچاره گشت سلطان طاهر پسر
سلطان احمد جلایر را از پیش خود راند و از آب ایغرون کلان گذشته و نیم جانی از ورطه عنا و غرقاب
بلا بساحل نجات بیرون برده عنان بجانب روم تافت و عاقبت از در اعتذار و استغفار در آمده و
اسمعیل نامی را بدرگاه عالم پناه فرستاد و اسمعیل اختلالی که از حوادث روزگار باحوال او راه یافته بود
در پایه سریر اعلی عرضه داشت و گفت گرگین سوگندان غلاظ و شداد بر زبان رانده که مدة الحیوة در وظایف بندگی
خدمتکاری و جانسپاری و ادای جزیه و باج گذاری تهاون و تقصیر جایز ندارد و اگر این نوبت از سر جرم
او در گذرد و بعد از این روی اطاعت از قبله فرمان برداری نتابد مراحم خسروانه عفو او در اندیشه رفته جرایم
جرایمش را بآب عفو و اغماض شسته گردد و عنان عزیمت بجانب ولایت کرج را غارت و تاراج کرده
ایوانی که یکی از امرای عظیم الشان کرجستان بود منعطف ساخت و آن دیار بتاخت و لوای شوکت
بطرف منازل قراقلقانلق برافراخت و آن قوم را غارتیده حصار ایشان را با زمین یکسان گردانید
و چون عساکر گردون مآثر ولایت کرج را غارت و تاراج کرده آتش در اماکن و مساکن آن در خانها
زدند و لوای کیتی گشای معاودت نموده و مسافت پیموده بیلاق سنکول جهت نزول در عرصه قبول آمد
در آنجا مسموع پادشاه جهان پناه گشت که طایفه از گرجیان بی ایمان در موضع قرس گرد نشسته یرلیغ
واجب الاتباع از موقف جلال صدور یافت که امیر شیخ نور الدین با جمعی از خاصان حوزه دین متین
بر سر آن ملاعین تازند و امیر مشار الیه بر حسب فرمان روی توجه بدان صوب نهاد و بعد از چند روز آن
حضرت بشره و مرصی که بنا بر ادخار نام نیک و احراز فضیلت غزا و جهاد داشت از عقب شیخ نور الدین

روان شده علم ظفر پیکر برافراشت و چون ساز القطع فرموده بدرمس کرد رسید در مدت پنج روز هفت قلعه
از قلاع آن مشرکان ثالث ثلاثه کری را مفتوح ساخته با خاک یکسان کرد و اهل اسلام بتیغ بینام عرصه
کوه و هامون را از خون ارباب ظلام لعل رنگ گردانید و رایت خسرو جهانگیر محفوف بتاییدات ملک
مقتدر از آنجا بازگشته باردوی همایون که حسب اشارهٔ علیه در سنکول نزول فرموده و در این اثنا ایلچیان
فرنگ رسیده پسر امیر برادر او که از جمله قیاصره روم بود بدست ایشان افتاده بقتل رسانیدند و بوسیلهٔ
امرا و مقربان درگاه فلک اشتباه حاضر آمده محضر اخلاص و دولتخواهی حکام و سرداران دیار خود را در منظر
کیمیا اثر جلوه دادند ذکر نامه فرستادن صاحبقرانی بقیصر روم و لشکر کشیدن آنحضرت بجانب سیواس
و استیلا یافتن بر آن مرز و بوم ایلدرم بایزید که در آن عهد قیصر روم بود بمزید شوکت و کثرت ساز و عدت
تسخیر ممالک و بسیاری اعوان و انصار و انبوهی لشکر جرار و خدمتکاران جانسپار از قیاصره ازمنهٔ
ماضیه تفرد و امتیاز داشت و اعتزاز او دست داده هیچکس ازین دانش را معتبر نشده بود و بنابرین اسباب
بخار و شغب و پندار بدماغ خود راه داده و پای جرأت و جسارت از حد خود بیرون نهاده بس ظهرتن گشت
که از رتبهٔ او بغایت بعید بود و ظهرتن صورت واقعه را عرضه داشت ملازمان موکب همایون کرد
و حضرت صاحبقرانی دانست که قیصر روم بمال موفور و ولایت معمور و سپاه نامحصور مغرور شده از
جادهٔ قویم و صراط مستقیم انحراف جسته و آنحضرت خواست که نصیحت نامه نخست نویسد بر آب
موعظت غبار طغیان و نخوت که بر حاشیهٔ ضمیر او نشسته است فرو شوید شاید که از بادیهٔ غوایت بشاه
راه هدایت گراید و از مظلم تکبر و تجبر بموضع عذر خواهی آید و از میدان مخاطره و منازعت بیرون آمده
خانه در کوی عافیت و سلامت گیرد و این همه ملاحظه پادشاه دین دار شهریار ستوده خصال نیکو کردار
بنابران بود آیینهٔ ضمیر اهالی دیار روم که پیوسته با نصاری و مشرکان فرنگ حرب و جنگ میکردند
و در اعلام معالم دین و ترویج احکام شرعی سید المرسلین صلوات الله و علیه علیهم اجمعین می کوشیدند
از غبار سم ستور سپاه منصور زنگ ملال نپذیرد و لاجرم دبیر دانش پژوه ناصدر کتاب را باین کلمه آرایش
داد که رحم الله امرء عرف قدره ولم یتعد طوره صنع باری سبحانه و تعالی بر آنکس رحمت کناد که مقام و رتبهٔ خود
بشناسد و از حد و مرتبهٔ خویش تجاوز ننماید و پای از پایهٔ گلیم خود فراتر ننهد و بعد از آن در قلم آورد که
لله الحمد و المنة که امروز بطالع مسعود و بخت فیروز زمام احکام ملک و ملت در قبضهٔ اختیار و اقتدار امال
ملازمان بارگاه بندگان درگاه ماست و عرصهٔ ربع مسکون و بسیط روی زمین بعنایت مالک الملک
بیچون و ارادهٔ قادر کن فیکون در حیطهٔ تصرف خدمتکاران شایسته و جان سپاران بایستهٔ ماست
و سلاطین ایران و توران حلقهٔ عبودیت ما در گوش و غاشیهٔ اطاعت ما بر دوش دارند و سرداران
اطراف و گردنکشان آفاق از مقتضی فرمان و یرلیغ واجب الاتباع ما تعقیدا سرموی در نمیگذرند و

بر ضمیر انور ما روشن است که سلسلهٔ نسبت بوته ترکمانان کشتی که بان منتهی می شود و همان بهتر که در سفینهٔ
ندامت و استغفار بنشینی و زورق حیات خود را از تلاطم امواج بحر غضب ما بساحل نجات و سلامت
رسانی و چون درین مدت استماع میرفت که اکثر اوقات تو بغزای فرنگ مصروف و همگی همت تو بر استیصال
نصاری بی نام و ننگ مقصور تا غایت تحریک عنان توجه و تعرض بدان صوب از مکمن قوة بحیز فعل نیامد
چه خاطر خطیر نمیخواست که بمقتضی ان الملوک اذا دخلوا قریة افسدوها از مرور و عبور عساکر گردون مآثر
تفرقه و ملالت شامل حال مسلمانان گردد و شادی و شماتت نصیب بی دینان شود اکنون وصیت آنست که
از طریق و روش آبا و اجداد اعراض و انحراف ننمایی و پای جسارت در بادیهٔ عداوت و غوایت ننهی و حدیث
اترکوا الترک ما ترکوکم نصب العین ضمیر سازی و ابواب فتنه و بلا بر خود و مملکت خود نگشایی علی من اتبع
الهدی و چون مکتوب بمهر توقیع رفیع مزین و موشح گشت مصحوب طایفه از مردم هوشمند سخندان پیش
ایلدرم بایزید فرستاد و ایشان برجناح استعجال روان شده چون بمقصد رسیدند آنچه وظیفهٔ سفارت
پیغام گذاری بود بجای آوردند اما مادهٔ صفرای و سودای بحران وجدان در غلیان و جوشش آمده بود که به
سکنجبین نصیحت و افیمون موعظت تسکین پذیرد و در برابر بحران وحشت آمیز بر زبان راند و گفت
مدتهاست که مرا آرزوی مقابله او در سر و سودای مقاتلهٔ او در خاطر است و مخزون و مکنون ضمیر آنکه
اگر او مراجعت نماید من تا بتبریز و سلطانیه از عقب بروم بیت بر بینیم تا دور گردون سپهر که را بر دهد
زبستی بمهر * درا گردش چرخ ناپایدار * کرا گرد خواهد درین کارزار * فرستادگان چون بازگشته کلمات
قیصر بعرض پادشاه والاگهر رسانیدند ازین جواب ناصواب آتش خشم جهان سوز اشتعال یافت
و با سپاه قیامت پاس عزیمت سیواس تصمیم داد و چون رایات نصرت شعار بحدود آونیک رسید امیر
الله داد که جهت آوردن امیرزاده پیر محمد بشیراز رفته بود او را بند کرده باردوی همایون رسانید و حقه نقش
را بموجب اشارهٔ علیه در دیوان بزرگ حاضر آورده بیرغو پرسیدند و چوب بیاساق زدند و بند بر پای نهاده
بگذاشتند و شیخ زاده فرید و مبارک خواجه که در آن امر ناشایسته معلم شاه زاده بودند بیاساق رسانیدند
و حضرت سلطان سلیمان مکانی حضرت عصمت سمات سرایملک خانم و خانزاده و دیگر حرمهای شاه
زادگان با امیرزاده الغ بیک بجانب سلطانیه روان ساخت و جهة ضبط مهمات ایشان امیرزاده
عمر و امیر جهانشاه برادر بزرگ امیر الله داد و مولانا قطب الدین قرمی متعین شدند و رایت ظفر نشان با
لشکری گران و سپاهی بیکران از آنجا در حرکت آمد و چون هوای ارض روم از غبار موکب فرخنده
عطر آمیز گشت امیر طهرتن با گروهی انبوه باردوی اعلی پیوسته بعنایت و عاطفت خسروانه اختصاص
یافت و بعد از دو روز طوق ظفر پیکر از آنجا حرکت نموده از ارزنجان بگذشت و حضرت صاحبقرانی
در اول محرم سنهٔ ثلاث و ثمانمایه الهلالیه فرموده متوجه سیواس شده و درین اثنا سپاهیان بمسامع علیه رسانیدند

که ایلدرم بایزید پسر خود اکرتجی ابوذ تاش که از امراء عظام روم بمزید شهامت و صرامت اشتهار داشت با دیگر سرداران
و بهادران برسم منقلای بسیواس فرستاده و ایشان از استماع توجه رایت نصرت نشان با خاطر پریشان
باز گشته اند و آنحضرت امیر جهانشاه و امیر سلیمان و امیر شیخ نورالدین و سونجک و سید خواجه و پسر شیخ علی
بهادر و دانه خواجه و دیگر سپاهیان را که بتکامیشی دوبان فرستاد امرا مذکور بتعجیل تمام رانده و از قیصریه
گذشته بلشکر روم رسیدند و آنجماعت را پراکنده ساخته آتش نهب و غارت در آن حدود و نواحی زدند
و با غنایم لا تعد و لا تحصی مراجعت نموده در ظاهر سیواس باردوی ... استوار داشت از اساس تا کنگره بسنگهای
تراشیده مرتب ساخته بودند و هر یک دو گز و سه گز و عرض قاعده دیوارش ده گز و پهنای سر دیوارش شش
گز و ارتفاعش تا کنگره بیست گز و از سه جانب خندقی عریض عمیق بود چنانچه نقب زدن میسر
نمی شد زیرا که چون مقدار یک گز میکندند آب بیرون می آمد و از جانب شرقی که محل نزول جنود ظفر ورود بود
نقب کندن صورت می بست و مصطفی دار و عضد قیصریه با چهار هزار سوار شمشیر زن تیر انداز نیزه گذار
در اندرون شهر اسباب رزم مرتب ساخته در مقام جلادت پای مقاومت و ممانعت فشرده ایستاده بودند و
اهل اخبار و تواریخ بر آنند که آن شهر از مستحدثات سلطان علاء الدین کیقباد سلجوقی بوده القصه در آن
طرف که نقب زدن تمشیت می پذیرفت نقبچیان بکار خود مشغول شدند و سپاه جلادت شعار از اطراف
و جوانب جنگ در انداختند و استادان ماهر عراده و منجنیق نصب کردند و بعد از هژده روز برج و بارو
از زخم سنگ اختلال پذیر گشت و نقبها تمام شده بروج بر سر چوب کردند و شعله قهرمان قهر زبانه بر
فلک اثیر کشیده فرمود تا آتش در ستونها زدند و چون در برجها افتاده دود دهشت و حیرت بالا گرفت
نزدیک بآن شد که حصار بغلبه و قهر مفتوح گردد مصطفی از سر عجز و اضطرار پای سکنت و انکسار
بیرون آمد و سادات و علما و ائمه و ارباب عمایم روی نیاز بدرگاه گیتی پناه آوردند و فرمان قضا جریان
نفاذ یافت که از مسلمانان بمال امانی قناعت کنند و نصرانیان و سایر بی دینان را غارت و تاراج کنند و اسیر
گیرند و آن سپاهیان ارمن با چهار هزار نفر که جنگ جسارت بآلات جنگ بانیه اکثر از ملت
بیضا بیگانه بودند زنده در چاهها افکنده خاک بر سر ایشان ریختند تا عبرت دیگر مخالفان گردد و حصار
سیواس را با زمین هموار ساخته انا منه و عمارات عالیه اش بکلی شکسته و در اثنا این اوقات بسامع
جلال رسید که سلطان احمد جلایر که با قرا یوسف از بغداد گریخته بود متوجه روم است و از بن حالی ایلغار
آنحضرت طایفه از ابطال رجال را بتکامیشی ایشان روان فرمود و ایشان ایلغار و شبگیر کرده با غرق
حلبقش رسیدند و خواهر زاده او را سلطان دلشاد و دختر ش با زنان اسیر و دستگیر کردند و سلطان
نیم جانی از آن ورطه بیرون آورده بقیصر پیوست چنانچه ذکر آن گذشت
در آن زمان که صاحبقران بمحاصره سیواس اشتغال داشت امرا از زابلستان

پوشیده

پوشیده و پنهان باردوی ظفر نشان می آمدند و اسپان لشکر را از دور دیده سر میدزدند و هیچکس از درخانه عاقبت
نمی اندیشیدند و چون بهم سیواس بر نهجی که خامه مشکین شمامه رقم بر قرطاس زد قرار گرفت ظهرتن بازدغان
باز گردانید تا بضبط سر حد قیام نماید و عنان عزیمت بجانب زابلستان منعطف گردانید امیرزاده شاهرخ را به
رسم منقلای روان ساخت و امیر سلیمان شاه با جمعی امرا و طایفه از لشکر بحضرت اشماد در رکاب شاهزاده مشار
الیه در حرکت آمدند و چون شاهزاده با سپاه ظفر پناه بزابلستان رسیدند تراکمه آنجا شهر را گذاشته فرار نموده
بودند و در کوه و صحرا سرگردان گشته شاهزاده از عقب ایشان بتعجیل براند و بآنجماعت رسیده جنگ در پیوستند
و بهادران جلادت شعار بضرب شمشیر آبدار دمار از روزگار مخالفان بر آوردند و جمع را متفرق گردانیدند و مواشی
ایشان گرفته معاودت نمودند و حضرت صاحبقران ایلچی بملطیه فرستاده اهالی آن موضع را بایلی و انقیاد دعوت
فرموده پسر مصطفی حاکم سیواس و ادر غرا انجا بود از غایت جهل و نادانی ایلچی را محبوس گردانید و از استماع این خبر
آتش غضب دارای جهان بر افروخته گشت و رایت ظفر پیکر بآنصوب در حرکت آمد پسر مصطفی با اتباع خویش
بمجرد استماع توجه خدام بهرام انتقام راه گریز پیش گرفت و چون چتر دولت سایه وصول بر آن دیار انداخت
بهادران شجاعت آثار در حال زود شهر ملطیه را مسخر ساختند و کرجیان و بی دینان را اسیر گرفته از مسلمانان
مال امانی ستاندند و حضرت صاحبقران مظفر لوا امیر جهانشاه را با دیگر امرا و لشکرها بتادیب کوچ شمال
ساکنان آن حدود نامزد فرمود و ایشان برحسب فرمان واجب الاذعان روان شدند و تا قلعه کاختا
آتش نهب و غارت در خان و مان آن بی دینان و متمردان ولایت انداختند و بعضی از قلاع را مسخر ساخته
با غنیمت فراوان باز گشتند و در ملطیه باردوی همایون پیوستند عاطفت پادشاهانه حکومت ملطیه را
با توابع و مضافات بامیر قرا عثمان ترکمان ارزانی داشت **ذکر اسباب توجه رایات ظفر فرجام بولایت
شام و شرح بعضی از قضایا که مناسب است در آن مقام** حضرت صاحبقران سپهر احتشام در
شهور سنه خمس و تسعین و سبعمایه بعد از تسخیر عراق عرب خواجه شیخ ساوه را که بکمال حسب و
جمال نسب آراسته بود با جمعی برسالت چنانچه پیش از این سمت رقم زده کلک بیان گشت و چون خواجه
شیخ مشار الیه برحبه الاسلام شام رسید او در آنجا برسم معهود موقوف داشته جبری بمصر فرستادند
و بر وفق خلاف شرع و عرف که بر ایلچی کشتن و بند نیست بنا بر اغوای سلطان احمد جلایر که در آن زمان در
مصر بود بقتل آن بزرگ و رفیقان او فرمان داد و خواجه شیخ را با مجموع ملازمان بدار البقا فرستادند تا
آنکه حکایت گشت شنوده باشند که تا آن ایلچی چنگیزخان بحکم سلطان خوارزمشاه و هجوم لشکر تاتار بدان
سبب شنیده بودند بدان امر شنیع اقدام نمودند و از وخامت عاقبت نیندیشیدند دیگر آنکه چون صاحب
قران ممالک ستان بعد از فتح آذربایجان و عراق عرب همت عالی نهمت بر دفع توقتمش خان مصروف داشت
متوجه دشت قبچاق شد المش قوچین را که برحسب فرمان حکومت و ضبط قلعه اونیک تعلق با و داشت

باز ابویسف ترکمان بمحاربه باتفاق افتاده بتقدیر ملک قدیر او دران معرکه دستگیر شد و قرا یوسف حق نعمتش
را بند کرده پیش برقوق بمصر فرستاد و برقوق توقیف ایلمش را ضمیمه جریمه سابق ساخت و درین هنگام که
ملطیه و ابلستان در تحت تصرف ملازمان آستان دولت آشیان آمد صاحبقران گردون غلام ایلچیان پیش
فرج که بعد از وفات پدرش ملک برقوق فرمان فرمای مصر و شام شده بود فرستاده وعد و وعید بحضرت اغه
ایلمش را طلب داشت ایلچیان بحلب رسیدند ایشان را بدستور سابق موقوف گردانیده خبر بمصر روان کردند و
فرج شقاوه فرجام بمقتضی انا وجدنا اباءنا علی امة در اضرار ایلچیان تقلید پدر کرده بحبس ایشان در قلعه فرمان
داد و آن خبر جانسوز فرج که معروض رای انور گشت شعله غضبی که از حرکت ناپسندیده فرج در خاطر خطیر
آنحضرت مستقر بود سر بعیوق کشید و از منازعت قیصر اعراض نموده و رایات ظفر آیات بجانب مصر و شام
برافراختن اهتمام و اولی دانست چه درین ولا لشکر فیروزی نشان بحرب سیواس و ملطیه و ابلستان اشتغال
مینمودند والیوم با ابن عیا صلاد در مقام مماطلت نیامد و مطلقا متعرض اذیال الجیش منصور نشده و هر چند امرا
و نویینان بلشکر کشیدن ورفتن بجانب دیار شام راضی نبودند و دران باب دلایل معقول اقامه نمودند و
پسندیده رای حضرت صاحبقران گردون غلام نیفتاد ذکر فتح قلعه بهسنی و تسخیر و تخریب آن بی جنگ کان
ساختن آن خطر چون حضرت شهریار سپهر احتشام عنان اراده عظام را در تاختن بود که پیش دیار شام بواسطه
آنکه لشکریان از مشقت سفر هندوستان و گرجستان و ملطیه و ابلستان آسایشی نیافته بودند جمیع
رضا اصغا نمود فرمان داد تا افواج لشکر مانند بحر اخضر در حرکت آمده متعاقب یکدیگر روان کردند
و امیرزاده شاهرخ با جمعی امرا برسم منقلای لوای جلادت برافراخته متوجه قلعه بهسنی شدند و چون بآنجا
رسیدند حصار را در میان گرفتند و حضرت صاحبقران با بقیه سپاه از عقب رسید و قریب بقلعه بر
فراز دشته فرود آمد و اطراف و جوانب حصار را بنظر احتیاط در آورد و آن حصنی حصین در میان دره
بسیار آب بر سر کوهی بغایت مرتفع واقع شده چنانچه خطوط شعاعی که از خاک ریز آن منکسر شد و اسوار
بمرتبه که اختلال برج و باروی آن در خاطر هیچکس نگنجید و عقل از تصور تسخیر آن عاجز و قوت واهمه در
احساس فتح آن متحیر و قطان و سکان حصار بحصانت و رصانت آن مغرور و بکثرت ذخایر و اسباب شده از
مقام الطاعت داری و فرمان گذاری دور از سر غفلت و جهالت در صدد مخالفت و ممانعت آمدند و عساکر
گردون مآثر بیک حمله اصل شهر را در تحت تصرف آورده ندا الحق و صلابت آن عرصه نهب و تاراج آمد و از قبل
ولایت شام موری مقبل نام بمحافظت قلعه قیام مینمود و در میان قلعه منجنیق کردان ساخته بودند که
بهر طرف که میخواستند سنگ می انداختند و دران اثنا که حضرت صاحبقران باحتیاج برج و باروی قلعه
مشغول بود ناگاه سنگی گران از منجنیق کردان گشاد یافت چنانچه نزدیک بخیمه خاص آنحضرت بر زمین
آمده و از آنجا العربده باندرون خیمه افتاد از مشاهده این صورت فرمان شهریار شاه جمشید جاه خورشید

قودرنهان

قدر فرمان داد که اطراف و جوانب حصار بر ابراج سنگ کرده لشکریان تیغ انتقام برکشیده بهادران اردوی گردون
شکوه که فضای هامون و کوه از ازدحام ایشان بستوه بود متمثل برایع واجب الاذعان شده در پیش موضع
منجنیق اندرون ایشان از اندرون شکست و بیرغی دولت روز افزون امثال این امور زیاده از حد و حصر صدور
می یافت و در خلال این احوال امیرزاده رستم از فارس رسیده بشرف دستبوس مشرف شد و لشکریان او که
ضمیمه لشکر نصرت پناه گشت و بهادران و بهادران جنگ در انداخته منجنیقیان حصاری چنان استوار
از جمیع جوانب مخوف ساختند و برج و باره از بر برجوب گرفتند مقبل از این هیبت و واقعه جان کسل
در قلق و اضطراب افتاده متعاقب یکدیگر کسان با ستان ارجمند نشان فرستاد و بزبان عجز و استکانت
عرضه داشت که بنده کمینه درگاه فلک اشتباه و از شکوه چتر سلطنت یارای بیرون آمدن ندارم عاطفت
خسرو کامکار را شفیع میسازم که از سر جرم این بیچاره در گذرد که کار درد کمینه نه چه تغییر و چون نامه عجز
این کمینه در عرصه حشمت و جلالت چندان تفاوت ندارد شهریار بلند همت فرمود که قلعه را چون بغلبه قهر مسخر
ساختیم خلعت عفو و اغماض در تو پوشانیم و اگر پیش از تسخیر لشکر از در حصار که بنائیم و ساعت اشتهار داده
برخیزد مردم کوته نظر حمل بر عجز لشکر فیروزی اثر کنند و روز یکشنبه هفتم صفر از موقف جلال فرمان محتم
الامتثال صدور یافت که آتش در منجنیقها زدند و چون آتش در برجها افتاد و آغاز بنها دادن شاهدان حالات
ارکان ثبات و قرار مقبل و سایر اهل حصار را انهدام و اختلال پذیرفت و بی لت و درنگ هر چه دست یکت
مقبل با سپهسالار لطایف اقمشه و نفایس امتعه و اسپان راهوار و اشتران قطار در رکاب سادات و علما
و مردم با فرهنگ بیرون فرستاد که محل بجال بعرض رسانند و شاهزاده جوانبخت شاهرخ را شفیع ساخته
تا آنحضرت از سر جرم آن سپاه کم بها درگذرد پیلاکات را قبول فرمود و رقم عفو بر زلات هم کشیده
عنان عزیمت بصوب قلعه عنتاب معطوف گردانید و آن حصاری بود مانند عهد ارباب دیانت محکم و
برج و باره آن بسنگهای تراشیده مستحکم و خندق در عمق بی کران و در عرض هم غنا و گرخاک ریز سنگین
مجوف پیرامون حصار کشیده بودند چنانچه سوار در اندرون وی توانستی راند و تیراندازها گذاشته و چون
لشکریان در ظل رایت فتح آیت بدانجا رسیدند شهری دیدند مشحون بغلبه و نعمت فراوان اما اکابر و اشراف و
ارباب اقتدار گریخته بودند و طایفه از صناع و محترفه دروازها بسته و نشسته همین که رایت نصرت شعار بآن
وصول یافت دیار را انداخت مفاتیح دروب پیش آورده شهر سپردند و جز رضا و تسلیم چاره دیگر ندانستند ذکر
توجه حضرت صاحبقران بجانب حلب و فتح آن و بیان وقایع دران اوان که حضرت صاحبقران فلک جناب در
حدود بهسنی و عنتاب بود رعب و هراس بر ضمیر تمور تاش که از قبل پادشاه مصر بضبط و حراست حلب مستقر
بود بنوعی استیلا یافت که قرار و آرامش نماند و درین باب استغاثت نامها نوشته فرج حاکم مصر فرستاد و از
آنجا حکم شد که مجموع عساکر و جنود شام با ایشان معاونت قیام نمایند و بر وفق اشارت فرج شدون که امرا

دمشق بود با سپاهی از قطرات امطار و اوراق اشجار و قرون از حیز حساب و تعداد بیرون آراسته و مسلح
با جوشنهای داودی و تیغهای یمانی بحلب آمد و همچنان از سایر ولایت عرب چون حمص و حما و انطاکیه و
طرابلس و کنعان و غزه و رمله و قدس و کرک و غیر ذلک امرا و سرداران با افواج تجنده متوجه آن جانب شدند
و باندک زمانی سپاهی که محاسب وهم از شمار آن عاجز آید در حلب مجتمع گشتند و بعد از آن اجتماع تمرتاش والی
حلب که از عقل و کیاست بهره تمام داشت با امرا و سرداران عرب مناقب و مآثر حضرت صاحبقران بر شمردن گرفت
و گفت این پادشاه تیمور بن عبدالله است لشکرها عظیم شکسته است و قلاع و حصون در بعضی فتح نموده و اکثر
معموره عالم را بضرب تیغ گرفته اگر مصلحت دانید در انقیاد و اطاعت درآییم و سادات و علما را که پیش او قرب تمام
دارند وسیله سازیم و پیشکشهای لایق و تبرکات مناسب مصحوب ایشان فرستیم شاید که عنان توجه از این
صوب بگرداند و جان و عرض ما بسلامت ماند جمعی که از خرد بهره داشتند رای تمرتاش را مستحسن شمردند و
بعضی از جهال مثل سودون دوف و امثال او از این سخن باز زدند و از تدبیر او اعراض نمودند و گفتند من خاب
هاب هر که خوف و رعب بخاطر راه دهد از ادراک مقصود محروم ماند این ملک بر کرمالک نسبت ندارد و
برج و باره بلدان و امصار و قلاع و بقاعی که این طایفه مسخر کرده اند از گل و خشت خام است و بنای شهرها و
حصارهای ما از سنگ و رخام و درین ولایت قلاع سنگین بسیار است که اگر متصدی تسخیر یکی از آنها شوند به
سالهای دراز میسر نشود و اگر خوف و خشیت شما از کثرت سلاح بود و بسیاری لشکر و مردانست لله الحمد و المنه
که درین جا نیز تفاوت عظیم است کمانهای دمشقی است و شمشیرهای مصری و نیزهای عربی و سپرهای حلبی و
درین دیار شصت هزار قصبه و قریه است که از هر موضعی یکی و کس بیرون آید جهانی از مردم پر شود و
مع ذلک بناهای ایشان ذره و کربان است و ما ترا قلعهای سنگین گردون اساس رعب و هراس بخود راه
نباید داد و مردانه کمر جد و اجتهاد بر میان باید بست و بنای کار بر عنایت حضرت ایزدی باید نهاد طایفه از آن
عجمیان که در میان حلبیان بودند و بزیرکی و حذر و کیاست اشتهار داشتند گفتند این مهم را خورد
مدانید و در جنگ تعجیل مکنید که ما این جماعت را نیک می شناسیم مبارزان عرب و جاهلان ایشان طعنه
بر اهل عجم زده گفتند شما جاسوسانید و چنان میخواهید که مملکت بدست مغولان افتد و میان قیل و قال
و کثرت جواب و سوال اتفاق نمودند که از شهر بیرون نروند و پشت اعتقاد و استظهار بدیوار حصار باز
نهند و انصاف آنکه برین قرار اصرار نمودندی مهم بدور و دراز می انجامید و از آن جانب حضرت صاحبقران اعلی
جناب یکدو منزل از غایت تعجیل و شتاب طی فرموده بر اندیشه شامیان وقوف یافت و بتعلیم الهام
توفیق عنان عزیمت جهان نورد کشیده داشت و هر روز نیم فرسنگ کم بیش میکردند چون فرود می آمدند
لشکریان برحسب فرمان بر اطراف خندق میکندند و از ابوبها و چپرها استوار میگردانیدند و شرایط
حزم و احتیاط در هر منزلی مرعی میداشتند مخالفان که بر لطایف تدبیر خسرو جهانگیر وقوف نداشتند و

پنداشتند که لشکر منصور را از ایشان در خاطر توهمی پدید آمده و این همه تسکین زبانی بجهت احتیاط است و چون
خیال بستند که عدم مسارعت در حرکت جهت قلت شوکت و کمی است دلیر شدند و آن رای که از صوب
بصواب است عدول نمودند و بهوای استیلا و استعلا از شهر بیرون آمدند لوای نحوست انتما برافراختند و روز
پنجشنبه نهم ربیع الاول ماهچه توق ظفر پیکر صاحبقران خورشید محل سایه وصول بر حوالی حلب انداخت امیر
زاده سلطان حسین با معدودی چند از ملازمان خویش بقراول دشمن رسید و با آنکه مخالفان در غایت کثرت
بودند امیرزاده مشارالیه بی اندیشه بر ایشان تاخت و بنوک نیزه سواری را از پشت زین بر روی زمین انداخت
و او را دستگیر کرده از معرکه بیرون آورد و نوکرانش آثار مردانگی بظهور آورده دو کس را بگرفتند اعراب از
مشاهده این صورت کلمه ان هذا لشئ عجاب بر زبان گذرانیده روی بگریز نهادند و دو روز امیرزاده
با شصت نفر از دلیران لشکر پیش رفت و گروهی انبوه بمقابله ایشان در آمده حربی قوی دست داد و بعد
از کوشش بسیار هر دو فریق بی آنکه بر یکدیگر غلبه کنند روی از معرکه برتافتند و روز دیگر طایفه از ترکان
در برابر خصم رفته بایستادند هیچکس از طرفین قدم جلادت در میدان کین ننهاد روز سوم که خاقان شرق
انتساب آفتاب وار یکسواره بر لشکر شام تاخت و ایشان را بضرب خنجر صاعقه کردار منهزم ساخت خسرو
اسباب هیبت بر کوب سپاه نصرت مآل و افراختن رایات جنگ و جدال و حرب و قتال فرمان داد و
باشلامیشی سپاه برانغار باهتمام امیرزاده شاه رخ و امیر سلیمانشاه و دیگر امرا و بهادران صف شکن باز
گذاشت و در قول ایشان امیرزاده ابابکر علم شجاعت برافراشت و در جوانغار سلطان محمود خان و امیر جهان
شاه و دیگر نوئینان بلندمکان و امرا تومان بضبط و تنسیق لشکریان قیام می نمودند و در قول ایشان امیر
زاده سلطان حسین رایت نصرت انتما بمهر جوزا رسانید و قلب سپاه بفر شکوه صاحبقران فریدون فر
جمجاه آرایش یافت و از جمله اسباب ابهت و حشمت صفی از پیلان کوه پیکر عفریت منظر که ضمیمه فتوحات
دیار هند شده بود پیش صف آراسته شد که دیده عقل مخالفان از دیدن آن تیره و خیره ماند و در وقت تعبیه صفوف
زبان قضا جریان نفاذ یافت که یک تومان سوار جرار شیرشکار بر بالای پشته که بر جانب راست صف آنجا
بود توقف نمایند مگر آنکه با وجود انهزام لشکر دشمن و فرار ایشان اصلا از جای خود حرکت نکنند و از آنجا
مبارزان حلب و بهادران دمشق و سرداران سایر بلاد شام با ساز و اهبت تمام میمنه و میسره آراسته
و خاطرها از جبن و بددلی پرداخته در برابر پادشاه هفت کشور صفها راست کردند و از آواز طبل و کوس و
زلزله در ارکان گنبد آبنوس افکندند از برانغار امیرزاده ابابکر با سپاه نصرت انتساب حمله آوردند بعون عنایت
ملک وهاب میسره شامیان را در هم شکستند و از جوانغار امیرزاده سلطان حسین و امیر جهانشاه
میمنه مخالفان تاخته همه را متفرق و پراکنده ساختند و بهادران شیرصولت که در قلب قرار داشتند
پیلان با هیبت را پیش رانده مخالفان را از جای برداشتند سودون و تمرتاش از مشاهده این حالات سراسیمه

شده عنان از مصاف کاه بر تافته از جانب دروازه سقوصه روی بشهر آوردند و اکثر کریختکان متوجه طرف
دمشق گشتند و جمعی از دلاوران لشکر ظفر قرین بتکامیشی ایشان دوان شده تیغ کین و انتقام در اهل ادبار
نهادند و از میان آن جماعت یک سوار جان بیرون برده صورت حادثه را بمستقیان رسانید و چون لشکر حلب
کریخته خواستند که بجانب دیوار شهر و حصار رسانند جائی که دوان و راه روی نمود کسی را مجال عبور نماند از
ستیز و آویز نجام و نیزه از عقب ایشان شتافته بهر که میرسیدند کارش می ساختند لاجرم از غایت خوف و هراس
چندان خلق در خندق ریختند و بر بالای یکدیگر افتادند و جان بدادند که خندق با زمین سمت تساوی پذیرفت
و روز یازدهم ربیع الاول شهر حلب بنیروی دولت قاهره مسخر گشت و سودون و تمورتاش بعد از انهزام و وصول
بشهر با تنی چند از خواص و تشویش پناه بقلعه بردند و آن قلعه در کوهی بود مصنوع از سنگ خارا سرابالا بیج زیاده دو
جره کشیده و برامونش خندق ریختند و در عرض بیست گز و چنان عمیق که بآب رسیده و خاک در آن
قلعه از بن خندق تا دیوار حصار سنگ را صد گز تخمین بمرتبه شد که پای جاسوس خیال از ادراک آن
کند گشتی شدون و تمورتاش پشت استظهار بثبات دیوار حصار نهاده و دیگر باره آماده و استکبار
برافراختند و اهل قلعه بجوش و خروش در آمده بر بروج بالا رفتند و آتش ایران جنگ آراسته کرده
رعد اندازی آغاز نهادند حضرت صاحبقران بلند مکان بشهر در آمده در برابر قلعه قبه بارگاه سپهر
احتشام باوج مهر و ماه برافراشت و تیراندازان بنوک پیکان نگذاشتند که هیچکس سر از سور بیرون کند
و لشکر نصرت شعار بر لب خندق ایستاده حصار دار گرفتند و در میان گرفتند و نقبچیان پیاده دست
و توان در یک شب حوالی خندق را غربال مثال سوراخ کردند و ابراج نقب برده و دوزده گز زیر قلعه بر
آمدند و در تک دیوار حصار که بسنگهای عظیم استوار کرده بودند بنقب بریدن مشغول شدند و مولانا
نظام الدین شامی که در بیان وقایع حضرت صاحبقرانی دفتری ساخته و پرداخته است منقولست که
گفت در آن زمان که لشکر منصور قلعه حلب را محاصره کرده بودند و اصحاب نقب بهم خود اشتغال
مینمودند من که یکی از ساکنان حصار بودم در برجی ایستاده بنظر اعتبار در صنع از یک کار و جرات و
جسارت سپاه نصرت شعار می نگریستم ناگاه دیدم که در قلعه باز شد و جمعی زره جوشن پوش تمام سلاح
از دروازه بیرون آمدند و سر نقبی که جانب دیگرش بدست مردم بالای حصار بود بریسمان ببستند تا در
طرف خاکریز در خندق آمد شد توانند کرد و تیغ کین از نیام انتقام برکشیده روی بجانب نقبچیان
بهادران سپاه ظفر پناه که با ایشان بودند علی اختلاف القولین هیجده ازیشان تیر جنداخت و اهل قلعه آن
جماعت را بطناب بالا کشیدند و موت و حیات آن پنج نفر معلوم نشد و بعد از فتح جلال الاسلام حضرت
مولانا مشارالیه را با دیگر اعالی حاضر آوردند و ترتیب یافت القصه ارباب حصار از بیم آن دست به
اندیشناک شده دیگر هیچکس را یارای آن نماند که از سوراخ نگاه کند تا به بیرون آمدن چه رسد و در این

اثنا فرستاده حضرت صاحبقران با مکتوبی بقلعه در آمد مضمون آنکه حضرت باری تعالی بعنایت ازلی
و قدرت لم یزلی زمام مهام عالم باراده در کف اقتدار ما نهاده و عرصه ربع مسکون را محکوم و مسخر فرمان ما کرده
حصانت قلعه و حصار و دوری بلدان و امصار بلدان مانع تصرف و تسلط لشکر ظفر شعار ما نمی شود بسیار
مرد و کثرت آلات نبرد دافع نکایت آتش خشم جهانسوز نمیگردد اگر بجان و مال خود تعلقی دارید بقدم اطاعت
و انقیاد بیرون آیید و در تضییع نفس و نهب اموال و اهل و عیال سعی ننمایید ارباب قلعه و آن ما نشنید
که تمرد و عناد نسبت به بندگان حضرت صاحبقرانی سبب وبال و نکال موجب خسارت و پشیمانی است
انگشت ندامت بدندان غرامت گرفتند و شدون و تمورتاش با سادات و علما و اکابر و اشراف بپای عجز و انکسار
بیرون آمدند و بساحت بارگاه شتافته روی نیاز و افتقار بر زمین نهادند و کلید خزاین و مقالید دروب و
ابواب دیوان بزرگ تسلیم نمودند حکم جهان مطاع صادر شد که شدون و تمورتاش را با هزار کس از سرداران
و سپاهیان که در قلعه بودند بند کرده و مضبوط سازند بندگان درگاه برحسب فرموده کار بستند نقد
همت پادشاهانه خزاین قدیم و جدید را که در قلعه حلب بود بعلاوه زمان عنبر علیا بخشید و در زمان واجب
الاذعان نفاذ پیوست که شرفات قلعه را به پیش فراز برجی که سر بر آسمان میکشید بر زمین انگندند و
حضرت صاحبقران کامکار اسن بوغا دواتدار که در حصار بدست لشکریان سعادت یار گرفتار شده
بود بمصر فرستاد به پیش فرج حاکم آن دیار و پیغام داد که شدون و تمورتاش در قبضه تقدیر اسیر و دستگیرند و
فرج و خلاصی ایشان موقوف برسیدن اطمش است او را بزودی بدینجانب فرستید تا اسیران شما را آزاد
کنیم و اسن بوغا را بتعجیل هرچه تمامتر روان ساخته مقرر فرموده که چند روز بوده باید و اعضرت انتقال
داده قلعه حلب بگذاشت و سید بدرالدین ملک عزالدین کزی و شاه شاهان حاکم سیستان و موسی توکل
بوغا را با جمعی دیگر از بمحافظت قلعه تعیین نمود و بعد از پانزده روز که در آنجا توقف فرموده بود عنان
عزیمت بصوب دیگر ولایات شام منعطف ساخت **ذکر توجه پادشاه ظفر لوا بجانب حمص و حماة و تسخیر
آن و شهر بعلبک باقسام بندگان صاحبقران** و در آن اوان که ظاهر حلب محل قرار و مستقر اردوی
همایون بود حضرت سعادت انتما امیرزاده پیر محمد سلیل امیرزاده عمرشیخ و امیرزاده ابابکر و امیر سلیمان شاه
و امیر سونجک و دیگر سرداران بجانب حمی فرستاد و چون شاهزادگان و نوئینان بمقصد رسیدند تسخیر قلعه حمی
را وجهه همت ساختند اما قلعه اندرون شهر بنا بر حصانت و رصانتی که داشت در حیز توقف ماند چون رای
عالم آرای صاحبقران عدو بند قلعه گشای از قضیه حلب فراغت یافت بخت تسخیر قلعه حمی را وجهه همت
ساخت و علم دولت دیرپای بانصوب برافراشت و چون هوای حمی از گرد سم کبت لشکر جهان گشای عطرسا
گشت اهالی آنجا از بالای قلعه مهابت و کثرت سپاه منصور مشاهده کرده از مخالفت و عناد پشیمان گشتند
و چاره جز اطاعت و انقیاد ندیدند با تبرکات و پیشکشهای لایق بیرون آمدند و شاهزادگان و امرا را که

پیش آمده بودند شفیع ساخته بجان امان یافتند و حضرت صاحبقرانی جمیع اموال و غنایمی را که در آن یورش
بدست آمده بود بر مخدوم زادگان و خواص تقسیم نمود و چون مدت بیست روز از تسخیر حمص گذشت در بحران
معروض داشتند که قریب دو سال شد که چریک مشقت سفر میکشند و چهارپایان بغایت لاغر شده و دشمنان
باسان و علوفه تمام در خانهای خود نشسته اند اگر رای جهانگشای صواب بیند بجانب صحرای طرابلس روم
و این زمستان در آنجا بسر بریم و در اول بهار از سر برکت و اقتدار روی باستیصال اعدا نهیم این سخن هرچند
در نظر مستحسن نمود و مقبول نیفتاد بیت شه شیر دل خسرو پیل تن ⁂ در آن داوری گفت با خویشتن
صواب آنچنان شد که آدم شتاب ⁂ که از رزم دشمن باشد صواب و رایات فتح آیات متوجه حمص شد و چون
عرصه آن دیار مرکز اعلام ظفر نگار گشت ارباب حمص بنابر نصیحت یکی از امرا که پیشتر رفته بود
بقدوم ضراعت و مسکنت پیش آمده بخدمت شایسته قیام نمودند و بدین واسطه از تعرض لشکر قیامت اشوب
محروس ماندند و چون خاطر انور از آن مهم فراغت یافت عنان عزیمت بجانب شهر بعلبک تاخت و بعد از
قطع چند فرسخ حوالی آن زاوی محل نزول اردوی پادشاه کامکار گشت و در آنجا بر حسب فرمان قضا جریان
فوجی از لشکریان ایلغار کرده بجانب صیده و بیروت روان شدند و موکب همایون بعد از طی مسافت بعلبک
رسیده خلایق از مشاهده حصار آن شهر که از سنگهای بزرگ برافراشته اند علم حیرت و تعجب برافراختند
چنانچه یک سنگ که در گوشه دیوار قلعه بود بعد از احتیاط نظر بیست و هشت گز بنظر اهل ساحت
درآمد و از جانب دیگر شانزده گز و در افواه و السنه خواص و عوام دایر و سایر است که آن بنا را باشارت
سلیمان پیغمبر دیوان ساخته اند والله تعالی اعلم بحقیقة الحال القصه فتح شهر بعلبک با سهل وجهی میسر
شده لشکران میوه و غله فراوان که در آنجا یافتند بر اسم شکر و سپاس بخشنده بی منت بتقدیم رسانیدند
و بموجب فرموده حضرت صاحبقرانی امیر شیخ نورالدین و امیر سونجک و غیرهم از امرا با سی هزار سوار بجانب
دمشق در حرکت آمدند **گفتار در نهضت از مرزی و منقلای رایات ظفر آیت بجانب دمشق و محاربه با فوج حاکم مصر
و منهزم شدن مصر** چون زمستان در آمد و برودت هوای بعلبک که نزدیک کوه واقعست استداد یافت
حضرت صاحبقرانی گیتی ستان از آنجا نهضت نموده روی توجه بجانب دمشق نهاد و در اثنای راه جمعی که
بصیدا و بیروت رفته بودند با غنایم نامحصور باز گشته بلشکر منصور پیوستند و در آن مدت که دیار مصر
از وجود پادشاه جهانبان آراسته بود امراء دمشق و غیر آن اخبار مجدد بعرض فرج پسر برقوق که در آن
هنگام فرمان فرمای مصر و شام بود میرسانیدند و حضرتش را بر توجه بجانب دمشق و دفع لشکر جغتای
ترغیب و تحریص مینمودند تا از جاده مستقیم منحرف گشت و راه صواب گم کرده لشکری فراوان و خزاین
بی پایان جمع آورده و با تجمل و زینتی تمام عنان عزیمت بطرف شام تافت و چون بدمشق رسید و در استحکام
شهر و ضبط دمشق اسباب حصارداری مبالغه لا کلام نمود و بوسوسه شیطان و فریب نفس بنیاد مکر

وحیله آغاز نهاد **بیت** صوفی نهاد دام و سر حقه باز کرد ⁂ بنیاد مکر با فلک حقه باز کرد ⁂ بیان این سخن
آنست که فوجی شیادی را که بلباس اهل فقر متلبس بود بغایت بخشی و فتنه انگیز برسالت نامزد کرده فدایی
را که مقرر ساخت که ملازم او باشد تا فرصت جسته بخنجر زهرآلود آسیبی بذات همایون صاحبقرانی رساند
و آن مفتن صوفی وش با آن دو فدایی که هر یک را خنجر زهرآلود داده در ساق موزه داشتند روی بپایه سریر سلطنت
مصیر نهادند و بمقصد رسیده بی دهشت باداء رسالت قیام نمودند آخر الامر بفر دولت روزافزون حضرت
صاحبقرانی صورت کید آن مخاذیل بر خاطر خواجه مسعود سمنانی که از نویسندگان عظیم الشأن بود پرتو انداخت
و مفسدی که مقدم فرستادگان بود ناچار کیفیت واقعه را بصورت راستی در میان نهاد حضرت صاحبقرانی
شوید منصوص صلات و صدقات موفور با رباب فقر و احتیاج رسانیده بر زبان گوهرفشان گذرانیده که
هرچند اهل سفارت در عهده و ایمن سلامت باز گشتن معاف اند اما این شخص که از کمال خبث و شرارت بزی
اهل تصوف برآمده مقصود وی پاک گشت و ابقاء او و بیم دیگران را محض وبال و موجب خسران و نکال تواند
بود لاجرم بر حکم واجب الاذعان بقاء دوست که طریق ادراک گوش و بینی بریده با نوشته پیش حاکم مصر فرستادند
و از حضرت شاه روان شده و قطع منازل نموده بنواحی دمشق رسید و قبه سواد مصر به خیام سیاه و فیروزی
شعار گشت و جهت رعایت و حزم با احتیاط بساقیان پیرامون اردوی همایون خندق کندند و از آجر
سنگ استوار گردانیدند و حضرت صاحبقرانی بلند مکان بر فراز پشته برآمده برج و باره شهر را بنظر اشرف
در آورد و اشارت فرمود که قراولان با دعوی جلادت گشاده از گرد راه دست برد نموده و بنابر فرمان واجب
الاذعان امیر سونجک با دیگر بهادران پیش رفتند و از آن جمله صاین تمور بهادر و دانه خواجه و توکل باورچی
و تکل قصد کردند که باد حمله آتش هنگ خرمن جمعیت مخالفان بسوزند و از دست راست سید خواجه
شیخ علی بهادر و از دست چپ امیرزاده رستم بعد و ایشان رایت مبادرت برافراختند و عاقبت نسیم فتح
و فیروزی بر پرچم لوای نصرت انتما وزیده شامیان راه انهزام پیش گرفتند و لشکر منصور از ایشان کشته
و فوجی اسیر گشته بدرگاه عالم پناه رسانیدند شحنه قهر بریختن خون دشمنان و شدود و جماعه بندیان که
از حلب همراه آورده بودند فرمان داد و همه تیغ سیاست بگذرانیدند و چون شب شد از پرده غیب امری
عجیب روی نمود مفصل این مجمل آنکه امیرزاده سلطان حسین که ذکر بهادری و دلاوری او در بین اوراق
بکرات گذشته در غلوای سکر و مستی باغوا و اغراء مشتی مفسد فتنه انگیز از اردوی همایون بیرون
آمده متوجه شهر دمشق شد شامیان از این خبر صبح اقبال از مطلع امال دمیدن گرفت مقدم او را مقدمه
ظفر پنداشتند و حضرتش را بایین و عظمتی تمام بشهر در آوردند و از مراسم تعظیم دقیقه فرو نگذاشتند و از
ملازمان امیرزاده مشار الیه دو شخص امیر شاه ملک را از این [illegible] ساختند و او صورت حادثه را بعرض
حضرت صاحبقرانی رسانید و چون دوشنبه اردوی همایون کوچ کرده و یک فرسخ رفته صحرایی که بطرف

مصر و کنعان واقع است محل نزول خیام سپهر احتشام گشت و بر طبق فرمان لشکریان دور گرد اردو را سان
بمقدار بالای شخصی بلند قامت برآوردند و در پیرامن آن خندق کندند و قراولان بهر طرف رفته طایفه از
برای پاس متعین شدند و بعد از ورود حضرت صاحبقران گردون غلام بادشاه پور را برسالت پیش
فرمان فرمای مصر و شام فرستادند بدین مضمون که آثار امارات و علامات حزم و عزم ما در اطراف جهانگیری
شنیده اید و دانسته و بر عقلا این معنی مخفی نماند که غرض سلطان ما از کشیدن لشکرها و گشودن
کشورها و ارتکاب منازعت اسفار و التزام مشاق شکیب را ابواو رعایت ناموس و نام است وگرنه هم
جان ما را امام است مقصود از تمهید این مقدمات آنکه چند نوبت اطلمش را طلبیدیم و نفرستادید تا عاقبت
مهم منجر بآن شد که اردوی کیهان پوی متوجه باینجانب گشت و ازین سبب پریشانی و اختلال بسیار
باحوال ساکنان دیار شام راه یافت و مع ذلک اگر اطلمش را بدرگاه ما ارسال نمایید و روی سکه و خطبه
دنانیر را باسم و لقب خجسته ما بیارایید بساط مخالفت در نوردیده شود و منازعت مسدود گردد و
رعایا و جندیان در ضمان سلامت و عافیت مانند والا سپاه ظفرپناه ما قتل و غارت و سبی و نهب
و جرأت و جسارت عادت دارند مبادا کان سعی ایشان مبانی دیار اسلام منهدم و منهدم گردد و تقریر تمام
بخاطر انام راه یابد بیت طریقی مدارا و راه ستیز * که از این جز دو زان رستخیز * نمودم بتو عقل را کار
بند * و زین سر چه آید بخود خواه پسند * و چون فرستاده بشهر رسانید اهالی مصر و شام بخلاف سابق اعزاز
و احترام تمام بجای آوردند و در تفقد و دلجویی او کوشیدند و چون در آن بلاد و دیار دانش اینک و بعد ایام
بسیار مشورت کردند و این معنی در نظر ایشان وقعی لا کلام دارد جمعی کثیر از آن طایفه را پیش فرستاده جا
کرده اند تا بهنرهای خود قیام نمایند و این صورت را از مستحدثات و قوت خویش تصور کردند و بنا نشستند
که سیلاب قهر در حرکت آید تا آتش بانو نهاک انکه بند رعد انداز بجا رایدا القصه بادشاه پور را با
منقضی المرام باز گردانیدند و در عقب او اشراف و اعیان ولایت را بیرون فرستادند و ایشان در پایه سریر اعلی
معروض داشتند که حکام دیار مصر و شام میگویند که ما سکان در مقام اطاعت و انقیاد و دور از طریق
مخالفت و عناد ایم و تابع روند دیگر اطلمش را بفرستیم که از امر حضرت از سر جرایم ما بگذرد و بعد ازین جرایم
فرمان برداری بجای آوریم و از مقتضی رای جهان کشای سر موئی تجاوز جایز نداریم و اکنون بعواطف پادشاهانه
امیدواریم و خاطر بر آن قرار داده ایم که چند روز سر طاعت بسوء العمر پیش آریم حضرت صاحبقران ایلچیان را از دو
خلعت بخشیده باز گردانید و چون اردوی همایون مدت ده روز در جانب غربی دمشق نزول فرموده بود و در
دران بود که از علف اثری نماند فرمان عالی شرف نفاذ یافت که بوجه علف غوطه که در شرقی شهر
واقع است بنظر احتیاط در آورند و ایشان بموجب فرموده عمل نموده و جهت نزول موکب همایون
موضع مناسب پیدا کرده عرضه داشتند و حکم شد که لشکریان کوچ کرده بغوطه روند تا چهارپایان

علف

علف یابند و چون اردوی همایون در جنبش آمد دمشقیان تصور آنکه لشکر جغتای بنابر وهن و فتور و
ضعف و قصوری که بحال ایشان راه یافته است طبل ارتحال کوفته بجانب شرقی متوجه شده اند باتکبر
گفتند فرصت غنیمت باید شمرد و کار از پیش برد چه اگر درین ولایت اجتماعی از شهر بیرون رویم و از پشت
جغتای در آمده بر ایشان حمله کنیم هیچکس را زمام اختیار بدست اقتدار نماند و جمله متفرق و پریشان گردند
و آثار شجاعت و جلادت ما بر صفحات روزگار پایدار ماند و باین اندیشه باطل و سودای فاسد مجموع جندیان
مصر و شام جبه و جوشن داودی پوشیده و نیزه های عربی بدست گرفته و شمشیرهای مصری بر میان بسته سوار
شدند و پیادگان شهر و اطراف که در اندرون جمع آمده بودند تیر و کمان و سیف و سنان و کارد و خنجر و
سایر اسلحه دیگر بدست گرفته گروهی انبوه از آن طبقه سر در پی سواران نهادند و چندان خلق از شهر بیرون
آمدند که صحرای دمشق از ایشان مالامال گشت و در ظاهر شهر از کثرت خلایق اجتماعی دست داد که شغل
آن در بک سکان هیچ کس نشان نمیداد و چون قراولان از وقوع این حال حضرت صاحبقران بیهمال را
خبر دادند آنحضرت دانست که آفتاب اقبال شامیان بر حد زوال رسیده است و دولت از دودمان
مصریان استقبال یافته دست در عروه وثقی توکل استوار ساخت بازگشت و روی جلادت بمعاندان نهاد
فرمان داد که لشکریان فرود آمدند و از سنگ و اجمال و اثقال بنا بی ترتیب دادند و خیمه و خرگاه و سایر آن
بارگاه برافراختند و شهریار دین پناه با جماعه کسی از خواص ملازمان ببالای پشته بر آمد و بوضو و نماز دو عرض
و نیاز مشغول گشت و بعد از مسألت ظفر و نصرت از درگاه احدیت پای مبارک در رکاب نصرت انتساب
آورده از غریو کورکه و کوس و نعره بردلان و صهیل اسپان زلزله در ارکان گنبد راسخة البنیان افتاد و دیر
اشتام مرهم جانها دمار نام برسیدند و حکم واجب الاذعان صادر شد که از برانغار امیرزاده میرانشاه و امیرزاده
شاهرخ و امیرزاده ابابکر و امیر سلیمانشاه و دیگر امرا و بهادران روی بمدافعت خصمان آوردند و ایشان
بامتثال امر قیام نموده پای در میدان مقابله نهادند و از جوانغار سلطان محمود خان و امیرزاده خلیل سلطان
و امیر جهانشاه و غیاث الدین ترخان و امیر توکل بادکادر برلاس و شیخ ارسلان و تغلقجه برلاس و پیر علی
سلدوز و دیگر امرا و بهادران تومان و قوشون بانگیختن و کشتن و تاختن و سر انداختن مشغول شدند
و در مقدمه سر دهر اول قول امرا و تومان امیر سونجک و امیر شاه ملک و سید خواجه و شیخ علی بهادر و دیگر امرا
قوشون صاین نمودند و بعد از آن توکل باورچی و سایر بهادران نصرت شعار از شجاعت و بسالت در ره برافراخته
است و بازوی نیزه زدن و تیغ راندن بر آوردند و از جمیع جوانب آتش پیکار بالا گرفت هول روز
رستاخیز ظاهر گشت و میان جان و تن و سر و بدن افتراق روی نمودن گرفت و آخر الامر نسیم
فتح و فیروزی و ظفر بر پرچم رایت نصرت آیت وزیدن و لشکر تیره روز شام روی بانهزام نهادند و سپاه سپهر
احتشام شامیان را تا کنار عمارات دمشق راندند و بسیاری از ایشان بتیغ ستیزکین راندند بر خاک

مغلت وهوان انداخته وچندان پیاده بر زمین افتاده بود که محاسب وهم در احصا بر حد عدد واحصای
آن نتواند رسید این واقعه عظمی در روز سه شنبه نوزدهم جمادی الآخر سنه ثلاث وثمانمایه اتفاق افتاد
بعد از آنکه حرب قصر با امیرزاده سلطان حسین که میسره سپاه شام بحسن اهتمام واعتضادی تمام داشت
در مقابل امیرزاده میرانشاه وامیرزاده شاهرخ افتاده وتولاق قوچین از ملازمان رکاب جناب شاهرخی
با او رسیده عنان اسپش گرفته بجد تمام ولی نعمت خویش را بر دو جند بتعجیل بقیه صورت گرفتاری او را بسمع همایون
حضرت صاحبقرانی رسانیده یرلیغ جهانمطاع بحبس وقید امیرزاده سلطان حسین نفاذ یافت وبعد از آن
چند روز تخذیش بشفاعت امیرزاده شاهرخ چوب یاساق زده بگذاشتند اما چنان در مقام حجاب
ماند بادای رفتن بمجلس فرخنده نشان نداشت القصه روز دیگر سپاه هفت کشور از معسکر فیروزی اثر
کوچ کرده واندک مسافت قطع نموده در دامن پشته نزول فرموده روز دیگر از آنجا عنان عزیمت انجانب
شده حاکم عالم مطیع صدور یافت که شریف ووضیع مکمل وآراسته در حرکت آیند ودر پیش صفوف
عساکر گردون مآثر فیلان شکوه مانند صفی ترتیب دهند ورعدان وخرطوم آن دواب مهیب
را بسلاحهای گوناگون بیارایند ولشکر قیامت مهیب بآن آیین وترتیب روان شدند ونزدیک بدمشق
رسیده ببالای موضعی رفیع که بر شهر مشرف بود برآمدند وکوس وکورگه زده سورن انداختند ودمشقیان
چون برکیت سپاه ظفرپناه که تا غایت بران اطلاع نداشتند وقوف یافتند وحشتی مثال فزع اکبر
که مکرر در دشت محشر شنوند استماع نمودند حیران وهراسیده شده وبدهشت تمام بدفع قضای مبرم مشغول
گشتند ولشکریان بر جانب جوی از آنجا پیش آمده بر کنار جوی مغاک که حکم خندق داشت فرود آمدند وان
تورا وگاو وشتر وسه پایه پیرامن اردوی حصاری ترتیب دادند وبعد از رعایت حزم واحتیاط برحسب
یرلیغ جهان مطاع سواران شده خرکاه از جوی گذشتند ومقابل دشمن صف کشیدند مخالفان اگرچه بسیار بودند
وآلات وادوات حرب کما یجب وینبغی همراه داشتند اما از آن دست بردی که روز پیشتر مشاهده کرده
بودند مجال حرکت نداشتند لاجرم بر جای خویش توقف نموده قدمی پیش ننهادند ودرین اثنا والی مصر
وشام با امرا حاکم تقی دار بن روز وحافظی بر بستالک وشیدون ودیگر خواص ومقربان دستان بساط مشورت
ممهد داشته پرسید که در دفع این واقعه عظیم رای شما چه اقتضا میکند بعضی گفتند اگرچه اندک تنوری مجال
ما راه یافت وطایفه از مردم این دیار بقتل رسیدند الحمد والمنه که شهر وحصار برقرار است وسپاه تیغ
زن تیره گذار بیشمار مصلحت آنست که پشت استظهار بدیوار بهم وثبات قدم نموده مرکز دولت چند
نگاه داریم جمعی عقلا که بزیور تجربه وکیاست ممتاز بودند گفتند که تقدیر جانی خدیو سر باز زنند و
گفتند که خود را با غیبت اجل وخیال فاسد بازی دادن کار خردمندان نیست در آن ساعت که این
جماعت پی رعایت ضبط ومحافظت کوچ میکردند تا بهیات اجتماعی از غوغای ایشان در ایلیم وآنچه منقطع

وبیسور

وبیسور بود در لشکر ما انکسار ایشان سعی وکوشش نماییم جز بوار وخسار فایده بران مترتب نشود گفتیم چاره
آنست که امروز این قوم را امتحان وتدبیر تسکین دهیم وچون زمانه لباس سوگواری پوشید ترک ولایت شام
گفته در پرده ظلام با سواران خویش راه مصر گیریم ودر این شهر از جندیان ورعایا کردی ایلغا که جهت حفظ مال و
اهل وعیال خویش جنگ کنند وقلعه وحصار نگاه دارند فهو المطلوب والا ما خود را از عقاب ممات بساحل
نجات رسانیده باشیم همه را این سخن مستحسن ومقبول افتاد وفرج حاکم مصر وشام ایلچی پیش صاحبقران فرستاد
که آنچه در بیرون واقع شد رضای ما بآن مقرون نبود چه جمعی از جهال وارذال بران جسارت اقدام نموده بودند
وما بر همان عهدیم که معروض داشته ایم اگر رای عالی صواب بیند لشکریان امروز ستاننجا بر بازدارد
تا ما فردا بپای انقیاد پیش آمده بجد سعی که وعده کرده ایم وفا نماییم ایلچی چون بپایگاه رسید پیام بگذارد پیش
کشی که داشت بگذرانید برطبق فرمان چریک منصور عنان از معرکه برتافته بمنزل خود فرود آمدند وچون سلطان
مملکت صبح از بیم سواکب کواکب گردون خرام هنگام شام روی انهزام بجانب ولایت مغرب نهاد فرمان فرمای
مصر وشام با اکثر امرا وخواص ومقربان ومخصوصان ساختگی گریز کرده در نیم شب جمعه صلوة تفرقه درداده
سوار شد واز دمشق بیرون آمده روی فرار بصوب مصر آورده چقماق که در میان عجم بچقماق شامی
استشهاد دارد از ایشان روی گردان شده بتعجیل هرچه تمامتر پیش امیرزاده شاهرخ آمده کیفیت حال باز
نمود شاهزاده مشارالیه او را بحضرت اعلی فرستاد وچون رای عالم آرای بران قضیه مطلع گشت فرمان
واجب الاذعان صدور یافت که امیرزاده ابابکر وامیرزاده جهانشاه انجواغتا دشهر را نگاه دارند وبسیار
گرفتند تا کسی بیرون نتواند رفت واز امرا یادگار سونجک والله داد وبرندق جهانشاه وعلی سلطان
ودیگر بهادران وشهریاران ومغلبه از جندیان در عقب گریختگان روان شدند وبسیاری از سواران را
پیاده ساخته بر خاک هلاک انداختند ودیگران هرچه داشتند از صامت وناطق بگذاشتند ونیم جانی
بهزار مشقت بیرون بردند وروز دیگر که شهسواران گردون غاشیه سپاه شام را انهزام داده متوجه تسخیر
حصار فیروزه فام شد حکم قضا مضا صادر شد که لشکریان بترتیب تمام در حرکت آیند وان باغستان
گذشته شهر را در میان گیرند ایشان برحسب فرموده عمل نمودند وان حضرت قصر ابلق را که از مستحدثات
ملک الظاهر والی مصر بود ودر برابر قلعه واقع بود بنزول وجود خویش تزیین داد وشاهزادگان کامکار و
نوئینان رفیع مقدار در عمارت طاهر که ظاهر شهر است نزول کرده تمام محلات بیرون را که بحقیقت دمشق
عبارت از آنست در تحت تصرف آوردند وچندان اقمشه وامتعه غریب واسلحه بدیع بدست عساکر گردون
مآثر افتاد که انامل محاسبان خیال از شمار آن عاجز آمد وصاحبقران باکره سپهسالار حسن عقیدت
بعزم زیارت ام سلمه وام حبیبه رضی الله عنهما که از ازواج طاهرات سید کاینات خلاصه موجودات
علیه افضل الصلوات بوده اند وزیارت بلال حبشی که منظور نظر کیمیا اثر حضرت سرور فرقی بوده سوار

شد و دران بقاع سبز که مراسم بنیان بتقدیم رسانیده روی توجه بمنزل همایون نهاد و رعب و هراس بر ضمایر
اهالی دمشق استیلا یافته سادات و علما و مشایخ و صلحا و اکابر و اشراف رؤس و اعیان بعزم اطاعت و
اذعان از شهر بیرون آمدند و بپایه بارگاه فلک اشتباه رسیده زبان بدعا و ثنا گشاده تبرکات و تنسوقات
بپای انداز کشیدند و مال امانی قبول کرده رخصت مراجعت یافتند و جهت تحصیل آن وجه و ضبط و نسق ابواب
شهر امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک و امیر الله داد او نویسندگان خواجه مسعود سمنانی و جلال الاسلام
بنفس دمشق در آمدند و روز جمعه بر سر منبر مسجد بنی امیه خطبه بنام و لقب حضرت پادشاه ربع مسکون
خواندند **ذکر فتح قلعه مذکور و مراجعت صاحبقران منصور روی بجانب دیگر [illegible]** هرچند شهر دمشق
بعد از نوبت فتح میسر شد بی کلفت جنگ و مشقت محاصره در تحت تصرف بندگان صاحبقران فلک
رفعت قرار گرفت اما یزدکو تووال که بسپهوری بکوهیده افعال بود با طایفه از جنود ان کرد و قلعه سر بر خط
رایت خلاف و عناد برافراختند و بنیاد حصار محکم و درشت و آتش [illegible] برافراختند و الحق
آن قلعه بود در نهایت استحکام و استواری جا بجا از کنگره تا اساس سنگهای بزرگ ساخته و پرداخته
امده بود و از بلندی و عروج سر بفلک البروج کشیده و بذخایر فراوان و مردان جنگی مشحون بود و سالها
درا از حوادث دوران مصون و مامون و از [illegible] و لقد [illegible] نفط [illegible] سنگ
عراده و منجنیق و دیگر اسباب ممانعت و مدافعت که اهل حصار را آماده و مهیا داشتند و هیچکس را مجال
آن نبود که بر اسوار آن گذرد حضرت صاحبقران کشورگیر اندیشه بر تسخیر قلعه چنین متین [illegible]
گماشته فرمان داد که شاهزادگان و نوئینان و سایر سرداران و لشکریان بترتیب پیش [illegible] اطراف آنرا
احاطه نمودند و سرکارها بخش کرده بترتیب عراده و منجنیق و دیگر ادوات حصارگیری مشغول شدند
و سه نقب ساختند چنانچه بر قلعه مشرف بود و نقب زده آب خندق را بیرون بردند و خندق را در خندق
[illegible] نقبچیان اهل جنگ [illegible] سنگ اشتغال نمودند و از بالا باران بلا باریدن گرفت و [illegible]
[illegible] و آتش بازان حرارت بخود راه داده از سر جد و اجتهاد بنهانی که معوض بایشان بود
مشغول شدند و در اثنای این اوقات اشارت علیه صدور یافت که امیرزاده میرانشاه و امیرزاده شاهرخ
و امیر سلیمانشاه و امیر جهانشاه و دیگر نوئینان قشلاقی بجانب کنعان کنند و غارت جهاد با این
سپاه نصرت نشان در حمایت رکاب معلی خود روان شدند و بر مقتضی فرموده عمل نمودند و در
خلال این احوال نقبچیان سنگهای بزرگ بآتش می افکندند و سر که بران ریخته متین شکسته بیرون می آوردند
و در تجویف برج و باره وظایف سعی و اجتهاد بتقدیم رسانیدند و چون آن همه برج برج طارم [illegible]
الترن بخشی بود و بلند بر مجموع برجها بود و مجوف ساخته بر سر کوبها کردند و برحسب فرمان آتش
دران زدند تا فرود افتاد و راه گشاده شد بهادران لشکر فیروزی شعار سرها در سر کشیده بتعجیل تمام

متوجه حصار شدند ناگاه مقداری دیگر از دیوار بر زمین افتاده غباری عظیم پدید شد و قریب هشتاد کس در
زیر آن بماندند لشکر جلادت شعار که باستعجال متوجه قلعه بودند باز ایستادند و مخالفان فرصت یافته رخنه
را مستحکم ساختند اما خوف عظیم بر خاطر ایشان یافت و از جرأت و جسارت خود پشیمان شده بواسطه اعلام
کلمه عصیان یارای بیرون آمدن نداشتند باز آتش و فتنه افروختند و جانب دیگر از دیوار حصار بیفتاد و العزه
و کلانتران قلعه دروازه باز کرده روی توجه باستان نصرت آشیان آوردند و مفاتیح خزاین و مغالید
را بلا زمان عتبه علیا سپردند و بزدار که راس و رئیس اهل حصار بود برحسب مثال واجب الامتثال بیاسا
رسید و اموال بیکران بتصرف ارباب دیوان آمد و از محصول اوقاف حرمین شریفین انباری معتبر در
قلعه بود و چون رای عالم آرای بران مطلع شد حکم فرمود که هیچ آفریده دست تصرف بدان دراز نکند و یکی
از نواحیان هر بیلک نام صدمن جو از آنجا برداشته بود حضرتش باشارت آنحضرت در صدد تیغ غازی آمده هر
یکمن از آن به دینار کپکی فروختند چه آخر سال بود و ایام زمستانی و جو در آن جا کم یافت می شد و مبلغی خطیر
از انبار حاصل کرده مجموع را بخدام حرمین تسلیم نمودند و باقی اهل قلعه را از صغیر و کبیر و فقیر و غنی اسیر
گرفتند و محترفه را از ایشان جدا ساخته با دیگر پیشه وران بر امرا بخش فرمودند که بخانه کوچ بسمرقند رسانند
و همچنین حکم شد که مولانا جلال الدین و مولانا سلیمان را که هر دو از مهره اطبا بودند خانه کوچ بدار السلطنت
سمرقند نقل کنند و در خلال این احوال حضرت صاحبقران از قصر ابلق بکوشک عباس که یکی از امرای عظیم
الشان شام بود نقل فرموده دران مقام روح بخش دلپذیر که هر دم بهوا و هوس خود این همه عمارت بتکلف
رفیع ساخته و پرداخته اند برای امهات مومنین یعنی حرمهای خاتم النبیین هیچکس راحت و مروت
نبوده که بر سر مرقد فرخنده ایشان خشتی چند برهم نهند و چون این معنی بر ضمیر انورش بگذشت فرمان داد که بر
سر امد دو مزار متبرک دو قبه عالی مرتب سازند و از شاهزادگان امیرزاده ابا بکر و امیرزاده خلیل سلطان
و از امرا امیر شیخ نور الدین و علی سلطان و سنکلی خواجه را فرمود تا دران باب اهتمام نمایند و ایشان بر
امتثال امر قیام نموده نهایت سعی مرعی داشته مدت بیست و پنج روز دو گنبد از سنگ سفید تراشیده که در
رفعت و استواری آن عمارت هر یک نشان سیاه دمت استکمال یافت و چون نقد رایج آن بلاد نقره
مغشوش بود بمقتضی حکم لازم الاطاعه نقره را گداخته و بخلاص برده تنکچات صد مثقالی و پنجاه
مثقالی و ده مثقالی و کمتر ازین بتر لقب همایون و اسم عالی مزین ساختند و کثرت نقره در میان لشکر
بمرتبه رسید که در اندک زمانی از حاصل دار الضرب مبلغ ششصد هزار دینار کپکی بخزانه عامره واصل
شد و اشارت علیه بارسال فتحنامها و فرستادن فضه مسکوک باطراف ممالک جهت خواتین و آقایان و شاه
زادگان و سایر اشراف و اعیان نفاذ گشت و مبشران فرهنگ اسحاب بلاغت مصر بتحف و بلاد گا
ملتفت بر روی توجه بممالک ایران و توران نهادند و صاحبقران جهانگیر خواجه حسن را بتعجیل پیش امیرزاده

شاهرخ فرستاد که امیر سلیمانشاه و امیر جهانشاه با سپاه فیروزی جنگ بجانب ساحل دریای فرنگ رفته و آن
حدود و نواحی را در شهر عکه تا بید و ایشان عنان بآن دیار تافته مجموع آن ولایت غارت و تاراج کردند
با اسباب و اموال بیکران کامیاب و کامران بکنعان بازگشتند چنانچه از امراء ملازم اردوی همایون در بکنعان
فرستاده امیرزاده میرانشاه و امیرزاده شاهرخ را با جمعی از سرداران سپاه که در موکب ایشان بودند
طلب داشتند و بمقارنت وصول شاهزادگان و نوئینان زنجیر مصاحبت بتبدیل یافت و در اثناء این حالات
حضرت صاحبقران روشن ضمیر را اندیشه بر خاطر خطیر گذشته در مجلس خاص مشحون بسادات علما و
معتبران و خواص بر زبان خجسته بیان گذرانید که پیوسته بسمع ما میرسید که در آن اوان که مروانیان با اهل بیت
نبوت معادات میورزیدند بتخصیص معاویه و یزید که نسبت بداماد و ابن عم و وصی حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه و آله و سلم و سبط مکرم او امیر المؤمنین حسین علیه السلام از ایشان آن نوع حرکات نامرضیه صدور یافت سکان
شام بالجماعت در آن افعال نکوهیده و اعمال ناپسندیده موافق بودند بلکه باقصی الغایت معاونت مینمودند
عقل دوراندیش این صورت را بسیار مستبعد میشمرد که چگونه طایفه که امت افضل انبیا و سرور اصفیا باشند
و چنین دعوه و ارشاد آنحضرت از مبداء ضلالت و غوایت رهائی یافته بسر چشمه عنایت و هدایت رسیده
باشند جانب اهل بیت او بگذارند و با دشمنان ایشان در ساختند و هر گونه جور و ستم و ظلم و تعدی درباره
طاهرین و طاهرات و طیبین و طیبات روا دارند ان هذا لشیء عجاب و اکنون این نقل بمرتبه یقین
رسید چه اگر بخلاف آن بودی از دیوان عدل ملک الملکی که جمله ملوک و سلاطین بداغ عبودیت او علم
مباهات و افتخار باوج فلک دوار بر افراخته اند جزاء و سزای ایشان با اولاد و احفاد ایشان که بشیم آبا و اجداد
خود متصف اند برفتی و از مؤیدات این معنی آنکه این هفتصد سال هیچکس از ارباب نحل و ملل از باطن پر
خویش رخصت نیافت که بر سر مقبره دو حرم بزرگوار سید مختار یک چهار دیوار طرح اندازد و از ابتداء
رحلت ایشان تا غایت مرقدان دو حرم بنین حرم محترم حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم بی رونق
و رونق بوده چنانچه مشاهده رفت و بعد از اداء این کلمات که دلالت بر کمال مودت و محبت خاندان
مکرمت ابات داشت خلایق را صفای عقیده آنحضرت مجدداً معلوم شده در روز چهارم دوشنبه
غره شعبان سنه ثلاث و ثمانمایه سپاه ابهت سمات بر تیغ غزا و تاراج روی بشهر آورده دست
تسلط و استیلاء بسبی و نهب گشاده طریق مدارا و مواسا ببستند و اهالی دمشق از پیر و جوان و ذکور
و اناث و شیوخ و اطفال و نساء و رجال باسیری گرفتند و آنچه سالها از بحر و کان اندوخته بود از در و
جوهر و زر و زیور بیکساعت بدست لشکریان پادشاه والا گهر افتاد و بعضی پیوسته که غارت گران
اردوی همایون صوف مریش و کتان روسی و سقرلاط عمل بنات و سایر قماشات اسکندریه و مصر که
بیشتر گرفته بودند می انداختند و بجای آنها نقود رایج که بمعنی اهل جرایج است و اوانی نقره و زر و در مرصع

اذکر

اذکر وافر بار میکردند و در تضاعیف این حالات از شعله قهر الهی آتش در دمشق افتاده در طبقه و سه
طبقه آن که از چوب ساخته بودند و برنگ و روغن تزیین داده بودند و بر طبقه سنگین بنا نهاده بالک بسوخت
و جهت آن آنکه آتش در آن شهر می افتاد با وجود سعی و اهتمام اکابر و اشراف و عامه مردم در اطفاء آن تا یکروز محله
محترق میگشت آتش فرو نمی نشست و درین وقت از غایت پریشانی و تفرقه هیچکس بآن نپرداخت و در اوان
احتراق این خبر بسمع خجسته شهریار آفاق رسیده امیر شاه ملک را با فوجی از لشکریان آتش اهنک بفرستاد تا
مسجد جامع بنی امیه را از آن حادثه صیانت نمایند و چون سقفها نیز از چوب بود سعی و کوشش امیر شاه ملک
مفید نیفتاد و شعله غضب پادشاهی چنان بالا گرفت که مناره شرقی مسجد مذکور که از سنگ بر افراخته بودند
تمام خاکستر گشت و مناره غربی که لسان فصاحت بیان صاحب شریعت علیه من الصلوة اتمها وعده داده
بود که نزول مسیح علیه السلام بران خواهد بود و در زبان معجز نشان آنحضرت بمناره بیضا مذکور شده با وجود آنکه
اصلش از چوب نیست ظاهرا از آنکه اندوده اند سالم ماند و هیچ گونه آتش در آن تصرف نکرد و چون تمامت
دمشق بسوخت و آنچه در آن شهر بود بتاراج رفت آتش نهب و غارت در تمام بلاد شام از هر جهت گشت
رای عالم آرای پادشاه جهان گشای عزم معاودت تصمیم فرموده از موقف عنایت اشارت علیه صدور
یافت که اسیران دمشق و سایر ولایات شام را رها کنند و برحسب فرمان جلال الاسلام بیجانان
دمشق را جمع آورده باندرون شهر رسانیدند و در روز دوشنبه چهارم ماه شعبان صاحبقران کردون
توان دولتکام و کامران از موضع [illegible] که بجانب کنعان واقع است در حرکت آمده براه قاره
و بنیکی روان شد و بر عین [illegible] نزول اجلال فرموده و آن منزل که مثل بود از فردوس جنان تا لیغ
رضوان حکم شد که دو شال واجب الامتثال بنویسند یکی مشعر بانکه میرزاده محمد سلطان که در حد
مغولستان بموجب فرمان رفته بود خداداد حسینی و شیخ [illegible] ساربوغا را بضبط آن حدود و
نواحی گذاشته متوجه پایه سریر اعلی روان شد و این دو نشان بمهر اشرف موشح گشته مصحوب دوانه
خواجه ارسال نمودند و حضرت صاحبقرانی از آن مرحله نهضت نموده و سه منزل قطع فرموده هوای
حمص از غبار موکب نصرت قرین شکار گشت و بنابر آنکه اهالی آن دیار در مدت غیبت رایت نصرت
شعار از جاده انقیاد پای بیرون نهاده بودند از عبور لشکر منصور آسیبی بایشان نرسید و آنحضرت
بعد از تقدیم مشورت شاهزادگان و امراء عظام را با افواج لشکر قیامت اثر بجوانب و اطراف فرستاد
از آنجمله امیرزاده رستم و امیرزاده ابابکر و امیر سلیمانشاه و امیر شیخ نور الدین برمقتضی فرموده با ده
هزار سوار بمعارف شهر ترید که از بناهای حضرت سلیمان پیغمبر است روان شدند تا خشم ذو العقد
را که گریخته میرفتند بیابند و امیرزاده سلطان حسین و امیر برندق با پنجهزار کس متوجه صوب انطاکیه
گشتند و امیرزاده خلیل سلطان و رستم طغا بوغا برلاس و رغو و خواجه اقبوقا و علی سلطان تواجی و دیگر

سرداران با پانزده هزار نفر روی بترکمانان کی لیک که در کنار فرات نشسته بودند نهادند و امیرزاده رستم
و امیرزاده ابابکر با سپاه بر اثر ایشان که در ملاطیه بر ایشان متعین شده بودند تا شهر بیره رفته دویست هزار
گوسفند از حشم ذوالقدر گرفتند و لشکر از کثرت غنیمت خود را بکار انداختند و شاهزادگان مذکور با لشکر
منصور از آنجا بازگشته و از جول گذشته بکنار فرات آمدند و بپای آب روان شدند و امیرزاده سلطان حسین
با بهادران بر یلغار بانطاکیه رسیده آنچه یافتند بیغما و تاراج دادند و از آنجا عنان عزیمت بصوب حلب تافته
در راه امیرزاده خلیل سلطان و لشکر قول که در ظل رایت او می رفتند پیوستند و باتفاق متوجه قلعه الروم شدند
در آن حوالی بترکمانان رسیدند و آن قوم بی عاقبت در برابر عساکر گردون مآثر صف کشیده دست تهور
بزدم و پیکار بر گشادند و عاقبت شیخ حسین بیر کیلک که رأس و رئیس ترکمه بود کشته شد و برادران آن
ظلم ستیزه روی بیادیه گریز نهادند و سپاه بهرام انتقام تیغ کین از نیام بیرون آورده جمعی کثیر را بقتل رسانیدند
و غنیمت فراوان گرفتند از آنجمله زیاده از هشتصد هزار گوسفند در شمار آمده چون پادشاه ظفر لوا بحوالی
حمی رسید شنید که اهالی آنجا از بخت و طالع نحس اظهار مخالفت کرده عماراتی که سپاه نصرت انتما که
توجه در آنجا ترتیب داده بودند کنده اند و ویران ساخته ازین فعل نکوهیده شعله خشم جهانسوز بالا گرفت
و لشکریان دست بغارت و تاراج بر آورده سکان آن شهر را اسیر کردند و آتش در خانه و مساکن ایشان زدند
و حضرت صاحبقران از آنجا نهضت نموده بعد از قطع منازل چون بحوالی حلب رسیده سید عزالدین
هزارگری و شاه شاهان سیستانی و موسی توقوغا و دیگر سرداران که در قلعه حلب بودند بموجب
فرمان امارت کردانیده اند و آتش قهر در شهر زده بقیه عمارت را بسوختند و رایات نصرت اشتمال از نواحی
حلب نهضت نموده بچهار کوچ بکنار فرات رسیده و درین مکان امیرزاده رستم و امیرزاده ابابکر و
امراء بر یلغار بموکب ظفر نشان پیوستند و امیرزاده خلیل سلطان و امیرزاده سلطان حسین و امراء قول
و جرانغار نیز آمده بعز زمین بوس استسعاد یافتند و از کثرت مواشی و غنیمت که همراه آورده بودند
در اردوی بان عظمت تنگ دنیا اندیشیده چون در آن یورش امیرزاده سلطان حسین آثار جلادت و
مردانگی بظهور رسانیده بود مراحم خسروانه رقم عفو بر زلات او کشیده شرف ملازمت ارزانی داشت و
شاهزادگان و امرا که بجیقون رفته بودند با اعیان بسیار بازگشته باردوی همایون ملحق شدند و یرلیغ همایون
مطاع صدور یافت که از فرات عبور نمایند از جهت گذرانیدن رخوت خاصه دو کشتی از بیره آوردند
و نوینان و لشکریان کرب سر جیشا اناب بگذشتند و بحوالی قلعه بیره نزول فرموده والی آنجا
بقدم اخلاص پیش آمده بقدر وسع و طاقت خویش پیشکشهای لایق بگذرانید و مشمول عنایت خسروانه
گشته حکومت آن موضع بروی قرار یافت و از عبور لشکر منصور که دولال بر حاشیه ضمیر سکان آن دیار
نشست و در اثنای این اوقات امیر قرا عثمان بدرگاه ظلال اشتباه آمده بیلاکات بمحل عرض رسانیده ملحوظ

نظر عنایت و عاطفت شد و چون خبر رنگار شهریار کامکار از آنجا در حرکت آمد بخاطر خطیر آنحضرت میل
شکار فرمود شاهزادگان و امراء و سایر ملازمان پنج روزه راه جرگه انداختند و بر چشمه راس العین جرگه بهم
رسیده شکاری بسیار بتیر و شمشیر افکندند و از شکارگاه متوجه شهر رها شده اعیان و اشراف آنجا بتحف
و هدایا باردوی اشرف اعلی آمده مستظهر و آسوده خاطر مراجعت نمودند و رایت نصرت انتما از رها نهضت
نموده بحصاری رسید که موطن جمعی از ارمنیان بود لاجرم فرمان قضا جریان نفاذ پیوست که مجاهدان فیروز
آن موضع را از خبث وجود کفار و بدین پاک ساختند و اموال ایشان را غنیمت گرفته قلعه را منهدم گردانیدند و
درین اثنا هندو شاه خزانجی از سمرقند آمده خبرهای خوش رسانید و نوکران آغایان و خواتین که همراه او به
اردوی بزرگ رسیده بودند تحف و هدایای ایشان بعرض داشته اخبار صحت و سلامت حضرات بازگفتند
و رایات ظفر قرین روی توجه بماردین آورده هندو شاه و نوکران آغایان و خواتین که همراه او آمده بودند
با بکاب و بیلاکات رخصت مراجعت یافتند و سلطان حسن کیجا که بحسن کیفیت اشتهار دارد و حاکم
ارزن و دیگر سرداران اطراف و اکناف بدرگاه گیتی پناه توجه نموده از عنایت شامل و عاطفت کامل پادشاهانه
محظوظ و محفوظ سایر اعیان و اشراف گشتند و چون سلطان عیسی حاکم ماردین که در چندگاه بموجب فرمان
در قلعه سلطانیه مقید و محبوس بود و در حین حکم بخشش و اطلاق او عهد و پیمان در میان آمده سابقاً اورا
با ایمان غلاظ شداد استوار کردانیده بود که مدة العمر شرایط خدمات بتقدیم رسانیده در استرضای خاطر
شعبان عتبه علیا بهیچ وجه اهمال و اغفال جایز ندارد و درین وقت که چتر فلک متوجه شام شد نیابت
چنان نمود که بنفس خویش بدستک خدام عالیمقام استظلام داشتی و اگر بنابر قرب جوار اعدا این معنی را مستبعد
شمردی بایستی که یکی از فرزندان یا برادران را با حرازان سعادت متعین فرمودی و چون درین امور از اندیشه
باطل و رای قاصر تقصیر کرده بود از قلعه بیرون نیامد و مراسم استقبال بجای نیاورد و چون ظاهر ماردین از
نزول وجود پادشاه با داد و دین عزت فزای چرخ برین گشت ضمیر آفتاب تاثیر تفقد و التفات بحال او انداخت
و ایلچی فرستاده حضور او را طلب داشت سلطان عیسی از کمال شقاوت پنبه غفلت از گوش برون نیاورد
و کشف و اداد جهاد بر دیوار حصار حزبه از اشال سال عدول جست و بنابر آنکه محاصره و استخلاص قلعه
ماردین بر طول زمان منحصر است و علف خواری که علیق اسپان و لشکریان از آنجا حاصل شود در آن
حوالی نبود از سوقت جلال یرلیغ عالم مطیع نفاذ یافت که بتحیده و فرمان برداران مجموع اسواق و دور
و قصور او را با زمین هموار و یکسان ساختند و تر و خشک آن ولایت را که قابل احراق بوده باتش قهر و عقب
بسوختند و والی ممالک ستان امیر قرا عثمان را که با آن قلعه قرب جواری داشت بعنایات بیکران سرافراز
گردانیده امر فرمود که در محاصره سلطان عیسی تغافل و تکاسل جایز نشمرد و عنایت خسروانه پادشاه حصن
کیف و پادشاه ارزن و دیگر سرداران اطراف را که بملتمس ملم دولت روی باردو آورده بودند حشمت آورده

بودند جامهای طلا دوز و کمر و شمشیر را اختصاص داده رخصت انصراف ارزانی داشت و موکب حضرت
قرین بقلعه نصیبین رسیده یرلیغ عالم مطیع صدور یافت که از خراب سازند و اهالی انجا مغالیق دروب
پیش اورده روی استکانت بر زمین نهادند و زبان بتضرع و زاری بگشادند عرق بخشایش در حرکت امده
فرمان شد که هیچکس مزاحم نشود و درین اثنا امیر الله داد مامور گشت که متوجه ترکستان شود و در اشپاره
اقامت انداخته بمحافظت سرحد قیام نماید و حسب فرمان بانجانب روان شد **ذکر لشکر کشیدن**
و فرستادن صاحبقران لشکر نشان بجانب کرجستان و طرف مدینه طیبه چون اردوی جهان
مطاع از ظاهر قلعه ماردین در جنبش امده کوچ کرد فرمان قضا امضا صدور یافت که امیرزاده سلطان
حسین و امیرزاده پیر محمد و امیرزاده عمر شیخ و امیرزاده ابابکر و امیر جهانشاه و غیره خواجه اتوبغا (?) و سید
خواجه پسر شیخ علی بهادر و دیگر بهادران و سرداران متوجه قلعه النجق شدند و بعد از فتح قلعه در قلع
و قمع و استیصال کرجیان نکوهیده احوال بکوشند و شاهزادگان مذکور و با امرا و لشکر منصور رایت شجاعت
بانصوب بر افراختند و در هنگام اعلام نصرت انجام بجانب سواس و بلاد شام از ملازمان امیرزاده
میرانشاه شیخ محمد داروغه و از مقربان امیرزاده شاهرخ و امیر فیروز شاه بر مقتضی اشارت زبده شهریاران
ادوار و انام بجانب حصار النجق رفته بمحاصران مساعدت (?) نمودند و اهالی قلعه با وجود قلت [illegible]
بجان رسیده پوست و جرم کهنه و غایت روح حیوان می ساختند و بعد از فقدان بالضروره دروازه باب
گرفته قلعه را تسلیم نمودند کوتوال قلعه سلطانیه احمد اغلشاهی را بند کرده باردوی همایون فرستادند شاه
زادگان و امرا بحوالی قلعه لونیک رسیدند از فتح حصار النجق اگاه گشتند لاجرم عنان عزیمت بجانب کرجستان
تافتند و دران ولایت دست تسلط بغارت و تاراج برآوردند ملک گرگین چون بر توجه سپاه نصرت قرین
اطلاع یافت از در عجز و نیاز در امده ایلچی فرستاد که من یکی از کمترین بندگان استان سعادت اشیان و
هرگاه که لوای نصرت انتما سایه عاطفت برین دیار اندازد بنده بدرگاه سپهر اشتباه شتافته عبادت سجده
جهان بجا ارم بر دیده بینا سازم شاهزادگان کس فرستاده صورت انقیاد و اطاعت او را عرضه
داشت ایستادگان پایه سریر اعلی کردند و دست از نهب و غارت کرجستانی باز داشته در منکول و ان
حوالی توقف نمودند تا از حضرت صاحبقران چه فرمان بایشان رسد و در خلال این احوال یرلیغ واجب
الاتباع بنفاذ پیوست که سلطان محمود خان و امیرزاده رستم بتعجیل عازم بغداد شوند و ایشان حسب الحکم
فرمان شده روی براه اوردند و بعد از قطع منازل و طی مراحل بمقصد رسیده در قبلی مدینة السلام
نزول امده و دران هنگام شخصی فرج نام از قبل سلطان احمد جلایر بحکومت انمملکت قیام مینمود
بواسطه جمعی کثیر و حشمی غفیر از اتراک که در بغداد مجتمع شده بودند فرج شقاوة فرجام خیال خام در
مخیله جای داده در مقام مخالفت و منازعت امده خاطر بر جنگ و پیکار نهاد و چون اوازه توجه لشکر ظفر

اثار دران نواحی و حوالی اشتهار یافت امیر ایلکی (?) از سلدی و جان احمد از یعقوبه بیرون امده بقرب مداین
از دجله عبور نمودند و فرج شاه از حله و بیکابیل از سیب روان شده در صرصر بیکدیگر پیوستند و بر
اتفاق با سه هزار مرد مکمل متوجه میدان رزم سپاه قیامت نهیب گشتند و از انجانب امیرزاده رستم
با امرا و لشکریان سوار شده مخالفان را شکاری وار در میان گرفتند و بجانب دجله راندند و در حوالی نعمانیه
امیر احمد جنگ اتفاق افتاد و چون احمد با فوجی از بهادران و لشکریان بقتل رسیدند غلبه از تحیر خود را
در اب انداختند و غرق شدند و امیر قلندر و معدودی چند بهزار مشقت جان بتک پا از ان معرکه غرقاب
فنا بیرون برده و فرج بی فرجام که پیش از حکومت مدینة الاسلام اختیار و وجودی نداشت با وجود شکستی
چنین که با امرای سلطان احمد راه یافت دل از امارت برنگرفته بطمع دعوی [illegible] داشته و در کرد
عدد و جهان میگشت و زبان تزویر بتقریر میکرد که سلطان احمد با من قرار داده و مبالغه و الحاح نموده که اگر
حضرت صاحبقران بنفس خویش متوجه این دیار گردد شهر تسلیم نمای تا رعیت ضرری نرسد و بغیر ان
حضرت هرچند شاهزادگان و امرا که باشند در مقام ممانعت بکوش تا بغداد را هیچکس سپاه [illegible]
میسور نباشد قدم نموده مملکت نگاه دار و بر سر مخالفت بر پیشانی شقاوة بسته علم جدال و قتال
برافراخت و بسیاری از رعایا و لشکریان را فریفته در محافظت شهر یاری خود یار ساخت و در هر محل که در ای[illegible]
هیجا در نوح می امد فرج و اعوان و انصار او در کشتیها نشسته پیش می امدند و دست جسارة بیرون
اورده بجدال و قتال مشغول میشدند **ذکر توجه رایات فتح آیات بجانب بغداد و مفتوح شدن**
آن و انقطاع حکومت فرج بدنهاد دران اوان که حضرت صاحبقران رفعت اشتمال از ولایت شام
مراجعت نموده بموصل رسید و بموجب فرموده بر اب دجله از کشتی جسری بستند شاه و سپاه بیکدفعه
بگذشتند از پیش امرای نوئینان که بر حسب یرلیغ مطاع ببغداد رفته بود قاصدی امد و صورت
تمرد و عناد فرج و کلماتی که دست او بر مخالفت ساخته بود معروض ملازمان رکاب همایون گردانید
و چون انحضرت بران حال اطلاع یافت از سپاه نصرت شعار ایلغار فرموده و ضبط و نسق اردو
اغروق را در عهده امیرزاده شاهرخ کرده امیر شاه ملک را ملازم شاهزاده ساخت و فرمود که براه
حساران و قلاع تبریز روند و بنفس همایون متوجه دار السلام بغداد شد و براه الطون کوپرک
حرکت امده و بعد از قطع منازل و مراحل بمقصد رسیده بر کنار دجله بطرف پایان اب در مقابل دروازه
قریة العقاب نوقف (?) ظفر پیکر سر بذروه عیوق کشیده و لشکر بر بام مهر اطراف و جوانب شهر را احاطه
نموده متحیران اهنین جنگ بمقتضی اشارة حزم و [illegible] جنگ بکار خویش مشغول گشتند از شاه
زادگان امیرزاده رستم و امیرزاده خلیل سلطان و از امرای عظام امیر سلیمان شاه و امیر شیخ نور الدین
و [illegible] جهانشاه و رستم طغا بوغا و علی سلطان و سایر امرا و تومانات و قوشونات در سرکار خود [illegible]

نقبچیان برکاشتند و بهادران کاردان هشیار بجیبات و حمایت ایشان باز داشتند و فرج از برای
تحقیق امدن حضرت صاحبقران نصرت رفیق شخصی معتمد را که پیش ازین دیده او بدیدار انحضرت روشن
شده بود بهم رسالت بیرون فرستاد تا بار دیگر طلعت همایون را بعین الیقین مشاهده کند وان معتمد
بپایه سریر اعلی امده شرف بساط بوس دریافت قیام نموده و بخلعت و نوازش سرافراز گشته مراجعت کرده صورت
حال را چنانچه مطابق واقع بود بفرج رسانید با انکه دانست که راست میگوید از کمال شقاوت و بدبختی
سفاهت کرده او را بدروغ متهم ساخت و ان صادق القول را محبوس کردانید الدیگران نکو بودند ان
کارداران پادشاه کینه ستان اصرار نموده و سر از بی شرمی در کشیده و از روی تهور و جسارت بمجادله
و مقاتله در گشادند و در تضاعیف این حالات دو تیر از شصت تقدیر گشاد یافته بر مقتل خواجه مسعود
سمنانی و سنکلی خواجه زدند بیت مرا که خواست لیکن از تقدیر گاه سنگش سبب شود که تیر و حضرت
صاحبقران لقمان تواجی را بطلب امیرزاده شاه رخ فرستاده فرمود که با اغرق متوجه بغداد شوند و لقمان
در موضعی کلاع بشاهزاده مشار الیه رسیده مجموع باز گشتند و چون ان لشکر بیکران بیسال کشیده
بدار السلام رسیدند در حیرت و دهشت بر بامی بغداد بایان راه یافت و لشکریان شهری بدان عظمت
را که دور ان قریب دو فرسنگ بود چون نگین در حلقه گرفتند و انحضرت فرمان داد که در طرف پایان اب قریب
بقریه العقاب جسری بر روی دجله بستند تا اعدا ازان جانب راه در مکامن باز داشت از بر اب هیچکس شود اید
که بجست و ضبط بالای اب شاهزادکان عالیجناب امیرزاده میرانشاه و امیرزاده شاه رخ حوالت رفت و
ایشان در مقابل سوق السلطان نزول کردند محمد ازاد و شکری برهش با طایفه از سپاه بهرام صولت بنا بر
اشارت علیه بحراست مقابل شهر قیام نمودند ناصح ارزید بعد القصه طرق خروج و دخول بغداد بر خصوص
گشت که موری از خانه خود یارای بیرون امدن نداشت اکر بختن رحم چه رسد القصه درین اثنا امیر
اطلشاهی که کوتوال قلعه الیجق بود و بعد از فتح حصن آنرا مقید بدرگاه ملک اشتباه فرستاده بودند چنانچه
سبق ذکر یافت رسید و بموجب فرموده ضبط و حراست ان قلعه بملک محمد اوبهی مقرر شد و مقارن
این حالات امیر موسی که از طرف ماوراء النهر از پیش امیرزاده محمد سلطان رسیده بود اخبار معروض داشت
و یک قطعه لعل بوزن صد و بیست مثقال که از کان بدخشان حاصل شده بود بمحل عرض رسانید و
فرج با اهالی بغداد دست از جان شیرین شسته و دل از دین و دنیا و مافیها بر گرفته فدایی وار سعی و کوشش
مینمودند و هر گاه که نقبچیان از عمل خود فارغ شده اتش در نقب میزدند و مقداری از دیوار حصار و شفاه می
بوم شهر شرایط جابکدستی بجای اورده از اجر و خشت پخته استوار کرده و در ان اوان خورشید
عالمتاب در برج سرطان مقام داشت و سورت حرارت هوا بمرتبه بود که خرچنگ در قعر اب کباب
گشتی و سنگ خاره اماس موم و در کان اتش امده اب شدی و لشکر در چنین حال جها پوشیده از تاب

بساحتی ملحور و طعن و ضرب و استعمال ادوات و الات حرب اشتغال مینمودند با انکه جنوبیت شاه
زادکان و نوئینان زانو زده رخصت خواستند که یکبار از اطراف و جوانب حمله اورده شهر را بقهر اقسر اورده
تحت تصرف و تسخیر اوردند حضرت صاحبقران کوه وقار پای تحمل و اصطبار استوار داشته بدان امر رضا
نشد باندیشه انکه مخالفان یکی از بادیه غوایت بشاهراه هدایت گرایند و از در عجز و مسکنت در امده
یورش ننمایند از رعایا الکه کافر را استحقاق قتل نکرده و ملکی چنان بایر و ویران نشود و از دیر کشتگان
مطلقا سخنه نیشنیدند و از کمال شقاوت و ادبار همچنان بر طغیان و عصیان اصرار مینمودند تا در شهر
عسرت و تنگی بدید امد و بجز نام و نشان نماند و در اثناء این حالات بمرتبه گرم بود که هم از شدت حرارت افتاب
و هم دیگر سنگی تاب ایستادن نداشتند و اکثر انها اندر خود و منه در برج داخلی گذاشته خودها را بر سر
چوبها تعبیه کردند شاهزادکان امیرزاده خلیل سلطان و از نوئینان امیر شیخ نور الدین و درستم طغایی
روی انتقام بجانب دار السلام که بر محصوران انجا دار الظلام شده بود اوردند و نردبانها بر دیوارها
نهاده پیش از همه امیر شیخ نور الدین بالای بر امد و توق ظفر نگار بر فلک دوار بر افراخت و از جانب دیگر
امیرزاده میرانشاه و امیرزاده شاه رخ و امیر سلیمانشاه و دیگر امرا تومان و قوشان و از طرف دیگر
امیرزاده رستم و امیر شاه ملک و برندق و علی سلطان و سایر امرا هزاره و صده حمله اورده دیوارهای
شهر و خندق بگرفتند و بر غو و نفیر کشیده مهابت تیغ مصور ان ساعت بظهور پیوست القصه از اطراف
و جوانب لشکریان رخنها کرده بشهر در امدند و شهریان هول روز رستاخیز بعین الیقین مشاهده نمودند
و حضرت صاحبقران در ان روز بر ان جسر تخییم نموده که در پایان اب بر حسب فرمان بسته بودند
و چون سپاه بر جانجوی با انتهای کشیده بغداد در امدند ان حزن کرکسان حصاری مانند وحوش
شکاری بهر جانب که روی اوردند سیلاب بلا بخود محیط دیدند و راه خلاص و نجات بخود مسدود
یافتند و خلق بسیار از مهابت تیغ اتش بار خود را در اب انداختند و بدار القرار رفتند و گروهی انبوه در
کشتیها نشسته و جمعی بشنا متوجه پایان اب گشتند و چون بجسر رسیدند از زخم ناوک دلدوز دیدند
الجه دیدند و فرج بر اختر که چند روز در کشتی بر خشک زده بودند با یک دختر که داشت و جمعی از مخصوص
در سفینه امده بجانب بالای اب گریزان شدند مر اصحاب قبضکار دکاه مر فتند و ایشان از بازاران
میکردند تا از سهم پیکان جان ستان خود را در اب انداختند و او ان نازپرورده خویش را طعمه ماهیان
ساختند و جمعی بلان بان باب در امدند و فرج را مرده از اب برهنه اوردند و بر خاک مذلت و هوان
انداختند و چون در ان مدت از لشکر جغتای لشکر جهانگشای جمعی کثیر در جنگ حصار از پای در
امده بودند فرمان قهر فرمان داد که هر نفری سری بیارد و تیغ سیاست سر ایشان اغاز نهاد و خنجر تیز
خونریز که در زمان چنگیز خان در میان امده بود تازه ساخت و بازار سیاست چنان گرم گشت

که ملال اجل مرد هفتاد ساله و کودک هفت ماهه یک بها میفروختند و شعلهٔ غضب پادشاهی جهان
بالا گرفت کرش و خشک و سرکین و سنگ را یکسان می سوختند و تواجیان برحسب یرلیغ سلطانی
بنیاد درس مخالفان پرداخته و از آن سرها عبرة للناظرین منارها برافراختند و سادات و علما و صلحا
و مشایخ که خود را بدرگاه گیتی پناه رسانیدند از آفات سالم ماندند عاطفت حضرت ایشان را نوازش نموده
و مرکب و ملبوس داده فرمود که جهت ایشان جایی که خواهند رسانند و باقی خلایق در معرض تلف آمدند و کار
اعیان و ساکنین این فیصل یافته بود بعد و ساکنین رسیده فرمان قضاجریان صادر شد که غیر از مساجد
و مدارس و خوانق و سایر بقاع و رباط زیر و زبر ساختند و از آن ابنیه تزیین و تکلف اثری نگذاشتند
والحکم لله العلی الکبیر در تواریخ مسطور است که فتح بغداد روز یکشنبه هفتم ماه ذی قعده سنه ثلاث
وثمانمائه اتفاق افتاده و زمان محاصره قریب بچهل روز امتداد یافته بود **ذکر نهضت حضرت صاحبقران از
دارالسلام بغداد و بیان بعضی از وقایع آن زمان و کیفیت [illegible]** حضرت خاقان سعید منصور در
عشر اول ذی الحجة الحرام سال مذکور پای دولت در رکاب سعادت آورده مقدار یک فرسخ بجانب بالای
آب رانده و در سر مزار فایض الانوار امام اعظم و پیشوای اقدام ابوحنیفه کوفی از روح او استمداد
همت نموده در همان نواحی نزول اجلال فرمود و موسیکو از سمرقند آمده بود با اسلحه و [illegible] نجف
دلپذیر باز گردانید و یرلیغ واجب الاطاعت نفاذ پیوست که سلطان محمود خان و امیرزاده خلیل
سلطان و امیر سلیمانشاه و امیر شاه ملک و دیگر نوینان و سغبانان که تفصیل اسامی ایشان موجب
تطویل می شود بر سبیل تعجیل در حرکت آیند و ایشان بامتثال فرمان قیام نموده و از دجله گذشته تا
مشهد مقدس امیرالمؤمنین علی ع رفتند و روی نیاز بر آن آستان مالیده مجاوران و ساکنان آن بقعه
شریفه را دلجویی و تفقد نموده سپاه ظفر مآل که در رکاب اصحاب دولت و ارباب اقبال بودند کلا
حله و واسط را غارت کرده و با کرایم اموال و [illegible] امرا بازگشته باردوی همایون پیوستند و حضرت
صاحبقران فرخنده پی از راه شهر دروقلاغی متوجه تبریز گشت و اعراب و معظم لشکر را بعهده امرا
عالی قدر و انسو باز گذاشته فرمود که باهستگی از عقب بیایند و هیچ فرد از توابان و قوشان خود
جدا نشود و بنفس نفیس ایلغار کرده شاهزادگان بلند مکان امیرزاده میرانشاه و امیرزاده شاه
رخ و امیرزاده خلیل سلطان را ملازم رکاب نصرت انتساب ساخت و کروان کراه دوران راه بر
قطع طریق قدم پیش نهاده هر که از اردوی همایون جدا می شد دست بردی مینمودند و چون صورت
بطرایق این مفسدان بمسامع علیه رسید فوجی را در مکامن باز داشت و همان که ایشان در آمدند
بهادران از کمینگاه بیرون تاختند و قریب سی نفر از آن طاغیان طریق را گرفته از درختان بلوط که بر سر
راه بود بیاویختند و راویان اخبار که هیچ [illegible] انکار قول ایشان نمود روایت کرده اند که درخت بلوط آن

موضع یکسال بلوط بار می آورده یکسال بار و القصه رایات نصرت آیات چون بکنار آب جغتو رسید
حضرات عالیات سرای ملک خانم و خانزاده و دیگر حرمهای محترم و زادگان با اولاد سعادتمند نسل امیرزاده
الغ بیک و غیرهم برسم استقبال استعجال نمودند و بمقام سپیره شرف دستبوس حاصل کرده زبان بدعا و تهنیت
فتوحات ارجمند بگشادند و برسم نثار و پیشکش قیام نمودند و از آنجا کوچ کرده روان شدند و چون ییلاق
اق محل نزول اردوی با عظمت گشت سادات و قضات و علما و فضلاء ممالک عراق و آذربایجان که بنیت
احراز شرف ملازمت از مواطن خویش مهاجرت نموده بودند رسیدند و شربت نوازش و عاطفت نوشیده
خلعت عز و کرامت پوشیدند و مدت بیست روز در آن موضع توقف واقع شده هر روز تا وقت وداع آن
شیلان مجلس همایون بوجود علما و فضلا که از اطراف و اکناف عالم در اردوی اعلی مجتمع شده بودند مشحون
بود و اکثر ساعات فرخنده آیات بتحقیق مسایل شرعی و تدقیق ساحت علمی مصروف و مقرون و مقارن این
احوال امیرزاده رستم باشارهٔ علیه متوجه شیراز گشت و فرمان داد که حسن جندار و حسن جاندار و بعد از آن سلطان
شاه زاده روی توجه بدرگاه عالم پناه نهند و در آن ایام که پادشاه سپهر احتشام بفتح بلاد شام اشتغال
میمون داشت ایلدرم بایزید بتحریک سلطان احمد جلایر و قرا یوسف ترکمان که از صولت سپاه گردون احترام
گریخته پناه باو برده بودند لشکر کشید و بانتقام تخریب سیواس ارزنجان را محاصره نمود و با طهرتن جنگ کرده
بر شهر مستولی گشت و در آن محاربه مقبل ابن طهرتن بدست ترکمان قرایوسف اسیر افتاد و ایلدرم بایزید
بشفاعت سلطان احمد حکومت ارزنجان را برقرار بطهرتن ارزانی داشت [illegible] و فرزندان او را برسم نوا پیش
فرستاد و خود نیز مراجعت نمود و این معنی بسمع همایون رسیده بمزاج اشرف گران آمد و در وقتی که موضع
هشت رود دار نزول موکب فرخنده و رشک [illegible] رواق لاجوردی گشت سهیان بعرض رسانیدند که ایلدرم
بایزید باز متوجه آنجانب است از استماع این خبر آتش خشم جهان سوز زبانه بفلک اثیر کشید و یرلیغ واجب
الاذعان نفاذ پیوست که امیرزاده شاهرخ همت عالی نهمت بر دفع هجوم قیصر روم مقصود و مصروف گرداند
و امیر شاه ملک و دیگر امرا و بهادران با لشکرهای جهان نورد در رکاب فلک فرسای او در حرکت آیند
و امیر مضراب [illegible] شاهزادگان و امرا و نوینان که بجانب کرجستان رفته بودند در سنکول توقف نموده آمدن
موکب امیرزاده شاهرخ پیوندند و شاهزاده مشارالیه بموجب فرمان روان شده در اثناء راه
باو ملحق گشتند و چون طوق ظفر پیکر شاهزاده جوانبخت باونیک رسید شیخ علی خواهرزاده طهرتن از پیش آمد
خبر رسانید که قیصر روم از کردار ناصواب خویش نادم و پشیمان شده و طهرتن را شفیع خویش ساخته که
صاحبقران جرم پوش رقم عفو بر زلات او کشیده و از سر جرایم و عثرات او در گذرد و پیمان بسته چون
مهم مصالحه باتمام رسد در برابر سعی طهرتن کسان او را که بنوا برده باز فرستد و طریق یک جهتی و ارسال
رسل و رسایل مفتوح دارد امیرزاده شاهرخ شیخ را در مصاحبت یکی از ملازمان خود بپایه سریر اعلی

مصر نهضت همایون صورت حال باز نماید و خود در آن مقام توقف فرمود و اردوی کیهان پوی از هشترود
باوجان رفت و در بین اثنا مهد علیا تومان آغا با دیگر خواتین و شاهزادگان مثل امیرزاده ابراهیم سلطان
و امیرزاده سعد وقاص از ماوراء النهر آمده بسعادت ملازمت استسعاد یافتند و تنسوقات و پیشکشات
بعز عرض رسانیدند و بعد از روزی چند صاحبقران سعادتمند از اوجان بجانب تبریز روان شد و در
راه بمراسم صید و طرب اشتغال داشتند و چون بمقصد رسیده در دولتخانه نزول کرد ابواب رافت و مرحمت
بر روی ضعفای رعایای آن دیار بگشاد و کافه برایا را باحسان و امتنان نوید داد و درین ولا خواجه علی
سمنانی از هرات و خواجه سیف الدین تونی از سبزوار بدرگاه عالم پناه رسیدند و عز بساط بوسی دریافته
پیشکشهای گرامی گذرانیدند و چون خواجه مسعود سمنانی در بغداد کشته بود چنانچه گذشت حضرة
صاحبقران آن دو خواجه را بدیوان نصب فرمود و ایشان جمعی را اعلام نمودند تا بر جلال الاسلام
تقریب کنند و خواجگان نو دولت صورت قضیه را بمسامع علیه رسانیدند و فرمان شد که بعد از تفتیش
او را عزل کرده بند کنند بر حسب فرمان عمل نمودند و چند نقش را بمحصل سپردند و از بقایای اموال و نقود وافر
خاصه و اتباع او مبلغی گرانمند بحصول موصول شد و او از تشدد محصل کارد از میان خود کشیده
بر خویشتن زد و چون این زخم مرهم پذیر نبود در همان دو سه روز بموجب فرمان معالجه نمودند و بهتر شد
و آنحضرت فرمود که سرداری لشکر تا یک تعلق باو داشته باشد و دو سه سال دخل نکند و مقرر آن قرار
یافته بسعی و سخن ایشان طایفه از مباشران امور دیوانی در بند افتادند و از آنجمله یکی خواجه محمود سمنانی
بود و مهم او بعد از وجوهی که فرود آورده بودند در آن ولا تسلیم دویست سر اسب بوسط التمغه قطع
کردند و خواجه اسمعیل خوافی بر در دولتخانه در مذلت و اهانت بر خود گشاده از همه کس جرمی طلبید
و محقری میگرفت از خرج محصلان فاضل می آمد و در اثنا حضرت اعلی از تبریز نهضت نموده و در اثنای راه
خواجه اسمعیل بعد از تعذیب و شکنجه بسیار بمقتضی فرمان بر سر دار رفت و بانا بر کشیدند و لشکر منصور
از آذربایجان رحیل کرده نخجوان مضرب خیام ظفر انتسام گشت و حضرت صاحبقران با طایفه از خواص
و مقربان بتفرج قلعه النجق که در آن نزدیکی فتح شده بود عزیمت فرمود و فراز و فرود آنرا ملاحظه کرده بعسکر
ظفر قرین معاودت نمود و درین ولا طهرتن از جانب ارزنجان رسیده بسعادت بساط بوسی فایز گشت
و زانو زده صورت نیاز و اعتذار [illegible] رسانید و بزلال تقریر دلپذیر آتش خشم را منطفی
گردانید ذکر ایلچی فرستادن صاحبقران بجانب والی گرجستان ملک گرگین و قشلاق نمودن آنحضرت در قراباغ
و وصول رسول امیرزاده محمد سلطان از سمرقند حضرة صاحبقران سعادت قرین
از نخجوان رسولی پیش والی گرجستان فرستاده جزیه و خراج طلب داشت و در آن محل امیرزاده
سلطان حسین و امیرزاده ابابکر و امیر جهانشاه و تیمور خواجه اقبوقا و دیگر اعیان و امرا که برحسب

فرمان شهریار مظفر لوا از حوالی سنکول روان شده با میرزاده شاهرخ پیوسته بودند باردوی همایون پیوستن
دولت زمین بوس را سرمایه افتخار و استظهار ساختند و رایت نصرت نشان از جلگاه نخجوان در حرکت
آمده و قطع منازل کرده سایه وصول بر کوکجه تنگیز انداخت گرفت که در زمین ارجیل آن خم گرفت و چون از آن
امر فراغت یافته فرود آمدند شاهزاده جوانبخت شاهرخ بهادر با امرا ملازم که برحسب حکم مراجعت نموده
بودند بدرگاه عالم پناه آمدند و رایت نصرت شعار از آنجا روان شده چون صحرای شمکور محل نزول سپاه
منصور گشت امیر کوهیر غیاث الدین برلاس از کرمان رسیده پیشکشهای لایق بمحل عرض رسانیدند و در آن
مکان ایلچی که بگرجستان رفته بود باز آمد و ملک گرگین برادر خود را با اموال و تحف بیکران فرستاده بال
خراج و جزیه و باج را ملتزم شده و بوسیله امرای با شکوه و تمکین بپایه سریر اعلی حاضر گشته روی مسکنت
بر زمین نهاد و بادای پیغام ملک مشار الیه قیام نمود که بنده بهتان انگیز ما از جمله کمترین بندگان آستانه
سلطنت آشیانم و از جرات و جسارت خود نادم و پشیمان اگر مراحم خسروانه نقوش زلات و عثرات ما را
کران سر جهل و نادانی صدور یافته باب عفو و اغماض محو کرده از بعد از این در وظایف خدمتکاری و
فرمان برداری بجان استادگی نمایم و جزیه و خراج بموجب دلخواه سال بسال تسلیم نمایم و از لشکر آنچه
مقرر شود در وقتی که اشارت علیه نفاذ یابد حاضر گردانیم عاطفت پادشاهانه در اهتزاز آمده معذرت
ملک گرگین بپذیرفت و از سر جرایم او در گذشت و برادرش را نوازش فرموده خلعت خاص پوشانیدند
مقضی المرام بجانب گرجستان باز گردانید و در وقت انصراف با او خطاب فرمود که برادر خود را بگوی
که ترا بجان امان دادم و عنان عطا ازین دیار برمی تابم مشروط بر آنکه دیگر گرد اهل اسلام نگردی بلکه
تعظیم و احترام ایشان واجب شماری و در ترفیه احوال مرفه ناحیه از خود بتقصیر و اهمال راضی نباشی هذا
ما عهدنا الیک و بهنگام طلب لشکرها مرتب ساخته بعسکر نصرت انجام رسانی والعهدة فی هذه الدیار
علیک و رای صواب اندیش شد خواجه اقبوقا را بسمرقند فرستاده تا با دیگر امرا که ملازم امیرزاده عمر بودند
باتفاق تنسیق امور آن مملکت جد و اجتهاد نمایند و بعد از چند روز در موضع قراول توبه محل نزول سپاه
جهانگیر [illegible] گشت و از بخارا سهیان جرمی رسانیدند که امیرزاده محمد سلطان که امیر حاجی سیف الدین
را ملازم رکاب ظفر مال خود گردانیده بر مقتضی فرمان از سمرقند بیرون آمد چون به نیشابور رسید
امیر مشار الیه بواسطه عارضه چند روزه بجوار رحمت ملک غفور پیوست حضرت صاحبقرانی بنابر سوابق
خدمت او بغایت متالم و متاثر گشت و زبان بکلمه انا لله و انا الیه راجعون گشاده دست در دامن تحمل
و اصطبار زد بیگاه که در محال قراول توبه توقف واقع شد اردوی کیهان پوی در حرکت آمده متوجه قشلاق
قراباغ شد و چون آن سرزمین محل نزول سرادق جلال گشت از برای شهریار کامکار و اولاد و احفاد
عالی نژاد از نی بوریاها ترتیب دادند و در اندرون آن خیمه و خرگاه باوج ثریا رفته چون ابراهیم برافراشتند

وچون مقرر چنان بود که در اوایل بهار رایت نصرت شعار فرمان ده باستحقاق متوجه دشت قبچاق
شود شاهزادکان و امرا و لشکریان روی بجانب دربند خیمها زدند و دران ولا عاطفت پادشاهانه تمام
چلک را اوکلکا داد و مقارن این حال از طرف دشت ایلچیان رسیدند و بوسیلهٔ نوینان و مقربان
بشرف زمین بوس مستسعد گشته زانو زده از زبان خان خویش جواهر ثنا و محمدت نثار کردند
و اظهار اطاعت و انقیاد نموده کلمات دلپذیر در پایهٔ سریر خسرو کشورگیر در حیز تقریر آوردند و بدین
سبب شعلهٔ خشم جهانسوز که حرارهٔ آن بمقعد فلک قمر رسیده بود تسکین پذیرفت و در تضاعیف
این احوال مبشران بمسامع علیه رسانیدند که امیرزاده محمد سلطان با لشکر ساز و اهبت بی پایان بر
مقتضی یرلیغ واجب الاذعان از سمرقند بیرون آمده و متوجه شده منازل قطع کرده باق نام رسیده است
مجموع شاهزادکان و امرا مثل امیرزاده میرانشاه و امیرزاده شاهرخ و امیر سلیمان شاه و امیر جهانشاه
و امیر شیخ نور الدین و سایر اشراف و نوینان بعزم استقبال او بودند و از خبر او گذشته عهد
ملاقات تازه ساختند و باتفاق عنان توجه باردوی اعلی منعطف گردانیدند و چون بشرف بساط بوس
سرافراز گشتند شاهزادهٔ مشار الیه وظایف الجاثی بجای آورده حضرت صاحبقران از روی عاطفت
او را در آغوش گرفت و شاهزاده بعد از آن زانو زده پیلکهای عدیم المثال بموقف عرض رسانید و امرا
که در رکاب شاهزاده بودند مثل امیر شمس الدین عباس وغیره بتقبیل ساحت کرباس گردون اساس
مبادرت نموده پیشکشهای لایق گذرانیدند و چند روز در اردوی اعظم طویهای بزرگ واقع شده
حضرت صاحبقران در باب امیرزاده محمد سلطان انواع بر و احسان و انعام گردانید بیت
سرش را بر افراشت از تاج زر * میان کرد کاهش بزرین کمر * و از جمله چیزها که باو بخشید نه تقوز اسب تازی
خنک بود مجموع با زینهای زر و بعد از طوی بساط جشن و سور و طوی و سرور طی شد ضمیر آفتاب اشراق خاقان
منصور همای التفات بر تنظیم امور مملکت انداخت و امیرزاده اسکندر را که امیرزاده محمد سلطان با
برحسب یرلیغی که از وی صادر شده بود چنانچه سبق ذکر یافت بند کرده همراه داشت درین ولا بیرغو پرسید *
و چوب یاساق زده بند از پای او برداشتند مولانا کمال الدین عبد الرزاق رحمه الله بر حاشیهٔ تاریخ
خویش بخط خویش نوشته که در ظفرنامه میگوید که در دیوان بزرگ او را یرغو پرسیده چوب
یاساق زدند و این سخن غریبست چون رفتن او بجانب مغولستان موافق مزاج حضرت بود و
یاغی گری او مشوش نشده حضرت هیچ یک از فرزندان را چوب یاساق نزده بود تمام شد کلام مولانا
عبد الرزاق راقم حروف گوید که از همه غریب تر آنکه مولانا مرحوم نیز همچون سایر مورخان در تاریخ خود
ثبت نموده اند که حضرت صاحبقرانی امیرزاده سلطان حسین را که از جملهٔ نشانان تیغ سلطنت سلطان
بخت بحکم مسئول شده بود بنابر بدخلقی که از وی در ولایت شام صدور یافت چوب یاساق زدند و ایضا صحیح

پیوسته که امیرزاده پیر محمد امیرزاده عمر شیخ را بواسطهٔ جریمه که از وی صادر شد برحسب فرمان چوب
یاساق زدند چنانچه در آن اوراق ثبت افتاد ذکر ایلغار فرستادن فوجها بمشارق و مغارب
لشکرها در شهور اربع و تسعین بر اطراف عراق عرب پس از این سمت گزارش یافت که سلطان احمد جلایر از بیم عساکر گردون
مآثر بغداد را گذاشته و گریزان شده پناه با یلدرم بایزید برده بود و در آن ولا که اراده توجه رایات فتح آیات
بجانب دیار روم در میان مردم انتشار یافت سلطان احمد در حوالی قیصریه خاطر بر فراق قیصر نهاده
متوجه عراق عرب شد و از راه قلعة الروم بهیت آمد و از آنجا ببغداد رفت و با آنکه بغداد بالکل خراب و
ویران شده بود بعمارت آن مشغول گشت و جمعی که مانند بنات النعش پراکنده شده و روی با خزیده بودند
در حضرت او چون ثریا مجتمع گشتند و چون صورت این حادثه معروض رای صواب نمای گشت مصلحت ملکی
باعث بر آن شد که پیش از آن که کار فاسد ایشان تمکن و رونقی پدید آید فکری در دفع ایشان کرده شود که بکلی
مستاصل گردند و بعد از تقدیم مشورت بر آن قرار گرفت که چهار فوج از سپاه نصرت نشان هر یک
براهی روان شدند مفصل این مجمل آنکه امیرزاده عمر شیخ و امیر سلیمان شاه و جهان ملک ملکت و پیر علی
تاز و دیگر بهادران سرانجام بروجرد لرستان و خوزستان و واسط مامور گشتند و امیرزاده ابابکر و امیر
جهانشاه با جمعی از امرا طایفه از لشکر ظفرپناه نامزد دار السلام بغداد شدند و همچنین رفت که امیرزاده
خلیل سلطان و امیرزاده سلطان حسین و دیگر وجوه و اعیان با چند قوشون از لشکر منصور از اصفهان
عزیمت بعضی از ولایات عراق عرب نمایند و امیر برندق با جمعی از ارباب شجاعت و جلادت بعزم تاخت
جزیره و قلع و قمع مفسدان اکراد روان شوند و چون لشکر عالمگیر از بغداد دست جسارة براه زنی و دزدی
که موجب جسارهٔ در جهانیست برآورده بودند و در آن باب بغد و میسور مشفوع بجد و اجتهاد مرعی
داشتند و با آنکه فصل شتا بود و هنگام هجوم لشکر سرما شاهزادگان و نوینان با امتثال فرمان مبادرت
نموده هر گروهی براه خود روان شدند و در نواحی دربند تاشی خاتون که اکراد بد نهاد بنابر کثرت برف و
شدت آن کوهها دره و راه مسدود انگاشته بودند ناگاه سپاه ظفرپناه بر ایشان رسیده گروهی انبوه
بقتل رسانیدند و فوجی از آن بی باکان روی بکوه نهادند تا از آن عقاب خونخوار بکار کشیدند از کثرت
یخ و سورت برودت آن صورة دست نداد لاجرم مراجعت نموده الامان برآوردند و چون ایلی و
انقیاد ایشان حکم ایمان یاس داشت زیاده فایده بر آن مترتب نشد بلکه اعمال ناپسندیدهٔ ایشان بر
صفحات روزگار از ان ناپاک ... مجموع عرصهٔ شمشیر گشتند و بعد از آنکه امیرزاده ابابکر و
امیر جهانشاه روی توجه ببغداد نهادند و راهها چنان مضبوط ساختند که مرغ وهم بلند پرواز را از بیم
در آن مجال جواز نبود و مسافت را طی نموده ناگاه بایلغار رسیدند سلطان طاهر و فوجی قلیل از نوکران بمدد
اسبان باد پای سوار شده راه حله پیش گرفتند و مردم ایلغار تا شب در بغداد توقف نموده روز دیگر

چون معلوم ایشان شد که سلطان احمد بکدام جانب رفته است امیر جهانشاه تنکامیشی بای و دورکا
اورده تا لعل عثمان باز نکشید و بنا برانکه سلطان جسر بران ساخته بود و عبره خالد و سالک دشتیم
امیر شاه ملک البته هم انجا توقف نموده سریعی را باردوی اعلی فرستاده صورت حال را معروض رای صواب‌نمای جهانکشای کردانید و امیرزاده سلطان حسین و امیرزاده خلیل سلطان از راه جمال رفته و دو سه دست عمارت و تاراج بر اورده اهالی ان نواحی و حوالی را پایمال کردند و امیر علی قلندر که از قبل سلطان
احمد والی انجا بود کریخته و از شط عبور نموده ایل و الوس اعتقاد جمع اورده و از انبوه ساخته بای جلادت
بفشرد و امیرزاده خلیل سلطان اشارت کرد که باینه سلطان پیر جهانگیر برلاس با پانصد مرد بهادر بطرف
بالای اب رفته از شط دجله عبور نموده از عقب مخالفان در ایند و بنفس شریف در برابر ایشان بایستاد
و چون باینه سلطان از شط کذشته بی‌درنک بر معاندان فرو کوفت لشکری که در مقابل ایشان ایستاده
بودند خود را باب زده بجنک مشغول شدند و تیغ اتش بار در خرمن ثبات و جمعیت ان جماعت را سوختند و مراسم
غارت و اسر بتقدیم رسانیدند و امیرزاده پیر محمد و امیر سلیمانشاه و دو دیگر برد و مار از روزکار احشام سالکی
و قبیلی بر اورده همه را غارت کرده و امیرزاده رستم که از شیراز عزم قشلاق متوجه شوشتر شده بود ندبه
انجا امد و برحسب فرمان بایشان ملحق شد و از انجا باتفاق عزیمت دار عباده و واسط نمودند و بکره جسر
از دجله بکذشتند و در معبر بزیارت سلطان سیدی احمد کبیر قدس سره رفتند و استمداد همت نمودند و
از انجا بیرون امده دور و دراز راه قطع کرده اعراب عباده را تاختند و الجه بسیار کرفتند و از انجا مراجعت
کرده بشوشتر امدند و امیرزاده رستم از شوشتر متوجه شیراز کشت و شاهزادکان و امرا از تستان در عراق
توقف نمودند و از ان ولایت غنیمت فراوان در تحت تصرف ایشان امده در دوازده فرسخی بغداد
بیکدیگر رسیدند و باتفاق روی توجه باردوی همایون اوردند ذکر امدن ایلچیان از پیش ییلدرم بایزید
در باعث لشکرکشیدن صاحبقران بران کوشش و در ان اوان که حضرت صاحبقران ممالک‌ستان در قراباغ
اران بود فرستادکان ایلدرم بایزید بدرکاه عالم‌پناه امدند و بتقبیل ساحت بارکاه فلک اشتباه سر
افراز کشتند و مکتوبی دلپذیر عرضه داشتند تبیین این مقال و تفصیل این اجمال انست که چون قرایوسف
ترکمان از دربان در میان ملکت سلطان دست تعدی بر اورده و بای جسارت پیش نهاده بحرکات
نامناسب مبادرت می‌نمود که دفع ان بر ذمت پادشاه واجب و لازم بود همت حضرت پادشاه عدو بند قلعه
کشای رای صواب‌نمای بر دفع فتنه وضرر مقصور میداشت و چون رایت فتح انجام بجانب عراق عرب
و شام در حرکت امد قرایوسف از بیم لشکر ظفر قرین بحیرت و تاسف بطرف روم کریخت چنانچه شمه
از ان رقم زده کلک بیان کشت و قیصر روم در صدد تربیت او امده اجمعین بسمع حضرت صاحبقران رسید
کفتند که این همه دولت و عظمت که سالها زمان انحضرت را دست داده از حیز قدرت بشر بیرون است

الکون

صلاح و صلح است و مصلحت در قبول نصح ایلدرم بایزید را این سخن مطبوع افتاد و خود نیز خایف و هراسان
بود انکاه یکی از قضاة ممالک خویش را با امیری بحضرت دان چرب زبان و نامه مشتمل بر اظهار الفت مبانی محبت
و دوستی استحکام پذیرد و ما بعد از این در غزا کفار شرط مساعدت بجای اوریم و طریق موافقت سلوک داریم
ایلچیان روم بزبان خضوع کفتند که چون پادشاه ما در مقام مطاوعت و متابعت امده و از مخالفتی که سابقا
صادر شده پشیمان است بعفو و میسور و استرضای بلاد ما از خاقان منصور خواهد که سید و الجه خاطر خواه
بندکان شهریار دین پرور باشد و از سر اخلاص بجای خواهد اورد و در دین اثنا سیل شکار از خاطر حضرت صاحب
قران که مطرح و سود دا تراد بجانی بود سر بر زد و باحضای این غرایب های نجسته ورد رکاب انتساب باد در
سوار شد و از اب ارس کذشته لشکر منصور شادیل انکن نشر شکار در تمام عرصه افاق بام و صحرا و جبال
ان دیار را احاطه نمودند و بعد از ان چوکه بهم رسیده چندان شکار در جمع کرده که چون شاهزادکان و
ایلچیان روم بموجب فرمان از صید افکندن فارغ شدند و عامه لشکر متصدی ان امر کشته هریک نفرا
ایشان پنج شش سر بدست خود کرفته بیرون شدند و چون شکار با خر انجامید صاحبقران کامکار با اردوی
همایون مراجعت نموده بعد از چند روز برحسب اشارت علیه طوبی پادشاهانه ترتیب دادند و فرستاد کان
روم را از ان طوی بخلعتهای نفیس سرافراز کشتند و انحضرت با ایشان کفت که ما این زمستان در این مکان
توقف خواهیم کرد و در اوایل بهار در ضمان حفظ و تایید کرد کار روان شده بجد و دروم می ایم و انتظار
وصول رسول و ایلچی شما بکشیم اکر از ان جانب جواب مرغوب رسید فهو المطلوب والا
ببینیم تا خود به هنکام جنک که باشد چو موم و که باشد چو سنک و بایزید مشافی ایلچیکه مامور کشت که با
جمعی باهم رسالت همراه ایلچیان بباز رسانیدند مطابق واقع است بایدکه انچه در باب قرایوسف کفته ایم به
تقدیم رسانند دیکی از امرا بزرک و ابواب رسل و رسایل مفتوح کشته غبار خلاف که سطوع یافته فرو نشیند
و مسلمانان برفاهیت و اسایش روزکار کذرانند و بعد از ان مراجعت ایلچیان روم حضرت صاحبقران اندر
نوال بحر بشرف عظیم که شطمس شده بود و نظر کیمیا اثر انحضرت در شکارکاه بران افتاده فرمان داد تا
نوابیان از امرا و لشکریان قسمت کردند و قریب بیکماه جوی که طول ان ده فرسخ بود بلکه بیشتر کنده شد
و از اب ان جوی بی قرای و طواحین و باغات و بساتین معمور کشت و ان شهر بر برلاس موسوم کشت
ذکر نهضت حضرت صاحبقران ایاز بر غرم و زو ساحل صحرای قراباغ شهریار خجسته قدوم در توجه بجانب
روم بنا بر انکه ایلدرم بایزید بعرض جهاد قیام نموده در شهر ودی بود و چون از حدت منش حرکاتی صادر
شد که موافق مزاج همایون نبود با وجود این حب پادشاهانه رخصت ان نمیداد که هیچکونه از لشکر
ظفر مال تعرض صادر کردد و چون روم مملکتی فسیح عریض است و والی انجا ایلدرم بایزید لشکری فراوان
داشت که بمجموع مستعد رزم و پیکار بودند و در ان زمان از افواه و السنه مسموع می‌شد که شوکت و عظمت

او بر تهیه ایست که دوازده هزار سکان دارد و سپاه نصرت شعار سه سال روزگار را بیلغار و شبگیر کرده
از انجانب بانجانب بتاختن و ایلغار روزگار درگذرانیده بودند و اسبان لاغر شده بنابرین قضا با نوئینان
و امرا یورش روم را صواب نمیشمردند و چون شمس الدین المالغی بواسطه زیرکی و فصاحت لسان و دانش بپایه
اعلی محل تکلم و بیان داشت ایشان او را بان داشتند که هنگام فرصت بعرض همایون رساند که اگرچه سند
که توجه بجانب روم فکری بصواب باید کرد که محل تامل و اندیشه است و ان سخن را بحکم علم نجوم موکد گرداند
و عرضه دارد که منجمان برانند که امسال دیگر حشمای را از روم اسیبی خواهد رسید و چون شمس الدین
مذکور حدیث مصلحت اندیشان را بسمع حضرت صاحبقران رسانید و ان کلام را بگفتار احکام مزین ساخت شهزاده
سخن دان دقیقه شناس پرسید که انچه از امرا نقل کردی مسلم داشتیم اما مقتضی اوضاع فلکی انکجا دانستی و از
که شنیدی شمس الدین المالغی در جواب عاجز شد و فی الحال جلال الاسلام را نوذ ده عرضه داشت که
ما این یورش را بخلاف رای امرا و منجمان عمل بکنیم بعون عنایت الهی و قوت دولت پادشاهی انکه البدیه
بایزید اسیر و دستگیر شده و ولایت روم ضمیمه ممالک محروسه گردد که تکبر و نخوت او بر افراط مفضی گشته
هنگام زوال حکومت و سلطنت اوست حضرت صاحبقران جهة دفع وسوسه نوئینان و امرا بمولانا عبد الله
کشت لسان را که حضرت اسلام ملازم رکاب همایون بود طلب داشت و از اوضاع فلکی در شدت بیاریکی
استفسار فرمود و مبالغه نمود که انچه از دلایل علوم نجوم استنباط میکنی بی مداهنه بازنمای و در سخن روی و ریو
بکنایی مولانا عبد الله گفت که در تقویم امسال انچه بعرض رسیده احکام ثبت افتاده است طالع حضرت
صاحبقران در غایت قوت و از نحوستان در نهایت ضعف و بحسب اتفاق در ان اوقات ذو ذوابه
در برج حمل ظاهر شده بود و چنانچه از هنگام شام تا وقت غروب شفق از طرف مغرب مرئی میگشت و بعد
از چند روز مقارن ظهور صبح از طرف مشرق پدید می امد و مولانا مشار الیه بتحریر از مولانا محیی الدین
مغربی بمجلس همایون اورده و در ان نسخه ثبت بود که چون ذوابه در برج حمل ظاهر گردد سپاهی از جانب
مشرق بر دیار روم استیلا یابد و پادشاه و امراء روم را از ایشان نکبت رسد و راقم حروف گوید در دو زمان
که کسوف کل در [illegible] مشتری واقع شده و ظلمتی عظیم ظاهر گشته ستارها رخ نمودند منجمان هرات حمیت
عن الافات نوشته بودند در تقادیم کار ازان جهت تفرقه و تشویش جهات در اکثر بلاد عالم ظاهر
شد بنده کثرت احکام محیی الدین مغربی را جهت اطمینان خاطر بعضی انار را باختیار پیدا شده
و در انجا بنظر رسیده که چون افتاب از نحس و مشتری یکی هر از کواکب سعد بر موضع کسوف مستولی
باشد امنیت و رفاهیت و ارزانی از حکم یزدانی روی نماید غرض از ایراد این کلمات انکه برای
علم بصحت نقلی که در ظفرنامه و غیران مذکور است در بین اوراق احکام ذو ذوابه را این کمینه بنظر
احتیاط در اورده موافق قول ارباب تواریخ یافت که از مولانا عبد الله روایت کرده اند القصه صاحب

قران سعادت قرین عزم یورش روم جزم کرده در بیست دوم رجب سنه اربع و ثمانمایه از یورت قشلاق روان
شد و هم در ان قراباغ بسبزه زاری نزول فرموده در ان نواحی چند روزی رحل اقامت انداخت تا فصل
شتا بنهایت انجامید و خسرو انجم از خانه مشتری بیرون خرامیده مقام بهرام را که بیت الشرف اوست بوجود
خویش مشرف ساخت و از انجا در حرکت امده بجانب صحرای شمکور رایت منصور بر افراخت و امیرزاده محمد
سلطان برحسب فرمان از اب کر عبور نموده کنار اب روان شد و حضرت صاحبقران فلک قدر مولانا عماد
صدر را از برای ضبط اصفهان و اموال انجا فرستاد و همچنین مولانا قطب الدین قوی را که در سلک صدور انتظام
داشت جهة تنسیق امور بنواحی تبریز ارسال نمود و رایات نصرت ایات از بردع و گنجه گذشته صحاری
را از نزول اردوی اعلی غیرت فزای عشرت جای بهرام گور گشت و بعد از چند روز که تمامت علف در ان نواحی
و حوالی در عرصه تلف امد فرمان فرمای باستحقاق عازم اق تاق شد و چون کنار اب بدیر که سرحد گرجستان
مضراب خیام ظفر پیکر گشت در بیست و چهارم رمضان سنه اربع و ثمانمایه باری سبحانه و تعالی از بحر موهبت
خویش دری گرانمایه بامیرزاده شاهرخ ارزانی داشت یعنی امیرزاده محمد جوکی بطالع سرطان از مهد
شادمانی تولد نمود و این خبر بسمع خجسته حضرت صاحبقران رسیده ماده فرح و سرور بیمن تضاعف
پذیرفت و امیرزاده محمد سلطان که از ان طرف اب کر در حرکت امده بود جماعت لکزیان البرز را تا خنجر
و شمشیر و گرز گران کار ایشان ساخته باغنام بیحساب درین محل باردوی ظفر انتساب پیوست
و چون شهریار مؤید مظفر از ان موضع بیدر کوچ کرده نزول فرمود حضرات ... سرای ملک خانم
و دیگر خواتین و اغایان و شهزادگان مثل امیرزاده الغ بیک و امیرزاده ابراهیم سلطان و امیرزاده جهان
گیر و امیرزاده اجل و امیرزاده بایسنغر و امیرزاده سیورغتمش و سایر اولاد و احفاد گرامی بموجب فرموده
بازگشتند و ادینه بر ادر پنج شنبه بمقتضی بلاد رسانجماعت مقرر شد و چون بر تبریز رسیدند بمقتضی
فرمان بقیه فصل تابستان در انجا گذرانیدند و در اوایل پاییز متوجه سلطانیه گشتند حضرت صاحب
قران بار دیگر ایلچی پیش قیصر فرستاد و خلاصه پیغام انکه هرچند لشکر نصرت شعار روی توجه باین
دیار نهاده اند اما قول همانست که سابقا اعلام نموده ایم اگر بسخن ما عمل نمایی و قلعه کماخ را که همیشه
داخل این ممالک بوده بگماشتگان ما بازگذاری مملکت روم بر تو مسلم ماند تا در ان مرز و بوم از
سر فراغ بال بغزای کافران خرج مال اشتغال فرمایی و ما بقدر امکان معاونت و مساعدت تو
بتقدیم رسانیم تا در ثواب جهاد با تو شریک باشیم و در حین ارسال رسول خبر امد که قرا یوسف از قیصر
روی گردان شده جریده از روم بیرون رفت انحضرت با ایلچی گفت که ایلدرم باید که او را بگیرد که متعلقان
او را نزد ما فرستد تا قواعد دوستی موکد گردد **ذکر قلعه برتوم و قلعه کماخ و تخریب حصارات قلوعستی و دیدن
ایلچیان قیصر بمعرکه دار بحث رزم بحر و حبس** در ان اوان که حضرت صاحبقران در صحرا

منکول بود شهیان بسمع همایون رسانیدند که دران نواحی قلعه ایست محکم واستوار موسوم بقلعه ترقوم
وقریب بدویست نفر کرجیان بیدین بدان موضع رزین پناه برده و متعرض آینده و رونده میشوند و اهل
اسلام از ایشان متضرر میگردند و دران هنگام حاکم ایشان طغای نخجوی را کرجی نام بیک نایب خود
گذاشته غنیمت نموده بود و چون این خبر بسمع همایون اشرف اعلی رسید یرلیغ واجب الاتباع صدور یافت
که امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک و دیگر شیران بیشه وغا شمشیر کین از نیام بر کشیده روی انتقام بدان
صوب آورند و ایشان بفرموده عمل نموده روان شدند پیش از وصول لشکر ایلچی فرستاده بمقتضی
لقد اعذر من انذر پیغام دادند که اگر مال و جزیه قبول کنید در امان باشید والا آثار سخط و غضب بشما رسد
کرجیان باستحکام حصار مغرور شده جوابی بر وفق صواب دادند و از انقیاد و اطاعت سر باز زده بر
تهیه اسباب قتال و جدال اشتغال نموده و چون مجاهدان دین بانجا رسیدند بنیم و پیکار و محاصره
حصار مشغول شدند کرجیان شقاوت فرجام پنج روز در مقام منع و معارضه اسلام حرکة المذبوح
کردند و روز ششم بحجره مقصود نموده قلعه مفتوح گشت و سپاه بهرام انتقام مجموع آن کرجیان بدکیش
را بتیغ فرستاده حصار را با زمین یکسان ساختند چنانچه اثری نگذاشتند و بعد از تسخیر و تخریب
قلعه طغای که حاکم آن موضع بود توجه بدرگاه عالم پناه نموده مراحم خسروانه از سر جرایم او درگذشت
و چون رایت نصرت نشان بقلعه اونیک رسید چند روز دران حدود توقف واقع شد و در دو ماه آن
میعاد آمدن ایلچیان شهریار خجسته قدوم بلجاد معین منقضی شده خبری از روم نیامد و انجمنی موجب
ملال خاطر خطیر حضرت صاحبقران بی حال شد بر زبان مبارک گذشت که این بافت کنشا و تبار اعتبار
عظیم دارد و هر چند ما با ایلدرم بایزید از روی رفق و مدارا سخن میکنیم عرق ترکمانی او را نمیگذارد
که از در موافقت و مصالحت در آید و هر چند ما نمیخواهیم که لشکر بجانب روم کشیم و بدان دیار که آن
ثغور اسلام است تعرضی رسانیم او بحرکاتی اقدام می نماید که بر ذمت همت پادشاهانه واجب و لازم
می شود که متوجه بجانب او شویم و جزا و سزای خودرایی و ستیزه کاری او را در کنارش نهیم از انجمله
ایلچیان ما را نگاه داشته باز نفرستاده و در بینا شاهد علیا تومان آغا و سعد وقاص پسر امیرزاده
محمد سلطان را بسلطانیه باز گردانید و چون هوای ارزن روم از انجا و موکب جهان پیمای غالیه بیک گشت
شاه زادگان که در زمستان از قراباغ اران باطراف و اقطار مملکت رفته بودند دشمنان را مقهور ساخته
و ایل و احشام را تاخته با غنایم و اموال باز گشتند و از آناق و اونیک گذشته درین محل بموکب همایون
پیوستند و در اثنای این اوقات داعیه تسخیر قلعه کاخ از خاطر خطیر خسرو جهانگیر سر بر زد و آن
حصاریست باستحکام و استواری موصوف و معروف بر روی سنگ پاره بلند واقع شده و
بر امن آن باغات و بساتین که مشتمل است بر انواع گلها و ریاحین آراسته و در دامن آن رود [illegible]

کرجیان

که عزت فزای آب حیات است جاریست و از بدایع صنایع آفریدگار آنکه هر سال موسم بهار صغار طیور
بچه عصفور دران دیار سه روز پیوسته فرود می آیند و مردم آنها را گرفته و نمکسود کرده در اوانی و ظروف
ذخیره می سازند و هرچه دران سه روز نگیرند بالتمام بزرگ شده میپرند القصه چون پرتو التفات حضرت
صاحبقرانی بر تسخیر قلعه کاخ افتاد امیرزاده محمد سلطان زانو زده التماس کرد که آن امر مفوض باو گردد
ملتمس شاهزاده جوانبخت بانجاح مقرون گشته بدان جانب با امرا تومان و قوشون و سپاهی از اوراق انجم
افزون و آلات محاصره و جنگ و ادوات رزم و پیکار بدان جانب توجه نمود و چون حضرت صاحبقران
بارزنجان رسید امیرزاده ابا بکر و امیرزاده خلیل سلطان و دیگر شاهزادگان و امرا و تومانات را با فوجی
از سپاه جلادت شعار در عقب شاهزاده عالیمقدار فرستاد و ایشان چون با امیرزاده محمد سلطان
پیوستند باطراف و جوانب قلعه محیط گشتند بمحاصره اشتغال نمودند و سپاه نصرت مآب بر فتح
حصار گماشته آب از قلعه باز گرفتند و نردبانها از ریسمان ترتیب داده طایفه از مردم تکریت در ظلمت
لیل بر کوهها بالا رفتند و سرطنابها دران بالا استوار ساختند و امیرزاده محمد سلطان اسامی جماعت
از بهادران مقرر کرده قلمی فرمود که بدان نردبانها بالا دوند و مردان دویدند کار دران شب تدبیر نموده
شهریار دولتیار علم نمودند و اهالی آن حصار از توجه دلاوران خبردار شده از سر اضطرار دست به
مدافعه بر آوردند و سنگهای گران پران کرده در ممانعت آمدند و دران شب پریم و هر ابن علیشیر هم
امیرزاده عباس با چند نفر دیگر خطا شده از بالا در افتادند و گوهر حیات تسلیم صیرفی قضا و قدر
نمودند دیگر روز سپاه دشمن سوز جنگ سلطانی درانداختند و از نهیب آن واقعه گرد و غبار معرکه رخسار
آفتاب زرد و فضای هوا لاجوردی گشت امیرزاده محمد سلطان بهادران را بر جنگ و جدال و حرب
و قتال ترغیب نمودند و امیرزاده ابا بکر در باب تسخیر حصار سعی و کوشش بسیار میفرمود نوکران او
بیش از همه بالا رفتند و آخر الامر عساکر گردون مآثر از اطراف و جوانب حمله آورده دشمنان را مقهور
ساختند و بیک جنگ حصنی حصین مسخر گردانیدند و چون این خبر بسمع شهریار کامکار رسید
فی الحال سوار شده متوجه آن جانب گشت و بانجا رسیده برج و باره قلعه را بنظر احتیاط در آورده
چون مسافت میان ارزنجان و قلعه کاخ هفت فرسخ بود زمام ضبط و حکومت حصار مذکور را
در قبضه اقتدار امیر طهرتن والی ارزنجان نهاد و از انموضع مراجعت نموده بتهیه اسباب محاربه قیصر
مشغول گشت و دران ولا بعضی از ارباب بغی و عصیان و جبانان از بیم تیغ سرافشان عساکر فیروزی
نشان گریخته بودند و پناه بغارها و مواضع محکم برده امیر شیخ نور الدین و علی سلطان تواجی و دود
محمود تواجی برحسب یرلیغ واجب الاذعان روی قلع و استیصال بجانب ایشان نهادند و چون آن
شکوه لشکر دشمن لرزه بر اعضای کوه و مفاصل آن گروه افتاده بیچارگان از سر عجز و اضطرار پای

اطاعت وانکسار پیش آمده امان خواستند وامان یافتند وجان ازان عرقاب وبوار بیرون کشیدند
وچون جلگاه سیواس مضرب سرادق گردون اساس گشت خیمهای الچیان که حضرت صاحبقران
ازبرای رسالت فرستاده بود با فرستادگان قیصر روم بدرگاه سپهر اشتباه آمدند وچون ارادهٔ
ازلی متعلق بخرابی ان مرز وبوم شده بود ایلدرم بایزید عنان عطا وعقل از راه مخالفت سپرده واز جادهٔ
صواب منحرف گشته پیغامهای درشت وسخنان وحشت آمیز در جواب فرستاده ودر تسلیم قلعهٔ کماخ
بعاذیر واهیه تمسک جست فی الجمله رسولان قیصر بوسیلهٔ شاهزادگان ونوئینان پایهٔ سریر اعلی
حاضر شده وزانو زده چند جانور شکاری وده سر اسب تازی بموقف عرض رسانیدند وان کلمات
واهی ایلدرم بایزید مفصلا باز راندند صاحبقران از استماع این حکایات برآشفت وببلاکات رد
کرده بزبان خشونت گفت   اگر رسم شاهان نیکوسیر   بدی کشتن ایلچی بدگهر   بفرمودمی تا سرت
را از تن بر اندیش کردی جدا این سخن   وبعد از تسکین سورت غضب فرمود که چون کسی را سعادت
مساعدت نکند نصیحت نیکاندیشان عمل ننماید هرچند خواستیم که ایلدرم بایزید از خواب غفلت
بیدار شود تا بلاد اسلام از آسیب سپاه بهرام انتقام مامون ومحروس گردد چون خذلان پیروی
نماید بران مترتب نشد لوفری بر ضمیر والی شما مستولی است اگر کوچ قرایوسف را اسیر فرستاد وقلعهٔ
کماخ بگماشتگان ما تسلیم نمود او ومملکتش از حوادث دوران مصون می ماند الحمد لله والمنه
که قلعهٔ کماخ بدست او ودر تحت تصرف بندگان ما آمد اکنون با وی بگویید که چون سخن ما بسمع رضا
اصغا نمود [stain] مقتضی ملتمس با نجاح ورجا بزداشتی پای ثبات استوار دار بیت اگر مرد جنگی
بیفشار پای   من اینک رسیدم نگهدار جای   ذکر عرض لشکر ورایات ظفر پناه کافی قیصر چون عزیمت
خسروانه بجانب روم تصمیم یافت از پایهٔ سریر گردون اساس فرمان صادر شد که لشکریان در صحرای
سیواس جلگاه نمایند وآنحضرت بر بالای پشته که سراپردهٔ ظفر قرین برافراخته
بودند نشست وعساکر منصور فوج فوج چون دریای پرموج آمدند وگروه گروه مانند کوه کوه
از جای خود جنبیدند همه تیرانداز وشمشیرزن واز فرق سر تا نعل تکاور در غرق آهن وهر
فوجی از آن افواج که در مقابل خداوند تخت وتاج میرسیدند سردار ایشان پیش آمده وزانو زده
اسب میکشیدند وزبان بدعا وثنای ولی نعمت میگشودند وآنحضرت از سر عاطفت او را ستایش می
فرمود وبدین نهج تومان تومان وهزاره هزاره وقوشون قوشون سپاه میگذشتند وچون نوبت بامیر
محمد سلطان رسید که در آن یورش از سمرقند آمده بود سپاهی عرض نمود که چشم گردون پیر مثال
آن نوع جوانان ندیده بود ودیدهٔ کواکب زینت موکبی باین شان سواکب بان نشده وشاهزاده گان
جوانبخت فرموده بودند که هر فوجی از لشکر برنگی دیگر برایند حتی بالجموع اسلحه از کمان وتیر وترکش

ویزه

ویزه وچماق وغیر ذلک از علم وسنجق وسایر اشیا سرخ بوده وگروهی را سبز وفرقهٔ سفید وزمره را بنفش و
تمامت زره دار وجوشن پوش بسان بحر اخضر در جوش وخروش وامیرزاده مشار الیه سپاهی چنین بعرض
گاه آورده حضرت صاحبقران سعادت قرین شرف احماد ارزانی داشت وچون از اول بامداد تا آخر
پیشین طبقات حشم خود را در نظر فرمان فرمای طوایف امم جلوه دادند یرلیغ جهان مطاع صدور یافت
که فرستادگان روم سوار کرده تا آخر صف رسانند ملازمان بارگاه فلک اشتباه بمقتضی فرموده شهنشاه
عمل نموده وایلچیان از مشاهدهٔ کثرت وحشمت عساکر گردون مآثر وتجمل وآیین ایشان در دهشت
وحیرت بودماغ برآمده خوف وخشیت بر ضمایر ایشان استیلا یافت روز دیگر حضرت صاحبقران والا
گهر رسولان قیصر را نوازش فرموده رخصت بازگشتن داد وگفت با ایلدرم بایزید بگویید که چون آیین
غزا ورسم جهاد در مملکت تو قایم است موافق مزاج ما نیست که آن دیار را از عبور لشکر منصور آسیبی رسد
با این همه طریق مدارا مسلوک میداریم اگر متعلقان طهرتن را بفرستی ویکی از فرزندان بجانب ما روان گردانی
ما او را گرامیتر از فرزندان صلبی خود نگاه داریم وغبار وحشت از میان برخیزد ومملکت روم بتو مسلم
کرده وتمام مردم آن دیار بفراغ بال وسکون خاطر بغزا گذارند ودفع معاندان فاسق فاجر مشغول شوند یقین
است که چون مهم برین منوال گذرد برکت آن در عاجل وآجل بروزگار هر دو جانب واصل ومتواصل گردد و
السلام علی من اتبع الهدی وچون ایلچیان مراجعت نمودند سپاهیان بسمع اشرف اعلی رسانیدند که در حوالی
قلعهٔ ایست موسوم بهادرک ودر آنجا طایفهٔ از چیتاغان متحصن شده اند وبمتانت حصار دم از تمرد و
استکبار میزنند فرمان عالی صادر شد که امیر شیخ نورالدین وامیر برندق وسونجک بهادر [stain] رفته تخریب
قلعه وتادیب ساکنان آن بقعه مساعی جمیله مبذول دارند امرا بامتثال امر مبادرت نموده با طایفهٔ
از بهادران سپاه روی بآنجانب آوردند وچون بقلعه رسیدند نیران محاربه اشتعال یافت ونقبچیان
بکار خود مشغول شده دیوار حصار را بینداختند ولشکر نصرت شعار تیغ آبدار چیتاغیان را بدار البوار
فرستادند وعمارات با زمین هموار ساختند   ذکر توجه آن برگزیدهٔ صاحبقرانیه بصوب مصر وابکوزیه
در حوالی سیواس جمعی مردم که بطرق ومسالک آن دیار وقوف داشتند بعرض رسانیدند که راه توقات
جنگلستانست وقیصر با گروه انبوه وحشری گردون شکوه بتوقات آمده ودر آب گرفته وخود را نیز اوقات
گران جنگل دیده بودند وتنگی گذار مشاهده کرده موافق ایشان گفتند بنابرین خسرو فلک تمکین عنان
نکبت واقتدار بطرف یسار منعطف گردانیده براه قیصریه در حرکت آمد وامیر سلیمانشاه را با لشکر انجم اشباه
در مقدمه بران صوب روان شد وعلی سلطان تواچی را از عقب فرستاد تا گذار بکند که لشکریان از قیصریه
پیش روند وموکب همایون بیشتر از ان سیواس بقیصریه رفت وجناح احسان بر رعیت آن مملکت گسترانیده
چند روز آنجا توقف فرمود وطایفهٔ از امراء لشکر گردون اساس پناه بیقها برده ارباب جلادت نعاب

نموده مردان را از بیرون آوردند و آنچه داشتند غارت کردند و چون وقت رفع محصول آن سرزمین
بود بموجب فرمان شهریار عالیمقدار سپاه منصور بادخار غلات آن دیار کمر اجتهاد برمیان بستند
و بعد از آن فرمان قضا مضا جریان یافت که امیر شیخ نور الدین بقراولی از پیش روان شود آنحضرت با بقایا
سپاه جبا پوشیده و یسال کشیده از قیصریه بجانب روم زانکوریه عنان عزیمت معطوف ساخت و سه
منزل قطع نموده روز چهارم نواحی قراشهر مضرب خیام لشکر بهرام فر گشت و در آنجا خبر رسید که قراولان
لشکر ایلدرم بایزید دیده اند برحسب فرمان شاهزادگان و نوئینان و سایر سپاه منصور بفوج فرود
آمدند و بمراسم حزم و احتیاط عمل نموده بر گرد خود خندق کندند و تخیره و بند را استحکام کردانیده و حضرت
صاحبقران دولتیار امیر شاه ملک را با هزار سوار بزبان گیری فرستاد و او در ظلمت لیل متوجه جبل
شد و بسرعت سیر قریب ده فرسنگ رانده قریب صبح نزدیک ایلدرم بایزید رسیده بودند که
چون قراولان دشمن از قبول پای بیرون نهادند و بر اجاعت حمله آوردند و حرب صعب روی نمود و خبر
قیصر مطلع شد که معدودی اندک از سپاه نصرت پای جرات پیش نهاده اند بر خاطر او گران آمده
حیرت و دهشت بدماغ او مستولی کشت آنرا در سرداران سپاه خود داد و بمحل خطاب و عتاب آورد و
هنگام طلوع آفتاب طبل رحیل کوفته متوجه قراشهر شدند و امیر شاه ملک سرعی فرستاد و صورت
جنگ و توجه ایلدرم بایزید را معروض رای عالم آرای گردانیدند و حضرت صاحبقران در دو اندیش الیاس
خواجه و شیخ علی بهادر و ... تمور برادرش مراد و ... خواجه و امیر حسن قوچی و سلطان ملک برایج
قرابا ... بهادران که مجموع شصت نفر بودند بزبان گیری فرستاد و امیر شاه ملک مراجعت نمود بشب
هنگام بدرگاه حضرت آفتاب احتشام رسید و چون روز شد حضرت صاحبقران پادشاه زادگان و امرا
عظام بر سبیل مشورت گفت که درین مقام دو صورت بر لوح ضمیر متمشی میگردد یکی آنکه در همین مکان توقف
کنیم تا رسیدن مخالفان و لاشک مردم آسوده شوند و چهارپایان استراحت نموده از کوفت بیرون آیند
و دیگر آنکه بمیان ممالک یاغی درآییم و غارت کنان سربریم و در اطراف و جوانب ایلغار میفرستیم تا ایلدرم
بایزید از سر ضرورت بتعجیل از عقب ما متوجه گردد و بعد از قیل و قال حضرت صاحبقرانی رای ثانی را
ترجیح داشته بسعادت و اقبال پای همایون در رکاب آورد و امیرزاده سلطان حسین با ده هزار سوار
در یورت توقف فرمود و امیرزاده ... بمقتضی حکم واجب الاطاعه و دیگر امرا بجانب انکوریه ... شدند
تا اگر از آنجانب دشمنان متوجه شوند سر راه بر ایشان گیرند و لشکر پیاده برحسب فرموده با اسب و اسلحه
نمودند تا در راه جا بجا فرو روند و عبد الرحمن که قراچی پیاده بود با دو کار ... کرد و بهادران که در روز پیش
بزبان گیری رفتند قوچی اجاعت تلاقی شده دو کس را بگرفتند یکی را کشتند و دیگری را مصحوب
خویش ساختند و در آن شب پسر قیصر با هزار سوار بزبان گیری آمده بود و بعضی از دلاوران سپاه ظفر

پناه

پناه گذشته و در دره پنهان شده ایشان چون وقت ظهور صبح بازگشتند با مخالفان دوچار خوردند
و با آنکه شصت سوار بیش نبودند و با پنج هزار نفر بفراغ بال در مقام قتال و جدال آمده جنگ کنان بسوی
قشون خود روان شدند و درمیان چون از دور سپاه امیرزاده سلطان حسین مشاهده کردند بر
جای خود بایستادند و آن شصت کس و رجحان سلامت بموکب نصرت شعار پیوستند و امیرزاده شاه الله
نیز از عقب رسید و امرا و پیادگان که بموجب یرلیغ جهانمطاع در مقدمه بصوب انکوریه مراجعت نموده بودند
پیادگان در راه بحفر چاه مشغول شدند و امرا از انکوریه رانده تمام ایل و الوس آنجا و در نواحی را
غارت کردند و غنیمت فراوان بدست لشکریان افتاد و رایت فتح آثار بعد از سه روز بر انکوریه رسید
و در آن ولا ایلدرم بایزید یعقوب نامی را از امرای خود بانکوریه فرستاده بود تا محافظت قلعه
آنجا نماید و حصاری که بر کوه در پهلوی آن قیام نماید و یعقوب در استحکام قلعه کوشیده آماده قتال و
جدال گشته بود حضرت صاحبقران روز دیگر بهیئت عالم نورد سوار شده بود و اطراف و جوانب قلعه
را بنظر احتیاط درآورد و اشارت فرمود که بهادران جلادت شعار روی جرات بتسخیر آن حصار
نهند و ایشان برحسب فرموده پیش رفتند و میران محاربه و مضاربه را اشتعال دادند و بعضی آن نقب
زده آب خندق بیرون بردند و جمعی از ارباب شجاعت سل معقود و توکل بر جی ... و شهسوار
و عزم بر بروج عروج کردند و نزدیک آن شد که قلعه مفتوح کردد ناگاه از قراولان خبر آمد که قیصر با
لشکری زیاده از اختر از عقب آمده در چهار فرسخی رسیده است حضرت صاحبقران باز روی همایون
بازگشته دلیران که بالا رفته بودند جنگ کنان بزیر آمدند و برحسب مثال محتم الامتثال ... کوچ کرده
و مقدار یک اسب تاختن پیش رفته و آبرا از عقب گذاشته فرود آمده و بنا بر رعایت حزم پیرامن معسکر
خندق کنده از انجیر و بند استوار ساختند و در میمنه لشکر دوم چشمه آب خود در دامن کوه واقع
بود و در آن کنار آبی بغیر از آن یافت نمی شد چون رایت روز انخفاض پذیرفت و علم سیاه شب
شام سایه ظلام بر عرصه ربع مسکون افکند صاحبقران بحرکت فرمان داد که تا طایفه رفتند و مجاری
و راه ورود آب را انباشتند طبیعت اهل خلاف و شقاوت تیره و مکدر گردانیدند و حضرت پادشاه
صافی طویت پاکیزه عقیدت در آن زمان که مردم بر بستر استراحت خفتند روی نیاز بر خاک نهاده و
بخضوع و خشوع از بارگاه مهیمن کارساز فتح و نصرت مسئلت نمود و توکل بر فیض فضل الهی کرده
اصلا اسباب ظاهر را بخاطر در نیاورد بیت این همه هستی ز تو پیدا شده ۰ خاک ضعیف از تو
توانا شده ۰ چاره ما ساز که بی یاوریم ۰ گر تو برانی بکه روی آوریم ذکر ترتیب لشکر صاحبقران و آرایش سپاه
دولتخواه در حرب ... و تباهی کار ... بامدادان که از هیبت دلیران فیروز جنگ دشمن سوز دل
ترک رومی روز در طپیدن آمده صاحبقران ستوده مآثر بر کوب جمیع عساکر و قول همایون

بفر شکوه آنحضرت آرایش گرفت و لشکر جوانغار بفر اقبال امیرزاده خلیل سلطان زیب و زینت
پذیرفت و امراء بلند مکان مثل امیر سلیمان شاه و امیر یادگار اندخودی و رستم طغا بوغا و سونجک
بهادر و دیگر امرا در ملازمت شاهزادگان مقرر شدند و قبل از ایشان امیرزاده حسین سلطان بود
و علی سلطان تواجی و موسی توی بوغا و برانغار دوایر شاهزاده دولتیار امیرزاده میرانشاه باوج مهر و ماه
رسید و امیر شیخ نورالدین و امیر برندق و علی قوچین و امیر طهرتن و مبشر و حاجی عبدالله عباس و سلطان
سنجر حاجی سیف الدین عمر تابان و امیر شیخ ابرهیم شروانی و غیرهم در خدمت شاهزاده مشار الیه کمر
بستند و قبل ایشان امیرزاده ابابکر بود و امیر جهانشاه و امیر قراعثمان ترکمان و توکل برلاس و پیر
علی سلدوز در دست راست قول فیات نهیب باسمور اغلان و امیرزاده احمد عمر شیخ و شهسوار
و جلال باورچی تاقوس و یوسف مغول و حاجی یاسوبخی و اسکندر هندو بوغا و خواجه علی پسر خواجه
ایرجی و دولتیمور و حسن برادر خواجه و محمد قوچین و پسر آن خواجه و ادوقش قورچی و شمس الدین المالغی
و هر ملک تواجی و آس تیمور و شیخ محمد قرایان و سنجر و حسین و عمر بیک و تنکری برمش قزانی و
جهانشاه و سرورق بیک قوچین و احمد و عجب شیر و محمود بهلول و امیر برندق جاکو و دیگر اعیان و
سرداران و در دست چپ قول جلال الاسلام بود توکل قراقرا و علی و محمود و شاه ولی پسر سونجک
و جانی بیک و تنکری برمش خواجه و محمد خلیل برادر دولت تیمور تواجی و شیخ حسین و پسر ایلچی و
پاینده سلطان و الغان تواجی و سلطان برلاس و عبدالکریم حاجی سیف الدین و عادل و قطب الدین
و جنید ... و جهان ملک ملکت و توبلاق توبجی و عبدالصمد حاجی سیف الدین و پیر محمد شکوم و
شیخ ارسلان کلک خانی و دولتخواجه برلاس و الیاس کلک خانی و یوسف برلاس و علی عباس و خواجه
شیخ علی بهادر و عثمان تواجی و اسکندر شیخی و شاه شاهان سیستانی و ابرهیم قمی و شاه بوران
سیستانی و شیر اول و شاه بوران و دیگر دلیران و بهادران و در پیش قول امیرزاده محمد سلطان از
استعلا بر اوج سما بر افراخته بود و در ظل او امیرزاده پیر محمد و امیرزاده عمر شیخ و برادرانش امیرزاده
اسکندر و ارکان امراء ضیغم افتراس امیر شمس الدین عباس امیر شاه ملک و الیاس خواجه شیخ علی بهادر عثمان
و دیگر بهادران قرار گرفتند و چهل قوشون آراسته را در سایه رایت نصرت ظفر پیکر باز داشت و از هر
جانب که بعد احتیاج افتد جمعی از آن نامداران بدان صوب روی آورند و چند زنجیر فیل کوه
پیکر از بقیه غنایم دریای هند داد و روی اعلی مانده بود همه را باسلحه کوناکون آراسته و نفط اندازان
و کمانداران بر آن نشسته در پیش صفوف عساکر منصور باز داشته شد و از آن جانب ییلدرم
بایزید نیز ترتیب و آرایش لشکر گران و سپاه بیکران خود از چپ و راست و طوایف افرنج و غیر ایشان
بر دلخت و اولاد و اقربا و طبقات حشم و افراد خدم خود را در محل مناسب جای ساخت از آن جمله پسر

برلاس اوغلی که برادر زنش بود با بیست هزار سوار از مردم افرنج در قبل قول مقرر داشت و ایشان
مجموع سیاه پوشیده بودند و بدین بیت مترنم شده ظاهر و باطن همه اغادت سوختیم هم درون
با تو یکی داریم و هم بیرون یکی و عادت آن جماعت در پوشیدن جوشن چنانست که سرتاپای در آهن نهان
میسازند که بغیر از چشم عضوی دیگر پیدا نیست و بندهای آن از پشت پای بهم پیوسته مقفل میکنند و تا
قفل نگشایند جبه و خود از ایشان جدائی نشود و در میمنه سرجیه موسی و عیسی و مصطفی را در پس پشت
خود جای داد و محمد چلبی کرچی اشتهار داشت و عظماء امراء روم مثل عوج باشا و علی پاشا و عبد بیک و
تمورتاش و خواجه فیروز و عیسی بیک و حسن پاشا و مراد باشا و سروجه و ابرنوس و یعقوب و یوسف و ایلی
طبران و تنکری برمش و سلیمان و داود و ومانی و شاهزاده ماهیج و پسر الیلدرکز و احمد و پسر طاهر و مجدی و
مقبل و باشا حق و غیرهم هر یک با گروه انبوه بجای خود قرار گرفتند و قیصر با تمام مجنده و ارباب شهامت
هراست روی بکین بمیدان رزم آورده مکمل و مسلح در حرکت آمدند و چاشت سلطانی آن دو پادشاه جنگ
جوی کینه گذار آراسته و پیادگان قلاد و جبرها پیش داشته بر صف ... و پیادها را ایستادند و از جانبین کورکه
و کورکه زده سورن انداختند بیت برآمد بانگ کوس و ناله نای * دو کوه آهنین جنبید از جای * بدل
اندر آن آهنین تن * نهان گردیده چون در آتش آهن * چو شد قلب و جناح هر دو صف راست
فغان کره نای و کوس برخاست * ز هر جانب علم زد آتش کین * دو لشکر را علمها گشت رنگین شکار دریچه
حضرت صاحبقران با فیروجوب رسم امثال بعد از ظفر پیکر و گرفتاری ایلدرم بایزید از کردش ...
حضرت پادشاه دین پرور بر سم معتاد این جشن پیاده شد و روی افتقار بدرگاه قادر غفار اعظم سلطانی
و بر برهان ... بارگاه مالک الملک استیلا بر معاندان و استعلا بر مخالفان مسئلت نمود و چون
چهره مطلوب در مرآت امید آنحضرت جلوه گر آمد و روی آرزو در نقاب ارتیاب بدیده دوربین شاهده
فرمود رکاب نصرت انتساب را پای مبارک شرف ساخته سوار شد و توکل کل برافزید کار جنود
کل گروه متوجه مصافگاه گشت و فرمان داد که لشکر فیروزی سمات نهال وجود اهل جلادت و عناد را
بتیشه قهر از محصن حیات منقلع سازند و تیغ آتش بار خون عزیز و سپاه ایشان را در هم سوزند بهادران
نصرت شعار شمشیرها را کشیده و بازو گشاده پیش رفتند و بر دلان روم نیز پای جلادت در میدان
مقاومت و مدافعت نهادند نظم دو لشکر چون دو دریا بخت در هم * هزاران کینه جو از بخت برهم
سرگشته زاندوه بلا سیح * همی بود بر سپر افکنان ریح * ز هر سو دستهای عمر تیراف * بریده تیغ بران دلیران
زچاکاچاک خنجر سینها چاک * شده دلها برکت از سینها پاک * کشیده جنگجویان سپهدار * بروی آشتی
از تیغ دیوار * و دران معرکه خونخوار نخست امیرزاده خلیل سلطان از برانغار حمله آورده و با لشکر روم
از مای کشش و کوشش نموده جوانغار مخالفان که قبلش پسر بهین قیصر سلیمان چلبی بود از جای برداشتند

وامیر جهانشاه وامیر قراعثمان داد مردی ومردانگی داده دست چپ دشمن را تمام دل ایشان برهم شکستند
وکوشی کران دیگر اولاد پادشاه روم بمزید شجاعت وکیاست استیلا داشت از راه دلاوری وجلادت کمینه
نامرعی بگماشت وچون سعادت بابهادران موکب همایون از حیز مکنت وقدرت خود بیرون دست
از جنگ باز کشید پشت از معرکه برگاشته راه انهزام پیش گرفت وبسلامت از میان بدر رفت وازین جانب
امیرزاده سلطان حسین چون شیر ژیان دیو دمان با طایفه از دلاوران روی جلادت بمیدان نهاد واز برق
تیغ خونریز آتش در خرمن ثبات ووقار مخالفان برنهادند وامیرزاده محمد سلطان نیز اول طلب رخصت
از آنحضرت به جوانغار شتافته ودر دریای جوانغار غوطه خورده کشتی حیات مخالفان را در غرقاب
فنا افکند وبر برلاس امیرچی که برانغار رومیان بمعاضدت او مانند سد اسکندر مستحکم واستوار بود با
دلاوران افریخ در برابر آمده آثار جلادت بظهور رسانیده وچند نوبت از طرفین غلبه کرده یکدیگر را برانده
عاقبت سپاه حضرت شعار غالب آمده دمار از روزگار ایشان برآوردند — نظم — بر سو کشته خنجرهای خونریز
بچون عزم کارزار تیز * چو پلنگ شیرمردان سینه خسته * زقتل ترکان دو دو خون نشسته * روان بلک
اجل هر سوی جنبنده * که کرده جنگ کردار اعیان کبر * ودر آن معرکه چندان کشته شد که زبان تقریر از شماره آن
عاجز آمد وامیرزاده پیر محمد عمر شیخ وامیرزاده اسکندر وامیر شاه ملک با بهادران برجانغار قول پیش
راندند وبازوی شجاعت بردانگی گشاده بسیاری از اهل روم را باستعمال نهنگ مردم خوار شمشیر
در بحر فنا غوطه دادند وچون آثار ضعف وفتور بر صفحات روزگار ارباب خلاف وشقاق ظاهر
کردند وآثار علیه فرمان فرمای باستحقاق بقا پیوست که سایر شاهزادگان وامرا ونوینان
یکجا دو روی شجاعت ومردانگی بلشکر قیصر نهادند واز میمنه سپاه ظفر پناه امیرزاده میرانشاه وامیر
جهانشاه وامیر شیخ ابراهیم وحاجی عبدالله عباس وسلطان سنجر حاجی سیف الدین ودیگر امرا امیرزاده
میرانشاه وامیر جهانشاه وامیرزادها وامراء شکوه مانند یاتکین وامیرزاده خلیل سلطان وامیر
سلیمانشاه ورستم طغا بوغا ودیگر شیران بیشه وغا باتفاق حمله کردند ونیران قتال چون اشتعال
یافت که دل بهرام خون آشام برین رواق فیروزه فام برکشتگان معرکه بسوخت وآتش حرب چنانکه از آن
کره زمهریر گرفت مخلص آنکه در آن زمان که امیرزاده محمد سلطان برانغار قیصر را از جای برگرفته
شش توشون از سپاه انجانب برفراز پشته که محل ایشان بود برآمدند ایلدرم بایزید با لشکر قول
متوجه آن موضع گشت وسپاه شاه را از انجا رانده خود بیالا برآمد ومردم خویش را احتیاط کرده میمنه
ومیسره را شکسته وپریشان دید دود حیرت ودهشت برضمیر او استیلا یافته وازسپاه برانغار
وجوانغار که متصرف شده بودند طایفه بدو پیوستند حضرت صاحبقران بجانب قیصر روان
شده وامیرزاده میرانشاه نیز با امرای دست راست وامیرزاده سلطان حسین با عظماء دست چپ

روی

روی بان طرف نهادند ومجموع لشکریان متوجه آن پشته گشته ایلدرم بایزید در روی بسیار استکاری واز
درمیان گرفتند وقیصر بقیه آن روز بهر نوع که بود سپر ممانعت در روی کشیده پای تجلد بفشرد وبا بهادران
روم وفرنگ که طالب نام وننگ بودند محافظت خود از جمله واجبات شمردند وبهنگام اصفرار آفتاب از
اضطرار مانند بخت ودولت خویش از آن بالا متوجه نشیب گشته پای در بادیه فرار نهاده حکم اندازان برایشان
تیرباران کردند وجمعی کثیر را بر خاک مذلت وهوان افکندند وبسیاری از گریختگان از تشنگی نقد روان
بسپردند چه خورشید در ششم درجه اسد بود وهوا بغایت گرم ودر آن مرحله آب یافت نمیشد وچون فتحی
چنان که طراز فتوحات سلاطین گردون اقتدار بود روی داد حضرت صاحبقران مؤید منصور در عین
کامرانی وسرور از آنجا مراجعت کرده باردوی همایون نزول فرمود بر اداء شکر وسپاس واهب بی منت قیام
نمود وآن فتح نامدار دستها بانواع نثار گشادند ودر روز جمعه نوزدهم ذی حجه سنه اربع وثمانمایه تلاقی فریقین
واهتمام قیصر اتفاق افتاد وچون رومیان منهزم شدند وقیصر از معرکه بیرون رفت جمعی از بهادران تحریک
عنان نمودند وسر در پی ایشان نهادند وسلطان محمود خان بر ایلدرم بایزید رسیده وحقیقتش را دستگیر
کرد همان زمان دست بسته بدرگاه حضرت صاحبقران فرستاد ودر تواریخ مسطور است که چون آن
حضرت بر کیفیت قضیه اطلاع یافت فرمود تا دستهای او را گشاده بحرمت در آوردند اما مسوده اوراق از
والد خویش رحمه الله شنیده که سید احمد ترخان چنین گفت که من در بارگاه فلک اشتباه حاضر بودم
که یکی از خواص بعرض رسانید که قیصر را دست بسته بدرگاه گردون اساس آوردند رخصت شد که او را بحضرت
مجلس همایون رسانند استادگان پایه سریر اعلی بمزبوره عمل نمودند وچون چشم تجسس خاقان مظفر
بر قیصر افتاد نخست کلمات درشت از آن حضرت صدور یافت بعد از آن فرمود تا دستهای او را گشادند
وشرف جلوس ارزانی داشتند فی الحال چون عرق حمیت ولطف ومرحمت حضرت صاحبقران خطا بخش
در حرکت آمد ایلدرم بایزید را نزدیک خود نشانده با او بزبان عتاب که معروف برفق بود خطاب نمود
که هر چند خیر وشر منوط ومربوط باراده قادر مختار وخالق بشر است وهیچکس را از باده اختیار واقتدار
نیست اما از روی انصاف وراستی در عالم اسباب سبب این محنت که بتو رسید خود بوده — مثنوی —
اگر بار خار است خود کشته * با پای خویش از حد برون نهادی * وهر چند قضیه مبادرت نمودی که
مهلک باعث بران میشد که لشکر بجانب تو کشم ودر تحمل میکردم وآنچه وظیفه مسلمانی بود بجای می آوردم
که مبادا از مرور عبور سپاه منصور غبار ملالی بر وجنات روزگار مسلمانان وغازیان این دیار نشیند ودر
خاطر داشتم که اگر نصیحت من بشنوی ودر جنبانی که از تو التماس کردم مضایقه نکنی با مال ولشکر وگنج وکوس
ترا مدد کنم وهیچ چیز از تو دریغ ندارم وبا این همه همگنان را معلوم است که اگر قضیه برعکس واقع شده واستیلا
واستعلا وتمکن وتسلطی که باری سبحانه وتعالی با ارزانی داشت نصیب تو می آمد آثار غضب وسخط

متوجه تمامی ولایات بیاورد اتباع و متعلقان امیر سید لیکن چون بکرات از حضرت مظفر که پادشاه دادگر حق الهی
کرده درباره من و اولاد و متعلقان من چندین مرحمت و نیکویی فرمود فیهم خاطر اسوده داد و هیچ دقیقه فرو نگذاشت
راه مهر الیه دوم این بیم خجالت و انفعال در پیش افکنده بجرایم و تقصیرات خویش اعتراف نموده و گفت
فی الواقع خطا کردم که بسخن بدخواهان شنیدم اکر باز جرم خسروانه دم عفو و اغماض بر زلات بنده مجرم کشیدند
وزن قدان از نه باشیم ای از دایره طاعت و متابعت بیرون ننهیم و بدانچه مقدور و ممکن باشد وظیفه
خدمتکاری و جان‌سپاری بجای آوردیم صاحبقران بوفور لطف او را خلعت پادشاهانه پوشیده خاطرش را
بوعدهای جمیل مطمئن گردانید قیصر چون آن همه لطف و مرحمت مشاهده کرد بعد از ادای دعا معروض کرد
که فرزندانم موسی و عیسی و مصطفی در معرکه با من بودند و از جهت ایشان دغدغه عظیم بر ضمیر مستولیست
مامول آنکه فرمان عالی نفاذ یابد که تفحص حال ایشان کنند اگر زنده باشند بر بنده رسانند تا با سایر الطاف
بنده نوازی منتظم گردد ملتمس قیصر مبذول افتاد و فی الحال قاجیان بر حسب اشارت علیه باطراف و
جوانب روان شدند و بعد از چند روز موسی را پیدا کرده بدرگاه عالم پناه آوردند عاطفت پادشاهانه
قاآنی قیصر نصب کرده بودند و حسن برلاس و بایزید سمنانی بنابر فرمان واجب الاذعان حضرت صاحب
قران ممالک ستان بمحافظت و مراقبت او قیام می‌نمودند ذکر فرستادن صاحبقران کردون قدرت لشکر
باطراف جهت اصلاح نواحی و محالی که در آن حال فتح ممالک بحر و روم و اشتغال نمودن بعیش و عشرت
و چون شهریار هفت کشور از میدان روم مظفر و منصور کوچ کرده در مرغزار انکوریه نزول فرمود •
یعقوب کوتوال از شهر بیرون آمده مفاتیح دروب تسلیم نمود و او را بعلی سلطان تواجی سپردند که ارکان
دیوان اعلی بموجب اشارت علیه بتحصیل و توجیه مال امانی انکوریه قیام نمودند و فرمان همایون نفاذ یافت
که امیرزاده ابابکر و امیر جهانشاه و امیر شیخ نورالدین و دیگر امرا با عزان و متکین ... حضرت قیصر
او روان شدند و امیر شیخ نورالدین بضبط آن ولایت قیام نماید و شاهزاده محمد سلطان با دیگر امرا
تومانات تا کار در بقیه کوهستان اسکندریه و امیر سلیمانشاه و امیر رستم طغا بوغا و سید خواجه و شیخ علی
بهادر و بر علی سلدوز با دیگر امرا و بهادران و سرداران متوجه جانب قرمیدا شهر و علائیه و عادلیه که
مجموع بر حسب اشارت علیه عنان عزیمت باطراف ولایت روم منعطف گردانیدند و چون خاطر انور
از امثال قضایا فراغت یافت یرلیغ جهان مطاع صادر گشت که چند فتح‌نامه ارباب قلم و اصحاب خامه در
سلک تقریر کشند منشیان بلاغت سمات و دبیران فصاحت آیات درین باب رسایل بر دل انگیخته
سحر بیانی فرموده بممالک ایران و توران روان ساختند فتح‌نامه پیش خواتین و اقا بان بسلطانیه
فرستادند و یکی بدارالسلطنت سمرقند نزد امیرزاده عمر ارسال رفت و یکی بجانب کابل پیش امیرزاده
پیرمحمد جهانگیر و یکی بشیراز پیش امیرزاده رستم و محمدبن بترکستان و کاشغر و ختن و خوارزم و خراسان

ومازندران و گیلان و آذربایجان و عراق عرب و عجم و گرجستان و لرستان و کیچ و مکران و سیستان
و بدخشان و بلخ و طخارستان و هند و سند و سایر بلاد و امصار فتح‌نامها ارسال نمودند و در آن سال
خواجه غیاث الدین سالار سمنانی ضابط مال یزد بود و دارالایالت اموال دیوان اعلی و در عین بازار
شهر بیاساخت و در حین اتمام خبر فتح روم رسیده او را دارالفتح نام کرد و دیوان اشتهار یافت و بی تکلف در تمام
روی زمین بر آنچنان بازار بتکلف و آیین کس نشان نمیداد و یرلیغ واجب الاذعان نفاذ یافت که امیرزاده
خلیل سلطان با لشکران سرحد ترکستان رود و در محافظت آن نواحی مراسم تیقظ و احتیاط بتقدیم رساند
و امیر بیشرو دولت تیمور تواجی بملازمت رکاب مامور شدند و چون در آن ولا امیر اقبوقا در هرات بجوار
رحمت ملک غفور پیوسته بود حکم شد که امیر سراب نیز در موکب شاهزاده مشارالیه تا خراسان رفته
در آن دیار توقف نماید و بر مقتضی فرموده عمل کردند و حضرت صاحبقران در لشکر از نواحی انکوریه در ضمان
حفظ و تایید ایزدی کار نهضت نموده بعد از شش منزل بسور حصار رسیدند و بالای قلعه بر آمده اطراف
و جوانب آن احتیاط فرموده و جلگاه ایجا از نزول موکب همایون سرسبزتر و در از کشیده و در تضاعیف این
حالات حضرت صاحبقران دوست پرور امیرزاده شاه رخ را با ده تومان لشکر بطرف کول و اسالون
و کیز فرستاده بنفس همایون متوجه کوتاهیه شده و چون بدانجا رسید شهری دید در غایت خوبی و دلگشا
متصف بطیب هوا و مشتمل بر جلگاه دلکشا و مشحون بمیوهای خوب بسیار و مقرون بچشمهای چون کوثر
لاجرم مدت یک ماه در اینجا توقف فرمود و ارباب و اهالی آن بلده طیبه باشارت علیه خلعت امان پوشیده
مال امانی بخزانه عامره فرو داوردند و سلیمی خطیر بمحمود شاه که در کوتاهیه بود امیر شاه ملک و عبدالکریم
حاجی سیف الدین و دیگر امرا شجاعت آیین با افواج سپاه نصرت قرین بطرف کراده و خواجه الیاس
دین فرستاده ساخت و چون تمام ممالک روم در کار دریای مغرب جولانگاه سپاه پادشاه کواکب کثرت
و قیصر و بعضی از اولاد او پای بند و در دام گرفتند و در زمره چرچیان انتظام داشتند رای شهریار عرب و عجم
اقتضای نشاط و طرب فرمود و مجلس بزم بوجود شاهزادگان خورشید تمکین و خواتین زهره جبین زیب
و زینت گرفت امرای عظام و نوئینان عالی‌مقام در پایه سریر شهریار سپهر احتشام بادب تمام بنشستند ساقیان
گلرخ سیم اندام بردهای رنگین در جامهای زرین قدحهای بلورین انگندند مغنیان خوش آواز نوشانوش
شراب ارغوانی بسمع مغنیان این گنبد ازرق پوش رسانیدند و بعد از حصول شاهزادگان و در خلال آن
احوال سپاه نصرت مآل باطراف و اقطار تاخت برده چندان غنیمت از آن جهت بدست ایشان افتاد
که مهمان و نیازمند بیان برخواست گفتار در احوال امیرزاده محمد سلطان مدار بیرون آمدن با اراده ملازمت حضرت
صاحبقران بر حسب کارخورشید ایوان چون شاهزاده جوانبخت بفرمان اشرف و بخت بجانب بها
روان شد پنج شبانروز چنان بتعجیل راند که از سی هزار سوار که مامور بملازمت رکاب بجناب بودند

زیاده از چهار کس بیرون سار نرسیدند پیش از وصول شاهزاده سلیمان چلبی به انجا رفته بود و از خزاین
پدر انچه از وی دست می توانست برد برگرفته و بی توقف بدر رفته و جمعی از اعیان مملکت بروسا که در
دامن ان واقع است و طایفه از ارباب حشمت و مکنت به ساحل دریا گریخته بودند از انجمله شیخ شمس الدین
جزری بلاد اشراف بر ساحل سیدی محمد بخاری و مولانا شمس الدین فناری و لشکر اکابر و ارباب عمایم از
شهر بیرون رفته بودند عساکر منصور تکامشی کرده همه را دریافتند و بیم غارت نسب کرده با ایشان
از ممکن قوت بجز نقل امده در صحرایی که شیخ جزری رسیدند و او و پسرش را گرفته پیش شیخ نور الدین
اوردند و دو دختر قیصر در نیکی شهر مختفی گشته بودند و دو دختر سلطان احمد جلایر که ایلدرم بایزید جهت
پسر خود مصطفی خواستاری نموده در بیرون سار زندان کار گرفته و چون اوازه وصول رایات فتح ایات
بقیصر مسموع او گشت گریخته بجانب حلب و بر عرب رفت و درین اوقات که امیرزاده محمد سلطان به پایه
رسانیدند ان شهر بی مانعی و منازعی مسلم و مسخر شد و امیر شیخ نور الدین بقلعه در امده و خزاین قیصر
را که مشحون بود بزر نقد و گوهر و جواهر و اجناس بقیاس در تحت تصرف اورد و از نویسندگان دیوان
اعلی علی سمنانی و سیف الدین تولک تفاصیل ان بر صفحات دفاتر ثبت کردند و بعد از انضباط
امور لشکر ظفر مال عرصه ان ولایت را بجاروب غارت و تاراج رفتند و ابنیه بروسا که از چوب
نیکو ترتیب یافته بود سر بفلک بر کشیده بود باتش قهر سوختند و بعد از رسیدن بقیه سپاه که در
راه مانده بودند امیرزاده محمد سلطان بصوب ساحل بحر روان شد و امیرزاده ابابکر را با ده هزار سوار
از جانب دست راست بطرف ازنیک فرستاد که ان از شهرهای معتبر روم است و اب و هوایش در غایت
لطافت و اعتدال و ستون باروی از سنگ تراشیده در نهایت رفعت و استحکام در بر در کشیده و دروازه
اش بحیره است که دوازده روزه راه است و انحصار نزدیک بغاز اسکندر بر کنار استنبول الی آخر
است و امیر سونجک را با فوجی از جریک منصور بسوی دست چپ بصوب کاتیه و دربا گار
روانه ساخت امیرزاده ابابکر چون بازنیک رسید سلیمان چلبی با انکه اسباب مقاتله و لشکر فراوان
داشت شهر را گذاشته از اب بغاز بگذشت و باقی بقیه که بجنب و کوچ و متعلقان او بغارت اسیری گرفتار
شدند و چون لشکر جهانگیر از نهب و سبی ازنیک و ان نواحی بپرداختند و امیرزاده ابابکر کیفیت
حالات اجابی تفصیل معروض امیرزاده محمد سلطان گردانید و او در ان اوقات مرغزاری مخالیج را مخیم
خیام اقبال گردانیده بود و شاهزاده جوانبخت بعد از استماع خبرهای خوش صد کس جلد را تعیین نمود
که براه دوری اعلی روند و فتح ازنیک و گریختن سلیمان چلبی بمسامع جلال رسانید و امیرزاده ابابکر پیش
اق سلطان را با سنقاری بدرگاه سپاه اشتباه فرستاد و میان برهاد کوتاهیه که دو مرحله است
عقبه ایست بغایت سخت و بیشه انبوه و درخت از دنبال ان تنگنا که بجیبقی که دوم ... کام از مضایق

ان راه بیرون امدن نداشت و چون فرستادگان شاهزاده بان بیشه رسیدند طولش چهار فرسخ بود
در امدند جیناغان که سپاه بر انجا برده بودند فرصت غنیمت دانسته از اطراف و جوانب بر ایشان
ریختند و الحق جای ان داشت که پای بهادران سست شده دست دلاوران از کار ماند لیکن برتیودی و
قاهره محمد قرمشی و جیبودی و ابراهیم و احمد فخر الدین و محمد قلندر و خضر و بلقیدان صد و دو هم و هراس
بخود راه ندادند و بقدم ثبات و وقار استاده با ذوی جلادت شعار به استعمال تیر و کمان و سیف و سنان
گشادند و جیناغانرا منهزم گردانیده بتعجیل تمام راه نمودند و در کوتاهیه بتقبیل قوایم سریر خلافت مصیر سرافراز
گشته انهار ابهی فتح عرض رسانیدند و امیرزاده محمد سلطان از مرغزار مخالیج کوچ کردند و از ان دیار
معاودت نموده و از ان دیار بیرون سار رسیده بموکب شاهزاده پیوست و پیش از وصول او امیرزاده ابابکر
با غنایمی که حساب وهم از ضبطان عاجز اید بعز ملازمت امیرزاده محمد سلطان استسعاد یافته بود
شاهزاده مشار الیه از بروسا کوچ کرده بعلف زار نیکی شهر که متصل است به بروسا فرود امد و امیرزاده ابابکر
باشارت شهریار غالب تدبیر دختر مهین قیصر را در حباله نکاح اورد **ذکر فتح چند که آن در زمان
نصرت ساسقران بزیادتها ظاهر شد** امیرزاده سلطان حسین و امیرزاده اسکندر و امیر سلیمانشاه و رستم
طغا بوغا و دیگر سرداران و امرا که بجانب دست چپ برسم ایلغار شتافته بودند کلشهر که ان را یافته
غارت کردند و اق شهر و قرا حصار را بگرفتند و بر اهالی ان دیار مال امانی حواله نمودند و جبر بلغ و
قوم حمید را غارتیدند و چندان اسپ و شتر و گوسفند بدست اوردند که لشکریان عاجز امدند و
شهر بانه و افراشهر مفتوح شده ارباب ان مملکت مال بستدند و امیر سلیمانشاه در قونیه لنگر
اقامت انداخت از انجا سپاه ظفر پناه با جیناغان بگرفت و مجموع ان ولایت را با کار اب درد اغا
جمعی کثیر بقتل اوردند و در خلال این احوال امیر شیخ نور الدین با خزاین و دفاین قیصر و دختر
برلاس افرنجی اصیبه و سایر منتسبان پیش شوهر فرستاد و ان مکارم اخلاق پادشاهان عودت
که سالها در کفر و ضلالت روزگار بسر برده بود در زمره اهل ایمان و عرفان انتظام یافت و سپاه
ظفر کردار ملازم رکاب نصرت انتساب خسرو کامکار شده و امیر محمد پسر قرامان را که از دوازده
سالگی باز بحکم ایلدرم بایزید مقید و محبوس بود از حکومت بلکه از حیات مایوس درین ولا باردوی
اشرف اعلی رسانیدند عنایت شهریار دین پرور حق منش را ابر افسر و کرم محمود گردانید و حکومت
مملکت قرامان از قونیه و لارنده و اقسرا و انطاکیه و علائیه با مضافات و ملحقات براو ارزانی داشت
و ایالت اقشهر را با ضمیمه ان ساخت و مدتها مدید ولایت مذکوره در تحت تصرف امیر محمد و
اولاد او بماند و چون بیکاه حضرت صاحبقران جهانگیر در کوتاهیه مقر دولت در عین نعیم و ناز بگذرانید
و در زمان تایید و حفظ عنایت پروردگار عزم ارتحال از انجا سوار شد و امیرزاده محمد سلطان

و امیر شمس الدین عباس را در شهر بضبط اغرق تعیین نموده خود متوجه درگاه گیتی پناه شد و امیر
زاده ابابکر و امیرزاده سلیمان شاه و امیر سونجک ملازم موکب عالی او بودند و در اثناء راه باردوی کیهان
پوی پیوسته غبار رکیب جهان پیمای پادشاه مظفر لوا توتیای دیده بینا ساختند و پیشکشهای
لایق بنظر کیمیا اثر رسانیدند و درین اثنا قهرمان قهر بقتل صاین تمور و مراد برادرش که چندگاه از ایشان حمایت
شده بود فرمان داده اشارت علیه نفاذ پیوست که پیر صاین تمور و دیگر برادرانش در هر جا که یابند در عقب
او بفرستند بر حسب فرموده بتقدیم رسانیدند و بموجب یرلیغ مطاع امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده ابابکر با
واتباع که آمده بودند از آنجا بازگشته در ساوه شهر نی براغوق ملحق شدند و رایات عالیه بجانب یغورلغ
در حرکت آمده و از عقبه گذشته در قولجی الوناش مرغزاری از نیک و نزهت معرب خیام اقبال و دولت
گشت و بحکم سیاست بقتل خواجه فیروز بدو که حکومت ابریقیه تعلق باو میداشت فرمان نفوذ بود و در آن
فضای جان فزا بحکم پادشاه تاجبخش ممالک ستان مجلس بزم را چنان آراستند که رشک گلستان ارم بود و
روضه رضوان آمد ساقیان خورشید رخسار با رخسارهای چون آتش آب حیوان در قدحهای بلورین ریخته اهل
تلوین و تکوین را بر شرب آن اشارت نمودند و چون اثر شراب در دماغ شیخ رشاب بدید آمد حضرت صاحب
قران کامیاب قیصر را طلب کرد تا آنجا که در روز میدان در زم هیبت دلیران مشاهده کرده در ایوان
بزم حیات دلیران ملاحظه نماید و خاطرش از تزلزل وحشت بمقام الفت گراید و چون حکم نقش زان مجلس
در او دویدند و بانواع نوازش و مواعید جراحات سینه اش التیام پذیرفت و کیسه آمال و امانی او از نقود
الطاف و انواع و اعطاف خسروانه مملو گشت و بر آب زندگانی در کاسهای مالامال در دستگاهی غبار
از حاشیه ضمیرش محو شد و بوعدهای لازم الوفا تفویض مملکت روم بدو و تخت برایج و راحت تبدیل
یافت و بعد از طی بساط لهو و عشرت رایت فتح آیات بیغورلغ در حرکت آمد ذکر ارسال ایلچیان
از آنجا باطراف حضرت صاحبقران نصرت شعار مولانا بدر الدین احمد پسر شیخ شمس الدین جزری را برسالت
نزد والی مصر نامزد فرمود بسفارت آنکه بحضرت الهی و عنایت پادشاهی تمام مملکت روم در تحت تصرف
و تسخیر بندگان درگاه ما قرار گرفت باید که سکه و خطبه ولایت شام و مصر باسم و لقب همایون ما زیب
و زینت دهد و اتمش را از زندان بدرگاه عالم پناه روان سازد و اگر درین ابواب تغافل جایز داند
یقین داند که رایت نصرت مآل بعد از مراجعت از دیار روم متوجه مصر و آن مرز و بوم خواهد شد هرچه
در دل داشتیم گفتیم تو دانی جواب این رقعه عذر من آمده و چند کس دیگر با فتحنامه روم مصحوب شیخ زاده
مشار الیه گردانید و درآن اوان که گوشه اعلام ظفر فرجام گشت حضرت صاحبقران نصرت
علیه بود چند تن را بر ایلچی گری بجانب فرستاد از آن جمله دو کس را بقسطنطنیه که مشهور باستنبول است
پیش حاکم آن دیار تاگوز نام ارسال نمود و جزیه و باج طلب فرمود و شخص دیگر را بسلطان چلبی که با سر بقیه

گریخته بود

گریخته بود و در گرد حصار که از مستحدثات پدرش بود در برابر استنبول نشسته روانه ساخت خلاصه
پیغام آنکه بدرگاه گردون احترام می باید آمد یا مال می باید فرستاد و الا سپاه بهرام انتقام بتعجیل تمام متوجه
آنجانب خواهد شد و درین اثنا فرستادگان استنبول باز آمدند و تاگوز رسولی بحضرت ایشان همراه ایشان
کرده بود فلوری بسیار و تحف و پیشکشات بیشمار مصحوب او گردانیده مخلص سخن آنکه من یکی از بندگان
درگاه گیتی پناهم دل بمتابعت و مطاوعت ملازمان عتبه علیا بسته ام و چشم بفرمان واجب الاذعان پادشاه
جهان گشای دارم و جزیه قبول دارم و از نزاع و مخالفت بیزارم حضرت صاحبقران جزیه بر حاکم استنبول مقرر
فرمود و فرستاده را خلعت داده رخصت مراجعت ارزانی داشت و چون موکب همایون بموضع بلی رسید
قاصدی که از پیش سلیمان چلبی معاودت نموده عز بساط بوس دریافت و او شیخ رمضان را که در زمان حکومت
پدرش ایلدرم بایزید شغل خطیر قضا با منصب وزارت جمع داشت با تنسوقات و پیلاکات از فلوری
جانوران شکاری و غیر آن در مرافقت ایشان فرستاده بود عرضه داشت که این بنده خود را از کمترین
چاکران ساحت گردون اساس می شمارد و چون کرم و لطف خسروانه شامل احوال پدر من شده او را از
مجلس عالی شرف جلوس ارزانی داشت و جراحات او را باکرام و احترام مقابل گردانیده و بعنایت بی شمار
دولتیار هزار گونه امیدواری و استظهار داشت هرگاه که اشارت علیه نافذ گردد بی تاخیر بتشریف
پای بوس آستان دولت آشیان شتابم تا از عواطف و مراحم پادشاهانه حظی اوفر و نصیبی اکمل یابم حضرت صاحب
قران سخنان او را بسمع رضا اصغا نمود و در جواب فرمود که آنچه نگاشته قلم تقدیر الهی بود بظهور
آمد اکنون از گذشته گذشتیم و بساط نزاع و خلاف در نوشتیم باید که قیصر زاده بی دغدغه و اندیشه
متوجه اینجانب گردد تا غبار کدورت از آیینه مصادقت مرتفع شود و چهره مخالفت در مرآت موافقت
روی نماید و از عواطف پادشاهانه و عوارف خسروانه بهره ور شود و شیخ رمضان را بتربیت وافر مستظهر
و سرافراز ساخته و سلطان محمود خان که با امیر شاه ملک بتاخت بعضی ولایات رفته بود بواسطه عارضه
مرضی که در کیج برلیغ برحمت الهی پیوست و از استماع این خبرها حضرت قدوه شهریاران از اوج
اوایل از رتبه فرح و سرور بمقام حزن و اندوه مایل گشت و زبان توفیق بکلمه انا لله و انا الیه راجعون
گشاده دل بر مرافقت ضروری نهاد و امیر شاه ملک که با دیگر امرا و لشکریان بمعونت رفته بودند بکیج برلیغ
واق بقد و بعد از آن رسیدند و در معرکه شیخ علی سیلانی و شیخ حاجی در جنگ کشته شدند و در آن جانب
در میان کرده آتش تاراج در سواحل دریا و کنار زدند و مجموع ولایت منتشا و ایلی بکر را بمقتضی یفعل
الله ما یشاء خراب و ویران ساختند و با اموال و الجه بیرون از تخمین و قیاس باردوی گردون اساس پیوستند
و در اوایل خریف اردوی کیوان پوی در برلیغ فرمود و سید خواجه شیخ علی بهادر که پیش از این بتاخت
ایلی ایدی رفته بود چنانچه در فرده کلک بیان گشت درین اوان بیغورلغ آمد و بعضی از لشکریان که همراه

بودند بنابر حرارت و عفونت هوای انجا رنجور شده رحلت نمودند و اوستر عرض صعب گرفتار امد حضرت
صاحبقران بعیادتش قدم رنجه فرمود و بیامن حضور موفور السرور انحضرت حیاتی از نو یافت و از غرایب
حالات دران نواحی چشمه اب بود که اب ان در هر مکان که اندکی درنگ نمیکرد بسنگ میشد طایفه
از لشکریان از ان اب نادانسته اشامیده بجای سرد گشتند والحکم لله العلی الکبیر **ذکر عبور و توجه**
خسرو آفاق بموضع قشلاق در ممالک روم و شرح قضایا بالایراد ملک قوم شهریار کامکار پادشاه
زادگان و نوئینان را امر فرمود که در شهرهای روم زمستان بپایان رسانند چنانچه امیرزاده محمد سلطان کس
فرستاده که بعد از غارت و تاراج ولایات در سراهای ایلچی بیشتر بعضی سپاه قشلاق کند و شاهزاده جوانبخت
از نیکی شهر بیرسا نهضت نموده بجانب الیح رفت و در انجا توقف فرمود و از ان موضع کوچ کرده بیال کسری امده
اتش نهب دران ولایت زده بمرغزاری نزول فرمود و چوپانی از شب بگذشت الیاس خواجه انثی با طایفه
کثیر از جغتاییان که دران حوالی اقامت داشتند شبیخون اوردند و قاعده که بجنداول رفته بودند جمعی
بر بستر غفلت غنوده شاهزاده بنابر رعایت حزم سوار شده از راه بیرون خرامید و امیر جهانشاه و دیگر
سرداران سپاه هم دران شب جمع امده روی بجنگ دشمنان نهادند و مجموع ایشان را منکوب و مقهور
ساختند و شهرستان ایدان انجماعت را ان والی حیات بپرداختند و امیر جهانشاه و درجان مرغزاد
فرود امد تا اعرق شاهزاده از عقب برسید و چند روز دران منزل توقف افتاد شاهزاده با امیر جهانشاه
و امیر سونجک با سپاه بجانب بیرغمه روانه فرمود و ایشان ان شهر را با توابع و مضافات در عرصه تاخت
الجات اوردند و شاهزاده مقیمان سواحل را تاخته و خاطر از کار ایشان برداخته و بعضی سپاه رفت و تمام
زمستان دران مکان بگذرانید و بعضی سپاه در دامن کوهی واقع است انهار ... درشک چشمه جات
و هوای عنبر افشانش روح بخش نسیم و رضات جهت قشلاق امیرزاده شاهرخ و لشکر جوانغار و مرکب
کرمیان الی معین رفت و شاهزاده زمستان نزدیک الغ برلغ و کچک برلغ رحل اقامت انداخت و رایت
حضرت شهادات ... در حرکت امد بشهر دو عزلغ رسید که در کتب قدما ازان بلاد و قت تعبیر کرده
اند شهری بود بنعمتهای متنوعه اراسته و مزین و این معنی موافق مزاج اشرف پادشاه زمین و زمن افتاده
بعد از انکه مال امانی بستدند قدر حق باهالی انجا رسانیدند رایات گردون اساس ازان ... سند و ...
نموده فرود امد و دران منزل میران ... امیر محمد و اسفندیار بدرگاه پادشاه گردون اقتدار رسیدند
بشرف تقبیل بساط همایون استسعاد یافته هزار اسب بموقف عرض رسانیدند و عنایت شهریار دریا
نوال شامل حال ایشان شده بر امرو کمر مرزوسو قرکشتند اسفندیار ملازمت رکاب ظفر انتساب
اختیار نمود و امیر محمد مال قبول کرده باصلاح باز گشت و چون رایات بکنار حصار رسید چند
روز دران محل قرار گرفت و کاشتکان دیوان اعلی بر ارباب انجا مال امانی حواله داشتند بوصول

پیوست و در ان موضع بمسامع علیه رسید که درین حدود کوهی هست و دویست نفر از جیتاغان خونگرفته
پناه بدان کوه برده اند و بسی از لشکریان که جهت هیمه و علف بپیرامن ان کوه نهب و قتل ستم جزاوری شود
واز استماع این خبر اتش غضب فرمان فرمای عرب و عجم التهاب یافته اشارت فرمود که بعد از نماز شام فوجی از
سپاه خون اشام ان کوه را در میان گرفتند و چون خسرو گردون خرام از برای دفع ظلام از پس کوه سر برزد
لشکر بهرام انتقام ازان بی باکان اثر نگذاشتند و درین اثنا عبدالله الجبار الخوارزمی که سالها بحضرت اعلا
ملازم موکب حضرت صاحبقران هنر پرور بود بعارضه چند روزه وفات یافت غفر الله و حضرت صاحبقران
نامدار از کرسل حصار نهضت نموده بشهر ایازلق امد و روزی چند در انجا توقف فرمود تا مال امانی به
حصول موصول گشت و از انجا متوجه شهر شده که از مشاهیر بلاد روم است و ان بلده را بفر طلعت خورشید
نورانی گردانیده مال امانی حواله رفت و درین محل جمعی که همراه امیر محمد سنقتا جهت تحصیل مال رفته
بودند امده نقود فراوان و اموال و اجناس بیکران اورده و پیشکشها که امیر فرستاده بود بنظر کیمیا
خاصیت انحضرت رسانیدند و سدة انقیام محل توقف اردوی گردون احترام گشت **ذکر فتح**
ازمیر کبران و استیلای اصحاب غزا و جلاد در تضاعیف این حالات بسمع همایون رسید که در یکطرف
بخشکی متصل است خندق عمیق فرو برده اند و گروه انبوه ان متهودان از فرنج بزعم خویش ازان
مواضع متبرکه می شمارند چنانکه ان سایر ولایات بقصد زیارت روند و نذر و صدقه با خود برند
این معنی را از معظم طاعات و عبادات دانند و بمسافت یک اسب تاختن دوران حصار قلعه ات
دیگر بر سر کوهی بلند که ارباب اسلام در انجا توطن دارند و انرا ایزمیر کویند و پیوسته میان ساکنان
این دو بقعه اسباب محاربه و مضاربه و مقاتله مهیاست و چون ازمیر کبران متصل است بدریا و
مخالفان دین مبین و کشتیها ماکول و اسلحه و انچه محتاج الیه ایشان باشد بیاورند و چون ساکنان
ازمیر دیدند که مسلمانان پای ثبات فشرده اعلاء ملت بیضا بر دوام جهاد کوشش مینمایند اهالی
افرنج ازمیر کبران معمور داشته هزار کس را جهت محافظت قلعه مند کو و سال بسال علوفه و مرسوم
دهند و در ترتیب و رونق ان حصار سعی و اهتمام بسیار مینمایند لاجرم هیچکس از حکام اسلام
را تا غایت میسر نشده که دست تصرف بران دراز کند و از بدایت عمارت تا اکنون ساکنان انجا
جزیه و خراج و ساوری و باج بهیچ صاحب تخت و تاج نداده اند و مراد بد ... ابلدرم بایزید چند نوبت
لشکر بدر این قلعه کشیده نامراد بازگشت و خلاصتش تا هفت سال بمحاصره ازمیر مشغول شدند
و بجایی نرسید و مسلمانان از سکان ان حصار زحمت بسیار کشیدند و چون صورت حال
ازمیر کبران بر صفحه ضمیر امیر صاحبقران انتقاش پذیرفت فرمود که امیرزاده پیر محمد خلف و امیر
زاده عمر و امیر شیخ نورالدین با دیگر سرداران و بهادران متوجه ان قلعه شوند و بطریق سنت الهی

پیش ایشان فرستاده آن جماعت را بقبول اوامر شریعت دعوت نمایند اگر توفیق رفیق ایشان گشته بدین اسلام درآیند اعلام کنند تا بصنوف نوازش عنایت پادشاهانه اختصاص یابند و بالفرض که فرایض از واجبات و کل تکلیف شرعی را بقدم انقیاد پیش نیایند اما در صدد ادای مال باشند جزیه بر ایشان مقرر سازند و اگر شقاوت ازلی دامن گیر اهل ضلالت شده پای در دایره متابعت و مطاوعت ننهند و حکم صاحب شریعت را تیغ جهاد بر ایشان حکم گردانند و اصل و بنیاد اهل فتنه و فساد بر اندازند و امیرزاده مشار الیه با امیر شیخ نور الدین و دیگر امرا حسب اشارة آنحضرت در حرکت بآن جانب مسارعت نمودند و ایلچی باز پیر فرستاده از وعد و وعید و بیم و امید سخن راندند بجز جواب خشن چیزی نشنیدند و ماتوش سرداران آن قوم بی ناموس باطراف و اکناف ولایت ابخاز کس فرستاده لشکر طلب داشته بود و از مبارزان و شبانان آن دیار حشری انبوه جمع آورده بودند و در کثرت ذخایر و تحصیل اسلحه و اسباب نبرد و حصارداری بر اقصی الغایة کوشیده امیرزاده پیر محمد و امیر شیخ نور الدین عرضه داشتی بپایه سریر اعلی فرستادند و کیفیت قضیه را انها کردند و چون پرتو این خبر بر پیشگاه ضمیر انور تافت اغرق را در دامن کوه سره بگذاشت و بنفس همایون در قلب زمستان و عین برودت بتاریخ یوم شنبه ششم جمادی الاول سنه خمس و ثمان مایه با لشکری که از کثرت رو بحشر نشان میداد متوجه آن سر گشته و بر حسب فرمان امیرزاده محمد سلطان که سپاه دست چپ در قشلاق مغنی سپاه و امیرزاده میرانشاه و پسرش امیرزاده ابابکر و سایر اعیان که با ایشان بودند روی توجه بآن سر نهادند و چون چتر ظفر نگار سایه وصول بر آن دیار انداخت چریك منصور از جانب حصار که بخشکی اتصال داشت جنك آغاز کردند و امرا با سپاه خود منجنیقیان بکار باز داشتند بنصب عراده و منجنیق و امثال آن اشتغال نمودند و بمقتضی فرمان قضا جریان امرا شاه ملك مردان کاردان را که در طرف دریا سه رکن قلعه در آب بود سه پایهای بلند استوار ساخته قریب بیکدیگر برافراختند و بر بالای آن صرها انداختند بطریق چتر استحکام دادند و راهی پیش که سپاه منصور بر زیر آن ایستاده بموافقت و مقاتلت قیام توانند نمود پرداخته آمد و میان قلعه و دریا سدی بسته راه آمد شد مخالفان مسدود گشت و هیچکس را مجال آن نماند که بوسیله کشتی خود را در آن و سلاح بحصار رساند و دلیران ظفر شعار چپرها گرفته بر بالا بر آمدند و در حرب مشغول شدند و در اثنای این حالات امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده میرانشاه و امرا اغرق را در قشلاق مغنی سپاه بعهده امیر شمس الدین عباس گذاشته بموکب اعلی پیوستند و امیرزاده محمد سلطان آتش پیکار افروخته نوکرانش بغایت سعی و جهد مبذول داشتند و بموجب اشارت علیه بهادران فیروزی آثار بپای دو روی جلادت برزم و پیکار در آوردند از آنجانب مجاهدان دین و سالکان طریق عرفان و یقین بزخم پیکان دلدوز ناوك جگرسوز قصر هلاك مشرکان را رخنه می ساختند و از آن جانب بی باکان فرنك بتیر چرخ و قاروره نفط و سنك منجنیق و سوالی می انداختند

ومدت

ومدت دو هفته میان هر دو فریق نیران محاربه اشتغال داشتند و با آنکه در آن روزگار سبع و کوشش مخالفان میخندید چشم سحاب تیره دل بماتم آن روز کشتگان ملاحظه کرده لحظه از گریستن نمی آسود و چون منجنیقیان سنگها بر بروج انداختند برج و بارو را بر سر هم افکندند خشم جهانسوز شهریار جهان افروز رخصت داد که نقبیان را بهیمه باشته آتش زدند و دیوارهای قلعه سرنگون شد و بسیاری از کفار با دیوارهای حصار افتاده در چنگ اجل زبون گشتند غازیان دولت با شمشیرهای کشیده در تیغ جلادت بقلعه نهادند و بازوی اقتدار گشاده و دشمنان را مغلوب ساختند از رخنها در آمدند و بمقتضای فاقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم هر کرا از آن جماعت یافتند از پای در آوردند و معدودی چند از زمره ضلالت خود را بکشتی انداختند و بهزار مشقت جان از آن ورطه خونخوار بیرون آوردند حامیان حوزه اسلام بحکم فرمان حاکم انام از عمارات اهل شرك و ظلام که بگچ و آجر ساخته بودند و از ثری بثریا افراشته بجز نام نگذاشتند و از بعضی مواضع افرنج کشتی بزرگ که آن را کوکه گویند و دو بادبان دارد و مشحون بمردان کارزار و آلات و ادوات و اسلحه و اسباب رزم و پیکار بود مشرکان از بهر مدد متوجه آنجانب شده بود و چون نزدیك رسید از برج و باره قلعه اثر ندید غرق دریای حیرت و دهشت گشته کشتی باز داشتند اشارت علیه نفاذ پیوست که سرهای بدکیشان که بتیغ جهاد از ابدان جدا کرده بودند بمنجنیق بجانب سوی کشتی انداختند و آن بداندیشان بچشم سر صورت حال ایشان مشاهده کرده خایب و خاسر بادبان مراجعت برافراختند و هر هم اندیشه آنکه بر ممالك و رعایت آن حصار اطلاع داشتند بتخصیص قیصر روم انگشت تحیر و دهشت گشته کشتی باز داشتند اشارت علیه و تعجب بدندان گرفته چه از ابتدای محاصره تا زمان تسخیر بیست روز در میان بود مؤلف ظفرنامه افاض الله علیه شآبیب الغفران گوید که محرر داستان در اثنای بعضی اسفار بر آن سر منزل عبور افتاد و یکی از رفیقان طریق حاصل نظمی مذکور بنا بر مقام در سلك نظم انتظام داده وداد الله وقت صورت این نظم بطریق محفوظ که این اندیشه یاد ایام خاطر بر بود بیت از پیر خراب گشت الیه

تیمور مؤید جهانگیر ۞ زان قلعه که هیچ شاه نگشاد ۞ بر کنگره کند تسخیر ۞ در جنگ بهفت سال قیصر ۞ بنشاند بر آن غبار تغییر ۞ بگرفتش و کند تیش ز بنیاد ۞ زین شهر بدو هفته یافت میسر ۞ اینست کمال کامکاری ۞ بازوی قوی و حسن تدبیر ۞ والحمد لله العلی الکبیر

ذکر آمدن فرستادگان قیصر پیش حضرت صاحبقرانی و مراجعت آنحضرت در کنف دولت و سعادت تا ازرم

در خلال احوال مذکور شیخ رمضان که پیش از این از پیش سلیمان چلبی ولد ایلدرم بایزید بود بار دیگر بیامد و انواع تحف و پیلاکات لایق چنان پادشاه بزرگوار باشد با خود همراه داشت بوسیله امرا رضیعه را از آن جمله بموقف عرض رسانید و صورت انقیاد و مطاوعت و امیدواری مرسل خود را بعنایت کامل و عاطفت شامل حضرت صاحبقرانی بزبان ضراعت و استکانت در پایه سریر اعلی تقریر کرد و ضمیر آفتاب اشراق شهریار آفاق پرتو التفات و تفقد بر احوال

اختلال پذیرفته بر سر قیصر زاده انداخته و حکومت اسپرتقیه با توابع و مضافات و ضمایم و ملحقات برادر
ارزانی داشت و منشور جهان مطاع عالم مطیع دران باب تکمیل یافت و شیخ و حضار را با خلعت وافر وا
باز بن ذو کرم مرجع ارسال نموده و هم دران چند روز از پیش دیگر پسر قیصر عیسی چلبی رسولی بحوافر بن
بقطب الدین باستان فرخنده نشان شتافت و صورت فرمان پذیرفت و اسپیدواری قیصر زاده را بوسیله
امرا و مقربان درپایه سریر پادشاه کیتی ستان عرضه داشت و ارتش شمول لطف و احسان بی پایان امداد در
اثنا شاه زاده محمد سلطان مامور گشت که بجانب قلعه توجه کند که بیک روز راه از ازمیر هم در کنار دریا واقع است
توجه نماید و آن حصن را که جمعی از افرنج پناه بدانجا برده اند برای عقده گشای فتح فرماید و چون شاه زاده
بامتثال امر مبادرت نموده بمقصد رسید ساکنان حصار شوکت سپاه ظفر پناه مشاهده کرده بازوی اقتدار
شان از کار بازمانده و اعیان قلعه بقدم ضراعت و اطاعت بیرون امدند و سلطنت هاج و خراج شده بجان
امان خواستند شاه زاده جزیه برایشان مقرر نمود و محصلان باستیفاء ان وجه مشغول شدند و امیر
زاده مشار الیه با لشکریانی که همراه امده بودند برحسب فرمان بازگشت و در معنی سپاه بالوف متوجه
و چون خاطر خطیر پادشاه جهانگیر از قضیه ازمیر کبرای باز پرداخت بر تفقد و التفات بر حال ازمیر
مسلمانان انداخت و ایشان را بانواع خلع و اضعاف اسلحه اختصاص داده در باب غزا و جهاد وصیتها
فرمود و رایت نصرت شعار از نواحی ازمیر نهضت نموده بار دیگر همایون را عرق سمون پیوست و از آن
مکان روان شده چون صحرای ایازلق مضرب سرادقات جلال گشت رسول حاکم جزیره ساقز مصطفی آغا
انجا جزیره سبه نام که در سلک ممالک افرنج انتظام داشت بپایه سریر کردون مسیر رسیده از زبان سیمبر
پیغام بندگانه معروض کردانید پیشکشهای پادشاهانه بکذرانید حضرت صاحبقرانی در باره او عنایت
مبذول فرموده رخصت انصراف داد و ازان موقف جلال حکم محکم لازم الامتثال صدور یافت که امیرزاده اسکندر
و علی سلطان تواچی و دیگر امرا و سرداران ایلغار کرده ایل ترکمان را غارت کنند و ایشان بی توقف روان
شده و در وظایف نهب و تاراج تقصیری ننمودند و در بلده قسطنطنیه از ماستان ملکت مال امانی بستدند
و از انجا مظفر و منصور بازگشته باردوی همایون ملحق شدند و رایت نصرت ایت از ایازلق در حرکت امده
چون یلکاه شغول نزول فرمود امیرزاده محمد سلطان که از معنی سپاه بیرون بود از سپاه جدا شده و
رانده شرف پابوس دریافت و حکم شد که خود مقش با لشکر ایلغار از جانب دست چپ با انکوریه رود
و قیصر موکب اعلی پیوند شاهزاده جوانبخت در شغورلغ توقف فرمود تا جریک رسید و حضرت صاحبقران
از انجا سوار شده بحصار رفت و طایفه از چتاغان که در جبال توقف نموده بودند بضرب تیغ ابدار
جنود ظفر شعار راه دیگر حصار پیش گرفت و مراسم خسروانه زمام ایالت کوتاهیه و شغورلغ و قراحصار
الوس کرمانزاد در کف قدرت یعقوب چلبی نهاد که بحسب ارث باو میرسد و از انجا یلدروم بایزید کرفته سا

دفشند و عبدالرحمن ان دیار ملازم رکاب پیروزی اثار گشته و اعلام ظفر انجام از راه الغ یرلغ در جنبش
امده چون سایه وصول بدان سرزمین انداخت امیرزاده شاه رخ که از یورت قشلاق خویش متوجه
شده بتقبیل قوایم سریر خلافت مصیر استسعاد یافت و باشارت شهریار جهانگیر بنفاد پیوست که لشکریان
روی جلادت بتسخیر حصار انجا اورند و ارباب جنگ و جدال بر امتثال مثال کرمبادرت و سیاست نایلا
واسیر طفلان و زنان حصار با زمین هموار گشت و در تاریخ واقعه جلال الاسلام گفته اند ح که از ابتدای
بنصف رجب طیب روح و طاب مثواه **ذکر تسخیر قلعه اکری در نواحی ممالک سلجوقیان** ودر مملکت
تمهید دریاچه ایست طول ان بیست فرسخ است و عرضش چهار فرسخ ابش عذب و خوشگوار دران
بحر چند رود خانه سرریزد از یک جانب بیرون میرود و در اطراف ان باغات بسیار است و بساتین بیشمار در
مشتمل بر انواع گلها و اصناف ریاحین و بر کنار دریا شهر و کوه شهریست از سنگ احداث کرده اند و
باکری در شهر گرفته سه جانب ان متصل است بآب و یک طرفش بکوه پیوسته و در کتب تواریخ ان قلعه را
فلک اباد تعبیر کرده اند و در میان ان بحیره دو جزیره است قریب بشهر یکی بکلستان مشهور است
و دیگری بر قسطین مذکور و در قسطین کرمذکور است قلعه ساخته اند و عمارات عالی دلگشای پرداخته
و مردم از اهالی و نواحی اموال و انچه محتاج الیه ایشان بودی دران قلعه نگاه داشتندی و درین ولا
خلقی کثیر در انجا مجتمع شده بودند و باعتماد دریا که از جمیع جوانب محیط است بران فارغ نشسته و چون
صورت این حال برایینه ضمیر خورشید مثال جلوه کرد اسد خیال تسخیر ان قلعه از خاطر عاطر سر بر زد و مثال لازم
الامتثال صدور یافت که براه اقشهر در حرکت ایند و چون مزاج ایلدروم بایزید از نهج استقامت منحرف شده
بود و مرض صعب بر او مستولی شده لطف شهریار بنده پرور اطبا حاذق مثل مولانا مسعود شیرازی و
مولانا جلال الدین عرب را ملازم قیصر کردانیده تا بمداوی و معالجه وی دوان نمایند و ایشانرا با اغراق روان
ان شهر ساختند و رایت نصرت شعار از الغ یرلغ ایلغار فرموده شب در میان کرده صباح سه شنبه بر
ظاهر اکری نزول کرده و روز دیگر بمقتضی یرلیغ مطاع امیرزاده شاه رخ و امیرزاده ابابکر و امیرزاده اسکندر
و امیرزاده سلطان حسین و امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک و علی سلطان تواچی و سونجک بهادر و
دیگر امرا و سرداران و اعیان و وجوه سپاه متوجه حصار شده بعضی بکوه بر امدند و برجهای دامن کوه و
دروازه شکافتند و حصار مسخر ساخته لشکریان بشهر در امدند و ان مخالفان جمعی کثیر را بقتل
رسانیدند و گروهی انبوه خود را در اب انداخته پناه بدان جزیره بردند و یرلیغ جهان مطاع صدور یافت
که عودها بربندند و کشتیها از چوب و پوست کا ترتیب سازند و فرمان بران بامتثال امر مبادرت
نمودند و مجموع شاهزادکان و امرا و نوئینان بکشتیها در امده روی بقلعه قسطین نهادند و از هر کجی
دار و دسبان کرفتند و کوس و کورکه کوفته سورنا انداختند سکان حصار از مشاهده جرات و

جسارت لشکر نصرت اثر اوسدهوش و تحیر گشته شیخ بابا که کلانتر ایشان بود دست از جان شیرین
شسته بیرون امد و الخایر احرام شاهزادگان وامرا برده ایشانرا شفیع ساخت و بجان امان یافته فرمان
شد که او را با خانه کوچ نقل نماید و قلعه قسطین در حوزه تصرف بندگان درگاه امد اموال و جهات انجا به
لشکریان بموجب فرموده تقسیم یافت و در بین اثنا از اردوی امیرزاده محمد سلطان خبر بشارت
شاهزاده مشارالیه خبر اورد که قرة العین سلطنت رنجور و ناتوانست و از استماع این خبر ناخوش خاطر
خطیر حضرت صاحبقرانی پریشان و مشوش گشت و ایلچی را بتعجیل فرستاد که تحقیق دانسته واروان کند
تا صورت حال چنانکه هست بموقف عرض رساند بنفس همایون متوجه اقشهر شد و چون بهبود رایت
بر لشکر جوانغار و اردوی امیرزاده شاهرخ افتاده شاهزاده جوانبخت طوی عظیم کرده پیشکشها کشید
وامیرزاده سلطان حسین وامیر سلیمانشاه نیز خدمات شایسته بتقدیم رسانیدند و در اثنا این اوقات
امیر محمدان توبه بدرگاه گیتی پناه شتافت وانواع تحف وهدایا از نقود واجناس بموقف عرض رسانید
عاطفت خسروانه که او را از بند قیصر خلاص داده بود بجای پدران نصب فرموده جناح همت که از
بافت مجد واحتشامش را بصنوف نوازش اختصاص داده باز گردانید و اردوی کیهان پوی از ان منزل
کوچ کرده ذکر وفات مهد دوم ابلدرم بایزید و امیرزاده محمد سلطان اناراللّه برهانهم
در دوشنبه چهاردهم شعبان سنه خمس خبر امد که پادشاه سعید ایلدرم بایزید در اقشهر از دست
ساقی اجل شربت زهر چشیده و بمرض خناق و ضیق النفس قیصر روح او دست تصرف از بدن
باز کشیده حضرت صاحبقران از استماع این واقعه بی درمان بغایت محزون و اندوهناک شده دل
پریشان گشت و مضمون کلمه عرفت اللّه بفسخ العزایم بخاطر انور رکذرانیده زبان مبارک بکلمه انا للّه
و انا الیه راجعون بگشاد چه عزم ان داشت که چون تمامت ممالک روم بحوزه تسخیر ممالک ستان جهان
گیر در اید اسباب سلطنت قیصر اماده داشته و جبر کسر حال او فرموده مجموع ان مرز و بوم را به
خدمتش ارزانی دارد تا بار دیگر بکسر اصنام و قلع عبده اوثان کمر بندد و چون نگاشته قلم تقدیر بخلاف
ان بود باراده مالک حق تقدیر رضا داد و چون رایت نصرت شعار بجد و در اقشهر رسید از پیش امیرزاده
محمد سلطان از خواجه اسعد تقریر کرده که مولانا فرج طبیب شاهزاده را مسهل داده معید نفیاد
و از قاعده بخار اخلاط مرض بصرع انجامید این حدیث بر مزاج اشرف گران امد و خاطر انحضرت
بعایت نگران شد و از خواجه او را واسپ باز گردانید که پیش از رسیدن موکب همایون از
احوال بی اهمال و اهمال خبر فرستد چون حضرت و سعادت قرین نصرت بهرام در ضمان تایید الهی باق
شهر نزول فرمود با زماندگان قیصر را تفقد و دلجوئی نموده خلعتها پوشانید و موسی چلبی ولد چلبی
او را بخلعت کرانبها و کمر و شمشیر مرصع و ترکش و سیف طلا سرافراز ساخت و صد اسپ تنسوقی اعلی و

برالغ سونج مال نغا کرامت نموده فرمود که قیصرزاده برود و نعش پدرش را که در اقشهر بمزار شیخ محمود حیران
بر سبیل امانت گذاشته اند در محفه برایین سلطنت بر سایر وده و عمارتی که انجا خواص از برای امعنی
ساخته دفن کند و عیسی چلبی بموجب اشارة عالیه در حرکت امده حضرت صاحبقران اعرق گذاشته
از اقشهر بر جناح تعجیل بجانب اردوی امیرزاده محمد سلطان روان شد و در ان راه شنید که خضر بک
وابرهیم که امرای تراکمه در عقبات اند با جماعت منحرف شده بکوهی که راه بدان ان میکذرد تحصن نموده اند بنا
برین حکم شد که لشکر جلادت ایین توجه بکوه نمایند و باستیصال ان زمره کشتکان که اجتهاد بر سایان نموده
لاجرم چاکران فرمان گذار اطراف کوه را گرفتند و زخم پیکان ابدار اتش در خرمن جمعیت ان خاکساران
زدند و بعضی کشته شده وجمعی بگریختند و اموال ایشان بتاراج رفت عیال و اطفال ایشان بدل اسر
گرفتار امدند و هم در اثنای طریق دولتخواجه بولغا ایلچی از اردوی شاهزاده امده نور حضور از زائل داشت
و بیمار را جان ناتوان یافت که مجال تکلم نداشت و حضرت صاحبقران از ملال عظیم بر باطن مستولی شده
شاهزاده در محفه خوابانیده هم در ان روز کوچ فرمود و چون سه مرحله از حصار گذشته فرود امدند و
مرغ روح شاهزاده از کالبد پرواز کرده روی بمرکز اصلی اورد و این واقعه هولناک در هشتم شعبان سنه
خمس و ثمانمایه روی نمود و مدت عمر شاهزاده محمد سلطان بیست و نه سال بود و زمان مقال حضرت صاحب
قران عدیم المثال برین مقال مترنم گشت که **مثنوی** کجایی ای ز فراق تو جام جان چاک بجان رسید
بجان تو این دل غمناک تو سرو باغ بهشتی چه میکنی در گل تو عین اب حیاتی چه میبری در خاک صبر
و قرار و تحمل و اصطبار بیکبار از ضمیر بزرگوار سهریار فلک تمکین کوه وقار رخت بر بست و عنان
تمالک و تماسک بالکل از دست بداد کش بیرون رفت و وضیع و شریف و مرد و زن و در ان ماتم سوزان
کبود و سیاه پوشیده پلاس و نمد در گردن انداخته از فریاد و فغان و نفیر امیر و وزیر صیحه صبح محشر
ظاهر گشت صاحبقران و ریادل در ان واقعه جانگسل بقضای باری سبحانه و تعالی رضا داده زبان
بکلمه انا للّه و انا الیه راجعون گویا گردانید و فرمان داد که بعد از اقامت مراسم غسل و تجهیز و تکفین جسد
شاهزاده مرحوم را در تابوت مشحون برحت جوح بموت نهادند و تابوت را در محفه تعبیه فرمود و بر
استران بار کردند و الیاس خواجه و شیخ علی بهادر و امیر بابان و دو از خواجه سوار شده و واسبه بلا دنم تابوت
گردانید و فرمود که چون بملاویک رسند گوهر دریای مغفرت را از صدف تو ساز ند و در تابوتی بجای
نهاده شاهزاده را بسلطانیه برند و بمزار قیدار بغیبر که در انجا واقعست بامانت بسپارند تا بعد از ان
بسمرقند نقل کنند و باقی خواص و ملازمان با محفه و تابوت با خیل و سپاه استوار کرده در اوینک توقف
نمایند و جماعت مذکور برحسب فرمان روان شده حضرت صاحبقرانی بعد ازان توجه ایشان به
اعرق خجسته مراجعت کرده و از صحرای اقشهر نهضت نموده بشهر توجه نمود در اثنای طریق مصوابدید

امرا عرضه داشت حکم شد که اهالی اردوی همایون از لباس سوگواری بیرون آمده ترک نوحه و زاری کنند
مجموع خلایق که سیاه و کبود پوش بودند بلباس ماتم در نوردیده زبان افغان و خروش در کام کشیدند

ذکر رها دادن فرج والی مصر ایلچی صاحبقران را و خود ملتزم و مقر باج و خراج گشتن

چون رسولان پادشاه گیتی ستان بمصر رسیده اطلمش را طلب داشتند و فرج و خلف برقوق الملک
الناصر قضیهٔ فتح روم و گرفتاری ایلدرم بایزید که شوکت و مهابت او در خاطر اهالی آن دیار داشت
استماع نمود و در دهشت و حیرت بدماغ او راه یافت و دانست که منازعت با ارباب دولت و مخالفت
با اصحاب تایید و نصرت ستیز خسران و نکبتست و سلّم محنت و مذلت از نا فرستادن اطلمش که در آن
باب تقلید پدر خود کرده بود پشیمان گشت و بعد از تقدیم مشورت با خواص و مقربان حضرت خود
را از حبس بیرون آورده بمجلس طلبید و در توقیر و احترام و الحاح و مبالغه نمود و شرایط دلجویی و عذر
خواهی بتقدیم رسانید و در تمامت ولایت مصر و شام روس منابر و وجوه دنانیر باسم و لقب شهریار افلاک
احتشام محلی و مزین گردانیده اطلمش را شفیع ساخت و با دو رسول احمد و افندی نام او را بدرگاه عالم
پناه فرمان داده انام فرستاد تا صورت معذرت او اطلمش را که والی خود را معروض رسانند و تقصیرات ایام
گذشته او را در خواست نمایند و بتحف خود را بقبول باج و خراج ملتزم ساختند و در باب فرمان
برداری بر دانند و برسم پیشکش اموال بسیار از نقود و جواهر و رخوت نفیس اسکندری و شمشیر
ابدار مصری و غیر ذلک بر ایشان روان کرده فرستاد که ان بولایت روم در آمدند و اطلمش ساده عفو
نموده پیش از ایلچیان بدرگاه فلک اشتباه شتافت و اخبار و احوال مصر و شدت خوف و هراس
والی و ارباب و اهالی آن مملکت بشرف عرض پادشاه سپهر احتشام رسانید و رسولان برادر وی بشرف اعلی
پیوستند بوسیلهٔ امرا و نوئینان عز تقبیل بساط جلالت مناط دریافته تحف و هدایا معروض داشتند
و سخنان فرح افزای بسمع همایون رسانیدند و عرق شفقت و مرحمت و لطف خسروانه در اهتزاز آمده
بر زبان گوهر افشان گذرانید که چون در حدائق سن سایر اشفاق و امثال بدان اذعان افتاده مساعدت
و معاضدت او بر ذمت همت پادشاهانه ما از جمله واجبات اگر در سلوک جادهٔ متابعت و مطاوعت
راسخ قدم باشد بفنون رافت و صنوف مرحمت ما مستوثق و مستظهر گردد و بر تنسیق مهمات ملک
و ملت و خدمت حرمین شریفین زادهما الله تعالی شرفا و تکریما کما یجب و ینبغی قیام و اقدام نموده تجاوز
و اندیشه در دل و ند بی دغدغه و خوف تردد تواند کرد فرستادگان فرج را با انواع نوازش سرفراز و مفرح
باز گردانید و بخلعت و کمر و سیم و زر بی نیاز و توانگر ساخت و از حاکم مصر افسر مرصع و خلعت خاص
و کمر شمشیر بجواهر پیدار ارسال فرموده و بنوید عواطف پادشاهانه و عوارف خسروانه فرج را در زمرهٔ
خدمتکاران وفا دار و در اطاعت و جان سپاری انتظام داد **بیت** چنین کتیبه زکان چو کرد باید کار

ذکر نقل قوم قراتاتار از حدود روم بترکستان و عبور بر ممالک و فرستادن حکام اطراف دیگر

از قدیم قراتاتار در عدد
و کثرت ایشان بهشتاد هزار خانه وار رسیده بود و در حدود دیار خطای روزگار سپری گردانیده بودند و بر اکثر
اقوام و قبایل غالب آمده بحرمت و جاه زندگانی میکردند و میان الجماعت و قبیلهٔ مغول خصومتها واقع
شده چنانچه تفصیل آن در تواریخ ترکان مسطور است و چون حق تعالی چنگیز خان را استیلا و استعلا
بخشید حکم کرد که تمامت آن قوم را تا کودکان شیرخواره بکشند چه در آن زمان فتنه و فساد ایشان
بنهایت انجامیده بود لشکریان پادشاه جهان گشای بموجب فرموده عمل نمودند و در اوایل دولت چنگیز
خان و پیشتر از آن پیش مغول و غیر مغول از آن قبیله دختران خواسته بودند و فرزندان متولد شده
کودکان خود را پنهان میداشتند و چون سورت غضب چنگیز خان تسکین یافت و آن اطفال بزرگ
شدند بعضی از آن قوم در زمان سلطنت او بمرتبهٔ امارت رسیدند القصه در آن اوان که منکوقاآن
برادر خود را هلاکو خان بولایت ایران فرستاد قراتاتار را داخل لشکر او گردانید و چون هلاکو خان بر تخت
سریر سلطنت متمکن گشت آن قبیله را بواسطهٔ شرارتی که در جبلت داشتند در حدود روم جای
داد و بنا بر آنکه بعد از وفات سلطان سعید بهادر خان در ممالک ایران پادشاه صاحب وجود نماند
ایشان تمرد و سرکشی را شعار خود ساخته بر پنجاه و دو فرقه شده هر صده بهوای دل خویش بودی اختیار
کردند و بعد از انقضاء ایام دولت قاضی برهان الدین ایلدرم بایزید بر سواس آن نواحی استیلا یافته
قراتاتار را داخل روم گردانید و از برای ایشان در مملکت خود منازل تعیین نمود و چون در آن ولا اخراجات
و عوارضات دیوان چندان نمی یافت و با اندک فرصتی خود بزرگ قوم صاحب ثروت و مال و اغنام و احشام
شدند و در آن هنگام که حضرت پادشاه گردون اقتدار بر قیصر و لشکر جرار او غالب آمد آن داعیه از
خاطر خطیر آنحضرت سر بر زد که قراتاتار را کوچانیده در میان الوس جغتای جای دهد و در آن زمان کسر
داران قبیله بدرگاه گیتی پناه شتافتند عنایت خسروانه ایشان را بخلع ملادوز و شمشیرهای زر و انواع
نوازش دیگر محترم و موقر گردانید و وعدهای جمیل بر زبان خجسته بگذرانید و چون هیچکس از سپاه منصور
متعرض آن قوم نگردید و ایشان خود را اهل و سفاد دانسته در یورتهای خویش بفراغ بال نشسته بودند
در آن وقت که رسولان حاکم مصر باردوی اعلی رسیدند و پادشاه مظفر لوا سه روز در منزل توقف نموده
با ارباب کیاست و عقلاء شاهزادگان و امرا مشورت فرموده در باب نقل قراتاتار بما وراء النهر مشورت
فرمود و در رای عالم آرای بر کوچانیدن الجماعت قرار گرفت و چون قریب چهل هزار خانه وار بودند و مردم
متعین در میان ایشان بسیار دلاور اصابت شعار فرمان داد که شاهزادگان و امرا و نوئینان هر یک
براهی روان شده اطراف و جوانب آن قوم را چنان احاطه نمایند که هیچکس بجایی بیرون نتواند رفت و در
رعایت حزم و احتیاط مبالغه نموده فرمود که مطلقا ضرری بایشان نرسانند و بر مقتضی اشارت علیه

جهانشاه با دیگر امرا و سپاه برانغار و لشکر امیرزاده محمد سلطان بجانب توقات و اماسیه و حرکت نمودند
و امیر سلیمانشاه با طایفه از بهادران جوانغار بقیصریه و سیواس روان شدند و بعد از آن حضرت صاحبقران
سعادت یار با بقیه جنود ظفر قرین آثار المغار کرده عنان عزیمت بصوب صحاری اماسیه و اراضی قیصریه
که اماکن و مساکن الوس قرا تاتار بود منعطف ساخت و امیرزاده شاهرخ و امیرزاده سلطان حسین را بحفظ
طریق تعیین نمود تا ایشان خیال فرار بدماغ راه ندهند و چون موکب ظفر انتساب بعد از قطع مسافت
از پل آب فرات عبور نموده عزیمت گرجستان جزم فرمود و در عین تسلط و کامرانی رایت جهانگیری و
جهانبانی برافراخته بطرف سنکول با سپاه برانغار و جوانغار و قول روان گشت و درین اثنا سلطان
عیسی والی ماردین از تقاعدی که پیش ازین نموده بود بموکب همایون پیوسته پشیمان شد و یقین دانست
که جراحت نکبت و محنت او را جز لطف و عاطفت آنحضرت دوایی ممکن و متصور نیست لاجرم با وجود
خوف و بیم دلی از فکر و اندیشه بدو نیم میان امن و یاس با شمشیر روی توجه باردوی اسمان اساس نهاد
و چون برسید دست در دامن عنایت شاهزاده جوانبخت شاهرخ زده انجناب را شفیع جرایم خویش
ساخت و شاهزاده مشار الیه خون نفس او را بدرگاه کیوان اشتباه آورده و او سر برهنه کرده بعد از آن
رخصت چون گناه کاران در آمد نوشیروان جمشید منش بعد از عتاب و سرزنش رقم عفو بر جریده
زلات او کشیده بعواطف بیکران نوید داد و خراج و باج چند ساله ماردین و پیشکشهای سزاوار
بنظر کیمیا اثر حضرت صاحبقران کامکار رسانید و بشمول انواع عاطفت و احسان گشت و تاج و خلعت
و کمر مرصع سر افتخار بر فرق دو پیکر کشیده بمزید قرب اختصاص یافته و بعد [illegible] امیر مظفر الدین
امیرزاده ابابکر شده و در خلال این احوال پیر [illegible] با کرایم اموال بدرگاه پادشاه اسلام پناه آمده بود
مخصوصان و مقربان شرف تقبیل بساط جلال دریافته اسبان و جانوران و غیر آن بموقف عرض رسانید
و مجنون کوسه دلیر او ملک کرکین که با او مخالفت میورزید روی توجه بقبله اقبال و کعبه آمال آورده
و پیشکشها کذرانیده ملحوظ نظر عنایت گشت و از هر جانب سرداران اطراف و اعیان اشراف آفاق
بدرگاه گیتی پناه می آمدند و بر انواع سیورغامیشی اختصاص یافته باز میگشتند و در حوالی سنکول بر تو القات
ضمیر افتاب اثر صاحبقران جهانگیر بر صفحات وقف کاه امیرزاده پیر محمد و امیرزاده عمر شیخ بهادر در
افتاده بتصوف شریعت و نوازش سرافراز و ممتاز گردانید و بتجدید حکومت دار الملک شیراز تخته منقش
ارزانی داشت و لطف الله بیان شد و جلبان شاه برلاس را بملازمت او تعیین فرمود و شاهزاده مشار الیه
روی توجه بان صوب نهاده بموجب حکم امیرزاده رستم که ایالت فارس متعلق باو داد و دهان [illegible] کوشک
زرد متوجه اردوی کیهان پوی گشت و چون بنجا نشار کوان اعمال جرباد قانت نزول فرمود از پیش حضرت
صاحبقران فرستاده آمد و خبر آورد که ما اصفهان را بتو دادیم اغرق خود را بانجا فرست و خود برود

بعمارت قلعه اردستان که خراب و ویران شده اشتغال نمای و خود منش در تخانسار امیرزاده پیر محمد که عازم
شیراز بود رسیده با امیرزاده رستم ملاقات کرد و برادران جانی یکدیگر را در آغوش مهربانی
گرفته اظهار مسرت و شادمانی کردند و امیرزاده پیر محمد بمقصد شتافته امیرزاده رستم کاشته بضبط
اصفهان فرستاد و خود بر وجود رفته در باب عمارت قلعه مذکور سعی و اهتمام نمود و در تضاعیف آن حالات
داعیه تعمیر بغداد که از امهات اسلام است و بواسطه غالفتی که از سکان انجا واقع شده بود زهر استقام
چشیده بود چنانچه سبق ذکر یافت از خاطر خطیر حضرت صاحبقران جهانگیر سر بر زد و این شغل خطیر
بشهامت و صرامت امیرزاده ابابکر حواله رفت و ایالت عراق عرب با توابع و ملحقات و ضمایم و مضافات
بشاهزاده مشار الیه مفوض گشت و جمعی از امراء عالیمقدار مثل پاینده سلطان برلاس و سونجک و سلطان
سنجر حاجی سیف الدین و دولت خواجه ایناق و دیگر بهادران و سرداران برحسب فرمان ملازم رکاب شاهزاده
نامدار اختیار کردند و اشارت علیه نفاذ یافت که امرا و عساکر واسط و بصره و کردستان و ماردین و دیگر
دیار بکار و ملجاء او حاضر شوند و از متابعت و مطاوعت اجتناب کردن نسجد و شاهزاده را امر فرمود که او از راه
دیار بکر در آید و بقیه مفسدان و شریران اطراف و نواحی را استاصال بلیغ فرماید و چون بابن روی نماید
بعراق عرب گراید و نخست بدفع قرا یوسف ترکمان اشتغال نماید چه درین زمان بر آن مملکت استیلا یافته
بود و چون از آن مهم خاطر جمع داد مردم را بر عمارت و زراعت ترغیب و تحریص کند و خود با بادانی بغداد
سر جد و اجتهاد برداند که بزودی معمور گردد چنانکه سال دیگر بارادت مالک داد که قافله حجاز روان شود و بالله
التوفیق والتأیید من عند الله العزیز الحمید ذکر استیلاء قرا یوسف بر عراق عرب و قصد محاربت او با والی بغداد دیگر باره
شرح استیلاء قرا یوسف ترکمان بر عراق عرب چنین است که او از صدمات عساکر نصرت مآثر گریخته بنام
با بلد روم با ین بیرون چنانچه در قم زده کلک بیان گشت و در وقت عزیمت صاحبقران بممالک روم قرا یوسف
اظهار گمان نموده کرده دست تسلط و استیلا و جهاد با بایان سفیان فتصره دراز کرده غنیمه فراوان جمع
آورد و از ساحل آب فرات روی توجه بجنب نهاد و در جبال و بیابان هیبت قرار گرفته احشام را که
و اخبار بعضی از قبایل عرب را بمتابعت خود دعوت کرده و گروهی انبوه از هر طایفه پیش او جمع آمدند
و سلطان احمد که حاکم بغداد و تمامت عراق عرب بود حکومت حله و بعضی از ولایات عراق عرب را بپسر
خود سلطان طاهر ارزانی داشت خود منش در حله اقامت داشت و سلطان طاهر از جمعی متوهم شده
با امرای بعد خویش مثل محمد بیک و امیر علی قلندر و میکاییل و فرخ شاه که اجماعت بترا عیادی بر سلطان
خواسته مشورت کرده باتفاق یاغی شدند و در دو نیم شب از جسر گذشته باین طرف آب آمدند سلطان
احمد چون برین حادثه اطلاع یافت جسر برید و در کنار آب مقام گرفته در مقابل پسر را ایستاد و کس
پیش قرا یوسف فرستاده التماس نمود که بیاری او ملحق شود و ادیه اموال نوید داد قرا یوسف با لشکر گران

اعراب و ترکمان روان شده بسلطان احمد پیوستند و بهیئت اجتماعی از آب گذشته هر دو سپاه صفها
بیاراستند و بعد از محاربه عظیم شکست بر طرف سلطان طاهر افتاد و ترکمانان غنیمت فراوان گرفتند
و سلطانزاده در وقت فرار جوئی پیش آمد که مرکب از آن جوی بجهانید با اسب در جوی افتاد و مشعله حیاتش
منطفی گشت و ترکمان بمال سلطان احمد طمع کردند و خود نیز این صورت را بفراست دریافته در ظلام لیل
سر خویش گرفت و براه بغداد رفت و قرایوسف از مردم حله بجز نوازش بدست آورده در عقب سلطان احمد
متوجه شد و چون به بغداد رسید فی الحال شهر را مسخر ساخت و سلطان احمد از بیم جان در گوشه مختفی گشت و چون
شب در آمد قراحسین نامی سلطان احمد را از بغداد بیرون برد و او را بر دوش گرفته پنج فرسخ قطع کرده در راه
گاوی بدست آمده سلطان احمد بر آن سوار شد و هر دو بتکریت رفتند و سارق عمر که آنجا بوده در مقام خدمت
آمده چهل راس اسب بکشید و از نقود و اسلحه و امتعه آنچه بدست داشت در پیشکش بود پیش سلطان احمد کشید
و بعضی امرا و نوکران سلطان که پراکنده شده بودند مثل شیخ مقصود و دولتیار و عادل و غیرهم بتکریت آمده در
ظل رایت او مجتمع گشتند و سلطان احمد وداع فرموده از آنجا عنان توجه کشیده بجانب شام شتافت و قرا
یوسف بر تمام عراق عرب استیلا یافته و بنابر سیاق تاریخ چون شمه از حال قرایوسف و سلطان احمد انشاء
خامه مشکین شمامه بر داستان اصل رفته باز نماید که چون امیرزاده ابابکر با امرا و لشکریان متوجه بغداد
شد بنا بر اشارت علیه بصدور پیوست که امیرزاده رستم از دو جود در حرکت آمده بامیرزاده ابابکر ملحق شود
و توکل ارس بوغا که از همدان و بیرون سوجی از نهاوند و شاهان سنقر و دینور در ملازمت امیرزاده رستم بوده
به اتفاق در دفع فتنه قرایوسف مساعی جمیله مبذول داشته و چون امیرزاده ابابکر برحسب فرموده روان
جانب دار السلام شد به اربل رسید عبدالله حاکم آنجا با دیگر سرداران که در تهییج فتنه سعی کرده بودند گرفته
و بند کرده باردوی همایون فرستاد و در آن موضع بایزید سلطان برلاس بمقتضیات بعضی از حوایج سر رود
امیرزاده ابابکر اغرق را گذاشته و ایلغار کرده متوجه دفع فتنه قرایوسف شد و امیرزاده رستم از دو جود
بیرون آمده و مسافت پیموده در حوالی حله بامیرزاده ابابکر پیوست و شاهزادگان مسطور با امرا و لشکر
مذکور بمیدان لاق از آب بگذشتند و در نزدیک حله بکنار نهر الغنم که مقابل قریه سیب است بقرایوسف
رسیدند و با ایشان زیاده از سه هزار کس رسیده بود و قرایوسف با اعلیه تمام جوی خندق را گذاشته
و جنگ را مستعد و آماده ایستاده بود و چون امیرزاده رستم بحسب سن از امیرزاده ابابکر بزرگتر بود امیر
زاده ابابکر گفت که در قلب لشکر شما توقف نمایید امیرزاده رستم در جواب فرمود که من برحسب حکم
یرلیغ بکمک شما آمده ام اگر مصلحت باشد در قول بیاداییم و هر یک از طرفی درآییم و سخن بر این قرار گرفته
نخست امیرزاده رستم از آب بگذشت و خود را بر مخالفان زده آتش حرب افروخته گشت و بار علی تا
در قرایوسف را مصدوم چندان عمر که پیروزنامه روی توجه بجانب شام نهاد و مجموع ایل و حشم او که

قریب

قریب پانصد هزار خانه بودند با اموال فراوان از گله و رمه و گاو و گوسفند و غیر آن بدست تصرف و استیلاء
لشکر کیتی پناه افتادند و نوکران امیرزاده زن قرایوسف را که مادر اسکندر و اسپند بود با توابع و لواحق
اسیر کردند و بعضی عرب که حکومت اعراب تعلق باو میداشت با دیگر سرداران و سروران آن نواحی که ناغاشی
کردن اذعان و انقیاد نهاده بودند منکوب و مقهور ساختند و در اثناء بقیر یلاقان ملازمان امیرزاده
ابابکر و امیرزاده رستم پسر برادر قرایوسف را باردوی همایون آورده صورت آن فتح را بعرض رسانیدند
و چون خاطر امیرزاده ابابکر از جانب قرایوسف و معاندان جمع شد از سر فراغ بال همت عالی نهمت بر
عمارت بغداد و اعمال آن مصروف داشته بتدارک خللها مشغول گشت **ذکر طلوع ماهچه موکب نصرت**
نشان از افق بیلقان بجانب گرجستان موکب همایون کیتی کشای حضرت شهریار صاحبقران از حوالی قارص نهضت نموده
و منازل و مراحل پیموده بممالک گرجستان در آمد و پیشتر از توجه رایت منصور امیر شیخ ابراهیم شروانی که همیشه
طریق خدمتکاری و جانسپاری سلوک میداشت برحسب فرمان روان شده بود و مداخل و مخارج
ولایات کرج را ضبط کرده و چون ملک گرگین که والی و حاکم آن سرزمین بود بر قصد لشکر اسلام اطلاع یافت
قلق و اضطراب بر ضمیرش مستولی گشت و نزدیک بآن رسید که مرغ روح از قفس قالب در
طیران در آید لاجرم رسولان سخن دان چرب زبان با پیشکش و اموال فراوان بدرگاه خسرو کامران
فرستاد خلاصه عرضداشت آنکه این بنده خاکسار در زمره عدد و شمار است که پادشاه ذو اقتدار بنفس
همایون متوجه این دیار و قهر جاکر جهت اعتذار کرده اگر غرض اطاعت و امتثال اوامر و نواهی حضرت شهریار است
بجان و دل فرمان بردارم و اگر مقصود باج و خراج است آنچه مقرر شود سال بسال بی تاخیر و تسویف
بخزانه عامره میسپارم اما سایه چتر سلطانی بس مهیب است و در خود یارای آن ندارم که بشرف تقبیل
ساحت سرادق جلال در آیم اگر عاطفت بیکران حضرت صاحبقران مهلت بخشد تا بعد از آن الخوف
و هراس مولیت مانند سلطان ناردین و دیگر حکام مواضع بپایه سپهر اساس شتابم و بنده نوازی
سابق لاحق گرداند حضرت بکلمات دری انداده التفات نفرمود و رقم قبول و ارتضا بر صحف
او نکشید و در جواب فرمود که با کرگین بگویید که در این قضیه همی که شرف اسلام شفیع جرایم
ایشان می شود نسبتی ندارد اگر بحیات خود تعلقی داری باید که هر چند زودتر بخدمت شتابی و بعد
از وصول بدرگاه ما حال از دو بیرون نیست قبول ملت اسلام یا اصرار کفر و ظلام در تقدیر اول
عنایت پادشاهانه نیز شامل حال تو گردد که جهانیان انگشت تعجب بدندان حیرت بگزند و اگر توفیق
رفیق تو نگردد برحسب فرموده شریعت غرا علیه من الصلوة افضلها جزیه بر تو مقرر سازیم و ذر استوثق
و مستظهر گردانیم و عرض و مال تو پایمال حوادث و نوایب نگردد و رعایای تو از مکاره و نوایب دور
سالم و در امان باشند و اگر اسلام قبول کرد و دین و کیش با تو موافق است چون التجا بدین درگاه آورده شنیده

باسیکان موائد احسان ما بتوجه ایشان محظوظ گشت از اقتباس علیه گشت و در امدن بهانه و تعلل جایز
مدار که هیچ گونه عذر مسموع نخواهد و بعد از ان ایلچیان رخصت مراجعت یافته باز گشتند و درین اوقات
داروغه تبریز بیان توجیه با نویسندگان و عمال اذربایجان بدرگاه فلک اشتباه امده جانوران و اسباب
بوقف عرض رسانیده و از جانب خراسان علی سلطانی که از قبل خواجه علی سمنانی ضابط اموال دیوانی ان
مملکت بود رسیده و پیشکشها کشیده و مقر حضرت از مجموع انهار ایستادگان پایه سریر اعلی قسمت
فرمود و چون وقت رفع محصولات گرجستان بود رای صواب نمای چنین تصویب فرمود که مخالفان دین غلات
از زمین برگیرند و حوزه اقوی ساخته مخالفان سر کشیده لاجرم برحسب اشارت علیه امیر شیخ نورالدین
جنوان تکش و دونی که لشکریان غلها را بکوفتند و برداشتند و عناد و استغرق در اکنده ساختند و امیر
شیخ نورالدین و سپاه و امرا بعد از ان مقرون سلامت و غنیمت متوجه پادشاه گشتند و در ولایت
گرجستان میان دو دره عمیق زمینی بلند واقع شده و بر ان موضع مرتفع کوهی از جمیع جوانب شده
هموار رفعت موازی یکصد و پنجاه گز سر براوج سپهر دوار کشیده و از جانب ان کوه شعبه متصل گشته
و برارتفاع از ان کوه در گذشته چنانچه گردن بغرب لاامکان بر افراشته و از سر کوه جز بر نردبان یا ریسمان
ونظایران بقلعه ان سنگ پاره وصول ممکن و متصور نیست و ان کوه بجز یک راه باریک پیچاپیچ انطرف
هیچ ندارد و دو بیرامنش بواسطه درهای ژرف عمیق محل نزول لشکر و نصب خیام نتوانند یافت در
بالای کوه گرجیان قلعه ساخته بودند و در دانه بر ان نشانده و حوضهای عمیق و وسیع جهت اب باران
وفیض اسمان داشتند و چند گله خوک و گوسفندان در ان قلعه می چریدند و همیشه خمهای ایشان
که از کثرت در شمار نمی امد مملو از شراب ناب و مشحون بمواقیت مذاب بود و چون حضرت صاحبقران
جهان گشای بر صورت مقتضیه الملاح ان قلعه عنان همت جهان نورد بصوب تسخیر حصار مذکور
تافت و چون ان قلعه حصین صفت در وسط بلاد ارباب عناد و مخالف بود و در بیرون اب چندان
یافت نمی شد تا بقوت جهد و سپاه مانند بنا بر قرب مخالفان توقف در انجا نتوانستند کرد
و گروها بوه از ترتیب تحصیل علفه و علوفه جای ان بود که فرو مانند بنا بر این امور مردم ظاهر بین فتح
این قلعه را از محالات می شمردند و از رایت نصرت انتساب بدان صوب استعجال نمودند و اهل
کیاست حمل بر ان میکردند که چون حضرت صاحبقران بنفس همایون توجه نموده شاید که دهشت
و حیرت از وصول حشر و اقبال بر اهل شقاق و عناد استیلا یابد حصار رسپارند و اگر چنین نکنند
جز گذاشتن و گذشتن بکدام چاره توسل توان جست فی الجمله روز جمعه رابع عشر محرم الحرام سنه
ست و ثمانمائه موکب همایون بظاهر قلعه کرنین رسید ارباب حصار برسم پیشکش انواع هدیه بیرون
فرستادند و زبان تضرع باظهار اطاعت و انقیاد گشادند و چون دانستند که بران سال خورده با تیغ

چون کودکان نارسیده بجوز و مویز راضی نخواهد شد رایت تمرد و استکبار برافراختند و سنگهای
متعاقب و تیرهای متواتر از بالای بزیر می انداختند حضرت صاحبقرانی فرمان داد که امرا و تواچیان دفع
مقدار در اطراف حصار منزل اختیار کرده فرود امدند و اشارت علیه نفاذ یافت که امیر شاه ملک در برابر دو
حصن رفیع حصین بسازد و دیگر امرا امر فرمود که از دو جانب دو قلعه دیگر بنا کنند بنابران تصور انکه
اگر فتح قلعه و حصار بزودی میسر نشود جمعی از لشکریان دران قلاع ساکن گشته بمحاصره قیام نمایند و امیر
شاه ملک بمساعدت دولت روز افزون در مدت سه روز قلعه بر افراشت که گنجایش اقامت سه هزار کس
داشت و انحضرت از برابر قلعه جنت قلعه نقل فرمود که نصب عراده و منجنیق در ان محل میسر نمی پذیرفت و
برحسب فرموده عمل نموده عراده و منجنیق مستعد و مرتب دادند و بر تیغ سطاع بصد و بیست گز در مقابل
پشت حصار که مرکز اعلام ظفر شعار بود از سنگ و چوب ملجوری ساختند و چون برافراختند که مشرف باشد
بر قلعه چون ان اسیب سنگ عراده و منجنیق برج و باره قلعه دور افتاده بود گرجیان فارغ بال نشسته
دفع غنا از ان همر بخاطر راه نمیدادند و با یکدیگر میگفتند که صح زنسک حادثه برج سپهر را چه خلل و چون
یک هفته برین بگذشت از قوم تکریت که در دقت کوه و کمر بر نخجیر رجحان و تفوق دارند یک جنگ
نامی در شب جمعه بیست و دوم ماه مذکور بر طریق اختفا روان شد و بر بالای ان سنگ پاره که انجا
قلعه بود بر امد بحصار رفت و یک تن برادر ده و در انجا برده ذبح کرده بنشانه بگذاشت و هیچکس را از
اهل قلعه بران حال اطلاع نیفتاد و روز دیگر پیچک سرگذشت نشانه را در پایه سریر اعلی تقریر کرده
حضرت صاحبقران فرمود که تا از ابریشم و ریسمان طنابها تافتند و نردبان مثال چهار … در … طناب
و سر دیگر طناب استوار کردند و بر صدق دعوی عروج بر بالای چنان کوهی بلند سلمی … داده
حسب فرمان پیچک و سه نفر از قوم تکریت شب یکشنبه بیست و سوم ماه با طناب … که
نردبان ان بالا توان کشید از … کمر شد بران کوه بر امدند و در میان فرو هشته نردبان … ند
واز اتفاق حسنه که دولت عبارت از انست درختی بران قلعه بالا کشیده بود و …
بان درخت استوار ببستند امیر شاه ملک در پای ان قلعه ایستاده پنجاه مرد از گردان …
خراسان که اسامی ایشان در مجلس سامی صاحبقران ثبت افتاده بود از نغداق بلک …
و همین ساعت اقبال سهر یاد در بادل گرجیان ان شب بخواب غفلت غنوده بودند …
صبح صادق در افاق منتشر گشت گرجیان تیره اندرون سر از بستر غفلت بر گرفته در حرکت …
انخراسانیان بی اختیار باواز بلند تکبیر گفت برخاتم انبیا و سرور اصفیا صلوات فرستادند …
از جمله بندگان امیرزاده شاه رخ بران قلعه نفر کشید گرجیان بد فعال از ان که در خیال ایشان نگذشته
بود اگاهی یافته سراسیمه از هر طرف بشتافتند و پای ممانعت فشرده دست مقابله و مقاتله بگشادند

و شهریار دین دار بر بادپای عالم پیمای سوار شد و از دره در گذشته و بر ابو قلعه که دلیران سپاه منصور بالا
رفته بودند بنشست و مجموع لشکریان غلغله و تکبیر بگنبد دوار رسانیدند و سورن انداخته کورکه
فرو کوفتند و چون راه از فراز سنگ پاره بقلعه چنان تنگ و تاریک و باریک بود که زیاده از یک کس پهلوی
هم نمی توانستند ایستاد بخت بر علی سپر بر سر کشیده پای تهور پیشتر نهاد و دو نفر دیگر با او دست بتیر و
کمان یازیدند ناگاه از شست قضا و قدر تیری بر دهان حامل سپر آمد و از شدت آن زخم سپر انداخته بازپس
افتاد و کرجیان پیش آمده سپر برگرفتند و عبدالله سبزواری عرق عصبیت در حرکت آمده با شمشیر آبدار قصد
کردار روی بکفار نهاد و داد مردی و مردانگی داده و ده دوازده زخم خورده باز گشت و بعد از وی از اتراک
امیر محمود محمدی فرجام اکو ز کران سنگ پیش رفته و پای از بار در برابر کرجیان بمعاونت و معاضدت او
... کم کرده پیش دویدند بشکست و بعضی از آن جماعه دلاور دیگر بالا بر آمده بودند روی بدروازه قلعه نهادند
و آنجا ستیز و حرب گرم گشت و عاقبت نسیم فتح و ظفر برایات مجاهدان دین وزیده سپاه نصرت قرین
به نیروی دولت قاهره دروازه بشکستند و قلعه چنانکه بشهاب وصف آن تلمیح کشته شد در روز یکشنبه
بیست و سوم ماه مذکور مسخر شد و چون کار از دست رفته بود کرجیان فریاد الامان بایوان کیوان
رسانیدند و لشکر پیروزی نشان جمعی از آن کرجیان را از بالای کوه و برج بزیر انداختند و از استحکام
قلعه و دیگر سرکشان اگر چه در ... بسته ... و مجموع مردم ... بتیغ سیاست گذرانیده و زنان
و فرزندان ایشان را اسیر کردند عاطفت خسروانه زنزال را با شیخ ابراهیم والی شروان بخشید و در حسب
ملتمس او در حرب ده و منجنیقها از ده و یلجوری که ساخته بودند زدند و فرمان فرمای هفت اقلیم در کنف
دولت و اقبال مراجعت نموده و شمشیر و اسب و استر و خیمه و خرگاه و ضیاع و عقار و دیگر اسباب تجمل به
شعم بی نیاز و توانگر گردانید و حراست قلعه را بیکی از اعیان خراسان موسوم بمحمد توران اشتهار داشت
تفویض فرموده و طایفه از خراسانیان پیش او بگذاشت و فرمود که اموال ... و نواحی را در مایحتاج
خود صرف کرده نگذارند که بعد از این کرجیان بپیرامون ولایت سلامت کردند و در خلال این احوال مولانا
قطب الدین قرمی از شیراز با مجموع نویسندگان این دیار بدرگاه عالم پناه آمدند و بسیاری از
تنسوقات و تبرکات بمحل عرض رسانیدند و متعاقب ایشان حاجی سیف الدین امیرزاده رستم ... سید
و پیشکشها کشید و از اصفهان خواجه مظفر نطنزی آمد و از نقود و جواهر و اجناس و اسب و شتر
و استر چندان پیشکش کشید که دیده عقل در آن خیره ماند صاحبقران دریا نوال اکثر آنها را با شاهزادگان
و امرا و نوئینان تقسیم نمود و از کرمان ایدکو برلاس و احمد داود که بضبط مال آنجا رفته بودند با دو ...
اعلی پیوستند و عز بساط بوس دریافته مراسم پیشکش بتقدیم رسانیدند و از آن ولایت مولانا ضیاءالدین
سراج و شیخ صدرالدین که هر دو متصدی مقصد قضا بودند رسید و سید حمزه و شیخ محمود زنگی عجم

که سپهر چون دخترش در بیان و شتاب حضرت صاحبقران در مفاخر ساخته و بر او آخته او دست همراه ایشان
بودند شیخ محمود سنادالیه در وقت عبور از آب کر که در حوالی تفلیس بسته اند در گذشت و در آب افتاده
غریق بحر رحمت شد و پسرش کان گابرا با تمام رسانیده بتقبیل قوایم سریر خلافت مصیر استسعاد یافت و مشمول
نظر عاطفت و احسان آمد و داود و عمر زیدی یوسف خلیل ... ضابط اموال ابخاز غیاث الدین سالار سمنانی بموکب
همایون پیوستند و همچنین از ابخاز و اقطار ممالک محروسه حکام و عمله اران میرسیدند و هدایا و تحف گذرانیده
بتفقد و التفات پادشاهانه سرافراز میگشتند **ذکر توجه حضرت صاحبقران بجانب ابخاز و مراجعه**
از ابخاز در عین دولت و ناز چون خاطر خطیر خسرو جهانگیر سرافراز از قلعه کرتین فراغت
یافت بعد از تقدیم مشورت در ترتیب طوی با عظمت جانب ابخاز تصمیم داد و امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک و
دیگر امرا و نوئینان را با سپاهی فزون از قطرات امطار در بیشه بر روان ساخت و حکم کرد که ولایت کرجستان تا
ابخاز که نهایت مملکت ایشان است غارت و تاراج کنند و امرا و لشکریان برحسب فرموده در حرکت آمدند
و چون همه جای جنگلستان بود شیران بیشه وغا درختان بریده راه می ساختند و بقدم صدق پیش رفته
و دست بنهب و سبی بر آورده غلغله تکبیر در طاق نیلگون می انداختند و حضرت صاحبقران از عقب نهضت
نمود بیان کرجستان در آمد و از عبور لشکر منصور قریب هفتصد قصبه و مزرعه و قریه همه عرصه تاراج
گشت و کلیساها که از سنگ افراخته شده با خاک یکسان آمد و از کرجیان هر که بدست افتاد از پای در
آوردند و بعضی از کفار کرج بغارها که در میان دره ها و کوهها بالا رفته بودند متحصن شده از موقف جلال
حکم واجب الاذعان صدور یافت که صندوقها از زنجیر و ریسمان استوار بستند و در هر صندوقی یک نفر دو
نفر از ارباب جلادت و شجاعت نشستند و طایفه در بالای کوه ایستاده صندوقها را برابر مغارها بیا
آویختند و با آنکه در هر مغاره چهل و پنجاه کس بل زیاده بودند بر همه غالب می آمدند و مردان را کشته زنان و فرزندان
ایشان را اسیر میکردند و اموال و اثقال بغارت بباد تاراج دادند و بدین نهج سی و اضع سخر کشته
و کلیس و دیر مخالفان ملت بیضا را منهدم ساختند و باغات ایشان را از بیخ و بن برانداختند و از خراب
و ویرانی دقیقه نامرعی نگذاشتند و درختان را بعضی پوست باز کردند و بعضی را باتش سوختند و چون
اضرار کفار بنهایت انجامید دوشنبه چهاردهم ماه ربیع الاول سپاه بهرام محل باز گشته براه دو ...
اعلی ملحق گشتند و روز سه شنبه بار دیگر ملازمان موکب فیروز نشان سوار شده صید پران افکندند
و باز در جمعه نوزدهم ماه مذکور داعیه شکار در خاطر خاقان مؤید منصور سر بر زده و در آن صحرا و بیابان
نخجیر بی پایان افکندند و چون از آن کار فراغت یافت بار دیگر بر سر قتل و غارت رفتند و پیش از این
سرداران کرج کوداد دوی کیهان بوی اسیر بودند کسی فرستاده کرکین را پی داده بودند که اگر چنین طریق
رایت ... خسرو سرافراز بابخاز رسد در کرجستان از تم کیشان ما و تو نشان نماند فرستادگان کرکین

پادروی خجسته پادشاه روی زمین رسیده و دست در دامن عاطفت امرا زده عرضه داشتند که والی ملاذگرد
در مقام طاعت گذاری و فرمان برداریست اگر بر اهتمام و عنایت شما نوعی شود که سورت غضب حضرت
صاحبقران تسکین پذیرد او بر فور از نقود و جواهر و اسلحه آنچه میسر گردد حالا ساز نماید و باج و خراج را
ملتزم شود که سال بسال بخزانه عامره رساند امرا فرصت جسته زانو زده سخنان ضراعت آمیز ملک گرگین
را بپایه سریر اعلی عرضه داشتند و در آن باب فصلی مشبع راندند چنانچه در تواریخ مسطور است و در آن
مریک بمضمون این مقال مترنم شد که **بیت** بن بخش گرگین میلاد را حضرت صاحبقران که همگی همت او
برای اعلای معالم دین مقصور و مصروف بود شفاعت ایشان را شنود و این کلمات را بسمع رضا اصغا نمود
امرا درین قضیه بعلما و اصحاب درس و فتوی رجوع کردند و فقها و مفتیان باتفاق در مجلس همایون
تقریر فرمودند که چون اینجماعت جزیه قبول نمایند و متعرض مسلمانان نشوند حکم شرع آنست که دست
از ایذا و اضرار ایشان باز دارند و بقتل و غارت این طایفه را تعرض نرسانند آخر الامر حضرت صاحب
قران بموجب فتوی ائمه عمل نموده ملتمس ملک گرگین را باسعاف مقرون داشت و امیر شیخ ابراهیم را
که یکی از شفعا او بود ممنون ساخت و سر کرم جبانیده فرستاد که از دو سیاف پاس و امید رخصت
انصراف داد و چند روز در آن نواحی بصید و شکار و عیش و عشرت روزگار گذرانیدند و ایلچیان بر
تعجیل هر چه تمامتر مراجعت نمودند و هزار تنکه زر مسکوک بالقاب همایون شهریار دادگر و هزار راس
از نفایس و اقمشه و غرایب امتعه و اوانی طلا و نقره و یک لعل آبدار خوش رنگ جسنک هژده مثقال بعرض
رسانیدند و قبول جزیه و خراج را بعهود و مواثیق موکد ساختند حضرت صاحبقران دین دار رایت عزیمت
برافراخته بعد از قطع چند منزل بتفلیس رسید و مجموع دیرها و کلیساها که در آن حدود و نواحی بود
منهدم گردانیدند و چون از آب کر گذشته دو مرحله پیموده گشت جهت احداث عمارت بیلقان از نزول
موکب همایون رایت افتخار بر آسمان برافراشت و بعد از دو هفته اغرق و لشکریان رسیده بر لبان امواج خشم
و خدم بو رحیل خیمه زده آمدند و رای آفتاب اشراق پرتو التفات بر تعمیر بیلقان انداخت و آن شهر از دیرگاه
خراب و ویران شده بود که از ابنیه و عمارات آن خشتی بر جای خود نبود القصه فرمان واجب الاذعان نفاذ
انجامید که مهندسان خبیر و معماران روشن ضمیر طرح شهری برکشیدند مشتمل بر سوری عریض و خندقی
عمیق و چهار بازار و بیوت و دور بسیار و خانات و حمامات و باغچه و بستان و غیر آن و در ساعتی مسعود
و زمانی محمود اساس شهر انداختند و بطناب پیموده بر شاهزادگان و امرا قسمت کردند و لشکریان بر
اهتمام تمام بکار عمارت اشتغال نمودند و مجموع آن ابنیه و عمارات را از خشت پخته در مدت یکماه
باهتمام رسانیدند و دور بارو آن یک بر زلک دو هزار و چهارصد گز بود و عرض دیوارش یازده گز
بود و مقدار ارتفاع قریب بپانزده گز و عرض خندق سی گز و عمق آن بیست گز و در عرض بارو جهة

پاسبان خانها ساختند و هر ضلعی از اضلاع چهار گوشه برجی معتبر برافراختند و در دروازه گشاده
کنگره و سنگ انداز ترتیب دادند و شهری چنین با وجود برودت هوا و کثرت باران که در شدت سرما در
یکماه چنانچه مسطور شد ساخته و پرداخته آمد و رای صواب نمای اقتضای آن کرده که از رود ارس جوی
بریده می شود که آب آن از بیلقان گذرد تا آن فیضان اراضی حدود و نواحی معمور و مسکون گرداند لاجرم
فرمان قضا جریان نفاذ یافت و شاهزادگان امرا و نویان بکفایت آن مهم قیام نمودند و تواجیان
مسافت جوی را بر سپاهیان که دو منزل توان قسمت کردند و در اندک زمانی نهری روان که طول آن
مقدار شش فرسخ بعرض پانزده روز شرعی مرتب و آماده گشت **ذکر فرستادن حضرت صاحبقران
ایلچیان و التماسات جهت تفتیش احوال زیردستان و امیرزاده عمر از جانب ماوراء النهر و ترکستان و شرح
ذکر وقایع در اثنای عمر سلطان و حصریان دست داد** در آن اوان که اراضی بیلقان مرکز رایات
فیروزی نشان بود اشراف و اعیان ممالک توران و ایران برسانیدن تعزیت شاهزاده مرحوم محمد
سلطان بهادر و تهنیت فتح دیار روم از انجاد و اقطار احرام قبله اقبال و کعبه آمال بسته بودند و درگاه
شهریار ستوده خصال جمع آمده و هنگام بار عام در مجلس فرمان فرمای انام از علما نامدار و فضلاء
روزگار مجمعی عظیم منعقد میشد و چون خاطر خطیر با ایل بحث و تفتیش مسایل دینی و معارف یقینی
ملکات ملکانه و اخلاق خسروانه بود نکات لطیف و حکایات بدیع در میان آمد از جمله روزی کلمات
ارباب علم و دانش بتفضیل عدل و احسان و مزید بر امتنان منجر شد و حضرت صاحبقران عدالت
شعار نخواست که آن مبحث بمجرد گفتار بی کردار آخر شود لاجرم با افاضل فضایل انتساب خطاب فرمود
که در ازمنه سابقه و قرون سالفه علماء ملت و ارباب دولت نصیحتهای مشفقانه کردند و بر امور مستحسن
ترغیب و تحریص نمودند و از افعال نکوهیده منع فرموده اند و درین عصر شما را هیچ ارشاد نمیکنید و از
صلاح و فساد ملک و رعیت هیچ با من نمیگوئید ایشان متفق الکلمه معروض داشتند که بعد الحمد
والمنه که پادشاه دین پرور معدلت گستر از مواعظ و نصایح امثال ما استغنا دارد و هر کس راه در اجرای
احکام و قوانین علی از آنحضرت تعلیم می باید گرفت و حضرت صاحبقران صافی سریرت از آن کلمات
اگر چه مطابق واقع بود اعراض نموده فرمود که مرا امثال این سخنان که بر سبیل ستایش و تحسین گویند
اصلا خوش نمی آید و غرض از اظهار این حدیث جذب قلوب نیست بلکه مقصود آنست که امور ممالک
که از ناحیه آمده ابدا احوال کاشتکاران و معاش داروغگان نسبت برعایا و زیردستان معلوم کنند تا
اگر از زبردستی حیفی بزیردستی رسیده باشد بتدارک آن مشغول شوم علما و فضلا زبان بدعا و ثنا گشاده
و سرمایه از نیک و بد و غث و سمین مملکت خود سید انشد معروض داشتند حضرت صاحبقران را عجب
بود و طایفه از اصحاب دین و فتوی را که بزهد و تقوی موصوف بودند اختیار فرمود و هر یک از ایشان

بااستی سین کان قبل دیوان اعلی بقطری از اقطار ممالک محروسه فرستاد تا تحقیق مهمات نموده داد مظلوم
از ظالم بستانند و ستمکاران را گوشمالی و مالشی بسزا دهند و صورت قضایا را بموجب راستی ثبت کرده
و باز گشته بعرض رسانند عالمیان بدین عواطف امیدوار گشته در مهاد امن و امان پهلو به بستر استراحت
نهادند و در صبح و شام بدعای دولت روزافزون پادشاه اسلام قیام نمودند و دیگر از وقایع آن زمان آن بود
که امیرزاده عمر از اندجان روان شده و قطع منازل و مراحل کرده به اراضی بیلقان رسید و در روز جمعه غره
جمادی الاول سنه ست و ثمانمایه بشرف پایبوس آنحضرت استسعاد یافت و سبب طلب امیرزاده عمر
آن بود که ایالت ولایت آذربیجان با توابع و لواحق بعوض برادر مقرر کرده و دیگر از وقایع آنکه
نوکر جرکس [illegible] از نهاوند آمده سر ملک عزالدین حاکم از کوچک کوسته راه تمرد و ضلالت می پیمودند
بدرگاه گیتی پناه آوردند و عرضه داشت که پوست از تن کنده اند و بجای آگنده از دار اعتبار آویخته اند
دیگر از وقایع آنکه تخته عدالت شهریار جهان فرمان داد که مولانا قطب الدین قوی را که
پیش ازین باعمال فارس باردوی همایون آمده بودند بند کنند و سبب آن بود که بسمع اشرف اعلی رسید
که مولانا مشارالیه مبلغ سیصد هزار دینار کپکی بعلت نثار و پیشکش از رعایا بعنف و زور گرفته است
و قدم از انصاف بیرون نهاده حکم شد که شیخ نورالدین [illegible] را با زالانه و دو شاخه بشیراز برد
و آن وجوه را بصاحب اموال رساند و نوکرش [illegible] که حرکات ناپسندیده از او صادر شد [illegible]
جمله بخلایق رسانیده از حلق بیاویزند و بجبر کسر ضعفا و مظلومان [illegible] اشارت علیه بصدور
پیوست که مولانا صاعد که همراه مولانا قطب الدین و نویسنده کار ان فارس آمده بود و صورت ظلم
مذکور را بمسامع علیه خاقان منصور رسانیده مصحوب ایشان بشیراز باز گردند و خاطر ایشان مرهم
انجا کنند که هر حیف و ظلم که مولانا قطب الدین بارتکاب آن جسارت نموده در آن باب مستقل
بوده و رضا و اشارت خسرو کامیاب بآن مقرون نبوده و حضرت صاحبقران خواجه ملک سمنانی
را با ایشان جهت ضبط اموال فارس روانه ساخت و چون امتثال بموجب یرلیغ پادشاه سرافراز
اردوی اعظم بیرون آمده و مسافت پیموده بشیراز رسید [illegible] را از حلق برکشیدند و روز
جمعه که گروهی انبوه از مردم شهر و روستا در مسجد عتیق جمع آمده بودند در صحن و بام مسجد ایشان
برشده مولانا قطب الدین را در پای منبر سنگین با زالانه آهنین و دو شاخه چوبین حاضر ساختند و
مولانا صاعد بالای منبر برآمده سخنان شهریار صاحب قران که از موقف انصاف و انتصاف صدور
یافته بود بسمع خلایق رسانیده و بعد خواجه عماد فقیه را [illegible] تعیین کرده بر نهج [illegible]
بیت اگر خراب شد این مملکت ز شاه مدان کز مردم دانا گناه مولاناست و از اطراف و جوانب
مسجد جامع غلغله دعا و ثنا پادشاه رعیت پرور عدالت گستر بگوش ساکنان صوامع عالم علوی رسید و

مدة

مدة دو ماه مبلغ سیصد هزار دینار کپکی را که همراه آورده بودند در حضور ائمه و قضاة و اعیان مملکت
بمقصور و کسور بخداوندان اموال تسلیم نمودند و در آن باب خطوط نوشته شده براساس حضار
مجلس موشح گشت و بعد از آن شاهزاده جوانبخت پیر محمد امیرزاده عمر شیخ مولانا قطب الدین را بند
و دو شاخه برگرفته اند و روانه سمرقند گردانید ذکر نهضت صاحبقران بجانب قراباغ و آمدن شاهزادگان
و امرا و [illegible] بدرگاه گیتی پناه و [illegible] چون خاطر خطیر مبانی جهانبانی یعنی حضرت صاحبقران
از عمارت بیلقان فراغت یافت عنان عزیمت خاص از برای قشلاق بجانب قراباغ تافت و
چون بانجا رسید حضرت پادشاه و پادشاه زادگان و امرا و سران سپاه در قوریها که هر یک بموجب فرموده
ساخته و پرداخته بودند نزول فرمودند و لشکریان نیز در منازل خود قرار گرفتند و امیرزاده رستم که پیش
ازین فرمان واجب الاذعان قهرمان الماء و الطین صادر شده که بتورلتای جهت تفویض ولایت و
الوس هلاکوخان و امیرزاده عمر در قراباغ منعقد خواهد شد حاضر گردد از راه قلاعی و ستی متوجه
گشته باردوی همایون پیوسته شرف زمین بوسی دریافت و در آن اوان سپاهان بمسامع علیه رسانیدند
اسکندر شیخی که حسب یرلیغ خاقان سعادتمند بضبط محل خود فیروزکوه و دماوند رفته بود دم از
طغیان و تمرد و عصیان میزند و دفتر حقوق تربیت حضرت صاحبقرانی را بر طاق نسیان نهاده بر
کفران نعمت اقدام می نماید و این معنی بمزاج اشرف گران آمده از موقف جلال مثال واجب الامتثال
صدور یافت که امیر سلیمانشاه باتفاق امیرزاده رستم متوجه وی شد تا که خبر یاغی گری اسکندر واقع
باشد پیادگان قم و کاشان و دیگر [illegible] را جمع آورده از عقب او بروند و سزای آن کافر نعمت را در کنارش
نهند و ایشان بموجب فرمان روان شدند و امیر شیخ ابراهیم شروانی بدرگاه صاحبقرانی آمده ساوری فراوان
آورد و انواع پیشکشها از جنس و اقمشه و جوشن و سایر اسلحه و غلامان خوش منظر و کنیزکان ماه پیکر
و تنسوقات دیگر بعرض رسانید و یکهزار اسب کشید و همچنین عطایای اموال امرا [illegible]
و جنس کرا باد گردانیده و در آن زمستان هر هفته بهانه طویهای عظیم الشان ترتیب داده بوظایف
عیش و طرب می پرداختند و در تضاعیف این حالات از عراق عرب نورالورد پسر سلطان احمد را که
هر دو مرحله از مراحل زندگانی طی کرده بود و گل رخسارش در باغ جوانی نوشکفته بیاوردند و بعرض
شهریار قامتش که بر جویبار خلاف بالا کشیده منحنی گشت و در اثنای این اوقات سید برکه علیه التحیة
والبرکات برسید و حضرت صاحبقران [illegible] خصال از خرگاه بر سم استقبال بیرون آمد و جناب
سیادت مآب جهت اقامت رسوم تعزیت امیرزاده محمد سلطان دستار از سر برداشت و آنحضرت سید
مشار الیه را در برگرفته سر و پا بگریستند و هم در آن زمان از جانب ماوراء النهر اعیان و اکابر
و سادات و علما مثل خانزادگان ترمذ و خواجه عبدالله و خواجه عصام الدین و خواجه افضل کشی

وشیخ الاسلام کش عبد الحمید و دیگر بزرگان ان دیار و سایر بلاد و امصار بدرگاه پادشاه سپهر اقتدار
امده مراسم عزا شاهزاده نامدار بتقدیم رسانیدند و بزلال موعظت و نصیحت نایره فرقت انحضرت که
التهاب داشت تسکین دادند چون خاطر خطیر خسرو جهانگیر بتحقیق مسایل دینی میلی تمام داشت هر روز
بعد از انکه رای عالم ارای را از تنسیق امور ملکی فراغتی روی نمودی فضلا انام و علما اعلام در مجلس واجب
الاحترام پادشاه اسلام جمع امدندی و بمباحثات شریف و القاء نکات لطیف که متعلق بملت حنیف بود مجلس
اراستندی و چون پیش ازین نوشته شد که امیر ایدکو حاکم کرمان تمرد کرده بود و سلطنت بنام او رقم زده دو بر
محل ستر عظمی تومان اقا که عم زاده انحضرت بود دختر او در حباله ایدکو بهادر بود ان مهم را به تومان اقا
بخشیده قطع فرمودند و ایدکو ملتزم ادا وجه مذکور شده بار دیگر حکومت کرمان بروی قرار گرفت و دیگر
از جزئیات وقایع انکه دران اوان نوشیروان پسر بهان اغا را برای تحصیل اموال اذربایجان بر کرمان بروی
قرار گرفت و دیگر امیر بتبریز فرستادند و پیر محمد پولاد را که از جمله امرا شاهزاده جوانبخت شاهرخ بهادر
بحکومت ساوی روان کردند و درین اثنا بیکم سلطان اغا حرم محترم امیرزاده پیر محمد جهانگیر با پسر امیرزاده
مشار الیه خالد و بوزنجیر و سلطان مهدی باردوی همایون رسیدند و بشرف ملاقات فایز شده قضایای
هندوستان بموقف رسانیدند **ذکر توجه مخدوم زاده عالمیان شاهرخ بهادر بصوب گیلان برحسب
فرمان و بعضی وقایع زمستان در قراباغ** چون حکام ممالک گیلان بمجرد ارسال رسل و هدایا و
تحف اکتفا نموده بپایه سریر خسرو جهانگیر استظلال جستند و دیده امید وار از غبار سم سمند جهان پیمای
روشنایی نمی دادند دران موقف عزت پادشاهانه یرلیغ جهانمطاع نفاذ پیوست که دریا قوچین و اجل و محمد
درباره و علی سلطان تواجی و بایزید بورلدای و بهلول برلاس با فوجی از سپاه ظفرپناه بجنگلستان گیلان در
امده دران حدود قشلاق کنند و ایشان امتثال امر بمبادرت نموده روان شدند و حکم شد که امیرزاده شاه
رخ با چند قوشون از چریک منصور متوجه ان صوب گشته بمنزل نخاج دو روز زمان از چند شا
زاده مذکور ابراهیم سلطان با تومان خود و امیر جهانشاه و شیخ ابراهیم و رستم طغا بوغا و سید خواجه شیخ علی
بهادر و دیگر سران بجسر و غاملان رکاب ظفر انتساب انجناب باشند و شاهزاده جوانبخت و سرداران
پای تخت بر موجب فرموده در حرکت امدند و بمنزل نخاج رسیده توقف نمودند و چون حکام گیلان
از توجه سپاه منصور اثار خبردار شدند اضطراب تمام بنیان تصبر و تمکین و وقار ایشان را یافته
و کسان فرستاده مبلغی که لایق برسم باج و خراج قبول کردند شاهزاده کس فرستاده صورت قضیه را
بعرض همایون رسانید و در محل قبول افتاده جمعی نامزد نمود که جهت تحصیل اموال بگیلان رفتند و سید
رضا کیا از حکام انجا بود و بگوهر نسب و زیور علم و دانش منفرد و متفرد بود و امیر محمد رشتی که از ملوک ان
سرزمین بحشمت و تمکین امتیاز داشت تنسوقات سزاوار ترتیب داده متوجه درگاه پادشاه سپهر

اقتدار شدند و همچنین دیگر ولایت و سرداران ان دیار هر یک معتمدی را با هدایا و تحف بسیار ارسال
نمودند و چون ان جماعت بساحت بارگاه جلال رسیدند و پیشکشها گذرانیدند و زبان باظهار اطاعت و
انقیاد بر گشادند و براهنمونی سعادت و اقبال ادا باج و خراج را ملتزم شدند عاطفت خسروانه همه را بر
صنوف نوازش و تربیت سرافراز ساختند و بنابر انکه محمد رضا کیا از اهل بیت نبوة بود صاحبقران پاک عقیده
خواست که در تربیت او نوعی شروع نماید که سایر ملوک گیلان ممنون منت او باشند لاجرم از مال ان
ولایت که قریب پانصد هزار من ابریشم بود بوزن شرع و هفت هزار اسپ و سه هزار دینار مقرر شده
بود انچه بمملکت سید مشار الیه و امیر محمد میر سیدی تعلق داشت و انچه بدیگران میر سید علی بجناب
سیادت مآب بخشند و عمال و تحصیلداران بموجب فرمان دست از مطالبه نصف و ثلث مال که مرقوم
رقم تخفیف شده بود باز داشتند و مقارن این حالات حضرت صاحبقران بی همال شمس نامی
بضبط قلعه کاخ فرستاد و از جمله وقایع زمان قشلاق قراباغ یکی ان بود که امیر سیدی بر کم بمرض
گشت و هر چند مهره اطبا در معالجه انجناب ید بیضا نمودند فایده بران مترتب نشد و صحیفه حیات
ان سپهبد نامدار منطوی گشته مرغ روحش از قفص کالبد بجانب کنگره عرش پرواز نمود و حضرت
صاحبقران از وقوع این حادثه بغایت مضطرب و متالم شده اخر الامر بمضمون کل نفس ذائقة الموت
رانصب العین ضمیر ساخته دست در عروه وثقی تحمل و اصطبار زدند و باشاره علیه صندوق تابوت که
نعش او را با نفوذ برده بر سبیل امانت در خاک نهادند و دران ولا عنایت شهریاری شامل حال امیر
زاده اسکندر را امده زمام ایالت ولایت همدان و نهاوند و دوجرد و موضع لرکوچک را با ضمایم ملحقات
و توابع و مضافات در قبضه اختیار او نهاد و چون فصل شتا باخر رسید در اوایل فروردین سلطان
عیسی حاکم ماردین باذنیت و تجمل تمام بدرگاه پادشاه اسلام امد و بجهت نشین تتق عصمت را که ملتزم
ابابکر شده بود با خود همراه اورد و ملک عز الدین شیر بر تبریز و سلطانیه رسیده پیشکش فراوان
بموقف عرض رسانید و درین اثنا حکم لازم الانقیاد بنفاذ پیوست که وجوه و اعیان هلاکوخان
که در ولایت اذربایجان ساکن و متوطن اند هر یک را با پسری با کوچ بسمرقند فرستند و بجهت کوچانیدن
ایشان جمعی متعین شدند و چون ماه مبارک رمضان روی نمود مدت یکسال از وفات امیرزاده
محمد سلطان گذشته بود برای ترویح روح او ختمات کلام الله بتقدیم رسانیده اشی عظیم دادند و
بعد از ان نشاط شکار از خاطر خطیر خسرو کامکار سر بر زد و انحضرت سوار شده شاهزادگان
کرام و امرا عظام و سایر خدام در صحرای اق نام جرگه انداختند و بعد از سه شبانروز اطراف جرگه بهم
رسانیده صید فراوان افکندند و چون از ان کار فراغت یافتند حضرت صاحبقران عالی همت
سادات و علما و اکابر و فضلا سمرقند و بخارا و سایر بلاد ماوراء النهر را تبرکات و تنسوقات دوم

افزون چندان داد که در مخیلهٔ ایشان و آبا و اجداد بزرگوار ایشان نگذشته بود و رخصت انصراف
ارزانی داشته آنجماعت خشنود و شاکر و دعاگوی و آسوده خاطر بمواطن و مساکن خویش مراجعت
نمودند **ذکر جشن رایات ظفر پیکر و تفویض ایالت هلاکوخان با امیرزاده عمر**
چون پادشاه دین پرور بخجسته اثر در مخیلهٔ پادشاه هفت کشور مصور بود میسر گشت عزم مراجعت
بجانب مستقر عز و شرف خویش نهاد رایت حضرت سعادت در چهاردهم رمضان سنه ست و ثمانمائه
از قشلاق قراباغ نهضت نموده بجانب دار السلطنت سمرقند در حرکت آمده و بر آب ارس جسر بستند
بسعادت و دولت عبور نموده و در علف زار کار بحوالی قریهٔ نعمت آباد که از قرای نهر بلاس است و از
مستحدثات آنحضرت نزول فرموده و در آن محل امیرزاده شاهرخ از قول قماج معاهات نموده بر
موکب همایون پیوست و در اثنا ملازمان عتبهٔ علیه بموجب اشارهٔ پادشاه ظفر لوا ترتیب اسباب
طوی و تهیهٔ اسباب جشن قیام نمودند و عاطفت خسروانه حکومت ممالک آذربایجان را با توابع و لواحق
تا حد روم و شام بر امیرزاده عمر بن امیرزاده میرانشاه تفویض نمود و یرلیغ واجب الاذعان نافذ
خاص ارزانی داشت و فرمان داد که شاهزادگان که متصدی ایالت فارس و عراق و عجم باشند از
حکم او سر نپیچند و بجار و یلجاری حاضر شوند و لشکریان پیوسته در خدمت او کمر بندند و امیر جهانشاه
و امیر جاکو را با چند امیر دیگر مثل رستم امیر موسی و توکل باد کا در لاس و جنید بورلدای و غیرهم را
ملازم شاه زاده گردانیده سفارش فرمود که در کلیات و جزئیات امور از صواب دید امیر جهانشاه
درنگذرند و شاه زاده را بتاج و کمر مرصع و خلعت خاص و اسب و زین زر اختصاص بخشید
و امرا او را نیز بتشریفات فاخر و انعامات وافر بهره‌ور ساخت و حکام ممالک مثل امیر شیخ ابراهیم
و سلطان عیسی حاکم ماردین و ملک عز الدین شیر و کوستندیل کرجی و شریک و جالبق و سلطان
همه را خلعت و کمر داده ملازم رکاب امیرزاده عمر گردانید و او را بصوب یلاق الاتاق توجه نمود
و فرمان فرمای آفاق بعون الخلاق از آنجا کوچ کرده و شکار انداخته صید فراوان افکندند و
کاداب اغلق کاز الادور و کویند از فر نزول موکب همایون رشک سپهر کبود گشت و چند روز در آن
منزل توقف افتاده ماه مبارک رمضان باخر انجامید و چون هلال فرخ فال شوال روی نمود
مولانا نظام الدین سفنی که از بعضی مورخان ایشان از ایشانی بغیر کرده بقرات خطبه عید و اقامت
صلوة آن روز سعید قیام نمود و حضرت پادشاه در یادل بعد از ادا فرایض و نوافل ببخشش
و انعام شامل بطرب و سرود و عیش و حضور مایل شده فرمان داد که تا جاشنی شاهانه و بزم
خسروانه بیاراستند **ذکر محاربات لشکر رستم و امیر سلیمانشاه و غیر امیرزاده اسکندر و امیر شاه ملک
در عقب ایشان بجانب ری بر وفق اشارت پادشاه اسکندر رتبت جم جاه فلک سپاه**

سابقا سمت گذارش یافت که امیرزاده رستم و امیر سلیمانشاه بر مقتضی اشارت خسرو فریدون
فرجاه جهت تحقیق حال و دفع اسکندر شیخی متوجه صوب ری شدند و چون بدانجا رسیدند
روشن شد که اسکندر را از تیزکی راه روی از درگاه گذرانیده است و در بیابان غوایت توغل نموده
و قلعهٔ فیروزکوه را مستحکم ساخته و پسر و خویشان خود را بمحافظت آن قلعه نصب کرده خود نیز
بکوهستان و جنگل جلاوردان و رستمدار گریخته است امیرزاده رستم و امیر سلیمانشاه بیست روز
در طهران ری در محل اقامت انداختند و از بادکان آن ولایت قم و کاشان و ساوه و غیر ذلک ده
هزار مرد جمع آوردند و سر و رنگ اسب اسکندر نهاده رستم و ابو رستمدار در آمدند و بعد از محاصره
قلعه نور را مسخر ساختند و در آن محل ملک کیومرث را که میان او و اسکندر شیخی نزاع و مخالفت
بود بکرفتند و خود ملک را پیش اسکندر فرستاده از راه فریب پیغام دادند که تو محرر از فرستاده باید
که بعد از غدر و تحاشی اتباع و حواشی بر انجاب شناختی و خدمات سابق را بر این حرکات لایق نموده
گردانی اسکندر بعد از دفع غدر و تحاشی با اتباع و حواشی بر این کلمات اعتماد نکرده با کیومرث صلح
و صفا پیش گرفت اسکندر فرستاده از راه فریب گرفته او ترسانید و هر دو با یکدیگر عهد و میثاق
بسته در پیمان مدعی اتفاق نمودند و در کوههای سخت و بیشه‌های پر درخت خزیدند و در اوایل شوال
که کار را باب اعلی بحیم سپاه ظفر یال بود قاصدی از پیش امیر سلیمانشاه آمده صورت واقعه معروض
داشت و رای عقده گشای ایلچی پیش امیر مضراب بخراسان روان کرد که با لشکرهای آنجا از راه اسل و
ساری روی توجه بدفع اسکندر نهند و روز جمعه هفتم شوال نوکران امیرزاده خلیل سلطان
از جانب ماوراء النهر آمده اخبار سپاه بمسامع علیه رسانیدند چون اراضی اردبیل مضرب خیام ظفر
فرجام گشت حضرت فرمود روز امیر شاه ملک و پیر علی سلدوز را از پیش پیش فرستاد و فرمان داد که آن
احشام خلج و اعراب که در نواحی قم و کاشان و ساوه و آن حدود توطن داشتند حشری فراهم آورده
دامن فرمود که امیرزاده اسکندر متوجه شده با امیرزاده رستم و امیر سلیمانشاه پیوندند و موکب فرمان
ده عرب و عجم از اردبیل و میانه گذشته بموضع سرجم نزول فرمود و در اغجاو لدای که ضبط قلعهٔ او نیز
تعلق باو میداشت بتعجیل از عقب او رانده عز بساط بوسی دریافت حضرت صاحبقران جهانگشا
جهت خدمات دیرینه و لدای او را در آغوش کشیده پرسش نمود و خلعت و کمر داد و فرمود که
معلوم نیست که دیگر ملاقات شود یا نه و ظیفه آنکه از صلاح و فساد آن بلاد غافل نشود که دیگر
احمد جلایر نازک مزاج واقع شده و چتر ظفر نگار از اغجاو دان شده در بیست و دوم ماه رایت
منصور از سلطانیه نهضت فرموده و قطع منازل کرده صحرای قزوین معسکر نصرت قرین گشت
و چون امیرزاده بر مراجعت آنحضرت اطلاع یافت از اردبیل و داب روی براه آورده و بنیه نزد وی

امسافت بعید را بیموده در صحرای قزوین بغا کوبی ساحت بارگاه شهریار دو روی زمین سر تفاخر به
اوج علیین رسانید و بوسیله سرایملک خانم و امیر شیخ نور الدین از خاقان عالمیان در خواست کرد
کا گر رخصت پادشاهی بدان مقرون کردد بدرش امیرزاده میرانشاه در بغداد پیش او باشد و ملتمس
شاهزاده بعز قبول افتاده حضرت صاحبقران دوست نواز بنظر عنایت و اعزاز در امیرزاده میرانشاه
نگریسته فرزند بیجان پیوند را در کنار کرفت و اجازت داد و مبلغ چهار صد هزار دینار کبکی و صد راس اسب
و صد دست جبه با دیگر نفایس بسوق بلاق رسید بعز عنایت در متوجه آمده دویست راس اسب و صد
دست جبه و صد هزار دینار کبکی امیرزاده ابابکر انعام فرموده و حیل را که از توابع بغداد است بحکم شاه
زاده مشار الیه شاهی ملک که دختر امیر حاجی سیف الدین بود بر رسم سیورغال او ارزانی داشت و خدمت
معلی بموجب فرموده اعلی متوجه سلطانیه گشت و حکم شد که امیرزاده ابابکر از عقب امیر سلیمان شاه در رفته
باتفاق در دفع اسکندر شیخی اهتمام نمایند و انجناب بعز همایون و کامیاب پای سعادت در رکاب
آورده بعد از طی منازل در [illegible] برابر امیرزاده رستم و امیرزاده رستم و امیرزاده اسکندر و امیر سلیمان شاه
با سپاه منصور پیوست و ایشان در انجا رعایت حزم و احتیاط نموده خندق کنده و بنا نهاده درخت
استوار بیست روز توقف نمودند تا لشکریان رسیدند و باز از [illegible] چون امد که از عقب اسکندر
شیخی می شتافتند و مرکب [illegible] بار قش و [illegible] قطع میفرمودند
ماه جمعه توقف آفتاب اشراق از سوق بلاق در حرکت آمده در غره ذی قعده از افق جلکاه ری طالع شد
و چون موضع سارق قمش مخیم اقبال پادشاه بادادگستر گشت رای عالم آرای جهار بایان و احمال
و اثقال زیادتی را براه پستی و خوار روانه ساخت و در انجا حرم محترم امیرزاده پیر محمد جهانگیر با
فرزندانش رخصت مراجعت یافته بجانب غزنین و کابل روان گشت و یرلیغ [illegible] صدور یافت
که امیر شمس الدین عباس و دیگر امرا که نقل ایل قراتاتار و خانه کوچان مملکت آذربایجان منوط و مربوط
باهتمام تمام ایشان بود از راه خوار و سمنان در حرکت آمده قطع مسافت نمایند و باشارت علیه آن
هر فرمان یک میر قوشون که موکل بودند جمع خانه وار از قراتاتار ایشان را رانده ابوار و شبکیر آغاز
کردند و امیر شاه ملک و [illegible] که از برای جمع اوردن لشکر پیشتر آمده بودند باردوی همایون
پیوستند و چون عبور حضرت صاحبقران بقلعه [illegible] که در دامن دماوند واقع است و در آوان
خراب و ویران بود اتفاق افتاده بتعمیر آن از کج و خشت پخته فرمان داد و از انجا روان شده و از
دماوند گذشته بفرخی و فیروزی بفیروزکوه رسید ذکر فتح قلعه فیروزکوه و فرمان قراتاتار و رسیدن
ایشان بجزای اعمال ناسزا و ارجاع [illegible] ادا مهات قلاع مملکت ایران که بحصانت و متانت
اشتهار تمام دارد یکی قلعه فیروزکوه است و استحکام آن در افواه و السنه مذکور است و در کتب

تواریخ مسطور است و مزبور چون رایات نصرت شعار بحوالی آن حصار رسید لشکریان جلادت آثار
اطراف و جوانب قلعه را احاطه نمودند و کورکه زده سورن انداختند و فرود آمدند و بهادران کردون
شکوه بقدم جرات پیش رفته سپاه ترتیب دادند و بتهیه اسباب حصار از عراده و منجنیق اشتغال
نمودند و اهل حصار از سر اضطرار و اضطراب خاطر بر رزم و پیکار قرار داده پای مدافعت در [illegible]
محکم کردند و دست بتیر و کمان بازیده سر جنگ بروی [illegible] کشیدند و چون شب در آمد از نوکران
امیرزاده محمد سلطان محمد آزاد و شیخ بهلول بیان تیمور و طایفه دیگر از بهادران در عقب [illegible]
بقلعه کوه بر آمدند و پای بارو رفتند و چنانچه غالب چون بر ان حال اطلاع یافتند و مدافعت
و مقاتله ایشان بشتافتند و نایره حرب اشتعال یافته از بهادران لشکر فیروزی اثر معدودی
چند زخم رسید و چون آفتاب جهانگیر از پس کوه سر بر زده بهادران و غازیان قلعه کشای
کوس و کورکه فرو کوفته از کرها ببالا بر آمدند و روی جلادت بتسخیر حصار آوردند تیر اسکندر شیخی
و جمعی باز نمودن ایشان و بورسار که در قلعه بودند از مشاهده این حال مضطرب و سراسیمه شده از
غایت خوف و دهشت طایفه را بساحت بارگاه کردون عظمت فرستاده زبان استکانت
از حضرت صاحبقران اسکندر [illegible] کیخسرو حشمت امان خواستند رحمت بیکران حضرت
صاحبقران شامل حال فرستادگان شده همه را خلعت پوشانیده و بعاطفت پادشاهانه نوید
داده باز گردانید و چون آن جماعت بقلعه در آمدند تیر اسکندر و سایر متعلقان و منتسبان او
که در آنجا بودند پای ضراعت و اطاعت بدرگاه عالم پناه شتافتند و فوجی از سپاه ظفر پناه بر
حصار رفته ساکنان آن بقعه را کوچ بیرون آوردند و حصنی چنان حصین بیک روز مفتوح شده
در تصرف بندگان دولت قرار آمد و حضرت صاحبقران زنگی تونی را با جمعی از کوتوالی قلعه
نصب فرموده و روز دیگر از اردوی کیهان پوی کوچ کرده و نیم فرسنگ رفته بمرغزاری فرود آمدند
و شهریار والا گهر حضرات عالیات سرایملک خانم و تومان آغا را با اردوی [illegible] امیرزاده
الغ بیک و امیرزاده ابراهیم سلطان و امیرزاده اجل و امیرزاده سعد وقاص از راه [illegible]
روانه سمرقند گردانید و در این اثنا [illegible] بسمع اشرف رسانیدند که قراتاتار یاغی شده فتنه انگیخته
اند بیان سخن آنست که چنانچه از ایل قراتاتار که نقل ایشان بعهده خواجه دیگری پرسش شده بود
در ظاهر [illegible] سر از کریبان طغیان و عصیان بر آوردند و از [illegible] از مرکب انداخته
راه گریز پیش گرفتند و داروغه [illegible] در عقب ایشان می آمدند و [illegible]
افتاده بود بشناخت و [illegible] با [illegible] بر دو مردم کاردان بمعالجه او مشغول شد
و دیگر کرتها که از این صورت خبردار گشتند بر سر راه غدر و فتنه رفته آهنگ فرار کردند و چون امیر

شمس الدین عباس و پیر پادشاه و لی امیر سونجک و الکمش و غیرهم از امرا قوشون که سوکل کرها بودند بر عادت
المللاء یافتند تیغ خون ریز از نیام بر کشیده قریب سه هزار نفر از ایشان دو اخورون و بیرون و اسغان برآمده
که بیرون آمده بودند آن دوانه ساختند و چند فوج از آن قوم بجانب جنگلستان استراباد مانند برق و باد
شتافتند و بازماندکان را امیر شمس الدین با خود برد و چون رای عالم آرای شهریار جهانگشای ازین حادثه
آگاهی یافت قوچین و فاضل پسر سیف الملک حاجی سیف الدین و دادخواجه و رستم فولاد و قادی بهادر
را با پانصد سوار جرار در عقب گرکنکان فرستاد و بعد از آن امیرزاده احمد عمر شیخ و امیرزاده پیر محمد
نیز با طایفه از لشکریان بنکاسپی قرا تاتار حسب فرمان روان شد و چون بعضی گشته بار بموکب
همایون پیوستند و شرف ملازمت دریافتند و یان قوچین و دیگر بهادران که نخست از عقب تاتار رفته
بود از بسطام و عقبه لشکر در گذشته بموضع قرا تغان بکنار دریای قلزم بران مردم رسیدند و با
آنکه سپاه منصور پانصد مرد بیش بودند و مخالفان گروهی انبوه با ایشان جنگ کردند و سیزده نفر از آن
جماعت را بتیغ انتقام گذرانیدند قریب دو هزار خانه وار از قوم تاتار بدست آوردند و یان قوچین از
آن موضع باز گشته روی توجه باردوی اعلی نهاد و شاه زاده شاه رخ از ایشان جدا شده براه نیشابور عازم
هرات گشت و حضرات عالیات سرای ملک خانم و تومان آقا با اغرق بزرگ از جاجرم و اسفراین در حرکت
آمدند

ذکر توجه رایات نصرت شعار بجانب اسکندر شیخی و محاربه امیرزاده سلطان حسین با او و بهبوت کوکب طالع آن بد اختر

حضرت صاحبقران قمع و استیصال اسکندر را اهم مهمات
دانسته عزیمت حضرت را بجانب جلولا مصمم گردانید و امیرزاده شاهرخ را که دران ولا از هرات مرضی کوچ
نموده بود دو از هرات گردانید و حکم فرمود که لشکر و امرا هیچجا ن ملازم اردوی اعظم باشند و لوای
ظفر بجانب جلا که مقر اسکندر بدگهر بود در حرکت آمد و دران چند روز لشکر فیروزمند بی بسیاری از
کوههای بلند و دره های دشوار طی کردند و چون بعد از قطع راههای دشوار سپاه فیروزی آثار ببالای کوه
جلاود برآمدند اسکندر که از نعمت اصلاح و سعادت روی شقاوه بجهنم دره نهاد و موکب همایون یکروز
در جلا توقف نموده روز دیگر از عقب اسکندر شتافت و دران راه دره ایست عمیق بسیار درخت
و بنا برابر وسیع که پیوسته درانجا آب باشد و بارندگی که همیشه درین موضع واقع می شود زمین از اثر نور
خورشید بی بهره و باطل و بر گلی و گل است و دران دره ایست عظیم نهایت تیره که باب و شنا
عبور از ان نتوان کرد و از غایت صعوبت طریق و دشواری راه بجهنم دره اشتهار یافته و پلی که بر بالای
آن بسته بود بجناب شقاوه مآب از ان گذشته بود و پل را خراب ساخته چون گذشتن از ان آب
متعذر مینمود طلعت گذاران باشارت فرمان ده کل و جزو بران پلی بستند و نخست جهان بهادر که
بغراولی مفرد بود با پانصد مرد عبور نمودند بعد از ان یوسف برلاس و خواجه سید شیخ علی بهادر که

بغراولی

بغراولی مفرد بود با پانصد مرد عبور نمودند بعد از ان یوسف برلاس و خواجه سید شیخ علی بهادر و
امیرزاده سلطان حسین و امیر شیخ نور الدین بترتیب از عقب یکدیگر بگذشتند طاق مردان گزیده
جنگلها بریده راه می ساختند و آن پی اسکندر که از جاده صواب منحرف گشته بود بهر طرف می تاختند
و حضرت صاحبقران نیز از پل گذشته و یکفرسنگ قطع فرموده بر بالای پشته بی درخت نزول فرموده
و سرداران و بهادران را باطراف و جوانب بطلب اسکندر روانه ساخت و عجبیان ایشان سادات
ماندران بودند و از جمله ملازمان رکاب نصرت قرین و بندگان پادشاه روی زمین دریا قوچین و
و شاه ملک برلاس و صد برلاس و شیخ درویش الجی و دیگر بهادران صبحم از راس و در میان جنگلی در
کنار دریای قلزم باسکندر شیخی رسیدند و اسکندر را دویست پیاده و یکی سوار از دلاوران قبول اخو
بیرون آمده متصدی رزم و پیکار گشتند و شیخ نور الدین الجی هم دهراس بجود راه داده بهانه لشکر
منصور که باسکندر تبرات داشت رسیده بودند بیست نفر بیش نبودند و بارها دست برد و شجاعت
او در معارک مشاهده ایشان گشته بود فی الواقع اسکندر دلاوری بیرات داشت چنانچه نزد اهل تواریخ
مقرر شده که بنیاد او از نسل بیژن اند که جدش گیو و جدش گودرز و مادر وی بانو گشسب دختر رستم
دستان است و فردوسی اسکندرالله فراد بیس الجبان در داستان از زبان بیژن گفته بیت نیا پیر جنگی پدر
گیو گرد ٭ هم اکنون برین زمین دست برد ٭ القصه آن بیست بهادر از بیم عتاب و باز خواست خسرو کامیاب
پای تجلد فشرده بایستادند و دست بر تیر و کمان یازیده دل بر مرگ نهادند و اسکندر چند تیر با سواران
خویش تیرها در کمان از صف پیش رانده حمله آوردند و شیر از چشم وغا از موقف خویش زایل نشده تیر
باران کردند و عاقبت اسکندر که قبل ازین بفر دولت قاهره از لشکر بسیار روی برتافت دران حال
بنابر کفران نعمت از پیش اندک نفری براه هزیمت شتافت بیت بکفران نعمت دلیری که کرد ٭ که رخش
جهانش سکندر بخورد ٭ سکندر که بد رستم روزگار ٭ زکفران نعمت چنین گشت زار و قراولان لشکر
فیروزی اثر ندانستند که اسکندر دران جنگل بکدام طرف گریخت و مقارن این حال یوسف برلاس
و سیف الملوک و حاجی سیف الدین عباس از عقب رسیدند و باتفاق در اردوی اسکندر ریخته دست
بغارت و تاراج دراز کردند و غنیمت بیرون از تخمین و قیاس گرفتند و شب درانجا توقف نمودند و امیر
سونجک که با امیرزاده رستم و امیرزاده ابابکر و امیر سلیمانشاه بود پیش آمده با ایشان پیوست و از آنجا آن
جهت انا راست در حرکت آمدند و به زاده اوطراسب رسید امیر علی پسر اسکندر با زنان و فرزندان
خویش را اسیر گرفت و درین اثنا امیرزاده سلطان حسین رسید و سید خواجه پسر شیخ علی بهادر
با هفتاد نفر بغراولان رسیدند و بهیات اجتماعی در جنگل در آمده از پی اسکندر روان شدند
و هنگام استوا در آن جنگلستان آن پهلوان بی مقدار را دریافتند و او دویست پیاده و پنجاه سوار

بود بالضروره دست از جان شیرین شسته و آماده قتال گشته در برابر ایستادند و امیرزاده سلطان
حسین بر ایشان حمله کرده و بطریق قند و قریب روی بازپس نهاده و مغالطان دلیر گشته دیگر بار ایستادند
و امیرزاده سلطان حسین بر ایشان حمله کرده سوار و پیاده از جنگل بیرون خراسیده در پی امیرزاده
امیر شاه ملک و ملازمان او شتافتند و ایشان را منحجر نموده تیغ انتقام از نیام نهادند و اکثر پیادگان
را بهلاک انداختند و از سپاه نصرت شعار وفادار قلم نیز بر داستان رستم و اسفندیار کشیده بیچه سعید
از آنکه اسنان او بضرب سنان از دهان بیرون افتاده بود و جنگ بسیار کرده و اسکندر شیخی منکوب و مقهور
ساخته بجانب گیلان بیرون رفت و در مآل حال او اختلافست بعضی گفته‌اند که در آن راه بصدمه اجل جان
شیرین بقابض ارواح تسلیم نموده و برخی بر آنند که جهت سلامت نفس لباس ارباب تصوف و خرقه ارباب
فقر اختیار کرده والاول والصوب والتحقیق اقرب امیرزاده سلطان حسین از آنجا بازگشته در کنار دره رای
نه کوه بجانب گیلان رفته بعد از پنج فرسنگ فرود آمدند چون در آن ظلمات از اسکندر نشانی نیافتند
مراجعت نموده باردوی همایون پیوستند حضرت خسروانه شاهزادگان و امرا را بازخواست نموده عتاب
فرمود چرا گذاشتید که اسکندر رفت و امیر شاه ملک را مصحوب ایشان گردانیده باز بطلب اسکندر بیرون فرستاد
همه بجانب گیلان فرستاد و آن جماعت یکبار دیگر در میان جنگل ولایت گیل و اراضی پرپیچ کاو پیچ تفحص
بسیار کردند و در آن ایام متصل دیده ابر بر حال اسکندر میگریست چنانچه شاهزادگان محل فرود آمدن
نمی یافتند و مقارن این بخت و رخت فرمان داد حضرت صاحبقران برسید که بازگردند و ایشان بر
حسب فرموده مراجعت نمودند و از آن منصور از فراز دشته بفیروزکوه نهضت نمود و از پلی که از آب جهنم دره
بستند گذشته نزدیک بقلعه نور که از قلاع رستمدار است فرود آمدند و در آن منزل لشکر نصرت شعار
پیر اسکندر برادرزاده او را که با جمعی از نوکران و متعلقان گرفته بودند بدرگاه سلاطین پناه آوردند
عاطفت خسروانه از سر جرایم ایشان گذشته همه را بجان امان بخشید و بهنگام از پیش شاهزادگان
آفتاب احترام امیرزاده ابابکر و امیرزاده سلطان حسین و از پیش جناب امارت پناه امیر سلیمان شاه
قاصدی آمده خبر آورد که ما بکنار جهنم دره رسیده ایم و پل از آنجا شکسته است و استعداد پل بستن
نداریم رای عقده گشای بعماد ارادت و توکل ابو رجبی را با نیم کشتی فرستاد تا بر آن پل بستند و شاهزادگان
و امرا و لشکریان از آن پل عبور نموده و بخدمت شتافته بسعادت زمین بوس دریافتند شب در آن مرحله توقف
نمودند و رایت ظفر نشان از آن منزل کوچ کرده بطرف گیلان رفت و بطرف قلعه خرپی در حرکت
آمده و بجلگاه کلاره دشت رسیده چند روزی در آن صحرا رحل اقامت انداخت و مقارن این حال
حضرت صاحبقران بی همال امیر غیاث الدین پسر سید کمال الدین علی را که میان ایشان و اسکندر شیخی
عداوه قدیم بود ملحوظ نظر عنایت گردانیده و ایالت ولایت ساری بدو ارزانی داشت **گفتار در ایلغار**

فرمودن حضرت صاحبقران بجانب کرودلک و وصول بدار السلطنه سمرقند در کمال کامرانی

چون اسکندر شیخی مانند آب حیوان بجز نام و نشان نماند و اقربا و اعوان و انصار او در قبضه لشکریان
پادشاه فلک اقتدار آمدند عزیمت خسروانه بجانب ماوراء النهر تصمیم یافته برحسب فرمان امیر سعید برلاس
و دیگر سرداران در ملازمت امیرزاده رستم بصوب اصفهان روان شدند و آنحضرت امیر سونجک را ملازم
امیرزاده ابابکر گردانیده ببغداد فرستاد و امیرزاده اسکندر مأمور شد که بهمدان رود و همچنین اشارت
علیه صدور یافت که سید عزالدین هزارجریبی و سید علی آملی توجه نمایند و اعلام ظفر فرجام از کلاره دشت
نهضت نموده بعد از چند روز کوچ بپای دماوند که ارغون آنجا قصری بنا کرده است و بکوشک ارغون اشتهار
یافته نزول فرمود و از آنجا بتعجیل با خواص و مقربان روان شده چون فیروزکوه مضرب سرادق ظفر فرجام
گشت امیر سلیمان شاه را بخلعت طلادوز و کمر مرصع نوازش فرموده بحکومت ری و فیروزکوه و آن حدود
بازداشت و پیش از این داروغه ری بود و امر فرمود که بقلعه گلخندان رود و بضبط آنجا قیام نموده و از آنجا
در حرکت آمده به بسطام و بزیارت سلطان العارفین فایز گشته فقرا و ساکنین صلات و صدقات داده
و پیر پادشاه که حضرت اعلی ملازم رکاب همایون بود و حکومت استراباد تعلق باو میداشت و پیشتر بامتثال
علیه بآنجا رفته بود معاودت نموده در بن محل باردوی اعلی پیوست و پیشکشها بموقف عرض رسانید
و از آن جمله ده سراپرده کشید و بعد از اختصاص بخلعت خاص برحسب فرمان روی بولایت خود نهاد
و هم در بسطام داد خواجه که از عقب قوم تاتار رفته بود برسید و احوال آن جماعت معروض داشت حکم شد که
سرداران ایشان را اسیر کرده بسمرقند برند و چون فرهجند از وصول صاحبقران بی همال جنت مثال
گشت حسین صوفی ترخان از پیش امیرزاده شاهرخ رسید و پرسید که در کدام مکان شاهزاده عالمیان بموکب
همایون پیوسته احراز دولت بساط بوس نماید و آنحضرت او را بالاغ بازگردانیده فرمود که زود متوجه
گردد چنانچه در کنار آب جیحون بپیوندد و رایت ظفر نشان از فرهجند در جنبش آمده و طی مسافت نموده
بر نیشابور فرود آمد و روز چهارشنبه غره محرم سنه سبع و ثمانمائه از آنجا کوچ کرده بعشق آباد نزول
فرمود و روز جمعه منتصف سوم جام محل نصب خیام ظفر فرجام گشت و از روح مقدس زنده پیل استمداد
نموده برکت خوش خرام سوار شد و بتعجیل تمام راند چون کنار آب جیحون معسکر فرخنده مکان
گشت امیرزاده شاهرخ از هرات تشریف آورده دیده امیدواران از طالع طلعت چون خورشید فرخنده ذات
و جمشید روزگار روشن گردانید و پیشکشها کشیده همت خسروانه همه را بخواص و مقربان بخشید و اتبوغا
و قرابوغا جونی قربانی که در مدت غیبت حضرت صاحبقرانی از لشکریان عصیان بر آورده بودند و اقدام
جسارت بر گونه حرکت نالایم اقدام نموده هندو شاه شیخ هر دو را گرفته بدرگاه گیتی پناه آورده و بعد از
ثبوت گناه بفرمان پادشاه آن دو شخص بر در دار طی کردند که در آنجا بود از خلق باو بخشید و در بن اثنا خواجه

احمد طوسی بضبط اموال خراسان و مفرده عمال انجا مقرر شد و او در مدت چهل روز دویست تومان کپکی
حاصل کرده بحضرت صاحبقران کردون ابهت در حرکت مسارعت نموده امیرزاده شاه رخ را بهرات باز
کردانید و چون رایت فرمان فرمای ایران و توران بکرلان رسید تومن خواجه اقبوغا که از سمرقند برسم استقبال
شتافته بود بموکب همایون ملحق شد و عز بساط بوس دریافته مرکب راهوار کشید و چون کنار اب مرغاب
محل نزول شهریار کامیاب شد مردم جیحکتو از داروغه خود اغاق بند شکایت نمودند و بموجب فرموده بای او را
سوراخ کرده باد بخشید و دراثناء راه داروغکان قری و قصبات و بلدان و امصار بپای ان رسیده
اسبان راهوار میکشیدند و ملازمان رکاب عز هنفی انتساب الاخان مانده خود میکذشتند و بر
اسبان اسوده سوار شده بتعجیل میراندند چون خاقان ستوده خصال بعد از قطع منازل در حوالی ج
بقرب قرمادینه نزول اجلال فرمود اکابر و اشراف شهر مذکور برسم استقبال پیش امده هم درانجا جبین
نیاز بر ساحت بارکاه صاحبقران سرافراز نهادند و موکب همایون از ان منزل نهضت نموده بکشتی از
جیحون بکذشت و در رهکذار خانزاده علاء الملک نزول فرمود و خانزاده مشار الیه شرایط خدمت
و ضیافت چنانچه از همت ادمی سزد قیام نموده و از انجا بکش دانوده افسر افروز قدوم انحضرت جنت
کشته و بر قبور زیارت شیخ شمس الدین کلال قدس سره و بعد زاما و فرزندان و اقربا عالی بنا رفته
ساکنان و مجاوران مزارات را بصلات و صدقات خشنود کردانیدند چون از کش در حرکت امد بعد
از چند روز باغ قراتوبه و قصر جهان نمای مرکز لوای حضرت اعلا کشت و دران محل خواجه یوسف وارغون
شاه امیرزاده مید و پسر امیرزاده پیر محمد جهانکیر را با رادوی اعلی اوردند و شرف زمین بوس در
یافته پیشکشها کذرانیدند و مهد علیا بکل خانم تتوا خواتین امرا بتقبیل بساط جلالت مناط فایز
شده تنسوقات بموقف عرض رسانیدند و دران مکان اکابر و اعیان سمرقند بعد از سر امیرزاده محمد
سلطان که باغاة ساخته بودند فردوس نشان بساحت بارکاه کردون اشتباه رسیده ناصیه اعلا
بر استان دولت اشیان نهادند و انحضرت بسعادت ان قصر جهان نما سوار شده در قصر باغ چنار
نزول فرمود و از انجا بشهر سمرقند در امده بمدرسه امیرزاده محمد سلطان که با غاة ساخته بودند نظر
نظر کیمیا اثر کشته بود تشریف برده و از انجا بباغ چنار رفته بساط عیش و عشرت مهد داشت و چون
خواتین و اقایان و شاه زادکان که از فیروزکوه بیشتر براه ماخان وباورده و مرو بموجب فرمان روان
شده هنوز نرسیده بودند کس فرستاد که بتعجیل بیایند و ایشان بعد از چند روز رسیدند سرای ملک
خانم باغ چنار را منزل ساخته و تومان اقا بباغ بهشت رفت و مزاج اشرف دران اوان از نهج اعتدال
انحراف پذیرفته بعد از یک هفته مرض بصحت تبدیل یافت و انحضرت در زمان مرض بباغ بهشت بود و پ
چون کمال تن درستی روی نمود بباغ شمال رفت و درانجا جهت فرزندی که از بیکی متولد شده جشنی

جورونس

شاهانه مرتب ساختند و از باغ شمال بباغ بلند نقل فرمود و از انجا بشهر امده خانه امیرزاده محمد سلطان
را بقدوم فرخنده تزیین داد و دام فرموده که متصل بمدرسه شاهزاده مشار الیه مرحوم کنبدی جهت مرقد منور
احداث نمایند و معماران و جابکدستان رکار اذرزمانی از رخام منقش برد اختند و نقاشان بطلا و لا
مزین ساختند و مسجد جامع که معماران همت عالی نهمت انحضرت باحداث و عمارت ان امر فرموده بود که
کنار کرد در کاهش را که مدت غیبت رایات عالیات برآورده بودند بواسطه کوچکی و کوتاهی نپسندید
و اشارت علیه نفاذ پیوست که از او بران سازند و وسیع تر و رفیع تر اساس انداخته بایوان برافرازند
و خواجه احمد داوده که در وسعت و رفعت ان اهمال ورزیده بود معاتب و مخاطب کشت و در خلال این
احوال حضرت صاحبقران عدیم المثال از کمال نصفت و عدالت نویسندکان و عملداران را کرفته بند
کرد و بعد از تحقیق و تفتیش هر کرا از وی ضرری بخلق رسیده بود داد بهای بلیغ فرمودند و از انجمله محمد
داود و محمود جلد را که در مدت غیبت رایت فتحایت بشغل خطیر وزارت قیام مینمودند در عین جشن
و سور که درکان کل واقع شد چنانچه شمه از ان در قم زده کلک بیان خواهد کشت فرمان داد تا بخلق
برکشیدند و درین اثنا ایلچی اید کو از دشت امده بود و بوسیله امرا و نوینان تقبیل قوایم سریر خلافت مصیر
بجای اورده شونقار و دیکر تبرکات که همراه داشت بکذرانید و هم دران ولا از پیش حاکم افرنج ایلچی
رسید و بلاکات فاخر و تنسوقات متکاثر بعز عرض رسانید و هم از انجمله پردهای مصور معروض
داشت که بهره کز نظیر ان در مخیله مانی صورتکر نکذشته بود و پیش ازین حضرت صاحبقران بلندمکان
فرمان داده بود که باغی جنوب که در جنوب و شمال با امر واجب الامتثال ساخته بودند و طول هر یک از
چهار دیوار ان تقریبا هزار و پانصد ذرع شرعی بود بنا اان شام قصری در میان ان با تمام رسانند و در
اوقات کوشکی پادشاهانه بسعی ایشان ساخته بود و پرداخته شده که روزی هزار طعنه بر سپهر خضرا
رونق میزد و این کوشک از جمیع قصرها که دیکر باغات با رفعت برافراشته بودند بلندتر و بزرکتر امده
و جهت زیب و زینت عمارات شام از سنک رخام میابند و اب و طاق و دران منازل و مساکن اثبات
شیوع تمام یافت و هنر مندان ان دیار در سنک تراشی و خصوص کاری و اختراع قرارات جادوی ید
طولی دارند چنانچه هر کاری که نام سلان ابنوس و دندان سازند ایشان بهمان خوردی و نازکی در
فرش و دیوار پردازند لاجرم از سنک مرمر در داخل ان قصر زیبا سقط صورت بدیع بظهور اورده کمال
حداقت و مهارت خویش اظهار کردند و فواره بسیار ضمیمه نزاهت و طراوت ان ساختند و حضرت
صاحبقرانی مقرون بعیش و کامرانی بران قصر تحشم فرموده و ترتیب طوی پادشاهانه مثال داد و
جشنی بازینت بی اماده و مهیا کشت امرا و نوینان بلوازم شادی تهنیت قیام نمودند و ایلچی افرنج دران
طوی حاضر بودند و این مثلی مشهور است که عیدی روستایی نمی باشد ذکر وقایع حضرت صاحبقران

گفتار در کتخدای و ترتیب جشن معظم جهت تزویج شاهزادگان واجب التکریم و التعظیم

چون از دریا بار ضمیر صاحبقران انجام اندیشه و نیت بر صفحه ضمیر نگاشته بود که بعد از فتح ممالک روم و شام
لشکر جرار بختای و ولایت اهل شرک و ظلام کشد و بنهایت غزا و جهاد و کسر اوثان و اصنام قیام نماید
و بمحو سبب غفران بعضی جرایم و آثام که در اوان جهانگیری از خدام جهان احتشام صدور یافته لاجرم درین
اوقات که در مقر دولت و مستقر سریر سلطنت قرار گرفت خواست که پیش از نهضت در باب ارتکاب
آن سفر بود و دوازده بعضی از شاهزادگان نامدار با کرایم عفت و شأن در سلک ازدواج کشد چه بنا
خلاصه انجاز موقوف بر سن و صد بیقین است القصه فرمان قضا جریان بنفاذ پیوست که طوی پادشاهانه
ترتیب نمایند و خبر فرستند که اشراف اطراف و اعیان اکناف و اصناف عباد و ارباب مکنت و اقتدار
بقوریلتای حاضر گردند و از شاهزادگان چنگیز خان بابری اغلان بعرض صاحبقران رسانیدند که شاه
چنان می نماید که درین طوی امیرزاده پیر محمد جهانگیر از غزنین و امیرزاده شاهرخ از خراسان بیایند رای صواب
نمای در جواب ایشان فرمود که پیر محمد بیاید اما شاهرخ مصلحت نیست چه مردم مجموع بلاد آذربایجان
و عراق بوجود او قوی دل و مستظهر و فارغ بال و آسوده خاطر اند و ایلچی بطلب امیرزاده پیر محمد متوجه
غزنین شد و موضع کان گل از برای جشن و سور و اجتماع نزدیک و دور تعیین یافت و روز یکشنبه غره ج
الاول سنه سبع وثمانمایه از فر نزول شهریار با عز و تمکین آن سرزمین جنت آیین آمد و از برای نزول
همایون چهار سراپرده پیرامن هامون و صحرا کشیدند و خرگاه باوج شمس و ذروه قمر برافراشتند و از ذ
بای گیتی آرای که ظاهرش از سقرلاط هفت رنگ و اندرونش از مخملهای ملون بود بطنابهای ابریشمی
و ستونهای منقش و قفیزهای زرین جمعی بکران او فراشان بیکهفته برپای کردند و آن دوازده باغ
چنان وسیع بود که هر یک دوازده هزار کس از روی تخمین می انداخت و از برای خواتین و شاهزادگان
دولت قرین و امرا و نوینان و عظما خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه برافراشته بودند و در جنب
موازی سایه بان سپهر ساخته و در آن مکان از انحا و اقطار خراسان و ترکستان و غیر آن خلایق جمع آمد
که دیده گردون سپهر از مشاهده کثرت ایشان خیره و درین اثنا منکلی بوغای صاحب که از ارباب وقوف
بفنون فضایل نفسانی و حفظ کلام سبحانی و فصاحت بیان و طلاقت لسان و وقوف بر لطایف عملی
و شعور بر قوانین علمی و اتصاف بصفات ارباب تحقیق و عرفان و اقسام بیانات اصحاب دقیق و ایقاف
امتیاز داشت از پیش پیرش ملک فرج حاکم دیار مصر و بلاد شام رسید و انواع تحف و هدایا از نقود و جواهر
و اقمشه فاخره و امتعه نفیسه که همراه داشت آورده بود بوساطت خاص و مقربان بعز عرض رسانید و از
جمله نوادر یک زرافه و شترمرغ علاوه از تنسوقات و برکات که آورده امیرزاده خلیل سلطان که در
حدود ترکستان بود روی توجه براه آورده و بجشن گاه آمده شرف بساطبوسی دریافت و امیرزاده پیر محمد

جهانگیر

جهانگیر که بطلب او کسی از پیش بخلافت مصیر رفته بود درین اثنا بیامد حضرت صاحبقرانی او را در
آغوش مهربانی کشیده جراحت فرقت برادر مرحومش امیرزاده محمد سلطان تازه شد و شاهزاده بمراسم نثار
و پیشکش قیام نموده نقودها بنظر کیمیا خاصیت رسانید و عاطفت خسروانه او را بخلعه طلادوز و کمر
و افسر سرافراز گردانیده خواص و ملازمانش را جامه پوشانید و ایشان از لباس سوگواری که در روز روشن
مانند شب تاری در بر داشتند بیرون آمدند و خواجه احمد طوسی که جهت مقرر عمال خراسان تعیین شده
بود بیامد و از وجوه مقرره اموال فراوان بخزانه عامره رسانید و پیشکشهای لایق بگذرانید و در آن هنگام
فرح و سرور عموم یافته پرتو نشاط و انبساط بر خواطر و ضمایر تافته هر طبقه از محترفه مناسب شغل و حرفه
خویش نقشهای طرفه و غریب ابداع و اختراع نمودند مجالس انس و محافل تماشا انعقاد پذیرفت که هر طبقه
از محترفه مناسب شغل و حرفه وحضرت صاحبقران دین پرور بمضمون کلمه تناکحوا توالدوا تکثروا نظر
داشته فرمان داد تا ارباب تنجیم و اصحاب معرفه زیج و تقویم ساعتی بسعادت مخصوص و زمانی مسعود
اختیار کردند و در آن وقت مسعود و هنگام محمود برحسب اشارت عالی سادات و قضاة و موالی و اهالی
و ائمه درس و فتوی و اجله زهد و تقوی بمجلس همایون آمدند و امیرزاده الغ بیک و امیرزاده ابراهیم سلطان
و امیرزاده میرانشاه و از اولاد شاهزاده عمرشیخ امیرزاده احمد و سیدی احمد و شاهزاده بایقرا هر یک
را با کریمه از کرایم خاندان سلطنت و دودمان مملکت بآیین شرع مطهر و ملت حنیف عقد بستند و
در آن محفل جنت مثال امام ائمه ستوده خصال شیخ شمس الدین محمد جزری بعد از شرایط عقد و تصحیح
مقدمات آن بقرائت خطبه نکاح اشتغال فرمود و کلمه ایجاب و قبول و قاضی القضاة سمرقند مولانا
صلاح الدین متعلق بود و درم و دینار بسیار و گوهر بیشمار نثار کردند ح زبس گوهر و زر که افشانده شد
زبرجد فشان دستها مانده شد حضرت صاحبقرانی بر مسند جهانبانی برآمد خواتین و قایان نطاقها بر
سر نهاده و چمن چوبی را بدرخشان مرصع زینت بخشیده هر یک بجای خود قرار گرفتند و ماه رویان زهره
جبین باطراف گل و لطافت نسرین آن بزم بهشت آیین را بفر خویش تزیین دادند شاهزادگان و
امرای بزرگ و نوینان و سادات و اکابر و جوحعبان در سایه دوازده پایه فلک فرسای بنشستند
و سایر خلایق از امرای هزاره و اعیان و اشراف هر مملکت و دیار بمقدار رتبه نیز بر تناسب از دوازده پایه در
بساط و زمی محل جلوس اختیار نمودند پیاولان بهرام صولت با خلعتهای طلادوز و کمرهای مرصع سوار
شده وظایف خدمت بتقدیم میرسانیدند و فیلان کوه پیکر را بانواع تکلفات و تختها بر پشت بسته
بجای خود بازداشتند و از سپرهای مرصع و اوانی زر و نقره چندان حاضر بود که نطاق نطق از احاطه
آن عجز و قصور اعتراف نمود و کثرت ماکولات و مشروبات بمرتبه رسید که رسم جوع و عطش از میان بر
خواست و چند شبانه روز شاه و گدا و صغیر و کبیر و غنی و فقیر بنای نوش و جوش و خروش بسر بردند

و در اطراف جشن و سور سوغور سرور و حضرت صاحبقران شوید و منصور ایلچیان مصر و شام و دیار افرنج
و بلاد هندوستان و دشت قبچاق و سایر اکابر و اشراف اطراف و اکناف و مجموع امرا و نوئینان و سران
سپاه و مقربان درگاه را بخلعتهای خاص و انعامات وافر مسرور و شاد خاطر گردانید و چون ایام عیش و عشرت
منتهی شد حضرت صاحبقران دین پرور پرتو التفات بر امور ملک و ملت انداخته در اجرای امر معروف و نهی
منکر مبالغه نمود و خلوت سرای نیاز در آمده مراسم شکر و سپاس مالک کارساز بجای آورد و الحمد لله
المنعم المفضال فی جمیع الاحوال **ذکر بعضی از قضایا که سابقا از یورش خطا وقوع یافت بعد از نهضت**
آنکه بعد از آن در بیان حرب خلاص از برای احرار نخست حضرت صاحبقران عنبد
دو دست فرمان داد که توبلیبان شمار سپاه را هزاره هزاره برا بمر تحقیق نمایند و هرجا که قابلیت اضافه
باشد زیاده کنند و در دفاتر ثبت نمایند چون این مهم تمام ساختند امرای عظیم الشان نسخه توبقال آن را
بستانند که بجهة یراق چه دستور باشند و مجموع تواجیان و نوئینان بموجب فرموده عمل نموده و حکام
و ولایات و سرداران اطراف بعد از فراغ سان سپاه بمقتضی یرلیغ مطاع جهت گرد آوردن چریک بانجا
و اقطار ممالک محروسه متوجه شدند و حضرت صاحبقران خلافت بهر از ارکان بجانب شهر توجه نمود
و در مدرسه مهد علیا سرای ملک خانم نزول فرمود و در آنجا امیرزاده پیر محمد جهانگیر را با اسب و خلعت
و کمر و افسر معزز و موقر ساخته رخصت داد که بزابلستان رجعت نماید و همچنین بمجموع ملازمانش از
اسب و جامه بخشید و امیرزاده سیدی احمد شاه زاده عمرشیخ را که بزابلستان مادرش حرم محترم
شاه زاده مشار الیه بود و خود در قرلتای بمصاحبت شاه زاده مخصوص شده همراه او روان گردانید
و ایشان براه هرات متوجه قندهار شدند و ایلچی مصر نیز خلعت و کرامتهای داشته و انواع مواهب
کرام و احسان بحظی وافر محظوظ و بهره ور آمده دستوری یافت که بکشور خود باز گردد و مولانا
عبدالله کشی را ایلچی رفیق او ساخت و مکتوبی مرصع سر کرده در طول هفتاد گز سطور دران باب
بذهب طلی شد بخط مولانا شیخ محمد بن خواجه حاجی بندگیر تبریزی که در حسن خط و کتابت بی نظیر روزگار
بود بوالی مصر ملک فرج در صحبت ایشان روان کرد و چون فرج پیغام داده که ما سلطان احمد جلایر
و قرا یوسف ترکمان را گرفته بند کرده ایم هر چه اشاره شود در باره ایشان بتقدیم رسانیم حضرت صاحبقران
در جواب نوشت که سلطان احمد جلایر را بند کرده بفرستد و قرا یوسف را بعد از بند جدا گردانند ان
حضرت نجف و بلاد کات بگران که سر ایشان از ان موازی خراج ملکی بود بار رسول و نامه ارسال فرموده
و سایر ایلچیان که از بلاد افرنج و دشت قبچاق و اطراف آفاق آمده بودند مقرون بنوازش و احسان
بمواطن خویش باز گردانید و با نوئی عظمی ملک آقا که با برفرمان از هرات در قرلتای حاضر شده اجازت
انصراف ارزانی داشته بهم آنجا باز گشت و سعد و معلی بیکی سلطان را با آیین و تجمل تمام پیش شوهرش امیرزاده اسکندر

بهمدان

بهمدان روان فرمود و در آن ولا عنایت بیکران حکومت ولایت تاشکنت و سیرام و ینگی و اشپره و ولایت
جته را تا حدود ختای بشاه زاده جوانبخت امیرزاده الغ بیک گورکان ارزانی داشت و زمام ایالت دیار
اندکان و اخسیکت و طراز و کاشغر را با نواحی ختن در کف کفایت و قبضه درایت امیرزاده ابراهیم سلطان
بهادر و در آن باب بر موده شهریار عالی جناب نشان همایون بال تمغا موشح ساختند و امرای شاه
زاده مشار الیه پیر محمد طغا بوغا و شیخ بهلول برلاس تیمور داقبوغا و مجلال ازاو متوجه شدند تا لشکریان
نواحی فراهم آورده بتاشکنت که وعده گاه اجتماع سپاه ظفر پناه بود برند و حضرت صاحبقران کامکار
از مدرسه سرای ملک خانم سوار شده در کوک سرای که مستحدثات معارت عالی همت آنحضرت بود دولت
و اقبال نزول اجلال فرمود و امر عالی نفاذ پیوست که امرا بر نهج تنخز لشکر احتیاط کرده باز بینند که چه
مقدار مرد سپاهی درین یورش ملازم رکاب شهنشاهی خواهد بود و امرای مشار الیه تفحص نموده بموجب
سانی که در رکاب کل قرار یافته بود معروض داشت که از بلاد ماوراء النهر و خوارزم و ترکستان و بلخ
و بدخشان و خراسان و مازندران و قوم قراتاتار که ایشان از روم کوچانیده آورده بودند دویست هزار سوار
و پیاده نامدار از و دیگر از جمع می شود چنانچه در ظفرنامه مسطور است و سواد اوراق از حضرت
زبان ده باستحقاق المخصوص بعنایت الملک الصمد میرزا سلطان احمد خلدت ظلال سلطنته
شنیده که دفتر سان لشکر حضرت صاحبقرانی پیش نخست و در آنجا ثبت شده که علوفه خوار حضرت
آنحضرت در حین توجه بجانب ختای سیصد و هشتاد و دو هزار و سیصد مرد در شمار آمد و همچنین از
صاحب حشمتان استماع افتاده که مجموع سپاه عالم اقطاع در آن اوان هشتصد هزار سوار و پیاده بود
القصه حکم لازم الانقیاد نفوذ شاهان خجسته نهاد نفاذ پیوست که امیرزاده خلیل سلطان و امیر
زاده احمد و امیرزاده عمر شیخ و خداداد حسینی و امیر شمس الدین عباس و دیگر امرای تومان و قوشون با
لشکرها در تاشکنت و شاهرخیه و سیرام قشلاق کنند و امیرزاده سلطان حسین با بعضی از سپاه
جوانغار در بستی و صبران زمستان بپایان رساند و شاهرخیه را در زمان سابق فناکت می گفتند
و در زمان توجه چنگیز خان بممالک ماوراء النهر و ترکستان در آن دیار دیار نمانده و عماراتش چنانک
خراب و ویران شده که یک خشت در دست پیدا نبود تا در شهور سنه اربع و تسعین و سبعمائه حضرت
صاحبقران بعمارت آن فرمان داد و معماران چابکدست در اندک فرصتی حصاری استوار مرتب ساختند
و طاعت گذاران اهالی آن حدود و حوالی را بآنجا نقل نمودند فی الجمله امیر شاه بمحافظت سمرقند
مامور گشته حراست خزاین بشیخ جهره حواله رفت و رایت فتح آیات در بیست و سوم جمادی الاول سنه
سبع و ثمانمائه که آفتاب در اواسط قوس بود روی توجه بقشلاق قشلاقات نهاده بموضع قرابلاق نزول
فرمود و از اطراف و جوانب سپاهی فزون از عدد کواکب در جنبش آمدند و ما چه توق آفتاب اشراق

از قرا بلاق نهضت فرموده براه ایلان اوتی روان شد و بعد از طی مسافت سایهٔ وصول بر تا بلق انداخت
آفتاب عالمتاب روی در نقاب سحاب کشیده برقی عظیم و بارانی که از طوفان نوح نشان میداد
بارید و بادی تند وزیده سرمای قوی بدید آمد و حضرت صاحبقرانی در زمان تایید ربانی از انجا سوار
شده و بتعجیل رانده در اقسولات نزول فرمود شاه و مخدوم زادگان و امرا و سپاه در عمارات و منزلها
که پیش ازین باشارت علیه در انجا فراهم کرده بودند در ان او ان خوش شدند در زمستان خانه جدی بود
شدهٔ برودت بمرتبه که اگر کرهٔ اثیر کیفیت ان بخاطر کذرانیدی فی الحال طبیعتش انجماد پذیرفتی و از جمله
این معنی زمان زمان سرمای قوی تر میشد و روز بروز آن هوا خنکی بیشتر از بیشتر مشاهده می افتاد و جمعی
که مقرر شده بود امیرزاده خلیل سلطان بتاشکنت رفت و امیرزاده سلطان حسین بصبران و بسنی
امرا شد و یکی از وقایع که در ایام قشلاق حادث شده در داستان امده بدان احتیاج خواهد افتاد
قضیه شاملک بود بیان این سخن انست که امیرزاده خلیل سلطان جهان سلطان دختر امیرزاده علی با
کو در حبالهٔ نکاح داشت و امیرزاده علی خواهرزاده حضرت صاحبقرانی بود و از قضای ربانی و اتفاقات
اسمانی امیرزاده خلیل سلطان با شاملک که سابقا در زمره فتکان امیر حاجی سیف الدین انتظام داشت
تعلق و تعشق پدید امد و محبت شاه زاده بوی افزون با سمت تزاید می پذیرفت اغضاء تمالک و تماسک
بیکبار از قبضهٔ اختیار او بیرون رفت و در زمان غیبت جهانگشای شاملک بزنی بخواست و چون
حرم امیرزاده خلیل سلطان ازین حادثه اگاهی یافت صورت قضیه را در سمرقند بعرض حضرت صاحب
قرانی رسانید انحضرت باحضار شاملک فرمان داد شاه زاده نوعی ساخت که او را نیافتند و بدین سبب
خشم جهانسوز ازو بر فروخته کشته فرمان قضا جریان صدور یافت که هر کجا شاملک را بیابند بکشند و
دریغ کردن و ناچیز ساختن او هیچ بهانه توسل نجویند و بنا بر شفاعت امیرزاده پیر محمد جهانگیر امضای
انحکم در توقف افتاده و باند در اقسولات بسمع خسرو حمید صفات رسید که امیرزاده خلیل سلطان
خفیه نقش را نهفته همراه دارد و در اینج سطاع نفاذ یافته میرزات برفت و او را بیاورده و تخته سیاست به
قتل ان عورت امر فرمود و بعد علیا سرابملک خانم از دل نکرانی خاطر شاه زاده مشوش و پریشان ضمیر
شده در باب مخلص او چاره ها اندیشید و با امیر شیخ نورالدین و امیر شاملک قرار داد که در پایهٔ سریر
اعلی عرضه دارند که شاملک از شاه زاده حامله است و چون این صورت معروض رای صواب نمای
کشت حکم شد که او را بتومان اغا سپارند تا بعد از وضع حمل کودک را محافظت نماید و تربیت کند
و شاملک را بیکی از ملازمان دهد و هم در اقسولات از جانب خراسان سید خواجه شیخ علی بهادر
را از پیش امیرزاده شاه رخ بر سبیل استعلام سلامتی شاه زاده و استغاثه بسمع حضرت صاحبقرانی رسانید
و رای عقده کشای امیر برندق را بجانب تاشکنت روانه ساخت تا برسانیدن قنار لشکر قیام نماید

و دران زمستان کرد و غا سیحون با انواع ماکولات و سایر ضروریات می اوردند و اسپان و بار
داوردا که بهر ولایت تحمل رفته بود بدرگاه اعلی میرسانیدند و بپاد دل شهریار دریا دل مجموع ان را
بشاه زادگان و امرا و نوئینان و مخصوصان و مقربان و ملازمان رکاب نصرت انتساب می بخشید
چون دفعه حشمت پادشاه و مکنت و رفاهیت امرا و سپاه بمرتبه رسیده بود که زیاده بران متصور
نبود ارباب فراست از مضمون کلمهٔ اذا تم امر دنا نقصه بغایت خایف و هراسان می بودند و از
بیم زوال دولت دران خطه راحت نمی غنودند **ذکر بریدن هوا و حرکت عزم فرمودن**
صاحبقران بدار الملک خطا با انکه آفتاب در اواخر جدی بود و شدت برودت هوا بمرتبه که
زهاد و عباد از مفارقت اتش دوزخ نفس بر میکشیدند حضرت صاحبقران بالک اعتقاد را
حوض غزا و جهاد دامن گیر شده صبر نفرمود که سورت سرما منتهی شود بعد از تفحص و تفتیش سالک
الممالک رایت عزیمت بر افراخت و عنان توجه بجانب خطه اترار منعطف ساخت و دران ولا
فرمان داد که امیرزاده خلیل سلطان و امیرزاده احمد و امیر برندق و شمس الدین عباس و خداداد
حسینی و یادگار شاه ارلات و محمد درویش برلاس و رستم طغابوغا و برادرش پیر محمد و نوشیروان
پسر بوغان اقا و عبدالکریم حاجی سیف الدین و پیر علی سلدوز و نوجا بن سعید
سلدوز و سعادت تموتاش و دیگر سرداران و وجوه و اعیان که بر حسب فرمان در نواحی تاشکنت
و سیرام و شاه رخیه قشلاق کرده بودند چون آفتاب بمنتصف حوت رسید در جنبش ایند
و باتفاق توجه نمایند و امیرزاده سلطان حسین نیز که بجانب بسی و صبران رفته بود بی تامل و
تعلل در اول بهار سوار شود و موکب همایون بعد از قطع منازل و مراحل از آب سیحون بر بالای
یخ عبور نموده نزول فرمود و دران سال از اوایل قوس تا اخر حوت کار و ایان و غیر ذلک از
کنارهای سیحون بر روی یخ در رود سیحون بنوعی بسته بود که تا دو سه گز نمیکندند بر اب نمیرسید
و حضرت صاحبقران کامکار از کنار سیحون سوار شده روز چهارشنبه دوازدهم رجب
در اترار خانه بیردی بیک بفر حضرت زیب و بها بخشید و شاه زادگان و امرا و خواص هر یک
بمنزلی فرود امدند و از عجایب حالات و غرایب اتفاقات انکه در سرای که از برای نزول
همایون متعین شده بود در روز وصول از ممر بخاری اتش در گوشه از سقف خانه افتاده
اندک احراقی روی نمود و اگر چه در زمان فرو نشانیدند اما از حدوث این امر پریشانی خاطر
وضیع و شریف زیاده گشت چه دران اوقات مردم خوابهای آشفته میدیدند و بر تو حدوث
و وقوع حادثه تاکزیر انحضرت بر ضمایر ایشان دران زودی تافته رسیده بود و حضرت صاحب
قران موسی و کالی را فرستاد که تفحص نماید که راه اردو بیل چنان شده که توان گذشت یا نه و او

بجانب شمال از سیاه درت احتیاط کرده بان تعرض داشت که اصلا عبور ممکن نیست ودیگری که بجانب یسار
وعقبه فلان بجان کار رفته بود مراجعت نموده وبعرض رسانید که دران عقبه دربند بالا برف نشسته
است ودرین اثنا قراخواجه از پیش توقتمش خان که از دیرباز در دشت وصحرا سرگردان سرگشته بود بدرگاه
سلاطین پناه امد ودر روزی چند که حضرت صاحبقران در دیوانخانه بر مسند عز وتمکین قرار گرفته بود از
اولاد واحفاد چنگیزخان تازی اغلان وپاس تیمور اغلان درجانب راست نشسته است ودیگر طرف
بعز وجود شاهزادگان ونوئینان امیرزاده الغ بیک وامیرزاده ابرهیم سلطان زیب وزینت پذیرفته بود
بواسطه امراء عظام مثل امیر بردی بیک وامیر شیخ نورالدین وامیر شاه ملک وخواجه یوسف وغیرهم
شرف بساط بوسی دریافته وپیغام توقتمش خان از زبان تضرع ومسکنت واستکانت بعرض همایون رسانید
که جزای کفران نعمت حضرت صاحبقران کامکار بر صفحات روزگار خود دیدم ومحنتان کشیدم و
حاصل ان چشیدم وروزی شد که در صحرا وبیابان پریشان وبی سامان میگردم واز خوف اعدا یکزمان
بفراغ بال نفسی نمی توانم زد اگر مراحم خسروانه ملکات ملکانه از سر زلات وعثرات این بیچاره درگذرد
ودیگر از جاده اطاعت وانقیاد پای بیرون ننهد ومدة العمر بشرایط خدمتکاری ووظایف جان سپاری
قیام نماید وخلق کریم پادشاه هفت اقلیم قراخواجه را که از نوکران قدیم توقتمش خان بود بلطف عمیم نوازش
واستمالت نموده درجواب فرمود که امیدوارم که بعد ازین بودش قبچاق والوس جوجی خان از شوائب
کدورت منازعان مصفی ساخته باو سپارم ودر خاطر خطیر صاحبقران جهانگیر چنان بود که هم دران
روزها از اینجانب ختای نهضت نموده خواتین وشاهزادگان که برسم مشایعت امده بودند باز گردانیدند
وقراخواجه را رخصت انصراف ارزانی داشته بلاکات گرامی وتنسوقات با او پیش توقتمش خان
فرستد لیکن نگاشته قلم تقدیر بخلاف این اندیشه ونقش پذیر بود والحکم لله الملک القدیر ذکر انتقال
فرمودن صاحبقران ازین مرحله فانی بدار القرار جاودانی انار الله برهانه
حکم مشیت بر جمیع بریه جاریست وتیر اجل بر جمله کاینات هیچ سپری وقاینی بر جوشن حیات بالا نکشید
کهنجا نکبت نمخفی نشد وهیچ غنچه رخساری درچمن زندگانی نشکفت که از صرصر حوادث نپژمرد
هرکه رخت هستی درین کاخ فیروزه منظر اورد روزگار بیوفا کرهنا از قصر وجود او بر اورد هر که علم
براوج ثریا برافراخت باندک زمانی ابو یحیی خنجر نقش را در ورطه دغا انداخت بیت
ببین منعکس درین فیروزه منظر * که نهد بر کس اجنابی بر در * ز دست کو نهی بر اسمان تاج * بود زیر زمینت خاک بالین
سرت کر بالش ... کرده باید * که اخر کاسه گردد سفالین * عزای هر عروسی راست در شد * نگیرد نوبهاری را بود
کلی کم خنده زد بر اطراف کل زار * که املان کلابش کرد خار * نسازد اسمان گهواره کس * که تابوتش نسازد پیش
زوید سبزه از بوستانی * کاسیبش نبیند از خزانی * درین صحرا که بوی خرمی نیست * کیاهی بی تمار زادمی نیست

غرض ازین مقدمات انکه دران اوان که حضرت صاحبقران سعادت یار از دار السلطنت سمرقند بیرون امده
بخطه اترار رسید وبنابر کثرت برف وصعوبت مسالک رحل اقامت دران دیار انداخته بساط عیش وکامرانی
بگسترد ناگاه در چهارشنبه دوم شعبان سنه سبع وثمانمایه مزاج همایون از جاده اعتدال بر جاده اعتلال انتقال
نموده تب محرق بر ذات پسندیده صفات عارض گشت وحضرت صاحبقران زبان خجسته بیان باعتذار
واستغفار گشاده از جمیع مناهی ومعاصی از سر صدق نیت وعزم درست توبه فرمود ودرمان زمان زحمت
استداد می یافت تا چند روز مخالف جمع امده جماعت از معالجه یکی دیگری زیاده میشد ومولانا فضل الله طبیب
با انکه دم عیسوی داشت ودر علاج بد بجا میکرد وسعی میفزود فایده نمی افتاد وچون شهریار دوربین هم بیقین
دانست که مرض علاج پذیر نیست واز سفر اخرت گریز نی بمقراض توفیق قطع رشته علایق وعوایق
کرده دل از ان امر ناگزیر بنهاد خواتین عفت ایین وعظما امرا را طلب فرموده درباب تنسیق امور ممالک
ملت ونتیجه مبانی دین ودولت سخنان بر زبان اورد که عمل ان داشت که بر تیر قلم زرین مهر دار صفحه
خورشید ودر وقایسان نگارد وان کلمات دلپسند ووصایای ارجمند ما بر این جمله بیت ساخت که پیر محمد
جهانگیر ولیعهد من است ووظیفه انکه شما طریق مطاوعت سلوک دارید واز منازعت ومخالفت اجتناب
وتحرز باشید تا سبب تفرقه حال برایا نگردد ودر ان سپاه که غایبند سوگند دهند که سر از فرمان برنپیچند
امیر شیخ نورالدین وامیر شاه ملک وسایر خواص ومقربان که بر سر بالین حضرت در روز حاضر بودند در
گریه افتادند وزبان بمعاودت گشاده گفتند که مجموع ایام زندگانی ما فدای یک لحظه حیات حضرت صاحب
قران باد تا نفس وجود ورمق حیات در بدن باشد پای از دایره خدمتکاری بیرون ننهیم وبعد مفقود
ومیسور لوازم جان سپاری بجای اریم چه خلاف رای ولی نعمت موجب نکبت ومستلزم نقمت است
وبعد از ان عرضه داشتند که اگر فرمان شود کس فرستاده امیرزاده خلیل سلطان وامرا را طلب داریم تا بر
سعادت ملاقات فایز گردند وانچه از زبان همایون بشنویم ایشان نیز بشنوند که از ایصال این وصیت
واستماع ایشان نیز از شما تفاوت بسیار است حضرت صاحبقران فرمود که اجل نزدیک رسیده ودر زمان
گنجایش ان ندارد که غایبان حاضر گردند لله الحمد والمنه که هیچ ارزوی خاطر نمانده مگر ملاقات قرة العین
شاهرخ که میخواستم که یکنوبت دیگر دیده بدیدار او روشن کنم میسر نشد ع حکم چون خان نمی خواهد اگر
پادشاه والا گهر ودیگر فرزندان نیک اختر که ملازم رکاب نصرت انتساب بودند او را ... که گوش کردن
ایشان بجد در نصایح بار است وموافقت یکدیگر دولت کرم واز منازعت عذر نمود وچون وصیت
باتمام پیوست مرض بغایت استیلا پذیرفته فراق عظیم طاری شد واشارت علیه صدور یافت که مولانا
هبة الله از سادات موالی وحفاظ که در بیرون بقرائت کلام ملک بیچون مشغول بودند بر اندرون اید
وبتلاوه قران مجید وتکرار کلمه توحید مواظبت نماید وچون زمان از نصف شب درآمد سیاه ...

سیاه پوشیده میان شام و خفتن چند نوبت کلمه طیبه بر زبان خجسته بیان گذرانیده جان بجانان سپرد
انا لله و انا الیه راجعون و این حادثه کبری و بلیه عظمی در هفدهم شعبان سال مذکور باتفاق افتاد مولانا
بهاء الدین جان بجانان سرقمجای در تاریخ وفات آنحضرت گوید — سلطان ترانکر چرخ را دل خون کرد
و ز خون عدو روی زمین گلگون کرد در هفدهم شعبان سوی علیین تاخت فی الحال ز رضوان سر و پا بیرون کرد
و دیگری گفت — شهنشاهی که ماوایش بهشت جاودان آمد وداع شهریاری کرد و تاریخش همان آمد
مولانا جلال الدین هروی گوید — میر اعظم تیمور خان ز جهان رفت سوی بهشت و گشت بهشت
قبر او شد بهشت و تاریخش سر قبرش نمونه است بهشت باد دایم مقام او بهشت شاه رخ خسرو فرشته
سرشت مدة زندگانی حضرت صاحبقران بی همال هفتاد و یکسال بود و زمان سلطنتش باستقلال
سی و شش سال بود پسر و نبیره و نبیره زاده یادگار گذاشت چنانچه تفصیل اسامی ایشان از مساعد
وقت مامول است ذکر آیات مراسم تعزیت صاحبقران عالی منزلت و ارسال نعش مبرور آنحضرت
بصوب سمرقند جنت الوصف در آن شب تار که رای آفتاب اشراق خاقان نیکو کردار پرتو التفات
از حال جهان این کهنه ازرق پوش دوار باز گرفت علامه دود قیامت آشکار گشت تا از وضیع صغیر و
کبیر و امیر و وزیر بر کوس سالکان عالم بالا گرفت شاه زادگان افسر عزت بر خاک مذلت و هوان افکند
امرا و خواص گریبان چاک زده خوناب سرشک بر رخسار روان کردند خواتین بزخم ناخن رویها
خراشیده و نمک بر جراحت سینها پاشیده از نوحه و زاری و لوازم تعزیت و سوگواری نیاسودند
سران سپاه پیراهن دریدند دم و بال ستور ببریدند براهین نا روا انجیب و راست زمر و دون عز بود
نعره بر خواست و چون روز شد از سر تحسر و تاسف روی بتجهیز و تکفین میت آوردند و بنا بر وصیت
هندوشاه خزانچی بغسل اشتغال نمود و مولانا قطب الدین صدر در تعلیم سنن و واجبات امر شرع
شروع فرمود و چون از آن مهم باز پرداختند اعاظم امرا مثل بردی بیک ساد بوغا و برادرش شیخ نور الدین
و شاه ملک و خواجه یوسف و دیگر خواص و مقربان با هم اتفاق کرده سوگند خوردند که مخالفت یکدیگر
نکنند و از مقتضی وصایای حضرت صاحبقران مغفور در نگذرند و امیرزاده پیر محمد جهانگیر ملک
عهد دانسته تخت سمرقند برو سپارند که نشیب امور عزت و مذلت نزدیک و دور در قبضه قضا
و قدر است و سعی عباد در آن باب بی فایده ملک وهاب هر کرا خواهد دهد و چون هنوز غنیم در قفش بجانب
ختای متوجه نشده بود ارباب فتنه را تا بار از تغیر لباس و فریاد و فغان مانع می آمدند تا دشمنان
بزودی بر کیفیت حال اطلاع یابند جهات کسوف کل در وسط السماء جهان پنهان ماند
تا از طوفان نوح درین دریا چگونه بوضوح نرسد و القصه امراء عظام بعد از تقدیم مشورة با
خواتین واجب الاحترام کس فرستاده امیرزاده سلطان حسین روان کرده پیغام دادند که مرحوم حضرت

صاحبقران

صاحبقران قوی شده باید که جریده متوجه گردد و خضر قوچین را با نوشته بجانب غزنین روان
ساختند و امیرزاده پیر محمد را از رحلت آنحضرت و ولایت عهد و دوام مقامی او خبردار کنند تا در
تعجیل بتختگاه سمرقند شتابد و شاه زادگان و حکام که در ممالک محروسه بودند مکاتبات ارسال نموده از
وقوع آن حادثه آگاهی دادند و در محافظت بلاد و ترفیه حال عباد و دفع مخالفان و قمع معاندان مبالغه
کردند شیخ تیمور قوچین را بجانب هرات پیش امیرزاده شاه رخ فرستادند و علی درویش که بسلاطین اشتهار
داشت متوجه تبریز گشت که امیرزاده عمر بن امیرزاده میرانشاه را از صورت واقعه خبر دهد و او تیمور بجانب
بغداد پیش امیرزاده میرانشاه و امیرزاده ابابکر شتافت و دیگری بطرف فارس و عراق در حرکت آمد
و بعد از ارسال رسل شاه زادگان و آقایان و امرا که در اترار بودند و شب پنج شنبه هشتدهم
ماه مذکور وقت نماز خفتن آن صاحب ناموس را در محفه از شهر بیرون آوردند و در همان شب
از آب خجند بر روی یخ گذشته در دو فرسخی اترار در میان بیشه فرود آمدند و در آنجا باز عنان تمالک
مالک و ملوک از دست رفته جزع و فزع بسیار کردند بتخصیص خواتین که خود را در عرصه هلاک
آوردند و چون نوحه و زاری آقایان از حد در گذشت امرا پیش آمده بزلال نصیحت آتش اندوه و حزن
ایشان را فی الجمله تسکین دادند و بعد از آن امرا بحضور خواتین و آقایان در باب یورش ختای شوره
کردند و با یکدیگر گفتند که حیف باشد که لشکری چنین عظیم که در استعداد و آراستگی ایشان هیچ در
نمی آید بی نیل مقصود باز گردند مجموع آقایان و شاه زادگان و امرا که حاضر بودند رفتن جانب ختای
را صواب شمردند و رایها بر آن قرار گرفت که در رکاب امیرزاده ابرهیم سلطان که حضرت صاحبقران
با خود داو را بادشاهی بر گرفته متوجه دیار بت پرستان گردند و بعد از اقامت مراسم جهاد و استیلا
بر معاندان معاودت نموده بموجب وصایای حضرت صاحبقران مغفور عمل نمایند — تو خود بمی
داوری رفتار خدا بخشد و چون مشورة مذکور برین نهج مسطور قرار یافت نعش صاحبقران مغفور
را مصحوب خواجه یوسف و علی قوچین و زمره از خواص روانه سمرقند گردانیدند و مبالغه کردند که
بتعجیل رانند و در راه بیک جا بنباشند و ایشان بران امر مبادرت نموده و در حرکت مسارعت نمودند
شب دوشنبه بیست و دوم شعبان تابوت محفوف برحمت لاهوت رسانیدند بسمرقند و در گنبدی
که جهت آسایش و آرامش تعین یافته بود بر نهج شرع شریف و سنت حنیف بخاک سپردند و بعد از
ارسال جنازه مغفرت مآل حضرت صاحبقران بی همال حضرات عالیات سرای ملک خانم و تکل خانم و تومان
آقا با دیگر خواتین و امیرزاده الغ بیک بجانب سمرقند روان شدند و امیرزاده ابرهیم سلطان و امرا
نوئینان بنیت غزا و جهاد مشرکان ختای رایت جهانگشایی برافراشتند و چاشت همان روز بدولت
و اقبال سوار شدند و از آب سیحون گذشته و یکفرسخ رانده در جانب شرقی اترار بجار جوی فرود

امدند و در انجا ایلجیان بجانب دست راست پیش امیرزاده خلیل سلطان و امراء عظام در تاشکنت و
شاهرخیه بودند فرستادند و باز نمودند که ما نعش محفوف برحمت و مغفرت غفران حضرت صاحب
قرانرا بسمرقند فرستادیم و خواتین و اقایان نیز از عقب متوجه انجانب شدند و داعیه یورش ختای و
امضای عزیمت پادشاه جهانگشای تصمیم یافته و هم چنین بطرف دست چپ کس پیش امیرزاده سلطان
حسین فرستادند و از صورت قضیهٔ مذکور اعلام دادند و پیغام کردند که با لشکر توجه نموده نوعی سازند
که در موضع جوکال ملاقات شود تا باتفاق متوجه غزا شویم و حکایت قرایست در جنب فرنجی ازاد
بجانب شرقی **ذکر معاودت میرزا سلطان حسین بعزم جلوس بر تخت فرمانروائی مرزبوم و معذب
بانواع تفرقه و تعب و محنت** جون خبر وفات حضرت صاحبقران مغفور بامیرزاده سلطان
حسین رسید لشکر دست چپ را که با او بودند پراکنده ساخت و اسبان بعضی از ایشان را گرفته
با سه هزار کس دو اسپه بتعجیل عزم سمرقند کردند تا شاید بر جوی در آیند و در شهر اندازند و اعلام شکوه و شهریاری
برافرازد و ایلجی که بجانب او رفته بود در همان روز باز امد و خبر او درد و بنابر انکه وقتی عجب بود و خوف و
هراس بر ضمایر ارباب بصایر استیلا یافت و چون امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک بر حقیقت
قضیه اطلاع یافتند نوشته بضابط سمرقند ارغونشاه فرستادند مشعر بانکه امیرزاده سلطان
حسین با اقایان مخالفت اغاز کرده و لشکر را بهم زده با هزار دو اسپه متوجه انجانب شده است
باید که در محافظت شهر مساعی جمیله مبذول دارد و او را باندرون راه ندهند و اگر میسر شود حیلتی
و اگر فتنه و بند کرده نیکو نگاه دارد و پیش حضرات عالیات نیز کس فرستادند و از مخالفت امیرزاده
سلطان حسین اگاهی دادند و التماس نمودند که بهر جا که رسیده باشند توقف نمایند که مبادا کان
نیز از عقب میرسیم و بخواجه یوسف نیز سرعی ارسال نموده پیغام دادند که در محافظت محفه دقایق
رعایت حزم و احتیاط مرعی دارد و از استعجال هرچه تمامتر بشهر رساند که دور نیست که امیرزاده سلطان
حسین خود را بوسیلهٔ نعش بشهر افکند و اتش فتنه را التهاب دهد و هم چنین نزد امیرزاده خلیل
سلطان و امرا که در تاشکنت بودند ایلجی با نامه روان کردند و از امیرزاده سلطان حسین شکایت کردند و اظهار
نمودند که جهت مخالفت امیرزاده مشار الیه یورش ختای در حیز توقف افتاد **بیت** افسوس که بار آرزو گشته
و اندیشه کار ما دگر گشت ۞ اکنون صواب انست که شما با مجموع لشکر بموضع اق کجر که جراگاهی فراخ و در علف
زاری معتبرست باز گردید و ما نیز ازین محل توجه بان صوب نمایم و بعد از دولت ملاقات و عزای
حضرت صاحبقران بتمام رسانیم انچه مصلحت اقارب و مقتضی وقت و زمان باشد بدان عمل کنیم
چون از ارسال رسل و رسایل فراغت یافتند شاهزاده ابرهیم سلطان و امیر شیخ نورالدین و امیر شاه
ملک عزم رفتن بجانب سمرقند جزم کردند و امیر بردی بیک ساربوغا باتفاق همکنان در اترار توقف نموده

وشاهزاده

و شاهزاده و امرا از ظاهر شهر بیرون شده لشکریان از استماع مخالفت امیرزاده سلطان حسین تمام
جبه پوشیده در حرکت امدند و عنان توجه بجانب سمرقند منعطف ساختند از اب سیحون بکذشتند
و مقارن عبور ایشان یخ بشکست و سه شتر خزانه با بار در اب فرو رفت و ایشان قرب سیحون
فرود امده و جهار پایان جو خورده شاهزاده و ملازمان از انجا شبکیر کردند و از غرایب حالات انکه
پیش از وصول ایلجی که از انجا رفته بود خبر مخالفت امیرزاده سلطان حسین را شاهزاده خلیل سلطان
و نوینان بلکه جمیع افراد لشکریان شنیده بودند و از استماع این واقعه دهشت و حیرتی که از حضرت
صاحبقرانی داشتند بمت تضاعف پذیرفته امیرزاده احمد ولد شاهزاده عمر شیخ و امیر خداداد حسینی
و امیر یادکار شاه ارلات و امیر شمس الدین عباس و امیر برندق و دیکر سرداران بی انکه فرستند و با
حضرات عالیات و شاهزادکان و امرا مثل امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک مشورت کنند امیرزاده
خلیل سلطان را بپادشاهی برداشتند و دیکر وارثان ملک را نابود انکاشتند و چون خبر بیعت امرا و لشکر
سپاه با امیرزاده خلیل سلطان در اثنای راه بحضرات عالیات و شاه ملک رسید مکتوبی بر سبیل سر
در قلم اورده فرستادند که این امر ناپسند مخالف قول حضرت صاحبقرانی است چه انحضرت فرموده
که بعد از من امیرزاده پیر محمد جهانگیر قایم مقام باشد و ما سلطانا بسلطنت مرد دیکری همداستان
نیستیم و طریق متابعت و مطاوعت امیرزاده خلیل سلطان سلوک نخواهیم داشت و ما را توقع جنان
بود که اکر دیکری ازین مقوله سخنی در میان اورد بزجر و دفع او مشغول شوید نمیدانستیم که از شما با
وجود کیاست و کاردانی امری که خلاف وصیت حضرت صاحبقرانی باشد صدور یابد و بنهاد که
بخیالات فاسد مردم نادان همداستان نشوید و جهرهٔ مروت و فتوت را بناخن بیعهدی و بیوفائی
نخراشید و خاک بیانداری در دیدهٔ مردمی مپاشید تا از بدنامی و دشمن کامی ایمن باشید و چون
این نامه بامرا رسید از کردار خود پشیمان شدند و ندامت فایده نداشت و با وجود که کار از دست
رفته بود امیر برندق را فرستاده در مقام تلافی امدند **امدن امیر برندق بجانب خانه پیش سرداران شاه
و رفتن امیر شاه ملک بپای تخت و راه نایافتن از مساعدت بخت**
چون بموضع اقسولات مضرب خیام شاهزادکان و حضرات عالیات کشت امیر برندق بن جهان
شاه از جانب تاشکنت رسید و بعد از اقامت مراسم سوکواری و تعزیت مکتوبات امیر خداداد و امیر
شمس الدین عباس را در خلوتی بامیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک داد و مضمون انکه ما این همه
بیعت امیرزاده خلیل سلطان را جهت استقامت مملکت و استدامت دولت پیش کرفتیم چه اندیشه کردیم
که اکر درین زودی ملک را حارسی و ملت بیضا را ضابطی پیدا نشود خللها زاید و فتنها روی نماید که تدارک
ان از دایرهٔ اختیار و اقتدار دشوار باشد و بر شما روشن است که هرگاه که عرصهٔ ممالک را نگهبانی

باشد بعد چنان کرد در انتظار چنین روزی عمرها گذرانیده اند سرکشی آغاز کرده پای از حد خویش بیرون
نهند و با اطراف ولایت تعرض رسانند و کار چنان بود که شاه دین امر جهانستان باشید و چون دانستیم
که حضرت صاحبقران بخلاف این وصیت کرده از کار رو گرد از خویش پشیمانیم و هر چه شما در باب امضاء
وصیت آنحضرت مصلحت بینید بتقدیم رسانید امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک چون بر مضمون نامه
امرا و ما فی الضمیر امیر برندق اطلاع یافتند گفتند ما باری تغییر و تبدیل نفرموده و دل بر نعمت خود داده ایم
داد و حکم امیرزاده خلیل سلطان را گردن اطاعت و انقیاد نخواهیم نهاد و امیر برندق ایشان را استحسان
نموده و در حضور شاهزادگان عهد کردند و سوگند خوردند که از مقتضی وصایای حضرت صاحب
قران در نگذرند و دیگر امیرزاده پیر محمد جهانگیر را هیچکس ولی عهد و قائم مقام آنحضرت نشمرد و امیر
شیخ نورالدین بدین سبب بار دیگر با امراء عظام مثل خداداد حسینی و یادگار شاه ارلات و شمس
الدین عباس و دیگر سرداران و اعیان سپاه مکاتیب دادند و ایشان را از نقض عهد امیرزاده خلیل
سلطان ترغیب و تحریص نمودند و مکتوب را با امیر برندق تسلیم نمودند و پیغام زبانی فرستادند که خطا
از شما صدور یافته بهر حال تدارک آن نمایند و ملازمت درگاه امیرزاده پیر محمد از جمله سعادات نزدیک دانید
و توقع آن بود که امیرزاده خلیل سلطان نیز در مقام اطاعت شاهزاده مشار الیه آید و در این باب
عهدنامه نوشته بفرستد چنانچه در سمرقند بما رسد تا ما از اینجا وارث ملک او را سال نمائیم و امیر برندق
با مکتوبات مراجعت نموده روی بجانب تاشکنت نهاد و در وقت دیگر شاهزادگان و خواتین سرایک
با چشم گریان و دل خونین از آن منزل کوچ کرده متوجه سمرقند شدند و امیرزاده الغ بیک و امیر شاه ملک
و طایفه از لشکریان بطرف دست راست از راه در حرکت نمودند و امیرزاده ابراهیم سلطان با امیر شیخ
نورالدین و جمعی از امرا و سرداران بدیگر طرف از طریق توجه نمودند و رمه و گروه بتعجیل تمام راندند
تا پیش از ظهور خلیل بسمرقند آمده بر توالغات بضبط و دارائی ممالک اقدام نمایند و چون بعد از قطع منازل
بموضع فرجق نزول فرمودند و بمشورت و صوابدید همگنان امیر شاه ملک از پیش راندند و چون بحوالی
سمرقند رسید شهر مضبوط یافت چه ارغون شاه بنا بر مواعید امیرزاده خلیل سلطان و اشارت
او که امیر شیخ نورالدین را و امیر شاه ملک که متوجه آنصوب بند بخت گاه رانده اند در دقایق حصار بکوشید
فرو نگذارد از تعد برج و باره استحکام داده در مقام ممانعت پای ثبات فشرده بود و امیر شاه ملک از در
شیخ زاده که بر سر راه ماست و دروازه چهار راهه شتافت که امیر خواجه یوسف و ارغون شاه و سایر
سرداران سمرقند آنجا بودند و گفت و شنید واقع شد ارغون شاه و امیر شاه ملک را در شهر نگذاشت
بر این بهانه تمسک جسته جواب داد که من بموجب فرموده و نشان صاحبقران مغفور ضابط این دیار ام
و امیرزاده پیر محمد جهانگیر ولی عهد و قائم مقام آنحضرت هرگاه که پادشاهزادگان بر پادشاهی اتفاق

نمایند و حق نقش را بر فرق خویش این خطه مزین سازد و من بنده کمر طاعت بسته و دروازه گشاده
شهر تسلیم نمایم امیر شاه ملک چون دانست که ارغون شاه بوعدها امیرزاده خلیل سلطان فریفته شده
هیچ گونه دروازه باز نخواهند کرد با چشمی پر نم مشحون باندوه و الم بازگشت و چون از آب کوهک عبور نمود
دید که حضرات عالیات و شاهزادگان بسرای علیاباد رسیده اند صورت حال تقریر کرد و اخبار از بطون
ارغونشاه دریافته بود باز نمود از غصه این قصه جراحت فرقت حضرت صاحبقران تازه شد و بسیار
بگریستند و بعد از توجه و زاری هم آنجا نزول کردند و خواتین و امرا اجتماعی کرده از اصلحت دیدند که
متوجه بخارا شوند امرا حضرات عالیات سرای ملک خانم و تومان آقا صواب آن دانستند که امیر شیخ نورالدین
بسمرقند رود و امیر خواجه یوسف و ارغون شاه و سایر سرداران با حشمت و جاه را نصیحت کند شاید که
موثر افتد و عاقبت را بنا بر صوابدید ایشان قرار گرفته امیر شیخ نورالدین از برق و باد سرعت بر استعاره
نموده روان شد و چون بدروازه چهار راهه رسید مردم اندرون را از بان رفق و مدارا پندها داده
هر چند در اصلاح مزاج ایشان کوشید بجائی نرسید و بجز جواب ناصواب از آن جماعت سخنی نشنید
و حق مشی وعید تا در صلاح و فساد این امر بحضور یکدیگر بحث کنیم و سلوک طریقی اختیار کنیم
که موجب خسارت و ندامت نباشد و ملتمس او اصلا قبول نیفتاد و دروازه نگشادند امیر شیخ نور الدین
نیز بالضروره بی نیل مقصود مراجعت نموده بعلیاباد رسید و کیفیت حال پیش شاهزادگان و
خواتین باز راند **ذکر دویدن امیر برندق بتاشکنت و میل امراء به احضار وصیت حضرت صاحبقران**
و مخالفت بعضی نوئینان با امیرزاده خلیل سلطان سابقا سمت گذارش پذیرفت که امیر
برندق در اشتولات بخدمت شاهزادگان و حضرات عصمت سمات رسید و با امیر شیخ نورالدین
و امیر شاه ملک در باب تمشیت وصیت حضرت صاحبقران مغفور عهد و پیمان بسته با مکتوبات
آن دو امیر و پیغام ایشان بطرف تاشکنت بازگشت القصه چون امیر برندق بمقصد رسید مکتوب
امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک را با امراء بزرگ رسانید و پیغام ایشان بگذارد و آن جماعه از بیعتی که
با امیرزاده خلیل سلطان کرده بودند بغایت پشیمان شدند باتفاق گفتند که تاج و تخت آن بیگجی ایست
که حضرت صاحبقران حوالت او فرموده و ما تغییر و تبدیل بوصایا امیر کبیر را نخواهیم داد و مجموع در آن
باب عهد و پیمان بستند و در مجلس عهدنامه نوشته که هر کس مهر خود بر آن نهاد و امیرزاده خلیل
سلطان نیز بمقتضی وقت بر حسب ضرورت بدان صورت رضا داد و آن صحیفه را بخط و مهر خویش
موشح ساخت و التمش را با عهدنامه و بیلاکات و ترکات برسالت پیش امیر شیخ نورالدین و امیر شاه
ملک روانه داشتند تا از آنجا بتعجیل شتافته از آن پادشاه زاده ولی عهد امیرزاده پیر محمد رسانند و
امیرزاده خلیل سلطان در حین توجه التمش را طلب فرموده با او گفت که نیاز بندگی ما با امیرزاده پیر محمد

برسان و بگوی که شما را ولی عهد و قایم مقام حضرت صاحبقران دانسته و میدانیم و بنا بر مقتضی وقت
برین کار جسارت نموده بودیم اگر چه امیرزاده خلیل سلطان بحسب ظاهر باتفاق نوئینان امثال
این سخنان میگفت اما در معنی چنان شیفته جمال عروس ملک بود که هیچ گونه چشم از مطالعه غنچه جمال
او بر نمیداشت و از باطن خود رخصت نمی یافت که آسان آسان دل بر مفارقت او نهد عروس ملک
که مهرش بریده اند بتیغ مگر بتیغ توان کرد قطع مهر او کردن و جمعی از امرا و خواص که در آن اندیشه با شاه
زاده همراز و هم آواز بودند در خلوت با او گفتند که من غلب سلب هر که غالب شد ربود و این سخن مشهور است
و این حدیث در نسخ مذکور است والملک بعد ابی لیلی لمن غلبا فرصت غنیمت باید شمرد و هر چند زودتر
خود را بسمرقند باید افکند و بر تخت کامرانی نشستن و در گنجها باز کردن درین وقت بسهولت دست می
دهد و اگر فرصت فوت کرده پشیمانی سود ندارد و داعیه امیرزاده خلیل سلطان از استماع امثال این
کلمات رسوخ یافت لاجرم اسبان و شتران حضرت صاحبقرانی و شاهزادگان را که در آن نواحی و
حوالی یافت مجموع بر امرا و نوئینان و خواص و مردم عراق که بدو منتسب بودند و اغناق زندگانی میکردند قسمت
نمود و بعضی از نقود و رخوت و اسلحه لشکریان که در آن حدود بود متصرف شده بایشان داد و با دماغی
از سودای سلطنت مملو روی توجه بتختگاه سمرقند نهاد و چون قریب باب سیحون رسید نزول فرمود
و قرار چنان یافت که نخست امیر برندق از پلی که بر کشتی در بالای شاهرخیه بسته بودند با لشکر انعاد
گذار نماید آنگاه شاهزاده عبور نماید و بعد از آن سایر امرا بگذرند و امیر برندق پیش ازین در خفیه
با امیر خداداد و امیر شمس الدین عباس گفته بودند که من داعیه آن دارم که بشاهزادگان و امیر شیخ
نور الدین و امیر شاه ملک بپیوندم که چنین عهد کرده ام و ایشان در جواب گفته بودند که ما نیز از
مقتضی وصیت حضرت خاقانی بیرون نخواهیم جست و بسلطنت امیرزاده خلیل سلطان
راضی نخواهیم شد و عزم آن داریم که از موکب تخلف نماییم و بر طرف ناجق حرکت رویم و امیر برندق و
دستم طغا بوغا و عبد الکریم و حاجی سیف الدین بسیحون رسیده از پل بگذشتند امیر برندق بقطع
جسر امر فرمود تا از پی ایشان بتکامیشی کسی از آب روان نتوان گذشت و باشارت او الاغ پل بستر
را از خشت و نی و غیر آن پریشان ساختند و خود متعاقب از عقب شاهزادگان روی بسمرقند نهاد
تا آن عهد که از تار عنکبوت واهی تر بود بیرون آمده باشد و از آنجانب امیر خداداد حسینی و امیر
شمس الدین عباس با ملازمان خود از امیرزاده خلیل سلطان روی گردان شده بطرف ناجق حرکت
کردند و چون شاهزاده مشار الیه از خلاف امرا آگاهی یافت بی دغدغه خاطر بکنار آب آمد و بر بستن
جسر امر فرمود لشکریان در هم آنجا پلی بهتر از آن مرتب ساختند و روز دیگر شاهزاده والاگهر با جمیع
لشکر از پل بگذشتند و چون امیر برندق بحوالی دوابه رسید جلال باورچی را در آنجا دید که از قتول

شاهزادگان و خواتین گریخته باردوی امیرزاده خلیل سلطان میرفت و جلال قضیه رفتن امیر شاه
ملک و وا ماندن ارغونشاه و در آمدن بشهر تقریر کرد و امیر برندق از نقض عهد و پیمان هیچگونه نیندیشید
و فی الحال از آن راه که آمده بود بازگشت و روی توجه ببارگاه امیرزاده خلیل سلطان نهاد و خجل و منفعل
بموکب شاهزاده رسیده زبان معذرت برگشاد و بتجدید عهد قیام نموده از ارباب ایمان مغلظه شد و کرامی
و دستم طغا بوغا که در راه از امیر برندق تخلف نموده بود به بقیه لحضرات عالیات و شاهزادگان
حمیده صفات رسیده صورت حال باز نمود و امیرزاده خلیل سلطان با اتباع آن عهد نامه که در مصاحبت
التمش بامیرزاده پیر محمد فرستاده بودند فراموش کردند و رایت تسلط برافراشته متوجه سمرقند شدند

ذکر توجه امیرزاده الغ بیک و امیرزاده ابراهیم سلطان با امرا از جانب بخارا و توجه حضرات عالیات
بطرف سمرقند و وصول بدانجا و اقامت در شهر بخارا

چون خبر تجدید بیعت امرا بامیرزاده خلیل سلطان رسید و توجه ایشان بسمرقند مسموع امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک
گشت با جگر خونین صورت حادثه را معروض امرا و خواتین گردانیدند و گفتند که چون مهم بدان
مرتبه رسیده صواب چنان می نماید که ما در رکاب شاهزادگان جوانبخت عازم بخارا شویم و شاهزاد
گمان نماید و حفظ ملک بی باشند بسمرقند روند و از آنجا بملازمت امیرزاده پیر محمد جهانگیر شتابیم
و اگر توفیق رفیق کرده چنانچه باید و شاید بمدد خواهی که از نعمان پیمان شکن قیام نماییم حضرات
عالیات امرا صادق بنیاد برین رای استحسان نمودند و امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک از مجلس
خواتین بیرون آمده خواص و مقربان حضرت خاقان منصور را که اصول آن زمره حق شناس الحشر
فوجین بود و توکل قرزا و حسن جنداول و ارسلان خواجه و استوی و شمس الملکی و موسی و کمال
و قنبری و وفادار که فی الحقیقة باسم و رسم او وفادار بود جمع آورده و در بهم شورة با ایشان در
میان نهادند که داعیه ما چنانست که بخدمت امیرزاده پیر محمد که بحکم وصیت ولایت عهد تعلق باو
میدارد شتابیم و شرف بساط بوس او دریابیم رای شما درین باب چه اقتضا میکند الجماعة متفق الکلمة
جواب دادند بیت چو عاشقان بوفا جان کشند در پایش ٭ امید هست که ما نیز در قدم باشیم ٭ امثال
مثال صاحبقران بی همال در حیات و ممات آنحضرت از جمله واجبات است و در کل احوال از متعلق
مفترضات و ما در اجرای فرمان واجب الاذعان از مضمون کریمه واطیعوا الله واطیعوا الرسول و
اولی الامر منکم تجاوز جایز نخواهیم داشت و امیرزاده پیر محمد جهانگیر را حاکم و دیگر شاهزادگان
محکوم انگاشت و سایر خواص و مقربان حضرت صاحبقرانی نیز با ایشان در آن امر متفق بودند
و چون عزم بخارا تصمیم یافت شاهزادگان عالیمقام امیرزاده الغ بیک که از برادر بچهار ماه و کسری
بزرگتر بود و حضرات عالیات وداع کردند و با چشمی نمناک جامه صبوری چاک زده متوجه بخارا

کشتند و امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک با سایر دولتخواهان در کار ایشان مسکوری دوان
شدند و در عشر اول رمضان نزدیک بسمرقند رسیدند و رستم برلاس که او را از پیش روانه بخارا
گردانیده بودند و برادرش حمزه حاکم آنجا بود باستقبال شتافت و در ظاهر شهر بسر قرا ایوب صاحب
امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک و رستم برلاس تجدید با هم عهد بستند و در رمضان مذکور از
آنجا سوار شده بقلعه بخارا در آمدند و بعمارت و زیادتی استحکام آن مشغول شدند و چنان
قرار یافت که شاهزادگان و امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک در قلعه باشند و ضبط یک دروازه
که بر شهر گشوده است با نصف قلعه بامیرزاده الغ بیک و امیر شاه ملک داشته باشند و دیگر دروازه
که بجانب بیرون بازارست با نصف دیگر قلعه متعلق باهتمام امیرزاده ابرهیم سلطان و امیر شیخ نور
الدین بود رستم برلاس و برادرش حمزه و التمش و توکل قرقرا و دیگر امرا و سرداران در شهر قرار گرفتند
بیت خوش گرفتند حریفان سر زلف ساقی ، گر فلکشان بگذارد که قراری گیرند ، و بر نهج مذکور
هر کس بکار خویش و ضبط دروب و غیر آن مشغول شدند و از انجانب حضرات عالیات و دیگر شاه
زادگان چون باتغرا اغل و سعد وقاص و سیورغتمش و غیرهم با نوکران خاصه و توق و علم و طبل و علم
صاحبقران مغفور متوجه سمرقند شدند و لباس سیاه و کبود پوشیده و شعار عزا هویدا کرده و با ناله و
زاری آیین سوگواری بدروازه چهار راهه اعیان اندرون توهم بی جایگاه بیخود راه داده ایشان را از
بی طریقی بیخود راه نداده و ایشان با خاطر مجروح و دل پریشان در باغ امیرزاده شاهرخ که قریب به
آن دروازه واقع است فرود آمدند و شبی که از صبح روز قیامت نشان میداد در آنجا گذرانیده چون
چشمه خورشید با چشم خون فشان طلوع نمود دروازه باز کرده حضرات عالیات را با شاهزادگان
اغرق بشهر در آوردند و خانقاه امیرزاده محمد سلطان که مرقد حضرت صاحبقران آنجا بود محل نزول ایشان
گشت آغایان سرها گشاده و سینها خراشیده غلغله در زمین و زمان انگندند خواتین و شاهزادگان
و امرا و ارباب عمایم مثل خواجه عبد الاول و خواجه عصام الدین و عالم ربانی امیر سید شریف جرجانی و
امیرک میر دانشمند و غیرهم تغییر لباس کردند و حاضر شدند و حالتی دست داد که خامه سیاه عمامه از
اداء شدت هنگامه ماتم و قیامت است و چون بغیر از شکیبایی چاره ندید بعد از چند روز بساط تعزیت
در نوردیدند ذکر وصول امیرزاده خلیل سلطان و جلوس او بر تخت صاحبقرانی
امیرزاده خلیل سلطان با امرا و لشکریان از تاشکند راند و چون نزدیک بسمرقند رسیدند امیر
خواجه یوسف با شاه و پیشکش از شهر بیرون آمده در قریه شیراز که از آنجا تا سمرقند چهار فرسخ است
بعز بساط بوس سرافراز گشت و مجموع اکابر و اعیان آن بلده فاخره از سادات و علما و قضات به
استقبال استعجال نمودند و چون گذار آب کوهک معزز به خیام سپاه نصرت پناه گشت ارغون

شاه با مفاتیح دروب قلعه و شهر و مقالید خزاین بخدمت شتافت و مجموع را بکاشتکان شاه
زاده خلیل سلطان سپرد و بر حسب اختیار مولانا بدر الدین منجم شاهزاده مشار الیه در شانزدهم رمضان
سنه سبع و ثمانمایه که آفتاب در برج حمل بود رایت عز و شرف بر افراشته بود بشهر در آمد و داغ و ختم بر
و کار ایجت تصرف آورده و ملاحظه وصیت حضرت صاحبقرانی فی الجمله کرده امیرزاده پیر محمد جهانگیر
که پسر امیرزاده محمد سلطان بود و برادر زاده امیرزاده محمد پیر ولی عهد بجانی برداشت و اسم او را علی
الرسم در اوایل مناشیر می نوشتند و امیرزاده خلیل سلطان بی مانعی و منازعی در تمشیت امور سلطنت
شروع نمود و در تاریخ جلوس او این مصرع گفته اند که تاج در سر خلیل نهاد و بعد از دو روز بخانقاه
امیرزاده محمد سلطان که تربت صاحبقران مغفور آنجا بود رفت و کلاه تعزیت از سر گرفت مجموع شاه
زادگان و آغایان و امرا و نوینان و تمامت اکابر و اشراف بزرگان و اعیان اقطار و اطراف بزرگان
و سغنیان مملکت با لباس سوگواری در گریه و زاری آمدند و بعد از تقدیم مراسم عزا شاهزاده عالمیان
نذور و صدقات فراوان بارباب احتیاج و مستحقان رسانید و در آن چند روز چندان آش بمردم داد
که قافله جوع از معده گرسنگان مدة الحیوة رخت بر بست و شعرا و فضلا قصاید غرا در مرثیه حضرت
صاحبقران مغفور گفته بعرض رسانیدند از آن جمله خواجه عصمت الله بخاری گوید که مطلعش اینست
بیت ای فلک خرگاه ویران کن که سلطان غایبست ، تخت گو بر خاک بنشین چون سلیمان غایبست
و چون روزی چند از جلوس شاهزاده بگذشت و این تعزیت منقضی گشت ظهور کرد شاهزادگان و خواتین
و نوینان اغر و تکین را از کسوت عزا بیرون آوردند و قات هم را بخلعتهای فاخر و جامهای طلادوزی زر
دهند و خواص و مقربان و اعیان و تاشیغیان بلکه عموم خلایق را بانعامات وافر خشنود و شاکر و مرفه
و آسوده خاطر گردانید و در گنج بگشاید و لشکریان از زر و گوهر توانگر ساخت و طاعت گذاران فرمان او تا
را کاد بند شد ندا تلاف و اسراف بمرتبه رسیده که نقود مضروبه بترازوی و کیل تقسیم می یافت و زر بجوالها
بلکه بقطار می بردند تا در اندک زمانی گنجهای گران تلف گشت و مملکت و حکومت امیرزاده خلیل سلطان
در معرض زوال و معرض انتقال آمد چنانچه شرح آن در محل خود بیاید ان شاء الله ذکر اسامی اولاد
حضرت صاحبقرانی صاحبقران دین داد و دین جهان تا با جا رسی و شش پسر و نبیره و نبیره زاده از ذکور و
اولاد یادگار گذاشت میرانشاه در سن سی و هشت سالگی بود با هفت پسر و نبیره ابا بکر بیست و
سه ساله بود و پسر ابا بکر نه ساله عثمان چلبی نه ساله عمر بن میرانشاه بیست و دو ساله خلیل سلطان
بیست و یکساله ایجل دو ساله سیورغتمش شش ساله و شاهزاده جوانبخت شاهرخ بهادر در سن سی
و هشت سالگی با هفت پسر الغ بیک و ابرهیم سلطان هر دو در سن یازده سالگی بایسنغر هشت ساله
سیورغتمش شش ساله محمد جوکی سه ساله جان اغلان دو ساله بایدوی یکساله از نسل شاهزاده مرحوم

جهانگیر یازده نفر چه امیرزاده محمد سلطان سه پسر مانده بود جهانگیر نه ساله سعد وقاص شش ساله یحیی
پنج ساله و امیرزاده پیر محمد جهانگیر دو پسر نه ساله کی بود بزرگتر آن محمد قید نه ساله خالد هفت ساله
بوزنجر سعد وقاص سنجر قیصر جهانگیر دو پسر و امیرزاده شاهزاده مرحوم سعید شهید عمر شیخ بهادر
نه پسر و پسرزاده بودند پیر محمد دو پسر و شش ساله کی بایکیرا عمر شیخ هفت ساله رستم دو پسر
و چهار ساله کی بود و پسر عثمان شش ساله سلطان علی یک ساله اسکندر بن عمر شیخ و یک
ساله احمد هشت ساله سیدی احمد یازده ساله بایقرا دوازده ساله حضرت صاحبقران مغفور را
این سی و شش پسر و نبیره و نبیره زاده بود که دیده دولت از مطالعه جمال ایشان روشن و اینه بخت
ارباب مخالفت از شمشیر مصقول ایشان تیره بود ذکر جلوس شهریار عالی شأن سلطان مکان شاهرخ
بهادر سلطان بر سریر ملک ایران بپای تخت هرات چون خبر واقعه هایله حضرت صاحبقران
مغفور بدار السلطنت هراة رسید که سرور دریای سلطنت و خلف صدق آنحضرت الذی انحصر
بوجوده العدل والرافت سلطان السلطنت والخلافت شاهرخ بهادر افسر خسروی از سر و خلعت
شهریاری از بر بینداخت شعر بچنگ کشتن و کر بودن آرزو شدمست * زبان و گوش کسی چون حدیث گفت
شنید * کدام سر که چو در گوش او شد این آواز * ز راه دیده او خون دل برون ندوید * خیل محرمت و معرکه
برصحن سینه مبارکش و افواج حزن و اندوه در ضمیر انورش نزول ساخت خواص حضرت و عظماء دولت
جبهه خضوع و خشوع بر زمین ادب نهاده معروض داشتند که دار دنیا محل حوادث و تزلزل و وزارات
بیت در وحش وکان ثبات و بقا خطاست * خلود در جهان انجیل محالات است و ثبات در آن از
ممتنعات اگر حضرت صاحبقرانی بخت کامرانی وداع فرمود الحمد لله والمنه که فرزندان ارجمند او
استعداد ملکداری و استحقاق شهریاری بر وجه اتم و اکمل دارند بیت گر او را فیض رحمت گشت ساقی
جهان بر وارثانش باد باقی * و در وفات شد تاجش رضا باد * سر این تاجدار از ابقا باد خصوصا آثار
اعمال شاهان نظرگاه دعای نیکخواهان معین ملک و شاید کافر بخش زمام او بقدر تو نیشش
ساده پایه تخت بلندش فلک ابو سرکو سم سمندش جهان آرا پادشاه جهان باد بجا بجز اسب داد کام
ز ان باد رسم جهان گذران است که اگر پدر بزرگوار بدار القرار رود پسر نامدار قایم مقام و سرور بار
شود و اگر اصل را گزندی رسد فرع او بجای او سر کشد بیت درخت برومند چون شد بلند * گر آید
گردون بر او بر گزند * چو از جای بگسلد پای خویش * بشاخ نو آیین دهد جای خویش * هرچند زودتر
پای بر معارج سروری باید نهاد و دست دریا نوال گشاده مرغ دل اقاصی و ادانی و اباعد و اجانب را
بدام احسان و دوام الطاعه را دعان آورد حضرت خاقان سعید سخنان بندگان نیک اندیش را به
سمع رضا اصغا نموده پرتو التفات بر تنسیق امور ملک انداخت و سریر خلافت مصیر بوجود مبارک

مزین

مزین و موشح ساخت و ارکان دولت و اعیان مملکت را بعنایت بیدریغ خسروانه بنواخت منشور واجب الاحترام
در صحبت مهر مانشور باطراف و اکناف ممالک بحر و بر فرستاد سرداران حدود و حکام ولایات احکام عالم
مطیع را بقدم طاعت پیش آمده شرایط مطاوعت و لوازم عبودیت بظهور آوردند گردنکشان خراسان
و سیستان و مازندران و سایر بلدان کمر جانسپاری بر میان بسته متوجه قبله اقبال و کعبه امال شدند
و در اندک زمانی ساحت بارگاه فلک اشتباه سجده گاه جباران شد و در تمام ولایتهای مذکور خطبه
و سکه بنام خجسته و القاب همایون زیب و آرایش یافت چشم فتنه بر خواب رفت و تیغ خلاف در غلاف
قرار گرفت چهره مطلوب عالمیان بر وجه احسن روی نمود و رخسار مراد جهانیان بر وفق دلخواه جلوه
گر آمد و این جلوس فرخنده نشان در ماه مبارک رمضان در دار السلطنت هراة حمیت عن الافات و
النکبات اتفاق افتاد و متعبان حضایر بالاخلو این دولت در بیابان بارگاه حق سبحانه و تعالی اجابت دعوات
مسئلت نمودند ساکنان اقلیم رابع بتخصیص قاطنان خطه خراسان در مهاد امن و امان غنودند چمن
ملک از سحاب رأفت شهریاری تازه و سیراب و ریان شد و چهار باغ مملکت از غایت مرحمت شاهنشاهی رشک
ریاض رضوان آمد الحمد لله علی تواتر نعمائه و ترادف آلائه گفتار در توجه رایات نصرت آیات بجانب
سمرقند و شرح ذکر قضایا و حالات حضرت خاقان سعید بعد از تمکن بر سریر دولت ابد
پیوند خواست که پیش از آنکه خللی بقواعد مملکت حضرت صاحبقران مغفور راه یابد لوای اقتدار و
شوکت بجانب سمرقند برافرازد و خاطر همایون از آن طرف جمع سازد و چون این عزیمت تصمیم یافت
امیر مضراب و امیر حسن صوفی ترخان و امیر علیکه کوکلتاش و امیر خواجه راستی را بضبط و محافظت
دیار خراسان که معظم ملک ایرانست تعیین فرمود و اعلام ظفر پیکر از دار السلطنت هراة بجانب
سمرقند در جنبش آمد و چون بشعور رباط و سید عبد الصمد حاجی سیف الدین را جهت احضار لشکرها
بادغیس روانه آن صوب گردانید و در آن منزل خضر خواجه و شیخ حسن قوچین را بطرف ماوراء النهر فرستاد
تا اخبار آن دیار معلوم کرده بپای سریر اعلی مراجعت نمایند و چون موکب همایون از آنجا کوچ کرده بپل ده
زنگی رسید امیر سید خواجه از جانب سمرقند آمده معروض داشت که امیرزاده خلیل سلطان باتفاق
اعاظم امرا افسر سلطنت و جهانبانی بر تارک نهاده است و بر مسند حضرت صاحبقرانی تمکن تمام
نشسته و در گنج و خزاین گشاده صلای عام در داده است حضرت خاقان سعید خواص دولت و مقربان
بارگاه حشمت را حاضر ساخته بمقتضی کلمه و شاورهم فی الامر قرعه مشورت در میان انداخت هر کس
بقدر دانش خویش سخنی گفتند عاقبت رای بر آن قرار گرفت که چون علم ظفر پیکر عازم دیار ماوراء النهر است
حزم و احتیاط تقاضای آن میکند که دار السلطنت هرات که مقر عز و مستقر شرف بندگان حضرت
اعلی خاقانیست عمارت و مرمتی یابد چه از آن زمان که پادشاه ممالک ستان قطب الحق والدین امیر

تیمور کورکان از اتم فرموده بی دروازه مانده و باروی آن چندان استحکام ندارد که جند حوادث و نوایب
کردد در حکم لازم الانقیاد نفاذ پیوست که امیر جلال الدین فیروزشاه قبة الاسلام بلخ هراة را که بطیب
هوا و عذوبت ما بر همه آفاق و بلدان فضیلت و رجحان دارد فی الواقع معدن علما و فضلا و مجمع ازکیا
صدق و صفاست آبادان و معمور سازد مث کر کسی پرسد ز تو کز شهرها بهتر کدام * کر جواب راست
خواهی گفت او را گو هری * این جهان را همچو دریا دان خراسان چون صدف * در میان آن صدف شهر
هری را گوهری * امیر شاهی که بر وی رحمت نامتناهی باد بزبان ظرافت گفته رباعی شام رمضان خوش
است و کلگشت هرات * با نعره و تکبیر و خروش و صلوات * خوش باش بیا دلی بازار ملک *
چون آب خضر روان شده در ظلمات * القصه امیر فیروزشاه بهراة آمد و در تعمیر بلده فاخره غایة
جهد مبذول داشت چنانچه شرفات سورش از ایوان کیوان بر گذشت و خندق آن در عمق
کاو و ماهی رسیده پوشیده نماند که هراة از شهرهای قدیم است و پادشاهان ذو شوکت در عمارت
و رونق آن اهتمام نموده اند چنانچه از فحوای این رباعی معلوم می شود رباعی لهراسب نهاد است هراة را
گشتاسب در و بنای دیگر بنهاد * بهمن پس از او عمارة دیگر کرد * اسکندر رومیش همه داد بباد * اما عمارت
که تجدید یافت بر عمارة سابق رواج یافت و درین اثنا امیر سید خواجه بموجب فرمان عالم مطیع بجانب
ولایت طوس و مشهد و نسا و باورد و خبوشان بود و سبزوار توجه نمود تا از آن حدود نیک باخبر باشند
و قلعه طوس را جهت شامت علی بیک جون قربانی از آسیب قهر بندگان حضرت صاحبقران خراب شده
بود معمور گردانید و چون موکب همایون حضرت خاقان سعید بلنکر شیخ زاده بایزید رسید امیرزاده
سلطان حسن از جانب ماوراء النهر آمده آنحضرت او را نوازش فرموده و خضر خواجه و شیخ حسن قوچین
که جهة استخبار بجانب امیرزاده سلطان حسن از جانب ماوراء النهر آمده آنحضرت او را نوازش فرمود
و خضر خواجه و شیخ حسن قوچین که بسمرقند رفته بودند رسیدند و اخبار آن دیار شرح بعرض رسانیدند
حضرت خاقانی سلیمان مکانی حمزه قوچین و قراهس امیرزاده خلیل سلطان فرستاده زبان عطوفت
پیغام دادند که پدر بزرگوار که ما در اعتضاد و استظهار بود برحمت ایزدی پیوست و تو امروز مرا بجای
فرزندی و شما برادری و از دو شاهی دو دیده بلکه از جان شیرین عزیزتر و هر چه متمنی تو باشد
از ملک و مال و لشکر مضایقه نیست اما کبر سن و تجربه روزگار و معرفت مقادیر طبقات عساکر و
تمشیت معظمات امور و وقوف بر دقایق لشکرکشی در مهام جهانگیری و جهانداری و خلل تمام دارد
اگر بعضی امرا بواسطه بعد مسافت و مخافت و تطرق فتنه و آفت بجوانبی مملکت اتفاق نموده اند
زیاده التفات ننمایی و از سر بصیرت بیندیشی تا هر چه مصلحت وقت در باری باشد بجوانی مملکت
اتفاق افتد و اردوی همایون از آن خود گذشته بکنار جیحون نزول فرموده بر حسب فرمان بلیغ

و درخلال این احوال امیر شاه ملک از جانب بخارا آمده خبر سلامتی شاهزادگان بعرض رسانید
و انجمعی سبب مزید مسرت و ارتیاح خاطر اشرف اعلی گشت و ایلچی امیرزاده خلیل سلطان بموکب
ظفرنشان رسیده معروض خاقان بلند مکان گردانید که شاهزاده میگوید که ایل و مطیع آنحضرتم
و الوس و مردم ایشان در خراسان مقیم اند و یقین میدانم که حضرت شهریاری خراسان را خالی نخواهد
گذاشت و هیچ بنده شایسته تر و بایسته تر از این بنده نخواهد بود اگر لطف فرموده معاودت فرمایند
این بنده مال و خزانه ارسال نماید و در وظایف عبودیت و طاعت داری تقصیر و اهمال از خود راضی
نکرد و حضرت خاقان سعید ملتمس شاهزاده خلیل سلطان را بانجاح مقرون داشته عنان عزیمت
مراجعت منعطف ساخت و امیر شاه ملک را بخارا فرستاد و شاهزادگان طلب داشت و چون رایات
نصرت شعار بحوالی اندخود رسید امیرزاده سلطان حسین توجهی بجایگاه بجنورد داده از اردوی اعلی
فرار نمود و درین اثنا خبر بخارا رسید که امیرزاده خلیل سلطان با لشکری گران از سمرقند بر وفاء عهد
بکنار آب نزول فرموده و بواسطه مخالفت و ستم برلاس امرا که آنجا بودند بخارا گذاشته و در رکاب
هر دو شاهزاده عالیجناب از آب گذشته باردوی اعلی پیوستند و امیر عبدالصمد حاجی سیف
الدین لشکرهای بادغیس را سر کرده شرف پابوس دریافت و حضرت خاقان سعید بدو کرد
شنیده که امیر بیرعلی تاز امیرزاده خلیل سلطان مفارقت نموده بلخ آمد و آنحضرت امیر شیخ
لقمان برلاس و امیر جرکس و امیر یوسف خواجه داروغه را منصوب گردانید و درین اوقات ازپیش
امیر شاه ملک که پیش ازین بر حسب اشارت بضبط کار آب رفته بود عرضه داشتی بپایه سریر
اعلی رسانید که از طرف سمرقند امیرزاده میرک احمد و امیر شمس الدین عباس و امیر ارغونشاه
آمده اند اگر مصلحت باشد امیر شیخ نورالدین بیاید و در باب مصالحه با ایشان سخن کوید حضرت
خاقان سعید فرمود که امیر شمس الدین عباس بخدمت ما آید تا شیخ نورالدین پیش خلیل سلطان
رود و بهر چه شرط و عهد کند وفا نموده آید امرا از آنجانب باردوی همایون آمده شیخ نورالدین بر
بخدمت امیرزاده خلیل سلطان رفت و از زبان خجسته حضرت خاقان سعید کلمات مودت انگیز
محبت آمیز که موجب صلاح جانبین و مستلزم موافقت طرفین تواند بود در میان آورد و شاهزاده
بلطف بیکران حضرت وانه نویدها داده و در تشیید قواعد وداد و تأکید مبانی اتحاد سعیهای بلیغ نمود و
بساط مصالحه تمهید یافته چنان مقرر شد که امیرزاده خلیل سلطان خانکه بیگم را با بعضی از خزاین
پیش امیرزاده پیر محمد جهانگیر فرستد و خزینه خاص امیرزاده الغ بیک و امیرزاده ابراهیم سلطان را با
دیگران ایشان که در سمرقند مانده اند باردوی اشرف اعلی روانه دارد و از جانب جیحون بر امیرزاده
خلیل سلطان مسلم باشد بر این موجب اساس میثاق یافت امیر شیخ نورالدین بازگشت و کیفیت حال

داد وبانه سر باعلی عرصه ممات و حضرت خاقان سعید بدانجا امیر شیخ نور الدین مقرر کرده بود و دوام
و حکم شد که امیر شیخ نور الدین مقرر کرده بود و امیر عبد الصمد حاجی سیف الدین و بکنه بخشی از جیحون
عبور نمایند و بعد از سرانجام مهمات معاودت نموده بر اردوی همایون باز آیند و در تضاعیف این حالات
امیر سلیمانشاه که حضرت صاحبقران مغفور در حین مراجعت از یورش روم در اردوی گذاشته بود تا
حدود رستمدار و فیروزکوه بوی ارزانی داشته از صولت سپاه امیرزاده میرانشاه دست از حکومت کوتاه
کرده و متوجه درگاه عالم پناه شده بتقبیل قوائم سریر خلافت مصیر استسعاد یافت و بعواطف پادشاهانه
از امرا جا دو نوینان رفیع مقدار ممتاز گشت و امیر پیر محمد شکوم که ضبط و نسق ولایت ساوی بعهده
کلاوری او مفوض بود چون بر فرار سلیمانشاه اطلاع یافت اندیشه ترک ایالت آن سرزمین گفته بلکه تمام
ساوی را غارت کرده با یکهزار سوار روی براه نهاد و چون بهرات رسید یکروز آنجا توقف نموده دیگر روز
عازم اردوی همایون گشت و بمقصد رسیده امیر سلیمانشاه و امیر جهانملک بنابر کینه دیرینه که آن
حقد نقش در سینه داشتند سخنان ناملایم از وی بعرض رسانیدند و در کشتن او خون گرفته سعی نمودند
تا بیاساق او فرمان واجب الاذعان صدور یافت و ایشان بمقصد رسیده و حضرت خاقان سپهر مکنت
بعزم معاودت هرات رایت دولت بر افراخته امیر سلیمانشاه معروض داشت که نوئینان دران نزدیکی از
راه دور آمده اند اگر فرمان عالی نفاذ یابد روزی چند درصدد دامنخود و شیر بهان کند دانند تا از رنج راه بر آسایند
ملتمس او بمعرض قبول افتاد و حکم شد که چندان توقف نمایند که امرایی که جبر قید رفته اند باز آیند انگاه در
ملازمت ایشان روی بدرگاه گیتی پناه نهادند و پیش ازین فرستادگان امیر سید خواجه باردوی همایون
آمده بودند خبر آورده که خواجه سلطان علی سبزواری با جمعی سرداران پای از حد خود بیرون نهاده اند
درین ولا امیر مضراب که از هراة آمده بود بعز بساط بوس سرافراز گشته بود و رجب فرموده بمدد امیر
سید خواجه شتافت و رایت حضرت شعار در بیست و ششم ذی قعده بدار السلطنت هراة رسید ظل
عنایت و عاطفت بر مفارق ساکنان آن دیار انداخت **ذکر عصیان سلطان علی سبزواری و قدم نهادن**
در وادیه سرپیچاری و انجام کار او دران زمان که امیر سید خواجه بمحاصره قلعه طوس اشتغال داشت
منهیان بسمع او رسانیدند که خواجه سلطان علی بن خواجه مسعود سبزواری حقوق ایادی و احسان
حضرت صاحبقران را بر طاق نسیان نهاده باستظهار جمعی سرداران بمقدار کردنکشی و سرافرازی می
کند و در سلک داعیه انبازی دارد و امیر سید خواجه چون این خبر شنید بی لب و درنگ بر مرکب توکل
سوار شده با انتشار سپاهی که داشت باهنگ جنگ مخالفان در حرکت آمد و آمر غزار داد که آن غایه(?)
باز نکشید و در انجا روزی چند توقف نموده باطراف ولایات جهت احضار لشکرها سرعان(?) فرستاده
درین اثنا امیر مضراب باو پیوست و آن دو امیر باتفاق ششصد سوار جرار برسم منغلای بجانب سبزوار

فرستادند

فرستادند و خواجه سلطان علی از توجه سپاه آگاه گشته دویست سوار سلح کارزار مردانه نامزد دفع
ترکان کرده و در نواحی بحرآباد هر دو فریق بهم رسیده نیران محاربه و قتال اشتعال یافته و سبزه
واریان غالب آمده اکثر ترکان بقتل آوردند و چون امیر سید خواجه برین امر مطلع شد با دو
هزار سوار بتعجیل تمام ایلغار فرموده بجناک کاه رسیده شهای خبر دید و از تجالقان کیفر
ندید و از انجا متوجه جاجرم گشته و طایفه مردم بی عاقبت بجنگ پیش آمدند و از طرفین مردم
زخم دار شدند تا آن غایت که امیر سید خواجه را تیر دو زخم رسید و آن شیر دل زخمهای خود را
پنهان داشت و چون روز در خفیه مرهم و فتیله مینهاد چنانچه هیچکس از خواص و مقربان او را
بران حال اطلاع نیافتند القصه بمدة سه روز چهار دیوار قلعه جاجرم را از نقب و حفر یا(?) چشم
زده و خانه زنبور ساختند و برج و باروی آن انداخته قتلی افراط کردند و امیر سید خواجه
بعد از قتل متوجه فریومد گشت و سکان آن حدود و حوالی که پناه بقلعه برده بودند سر بیعت(?)
در روی کشیده فرمان داد که باغات ایشان را خراب سازند و درختان از بیخ بر کنند لشکریان
بان مهم مشغول شدند مردم فریومد سادات و علما را شفیع ساخته امیر سید خواجه از سر جریمه
ایشان در گذشت و بباوری اکتفا نموده از انجا متوجه مزینان شد و قلعه مزینان را در تحت تصرف
آورده روی بسبزوار نهاد و بظاهر سبزوار فرود آمده فرمود که لشکریان گرد خود خندق کنند
و چون ده روز بمحاصره سبزوار بگذشت ناگاه خبر رسید که پیر پادشاه اظهار خلاف کرده
بولایت جون(?) در آمده است امیر سید خواجه دست از جنگ سبزواریان باز داشته متوجه
پیر پادشاه شد و چون خواجه سلطان علی از تنگنای محاصره بیرون جسته به پیر پادشاه
پیوست و هر دو لشکر نزدیک یکدیگر رسیده از جانبین صفها راست کردند امیر سید
خواجه در قول و امیر مضراب در میمنه قرار گرفتند و تودبوقا و شیخ سلطان و ابابکر در میسره
نزول کردند و از انجانب پیر پادشاه در قلب بایستاد و خواجه سلطان علی سبزواری با جمعی از
سرداران در میمنه توقف نمودند و میسره را بوجود طایفه از بهادران و سرداران مازندران
آرایش دادند خواجه سلطان علی از برانغار حمله آورده جوانغار امیر سید خواجه را برداشته
امیر مضراب از جوانغار پیش راند و برانغار پیر پادشاه را از موقف خود بر گرفته تا عقب قول او
در آمد پیر پادشاه که آن همه لاف جلادت و مردانگی میزد از میدان ستیز روی بوادی گریز نهاده
در است که گفته اند **بیت** بجنگ او چه رفتن ز بهر وزیست * گریز هنگام پیروزیست * سلطان
علی سبزواری را چون معلوم شد که پیر پادشاه که بخت او عنان عزیمت از معرکه برتافته و در
عقب گریختگان شتافت سپاه منصور غنیمت فراوان گرفتند و امیر سید خواجه دو روز آن

...ان و وزیر کشتگان رفت و قتل بسیار کرده بجانب سبزوار معاودت نمود **ذکر احوال امیرزاده میرانشاه و فرزندان او و بعد از وفات صاحبقران مغفرت مآب و قتل امیر جهانشاه** سابقا مذکور شد که حضرت صاحبقران کامکار هنگام مراجعت از یورش هفت ساله تخت هلاکو خان را بامیرزاده میرانشاه ارزانی داشت و برادر بزرگتر او امیرزاده ابابکر فرمود که پدرش در بغداد پیش او باشد هر چند امیرزاده ابابکر برادر میرانشاه را بحکومت بغداد گذاشت بنا بر التماس امیرزاده ابابکر فرمود که پدرش در بغداد پیش او باشد و هر چند امیرزاده ابابکر بر برادر بحسب سن تقدم داشت اما در یرلیغ چنان قلمی شده بود که حکام ولایات دسترس داران حدود بخارا با نجا در امیرزاده عمر حاضر شوند و در امور کلیه از مشورت و صوابدید او در نگذرند و تسلط فرزندان و عزل امیرزاده میرانشاه بر شاه امیرزاده مشار الیه گران می‌آمد اگرچه دماغ او وافی ترتیب مصالح جمهور نبود چون امیرزاده ابابکر بسبب شجاعت جمع داشت متابعت میرزا عمر که برادر کوچک بود بروی دشوار می‌آمد و چون خبر حادثه حضرت صاحبقران بسمع میرزا عمر رسید در سر منابر و وجوه دنانیر را بنام و لقب خویش موشح ساخت و از پدر و برادر خود الحساب برنگرفت و این سخن در مجلس میرزا ابابکر پیوسته میگذشت که با وجود پدر و برادر بزرگتر برادر کوچک چگونه دعوی سلطنت کند و چون خبر حالات ناگزیر بادشاه کردون سریر امیر تیمور گورکان محقق گشت طایفه از مفسدان امیر جهانشاه جاکو را بران داشتند که چند نوکر معتبر امیرزاده عمر را از میان برمی باید داشت تا با استقلال بامر حکومت اشتغال توانیم نمود و امیر جهانشاه که اکثر اوقات بشرب مدام مشغول گشتی و از نیک و بد ایام غافل بودی بکلمات ارباب فتنه و فساد فریفته شد و صباح بیست و دوم رمضان بادماغی در غایت شوخ بدرگاه راند و جمعی از نواب و مخصوصان شاهزاده که حاضر یافت بقتل آورد و مولانا قطب الدین اوبهی که داروغه و رسم نیابت داشت و داراب قوچی و شیخ محمد تواچی و عبد الخالق پسر تیمور شکورچی از آن جمله بودند و بعد از کشتن ایشان امیر جهانشاه جاکو روی به سراپرده نهاد و میرزا عمر پای ثبات فشرده ایستاد و خانه پنجگانه را سلاح ساخته فرمود تا سوار شدند و آهنگ امیر جهانشاه کردند و در لحظه شاهزاده قوچی را امید ایشان فرمان داد و امیر جهانشاه دانست که بعمل خویش [illegible] گریخت کرفت از آن اعراب ان و با حاجی برادرش و پسران امیر شیخ مقتول و امیر عبد الرزاق و ایسن تیمور بیاول عاشق از عقب او شتافتند و جناب امارت مآبی داد در ماه دیگر جهانشاه را بگرفتند و باغوای جمعی ابا حاجی پسر شیخ محمد تواچی مقتول بقصاص پدر امیر جهانشاه را بکشت و چون امیرزاده عمر ازین صورت جزا یافت زبان بسرزنش گشاد اما چندان فایده نداد امیرزاده عمر بخلاف مقصود مردم پسران و باز ماندگان امیر جهانشاه را بنواخت و درباره ایشان رحمت مبذول داشت و در این اثنا میرزا ابابکر از کرمان ببغداد مستظهر شد با لشکرها بقصد ییلاق همدان کرد و ایلچیان فرستاده در باب پدر رخصت طلبید میرزا عمر ایلچی میرزا ابابکر نوازش بیکران اختصاص

بخشید

بخشید و فرمود که چون واقعه هایله امیر بزرگ روی نموده آن برادر باید که روی توجه بدینجانب کرده تا با یکدیگر مشورت کنیم و باتفاق بضبط و اساس ممالک را وجهه همت سازیم و چون فرستاده مراجعت نمود و پیغام میرزا عمر بمیرزا ابابکر رسید خفه نفش بی توقف با دو هزار سوار روان شده متوجه اردوی او شد و میرزا عمر با امرا اتفاق کرده مقرر نموده بود که چون میرزا ابابکر رسید فی الحال او را بگیرند بنا بر آن که میرزا ابابکر با دو هزار برادر رسیده و در دیوانخانه فرود آمده جمعی از امرا و بهادران در اردوی امیر جنید و امیر سونجک و سلطان سنجر بعضی از امرا گفتند که میرزا ابابکر را از میان برمی باید داشت تا فتنه تسکین یابد امرا عراق و بسطام شرف و جالق عرض کردند که علاقه اخوت در میان است رعایت میرزا ابابکر را در قلعه قهقهه که حصون ممالک عراق بحصانت و رزانت تمام امتیاز داشت محبوس ساختند و طایفه از ملازمان او را بر وی کماشتند و چون میرزا میرانشاه از گرفتاری میرزا ابابکر خبر یافت عازم خراسان شد و تا کاپوش عنان بیکران باز نکشید و در آن وقت سید امیر خواجه بدفع خواجه سلطان علی سبزواری اشتغال داشت و چون حضرت خاقان سعید از توجه میرزا میرانشاه بخراسان آگاه شد فرمود که امیر حسن صوفی ترخان و امیر جهان ملک و امیر پیروز شاه که با چهار هزار سوار باستقبال شتابند مقرر آنکه اگر میرزاده میرانشاه داعیه تسلط و مالک گیری و یاغی گری داشته باشد بمقاومت و مدافعت او قیام نمایند و اگر بمقتضی وقت طریق ایلی و برادری نموده باشد انچه وظیفه مهمانداری و خدمتکاری بوده بجای آورند و مکتوبی مصحوب ایشان کردانید مضمون آنکه حضرت صاحبقران مغفور هر یک از فرزندان مملکتی داده و راه و رسمی مقرر فرموده اند امروز صلاح در آنست که هر کس از اولاد و احفاد آنحضرت بضبط ناحیه که متعلق باو شده بنوعی قیام نماید که فتوری بدان راه نیابد و بیکانگان دخل نکنند و اگرچه بواسطه حرکت نادانسته فرزند عمر بحمد الله بعیوب نفسه و جعل الیوم خیرا من امسه آن خاندان ممالک آذربایجان که تختگاه ممالک ایرانست دخلی ندارد اما ولایات ایران و سوقان و اران و گرجستان در تصرف بندگان آنجناب است اگر تنسیق امور آن ممالک التفات ارزانی دارند بصلاح نزدیکتر می‌نماید و لله الحمد که جناب شهریاری بزیور کاست و وفور عقل از سلاطین جهان ممتازست و سخن اهل شر و ارباب فتنه عمل نخواهند نمود که این معنی موجب پریشانی خاندان و نابسامانی دودمان خواهد گشت **بیت** بر تیشه خویشتن مزن سنگ * با لشکر خویشتن مکن جنگ * بر آن جانب مخفی نماند که این مبالغه در مصالحت میرزا از جهت عجز نیست بلکه غرض تمام رعایت واکر عیاذا بالله چهره موافقت بناخن مخالفت خراشیده شود مشرب عذب اخوت بخاک و خاشاک منازعت تیره و آتش فتنه بنوعی مشتعل باید که اطفاء آن در نظر آید و در جای آنکه در عواقب امور بنظر امعان بینند و طریقی که وسیله بهبود و ذریعه مقصود باشد سلوک دارند تا دودمان دولت بحال

اعتراض ننمایند و ترک و تاجیک زبان سرزنش دراز نکنند و چون بموجب فرمان حضرت صاحبقران اولاد
امجاد در مملکت یکدیگر مدخل ننمایند با جزء حال ایشان شده قناعت نمایند لاجرم انواع حزن و برکت
بروزگار فرخنده آثار ایشان واصل و متواصل گردد والحمد لولیه والصلوة علی نبیه بالشکرها آدم که
آمده در سبزوار با میر سید خواجه پیوسته و باتفاق روی توجه بکالپوش نهادند که میرزا ایرانشاه آنجا
بود و پیش ازین خواجه سلطان علی سبزواری کار امیر سید خواجه گریخته در عقب پادشاه میرفت و
چون شنید که میرزا ایرانشاه بکالپوش رسیده التجا بدرگاه او برد القصه سید امیر خواجه و امیر مضراب
بخدمت شاهزاده مشار الیه مستسعد گشته پیغام حضرت خاقان سعید مفصلا بعرض رسانیدند میرزا ایران
شاه سخنان دلپذیر گفته خلوص عقیده که نسبت بآنحضرت داشت بظهور رسانید و انواع تملق و دلجوی
آغاز کرد و اما بعد از ادای دعا و ثنا معروض میدارد که رای عالم آرای شهریار مخفی و مستور نماند که اگر بنده عاق
سر از ربقه طاعت ولی نعمت باستحقاق کشد بر همگان واجب و لازم باشد که در تادیب و نکال او کوشند
و بمنع و زجر او کما یجب و ینبغی قیام نمایند غرض از تمهید این مقدمه آنکه سلطان علی سبزواری حقوق انعام
و احسان حضرت صاحبقران مغفور را کان لم یکن انگاشته بخلاف خلف صدق آبا و معین السلطنة
والخلافة بوده در مقام سرکشی و یاغیگری آمده و چون سیلاب بلا را باطراف و جوانب حدود محیط یافت
بدرگاه حضرت سلطنت شعاری شتافت و اکنون در اردوی همایون است اگر جزای عمل نیابد بنده
خود نیابد دیگران دلیر شوند و سبب فتنه و تشویش گردد امید بملکات ملکانه آنکه او را بسپارند
که انجمنی سبب زیادتی محبت و صداقت آنحضرت خواهد بود و الا این بندگان او را بدست بیارند و مگر
دستور نیست که باز کردیم ملتمس او را مبذول افتاده سلطان علی و سلطان حسن برادر پادشاه را با
لما فیها از ارباب عصیان با میر سید خواجه سپردند و او هر دو ایشان را بمقتول خود رسانید و سلطان علی
را بند کرده روانه هرات گردانیدند و بقیه سبزوار ایشان را تیغ یاسا بگذرانیدند و در قضا عیفان حالات میرزا ابابکر
از حبس رهایی یافته بعد از تقدیم مشورت بجند و رالجی پیش میرزا ایرانشاه فرستاد و اظهار دولتخواهی
کرده پیغام داد که چون سلطان علی پناه بما آورده بود مناسب نبود که او را بدشمن سپارید و علی بقیه مروت
سلوک نداشتید دیگر مردم را بر شما اعتماد نماند و بعد از تقدیم مشورت میرزا ایرانشاه و خواص و مقربان
او روی بآذربایجان نهادند ذکر خلاص شدن میرزا ابابکر از حبس چون میرزا ابابکر گرفتار
گشت میرزا عمر فرموده بود که امیر حسین برلاس اغرق و خواتین و احشام او را در سلطانیه محفوظ و
مضبوط دارد و میرزا عمر در اوایل ذی قعده بطرف همدان رفت تا اواخر ذی حجه بعیش و عشرت
گذرانید و سرداران ساوه و کردستان و لرستان بخدمت او شتافته پیشکشها گذرانیدند و تحفا
پادشاهانه اختصاص یافتند و درین اثنا خبر آمد که جهان پای از حد خویش بیرون نهادند و نخجوان

دیگر را تمام بنده دست و مال سلطان دراز کرده اند و بسطام جاگیر با وجود حکومت اردبیل و چند
منصب دیگر باعلان کلمه عصیان مبادرت نموده با میر شیخ ابراهیم والی شروان پناه برده و مکاتبات
ارسال داشته دیگر خبر رسید که سلطان احمد از ولایت مصر مراجعت کرده بغداد را از تصرف دولت
خواجه ایناق بیرون آورده است و عنقریب کیفیت خلاصی او و قرا یوسف از حبس پادشاه مصر در قره
کلک بیان خواهد گشت انشاء الله تعالی و چون اخبار در اردوی میرزا عمر شیوع یافت امراء عراق
زانو زده معروض داشتند که مصلحت نیست که لشکرها از خود جدا گردانیم بلکه صواب چنان می نماید
که بنیاد اجتماعی دفع یکی از متمردان از وجه همت سازیم و چون از آن فارغ شویم بدیگری پردازیم میرزا عمر
اصلا بسخنان امرا التفات ننموده عمر تابان و توکل برلاس و پیر حسین چله را با دیگر سرداران بجنگ عنقا
کرج نامزد فرموده و پیر ... را با فوجی از لشکریان بغداد فرستاد تا آن ولایت را از دست سلطان احمد
انتزاع نماید و بنفس خویش متوجه مراغه شد و چون بدان حدود رسید بسمع او رسانیدند که در قریه سراو از
اعمال مراغه درویشی تقوی شعار پیدا شده است بابا حاجی نام و از و کرامات صادر میگردد و ...
وجد و سماع خاک و کلوخ از دست او چند بر نبات تبدیل می یابد میرزا عمر فرموده که درویش را بعید ساخته
حاضر گردانیدند و از کیفیت حالات و کرامات سوال کرده و درویش انکار نمود آخر الامر او را نوید داد
که بجهت تو در قریه سراو زاویه مرتب سازیم و نصف حال قریه را بزاویه وقف می کنیم درویش بغداد ذوق کرده
در اظهار کرامات شرایط مبالغه بجای آوردند بابا در حضور قاضی محمد که یکی از قضات ولایت آذر باچان
بود بذکر و سماع مشغول شد و در آن اثنا مقداری کلوخ در کف او نهادند و وجدی تمام بر بابا طاری
شده بجای آن کلوخ در دست او قند یافتند و بعد از مشاهده چنین حالتی قاضی بعرض رسانید که
این شخص از اهل بدعت و قتل او مباح میرزا عمر حکم کرد که بابا را بکشند بابا چون از حیات ناامید
گشت گفت نصیب ما از خانه دنیا شربت شهادة بود نصیبه ازلی از خود نمی توان انداخت اما زوال
زوال دولت این پادشاه زنگیست و میبینید که بعد از من چها واقع خواهد شد و در روز چهارشنبه
رابع محرم سنه ثمان و ثمانمایه بابا مقتول گشت و از غرایب اتفاقات آنکه آخر چنین روز که بابا را کشتند میرزا
ابابکر در قلعه سلطانیه محبوس بود از بندها نجات یافته قلعه را متصرف شد و خلاصی او موجب انهدام
قصر دولت میرزا عمر آمد بیان این سخن آنست که خدمتش میخواست که میرزا ابابکر را از میان بر گیرد اما
بجهت رعایت خاطر والده متحیر است که این امر بر ملا واقع شود لاجرم فرمان داد که شربتی مسموم بخورد او
دهند و چون شربت بدو کاردش شاهزاده نامدار آورد از آشامیدن آن امتناع نمود عادل خزانه
چی و عیسی هر دو از وزد در مجلس میرزا عمر بودی که مباشران کار بودند این صورت بعرض میرزا عمر رسانیدند
جواب چنین آمد که او را در شب تنبه هلاک کنند سهمی از کیفیت واقعه میرزاده ابابکر را خبر داد و شو

از این حادثه یکی از نوکران محمد عادل شمشیری در میان علف پنهان کرده پیش او برده بود عادل و یحیی هر دو
از ذوه در مجلس میرزا ابابکر به شراب خوردن مشغول شدند تا چون شب شود بر آن فعل شنیع اقدام
نمایند و در آخر روز نرد باختن آغاز کردند و [illegible] عاقل اتباق و جهت او پیکشیدند میرزا ابابکر
فرصت غنیمت شمرده بهانه رفع حاجت بجای [illegible] در آمد و بدست خود ببکشت و با شمشیر [illegible] هر دو
عادل و یحیی را فی الحال بقتل رسانید و روی انتقام برای عاقل نهاده او را نیز از میان برداشت
و جهت نقش زمین عبودیت بوسیده با شاهزاده اتفاق نمود و میرزا ابابکر قریب ده کس از مردم تابی بقتل
آورده قلعه را متصرف گشت و خزاین و اموال و اسلحه که امیر بزرگ جهت مدد میرزا عمر در قلعه سلطانیه
گذاشته بود همه را بگرفت و مبلغ دو هزار تومان نقد در آنجا یافته بر اراذل و اوباش و آحاد الناس تقسیم
نمود و روز دیگر صدر علیا والده اش و سایر خواتین و امیر حسین برلاس با او پیوسته و قلعه سلطانیه
را از صامت و ناطق خالی ساخته روی عزیمت بجانب ری نهادند تا بمیرانشاه پیوندند و در همان روز که
میرزا ابابکر خروج کرد لشکر گرجی بر عمر تابان دار امیرزاده عمر غالب آمدند و چون این اخبار بشاه
زاده مشار الیه رسید خوف و رعب بمرتبه بر او مستولی شد که مجال دم زدنش نماند و لشکریان او ندیم
تاسف [illegible] گشته و میرزا عمر از آنجا که بود عنان بجانب سلطانیه تافت و چون بمقصد رسید
از میرزا ابابکر نشان ندید امیر عبدالرزاق و حسن [illegible] و اسمعیل [illegible] را با حاجی [illegible]
برادر روان کرد و ایشان در سوق بلاق بمیرزا ابابکر رسیده شاهزاده دست جرات از آستین
جلادت بیرون آورده کارزاری کرد که آثار شجاعت رستم و طوس [illegible] گشت و اسمعیل [illegible] را
دستگیر کرده با خود ببرد و دیگران خایب و خاسر باز گشتند و این حادثه موجب زیادتی هراس میرزا
عمر شد و قلعه سلطانیه را بمولای سپرده و از آنجا باز گشته در سجاس نزول فرمود و در آنجا شیخ
خسروشاهی که حضرت صاحبقرانی مغفور بواسطه فضولی که از وی مشاهده میکرد او را کوچانیده
بسمرقند برده بود از ماوراء النهر رسیده بمیرزا عمر پیوست و شاهزاده او را صاحب دیوان ساخته
[illegible] نقش را مولانا محمد قوشچی بخراب ولایت و رعیت بر روی مشغول شدند چمن مملکت که از رشحات
عدل شاهزاده مانند روضه رضوان تازه و ریان بود بصرصر ظلم و بیداد پژمرده گشت چون دولت روی
بانحطاط نهد تدبیرات عقلا ناصواب آید و از نو [illegible] چون میرزا عمر از سجاس کوچ
کرده دو منزل بجانب تبریز رفت خبر رسید که لشکریانی که همراه امیر سونجک بطرف بغداد رفته
بودند چون خانهای ایشان در ماوراء النهر بود ایشان را بام [illegible] آنجا گذاشته بودند و در راه
یاغی شده اند و اردوی سونجک را غارت کرده روی براه آورده تا از آنجا بخانهای خود روند یکر جی
آمد که توکل برلاس که از معرکه گرجیان روی گردان شده بود بر نخاسته و اظهار عصیان کرده با [illegible]

از سپاه

از سپاه متوجه ری است میرزا عمر سلطان سنجر را با جمعی از امرا بنجده در عقب توکل برلاس فرستاد
و در حدود سبایج بر او رسیدند و چون سلطان سنجر چند زخم خورده سپاهش پراکنده شدند او خراب
حال مراجعت نمود و در این اثنا خبر رسید که بسطام جاگیر لشکر تالش و احشام و تراکمه را جمع آورده دم
استقلال میزند میرزا عمر حسن [illegible] جبه را با فوجی از بهادران بجنگ بسطام نامزد فرمود و در میان
اردبیل و کوه تالش باو رسیدند و جنگی عظیم دست داده [illegible] اسیر گشت بعد از آن میرزا عمر و امرا در ییلاق
قزیلای کردند و نیز پایه عظمت زده رایت جبروت برافراختند اما در تصرف ایشان جز تبریز و سلطانیه هیچ
جا نمانده بود العظمة والکبریاء لله الواحد القهار و در اثناء این اوقات دولتخواجه اتباق بغداد و دیار
بکر و عراق عرب را طوعا او کرها بسلطان احمد گذاشته با [illegible] باردوی میرزا عمر رسیده و امیر
سونجک نیز با چندی پریشانی بخدمت شاهزاده مشار الیه پیوسته و خبر متواتر شد که بسطام جاگیر
اهل هزارها را جمع آورده پیش امیر شیخ ابراهیم شروانی رفت و سرداران قرامان و هزاره و گنجه و اج
اعلان با حشری انبوه از آب کر گذشته بامیر شیخ ابراهیم ملحق شدند و از آن طرف امرا [illegible] نیز در سلک
خدام او انتظام یافتند و ملک گرجستان نیز [illegible] پیش [illegible] فرستاده دم از اطاعت و انقیاد
زد و [illegible] متوجه سلقان که از مستحدثات حضرت صاحبقرانی بود شدند و بهرام شاه که مستحفظ
آن دیار بود روی بفرار نهاد و لشکر بیگانه آن شهر معمور را خراب ساختند و میرزا عمر ایلچی پیش شیخ
ابراهیم روان کرد که بسطام را باردوی من فرست و ادعیه دولتخواهی [illegible] جواب فرستاد که
تابستان است که حالا آنحضرت زمستان بقراباغ تشریف خواهد آورد این کمینه او را همراه
خویش باردوی اعلی خواهم رسانید میرزا عمر از این سخن در غضب رفته متوجه امیر شیخ ابراهیم شد و از
آب ارس گذشته بموضع [illegible] نزول فرمود و شیخ ابراهیم و بسطام و میران قرامان و سیدی احمد [illegible]
از [illegible] بکنار آب کر رفتند و [illegible] ساخته مستعد جنگ و پیکار گشتند و میرزا عمر بتعجیل رفته
نزدیک آب کر فرود آمده و بعد از یکهفته که مرد و لشکر در برابر هم بودند خبر رسید که امیرزاده میران
شاه و میرزا ابابکر از حدود خراسان مراجعت نموده بیکبارگی عراق عرب در آمدند بیان این سخن
آنست که ایشان چون از بسطام بدامغان آمدند دامغانیان پیشکش و ساوری فرستاده
لشکر یار [illegible] شهر نگذاشت و سمنانیان با آنکه پیش از این بعضی از ملازمان میرزا میرانشاه غارت کرده
بودند در [illegible] بجانب کوه گریخته بود هیچکس در سمنان نبود سپاهیان غارت کرده بجوار آمدند و میرزا
میرانشاه و میرزا ابابکر اغرق را در سوق بلاق گذاشته با دو هزار سوار بسلطانیه رفت و قلعه بکلفت
جنگ مسخر شد و میرزا ابابکر خواتین میرزا عمر و امرا او را اسیر کرده بخشید و لشکریان این خبر شنیده اکثر
از وی برگشتند و پیش میرزا ابابکر رفتند و میرزا عمر با امیر شیخ ابراهیم [illegible] آشتی کرده مراجعت نمود و دیگر

اثنا شیخ حسن شاهی و دیگر غلامان بعرض میرزا عمر رسانیدند که جمعی از مقولان بعرض باید کرفت و برات
بر سال آینده نوشت که لشکر را بجز لب احتیاج است و چون دولت میرزا عمر از ادبار در سیل مانع رسیده
و در انجا جز استیلای میرزا ابابکر ممکن او دیدند و چون این معنی بتحقیق پیوست عمر بابان و سلطان سنجر
حاجی سیف الدین عبدالرزاق و غیرهم از امیرزاده عمر برکشته پیش میرزا ابابکر رفتند عمر بابان و فرزندان
او را تربیت کرده باقی سرداران را از جدا جدا ساخت امیر بیان خونین و شیخ حسن شاهی در اوجان
جز بران شدن میرزا عمر شنیده سالها که بظلم از رعایا ستانده بودند و شیخ ظالم بد نفس بعزم بوده میرزا ابا
مصلوب کشت و میرزا ابابکر میرزا امیرانشاه را بر تخت زرین نشانده بادشاهی برداشت و چند روز
بعیش و عشرت کذرانیدند و میرزا عمر از جانب کاوود بمراغه رفت و بعد از امیر جانق و برسم ترکان و
برلاس و طایفه از مردم سلدوز و نعمان بتبریز کشتند و علیک پسر جانق را برسم منقلای بجانب خوی فرستاد
علیکه بر تبریز رسیده ترکان آغاز ظلم و بیداد و در هتک ستر ارباب ناموس کوشیدن کرفتند و
رعایا با ساتمعنی نیاورده اتفاق نمودند و خواجه پیر علی را که حکم صد هزار دینار آورده بود کشتند
و مداخل و مخارج شهر را مضبوط ساخته در مقام ممانعت بایستادند میرزا عمر کسان فرستاده شهر امنا
نصیحت فرمود تبریزیان گفتند که میرزا عمر شاه شاهزاده ماست اگر بشهر درآید مانعی نیست اما
ترکمانان نمیکذاریم میرزا عمر این جواب موافق مزاج نیفتاد تراکمه را رخصت جنگ داد و ایشان
سلح و مکمل روی بشهر نهادند قاضی غیاث الدین و خواجه عبدالحی قزوینی پای ثبات فشرده جنگهای
مردانه کردند و ترکمانان بشهر راه ندادند در ین اثنا خبر آمدن میرزا ابابکر بتحقیق پیوست و میرزا عمر
بجانب مراغه روان شد **ذکر جلوس میرزا ابابکر علی الاستقلال بر تخت تخایف تبریز و توجه نمودن**
بهمدان فتح و ظفر در بعضی تواریخ مسطور است که چون میرزا ابابکر بسلطانیه رسید بنا
بر کمال رنجش که از امرا میرزا عمر در خاطر داشت خواتین ایشان را با اراذل و اوباش بخشید چنانکه
سبق ذکر یافت و اموال این جماعت را در معرض تلف و تفرقه آورده امرا این خبر شنیده از میرزا عمر روی
کردان شدند و بخدمت او پیوستند شاهزاده الاعظم بابان همه را مقید ساخت و با خود اندیشید
که اگر ما اموال و خواتین او را محافظت می نمودیم اکنون ایشان محل اعتماد می بودند و چون شتاب
کردیم و اموال این جماعت در معرض تلف آمد و خواتین ایشان را هوس کشتند هر گاه که فرصت یابند
بمکافات مشغول شوند حالا صواب آنست که این جماعت را از میان برکیریم تا خاطر بکلی فارغ کرده
و این صورت با خواص و محرمان در میان آورده فی الحال با حضار امرا سوگند زبان داد و زبان عتاب
کشوده با امیر سونجک فرمود که از شآمت رای ناصواب تو مودت و محبت ما برادران بکدورت و
منافقت تبدیل یافت و در گرفتن من سعی کردی و دست در کار کل من ذره مرا بسکاه مقید کردانیدی

وازند برادرات خطای تو انواع تفرقه و پریشانی بملک و ملت راه یافت و اکنون نیز بشیوه عذر و بیوفائی
و در زیدی و عهد را نیها کذاشته با امرا این جانب آمدی و دفع شر تو از معول و اجبات است و ابقاء ذات
تو از قبیل محظورات این کفت و فرمان داد تا او را بیاسا رسانیدند و کاه نیز بر دیکران متوجه ساخته
اشاره فرمود که مجموع را بقتل آوردند چنانچه هفتاد و دو کس از امرا و اعیان دولت میرزا عمر شربت فنا
چشانیدند و چون خاطر میرزا ابابکر از دغدغه امرا فراغت یافت پرتو التفات بر تنظیم احوال مملکت انداخت
در این اثنا خواص و مقربان بعرض او رسانیدند که با وجود استحقاق شاهزاده در شیوه جهان ستانی و
جهانبانی محصلی ندارد که اسم سلطنت بر دیکری اطلاق کند و اختیار عزیمت داشته باشد ح چون شیر
بجود سپه شکنانش فرزند خصال خویشتن بابش اخم کو بزرک بابوت بود فرزندی من نداریت سود
میرزا ابابکر بسمع رضا این سخن را اصغا نموده طوق سنکین فرمود و امیر بیان بموجب اشارت شاهزاده
با جمعی بر تبریز رفت و در بودن و اوباش که پیش از ین تراکمه را در شهر نکذاشته بودند بتصور آنکه هنوز
میرزا ابابکر دو دوری است و اجماعتا نیش خود بر تبریز آمده اغا امیر بیان راه دخول ندارند و امیر بیان در
شنب غازان فرود آمد و خبر یافت که امیر دولدای و خواجه بردی بمدد میرسند و از وقوفی حاصل
شده روز دیکر شنید که شیخ قصابی قاضی عماد الدین با ده هزار سوار از جانب مخالف متوجه شده اند
نزدیک ند و در همان روز خواجه بردی خبر آورده که امیر دولدای با فوجی از مردم رزم آزمای فردا میرسند
امیر بیان توقف ننموده با چهار صد سوار بطرف اهل خلاف توجه نمود مخالفان سپاهی سپاه او را
دیده راه انهزام پیش گرفتند و مقارن این حال امیر بیان شنید که شیخ قصاب با جمعی از شهر بمعاونت
این جماعت می آیند و خند مغش نزلک تکاشی کفته روی بشیخ قصاب نهاد و از صولت لشکریان کرک
صفت امیر بیان و مردم شیخ قصاب رم خورده پراکنده شدند و امیر بیان بازکشته بشنب غازان آمد
و روز دیکر امیر دولدای رسید و تبریزیان دانستند که میرزا ابابکر می آید لاجرم باستقبال بیرون
شتافته امیر دولدای را بتعظیم و احترام بشهر در آوردند و امیر دولدای خواست که شیخ قصاب و
خواجه عبدالحسن قزوینی و طایفه از پیشوایان را سیاست فرماید امیر بیان مانع آمد و امرا در شهر
توقف نمودند و بهلول برلاس را داروغه کذاشته بمراغه رفتند و میرزا ابابکر متوجه آذربایجان شده
بعد از قطع منازل در دوازدهم رجب سنه ثمان و ثمانمائه بعظمتی هرچه تمامتر در دولتخانه تبریز نزول
فرمود و نشانها باطراف فرستاده خلایق را بعدل و نصفت نوید داد و چون در آن مدت انواع
جور و ظلم بر تبریزیان واقع شده بود مردم را استمالت دادند که بعد از ین ابواب توجه مسدود
باشد و جمعی که باطراف و جوانب پراکنده شده بودند باز آوردند و معمولان که در روزها اقامت
داشتند پای در صحرا ظهور نهادند و در آن زمان از امرا بزرک صاحب ناموس که حضرت

صاحبقرانی در ولایت آذربایجان گذاشته بود کسی ملازم میرزا ابابکر بود و جمعی از اراذل و اوباش تبریز
او سکه و از عهده دارایی مملکت و پادشاهی سپاه و رعیت تقصی نمی‌توانستند نمود لاجرم طبقات
حشم و افواج خدم فسق و فساد و ظلم و بیداد آغاز نهادند و دست تعدی بر اهل و عیال مسلمانان دراز
کردند و چون مولانا حسین که از عمل‌داران هرات بود و به رتبه وزارت شاهزاده رسیده دید که اندک
جمعیتی در تبریز پدید آمد تمام تخصیص و ترجیه از قلم‌داران به نفسی بر کشید و بنام هرکس مبلغی رقم زد و محصلان
بر گماشتند و به زخم چوب و شکنجه مطالبه می‌نمودند و روز بظلم و شب بفسق مشغول می‌بودند و این
صورت تا بیست و دوم شعبان سال مذکور امتداد یافت و در آن زمستان که از شدت برودت خون در
عروق منجمد می‌شد برفهای عظیم باریده بود میرزا ابابکر جمعی از ظلمه را بضبط تبریز بازداشت و خود بواسطه
اخبار ناملایم که از جانب عراق استماع نمود از شهر بیرون آمده روی جلادت بدفع میرزا عمر و اولاد امجاد
میرزا عمر شیخ نهاد ذکر محاربه میرزا ابابکر با اتفاق میرزا پیر محمد و میرزا اسکندر بر سبیل اجمال
میرزا عمر بعد از آنک بری و کر و فر که در ولایت آذربایجان و عراق و فارس کرد از اولاد امجاد شاهزاده
مرحوم سعید شهید عمر شیخ بهادر استمداد نمود و شاهزادگان که اسامی نامی ایشان در عنوان
مسطور گشت خاطر بر معاونت میرزا عمر قرار دادند و بهیات اجتماعی بر سر الغ‌ق میرزا ابابکر که در ولایت
ری بود رفتند و مردم او را غارت و اسیر کرده بجانب اصفهان بازگشتند و چون این خبر موحش بمیرزا
ابابکر رسید از تبریز با سپاهی خونریز روی انتقام باصفهان نهاد و شاهزادگان عظام نیز با لشکرهای
جوش آشام باستقبال روان شدند و در نواحی پل خدره فریقین را اتفاق ملاقات افتاده حربی صعب
دست داد و نخست سپاه میرزا ابابکر شکست یافتند شاهزاده مشار الیه چون دید که ارباب غلبه
بغارت و تاراج مشغول‌اند و جمعی قلیل پیش شاهزادگان مانده ناگاه چون شیر غران برایشان
تاخت و همه را بیک حمله گرز گران متفرق و پریشان ساخت و شاهزادگان تا اصفهان عنان باز کشیدند
و غنیمت فراوان بدست لشکریان افتاد و میرزا ابابکر از پی ایشان شتافته بمحاصره اصفهان قیام
نمود و در ظاهر اصفهان حکم کرد که کسی باغات و عماراتی که در بیرون بود تعرض نرساند تا مگر اصفهانیان
بدین مکرمت قدم در دایره اطاعت نهند و سه روز توقف نموده روز چهارم با جمعی از بهادران بکوچه
باغ آمده مردم شهر پای ممانعت عادت پیش نهاده و از طرفین ملوک بسیار زخمدار شده هر دو گروه
مراجعت نمودند و شب تا روز از جانبین پاس داشتند روز دیگر میرزا ابابکر میمنه و میسره و قلب و جناح
آراسته با مجموع لشکر روی شجاعت بشهر نهاد و بکوچه باغ درآمده نیران محاربه اشتعال یافت
بیرونیان از خلق اصفهان قریب دو هزار نفر بقتل آوردند و سه سردار را اسیر کردند و اگر میرزا ابابکر
رحم ننمودی غالبا آن بودی که شهر بغلبه و قهر مسخر شدی صباح که خورشید خاوری انجم کثرت

کواکب لرزان را از این طاق نیلوفری بیرون آورد سادات و اشراف و قضاة باردوی شاهزاده
رفته مستقبل شدند که هر چه از الغ‌ق شاهزاده باصفهان رسیده باز دهند و خطبه و سکه باسم و لقب
همایون موشح سازند و همین جمله قرار یافته اصفهانیان معاودت نمودند شب میرزا ابابکر از آنچه
مرضی او بود پشیمان شد و گفت صواب آنست که شهر را بجنگ بستانیم و آنچه مدعای ما باشد از ایشان
حاصل کنیم باستعداد لشکریان نوادها و نردبانها برداشته روی بشهر بند اصفهان نهادند خلایق بنقض
عهد میرزا ابابکر اطلاع یافته ترک گرفته بمحافظت خود مشغول شدند و از روز تا شب جنگهای
مردانه کردند و در این اثنا میرزا ابابکر شنید که شیخ حاجی عراق بمحاصره سلطانیه مشغول است بولایت
خود رفت و مقارن این حال خبر توجه سلطان احمد جلایر بجانب تبریز رسید و چون میرزا عمر یقین
دانست که از پیش میرزا پیر محمد برادرش هم او کفایت نمی‌شود عازم خراسان شد و کیفیت ملاقات
او با حضرت خاقان سعید و تربیت کردن آنحضرت شاهزاده مشار الیه را در این اوراق مسطور
خواهد شد انشاء الله وحده العزیز ذکر احوال فرزندان شاهزاده مرحوم عمر شیخ بهادر بعد از آنکه اعلام
ایشان رایت بولد حضرت خاقان سعید انار الله برهانه در وقت واقعه ناگزیر
حضرت صاحبقران مغفور امیر تیمور گورکان انار الله برهانه امیرزاده پیر محمد که ارشد اولاد میرزا
عمر شیخ بود بر فارس استیلا داشت و برادر دیگرش میرزا رستم بر اصفهان و دیگر برادرش میرزا اسکندر
بر همدان و چون خبر ارتحال حضرت صاحبقران بشیراز رسید میرزا پیر محمد با لطف الله بن بیان تمور
بن اقبوقا و امیر جلیبان شاه برلاس و دیگر امرا مشورت کرده از هر کس در تنظیم امور مملکت خویش رای
طلبید بعضی گفتند که تقلید امیر محمد مظفر باید کرد و کسان بمصر فرستاد از خلیفه عباسی که در آنجا
منشور مملکت آوردند و برخی عرضه داشتند که متابعت میرزا عمر کنیم و جمعی اظهار کردند که با پادشاهی
میرزا امیرانشاه همداستان شویم القصه هر کس بقدر فهم سخنی گفتند میرزا پیر محمد که عاقل‌ترین روزگار
بود فساد آن را بیان نمود و فرمود که چون حضرت صاحبقران مظفر والده ما مملکت را با امیرزاده
شاهرخ بهادر داد و صله رحم را بدان پیوند تاکید فرمود مناسب چنان می‌نماید که او را پیشوا و پادشاه
خود دانسته سکه و خطبه بنام و لقب همایون آنحضرت کنیم شاید که بهمین قدر از ما خشنود گردد
و اگر عیاذاً بالله از جانبی دیگر حادثه روی نماید نصرت و معاونت از ما دریغ ندارد امرا صواب دید امیر
پیر محمد آفرین کرده رایها بران قرار گرفت و شاهزاده مشار الیه فرمان داد تا منشیان بلاغت شعار
مکتوبی با خلاص آثار مرتب ساختند و این بیت در آن مکتوب اندراج یافته بود و بغایت مناسب
آمده بیت همه بندگانیم شاهرخ پرست * بر و در ستم و اسکندر و هر که هست * و در مملکت خویش خطبه
بنام نامی حضرت صاحبقرانی خاقانی خوانده و سکه نیز زده مکتوب را در مصاحبت هوشمندی سخندان

ورسولی چرب زبان بخراسان فرستاد قاصد چون بمقصد رسید بوسیلهٔ امرا و خواص شرف پابوس دریافته
کیفیت حالات بعرض رسانید حضرت خاقان او را نوازش بسیار فرمود و در شان میرزا پیر محمد سخنان
دلپذیر در حیز بروز بر زبان خجسته بیان آورد و نوعی بجا آورد هیچ پدر مشفق درباره فرزند مخلص نگوید و هم دران
حین ایلچی از پیش حاکم کرمان امیر ایدکو رسید و شکایات سکندر شاهرخی آورد و عرضداشت که در تمام ممالک
خطبه بنام و لقب همایون آرایش یافته حضرت خاقان سعید ایلچیان را بانعام و احسان اختصاص داده باز
گردانید و چون فرستاده شاهزاده جهت ازو رسیده و شرح لطف و احسان اختصاص داده و بر امتنان
حضرت خاقان سعید بعرض رسانید میرزا پیر محمد از سر استقلال بتمام مهمات ملکی و قضایا ملکی قیام
نموده محمد میرک برادر عمر میرک را با خلعت خاص پیش داد و غیره نزد عبد الرحمن ایلکدای فرستاد و او را طلب
داشت و دیگر را جامه طلا دوز داده نزد سلطان محمود داد و عماد رقیه ارسال نموده او را بتسخیر ارز طلبید و
ایشان پیشکشهای سنگین روان کرده متوجه شیراز شدند و میرزا پیر محمد در شان هر دو را در وقت آن
ارسال نموده لطف بیکران مبذول داشت ایشان را در سلک امرای بزرگ انتظام داد و حکم فرمود که مجموع
سپاهیان فارس و عراق که بعضی دست در حرفه کشته از زرع و ابای خول بیرون آیند و علوفه از دیوان
گرفته ملازم درگاه باشند و بر اکثر کان جمعی آمده اسامی ایشان در دفاتر ثبت گشت و چندی بعد
ایلچی بکرمان فرستاده امیر ایدکو را بطاعت خویش دعوت فرمود و امیر ایدکو بدین سخن هیچ بار التفات
نفرمود شعر امید سعدی هر دمان بجایی نرسید و درین اثنا میرزا رستم از جانب اصفهان آمده ملحوظ
نظر عنایت گشت و بعد از دو سه روز رخصت انصراف یافت و فی الواقع میرزا پیر محمد را لطفی عام و کرمی
تمام و رعایت صله رحم و محافظت حقوق مسلمانان در نصاب کمال و درجه قصوی بود و ضبط مهمات
بمثابه که هیچکس تو بره کاه بخلاف حکم از رعیت نمی توانست ستاند و برادرانش میرزا رستم و میرزا اسکندر
و میرزا بایقرا پیوسته ملازمت او مینمودند و بتقدیم انجاب در جمیع ابواب اعتراف داشتند و در دار
که میرزا اسکندر از صدمات سپاه میرزا عمر همدان گذاشته شیراز رفت میرزا پیر محمد حکومت را
یزد فرستاد و چون میرزا پیر محمد بعزم تسخیر کرمان رایت جلادت بر افراخته میرزا اسکندر با لشکرها از یزد
بیرون آمده بموکب برادرش پیوست و برسم منقلای روان شد و در راه شنید که طایفه از بهادران
سپاه کرمان باستقبال شتافته اند و در کمینگاه مکر و حیله نشسته میرزا اسکندر در عقب بر سر
ایشان راند و گروهی انبوه را بقتل آورده جمعی کثیر اسیر و دستگیر گشتند و دیگر کرمانیان را یارای این
نماند که پای از دروازه بیرون نهند و لشکر شیراز بر ظاهر کرمان محیط گشته سر آغاز کرده تا عالیجناب
سیادت مآب حقایق انتساب سرور ارباب تقیطانیاه امیر سید نظام الدین نعمت الله از دار
الامان کرمان بیرون آمده در باب مصالحه مبالغه نمود چون نفس آن سید عالی مقام مهر صلح قرار یافت

و امیر ایدکو پیشکشهای قیمتی بر او بیرون فرستاد اما تا انعقاد مبانی پیمان میرزا بیرون کرمان از تعرض
لشکریان حکم بیابان لوط گرفته بود و میرزا پیر محمد میرزا اسکندر را نوازش نموده بجانب یزد فرستاد
و خود بشیراز باز گشت و چون قضایا اولاد و احفاد شاهزاده مرحوم عمر شیخ در بن اوراق رقم زده کلک
بیان خواهد گشت حالا برین قدر اختصار افتاد عیب نفرمایند

ذکر توقع خراسان و ملکیت حال سلطانی بعد حضرت صاحبقران

امیرزاده سلطان حسین اگرچه بجمال نسب آراسته بود اما در همان
زیاده غروری نداشت و هرچه در بادی الرای او را روی میداد بی اندیشه بدان عمل مینمود و چون در
حوالی اندخود از اردوی حضرت خاقان سعید بموجبی فرار نمود چنانچه مذکور شد متوجه ماوراء النهر
گشت و در نواحی کش با امیرزاده خلیل سلطان پیوست و عنایت و عاطفت پادشاهانه اختصاص یافت
و چون دران ایام امیرزاده پیر محمد جهانگیر در بلخ بود امیرزاده خلیل سلطان جمعی از امرا مثل امیر الله داد و
ارغونشاه و تیمور خواجه و خواجه یوسف ملازم رکاب میرزا سلطان حسین ساخته بجانب جیحون فرستاد
تا از ان جانب برحذر باشند ناگاه خیال سلطنت در دماغ میرزا سلطان حسین پدید آمده با احضار
امرا امر فرمود بهانه آنکه مهمی حادث شده بمشورهٔ ایشان احتیاج است و خود در خرگاه نشسته
بود و چیت ترکی مسلح پیش خود باز داشته چون امرا حاضر شدند فرمود که ایشان را مقید گردانیده
امیر تیمور خواجه و خواجه یوسف را شربت شهادت چشانیدند و امیر الله داد و امیر ارغونشاه و مبشر
سعادة لرزه بر اندام افتاده زانو زدند و زبان بتضرع و زاری گشاده سوگند خوردند که ملازمت
یکجهه باشند و بعد از شرایط پیمان و غلاظ ایمان خون همه را بخشید بلکه ایشان را نایب و محرم خود
ساخت و حال آنکه حرم میرزا محمد سلطان را که از سمرقند بلخ میرزا پیر محمد میرفت غارت کرده بی نقود و اجناس
گرفته بلشکریان داد و امرا و سپاه طوعا و کرها او را در نواحی او را مطیع و منقاد شدند و با لشکری انبوه
روی عزیمت بسمرقند نهاد و امیرزاده خلیل سلطان چون ازین صورت آگاهی یافت در حرکت آمد
و جنود ظفر نشان کلکا فراوان داد و در اواخر ذی حجه سنه سبع و ثمانمایه از سمرقند بیرون آمد و
در نواحی کش بموضع چکدالیک هر دو فریق بهم رسیدند و پیش از تسویهٔ صفوف امیر الله داد و امیر ارغونشاه
و دیگر امرا که بحسب ضرورت ملازم رکاب میرزا سلطان حسین بودند بطرف میرزا خلیل سلطان رفته
و اکثر لشکریان با ایشان موافقت نمودند و این واقعه در ثامن محرم سنه ثمان و ثمانمایه دست داد میرزا
سلطان حسین ناچار فرار بر قرار اختیار کرد و میرزا خلیل سلطان مظفر و منصور روی بتختگاه
سمرقند نهاد و میرزا سلطان حسین از جیحون عبور نموده در حوالی اندخود و شبرغان با امیر سلیمان
شاه پیوست و میان ایشان مبانی پیمان بغلاظ ایمان تاکید یافت و درین اثنا امیرزاده پیر محمد ایلچی
پیش امیر سلیمانشاه فرستاد که سلطان حسین دشمن منست و از وی چند حرکت که مطبوع طباع نمیه

بنت صادر شده و خیمه انکار را پیش من فرستی تا قاعده وداد بر قرار ماند و امیر سلیمانشاه
بدین کلمات التفات ننمود و آتش حمیت شاهزاده افروخته شد ناگاه بر سر شبیخون آورد میرزا
سلطان حسین و امیر سلیمانشاه بالضروره از ستیز روی بیابان گریز آوردند و از آن معرکه روی
بهرات نهادند و بپابوس حضرت خاقان سعید سرافراز گشته منظور نظر عنایت و التفات شدند
و حکم شد که الکاء سرخس سیورغال امیر سلیمانشاه باشد و بعجالة الوقت صد هزار دینار کپکی و
اسپان خوب بر او دادند و چند نفس را بجانب طوس و مشهد فرستادند تا امیر مضراب و امیر سید
خواجه بوند و ان صورت در ان وقت واقع شد که میرزا امیرانشاه در حدود کالپوش بود و چون امرا
امیر سلیمانشاه را کسیل کردند خاقان سعید در باب میرزا سلطان حسین مشورت فرمود و خواص
و مقربان از حرکات ناملایم چند نفس که از یورش شام تا غایت واقع شده بود زبان بگشادند و گفتند
که اگر این نوبت عفو و اغماض شامل حال او گردد مبادا که حادثه روی نماید که دست تدارک از
ان قاصر اید مردم عاقل از وی چگونه غافل باشند و بچه کیفیت بر وی اعتماد کنند و پادشاه سعادتمند
سخنان ایشان بسمع رضا اصغا نموده بقتل میرزا سلطان حسین فرمان داد و نوشیروان برلاس آن
سرو جویبار جوانی در بهر وضد در رب عراق بریاض جاودانی فرستاد والملک والحکم لله الواحد القهار

ذکر عصیان امیر سلیمانشاه و بعضی از حوادث خراسان و لشکر کشیدن والی هرات

امیر سلیمانشاه چون از قتل میرزا سلطان حسین آگاه شد بنابر مواضعه که با او داشت شکدل
پریشان ضمیر گشت را اظهار خلاف کرده قاصدی پیش حضرت خاقان سعید فرستاد که اگر آن
حضرت میخواهد که من نوکر باشم باید که شاه ملک را از درگاه براند و نوشیروان برلاس را بقتل رساند
از استماع این التماسات بی جایگاه آتش خشم پادشاهانه زبانه کشیده باحضار عساکر گردون مآثر
فرمان داده عزیمت جانب طوس و مشهد تصمیم یافت و اعلام ظفر فرجام چون بساق قش جان رسید
نوکر امیر سلیمانشاه آمده عرضه داشت که امیر مشار الیه امیر عبد الصمد حاجی سیف الدین را که محل
اعتماد اوست میطلبد حضرت خاقان سعید عبد الصمد را رخصت داد که بانجانب رود و در وقت
توجه فرمود که با سلیمانشاه بگوی که همیشه نسبت تو باین خاندان در مقام دولتخواهی و جانسپاری بوده
و حقوق خدمت تو بر ذمه ما بحد البنیان زیاده از آن است که بشرح و بیان احتیاج داشته باشد حضرت
صاحبقران ترا همیشه در زمره فرزندان و برادران انتظام میداد و در عقیده ما در باره تو روز بروز
تضاعف و تزاید داد باید که بی دغدغه متوجه شوی و از هر که شکایت داشته باشی در حضور از دل
تا بغور رسیده آید امیر عبد الصمد رفته پیغام خاقان سعید برسانید و امیر سلیمان عذری چند استماع
تقریر کرد و در آخر کلمات گفت که امیر جهانملک بیاید تا با او مشورت نموده یراق رفتن کنیم و بجانب قلعه کلات

متوجه شده آن موضع را مستحکم ساخت و طایفه از ارباب خلاف و عناد پیش او مجتمع گشتند و آنحضرت
از قریه جرجرد ایلغار فرمود و چون ماهچه توق ظفر پیکر سایه وصول بر صحراء طوس و مشهد انداخت امراکه
در سرحد خراسان بودند میرزا امیرانشاه را بجانب عراق کسیل کردند و خود درین ولا بموکب همایون پیوستند
و امیر عبد الصمد نیز از پیش امیر سلیمانشاه آمده سخنان او معروض داشت و امیر جهانملک برحسب فرموده
رفته با امیر سلیمانشاه ملاقات کرده خدمتش بوعده وفا نکرد و چون جهانملک باز آمد حضرت خاقان
سعید امیر مضراب را بجانب کلات فرستاد و مقارن این حال از پیش امیر چرکس که در حدود مرو بود قاصدی
رسیده بعرض رسانید که از ایل قرا تاتار که حضرت صاحبقران گردون اقتدار ایشان را از روم کوچانیده به
سمرقند فرستاده بود طایفه گریخته بر این سرحد آمده اند و عزم وطن خویش دارند حضرت خاقان سعید
فرمود که امیر سید خواجه و امیر شاه ملک و جهانملک با جمعی از لشکریان ایلغار کرده سر راه ایشان بگیرند
و امرا برحسب فرمان روان شدند و امیر سید خواجه و امیر شاه ملک در اثناء راه سلطان علی پسر پادشا
را که از سمرقند گریخته باسترآباد میرفت گرفته پیش حضرت خاقان سعید فرستاد و آنحضرت سلطان علی
را با قوم بدش بجانب استرآباد روان فرمود و پیغام داد که حکومت آن دیار بنابر فرموده حضرت صاحبقران
مغفور بدان جناب مقرر است و تغییر و تبدیل بقواعد آن راه نخواهد یافت باید که از سر استظهار پیش ما
آید که جز عاطفت بیکران درباره او بظهور نخواهد پیوست و رایات نصرت آیات متوجه کلات گشت
و امیر سلیمانشاه چون از آن حال آگاهی یافت بر سبیل مسارعت بجانب سمرقند شتافت و حضرت خاقان
سعید امیر سید خواجه را بکلات فرستاد تا اتباع امیر سلیمانشاه باز مانده ضبط نماید و آن سرزمین را از
غلاة و طغاة پاک سازد و چتر ظفر نگار معاودت نموده در هفتم جمادی الاول سنه ثمان و ثمانمایه بدار
السلطنت هراة نزول فرمود و درین اثنا ایلچی شاه قطب الدین از سیستان آمده عرضه داشت که شاه جهان
قرا شاه علی و شاه غیاث الدین پسران شاه جلال الدین سرکردنکشی دارند و دیگری آمده همین خبر رسانید
حضرت خاقان سعید امیر حسن جاندار را با فوجی از لشکر نصرت شعار بدان صوب فرستاد و امیر
مشار الیه بجانب قراة انداخت و شاهان باغی را گرفته باسار رسانیدند و از وقایع سال مذکور یکی
آن بود که ضمیر آفتاب تاثیر خسرو جهانگیر ملتفت بدان شد که میرزا الغ بیک و امیر شاه ملک بجانب اند
خود و شبرغان رفته بضبط آن حدود قیام نمایند و ایشان بدان جانب توجه نموده چند کس را بر لب
کری بدان طرف آب فرستادند و فرستادگان عیسی و خضر خواجه را گرفته باز گشتند و میرزا الغ بیک
خضر خواجه را پیش حضرت خاقان سعید و عیسی نزد میر محمد که در قبة الاسلام بلخ بود روان کرد و در
تضاعیف این حالات امیر سید خواجه را از مهمات قلعه کلات بهراة آمد و چون کارهای بزرگ از وی در
آن ملک رضی صدور یافته بود از گریزانیدن پسر پادشاه و دفع یاغیان سربار چنانچه مذکور شد منصب

امیر الامرایی یافت و اشارت علیه در مهمات جزئیه و کلیه شروع نمودن گرفت و روی بضبط مملکت آورد و
معروض داشت که تا غایت سودا در سر می بود که بدرگاه عالم پناه بیاید و حکم شد که امیر شاه ملک بجانب کرکی
رود و هر که داعیه سرکشی داشته باشد از پای درآورد و چون فصل زمستان بنهایت انجامید رایات
نصرت آیات بجانب ییلاق بادغیس در حرکت آمد و در قزل رباط محاربه میرزا پیر محمد و میرزا خلیل سلطان
که یکی را که حرم محترم میرزا الغ بیک بود از جانب ماوراء النهر رسانید و حضرت خاقان سعید جشن
بجزی و فراغت تمام گذرانید ذکر محاربه شاهزادگان بلند مکان میرزا پیر محمد جهانگیر و میرزا خلیل
دران اوان که میرزا الغ بیک و امیر شاه ملک بکنار آب جیحون رفته با لشکرها آراسته بلب آب آمد
و جمعی از قراولان لشکر سمرقند ازیلی که امیر شاه ملک بود بکنار شدند و بخراسانیان جنگ کردند و دو
خواجه خویش امیر شاه ملک بقتل رسید و رسل و رسایل در میان آمد و مهم بمصالحه قرار یافت و میرزا
خلیل سلطان بدار الملک خویش مراجعت نمود و امیر شاه ملک نیز باز گشت و میرزا پیر محمد امیر شاه ملک
را پیش خود طلبید و چون خدمتش بانجا رسید شاهزاده مشار الیه از میرزا خلیل سلطان گلات
بکران در میان آورد و خواص و مقربان میرزا پیر محمد گفتند که شاهزاده ما ولیعهد است و تخت برادر مهتر
تر میرزا خلیل سلطان و حضرت صاحبقران چنین وصیت فرموده با آنکه میرزا خلیل سلطان بر خود
زیادت بر این شاهزاده دعوی تفوق میکند و بعد از قیل و قال ایلچی پیش میرزا خلیل سلطان که حضرت
صاحبقران جنت مکان فرستادند که نشستن شما بر سریر سلطنت ماوراء النهر خلاف وصیت حضرت صاحب
قران است میرزا خلیل سلطان جواب داد که آن قادری که افسر و تخت را بمن جوانبخت عنایت فرموده اکنون
بمن ارزانی داشته میرزا پیر محمد و امیر شاه ملک و سایر امرا و ارکان دولت ازین جواب بی تاب شدند
و عنان تمالک و تماسک از دست ایشان رفته با سپاه گران و لشکر بی پایان از آب گذشتند و میرزا
خلیل سلطان ابواب خزاین گشاده و بهادران و سایر سرداران بل افراد لشکریان بجزایل عطایا
مستظهر و آسوده خاطر گردانید و حشری انبوه جمع آورده از مرکز دولت روان شد و سر دو گروه در
حوالی نسف بیکدیگر رسیده و در برابر هم صف آرای گشتند و بعد از تمهید بساط جنگ و جدال و حرب
و قتال و کر و فر جوانان جانبین میرزا خلیل سلطان با بهادران ماوراء النهر و خراسان و عراق که در
ظل رایت فتح آیات او مجتمع بودند بر میرزا پیر محمد حمله آورده قول او را از جای برداشتند و تحت اهل اولاد
روی گردان شده برانغار و جوانغار نیز متفرق گشتند میرزا الغ بیک و امیر شاه ملک چون دیدند
که کار از دست رفت ایشان نیز روی از معرکه برتافتند و اجمال و اثقال فراوان بدست سپاهیان
افتاده و اسیران مصاف را امیرزاده خلیل سلطان در ظل حمایت و رعایت خویش جای دادند
و جناح رحمت و عاطفت بر سر ایشان گسترده و کان ذلک فی یوم الاثنین الثانی من رمضان

سنه ثمان و ثمانمائه و بعد از استماع این خبر حضرت خاقان سعید عنان عزیمت بجانب اندخود و
شبرغان معطوف ساخت و میرزا الغ بیک و امیر شاه ملک از جنگ رسیده بشرط بساط بوس در
یافتند و اشاره علیه صدور یافت که ایشان بیگاه در ولایت بادغیس توقف نمایند تا اسبان فربه
شوند و بر حسب فرموده کار بند شدند و چون اردوی همایون در نواحی قاشین نزول فرمود امیر
عباس شیخ که حضرت خاقان سعید او را پیش میرزا خلیل سلطان فرستاده بود با نوکران شاهزاده
مشار الیه رسیدند و از زبان او عذر خواهی نموده گفتند که خدمتش میگوید که ما بر عهد و پیمانیم که با
ملازمان حضرت خاقان سعید بسته ایم بیت کر تیغ بارد در کوی آن ماه * گردن نهادیم الحکم لله * و چون
میرزا پیر محمد قدم جلادت پیش نهاده بولایت ما در آمده بود بالضروره با او جنگ کردیم و حضرت بخشنده
بی منت ما را ظفر و نصرت بخشید و آن موید بتایید آسمانی از بدحوئی قربانی با نوکران میرزا خلیل
سلطان پیش او فرستاده پیغام داد که میثاق ما تا زمانی که جان بر قرار است و بنای مودت بد سکون استوار
بر همانیم که بودیم و همان خواهد بود اما سلیمان شاه و ارغونشاه بمملکت ما در آمده اند می خواستند که
ضرری تمام برسانند و چون سپاهی سپاه ما از دور دیدند آیة الفرار خوانده گریزان گشته اند
اکنون در کنار آب ظفر انتساب تا کنار آب حرکت خواهد کرد باید که فرزند خلیل سلطان نیز بجانب اندخود
تا احوال گذشته باز دانیم و عهد و میثاق بجلوه ستة محبت و وفاق تازه گردانیم و اگر خود نیاید امرای
معتبر بفرستد تا بخواص و مقربان ملاقات کنند و از انچه قرار یابد بر سر موی تجاوز ننمائیم و میرزا پیر محمد
و قرابانی رفتند و پیغام حضرت خاقانی گذارده و دو لبخواجه جنگرچی باز آورده و باتفاق عرضه داشتند
که میرزا خلیل سلطان میگوید که ما مقرر کرده ایم که امیر الله داد و امیر ارغونشاه بکنار آب حاضر شوند تا آن
حضرت هر که را صلاح داند بفرستد و حضرت خاقان سعید امیر مضراب را بدین مهم مامور فرموده و
جناب قاضی قطب الدین عبد الله امامی را همراه او ساخت و درین اوقات اردوی همایون در ییلاق
نوزاقان و ایلار توقف نموده بود و در خلال این احوال امیر جهان ملک که بطرف گرمسیر رفته بود و
را استاصل ساخته بود و دشمنان را برانداخته با نعمت فراوان و غنیمت بیکران بموکب سعادت فال
پیوست و علی بیک در پایه سریر اعلی معروض داشت که امیر شاه ملک میگفت من از جهت تکبر و تجبر سید
از رکاب حضرت قرین تخلف نموده ام و لشکر برفته آنحضرت در غضب رفته بود که شاه ملک را چه حد آن
باشد که امثال این سخنان بگوید فی الحال تواجی پیش او فرستاده پیغام داد که مقرر شده بود که بیگاه در
بادغیس توقف نماید اکنون چند روز از میعاد گذشته وظیفه آنکه بزودی متوجه دار السلطنت هراة
گشته از راه بیکالیک متوجه اردوی امیرزاده محمد جوکی شد ذکر عصیان امیر سید خواجه بن شیخ
علی بهادر سید خواجه بن شیخ علی بهادر منصب امیر الامرایی یافت و مهمات جزئی و کلی رجوع

بارشد و ماغش خلل شده بخواست که حاکم علی الاطلاق باشد و جمعی از ابنا امرا که ذکر ایشان بسبیل
تفصیل موجب تطویل می شود بهر نوع که می توانست بفریفت و با خود متفق ساخت و در غره شهر
ذی الحجه از جرغلان سوار شده متوجه عام گشتند و چون صورت واقعه بر رای آفتاب اشراق
خسرو آفاق روشن گشت هم در آن شب که با جمعی حاضر بودند پای عزیمت در رکاب آورده متعاقب
اهل عصیان روانه شده و علی الصباح در صحرای رو براه بسید خواجه و مخالفان رسید و آنحضرت
یکسواره در میان ایشان رانده فرمود که چرا باغی شده اید ایشان همه پیاده شده زبان بگریه و زاری آغاز
نهادند و بگناه خویش مقر و معترف گشتند حضرت خاقان سعید بذیل عفو بر زلات آن جماعت پوشیده
از سر جریمه ایشان درگذشت و فرمود تا سوار شدند و در ملازمت رکاب نصرت انتساب بازگشتند
و چون ببالامرو رسیدند خاقان نیکو کردار بر قول مخالفان اعتماد کرده پیشتر بهراة آمدند طایفه از آن مفسدان
در مقام شر انگیزی بودند با امیر سید خواجه گفتند که اگر فی المثل پادشاه ترا معاف دارد امرا یکی را به
صغیری هلاک کند که زیاده بر آن متصور نباشد و باز اتفاق نموده عازم جانب جام و طوس شدند
حضرت خاقان سعید عزم انتقام جزم فرمود و مقارن این حال تنکل بود تواچی از پیش امیر مضراب بسبیل
چپاول دو کس مد نها در کار استظهار کشیدیم میرزا خلیل سلطان بوعده وفا نکرد و هیچکس نفرستاد حکم
شد که امیر مضراب مراجعت نماید و بپایه سریر اعلی آید و آنحضرت امیر فرمان شیخ داس سید خواجه فرستاد
که فتنه انگیخته باشد بخود راه داده و کدام پادشاه بیش از من ترا رعایت و تربیت خواهد کرد باید که بی
دغدغه بجانب ما شتابی که از گذشته گذشتیم و جریمه ترا نابود انگاشتیم پناه عنایت و عاطفت استوارست
و موجه و منصب بر قرار اما با سید خواجه ملاقات کرده هر چند او را نصیحت کردند فایده بر آن مترتب نشد
در بین تا جزامد که مودود و کومسری سرچشمه درامده و دست غارت و تاراج برآورده آنحضرت امیر
ویس بن ایتوقا و طغای برکی را با جمع ایشان دفع نمود و در سوم ذی حجه سنه ثمان و ثمانمایه از دار
السلطنت هراة بیرون آمده بصوب طوس حرکت فرمود و مرغزار [illegible] توجه اقبال گشت و امیر
مضراب از کابل چون آمده بموکب همایون پیوست و از جانب طبس فرستاده امیر یوسف خلیل
داروغه آنجا رسیده مکتوب سید خواجه را که بمیرزا اسکندر نوشته بود بدست نوکر برادر خود
یوسف خواجه بجانب عراق روان داشته آورد مضمون نوشته آنکه اگر توفیق رفیق شود خراسان را
جهت ملازمان شاهزاده مستخلص گردانم و چون این را فانرد و ابای اخفا بصحرا بیرون آمد امید
صلاح از جانب سید خواجه تماما منقطع گشت و معتمدی از کسان سید خواجه باز نموده که او به
خلاف هراست و سپاه کرده [illegible] احترام در غره محرم الحرام سنه تسع و ثمانمایه بجانب ولایت جام
نهضت نموده آنحضرت بزیارت مقبره شیخ الاسلام احمد جام آمد و شاهزادگان و امرا از پس احتمال

فرموده صلات و صدقات بمستحقان رسانید و چون قریه خرجرد مضرب خیام سپاه منصور
گشت نوکر میرزا عمر آمده در پایه سریر اعلی عرضه داشت که انتخاب احرام ملازمت بسته است اما
بر تعلم اسباب سفر باهستگی می آید حضرت خاقان سعید فرمود که او بمثابه فرزند و برادر است هیچ
چیز از مال و خزانه و لشکریان و آلات و ادوات سپاه از وی دریغ نخواهد بود آنحضرت باز دیگر
التفات بر احوال سید خواجه انداخته قاربا عدس را با یکی از نوکرانش که در اردو بود پیش او فرستاد
و بعنایت و لطف خسروانه نوید داد و بانجاح ملتمسات او وعده داد و چون شقاوت ازلی دامنگیر وی
شده بود کرسطار عنان بیان نگشاد و جوشن عنان بنفکند و چون بنابرآنکه صورت اجرا
[illegible] معلوم شد [illegible] اثر خشم [illegible] انتقال [illegible] و سید و اردوی اعلی از قریه
خرجرد در حرکت آمده بموضع باقی شهر نزول فرموده و آنجا بمسامع جلال رسید که سید خواجه عنان
عزیمت بجانب قلعه کلات انعطاف داده است بداعیه آنکه در آن حصن حصین تحصن نماید و دو بن دلاور
رهنمونی بخت و اقبال امرا از آن کار نفرت روی گردان شده پناه بدرگاه عالم پناه آورده اند
ملکات ملکانه خلعت عفو و اغماض ارزانی داشته همه در ظل عنایت و احسان ماوی داد و را آنحضرت
شعار چون بمشهد مقدس رضویه علی ساکنها السلام و التحیه رسید حضرت خاقان سعید
شرایط زیارت بجای آورده سادات عظام را تفقد و دلجویی نموده فقرا و ارباب احتیاج را بنذور
و عطایا بنواخت و از آنجا عازم مرغزار رادکان شد و در آن فضای دلگشای خاطر انور که جام
جهان نمای عباد [illegible] بود صورت پذیر گشت که خواجه علی نصرالله ترشیزی در آن ولایت دم از مخالفت
و [illegible] سید خواجه میزند و آنحضرت امیر مضراب را بدفع خشم او نامزد فرمود و خواجه علی نصرالله
از توجه سپاه ظفر پناه آگاهی یافته بگریخت و امیر مضراب جهات و متملکات او را گرفته بر
حسب فرمان روی بهرات نهاد و رای آفتاب اشراق پرتو التفات بر تفتیش احوال سید
خواجه انداخته تحقیق پیوسته که چون خذمتش بحوالی قلعه کلات رسیده شنید که امیر علیکه
و دیگر امرا با لشکرهای سرخس و مرو عازم اردوی همایون اند و در مضیق حیرت و تشویش [illegible]
آمده با وجود شدت گرما [illegible] اختیار کرده روی بمازندران نهاده است و پیشتر از توجه خود
امیر عبدالصمد و امیر شمس الدین اوج قرا بهادر را باستراباد پیش پیر پادشاه فرستاده بود و از آمدن
خویش آگاهی داده و چون امیر علیکه کوکلتاش با لشکر بیکران ضمیمه سپاه ظفر نشان گشت
حکم شد که تواچیان بر قو توجه بر انتظام چریک افکنده دفترهای سپاه ایشان بعرض رسانند و
مبادا تمام این مهم دست دریا نوال پادشاه ستوده خصال در بخشش آمده امرا و سرداران سپاه
و آحاد لشکریان و سایر [illegible] بانعام و احسان فراوان بنواخت و در سیر نتایج خویشان

امیرشاه ملک او بجانب بلخ امده عز بساط بوس دریافتند و در ییلاق سلطان حضرت خاقان سعید
شنکلی تمور ناییما را که باداب رسالت مزین و محلی بود بر پادشاه ارسال نمود مضمون سفارت انکه
ما سید خواجه را از حضیض مذلت باوج عزت و امارت رسانیدیم و زمام اختیار ملک و مال در قبضه
اقتدار نکوهیده خصال نهادیم و بحکم ان الانسان لیطغی ان راه استغنی چون ارباب ترفع و کامرانی
جمع دید سودای فاسد استقلال حکومت جنان بر دماغ او استیلا یافت که با فیمون نصیحت علاج پذیر
وار جهالت و غرور و بتعرض نزدیک وده و دو مشغول شد و چون از توجه سپاه ظفر پناه ما اگاه گشت
نادیده زد و در فی تمشیر بکریخت جنانچه دو بیم از شر و اکنون چنان بمسامع علیه رسیده که متوجه ان طرف
گشته جشم داشت انکه حسن بحث و ابر تحات سحاب موافقت تازه دارد و ارباب تمرد و عناد را که حقوق
ولی نعمت را رعایت نکرده اند بحوالی ملک خویش راه ندهد ارباب نفاق را بود دلیل اختلاط باد و ستان
دشمن و با دشمنان دوست و بحمد الله والمنه که قوت مراعات احبا و قدرت مکافات اعدا حاصل است و
اگر عیاذا بالله جمهور مخالفت بناخن تا نه خراشیده شود امواج بحر غضب ما جنان متلاطم گردد که
سفاین امن و سلامت در جهان نایاب شود و انچه در مکمن غیب است بنوعی ظهور یابد که دست تدارک
بدامن ان نرسد وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون و چون شنکلی نو دیحاب مازندران در اشد
حضرت خاقان سعید جهت حرارت هوا توقف نمود **ذکر ارتکاب صید و شکار جوزا عمر دیرکاه
پادشاه فلک قدر** و صحرای سلطان هوای شکار را بخاطر خطیر پادشاه گیتی ستان سر بر زد و فرمان واجب
الاذعان صدور یافت که تواجیان جار بلشکریان رسانند که هر فوجی از مقام و یورت خود بر عزم
شکار حرکت کنند و دشت و صحرا در نوردیده اصناف وحوش را بصیدگاه رسانند طاعة کذاران
بموجب فرموده عمل نموده و افواج حشم و طبقات خدم از بجال خود در جنبش امدند غلغله و خروش در
زمین و زمان افتاد و شهریار شیر شکار بر سمند ماه کردون رفتار سوار گشت و شاهزادگان سعادت
یار و امرا عالیمقدار و وزرا عطارد شعار و سپاهیان بهرام اقتدار در رکاب ظفر انتساب روان
شدند سواران بهر طرف می تاختند دشت کوه و سر بن اهو بر عقاب پوشیده گشت **بیت**
برکشاده دست بر شکار * بر شکاری زمانه گشت حصار * بود حرکت کردن اهو * بار دو دیده شیشه
کشت * تا زان بسوی کور کنند * چون شهاب از فضای دیو ترند * شد هوا بمحاباز فرود دین * از بر باز و
باشه و شاهین * فضای هوا و عرصه صحرا از پرنده و چرنده خالی ماند ادیم خاک از خون جانوران رنگ
شقایق النعمان گرفت درین اثنا قاصد میرزا عمر رسیده معروض داشت که شاهزاده میگوید که از بدو دیگر
برادر و سایر خویشان نومید شده ام و هیبتزده درگاه عالم پناه ملجا و ملاذی ندارم و بدرام خسروانه امید
وایضا فرستاده بعرض رسانید که میرزا عمر جهت ضعف مراکب و فقدان هر گونه مارب در مضیق اندیشه

وتفکر مانده و در حرکت مسارعت نمی تواند کرد و شهریار بلند همت فی الحال مصحوب ایلچی کسوتهای خاص و
اسپان راهوار وافر و کمر شاهوار فرستاد و فرمود که در سبزوار که مقر شاهزاده بود مایحتاج اردو و لشکر
مرتب و مهیا داشت **بیت** سرا پرده و خرگه و سیم و زر * قطار و مهار و کلاه و کمر * ز اسپان تازی که بشتافتی
بیک روز بگذشته دریافتی * و میرزا عمر چون بسبزوار رسید انچه مطلوب او بود اماده یافت و بجناح
تعجیل روان شده در غره ربیع الاول سنه تسع وثمانمایه در ییلاق سلطان بموضع خواجه قنبر بتقبیل
قوایم سریر خلافت مصیر مستسعد گشت و بنظر عنایت و حسن ملاطفت از شاهان و شاهزادگان انبای
جنیرت و مجموع خدم و حشم و اتباع و اشیاع از بجامهای فاخر و اسپان راهوار و دیگر انعام محظوظ
و بهره ور گشتند و درین وقت شنکلی تمور نایما که برسالت پیش پیر پادشاه رفته بود باز امد و رسول پادشاه
ایلچی عرضه داشت مصحوب او گردانیده بود مضمون انکه چون ملازمان بارگاه فلک اشتباه این
دا این سلام دارند و جرایم جیبی را که بنا بر اتجاب اورده اند بر بنده بخشند در رایات همایون بدار السلطنت
هرات مراجعت نماید بنده بکمینه التجاعت را با فرزند خویش بعز رسند و در ملازمت ثابت قدم باشند
چون ملتمسات پیر پادشاه مشتمل بر جرات و گستاخی بود حضرت خاقان سعید متوجه
استراباد شده هر روز جهت شدت گرمای انکه منافی قطع مسیر بود در رفتن مسارعت نمینمود **ذکر
محاربه خاقان گیتی ستان با پیر پادشاه والی مازندران و ظفر یافتن** اول خزان که خسرو سیارگان سایه
وصول بر برج میزان افکنده پادشاه کامران بجلکاء مازندران در امد و در اواسط ربیع الاخر بنواحی
نواحی قلعه شاسمان نزول فرمود و این بیدپن ان قبل پیر پادشاه والی انجا بود و دروازه بر کشید و جز
مهم استراباد اهم و اولی بود خاقان سعید بان قلعه التفات نمود **بیت** لشکر شاه جهان کار بجهان
ضعیف * حیف باشد که شود ملتفت جنگ و جدال * ننگ باران بود از زور که عصفور کشد * عار ثعبان
بود از زور که گیرند شغال * سپاه ظفر نشان بجانب استراباد روان شد و قراولان در خراسان بیکدیگر
رسیدند و پیر پادشاه با سپاهی فزون از قطرات امطار و اوراق اشجار ظاهر استراباد را معسکر ساخته
بود و چون موکب همایون بموضع سیاه بلاد رسید چنانچه قاعده لشکرکشی است حکم شد که سپاهیان
بر امن اردوی عالی خندق کنند و مردم بان کار مشغول بودند ناگاه پیر پادشاه سپاهی چون بحر زخار دروع
فیروزه و خفتان لعل پوشیده و مانند نرگس خود سبز زده بر سر نهاده بیکدیگر داد تیغ خلاف کشیده از
بیشه بی اندیشه بیرون امدند **بیت** چو امد با سپاه از خانه بیرون * زمین گفتی برون شد بحر گردون *
بیابان گرد پیدا بود لشکر * چو در تیغ تنک ماند اختر * چنان امد همی لشکر انبوه * که گرداد دشت گرد در دشت را
کوه * پیر پادشاه در قول بود و شمس الدین و شیر علی و دیگر برادران در جوانغار و امیر سید خواجه و امیر
عبد الصمد و سید شمس الدین برانغار و چون لشکر خصم نزدیک رسید سپاه منصور ترک خدوق

کرفته در برابر ایشان صف ارای کشتند واز برانغار میرزا عمر بهادر وامیر یوسف خلیل وامیر
جهانملک حملهای مردانه کرده واز قول امیر علی ترخان وسایر ترخانیان که در سبب تا رسیده بودند
دیده ها بهم بر دوختند روی بدشمنان نهادند واز جوانغار میرزا الغ بیک وامیر شاه ملک وامیر
موسیکه بتیغ اسمان رنگ کاجل در صحیفه کوهر ش چهره نمودی فسانه روز رستخیز پیدا اوردند هر دو
لشکر چون دو کوه فولاد ودو دریای مواج بهم رسیدند وبه تیغ وتیر وکرز وشمشیر بضیافت هم مشغول
شدند **بیت** بجنبید هر دو سپاه کران * تو کفتی که شد کوه وهشر روان * دو دریه جوشان اندر امد
سپاه * یکی ابر کوبی بر امد سیاه * که باران او بود شمشیر وتیر * وزو کشت عالم چو دریای قیر * زپیکان پولاد
پر عقاب * سپر کشت رخشان رخ افتاب * عاقبت نسیم فتح وظفر بر پرچم رایت پادشاه هفت کشور
وزیده سر پادشاه باصد کونه حسرت واه عنان از معرکه بر تافت وچون برق وباد بجانب چشمه وجنگل
شتافت وبهزاد شقی از شامت دم خود وانجواد دم انکند وسید خواجه وعبد الصمد راه در از
پیش کرفت وشمس الدین اوج فراو سید حسام خواهر زاده سید خواجه النجاید رکاه عالم پناه اوردند و
بعنایات وعاطفت اختصاص یافته وغایت ملک مازندران در تحت تصرف پادشاه کامکار امد ولشکر
از کثرت غنایم کاه بیسار وبحر استظهار کشتند واوازه این فتح نامدار در اطراف واقطار بلاد وامصار
شیوع یافت وپادشاه معدلت شعار اتش خشم جهانسوز را بزلال لطف واحسان تسکین داده
رقم عفو واغماض بر جرایم اثام واهالی جرجان کشید وسید عز الدین هزار جریبی که از کبار سادات
بمکارم اخلاق ومحاسن صفات امتیاز داشت بموجب ارث واستحقاق بحکومت دار ای ان
مملکت اشتغال نموده برادر خود با تحفهای پادشاهانه بپایه سریر اعلی فرستاد واو بوسیله امرا وملازمان
بسعادت بساط بوس فایز شده انجه اورده بود بموقف عرض رسانیدند ودر مجموع انمملکت خطبه و
سکه بنام ولقب همایون زیب وارایش یافت وحضرت خاقان سعید مولانا جلال الدین لطف الله
صدر را برسالت ساری نامزد فرموده واو بر حسب فرمان بدان صوب رفته شرایط سفارة بجای
اورده والی انجا رتعنی مالاتا اسلام سید مرتضی بمبانی عهد وپیمان موکد بایمان ساخت که مدة
الحیوة راه موافقت سپرده ومر بوی مخالفت جای نداده وخدمت ورعایت بسیار فرموده خشنود
کسیل کرد وهمچنین مولانا ابرهیم صدر باشارة علیه مصحوب برادر سید عز الدین هزار جریب رفت
وایشان نیز میثاق بسته شرایط خدمتکاری بجای اوردند وچون ولایت مازندران مفتوح و
مستخلص کشت ودران دیار مخالفی وعنانی نماند عاطفت پادشاهانه زمام حکومت ان دیار را
در قبضه اقتدار میرزا عمر میرزا امیرانشاه نهاد وسر او را بافسر عز شاه فرقدین بلند کردانید و
شاه زاده بر مسند شاهانه در استرا باد قرار کرفت وهمچنین ایالت ولایت طوس وخبوشان وکلات

وابیورد ونسا وباورد ودهستان بود وشیراز مع ضمایم وملحقات بدو رسما وخلافت میرزا الغ بیک مفوض
کشت ورایت نصرت ایت بعزم دار السلطنت هرات در حرکت امده در اثنا بمسامع علیه پیوست
که امیر موسیکه که کنج خود را بجوار دم فرستاده ودر معاتب عزیمت خواهد نمود لاجرم فرمان قضا
مضا نفاذ یافت که او را مقید ساخته بهرات رسانیدند بندکان درکاه بدان موجب عمل نموده ان
حضرت در چهارم جمادی الاخر بدار السلطنت هرات نزول فرمود ودران ایام در بلاد خراسان
عموما ودر شهر هرات خصوصا قحط وعسرت روی نمود که هرکز قریب بان واقع نشده بود چنانچه
کندم بوزن شرع بسه دینار کپکی رسید وخلایق از نان بی نیاز شده بجان امان یافتند **ذکر
مخالفت پیر علی تاز وشهادت میرزا پیر محمد با برادر بزرکتر** میرزا پیر محمد خلف صدق میرزا جهانکیر پیر
علی تاز را از حضیض مذلت باوج قبول رسانیده پایه قدر ومنزلت او را از اوج عیوق بلند کردانید
وان مدبر ازلی در تنسیق امور ملکی ومالی بر سبیل استقلال شروع درپیوست وچنان صاحب
اختیار مطلق شد که دیکر هیچکس را وجود واعتبار نماند شاه زاده بکلی از تنظیم مصالح مملکت
اعراض نمود ومجلس بزم را بر میدان رزم بکزید وبا دلبران پری پیکر خلوتکاه عیش ونشاط اراسته
وصبوح را بغبوق وغبوق را بصبوح پیوست وانمعنی سبب زیادتی تمکن پیر علی تاز شد وچون
اشتغال شاه زاده وارتکاب مناهی وملاهی از حد اعتدال درکذشت اختلال در شغل خطیر سلطنت
پدید امد وهوس استبداد وخیال استقلال در دماغ پیر علی تاز جای کرفته وجمعی از معتمدان شاه
زاده را بطریقی که توانست بر نهب وباخود یار ساخته مضمون کلمه واوفوا بالعهد ان العهد کان
مسئولا را از خاطر پاک محو کرد ودر چهارم ماه مبارک رمضان میرزا پیر محمد در سراچه دل تخم انابت
واستغفار اندوخته بود ان بیباک غدار با طایفه از اشرار بر این سرا پرده شاه زاده ساده دل راه
وانجا برا با جمعی از خواص ومقربان شربت شهادة چشانیدند وان وخامت عاقبت بدید رسیدند
بیت ماه تمام ملک بزیر نقاب شد * اب حیات دولت وحشمت سراب شد * سروی ز بوستان بزرکی
شکسته شد * برجی ز اسمان معالی خراب شد * ماتم سرای کشت سپهر جهان ومین * روح القدس بتعزیه
افتاب شد * ومیرزا سید احمد میرک در شبرغان بود ازین واقعه جان کداز مسموم شده بدرکاه عالم پناه
امده شرح حادثه را معروض ایستادکان پایه سریر اعلی کردانید فراول حزن والم در فضای سینه بی کینه
حضرت خاقان سعید باز کشت وقلق واضطراب بسیار کرده عاقبت بقضا رضا داده کردن
تسلیم نهاد لا مرد لقضاء الله ولا مانع لحکمه وامیر مضراب وامیر حسن صوفی ترخان وامیر نوشیروان
بر مقتضی فرمان والجیا لادغان در ملازمت میرزا سید احمد میرک بجانب بلخ روان شدند ومقارن
این حال بمسامع جلال رسید که اسپهبد غوری جمعی از غوریان وسیستانیان فراهم اورده در حدود

غرور بفتنه و فساد اشتغال دارند و آنحضرت در عشر آخر رمضان متوجه استرآباد شد و امیر حسن
جاندار و امیر جهان ملک را بفتح شهر اسپهبد رود که نامزد فرموده در اوایل شوال بسعد عزم و اقبال
خود مراجعت نمود اسپهبد چون از توجه و وصول سپاه ظفر پناه آگاهی یافت عنان ببادیه فرار تافت
و امرا جهات او را غارت کرده موافقانش را باسار رسانیدند و ولایت مضبوط ساخته باز آمدند و
بوعلی تار بعد از قتل میرزا پیر محمد پسر شیخ و تاز بخت و مملکت فسیح و عریض در تحت تصرف او درآمد
و ندانست که کفر و هر چند کردن افزاری که عاقبت سر خویش از بیخ کند و بر وی پوشیده شد که
مکر و غدر را دوامی و قرب و منوالی را انتظامی نباشد و آتش خشم جهانسوز حضرت خاقان سعید
اشتعال یافته خواست که بر سر آن بدکیشان روی لشکر کشد که ناگاه خبر رسید که میرزا عمر بن
معز الدین میرانشاه از راه طغیان و عصیان عازم خراسان است ذکر احوال میرزاده
عمر و انتقال او از این عالم بعالم دیگر ای هر دم از جفای تو دل را غمی دگر عالم ز تو خراب و تو در عالمی دگر
چون میرزا عمر بر سریر ملک مازندران تمکن یافت نوکران و ملازمان خود را باقطاعات و سیور
غالات بنواخت و طوایف مختلف در ظل رعایت او مجتمع گشتند و خانه او جدید نظام و انتظام
گرفت و لشکری بعدد دریای موج برسید و هزار خانه وار مغول را که با اغرق میرزا ابابکر بودند که جانب
مازندران آورده بود و شیخ حسن صحنی و جمعی دیگر که ملازمت امیر شاه ملک می‌نمودند از خدمتش
اعراض نموده بمیرزا عمر پیوستند و گفتند که سپاهیان خراسان از امیر شاه ملک آزرده اند چون
چتر فلک فرسای سایه وصول بر آن دیار انداخته مجموع ایشان از امیر شاه الیه روی گردان شده
بر سبیل طوع و رغبت بدین جانب آیند و بسبب این معانی داعیه تسخیر خراسان از خاطر میرزا عمر
سر بر زد و حقوق آبادی و احسان حضرة خاقان فراموش کرده رایت خلاف بر افراخت ز آب
گرگان گذشته آمدند و در خراسان فکند و ساخیر امیر شاه ملک از این حادثه آگاهی یافته فی الحال
مسرعی مانند برق و باد عش نوشروان و کیقباد بدبخت فرستاد چون خبر توجه میرزا عمر بر گرد
بمسامع علیه رسید یکی از مقربان در خلوتی با حضرت خاقان سعید گفت که در آن زمان که میرزا
عمر بدرگاه عالم پناه آمد گفتم که قابل اعتماد نیست چه باید و وفا نکرد با که وفا کرد که با ما کند و تما
بحیث من التفات نفرمودید و عاقبت نتیجه این داد آنحضرت در جواب فرمود که با او بد نکردیم و
شقاوت و دولت و سعادت و سلطنت در قبضه اقتدار اوست جل جلاله مملکت از هر که خواهد ستاند
و بهر که خواهد دهد تؤتی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء بنده را در هیچ چیز اختیاری نیست
بقا بقای خدایست و ملک ملک خدای لاجرم بحسن این عقیدت و صفای طویت شهریاران
را در حلقه اطاعت او در گوش کرده غاشیه متابعتش بر دوش گرفتند القصه حضرت خاقان سعید

در هژدهم شوال محفوف بتأیید و نصرة الهی پای در رکاب نصرت انتساب آورده از دار السلطنة
هراة لشکر بجانب ارلات کشیده است و امیر یادگار شاه از صدمات او گریخته و با امیر مضراب
پیوسته حضرت خاقان سعید فرمود که امیر مضراب با لشکرها در کنار آب مرغاب بنشیند که حالا رایات
فتح آیات متوجه دفع میرزا عمر است و در بین اثنا مهد علیا خانزاده از جانب سمرقند رسید و میرزا محمد جوکی
بهادر را همراه آورده در مقابله این سفر که چنین سرفی روی نمود ارباب کیاست و فراست بر نصرة و
ظفر پادشاه هفت کشور واصل شدند و آنحضرت نیز تفال نمود و طوی عظیمه ترتیب داده ایشان
را روانه هراة گردانید و اعلام ظفر فرجام متوجه شام شد و در نواحی بر دو پر فریقین را اتفاق ملاقات
افتاد و چون تسویه صفوف دست داد حکم تواجی که قلب میرزا عمر بدو مستظهر بود صفها شکافته
بخدمت خاقان سعید بادرت نمود دیگران که این صورة مشاهده کردند در اطراف و جوانب
پریشان گشتند و میرزا عمر با نفر اندک و خوف بسیار روی ببادیه فرار نهاد و بمقتضی الحق یعلو و لا
یعلی حضرت خاقان سعید غالب آمده غنیمت فراوان بدست لشکریان ظفر نشان افتاد حضرت
پادشاه ستوده خصال شکر ملک ذو الجلال بجای آورده اسیران را در ظل عنایت و احسان خویش باوی
داد و این فتح نامدار روز دوشنبه تاسع ذی قعده سنه تسع و ثمانمائه روی نمود و فتح نامها باقطار بلاد
و امصار روان شد و عرصه خراسان از آسیب اهل تمرد ایمن گشت و خواطر اهل دانش که مشوش
و پریشان بود ساکن و مطمئن شد سواری از اردوی همایون بجهة مژده فتح عازم هراة شد و در مهنا
مهتر بنیاد کالی تر مین معنی متوجه آن صوب شد مهتر عمر بر رباط نعمان آقا که قریب بقصبه کو سویه
است رسید و سوار را انجا دید مهتر لنگان لنگان پیش سوار رفت و گفت مرا نیز برای همین کار
فرستاده اند اما پای من بدرد آمده بدین زودی نمی‌توانم رفت و سوار این سخن را از اعیان باور کرده
در رفتار زیاده تعجیل نمود و مهتر بی غلطی داده از راه دیگر بشهر در آمد و خبر فتح رسانید خلایق
از نقد و جنس چندان بمهتر عمر دادند که مدة العمر غنی باز گشت و حضرت خاقان سعید بجدید میرزا
الغ بیک را بحکومت بعضی خراسان و مازندران نصب فرمود و شاهزاده مهم از جام متوجه طوس
شد و رایات نصرت شعار عازم سریر دولت پایدار گشت و در منزل امرودک قاصدی از کرمان
رسیده عرضه داشت که امیر جاکو حاکم انجا در منزل ناگزیر هم صحبتی کرمان اختیار کرده و هم در آن کوی
نوکران امیر مضراب میرزا عمر را که در حوالی مرغاب گرفته بودند با زخمی سنگین و بندی گران باردو
ظفر نشان رسانیدند آن حضرت خسروانه بمحض خوب عنایت فرمود و طبیب و جراح حاذق سودمند
نفرستاد و از هاتف غیب شنید که ب جهان رباط خرابست در او مکن منزل ٭ که آن بنا که نهند
سست کی شود معمور ٭ و در آنجا با صد حسرت و آه زبان بکلمه لا اله الا الله محمد رسول الله کشوده

جان شیرین تسلیم نمود انا لله وانا الیه راجعون و در بیست و نهم ذی قعده او را در مزار فایض الانوار
امام فخر الدین رازی دفن کردند و حضرت خاقان سعید در اوایل ذی حجه بمستقر عز خویش باز گشت
و در اثنا عیشا این حالات از پیش امیر شیخ لقمان برلاس و امیر حسن جاندار که بدفع فتنه محمد ملک
صالح پسر ملک اسمعیل و اسپهبد نوذری که در زمان ملوک کرت حکومت غور تعلق باجداد او بود
پیش ازین بان سرزمین رفته بودند قاصدی آمده عرضه داشت که امرا میگویند که اعدا در غایت کثرت
اند و بنا بر رعایت حزم و احتیاط نزدیک ایشان رفتن بهیچ اشارت شود بدان عمل نموده آنحضرت
امیر سید احمد ترخان و امیر فرهاد شیخ را با لشکرهای تمام بمدد ایشان روانه فرمود و امرا بیکدیگر پیوسته
بر سر پاینچی رفتند محمد اسپهبد بگریخت و ملک صالح گرفتار گشت سپاه منصور با غنایم المحصور
مراجعت نموده ملک صالح را بدرگاه عالم پناه آوردند بتیغ سیاست حکم بصلب او فرموده نقش
را بیاسا رسانیدند ذکر توجه رایات نصرت آیات بجانب بلخ و گرفتاری پیرعلی [illegible]
حضرت خاقان سعید در نوزدهم محرم سنه عشر و ثمانمایه با لشکرها از ییلاق بادغیس جهت استیصال
پیرعلی تاز متوجه بلخ شد و چون خطه اندخود از قدوم مهر آثار زمین [illegible] پیر بن کشید باسمع
علیه رسانیدند که ان غدار را بکارزار تو را نموده تا پل خطب پیش آمده است و در سر پل خطب نشسته
و موکب همایون از اندخود نهضت نموده چون بدو کروهی رسید از جانب بلخ در آمد خواجه موضعی و بعضی
نوکران میرزا پیر محمد عرضه داشتند که چون پیرعلی تاز از توجه سپاه ظفر شعار خبر یافت عنان بر تافت
از باد و قرار دانست و آنحضرت میرزا سید احمد و امیر احمد یادگار شاه ارلات و امیر نوشیروان برلاس را
تکامیشی حقه نقش روان فرمود و امرا او را رسیده پیرعلی با فوجی قلیل و نفر طویل از میان بیرون رفته
با جمال و اثقال لشکر مقهور بدست چریک منصور افتاد و از جمعی که با پیرعلی تاز بودند هر کرا انوقوع
رفیق گشت پای سر اعلی شتافت و خلعت امان یافتند و چون همای چتر سلطانی سایه عنایت بر سر
اهالی بلخ انداخت امرا که به تکامیشی پیرعلی تاز رفته بودند او را از ولایت بیرون کرده مظفر و منصور مراجعت
نمودند و در اثنا سلطان محمود نبیره امیر کیخسرو ختلانی از ختلان و خواجه علی پسر الجای تو جاکم
برای مبارکات فرستاده بود بوسیله امرا بعز عرض افتاده و حضرت خاقان سعید امیر غیاث الدین ترخان را از
سمرقند کردانیده وانزا بجانب امیر الله داد فرستاده پیغام داد [illegible] بر همان عهد و قایم که پیشتر بوده است
و امرا رفته و با امیر الله داد ملاقات کرده ابجد کفتنی بود کفتند و مراجعت نموده بعز بساط بوس پیوستند و از
کشتند و میرزا خلیل سلطان مصحوب امیر غیاث الدین ایلچی با سعدا و بلاکات بسیار در آن
و تجدید قواعد الفت و مودت تاکید رفت و در اثنا این اوقات بمسامع جلال پیوست که پیرعلی تاز
در یک ایالت نشسته است فرمان عالی نفاذ یافت و امیر مضراب و امیر توکل برلاس و امیر شیخ لقمان

برلاس

و دیگر بهادران

و دیگر بهادران ضیغم افتراس متوجه ان صوب شدند و حکم شد که قلعه هندوان بلخ را که حضرت
صاحبقران در بدایت سلطنت بخرابی ان فرمان داده بود بحال عمارت باز آورند و قلعه در اندک زمانی
معمور شده عنایت خسروانه ایالت ولایت بلخ را بمیرزا قیدو که خلف صدق میرزا پیر محمد جهانگیر بود تفویض
فرمود و امیر شمس الدین اوچ قرابهادر و توکل برلاس را جهت او باز داشت و فرمان داد که امیر جهانملک در
بلخ چندان توقف نماید که میرزا قیدو بر سریر حکومت ممکن کردد و رایت فتح آیت بعزم معاودت در حرکت آمد
در شبرغان نزول فرمود اشارت علیه بر تنزل قلعه صدور یافت و عنایت پادشاهانه خطه اندخود را به
سیورغال بامیر احمد ترخان که برادر مهد علیا کهرشاد آغا بود ارزانی داشت و موکب همایون قطع مسافت
نموده در یازدهم ربیع الاخر دار السلطنت هراة را بوجود خویش مشرف و مزین ساخت و امرا که در عقب
پیرعلی تاز رفته بودند بعد از طی منازل و مراحل او را دریافتند و نایره قتال و جدال برافروخته پیرعلی لحظه
پای جلادت بفشرد و چون صولت دلاوران رزم آزمای مشاهده کرد جاده جز فرار ندید رخسار امید
تیره و چشم امل خیره روی بعقبه هندوکش نهاد و امرا عظام مظفر و منصور با غنیمت تمام مراجعت
نمودند و از قضای الهی امیر علی بیک بکاول که نوکر نیک حضرت خاقان سعید بود در ان معرکه شهادت
یافت و فرزند خود امیر عبد العلی را در ملازمت آنحضرت بیادگار گذاشت و بعد منها امیر عبد العلی در
سلک معتبران درگاه انتظام داشت و امیر جهانملک یاسامیشی مهمات ولایت بلخ نموده و بعضی مفسدان
را کوچانیده متوجه دار السلطنت هرات گشت والحکم لله الملک العلی الکبیر ذکر بازگشتن حضرت
خاقان بجانب مازندران چون شهریار دادگر از یورش بلخ در ضمان تایید و نصرت ملک حی اکبر بدار السلطنة
هراة حمیت عن الآفات معاودت فرمود فرستاده مغیث السلطنت و الدین میرزا الغ بیک کورکان
آمده عرضه داشت که پیر پادشاه که از صدمات چریک منصور که بجانب خوارزم رفته بود کروهی از
مردم جونی قربانی و توکلی و غیر ذلک جمع آورده روی باسترآباد نهاده است و ان حال هذه بمحاصره
قلعه آن اشتغال دارد و شمس الدین علی جمشید قارون که کوتوال آنجاست در مضیق دهشت
مانده بیم خطر عظیم دارد و چون پرتو شعور حضرت خاقان مؤید منصور برین حادثه افتاد حکم فرمود
که امیر مضراب با فوجی از لشکر ظفر انتساب بکرمسیر و سیستان در آن نواحی قشلاق کنند و از آن
حدود نیک باخبر باشند و ابو الفتح میرزا ابراهیم سلطان را بضبط هرات باز داشت و موکب همایون
از دار السلطنت هراة نهضت نموده موضع تشر توکه جناب فضایل مآب سید فضل الله را دکانی
پیوسته از اشرب تو می نوشت و هر که بجای او حرف میم لفظ را بر زبان می آورد و لب بیت او می گشاد
محل نزول همایون گشت و در قصیده کوسوئیه فرمان واجب الاتباع صدور یافت که هر طایفه از
امرا و لشکریان روان شوند امیر حسن جاندار و امیر جلال الدین فیروزشاه و امیر شیخ علی قیلی و امیر

مجیب شیر براه زاده و بحولات در حرکت آمدند حضرت خاقان سعید راه جام و مشهد اختیار فرموده
و امیر شاه ملک در حدود مشهد شرف زمین بوس دریافت و آنحضرت چون در مشهد نزول نمود بطواف
زیارت امام هشتم علی ابن موسی الرضا قیام نموده و از مشهد برادکان رفت و میرزا الغ بیک در قصبه جرجان
بتقبیل انامل فیاض فایز گشت و در موضع قبر امیر شیخ لقمان برلاس و امیر ایدکو ارشاه ارلات و امیر علیکه
کوکلتاش با جریک بادغیس و سرخس و مرو و ماخان برادر وی مروزی خشان بوسیدند و در این ولا
ابو مسلم امیراوج قرا از جانب مازندران رسیده بعرض رسانید که پادشاه از آوازه توجه لوا ظفر پناه
فرار بر قرار اختیار کرده زوال دولت خویش مشاهده کرد عنقریب و موکب همایون در حرکت مسارعت نموده
و مسافت نموده تا بعجه توق ظفر پیکر شهریار نیکو نهاد از افق استراباد طالع شد و دیگر باره ممالک
مازندران در ضبط و تصرف بندگان درگاه عالم پناه آمده محفوظ و معمور گشت و کوتوالی قلعه
استراباد بر ابولیث و قلعه شاهمان بعبدان عمارات بر شیخ سلطان مقرر شد و امراء براق دیدند
که خسرو گیتی ستان قشلاق در مازندران میکند و در این اثنا جناب سیادت مآب امیر عزالدین
هزاره جوبی بسعادت ملازمت استسعاد یافت و بر حسب فرمان خطه دامغان باسم سیورغال
بخدمتش تفویض رفت و حکومت دارالمرز مازندران بتر جکاشتکان میرزا الغ بیک مفوض آمد و چون
خاطر خطیر خسرو جهانگیر از تنظیم امور ممالک و تنسیق احوال رعیت باز پرداخت رایت معاودت
برافراخت و شکارکنان از جانب سرخس و ابیورد در تاسع ذی قعده دار السلطنت هرات از مقدم
فرخنده آثار آنحضرت زیب و آرایش یافت ذکر عصیان امیر جهانملک و نقض عهد و رسیدن بهلاک او
امیر جهانملک بن ملکشاه از قبیله قوچیان بود و از زمان صغر سن بملازمت حضرت شاهرخی
قیام می‌نمود و بواسطه حسن عبودیت روز بروز تقرب و ارتفاع او بسمت تضاعف می‌پذیرفت و مرتبه
او می‌افزود و چون امیر سید خواجه از درگاه عالم پناه دور افتاد موجب و منصب او بجهانملک
قرار گرفت و در رتق و فتق و قبض و بسط مهمات ملک مشار الیه بود و معول علیه گشت و از
نشاه شراب دولت خبطی عظیم بدماغش راه یافت تا از جاده استقامت ببادیه غوایت گرایید و در
از متابعت حضرت خاقان سعید سر تافت و یکی از اسباب عصیان او دیگر آن بود که خواجه غیاث
الدین سالار که صاحب دیوان ممالک بود نسخه تقریری مرتب ساخت و باسم شریف هر یک از بند
کشیدگان دولت مبلغی رقم زد و هر بیضه از اشتر و غنم و هر کوسفندی از دو سر چوبی را خرجی
و هر کاهی را کوهی در دفتر اسم خویش ثبت نمود و در این ولا اتراک مبالغه کرده هر دانگی را که از
ایشان حاصل شده بود دیناری اعتبار کرده و در آن سال اجناس قیمتی تمام داشت و چون آوازه تقریر
او بگوش همایون رسید بعضی از ارباب مناصب و اعیان درگاه که از خود بهره نداشتند متهم

شدند

شدند که مبادا از دیوان حوالتی فوق الطاقه در وجه ایشان عرضی آید کشید و مع ذلک محاسبات جوانب
کافی مقتضی آن شد و جمعی امرا نامدار خاطر بر آن قرار دادند که نسبت بحضرت خاقان سعید تمرد
اندیشند چنانچه امیر جهانملک با اقربا و امیر حسن جاندار و پسرش یوسف خلیل و سعادة ولد تیمور
تاش و بهلول بن تیمور تاش و سلطان بایزید عثمان و غیرهم در این اثنا با یکدیگر عهد و میثاق
بستند و چون همیشه آنحضرت در حفظ و حمایت پادشاه ذوالاقتدار بود شهزاده این حادثه معلوم فرمود
و امیر مضراب را که در آن اوان از سیستان آمده بود جهت دفع این فتنه طلب داشته امراء عاصی را
که صورت مواضعه ایشان بسمع اشرف اعلی رسیده خواستند که با لشکری که در آن اوان نامزد
سیستان شده بود پیوندند و ایشان را در این امر با خود متفق سازند و باستظهار این عزیمت بجانب
جر علنک توجه نمودند و حضرت خاقان سعید با طایفه از بهادران ظفر کردار که ملازم رکاب نصرت
انتساب بودند سوار شد و امیر مضراب عاصیان را دریافته جنگی عظیم دست داد و زخمی قوی بر
امیر مشار الیه رسیده او را ابهر در ربودند و آن مقهوران بی باک از کار دو بار گذشته ابر انباه
ساختند و افواج حشم که نامزد سیستان گشته بودند جوق جوق بموکب نصرت می‌پیوستند و عاقبت
آن قوم نمک بحرام روی باتهام نهاده هر یک بطرفی جستند و لشکر منصور ایشان را تعاقب نمودند
سعادة بی دولت برادرش احمد با قوشاییان امیر حسن صوفی ترخان در بادغیس گرفته بحضرت
حضرت آوردند و سعادة بیاد رسیده برادرش احمد خلاص شده و جهانملک و غیره که گریخته بجانب
افتادند امیر چرکس هر دو را گرفته و مقید ساخته در دارالسلطنه هرات کردانید و بعد از آن قاصد او آمده حضرت
خاقان سعید را از حقیقت خبر داد و آنحضرت ایلچی فرستاد که هر کجا گرفته باشند کار ایشان را آخر
سازند و فرستاده در حوالی هرات با اهل عصیان رسیده فرمان داد و هم آنجا شربت فنا چشیدند
و امیر حسن جاندار و پسرش یوسف خلیل بجانب طبس و قهستان که سیورغال ایشان بود گریختند
امیر حسن صوفی ترخان و سوبی دکال و چند دیگر را تعاقب نمودند و ایشان از بیابان بیرون آمده
بر اصفهان پیش میرزا رستم بهادر رفتند و سلطان بایزید را در حوالی جام گرفته بشفاعت میرزا ابراهیم
سلطان بجان امان یافت ذکر عاقبت کار پیر علی تاز و دفع شرارت و غوایت بیمن کارساز
پیر علی تاز چون از صدمات لشکر منصور جان از ورطه خونخوار معرکه بیرون برد بار دیگر در مقام فتنه
و فساد آمده بایزید بولدای را با خود متفق ساخت و از شاهان بدخشان استمداد نموده و
لشکرهای پراکنده جمع آورده و داعیه تسخیر بلخ از باطن ناپاک او سر بر زد و میرزا قیدو خبث
نیتش اطلاع یافته ایلچی پیش حضرت خاقان سعید فرستاد و صورت حال باز نمود و آنحضرت
امیر ایدکو ارشاه ارلات و خضر خواجه و عثمان نواجی و جمعی دیگر از بهادران با لشکر گران بطرف

شیخ دوان [illegible] و پیر علی با کثرت سپاه و بسیاری آلات حرب مغرور گشته منهزم جسارت پیش
نهاد و هر دو فریق در نواحی قبة الاسلام بلخ بیکدیگر بازخورده و دست جرأت از آستین جلادت
برآورده نایره حرب را التهاب دادند و شآمت کفران نعمت بر صفحات احوال پیر علی باز ظاهر گشته
پشت از معرکه برگاشت و هر چه همراه داشت از ضرورت بگذاشت و اهل بدخشان بولایت خویش گریختند
و سرداران هرات در دفع پیر علی بان بساط مشورت ممهد داشته با یکدیگر گفتند که تا این خیره بانی فساد در
میان ما خواهد بود با پادشاهان عناد خواهد ورزید و از بن مرتبه فتنه و الم با خواهد رسید و ظفر
آنکه پیش از وقوع حادثه که تدارک آن نتوان کرد شر او را از سر خود باز کنیم لاجرم اتفاق نموده ناگهش را
بگرفتند و سر بی مغز او را که هوس کلاه داشت از بدن جدا کرده پر کاه کردند و بدرگاه عالم پناه فرستادند
و آشوب و شورش آن شقاوة فرجام تسکین یافت **ذکر احوال مملکت تبریز و آذربایجان بعد از رجوع**
میرزا ابابکر از آن بلد بخراسان چون میرزا ابابکر در تبریز شنید که شاهزادگان قصد
اوغرق او کرده دری گذاشته کرده اند محمد دوانی و زین الدین قزوینی و محمد دمشقی را جهت محافظت تبریز
بگذاشت و بجانب عراق توجه نموده و ایشان مبلغی خطیر برای عمارت برج و باره از رعایا بیچاره ستانیدند
و شیخ قصاب که متغلب شهر بود طبل و علم ترتیب داده سرکاشتگان میرزا ابابکر فرو دمی آورد و دو امیر
بسطام جاگیر در اردبیل خبر [illegible] تبریز شنیده متوجه آنجانب شدند و بوان حدود رسیده اظهار
کرد که از قبل امیر شیخ ابرهیم شروانی می آید محمد دوانی که از همه صاحب اختیارتر بود باستقبال امیر بسطام
روان شد و امیر مشار الیه بشهر درآمده رعایا را استمالت داد و داروغگان را باطراف فرستاد و نویسندگان را
تعیین نموده مال بر مردم شهر و بلوکات حواله داشت و بعد از حصول بملازمان خویش قسمت نموده و چون
چند روز از حکومت بسطام بگذشت خبر رسید که امیر شیخ ابرهیم شروانی از آب کر گذشته متوجه این صوب است
و خواهرزادگان امیر بسطام از وی روی گردان شده پیش امیر شیخ ابرهیم رفتند و از حال خویش [illegible]
اعلام نمودند بعرض او رسانیدند و علاوه بسطام در خاطر شیخ ابرهیم جا گیر آمده و عزیمت تبریز نمود
در اواسط ذی حجه بتبریز نزول فرمود امیر بسطام بجنگ و جدال ولایت گذاشته از راه سراب بجانب
اردبیل رفت و در روز جمعه بیست و سوم ماه مذکور در مسجد جامع تبریز خطبه بنام شاه [illegible]
پادشاه دشت قبچاق خواندند ایلچی امیر ایدکو بهادر دران انجمن حاضر بود و چون بسطام بطرف اردبیل
روانه شد خواجه زین الدین قزوینی و خواجه محمد دمشقی و خواجه محمد دوانی از وی گریخته بامیر
شیخ ابرهیم پیوستند و الامر وران متعرض محمد دوانی نشدند اما از آن دو عزیز دیگر مبلغی خطیر
بستانیدند و نویسندگان باطراف فرستاد تا اموال اخراجات نمودند و هر چه حاصل شد بملازمان
امیر شیخ ابرهیم قسمت رفت و کاشتگان امیر شیخ ابرهیم با مردم آذربایجان زندگانی بر وجه احسن کردند

و از قانون نصفت و عدالت عدول نمودند و در ماه محرم سنه تسع و ثمانمائه خبر رسید که گروه
انبوه از اوباش و تراکمه پیش سلطان احمد جلایر مجتمع گشته اند و او را بر توجه بجانب تبریز ترغیب
مینمایند و بنقش استعداد یورش اشتغال میفرمایند امیر شیخ ابرهیم این حدیث استماع فرموده با امرا
خود مشورت کرده و با ایشان قرار گرفت که از مملکت آذربایجان بیرون روند چه امیر شیخ ابرهیم فرمود
که سلسله ما را با این خاندان طریق اخلاص مسلوک بوده و آذربایجان تختگاه آبا و اجداد سلطان است
و بنابر آنکه ظالمان تعرض برعایا میرسانند ما اینجا آمدیم و ایشان را از چنگ نوائب خلاص دادیم اکنون
که بجانب شروان توجه نمود برادر بسطام جاگیر منصور و پیر منصور که مقید داشت پیش بسطام
فرستاد و در اواخر ماه مذکور سلطان احمد بدولتخانه تبریز نزول فرمود و خلایق اظهار فرح و سرور
کرده شهر را آذین بستند و سرداران ولایات بخدمت او شتافتند و مردم را گمان آن بود که چون سلطان
احمد مدتها کربت غربت کشیده و گرم و سرد روزگار چشیده ترک حرکات ناملایم کرده باشد و خدا
که قضیه بر عکس نتیجه داده است القصه چون عماد الدین بتخریب قلعه النجق مشغول شده بود پرسید که چرا
آن موضع را که سکنای اصلی ماست خراب کردی قاضی مردی فصیح دانا سخن ور بود بر فور در جواب
گفت که چون اعداء دولت بر ولایت استیلا یافتند و آن موضع حصین رصین بود نخواستیم که پناه ایشان
باشد اکنون که مملکت موروث تحت تصرف بندگان آمده اگر رخصت باشد بده روز آبادان سازم
و سلطان را این کلمات موافق مزاج افتاده باب در سطری چند بخط خود رقم آورد و مضمون آنکه امرا
و سرداران ما معتمد قاضی هم ولایت نخجوان و قامات و اران و مرند و خوی و سرخیلان احشام بدانند
که قلعه النجق که در شان آن اهتمام تمام است خراب شده و ما معتمد قاضی عماد الدین را مقرر کردیم
که آن قلعه را بحال عمارت باز آورد و طمعنا انکه از جمیع ولایات مصالح و هر چه مایحتاج آبادانی آن
حصار باشد بر حسب توجه قاضی مذکور بدهند و اوامر و نواهی او را مطیع و منقاد باشند سبب
خرابی قلعه النجق از آن بود که چون بعز دولت حضرت صاحبقران زمان آن قلعه مسخر شد دویست
نفر علوفه خوار مقرر شد که بمحافظت آن قیام نمایند و ایشان را هر سه ماه سیاه دادند و چون نوبت سلطنت
بمیرزا عمر رسید و خلایق را از مر قلعه النجق آسیب بسیار میرسید قاضی عماد الدین پیش امیر جهان
شاه رفته پنجاه هزار دینار قبول کرد و چنان نمود که جهت مستحفظان قلعه هر چند گاه مبلغی خطیر باید
داد و هیچ حاصل از آن نیست اگر رخصت شود قلعه را خراب کند امیر جهانشاه بزر فریفته شده
روز دیگر بتخریب قلعه فرمان داد فی الجمله چون سلطان در تبریز متمکن گشت ملوک اطراف و حکام
اکناف بخدمت او توسل جستند اما سلطان احمد از امور ملک اطراف تغافل میورزید و پیوسته
بعیش و عشرت و کبوتربازی و صحبت پسران زیبا منظر مشغولی بود بدین جهت امرای سلطان احمد

شیخ علی اویرات و امیر علی عرب را معتمد ساخته امرا و فرمان داران و دیگر ولایات را اجازت داد که هر
بخانهای خود روند و شیخ حاجی رخصت داد که بطارم رود و چون میرزا ابابکر متوجه مصر بود سلطان
احمد ولایت آذربایجان گذاشته بخراسان معاودت نمود و ذکر رسیدن میرزا ابابکر بتبریز و در آن اوان رقم
زده کلک بیان خواهد گشت سلطان احمد بکرد عرب رسید و بجانب میرزا ابابکر و قرایوسف نیز سلطنت
خواهد گشت ان شاء الله بسیاق تاریخ چنان نمود که کیفیت حبس و خلاص شدن ایشان تا رسیدن بپادشاهی
رسیدن بمقصود و مآرب بیان نموده آید و من الله العصمة و التوفیق **ذکر محبوس شدن سلطان احمد و قرایوسف**
عکبر والی مصر و شام و استخلاص ایشان از حبس و بند چون سلطان احمد جلایر و قرایوسف ترکمان از
صدمات عساکر گردون مآثر حضرت صاحبقران ممالک ستان پناه بپادشاه مصر بردند و آنحضرت
بر آن معنی اطلاع یافته جهت ملک فرج فرستاد که اگر او در دعوی اطاعت و محبت ما صادق است باید که سلطان
احمد را بند کرده بدرگاه عالم پناه فرستد و قرایوسف را بغداد بفرستد تا چنانچه شمه از آن معنی سبق ذکر یافت
و چون پیغام حضرت صاحبقران بفرج حاکم مصر و شام رسید سلطان احمد جلایر و قرایوسف را مقید
گردانیده هر یک را در برجی از بروج قلعه باز داشت اما میان ایشان آمد شد و اختلاط واقع می شد
و در آن هنگام قرایوسف را پسری متولد شد و او را اسپند نام کرده و سلطان احمد پسر براق را در دامن
خود انداخته بفرزندی قبول کرده و دایه و پسر را پیش خود نگاه داشته بتعهد ایشان مشغول گشتند
و در اثناء اختلاط میان سلطان احمد و قرایوسف انواع حکایات روی می نمود روزی سلطان احمد
گفت که اگر تو با ما عن صمیم القلب می بودی مهمات بر این مرتبه سرانجام نمیکرد و قرایوسف نیز از حدة مزاج
و سرعت غضب سلطان داستان را بدرازا کشید آخر الامر با یکدیگر عهد و میثاق بستند که اگر از این ورطه
خلاص یابند قصد یکدیگر نکنند و مدة العمر با هم متحد و متفق باشند و تبریز از قرایوسف و بغداد از
سلطان احمد باشد و هیچ یک متعرض مملکت یکدیگر نشوند و مدتی ایشان در قید و حبس روزگار
می گذرانیدند تا خبر واقعه حضرت سلطان مغفور رسید و از توهمی که داشتند ایمن شدند و شبی
قرایوسف در خواب دید که در مجلس صاحبقران گیتی ستان حاضر ساخته اند و آنحضرت انگشتری بها گران
الماس داشت یک انگشتری بیرون آورده در انگشت وی کرد علی الصباح قرایوسف واقعه دوشینه
را با سلطان احمد در میان نهاد سلطان حسین گفت که تعبیر خواب آن است که بر قطری از اقطار
ممالک حضرت صاحبقرانی پادشاه و فرمان روا خواهی شد و در خلال این احوال بمصر خبر رسید که ملک
الامراء دمشق حکام ولایت شام را با خود متفق ساخته سر از گریبان طغیان بیرون آورده است و شیخی
خاصکی ترکمان اعظم نمودی از هر جهت با خود یار گردانیده دم استقلال میزد سلطان مصر با امراء و
خواص مشورت فرمود و چون اطراف مشوش و پریشان بود و امرا بمخالفت می ورزیدند و ابا از آن

قرار گرفت که سلطان احمد جلایر و قرایوسف ترکمان را از حبس بیرون آورده تربیت نمایند و ملک فرج
آن دو سردار را طلبیده بصنوف نوازش اختصاص ورزیده و مقرر چنان شد که هر کدام از ایشان با
پانصد نفر ملازم تو باشند و باحتیاج هر کس از اسب و اسلحه و نقد بسلطان و قرایوسف دادند و بجز
خربندگان و شاگرد پیشگان از مردم سلطان احمد کسی در مصر نبود سلطان خان مصر با جماعت داد
و بعضی از ایشان بنوکری مصریان در برخی حرفه مشغول گشتند قرایوسف با پانصد نفر چنانکه خاطر او
میخواست اسب و جامه و زر و جبه داده مرتب و آماده ساخت و مجموع مردم خود را بنظر والی مصر
رسانیده عرضه داشتند که از احشام ترکمانان دیگر سپاهیان جلد در مصر هستند که ملازمت را
سزاوارند اگر پادشاه ایشان را ملحوظ نظر عنایت فرماید می شاید ملک فرج ممنون شده همه را اسب و
سلاح مرتب و آسوده خاطر گردانید و هر روز که قرایوسف سوار می شد جمعی کثیر در غایت آراستگی ملازم
رکاب او بودند و غلبه از دحام ترکمه بمرتبه رسید که هیبت و شکوه در خاطر اهل مصر جای گرفت و روز
بروز انتظام احوال قرایوسف بمثابه زیاد می پذیرفت و چون ترکمه مردم بی باک بی پروا اند تفرعن ایشان
نو در ضمیر ملک فرج و امراء مصر پدید آمد روزی پادشاه مصر با خواص و امرا بمیدان رفته چوگان
باختن آغاز کردند و قرایوسف نیز با طایفه از ملازمان خود پیر عمر و سلطان خواجه و پاینده و ادریس
و قوریچی و دلو موسی و دیگر جوانان جلد بهمان کار مشغول شدند و با سلطان مصر در مقام الطها
آمدند و سایر ترکمان بنظاره ایستاده اند امرا مصر را مبالغه ایشان در اظهار جلادت موافق
مزاج نیفتاد و گفتند که ترکمانان که بنظاره ایستاده اند از اسبان پیاده شوند و میدان از سنگ
و ریزه پاک سازند غیر ترکمه اجمعین اشتاق آمده چنانکه امرا مصر در این باب مبالغه نمودند مفید نیفتاد
و از اسبان فرود نیامدند و در آخر بخاطر قرایوسف رسید که قصد گرفتن او دارند فی الحال سواره بنزدیک
سلطان مصر رفت و گفت ما مردم غریب باین ولایت آمدیم و پادشاه در باره ما عنایت و عاطفت
فرموده اکنون برخصت پادشاه که بوطن خود میرویم و هر جا که هستیم دعاگوی سلطانیم قرایوسف
بعد از ادای این سخن از میدان بیرون رانده روی بوثاق خود نهاد و ترکمه در عقب او تاختند و چون
بخانها رسیدند اهل و عیال خود برگرفته روی بولایت شام آوردند و بعد از رفتن ایشان معروض
پادشاه گردانیدند که نقص سلطان باشد که طایفه چنین بی رخصت سلطان از مملکت بیرون روند
اگر مصلحت باشد جمعی بتکامیشی روانه داریم ملک فرج فرمود که این طایفه قومی متهور بی باک اند و
دست از جان شسته اند صلاح نمی نماید که هیچکس از عقب ایشان رود که بسا کس و سوالحق
خود بروند و ترکمانان بتاختی و ار روان شدند و از حدود مصر تا کنار فرات مستحفظان طرف د
عماد بر جدها و کوتوالان قلاع سر راه بر ترکمه بگرفتند و قرایوسف و نوکرانش در آن معرکه غالب آمده

مخالفان منکوب و مقهور گشتند و ترکمان هرچه در راه یافتند غارت میکردند القصه قرا یوسف
و نوکرانش بعد از قطع منازل و مراحل بدیار بکر رسیدند و میان او و ملک شمس الدین حاکم اخلاط و
تفلیس و آن حدود موافقتی تمام روی نموده قرا یوسف خود را باو داده چون میان ملک شمس الدین و
حاکم وان و سلطان ملک عز الدین نقاری تمام بود ملک شمس الدین اغوا کرد تا قرا یوسف بر وان و سلطان
لشکر کشید و دواب و مواشی و اموال و احمال آن ولایت را بباد غارت و تاراج بر داد و الوس
ترکمان و خویشان و ابن اعمام او بیوسف ملحق شدند و قرا یوسف قلعه ارسک در تحت تصرف آورد و کوکب بخت
او روی بذروه شرف نهاد و آن زمستان در حدود آن ملاحیتی کرده اما احوال سلطان احمد چنان
بود که بعد از رفتن قرا یوسف مصر را بر روی اعتماد نماند و سلطان نمی توانست که آن راه دور و دراز
مانند قرا یوسف بجرات و جلادت قطع کند لاجرم بطریق درویشان و اهل فقر از آنجا بیرون شد
و با معدودی چند از مصر بیرون آمده روی بشام نهاد و از آنجا بدیار بکر رسید و از دیار بکر بحله
رفت و در گوشه نشست مردم ارذال و اوباش آمد شد بنیاد کردند و خفیه نقش دورنگی مسود و
مخلصان و هواداران خود میطلبید و بجانبهای جمعی از ایشان خشنود بود سفر ساد تا انواع
جور و ظلم بتقدیم میرسانید و آوازه وصول سلطان احمد در عراق عجم و عرب شیوع یافت و
چندان اراجیف در بغداد انتشار یافت که دولتخواجه اینات حاکم الموضع را بحال توقف در آنجا نماند
لاجرم دستار حکومت باز داشت و از آنجا بیرون رفته بمیرزا عمر پیوست و بعد از چند گاه از رفتن دولتخواجه
سلطان احمد چون آوازه توجه میرزا ابا بکر بجانب تبریز شنید ولایت را گذاشته در بغداد در آمد قل اللهم
مالک الملک تؤتی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء و تعز من تشاء و تذل من تشاء ذکر
وصول میرزا ابا بکر بتبریز و ظاهر واقع شده میان او و قرا یوسف از شنب و آدزه سابقا مذکور شد که سلطان
احمد چون آوازه توجه میرزا ابا بکر بجانب تبریز شنید ولایت را گذاشته متوجه بغداد شد و بعد
از رفتن سلطان احمد میرزا ابا بکر بیک روز دار الملک تبریز از فر قدوم خویش زیب و زینت داد اما با
ظهور نوایب از سم ستور سپاه و لشکر طاعون بقیه مردم تبریز سر خویش گرفته باطراف و جوانب متفرق
شده بودند میرزا ابا بکر هیچکس را در شهر ندیده اظهار ملالت کرد و استمالت نامها باقطار عالم فرستاد
و فرمان داد که هیچ آفریده متعرض رعایا نشود و مردم بیک دو روز از زوایای اختفا و آوارگی پیدا
شدند فی الجمله جمعیتی در تبریز پدید آمد و میرزا ابا بکر داعیه آن داشت که در عقب سلطان احمد بغداد
رود ناگاه بسمع او رسانیدند که قرا یوسف کردستان غارت کرده اند و قلعه اونیک از دست
انتزاع نموده و گروهی انبوه از ترکمان از ایشان پیش او جمع آمده اند و روز بروز لشکر و جمعیت او در
تزاید بود و شاه زاده چون از تبریز و حوالی آن زیاده حاصلی ندید فی الحال که این خبر شنید عزم

دفع

دفع قرا یوسف سرداران ترکمان را طلب فرموده بر سبیل مشورت با ایشان گفت که ما را بر نهج آبا و اجداد
خویش سلوک باید کرد و طریقه آنکه متابعت ایشان بجای آورده تابستان بییلاق و قشلاق الزاق
رویم و زمستان قشلاق دیار بکر و کنار فرات و ممالکی که ییلاق و قشلاق ما از دیگر است مضبوط ساخته
بدستور پدران خود کیسم مقرر گردانیم اکنون جمعی کثیر از متعلقان ما در دیار بکر اند همین که بدانجا رسیم
پیش ما جمع آیند و چون مردم ما بتجدید جمع آمده اند و قرار و استقراری پیدا کرده اند ما را با لشکر جغتای
محاربه و قتال دست دادن نیست صلاح آنست که بدیار بکر رویم و بسرور و حضور در آنجا روزگار گذرانیم
امرا و سرداران ترکمان گفتند اگر تو بیشان رفیع مقدار و بهادران شجاعت شعار که حضرت صاحبقران
کامکار ایشان را بضبط ولایت اران و آذربایجان تعیین نموده بود در فتوحات انتظام پیدا کشند
مقابله و مقاتله با ایشان مصلحت نیست اکنون از آن امرا صاحب وجود هیچکس نمانده و میرزا
ابا بکر طایفه اراذل را ترتیب فرموده عنان اختیار امارت و مملکت بزمره داده که قوانین جنگ و دعایه
نام و ننگ مطلقا وقوف ندارند هیچ غم نیست و میرزا ابا بکر چه شاه و شاه زاده است و شجاع و دلاور
اما بیشتر اوقات با افعال نا پسندیده اشتغال مینماید حالا گروه انبوه در ظل رایت فتح آیت مجتمع ایشان
مردم کار دیده اند و گرم و سرد روزگار چشیده مردانه پای ثبات و وقار فشرده در دفع مخالفان
سعی و کوشش نماییم و آنچه وظیفه مردی و مردانگی است بجای آریم و تا جان در تن ماست روی
گردان نخواهیم شد و عار فرار اختیار نخواهیم کرد و ظفر و نصرت در مشیت حق است اگر بهم بر وجه
دیگر روی نماید آنچه بار در عالم حقیقت را حیث باری بتقدیم رسانیده باشیم قرا یوسف از سخنان
امرا قوی دل شده اظهار بشاشت کرد و سرداران را استمالت داده گفت هر چه حق تعالی بما داده
داد و ملک و مال همه ایثار شماست مردانه باشید و از موضع خود کوچ کرده متوجه میرزا ابا بکر شدند
در روز اول که میان فریقین ملاقات واقع شد لشکر جغتای چنانچه شیوه ایشانست آثار جلادت
بظهور رسانیدند و مردم ترکمان نیز پای ثبات فشردند و دل از جای برنکندند و در مقام مدافعت
و ممانعت محکم بایستادند قرا یوسف بنفس خود کوششهای بلیغ نمود و میان صف اعدا در آمده
از بهادران سپاه جغتای شش کس از دست راست و شش نفر از جانب چپ در او پیچیدند تا خود
را از اسب بزیر کشند او تازیانه بر اسب زده خود را از آن ورطه بیرون افکند و آن روز مقابله و
مقاتله از جانبین تا وقت عصر امتداد یافت بعد از آن هر دو گروه بمنزل استراحت معاودت نمودند
اما وهمی عظیم از تهور و جلادت سپاه جغتای بخاطر ترکمان راه یافته بود روز دیگر باز در برابر هم صف
آرای گشتند و از طرفین داد مردی و مردانگی دادند و لشکریان میرزا ابا بکر جرات و جسارت
نموده چند نوبت صفوف ترکمان را در هم شکستند و در هم ترکمانان آنجا است که چون صفهای ایشان

شکسته شود باز مراجعت کرده بر جای خود قرار گیرند و روز دوم وهم و خوف ترکمانان زیاده شد لیکن
اظهار تجلد نموده تا نماز شام بمکاوحت و مدافعت مشغول شدند و روز دیگر که بهیات اجتماعی
روی بمیدان ستیز نهادند و شور حرب گرم گشت و در بین در روز میرزا ابابکر توهمی بخود راه داده آثار ضعف
و فتور بر صفحات احوال او ظاهر شد و باندازه روزهای گذشته در جنگ اهتمام ننمود و قرایوسف بکار
میدان آمده و روی بجانب میرزا ابابکر آورده براواز بلند گفت که بواسطه عداوت ما دو کس چه خونهای
بسیار واقع شده و میشود شرط آنست که ما هر دو بمصاف در آییم و هر کرا باری تعالی یاری دهد
ملک و مال او را باشد و دیگر بندگان خدا از رنج و محنت خلاص شوند میرزا ابابکر این کلمات استماع
نموده اصلا از جای نجنبید و پیش نیامد و بعد از ساعتی که سپاه کینه خواه در هم آویختند میرزا ابابکر
در یورت قرار نگرفت و اسباب و تجملات پادشاهی و اغروق را گذاشته با چند کس از جوانان که همه
همراه داشت فرار اختیار کرد و بعضی از لشکریان او کشته گشتند و بسیاری در آب ارس غرق شد
و از کثرت نفایس اموال و جهت دواب که بدست لشکریان ترکمان افتاد از عقب او رفتند میرزا ابابکر
که گریخته بود رسید سپاه او دست بغارت و تاراج بر آوردند و بر هر موضع که عبور نمودند همین
شیوه مرعی داشتند و بتبریز رسیده بنهب و سلب مشغول شدند و انواع خرابی و بیداد آغاز کردند
و چون شب شد شیخ قصاب که از شهر گریخته بود در صحرا آتش بسیار برافروخت مردم میرزا ابابکر آنرا
دیده تصور کردند که قرایوسف بتکاپوی ایشان آمده است بامداد تبریز را گذاشته بگریختند و از
مردم تبریز جمعی کثیر بشکنجه کشته شدند و میرزا ابابکر متوجه سلطانیه شد و در اثناء این اوقات شیخ
زاده اعظم المشایخ فی العالم خواجه سیدی محمد کججی برسبیل استعجال بجانب اردوی قرایوسف آمده قرایوسف
از آمدن شیخ زاده خبر یافت و حکایات و کرامات جدش بخاطر گذرانیده از بارگاه بیرون آمده
شیخ زاده را باعزاز و احترام در آورده بر خود مقدم نشاند و اظهار شوق و نیاز کرد بار از احوال شهر
و خرابی و ابادانی آن تفتیش نمود خواجه سیدی محمد شمه از نوایب زمان و حوادث دوران که بر تبریز
رسیده بود در ضمن حکایات رقت آمیز تقریر کرد قرایوسف گفت که مرا فرزندان بسیار مانده و من عهد کرده ام که با
ایشان خصومت ننمایم و آنچه میان من و میرزا ابابکر واقع شد از جانب او بود نه از طرف من مرا با سلطنت
و مملکت کاری نیست و بر سر ترکمانی خود خواهم رفت عاقبت شیخ زاده بحسن تقریر و کلمات دلپذیر
نوعی ساخت که قرایوسف جمعی بضبط و حراست تبریز تعیین نمود و بعد از آن حکم کرد تا نشانی
نوشتند که شاه زاده سیدی محمد بتبریز رود و هیچ آفریده از حکام و داروغگان از ضوابط بیداد بر دست
زنند و اذیتی نگذارد که بر هیچ آفریده ظلم زیادتی واقع شود و شیخ زاده را اسب و جامه داده جهت استمالت
رعایا بتبریز رفت و در حوالی مرند قشلاق کرد و جمادی الاخر سنه تسع و ثمانمائه امیر بسطام بدرگاه امیر

قرایوسف

قرایوسف آمد و منصب امیر الامرایی یافت و همچنین حکام ممالک و حافظان ثغور و سرداران
اطراف بخدمتش او شتافتند و سلاطین و ملوک از و حسابها گرفتند و حفظ مملکت بالشکری و در عیش
معاش پسندیده پیش گرفت و در وضیع و شریف را رعایت نمود ذکر احوال امیرزادگان بعد و ماجرای
بعضی از قضایا که روی نمود میرزا ابابکر چون از لشکر ترکمان روی گردان شده بقزوین رسید و چند
روز بگذشت و در انجا شنید که پیر علی خوجین در قلعه شهریار یاغی شده قاصدی پیش میرزا عمر عازم
فرستاده است که ارادت از سپاه تو که اهتمام یافته خراب و بد حال در قزوین و روی جنب بر سا
جمعی نبوده من فرست تا باتفاق بر سر او رویم و بعد از استماع این خبر میرزا ابابکر شیر بیک را در قزوین
گذاشته عازم شهریار شد و پیرامن قلعه را فرو گرفته بمحاصره مشغول گشت و امرای سپاه تماماً پیش آمده
جنگهای مردانه کرد و سپاه شاهزاده روی جلادت بحصار آورده فصیل را بگرفتند و محصوران از دست
از کار رفته و امان طلبیده قلعه را تسلیم نمودند و میرزا ابابکر قلعه را بصدیق سپرده پیر علی خوجین با
نوکران بیاسا رسانید و انگاه پیاده رفته مال امان از رعایا بستد و امرا را از جریک بعضی بجانب
کردستان فرستاد و ایشان بدان صوب رفته غنیمت فراوان آوردند و خود بطرف درگزین و
همدان توجه نمود در این ولا عمر کوک بعرض شاه زاده رسانید که بعضی امرا با یکدیگر عهد بسته اند که
شما را از میان بر گیرند و میرزا امیرانشاه را بر سریر سلطنت نشانند میرزا عمر با عمر کوک گفت که اصلا
این سخن با کسی مگوی که من از این واقعه آگاه شده ام و از جمله امرا بعد عهد توکل ارس بوقا و پیر حسین
برلاس و اسمعیل انکه را بگرفت و جهاز این سه کس را بعلی داد و خواست که نوشروان و پیر دی را نیز
بگیرد ایشان از اجرا یافته بگریختند و گرفتگان را در یرغو حاضر گردانید از کیفیت حال کما یجب و ینبغی
استفسار نموده توکل ارس گفت که اسمعیل انکه شیطان راه باشد پرسید که را بجای من نصب
میکرد جواب داد که میرزا امیرانشاه گفت او ازین واقعه خبر داشت توکل سوگند یاد کرد که نی میرزا
ابابکر آن سه کس گرفته او را قتل کرده و سر هر یکی را بولایتی فرستاد و بعد را مصحف ... ساخت و از
امرا بعد ازین هر که از آن خبر داشت بزندان بحران فرستاد چنانچه دیگر از وارثی پیدا نشد و عمر کوک را
قتلق خواجه بسیار دل که از اتصال این خبر او تیر معطل داشت هر یکی را کمری مرصع که موازی خراج مملکتی
معمور بود و میرزا ابابکر از سر زمین درگزین بفرق ارغون رفت و چند روز در آن موضع با نهبت عیش
و عشرت بگذرانید ذکر محاربه میرزا ابابکر و میرزا امیرانشاه با قرایوسف ترکمان و شهادت امیر شاهزاده
میرانشاه بن قطب الحق والدین امیر تیمور گورکان انار الله برهانه و عطر مشهده
چون میرزا ابابکر از قرایوسف روی گردان شده بقلعه سلطانیه رفت که در تصرف گماشتگان او
بود و از ولایت همدان و درگزین و قزوین و غیر ذلک لشکر خود را آراسته بود در این اثنا شنید

که امرا جوجی قربانی در باب مهمات ملکی مشورت فرمود و ایشان قرار گرفت که در موسم حرکت لشکر
متوجه اوربایجان شوند و آن ولایت را از تصرف ترکمه بیرون کنند و در اوایل بهار میرزا امیرانشاه
و میرزا ابابکر با سپاهی افزون از تعداد متوجه تبریز شدند و چون بمراغه رسیده امراء عراق را
که خدمت او می نمودند طلب داشت و بزبان رفق با ایشان خطاب کرد که من از قوم ترکمانم و ییلاق
من الاتاق است و قشلاق دیاربکر و سواحل فرات و تخت سلطنت بما نسبتی ندارد و اکنون این
عزیمت یعنی میرزا ابابکر که روی توجه با آورده است نبیره حضرت صاحبقرانی و حقوق ایادی و
نعم آنحضرت و برادران او در ذمت ثابتست اگر شما را میلی بجانب او باشد هیچگونه بدیع و غریب نمی
نماید و خاطر من اصلا بدین سبب منزجر نشاید دوست و برادر من می خواهم که بحالت اصلی خود
باز روم و شما با امیرزاده خود ملحق شوید امراء عراق باتفاق آواز برآوردند که این چه حکایتست ما تا
زنده ایم از ملازمت شما جدائی نشویم و دست از دامن تو باز نمیداریم ما عراقیان پیش از همه بمباشرت
حروب اقدام می نماییم و جانها فدا میکنیم و آنچه بر زبان شما گذشت که حضرت صاحبقرانی و برادران میرزا
ابابکر در ذمت ما حق نمک دارند راستست اما میرزا ابابکر برادر خود را که امیر محمود کورکان باشد بی
مال و استعداد و لشکر آراسته درین ولایت گذاشته از مملکت بیرون کرد و امراء میرزا را بقتل
آورد و زنان ارباب ناموس و لشکریان با راذل و اوباش بخشید و از وجه ظلم و فسق در وجود
نمی آمد وجهی را که بر رتبه امارت رسانیده است و در مقابل ما آورده جماعتی اند که هرگز در هیچ
حساب نبوده اند و آیین و رسم جنگ نمیدانستند سرداران عراق مثل بسطام و برادرانش مثل
معصوم و منصور و جلال الدین ترک و برادرانش یادکار شاه و جالیغ و علیکه و پیر علی مقدم قوم
سلدوز و عزم سوگندان عظیم بر زبان آوردند که درین قول صادقیم و بدین جهت و موافق قرا یوسف
بواسطه یکجهتی امراء عراق و اتفاق ایشان در آن مرام و وفاق بغایت خوشدل شد و از سر استظهار بتمام
تهیه اسباب جنگ و جدال اشتغال نمود و چون مقابل امراء عظام و کلانتران احشام در شب [illegible]
نزول فرمودند جوانغار و برانغار و قول مرتب ساختند و از مردم شهر و ولایت حشم انبوه فراهم آورد
و هر دو لشکر از جانبین روی بیکدیگر نهادند و در بیست و ششم ذی قعده سنه عشر و ثمانمایه ملاقات
فریقین اتفاق افتاد و قرا یوسف بنا بر مقصود انکه میرزا ابابکر جوانان کاری خود را بر قول لشکر او
خواهد زدن توقف جوی ذلك شد بقوشون دیگر پیوست بترتیب انکه اگر قول را [illegible] احتیاج شود
خود را از سر بصیرت مساعدت نماید میرزا ابابکر خود متعرض قول نشد و با طایفه [illegible] از آن اعنما
عنان بجانب برانغار خصم کرد که عهده ضبط ترك و برادرش یادکار شاه بود تاخت و ایشان پای
وفا را استوار داشته جنگهای عظیم کردند و از طرفین جمعی کثیر کشته و زخمدار گشتند عاقبت

شکست

شکست بزرگ افتاده روی بگریز نهادند و میرزا ابابکر بر برانغار سپاه او حمله آوردند و جمعی
را که پاسبانی سپاه برانغار باهتمام ایشان بود فی الحال از جای بر گرفتند و مردم جوجی قربانی
چون آثار ضعف و فتور بر صفحات احوال خویش ظاهر دیدند و طایفه [illegible] کشته و خسته یافتند
عنان از معرکه برتافتند و فوجی از بهادران ترکمه متوجه قول میرزا ابابکر شدند و میرزا بابا حاجی
که با زمره مردم جلد در پیش قول ایستاده بودند در مقام ممانعت و مدافعت آمدند و از دلاوران
ترکمانان چند نفر بقتل رسانیدند و برخی زخمدار گردانیدند و چون از مردم قول بممانعت ایشان
هیچکس قدم بیرون ننهاد در زمان ترکمانان بیشتر پیش شدند بابا حاجی عنان از ممانعت باز
کشیده بقلب پیوست و بسطام و سایر امراء عراق از قفاء قول در آمدند و قلب سپاه که میرزا امیرانشاه
در آنجا بود شکست یافت و مردم بهر طرف متفرق گشتند و درین اثنا غلام امیر موسی دو گروه آن
لشکر امیر قرا یوسف بمیرزا امیرانشاه رسید و نا دانسته شاه زاده را زخم کاری زده از مرکب
بینداخت و اصلا معلوم نشد که مقتول چه کس است و لشکریان روی پوشیدگان حرم میرزا ابابکر
را پیش قرا یوسف آوردند و او همه را در کنف عصمت جای داد و پیش خواتین خویش فرستاد و
غلام ترکمانی که سر میرزا امیرانشاه را نزد قرا یوسف آورده بود بفرموده او مقتول گشت و سر شاه
زاده سعید را با بدن تن شسته در سرخاب دفن کردند بعد از مدتی شمس غوری استخوان او را بماوراء
النهر برده در قبة الخضراء کش مدفون گشت و چون در اردوی همایون شاه زاده کس نماند بابا
حاجی کاوردوی [illegible] راه گریز پیمودن گرفت و میرزا ابابکر بعد از سه ساعت از عقب ترك باز
گشته با سیصد کس بهر که رسید و از مردم خود اثر ندید ناچار از عقب گریختگان روان شده
قرا یوسف فرمود که هیچکس در عقب او نرود و الحق مال فراوان و غنیمت بی پایان بدست سپاه
ترکمان افتاده و در آن میان هزار پوستین سمور بود و ترکمانان نادانسته از بهای ارزان و قیمتی
اندك فروختند و هر اسیری که بجنگ جمهور ترکمه افتاد او را اذنی داده راه بیرون شد نمودند و
قرا یوسف از آن غنیمت هیچ کس طمع نکرد و همه را بلشکر عنایات نموده داد و چون اسباب سلطنت بیرون
از حد احصی نصیب ترکمه شد قرا یوسف خاطر بپادشاهی قرار داد و شاه و سپاه متوجه ییلاق آله
تاق شدند و امیر بسطام که در آن مصاف آثار جلادت بظهور رسانیده بود بتجدید تربیت عظیم
یافت و چون در ییلاق نزول کردند در باب خطبه و سکه اندیشها نمودند و خاطر قرا یوسف چنان
می خواست که فرزند خود را امیر پیراق بر تخت نشاند لکن از [illegible] میداشت و درین
اثنا قرا یوسف رسولان با فتح نامها و تبرکات و نفایس که از اردوی میرزا ابابکر گرفته بود برای ملوك
و سلاطین باطراف آفاق روانه کرد و یکی از معتمدان خود را با پیشکشات سزاوار نزد احمد جلایر بغداد

فرستاد و پیر بداق ترخضی مصحوب ایلچی بدرخود گردانیده و علی حده بسلطان احمد نامه نوشت و
پیشکشهای پادشاهانه ارسال بوذا ایلچیان بدر و پسر چون بدار السلام رسیدند صنوف نوازش
و انعام یافتند و ایشانرا بکرم وافر معزز و سرفراز ساخت و جواب مکتوب پیر بداق از روی محبت
و مودت نوشت و او را بجد بفرزند خوانده و جهت او چتر و دیگر اسباب سلطنت بدست یکی از
ملازمان خاص مرسل داد و فرستادگان ترا کمه در صحبت ایلچی سلطان باز گشتند و چون اهتمام سلطان
احمد درباره پیر بداق معلوم قرا یوسف گشت اظهار بشاشت کرد و در باب سلطنت فرزند بهمان
متمسک جسته او را بتخت نشاند و در جمیع ممالک که تعلق بوی میداشت خطبه و سکه باسم پیر بداق
موشح ساخت و در مناشیر و احکام فرمود که چنین نویسند که پیر بداق بن ابو سعید بنا بو النصر یوسف
بهادر سوزمیز و چون پیر بداق بمجلس پدر آمدی قرا یوسف دست او را گرفته بر بالای تخت نشاندی
و در پایین بدر بدو زانوی ادب بنشستی و هر که امیری یا برادری بودی بفرمان حکم ملازم پیر بداق
خان گشته و هر جا موضعی مانده بود که قرا یوسف رقم سورغال بران نکشیده بود بدیوان او باز
گشتند و انصاف انکه پیر بداق با حسن صورت و پاکی سیرت جمع داشت و چند روز که درین خاکدان
دنیا به شکای طبیعت گرفتار بود هیچ کس ضرری نرسانید و در حلم و کم آزاری و بردباری میکوشید
پادشاهان شروان و ملوک گیلان و والی گرجستان و حاکم کردستان و سرداران حسن کیف و
ماردین ایلچیان فرستاده و پیشکشها روان کرده زبان بتهنیت گشادند و مژده جلوس پدر بعز نزدیک
و ثانیک رسیده قرا یوسف پیش سلطان احمد قاصدی فرستاد که چون آنحضرت بجدید پیر بداق
را فرزند خواند برای او چتر و دیگر تجملات پادشاهی فرستاد ما بموجب فرمان واجب الانقیاد
و الاذعان حکومت مملکت آذربایجان برو مفوض داشتیم و خود در مقام لشکرکشی و تدبیر امور
ملک و دفع شر معاندان کمر بسته ایم و چون صورت حال بدین نهج بود واجب نمود که بعرض رسانیم
باقی رای عالی حاکم است **ذکر بعضی از قضایای متفرقه و حالات متنوعه** یکی از وقایع آن بود که
بعد از انهزام میرزا ابا بکر قرا یوسف بسطام را بحکومت عراق عجم فرستاد و او بدانجا رفته قلعه
سلطانیه را از گماشتگان میرزا ابا بکر انتزاع نمود و قزوین و قلعه شهریار و ری و دیگر بن و همدان را بحیطه
تصرف درآورد و بعد از ضبط این ممالک بحسب فرمان روی نهاد و ایل و حشم بسیار پیش او جمع
شدند دیگر انکه بابا حاجی چون از معرکه قرا یوسف عنان برتافت بقلعه کاورود آمده آنرا محکم
ساخت و امیر قرا یوسف بالانکه محاصره قلاع را منکر بود و از امرا ترکمان بوصار انجا محاصره قلعه مذکور
فرستاد و او بدانجا رفت در [illegible] تسخیر حصار آمد و ترا کمه آن قلعه کبری از نصب عراده و منجنیق و
غیر ذلک بنیاد نهادند و هر [illegible] و جمعی از ترا کمه در کنار خندق صف کشیده تیری چند به

انداختند

انداختند و از شصت قضا و دوزی تیری گشاد یافت و بر روی بوصار آمد و جراحت اشتداد یافت
و بهمان زخم درگذشت و بعد ازان قرا یوسف بدر قلعه آمد و چون دید که حصار مستحکم است از
محاصره پشیمان شد و بزعم او چنان بود که گرفتن دجله بر از صد قلعه است و پیوسته میگفت که مردم
عاقل چگونه جنگ حصار اختیار کنند که از ان طرف تیر جلال بیدو از این جانب جل دیگر انکه قاضی
عماد الدین باشارت سلطان احمد چنانکه مذکور گشت بعمارت قلعه النجق مشغول گشت و در اندک
مدتی از اجمال اول باز رسانید و سرداران و کلانتران بعضی ولایات که در حوالی قلعه واقع شده بود
کوچانیده باندرون قلعه برد و چون سلطان احمد از تبریز ببغداد رفت و در تبریز حاکمی صاحب وجوه
نبود قاضی رایت استبداد و استقلال برافراخت و بنابر انکه قرا یوسف میدانست که استخلاص بهیچ
وجه از قلعه متصور نیست نشانی نوشت که قلعه موضعی چند که نزدیک بان واقع است مسلم باشد
بقاضی و بعضی از ولایات که قلعه النجق با یجاقی الحاله بعد سالی داشت بعز [illegible] داشت
و چون قاضی عماد الدین از مردم متعین نخجوان بود و بعضی و کماشتگان از ان سفره و ممتاز کار او
بالا گرفت و همه قومان نخجوان رجوع بدو کردند و هر رایی که تجایی می نوشت بطوع و رغبت
وجه تسلیم مینمودند و در اندک زمانی مال فراوان جمع آورد و هر روز جمعیت قاضی زیاده می شد و
چون نخوت حکومت در دماغ او رسوخ یافت با برادران گفت که طایفه از اتراک و ترا کمه را که درین حوالی
بوده و مقام دارند پیش خود می باید آورد که بسیار مهمات از ایشان میگشاید که از تاجیکان نمی آید
و بشفاعتی اجل قاضی بران داشت که از اتراک و ترا کمه و بسر برادران و اقربای او و او حاجی خودچی و
جمال الدین و شهریار و غیر آن جماعت را خانه کوچ بقلعه درآوردند و یک جانب قلعه را بدیشان سپرد و
و علوفه و رسوم همه را بموجب دلخواه مقرر ساخت و چون مدتی برین قضیه بگذشت و فرستادگان
مشاهده کردند که وزیر و مشیر قاضی همه تاجیک اند و هیچ یک از ایشان در ملک و مال مدخل ندید هند
نایره بغض و حسد در خاطر آن قوم اشتعال یافته با یکدیگر قرار دادند که روز چهارشنبه وقت
نماز پیشین بر در خانه قاضی جمع شوند و او را از قلعه گرفته قلعه را بتصرف آورند و مقرر کردند که چون
بلاوان زیاد کند هر کس باشد دست بسلاح برد و صباح روز چهارشنبه مقرر شخصی با قاضی
گفت که ترکمان جمعیتی کرده بودند و در خفیه حکایتی میگفتند قاضی با برادران گفت که فردا مجموع
ترکمان جمع باید کرد تا هر که قابل باشد نگاه داریم و اهل شر و فتنه از قلعه بیرون کنیم و در همین روز بر
وقت ظهر که قاضی بخواب بود ترکمان بر در خانه او مجتمع شدند و پیلان نعره برآوردند و تیغها
کشیده قدم پیش نهادند و چون شور و غوغا بالا گرفت تاج الاسلام برادر قاضی که مردی دلیر و
پهلوان بود با شمشیر کشیده از خانه بیرون دوید و شهریار تیری در خانه ترکمان داشت چنان بر سینه

اورند که از تیغش سر بید گرد و شاه محمود برادر دیگر پای بیرون نهاد حاجی قورچی بهلم و سکجو بر تیر
آخر ساخت و مقارن این حال قاضی از خواب بیدار شده با شمشیر در برابر اعدا رفت و چندان جنگ
کرد که او را پاره پاره ساختند و مجموع نوکران قاضی عماد الدین کشته گشته و اموال ایشان در میان
قسمت فرمودند و با یکدیگر مشورت نموده گفتند اگر ما بضبط قلعه مشغول شویم ممکن که از عهده
آن بیرون نتوانیم آمد اکنون مصلحت آنست که قلعه را باسکندر پسر امیر یوسف سپاریم و خود ییلاق نزار
کرهندیم و از آنجا تا یورت شش فرسخ است همین شب کسی باسکندر فرستاد تا خاطر جمع شود
و شهریار بطلب اسکندر روان شد و بقتل او رسید حال عرضه داشت اسکندر با آن مقدار سوار
و پیاده که داشت بر جناح استعجال در حرکت آمده بقلعه نزول کرد و در احوال اهل حصار بنظر امعان
نگریسته آثار شجاعت بر صفحات روزگار ایشان ظاهر گشت و هر یک از آن سرداران بمنصبی تعیین
نمود حاجی را قورچی خود ساخت و شهریار را بامارت دیوان نصب فرمود و ولی را راه نیابت و نغمه
ارزانی داشت و صورت فتح قلعه الینجق را معروض امیر یوسف گردانید و خود نقش آیات قلعه را باسکندر
تفویض کرد **ذکر شمه از احوال میرزا ابابکر و انجام روزگار آن شاهزاده بهرام قفس** در سنه احدی
عشر و ثمانمایه میرزا ابابکر از تبریز هزیمت یافت براه بند متوجه ولایت کرمان شد و چون بدان حدود
رسید ایلچی پیش سلطان اویس میراید کو که حاکم آن ولایت بود فرستاد که دواب و چهارپایان ما لاغر
اگر دو سه روزی در طرف سیرجان که علفخوار است نزول افتاد که چهارپایان ما فربه شوند و ما که در
غالبا مصلحت شما نیکو باشد سلطان اویس درین باب با امرا مشورت فرمود همگنان گفتند که اگر
او را باین طرف بیاریم ولایت را زیر و زبر کند و امیر بیرک فرستادند تا شاهزاده را بر خلوص نیت ایشان
اطلاع داده بشهر رساند امیر بیرک در سیرجان باردوی میرزا ابابکر رسیده ملحوظ نظر عنایت و
التفات شد و از کمال عاطفت پادشاهانه بشهر اعلام سلطان اویس کرد و چون میرزا ابابکر بحدود
کرمان رسید سلطان اویس بعزم استقبال بیرون رفت و شاهزاده را باعزاز و احترام تمام بشهر
آورده و قصر همایون را جهت نزول او تعیین نموده و چند روز بعیش و طرب گذرانیدند و میرزا ابابکر سلطان
اویس را بپادشاهی باستقلال ابقا نموده عنان تحمل و اصطبار از قبضه اختیار او بیرون رفت و بعضی لاجیم
غلامان قشون و کلاسیقان فی الجمله ظهور پیوست و میرزا ابابکر که متن سلطان اویس را بر صفحه
ضمیر می نگاشت و چند نقش همین اندیشه در خاطر داشته تا آخر روزی که کرمانیان طبل جنگ زده
بر این قصر دام فرو کوفتند و نوکران میرزا ابابکر که در محلات فرود آمده بودند مجال آن نیافتند که باو
ملحق شوند تا روز دیگر که آفتاب بلند شد لشکر کرمان بر در قصر صف کشیده ایستاده بودند تا آخر
الامر عهدی در میان آمد که هیچکس قصد شاهزاده نکند و او تیغ با لنگر و ولایت خراب کند عنان بر

اقلیم دیگر سغطف سازد میرزا ابابکر از قصر بیرون آمده با معدودی از دروازه الله اکبر بیرون رفت
و عازم جانب سیستان شد و بقصد رسیده میان او و شاه قطب الدین والی آنجا بنای مودت و
عهود استحکام یافت و اجتماعی سپاهیان شد که حضرت خاقان سعید شاهرخ بهادر سلطان لشکر
بدان صوب کشید چنانچه شمه از آن رقم زده کلک بیان خواهد گشت القصه چون میرزا ابابکر از
کرمان نهضت نموده سلطان اویس دیگرباره در آن مملکت متمکن گشت و لشکر بجانب گرمسیرات
و کیج و مکران فرستاد و از آن سپاه طایفه که بجانب سیستان رفتند و بعرض میرزا ابابکر رسانیدند که
شهر کرمان خالیست چه لشکرها بگرمسیر رفته اما اگرچه شاهزاده در حرکت مسارعت نموده عنان عزیمت
بآنجانب سغطف می سازد شهر زود مسخر میگردد میرزا ابابکر از برق سرعت سیر استعاره
کرده از سیستان متوجه شد و در عشر آخر جمادی الاخر سنه احدی عشر و ثمانمایه در آن
خطه نزول فرمود و سلطان احمد این خبر شنیده متحیر گشت و از غرایب اتفاقات مقارن
این حال لشکریان که بجانب گرمسیر رفته بودند رسیدند توهمی در کرمان پدید آمد و در چهاردهم ماه
رجب سلطان اویس با لشکر جرار روی بجانب هم نهاد و در رابع عشر شهر مذکور فریقین را
ملاقات واقع شده قراولان دست بجنگ و جدال باز یدند و امیر بیرک از امرای کرمان کشته شد و عجب
و اضطراب بحال کرمانیان راه یافت و میرزا ابابکر در محاربه توقف نموده هر دو گروه در مقابل
یکدیگر فرود آمدند سلطان اویس فرمود تا پیرامن اردوی او خندق کندند و چون شب شد میرزا
ابابکر شبیخون آورده تا کنار خندق آمد و از آنجانب هیچ آفریده از جای خود نجنبید و میرزا ابابکر فرمان
داد تا تیری چند بلشکرگاه مخالفان انداخته بازگشتند روز دیگر علی الصباح میرزا ابابکر بنفس سپاه
خود را در برابر سلطان اویس بداشت و خود با فوجی از مردان کار دیده بر در خانه بایستاد که چون هم
هر دو گروه در هم آویزند از کمینگاه بیرون آمده دست بردی نماید و سلطان اویس غافل از تفتیش
بدان جانب که فضایی داشت میل کرده با لشکر روان شد میرزا ابابکر گمان برد که از کمین او آگاهی
یافته اند و کرمانیان بقصد وی متوجه شده خوف بر ضمیرش مستولی گشته هم از آنجا عنان برتافت
و تا جیرفت در هیچ مکان از زد عقل رخصت توقف نیافت کرمانیان شمشیر انتقام از نیام بیرون
آورده روی در سپاه میرزا ابابکر نهادند و قتلی بافراط کردند و چون شاهزاده بجیرفت رسید الوس
و احشام بدو پیوستند و سلطان اویس لشکری در مصاحبت برادر سلطان حسین روانه جیرفت
گردانید و بعد از محاربه با میرزاده ابابکر منهزم بازآمدند سلطان اویس بجبران کسر مشغول شد با
لشکری آراسته متوجه میرزا ابابکر شد و بعد از تلاقی فریقین و محاربه فئتین شکست بمیرزا ابابکر
افتاد و شاهزاده در آن معرکه زخمی عظیم یافته مرغ روحش از قفس کالبد بجانب کنگره عرش پرواز

بود انا لله و انا الیه راجعون الحکم والبقاء لله ذکر بعضی از اولاد میرزا عمر شیخ بعد از موافقت بمکر و
الذی یابر و بحیلکر و بقیل مدتها میان برادران بناء مودت و اساس و اخوت
استوار بود تا با فساد مفسدان و سعایت حاسدان عجب بوحشت انجامید و مهم بجزیان شد که
میرزا پیر محمد میرزا اسکندر مقید کردانید و او را بمعتمدی سپرده خیمه او را در بود تا بشیراز برند و
داروغگان توابع و مضافات یزد پیش میرزا پیر محمد آمدند غیر عمر قوچی داروغه نامین که با بنود و میرزا
پیر محمد عازم اصفهان شده بشکستن بندها و تخریب عمارات و تضییع زراعات زبان داد و چون میرزا
رستم در جو بود و کسی بجنگ پیش نیامد و میرزا پیر محمد از نزدیک اصفهان در عین کامرانی و نامرادی بجانب شیراز
بازگشت و میرزا اسکندر را اعتبیه بخراسان فرستاد و او در چهار ده طبس بندگسسته از راه بیابان بجانب
اصفهان شتافت و میرزا رستم مصاحبت او را امری عظیم دانسته باستقبال برادر روان شد و میرزا
اسکندر بعظمت هرچه تمامتر بشهر اورده و میرزا پیر محمد از اجتماع و اتفاق ایشان اندیشناک گشت و نوکران
میرزا اسکندر که در شیراز مانده بودند مقید کردانید و میرزا اسکندر بعظمت هرچه تمامتر بشهر اورده
میرزا پیر محمد آن سعی نمود که میرزا رستم بر توالنقات بر تهیه اسباب یورش فارس انداخت و هر دو برادر در
مرافقت یکدیگر با لشکرهای گران عازم شیراز گشتند میرزا پیر محمد حکم کرد که از سرحد بند عضد الدوله
دیلمی تا دامن قلعه ماران گذار رودخانه را که محل گذار است مضبوط سازند و خود خواجه را برسم منقلای
فرستاد که بعد بند فاروق رود مقابل با نجال میرزا اسکندر بمشهد مادر سلیمان علیه السلام رسید و در
قریه کتهر فرود آمد و سپاهی سپاه خود خواجه میرزا محمد یوسف و میرزا پیر محمد انتو فاد بر ایشان تاخت
وحد را استغرق و پریشان ساخت و میرزا پیر محمد فرمود تا امراء و تومانات و هزارجات گذارها را کرفته بضبط
گذارها اهتمام نمودند و میرزا اسکندر بقبضه گذار آمد و میرزا رستم نیز با لشکر قبول رسیده و از قبر
گذارها عبری نتام بجال ایشان راه یافت و دو روز اجزا ابده ابری سیاه قام در هوا پدید گشت میرزا اسکندر
فرمود که اگر امشب باران آید گذارها مشکل توان گذشت بهر طریق هم درین شب از آب عبور باید کرد
باستصواب این عزیمت جمعی از لشکر با آمد گذاری که مشهور ترین گذارها بود در مقابل عمده سپاه
فارس باز داشت و فرمود تا نقاره زدن بنیاد کردند و چون از گذاری مجهول بر آب زده چون با دیگر سند
مستحفظان باقی گذارها این خبر شنیده بجموع روی بگریز نهادند و میرزا پیر محمد با وجود چنین جرم
عظیم چون محل انتظار بود از مستحفظان باز خواست نفرموده و عازم شیراز شد و باد و باران چنان
قوی گشتند که از طوفان نوح نشان میدادند و هر دو لشکر در عقب یکدیگر تا شام بشهر رسیدند
میرزا رستم در برابر دروازه سلم فرود آمد و بعد از آن بنابر کثرت لای و وحل اکثر آنتوه بدامن کوه رفت و
ایام از صبح تا شام از وقت ملاقات تا هنگام ظلام نایره حرب و قتال افروخته بود چون زمان محاصره باز

داشته

داشته لشکر عجایب که مسیرات بردند و مجموع آن ولایات در عرصه نهب و تاراج آوردند غنیمت
فراوان گرفته رایت معاودت بطرف اصفهان برافراختند و بعد از چند گاه میرزا پیر محمد را داعیه
انتقام پیدا شد و لشکریان را تکلکاه فراوان داد داعیه راه عراق و اصفهان کرد و میرزا رستم بکثرت
اتباع و انصار مغرور بود و آمدن امیر حسن جاندار و پیرش یوسف خلیل از خراسان ضمیمه غرور او
شد و در آن ایام میرزا رستم بواسطه وباء طاعون که در اصفهان واقع شد از شهر بیرون آمده در موضع
کندمان نشسته بود چون توجه لشکر فارس و در آنجا باور رسید جمعی شاهزاده بمصلحت ترغیب نمودند و میرزا
رستم از روی عجب گفت که قافله شیراز از برای ما تنسوقات و تبرکات می آورند و چون میرزا پیر محمد
نزدیک رسید میرزا رستم اغرق گذاشته دو فرسنگ پیش رفت و از برای مصاف محلی مناسب اختیار
فرموده فرود آمد و قراولان جانبین یکدیگر را دیده هر دو گروه از شدت سرما آن شب تا روز پاس داشته
و روز دیگر علی الصباح میرزا پیر محمد بتعبیه سپاه افتتاح نموده و صفوف لشکر آراسته و برانغار را طلبا
افشار برلاس و طاهر پسر امیر سیف الدین باز داشت و قول را با امیر سعید برلاس و شیخ محمد جوان و صدیق
سپرد و در جوانغار مقرر شد که خواجه حسین شربت دار با طایفه از امراء نامدار و مردان روزگار باشند
و میرزا رستم قول را باهتمام سلطان شاه و قاضی احمد ساعدی سوط و مربوط کردانید و در جوانغار
صادر اغلان و میرزا اسکندر را تعیین نمود و در برانغار امیر حسن جاندار با قوجی انبهادران تیغ
زن شمشیر گذار قرار یافتند و چون تسویه صفوف دست داد و میرزا رستم پیش دستی کرده بر سپاه
فارس حمله آورد و هر دو لشکر چاشت باد صرصر روی بهمدیگر نهادند و از جانبین کوشش بسیار نموده
آخر الامر شیرازیان غالب آمدند و اصفهانیان عنان معاودت بعزم انهزام برتافتند میرزا رستم
بکاشان آمد و امیر حسن جاندار و پیرش یوسف خلیل و سلطان شاه محمود اقبوقای ملازم بودند
و میرزا رستم ایشان را در کاشان گذاشته خود متوجه خراسان شد و میرزا اسکندر نیز عازم آن
صوب گشت و چون میرزا پیر محمد انتقام خود کشید حکم فرمود که دیگر هیچکس متعرض نوکران و
متعلقان میرزا رستم نشود اصفهانیان کوس امن و امان شنیدند فوج فوج متعاقب یکدیگر
میرسیدند و میرزا پیر محمد با لشکر چند روز در مرغزار کندمان نشستند تا الاغان فرستادند امیر
حسن جاندار و پیرش یوسف خلیل با فرزندان از روی عجز و اضطرار پیش میرزا پیر محمد آمدند و مقارن
این حال ایلچی حضرت خاقان سعید رسیده خبر گریختن ایشان رسانید و میرزا پیر محمد ایشان را بند
فرموده محمد قچاق و عیسی کاول را بدرقه بندیان ساخته مصحوب ایلچی در خراسان کردانید و در
اثنای راه اهل قیدایشان کشتند بیت حیف باشد تن نازک که مقید باشد و بندها را شکسته
محافظان بسته گذاشته سر خویش گرفتند و میرزا پیر محمد خاطر از معامله کاشان و جوربادقان

واستمال آن جمع فرموده عازم اصفهان شد و قلاع آنجا با وجود آنکه آفتاب به حد حوت رسیده و طرف گرفته بود
حصن دژ برنج و حصار در بیابانه بود و جمعی معلوم شاهزاده جوانبخت باو داده در اصفهان اثر غاند و بکر
بار و شهر معمور شد و میرزا پیر محمد فرمود که دفترهای مالی و خراجی را در باب نشستند و حکومت اصفهان
بفرزند خود میرزاده عمر شیخ داده و جمعی از امرا مثل امیر سعید برلاس و شیخ محمد جوان و فاضل علاء الدین او
مقرر ساخت و شیخ دباول را بحکومت کاشان روان کرد و خود در بعضی عزیمت شیراز بازگشت و در روزی
چند بفراغت گذرانیده متوجه بلاد خوزستان شد چه امیر خواند سعید برلاس و شیخ زاده توکل که
حکام آن نواحی بودند دم از عناد و مخالفت میزدند و میرزا پیر محمد آن موضع را به میر عبدالله برد انجی
و عبدی خواجه و مولانا صنع الله پیش امرا سرکش با عهدنامه‌ها روان کرد و پیغام داد که در مقام سلطان
ایشد جز عنایت و عاطفت از ما نسبت بشما صدور نخواهد یافت و چون فرستادگان پیغام شاهزاده
بگذاردند امرا با هم مشورت نموده قرار دادند که باستقبال بیرون آیند و میرزا پیر محمد در شش فرسنگی شوشتر
فرود آمد و امرا با خزاین و پیشکشها بخدمتش شتافتند و شرف بساط بوسی دریافتند و بصنوف الطاف
و عواطف سرافراز گشتند و شاهزاده دولتیار در شهر شوشتر بدار الاماره نزول فرموده و چند روز بخرمی و
نشاط گذرانیده عازم دزفول شد و از آنجا متوجه حویزه گشت سرداران چهار دانگ و دو دانگ و سایر احشام
کرد و اعراب جزایر بصحوب سید یونس و سید عبدالله پیشکشهای فراخور فرستادند و شاهزاده
مشارالیه ملک خوزستان را مسخر ساخته تا سرحد بغداد بتاخت و بعضی امرا با بار عقوبت گرفتار نمود و شد
بر جهت ایرهی پیوستند و میرزا پیر محمد ملاحظه حال خود و دیگران کرده عنان عزیمت بصوب شیراز
منعطف گردانید ذکر احوال میرزا رستم و میرزا اسکندر بجانب فارس جنبش برادر
بار دیگر میرزا رستم از جور حوادث دوران در آمده و بعز بساط بوس حضرت خاقان سعید
فایز شده بعنایت و عاطفت خسروانه از سایر شاهزادگان امتیاز یافت و در باب بعضی از ارباب
جرایم که ملازم او بودند شفاعت نموده ملتمس او بانجاح و اسعاف مقرون افتاد خاطرش از ایشان مطمئن
گشت و میرزا اسکندر نیز متوجه دار السلام خراسان شد و در میان طون و طبس چند روزی بر سبیل
اختفا بگذرانید چون زمانه خواست که با شاهان زبان بگشاید در ظلمت لیل از راه بیابان بجانب
بلخ و شبرغان روان شد و بحدود آن ولایت رسید جمعی بدو پیوستند و میرزا آید و که در بلخ بود
متوهم شد و لشکری فراهم کشید و پیش از آنکه احوال میرزا اسکندر انتظام یابد روی بدفع او نهاد و
زمین بیکدیگر رسیده جنگ پیوسته شد و میرزا اسکندر طاقت مقاومت نیاورده منهزم گشت
و جمعی که با او بودند متفرق شدند و شاهزاده جوانبخت تغییر وضع کرده خواست که از جیحون عبور کند
اما هنگام ظلام چهره گیری اعتماد تمام داشت بکر بخت و بنابران عزیمت فسخ کرده و در صحرا و بیابان

بکرد

میگشت تا بحوالی اندخود افتاد حاکم آنجا امیر سید احمد ترخان که حضرت خاقان سعید آن ولایت را به
او ارزانی داشته بود خبر یافته باستقبال شتافت و او را در مقام مناسب فرود آورده خدمات
شایسته بتقدیم رسانید و صورت واقعه معروض ایستادگان پایه سریر اعلی گردانید و میرزا
اسکندر اندیشه‌مند گشته که از پرده غیب چه روی مینماید و چون پرتو شعور حضرت صاحب
قران سعید بر قضیه افتاد مصحوب نوکر امیر سید احمد نشان واجب الاذعان فرستاد که
طرق و شفقا ولان اصلا متعرض متعلقان میرزا اسکندر نگردند و بگذارند تا هر جا که خاطرش بار کند
خواهد برود و داروغگان ولایات بر گماشتگان حدود او را بدرقه داده بسلامت بگذرانند
سفارش نامه نیز همراه نوکر مشارالیه در باب میرزا اسکندر از موقف اعلا بمیرزا پیر محمد ارسال
نموده شده بود و بعد از تمهید مقدمات و نصایح مشفقانه در بیان فضیلت رعایت صله رحم و
انواع حکایات در آنجا این حکایت مثبت گشته که مقصود آنکه فرزند میرزا اسکندر را بازطلبیده
بعنایت و شفقت مخصوص سازد و ناحیه از نواحی مملکت را باو مسلم دارد و در باب شرایط اخوت
نکته نامرعی نگذارد و میرزا اسکندر چون بر مضمون مکتوب حضرت خاقان سعید اطلاع یافت
با خواص خود مشورت نموده عازم فارس شد با امید آنکه شاید برادرش علاقه اخوت ملاحظه کرده زنگ
کدورت از آینه ضمیر انور بزداید و بمقتضی لا تثریب علیکم الیوم عمل فرموده از جرایم در گذرد و شفقت
و ترحم فرماید و شب و روز مسافت می پیمود و صحرا و بیابان قطع میکرد و از رفتن لحظه نمی آسود تا
در بیست و ششم رمضان شبانگاه نماز شام از تنگ الله اکبر شیراز گذشته متعلقان در بیرون
گذاشته پیاده بشهر در آمد و بخانه خواجه حسین طبیب رفته در وقت افطار این خبر بمیرزا پیر محمد
رسید دست از طعام باز کشیده و او را باحترام طلبیده انواع تلطف و دلجویی بجای آورد و اسباب
پادشاهی برادر مرتب داشته فرمود که در محله مورد ستان بخانه رمضان آقا که اخته‌جی شاه شجاع بود
بخیمه و خرگاهی فرود آید و میرزا اسکندر با خاطر آسوده از مجلس برادر بیرون آمده در آن منزل بسعادت
و اقبال قرار گرفته ذکر شهادت شاهزاده عالی گهر میرزا پیر محمد بن میرزا عمر شیخ و جلوس
میرزا اسکندر میرزا پیر محمد بعد از وصول میرزا اسکندر بشیراز او را مصحوب خویش گردانیده
بالشکر گران متوجه تسخیر دار الاماره کرمان شده و منازل و مراحل پیموده و چون بموضع دو چاهه
رسید سید حسین شربت دار که شاهزاده او را از رتبه طبیبی بمرتبه امارت رسانیده بود با طایفه
از اشرار صورت غدری بر خاطر گذرانیده و نصف شب از اطراف و جوانب خرگاه شاهزاده در آمدند
و آن سرو جویبار سلطنت را از پای در آوردند و نخل حیاتش را از دم تیغ بیفکندند و میرزا اسکندر
همان وقت از واقعه عظمی آگاه شده با دو رفیق سر خویش گرفتند و راه شیراز در پیش و بعد از

دو شبانروز بشهر رسیده و با تیمور خواجه که قایم مقام میرزا امیر محمد سعید شهید بوده ملاقات فرمود و
کیفیت حال باز گفت امرا که در شیراز بودند که این رجاله که این حرکت شنیع از میرزا اسکندر واقع شده
است و چون مردم آزاده و سعادت رسیده انچه واقع شده بود تقریر کردند و امرا و اعیان و کلوان که در
میرزا اسکندر را پادشاهی برداشتند و خواجه علاء الدین محمد کدراس و بعضی اصحاب ناموس قادر بود
بضبط شهر و برج و بارو قیام نمودند و حسین شربت دار غدار بعد از آن جرات و جسارت و شقاوه
و خسارت برادر خود علی را بوثاق میرزا اسکندر فرستاد تا او را از آنجا شربت چشانیده و او خود
همعنان برق و باد بطرف شیراز رفته بود و در همان زمان امیر عبد الصمد بجانب یزد روان شد و باقی
امرا اطاعت و انقیاد اظهار کرده در ملازمت او کمر بستند و آن ملعون ناچار بعضی هر چه تمامتر از
شیراز آمده و در میدان سعادت چتر بر سران سعادت برافراختند و از جوانب شهر جنگ در انداختند
و حسین شربت دار بدروازه سوردستان رفته با کلو علاء الدین محمد سخن گفت و جوابهای ملایم
سکت شنید و در از وناز با معاد تا وقت عصر از طرفین انچه امکان سعی و کوشش بود در امر محاربه
بجای آوردند و در آخر روز یکی از امرا و حربیان در سوردستان بشهر در رفت و خواجه چیزی
این خبر شنیده پریشان خاطر و بحال متوجه بودن خود گشت و سایر امرا و لشکریان سبیل خدمت میرزا
اسکندر کردند و شاهزاده فرمود که دروازه سوردستان گشادند و در آن شب سرداران سپاه
و احاد بجنده بشهر در آمدند و آن غدار ناچار یعنی شربت دار با چند مفلوک بجانب کرمان فرار
نمود و روز دیگر میرزا اسکندر گردن شاهزاده فرمود جمعی را که ضمنا با حسین موافقت نموده
بودند از میان برداشتند بر سر ایالت فارس متمکن گشت و امرا که اتباع میرزا امیر محمد بر سم شغل
روانه کرده بود از استماع این واقعه از بیم فرو ریخته در عقب یکدیگر عازم شیراز گشتند و از انجمله
امیر صدیق در راه حسین شربت دار را گرفته و بلکو بنی او در این با اختر بر سر اخشافی نزد میرزا اسکندر
فرستاد بعد از آن ان ملعون را بمزار شیخ سعدی قدس سره آوردند و در انجا خون نعش او را آتش زنان
کرده و بعضی از مردم [illegible] و کلاه در نعش بر سر بنهاده پیش امیرزاده
اسکندر آوردند شاهزاده ازوی پرسید که [illegible] قصد برادر و مخدوم من کردی حسین جواب داد که
نسبت باو تعدی واقع شد از خود بیاید میرزا اسکندر کارد کشیده بدست خود چشم راست او
از حدقه بیرون آورد و فرمود تا زخم چاق او را هلاک کردند و سران مخذول مخدوم کش را باصفهان
فرستادند و بدن خبیثش را بعد از دو سه روز که آویخته بودند بسوختند و مجموع امرا میرزا امیر محمد
پای در دایره انقیاد میرزا اسکندر نهادند الا داود غتر نزد او با وجود نوکر قدیم شاهزاده مرحوم
میرزا عمر شیخ بود تمرد آغاز نهاد و امیر عبد الصمد طاهر را بگرفت بپای ملک آقا را که مخدوم او

روزی

بود مغادرت کرده و میرزا اسکندر بر این امر اطلاع یافته امیر عبد الله و امیر عبد الکریم و خواجه محمود خوا
را بمحاصره یزد فرستاد و خود بجانب اصفهان توجه نمود و در اثناء راه شنید که حادثه که در خاطر هیچکس
نگذشت در ولایت اصفهان روی نمود بیان این سخن آنست که سلطان معتصم بن سلطان زین
العابدین بن شاه شجاع چون پدرش بزمان حضرت صاحبقران بسمرقند برده بود بولایت شام رفت و
در این اوان از انجا بازگشته پیش امیر قرا یوسف آمد و ملحوظ نظر اعزاز و احترام گشته چند روز در تبریز
بعیش و عشرت گذرانید آنگاه باتفاق بسطام جاگیر و دولت قاضی احمد صاعدی عازم اصفهان شد
و میرزا عمر شیخ بن میرزا امیر محمد و امیر سعید برلاس و امیر خلیل افشاه که در اصفهان بودند باستقبال
شتافته و جنگ ناکرده منهزم بیزد گشتند و امیر فاضل از امیرزاده عمر شیخ جدا شده در کوشک زرد
بخدمت میرزا اسکندر رسید و صورت حال معروض داشت میرزا اسکندر امیر صدیق و امیر کیومرث
و امیر بیان در عقب امرا که جنگ ناکرده بجانب یزد میرفتند فرستاد و خود روی بدفع سلطان معتصم
آورد و هر دو سپاه در حوالی قشکاد بهم پیوستند و بدین سبب مخالفان دلیر گشته نزدیک خول میرزا
اسکندر آمدند اما ملازمان رکاب اسکندری بنصرت و یاوری حضرت داوری دود از دودمان
مخالفان بر آوردند و مخالفان از معرکه عنان برتافتند و اکثر اعیان عراق و ادربایجان اسیر و دستگیر
شدند سلطان معتصم شکسته و منهزم بحوالی اصفهان رود و جوی پیش آمده خواست که آب ان
جوی جهاند و شاهزاده مردی گران بود خود را نگاه نتوانست داشت بر قفا افتاد بهادری از عقبش
رسیده سر او را از بدن جدا ساخت شعله جات دانش فته او فرو نشست و قاضی نظام الدین احمد
صاعدی پیشانی بستر با رعایا چهار دانگ و دو دانگ اصفهان تمرد آغاز نهاد و بدین واسطه انواع
خرابی بظهور اصفهان راه یافت و در این اثنا میرزا رستم برخصت حضرت خاقان سعید از جانب
خراسان رسید و قاضی احمد صاعدی با دیگر سرداران باستقبال شتافتند و میرزا اسکندر را این
معنی خبر یافته امیر عبد الصمد را که از بند یزد خلاص شده بود بود نزد فرستاد و دیگری از امرا بتاخت
جود باقان روان کرد اینچون عازم شیراز شد و جمعی از امراء میرزا امیر محمد که جنگ ناکرده منهزم بیزد
شده بودند در اثناء راه امراء میرزا اسکندر صدیق و کیومرث و بیان بایشان رسیده جنگ کردند
اسکندریان غالب آمدند و امیر خلیل افشاه بایشان پیوست و دیگران گریخته راه خراسان پیش گرفتند
و چون بانجا رسیدند میرزا رستم تحریک نمودند تا اجازت خواسته بعراق آمد چنانچه مذکور شد و ایشان
در همراه بودند و امرا میرزا اسکندر که پیش از این بجانب یزد رفته بود بمحاصره اشتغال داشتند و عاقبت
در آن باب مبالغه نمودند تا یزدیان بتنگ آمده امیر عبد الملک را از حصن بیرون آوردند و بجهت امر
صلح پیش میرزا اسکندر فرستادند و طاهر را که اشمند و میان طاهر و کوتوال قلعه یزد که سردار یزدیان بود

ابابکر نام بحتی بد بیامد و ابابکر طاهر را در قلعه قایم مقام خود کردانید و بسببی از اسباب بیرون
رفت و طاهر پیش امرا میرزا اسکندر که بمحاصره یزد امده بودند خبر فرستاد که عرصه خالیست
فرصت غنیمت باید شمرد و امرا لجام ریز در قلعه ریختند و جمعی کثیر از اهل فتنه را بقتل رسانیدند و در
میرزا اسکندر از فتح یزد اکاهی یافته امیر یوسف خلیل را بحکومت انجا تعیین نمود و چون میرزا اسکندر
از فتح بر مملکت فارس و بعضی از عراق عجم استیلا یافت عرضه داشتی بخراسان پیش حضرت خاقان
سعید فرستاد مضمون انکه بعد از واقعه جانسوز برادر سعید شهید بنابر تحفظ حال رعایا دوا مور
ملک داری شروع نمود و مهمات فی الجمله نظام و انتظامی کرفت اکنون التماس انکه برادران هرکرا صلاح
دانند امر بر عراق فرمایند تا ممد و معاون یکدیکر باشیم حضرت خاقان سعید در قم بنام شاهزاده
جوانبخت میرزا بایقرا کشیده او را بطبل و علم و سایر اسباب پادشاهی معزز و محترم ساخت و روانه
عراق عجم کردانید و بمیرزا اسکندر نوشت که لطف یزدانی و عنایت سبحانی اباء بزرکوار ما را بمرتبه
جهانبانی رسانید و ان منصب عالی از اسلاف باخلاف رسید چنانچه اکنون نعما الیدام و بهر
مملکتی که تختکاه سلیمان علیه السلام موسوم است بان عزیز استقلال یافته بمقتضی لئن شکرتم
لازیدنکم شکر منعم که عقلا و شرعا بر منعم علیه واجبست بجای اورده تا موجب مزید دولت و نعمت کردد
و بمضمون سنشد عضدک باخیک را ملاحظه کرده بنابر ملتمس او میرزا بایقرا را نامزد شد و نجابت
از ناصیه او ظاهر و لایح بود بان صوب روانه کردانیدیم و وظیفه انکه طریق عاطفت سلوک دارد
تا عقد الفت انتظام کرد و امرا موافقت ایشان نمایند و لله الحمد والمنه که ان سعادتمند از امثال این
وصایا مستغنی است و رجا واثق که برادران و خویشان را در ظل رافت و شفقت جای دهد که این
معنی در ثبات دولت و بقاء سلطنت اثر عظیم دارد و مکاتبات سلوک داشته ابواب مراسلات
مفتوح کرداند و از ذنوبی که باشد اعلام نماید تا در اهتمام ان لوازم اتمام مبذول افتد و باجابت موصول
کردد انشاءالله تعالی **ذکر محاربه میرزا رستم و میرزا اسکندر و رفتن میرزا رستم بعیش قرا
یوسف از کردش چرخ ستمکر** میرزا اسکندر چون بنواحی ضبط ممالک فارس نمودند و اندیشه
تسخیر ولایات عراق عجم کاشت و امیر عبدالصمد و امیر صدیق را بجانب اصفهان روان فرمود
و ایشان بطرف در رفته قلعه را مضبوط ساختند و میرزا رستم ازین صورت اکاهی یافته
با لشکرها متوجه ان صوب شد و بمحاصره قلعه اشتغال نمود و چون بر توشعور میرزا اسکندر
بر این خبر یافت امیر توکل و امیر خلیل را با فوجی از لشکریان بمدد محصوران فرستاد و میرزا رستم
از توجه سپاه شیراز خبر یافته باستقبال ایشان شتافت و ان جماعت چون طاقت مقاومت میرزا
رستم نداشتند پناه بقلعه دستجرد بردند و میرزا رستم برادر خود میرزا بایقرا را که در ان نزدیکی بعراق

امده

امده بود بلطف و تفقد بسیار نموده با خود یار ساخت و باتفاق محاصره نمودند درین اثنا میرزا رستم
عازم اصفهان شد و میرزا اسکندر نیز متوجه ان صوب کشت میرزا رستم سه فرسنک استقبال
نمود و لشکرها تا امواج بحر اخضر بهم رسیدند و بعد از ساعتی که از جانبین مطارده و محاربه نمودند
میرزا اسکندر بموضع اتشکاه نزول فرمود و دران ولا امیرزاده خلیل سلطان با ده هزار سوار
بموجب فرمان حضرت خاقان سعید بعراق رفته بود چنانچه در تفصیل قضایاء سمرقند کیفیت
امدن میرزا خلیل سلطان پیش انحضرت و رفتن او بجانب عراق درین اوراق مذکور خواهد شد درین
اثنا میرزا رستم از انجناب استمداد نمود و میرزا خلیل سلطان هم بر مصلحه برادران بجانب اصفهان
روان شد و هرچند کسان فرستاده از میرزا اسکندر التماس صلح نموده مفید نیفتاد و میرزا اسکندر
از یکطرف اصفهان مقام داشت و میرزا خلیل سلطان از طرف دیکر بشهر درامده و دران ایام از جانبین
محاربات قوی بظهور پیوست و مهم بجایی رسید که در اصفهان عسرت و غلای عظیم روی نمود و از
فقدان وجدان اسباب قوت مردم اخذ و رفنی بی فته کشت و میرزا رستم بضرورت ولایت کذاشته روی
باردوی امیر قرا یوسف نهاد و میرزا خلیل سلطان با بخلد فشرده دو شهر توقف نمودند و میرزا اسکندر
همچنان بر سر نزاع و جدال بود و درین اثنا طایفه از لشکر کرد و شول بی رخصت میرزا اسکندر بان
کشتند و حقیقت بر ترک محاصره اصفهان میرزا خلیل سلطان بر بالین درویشی بر سید که باب
جاه مزروع کردانیده بود و درویش خربزه اورده وظایف خدمت بتقدیم رسانید میرزا خلیل سلطان
خواست که درویش را رعایتی فرماید میسر نشد اما بزبان عذرخواهی نمود والله دنیا چه بی اعتبار است
که شاهزاده که جهان عالم را بقطار رسیده در اندک زمانی بد و دینار عزو ماند فاعتبروا یا اولی الابصار
میرزا خلیل سلطان بواسطه جوع از اصفهان بری رجوع نمود و صورت واقعه را معروض رای خاقان
سعید کردانید القصه میرزا رستم چون بنواحی تبریز رسید امیر قرا یوسف قریب ده فرسنک استقبال
نمود و مراسم اعزاز و احترام هرچه تمامتر او را بشهر در اورده بتربیت طویهای عظیم داد و لجنه وظایف مروت
و ضیافت بوجای اورد و میرزا رستم نیز پیشکشهای لایق بکذرانید و از برای نزول شاهزاده سرای
خواجه محمد نحریر که بهترین سراهای تبریز بود تعیین رفت و فراخور ایشان مهمانی و ما یحتاج هر روز
مقرر کشت و میرزا رستم و امیر قرا یوسف در خلوات با هم صحبت میداشتند و در باب تنظیم امور و ملک هر
نوع سخنان میکفتند و میرزا رستم او را بر تسخیر ولایت عراق ترغیب میکرد و قرا یوسف در جواب میکفت
که از عراق عجم حاصلی نیست و مال فراوان و اسباب و تجمل در ولایت روم و شام است و تسخیر این دو ولایت
بسهولت میسر میشود و از ولایاتی که در تحت تصرف ماست مثل مراغه و اردبیل و نخجوان هر کدام که
خواهی سیورغال شاهزاده سازیم تا ملازمان انجناب از انجا مراق بقاعده کرده بر سبیل اتفاق در پی

جلادت بدیار شام نهم و بعد از تسخیر آن بلاد بجانب روم و چون میرزا رستم را تعلق تمام باصفهان بود
همچنان در توجه بر آن صوب اصرار می‌نمود در آخر الامر قرا یوسف ترکانان را فرمان داد که در رکاب میرزا
رستم را تعلق تمام باصفهان بود غیر خود میرزا عثمان را پیش قرا یوسف بگذاشت و چون روی توجه
باصفهان نهاد و امیرزاده قرا یوسف امیرزاده عثمان را تعظیم تمام می‌نمود و بهنگام بار او را بر همه کس مقدم
می‌نشاند و در اثناء راه ترا که میرزا رستم را گذاشتند و بگریختند و میرزا رستم با خواص خویش عازم اصفهان
شد خواجه احمد صاعدی بخلاف راه شاهزاده در فیصل قضایا استقلال می‌نمود میرزا که صاحب اختیار
آن مملکت بود با سایر اشراف و اعیان عراق برسم استقبال روان شد و میرزا رستم را بشهر در
آوردند و خدمتش قریب دو ماه در اصفهان کامران و کامکار روزگار گذرانیدند و چون خواجه
احمد صاعدی بخلاف رای شاهزاده در فیصل قضایا استقلال می‌نمود میرزا رستم در قتل او با خواص و اعوام و
مقربان مشورت فرمود بمکان کهنه که چون عید نزدیک است و خواجه بمبارکباد خواهد آمد در آن
زمان کار او بتمام رسانند بموجب مقرر و در روز معین مهم خواجه را آخر ساختند و اصفهانیان بعد از
قیل و قال و قتل خواجه با میرزاده رستم دل دگرگون کردند و میرزا رستم تاب مقاومت نیاورده عازم
خراسان شد و در اواخر شهور سنه اربع و عشر و ثمانمایه بپابوس حضرت خاقان سعید مستسعد گشت
و بانواع انعامات و تشریفات اختصاص داد و اینجا حضرت محتاج الیه شاهزاده ... بود بر
او او زانی داشت و بعد از قتل میرزا رستم بخراسان میرزا اسکندر در فارس و عراق عجم فرمان فرمای
علی الاطلاق شد و شهر قم را مسخر گردانیده باصفهان رفت و کوکب طالع او بدرجه شرف رسیده و دار
الملک سلطان ملکشاه تختگاه ساخت **ذکر مقید شدن علاء الدوله پسر سلطان احمد و تعارض که در
میان قرا یوسف و سلطان احمد پدید آمد و اتمام آن** در زمانی که امراء عراق از سمرقند مراجعت کرده با دربایجان
رفتند سلطان علاء الدوله پسر سلطان احمد جلایر را بجزو حاکم ساخته که وسپاه پیش او مجتمع می
شدند اما او را زیاده شوکتی و مکنتی نبود و چون بنواحی استراباد رسیدند علاء الدوله قاصدی در خفیه
پیش پیر بداق شاه حاکم ابخاز فرستاد که آن جماعت عازم ولایت آذربایجان شده اند نقود و اجناس و جواهر
فراوان همراه دارند بقوت طامعه پیر بداق شاه حاکم ابخاز فرستاد که آن جماعت در حرکت آمده با لشکر بسر راه
ایشان رفت طایفه از آن جماعت که کشته بودند و هر چه داشتند با خود برده و جماعتی که آمده بودند
دست از جان و اثقال شسته و مجموع را گذاشته با اهل و عیال بیرون رفتند و علاء الدوله پیش
پیر بداق شاه رفت جهت آنکه والده حضرت صاحبقران مغفور خواهر سلطان علاء الدوله که دختر
سلطان احمد جلایر بود پیر بداق شاه در حباله نکاح داشت و علاء الدوله چند روزی در استراباد
بفراغت روزگار گذرانیده متوجه خدمت امیر قرا یوسف شد و قرا یوسف در مقام تربیت او آمده

خدمتش با نعامات متکاثر آسوده خاطر گردانید و چند وقت ملازم بود در آخر الامر امراء عراق بعرض
رسانیدند که مصلحت آنست که علاء الدوله پیش پدرش سلطان احمد رود که توقف او در اینجا مستلزم
فتنه و پریشانیست قرا یوسف علاء الدوله را پیش خود طلبیده گفت میان ما و پدر تو سابق پیمان
بغلاظ ایمان تاکید یافته و با یکدیگر در مقام محبتیم و ملاقی شد که تو در کرت فرار گرفتاری اکنون صلاح
چنان می‌نماید که بخدمت پدر شتابی و ترک نهایی در نهار که بر تبریز حروی کار اراذل و اوباش آنجا پیش تو تجمع
خواهند گشت و این معنی موجب فتنه خواهد شد و امیر قرا یوسف علاء الدوله را در آغوش کشیده و
اسب و جامه را داده گسیل کرد و خود بجانب خوی روان شد سلطان زاده چون از اردوی قرا یوسف
بیرون آمد با غوای مردم بیاسون که همراه بودند متوجه تبریز گشت و چون بدانجا رسید طایفه از ارباب
شرارت پیش او جمع شد نقاحی که جلد او را بند کرده پیش قرا یوسف فرستاد و خدمتش از جرات علاء
الدوله در غضب رفته او را بقلعه عادل جوز فرستاد فرمود که در چاه زندان شاهزاده مضبوط نگاه
دارند و در اثناء این اوقات سلطان احمد بجد تمام در استحکام بغداد سعی می‌نمود و مال فراوان
در آن اوان بدست او افتاده بود و در عمارت مدینة السلام بغداد صرف میکرد و بیان این سخن آنست که
در وقت توجه حضرت صاحبقران مغفور بجانب بغداد بسیاری از زر نقد و طلا خود را در صندوق نهاد
بمعاونت معتمدان خویش بموضعی که هیچکس گمان آنجا نبرد پنهان کرده و درین نوبت که بدار السلام آمد
انهار آنجا باز آورده شهر را از آنچه بود مختصر تر ساختند و خندق عمیق در بر این فرموده تا حفر کردند
چنانچه آب از خندق می‌آمد و بآن بسط متصل نمی‌شد و چون از عمارت برج و باروی بغداد باز پرداخت
رسولان پیش قرا یوسف و پیر بداق خان فرستاد با تحف و هدایا با جهت علاء الدوله که محبوس بود
حکم داد و هیچ سخن نگفت و پیغام داد که در بهار آینده بواسطه ضعف مزاج که طاقت گرمای بغداد ندارد
و در ییلاق همدان اتفاق خواهد افتاد قرا یوسف علم درخواست سلطان احمد بسلطان علاء
الدوله موافق مزاج نیفتاد و از پیغام توجه بجانب همدان تیز متاثر گشت و گفت میان ما و تو عهد و
پیمان واقع شد که قصد مملکت یکدیگر نکنیم من خود نقض عهد نمیکنم اگر او مرتکب این امر ناپسندیده
می‌شود حاکم است و این نوبت ایلچی سلطان را از باد احترامی نکرد و چون بهار شد قرا یوسف بر ییلاق
الناق رفت و حشری انبوه در ظل رایات مجتمع گشتند و بضبط آن ولایت مشغول شده تا حدود
اربیل و عادل جوز رفت و از آن طرف سلطان احمد با غلبه و ازدحام تمام بر ییلاق همدان آمد و
همدان بتصرف کاشتگان بسطام جایگیر بود ایشان در قلعه متحصن شده و سلطان احمد تا
در آنجا گذرانید با پانزده قوشون تکمل آراسته متوجه سلطانیه شد و در قلعه سلطانیه معصوم را در
بسطام حاکم بود و سلطان هشتده روز او را محاصره کرده و کاری از پیش نرفت و سلطان احمد

کسانی پیش معصوم فرستاده او را بعنایت و عاطفت پادشاهانه نوید داد و معصوم بدان سخن
التفات نکرد سلطان احمد گفت صبر باید کرد تا خود پیش آید و مقارن این حال خبر رسید که اویس
نامی در بغداد بفرزندی موسوم شده و بعضی مفسدان عروس مملکت را در نظر او جلوه داده و
خود نقش شیفته او گشته سلطان از مدد سلطانی بمجال توقف نمانده عازم دار السلام شد و چون
بدان حدود رسید عقد جمعیت مخالفان از هم فرو ریخت و اویس مذکور و پیر شیب که خمیرمایه فتنه
و فساد بود گرفتار شدند و درین زمان که سلطان از سلطانیه بازگشته ببغداد رفت امیر قرا یوسف
در تبریز قشلاق کرد بعد از آن بنابر تعرض قرا عثمان بولایت ارزنجان و استدعای والی آنجا پیر طهرتن
بامر قرا یوسف با لشکرهای گران متوجه آن صوب شد و پیر خود شاه محمد که ارشد اولاد بود جهة
محافظت مملکت در اوجان بگذاشت و سلطان احمد غیبت قرا یوسف را غنیمت شمرده این
مردم او برات و ترا که سر از متابعت قرا یوسف کشیده بودند و سپاه عراق عرب و احشام کردستان
و لرستان و دیگر ممالک گروه انبوه و لشکر گردون شکوه از بغداد بهمدان آمد و از آنجا متوجه تبریز
گشت شاه محمد پسر قرا یوسف از اوجان بنخجوان رفت و سلطان احمد با زینت و تجمل تمام در غره
ربیع الاول سنه ثلاث و عشر و ثمانمائه بشهر آمد که بندگان در تحریر افتاده‌اند چنانچه قریب صد قطار
شتر خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه و دیگر احمال و اثقال او میکشیدند و جلهای اسپان و استران
بیشتر از کمخاهای شاهی بود و در آن روز سقوراپ برسم کوتل همه زینهای زر و جلهای مرصع پیش
می آمدند و بر سر پیش چتر مرصع زربفت داشته بودند و مرغی از طلاء احمر بر زبر چتر ترتیب داده و در
موافق بیضه عصفوری در دهان مرغ تعبیه کرده و امراء عظام در رکاب پادشاه پیاده میرفتند
و از عقب ایشان پری چهرگان و صاحب حسنان که ملازم بودند با جامهای زربفت هر یک نوعی از
سلاح در دست گرفته می شتافتند و بر دست راست سلطان شاهین آقا که صاحب اختیار
ممالک بود قدم بر خاک می نهاد و بر دست چپ او بغداد آقا نیز پیاده میرفت و از پیش و قفای سلطان
بمقدار یک تیرپرتاب بیک هیچ سوار نبود و در آن روز شهر را آیین بسته انواع آرایش بتقدیم رسانیده
بودند و بهر چند قدم که دو قرنی ند ریخ و نقره سفید هم سکوک برابر او میباشیدند و بهر چند گام که
اسب او گام می نهاد پای اندازهای قیمتی بر زمین می افکندند و سلطان لعلی بر تاج داشت که
دیدهای از نظاره آن خیرگی میکرد بدین آیین و عظمت سلطان احمد در دولتخانه تبریز نزول
فرموده و جمعی از امرا که در عقب شاه محمد ولد قرا یوسف رفته بودند در حوالی خوی باو رسیدند
و بعد از کوشش فراوان هر دو گروه دست از محاربه باز داشته هر یک بطرفی که مقصد ایشان بود
رفتند و چون قرا یوسف بنابر طلب پیر طهرتن تسلیم داشته و مردم ارزنجان رسید خلق آن شهر

در تسلیم شهر تعلل مینمودند و داعیه آن داشتند که قرا یوسف پریشان کنیم تفرقه کرده و شهر را بپیر
طهرتن تسلیم داشته باز گردد و قرا یوسف بدین معنی راضی شد و آغاز محاصره کرده عاقبت سادات و
موالی و اعیان و اشراف ارزنجان بیرون آمده شهر تسلیم نمودند و خطبه و سکه بنام و لقب پیر بداق
خان موشح گشت و آن دیار را با توابع و لواحق برسم سیورغال قرا یوسف بانغار خویش پیر عمر که در
سپاهیگری بغایت معتقد او بود ارزانی داشت و چون دو روز از فتح ارزنجان بگذشت مسموع
قرا یوسف گشت امرا و اعیان سپاه و مقربان درگاه را جمع آورده در باب صلح و جنگ با ایشان
مشورت فرمود و همگنان بمحاربه قرا یوسف با سلطان احمد اتفاق کردند و در باب یکجهتی خویش سوگندها
بر زبان آورده‌اند و قرا یوسف یک یک بوعدهای جمیل خوشدل گردانید و مقرر چنان شد که بچهل منزل
بر تبریز آیند و از ارزنجان روان شده و مسافت پیموده بصحرایی که قریب شنب غازان بود و سلطان
احمد در آنجا توقف نموده بود رسیدند و در آن منزل فرود آمده تهیه اسباب مقابله و مقاتله مشغول
شدند و صباح روز آدینه قرا یوسف از نوبت خود سوار شده و میمنه و میسره و قلب و جناح آراسته
روی بشنب غازان نهاد و سلطان احمد نیز با لشکری متوجه او گشت و از تلاقی فریقین جنگی
عظیم واقع شده از طرفین خلق بسیار بقتل رسیدند عاقبت ترکمانان غالب آمده لشکر سلطان
روی بانهزام نهادند و بر اطراف و جوانب پراکنده گشتند و سلطان احمد در معرکه تنها مانده ناچار
عنان بگردانید و در وقت فرار ترکمانی مجهول باو رسیده ناداشته دو ضرب زده سلطان را
از اسب بینداخت و سلاح و جامه قیمتی پادشاه را گرفته او را بگذاشت و سلطان بسوراخ باغی که آب
از آنجا بیرون می آمد در رفت و از غایت دهشت هم آنجا بنشست تا ببیند که کسی از عقب وی می آید
قضا را پیره کفش دوزی از شهر بیرون آمده و بر لب آن جوی رفته بنگاه جنگ میکرد و در آن حال
که سلطان یکسواره از معرکه بیرون رفت و روی بگریز آورده او را بشناخت دانست که او پادشاه
عالی نهاد است بزیر آمده پیش سوراخ رفت و فریاد برکشید که ای پادشاه عالم این چه حالت است سلطان
گفت خاموش باش و سر ما را فاش مکن که مردم ما در این شهر بسیار است چون شب شود بر ویم و ترا و
جهارپایان از ایشان بستانیم و ترا رعایت نیک کنیم و همین که ببغداد رسیم بلوک بعقوبه را بتو ارزانی
داریم و بدین جمله عهد کردم پیر کفش دوز بخانه رفت و او عجوزه داشت که بر جر زدن نقال نمودی و
از اسرار انبیه و قضایای محققه سخنان گفتی پیر بازن گفت و آن عجوزه بدنهاد بر زدن آغاز نهاد و چون
از آن کار فارغ شد شوهر را گفت که میان ما و بغداد و بعقوبه مسافتی بعید است و حالیا نفعی از آن
بما نخواهد رسید و بهتر آنست که چون شب در آید مردم پیش سلطان جمع شوند و دیگر ترا با او
ملاقات دست ندهد و صیدی چنین از دام ما بجهد و آنزمان پشیمانی سود ندارد اکنون مصلحت

انت که پیش قرایوسف روی و کیفیت حال باز نموده سوگند یاد کرد بنا بر آنکه کفش‌دوز سخن دزن را مجهول
افتاده متوجه درگاه پادشاه شد و در آن زمان میراخوران و احشامان سلطان را جمع آورده بود و
از ایشان تفحص میکردم که سلطان احمد چند اسب همراه داشت و چند اسپ با خود برده باشد و چند
دیگر بدست سپاه ما افتاده که ناگاه پیر کفش‌دوز چغتای بمجلس قرایوسف در آمد و گفت سلطان احمد
در موضع نزدیک پنهان است اگر پادشاه خواهد جمعی را برابر او بریم قرایوسف گفت این چه سخن است باید
که او چند فرسخ قطع کرده باشد پیر کفش‌دوز بر قول خود اصرار نمود عرضه داشت که معتمدان خود
باید فرستاد تا قلعه را ببینند آدم قرایوسف مردم اعتمادی خویش مثل درسون و بیری شرچی و محمود
ایناق و سلمش همراه کفش‌دوز روان کرد و ایشان رفته سلطان را از سوراخ بیرون آوردند
و سلطان سر برهنه بود پالیک برهنه قبای خلق دوزی بر اندازند و طاقیه کهنه بر سرش نهادند و خنجر بغیر
در کفل اسب هیزم‌کشی سوار کرده بمجلس قرایوسف آوردند و مردم اعتمادی خود رسانیدند امیر یوسف برپای
خواست و سلطان را بپهلوی خویش نشاند و زبان عتاب برگشاده با سلطان خطاب کرد که اصلا
بر قول و فعل تو اعتمادی نیست بارها بقرآن مجید و اسباب بزرگ الهی سوگند خوردی که قصد
تن و مملکت من نکنی و خلاف کردی و قرایوسف هر حکایت و شکایت که در دل داشت اظهار فرمود
و حکایت ناشایستی که در ایام گذشته تا غایت از وی صادر شده بود باز نمود بعد از آن او را از مجلس
جلوس برخیزانیده در صف نعال بنشاند و پیر بداق خان در آمده بر کت نشست و امرا و اعیان با سلطان
گفتند که مملکت تو بتو بره گاه بر سر بداق خان میرسید و بر هزل با تجدانو تفویض ممالک را در اینجا
گذاشتیم و تو آمدی و بر تغلب از آن دست او انتزاع نمودی اکنون نوبت مقرر شد بغداد و رابع
مضافات باو باید داد و مستحفظان قلعه هیت و قلعه تکریت بدانند که تختگاه بغداد باعزاز
غیاث الدین شاه محمد بهادر ارزانی داشتیم باید که چون از توجه او آگاه شوند فی الحال با یراق و
پیشکش باستقبال بیرون آیند و مفاتیح قلاع و خزائن بدو سپارند و ابواب مخالفت مسدود کرده
خود نقش را بقدم الطاعت والانقیاد تلقی نمایند و چون سلطان احمد از نوشتن این سطور فارغ شد
قرایوسف و امراء هم در آن مجلس جا تنفی کرده شاه محمد را نامزد دارالسلام فرمودند و امرا و ایرات و حسن
اعراب و عزان آن مجنونه که در پیش جنگ اسیر شده بودند امان داده در رکاب شاه محمد روان
کردند و قرایوسف با سلطان احمد گفت که با وجود آنکه نقض عهد روا داشتی و بقصد جان و مال
من لشکر کشیدی من ترا نکشتم اما بسطام روی بسلطان آورده گفت که خاندان سلطان اویس
را تو خراب کردی و بازماندگان و ارکان دولت او را کشتی و از تو هیچ کاری که لایق باشد صادر نشد
و نخواهد شد و ما نخواهیم گذاشتن که امیر قرایوسف را بفریبی فی الحال از جای برخاست و شمشیر

از میان کشاده پیش قرایوسف انداخت و گفت جان این شخص موجب فتنه و فساد است اگر او را
زنده گذاری هزار فتنه و شورش روی نماید و نزد عقلا عدم او بر وجود او رجحان دارد امراء عراق متفق
الکلمه گفتند که امان دادن سلطان احمد بهیچ وجه مصلحت نیست آن ترکمان صادق جواب داد که اگر هزار
کس همچون تو در لشکر من باشد هیچ غدر بخاطر من خطور نخواهد کرد و من سوگند خورده ام که قصد او نکنم
و اصلا بخلاف سوگند خود عمل نخواهم کرد بسطام معروض داشت که این شخص چندین خون ناحق کرده و خصمان
حاضرند اگر تو قصد او نمیکنی حمایت هم مکن قرایوسف ساکت گشت امرا عراق سلمش گفتند که سلطان را
بعد در سر شیخ علی که بوق او بود بر و خواجه جعفر تبریزی زانو زده عرضه داشت که سلطان برادر مرا به
ناحق کشته است و بسطام بر صدق مقال او گواهی داد و از بسیاری مبالغه عراقیان قرایوسف
بقتل سلطان همداستان گشت و خواجه جعفر و چند کس دیگر بخانه سلمش رفتند و سلطان
احمد هلاک ساختند و روز دیگر امرا بخدمت قرایوسف رفتند و بسطام بعرض رسانید که با
آنکه سلطان احمد در پرده عدم فرستادیم اوباش و ارازل میگویند که سلطان زنده است و چندان
مبالغه میکنند که ممکن فتنه روی نماید قرایوسف بسطام را گفت که تدبیر امثال این امور منوط برای
تست بسطام فرمود که نعش سلطان را در مدرسه شیخ کججی نهادند و صوفی بر سر او نشاندند و
اهل تبریز تا سه روز بزیارت آمده سلطان را بدان حال میدیدند و بدین تدبیر آن گفتگو تسکین یافت
و بعضی از فرزندان سلطان احمد که در جنگ گاه گرفتار شده بودند همان شربت چشیدند
و سلطان علاء الدوله را که در قلعه محبوس داشته بموجب فرموده قرایوسف براه عدم فرستاد و
سلطان احمد را تجهیز و تکفین کرده در عمارت دمشقیه در پایین برادرش سلطان حسین که بتیغ
عدو او کشته شده بود مدفون ساختند دنیا جای آفات است و محل مکافات در بسیاری اوقات
ظالمان هم درین عالم بجزاء اعمال سیئه خویش گرفتار میشوند و چون خبر واقعه سلطان احمد
بمسامع علیه حضرت شاهرخی رسید از خواجه عبدالقادر گوینده پرسید که چند سال در خدمت
سلطان احمد بسر برده و باز پرسید که در باب قضیه او دست خود هیچ ساخته خواجه عبدالقادر
این رباعی گفته و در عین استظهار داده بعرض خاقان سعید رسانید که رب عبدالقادر در دیده
هر دم خون ریز * با دوده سپهر نیست جای ستیز * کان مهر سپهر دین ناگاه * تاریخ وفاتش گشت
قصد تبریز * اما قضیه شاه محمد ولد قرایوسف چنان بود که بعد از قطع مسافت که بدارالسلام رسید
بعد از یکسال و شش ماه که اولاد صغار سلطان احمد در بغداد محاصره کرده ایشان در شب بر
کشتیها نشسته بگریختند و او شهر را بگرفت و بر تمامت عراق عرب استیلا یافت و در آن مملکت
مدتها حکومت کرد و لشکر فراوان جمع آورد و مال بیکران اندوخت و خطبه و سکه بنام خویش

ساخت و دیگر پیش پدر بنا سعود و ابو یوسف همچنین باو نکرد **گفتار در قضایا خراسان و عزیمت حضرت خاقان سعید**
بجانب سیستان بعد از جشن شاهزادگان کامران در شهور سنه احدی و ستین و ثمانمائه
حضرت خاقان سعید بر توالی التفات بحال اولاد امجاد ساخته فرمود تا اسباب طوی بعظمت ترتیب کردند
و موضع باغ شهر را که قریب بقلعه اختیار الدین در نفس دار السلطنت هراة واقع است آرایش داده نسبت
با شاهزادگان غیاث الدین میرزا بایسنغر و جلال الدین محمد جوکی بهادر سنت ختان بتقدیم رسانیدند
و درین اثنا بمسامع علیه رسید که میرزا ابابکر از سیستان بکرمان آمده و شاه قطب الدین والی آن ولایت
دم از ولا و محبت او میزند یعنی موجب اسی رضای حضرت خاقانی شده اند لاجرم شهریار جمشید فر فریدون
مرتبه باحضار لشکرها فرمان داد و اعلام ظفر فرجام در شهر جمادی الاول سال مذکور از دار السلطنت هراة
در حرکت آمد و چون رایات نصرت شعار بقصبه اسفزار رسید بموجب اشارة کامکار سپاه جلادت آثار
زرههای داودی در بر و خودهای مصقول در سر و کمانهای کیانی در بازو برهم پیچیده حاضر گشتند و جنود ظفر
پناه از اسفزار روان گشته الی انجا اسکندر بنا الکین بحصانت قلعه و قنعی زاوان و بود اهل سیستان
مغرور گشته سر بممانعت در کشیده پای اطاعت پیش ننهادند چون منصور رایات قضا بر ظاهر آن
قلعه نزول کردند هزار مرد جلد از مردم ولایت پادشاه اسکندر در فراز حصار بودند و بهادران سیستان
مثل محمود هندو بوقا و محمود شمس و محمود سبه سوار و غیرهم با ایشان متفق و یار و مجموع دلاوران آن
سرزمین پشت بدیوار حصار نهاده بایستادند و جمعی از سپاه منصور مثل محمود شاه نکودری و یوسف
عراقی و خداداد حسینی و سرداران دیگر حمله کردند و از دیوارها گذشته پیاده بمیان باغ در آمدند مبارزان
جانبین درهم پیچیدند و گرز و شمشیر بر یکدیگر نهادند مخالفان چون دست برد لشکر ظفر اثر مشاهده
کردند فرار کرده در قلعه خزیدند ارکان دولت و اعیان حضرت در نصب عراده و منجنیق و کندن نقب اهتمام
تمام نمودند نقب بعهده امیر شاه ملک بود و یکی بعهده امیر مضراب و یکی بعهده امیر ترخان و یکی بعهده
امیر حسن صوفی ترخان و دیگری بعهده امیر علیکه کوکلتاش و یکی بعهده امیر جلال الدین فیروزشاه و
دیگری متعلق بامیر نوشیروان سلطان و دیگری بامیر فرمان شیخ و یکی بامیر شیخ علی ترخان و دیگری بامیر
یوسف خواجه و امیر بکه و مولانا ابراهیم صدر و یکی بامیر خداوندشاه و دیگری بامیر موسی شیخ و امیر محمد
و طایفه از سرداران و سپاه ظفر شعار از اطراف و جوانب حصار خندق و نقب میکندند و مردم قلعه
را نیز کوششهای بهادرانه مینمودند سه شبانروز آتش رزم و پیکار افروخته بود اهل حصار چون
علامت دولت و اقبال بر چهره جلال لشکر نصرت شعار مشاهده کردند جاده اطاعت و انقیاد
اسکندر بنا الکین و پهلوان شمس دراز و سایر سرکشان قلعه از روی عجز بجنبش تضرع آمده امیر شاه
ملک شفیع ساختند و امیر مشار الیه عجز و بیچارگی ایشان در پایه سریر اعلی عرض داشته بخشش جرم

خواهش نمود ملتمس ایشان بانجاح اقتران یافته شاه اسکندر و سرداران قلعه بحضرت شتافتند و ارباب
جرایم بمراحم و عواطف خسروانه اختصاص یافتند و چون خاطر خسرو جهانگیر از دغدغه قلعه فراز فارغ
شد رایت فتح آیات بجانب حصار اوک برافراخت و پهلوان شمس دراز را بخلعت پوشانیده با معارف
سیستان برسم رسالت پیش شاه قطب الدین فرستاد و او را ترغیب و تحریص بموافقت و مطاوعت نمود
و پیغام داد که اگر شاه قطب الدین بخلاف گذشته بدرگاه عالم پناه آید جز عنایت و عاطفت درباره او
بظهور نخواهد پیوست حق علیم است و کفی بالله شهیدا که ما قصد جان و مال و ملک او نداریم و اگر نصیحت ناصح
رضا اصغا نماید و از خواب غفلت بیدار نگردد شاید که امری نسبت بسپاهی و رعیت آن ولایت از مکمن غیب
بحیز فعل آید که در شریعت مروت جایز نباشد و چون جماعت سپاه فیروزی شعار اوک را مرکزوار در میان
گرفتند و اهل قلعه در مقام ممانعت و مدافعت استوار بایستادند از جانبین جنگ پیوسته شد لشکر منصور
آب از ایشان باز گرفتند و ارباب قلعه آب چاه روزگار میگذرانیدند و چاه جویان نقب زده آب چاه را نیز
باز بستند شاه نصرت که بحصانت حصار و مردان کار غرور در سر داشت پیشانی استکانت بر زمین نهاده
از روی عجز امان طلبید حضرت خاقان سعید ملتمس او مبذول داشته لشکری از پای دیوار حصار باز خواند
و درباره شاه عنایت و عاطفت ارزانی داشت و اهالی باقی قلاع دیگر که در آن نزدیکی بود دست در دامن استیمان
زده امان یافتند و چون آن ولایت مسخر و مفتوح شد موکب همایون در جنبش آمده هر منزل نزول لشکر
نصرت شعار گشت و شاه قطب الدین با آنکه خود را پیاده بمکس تیر نفرستاد آتش خشم جهانسوز بنابر غلبات
اثر کشیده و فرمان داد که بندهای سیستان که از عهد رستم باز بسته بودند بشکستند و جیوش را
در آن ساخته دست نهب و غارت در آن ولایت دراز کردند و در مواضع از مزارع
با وجود آنکه در آن مملکت غله بسیار بود در اغلب زمانی در قحط از دو مان بر آمد و جماعتی بسیار از
لشکریان در آن دیار صعود و رابعث و بیمار رستم و آن ولا از عراق آمده بود و امیر مضراب بر حسب فرمان
بر ولایت دزه رفته همین طریقه سلوک داشت و چون آثار عنایت در آن مملکت بمرتبه رسید که مزید
بر آن متصور نبود حضرت خاقان سعید عزم مراجعت فرموده و ایالت ولایت فراه را با شاه اسکندر
و پسر شاه علی که آثار مردانگی و انوار فرزانگی از ناصیه او ظاهر و لایح بود ارزانی داشت و در سلخ شعبان
دار السلطنت هراة از وجود خجسته ورود آنحضرت رشک سپهر کبود گشت و درین اثنا ایلچی دایمنک
خان پادشاه ختا رسیده تعزیت حضرت صاحبقران مغفور رسانیدند و بصنوف عنایت و نوازش مخصوص
گشته رخصت انصراف یافتند
بر خداوندان بصیرت و هوشمندان حاذق سریرت مخفی و محجوب نماند که
شاه سکی از خطیر سلطنت و شغل جلیل خلافت و منصب ارجمند شهریاری و عروج بر معارج جهانگیری

بی سابقه عنایت ربانی و مقارنه تایید سبحانی خیالیست محال و باطل و اندیشه‌ای بی حاصل هر که بخاطر اکبر در آرد که
بقا و این بمجرد کثرت رجال و بسیاری اموال بدون اراده ملک ذو الجلال میسر میشود تصوری باشد
دور از صواب و پنداری بود فی حقیقت نی از سراب چه انواع اسباب شوکت و جهانبانی و مقدمات مکنت
و ملک ستانی میرزا خلیل سلطان را دست داد آنچه ایجاد افروخت تا آن غایت شکل که هیچ پادشاهی
میسر شده باشد و در زمان ارتحال و انتقال حضرت صاحبقران بی همال بدار القرار اکثر امرا نامدار
و نوئینان رفیع مقدار که در تاشکنت با او بودند بیشتر لشکر منصور و نهب اثر در ظل رایات او مجتمع و چون
در آن حدود از اولاد و احفاد حضرت صاحبقران بحسب سن از وی بزرگتری نبود مهمات سلطنت را بنام او ساخته
برداشتند و جمهور امرا و طبقات حشم در رکاب او عازم سمرقند شدند و چون بحوالی آن بلده بهشت آسا
رسیدند اصول و اعیان و امرا صاحب اختیار که محافظت دفاین و خزاین تعلق باو میداشت
با امرا و ارباب مناصب رسم استقبال بشتافتند و مقالید و مفاتیح گنجها و اقلیم گشایان شاهزاده
نمودند چنانچه شمه‌ای از این سابقا مذکور شد و در آن اوان شهری بمعموری و آبادانی سمرقند در ربع مسکون
هیچ کس نشان نمیداد و از هفت اقلیم عالم اکابر و اشراف و علما و فضلا و هنرمندان و ارباب حرف و صنایع
طبقات امم و طوایف بنی آدم در آنجا جمع آمده بودند و خزاین خسروان نامدار و سلاطین ذو الاقتدار
از آفاق تا اقصی بلاد روم و از هندوستان تا نهایت شام و آن مرز و بوم و از خوارزم و دشت قبچاق
تا بآن روس و چرکس و بلغار و فرنگ و دیگر تبرکات و نفوقات و پیشکشهای ملوک و حکام از بلاد
و دیار کفر و اسلام بآنجا انتقال یافته بود و چندان نقره ابیض و طلاء احمر و اوانی مرصع و جواهر نفیس
و امتعه قیمتی و تجملات پادشاهی از جبه و جوشن و خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه و تیر و کمان و سیف
و سنان در خزینه موجود بود که هرگز عشر عشیر آن بخیال جمشید و فریدون نگذشته بود و در خیال
مخیله قارون در نیامده و مال و خراج سی و شش ساله ممالک محروسه ضمیمه آن شده و با آنکه بحکایتی
چنین با آن همه اسباب آماده و خدم و حشم فراوان از سوار و پیاده بی کلفت جنگ و مشقت حرب
و دست سپاه ناگهان بدست میرزا خلیل سلطان افتاده در اندک زمانی سر بهیچ باز نهاد و شاهزاده
مشار الیه دست اسراف و اتلاف بر گشاده بچهار سال از آن همه زر و گنج و زیور و گوهر اثر نگذاشت
جمعی دونان که شایسته یکدینار نبودند هر یک بعطا و سر و عند دیگران که هر فردی از ایشان مستحق
صد تومان بودند و او در روی یک تا آن همه چند اکثر اموال را بکسانی داد که هم ایشان سبب زوال
و اختلال ملک و زوال او شدند و از جمله آنچه ارباب دولت و اصحاب مکنت را از ارتکاب آن اجتناب
واجب و لازم است شاهزاده از آن احتراز ننمود یکی آن بود که فرومایگان را بر کشید و بمرتبه
امارت رسانید و از مخلصان نیندیشید تا خاطر امرا کبار و نوئینان رفیع مقدار از این حرکت ناپسند

برنجیدند و هم دو مویز و در دماغ آن ناکسان اشیاء نزد کرده و سبب انتقال دولت امیرزاده خلیل سلطان
آن بود که سبق ذکر یافت یکی از سراری امیر حاجی سیف الدین شاه ملک نام که خلق خاطری پیدا شد
و پنهان از حضرت صاحب قران آن عشق را در نکاح او در آورد و بعد چند روز دیده و بترس و بیم آن وصال
او خللی نگرفت و چون نوبت سلطنت بشاهزاده رسید بیکبار شیفته غنج و دلال او شد و عنان
تمالک و تماسک از دست رفت و بمقتضی شاوروهن و خالفوهن عمل نموده از صواب دید آن ناقصه عقل
تجاوز جایز نمیداشت و میرزا خلیل سلطان باغواء شاه ملک خواتین و سراری حضرت صاحبقرانی را که
نسبت با او رتبه مادری داشتند بر سبیل تکلف بطایفه داد که حق حقوق نگاه داری آن اسیان نداشتند
و اجتمعی علاوه رنجش ارکان دولت و اعیان حضرت بلکه طبع وضیع و شریف از شاهزاده متنفر گشت
و آن همه دولت و اقبال و شکوه و جلال میرزا خلیل سلطان هر چند که رسید   شکوه نماند
خاندان که بانگ خروس ابلاد ماکیان

چون حضرت خاقان سعید ماه مبارک رمضان در دار
السلطنت هراة بگذرانید و بشرایط عید و آداب آن روز سعید قیام نموده خسرو انجم در بیت
الشرف خویش رایت اقبال برافراخت آنحضرت فرزند ارجمند خویش میرزا ابرهیم سلطان را به
محافظت دار الملک بگذاشت و امیر جلال الدین فیروز شاه را بملازمت او باز داشت و فرمود که امیر
لطف الله بیان نمود و حسن و فتوتو بر جبیستان رفته لوازم حزم و احتیاط مرعی دارند و بنفس نفیس
عازم بادغیس شد و مثال بحجم المثال باحضار عساکر منصور شرف نفاذ یافت و در اندک زمانی سپاهی
افزون از چند و چون در ظل رایت همایون جمع آمدند و چون این خبر بمیرزا خلیل سلطان رسید از
سمرقند با لشکر فراوان بحوالی کش آمد و در آنجا خبر یافت که خداداد حسینی که در زمره مخالفان انتظام
داشت بکنار آب خجند سید شاه زاده مشار الیه امیر الله داد و امیر ارغون شاه با سه هزار سوار از طرف
آن صوب گرد آمدند و هر دو لشکر نزدیک یکدیگر رسیده در مقابل هم فرود آمدند و در جنگ تعجیل می
ورزیدند و امرا میرزا خلیل سلطان قاصدی پیش او فرستاده مدد طلبیدند شاه زاده با چهار هزار
سوار ایلغار فرموده تا بقریه شیراز راند و آنجا فرود آمد خداداد حسینی بر این حال اطلاع یافته روی
خود در جانب الغان نمود و شب همه شب و روز دیگر بر جناح استعجال مسافت پیموده هنگام نماز پیشین
بقریه شیراز رسید و از جانبین جوانان در میدان آمده نیران محاربه اشتعال یافت و عاقبت
لشکر سمرقند شکست یافته میرزا خلیل سلطان بشیراز پناه برد و خداداد فی الحال شاه زاده قلعه را
بدست آورده و نشانها نوشته مهر نموده که میرزا خلیل سلطان مهر کند و بامرا و اطراف و ولایت سپاه
ممالک محروسه و ماوراء النهر مسخر گردد و این حادثه عجیب در سیزدهم ذی قعده سنه احدی و عشرین

تمام ماه روز یافت و چون پرتو شعور آنحضرت در ولایت بادغیس بر این احوال بدیع افتاد لواء توجه بجانب
ماوراء النهر بر افراخت و این حادثه عجیب در سیزدهم ذی قعده سنه احدی و عشر و ثمانمایه وقوع یافت
و چون پرتو شعور آنحضرت در ولایت بادغیس بر این احوال بدیع افتاد لواء توجه بجانب ماوراء النهر بر افراخت
و پیش ازین حضرت خاقان سعید امیر جرکس را پیش میرزا خلیل سلطان فرستاده خداداد حسینی چون
بر وی ظفر یافت نوکر خود و نوکر میرزا ابن محمد جهانگیر را مصحوب امیر جرکس روان کرد و ایشان در الکا
شبلوق بموکب اعلی پیوستند و عرض رسانیدند که امیر خداداد میگوید که این صورت بنابر خدمتکاری
آنحضرت از بنده مخلص صادر شد اکنون هرچه فرمان شود عمل نمایم حضرت خاقان سعید چوبیق
قوجیق را همراه نوکر خداداد فرستاده پیغام داد که آنچه در پرده غیب مستتر بود ظاهر شد و ما متعاقب
ایلچی میرسد هرچه رای و مصلحت باشد بتقدیم خواهد رسید باید که امیر خداداد بی توقف متوجه قبله
اقبال گردد که عنایات خسروانه شامل حال اوست و در ششم ذی حجه کنار آب جیحون معسکر همایون گشت
و امیر شیخ نور الدین در وقت توجه بجانب ماوراء النهر با حضرت پادشاه گردون اقتدار قرار داده بود
که هرگاه که ماهچه توق ظفر شعار از افق آن دیار طالع گردد من بار دیگر همایون خواهم پیوست درین وقت
بنا بر وعده خویش بخارا آمد و چون خداداد ایشانرا بتسخیر ولایت حصار فرستاده بود بتلقین ملهم دولت
متوجه درگاه سلاطین پناه شده شرف پایبوس دریافتند و بنوازش پادشاهانه سرافراز گشتند و
در خوارزم بسمع پادشاه سعادتیار رسید که چون درشتی سید خداداد حسینی از اندازه گذشت و در
ملک مختل گشت میرزا خلیل سلطان بندگی را بغنیمت شمرده حضرت خاقان سعید در ضمان
نصرت و تایید پادشاه بی مانند با لشکرها متوجه دار الملک سمرقند شده و پیشتر امیر علیکه کوکلتاش
جهت حفظ و ضبط خزینه و اموال غنیمت روان فرموده میرزا جهانگیر و امرا و ارکان و اکابر و اعیان
و دستاربندان شهر برسم استقبال تا رباط ملک آمدند و بالتفات پادشاه سر افتخار و مباهات باوج
سموات رسانیدند و در عشرین ذی الحجه از مقدم خسرو روی زمین تختگاه حضرت صاحبقران
مغفرت قرین پای شوق بچرخ برین نهاد و ظل رافت و عنایت و حمایت آنحضرت بر روی اهالی آن دیار
مبسوط و ممهد گشت و چون حق در مرکز خود قرار گرفت امیر خداداد بار بابی و عناد در روی مغولستان
نهاد و حضرت خاقان سعید شکر نعمای ملک حمید مجید بجای آورده در اوایل محرم سنه اثنی عشر و ثمانمایه
امیر خضر خواجه و امیر حسن کاوه و خواجکی را فرمان داد که بجهت سیستان رفته بلطف الله مرزبان
و حضر قتوقوتلی شدند و از اعاجیب بر خبر بوده معاودت نکرده باشد و ایلچی ترخان پیش خداداد
حسینی فرستاد که پیش ازین بعرض ما رسانیده بودی که از مهمی که متصدی شدم غرض استرضای
شماست و ملازمان کار منوی نیم و حمایت طریق اهتمام و عنایت ما را نسبت برسند که قدم در

جاده مستقیم داشته باشد و حسن وفا و شیمه صدق و صفا ما معلوم او شده و تا غایت امری واقع نشده
که موجب احتراز و اجتناب از ملازمت ما باشد اکنون بی دغدغه می باید که متوجه آنجانب گردد تا از مائده
احسان ما نصیبی اوفر محظوظ و بهره ور شود و چون ایلچی ترخان با امیر خداداد ملاقات کرده باداء رسالت
قیام نمود خدمتش در جواب گفت که امیر شیخ نور الدین او را بدین مرتبه خواهد گذاشت اگر او را بند کرده
بحضرت سرافراز کردم حضرت خاقان سعید ازین جواب ناصواب در غضب رفته دفع فتنه آن نحوست شعار
را اهم مهمات دانسته بجانب مغولستان در حرکت آمد

حضرت خاقان سعید عزم یورش مغولستان

جزم کرده رایت جلادت بانتصاب بر افراشت و انتقام خداداد حسینی بر همت پادشاهانه از جمله فرض
ساخت و از سمرقند بیرون آمده چون فرمان همایون اعلام در باز گشت میرزا رستم و امیر علی ترخان و امیر
شاهملک و امیر نوشیروان برحسب فرمان برسم منقلای روان شدند و میرزا ایلک احمد و برادرش
میرزا بایقرا و امیر سلطانشاه برلاس و امیر حسن صوفی از خجند گذشت و حضرت خاقان سعید
موضع اوراتپه را محل اقامت سپاه قیامت علامت ساخت و از پیش امراء منقلای خبر آمد که امیر خداداد
حسینی میگوید که امیر شیخ نور الدین بانجانب آمد هرچه مصلحت باشد بتقدیم رسانیده شود آنحضرت
امیر شاهملک را بدان طرف فرستاده در بین اثنا صورتی بس بدیع روی نمود که آینه خیال هیچکس نقش
پذیر مثل آن نشود و کیفیت واقعه چنان بود که امیر خداداد از پادشاه مغولستان محمد خان استمداد
نمود و او برادر خود شمع جهان را بمدد او فرستاد و امیر خداداد خرم و خوشدل شده خرامان و نازان
باستقبال شمع جهان شتافت   هر بیشه گمان مبر که خالیست   شاید که پلنگ خفته باشد غافل
ماند و با آنکه نسبت با برادر محمد خان وظایف خدمت و لوازم ضیافت کما یجب و ینبغی بتقدیم رسانید
اما او با خواص و مقربان خویش در میان نهاد که خداداد حسینی مردی ناحق شناس بیوفاست چه با
وجود چندان عنایت و عاطفت که حضرت صاحبقرانی در باره او داشت اکنون می بینید که این نمک بحرام
با اولاد کرام آنحضرت چه نوع معاش میکند و عدم چنین شخصی بر وجود او رجحان دارد
در قتل او اتفاق نموده خدمتش را بگرفتند و سر پرهوس او را از بدن جدا ساخته پیش امیر شاهملک
فرستادند   سری که گردن از امارت کشید   گردونش بر آستان نوائیک کشان کشان آورد

چون ممالک ماوراء النهر در تحت تصرف کارکنان

حضرت خاقان فلک اقتدار قرار یافت پرتو التفات بر احوال میرزا ایلک احمد بن شاهزاده مرحوم سعید
عمر شیخ بهادر که در آن مدت طریق جانسپاری سلوک داشته بود انداخت و زمام حکومت اندجان

کف کفایت او نهاده و برادر میرزا بایقرا و امیر مضراب و امیر موسی کار بدان ولایت فرستاد مقرر
آنکه بعد از ضبط و نسق امور انجا باردوی همایون باز گردند و امرا سنقاری سر خداداد و پیر شیخ الله
داد که در قلعه شاهرخیه بر سر دیمراه آوردند و بصنوف نوازش سرافراز گشتند و امیر شیخ نور الدین
بر حسب فرمان عازم ملاقات خداداد بود و چون شرا و سندم شد معاودت نموده در پایه سریر اعلی
عرضه کردند که مغولان بولایت در آمده‌اند مبادا که از ایشان خرابی واقع شود اگر رخصت فرمایند
بدولت خود باز گردم و دست تعرض ایجماعت از ممالک کوتاه گردانم حضرت خاقان سعید اجازت
داد مشروط بانکه زود باز آید و میعادی مقرر کرد که از انجا عود نماید و امیر مشار الیه تقبل نموده روان
شد در این اثنا بمسامع جلال پیوست که میرزا خلیل سلطان بعد از واقعه خداداد نگاه بانان را با خود
متفق ساخته بطرف الان تغلعه رفته با میر عبد الخالق بر خداداد که در پیوسته است حضرت خاقان
سعید امیر شاه ملک را با دیگر سرداران بدان جانب فرستاد که ایشان را بدست آورند و بنفس همایون
عازم سمرقند شد و امیر شاه ملک التماس نمود که راه من باز دهید که از این مضیق بیرون ایم و امیر عبد الخالق
نیز خبر فرستاد که شما از در قلعه برخیزید و من متوجه درگاه عالم پناه می شوم امیر شاه ملک مصلحت در ترک
محاصره دیده عازم اردوی اعلی گشت و چون امیر شیخ نور الدین در آمدن تعلل نمود حضرت خاقان سعید
مولانا قطب الدین قمی و امیر توکل قرقرا که در زمان حضرت صاحبقران مغفور متصدی معظمات
امور بودند پیش امیر شیخ نور الدین فرستاد که مقرر چنان بود که بزودی مراجعت نمایی توقف چیست
او در جواب گفت که عنایت پادشاهانه در باره من بسیار واقع شده و بنده از تقصیرات خود منفعل
ملتمس آنکه مرا در این ولا از آمدن معاف دارند و چون رایت ظفر نشان بخراسان مراجعت نماید بخدمت
رسم و سفارت این حال میرزا خلیل سلطان از الار کوه آمده با امیر شیخ نور الدین پیوست و مولانا قطب
الدین و توکل باز گشته سخن او را معروض گردانید و حضرت خاقان سعید عذر شیخ نور الدین را مسموع
نداشت و عنان عزیمت بجانب او معطوف ساخت و در اقسولات توکر قدیم میرزا خلیل سلطان محمد
کانام آمده کیفیت احوال و صورت نیاز و دولتخواهی او را معروض داشت حضرت خاقان سعید فرستاده
را بالطاف بیکران مستظهر گشته باز گردانید و شاهزاده یار محمد کا را فرستاد که انحضرت عهد و پیمان
بسته از راه کمال فرستد همراه او بخدمت مبادرت نماید و حضرت خاقان سعید امیر شاه ملک و امیر
حسن صوفی و امیر علیکه کوکلتاش را نامزد فرمود که متوجه جانب او گردد و در حضور یار محمد کا ایمش
امر اقسم یاد کرد که مدة الحیوة قصد جان فرزند خلیل سلطان نکنم و او را معزز و محترم دارم و اگر کسی قصد او
کند بقدر وسع و امکان در دفع او سعی نمایم و سخن صاحب اغراض در شان او نشنوم امرا این عهود از ان
حضرت شنیده متوجه جانب او گشتند که میرزا خلیل سلطان و امیر شیخ نور الدین در انجا بودند و

چون بدان حدود رسیدند امیر شاه ملک در کنار آب توقف نموده امیر حسن صوفی و امیر علیکه بانطرف آب
رفتند و امیرزاده خلیل سلطان ملاقات کرده در حضور امیر شیخ نور الدین سخنان حضرت خاقان
سعید را بعرض او رسانیدند شاهزاده مستظهر و آسوده خاطر روی باردوی همایون نهاد و در موضع
اورنون آتا شرف تقبیل انامل فیاض حاصل کرد و حریف مجلس روح افزا و بساط قرب گشت و انخاطر
خطیر حضرت جهانگیر داعیه معاودت بجانب خراسان مصروف و ایالت مملکت ماوراء النهر و ترکستان
بفرزند سعادتمند خود نور باصره خلافت معین الدین میرزا الغ بیک که در کاردانی حاشت اگر چه
شاهزاده در باب عدالت و نصفت اتفاق بود و احتیاج به پند و وصیت نداشت انحضرت گوش هوش او را
بدرر مواعظ مشفقانه و نصایح پادشاهانه بیاراست

چون حضرت آفتاب اشراق شهریار آفاق از مهمات ممالک ما وراء النهر پرداخت رایت مراجعت بصوب
دار السلطنة هراة بر افراخت و ولایت حصار شادمان را امیرزاده احمد جهانگیر بن میرزا محمد سلطان بر
رسم سیورغال ارزانی داشت اگر چه شاهزاده را بواجبی رعیت و تنظیم امور ملک و ملت وصیت فرموده
و خلعت خوشدل و شادمان روی توجه بجانب حصار نهاد و چون موکب همایون از جیحون عبور نمود
مملکت قندهار و کابل و غزنین را که محکمه آل سبکتکین بوده بمیرزا قیدو فرزند ارجمند میرزا پیر محمد
میرزا جهانگیر عنایت فرمود که عروس آن مملکت را از نور معدلت و احسان بیاراید و مضمون کلمه الملک
یبقی مع الکفر و لا یبقی مع الظلم را بخاطر گذرانیده و چمن ملک را از خار ظلم ظالمان و مفسدان پاک
سازد و انجمعی را سبب استدامت دولت شناسد و از طریق سویت و عدالت در نگذرد و بعد از ان
رای جهانگشای عالم آرای هفت کشور مقتضی آن شد که حکومت بلخ و طخارستان تا حد کابل و بدخشان
و غزنین بعدل شامل و حسن عقل کامل فرزند عالی شان متعالی مکان خویش ابو الفتح میرزا ابراهیم سلطان
که در تمامت الوس جغتای بلکه در مجموع بلاد ایران و توران بتقوی و فضایل و مکارم اخلاق و محاسن
آداب نظیر و عدیل نداشت حواله فرماید بنابر ان زبان قضا جریان یافت که شاهزاده در دار السلطنة
هراة قائم مقام حضرت اعلی خاقانی بود متوجه اردوی سلطان گردد و بانجا بامتثال مثال نموده بر
مرکب استعجال سوار شد و در شانزدهم رجب بخطا منخود رسیده سعادت دستبوس دریافت و
بضبط ملکی که باسم انجناب موسوم شده بود فرستاد و در وقت وداع زبان خجسته بیان حضرت
خاقان سعید باین مقال مترنم شد نماند بگیتی کسی پایدار همان به که نیکی بود یادگار و چون همگی
ان ولایت بحسب ارادت سرانجام یافت خاقان عدالت شعار بجانب دار السلطنة هراة ایلغار

فرموده ودر شانزدهم ماه شعبان بمستقر دولت و شرف رسیده آن بلده طیبه طراوت روضه رضوان
یافت
یکی از اتفاقات آن بود که سید علی بن امیر سید قوام الدین که حاکم آمل و ساری بود پناه بدرگاه عالم پناه
آورده مفصل این مجمل آنکه حضرت صاحبقران مغفور بهنگام مراجعت از دیار مصر و شام حکومت آمل
و ساری را بجناب مرتضی شان الیه ارزانی داشت و درین ایام که حضرت خاقان سعید بماوراء
النهر بود امیر سید علی بولایت خراسان آمده و مشمول نظر عاطفت گشته حضرت خاقان سعید متقبل شد
که او را بمملکتش رساند خواجه محمد شرف سمنانی را مقرر بود که در مصاحبت امیر سید علی بجانب
ساری رود و با سید مرتضی بگوید که حضرت صاحبقران مغفور ولایت آمل و ساری را بامیر ابدال تو مسلم
داشته تا اکنون در ان مضایقه بیکی و طمع انکه ابطال بمواعید که آنحضرت موکد گردانیده راه ندهی
و ابراد رسانعت نفرمایی که این معنی موجب کدورت ضمیر اشرف خواهد شد و بحمد الله و المنه که امروز
با هشتاد هزار سوار مکمل در خراسان نشسته ایم و خاطر از جوانب جمع است و ظاهرا انملکت (?)
ظاهرا احتیاج برکاب همایون نداشته باشد اگر جناب مرتضوی سخن با نشنود لشکرها دران
حدود مجتمع اند و اشارت عالی را منتظر که او را اسنوا نیند چون خواجه شمس الدین محمد و امیر سید
علی در استراباد رسیدند سادات الیه بساری رفت و سید مرتضی را هر چند نصیحت کرد فایده بران
مترتب نشد عاقبت امیر سید علی طایفه در استراباد اجود ستفق ساخت و بطریق شبیخون متوجه ساری
شد و سید مرتضی را بیرون کرده بار دیگر دران دیار تمکن یافت دیگر آنکه امیر شیخی شاه بدخشانی که
شاه بهاء الدین برادر او را بقتل رسانیده بود و آنحضرت امید بجهة امال آورده باحراز سعادت زمین بوس
فایز گشت و حضرت خاقان سعید او را نوازش فرموده بوعدهای جمیل امیدوار ساخت دیگر آنکه از
طرف خوارزم ایلچی والی بخارا رسیده پیشکشها گذرانیده زبان بمبارکباد فتح ماوراء النهر بگشاد و آن
حضرت بعد از نوازش او را رخصت انصراف ارزانی داشت و همچنین فولاد خان را امیر ایدکو بهادر
و دیگر حکام دشت قبچاق بدرگاه شهریار آفاق رسیده و شنقار و سایر جانوران شکار آورده
مراسم تهنیت فتوحاتی که بجدید در ولایت ماوراء النهر و ترکستان واقع شده بود بتقدیم رسانیدند
و آنحضرت همه اسب و جامه و زر و داده بانعام و کرم نواخت و از برای فولاد خان و امیر ایدکو بهادر تحفه
تحفهای گرانمند که سزاوار پادشاهان ذوالاقتدار باشد تعیین نمود و امیر حسن کارا که بعز طلیکاست (?)
حسن تقریر اتصاف داشت فرمان داد که پیش فولاد خان رود و بجهت شاهزاده جوانبخت میرزا الغ
جوکی عهده از خاندان خانی و دودمان چنگیزخانی خطبه کند و امیر حسن کا بموجب فرموده عزیمت
نمود دیگر آنکه طایفه از ترکمانان که در موضع اوجه و دهستان بسر میبردند و در فتنه میرزا پادشاه زاد

نموده

نموده بودند درین ایام مقدم ایشان تیمور سالار بتلقین دولت بیدار همه را جمع فرموده بدولت
قدیم باز آورده و خود بشرف بساطبوس سرفراز شده زبان باعتذار و استغفار بگشاد مرحمت
بیدریغ ذیل عفو بر زلات انجماعت پوشیده ایشان بفراغت خاطر در اماکن خود قرار گرفتند دیگر
از وقایع آنکه حکام سیستان از کردار خود نادم شده عرضه داشتند که اگر آنحضرت از جرایم ما در
گذرد و بجهت اطمینان خاطر این بندگان جناب ارشادماب ولایت اراب شیخ زین الدین خوافی
را ارسال نماید همه ایمن شده بخدمت شتابیم و حضرت خاقان سعید جناب تقوی ماب هدایت
انتساب را رخصت فرموده و آنجناب روانه شده چون نزدیک بمقصد رسید اعیان ولایت
باستقبال مبادرت نموده شرایط اعزاز و احترام بجای آوردند و جناب شیخ همه از عنایت و عاطفت
آنحضرت را که نسبت بمردم سیستان معلوم او شده بود بیان کرد انقا (?) اکابر و متعینان آن دیار مثل
شاه محمود برادر شاه قطب الدین قاضی سابق و عزیمت با تبع و کیابس (?) میان اصل و پاس بدرگاه سلاطین
پناه آمدند و جناب ارشادمابی درباب شفاعت ایشان فصلی مشبع تقریر کرده دریای بخشش
جبلی بحرکت آمده و رقم عفو بر جرایم ایشان کشیده همه را بعاطفت بیکران اختصاص داد و شاه
نصرت پسر شاه محمود را که در بند بود اطلاق فرموده همراه اکابر سیستان پیش پدرش فرستاد
و شاه مسعود ملازم رکاب نصرت انتساب گشت دیگر از وقایع آن بود که خاطر آفتاب تاثیر
حضرت خاقان جهانگیر متوجه تعمیر ولایت مرو شد و آن دیار در زمان چنگیزخان باتش قهر پسر
تولی خان سوخته بود و بعد از آن حالت خاکستر اماکنه و عمارات آن چیزی نمانده و باقتضای این عزیمت
فرمان قضا جریان نفاذ یافت که از مجموع بلاد خراسان دو دو نزدیک و از لشکر آنها ک ردی
بدان ایام آوردند خلایق بر حسب فرموده کاربند شدند و باهتمام امیر علیکه کوکلتاش و امیر موسی
و امیر علی شغانی ولایت آن ویرانی در اندک زمانی بکمال معموری و آبادانی رسید

امیر شیخ نور الدین بمسولات شیطانی و تخیلات نفسانی با جمعی از متهوران پای بادیه دوری
بطرف سمرقند نهاد و امیر شاه ملک با لشکرها از شهر بیرون آمده هر دو سپاه در موضع قول
رباط بهم رسیدند و صفها آراسته دست بتیغ و شمشیر بردند و قول امیر شاه ملک را اغلافان
را از جای برداشتند و خلق متفرق شدند از معرکه عنان بجانب قراتپه تافت و از انجا بکوه الاقراق میان
کش و سمرقند است پناه برد و امیر وفادار بدست دشمنان گرفتار گشت و چون کیفیت این قضیه
بسمع علیه رسید فرمان داد که امیر مضراب و امیر توکل برلاس پای در رکاب آورده متوجه سیاه
ارلات شد و امیر نوشیروان برلاس و امیر محمد صوفی ترخان و امیر یوسف خواجه و امیر عجب شیر متوجه

ماوراءالنهر شوند و دیگر امرا مثل امیر حسن صوفی ترخان و امیر محمد بیک و امیر محمد خواجه بجانب
ترمس و سالی سرای رفته تا از آن حدود باخبر باشند و حضرت خاقان سعید ولد ارشد خود
غیاث الدین میرزا بایسنغر را در دارالسلطنت هرات بحکومت تعیین نمود و موکب همایون
در چهاردهم محرم الحرام سنه ثلاث و عشر و ثمانمائه بجانب ماوراءالنهر نهضت نمود و در موضع
مهره عرضه داشت اعیان سمرقند بپایه سریر اعلی آمد مضمون آنکه روز دوشنبه سلخ
ذی الحجه جمع جماعه امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک بشهر رسیده و یکی از سالاران امیر شیخ
نورالدین فلان نام بدروازه آمده پیغام او رسیده سمرقندیان فرستاده را بتیغ و چوب جان
زدند که او پس برفتند و روز جمعه امیر شیخ نورالدین بدرب شیخ زاده آمده که باهتمام خواجه عصام
الدین و اولاد شیخ زاده ساغرچی بوده هر چند فریاد برکشید هیچکس جواب نداد و از آنجا بدروازه
آهنین رفت که خواجه عبدالاول و قاضی صلاح الدین متعهد ضبط آن شده بودند و شیخ گفته
و خواجه عبدالاول جواب داد که ما مردم طلبه علیم و بحکومت کاری نداریم حاکم ما میرزا شاه رخ بهادر
است قرة العین خود اینجا گذاشته بود از مصلحات شاه شاهزاده روی توقف ندید اکنون تا وقت
حضرت شاه رخی نشود تا شهر را بکسی نخواهیم گذاشت و در آخر عرضه داشت اکابر و اشراف سمرقند
از حضرت خاقان سعید التماس کرده بودند که بزودی رایات فتح آیات متوجه آن صوب شود
تا ایشان از تعرض اشرار ایمن گردند حضرت خاقان سعید قرمشی بسمرقند فرستاد تا بشارت
وصول چتر فلک فرسای بسمع اهالی آنجا رسانید و چون چمچکور که اعلام ظفر فرجام گشت
تو که امیر شاه ملک عرضه داشت آورد که میرزا الغ بیک در کذار تکلف نشسته و این بنده در مصاحبت
امیر نوشیروان برلاس متوجه سمرقند گشت و چون امیر شیخ نورالدین از دروازه سمرقند مایوس گشت
عم زاده امیر شیخ حسن را امر نمود که بکار راب رفته حصار کش را محاصره کند و در این اثنا امیر امیر
خداداد حسینی سر حصار امیر شیخ نورالدین بولایت خود رفت و از این جهت خوف تمکن ایشان
و پریشان خاطر گشت و وفادار را که مقید داشت بقتل رسانید و پس از دو هفته میرزا محمد جهانگیر
بن میرزا سلطان محمد را که در حصار بود بند بر سر واقعین پیش خود آورد و در این زمان که امیر
شاه ملک بسمرقند رفته و رایات همایون بکنار جیحون رسید امیر شیخ نورالدین عبدالکریم
حاجی سیف الدین را با بعضی از سرداران در برابر امیر مضراب بازداشت و سلطان بایزید انجا
کلف فرستاد تا سر راه میرزا الغ بیک نگاه دارد و خود با امیرزاده محمد جهانگیر متوجه سمرقند شد
بتصور آنکه شاید که سمرقندیان در بروی شاهزاده بگشایند و چون بمقصد رسید و چهره مقصود
جمال ننمود و شهریان همچنان در مقام ممانعت بودند چند روزی امیر شیخ نورالدین پریشان خاطر

کنده و دل در باغ دلگشای کان گل بکند راند و در این ولا رایات فتح آیات بکلف رسید که میرزا الغ بیک
آنجا بود و سلطان بایزید احمال و اثقال گذاشته فرار نمود و عبدالکریم حاجی سیف الدین با دیگر
امرا که در برابر امیر مضراب نشسته بودند هم بگریختند و روز جمعه هفتم صفر موکب منصور از آب
عبور نمود و امیر مضراب را بجانب کش روان کرده و خواجه باهستگی در جرگه آمده امیر شیخ نورالدین
از گذشتن لشکر منصور اثر خبر دار شد مجلد بود و از نواحی سمرقند متوجه کار راب شد و امیر شاه
ملک سوار و پیاده سمرقند جمع آورده از عقب امیر شیخ نورالدین آمد از گذشتن لشکر منصور اثر خبر
دار شده تجلد نمود و از نواحی سمرقند روان شد و ناگاه عطف عنانی کرده بر امیر شاه ملک تاخت
و سمرقندیان را متفرق و پریشان ساخت و اموال و اسلحه ایشان بدست امیر شیخ نورالدین افتاده سبب
زیادتی غرور او گشت و با خود خیال بست که در مقابل لشکر منصور آید و میرزا امیرک احمد با پانصد سوار
از ولایت خود بیرون آمده و با امیر شاه ملک پیوسته روی توجه بدرگاه اعلی آوردند و میرزا الغ بیک
قوچیان ولایت کش را جمع آورده مجموع ایشان بحضرت پیوستند و گروه انبوه در اردوی گردون
شکوه مجتمع گشتند و امیر شیخ نورالدین نیز با سپاهی فزون از حساب همه جانجوی و رستم آزمای
متوجه لشکر شهریار گیتی گشای گشت و در زمانی که هر دو فریق در برابر یکدیگر صف کشیدند امیر شیخ
نورالدین در شان امیر بیشر بدگمان شده او را از میان برداشت و نایره حرب بالا گرفت و تکبیر
امیر خداداد که ملازم امیر شیخ نورالدین بود کر و فری میکرد و میرزا احمد امیرک پیش رفته او را از جای بر
داشت و قوچیان نیز آثار جلادت بظهور رسانیدند و حضرت خاقان سعید بنفس همایون
آهنگ معرکه کرده مبارزان قول و بهادران قلب را از آن جراة قوتی تازه پیدا شد و یکبار روی بر
دشمنان نهادند و بضرب تیغ آتش بار خرمن جمعیت ایشان بباد دادند و امیر شیخ نورالدین نیز با سپاهی
فزون از حساب همه جانجوی و رستم آزمای متوجه لشکر شهریار گیتی گشای گشت و در زمانی که
هر دو فریق در برابر یکدیگر صف کشیدند امیر شیخ نورالدین در شان امیر بیشر بدگمان شده او را
از میان برداشت و نایره حرب بالا گرفت و تکبیر امیر خداداد که ملازم امیر شیخ نورالدین بود کر و فری
میکرد و میرزا احمد امیرک پیش رفته او را از جای برداشت و قوچیان نیز آثار جلادت بظهور رسانیدند
و حضرت خاقان سعید بنفس همایون آهنگ معرکه کرده مبارزان قول و بهادران قلب را از آن
جراة قوتی تازه پیدا شد و یکبار روی بدشمنان نهادند و بضرب تیغ آتش بار خرمن جمعیت ایشان
بباد دادند و امیر شیخ نورالدین از میان عنان برتافته لشکر ایشان متفرق و پراکنده شدند و جمعی
براهنمونی بخت روی برهم سمند کردند خام مالیده بذنوب و آثام خویش معترف گشتند و آنحضرت
همه را نوازش نموده و عنایت فرموده و این فتح مبین روز دوشنبه نهم ربیع الاول از مکمن غیب العالم

ظهور آمد و یازدهم ماه مذکور خطه سمرقند از مقدم حضرت خاقان سعید مانند بهشت گشت و
سمرقندیان از دهشت حوادث امان یافته مشمول نظر عاطفت و احسان گشته و آنحضرت امیر شاه ملک
را با لشکری کینه گذار بنواحی اندکان فرستاد تا هر که از اتباع امیر شیخ نور الدین یابد مستاصل گرداند و چون
مهمات مملکت ماوراء النهر تجدید رونق و طراوت یافت آنحضرت عنان عزیمت بجانب خراسان تافت

حضرت خاقان سعید در بستم ربیع الاول

از سمرقند نهضت نموده در اوایل ربیع الاول بدار السلطنت هراة نزول فرمود و از دشت قبچاق و ولایت
اوزبک ایلچی آمد و از مملکت دربند شروان فرستاده امیر شیخ ابرهیم از جانب هراة متوجه گشت و سید
عز الدین از ولایت ساری قاصد پیر امیر سید علی [illegible] فیروزکوه و دیگر عمال الجبال در آن
چند روز متعاقب میرسیدند و عنان حکام خود را بوسیله امراء مقربان معروض میداشت و درین
اثنا بیرک که از اصحاب اختیار مملکت گرمسیر بود سودرا را از ولایت بیرون رانده هر دو متعاقب
هم بدرگاه عالم پناه آمدند و امراء کار در دیوان اعلی بمعامله ایشان رسیده چنان بوضوح پیوست
که نخست غبار فتنه از جانب سودرا [illegible] یرلیغ سطاع صدور یافت که حکومت گرمسیر
تعلق به بیرک داشته و سودرا بملازمت رکاب نصرت انتساب قیام نماید و بعد از معاودت آن
حضرت بخراسان بنا مدرسه شریف و خانقاه معارف پناه که در سنه ثلاث عشر و ثمانمائه
بطرف شمالی شهر در برابر قلعه اختیار الدین بحکم طرح انداخته بودند باتمام رسید و اکنون که در تاریخ
هجری سنه تسع و تسعین منتهی شده در غایت صفا و معموریست و در سال مذکور خاقان منصور
در جانب شرقی شمالی هراة بعمارة باغ سفید فرمان داد مهندسان و استادان چابکدست در اندک
فرصتی در غایت تکلف و تزیین تمام شد و پیش از آن بسالهای دراز در آن فضاء وسیع باغی بوده
موسوم بباغ سفید

حضرت خاقان سعید در افتتاح سنه اربع عشر و ثمانمائه

عزیمت ییلاق بادغیس فرمود و در آنجا میرزا عمر شیخ بن میرزا پیر محمد بن میرزا عمر شیخ بهادر از جانب
فارس و عراق آمده شرف پابوس دریافت و سبب آمدن این بود که چون میرزا اسکندر ممالک را در
تحت ضبط آورده مصلحت چنان دید که میرزا عمر شیخ بن میرزا پیر محمد و میرزا علی بن میرزا رستم را که هر دو
برادرزادگان بودند از مملکت بدر کند چه ایشان از روی ارث و اکتساب استحقاق پادشاهی
داشتند و آن دو شاهزاده متوجه خراسان شدند و در اواخر محرم بموکب همایون پیوستند و درین
اثنا قاضی مولتان که از جمله متعینان آن دیار بود برسالت آمده و انواع تحف و تبرکات آورده به
وسیله امراء معروض داشت که در آن بلاد خطبه و سکه باسم و لقب همایون موشح شده و بعنایت بیدریغ

مخصوص

مخصوص گشته رخصت انصراف یافت و در خلال این احوال حمزه نوکر میرزا الغ بیک آمده مغولی را مقید
آورده بعرض رسانید که امیر شیخ نور الدین بمغولستان پیش محمد خان رفته او برادر خود شمع جهان را
بمدد امیر مشار الیه تعین نموده ایشان با لشکر بقرب سیرم رسیده و مقارن این حال از جانب کرمان
نوکر سلطان اویس پیر ابرهیم آمده خبر آورده که میرزا اسکندر از ضبط ممالک فارس و عراق فارغ
شده روی بدار الملک کرمان نهاده در آن ولایت خرابی بسیار میکند و باز ایلچی الغ بیک رسیده اخبار
موحش رسانیده و خاطر خطیر از جانب سمرقند فراغت یافته لشکریان از ییلاق بادغیس اجازت داد که
بجانبهای خود روند و آنحضرت در بیستم صفر بدار السلطنت هرات نزول فرموده باغ زاغان را مورد او روضه
رضوان ساخت و درین ولا ایلچی امیر شیخ ابرهیم از جانب شروان رسیده پیشکشهای پادشاهانه بخدمت آن
آنحضرت فرستاده را عنایت و رعایت فرموده باز گردانیدند از جانب سمرقند خبر آمد که امیر شاه ملک
بطرف مغولستان رفته آن دیار را غارت و تاراج کرده با الجه فراوان مراجعت نمود

امیر شیخ نور الدین با آنکه شکست فاحش یافت و از حکومت بر نیداشت هر لحظه سر

راهی میگرفت و هر زمان خود را بولایتی میزد و چند نوبت از صدمات لشکر سمرقند منهزم شد چون کار
از پیش نبرد عاجز شده پناه بمحمد خان برد و از او استمداد نمود و محمد خان با لشکر فراوان متوجه ماوراء
النهر گشت و این خبر بسمرقند رسیده میرزا الغ بیک صورت حادثه را معروض ایستادگان پایه سریر اعلی
گردانید حضرت خاقان سعید باحضار لشکرها فرمان داد و در روز چهار شنبه سلخ ربیع الاول از
باغ زاغان بباغ مختار نزول فرمود و از آنجا پای سعادت در رکاب آورده روان گشت و منازل
قطع فرموده بکنار آب مرغاب رسید و در آنجا قاصد میرزا الغ بیک آمده خبر آورده که مغولان بجانب
خود بازگشتند بیان این سخن آنست که چون محمد خان بنیان نیکی و صوران رسید و امیر شیخ نور الدین
با او پیوست با خواص و مقربان و مردم تجربه یافته مشورت نمود گفت چه ضرورت که ما برای شیخ
نور الدین با مردم ذو شوکت بترکت دشمنی کنیم و معلوم نیست که ظفر و نصرت نصیب کیست و دو
را بنا بر ترک معادات قرار گرفته محمد خان ایلچی حافظ نام پیش امیر شاه ملک فرستاد که سابقا میان
ما و تو عداوتی بود و آن ذلک نزاعی که روی نمود بنا بر انگیز اصحاب اغراض بود اکنون با تو دوستی میکنیم
اگر میان تو و شیخ نور الدین عداوتیست ما او را حمایت نکنیم امیر شاه ملک ایلچی را اسب و جامه داده
خوشدل باز گردانید و [illegible] بختی را با پیلاکات و تبرکات پادشاهانه پیش محمد خان فرستاد و از
جانبین قواعد محبت و صداقت تاکید یافت و درین اثنا ملک بساول و نوکر میرزا الغ بیک رسیده به
عرض رسانید که میان شاهزاده و امیر شاه ملک کدورتی واقع است حضرت خاقان سعید [illegible]
منزل [illegible] ملک بساول و درفتن بجانب سمرقند مترود شده چند روزی در آن [illegible] توقف

نموده و امیر سید علی ترخان فرستاده مشار الیه بموجب فرموده عمل نموده بالجا رفت و با نامه و عرض
داشت که بعد از تفحص و تفتیش چنان بوضوح پیوست که از آن زمان که زمام حل و عقد و رتق و فتق
مهمات ممالک ماوراء النهر بود در کفایت امیر شاه ملک بدفع شیخ نور الدین متوجه مغولستان شده
تا هم بکجا رسید و از استماع این خبر حضرت خاقان سعید فلک اقتدار عازم سمرقند شد تا آن مملکت را
تجدید رونق و طراوت دهد و چون بقبة الاسلام بلخ رسید فرمان همایون شرف نفاذ یافت که بر جیحون
پل بستند و موکب اعلی در بیست و یکم جمادی الاول عبور فرموده و چون موضع قتقا مضرب خیام
سپاه نصرت انجام گشت میرزا الغ بیک و اکابر و اشراف رسیده سعادت بساط بوس دریافتند و
آنحضرت چون جان بتن درآید بشهر سمرقند درآمده بمزارات اکابر آن دیار و صاحبقران نامدار رفته
صلات و صدقات بمستحقان و مجاوران رسانیدند و مرغزار کان گل محل نزول سپاه پادشاه دین
دل گشت و بعد از چند روز نوکر امیر شاه ملک رسیده سر امیر شیخ نور الدین را رسانید

امیر شاه ملک چون جهة دفع امیر شیخ نور الدین عزم مغولستان کرده و خواست که بر آب سیحون سد
امیر شیخ نور الدین آگاه شده اضطراب آغاز کرد و بهر کس از شاهزادگان چنگیزخانی و امرا توسل
جسته التماس نمود که چنان کنند که میان او و امیر شاه ملک صلح واقع شود در باب مصالحه امیر شیخ نور الدین
سخن گفتند امیر شاه ملک بیشتر از پیش روان برداشته خود سعادت بصوب آن آمد و قاصدی بنزد
امیر شیخ نور الدین فرستاده پیغام داد که اگر جاه خود اعتراف کنی و بعذر خواهی مشغول می شوی تا با تو
صلح میکنم و الا میان ما و تو جنگ است امیر شیخ نور الدین گفت که اگر امیر شاه ملک بدر قلعه رفت و امیر
شیخ نور الدین با دو نوکر بدر قلعه آید تا من نیز با دو کس بیرون آیم و چون آمد شد رسولان قضیه بقطع رسید
بهتر باشد سخن بر آن قرار یافته امیر شاه ملک بدر قلعه رفت و امیر شیخ نور الدین بیرون آمده و
یکدیگر را در آغوش گرفته حال پرسیدند امیر شاه ملک گفت که بر عالمیان روشن است که حضرت
صاحبقران مغفور ترا تربیت کرد بآن مرتبه که مزیدی بر آن متصور نشود چه از فرزندان صلبی ترا
عزیزتر میداشت و یکی از عنایتهای آنحضرت که درباره تو مبذول فرموده آنکه ترا در زمره امراء عظام
انتظام داد و خود انصاف ده که با وجود این همه حقوق از تو نسبت باین خاندان چه حرکتها واقع شد
اکنون الماضی لا یذکر که گفته اند بزرگان که از گذشته نگوید اگر از سر اخلاص قدم پیش نهی من متقبل
می شوم که از جانب حضرت خاقان سعید هیچ گزندی بتو نرسد بلکه همه لطف و عنایت مشاهده کنی
امیر شیخ نور الدین گفت   رشته چو گسیخت میتوان بست   لیکن میان گره بماند   هر چند امیر شاه ملک
مبالغه نمود که امیر شیخ نور الدین از سر گردنکشی و عناد بگذرد و در مقام اعتذار و استغفار درآید

نزاد امیر شاه ملک گفت روز بلند شد و هوا گرم گشت از برای ما شامیانه و خود را نیز بزنید تا بپاسائیم
و خود از در قلعه دورتر رفت و امیر شیخ نور الدین همچنان ایستاده بود و او را بدین سخن فریفت القصه امیر
موسی که او امیر دولتخواه چند نوبت آمد شد کرده سخن صلح بجایی نرسید امیر شاه ملک با امرا گفت یکبار دیگر
این بی دولت را نصیحت کنید اگر خود پیش آنحضرت میرود یا در زندان او را روان میکند یا یک نوکر بیک خود را
بفرستد تا باز گشتن ما نا امیدی باشد امرا رفته و امیر شیخ نور الدین قریب بدر قلعه سواره ایستاده با ایشان
سخن میگفت درین حال امیر شاه ملک در مقام نوازش هر قداق آمده با او گفت که ترا بجای برادری نگاه میدارم
اگر امروز قدم جرات پیش نهی و بر این معنی که در خاطر آمده اقدام نمایی شاید که چهره ظفر و نصرت در آینه مراد
جلوه گر آید و ذکر دلاوری تو در السنه و افواه سایر و دایر گردد و نام شجاعت بر صفحات روزگار باقی ماند باید
که چون امرا از پیش امیر شیخ نور الدین باز گردند تو نزد او در روی و پیش چون نزد آن در رسیدی پیش طلبیده در
آغوش مهربانی کشد او را از اسب بکشید آورده هر قداق متقبل این معنی شد و چون امرا سخن تمام کرده مراجعت
نمودند هر قداق فرصت نگاه داشته متوجه در قلعه شد و چون چشم امیر شیخ نور الدین بر وی افتاد
آواز داد هر قداق پیاده شد چند نوبت زانو زده امیر شیخ نور الدین خم شده او را در آغوش گرفت و چنان
که دستهای هر قداق بر پشت امیر مشار الیه رسید بهر نیرویی که داشت خود را از اسب فرو کشید
و چون امیر شیخ نور الدین بر زمین افتاد زانو بر سینه او نهاده شمشیر از غلاف بر کشید و نوکر امیر
شیخ نور الدین که با او در بیرون قلعه بود و از دورتر ایستاده بر سر هر قداق تاخته یک شمشیر بر
بازوی هر قداق فرود آورد و او بر زانو امیر شیخ نور الدین نگاه داشت شمشیر سوار انداخت چنانچه
لبهای اسب بریده شد اسبان دم خورده آنگاه شمشیر بر روی امیر شیخ نور الدین فرود آورده و
انگشت او را که بجهت دفع شمشیر پیش داشته بود با بینی او برید و بعضی گفته اند که سه سر پیش بود و امیر
شاه ملک که از دور با جمعی نظاره مشغول بودند متوجه شدند هر قداق چون دید که مدد رسید بر خاست
و بیکدو ضرب شمشیر سر امیر شیخ نور الدین بر خاک مذلت انداخت و امر چنین بدیع بتربیت دولت
حضرت خاقان سعید از پرده غیب ظاهر شد و هر قداق امیر شاه ملک را که بر چنین مهمی خطیر اقدام
نموده بود تربیت و نوازش بسیار فرموده بود و گفت مدة العمر ممنون تو خواهم بود هر قداق گفت چه
سعادت ازین بالاتر که رضای مخدوم حاصل شد و نام این بنده در میان الوس باقی ماند و بعد از این واقعه
امیر شاه ملک قلعه صور را محاصره کرد و در اثنا ایلچی حضرت خاقان سعید رسید پیغام با امیر شاه ملک
آورد که مردم قلعه از تو متوهم اند باید که بیش ما ایشان را دیگر [illegible] استمالت دهیم و امیر
شاه ملک برحسب فرمان بدرگاه عالم پناه مراجعت نمود **ذکر معاودت رایات ظفر نشان بخراسان**
در رسیدن خبر واقعه اخلیل سلطان چون ممالک ماوراء النهر و ترکستان از وجود

امرا و طغاة صافی شد و مجموع ولایت مضبوط و محفوظ گشت حضرت خاقان سعید بعزم مراجعت
علم دولت و شوکت برافراخت و اردوی همایون از کان گل کوچ کرده بکولک کنبد آمد و در آن منزل
میرزا امیرک احمد بموکب خجسته پیوسته شرف بساط بوس دریافت و بعنایت مخصوص شد و امیر
شاه ملک نیز مستقبل بساط جلالت نشاط استسعاد یافته بعواطف خسروانه سرافراز گشت و هم
در آن منزل شاهزاده جوانبخت میرزا الغ بیک گورکان طوی عظیم ترتیب داده پیشکشهای لایق
بنظر پادشاه رسانید و درین اثنا ایلچی عم‌زاده شیخ نور الدین شیخ حسن از قلعه صوران رسیده صورت
انقیاد و اطاعت مرسل خود داشت اظهار کرد که حضرت خاقان سعید تو کل جهره را پیش امیر شیخ
حسن که در بعضی تواریخ او را نوعی برادر امیر شیخ نور الدین تعیین کرده اند فرستاد که اگر درین قول
صادق تومان آغا را پیش ما فرستد و در سیاق کلام مورخان چنان فهم می‌شود که بعد از وفات حضرت
قران مغفور انار الله برهانه امیر شیخ نور الدین تومان آغا را در حباله نکاح آورده بود و چون خاطر اشرف
میرزا الغ بیک از امیر شاه ملک آزرده و غباری داشت چنانچه شمه‌ای ازین مذکور شد فرمان واجب
الاذعان شرف نفاذ یافت که امیر شاه ملک عازم خراسان شود و موکب همایون از کولک کنبد نهضت
نموده و مسافات پیموده در دار السلطنه هراة نزول فرمود و بعد از چند روز مهد علیا تومان آغا
رسیده و آنحضرت شرایط حزم و احتیاط بجای آورده و قضیه کوسویه را که از هرات تا بدانجا قریب
پانزده فرسخ است بتواب اولزالی (?) داشت و حالا آثار حریم مهد علیا در آن سرزمین ابواب
البر موجود است و پیش از توجه ولایت ماوراء النهر حضرت خاقان سعید در صدد تربیت
میرزا خلیل سلطان آمده دو هزار سوار با او داد و جمعی از سرداران مثل امیر حمزه ... تولاد
و خضر و بهرام را ملازم رکاب او کردانید و فرمود که اسباب پادشاهی شاهزاده را مرتب ساختند
در بلخ جهانمطاع نفاذ یافت که شاهزاده بولایت عراق عجم و آذربایجان رود و از آن حدود
ممالک که تعلق بجدم ... میرزا ... هر جا که بگیرد از آن او باشد و هر کجا
که خاطرش قرار گیرد یورت سازد و میرزا خلیل سلطان روی بعراق نهاد چند روز در ری نشسته
بنابر طلب میرزا رستم باصفهان رفت و از آنجا بری باز آمد چنانچه گذشت و درین نوبت که بری
رسید بعارضه دو سه روزه راه دار القرار پیش گرفت و از وقوع این حادثه چشمها غمناک و
سینها چاک و جگرها کباب و دلها خراب گشت و خبر واقعه او بمسامع علیه حضرت پیوسته خاطر
انوار آنحضرت مشوش و پریشان شد و چاره جز تحمل ندید زبان خجسته بکلمه انا لله وانا الیه راجعون
بگشاد و هنوز گوش از صدمه صدای زلزله کوس رحلت شاهزاده خلیل سلطان فارغ نشده بود که
طنطنه ارتحال والده اش مهد علیا ... در شرفات قصر دماغ وضیع و شریف پیچید و آن بانوی

عظمی در مشهد مقدسه رضویه علی ساکنها السلام والتحیه وفات یافت و در جوار روضه بزرگوار
بخاک سپردند بمینو روانش پر از نور باد **ذکر توجه حضرت خاقان سعید بجانب مشهد مقدس و معاودت**
از آنجا و نزول در دار السلطنه هراة و مهم الچیان چون آفتاب عالم افروز لوای عظمت و
شوکت بجانب بیت الشرف خویش برافراشت ضمیر خورشید تاثیر پادشاه جهانگیر اقتضا آن
فرمود که موسم عید اضحی زیارت مشهد مقدس رضوی که ارباب عرفان و تحقیق ... آنسته (?)
اند بتقدیم رساند و بر امضاء این عزیمت پنجم ماه ذی قعده موکب همایون از دار السلطنه هراة
نهضت فرمود و درین اثنا بمسامع جلال پیوست که مودود که سپهسالار ... درگاه عالم پناه بود آورده بود
و به لعل و عیسی و ... ملازمت رکاب نصرت انتساب ... دستگیر ... درین اوقات فرصت
غنیمت دانسته عزیمت کرمسیر نموده و آنحضرت بتفحص حال سر علی بجانب هراة روان کردانید و کیفیت
حال او چنان بود که چون حکومت ولایت ... که منازع او بود مفوض گشت چنانچه سبق ذکر یافت
مودود بنابر فرمان ملازم شد و بعض روزگار بفلاکت گذرانید و بعجز کمال یافت روی بکرمسیر
نهاد و در منزل ... جماعت بلوچان که راس و رئیس ایشان علی تیمور بود در شکارگاه برادر و ...
خود ... علی تیمور ... رسید که ... افتادی چرا بداد که برحسب اشارة علیه ...
میردم علی تیمور گفت درین باب نشانه همایون باید نمود و الا موقوف باید بود مودود تیغ کین از نیام
بر آورده چندتن از بلوچان را زخمدار ساخت و بعضی از ایشان را بدرجه شهادت رسانید علی تیمور
قرار بود و مودود از پی او تاخت ... علی تیمور از عقب او در آمده تیری چنان بر پشتش زد که از
سینه او بیرون آمد و جماعت بلوچان نوکران مودود را مقید ساخته سر او را بهرات کردانیدند
و ... روز که قاصد حضرت خاقان سعید جهت تفحص حال مودود بشهر رسید بلوچان سر مودود را
انجا رسانیدند و چون آنحضرت بمشهد نزول فرمود نخست مراسم زیارت بجای آوردند و درین ولا
سید عز الدین حاکم هرات از حسن عقیده و صفای سریرت بپایه سریر اعلی آمده پیشکشهای لایق
که از چنان بزرگی سر برآید و در خور چنان پادشاهی باشد بگذرانید و ... شرف قبول یافته از عنایات
پادشاهانه ممتاز و سرافراز شد و برادر امیر حسن ... که از فیروزکوه نیز رسیده پیلاکات و ترکات
بمحل عرض رسانیدند و مشمول نظر عاطفت و احسان گشت و عزیمت معاودت تصمیم یافته آن
حضرت در کنف نصرت و تایید ایزد متعال بدولت و اقبال براه بادغیس شکارکنان روان شد و در
جمعه عاشر محرم ... و حشم ... عز و جلال نزول فرمود و مقارن نزول ... بدار السلطنه
هراة خبر آمد که الچیان دایمینک خان پادشاه ختای نزدیک رسیدند فرمان عالی نفاذ یافت
که شهر و اسواق را آیین بستند و ارباب حرف و صنایع حذاقت و مهارة خود ظاهر کردانیدند و دکانها

ارایش داده بعد از امتثال واجب الانقیاد امرا و اعیان برسم استقبال بیرون شتافته
و مقدم رسولان را بر خود مبارک دانسته ایشان را بتعظیم و احترام تمام بشهر در آوردند و آن هنگام
زمانی بود چون ایام جوانی طرب افزای مانند شبهای وصل جانان غم زدای حضرت خاقان سعید
فرمود که باغ زاغان را بسان باغ جنان بیاراستند یساولان بهرام صولت هر کس در مقام و محل
خویش جای فرمودند و حضرت مشتری ماهیت خورشید طلعت بهزار کونه آیین حشمت بر سریر
رفعت بر آمد امرا و ارکان دولت ایلچیان را بشرف پابوس رسانیدند و ملاقات ایشان را بکندر آغ [?]
و تخان و اپیک خان که در عرض جریده ایلچی بود بموقف عرض رسانیدند و مکتوبات پادشاه
ختای را که بزبانهای مختلف نوشته بودند و همه مشتمل بود بر سلام و تحیت و ستایش و محمدت آن
حضرت و سفارش میرزا خلیل سلطان و غیر ذلک معروض داشتند و حضرت خاقان سعید دقایق
آن بفکر دوربین ادراک فرموده بعد از اطلاع بر مقاصد مجموع را باسعاف مقرون ساخته حکم کرد
که امرا ایلچیان را طوی دهند درین اثنا ملک قطب الدین والی سیستان که بیشتر از مراسم عبودیت تقاعد
بود اعتماد بر لطف و رحمت حضرت خاقان سعید کرده بدار السلطنه هراة آمد و امراء عظام را در باب
آثام و جرایم خود شفیع ساخته عرضه داشتند که هر چند ملک قطب الدین درین مدت در خدمت
کاری تقصیر نموده اما اکنون زبان باعتذار و استغفار گشاده باتیغ و کفن بر نهاده آمده است امید عنایت
و مرحمت پادشاهانه چنان است که نوبت دیگر گناه او در سلکات ملکانه رقم عفو و اغماض بر جراید زلات او
کشیدند و ملک قطب الدین سعادت دستبوس یافته بعواطف خسروانه مستظهر گشت بیت
عذر برآر که خطایی رسد * آدم از آن عذر بجایی رسد * و قبول کرد که سال بسال ایلچی و خراج بخزانه
عامره رساند و انچه از سال گذشته باقی باشد ادا نماید بمراحم و عواطف پادشاهانه مملکت بقطب الدین
ارزانی داشت و چون مهمات ایلچیان ختای بانجام یافت رخصت شد که مراجعت نمایند و شیخ محمد
بخشی برسم رسالت با ایشان روان گشت ذکر شاهان بدخشان و تمرد و عناد ایشان
شاه بهاء الدین والی بدخشان عرضه بحضرت خاقان سعید فرستاده بود التماس نموده که معتمدی
ارسال فرمایند تا مال ولایت را تسلیم نموده آید و فرزند خود بملازمت فرستد و آنحضرت امیر حمزه قوقورا
روانه کردانیدند و مشار الیه بمقصد رسیده شاه بهاء الدین از وعده پشیمان شده بود و اندیشه
محال و خیال الاستقلال بخود راه داده انقیاد احکام ننمود امیر حمزه باز آمده کیفیت حال بعرض
آنحضرت رسانید فرمان داد که امیر مضراب و امیر سید خان و امیر جلال الدین فیروزشاه بیک رفته در ظل رایت
امیرزاده ابرهیم سلطان و امرا عزیمت بدخشان نموده لوای جلادت بر افراخته متوجه بدخشان شوند
و امرای مذکور به بلخ رسیده شاهزاده در شان ایشان صنوف انعام و احسان مبذول داشت و

میرزا ابرهیم سلطان و امرا عزیمت بدخشان نمودند و از راه بقلان باسکمش آمدند و شاه بهاء الدین
بجانب اقصی ولایت بدخشان گریخت و امرا و لشکریان از عقب او روان شدند و میرزا ابرهیم سلطان
با لشکر پیاده در کشم توقف نمود و شاه بهاء الدین از اوان لشکر شاهزاده جوانبخت بکوههای سخت و
پشتهای بسیار درخت گریخته بود و در نظر عقل محال مینمود که هیچ یکی از انجا تواند رسید و احمال و اثقال
شاه بهاء الدین بدست لشکریان افتاده امرا و سپاه بازگشته بوسط بدخشان در آمدند و حکومت آن
ولایت را بشاه محمود برادر شاه بهاء الدین دادند که پیش از این بدرگاه سلاطین پناه آمده بود و حکم شد که او
در حمایت میرزا الجل باشد درین اثنا بمسامع علیه رسید که حرم محترم شاهزاده جوانبخت الغ بیک گورگان
بوجود پسر ابستن است و حضرت خاقان سعید از غایت محبت و وداد که نسبت باولاد و احفاد داشت حکم فرمود
کران صدف گوهر بزرگ شرف را قبل از میعاد حمل بخراسان آورند بر حسب فرمان محفهای زرنگار ترتیب
کردانیدند و آن بانوی عظمی را بحشمت و عظمت تمام بهراة رسانیدند و در عاشر جمادی الاول سنه خمس و
عشر و ثمانمایه بیکی شاهزاده بطالع سعد قدم از زاویه عدم بصحرای وجود نهاد و طوی بعظمت ترتیب
دادند و درین سال امراء عظام بموجب یرلیغ واجب الامتثال بخوارزم رفتند و میر ابراهیم که صاحب اختیار
ولایت اوزبک بود شهر را گذاشته آن ولایت بسایر ممالک محروسه انتظام یافت و امیر شاه ملک چند روز
انجا توقف نمود و برای رزین و عقل دوربین مهمات آن سرزمین را ضبط و نسق داد و مردم کاردان بر
محافظت مملکت باز داشته متوجه پایه سریر اعلی شد و بنوازش بیکران اختصاص یافت و بعد از چند
گاه خوارزم مع ضمایم و ملحقات بامیر شاه ملک مفوض گشت و تا آخر ایام بتعلق او بود و در سنه
ست و عشر و ثمانمایه حضرت خاقان سعید میرزا محمد جهانگیر بن میرزا محمد سلطان را بشرف مصاهرت
خویش سرافراز گردانید و چند روز شاهزادگان و اغایان بجشن و سور و حضور بسر بردند درین ایام خبر
استیلاء قرا یوسف ترکمان متواتر بمسامع جلال میرسید عزیمت تسخیر ولایت عراق و آذربایجان در
خاطر خطیر رسوخ یافت و فرمان جهان مطاع عالم مطیع باطراف عالم متواتر شد که لشکرهای فیروزی نشان
بدرگاه پادشاه ممالک ستان حاضر شوند و در اندک فرصتی چندان سوار و پیاده مجتمع گشتند که هامون
و کوه از حمل آن بستوه آمدند و چندین نخجیر فیل که از سمرقند آورده بودند در مقدمه مقرر شد بیت
همه زنده پیلان گردون شکوه * بتندی چو دریا بهیکل چو کوه * حضرت خاقان سعید در هشتم رجب
از دار السلطنت هراة باچتر همایون و طالع سعد نهضت فرمود و چون موکب همایون ببلده نا… [?]
نیشابور رسید رای دوربین اقتضاء آن کرد که مکتوبی بمیرزا اسکندر ارسال نماید و آن عزیمت خجسته اعلام
فرماید منشی دیوان اعلی آن نامه را باین عبارت در قید کتابت آورد که جناب فرزندی اعزی خلد ملکه
بسلام مالا کلام مخصوص گشته معلوم فرماید که بفیض فضل الهی درین دولت نامتناهی احوال این مملکت

واکثر ممالک بر نهج استقامت استقرار یافته و امور این ولایات بر جاده استعداد استمرار پذیرفته
هر زمان از بارگاه عبودیت و درگاه احدیت نعمتی تازه و دولتی بی اندازه قسمت ما می آید و در حشمت ما
می افزاید هر مراد که در خاطر میگذرانیم دولت مساعدت می نماید و روزگار موافقت میفرماید و حالا همت
بر تفریق جمع و تمزیق شمل قرا یوسف ترکمان و ضبط و نسق ولایات آذربایجان مصروف گشته عزیمت آنست
که زمستان در مازندران گذرانیده شود و چون طلیعه بهار رخ نماید رایات شاهی افراخته سوار و پیاده
لشکر یاسیان بل یکرخ بان عرصه آورده فرزین بند خصم را گشاده هیم و دست برد بادغایم چه از آن
زمان باز که نازلها ایله را در مخدوم پادشاه سعید شهید بوقوع پیوسته تدارک آن قضیه فرض عین بل
عین فرض دانسته ایم اما بسبب بعضی قضایا که در ممالک واقع شد جناب فرزندی را معلوم است
توجه بان طرف میسر نمیشود تا امروز بحمد الله و المنه که ممالک خوارزم و خراسان و زابل تا اقصی هندوستان
و مملکت ماوراء النهر با نواحی ترکستان و مازندران با امانت طبرستان در تحت تصرف با خاطر جمع
جوانب جمع حق تعالی قوت انتقام ارزانی فرموده صد هزار سوار بهرام چون ابر غران و برق درخشان
در اردوی همایون ملازمند و هیچ آفریده با این خاندان که عقدا یاس از نقصان حصون اداین جرأت
که قرا یوسف نموده بود نموده مالا سود الی استبداد از سر بیرون نکرده هیچ جای از شیوه مخالفت تمتع
انتقام ازو طبعا و عقلا و شرعا و نقلا از شمار واجبات است و دفع او از قبیل مفروضات اگر ما با یکدیگر
راه مباسطت گشاده نداریم و جاده اتحاد نسپریم و در جذب منافع و دفع مضار نکوشیم مبارک و ممالک
نشود هر دو دشمن قوت گیرد و طمع او در ممالک زیاده گردد همی باید که اول بهار با لشکر متوجه شده در حدود
ری اتفاق ملاقات افتد و بسعادت مجموعی روی بدین مهم آورده هر چه صلاح وقت باشد بتقدیم رسد
و بعد از ملاقات انا مراهر که صلاح دانند بفرستند تا مشورت نموده هر چه مقرر شود باتمام رسد
و چون نامه تمام شد به شرف اختتام یافت در صحبت ابو سعید ملک ارسال نموده ابو آنحضرت در اوایل
میزان پای همت در رکاب سعادت آورده سوار شد و شکار کنان و صید افگنان سیر فرمود تا به بلکاه
مازندران در آمد و اکابر از انجاد و اقطار ممالک روی توجه باردوی همایون آوردند امیر عزالدین
هزارجریب و امیر حسن کیا امیر فیروزکوه و امیر سید علی آمل و ساری و سایر حکام ولایات بدرگاه
عالم پناه آمدند علی اختلاف طبقاتهم بانعامات و تشریفات مفخر و سرافراز شدند و ملتمسات ایشان
باجابت اقتران یافته بعد از رخصت بسر اعمال و اشغال خود رفتند **ذکر عصیان امیرزاده اسکندر**
و فرستادن احکام بطلب لشکر ابو سعید ملک چون مکتوب حضرت خاقان سعید بمیرزا اسکندر
رسانید و او را بامدن آنحضرت بجانب مازندران اطلاع افتاد که آن غلط بر جهت که حضرت خاقان
ولایت فارس و عراق داده و بلخی چنین خطا که در خاطر پادشاه کشورگشا گذشته بود غافل از آن

بعض

بعض الظن اثم خود را در معرض خطر و بلا آورده بکثرت مال و منازل و فسحت ملک و رجال و بسیاری
اعوان و انصار مغرور گشته نوکر خود را مصحوب همراه ابو سعید ملک با پیر سر پا علی فرستاده جوابی نا
صواب بعرض رسانید حضرت خاقان بدان سخن التفات نفرموده فرمود که اگر خود نمی آید لشکر بفرستد
و میرزا اسکندر از تخیلات نفسانی و تسویلات شیطانی اسم و لقب حضرت خاقانی را از خطبه و
سکه که قبل از آن هر چه را بان آرایش داده بود بیفگند جو تیره شود مرد را روزگار همه آن کند کش
نیاید بکار و رایت استبداد و استقلال برافراخت و طبل طغیان و کوس نخوت نواخت و راهها مضبوط
و مسدود ساخت و فرمود که تولجی را که مرا لشکر هرزه درا بود و آتش زدند ما بقی بدان سان که سبیل را
با ناشتی باز دارند و زمین را بفشردن پای ساکن گردانند و بیلاکات بر جدیدها فرستاد و شیوه عهد
و عناد را در خاطر ایشان واضح قرار داد و از آنجمله کافی اسلام را بجانب سیستان و قندهار و گرمسیر نامزد
کرد چند سر اسب تازی با زینهای زرین و خلعتهای قیمتی بجهت سرداران آن ولایات فرستاد و نشان نعلی
ارسال نمود مضمون آنکه باری سبحانه و تعالی از دیوان تؤتی الملک من تشاء سلطنت ممالک بحر و بر با ارزا
داشته بعنایت ازلی واثقیم که هر روز سوادا نعمتی در تزاید باشد و حالا همگی همت و نهایت نهمت مصروف
بر آنست که بلادی که در تصرف جد ما امیر بزرگ صاحبقران بود محفوظ و مضبوط گردانید و قرا یوسف
که بنیت و بنای قوم تراکمه است یک حمله ما را تاب نیاورده و میرزا اسکندر این را در مکتوب بنا بر آن نوشته
بود که پیش از این آنجناب و قرا یوسف لشکرها کشیده متوجه یکدیگر شده بودند و قرا یوسف بنا بر توهمی
که داشت بازگشته بود شاهزاده این صورت را از جمله فتوحات عظیم شمرده و دیگر میرزا اسکندر در بدو
[illegible] شیر قلمی کرده بود که تا آنزمان که حضرت شاهرخ با ما طریق خویشی و یونقی مرعی میداشت ما نیز رعایت
جانب ایشان مرعی میداشتیم اکنون که با لشکر گران بطرف مازندران آمد و ما نیز از اصفهان از معسکر
همایون ساخته ایم و مقرر شده که در اوایل بهار هفتاد هزار سوار جرار مرد افگن کینه گذار در ظل رایت
نصرت شعار ما مجموع شوند باید که ایشان را با ما وفاق باشد و تا نواحی هراة سواران بتاخت فرستند
و چون ممالک از متغلبان صافی شود ولایت کابل و زابل و بعضی از خراسان برسم سیورغال بایشان [illegible]
تقسیم خواهیم نمود اما این سخن در میان مردان مشهور است چنین گفت رستم خداوند رخش [illegible]
آهوی ناگرفته مبخش القصه کافی اسلام عازم سیستان شد و در رباط اشتران نوکران داروغه
او را دیده و شناخته و بیلاکات آنجا بنظر در آورده و صورت قضیه را عرضه داشت کرده بدار السلطنه
هراة فرستاد که کافی اسلام متوجه آنجانبست چون این خبر رسید او را بدا کوده فرستد و چون کافی
اسلام بنواحی سیستان رسید ناسدی فرستاده از آمدن خویش ملک را اعلام داد قطب الدین [illegible]
الحال کسان نامزد کرد تا او را گرفته و مقید ساختند بیلاکات و مکتوبات بهراة بردند و از آنجا او را باردوی

همایون رسانیدند حضرت خاقان سعید چون مکتوبات میرزا اسکندر را با مهر و نشان او دید
حکایت مخالفت شاهزاده را که تا آن غایت نسبت بکذب و افترا میکرد و حمل بر سخنان اصحاب
اغراض میفرمود مصدق گشت و با وجود این حال آنحضرت را است که شیوه عفو و اغماض کار بسته در
مقابله و معارضه در نیامد امرا عرضه داشتند که میرزا اسکندر طنطنه مخالفت خود در عالم انداخته و
جهان آرمیده را آشفته ساخته اگر درین باب اهمال و تغافل واقع شود دوست و دشمن و دور و نزدیک
حمل بر عجز اعتنا نمایند و مبادا ازین مرحلها نا بعد که دست تدبیر از تدارک آن عاجز آید از مقتضاء معاد[?]
الفاسد بالافسد و دفع الشر بالشر عدول نباید نمود حضرت خاقان سعید در جواب امرا فرمود که
انچه شما میگویید متضمن امور مصالح ملک و ملت است اما اگر فرزند اسکندر را از روی نادانی و غرور
جوانی بر حرکات ناشایست اقدام نموده امید که بنصیحت و موعظت پنبه غفلت از گوش برون آرد
و از کردار ناصواب خود پشیمان شود و در مقام اعتذار و استغفار آید و اگر هم دشمن باشد از دست او
چه بر آید   اگر بصلح میسر شود کار با دشمن ده و دو جا سر عاشقی بر از جنگ است   و ما را نظر بر آنست که رعایا
که ودایع حضرت خالق البرایا اند پایمال رنج و عنا نگردند و دست فرسود جور و جفا نشوند امرا زبان دعا
و ثنا گشاده بر قول خویش اصرار ننمودند فی الجمله چون زمستان بپایان رسید حضرت خاقان سعید مصلحت
چنان دید که غیاث السلطنة والدین بایسنغر بدار السلطنة هراة مراجعت نماید و شاهزاده بر
اشارت علیه از خیلگاه مازندران عنان عزیمت بجانب خراسان معطوف ساخت و بعد از قطع منازل بمقصد
رسید شهر هراة از مقدم همایونش علم مفاخرت بر اوج ثریا بر افراشت **ذکر عزیمت شهریار آفاق بجانب
عراق جهت ادب اهل عناد و نفاق** چون خورشید عالم افروز از خانه برجیس روی بمنزل بهرام نهاد و عالم
فسرده را دیگر باره از نسیم فروردین نظام داد حضرت خاقان سعید از مازندران نهضت نموده بجانب
ری روان شد و چون موکب همایون در دامغان نزول فرمود ایلچی امیر بسطام از سلطانیه رسیده اظهار
اطاعت نمود و راه اطاعت پیمود آنحضرت در جواب فرمود که بر حسن عقیده او اطلاع یافتیم طریقه
آنکه برادر خود نزد ما فرستد تا اعتماد بر سخنش بیشتر بود و فرستاده را عنایت فرموده باز گردانید
و چون رایات فتح آیات بجوار ری رسید جمعی از ملازمان میرزا اسکندر از اصفهان گریخته آمده
معروض داشتند که در حین توجه ما بجانب[?] طایفه از لشکریان عزیمت محاصره ساوه داشتند بیان این
سخن آنست که در زمانی که اردوی اعلا در قشلاق مازندران بود نصرالله صحرایی که حکومت ساوه تعلق
باو داشت کس فرستاده التماس نموده که داروغه بفرستد حضرت خاقان سعید یکی از ملازمان را داروغه[?]
انجانب گردانید و میرزا اسکندر برین حال اطلاع یافته امیر یوسف خلیل و امیر چلپان شاه و عبد الله
پروانچی و سعد الله و غیرهم را از سرداران نامزد ساوه فرمود چون حضرت خاقان سعید ازین قضیه

الکای

یافت فرمان داد تا امیر حسن صوفی ترخان و امیر سید علی ترخان و امیر دولتخواجه اینانق و امیر چهارشنبه
با ده هزار سوار بنصرت و معاونت نصرالله متوجه ساوه شوند و امرا برحسب فرموده عزیمت آن طرف
نمودند و چون سپاه میرزا اسکندر از توجه امرا و قصد و مراد خاقان اعلی مطلع شدند با یکدیگر طرح مشورت
انگنده گفتند که ما جمله بنده و بنده زاده حضرت صاحبقران مغفوریم اگرچه میرزا اسکندر نبیره آنحضرت
است اما بر قول و فعل او اعتماد نیست و این هم معلوم[?] که باین جانب لشکر کشیده فرزند صاحبقران است
و فرزند از نبیره بولایت جد اولی باشد بتخصیص چنین خلف صدق که فرمان فرمای اکثر ربع مسکون است امرا نفاق
چون امثال این سخنان در میان آوردند هر یک دیگری را از خود بخدمت پادشاه هفت کشور راغب …
نمودند که روی بدرگاه عالم پناه نهند و چون یوسف خلیل را که بر وی وثوق نداشتند و با آنکه با جهان ملک در
مخالفت حضرت خاقان سعید موافقت نموده بود گریخته بعراق آمده چنانکه گذشت گرفته بند کردند
و با امرای حضرت شاهرخی پیوستند و هنوز آنحضرت در حدود ری بود که فتحی چنین از امداد بی سعی و
کوشش لشکری روی نمود و چون رایت نصرت شعار سایه وصول بر شهر ری انداخت از جمله منتسبان
میرزا اسکندر امیر بیان و پیر عبدالله پروانچی و سعدالله بشرف بساط بوس سرافراز گشتند و موکب
همایون چون بساوه رسید امیر صوفی ترخان و دیگر امرا با اعیان لشکر میرزا اسکندر رسیدند و یوسف
خلیل را مقید بدرگاه عالم پناه آوردند امرای میرزا اسکندر بانواع تربیت و نوازش اختصاص یافته مراحم
پادشاهانه از سر جرایم یوسف خلیل درگذشت و او زبان تضرع و استکانت بمعذرت گشاده باعتقاد و
اخلاص تمام ملازم رکاب نصرت انتساب گشت و بتلافی ایام گذشته و تدارک مافات مشغول شد و خاقان
ظفر اقتدار در صحرای ساوه میل شکار فرموده بعد از تقدیم مراسم چندان جانور انداختند که در آن دشت
و صحرا ذباب و نسور بدستها از لحوم وحوش و طیور بحضور و سرور گذرانیدند **ذکر وصول رایات ظفر نمون[?]
نشان بحوالی دار الملک اصفهان** چون موکب همایون بحوالی دار الملک اصفهان رسیده بباغ رستم
که در دو فرسخی شهر است نزول فرمود طایفه بر مقتضی بخت بلند چون سیل که در روی نشیب کند سر[?] …
اعلی آوردند و در سلک عبید و خدم انتظام یافتند از انجمله شیخ محمد خویش امیر عباس گریخته بشرف خاکبوس
استسعاد یافت و در عقب او شیخ علی قزاق با سیصد سوار بموکب ظفر قرین پیوست و در مقام …
طایفه از مردم احشام بعرض همایون رسانیدند که چهل خانه ما در بیرون دروازه اصفهان نشسته اند اگر عنایت
فرموده حکم کنند که جمعی از بهادران بنزدیک شهر رفته معاونت کنند ممکن که آن نفر از گرفتاری رهایی
یابند فرمان قضا جریان نفاذ یافت که امیر مضراب و امیر الیاس خواجه و زمره دیگر از ارباب جلادت و
شجاعت متوجه انجانب شوند و احشام باردوی اعلا آرند و دلاوران سپاه منصور مانند برق و باد در
حرکت آمدند و چون قریب بمقصد رسیدند قراولان لشکر میرزا اسکندر که شیران بیشه وغا بودند

دربرابر صف آرای گشتند و هر دو سپاه برجا بنجوی روی در دو آورده میرزا بایقرا چون از
برادر دل بر درد داشت تیغ کین از نیام برکشیده مانند دریای جوشان بر میرزا اسکندر حمله آورد
و امیر جلبانشاه برلاس و لطف الله بیان تمور و خضر خواجه و علیشاه محمد آزاد و دیگر دلاوران
داد مردی و مردانگی دادند اصفهانیان چون دست برد دلاوران سپاه منصور بدانسان مشاهده
نمودند انفعال خود زایل شده پناه بمجادلات بردند سواران خراسان که یکبار انعاقب نمودند و لطف الله
بیرلا ایستاده او را دور نتوانستند کرد اسیر و چند نفر با اخا الغان نجندان جنگ کرد که زخمی صعب
بار رسید و شمشیرش بشکست و آخر الامر اصفهانیان روی از معرکه تافته خراسانیان حشمها را باردو
رسانیدند و میرزا اسکندر در نهایت حال خبر اختلال مردم خود شنیده شرح حال کشتگان و مجروحان
لشکر استماع نمود و حیرت و دهشت بکاخ دماغ او تصاعد نمود و با خواص و مقربان در امر
صلح و جنگ مشورت فرموده رایها بر آن قرار گرفت که حرب کنند و باتفاق بالشکری افزون از
قطرات امطار و اوراق اشجار از شهر بیرون آمد خود دست بجنبش و کوشش برآوردند
هر که ابخت و هبری نکند کوشش و جهد یاوری نکند حضرت خاقان سعید فرمان داد تا طوایف
سپاه روی برزمگاه نهادند و جواب خصم بر تیغ چون آب و خنجر خونریز دادند و میرزا اسکندر چون
چهره فتح و ظفر در آینه شمشیر ملازمان پادشاه هفت کشور ملاحظه کرد و علامات عجز و انکسار
و امارات ضعف و افتقار بر صفحات روزگار خود دید دانست که با کوه دست در کمر زدن و با گردون
ستیزه کردن کار خردمندان نیست لاجرم با گردنکشان عراق روی از معرکه بجیده پراکنده دل و پریشان
خاطر آهنگ جهاد دیوار شهر کرده و اهل خراسان از عقب هزیمتیان رفته در زخم تیغ جماعتی کثیر را
جمعی کثیر را از بدن جدا ساختند و میرزا اسکندر نزدیک بود که دستگیر شود عاقبت بصد گونه مشقت
جانی بتک پا بیرون برده خود را باصفهان رسانید و موکب همایون در ظاهر اصفهان نزول فرموده
در انتقام شیخ درودی از قلعه شهر ابو ابن بدیر بسطام از حصار سلطانیه بایدوی علا رسیدند
و بعنایات مخصوص گشته در سلک دولتخواهان انتظام یافتند و با وجود آنکه اصفهانیان را شکستی
فاحش رسید ناگاه از دروازه بیرون آمده با سه صد سوار فدایی دار آهنگ رزم و پیکار کردند و
امیر الیاس خواجه در برابر رفته بعضی از آن جماعت بقتل رسانیده بقیة السیف گریخته بشهر در آمدند
اما امیر الیاس خواجه زخم صعب خورده و حضرت خاقان سعید فرمود که تواجیان دیوار شهر را بخشها
نموده بر امرا بخش کرده و نصرت لشکر شعار اطراف حصار را احاطه نمودند تا دیگر کسی بجز بیرون نتوانست
آمد **ذکر اطاعت اهل شیراز و تسخیر اصفهان بیمن دولت بی زوال** چون خبر توجه شاه فرخنده
نشان از اصفهان بسمع اهالی شیراز رسید کلوان و اعیان ولایت فارس و شیخ محمد سارق

کدار وغیر

کدار وغیر میرزا اسکندر بود در عواقب امور نظر کرده با یکدیگر گفتند که بسبب لشکر حضرت سعادت
بر دیار اصفهان استیلا خواهد یافت و پیش از آنکه طایفه از سپاه ظفر پناه متوجه ایشان
شوند مارا کسی باید فرستاد و صورت اخلاص و دولتخواهی خویش عرضه کرد تا کار ما بموقع کرده با تسلیم شیخ
بموضع پیش برده و رایها برین قرار گرفته میرزا اسکندر را و اولاد امیر عبد الصمد شیخ یساول و سایر
متعلقان و مخصوصان شاهزاده مشار الیه گرفتند و خطبه و سکه بلقب همایون شاهرخی موشح ساخته
و پیشکشهای سزاوار بدرگاه سپهر بارگاه فلک اقتدار فرستادند تا میرزا اسکندر و پسران امیر عبد الصمد
باردو رسانیدند درین اثنا نوکری از نوکران سلطانشاه چهره که معتمد میرزا اسکندر بود و ضبط برجی که
تعلق باو میداشت ولی نعمت خود را کشته را از راه و باره بیرون نهاده بدرگاه گیتی پناه آمد و هر روز بر
اصفهانیان وهنی تازه و شکستی بی اندازه میرسید و با وجود این حالات تجلد نموده هر صباح از
دروازه بیرون آمده جنگ پیش می آوردند تا مدة محاصره بپنجاه روز کشید درین ایام از اطراف ممالک
اخبار مشوش بمسامع علیه پیوست بخستان که میرزا الغ بیک قاصدی فرستاده معروض داشت که میرزا ابراهیم
احمد اظهار خلاف کرده امیر موسیکا و امیر محمد بابان و امیر علی قوچین را بقتل رسانید و آنحضرت از استماع
این خبر متاثر شده فرمود که حالا فضای عراق پیش نهاد همت عالی است و چون بسمرقند جلال معاودت
نموده باید تدارک کرده شود دیگر نوکر کیخسرو بخشی از شیراز آمده عرضه داشت که امیر لطف الله بیان تمور
و امیر جلبانشاه برلاس خروج خواهد کرد و او را بقتل رسانید با این حرکت تا شایست آنحضرت کیخسرو
بخشی و لطف الله را از آن اعزل فرمود و امیر سید علی ترخان را بحکومت شیراز تعیین نمود و فرمان داد تا ترخان
مشار الیه تحقیق آن کمان بدکنند دیگر از ولایت تستر قاصدان دیگری سلطان دختر سلطان اویس
آمده اظهار اطاعت و عجز نمودند و آنحضرت ایشان را بنواخته باز گردانید دیگر در وقت عزیمت بمحاصره اصفهان
عبدالله پروانچی و علی درویش برحسب فرمان متوجه کاشان شده بودند و ایشان آن ولایت را بحوالی
ضبط نموده و ایل و الوس را در مقام اطاعت و انقیاد آورده عرضه داشتی درین باب بپایه سریر
اعلی فرستادند درین اثنا محاصره اصفهان بسمع خاقان کشورستان رسید که میرزا اسکندر از
کردار خود پشیمانست و داعیه آن دارد که دیگر بار خطبه و سکه را بنام نامی و القاب گرامی آنحضرت
آرایش دهد این خبر ملایم مزاج پادشاه هفت کشور افتاده چه میخواست که بهار زعفران عزیمت بجانب
دار السلطنت هراة منعطف گرداند تا صله رحم بجای آورده شاهزاده را مستاصل نکرده آنده و
خدمتکاران قدیم و عموم رعایا از آن دیار پایمال حوادث روزگار نگردانند بجهت تاکید این معنی مولانا
غیاث الدین سمنانی را که بفضیلت و تقوی اتصاف داشت بشهر فرستاد تا میرزا اسکندر بر مصالحه
راسخ سازد و با او بگوید که رضای پادشاه بصلح و نظر بر صلاح طرفین است مولانا غیاث الدین بشهر

سمنانی را که بفضیلت و تقوی اتصاف داشت بشهر فرستاد تا میرزا اسکندر بر خلاف متوقع از
وحشت و خشونت و مذمت و منقصت و تندگویی و درشت خویی دقیقه مهمل نگذاشت مولانا
غیاث الدین بشهر در آمده بمیرزا اسکندر بار امده انچه شنیده بود معروض داشت حضرت خاقان
سعید معلوم فرمایند که میرزا اسکندر فرستاده قاضی سمنانی را حمل بر عجز و فتور کرده لاجرم بر جنگ قرار
داد که هم اصفهانیان و مخالفان را جز تیغ خونریز جیل ننهد و بعیز بتی دیگری بسفارت نفرستند و بعد
از چند روز میرزا اسکندر توکل قرقرا که منصب امیر الامرایی داشت با دو سه سر اسب پیش حضرت
خاقان سعید فرستاد التماس نمود که انحضرت عود فرمایند تا من بخدمت رسم شهریار داد که فرمود که اگر
فرزند اسکندر پیش ما اید او را گرامی داریم و اگر بطرف یزد و همدان رود هیچکس متعرض او نخواهد شد
قاصد او رفته و خبر رسانیده حقیقتش راضی نشد و همچنین بر تمرد و استکبار خود پیش مصر بود و هر روز
بپا العز بعین جنگ و محاربه روی مینمود اگر سپاه نصرت شعار بعد از سعی و کوشش بسیار بر بالای دیوار
می امدند اصفهانیان بزخم ناوک دلدوز ایشان را از انجا دور میکردند چون مدت محاصره بتمادی شد
حضرت خاقان سعید همگی همت بر تسخیر اصفهان مصروف داشته اعلام ظفر پیکر برافراشت و در
بامداد ثانی جمادی الاول که غره جبهه دولت بود فرمان داد که سپاه فیروزی نشان بهیات اجتماعی
روی جلالت باستیصال مخالفان نهند بهادران و دلاوران جوشان و خروشان از زمین و بساط در
حرکت امدند و از نعرهای دعر کوس غلغله در زمین افتاده نعره بر دلان باوج ثریا و قمر جوزا
رسید و از شهر لشکری اراسته در غایت کثرت بیرون امدند و از استعمال تیر و کمان و سیف
و سنان مهم بدست و گریبان رسید از دونا اسب سیاهان ارواح و اشباح بر ضحی صلاح تفرقه در
داد از بسیاری کشته نفس بر سواری راه بیرون امدن سدا کرده عاقبت نسیم فتح و ظفر بر اعلام
سعادت فرجام خاقان هفت اقلیم وزیدن اغاز نهاد و دایره دولت مخالفان منخفض و منکر گشت
سپاه منصور نردبانها نهاده بر بالا دیوار امدند و میرزا اسکندر با مقربان و خواص خویش روی بر
قلعه اورد و دو روزگار بموافقت بخت اهل خلاف لباس ظلام پوشیده بهادران روشن ضمیر بر سر
دیوار تا روز مشاعل برافروخته انتظار طلوع افتاب میبردند و دران شب امیر عبدالصمد کوکبچه
بموکب همایون پیوست و از وقوع این حادثه عنان تمالک و تماسک از دست میرزا اسکندر بیرون
رفت و قرین صد گوهر حزن در بستانی قلعه را گذاشته و سالک و مسالک را کان لم یکن انگاشته از
تیغ تیز روی بوادی گریز نهادند و لشکریان دست بغارت و تاراج بر اورده چندان جواهر و
نقود و اوانی و سیم و زر و لطایف اقمشه و نفایس اسب و جبا بدست ایشان افتاد که
رسم اندوه و نیاز از میان برخاست حضرت خاقان سعید فتح نامها بممالک ماوراء النهر و ترکستان

و کابل و زابل و غزنین و قندهار و هندوستان و خوارزم و خراسان و طبرستان ارسال نمود
شکر الهی و سپاس غیر متناهی بتقدیم رسانید و میرزا اسکندر چون عروس مملکت را طلاق
داد بر وجهی که رجوع ممکن نبود از قلعه بیرون رفت طایفه او را تعاقب نمودند و حضرتش را گرفته بدرگاه
عالم پناه رسانیدند و چون او را بمجلس همایون در اوردند امرا و ارکان دولت زبان سوال بر گشادند
و هر چند ازو سخنان پرسیدند از غایت انفعال و شرمندگی مجال جواب نداشت و دهشت مستولی
گشته سر بخجالت در پیش افکنده اما بادشاهانه ملاحظه صله رحم نموده او را برادرش میرزا رستم سپرد
که شاید که شفقت اخوت مرعی دارد و تلافی خود معامله دیگر پیش اورد و زمانه نقش دیگر بر اب زد چه
میرزا رستم فرمود که بی لبث و درنگ جهان بین میرزا اسکندر بمیل انتقام اسیب رسانیدند هر که
این واقعه را شنید جویهای خون از فواره دیده روان کرد و بگوش هر که این خبر رسید بمفارقت
نور باصره خویش رضا داد مدت سلطنت ان شاهزاده عالیمقام باختتام انجامید و دور خلافت
او سر بخلافت کشید یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید ذکر انجرام امور ربع نصفه و وداد هم
ترتیب مملکت محمد بادشاه ایدکا بعد از انکه چنین فتحی بین که طراز فتوحات سلاطین کامکار تواند
بود روی نمود حضرت خاقان سعید لشکریان را از غارت و تاراج منع فرمود و ظل مرحمت و
احسان بر سر اهل اصفهان گسترانید و همه را در حریم امن و امان ماوی داد و ثلث مال ان سال
بایشان بخشید و صد هزار دینار کبکی که نذر زیارات متبرکه فرموده بود بفقرا و ارباب احتیاج رسانید
و بضبط ممالک و حفظ مسالک قیام نموده بعضی از لشکریان را رخصت داد که بخراسان روند و
خزاین خاصه را که مشحون بود بزواهر و جواهر و اوانی زر و سیم و اسلحه هندی و مصری و چینیهای
فغفوری و مسکوکات نقره و طلا روانه دار السلطنت هراة گردانید چون میرزا رستم مدتی
دیر باز در ماوراء النهر و خراسان اثار اخلاص و جانسپاری بظهور رسانیده بود و سالها حکومت
بعضی از عراق عجم کرده بادشاه دوست نواز زمام ولایت اصفهان در قبضه اختیار او نهاد
و او مجددا بر سریر حکومت و امارت متمکن گشت و نسبت با رعایا و سایر خلایق طریق رافت و معدلت
پیش گرفت و جرایم بعضی مجرمان را که پیش ازین از ایشان صادر شده بود نابود انگاشت و رعیت
که از جور و بیداد متفرق و پراکنده شده بودند از صیت معدلت او روی باوطان خود نهادند و
میرزا رستم تا در قید حیات بود حکومت اصفهان تعلق بدیوان او میداشت و همچنین انحضرت نظر
عنایت و عاطفت بر حال میرزا بایقرا که در ریعان جوانی سر امد میدان بردلی بود و در ناصیه همایونش
عادة مردانگی و علامات فرزانگی مشاهده می افتاد انداخت و حکومت ولایت همدان و قلاع رود حرد
نهادند و تمامت لرستان را بانجناب تفویض فرمود و مجموع این مملکت را برسم سیورغال باو ارزانی

داشت و حقوقش را با انصاف و انتصاف وصیت کرده و شاهزاده متقبل شده بسر ولایت
خود رفت و ایالت مملکت ری بمیرزا اجل بن میرزا خلیل سلطان بن میرزا امیرانشاه داد و
حکومت دیار قم بامیرزاده سعد وقاص که هر یک ثمره شجره سلطنت و جهانبانی بودند تفویض
فرموده حاصل کرد و انملکت را بر اخراجات ملازمان شاهزادگان مذکور باز گذاشت **ذکر توجه**
رایات نصرت آیات پادشاه ممالک بجانب شیراز و تفویض آن مملکت بمیرزا ابو الفتح ابرهیم سلطان
چون خاطر خطیر خسرو جهانگیر از تنسیق مهمات ممالک عراق فراغت یافت عنان عزیمت
بجانب ولایت فارس تافت و فرزند ارجمند خویش میرزا ابرهیم سلطانرا بضبط اغرق باز داشت
و چون ماهچه طوق ظفر نگار از افق شیراز طالع شد همای عنایت بر سر ساکنان آن دیار که پیش ازین
بجذبات لایقه توسل بدرگاه عالم پناه جسته بودند سایه عاطفت انداخت و حکام لرستان و
شولستان و دیگر اعیان و سرداران با دودی فرخنده نشان تافته پیشانی خضوع و اطاعت
بر زمین عبودیت نهادند و بعنایات بیکران اختصاص یافته رایات افتخار را بآسمان رسانیدند
و فوجی کامکار رفیع مقدار امیر مضراب بهادر بایالت آن ولایت موسوم گشت و مقرر چنان
شد که ده هزار سوار نامدار ملازم او باشند و درین ولا امیر شاه الیه بعارضه مرضی ممتحن گردید
و بعد از چند روز مرغ روح بلند پروازش از قفص کالبد بکنگره عرش در طیران آمد و حضرت
خاقان سعید بازماندگان او را نواخته میرزا ابرهیم سلطان را طلب فرمود و آن سعادتمند را بر
ضبط مملکت و حکومت فارس و توابع و لواحق تعیین نمود و رتق و فتق مهمات آن دیار را از کلی
و جزوی و ملکی و حواله برای رزین و فکر دوربین او کرد و فرمود که استدامت دولت موقوف بر
مقادیر عبید و صدم است تا رعایت آن جماعت فراخور حال هر یک بتقدیم رسانیده اید و
استقامت مملکت منوط و مربوط بر ملاحظه امور جمهور و استحکام حدود ثغور و هر چند شاه
زاده بنابر قابلیتی که در جبلت همایونش مذکور بود در تنسیق امور شرعی و ملکی احتیاج بمرشدی
نداشت این معنی آنحضرت بیش میدانست اما شفقت پدری باعث بر آن شد که کلمه چند در باب
جهانگیری و جهانبانی بر زبان گوهر فشان بگذرانید که جای آن داشت که پیر دبیر فلک بقلم زر
بر صفحه خورشید نگارد فی الجمله شاهزاده جوانبخت زمین خدمت بوسیده قبول نمود که از مقتضای
وصایا ارجمند سر موی تجاوز جایز ندارد و بر انبساط و اهتزاز بحکومت شیراز اشتغال نمود اعیان
ولایت فارس چون مخایل کیاست و فراست دولت و اقبال و بزرگی و جلال در ناصیه شاهزاده
قرار گرفته دست دریا موهبت بگشاد و بارگاه سپهر احتشام او مرجع و ملاذ خاص و عام گشت
و صیت مناقب اخلاق پسندیده و اوصاف مرضیه او در اقطار و امصار عالم بالوف زبانی

اشهار

اشتهار یافت القصه چون حضرت خاقان سعید خاطر اشرف از ضبط ممالک فارس و عراق
جمع فرمود عنان دولت و سعادت بصوب خراسان انعطاف داد و از تختگاه فارس بدار العباده
یزد آمد و از آنجا براه بیابان معتبشان روان شده مراحل طی کرده در بیست و دوم رجب بدار السلطنه
هراة نزول فرمود و سرداران اطراف و گردنکشان اکناف روی بدرگاه عالم پناه نهادند از انجمله
امیر بسطام جاگیر که از عظماء امراء عراق عجم بود و تاج الدوله برادر کیومرث از رستمدار و نصر الله
صحرایی از ساوه و شاه اویس پسر سلطان نواجی از غزنین و غیر هم بدار السلطنه هراة آمده از
موائد انعام و احسان حضرت خاقان محظوظ و بهره ور گشتند **ذکر بعضی از قضایاء ماوراء النهر**
و ترکستان و تشریف آوردن میرزا الغ بیک بعد از معاودت آنحضرت جناب میرزا الغ بیک از سمرقند
ایلچی فرستاده میرزا امیرک احمد را طلب داشت و او توهم نموده گفت که بنده و دولتخواهم اما از مزاج
میرزا الغ بیک ترسانم اگر از توجه بخفته توقفی واقع شود معذور خواهم بود میرزا الغ بیک امیر
بایزید پروانچی را که مقرب و معتمد او بود باندکان پیش میرزا امیرک احمد روانه ساخت و پیغام داد که سخن
بایزید سخن منست هر چند که خواهد با او در میان آورد تا بدان وفا نماید امیر بایزید باندکان پیش او
رسید و هر چند سعی نمود بجایی نرسید اما وعده کرد که بعد از چند روز پسر خود بخفته فرستد امیر
بایزید بازگشت و آن ماجرا عرض داشت و آن وعده هم بر نیامد و جناب الغ بیگی بجانب
اندکان عزیمت نمود و میرزا امیرک احمد قلاع آن حدود را محکم ساخته خود پناه بکوههای صعب المسالک
برد و میرزا الغ بیک قلعه اخسی را که حصین ترین قلاع او بود محاصره کرده مسخر گردانید و اموال فراوان
بدست لشکریان افتاد و کوتوالی قلعه بنایبه بکاول داده بطرف اندکان روان شد و چون بدانجا
رسید شنید که میرزا امیرک احمد بکوههای دور دست رفته و وصول باو ممکن نیست لاجرم رایت معاودت
برافراخت و چون میرزا امیرک احمد از بازگشتن آنجناب خبر یافت با لشکر معمول که بعد از آن آمده بودند
عازم اندکان شد امیر موسیکا و امیر محمد تابان و امیر علی توجین و دیگر سرداران باهنگ جنگ
از اندکان بیرون آمدند و بحوالی اوش رسیده چون از حال یاغی خبری بتحقیق نداشتند بی احتیاط
منزلی نزول کردند و از شرایط حزم غافل ماندند و میرزا امیرک احمد از ایشان خبر داشت ناگه بر سر
لشکر اندکان تاخت و امراء مذکور و دیگر بهادران را بقتل آورد و امیر رستم پسر امیر سلیمان شاه جنگ
کان باندکان در آمد و میرزا امیرک احمد گرفته بولایت خویش بازگشتند و چون خبر معاودت حضرت
خاقان سعید بسمع میرزا الغ بیک رسید از سمرقند بیرون آمده عازم خراسان شد و بعد از قطع
منازل بدار السلطنه هراة تشریف آورده بسعادت دستبوس حضرت خاقان سعید مشرف گردید
و آنحضرت انواع عطوفت و عنایت درباره سعادتمند خویش ارزانی داشت و درین اثنا بر نواقاب

غایت واهتمام حضرت خاقان سعید بر وجنات روزگار دهر سپهر خلافت غیاث السلطنة والدین
میرزا بایسنغر یافت وولایت طوس ومشهد وابیورد وسلقان وجرمغان وخبوشان ونسا وباورد
واسترآباد وشاسمان وکبود جامه مع مضافات ومنسوبات بدیوان او باز گشت واین ولایت را بر
نواب شاهزاده مشار الیه مسلم داشت ودر سنه ثمان وعشرین وثمانمائه فرمان قضا جریان نفاذ
یافت که قلعه اختیار الدین ملک فخر الدین متصل بباره شمال شهر هرات را ساخته بود وحضرت
صاحبقران مخرب آن فرمان داده بحال عمارت آورند وبموجب نسخه هفتصد هزار مرد انجا کار
کردند باتمام رسید والعهدة علی الراوی ذکر فرستادن خاقان عالیشان ایلچی بتدبیر میرزا امیرک
احمد بجانب ترکان وآمدن ایلچی بطلب قلعه سلطانیه در رحش قرا یوسف ترکمان
چون میرزا امیرک احمد را اکثر چنانچه مذکور شد توهم زیاده گشت عزم کاشغر نمود که از انجا
پیش مغولان رود حضرت خاقان سعید خبر عزیمت او شنیده توکل نام نوکرش را باستمالت نامه
بخدمت وی فرستاد بر منوال که اطال الله تعالی بقاءه فی خلود السعادات الابدیه وحصول الامانی
المرجیه وفور سلام وتحیت که نسایم آن از محض فیض اشتیاق باشد ورياض نفحات حضاوه که زمر
زینت مهر یافت وعلی بحلیه جاه والی تأمل نماید همگی خاطر خطیر وجلگی ضمیر منیر متعلق احوال
شناسد اشتیاق واراده ملاقات عزیز فرزند عمی فی الحد محصور کند توفیق رفیق ثلاث فی
معقود ملتبس شاریهم ربیع الاول از دار السلطنه هراة انفاذ می یابد که شکر مواهب یزدانی را
لله الحمد والمنه چنین استماع میرود که میان او وفرزند الغ بیک بجهت سخنان نامعتبر اهل فساد
که متضمن تشویش بلاد وعباد باشد دوری بود واین خبر در مملکت عراق بما رسید وبسبب بعد مسافت
بتدارک آن نپرداختیم وچون بدار السلطنه هراة رسیدیم شنیدیم که آن فرزند عازم مغولستان
بغایت بدیع وغریب نمود چه کمال اشفاق اعجاب نسبت ببرادران وفرزندان من المهد الی العهد
معلوم دارد وثوق کامل واعتماد شامل انکه انرا استظهار تمام متوجه شود تا بنا بر مهر فرزندی
کالجبال الراسیات ثابت باشد واین صورة از دوری صله رحم وغمخواری سیما آن رفع اتحادات
تکلف وتصلف وحمل شایبه مکر وحقد خالی است چیزی که ملازم آن شاید متوهم شده آن فرزند
را مانع آید که حرکات ناشایست از ایشان اختیارا واضطرارا صادر شده بمجموع قوم این بادد
که جو بنده همه را عفو فرمودیم الماضی لایذکر حقا ثم حقا که همه را در پناه رأفت ماوی خواهیم داد والتوفیق
من الله المنان عزت جو خود باقی باد ودر خلال این احوال امیر قرا یوسف از خواص ومقربان
خویش پیر شاه نامی که بعقل وکیاست وفهم وفراست وحسن تدبیر ولطف تقریر در ولایت آذربایجان
میان خواص وعوام اشتهار تمام داشت بدرگاه عالم پناه فرستاده وبوسیله امراء کبار مکتوبی که مراد

او بود بعرض رسانید مضمون آنکه اگر حضرت خاقان سعید قلعه سلطانیه باین جانب ارزانی دارد
انجاز وظیفه اخلاص ودولتخواهی باشد بتقدیم رسانم آنحضرت در جواب فرمود که علامت راستی
سخن قرا یوسف آنست که یکی از پسران خود را پیش ما فرستد وچون بدین خدمت قیام نماید ما سلطان
آن دیار تا بقلعه سلطانیه بدو مسلم داریم وایلچی را نوازش فرموده باز گردانید ومقارن این خبر رسید
که میرزا ایجل که حضرت خاقان سعید بعد از فتح ممالک فارس وعراق او را بحکومت ری تعیین نموده
بود بعارضه چند روزه در گذشت دریغا کان شاه مقبل نماند دریغا که شهزاده ایجل نماند
حضرت خاقان سعید از واقعه میرزا ایجل پریشان دل ودلگرفته خاطر شد وبجای او میرزا الیکر را
بضبط ری فرستاد وامیر یوسف خواجه وامیر غیاث الدین وامیر عجب شیر مقرر شدند که در حدود
آن ولایت باشند چون خبر توجه امیر قرا یوسف بجانب سلطانیه مسموع پادشاه جم جاه گشت
میرزا ابراهیم سلطان وامیر جهانشاه را با جمعیت تومنات از استراباد فرستاد که با امیر الیاس خواجه ملحق
شده متوجه جانب ری گردند وباتفاق امرا که دران حدود اند اگر قرا یوسف متعرض ممالک محروسه
کند بمقابل او در آمده مانع شوند وامرا بامتثال مبادرت نموده بمقتضی فرمان بجای آوردند
ذکر استیلا واستعلاء امیر قرا یوسف بر اران وآذربایجان ومضافات شیروانات ومحاربه او وشیخ
ابراهیم والی شروان وانهزام ترکمانان وگرفتاری پادشاه ایشان
بعد از کشته شدن سلطان احمد جلایر امیر قرا یوسف را آثار استبداد واستقلال برافروخت ودر
داران وگردنکشان سرکوب دستی دردزید بغایت در سیورغال او ودر دیوان کارکنان وافران سر
افراز ساخت موید این مقال آنکه امیر بابا حاجی که از دوری که ملازم امیرزاده ابابکر بود وتوتی تا جهاد
فرمجی بر زبر فت وغارت میکرد وبر انواع جرات وجسارت دیگر اقدام مینمود آخر الامر پیش قرا
کس فرستاد که من از سر اخلاص پیش تو می آیم قرا یوسف گفت همین از غایت مرحبا که وی را دولت
که او فکر کرده است اگر بابا حاجی در دعوی خویش صادق است من او را بنوعی تربیت کنم که آثار آن
بر اقطار بلاد وامصار رسد ومردی ومردمی خود را بر عالمیان ظاهر گردانم وفرستاده او را نوازش باز
گردانید وبابا حاجی بی توقف با برادران وفرزندان وملازمان بخدمت امیر قرا یوسف شتافت
امیر قرا یوسف مقدم ایشان گرامی داشته وهمه را اسب وزر وجامه انعام فرموده بابا حاجی وبرادران
وفرزندان او را طویهای عظیم داد ودر مجلس خاص ایاغ گرفت وقلعه کاوردارا با توابع ولواحق
ششصد قریه ودر قصه دیگر بهم سیورغال برادر زادگی داشت وحکم کرد که بابا حاجی مادام که در اردو
باشد در دیوان مهر زند وبی استصواب ارکان دولت هیچ مهمی فیصل نهد امراء هر چند در این
سخنان گفتند دیگر عنایات که تفصیل آن تطویلی دارد شامل حال بابا حاجی وبرادرش حاجی محمد

و متعلقان او شد القصه در ان زمان که سلطان احمد جلایر بقصد قرایوسف متوجه تبریز شده
بود از امیر شیخ ابرهیم شروانی استمداد نمود و چون میان ایشان اساس دوستی موکد بود شیخ ابرهیم
شروانی استمداد نمود و چون میان ایشان اساس دوستی موکد بود شیخ ابرهیم پسر خود کیومرث را
با جوقی بخدمت سلطان احمد فرستاد و شروانیان در روز جنگ قریب بر تبریز رسیده فرود امدند
تا زمانی از ربع و هفت راه براسایند اتفاقا طایفه از ترکمه که بجنگ رفته بودند و از برای جو دی تنبع خود
شکسته و بقتول کیومرث رسیده دیدند که فرقه بفراغ بال نشسته اند و اسبان را بعلف رها کرده
ترکمانان شمشیر کشیده بدر خرگاه کیومرث رفتند و خرگاه او را در هم شکسته خودش را بگرفتند و مردم
دیگر ترکمان اتفاق نموده اردوی کیومرث را غارت کردند و اموال فراوان بدست ایشان افتاد و در
تراکمه کیومرث را مقید ساخته پیش قرایوسف بردند و چون کرمش و الوغ به امیر شیخ ابرهیم رسید رسول
چرب زبان با تحف و هدایای فراوان پیش قرایوسف فرستاد و در اطلاق کیومرث شفاعت نمود و
متقبل شد که اگر پسرش بسلامت باو رسد مبلغی خطیر ارسال نماید امیر قرایوسف نخست زبان عتاب
برگشاد که مملکت شروان در جوار تبریز واقع شده و امیر شیخ ابرهیم با والی بغداد محبت و صداقت بورزد
و با حاکم تبریز در مقام مخالفت و عداوت می اید این صورت باری در نظر عقل اکنون ممالک اذربایجان
مع مضافات و عراق عرب و دیار بکر در تصرف ماست می باید که امیر شیخ ابرهیم با ما یکدل و یکجهت
باشد و بواسطه مروت و انسانیتی که در جبلت ما مرکوز است فرزند عزیز او را حسب دلخواه او
بجانب شروان گسیل میکنیم امیر شیخ ابرهیم نیز باید که از مخالفت ما محترز و متجنب باشد و طریق مصافات
و موالات مسلوک دارد و امیر قرایوسف بعد از انکه انچه در خاطر داشت با ایلچی شروان گفت بند از
پای کیومرث برداشته او را بتشریفات فاخر نواخت و رسول را نیز بصلات و عطایا سرافراز ساخته هر دو
را رخصت انصراف داد و چون چند گاه برین قضیه بگذشت قرایوسف شنید که میرزا اسکندر از اصفهان
با لشکر اراسته بیرون امده است و داعیه ان دارد که متعرض ولایت اذربایجان گردد لاجرم او نیز از تبریز
نهضت نموده بسلطانیه رسید و بواسطه رصانت قلعه انجا دست نیافت لیکن اتش نهب و غارت
در ان حدود و نواحی زد و از انجا چون بحوالی همدان امد اکثر لشکر ترکمان بیمار شدند و قرایوسف
بتبریز برگشت بنابرین العود احمد خوانده عنان مراجعت بجانب تبریز منعطف گردانید و چون بابه
وصول بمقصد انداخت شنید که امیر شیخ ابرهیم والی شروان توجهی بجانب گنجه راه داده و فرزند
خود کیومرث را بعلت انکه محبت و دوستی قرایوسف در خاطر او راسخ است بقتل اورده و حزبی
انبوه از ولایت شروان جمع کرده و برادر سیدی علی شکی را با خود متفق ساخته است و کوستندیل
حاکم گرجستان با ده هزار سوار برو پیوسته بعزم جنگ پیش امده است و امیر قرایوسف بتعجیل از

فتوحات

روزگار وجود ندانست و بر احضار لشکرها فرمان داد و باطراف خبر فرستاد که هر که با ما یکدل و یکجهت
است باید که درین معرکه حاضر شود و امیر قرایوسف در ان زمستان متوجه جانب قراباغ شد و حکم
شد که با حاجی راه اردبیل را محافظت نماید و از ان حدود باخبر باشد و لشکریان اران و ارس
بار دیگر با امیر قرایوسف پیوستند و سپاه قرمان نخجوان نیز باو ملحق شدند و قرامان از مردم خود
هشتاد هزار سوار جمع کرده برسم منقلای روان شدند و قرایوسف با لشکری فزون از مور و ملخ از
عقب قرامان در حرکت امدند و امیر شیخ ابرهیم با عظما و امرا و سرداران حدود بر کنار اب کر خیمه اقامت
زده بود چون ترکمانان در مقابل ایشان رسیدند بی تحاشی از اب بگذشت و قرامان و خواهرزادگان
بسطام بیان یورت یاغی در امدند شروانیان کنجه ملک گرج با اذناوران پای ثبات فشردند قرایوسف
که ان حال مشاهده کرد فی الحال بر سر ایشان تاخت و گرجیان در میان گرفته اکثر انها را بقتل
اوردند و ملک گرجستان گرفتار گشت و بعضی سرداران روی بگریز اوردند و درین حال امیر شیخ ابرهیم
خواست که اسب خود را از خندق که پیرامون اردوی کنده بودند بجهاند در رکب بیفتاد و دست او
بشکست و ترکمانی مجهول بر او رسیده اسب و جامه اش بستد و امیر شیخ ابرهیم از صعوبت درد دست
حال خود با ترکمانی گفت و ان شخص توطئه در کردن والی شروان کرد و او را پیش قرایوسف برد و فرزندان
او مثل غضنفر و اسد اسمعیل خلیل منوچهر و عبدالرحمن و سیف الله و ارکان دولت وی چون قاضی بایزید
و امیر هوشنگ با اولاد اسیر و دستگیر کردند و همچنین کوبنده رنجم و دیگر ملازمان شروانشاه را گرفته پیش
امیر قرایوسف اوردند و انجا اصول و اعیان بودند برحسب فرمان مقید شدند چون عامه لشکر
شروان در ان جنگ زیاده جلادتی نموده بودند قرایوسف حکم کرد که ایشان را بعرض رسانند و مردم
گرجستان که گرفتار شده بودند همه را بقتل رسانیدند و ملک گرج را در مجلس حاضر ساختند و چون از
بشره او اثار قهر و تمرد و غضب مشاهده کردند بر بداق یکضرب تبر بوی زد و قرایوسف بکضرب دیگر هم
او را باتمام رسانید و قرایوسف شیخ ابرهیم و اولاد و اتباع او را مقید و مغلول به تبریز برد و چون اهالی
تبریز از والی شروان شاکر و راضی بودند هر یک از ایشان که در مجلس قرایوسف رایی داشت کوکبه
حسن معاش او بعرض برسانید و امیر شیخ ابرهیم پادشاهی شیرین سخن و عیاش بود و بصحبت ارباب حسن
ملاحت میل تمام داشت و پیوسته کلمات دلربایانه از وی با امیر قرایوسف برسانیدند و چند نوبت امیر
شیخ ابرهیم کسان بخدمتش فرستاده او را باموال جزیل وعده داد و امیر قرایوسف مردی صاحب کرم و
مروت و ساده دل بود و از سر جرایم عظیم بسهولت میگذشت امیر شیخ ابرهیم از در تملق و عذرخواهی در
امده که دوره قرایوسف بصفا بتبدیل یافت و امیر شیخ ابرهیم اموالی که از زمان یزدجرد بن شهریار در خزانه
ابا و اجداد او موجود بود فرمود تا از قلاع بیرون اوردند همه را فدای نفس و عوض خون خویش کرد و قرایوسف

درمقام عنایة آمده گفت با وجود آنکه از امیر شیخ ابرهیم انواع حرکات ناشایست نسبت بدولت ما صادر شده او را بحکومت شروان دوان ساختیم هر آینه صیت مردی و مروت و کرم و احسان ما در اقطار آفاق انتشار یابد و حسن اشفاق و مکارم اخلاق ما بر عالمیان روشن گردد و این سخن را قرا یوسف در مجلس خاص با ارباب اختصاص میگفت و مقارن این حال کسی این سخنان را بامیر شیخ ابرهیم بعرض رسانید که خونش میگوید که دست من بسیار درد میکند اگرچه از فیض فضل الهی کام این بنده خاکی حاصل نیامد شاید که وجع اندکی تسکین یابد بیت اگر شراب خوری جرعهٔ فشان بر خاک ∘ از آن گناه که نفعی رسد بغیر چه باک ∘ و این شخص امیر قرا اتابک بر یداق بود که امیر شیخ ابرهیم را نگاه میداشت قرا یوسف فرمود که او را بمجلس حاضر سازند و چون والی شروان در آمد ارباب حسن و جوانان ساده عذار بموجب فرموده او را ایاغ دادند و امیر شیخ ابرهیم چندان کلمات دلپذیر بر زبان آورد که قرا یوسف شیفته او شد و هم دران مجلس فرمود که سلاح پایش برگرفتند و او را پهلوی خود بنشاند امیر یوسف پیر بداق نیز طلب کرد و او در جب فرمان آمده امیر شیخ ابرهیم را کاسه داد و در اثنا اخی قصاب و اصول و اعیان تبریز نثارها آورده با امیر قرا یوسف ملاقات کردند و گفتند که هرچه امیر شیخ ابرهیم از نواب دیوان قبول کرده است ما متضمن می‌شویم که از ادا نمائیم مشروط بانکه حکم شود که ارباب حوالات در عوض زر اجناس بگیرند و امیر شیخ ابرهیم مبلغ هزار و دویست تومان عراقی قبول کرده بود و قرا یوسف ملتمس ایشان مبذول داشت و روز دیگر بر حکومت امیر شیخ ابرهیم نشانی نوشتند مضمون آنکه ما حکومت ولایت شروان را از حدود شکی تا دربند باب الابواب ان بلاد و بقاع و قلاع بدستوری که امیر شیخ ابرهیم متصرف بود بدو ارزانی داشتیم می باید که هیچ آفریده دران ولایت بخلاف حکم دخل نکند و امیر شیخ ابرهیم داروغگان و ضابطان بولایت شروان فرستاد و از دیوان قرا یوسف بر واقر براحی قصاب وجوهی که ضمان شده بودند می نوشتند و ایشان در خوف و اقمشه بمحصلان میدادند و برات بجنس پیش امیر شیخ ابرهیم می بردند و نوشتها از او بر بال مملکت شروان میستانند و در اندک زمانی آن وجه ادا شد و امیر شیخ ابرهیم در زمستان حریف و انیس قرا یوسف بود و چون فصل بهار رسید رخصت یافته بجانب ولایت خود متوجه گشت

ذکر نهضت امیرزاده سعد وقاص از بلده قم در تبریز او پیش قرا یوسف باغوای جمعی مردم مفسد

در عاشر ربیع سنه ثمان عشر و ثمانمایه عزیمت داشت میرزا سعد وقاص از جانب قم بپایه سریر اعلی خاقانی رسید مضمون آنکه امیر بسطام جاگیر توجه قرا یوسف بجانب سلطانیه شنیده و بسر چند را در آنجا گذاشته پیش بنده آمده و او را گوشه مضبوط نگاه داشته ام هرچه حکم شود عمل نمایم این خبر بر مزاج اشرف گران آمده فرمود که بسطام تربیت کرده ما است چون دشمن قصد او کرده پناه بولایت ما آورده میرزا را لازمست که با مال و لشکر مدد او کند و جید او در نظر عقل نهایة بدیع می نماید که نوشته ما باو رسد بی توقف بسطام را مطلق العنان گرداند و بواجبی رعایة

کند

کند و سفر وشد که او وسر تواچی پیش میرزا سعد وقاص ورود و در اثنا طایفه از مردم مفسد بی عاقبت با شاهزاده گفتند که پیشکشی مثل بسطام داری هیچ بر از آن نیست که بخدمت قرا یوسف روی و رای بر معارج سروری و مهتری نهی و از مدة العمر از تو ممنون خواهد بود و میرزا سعد وقاص بسخن آن جماعت فریفته شد و قتلغ خواجه را بضبط و نسق امور قم گذاشت و بسطام را گرفته با سه هزار سوار قدم در بیابان ادبار نهاد و چون بمقصد رسید امیر قرا یوسف شرایط اعزاز و احترام بجای آورده با شاهزاده گفت نظم نوبری بسوی جن آمدی ∘ سوی خانهٔ خویشتن آمدی ∘ و با سفطها میرزا سعد وقاص را قرا یوسف طمع در ولایت عراق عجم کرده بسطام را که نگاه داشته تربیت فرمود و شاهزاده در آنجا سبیل اقامت فرموده و قرا یوسف پسر امیر بسطام را بجانب قم روان ساخت تا حرم محترم میرزا سعد وقاص را با دیگر اتباع بجانب او رسانند و چون شاهزاده آقا بیکی بنت میرزا امیرانشاه که بانوی عاقله بود شنید که اخی فرج نزدیک رسید و با خود اندیشید که سعد وقاص غلط فاحش کرد که پناه بدشمن این خاندان برد اگر مرا با بجانب روم ناگاه برد اگر قصد او کنند حال ما در میان مردم بیگانه بکجا رسد و تدبیری در خاطر گذرانیده نوکران خود را مکمل ساخت و چون ترکمانان رسیدند همه را بگرفت وجوهی که بنابر تحریک ایشان میرزا سعد وقاص روی در بادیه هجران نهاده بود بقتل رسانید و در پس آن معنی از صحوب نوکر خود سرزادی پیش حضرت خاقان سعید فرستاد و بحضرت مهد علیا در این امر تحسین بسیار فرموده و میرزا در ارا رعایة نموده شرف بلخ که میرزا رستم را همراه او ساخت و باستمالت روانه قم کرداند

ذکر مخالفت میرزا بایقرا به تحریک میرزا اسکندر و قتل میرزا اسکندر بفرمودهٔ دیگر برادر

چون میرزا رستم برادر خود میرزا اسکندر را میل کشید حضرت خاقان سعید او میرزا را ببرادر کوچک او بایقرا سپرد تا در ظل شفقت وی مأوی داده از حال وی نیک باخبر باشد و میرزا اسکندر با وجود آن واقعه که او را روی نموده بود پیوسته با خود خیال تغییر مملکت می بست و در مقام فتنه انگیزی قدم می نهاد و چون بواسطه رفتن میرزا سعد وقاص بجانب یاغی مملکت قم و کاشان تا حدود همدان بهم بر آمد میرزا اسکندر فرصت غنیمت شمرده با برادر خود میرزا بایقرا گفت که بعد از این درین سرحد اقامت ممکن و مقصود نیست چه لحظه فلحظه میرزا سعد وقاص با لشکر ترکمان عنان رنجه خواهد شد و آن زمان مجال گریز نخواهد ماند و جمعی را انگیز کرد که میرزا بایقرا را بران داشتند که عازم شیراز شود و میرزا بایقرا بجهت غرض خواهان شنیده باتفاق میرزا اسکندر بر ذلیله از راه عقل بجانب اصفهان گریخت و کیفیت حادثه را بعرض میرزا رستم رسانید میرزا رستم خواست که عقد جمعیت ایشان گسیخته کرده لاجرم جمعی را سر راه فرستاد و در میان در حوالی جرپادقان بهم الحاق رسیدند و از ضعف طالع و بخت بو البک از اراده احد صمد میرزا اسکندر بدست لشکریان میرزا

رستم گرفتار شد و او را باصفهان بردند و میرزا بایقرا ازین سبب اندک فتوری در عزیمت پیدا
شد و چند روزی در گندمان توقف نمود و چون خبر مخالفت بایقرا و توجه او بجانب شیراز بسمع
میرزا ابراهیم سلطان گشت همدان تقدیم مشورت نوکران میرزا اسکندر که در شیراز بودند چون
سونج خواجه و اردوان و فرید را بشلیق گرفته و بند کرده مصحوب معتمدی روانه خراسان گردانید
و ایشان چون بجان حبس که میان ابرقوه و مشهد مادر سلیمان است رسیدند بندها را شکسته
و موکل را کشته بگندمان پیش میرزا بایقرا رفتند و شاهزاده را بر تاخیر و توقف ملامتها کردند
و بر تعجیل ترغیب نمودند میرزا بایقرا چون هوس جهانگیری و ملک ستانی در سر بود بار دیگر لواء
جلادت بجانب ملک فارس برافراخت و میرزا ابراهیم لشکرها مرتب ساخته باستیصال او از شیراز
بیرون آمد و در نواحی پشا شیران جنبه هیجا بهم رسیده صف کشیدند و چون تنور حرب گرم گشت
بعضی از ملازمان میرزا ابراهیم سلطان مانند مسعود شاه شول و غیره بجانب میرزا بایقرا رفتند و
زمره از عراقیان آهنگ مخالفت راست کردند میرزا ابراهیم سلطان که انجمنی دریافت عنان بجانب
شیراز تافت و شب بشهر درآمده و والده خود طوطی آغا را از خزانه آنچه توانست برداشت تا
ابرقوه در هیچ مکان قرار نگرفت و میرزا بایقرا اصباح جمعه بدروازه اصطخر آمد و تا چاشتگاه سواره
بایستاد سادات و قضاة و دستار بندان و کلوان شهر بنابر ضرورت بعدم استیصال بیرون آمدند
و شاهزاده را باعزاز و اکرام بشیراز آوردند و چون خبر استیلاء میرزا بایقرا در اصفهان بسمع میرزا
رسید میرزا اسکندر که مهیج آن فتنه بود از میان برداشت الملک والبقاء لله الواحد القهار

ذکر توجه حضرت خاقان سلیمان مکانی بجانب تختگاه سلیمان ترتب شان

چون خبر مخالفت میرزا بایقرا بمسامع علیه حضرت خاقان سعید رسید رای عالم کشای اقتضا
آن کرد که پیش از آنکه قوت او زیاده شود تدارک آن مهم نموده آید و بامضاء این عزیمت امیر جلال الدین
شاه محمود را با بهادران کینه خواه از راه بیابان یزد بعراق فرستاد تا در ظل رایت میرزا ابراهیم سلطان
قرار گرفته در دفع خللها سعی نماید و امیر غیاث الدین شاه ملک را بجانب ری و ساوه فرستاد که تا آن
درین حدود داند بوده تا باتفاق طرفی فتنه و شورش عراق مسدود گردانند و فرمان قضا مضا
نفاذ یافت که میرزا شیخ لقمان برلاس بقندز و بغلان رفته و لشکرهای نواحی جمع آورده باردوی
اعلا رساند و چون جنود ظفر ورود بدرگاه عالم پناه مجتمع گشتند حضرت خاقان سعید در هفتم
جمادی الاخرای مبارک در رکاب ظفر انتساب آورده از دار السلطنت هراة نهضت فرمود و در
منزل جام از فرستادگان قرا یوسف جاسوسی گرفتند و احوال عراق عجم و آذربایجان معلوم
کردند و درین ولا قاصد میرزا الغ بیک از جانب سمرقند آمده معروض داشت که محمد خان پادشاه

ان

آن بعالم بقا خرامید و نقش جهان بنیره خواجه اعلا مرا جای او نشاندند و چون اعلام ظفر فرجام
بحدود بسطام رسید امیر سید علی کیا در صحبت امیر علیکه بپایه سریر اعلی آمده بعنایات سرافراز
شد و از برای فتق لشکر بولایت خود مراجعت نمود و امیر حسین کا از قلعه فیروزکوه باردوی
گردون شکوه آمده سعادت دستبوس دریافت و معصوم برادر بسطام جاکیر از طرف اردبیل دستبوس
حالات آذربایجان و قرا یوسف ترکمان شرح معروض میداشت و فرمان قضا جریان نفاذ یافت
که امرا در حد ری مقیم بودند بجانب شیراز توجه نمایند و هم چنین حکم شد که حضرت امیر فیروز شاه
در رکاب میرزا ابراهیم سلطان روان شده در کوشک زر بایشان ملحق شدند و هر دو فریق از سپاه
ظفر مآل در عین دولت و اقبال متوجه مقصد گشتند بیت بدین گونه رفتند تا قصر زرد ذکر رد
سپهر شد بهر لاجورد و میرزا ابراهیم سلطان چنانچه مقرر شده بود با لشکرهای بی پایان عازم
شیراز گشت و چون میرزا بایقرا از توجه سپاه نصرت پناه آگاهی یافت در مضیق تفکر و اندیشه
افتاد گاهی خود را تسلی میداد که ممکن و متصور نیست که آنحضرت بنفس همایون آمده باشد و
میرزا ابراهیم سلطان چون بحوالی شیراز رسید میرزا بایقرا چهار دیوار شهر پناه ساخت و موکب
حضرت خاقان سعید بحدود قم و کاشان رسیده از آنجا ایلچیان بسفارت ... رفت و در آن موضع تا
میرزا ابراهیم سلطان آمده معروض داشت که میرزا بایقرا در شیراز سر بعصیان بر دوی کشیده و تحصن
گشته و از استماع این خبر فرمان فرمای بر دیگر از موضع مهیا در سبیل ایلغار روی توجه بملک فارس
نهاد و صبا از طی منازل و مراحل چتر همایون سایه اقبال بر ظاهر شیراز ممدود ساخته عرصه با نزهت
میدان سعادت محل نصب سرادق سپهر حشمت گشت و چون میرزا بایقرا از وصول رایات نصرت
شعار خبردار شده حیرت و ندامت بر ضمیر او استیلا یافت و کس بخدمت غیاث السلطنت والدین
میرزا بایسنغر فرستاده التماس نمود که در پایه سریر اعلی زبان خجسته بشفاعت او گشاده شاهزاده
جوانبخت ملتمس او مبذول داشته معروض خاقان سعید رسانید که هر چند از میرزا بایقرا حرکات
ناشایست و ناپسند در وجود آمده اما تا عاصی معاصی گشته نشود مضمون العفو عند القدرة
که بهترین ملکات است بوضوح نه پیوندد اکنون اگر رخصت شود او را با تیغ و کفن بدرگاه پادشاه
عالم پناه رهنمون آورم و آنحضرت ملتمس و مسئول فرزند سعادتمند خویش را باسعاف و
انجاح مقرون داشته از زلات و عثرات میرزا بایقرا در گذشت و چند ... شب یکشنبه
با صد نوع خجالت و شرمساری از شیراز بیرون آمده شرف دستبوس حضرت شهریاری دریافت
و آنحضرت بوعده وفا فرموده میرزا بایقرا را مواخذت نفرمود اما و سرکشی از مفسدان بد آموز
معروض آتش خشم جهانسوز گردانیده خاص از برای نفع عام یاسا اختصاص داد ذکر بعضی

از وقایع متفرقه و تفویض ایالت عراق عجم با امیر الیاس خواجه چون میرزا بایقرا
از غایت شرمندگی و کمال انفعال مجال آن نداشت که دیگر بملازمت خاقان سعید شود حضرت
اقبال نماید و اقامت او دران مملکت مقرون بمصلحت نیست رای معدلت پیرای آنحضرت اقتضا آن
کرد که او را بجانب کرمسیر و قندهار فرستند تا وزیر چند مصاحب میرزا قیدو باشند و حقیقت معتمد
سپرده روانه ازان صوب کردانید و موکب همایون به شیراز آمد حکم شد که امرا با لشکر یاقی که در عهده
ضبط و اهتمام ایشان بود بعلفخوار ایلغار روند و درین اثنا حکام لرستان و سرداران شولستان به
درگاه سلاطین پناه آمدند و ملک کرکین والی ولایت لار با تحف و هدایا بپیشاه موکب سعادت قرین
پیوست و انجا آورده بودند بوسیله امرا بکار معروض کردانید و حقیقت ما و عز قبول یافته منظور نظر
عاطفت کردانید و آنحضرت هلال فرخ فال شوال رخ نمود و حضرت خاقان سعید علی الصباح بر
بیتا فات صلوات عید متوجه مصلی شد بیت خوش آن نسیم مصلی و آب رکناباد * غریب را وطن
خویش می برد از یاد * و چون ولایت عراق عجم باره دیگر بعز التفات حضرت انتساب و زینت یافت حضرت
خاقان سعید خواست که ضبط و نسق مهمات آن مملکت را امیر داری صاحب وجود حواله فرماید
که رعایا در کنف حمایت و برایا در ظل رعایت او زندگانی توانند نمود و بعد از تقدیم مشورت قرعه
اختیار بر نوبین رفیع مقدار امیر مبارز الدین الیاس خواجه بهادر که ملجا آنا در ستم و اسفندیار بود
افتاد و نظم مهام آن دیار در قبضه عدالت و شجاعت او قرار گرفت و یرلیغ مطاع نفاذ انجامید که
مال و متوجهات مملکت قم و کاشان و ری و دو سمدار تا حدود گیلان را در وجه اخراجات لشکر یا
که ملازم او باشند مصروف کرداند و از مقتضای سویت و عدالت در نگذرند و با سپاهی و رعیت
معاش چنان کنند که یوم یقوم الحساب از عهده جواب بیرون توانند آمد و چون خاطر خطیر پادشاه
جهانگیر از جانب فارس و عراق فراغت یافت بعزم زیارت حضرت مرشد آفاق السالکین شیخ ابو
اسحاق قدس سره متوجه کازرون شد و از روح مقدس آن بزرگوار و سایر اکابر و مشایخ آن دیار استمداد
نموده براه کول باد دیگر عزیمت شیراز نمود و کرة بعد اخری ایالت آن ولایت را بفرزند سعادتمند خود شهزاده
میرزا ابراهیم سلطان که چشم و چراغ دودمان حضرت صاحبقرانی بود رجوع فرمود و بعد از ان رایات
نصرت نشان از ان مکان سلیمانی بجانب دار الامان کرمان نهضت نمود ذکر رایات نصرت آیات که متوجه سمت
ولایت کرمان و مراجعت بود تا از حدود آن ولایت بخراسان در اول نوبت که حضرت
خاقان سعید متوجه عراق و فارس گشت ایلچیان باستحضار سلطان اویس پسر امیر ایدکو بکرمان
فرستاده او بنابر آنکه از تعرض شیراز ولایت خراب شده بود و در خزانه هیچ نمانده که پیشکشی بانجام
نماید و در انقیاد حکم تعلل نمود و دست دراز اهالی و اموال مشایخ و سوقیه زده بهر انواع زحمت انداخت

بیلاکی

بیلاکی کلاکی ملازمان حضرت بنوده ترتیب داد و از ابادوی همایون فرستاد و چون که سلطان اویس
آن تقصیر را در پرده به توقف عرض رسانیده معروض داشت که سبب توقف ملازمان او غیر این نبود
که تهیه اسباب سفر و ترتیب تحف و هدایا که سزاوار ملازمان آستان فرمان فرمای برایا باشد مشغول
گشت و عنقریب بدرگاه گیتی پناه خواهد آمد و آنحضرت از کمال لطف و کرم قلم عفو و اغماض بر جریده
جرایم سلطان اویس کشیده عازم خراسان شد و در نوبت دوم که حضرت خاقانی بمملکت
فارس آمد و آن ولایت را از دست تصرف میرزا بایقرا انتزاع نمود سلطان اویس باد خود خواجه را
باسن آغا که بچشم اعزاز و احترام در روی سنگ لیست و بدرگاه پادشاه اسلام روان کرد و چون در تا
ترتیب نثار و پیشکش را بهانه ساخت و ایشان در شیراز سعادت زمین بوس حاصل کردند و آن
حضرت از احوال سلطان اویس استفسار نمود جواب دادند که در همین چند روز میرسد و چون زمان آمدن
سلطان اویس امتداد یافت حضرت خاقان سعید فرستادگان او را عتاب و مواخذه فرمود و این
خبر بکرمان رسیده سلطان اویس از غضب پادشاه اندیشناک شد و ملازمان که از حضیض
مذلت باوج عزت رسیده بودند انواع خیالات فاسد بدماغ راه دادند و رایت ظفر نشان از
شیراز بیرون آمده بنواحی سیرجان رسید و بزیارت قدوة السالکین شاه شجاع کرمانی رفته استمداد
همت نمود و خبر توجه آنحضرت در کرمان منتشر شده سلطان اویس و مخصوصان و مقربان او
در ورطه حیرت و دهشت افتادند و آخر الامر عالیجناب سیادت پناه تقوی شعار ارشاد مآب
امیر شمس الدین بمی قدس سره را جهت شفاعت باردوی اعلی فرستادند حضرت خاقان سعید شرایط
اعزاز و احترام بجای آورده و سید مشار الیه بتشفع اهالی کرمان زبان گشاد و تقبل نمود که اگر پادشاه
عدالت شعار لشکر باز از خرابی خزانه کرمان مانع آید و عزیمت خراسان فرماید آنجناب بر وجهی
که باشد سلطان اویس بملازمت رساند حضرت خاقان سعید درخواست جناب دولتمآب نبوت
انتساب را در قبول مبذول داشت و امرا را که بتاخت جیرفت رفته بودند باز طلبید و از قصبه سیرجان براه بیابان
روی بخراسان نهاد بعد از طی مراحل و مسالک در اواسط محرم سنه تسع عشر و ثمانمایه دار السلطنت
هرات را از یمن مقدم خویش رشک گلستان ارم کردانید و در سال مذکور غیاث السلطنة و الدین
بایسنغر بموجب فرمان خاقان نصرت اعتماد در دیوان اعلی مهر زده تا بنهایت عمر که صدر دیوان بوجود
او مشرف بود بمقتضی فاحکم بین الناس بالحق عمل مینمود ذکر مصالحت میرزا بایقرا که احمد و میرزا اسکندر
و انچه بر ایشان رسید از فساد رای و سوء تدبیر چون میرزا بایقرا با میرزا الغ بیک کودکان الطف
مخالفت کرده امرا را بقتل آورده درخواست که بمغولستان رود حضرت خاقان سعید استمالت نامه
بدو فرستاد جانب شرح مسطور گشت و حقیقت مقارن این حال معاودت حضرت خاقان

سعید از کرمان بدار السلطنت هراة آمد و شرف تقبیل انامل فیاض دریافته ملازم شد اما بوسعید
ملازمت میرزا ایلنکر بن میرزا ابابکر واجب و لازم دانسته بالکلیه بشرب خمر اشتغال مینمود و نوکرا
فتنه انگیز چهره عروس مملکت را در نظر ایشان جلوه و آرایش دادند شاهزادگان نیز در آن سنگر
و صورت این قضیه مفصلا بمسامع علیه رسید و در اثنا تفحص این حال و تفتیش این مقال عرضه داشتی
از جانب میرزا قید واصل شد مبنی بر آنکه میرزا بایقرا را بالمایقه از مردم بی عاقبت قصد بنده دعاگوی کرده
بنده وقوف یافته ارباب شورش و فساد را به بئس المهاد فرستادم و میرزا بایقرا را درین جانب بحفظ
نگاه داشته ام و بر وصول فرمان گوش نهاده و امرا و ارکان دولت بعرض پادشاه رسانیدند که درین وقت
که مضمون العقارب کالاقارب بوضوح پیوست و جرات و جسارت شاهزادگان از حد اعتدال
گذشت اگر درین باب اهمال و اغفال رود ممکن که بخاطر اشرف چندان ملال رسد که از آن اسان نتوان
نشدد و با وجود سعی مقربان در اهلاک و اهدام شاهزادگان حضرت خاقان سعید بدان التفات
نفرمود که میرزا میرک احمد بن میرزا عمر شیخ بجانب کعبه رود و میرزا بایقرا را از آب پنجاب گذرانند تا
در ولایت هند قرار گیرد و میرزا ایلنکر را در کشتی نشانند **بیت** تا بخت و طالع که جا سر آورد
و میرک چند نوکر بر حسب فرمان ملازم شدند و جدا از حدود ممالک محروسه بیرون برده بکربت غربت
مبتلا ساختند میرزا ایلنکر را از ممالک نفی کردند و دیگر از آن شاهزادگان اثر پیدا نشد
و هیچکس از ایشان نشان نداد **بیت** دلم که رفت بکوی دگر نیامد باز بگشت و قعر غمی و خانه
ماتم کرد **ذکر آمدن امیر شمس الدین و عزیمت داشتن سلطان اویس را خلف وعده و نامردی**
عالیجناب نقابت ایاب سید شمس الدین بمی که متعهد شده بود که سلطان اویس بن امیر ایدکو را
بپایه سریر اعلی رساند از کرمان بدار السلطنت هرات آمد معروض رای انور خاقان گشت که
کرمانید که هرچند سلطان را نصیحت کردم که روی بقبله اقبال و آستان فرخنده مآل آورد مقبول نیفتاد
و از استماع این مقال آتش خشم جهان سوز اشتعال یافت فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که امرای
عظام مثل امیر جهانشاه برلاس و امیر حسن صوفی ترخان و امیر فرهاد شیخ و غیرهم که ذکر ایشان بتفصیل
موجب تطویل میشود باتفاق والی سیستان شاه قطب الدین حاکم فراه شاه اسکندر بالکین
با لشکرهای آراسته متوجه کرمان شده امرا مذکور و شاهان با جمل هزار سوار تا مقام عازم آنجانب
گشتند و در نصف ماه ربیع الاخر توجه لشکرهای خراسان و سیستان بکرمان رسید سلطان
اویس با وجود آنکه هر روز علیق الاغان امرا را از اهل آن دیار قسمت میکردند و در خزانه صدقه بسیار کمک نماند
بر غم دل استکبار و اصرار نمود و رعایا بجاده را باستحکام برج و بارو امر فرمود و در شهر تحصن نموده رایت
جلال و جدال برافراخت و امرای عظام با سپاهی چنان عظیم که هرگز لشکری به آن بکرمان نیامده بود

در ماه جمادی الاول ظاهر کرمان را احاطه کردند و از جانبین نائره قتال افروخته گشت و مدت هفتاد
روز محاصره امتداد یافت و تمامت ارتفاعات و انبار و غله که در بیرون بود و رعایا ساکن
در آنجا بودند باشکی تمامت جبل بیغما بردند و امرای کرمان بر یک برج دروازه نشسته بودند و
برج بر نوکران خود قسمت کرده بودند و بزخم چوب از اصناف و محترفه و اهل اذربایجان محافظت
برج میکردند و دیوانیان سلطان اویس هر کس که دنیا داری گمان میبردند محصل بروی میگماشتند
با ایشان پیش ترکمانان چنان زبون و سغند بودند که از ادنا مغولی هزار دشنام میشنیدند و مجال دم
زدن نداشتند و بجز زر حواله کردن و رعایا در روزها انداختن هنری دیگر نمیدانستند فی الاخره
اهل شهر بتنگ آمدند و سلطان اویس سفرایش امرا فرستاد که اگر خاقان سعید جرم بنده گناهکار
ببخشد بخدمت آستان فرخنده نشان مبادرت نماید امرا کیفیت حال و تضرع سلطان اویس عرضه
داشت کردند و بپایه سریر اعلی فرستادند و آنحضرت ترحم نموده فرمود که سلطان اویس چند نوبت
مغرور کرد که بدرگاه میاید و یکبار بوعده وفا ننمود و با این همه اگر اکنون در قول خویش صادق است و در باطن
با دل موافق یکی از معتمدان خود را پیش ما فرستد تا لشکر فیروزی اثر ترک محاصره کنند و الا امرا از
در شهر برنخیزند تا مکند تسخیر برنوبت کرمان چند از امرا چون رخصت مصالحت یافتند خبر پیش
سلطان اویس فرستادند که مصلحت تو و جمیع اهل کرمان در آن مینماید که شیخ حسن رکن رکین این
مملکت معتمد و مقرب تست مصحوب ما بپایه درگاه فلک اشتباه آید تا مهم قراری دهد و سلطان اویس
عهد و پیمان بسته شیخ حسن را بیرون فرستاد و امرا از ظاهر کرمان برخاسته متوجه دار السلطنت
هرات گشتند و بعد از قطع مفاوز و مسالک بمقصد رسیدند و شیخ بوسیله ایشان شرف پای
بوس حاصل کرده پیشکشهای لایق رسانید و التماس نمود که حضرت خاقان سعید با خدای جل و علا
عهد کند که خلعت امان در سلطان اویس پوشانند که تا او بی دغدغه بیاید و بشانی استکانت
بمساحت سرادق گردون منقبت نهد و آنحضرت قسم یاد کرد که از موقف سپاس و سپاسنامه هیچ گونه
تعرض و زحمت بسلطان اویس نرساند و هر که درین صدد آید که او را منع کند او را منع فرماید و فرمود
که اگر سلطان اویس متوجه آنجانب گردد از برادران و فرزندان گرامی تر باشد و الا دفع او بر ذمه همت
لازم آید باقی او دانند شیخ حسن رخصت یافته بطرف کرمان باز گشت و آنچه دیده بود و شنیده
بود بسلطان اویس گفت و حقیقتش در دوازدهم شوال متوجه کعبه آمال شد و چون بسرحد
خراسان آمد در منازل و مراحل آنچه محتاج الیه بود آماده یافت بعد از چند روز بادلی پر امید
بملازمت حضرت خاقان سعید مستسعد گشت و آنحضرت سلطان اویس و همراهان او را نوازش
و مرحمت داد و هم در ساعت امان باوی داد و درین سال که ولایت کرمان بحوزه تصرف بندگان خاقان

امرا یعنی سنه تسع و عشرین و ثمانمائه نوکران میرزا قیدو با او مخالفت کرده خواستند که شاهزاده
را از میان بردارند و برادرش میرزا سنجر را بجای او نصب کنند و میرزا قیدو خود را بجا آورد حضرت
خاقان سعید را معلوم شده امیر نوشیروان برلاس و جمعی دیگر را بدفع این حادثه نامزد فرمود و میرزا
قیدو بر دشمنان ظفر یافته بجای خود متمکن گشت و هم درین سال سید فخر الدین که منصب وزارت
خاقان سعید باستقلال داشت و از نخوت و تکبر پای ادراک کردن قدم می نهاد بنابر سعی خواجه احمد
داود در ازالهٔ قبایح اعمال وی عنایت شاهزاده جوانبخت میرزا بایسنغر از وزارت معزول گشت
و بامراض مختلفه مبتلا شده نقد حیات را بقابض ارواح سپرد تفصیل حالات سید فخر الدین در
تواریخ مذکور است و در ایراد آن زیاده فایده بر آن متصور نی ذکر رفتن شاهزاده عالمیان
میرزا سیورغتمش بجانب بدخشان [illegible] شاه بهاء الدین نیکی شاه در چهاردهم ربیع الاول سنه
تسع و عشرین و ثمانمائه از جانب بدخشان بدار السلطنه هرات آمد از برادران و قرابتان خویش در
پایهٔ سریر اعلی شکایت کرد و در بیان اختلال احوال بدخشان بدار السلطنه هراة آمده هرج و
مرج آن مملکت فصلی مشبع باز راند خاطر خطیر آنحضرت که مورد الهامات ملک قدیر بود مقتضی
آن شد که ضبط و فتق ولایت بدخشان را یکی از شاهزادگان صاحب وجود نامزد فرمان رجوع فرماید
و بعد از تقدیم مشورت فرمان اختیار بر فرزند فضلی آنحضرت شهریار کامکار میرزا سیورغتمش
افتاد و حضرت خاقان سعید اسباب سلطنت سعادتمند را در اعلی درجه کمال مرتبه
مهیا ساخته زمام مهام عرصهٔ بدخشان که از ولایات عظیم الشأنست در کف کفایت و قبضهٔ قدرت
مخدوم زادهٔ عالمیان نهاد و او با فوجی از لشکریان روان آن صوب گردانید و مملکت بدخشان از
فر طلعت آن مهر سپهر خلافت و زیب و بهاء سلطنت درخشان شد و مردم آنجا از حوادث روزگار و
جفاء چرخ دوار امان یافتند و شاه بهاء الدین نیکی شاه هم با جایزه مراجعت کرد و بعد از غیبت میرزا
سیورغتمش اینک زمانی اختر بخت رکن السلطنه والدین علاء الدوله از افق ولادت طالع شد
و نقش نگارخانهٔ ابداع و اختراع در سنه عشرین و ثمانمائه این صورت بدیع بر لوح هستی نگاشت
بیت
طلوع کرد بتأیید حق ز برج جلال
بر آسمان شهی اختری همایون فال
ذکر آمدن میرزا الغ بیک بجانب هراة
معز السلطنه والدین میرزا بایسنغر الغ بیک گورکان را اشتیاق
ملاقات حضرت خاقان سعید بر ضمیر استیلا یافته از دیار ما وراء النهر عازم خراسان شد
و چون خبر وصول آنجناب متواتر گشت موکب همایون او بدیار هرات رسید با بزرگی کرم
شاهزاده غیاث الدین میرزا بایسنغر و میرزا محمد جوکی بهادر و امرا و اعیان و اشراف خراسان
باستقبال شتافته شرایط تبجیل و تعظیم بتقدیم رسانیدند و جناب الغ بیکی در نوزدهم ماه

ربیع الآخر بپابوس افتخار سلاطین اوایل و اواخر مستسعد و مشرف گشت و حضرت خاقان سعید
فرموده تا در آن چند روز جشنهای پادشاهانه ترتیب دادند و در آخر ماه ایلچیان ختای را که پیش از این
بجهت کار آمده بودند طوی سنگین داد و سایر امرا اینجلبهای فاخر و اسبان راهوار و آنحضرت مجموع
ایشان را غریق بحر احسان گردانید و جهت دایمینگ خان حاکم ختای بلاکات و تبرکات فراوان نمود و بر
انجاح مهمات سپرده رخصت انصراف ارزانی داشت و هم در آخر ماه مذکور سلطان اویس امیر ایدکو که از
جانب کرمان آمده بود بسمرقند ارسال فرموده و در اوایل جمادی الاول میرزا الغ بیک میرزا محمد جهانگیر
و امیرشاه ملک را که در آن چند روز از خوارزم آمده بودند طوی سنگین داد و سایر امرا اینجلبهای فاخر
و اسبان راهوار تفقد نمود و رعایت ارکان دولت جناب بایسنغری کما ینبغی بجای آورده و بعد
از آن عازم سمرقند شده میرزا محمد جوکی بهادر را همراه برد ذکر توجه رایات نصرت شعار بجانب
گرمسیر و قندهار
در شهور سنه عشرین و ثمانمائه از جانب گرمسیر خبر رسید که پیر سیفل قندهاری
و ملک محمد که بموجب فرمان حضرت خاقانی هر یک حاکم ناحیه از نواحی آن دیار بودند با هم نزاع
میکنند و از جهت منازعت آن دو منقصت رعایا در زحمت و مشقت اند و آنحضرت امیر حسین
صوفی ترخان را با فوجی از لشکریان برای تسکین آن فتنه بجانب گرمسیر روان ساخت و چون
امیر مشار الیه بدان حدود رسید شنید که شاه اویس پسر سلطان نواحی بمحاصره غزنین مشغول است
و سلطان بایزید پیر سیفل بر بعضی از ولایات گرمسیر استیلا یافته و طایفه از مفسدان مردم آن ولایت
از دزدی و حرام زادگی بفغان آورده اند حضرت خاقان دولت را صلاح در آن دید که قشلاق
در آن دیار کند و چون میرزا قیدو میرزا بایقرا را بجانب هندوستان فرستاده بود آنحضرت قاصدی
پیش میرزا قیدو روان گردانید که میرزا بایقرا از جانب هند بزودی بدین صوب فرستد و حضرت
خاقان سعید در اواسط سنبله موافق منتصف رجب خیمه حشمت و عزیمت بر پل الان زد و در آن
منزل بشرایط دعا استفتاح قیام نمود و در عرض دو روز کس از پیش میرزا قیدو آمد که اینک میرزا بایقرا
میرسد آنحضرت فرستاده میرزا قیدو را بازگردانیده باو پیغام داد که ما بجهت دفع هزاره و اوغانیان
متوجه آن طرف شده ایم باید که آن بدبخت و چون میرزا بایقرا باردوی همایون پیوست خلعتها به
موجب فرموده ملازم شاهزاده شد او را بسمرقند برد و رایت نصرت شعار از پل مالان در جنبش
آمده بعد از سه روز بقصبه اسفزار رسیدند و میرزا بایسنغر در آن موضع باردوی اعلی ملحق شد
و بعد از یک هفته از آنجا کوچ واقع شده در چهاردهم شعبان کار ابسهر که جهت قشلاق مقرر
شده بود معسکر پادشاه زمین گشت و روز دوشنبه امیر حسین صوفی ترخان از جانب قندهار
رسید و امرا تا مدد بر سبیل ایلغار سوار شده روان شدند و چون حضرت خاقان سعید بمخا

که لشکریان بی الزام جمعی بیکار دست متعرض بقتل و غارت شهزاده دراز کنند و اختیار کرده در میان
ایشان شد ما شاء الله شهزاده در ورطهٔ محنت و بلا افتاد و مولانا صدر الدین ابراهیم را که منصب صدارت بوجود
او مزین بود بجانب شهزاده فرستاد تا در ساعت آن طایفه را نصیحت کند و بحقیقت رساند مقارن این حال
داد الحسن کربیت کرده حضرت صاحبقران مغفرت قرین بود بتلقین ملهم دولت باردوی همایون
آمد و بشرف بساط بوس مشرف شده مشمول ایادی و احسان خسروانه گشت و میرزا سیورغتمش
با امیر ابراهیم امیر جهانشاه و امیر نوشیروان از جانب بدخشان رسیده بموکب اعلی پیوستند و ملک
قطب الدین با لشکر سیستان ملحق شده و سپاهی فزون از تخمین و قیاس در تحت رایت گردون اساس
جمع آمد و موکب نصرت شعار در حرکت آمده بیست و دوم ماه شعبان ظاهر قندهار مرکز اعلام
فیروزی آثار گشت و امرا شاهزاده جهانبخت میرزا بایسنغر بهادر مقرر شد که بجانب هزاره بسبیل ایلغار
روان شدند درین اثنا مولانا ابراهیم صدر رسیده معروض داشت که کلانتران هزاره میرسند
بدین سبب امرا در توقف ماندند سوم ماه مبارک رمضان اعیان غزنین بدرگاه عالم پناه آمدند
و از جانب میرزا قیدو کسی رسیده خبر آورد که شاهزاده فرار نموده آنحضرت فرمود که رسیده باشد
و هیچکس از عقب او نفرستاد و نهم ماه دیگری آمده عرضه داشت کرد در کابل از نزد میرزا قیدو کسی
نمانده حضرت خاقان سعید میرزا ابراهیم را بدان صوب گرداند و فرمود که اگر قیدو پیش آید صلح
کند و غزنین را باو گذاشته مراجعت نماید و الا بضبط آن مملکت مشغول شود و بعد از دو روز میرزا
سیورغتمش از دو میرزا قیدو برادر او آمده بعنایات پادشاهانه اختصاص یافته امرا و سرداران هزاره
اسبان نامدار فرستاده باج و خراج قبول کردند و آنحضرت در ظل عنان دولت و اقبال بجانب اغا
فرخنده کرد درگاه دهرمن کنار قشلاق بود مراجعت فرمود و روزی آنحضرت بر سمند گردون سوار شده بر
سیر بود که ناگاه از پشت زین بر زمین افتاده کسری بدست همایون رسید چه راه
یافت که ای کلج راه کم کردی و فی الحال ایلچیان فرمود در حرکت آمده استادی را که ذکر کرده در شکسته
بندی نظیر و عدیل نداشت از دار السلطنت هراة همراه شمال صبا باردوی همایون حاضر ساخت
و بعلاج کسر مشغول شده در آن امر ید بیضا نموده و در اندک زمانی آن زحمت بصحت تبدیل یافت
و آن بخته دستی چندان باستادی بهی رسیده که مدت حیات حصر اسپ فقر و نیاز و دو ...
و آن خذیه ذکر تعرض وزارت و منصبی تمام که در مدت توقف قشلاق بروی نموده و سعادت
آنحضرت محتکاه سلطنت در آن اوان که گذار هر ... بخیام عسکر گردون مآثر بود رای
اعلا اقتضای آن کرد که منصب وزارت که ثانی رتبهٔ سلطنت است مفوض بوزیری صاحب تدبیر
کرده که آن عهدهٔ استخراج اموال پادشاهی آن مملکت و دارایی بعیب برون تواند و بعد از تقدیم

مشورة همگنان اتفاق نمودند که این خلعت زیبا بر قامت قابلیت جناب آصف صفات دستور
اعاظم الوزرا خواجه غیاث الدین پیر احمد خوافی چست و درست است لاجرم حضرت خاقان سعید
زمام حل و عقد و رتق و فتق و قبض و بسط مهام جهانیان در کف کفایت و قبضهٔ درایت آنجناب
نهاده و او بنوعی در آن شغل خطیر شروع نمود که هم جانب پادشاه ملحوظ بود و هم ترفیه رعیت
مرعی و قرب سی سال باستقلال و فراغ بال بدان امر اشتغال فرمود تا حضرت خاقان سعید
در حیات بود گرد ملال بر حاشیهٔ ضمیر او ننشست و یکی از وقایع که در آن ایام روی نمود این بود
که میرزا علی بن میرزا رستم از جانب اصفهان رسیده پیشکشها بموقف عرض رسانید و دیگر در اواخر
ماه مبارک رمضان امیر ابراهیم که بجانب کابل بر حسب فرمان رفته بود باز آمد و معروض داشت که
میرزا قیدو بکابل رسید عازم اردوی همایون شد درین اثنا امیر شیخ لقمان برلاس جهت تحصیل
اموالی که هزاره متقبل شده بودند عزیمت نمود و امیر نوشیروان و یوسف خواجه و حمزه که بتاخت
بعضی از خیل خانها که دم از عصیان میزدند رفته بودند و الجه فراوان گرفته باز آمدند و میرزا
سیورغتمش بر حسب اشارهٔ علیه متوجه ولایت خود شد و میرزا علی بن میرزا رستم بعد از نوازش
رخصت انصراف یافته باصفهان بازگشت و مقارن این حال بمسامع جلال پیوست که هزاره
در اداء مال مقرر تعلل مینمایند آنحضرت امیر محمد صوفی و امیر موسی و امیر تقبر را بدان صوب بر
روان فرمود تا سرداران را تاخته و کار ایشان ساخته مراجعت کردند و آنحضرت در اوایل بهار
عزم معاودت مصمم فرموده از یورت قشلاق کوچ کرده روی بمستقر عز و شرف نهاد و میرزا سنجر
و امیر یادگار شاه ارلات و امیر علیکه و امیر فیروز شاه را بضبط ... آن ولایت تعیین نمود و
فرمان داد که میرزا قیدو بدبخت را همراه خویش بهراة آورده و اگر ... او را تاخته و ...
را بر انداخته بدرگاه عالم پناه رسانند و حضرت خاقان سعید ولایت گرمسیر را بامیر عبد الصمد ارزانی
داشت و جهت کوتوالی قلعهٔ قندهار یکی از معتمدان را تعیین کرده و موکب همایون بعد از قطع مسافت
و مسالك دوم محرم بدار السلطنت هراة نزول فرمود اعیان بلده فاخره مراسم تهنیت و نثار
بجای آوردند و چون رایات فتح آیات در مستقر شرف خویش قرار گرفت حضرت خاقان سعید
ایلچیان امیر قرا یوسف و امیر قرا عثمان را که پیش از آن آمده بودند اجازت مراجعت داد و در اوایل
ربیع الاول خبر رسید که میرزا اسعد و ناصر که بموجب ملک قم را گذاشته بآذربایجان رفته بود چنانچه
مذکور شد در ریعان جوانی سرای فانی را گذاشته بملک جاودانی انتقال نمود حضرت خاقان
سعید بر فوت شاه زاده پاکیزه صورت تاسف و تحسر بسیار خورده بغایت ملول و محزون شد
و مراسم تعزیت بتقدیم رسانید و جمعی امرا که بطلب میرزا قیدو رفته بودند و در استمالت او مساعی

جمله مبذول داشته خودمتعش را بلطف وعنایت حضرت اعلی خاقانی نوید دادند وشاهزاده را چون
دیدن شفقت وکمال مرحمت انحضرت معلوم شد متوجه خدمت کشته واحرام ملازمت بسته شرف
تقبیل انامل فیض رسان حاصل کرده بعنایت بیکران مخصوص امد **ذکر توجه امراء عالیشان**
بجانب بدخشان صانها الله چون چند روز از وصول حضرت خاقان سعید بدار السلطنت
هرات بگذشت از جانب بدخشان خبر رسید که شاهان انجا علم طغیان برافراخته دم از عصیان
میزنند انحضرت سید احمد فراه را که برسم رسالت وسفارت دانا بود بان صوب فرستاد وسید
الیه ببدخشان رفته با پادشاهان ملاقات فرموده جندانکه موعظه برایشان خواند و وعد و وعید
داد مفید نیفتاد لاجرم بانکه صورت اصرار ایشان بر لجاجت وتمرد واستکبار معروض داشت انحضرت
فرمود که امیر شیخ لقمان برلاس وامیر جهانشاه وامیر محمد صوفی ترخان وامیر فیروزشاه وامیر حمزه
لشکرهای قندوز وبغلان وارهنگ را جمع اورده در رکاب حضرت شاهزاده بزرگ منش میرزا
سیورغتمش عزیمت بدخشان نمایند وامراء مذکور روان شده چون ببلخ رسیدند شاه بهاء الدین
که راس ورئیس شاهان بدخشان بود از جانب بدخشان امده امرا با او گفتند که کلانتر شاهان
بدخشان توی اگر قبول میکنی که مال ان ولایت جنانچه در زمان صاحب قران مغفور مقرر بود
بخزانه عامره سپاری ما شفاعت کنیم که حضرت خاقان سعید حکومت ان مملکت را بتو ارزانی
دارد شاه بهاء الدین گفت که اوقات من بطاعت وعبادت مصروف ومقصود است ومرا دو
پسر است صاحب اختیار مملکت امرا ایلجی پیش ایشان فرستاده برادر دو پسر من جوابی معروض نخواهند
نداد بنا برآن کیفیت واقعه را معروض ایستادگان پایه سریر اعلی کردانیدند فرمان عالی نفاذ یافت
که شاه بهاء الدین را بهرات برند وامرا بجانب بدخشان روان شدند تا مهم مخالفان را بقطع
رسانند معاودت نمایند امرا بموجب فرموده متوجه بدخشان گشتند ومیرزا الغ بیک پنج هزار
سوار مدد فرستاده بایشان ملحق شدند وچون نوینان با لشکریان بموضع کشم رسیدند میر
شاه بهاء الدین که از غفلت تدبیر اظهار خلاف وعناد میکرد سیلاب بلا را بر خویش محیط دیده
از کردار خود پشیمان شد وجناب ولایتماب هدایت انتساب خواجه تاج الدین حسن عطار
را که از اعاظم ارباب عرفان وایقان بود شفیع ساخته پای در دایره اطاعت وانقیاد نهاد
وجناب قدوة العرفا با امرا ملاقات نموده حدیث مصالحه درمیان اورد وامرا صورت شفاعت
انجناب را معروض ملازمان قوایم سریر خلافت مصیر کردند انحضرت شفاعت خواجه تاج الدین حسن
را بحسن قبول تلقی نموده از سر اثام بدخشانیان درگذشت ورقم عفو بر جرایم وعصیان ایشان
کشید وشاهان تقبل نمودند که مال معهود را بخزانه عامره رسانند وامرا مراجعت نمودند حکومت

بدخشان بار دیکر بشاهان قرار کرفت **ذکر اذیت وفتنه میرزا قیدو بنابر مخالفه وقتل او**
چون میرزا پیر محمد جهانگیر میرزا بر علی تاز وجهی خایبان کشته کشت وحضرت خاقان سعید
کشنده کان اورا بانواع عقوبت ونکال سزا داد حکومت بلخ را به پسرش میرزا قیدو عنایت فرمود وچون
اعوان وانصار او بسیار شد انحضرت مملکت قندهار وبلاد سند را تا حدود هند بر وی مسلم داشت
وعلم دولت او جنان بالا کرفت که پیش والی هندوستان فرستاده پیغام داد که اگر دوام مملکت و
حکومت میخواهی از حد خود فتح تا مولتان باید که سکه وخطبه بنام ولقب ما موشح کشت وباوجود
انکه بدین جسارت قیام نمود دران هنکام که موکب ظفر اثار در کرمسیر وقندهار قشلاق فرموده
میرزا قیدو احسان وانعام خاقان سعید را فراموش کرده جای خود را کذاشت واز شرایط خدمت
سعادت جستن طریق بیکانکی پیش کرفت وچون انحضرت معاودت فرمود امرا که مامور بآوردن
میرزا قیدو بودند خودمتعش را از باس وسطوت ایمن کردانیدند تا او بی دهشت روی توجه بدرگاه
عالم پناه اورد وشرف دستبوس دریافته بلحوظ نظر عاطفت کشت جنانچه کذشت وجون جندگاه
در دار السلطنت هراة باعزاز واحترام وفراغت تمام گذرانید جمعی از مردم مفسد بداموز از طریق
تسویلات شیطانی خیالات خام در دماغ شاهزاده جای دادند واو از ضعف طالع وبخت بد
در شب نوزدهم رجب از دار السلطنت هراة عازم قندهار شد جمعی اعوان وانصار شاهزاده
دو دان دران دیار جیا بودند وجماعتی خبر نقص میرزا قیدو بمسامع علیه رسید فرمان داد
که میرزا بایسنغر بافوجی سپاه بدنبال بکابیشی او متوجه شود وهمچنین امیر حسن صوفی ترخان
وامیر فرمان شیخ بموجب فرموده بر اثر او رفتند ومیرزا قیدو بتعجیل تمام بر فوران رسید بویه داروغه
بشهر می امد نوکران شاهزاده خواستند که اسبان بویه را بگیرند میسر نشد وبویه دانست که میرزا
قیدو صباح بجد وداو بر رسیده معلوم کرد که دزدان از حقیقت حال آگاه هند بمحل توقف ننموده بسرعت
مرحله تماشی رمانده شد وخواجه نظام الدین که ضبط ان ولایت متعلق بدو بود باستظهار
از عقب در امد وبشاهزاده رسیده جنگ در پیوست ومیرزا قیدو زمانی بدفع مشغول شد
وهر دو کروه جنک کنان میرفتند تا بقصبه ناب رسیدند ومیرزا قیدو در پناه دیواری کمین کرد تا
خواجه از دور در گذشت ناکاه از کمین بیرون امده بر ایشان تاخت وجموع را پریشان ساخت وخواجه
نظام الدین زخمدار شده میرزا قیدو گرد بقتل اورد ومیرزا بایسنغر هنگام جاشت بقصبه اوبه
رسیده واز شدت کرما وحرارت نتوانستند متوجه فره شد گشت ومردم انجا نیز واقف بودند
ملک قطب الدین سر راه برایشان کرفت وجنگهای مردانه کرده بهلوانان که عمده ملازمان میرزا
قیدو بود بقتل اورد ومیرزا بایسنغر هنگام جاشت بقصبه اوبه رسیده واز شدت کرما وحرارت

نیز دیده وار جمعی که فدوی شده بودند هرایی بخاطر اشرف راه نداده فی الحال از عقب مردان
دوان گشت و چون میرزا بایقرا از ملتی در قریهٔ سیزان توقف افتاده بود سلطان میرزا بایسنغر جهان
لحظه باز رسید و پهلوان محمود و توان آثار در دلی و پهلوانی بظهور رسانید که ناگاه رایت فتح آیت میرزا
بایسنغر بهادر وصول بر معرکه انداخت میرزا بایقرا بحیرت هراسیمه شده از اسپ فرود آمد و بتقدیر ملک قدیر
رضا داده دست بر بند داد و امیر شیخ فرهاد او را بسته پیش آورد و مخالفان بعضی گرفتار و برخی روی ببادیهٔ
ادبار نهادند و میرزا بایسنغر حکم کرد که هیچ کس را تعرض نرسانند اما صدور جهانرا که خمیرمایهٔ فساد بود بیاسا
رسانیدند و شاهزاده عالمیان بعد از ظفر و نصرت معاودت نموده میرزا بایقرا را بدرگاه عالم پناه آورد
و حضرت خاقان سعید شکر و سپاس بجای آورده میرزا بایقرا را در قلعه اختیار الدین محبوس ساخت و
تمامت ولایاتی که تعلق بشاهزاده مشار الیه میداشت از کابل و غزنین و قندهار و دوغان و هزاره و غیر
ذلک برسم سیورغال بمیرزا سیورغتمش ارزانی داشت و از آن جانب بالطبل و علم و خیل و حشم و عبید و خدم
متوجه آن صوب شده متصدی حکومت و ضبط مملکت گشت **ذکر رفتن خاقان سعید بجانب مشهد
و مرقد اقدس و معاودت بدار السلطنه هراة و ایراد ذکر وقایع بعضی حالات**
حضرت خاقان سعید بنابر حسن عقیده که با خاندان طیبین و طاهرین و ائمه معصومین داشت عزیمت
جانب مشهد مقدس رضویه علی ساکنها السلام والتحیه جزم فرموده بارادت تمام پای همایون در رکاب
نصرت انتساب آورده روی توجه بآن صوب بصواب نهاد و چون بآن موضع مبارک و مقام متبرک رسید
شرایط زیارت بجای آورده صلات و صدقات بمستحقین و مجاورین رسانید و قندیلی که استادان ماهر
علیه از طلای احمر ساخته بود نغز بود که در گنبد منور او بخشند و پیش از این بانوی کبری گوهرشاد آغا در
جوار قبهٔ امام انام علیه السلام مسجد جامعی بنا نهاده بود و درین اوقات باتمام رسید و آن عمارت بر
تکلف و تزیین در نظر پادشاه روی زمین بغایت مستحسن نموده شرف محمدت ارزانی داشت و حضرت
اعلی خاقانی در مدت اقامت در آن صوب چهار باغی و سرایی در طرف شرقی بنا نهاد و آنحضرت در مشهد
طوس بیامن زیارت اکابر و مشایخ انجا فایز گشت و انواع تصدق درباره ساکنین و درویشان بر
تقدیم رسانید و از انجا بدار السلطنت هراة روان شد مقارن این حال بار دیگر ایلچیان ختا با تبرکات
و نفایس و تحف از راه رسیدند و مکتوبات و ایلچیان خان مشتمل بر محبت و وداد و سفر یگانگی و اتحاد
رسانیدند و اردشیر تواجی که قبل ازین بر حسب فرمان مصحوب ایلچیان ختا که سابقاً آمده بودند بآن
جانب رفته بود درین ولا با این جمع باز آمد و یکی از دیگر وقایع آن بود که دختر شمع جهان حاکم مغولستان
را که حضرت خاقان سعید جهت میرزا محمد جوکی بهادر خواستگاری نموده بود در بیست و نهم رمضان با
تجمل و زینت تمام بدار السلطنت هرات رسید و مهد علیا گوهرشاد آغا طویهای عظیم ترتیب فرموده

در ساعت مسعود و زمان محمود بآیین دین نبوی و شریعت مصطفوی زهره برج حشمت را با آفتاب
سپهر سلطنت عقد بستند و چون ایام جشن و سور و طوی و سرور بنهایت انجامید حضرت خاقان سعید
جمعی را که در رکاب مهد علیا آمده بودند بصنوف نوازش و انعام خشنود ساخت و اجازت رخصت
انصراف یافته مراجعت نمودند و فرمان فرمای خراسان و عراق بلکه اکثر معموره آفاق آن زمستان در عرصهٔ
ادمیس قشلاق فرمود و با خواص مقربان مشورت نموده عاقبت بران قرار گرفت که بعد از تهیهٔ اسباب یورش
جهت دفع ترکمان متوجه آذربایجان شوند **ذکر توجه حضرت خاقان سعید بجانب آذربایجان و ظفر
یافتن بر اعدا بتایید ملک منان** باعث برین یورش آن شد که پادشاه جهانبان صدیق را پیش قرا یوسف
فرستاده او را بالطاعة و موافقت دعوت فرموده و صدیق بآذربایجان رسیده پیغام بگذارد و از قرا یوسف
آثار عناد و سرکشی مشاهده نموده اجازت معاودت یافت و بپایه سریر اعلی آمده بعرض رسانید که قرا یوسف
چنان استبداد و استقلال در دماغ دارد که خود را از ملوک سلاطین ذوی الاقتدار می شمارد
و گردنکشان اطراف سر بر خط فرمان او نهاده اند و حصون حصین ساخته و قلاع متین پرداخته و ذخایر
فراوان دران موضع برده و آن بقاع را بمردم سپرده و از آن زمان که میرزا معز الدین میرانشاه را آن
واقعه هایله روی نموده در خیال حضرت خاقان سعید میگذشت که لشکر بآذربایجان کشد و قرا یوسف
ازین حرکت گوشمالی بسزا دهد اما بسبب حوادث که در ممالک محروسه روی می نمود این عزیمت در حیز
تعویق افتاده و درین ایام که خاطر خطیر حضرت جهانگیر از دغدغه مخالفان جمع بود و چمن ملک از خار
تعرض اهل عدوان پیراسته چون خبر صدیق بمسامع جلال پیوست اندیشه سابق تازه شد و داعیه
ملاقات با عروس ملک آذربایجان که سالها در زاویه اختفا بسر برده بر منصب ظهور جلوه گر آمد و
فرمان قضا مضا صادر شد که تواچیان بتخصیص سپاهها لشکر بقول مشغول شوند و عساکر گردون مآثر
بمیعاد مقرر در موضع معین جمع آیند و پادشاه علیه ابواب خزاین مفتوح گشته مالی موفور و نقودی
نامحصور در مواجب و مرسومات مجدد اتفاق رفت و حکم شد که ملازمان آستان دولت
ایشان بترتیب مصالح مقاتله و مجادله و اسباب محاربه و مقاتله اشتغال نمایند و سی هزار دست
جبه در جبه خانه موجود بود فرمان نفاذ یافت که بوقت یورش مجته باید که ده هزار دیگر مکمل شود
و از اقصای ماوراء النهر و خراسان و زابل و کابل و سیستان و کرمان و فارس و خوزستان و عراق
عجم و دیگر بلاد عالم که در حوزهٔ تصرف بندگان درگاه است از شمشیر و نیزه و باقی اسلحه که سپاهیان را
در روز هیجا احتیاج افتد بقیمت وقت خریده بمعسکر همایون رسانید و بلیغ مطاع بنفاذ پیوست
که میرزا الغ بیک بر قرار ضبط و ربط ولایت ماوراء النهر مشغول باشد اما ده هزار سوار از لشکرهای
آن دیار باردوی نصرت شعار فرستد و میرزا سیورغتمش ترتیب سپاه سابق در ولایت گرمسیر و قندهار

امارت نامزد امیر سید احمد ترخان بحکومت خراسان مفتخر شد و حضرت خاقان سعید یازدهم
شعبان از دار السلطنت هرات نهضت نموده در موضعی که نزهت بود نزول فرمود و جهت حرارت هوا
و اجتماع لشکرها چند روز در آن مکان دل فروز توقف نمود و امیر غیاث الدین شاه ملک از جانب
خوارزم آمده عز بساط بوس دریافت و چون منقش باتفاق امیر حسن صوفی برسم منقلای در آن شدند
و موکب ظفر نشان چهارم رمضان که موافق اول میزان بود در جنبش آمد و از ممالک محروسه سوی اردو
الشهریار ده هزار سوار و پیاده تا تیک برسم امداد ملازم شده بودند و در آن نهم ماه مذکور بولایت جام رسیده
شرایط زیارت جناب ولایت مآب اعنی حضرت شیخ الاسلام احمد جام قدس سره بتقدیم رسانید و از انجا در امان
حفظ و حمایت یزدانی سوار شده در حرکت آمد و در هشتم رمضان مواکب منصور شکار کنان از نیشابور
عبور نموده و میرزا بایسنغر مقدم مقدمه سپاه فیروزی اثر گشته بیست و نهم ماه قصبه بحرآباد از وصول
موکب همایون عزت فزای بخشگاه فریدون و کی قباد گشت و حضرت خلافت پناه بزیارت شیخ سعد
الملة والدین الحموی فایز گشت و در آن مکان فرخنده مقام بوظایف عید صیام قیام نمود و در ششم شوال
در ضمان حفظ و عنایت ملک ذو الجلال در مرغزار خرقان سراپرده اقبال برافراخت و از آنجا مقدر بر
آن بزرگوار مقرب بارگاه سبحانی شیخ ابو الحسن خرقانی [illegible] و دو هفتم شوال بمزار سلطان
العارفین بایزید بسطامی رحمة الله حاضر گشته مراسم نیاز بظهور آورده و عاشر شوال ظاهر دامغان مضرب
خیام سپاه ظفر نشان گشت و در آن منزل جمعی [illegible] که در ولایت مازندران بوده [illegible]
کوهی باردوی همایون رسانیدند و لشکرهای خاورزمین و ساوه و [illegible] سلقان و دامغان و جرجان
مازندران بموکب اعلی پیوستند و چهاردهم ماه چتر ظفر نگار سایه وصول بسمنان انداخت و آن
حضرت شرط زیارت سالک ربانی شیخ رکن الدین علاء الدوله سمنانی بجای آورده و در آن مکان لشکرها
سمنان و قرات خراسان در عرصه [illegible] و غزنین و کابل ضمیمه سپاه نصرت قرین شدند
و در اثنای این اوقات امیر الیاس خواجه با سرداران قم و کاشان بعز زمین بوس فایز گشتند و بیستم
شوال الکه ملک عبور نموده [illegible] قریب ورامین فرود آمد و در آن حدود شاه
زاده جوانبخت میرزا ابراهیم سلطان با جوقه فارس تشریف آورده بعنایت و عاطفت خسروانه سرافراز
گشت و میرزا رستم با لشکرها از طرف اصفهان و امیر [illegible] از صوب یزد و امیر [illegible] از
کرمان باردوی معلی ملحق گشتند و چندان سپاه و مردم جمع آمدند که محاسب وهم از تعداد ایشان
بستوه آمدی [illegible] احتیاطاً نسان لشکرها کرده دویست هزار سوار در حیز شمار قرار
گرفته دفتر اسامی ایشان بموقف عرض رسید و از آن جانب امیر قرا یوسف با سپاهی جرار همه
شمشیر زن و نیزه ور در مقام عناد و استکبار اصرار نموده اصحاب رای و فرهنگ و فارسان میدان

جنگ

جنگ در مقام تحیر و تفکر افتادند و هر کس را خیالی در سر و اندیشه در ضمیر پیدا شد چه امیر قرا
یوسف با سپاهی جرار همه شمشیر زن نیزه گذار در مقام عناد و استکبار اصرار نموده اصحاب رای و
فرهنگ و فارسان میدان با کمال شجاعت و بهادری استعداد حرب بر وجه اتم حاصل داشت و سپاه
رزم جوی [illegible] با اسبان آسوده در ظل رایات مجتمع بودند و چون منصور راه دور پیموده
با اسبان لاغر ضعیف چندین مسافت دیگر قطع می بایست کرد و فصل زمستان نزدیک رسیده
بود اما طایفه که برکات مشاهده فرموده بودند که پیش روی دولت قاهره مهمات کلیه و قضایا
مشکله علی سبیل السهولة بقطع و فیصل پیوسته و بموجب دلخواه هواخواهان سرانجام می یافته
دغدغه بخاطر ایشان نمی رسید و پیشتر از این امیر غیاث الدین شاه ملک نوکری از پیش خود بجانب امیر
قرا یوسف فرستاده بود و پیغام داده که مرد خردمند باید که بسا مضرت و ملالت انجامد از آن محترز شود و احتراز
و اجتناب واجب و لازم شناسد اگر مثل این حرکت از آن جناب صادر شده موجب ملال خاطر
اشرف گشت باعتذار و استغفار دفع آن می توان کرد و از ترک نزاع و جنگ با حضرت خاقان
سعید هیچکس او را به بی ناموسی نسبت نخواهد کرد وظیفه آنکه بتدارک مافات سلطانیه و قزوین
که خلاف رضای شهریار [illegible] دست برده نموده بروی مسلم دارد و امیر قرا یوسف بقوت بازوی نحوت
[illegible] در کثرت اعوان و انصار و اموال و خزاین مغرور بود و انقیاد حکام [illegible] و محافظان ثغور [illegible]
بوده کار استماع این کلمات در غضب رفت و فرستاده را در تبریز محبوس کرد و از ممالک آذر
بایجان و اران و [illegible] و توابع و لواحق و عراق عرب لشکری بیکران و سپاهی بی پایان جمع
آورده خاطر بر مقاتله و مقابله قرار داد و حضرت خاقان سعید چون جرأت و جسارت دشمن معلوم
کرده بالکل دل از اسباب ظاهری برگرفته روی افتقار و نیاز بدرگاه ملک کارساز آورده و بعد از
استخاره و مناجات از بارگاه مجیب الدعوات بزبان تضرع و تخشع فتح و نصرت مسئلت نمود
و از سروش غیب مژده اجابت شنیده فرمان داد که حفاظ و قرا که ملازم اردوی اعلی بودند دوازده
هزار بار سوره فتح ختم فرمودند و بعد از آن شهریار ملک بخش گیتی ستان امیر یوسف خواجه با هزار
سوار [illegible] طرف قزوین کرد [illegible] و قاسم [illegible] که حاکم آنجا بود شهر را گذاشته متوجه سلطانیه شد
و امیر یوسف خواجه جناح مرحمت و احسان بر مفارق ساکنان آن دیار گسترده شهر را ایمن ساخت
و اکابر و اعیان آن ولایت بدرگاه گردون اشتباه شتافته دولت پای بوس دریافتند و حکم واجب
الانقیاد نفاذ یافت که لشکریان بقزوین نروند و متعرض رعایا نشوند تا [illegible] بسلطانیه رسید
صورت حادثه را [illegible] امیر جهانشاه بجمع و ترتیب اسباب محاربه و اسباب [illegible]
اهتمام تمام فرمود و گفت که کاه و هیمه نقل آوردند [illegible] راهها [illegible] جهت

جریدتن بقلعه کشند و هر که استعدادی داشت بحصار در آمد و باقی بطرف گیلان و طارم رفتند
و ترا که خاطر بجنگ و پیکار قرار دادند **ذکر خبر رسیدن وفات والی ولایت تبریز و رفتن مخالفان
از میدان ستیز** دران زمان که ماهچهٔ رایات آفتاب اشراق سایهٔ وصول بر مملکت عراق
انداخت و امیر جهانشاه بضبط و استحکام سلطانیه پرداخت ناگاه قاصدی عنان ریز از جانب
تبریز رسید و خبر رسانید که امیر قرا یوسف در حوالی اوجان جان شیرین و روح نازنین را وداع نمود و
ملک و مال را بگماشتگان حضرت خاقان سعید باز گذاشت و از استماع این خبر امیر جهانشاه
حیران و سراسیمه شده و از قلعهٔ سلطانیه بیرون آمده با توابع و لواحق روی به تبریز نهاد و شخصی
از قزوین باردوی همایون رسید و همان حادثه معروض داشت و در همان روز قاضی سلطانیه به
بارگاه جهان پناه شتافته واقعهٔ قرا یوسف بتفصیل در مجلس واجب الاحترام و التبجیل بجای
سلطانیه تبریز برافراخت و غیاث السلطنت و الخلافة و الدین میرزا بایسنغر برسم منغلای
روانهٔ تبریز ساخت و بموجب فرموده امیر علیکه کوکلتاش و خواجه محمد مشرف بجهت ضبط
اموال دیوانی در رکاب نصرت انتساب بایسنغر روان شدند و بمقتضی فرمان شاهزادهٔ جهان
پناه ابوالفتح میرزا ابراهیم سلطان از فارس بجانب مراغه در حرکت آمدند و در یازدهم ذی قعده ظاهر
سلطانیه محل نزول موکب جهانگشای گشت و رعایا سلطانیه از مخافت لشکر قیامت اثر هنوز
از قلعه بیرون نیامده بودند حضرت خاقان دولتیار از کمال رحمت قاصدی پیش ایشان فرستاد
که از حصار بیرون نیایند تا مجموع جنود ظفر ورود کوچ کنند و بعد از آن بمساکن خود قرار گرفته در
معمورهٔ شهر و آبادانی بازارها سعی نمایند و آنحضرت امیر هوبی را بمحافظت قلعه و تعهد رعیت
گذاشته از سلطانیه نهضت نموده باردبیل رسید و براه بوغان روان شدند در هشتم ذی الحجه
از آب ارس عبور نموده و روز دیگر در قراباغ اران بیورت قشلاق فرود آمد و از آن جانب چون
امیر قرا یوسف در روز پنجشنبه هفتم ذی قعده سنه ثلاث و عشرین و ثمانمایه از دار فانی
بسرای جاودانی رحلت نمود ترا کمان از غایت دهشت متفرق شدند و بتجهیز و تکفین او نپرداختند
دست راست او را کسی که وفات کرده بود گذاشته سر خویش گرفتند امیر الامرا امیر قراوقدم
باشا که محبوب‌ترین خواتین امیر قرا یوسف بودند فکر کردند که یکی از اولاد او را بر سریر سلطنت نشانند
و دیگران بخدمت وی کمر بندند و چون امیرزادگان مثل امیر شاه محمد و امیر اسکندر و امیر جهانشاه
و امیر ابوسعید هر یک در ولایتی بودند و زمان گنجایش این نداشت اندیشهٔ ایشان بجایی نرسید
قزان باشا با امیر مصر برادرزادهٔ قرا یوسف خزاین را برگرفته متوجه قلعهٔ اونیک شد و امیر
قراوقدم باشا بجانب قلعهٔ النجق رفتند و نیل بیک که برادرزادهٔ دیگر قرا یوسف بود روی بطرف

دیگر نهاد و امیر بایزید کردستان نمود و امیر الیاس خواجه و محمد جنگی پسران سعد بیوستند
و بر این نهج عقد جمعیت ترکمانان از هم فرو ریخت و این بیت در تاریخ وفات امیر قرا یوسف گفته اند
وفات میر یوسف شاه تبریز کتابه شد بتاریخ کتابت القصه با وجود آنکه موکب همایون نزدیک
نواحی ری بود و این قضیه در اوجان روی نمود ترا کمه چنین پراکنده شدند که یک کس در اردوی ایشان
با عظمت نماند و اوباش در خرگاه امیر قرا یوسف در آمده هرچه یافتند غارت کردند بحدی که جامه ها
از تن مرده بیرون کشیدند و حلقهٔ طلا از گوش او بریدند فاعتبروا یا اولی الابصار و چون این واقعه
دست داد اکابر و اشراف تبریز نوکران امیر شاه ملک را از حبس بیرون آوردند و عذر خواهی نمودند
شرایط دلجویی بتقدیم رسانیدند و جثهٔ امیر یوسف را از اوجان بتبریز برده در جوار مرقد
آبا و اجداد او بخاک سپردند **ذکر وصول پادشاهزادهٔ جوانبخت میرزا بایسنغر و بموضع موشن الولد
للمرتضوی یا امراء الخز** غیاث السلطنت والدین میرزا بایسنغر که پیش از توجه رایات همایون
متوجه ممالک آذربایجان شده بود در منتصف شهر ذی قعده بتبریز رسیده [illegible]
فرمود و اتباع امیر قرا یوسف مانند کواکب از طلوع آفتاب ناپدید شدند و شاهزاده بطریق
اسلاف خویش بساط امن و امان گسترده خطبه و سکه بنام و لقب حضرت شاهرخی زیب و
آرایش یافت و حکام اطراف و گردنکشان آفاق بدرگاه عالی رتبت آمده مراسم تهنیت بجای آوردند
و میرزا بایسنغر بهادر حکمی که از عالی نهمت صدر یافته حال رعیت گماشته امور مملکت بر سنن استقامت
قرار گرفت و در این ولا که حضرت خاقان سعید در قراباغ اران قشلاق فرمود سرداران عراق
عجم بخدمت پادشاه عالم پناه مبادرت نمودند مگر امیر حاجی کاورودی که برادر خویش بدرگاه عالم پناه
فرستاد و خود نیامد و سبب تخلف آنکه در زمان میرزا عمر امیر جهانشاه جاکو را بقصاص خون
خود کشته بود و درین اوان توهم کرده پای وقار در دامن تمکن کشید حضرت اعلی فرمود که ما چون
رقم عفو بر جرایم او کشیده ایم سبب مخالفت او چیست حکم شد که میرزا بایسنغر عزیمت قلعهٔ
کاورود نموده و با حاجی را بهر نوع که باشد بپایهٔ سریر اعلی رساند و شاهزاده در قلب زمستان
بآن طرف روان شده بظاهر قلعهٔ کاورود رسید و امیر بابا حاجی در موافقت برادر و از مخالفت
متوهم بود میرزا بایسنغر معتمدی پیش بابا حاجی فرستاد و از عنایت و مرحمت که حضرت صاحبقران
نسبت بجد و قبیلهٔ او صادر شده بود یاد آورد و از خلاف و عناد تحذیر نمود
و فرمود که مردم امیر جهانشاه قصد او بر زبان بیاورند و امیر حاجی اطاعت فرمان شاهزاده نموده
بیرون آمد و میرزا بایسنغر در شان او انواع رعایت بتقدیم رسانید و امیر مشار الیه در رکاب
نصرت انتساب بایسنغری روی باردوی اعلی نهاد و چون بمقصد رسید بصوب

نوازش مخصوص گشته در زمره امراء عظام انتظام یافت **ذکر شادی و سرور در ایام متبرکه و
بیان بعضی از وقایع و حکایات** حضرت خاقان سعید در نهم ذو الحجه به نیت اقامت
زمستان در قراباغ اران نزول فرموده ملوک آفاق و حکام ولایات و محافظان ثغور و هدایا
و نثور و نفایس و تبرکات نامحصور بدرگاه سلاطین پناه آوردند و از مایده احسان پادشاه
گیتی ستان حظی وافر یافتند و حضرت خاقان سعید در عید اضحی رسوم آداب فطر قیام نموده صدقات
بمستحقان رسانید و حکام ممالک را بنوازش و انعام مفتخر و سرافراز گردانید و در همین روز بایان
بیگ و عز الملک که از سپهبدی کردان شده بودند بدولت پابوس رسیدند و امراء عراق و ترکمان
هم در روز عید اضحی شرف تقبیل قوائم سریر خلافت مصیر حاصل کردند و در رابع عشر ذی الحجه امیر
خلیل الله بن امیر شیخ ابراهیم شروانی که بصفات پسندیده و سمات حمیده اتصاف داشت از
ولایت خویش احرام قبله اقبال بسته بموکب اعلی پیوست و پیشکشهای پادشاهانه بموقف عرض
رسانید و چون علامات مردانگی و امارات فرزانگی در بشره او ظاهر و لایح بود بانواع عواطف و
انعامات دیگر محترم و موقر گشت و سوابق اخلاص خویش را بلواحق اختصاص مؤکد ساخت و در اردو
امیر منوچهر که بشجاعت و دلاوری اتصاف داشت غبار سم سمند جهان پیمای پادشاه بی همال را در
دیده اقبال کشید و همچنین روز سیدی احمد بن سیدی علی شکی از ولایت خویش رسیده تبرکات
لایق معروض گردانید و بتشریفات کرامند مخصوص شد مقارن این حال امیر قوستای و سید احمد
قرامان و سرداران آلش بدرت قشلاق آمدند و پیشانی نیاز بخاک آستانه دولت آشیان نهادند
سر مفاخرت باوج آسمان رسانیدند و روز دیگر یار احمد بیرزاده بیران قرامان از ولایت گنجه و بردع
باردوی اعظم ملحق شدند و باصناف مراحم مکرم گشتند و دیگر سرداران و حکام اطراف و ارکان
دولت امیر قرا یوسف مثل خواجه جعفر تبریزی و غیره و ایلچیان ملوک گرجستان بقراباغ آمده اجتماعی
عظیم دست داد و اوایل محرم امیر علیکه کوکلتاش با اعیان و اشراف تبریز بدرگاه عالم پناه رسیدند
و در هفتم ماه مذکور ایلچی از پیش پادشاه مغولستان بموکب خجسته پیوست و تحفه‌ای که
همراه داشت معروض داشت و شاهزاده سعادتمند میرزا ابراهیم سلطان که برحسب فرمان متوجه مراغه
گشته بود روی باردوی اعلی نهاده در چهاردهم محرم ملازمت حضرت خاقانی نمود و بعد دریافت
و در اواخر ماه مذکور ملک عز الدین شیر که بکمال حسب و جمال نسب و جلالت خاندان و رفعت دودمان
اتصاف داشت از وسطان متوجه آستان فرخنده نشان شده انواع تبرکات و تنسوقات
بعرض رسانید و قابل قبول افتاد درین اثنا داعیه شکار از خاطر خطیر خسرو کامکار سر زده و از
قضای اقسام شکار فراوان انداختند و یکی از وقایع دیگران بود که نصرالله صحرایی که از تربیت

یافتگان این دولت بود کفران نعمت را شعار خود ساخته دم از عصیان میزد و کار را بجهت شاوردی
بساوه رفتند حقیقتش را گرفته آوردند و با آنکه خطبه و سکه بنام امیر قرا یوسف کرده بودند حضرت
خاقان سعید از سر جریمه او در گذشت دیگر آنکه حاکم باب الابواب باردوی ظفر قرین بحضرت
انتساب آمد و بشمول عواطف پادشاهانه گشته معاودت نمود و همچنین حکام و سرداران اطراف
بجلایل انعام و مواهب اکرام اختصاص یافته برحسب فرمان باوطان خویش بازگشتند چون موسم
بهار و استواء لیل و نهار در روی آمد حضرت خاقان سعید از قراباغ نهضت نموده عازم تبریز شد
و چون بسلطانیه نزول فرمود سپاهیان بعرض رسانیدند که عطا بهادر که نوکر قدیم میرزا بهادر بوده
برحسب اشاره علیه بضبط ایل و الوس خود رفته بود امیر اسپند گرفته است و آنحضرت میرزا
ابوالفتح ابراهیم سلطان و امیر شاه ملک با بیست هزار سوار بجانب نخجوان که یورت قدیم امیران
سعید که اصل لشکر ترکمان بودند و امیر اسپند را در آن طرف نشان میدادند فرستاد و در اثنا
نوکر امیر اسپند باردوی همایون آمده صورت دولتخواهی او بعرض رسانیده و آنحضرت او را نوازش
گردانیده محسود اقران گردید و دختر میرزا ابابکر بن میرزا معز الدین میرانشاه نامزد او فرمود و بعد از آنکه
مادر امیر خلیل الله از شروان با تجمل تمام و اسباب آن آمد طوی عظیم ترتیب دادند و آن مخدره
را بآیین شریعت مطهره بشروانشاه عقد بستند و در خلال این احوال امراء موضع قراکوبک بعرض
رسانیدند که یار احمد قرامان بر اعلان کلمه عصیان مبادرت نموده نوکران امرا که در گنجه بودند
غارت کرده است رای عقده گشای میرزا بایسنغر را بدفع او نامزد فرمود و شاهزاده چون متوجه
یار احمد شد او از گنجه عازم گرجستان گشت و پناه بقلعه سغرتن برد چه حاکم آن موضع کادس خویش
یار احمد بود و آن قلعه ایست بر روی سنگ خاره در میان بیشه واقع و آبی بر سان رود نیل گرد آن
روان و برج و باروی آن مانند سد اسکندر در نهایت استحکام میرزا بایسنغر از راههای دشوار
گذشته قلعه را محاصره کرد و یار احمد و اهالی قلعه بعد از دو سه روز که بمقاتله و مقابله بیرون آمدند
دانستند که جز انقیاد چاره نیست و یار احمد از روی عجز و اضطرار بیرون آمده روی نیاز بر ساحت
سرادق جلال نهاد و شاهزاده عالیجناب رقم عفو و اغماض بر جریده او کشیدند و بعد از تسخیر جهت
معاودت نموده در منزل حسن خان بموکب اعلی خاقانی پیوست و روز دیگر یار احمد را سر برهنه ساخته
و دست در گردن بسته پیش آوردند و آنحضرت ترحم نموده بنظر عنایت در وی نگریست و زیاده
ازین باوی خطاب نکرد که خود را بی اعتبار کردی املحق نقش امیر جهار سینه بر بند و موکب همایون
از موضع حسن خانی نهضت نمود و چون بکنار آب ارس فرود آمدند قاصد امیر شاه ملک رسیده
خبر آورد که امیر اسکندر با امیر قرا عثمان محاربه کرده و قرا عثمان انهزام یافته است و رایات منصور

در سوم جمادی الاول از آب ارس عبور نموده در پای حاشیه کوه نزول فرمود **ذکر فتح قلعه ابره به نیروی دولت قاهره** چون رایت فتح آیت از آب ارس بجلگاه درآمد بسمع
اشرف اعلی رسید که درین محل قلعه ایست موسوم بقلعه ابره که چون برج آسمان مشید ذخیره فراوان
ونفایس بی پایان و اموال بیحد دارد و بعد ازان امیر اسپند آنرا متصرف شده مردم خود را دران
موضع نشانده است وانحضرت بیست وسوم جمادی الاول بحوالی قلعه نزول فرموده مستحفظانرا
بایلی وانقیاد دعوة کرد حسام الدین نوکر امیر اسپند بیرون آمده معروض داشت که امیر اسپند
خود را با ذخایر فراوان درینجا گذاشته و اجماعت با جان درین دار خانه اختیار خود دارد دست بتجاح
داد و حضرت خاقان سعید فرمود که ترا دولت مساعدت نموده که بسعادت ملازمت رسیدی و او را
امیر محمد چهره ساخته سالهای دراز ظفر کردار ملازم رکاب نصرت انتساب بود و لشکر پیروزی نشان
مرکز وار قلعه را در میان گرفتند و سایه بانها برافراشتند و منجنیقها نصب کردند و خوف و رعب بر ضمایر
ساکنان حصار استیلا یافت و عقول ایشان حیره و رایهای ایشان تیره شد و در برابر میدان لشکر
منصور دامن کوه را شهر بند بحالفان بود با طوایل اسپان و انبارهای غله بایستادند و روی جلادت
بتسخیر قلعه نهادند و سپرها در سر کشیده متوجه بالا شدند و چندانکه ساکنان حصار سنگ و دولاب دران
سپاه فیروزی شعار و از جدار ساخته بغلطانیدند دیگر بجای ایشان بالا می رفتند و بر کمر کوه که
مر قلعه بود رسیده چند برج قلعه بر سنگ خارا ظاهر شده ملازمان میرزا بایسنغر متوجه آنجانب
شدند و طایفه از جاجویان سپرها در سر کشیده قصد برجها کردند و اگر کسی را از زخم تیر و سنگ آسیبی
رسیدی او را پس کشیده بعضی بر رفتند و برج مستقیمی که بود بچنگال و ناخن بر ان خاره بالا رفته خود را بپای
برج رسانیدند و برجها سوراخ کردن گرفتند و قاپوجیان ساده بضرب پیکان نیکها استند که
کسی را از برج بیرون کند و یکساعت جاجویان برج را مشبک ساختند و خلل فاحش در دیوار
حصار ظاهر گشت و بهادران نصرت قرین برسم قلعه گیری ساکنان آن سرزمین آموخته و نوکران
میرزا محمد جوکی بچابکی بالای کوه رفیع برآمدند و نزدیک دروازه رسیده دست بر تیر و کمان گشادند
ساکنان پشت دروازه بعضی بر برج فریاد الامان برآوردند بعد از انکه ایشان امین شدند باتفاق
طایفه از لشکریان شجاعت شعار که بالای کوه رفته بودند خود را در حصار انداختند و قلعه چنان
حصین که شهباز همت پادشاهان پیشین بر کنگره تسخیر آن پروازی نکرده بود از صباح تا وقت ظهر
مفتوح گشت و جریک ظفر شعار غنایم بسیار گرفتند و حضرت خاقانی بعزم ییلاق ارتاق که در فصل
تابستان طبیعت زمستان آشکارا سازد روان شد و در هفتم جمادی الاولی در دامن درجی بسعادت
و اقبال نزول اجلال فرموده و روزی چند در ان منزل توقف نمود **ذکر [illegible]**

تسخیر قلعه ابره بی آنکه محاربه با لشکر منصور را اتفاق افتد حضرت خاقان سعید ایلغار را در دامن
درجی توقف نموده با پنجاه هزار سوار آمد از آخر جمادی الاول پای عزم در رکاب عالم ستانی
آورده و در اوایل جمادی الاخر در پای اخلاط بر جانب چپ اخلاط گذشته در کول شاهی فرود آمد و امیر
غیاث الدین را بقلعه عادل جوز فرستاد و موکب همایون از ارجیش متوجه اخلاط گشته در کول شاهی فرود
آمد و امیر غیاث الدین که فتح قلعه عادل کرده بود سرداران آنجا الله رس و زاهد را بدرگاه کیوان اشتباه
و اردوی کیوان پوی از حوالی اخلاط گذشته در مرغزار حرم نزول فرمود و چند روز دران مکان گذرانیدند
امیر محمد کرد اخلاطی بخدمت رسید و اخلاط مسخر گشت و امیر اسپند در صحرای موش اراده توجه
عساکر گردون ماثر شنیده از آنجا بجانب بکر رفت و امیر شمس الدین بدلیسی براهنمونی بخت و طالع سعد
بموکب اعلی پیوست کوکب اقبال او روی بدرجه شرف نهاد و امیر عبد الرحمن حاکم قلعه موش عز پابوس
حاصل کرده حصار را تسلیم نمود و امیر دولتدای که بموجب فرمان حضرت صاحبقران حاکم ادلیک
و ان حدود شده بود و درین ولا احرام ملازمت بسته بتقبیل انامل فیاض سرافراز شده و
ملک محمد پسر ملک عز الدین شیرکوه که صاحب اختیار و ان در سطان بود با سایر ان دولت آشیان آمد
و امیر علی پسر قرا عثمان با سرداران قرلوق باردوی همایون پیوستند و ظاهر اخلاط مرکز رایات
اعلام ظفر انجام گشت و در شانزدهم ماه جمادی الاخر ولایت ارجیش از مقام آنحضرت غیرت فزای
خانه برجیس گشت و در آنجا امیر بایزید پسر دیگر امیر قرا عثمان رسیده از دولت پابوس سر مباهات
بفرق فرقدان رسید و حضرت خاقان سعید با عزم فرخنده که در آق ییلاق بود پیوسته حکم فرمود
که میرزا ابراهیم سلطان و امیر شاه ملک با لشکری متوجه علیکا جالوی شیاحمد و بزرگ شوند و آن
بی باکان را که اظهار مخالفت کرده نکشی کرده الله کوشمالی سزا دهند و امیر قرا عثمان در آق ییلاق
بدرگاه فرمان ده علی الاطلاق رسیده پیشکشهای پادشاهانه بگذرانید و خلعتهای شاهوار و
اسپان راهوار و انس طمع و سایر عوارف و عواطف محمود سلاطین ذوی الاقتدار اعلام دوران
موضع سرداران و کلانتران ولایت باصناف عنایات و انواع صلات اختصاص یافت رخصت
انصراف باوطان ممالک خویش یافتند و امیر قرا عثمان همچنان ملازم بود و درین ولا موکب ظفر لوا
بجانب تبریز روان شد **ذکر محاربه خاقان سعید با لشکر ترکمانان و اسکندر و گریختن اسکندر از جلو سپاه پادشاه دارای فریدون فر** در اثنای راه بسمع اشرف اعلی رسید که پسران قرا یوسف
اسکندر و اسپند با سپاهی فزون از حد و چون متوجه تبریز شده قریب باخلاط و عادل جوز
رسیده اند آنحضرت با عقلا و ارباب تجربه در امر ایشان مشورت فرموده امرا و مشاوران باتفاق
قرا عثمان معروض داشتند که تا اولاد قرا عثمان و قرا یوسف بکلی مستاصل نکردند این مملکت

رونق ورواجی یابد حضرت خاقان سعید بخان نیکوخواهان ازبیم رضا اصغا نموده وازشهر
تبریز بجانب اردبیل معاودت نمود وامیر الیاس خواجه وامیرزا عثمان برحسب فرمان مقدمه لشکر قرا
اثر شدند ورایات همایون چون باردبیل رسید مسموع آنحضرت گشت که میرزا ابراهیم سلطان و
امیرشاه ملک وعلیکا بتالق وسید احمد ترک را گریزانیده اند وایل والوس ایشان تاراج شده اند و
علیکا گرفته اند ودرین اثنا ایلچی از پای تخت دارالسلطنت هراة رسیده اخباری موجب مسرت وابتهاج
حضرت خاقان سعید عزم رزم جزم فرموده بجانب ترکمان روان شده ایشان نیز پیشتر آمده بودند ودر
موضعی مناسب نزول کرده بر امن اردوی خود را بخندق وچپر وچیزهای دیگر باشند سد استحکام
استوار ساختند وچند هزار سوار شمشیرزن نیزه گذار از اعراق حضرت خاقان سعید جدا شده
پای جسارت نهادند وقریب دو فرسنگ رانده اظهار جلادت ومردانگی نمودند انجانب حضرت خاقان
سعید پرتو التفات بر پاسبانی لشکر انداخت وبر ایلغار وجوانان دلیر نام واسفندیاران رخش
افکن قرار گرفته بودند ودر پیش قلب باز داشته جنت زنده پیلان برفشته ناوک اندازان
جو عمر بتان آتش انداز بهای خاکستر وبعضی از علامات ترکمانان اوان پیلان شنیده بودند وازان
هراسان گشته فیلان نجیم از گل می ساختند وبرگستوان پوشیده اسبان بران می تاختند وبعضی
کاردان بقوة جوالهای کاه یاد میکردند وبجوبها دلاسها ایشانرا اشاره فی الجمله چون صفوف
راست شدند طرفین حملهای تند کردند ودران روز بامداد تا وقت غروب آفتاب نایره جنگ وجدال
حرب وقتال اشتعال داشت وخون از تیغ چون باران از میغ می بارید وچون سلطان شرقی افلاک
آفتاب روی بولایت مغرب نهاد حضرت خاقان سعید در میدان فرود آمد وفرمان داد تا در پیش
لشکرچه کنند ودور از هر دو جانب شب جمعه تاب بهادران پاس داشتند وروز دیگر که خسرو انجم شرقی بیرق
ازافق مشرقی براورد دمامه سپاه ننک رایت نحل بکر برافراخت حضرت خاقان سعید فرمود تا در
میدان فرود آمدند کو لشکری کینه گذار بعزم حرب وپیکار سوار شدند وسپاه قیامت اثر که از تهاب
شمشیرشان کوه آهن آب می شد برانغار وجوانغار آراسته روی بدشمن آوردند وقریب نیم فرسنگ
پیش رفتند ناگاه سپاه ترکمانان باسان مور وملخ فراوان بدید آمدند ودلیران جانبین وبهادران طرفین
مانند نهنگ شعله چون صفها رابکشتند ودر دو لشکر مانند بحر اخضر جوشان وخروشان چون باد صرصر
بریکدیگر حمله اوردند ودرین روز میرزا رستم بن میرزا عمر شیخ از برانغار در میدان راند وکارزاری کرد
که داستان رستم واسفندیار بر طاق نسیان نهاد وامیر ابراهیم بن امیر جهانشاه داد مردی ومردانگی داد
وسپاه خسرو جهانگیر بر حسن سعد را کاستظهار واعتضاد سپاه ترکمان بود اسیر ودستگیر کردند
وحضرت خاقان سعید فرمود که سپاه گردون شکوه کوه تا کوه خیمها برافراشته خرگاهها زدند وفرود

امدند

امدند ودرین اثنا جمعی از طرف ترکمان آمده عرضه داشتند که اولاد امیر قرا یوسف خاطر از جنگ
فراز داده دل بر راه نهاده اند ومضمون این مقال ضبا العین ضمیر گردانیده اند که خس زیرک ار
بترسی بنه خود وترک که خلبان کند که نترسد زترک وچون کشش وکوشش بر حد افراط رسید
وخورشید عالم افروز بجلوگاه مغرب خرامید وزمانه لباس سوگوار پوشید مبارزان هر دو لشکر و
دلیران هر دو کشور بمراسم پاس قیام نموده تا طلوع صبح مراقب سپاه بودند وازحال ایشان آگاه شدند
روزی دیگر که خورشید خاوری باخنجر زرنگار در عقب سواکب کواکب ودر میدان نیلوفری تاخت
حضرت اعلی خاقانی فرمود که جریک منصور بعزم رزم سلطان سوار شدند وازان جانب لشکر ترکمان
همه زنده پیل وهیکل در برابر آمدند وچون سعادت پیروزمندان شمشیر وخنجر بر یکدیگر نهادند ودر
روز تیز میرزا رستم وامیر ابراهیم وامیر جهانشاه از برانغار آثار جلادت ومردانگی بنوعی ظاهر ساختند
که روان رستم واسفندیار ازان کار خیره ماند وامیر شیخ لقمان برلاس وامیر مخالف ترخان از دست
راست حمله آوردند وزلزله در قصر تمکین ووقار دشمنان افکندند ودر برانغار مخالف برامیر علیکه
کوکلتاش وامیر فیروزشاه وامیر فرمان شیخ حمله کردند وایشان جای خود نگاه داشته امیر یوسف خواجه
محمد شرف سمنانی نیز بساط زندگانی طی کرده واز کثرت حملات ترکمانان تزلزل بود که چشم زخمی به
سپاه منصور رسد ومخالفان چند قطار شتر رانده انهزام امتعه را مظفر نامه تصور کردند واما
حضرت پادشاه مرید بنیاد اعتقاد فرمان داد تا در میان میدان خرگاه طهارت خانه زدند وبعزم
ادای نماز حاجت که مدة العمر از آنحضرت فوت نشده بود از اسب فرود آمد وبنای
تمکین تمام وصوفی کامل ساخت وپیشانی تضرع ونیاز چند نوبت چنانچه معهود است بر زمین
اخلاص نهاد وبوقت اجابت دعا از درگاه احدیت وبارگاه صمدیت ظفر ونصرت مسئلت نمود وچون
یقین دانست که باسعاف ملتمس اقتران یافته تیر دعا بهدف اجابت کارگر آمد پای سعادت در رکاب
همایون آورد ودر مستقر قول آرام گرفت ودرین وقت امیر غیاث الدین شاه ملک که ملازم آنحضرت بود
تدبیری بصواب اندیشیده فرمود تا نقاره بشارت زده آوازه در انداختند که اسکندر گرفتار شد و
مضمون کلمه الحرب خدعة بر لشکریان عیان شد وامیر اسکندر از استماع این خبر کار از دست ورفت
از کار رفت وپای ثبات ووقارش تزلزل گشت ومیرزا بایسنغر بهادر زمان که شکستی بر جناح
چپ جنود ظفر ورود رسیده مانند شیر ژیان با طایفه از دلیران بر جانب جوی بان صوب روی نهاد
وحضرت خاقان سعید فرمود که پنج هزار سوار آراسته بمدد شاهزاده شتابند موکب همایون در
ضمان حفظ نصرت ملک بیچون در حرکت آمد وقول برانغار وجوانغار روی بدشمنان آوردند ودران
محاربت التهاب یافته جوبهای خون در معرکه روان شد ومیان اردلی وابطال مبارزان بنوعی

مفارقت دست داد که تا قیام ساعت و ساعت قیام امکان مواصلت نماند اولاد امیر قرا یوسف و لشکر
ترکمان که دیو غرور در دماغ ایشان ماوی گرفته بود چون آثار دولت و اقبال بر صفحات احوال آنحضرت بالا
مشاهده کردند و تسلط و استیلای ایشان معاینه دیدند شکسته خاطر و سوخته ضمیر شده دل از ملک
و مال برگرفتند و هر چند خواستند که با شامیان لشکر کنند میسر نشد بضرورت روی فرار به بیابان ادبار
نهادند و مانند پشه از باد صرصر و کبوتر از صدمت شهباز بلند پرواز گریزان باشند و بیابان آن
زمانه در بحر تقدیر اسیر و دستگیر گشتند چون رسید مژده فتح و بهروزی از مطلع سعادت طلوع نمود
حضرت خاقان سعید این فتح نامدار که طراز فتوحات خواقین روزگار و سلاطین گردون اقتدار تواند
بود از محض عنایت الهی بر دوات و زبان بشکر ایادی پادشاهی گشاده فرمان داد تا منشیان بلاغت
شعار براعت دثار فتح نامها در سلک تحریر درآوردند و ایلچیان طلب سیر آنها را بعراق و آذربایجان
و مازندران و سیستان و خراسان و کابلستان و خوارزم و ماوراء النهر و ترکستان و سایر ممالک
محروسه بردند و لشکر منصور اموال موفور و غنایم نامحصور گرفتند بیت ز بس غارت اردوی آن تیره شاه
غنیمت نگنجید درین عرصه گاه و این فتح ارجمند در غره شعبان سنه اربع و عشرین و ثمانمایه در موضع
الشکرد روی نمود و روز دیگر کوچ فرموده در اثناء راه نظر کیمیا خاصیت پادشاه بر اسیران ترکمان
افتاد و از کمال کرم که در جبلت همایون مرکوز داشت بیت ببخشود بر بختی کارشان * ز بخشش جهاندار
زنهارشان * و فرمان عالی الخلاق انجاح عاطفت اتفاق نفاذ یافت و آنحضرت برای خوی روان شده منتصف
شعبان بدار الملک تبریز رسید و اهالی آنجا که بیم غارت و تاراج داشتند بیمن معدلت و احسان حضرت
خاقان از آسیب دوران مصون و مامون ماندند ذکر مراجعت خاقان سعید با نصرت و داد و بعضی
وقایع که قضایا که بعد از آن دست داده و بیان آن رای صواب نمای پادشاه جهانگشای
اقتضای معاودت بممالک خراسان بجانب آذربایجان نموده از ری کیهان پوی در حرکت آمد
و در اوایل ماه رمضان خاقان سپهر استان در سلطانیه نزول کرد حکام و سرداران آذربایجان را
رعایت و عنایت بسیار فرموده و تا شیروان شاه و امثال آن را اجازت انصراف داد و خاقان ظفر قرین
در حدود قزوین لشکرهای فارس و عراق را اجازت داد که با اماکن خود روند و میرزا ابراهیم سلطان
از راه درگزین متوجه شیراز شد و میرزا رستم بجانب اصفهان رفت و هم چنین حکام کرمان و یزد و کاشان
بر حسب فرمان بولایت خود بازگشتند و حضرت خاقان سعید بسبب شدت حرارت هوا چند نوبت
شکار کرده از ممالک ری بگذشت و امیر الیاس خواجه با لشکر جلادت آیین در حدود ری و فیروزکوه
بگذاشت و لشکر ظفر نشان در اوایل رمضان بممالک خراسان درآمد و امیر غیاث الدین
شاه ملک اجازت یافته از راه استراباد بخوارزم شتافت و چون آنحضرت به نیشابور رسید زیارت

قبر مشایخ و اکابر آنجا دریافتند و از آنجا بمشهد رفته از روح مقدس امام علی بن موسی الرضا علیه
التحیة والثنا استمداد نمود و نوزدهم شوال دار السلطنت هرات از فر مقدم آنحضرت نمونه روضه
جنان آمد و چون در مستقر دولت پایدار قرار گرفت ایلچیان خضرخان والی دهلی بدرگاه عالم پناه
آمدند و پیش از یورش آذربایجان خضرخان کسی فرستاده التماس نموده بود که از سریر خلافت منصب
رسولی بدانجانب فرستند تا موجب افتخار روزگار او شود و در ممالک هندوستان زیادتی ناموس احترام
او گردد و حضرت خاقان سعید مولانا امیر خواجه را که بحسن تقریر و ادای دلپذیر بطبقهای رسیده را مصحوب
کردی روانه آنصوب گردانید خضرخان مولانا مشار الیه را رعایت بسیار فرمود و تحفه‌های لایقه
مصحوب جناب مولوی ارسال نمود و فاتحه دولت خود را بآن خدمات شایسته مستعد گردانیده
از جمله عجایب آن دیار و بدایع صنایع حضرت آفریدگار یک کرگدن فرستاده حیوانی غریب شکل
مهیب هیبت شبیه گاومیش شکافته یک شاخ بر میان پیشانی داشت و از مهابت و صلابت
پوستش املاک آلات جوارح بر آن کار نمیکرد و از آن سرها سخنهای معتبر شنیدند و اگر چه بجثه گاو است
اما گویند که با فیل جنگ کند و غالب آید و محمد طبیب که از قراباغ از آن بر حسب فرمان واجب الانقیاد
برسم رسالت عازم مصر و شام شده بود چون بآن مملکت رسید سلطان شیخ حاکم آنجا وفات یافته بود و مظفر
و تاتار بعد از آن در آن دیار قیام نمودند ایلچیان فرستاده را انواع تفقد و دلجویی کردند و عرضه
داشتی مصحوب او گردانیدند مضمون آنکه اگر رایات فتح آیات بدین مملکت توجه نماید بالجمله وظیفه
خدمتکاری و جانسپاری و تا آنچه معروض رای پادشاه کامکار باشد تقدیم نموده آید و محمد
طبیب در اواخر شوال بدار السلطنت هرات رسیده صورت اخلاص عرضه داشت مظفر و تاتار
را معروض رای پادشاه کامکار گردانید و سلطان توسنجی که هم از قراباغ بر مقتضی فرموده متوجه
دشت قبچاق شده بود هم از آنجا شاکر و خشنود بازگشته در ماه ذی قعده بدار السلطنت هرات
رسید و کیفیت محبت و دولتخواهی خان مملکت را بشرف عرض رسانید ذکر حالات شاهزاده جوان
بخت میرزا الغ بیک کورکان و قضایای ماوراء النهر از احوال مملکت و حکومت ترکستان
جناب سلطنت مآب میرزا الغ بیک پادشاهی حکمت اندوز دانش آموز شهریاری دادگستر
هنرپرور بود با ذکا نفس افلاطون و حشمت فریدون جمع داشت و در جمیع علوم بتخصیص علم ریاضی
عدیل و نظیر نداشت تفرد او در رعایت قواعد تصنیف و مدالت بر همگنان روشن شده و
انفراد او در تنظیم امور ملک و ملت بر عالمیان عیان آمده و اگر چه مناسب چنان می‌نمود که
هر گاه که خامه مشکین شمامه بذکر سلاطین کامیاب رسیدی بخبر القاب عنان فرمودی اما
چون مکرر اسامی سامی ایشان درین اوراق مسطور میباید اختصار بمجرد نام بزرگوار این طبقه

تا بدار اکتفا نموده بی ابد و بعون الله العصمة والتوفیق در اوایل محرم سنه احدی و عشرین و ثمانمائه
میرزا الغ بیک از نواحی خجند که در آنجا قشلاق کرده بود بدار الملک سمرقند آمد و در اوایل صفر جمعی
از ملازمان خاصه که عبد امیر مشار الیه متوجه خوارزم شده بودند مظفر و منصور بدرگاه عالی رسیدند
و در دوم صفر خبر وفات خان مغولستان رسید و در ربیع الاول توکر صدیق بهادر از جانب
کاشغر آمد و عرضه داشت که اویس اغلان نقش جهانرا که خان جته بود بقتل آورد و در میان مغولستان
فتنه و آشوب افتاد و میرزا الغ بیک معتمدی بتفحص احوال امرا مغول فرستاد و جمعی از مغولستان
را که در قلعه سمرقند مقید و محبوس بودند اطلاق فرمود و میرزا محمد جوکی بهادر در ماه رجب
متوجه ولایت ماوراء النهر گشت و چون از جیحون بگذشت میرزا الغ بیک طایفه از خواص و مقربان
برسم استقبال نامزد فرموده و ایشان روان شده سعادت تقبیل بساط شاهزاده دریافتند و در
رکاب او بازگشتند و دو اختر سعد در یک برج و آن دو گوهر ثمین در یک درج قرین یکدیگر شدند و میرزا محمد
جوکی در باغ دلگشا فرود آمد و میرزا الغ بیک چند روز بشرایط ضیافت قیام نموده برسم
پادشاهانه پیادات و در این اوان معتمدی که بتحقیق احوال مغولستان رفته بود باز آمد و شرح
آن دیار بسمع اشرف اعلی رسانید و میرزا الغ بیک خاطر از آن جانب فارغ ساخته میرزا محمد جوکی را
اموال و نفایس فراوان داد و باتفاق عازم خراسان شدند و از سمرقند بیرون آمده بیست و هشتم شوال
در کنف تایید و اقبال بدار السلطنة هراة رسیدند و حضرت خاقان سعید که برسم جانور درانیدن
بولایت زاوه رفته بودند چون بدولت و سعادت مراجعت نمود شاهزادگان مراسم استقبال بتقدیم
رسانیدند و در رباط امیر داود بتقبیل انامل فیاض فایز گشتند و آنحضرت در شان فرزندان چندان صنوف
احسان و نوازش ارزانی داشت و طوی پادشاهانه ترتیب نموده و رخصت معاودت نموده شاه
زاده متوجه ماوراء النهر گشت و در پنجم ذی الحجه بدار السلطنة سمرقند نزول فرمود و یکی از وقایع ماوراء النهر
آن بود که در هفتم ماه محرم سنه اثنین و عشرین و ثمانمائه اکه بیکم بنت میرزا محمد سلطان که حرم محترم
میرزا الغ بیک کورکان بود بعد از عارضه چند روزه زبان بکلمه انا لله و انا الیه راجعون بگشاد و
صلات و صدقات بارباب فقر و احتیاج رسانید و شرایط اطعام و ختمات کلام ملک علام بجای
آورد و در ربیع الاول براق خان پیش از آنکه بر سریر حکومت نشیند بسبب انقلاب احوال اوزبک
و اختلاف از تقلب اهواء و ولوع ایشان بر خلاف و اعراض از جادهٔ اسلاف در هر جنگاه بر
اختیار خانی و اجتماع بر محمد خان و رمانی از میان الوس بیرون آمده التجا بدرگاه کیوان اشتباه
میرزا الغ بیک آورد و شاهزاده اسباب سلطنت براق خان ترتیب داده فتنش را بجانب مملکت
خویش فرستاد و در آخر ماه رجب از جانب کاشغر خبر آمد که دختر امیرزاده داد قصد پادشاه

کرده میان مغولان شورش افتاده و میرزا الغ بیک لشکرها جمع آورده عنان عزیمت فرموده و میرزا
اسکندر بهادر بوقا را در سمرقند داد و در غره گذاشته و از باغ دلگشا نهضت نموده بموضع قرابلاق رفت
و در آنجا نوکران امیر خداداد از جانب مغول آمده شرف پایبوس دریافتند و دو روز دیگر نوکران صدر الاسلام
که از عظماء امراء جته بود همراه صدر الاسلام تواجی آمده بوسیله امراء اسبان پیشکش که همراه داشت گذرانید
و میرزا الغ بیک از آب خجند عبور نموده مقارن این حال جنکاد ملازمت مهد اعلی مهر نگار خانیکه
دختر شمع جهان که جهت میرزا محمد جوکی بخراسان می برد رسیده و که تزویج مبارک در این اوراق
سبیل الجمال دفتر ده کلک بیان گشت و میرزا الغ بیک برای رعایت آن دوحهٔ بستان جهانی و نتیجهٔ دودهٔ
چنگیزخانی سوار شده او را با آیین تمام بجلد رسانید و از آنجا کوچ فرموده بموضع بورلاق نجم دولت و
اقبال گشت و در آن منزل شخصی از جانب اوزبک گریخته آمده خبر پریشانی قوم جته بعرض رسانید
و یکی از بخارا هم از آن طرف رسیده موافق خبر سابق گفت میرزا الغ بیک رایت معاودت برافراخته
خواجه ترخان دو بکرار از جانب کاشغر روان ساخت و در آن صحرای روح افزای دلگشای مراسم صید
و شکار قیام نموده و هفتم رمضان از آب سیحون گذشته و منازل نموده دوم شوال در کنف نصرت
و اقبال بمقر معظم خویش خطه سمرقند رایت جلال ساخت و در آخر همین ماه بجانب بخارا عزیمت
نموده و چهارم ذی القعده در ارض بخارا نزول نمود و دیگر روز نوکران امیر شاه ملک از طرف خوارزم آمده
جانوران پیشکش گذرانیدند و جناب الغ بیکی شانزدهم ذی القعده بمدرسه که معمار همت عالی نهمت
او ساخته و پرداخته بودند در آمد و درون بخارا در آمد و طلبه علوم و ساکنان آن بقعه شریفه را عنایات
و رعایت فرموده بعد از چند روز که در بخارا بکام دل گذرانید عازم سمرقند شد و در قرنین امرا
که بطرف کاشغر رفته بودند بموکب همایون پیوستند و بیست و سوم ذی الحجه از طلعت خجسته آثار شهر
سمرقند بهشت مانند گشت و در اوایل سنه اربع و عشرین و ثمانمائه ایلچیان ختای که پیش حضرت خاقان
سعید آمده بودند و پیش میرزا ابراهیم سلطان رفته و نیز بخدمت امیر شاه ملک بخوارزم مبادرت نموده
و بجموع بازگشته بسمرقند رسیدند و از جمله ملازمان و نوکران حضرت خاقان سعید امیر خداد
خواجه و از میرزا بایسنغر احمد و خواجه غیاث الدین نقاش و از میرزا ابراهیم سلطان امیر حسن و
پهلوان جمال و از میرزا سیورغتمش ارغداق و از امیر شاه ملک اردوان و از شاه بدخشان خواجه
تاج الدین که بسفارت ختای نامزد شده بودند همراه فرستاد و دایمینک خان حاکم ختای را طوی
پادشاهانه داده و رعایت و عنایت بسیار فرموده و ایشان در غره صفر بجانب ختای عزیمت نمودند
و بسیاری از تجار و مردم اطراف و اقطار از آن سفر اختیار کرده با ایلچیان همعنان گشتند و در خلال
این احوال میرزا الغ بیک در وسط فاخره سمرقند بر بنای مدرسه عالی و خانقاهی رفیع فرمان داد و از

مستغلات ومزارع وقری چند بران وقف کرد که بعد از استیفاء ارباب وظایف از مدرسان و طلبه
علوم وشیخ وحفاظ وعمله آن در بقعه شریفه حقوق خود را هر سال بی علت خللی فاضل می آید و در خزینه
آن در موضع محفوظ ومضبوط می گشت و هم حسب فرمان اعلی نفاذ یافت تا استادان جابکدست
رصدی بنیاد نهادند وعمده عمل رصد بطلمیوس ثانی وخلاصه حکماء یونانی مولانا غیاث الدین جمشید
وجناب قضا ایاب مولانا معین الدین کاشی بودند و در اندک زمانی این عمارت در غایت تکلف
وتزیین ومتانت ورصانت باتمام رسید واز نتایج رصد مذکور مرتب شد که از زیج جدید گورکانی گویند
واکنون منجمان تقویم از این زیج استخراج می نمایند دیگر از وقایع آن بود که چون خبر فتح آذربایجان
وانهزام لشکر ترکمان در سمرقند اشتهار یافت میرزا الغ بیک خواست که دیده مهجوران ودیده او بنور طلعت
والده بزرگوار بانوی نامدار گوهرشاد آغا روشنی پذیرد و دران زمان پادشاهزاده میرزا محمد جوکی
در خراسان بود نهضت شاهزاده از ولایت ماوراء النهر بنابر مصلحت ملکی متعذر بود آنجناب کس
بخراسان فرستاده والتماس نمود که بانوی عظمی بدان صوب قدم رنجه فرمایند و مهد عصمت پناه در
اوایل ربیع الاول از دار السلطنت هراة روی براه نهاد که میرزا محمد جوکی دران یورش ملازم بود و چون
حضرت مهد اعلی از آب جیحون عبور نمود میرزا الغ بیک اسباب استقبال مرتب داشته روانه شد
ودر ولایت بخارا بسعادت ملازمت فایز شده باتفاق متوجه سمرقند شدند و در منتصف ماه ربیع الاخر
بدان بلده رسیدند میرزا الغ بیک در باغ چنار طوی سنگین ترتیب داد و در چند روز بساط
انبساط تمهید یافت شاهزادگان اسپان بازین وقطارهای شتر واستر واصناف نفایس وتبرکات
پیشکش بانوی عظمی کردند و چون نهایت انجامید مهد علیا عازم خراسان شد و میرزا الغ بیک
جهت اعزاز واحترام تا [illegible] مشایعت نمود بعد ازان بانوی کبری گوهرشاد آغا آنجناب را بالغ تمام
باز گردانید و میرزا محمد جوکی را بدو بزرگوار وداع فرموده در رکاب والده عظمی انتساب عازم خراسان
شد و میرزا الغ بیک لشکرها جمع کرده عزم جانب جته جزم فرمود و رایت جلادت بدان صوب
افراشته از قرابلاق امیر اسکندر وامیر هر علیک وامیر ابن یغمر رسم منقلای روان ساخت و بعد چند روز
ملک اسلام از طرف مغولستان رسیده صورت اخلاص ودولتخواهی مغولان بعرض رسانید و
میرزا الغ بیک معاودت نموده در مستقر عز وجلال خویش نزول فرمود و پیش از وصول بمقصد از مژده
ولادت فرزند سعادتمند میرزا عبد الرحمن خوشدل وخشنود شده بود بعد ازان که بسمرقند رسید
چند روز بساط نشاط گسترده بعیش وخرمی گذرانید و چون از مجلس عشرت فراغت روی نمود
پرتو التفات بر ضبط احوال مملکت انداخت در بین اثنا از پیش امرا که بایلغار رفته بودند خبر آمد که اکثر
مغول منقاد شده بسپاه ظفر پناه پیوستند و سلطان ابن خبر که لا اخراق قوم بسمرقند آمده شرفیاب

محمد اغلان

محمد اغلان وسارق اغلان وصدر اسلام بشرف پابوس استسعاد یافتند وهمه را بمحل مناسب فرود
آوردند و میرزا الغ بیک رقم عفو بر جریده جریمه گناهکاران کشید وآمرا ارباب فرار را گرفته بعد از
چهار روز بپایه سریر اعلی آوردند و میرزا الغ بیک همه را رعایت فرمود وصدر اسلام وملک
اسلام را بجانب کاشغر فرستاده وشیر محمد اغلان را اسباب پادشاهی بخشیده بجانب ولایتش روان
کرد وبنفس همایون جهت قشلمیشی عازم بخارا شد و چون شهباز خاطر خطیر از نشاط شکار در پرواز
جانوران و پرانیدن شاهین وشنقار فراغت یافت اردوی همایون بسوی جیحون و در نظار بلده قرشی
قشلاق فرمود والچیان از جانب جته رسیده خشنود رسیده معاودت نمودند و از زمستان دو ماه
علی الاطلاق حضرت آفاق را فرزندی گرامی ارزانی داشت و بعبد الله موسوم گشت و میرزا الغ بیک چون
فصل شتا در نواحی بخارا گذرانید در بهار سنه خمس وعشرین وثمانمائه عازم خراسان شد وبسعادت
دستبوس خاقان استسعاد یافت ومراسم تهنیت فتح اران وآذربایجان بجای آورد و درین یورش
اشراف واعیان سمرقند مثل شیخ الاسلام خواجه نظام الدین وخواجه عصام الدین وخواجه ابو الفضل
وخواجه ابو اللیث ملازم شاهزاده عالیجناب میرزا الغ بیک بودند و در اثناء این اوقات میرزا بایسنغر
از جانب ولایت طوس ومشهد آمده برادران عالی گهر بدیدار یکدیگر خاطرها را مسرت نمودند و پیش از
آنکه حضرت خاقان سعید از راه دور آمده بود وحکم مهمانان داشت میرزا الغ بیک طوی پادشاهانه
وجشنی خسروانه مرتب ساخته اعیان حضرت وارکان دولت را رعایت لا تعد ولا تحصی فرموده و بعد
دو ماه در ملازمت حضرت اعلی خاقانی بسر برده رخصت انصراف یافت وعنان عزیمت بجانب ولایت
ماوراء النهر معطوف گردانیده در مستقر عز وشرف خویش نزول فرمود **ذکر آمدن شاهان شغنین**
وبعضی ذوی بجانب خراسان شاه محمود وشاه ارغون شاه بامید الطاف واعطاف پادشاهانه
حضرت خاقان سعید روی امید بدرگاه آوردند و در سوم صفر سنه خمس وعشرین وثمانمائه
بدار السلطنت هراة رسیدند آنحضرت از اعزاز واحترام دقیقه از دقایق نامرعی نگذاشت و
ایشان را در جرگه ملوک جای داد وفرمان داد که امراء عظام مهمات شاهان بر حسب دلخواه ساخته و
پرداخته آمد وبتشریفات فاخره سرافراز ساخته بر حسب اشارت علیه بولایت خویش باز گشتند و
حضرت خاقان سعید زمستان در دار السلطنت هراة گذرانیده چون موسم بهار درسید بعلوفه
راده ومحولات در حرکت آمد وغیاث السلطنت والدین میرزا بایسنغر بجانب طوس نهضت
نمود وحضرت خاقان سعید را هوس شکار در ضمیر انور استیلا یافت فرمان داد تا کاستکان
وحوش چون گرفته را از اطراف رانده بر اسم آن کار قیام نمودند وشاهزاده بایسنغر بموکب همایون
پیوست ورایات حضرت بشکار بجانب دار السلطنت هراة معاودت فرمود و در نهم ربیع الاول

بفر دولت فرود آمده و در شانزدهم رجب سنه خمس و عشرین و ثمانمائه حق سبحانه و تعالی میرزا بایسنغر
را فرزندی ارجمند ارزانی داشت و میرزا ابو القاسم بابر موسوم آمد و طالع فرخنده اش میزان بود
با آفتاب و مشتری و زهره در سرطان که عاشر شانزده عبارت از آنست و خانهٔ عز و شرف و حکومت
سلطنت همان مقام داشتند و کاشکان چند روزی بوسته باشارت علیه تهیهٔ اسباب جشن
و سرور و اشتغال نمودند طوی عظیم کردند و خواص و عوام انام و وضیع و شریف ایام طوی و سرور بسر بردند
چون خاطر خطیر از آن کار فراغت یافت رای صواب نمای بر تنسیق امور ملک و ملت پرداخته
و امیر یوسف خواجه و امیر سیدی را با سه هزار سوار شمشیر زن نیزه گذار بعراق عجم فرستاد تا
معاونت و معاضدت امیر الیاس خواجه بجای آورده از حدود آن ولایت نیک باخبر باشند و در اواخر
ماه شعبان نوکران امیر خلیل الله سربداری و امیر سید علی بپایهٔ سریر اعلی آمده عرضه داشتند و هدایا
بموقف عرض رسانیدند و عطایای ایشان از عنایت شهریاری که ابار شده رخصت مراجعت یافتند
و با وطان خویش بازگشتند و در غره رمضان سال مذکور جهان از فروغ طلعت بهجت افزای میرزا
محمد جوکی بهادر روشنایی پذیرفت و گلهای مسرت و شادمانی در چمن آمال او بشکفت و شاهزاده
طوی با طول و عرض ترتیب نموده در شان انعام ارکان دولت اهتمام تمام فرمود و در سال مذکور
ایلچیان که بختای رفته بودند باز آمدند و خواجه غیاث الدین نقاش که از قبل میرزا بایسنغر با ایشان بود
مأمور شده که احوال و اوضاع ولایت ختای را از نقیر و قطمیر بی زیاده و نقصان نوشته در نظر
نگاه دارد و بعرض رساند و بعز نموده عمل نموده انجه مسموع و مشاهده او گشته بود مشروح بعرض
داشت و ایراد بعضی از آنها در خاتمت کتاب از مساعدت وقت مسموع و مامول است و هم درین
سال اعنی سنه خمس و عشرین و ثمانمائه ماه رمضان از جانب عراق و آذربایجان خبر آمد که میرزا اسکندر
ترکمان و دولت احمد بالشکری جبارانه آمدند و حوالی و حواشی آن از دواب و مواشی خالی ساخته
و هر چه جمع آورده بود بطرف تبریز برد و باری دیگر با گروهی انبوه عازم سلطانیه شد و این نوبت نوکر
امیر الیاس خواجه بمقابله و مقاتله پیش رفت حربی صعب و قتالی فاحش روی نموده و دولت احمد تاب
مقاومت نیاورده جریحه از معرکه بگریخت و اتباع جمعی کثیر بقتل رسیده طایفه گرفتار آمدند
و احمال و اثقال دولت بدست لشکریان افتاد و دیگر از طرف دشت قبچاق از پیش محمد خان بادشاه
دیار او ... علم شیخ اغلان و فولاد بدرگاه فلک اشتباه آمدند و اسپان خوب و جانوران شکاری
و دیگر تنسوقات برسم پیشکش آورده بودند بوسیلهٔ استادکان پایهٔ سریر اعلی بموقف عرض رسانیدند
و در محل قبول حضرت خاقانی سلیمان مکانی افتاد و آنحضرت ایلچیان را بانعام وافر و اکرام متکاثر
و سرافراز گشت برای محمد خان تبرکات بادشاهانه روان فرمود و در سیزدهم شوال در حفظ و حمایت

بادشاه

بادشاه ذو الجلال آنحضرت از دار السلطنت هراة نهضت نموده متوجه ولایت فراه شد حکام
ولایت قندهار و سیستان و کابل و زابل تا سرحد آب سند و نواحی هند با پیشکشهای بادشاهانه متوجه
آستان فرخنده نشان گشتند و بتقبیل ساحت بارگاه جلال استسعاد یافته خدمات شایسته
بجای آوردند و آنحضرت درباره ایشان انواع عاطفت مبذول داشته مجموع را بموجب دلخواه بازن
گردانید و چند روز در آن عرصهٔ جانفزا انبساط و شکار کرد رایت چون از آن کار سامت حاصل شد عنان
عزیمت بجانب دار السلطنت هراة منعطف ساخت و هفتم ذی الحجه باغ زاغان از فر مقدم شهریاری شبیه
بروضهٔ رضوان گشت و زمستان را هم در آن مکان بپایان رسانید و چون فصل شتا بنهایت انجامید
حضرت خاقان سعید برسم جانور پرانیدن متوجه سرخس شد و میرزا بایسنغر بجانب مشهد توجه
نمود و از حدود مملکت مازندران تا اقصی ولایت ترکستان سرداران و کلانتران در آن مقام آمده
بشرف زمین بوس مشرف گشتند و آنحضرت چندانکه خواست در صحرای سرخس بصید و شکار
اشتغال فرمود و چون از آن مهم ملال انتشار فزود بزیارت قدوهٔ ارباب طریقت و حقیقت شیخ ابو
سعید ابو الخیر قدس سره رفت و اولاد کرامی جناب ارشاد پناهی خدمات شایسته بجای آوردند
و حضرت خاقان سعید درباره ایشان انعام و اکرام مبذول داشته از سرخس معاودت نمود و در
منتزهات بادغیس چند روز اقامت فرمود و اواخر ربیع الآخر امیر خضر خواجه بردی را با لشکر
بجانب ملک ری روانه داشت تا از آن حدود نیک برخبر باشد و غیاث السلطنت والدین میرزا
بایسنغر که بطرف طوس و مشهد رفته بود شرایط زیارت امام هشتم بجای آورده بجانب مرغزار
رادکان عزیمت نمود و روزی چند در آن فضای دلگشای بجانور پرانیدن و یوزه و ایذین اشتغال
نمود و چون سطح هوا و عرصهٔ صحرا از وحوش و طیور خالی گشت شاهزاده عنان مراجعت منعطف
ساخت و در قراباغ بادغیس باردوی اعلی پیوست و روز دیگر حسب اشاره متوجه دار السلطنت
هرات شد باغ سفید را از یمن طلعت خویش غیرت نظام قرای طارم کبود گردانید و حضرت خاقان
سعید چند روز در ییلاق بادغیس توقف فرمود و درین اثنا نوکر امیر شاه ملک از جانب خوارزم
آمده عرضه داشتی آورد مضمون آنکه براق اغلان خان اردوی محمد خان گرفته است و اکثر الوس
او نیز مطیع و منقاد او شده و آنحضرت اواخر جمادی الاول عزیمت مراجعت نموده بدار السلطنت
هراة نزول فرمود و مقارن این احوال حق سبحانه و تعالی میرزا محمد جوکی را پسری ارزانی داشت و بمیرزا
علی موسوم گشت و میرزا ابوبکر بن میرزا پیر محمد بن میرزا جهانگیر بن امیر بزرگ امیر تیمور گورکان
را از جهان رسانیداری   درین صندل سرای آبنوسی کهی ماتم بود گاهی عروسی و آنحضرت
بوثاق شاهزاده مرحوم تشریف برده بازماندگان بنواخت و در روز دهم رمضان امیرزاده

محمد جهانگیر بن میرزا محمد سلطان را که بمزید مظاهرت آنحضرت مشرف بود بخشنده بی منت ادنا
پسری کرامت فرموده بود و او را محمد سلطان نام کردند و طوی عظیم ترتیب نمودند و چون هلال
رخ فال شوال نقاب از روی خود برداشت حضرت صاحبقران سعید بسنت و آداب
روز عید اشتغال نمود و پنجم ماه مذکور برسم شکار متوجه ولایت شبرغو شده و در
یازدهم باز آمد و میرزا بایسنغر نیز بعزیمت قوشلمشی عازم مملکت فراه شد و چندگاه به
نشاط گذرانیده بازگشت و آنحضرت زمستان در قراباغ بالا در مقر شرف و اقبال بپایان
رسانید و چون موسم بهار رسید و سبزه در کنار جوی و دامن صحرا دمید حضرت خاقان
سعید بجهت صید کلنگ عازم سرخس شد و چون میرزا بایسنغر بجانب مرغزار رادکان
توجه نمود و آنحضرت از سرخس مراجعت کرده در غره جمادی الاخر باغ زاغان را از طلعت
خجسته باغ جنان ساخت و میرزا بایسنغر بعد از جانور انداختن و نخجیر افکندن از رادکان
عزیمت دار السلطنت هرات کرد درین اثنا امیر یونس که از امراء شاهزاده بود وفات یافت
و در پنجم رجب جناب امارت پناه امیر حسن صوفی که برادر مهد علیا گوهرشاد آغا بود رخت
ازین سرای فانی بعالم جاودانی آورده در گنبد رفیع مدرسه بانوی عظمی گوهرشاد آغا مدفون گشت
و برای ترویج روح او بکرات ختمات ملک علام بتقدیم رسانیده آش و طعام بمستحقان انام و
گذشتگان ایام دادند و منصب وزارت رسم امیر مغفور را حضرت خاقان بپسرش منصور بهم
امیر محراب ترخان فرمود که در مجلس بزم و بخشش ابر گوهربار و در میدان رزم و کوشش آتش شمشیر
راسته بار بود ارزانی داشت

ذکر توجه میرزا الغ بیگ کورکان بجانب جته و مغولستان و بیان آن

دران اوان که سرداران جته از منازل و مواطن خود گریزان و بهر طرف پویان و این المفر گویان
التجا بدرگاه میرزا الغ بیگ کورکان آوردند شاهزاده جوانبخت همه را در ظل حمایت و عنایت
خویش مأوی داد و ایشان مدتی در کنف مرحمت خسروانه و رافت پادشاهانه بسر بردند و بجز انواع
نعم و مواهب کرم از درم و دینار و خلعتهای فاخر و ثیاب عیش زاهر و اسبان راهوار با جل
آتش کردار و منازل روح بخش فرح افزای اختصاص یافتند و آخر الامر بمقتضای و البلاد تحن
الی الجزء سوی نیت بل شرارت طبیعت ایشان باعث و محرض شد که بعد از وصول بموطن خود
همه حقوق را بعقوق مقابله کردند بیان این سخن آنست که پیر علی تکریت بی جهت ظاهر از درگاه
اعلی روی گردان شد و شتافت را سکندر پسر ملکشاه تواجی بموجب فرمان از عقب او
رفت و چون غیبت اسکندر امتداد یافت میرزا الغ بیگ کورکان بیک ارسلان را بهمین
مهم فرستاد و بعد از مدتی که فرستادگان باز آمده معروض داشتند که صدر اسلام میرخ میر شاه

کرانست که در فصل بهار قاصدی بدرگاه خسرو فلک اقتدار فرستد و در باب جریده پیر علی کرته
کلمه چند بمسامع علیه رساند که اگر ملتمس بنده قبول افتد فهو المراد الا بجز تسلیم و انقیاد چاره
نیست فصل بهار آمد و قاصد نیامد و علامات نفاق و شقاق بر صفحات روزگار ایشان
ظاهر و لایح گشت و چون آن قوم مربوب شفقت و معمور نعمت جناب شهریاری بودند و رعایت
جناب بنده عاصی و مطیع بر همه علیه و شیم مرضیه از جمله واجبات است و پاس تا بجمع ناسپاس
ناسپاس مبادرت نرفت با سید آنکه بدیع عیش الانام ان بعض قوما کالذی کانوا انا بهار زن تا
گذشته فصل بهار روی نمود و از رسیدن قاصد و ایلچی این قیام تمام حاصل آمد و ایجاعث که
مبانی عهود ملتزم می گشتند رای صواب نمای بر استیصال آن مفسدان قرار گرفت و چون عزیمت
جناب خسروی بر توجه بدان جانب تصمیم یافت حمزه را بخراسان فرستاد تا صورت قضیه را به
تفصیل بعرض حضرت خاقان حمیده خصال رساند و ایجد رای صایب و فکر ثاقب صواب دید
بدان اشارت فرماید و حمزه بپایه سریر اعلی آمده ادای رسالت کرد و حضرت خاقان سعید آن پیغام
را صواب شمرده فرستاده را باز گردانید و حمزه بسمرقند رفته صورت حال باز نمود و میرزا الغ بیگ
از روی انبساط رایت نشاط برافراخت و بدل فسیح و نیتی صحیح تهیه اسباب لشکرکشی اشتغال
فرمود و چون خبر عزیمت تصمیم یافت ولی بیک قوچین را بدار السلطنت هرات فرستاده حضرت
خاقان سعید را از توجه رایات فتح آیات بجانب جته اعلام دهد و میرزا الغ بیگ روز چهارشنبه
یازدهم ذی الحجه سنه سبع و عشرین و ثمانمائه موافق لوییل که آفتاب در اوایل حوت بود بفال
همایون و رای صواب پای سعادت در رکاب فلک انتساب آورده سوار شد به نیت آنکه چندگاه
در حوالی شاهرخیه توقف نماید و چون لشکرها مجتمع شوند و از آنجا بفیض فضل ایزد کارساز
جواد حرکت بجانب اعدا مصروف گرداند و فرمود تا سپاهی که در نواحی سمرقند و کش و نخشب و بخارا
خیام اقامت زده بودند بزودی در حرکت آیند و تواجیان را بجهان داران شد تا چریک سایر
ولایات را چون ترمد و تونکات و صغانیان و دز و فرغانه و شاش و اسبیجاب و بنکی طراز و اترار و
سیران و غیر ذلک جمع آوردند در اندک زمانی بر حسب مراد در ساحل آب سیحون لشکری جمع کرده
که هامون و کوه از کثرت آن بستوه آمد و جناب شهریار کامکار دو گذار آب تاب چنین دریای لشکر
نخواهد آورد بنابرین فرمان نافذ شد که میمنه عساکر منصوره بالتمام در ولایت اندخان اقامت نمایند
و میسره بجلگی بجانب دار استرآباد روانه شدند و قلب سپاه در ساحل سیحون باشند و بر پنج
افواج علم در موضع سفر در آمده و جناب شهریار عادل فرمان داد تا نقارها که جمع آورده بود
بر لشکریان تفریق کردند و هر فردی از افراد سپاه را علفه و علوفه مستوفی رسید چنانچه طعام

اقامت وسفر او را دافی وجهار با بان او را در ذهاب وایاب فضیم وعلیق کافی کردید
وعلت والت وما یحتاج حربك منصود مرتب کشت وحکم قضا مضا نفاذ یافت کامرا
نواحی ودرشان لشکر بخصن بلیغ نمایند وایشان بفرموده عمل نموده هرجا قصوری بود بعرض
رسانیدند وانرا عذاب کرد باب ارباب تقصیر نازل شده درمعرض سخط وعتاب ونکال
وعقاب امدند ومیرزا الغ بیك ابواب خزاین کشاده عساکر کردون مآثر اکلکا داد وامرای
تومان وقوشون علی اختلاف طبقاتهم بصلات بنواخت وهمه را مفتوح مقصد کردانید واداد
حرب والات طعن وضرب از تیر وکمان وسیف وسنان وکرز وخنجر وزره وسپر وجوش و
جوشن بیرون از وهم برایجاد اجسام ضمت یافت بر ترتیبه که تمام بسیق امده درین اثنا عادل
ازجیش براق اغلان که در دشت قبچاق دران نزدیکی بر سریر خانی نشسته بود بدرکاه فلك اشتباه
میرزا الغ بیك امده چند دست شنقار با اسپان راهوار ودیکر بیلاکات وترکات بکذرانید
وانجلوس براق اغلان بر مسند آبا واجداد خویش بشارت داده واین معنی موجب زیادتی مسرت و
ابتهاج جناب الغ بیکی شد ووعده منبع بودش پادشاه بی همال این صورت بفال کرفت وبادیق چند
روز نزد او دوری همایون توقف نموده رخصت انصراف طلب داشت وجناب شهریاری اورا
بانواع وکرم وخلعت اختصاص بخشیده اجازت داد ودرمسن اغلان وتورك برلاس که ان یك از
غلامان کار دان یك از امرا ومعتمد او بود نامزد فرمود تا بخدمت براق خان رفته مراسم تهنیت
جلوس تقدیم رسانید وتحفه چند وهدایا ولعبت چون خلعتهای طلا دوخته وثیاب زر
بافته وتاج وکمر وترکشها وشمشیرها با بندند واسب واشتر وخرکاه وخیمه وبارکاه ودیبا ودم
وکوس وعلم ونقارخانه وفراش خانه وفرش ودیکر اسباب سلطنت وجهانبانی واصناف
شاکردپیشکان مانند زرکار وبادرچی ونقارچی همراه ایلچیان روان فرمود بیت چنین کنند
بزرکان چو کرد باید کار. وبادیق ودرمسن اغلان وتورك برلاس باتفاق متوجه دشت قبچاق شدند
ودر خلال این احوال جنکه که بفرط دها وکمال زکا معروف ومشهور بود از جانب خراسان رسید
معروض داشت که حضرت خاقان سعید میکوید که شما لشکرها جمع اورده در شاهرخیه قشلاق
کرده اید وداعیه ان دارید که بولایت جته ومغول روید چکونه بآبادی این امر مشورت نکردید وازین
رای اصابت شعار ما استطلاع ننمودید میرزا الغ بیك درجواب فرمود که شروع درین یورش
برخصت اعلی بوده چه حمزه وولی بیك را جهت استجازه پیش ازین بدرکاه عالم پناه فرستاده
شده بود وایشان بعد از مراجعت باز نمودند که انحضرت تصویب این اندیشه فرموده ونشان
همایون موافق قول خویش همراه اورده نیز جنکه کفت که حضرت خاقان سعید توجه شما را

بدانجانب

بدانجانب از طریق صواب بعید می شمارد وجناب شاهزاده جواب داد که اینچه از ما واقع شده
بنا بر اشارت رای صواب نمای بوده وبمقتضی الشروع ملزم این عزیمت بر امضا خواهیم رسانید تاخیر
وتسویف درین کار موجب ان می شود که بعد از ترتیب وتجهیز وامدن تا بدین مقام دوروز نزدیك
وترك شود تا زیك ما بر کت رای وقلت ثبات وتلون مزاج دارند ودیکر صادرات اقوال وافعال
ما اعتماد ننمایند وفشان حضرت خاقانی را که مشتمل بود بر استحسان ان عزیمت باجنکه فرستاده
شد وچون جنکه باز کشت امیر یوسف خواجه پسر امیر شیخ علی بهادر را حضرت خاقان سعید بر
میرزا الغ بیك فرستاد تا شهزاده را از ان یورش منع کند ویوسف خواجه درانباب از زبان همایون ان
حضرت مبالغه نمود ومیرزا الغ بیك داعیه اعاده ان کلمات کرد که با جنکه درمیان اورده بود بلکه دیکر
سخنان معقول ضمیمه ان کردانیده ویوسف خواجه جواب بصواب شنیده دم درکشید بیت
چو خورشید سر برزد از برج حوت. بفرمان حی الذی لایموت. جناب سلطانی بتوفیق حضرت
سبحانی رایت جلادت بجانب جته برافراخت وصباح شنبه بموجب بارك الله فی سبتکم و
خمیسکم دربیست وهفتم ربیع الاول سنه ثمان وعشرین وثمانمایه بدلالت دولت بطالعی
که تولاید وکند تقویم از قشلاق شاهی بعزم جته سوار کشت بیت شاه عزم خطه بدخواه کرد.
تا فزاید دین ودولت را فلاح. ثابت الاقبال ومنصور اللوا. مستقیم الامر ومامول النجاح. دولت
اندر پیش فیروزی زپس نصرت اندر قلب وعزت بر جناح بالشکری که کوه از حمل ان بستوه امدی وروی
زمین از ثقل ان ازجای خود بجنبیدی از برای عبور کذار چناس را اختیار فرمود وچون قلب سپاه شاهی
رسید میمنه ومیسره ملحق کشتند وامرا وبهادران ومبارزان نوروکلاوران از اطراف ممالك محروسه اردوی
همایون پیوستند ومیرزا الغ بیك بمقتضی وشاورهم فی الامر عمل نموده فرمان داد تا امرا وارکان دولت
جمع امدند وفرمود که درین امر مشورت کنید وانچه وظیفه حزم واحتیاطات بدان قیام نمایید
ایشان کفتند رای پادشاه اصوبست بهرچه اشارت فرماید مقرون بصلاح ونجاح خواهد بود میرزا
الغ بیك فرمود که درین ایام استماع افتاد که جمعی از جته که مقدم ایشان ابرهیم پسر فوقتمور نزدیك از
اقوام کراییت واوبکا تمور نبیره بعدن از قبیله سلدوز وداربرش نادین کوجك با کوچ وبنه خود نزدیك
بیکی طراز مقام ساخته اند باعتماد ان که بعد از ان حضرت صاحبقران معفور هیچ ملك قصد ایشان
نکرده وهیچ خان بیل خانه ایشان نموده فارغ وایمن وساکن ومطمین نشسته اند مصلحت چنان می نماید
که جمعی از بهادران وفوجی از نامداران بیخبر بر سر ایشان تاختن برند چه کار حرب مبنی بر مکر و
خدعه است امرا باجمعهم این مکر را صواب شمردند وبر امضای این رای اتفاق نمودند میرزا الغ
بیك لقمان تواچی وبیری ملك وشاه ولی بهادر وابوبکر بهادر ودوبکه بهادر را با ده هزار سوار جمع

مردان کاردیده شایسته کاردار برسبیل ایلغار بجانب آن قوم فرستاد و وصیت فرمود که مطلقا آتش نکنند
تا دشمن آگاه نشود و باید که چون ظفر یابید بزودی مراجعت نمایید تا ایشان تصور کنند که شرذمه قلیل
بوده اند که ایشان فرصت نموده اند و غنیمتی بچنگ آورده و بدین سبب در مقام خود توقف کرده نگریزند امرا
مسعود بسرعت برق خاطف روی بمنازل آن جماعت نهادند و میرزا الغ بیک با لشکر جهان از عقب
روان شد امرا عظام بحزم و احتیاط تمام مراحل می پیمودند و از احوال آن قوم تفتیش و تحقیق واجب
لازم می دانستند و چون چند منزل قطع کردند و استطلاع احوال ایشان جمعی را بزبان گیری فرستادند
و قراولان لشکر منصور که برای امر رفته بودند ناگاه بخانه های بعضی الغانان رسیدند فی الحال ایلاکا
بیوت را بگرفتند و بسبب اشتغال بغارت و تاراج غلغلی واقع شد یکی از اهل الغانها فرصت یافته
بگریخت و ابرهیم توقتیمور را از رسیدن سپاه آگاهی داد فی الحال بایلجای تمور و ابرهند از خوف ادلحا
عیال و اطفال خود را با مقدار اموال که میسر شد برگرفته روی بگریز نهادند و بسیاری از مردم خود را
در قزل سوی خاصکنت گذاشتند امرا چون دوشنبه یازدهم ربیع الاول بقزل سو در رسیدند
با سر و غارت عام برآوردند و غنایم بسیار از اغنام و سوایم و دواب و انعام و سایر اجناس فوق الحد
والقیاس در تحت تصرف آوردند فرمان جهانمطاع العود احمد خواندند موضع اشره را مقام ناموجود
دانسته بقصد الغانها بازگشتند و تصور ایشان آن بود که چون دشمن پشت داده روی بگریز نهاد
و بهزار حیله خود را از ورطه هلاک و بوادی خلاص ساخت باز خویشتن را در مهلکه ولا تلقوا بایدیکم الی
التهلکة واحسنوا نیندازد ابرهیم توقتیمور را از فرط طیش و خفت رای بعد از انهزام بجهانشاه
پسر قمر الدین اعتصام نموده در موضع نعوم او رسیده جهانشاه چون این صورة مشاهده کرد
خواست که او نیز فرار نماید اما ابرهیم و اتباع او تضرع بسیار اظهار کرده گفتند که این جمع که ما را
پریشان ساختند شاه ولی بوداخیل خود را کجا بخیره در عقب او بردیم و بر روی شبیخون زنیم و اموال
خود استرداد نماییم و مردم خود را از ذل اسر خلاص کنیم موجب نیکنامی باشد و بدین دمدمه و افسون
جهانشاه و فهم او را مغرور کرده بدیشان همراه دیده او باد سر کردان ساختند و باتفاق یکدیگر غافل
از سوء عاقبت در عقب امرا کام عوض گشاده و دندان طمع تیز کرده و با جان خود در مقام ستیز آمده
بتعجیل روان شدند و امرا بازگشته با قسو رسیدند که ناگاه سیاهی سپاه دشمن ظاهر گشت بمجرد
جنگ و ستیز حرب و قتال شده در جوانغار ابرهند جای داشت و در برانغار ابرهیم و ایلچای تمور
در قلب جهانشاه قرار گرفته بود و از این جانب میمنه و میسره آراسته صفها راست کردند و فوج فوج چون
دریا در موج آمدند بیت همه گردن کشان گردن افکن * همه تیزی زبان تیغ گذار * همه دانسته جنگ
را افسون * همه بینند حرب را هنجار * اعداء جاه حمله آوردند و بر لشکر منصور تیرباران کردند و

ایشان

ایشان ناوک دلدوز دشمنان را سپر رد کرده دست بتیغ و شمشیر و خنجر و نیزه بردند و بزخم شمشیر
آبدار و مار ازان خاکساران برآوردند و باتش سنان شرربار باد نخوت از دماغ الغانان بیرون بردند
و جمعی کثیر او را از آن معرکه برخاک هلاک انداختند ابرهیم توقتیمور از وصفت باد و پسر و یک برادرزاده
جان برادر هلاک نهادند و ایلچای تیمور روانه باد و پسر و یک برادر بقتل آوردند امرا چون از کار حرب
باز پرداختند از سرهای اهل طغیان و عدوان منارها ساختند و سر ابرهیم را مصحوب شیخ ددو بپیش تخت
بدرگاه کیوان رفعت فرستادند و بر حسب فرمان عزیمت اشره نمودند و این واقعه در روز دوشنبه
سیزدهم ربیع الاخر دست داد ذکر وصول موکب میرزا الغ بیک بار دیگر بحضرت اعلی و ترتیب دادن لشکر با
مغول بمیمنه و میسره چون بوصول رایات نصرت شعار جناب الغ بیکی بمقتضی الحکم کان
دولت موضع اشره مشرف گشت امرا نامدار بفتح و تایید قرین و بنصرت و ظفر مقرون بمقر سریر پادشاه
نمودند میرزا الغ بیک ایشان را بر شادا فرین معزز فرمود و بنوازش و عاطفت هریک را مشرف ساخت
سران سپاه بشکر الطاف جناب سلطنت پناه رطب اللسان گشته زبان اعتذار بگفتار در
آوردند که اینها همه از دولت روزافزون و نتایج اقبال و سعادت رکاب همایونست و بعد از بن
رای رزین شهریار ظفرقرین بران قرار گرفت که چون لشکر بولایت دشمن در آمد باید که طریق حزم
و احتیاط مسلوک رود بیت مبادا که دشمن بکین آورد * نهان اسب کین زیر زین آورد * بغفلت
برون آید از کمین سر پر فضول و دلش پر زکین و در روز دوشنبه در اشره جهة تعبیه و ترتیب سپاه
توقف واقع شد و میمنه و میسره و قلب و جناح و هراول و قنبل دست راست و دست چپ
بیاد زان دو نکار و صفداران کارزار آراسته یافت و از جمله مردان مرد و دلیران برگزیده که در آن
یورش ملازم بودند هر یک بمقام و محلی منصوب شدند ارسلان خواجه ترخان بود و توکل بیک
قوچین و ابوک بهادر و شاه ولی و سلطان ملک پسر تیمور ملک و محمد مزید والوس اغلان و علی
ترخان و محمد برلاس و توکل و شیخ ابایزید و سارو داود الچی بوغا و ابو بکر بخشی خواجه اودنک واده
قوچین و ابرهیم پسر امیر ایدکو تیمور و خواجه یوسف پسر امیر الیاس و خواجه مراد قوچین و چقماق
و ایلچکدای و اسکندر پسر هندو بوغا و پهلوان قطب الدین برادر وفادار و سلطان ترخان و عادل
بیک و سلطان اویس برلاس و شیخ ابوسعید و فرمان شاه و امان شیخ و محمد برلاس و محمد اتلمش
و ابابکر و قوبلاق و سلطان احمد پسر تیمور تاش و دیگر بهادران و سرداران بیت همه کامکش و
رزم آزمای تیرانداز * همه سبادر زاهن لباس و جوشن دوز * یکی بتیر فکندی بسان آرش پور * یکی
بنیزه زدن بر مثال رستم زر * و چون تعبیه لشکر انتظام یافت و جای هرکس در موضع مقرر شد
فوج فوج از محل خود در جنبش آمدند و چون موکب همایون با قسو رسید امرا مغول با صد و

پنجاه مرد برحسب فرمان بزبان گیری از پیش روان شدند و شخصی از مردم آن دیار گرفته باردوی
همایون رسانیدند و چنین تقریر کرد که جهانشاه در الغ کنش نشسته است میرزا الغ بیک با امرا
مشورت فرمود که لشکر بکدام صوب صواب است که روی آورد سپاه بجهت قوم از ایشان توجه است
که توجه نماید بعضی امرا چنان مصلحت دیدند که بجانب المتوکل بر صمد اسلام و ملک اسلام روند و
برخی گفتند که چون میرزا محمد اغلان علی بیسارتی از آخر دم از طغیان و عصیان میرزا کرمانخت
متوجه المتوکل شویم او فرار نماید در سعی و طلب جز تعب و نصب فایده مرتب نشود مهم اولا هم
و اولی انست عاقبت برین رای مجموع اتفاق نمودند و فرمان شد که ارسلان خواجه ترخان و خواجه
یوسف پسر امیر الیاس خواجه با پنجاه هزار سوار بر سر جهانشاه روند و موکب همایون بنابر آنکه دامن
او بیرف معمور و مستور گردیده و راه جواز ان بر لشکر نامحصور عسر مقدور نمود از آب جیحون
عبور فرموده براه ارکسو توجه نمود ذکر فرار نمودن امیر جهانشاه از اتباع ترخان امرا و سپاه میرزا ارسلان
خواجه ترخان بار دیگر بطرف ایشان حکم واجب الانقیاد نفاذ یافت که ارسلان
خواجه ترخان با امرا متوجه امیر جهانشاه شوند و بخت او را بانقیاد و تسلیم و سلوک طریق
مستقیم دلالت کنند که از رقبه وجود در ربقه اطاعت آورد و طوق طوع و حلقه اخلاص زیب
زین گوش و گردن گرداند و بر قبول تقبیل درگاه عالم پناه که موضع دولت و اقبال است اقبال نماید
شرایط اعزاز و احترام او بجای آورند و بعرض بابلی و الوس او رسانند و اگر عیاذا بالله بر عناد
و تمرد اصرار نماید جمع او را متفرق گردانند و لشکر را رخصت دهند که از اتباع او هر کرا یابند بقتل
رسانند و زن و فرزند او را اسیر سازند و اموال او غنیمت در معرض نهب و تاراج آورند ارسلان
خواجه ترخان و دیگر امرا از موضع اقسو بجانب سان روان شدند و جهانشاه چون از توجه
سپاه آگاهی یافت مصلحت در توقف ندید لاجرم عنان گریز تافت و ارسلان خواجه اندیشید
که اگر در عقب او روان شود بسهولت و آسانی رجوع بدرگاه سلطانی دست ندهد و حزم
و احتیاط را کار بسته مراجعت نمود و در اثناء راه شنید که قومی از ایل بارین از دایان گذشته
اند بدان عیان که آیش روند و چون از آمدن سپاه آگاهی یافته اند سران قبایل که بنابر تعب حجابت
و حصانت اطراف موسوم است پناه خود ساخته بدانجا متحصن بوده اند ارسلان خواجه ترخان
و امرا متوجه آنجانب گشتند و بعضی از آن الغاز را کشتند و فرزند را اسیر کردند و هر چه داشتند
از اموال و حیوانات در تحت تصرف در آوردند و چون ترکان مذکور دانکار دیر داخت مظفر و منصور
رجوع بدرگاه جهان پناه ساختند و در آب کلیف از جیحون عبور فرموده و بساط بوس مشرف گشتند
و از جمله اسیران فاخره خواجه اغلان بود فرمان شد که او را باعزاز و اکرام بدار السلطنه سمرقند

برند و میرزا الغ بیک ازین منزل آینه اغلان و خیل او چون اندک اندیش باشند با جمعی در کنار
راه مقیم اند و در فتنه در گریزند و مراد فوجین آل لشکر بیک منزل در عقبه باشند تا گذارد دشمن چنین
جماعت را معتدم بیش اینها تا ایشان را با قوم قوت و مقاومت نباشد مدد مراد فوجین ذو درسند
و فرمود که در راه از جوانب آگاه باشند و در سکون و آرام التزام کنند و چون ایشان روانه
شدند میرزا الغ بیک از آنجا کوچ کرده چند منزل قطع فرموده بموضع بور الغو رسید و بر آنجا قصبه
که ترکان ازرا او کوبند بلند و استوار برای نشانه و از آنجا روان شده چون دارا کون قوشوت
نزول واقع شد مراد فوجین و آینه اغلان که بزبان گیری رفته بودند رسیدند و گفتند که موجب
فرمان جهان مطاع بندگان تا آیش رفتند و دشمنان از استشعار توجه موکب گیتی ستان جنگل
صحرا و بیابان طی کرده گریخته بودند که هر چند سعی نمودند متنفسی نیافتند و هر چند مفاوز و مسالک
پیمودند در آن دیار دیار ندیدند بیت کسی کز تو ترسان شود خواهدی که در لشکر آشیان باشدی
ز بیم حسامت روا داردی که در کام شیران نهان باشدی و چون فرمان قضا جریان نفاذ یافته
بود که بندگان از آیش پیشتر نروند از آنجا قدم فراتر نتوانستند نهاد بیت اگر عقل داری و فرهنگ
و رای مکن بر خلاف شهنشاه کار که چون نیک باید نیاید صواب و گر بد بود اوفتی در عذاب
القصه چون خورشید بر برج سرطان بیچ کاو بگردون برآمد خورش جگاو خورشید آسمان سلطنت
مرغزار آیش را که از قدیم الایام خانه جنبر آرامگاه جنود ایشان بود مرکز رایت سپهر شعار و جولانگاه
اعلام اژدها کردار خویش گردانیدند و در اثنای این اوقات بگاه از قراول خبر رسید که بر بالای کوه
سیاهی سپاه دشمن پدید آمد میرزا الغ بیک فی الحال بنفس مبارک خود با خواص قشان روی بر
ایشان آورد و آن جماعت بر فود پریشان گشتند فوجی از بهادران در طلب مخالفان سعی نمودند که
بایشان رسند نرسیدند و موکب همایون از آیش کوچ کرده و مسافت پیموده چون در موضع
قوش بلاق نزول نمود شیخ درویش کوکلتاش از پیش امیر خدا داد که در میان الوس و نعلوشان و
همومکان انصاف داشت و تا غایت تسخیر هیچکس نداده و هیچ پادشاه را گردن انقیاد نهاده
آمدند و سخنان امیر مشار الیه را بعرض رسانیدند مضمون آنکه مدتی مدید و عهدی بعید است
که در میان قوم جتر روزگار میگذرانم و عمر عزیز در رتق و فتق امور ایشان صرف میکنم از
مبدا حال تا اکنون استیلای در روزگار این جماعت مشاهده نکردم و از اوزبکان بر توی درین
هیچکس نشنیدم که گفته اند بیت بر تو پیکان نگیرد هر که بنیادش بدست هر چند این قوم را نصیحت
کردم و از مخالفت حضرت تحذیر نمودم مفید نیفتاد و حالا بنده جز درگاه عالم پناه ملجأ و ملاذی نمی
شناسد و میخواهد که روی باستان دولت آشیان که کعبه آمال و امانی و قبله اقبال و کامرانی است

اورده وجود را از ذل و ازلام ادبار این شت جاهل خلاص دهد میرزا الغ بیک پیغام امیر خداداد
را اصغا نموده دانست که این کلمات از سر اخلاص است و این حکایات از محض اختصاص لاجرم
فرستاده را بنواخت و امیر خداداد در آن قضیه محمدت و تحسین فراوان ارزانی داشت و از انجا
کوچ کرده در اربا بازی نزول فرمود حسین ملک قوچین را که امیر دولت نموده بود و در سفارت باخبر
مصحوب شیخ درویش کوکلتاش در اردوی همایون بود در پایه سریر اعلی تقریر کرد که جهانشاه در
ایسیق کول است و عزیمت آن دارد که بصدر اسلام و ملک اسلام ملحق گردد و میرزا الغ بیک چون
این خبر استماع نمود فرمود که سلطان اویس برلاس با سه هزار سوار بجانب ایسیق کول و دره سنگین
تاش را که سرحد دولت جهانشاه است نگاه دارد تا نتواند که بصدر اسلام و ملک اسلام پیوندد
و سلطان اویس بموجب فرموده در همان موضع توقف نمود تا هرچه فرمان شود بدان عمل نماید میرزا
الغ بیک چون حسین ملک قوچین را پیش امیر خداداد فرستاده بود دیگر از آب چارون عبور فرمود
در ضمیر آفتاب اشراق گذشت که شاید که امیر خداداد بسخن مردم بداموز بد اعتقاد عمل کند
و از جاده استیناس میل بجانب استیحاش نماید بنابرین ابوبکر را که از تربیت یافتگان دولت
بود فرمود که با هزار سوار نزدیک ایل امیر خداداد بنشیند تا اگر او در توجه تعلل ورزد و بوعده
وفا نکند خدمتش را بقهر و قسر بیاورد ابوبکر حسب فرموده بدانجا شتافت و موکب همایون
براوتاش برنیاق در حرکت آمده سوی کوک بنا نزول فرمود ذکر آمدن امیر خداداد حسینی
و معنی بقایا که بعد از آن دست داد چون رایات نصرت آیات در آن منزل قرار گرفت خبر رسانیدند که امیر
خداداد بتلقین ملهم دولت و راه نمونی بخت بلند متوجه درگاه فلک اشتباه است میرزا الغ
بیک چون از استماع این خبر مستبشر گشت و جهت حرمت شیب و رعایت محل نزول بمقتضی
انزلوا الناس منازلهم باستقبال فرمود امرا و نزدیکان و خواص سپاه و ملازمان درگاه چون
مواکب کواکب بکرو ماه از حد و حصر فزون در رکاب همایون روان گردیدند امیر خداداد چون
از دور نظر بر جمال و طلعت شهنشهی افتاد بقصد زمین بوس در راه فرود آمد جناب شهریاری
مورد او را بتعظیم و ترحیب تلقی فرمود و حضرتش همراه بیارگاه گردون اشتباه برد و بصنوف الطاف
و فنون موهبت مشرف ساخت و بخلعتهای گرانمایه و تشریفات فاخره معزز و موقر گردانید و
امیر خداداد در ایام شیب حلاوت روزگار شباب مشاهده نموده و زبان بشکر گشاده بعد بر
احسان و بخشش نثار کرده در بین اثنا تحفی چند آورده که صدر اسلام و ملک اسلام در کنار اق قیا
نشسته اند اما عزیمت آن دارند که پیش شیر محمد اغلان روند و فرمان نافذ شد که محمد برلاس
و اسکندر هندو بوغا و شیخ ابوسعید و توکل و توران و داود بیرالجی بوغا با بیست هزار سوار

متوجه

متوجه ایشان شوند و سلطان اویس برلاس که لشکر برده بود در دره سنگ را محافظت می نمود
با امرا مذکور ملحق گردد و هر دو لشکر باتفاق یکدیگر باستیصال صدر و ملک اسلام بموجب فرمان روان
شدند و چون یک منزل رفتند گریخته دیگر آمد و بعرض رسانید که صدر و ملک بعزم اردوی شیر محمد اغلان
از آب یکه گذشتند حکم قضا امضا نفاذ یافت که چون ایشان بر جای خود قرار گرفتند رفتن از عقب ایشان
مفید نیست باید که امرا در حرکت مسارعت نمایند و از رایات همایون بمنزل پیش پیش باشند و هم
برین جمله قرار یافت درین ولا امیر خداداد معروض داشت که قوم این ضعیف قوی بقوت اند و نشان
بر ایشان بغایت شاق گذرد اسپان لاغر و الوس بد حال را بنده اگر رخصت شود که بتانی و آهستگی
متوجه سمرقند گردند ضمیمه الطاف گردد میرزا الغ بیک ملتمس او مبذول داشت و حضرت شیخ پیر الملش
را فرمود تا فوجی از سپاه ایشان بسمرقند رسانند بموجب فرموده عمل نموده آمد و جناب شهریاری بیست
هزار سوار از بهادران نزبان گیری فرستاد و شیخ درویش کوکلتاش را که از جمله خویش امیر خداداد بود در
ایشان گردانیده دلیران سپاه روی در آن بیابان نهادند و در راه جمعی که از محال القان گریخته عزم اردوی
همایون داشتند دیدند و ایشان را گرفته در منزل الحیق بدرگاه آوردند چنین تقریر کردند که قوم ما در
قیاس نشسته بودند چون خبر توجه لشکر منصور بر ایشان رسید متفرق و پریشان گشتند و بود
و اعیان گریخته در شعاب و جبال شامخ تحصن نمودند و ما در اثنا راه جمعی را دیدیم که گفتند که شیر
محمد اغلان را پاینده در کمین نشانده است و لشکرهای اطراف و نواحی ولایت خود را جمع اورده
و کوچ و گله و رمه و احمال و اثقال از آب تکز گذرانیده اند و خود جریده خاص از برای جنگ و
پیکار ایستاده اند میرزا الغ بیک چون این خبر استماع نمود بسیاست سپاه ظفر پناه مشغول
گشت و فرمان نافذ شد که امرا که بمنزل پیش در سمرقند توقف نمایند تا رایات ظفر آیات بایشان رسد
و موکب همایون در حرکت آمده در پایان الحیق شاه و سپاه که در مقدمه بودند بهم پیوستند و هم درین
منزل حکم شد که شب هر یک نفر در پنج محل آتش افروزند و این آتش بزبان مغول ادنجا اوت گویند
چون زمانه لباس ظلام پوشید زمین از کثرت آتشهای آسمانی درخشان گشت و روز دیگر از آن منزل
کوچ کرده و در منزل ترک جکان نزول فرمود و جناب شهریاری فرمان داد که یوسف و سلطانشاه
و عبدالله خازن با پانصد کس در شب بکوهی که آن را پای تاغ گویند برانند و نگاه کنند که در کیض جتا
که منزلگاه جته بود کجا آتش افراخته اند و ایشان برحسب فرموده بتاغ رفتند و چون روز شد
اردوی همایون از آن منزل کوچ کرده در کنار آب نعو توقف فرموده آمدند و جماعتی که بر پای تاغ رفته بودند
آمدند و عرضه داشتند که شب ببالای کوه رفتیم و چندانکه نظر بر گماشتیم در کیض جتا هیچ جا آتش
ندیدیم اما از جانب جبال آتش بسیار بعید گردید بغایت کردد معسکر بر افروزند و در اثنا این

تقریباً از قراول خبر رسید که سیاهی سپاه مخالف دیدیم چون این خبر استماع افتاد لشکریان جهت حزم
واحتیاط خندقی عریض عمیق در گرد معسکر کندند و بر این آن انجا کنکاک و چپرها و عرادها استوار
ساختند و روز دیگر جته بکمال و آراسته فوج فوج رسیدند بیت نماز شام چو خورشید
گنبد گردان * بکوه رفت زبهر دو زچشم گشت نهان * مخالفان از مقابله و راستی سپاه منصور بجانب
دست چپ روی آوردند و از پس لشکر گذشته در پس پشته انکانو قبت بکوه باز نهادند و چون
هوا کسوف ظلام و لباس نیلفام در برافکند سپاه منصور آیین حراست و رسم مراقبت مرعی داشتند

ذکر محاربه میرزا الغ بیک گورکان با پادشاه جته پسر محمد اغلان

روز دیگر که شهسوار گردون
خرام بعزم استیصال سپاه ظلام در میدان آسمان تاخت میرزا الغ بیک آهنگ جنگ ساز
داده و ران بالای که سپاه جته گروه گروه بدید آمدند دست چپ و دست راست بدلیران
معرکه دغا و مبارزان هیجا آراسته در قول شیر محمد اغلان و یوسف اغلان و حاجی کابر یولتا
متعین شدند و بر دست راست پاینده حراس و ابو بکک سرابح ملک و فرهش و بر بوبکان مغرم
گشتند و صدر اسلام تمارضی کرده در معرکه حاضر نگشت و میرزا الغ بیک چون دید که لشکر
سیل بجانب میسره کردند فرمان داد تا قول میسره چون مقابل جته بود داخل خندق بر جای خود
گیرد و مردم قول باهراول در پس خندق باشند و قوشونها که بر دست راست معین کرده شده
بود از انجمله نوزده قوشون بعهده محمود المش و یازده قوشون بعهده لقمان تواجی و نه
قوشون دیگر در عهده سلطان اویس برلاس و در میمنه قول در خلف خندق بایستند و محمود
برلاس که در میسره بود فرمود که در میمنه سلطان اویس باشد و قوشونها که بر دست چپ معین
شده بودند از انجمله نوزده قوشون بعهده سلطان ترخان و عادل بیک بود و نوزده قوشون
دیگر بعهده تیمور ملک مجموع این قوشونات را فرمان شد که از خندق بگذرند و مقابل دست
چپ جته بایستند پس اجماعت بدست راست لشکر منصور گردیدند و قول و میسره از دست
راست بدست چپ گشتند و برین نهج شهریار عالیمقدار سپاه را تعبیه فرمود و میمنه و میسره
و قلب و جناح لشکر بیاراست از میدان هیجا غبار در هیجان آمد و زمین از جنبش سپاه و
فوج فوج چون دریا از تلاطم باد موج زدن آغاز کرد سپاه جته بر فراز کوه و پشته و رایات تمام
در دشت و هامون مخالفان یاجوج کردار بقصد آنکه خود را بر سد سکندری زنند از جلادت
پشت نهادند میرزا الغ بیک بعد از عرض و اداء نیاز از بارگاه مالک کارساز ظفر و
نصرت مسئلت نمود و فرمان داد که لشکر بیکبار حمله کنند ایشان سپرها در سر کشیدند و
سنانهای بداند شمشیرهای آتش آب در دست گرفتند و روی جلادت بدشمن نهادند و

بهادران و دلیران جته که از سیل روی میگردانیدند چون صدمات سپاه منصور مشاهده
کردند فی الحال از کمال خوف و هراس متفرق و پراکنده گشتند و چون روباه که از حمله غضنفر
و معزجو بند روی بگریز نهادند عساکر منصور تیغ شجاعت آخته در عقب ایشان تاختند و بسیاری
از آن سواران را از پشت زین بر زمین مذلت و بوار انداختند و طایفه بذل اسر مبتلا ساختند و
اسیران را پیش پادشاه آورده بموجب حکم معروض تیغ یاسا گشتند و میرزا الغ بیک زبان تحسین
بیان بشکر و ثنای جهان آفرین گشاده امرا و ارکان دولت و بهادران نوازش فرمود و برد
و بازوی ایشان آفرین خوانده فرمود که اگرچه دشمن شکستی فاحش یافت اما دور نیست که بعضی از
سرداران جته که از معرکه بیرون رفته اند بار دیگر غبار عناد برانگیخته راه داده دست تعدی بجوانب
ممالک محروسه دراز کنند فساد و فتنه آغاز نهند حالا مصلحت چنانست که روی باستیصال
ایشان نهیم و در سر و کله و احمال و اثقال و جهات و اموال اجماعت را که از آب تکر گذرانیده اند
در تحت تصرف در آوردیم مجموع امرا این رای را مستحسن داشته بر عزیمت جازم شدند میرزا الغ
بیک اسکندر و هندو بوغا را مصحوب اغرق بقرشی فرستاد و بنفس همایون در عقب سپاه
جته بر سبیل ایلغار روان شد و موکب همایون کوه و هامون پیموده موضع کونکاس مخیم لشکر
ساخت ارسلان خواجه ترخان و ابو اللیث و ابرهیم جبرایکو تیمور خان پاینده بعضی الوس
جته را غارت و تاراج کردند و سپاه فیروزی نشان قبایل جته را که در حوالی کونکاس پناه بر
قلاع و کوههای شامخ برده بودند گرفته و کشته و غارت کرده دران دیار دیار نگذاشتند و
چون نواحی کونکاس را از ارجاس و انجاس مخالفان پاک کردند میرزا الغ بیک عنان عزیمت بجانب
قرشی که مقر و آرامگاه کوچ و اغرق بود در حرکت آورده از مقبل اقبال شاکر و از مساعدت
سعادت راضی و بعد از چند روز دران مکان دلفروز قبه بارگاه باوج مهر و ماه رسانید درین
اثنا خبر رسید که جهانشاه پیر فخر الدین و محمد بیک حمید از مضیق ایسیق کول که از بیم سپاه
ظفر مآل بدانجا پناه برده بودند خود را خلاص داده براه سنگ تاش بیرون رفته اند و دران طریق
بخضر شیخ پیر المش و اغرق امیر خداداد بازخورده بعد از محاربه غالب شده اغرق امیرشادن
الملک را غارت کرده اند میرزا الغ بیک چون از کیفیت حال وقوف یافت فی الحال فرمود تا ارسلان
خواجه ترخان و اسکندر و هندو بوغا و شاه ولی با طایفه از دلاوران متوجه مخالفان شوند
و ایشان برحسب فرمان جهانشاه روان شدند و بعد از رفتن امرا یک کس که جهت امری
تقریر کرد که جهانشاه و اتباع او ایران بودند که بطرف ابش روان شدند و چون شنیدند که
پادشاه مظفر و منصور مراجعت فرموده خایف و هراسان بازگشتند و بجانب ایسیق کول

رفتند و میرزا الغ بیک دو دوزکس پیش امرا فرستاد و پیغام داد که حال چنین است باید که امرا
دو فرقه شوند و سرهای راه بر ایشان گیرند و بنفس همایون متوجه دار السلطنت سمرقند شدند و در
اثناء راه شنیدند که قریبی که تختگاه چنگیز خان است سه قطعه سنگ یشم بوده که چشم هیچکس چنین مثل
ان ندیده و گوش هیچ افریده مانند ان جوهری نشنیده چند نوبت پادشاه ختای رسل و هدایا ارسال
نموده و قبول کرده که از اسباب نفیس و اوانی چینی خواهند و مبلغ صد هزار دینار کپکی بر سبیل ارسال
نمایند با چندانکه حکام ان سرزمین از سران سنگها در گذرند ایشان راضی نشده اند و حضرت صاحبقران
مغفور چون بر ان ولایت استیلا یافته حکم فرمود که نواب و کاشتکان بی توقف ان سه قطعه سنگ را
بسمرقند نقل کنند و ایشان یک قطعه روان کرده و قطعه دیگر همچنان بر جای خود داشت و الغا
کاشانه خاندان صاحبقران کامگار بود همت بر ان مصروف داشت که ان دو سنگ دیگر بسمرقند
برند کاشتکان و ملازمان غلطکها ساختند و فواصل را با وتاد محکم و رصین کردند و سنگها را
در غلطکها نهادند و بقوت اسبان و گاوان انها را بر روی زمین غلطانیدن در امدند و فرمان شد
که هر روز یک امیر تومان با مردم خود بنوبه همراه سنگها باشد تا در ضایع شدن اهتمام نمایند و نقابان و
سنگ بران مقرر کنند که هرجا که رودها و غلطها بسبب ناهمواری راه دشوار گذرد انرا هموار سازند
و چون خاطر خطیر شهریار جهانگیر از ین معنی فراغت یافت لشکر بیکران در جنبش امد و طول و
عرض بیابان بزر اقدام مرکب می پیمود و چون ماه از منزل بمنزل حرکت میکرد اما چنان امر شد
که بموجب امر جهان مطاع دو فرقه شده بودند تا سرهای راه امیر جهانشاه و میر قمر الدین گیرند
چنان بود که ارسلان خواجه و بعضی امرا براه نعوم روان گشتند و محمد برلاس و اسکندر هندو
شاه ولی و دیگران براه کرو وارد در حرکت امدند و ارسلان خواجه را معلوم شد که جهانشاه و محمد
بیک از راه برمقال رفته اند لاجرم بر عقب ایشان روان گردیدند و محمد برلاس و اسکندر و شاه
ولی انحال جهانشاه خبری نداشتند و بفراغ بال میرفتند و از دشمن حسابی برنگرفتند جهان
شاه و قوم او چون از توجه لشکر خبر یافتند بجانب محمد برلاس و اسکندر رسل کردند و ایشان از
سر غرور در حرکت سارعت نمودند تصور اندک تانی و اهستگی روی نمود لوبن حسه و جهانشاه از
وصول لشکر اگاه گردیدند و راه فرار پیش گرفتند و همچنان در کمال اهمال و اغفال بی تعبیه میمنه
و میسره و ترتیب یسال می شتافتند تا گاه سپاه جته افزون از حد و قیاس در رسیدند و اکثر
لشکر متفرق گشته امرا با فوجی قلیل در برابر امدند انجا که جای خنجر و شمشیر هوا بود صمیم
منضم گردید قول مخالفان در برابر امرا بایستادند و باقی سپاه از عقب گریختگان رفتند
و ارسلان خواجه ترخان از ین صورت خبردار شده چون برق خاطف در حرکت امده

اناب

اناب بر مقال مخالف گذشته روی جلادت بمعرکه نهاد و اعدا چون سپاهی سپاه نصرت پناه
از دور دیدند پای هزیمت در رکاب اوردند و عنان براه انهزام منصرف گردانیدند و هر دو فریق
بملاقات یکدیگر مستبشر و شادمان گشتند و محمد برلاس و اسکندر بر خلاص از ان ورطه مخاطره
از ان معرکه زبان بحمد ملک ذو المنن و قول الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن بگشادند بر ارسلان خواجه
ترخان در مدح و تحسین و ثنای افرین نثار کردند و هر دو گروه باتفاق از پی جهانشاه و سپاه جته
در سر امدند و ایشان بلطایف الحیل التجا بسنغ جبل بردند و چون شهباز وهم هر چند پرواز میکرد
از کمر کوه نمیگذشت و راهی صعب المسالک داشت و چندان لشکر نداشت که احاطه ان تواند کرد
ناچار امرا در پای کوه توقف نموده کیفیت واقعه معروض ایستاده کان پایه اعلی داشته میرزا الغ بیک
که در قلعه ابسیق کول که حضرت صاحبقران بنا کرده بود مقام داشت الغان تواچی و ابو اللیث
و قوملک و ادریس قوچین و ابوبکر را با ده هزار سوار نامدار بمدد ایشان فرستاد و تا رسیدن ان جماعه
سپاه جته عنان انهزام منعطف ساخته بود و هزیمت غنیمت دانسته و سپاه فیروزی اثر هر چند
در عقب مخالفان شتافتند از ایشان خبر و نشان نیافتند و چون از وصول ان جماعت یاس
تمام حاصل شد بالضروره مراجعت نمودند و منازل پیموده بموکب همایون پیوستند و محمد برلاس
و اسکندر هندو بوغا و شاه ولی چند روز بجهت تساهل و غفلتی که دران یورش در زیبه بود
در مقام خطاب و عتاب امدند و مزاج میرزا الغ بیک منحرف شده چند نوبت با ایشان زبان
سرزنش دران پیغام داد و عاقبت امیر خداداد شفیع شده پادشاه از سر جرایم ایشان در گذشت
و دران راه بصید و شکار دست بر نموده فضای هوا و دامن دشت و صحرا را از وحوش و طیور خالی
ساختند و چون قطع منازل و طی مراحل کرده موکب همایون نزدیک بسمرقند رسید و شیخ الاسلام
خواجه عصام الدین و سادات و قضات و مشایخ و علما و موالی و حکام و داروغگان باستقبال
مبادرت نموده شرف دستبوس حاصل کردند و در فرزه شیراز گلبن باغ دولت و شهریاری و نوباوه ملک
و جهانداری شاهزاده عالیشان میرزا عبد الرحمن رسید جهان بین خود را بطلعت والد نام
دار روشن گردانید و جناب سلطانی او را در اغوش عطوفت گرفته از انجا روان شد و در
دهم ماه شعبان بتوفیق مهیمن مستعان در باغ جنان نزول فرمود و خلایق در ظل امن و امان
اسوده گشتند و ریاض دین و دولت طراوت و نزاهت از سر گرفت اعاظم و اشراف اطراف
و اکناف باهدایا و تحف روی بدرگاه عالم پناه اوردند و چون بفرخی و میمنت سلطانی اسباب عیش
و شادمانی دست فراهم داد موجبات سرور دستور و مقتضیات حبور متکثر گشت جناب
شهریاری بترتیب و تزیین بزم عشرت اشاره فرمود نواب و کاشتکان برحسب فرمان در کان

کل بجان و دل سعدی این امر شدند و طوی ترتیب دادند که زبان بیان از تعریف و توصیف
آن عاجز و قاصر و معترف است و چون روزی چند بعزمی و نشاط قیام نمودند میرزا الغ بیک گورکان
پرتو التفات بر احوال مملکت انداخت و وضیع و شریف علی اختلاف مراتبهم بلطف بیکران و
احسان بی پایان ایشان را بنواخت **ذکر توجه لشکرهای ماوراء النهر و شغناق و محاربه میرزا**
الغ بیک گورکان با شاهزاده براق سابقا سمت گذارش یافت که براق اغلان
بحضرت میرزا الغ بیک آمده و آنجناب او را تربیت فرموده بجانب ولایت فرستاده و او در سنه
ثمان و عشرین و ثمانمایه برادری محمد خان پادشاه اوزبک استقلال یافته بر الوس او مستولی شد
و چون حال براق اغلان انتظام یافت پای جسارت از حد خویش بیرون نهاده متوجه سغناق
آمد و پیش میرزا الغ بیک کس فرستاد که بهمت شاه تخت اروس خان بجد خویش ضبط نمایم
کردم و باین دیار رسیده امید دارم که عنایت پادشاهانه شامل حال من گردد و چون براق بی اجازه
بولایت سغناق در آمده بود و آنرا بمسامع علیه پیوسته که او سکی بین که سغناق را ابد بن اروس خان
عمارت کرده و بحسب شرع و عرف اکنون بمن میرسد بنابرین سبب التجی براق جوابی برصواب
نشنید و درین زمان ارسلان خواجه ترخان که حاکم آن حدود بود از براق اغلان شکایت
کرده عرضه داشت که نوکران او در جانب بی ادبی بسیار میکنند و در خرب ولایت و رعیت
سعی مینمایند و خود را حاکم مطلق میدانند میرزا الغ بیک عزم سغناق جزم فرموده و لشکری عظیم
ترتیب داده عرضه داشتی بخراسان و کیفیت احوال را در پایه سریر اعلی حضرت خاقانی باز نمود
و آن حضرت از آن جنگ کسبب و برای عالم آرای منع فرمود اما میرزا محمد جوکی با لشکری آراسته
بسمرقند فرستاد تا هنگام احتیاج بمعاونت برادر بزرگوار خود قیام نماید و چون میرزا الغ بیک
عزم سغناق و براق و جنگ کرده متوجه سغناق شد میرزا محمد جوکی بسمرقند رسیده از عزیمت
آنجناب وقوف یافت فی الحال از عقب در حرکت آمد و لشکریان ماوراء النهر و خراسان با یکدیگر
پیوستند هیچکس را در خیال نگذشت که براق اغلان در مقابل آن دو شاهزاده عالیشان
آید و میرزا الغ بیک او را حقیر شمرده شد و بی التفات پیش راند و براق بای ثبات و وقار
فشرده مشغول جنگ و پیکار گشت و بحسب اتفاق در آن معرکه تنها بود که سپاه خصم نمود
و براق فرمود که جرنگ و بهادران او بیکبار حمله آوردند و آتش حرب افروخته شد و فوجی
از دشت قبچاق روی نمودند لشکریان میرزا الغ بیک بکثرت خویش مغرور گشتند و از نخالفان
چندان [illegible] داشتند و ایشان از آنجا برگرفته روی بکارزار آوردند و بر و تعاقب
سپاه سمرقند [illegible] لشکر اوزبک قصد قول کردند قلب شکست کشتند امرا چون ...

دکار از قبضه اقتدار و حیز اختیار بیرون رفت عنان میرزا الغ بیک را گرفته از معرکه بیرون
بردند و پهلوان محمود دندانی که از بلازمان حضرت خاقانی بود و بی رخصت حضرت خاقان
سعید به هواخواهی میرزا محمد جوکی بدان صوب رفته بود معرکه در آن جنگ بحر که رسید و آثار
جلادت و شجاعت بظهور رسید چون صعوبت حال مشاهده نمود شاهزاده مشار الیه بسعی و
اهتمام بسیار از آن ورطه خونخوار بیرون رفت و آن شاهزادگان با لشکر گریخته وارباب احترام
بتعجیل تمام متوجه سمرقند شدند و اکثر داشتند نصیب دشمنان آمد و مملکت ماوراء النهر چنان
آشفته شد که بعضی مردم کوته اندیش خواستند که دروازها سمرقند بر کشند و بعضی قلعه داری پیش
گیرند و اکابر و اشراف آن دیار بایمعنی راضی نشدند و گفتند العار والنار و لشکریان براق اغلان
به اطراف ولایة ماوراء النهر و ترکستان دست ظلم و تعدی دراز کرده بخرب بلاد و تعذیب عباد
مشغول شدند و آن غارت و نهب و اسیر نکشته فروگذاشتند و این خبر موحش بسمع علیه حضرت
خاقانی پیوسته فرمان داد تا الوس بودش ترکستان اشتغال نمایند و رفتن آنحضرت بدان موضع
کفت ایدا انشاء الله وحده العزیز **ذکر عمارتهای دار السلطنه هراة که بعضی از بدیع آثار خراسان**
بدیع آمد الحکم لله الواحد القهار و در اواخر جمادی الاخر امیر فرا یوسف بن خواجه امیر شیخ علی بهادر
برحسب فرمان با لشکری بجانب ری رفت امیر موسی و کمال در دار السلطنه هراة وفات یافت
و حضرت خاقان سعید بر خدمات شایسته امیر موسی فرزندان و بازماندگان او را عنایت و
نوازش فرموده و راه و رسم او را باولادش تفویض نموده و در سنه تسع و عشرین و ثمانمایه مزار فایض
الانوار ازین اعتنا و التفات حضرت پادشاه اسلام عمارت یافت و آن موضع متبرک و محل و
شیخ الاسلام و المسلمین خواجه عبدالله انصاری است قدس الله سره طراوت و رونق تمام حاصل
شد و درین سال حضرت خاقانی زمستان در دار السلطنه هراة گذرانیده چون موسم بهار
رسید برسم جانور پرانیدن عنان عزیمت بجانب ولایت سرخس تحریک داد و چون بدانجا رسید
خاطر اشرف آن از آن کار فراغت یافته بزیارت مقتدای ارباب عرفان و مرجع سلوک و سیر سلطان
ابوسعید ابوالخیر قدس سره رفته از روح مقدس او استمداد نمود و علم معاودت افراخته بجلگاه بادغیس
در آمد و میرزا بایسنغر که برسم صید و شکار و جانور پرانیدن بجانب سیستان رفته بود مراجعت
کرده زمستان در دار السلطنه هراة گذرانید و در موسم بهار بییلاق [illegible] متوجه شده
[illegible] حضرت اعلی خاقانی استسعاد یافت و آنحضرت [illegible]
در باغ زاغان نزول اجلال فرمود و در سال مذکور امیر اعظم [illegible] وفات یافت
و این خبر بخراسان رسید حضرت خاقان سعید [illegible] ملول و محزون گشت چه

امیر شاه الیه ورود مدّ این خانواده سوابق خدمات ثابت گردانیده بود و آنحضرت حکومت جام
را که سالها با امیر شاه ملک تعلق میداشت بفرزندان او ابراهیم سلطان عنایت فرموده و در سنه
ثلاث ثلاثین و ثمانمایه کوکب حیات شاهزادهٔ جهانیان میرزا سیورغتمش در ولایت کابل بافق
غروب و افول رسیده و این خبر در هرات متواتر شد و حضرت خاقان سعید از استماع واقعه
فرزند ارجمند چنان ملول و متاثر و مشوش و پریشان خاطر گشت که زیاده بران امکان نداشت
و چون بیقین میدانست که چاره بجز تحمل و اصطبار نیست زبان بکلمه انا لله و انا الیه راجعون
کشاده ترویح روح او در اختمات کلام ملک علام بجای آورد و آش و طعام بفقرا و ایتام و محتاجان
ایام داد و ایالت قلمرو او را بفرزند ارجمندش سلطان مسعود ارزانی داشت و درین سال شیخ
الاسلام اعظم مرشد طوایف الانام شیخ محیی الدین غزالی الطوسی که سلاطین در مجلس شریفش
بزانوی ادب می نشستند و برخصت او در سخن خوض می پیوستند و چون چندین بار زیارت کعبه مکرمه
بجای آورده بود هم در راه حج دعوت حق را لبیک اجابت گفت بیت وفات قطب جهان شیخ
محیی طوسی ¤ میان خلبت و سابر رمضان ¤ و از معظم وقایع این سال کارد خوردن حضرت
خاقان سعید بود بیان این سخن آنست که آنحضرت در جمعه بیست و سوم ربیع الثانی برسم
معهود و عادت مالوف مسجد جامع هرات را مشرف ساخت و بعد از ادای نماز و عرض نیاز
عزم بیرون آمدن کرد ناگاه شخصی نمد پوش احمد لر نام از مریدان مولانا فضل الله استرابادی بطریق
دادخواهان کاغذی در دست در اثنای راه پیش آمد حضرت اعلی خاقانی اشارت بیکی از
ملازمان فرمود که سخن او را تحقیق کرده بعرض رساند احمد لر بی اندیشه قدم پیش نهاد و کارد
چون قطره آب بشکم پادشاه نیکو نهاد نهاد و علی سلطان قوچین در آن حال از آن حضرت دفع
قتل او کرده بتیغ تیز او را هلاک گردانید سایر منکبان شمشیر در احمد نهاده پاره پاره اش
ساختند و از وقوع این قضیه فریاد و فغان خلایق بآسمان رسید و چون بمحض عنایت الهی
حارث و نگهبان پادشاه زاده بود این زخم کارگر نیامد امراء عظام امیر علاء الدین علیکه کوکلتاش
و امیر جلال الدین فیروزشاه پیش از آنحضرت بیرون آمده بودند و بر در مسجد سواره ایستاده که
این حادثه روی نمود و خبر بدو دار نا امیر جلال الدین فیروزشاه را طلبیده امیر مشار الیه سواره
بمسجد درآمد و از مشاهده این حال حیران بماند حضرت خاقان سعید خواست که در محفه نشیند
امیر فیروزشاه گفت بر اسب سوار باید شد و الا فتنه عظیم روی نماید چه مردم را در حیات
و ممات معاذ الله تردد واقع شود و آنحضرت پای دولت در رکاب آورده سوار شدند و نقاره بر
هیبت فرو کوفتند و شهریار جهان از راه بازار بباغ زاغان تشریف برد و طبیبان و جراحان

بعلاج و مرهم اشتغال نمودند و یکی از فضلا در تاریخ این واقعه گوید بیت سال تاریخ هشتصد و
سی بود ¤ روز جمعه پس از ادای صلوة ¤ بوالعجب حالتی پدید آمد ¤ در خراسان ولی بشهر هرات ¤ بیخ دو دیگر
در بساط چون فرزین ¤ خواست تا شه رخی زند شد مات ¤ میرزا بایسنغر چون در تفحص حال احمد لر مشغول
گشت از قتل او پشیمان شده بودند و از جیبهای او کلیدی یافتند و عسسان شرایط تفحص و تجسس
بجای آوردند در تیمچه خانه مقفل دیدند که قفل خانه آن کلید باز نشد و اهل تیمچه گفتند که شخصی
باین حلیه درین خانه طاقیه دوزی میکرد و این مولانا معروف از جمله افاضل دوران بود و شعر نکو
گفتی در جواب خواجه سلمان گوید که ز ترک چشم تو هر تیر غمزه کامد راست درون سینه نشست
آنچنان که دل میخواست و بغیر خط و شعر بفضایل دیگر متصف بود و او در بدایت حال از سلطان احمد
جلایر روی گردان گشته پیش میرزا اسکندر بن میرزا عمر شیخ بهادر آمد و یکی از شعبان کاغذ
پادشاه شد و میرزا اسکندر فرموده بود که مولانا باید که هر روز پانصد بیت بنویسد و او بر حسب فرمان عمل
می نمود و بعد از چند گاه دو روز هیچ ننوشت پادشاه از معنی شنیده سبب تعطیل آن دو روز استفسار
نمود مولانا گفت میخواهم که در یک روز هزار و پانصد بیت بنویسم و کتابه سه روزه کنم میرزا اسکندر
فرمان داد تا سایه بان و بارگاه برافراشت و یک کس قلم تراشید و مولانا نوشتن آغاز کرد تا نماز دیگر
هزار و پانصد و بیست بیت بنوشت و پادشاه استحسان فرموده بصنوف نوازش و انعام او را
مخصوص گردانید و در آن وقت که حضرت خاقان سعید بعراق رفت و فتح اصفهان میسر شد
آنحضرت مولانا را همراه آورده فرموده تا در کتابخانه خاص بکتابت مشغول باشد و افاضل و نیکو
منظر و شیرین سخن بود نمد عسلی پوشیدی و طاقیه نمد بلند هم بآن رنگ بر سر نهادی و الف نمد
برگردن بجیدی و جوانان مستعد ظریف هرات بملازمت و خدمتش او میل داشتند و میمون دند
و جناب مولوی بغایت زیرک منش و خوش طبع دار بود چنانچه گویند که میرزا بایسنغر کاغذ خوب بمهر
مولانا فرستاد و التماس نمود که کتاب شیخ نظامی بنویسد و مولانا زیاده از یکسال کاغذ نگاه داشته
نانوشته از آن باز داد و میرزا بایسنغر از این حرکت رنجیده و انصاف آنکه جای آن داشت که هر که
اندک مروتی باشد با اهل ازار این حرکت بکند القصه در آن اوان مولانا معروف را متهم ساخته
بگرفتند و ارباب طمع از جمعی که پیش او تردد بودند زرها اخذ کردند و مولانا را چند نوبت بپای دار
آوردند آخر الامر چند متش را بقلعه اختیار الدین محبوس گردانیدند و خواجه عضد الدین دختر زاده
مولانا فضل الله استرابادی را با جمعی دیگر که متهم بودند در آن امر گرفته بقتل آوردند و جهای
ایشان بباد دادند و در افواه و السنه افتاد که احمد لر کار بی انکر عالی جناب سیادت ایاب نقابت
قباب امیر سید قاسم تبریزی قدس سره میرفته و با میر مخدوم که بنا بر فرزند عزیز آنجناب بوده صحبت

سبیل داشته و چون میرزا بایسنغر از مرتضی اعظم مجتبی اکرم کدورتی در خاطر داشت بجناب ادب
موافقت با احمد لر مطعون کرده اند و شاهزاده بآن اکتفا نکرده در باب اخراج و جلاء وطن ایشان
سعی نموده ناکام فرمود که جناب سیادت پناهی از خراسان متوجه سمرقند شود و در وقت شنیدن
خبر جلای سید بزرگوار غزلی مبنی از شکایت انشا کرد که مطلعش اینست بیت ای عاشقان ای عاشقان
هنگام آن شد کز جهان * مرغ دلم طیران کند بالای هفتم آسمان * و مقطع این قاسم سخن کوتاه کن برخیز
و عزم راه کن شکر بر طوطی فکن مردار پیش کرکسان و هنگام رکوب عزم ماوراء النهر فرمود که میدانم
چه افتاده است سیستان معدن مار کزین درگاه میرانند دایم در بدر مار و امیر سید قاسم علیه الرحمة
والرضوان چون بسمرقند رسید و میرزا الغ بیک بی تکلفیهای آنجناب مشاهده فرمود تمام
مرید و معتقد شد و در اعزاز و احترام جناب مهمان عزیز مبالغه نمود ذکر عزیمت خاقانی و خلافت پناهی
بجانب ماوراء النهر و عطف عنان رایات ... آیات حضرت خاقان سعید چون
از آسیب و زخم کارد صحت یافت عنان عزیمت جهة انتقام براق اغلان بطرف ماوراء النهر تافت
و میرزا بایسنغر بتعاقب توجه نمود و موکب همایون از راه بلخ رفته از جیحون بگذشت و میرزا بایسنغر
حسب التماس میرزا الغ بیک و فرمان واجب الاذعان بجانب خراسان بازگشت و شب
پانزدهم در اندخود مخدوم زاده عالمیان غیاث السلطنة والدین میرزا بایسنغر بهادر خواجه
قنبر کنکی ابیوردی را که خواجه صاحب وجود معتبر بود در ظاهر بلخ در خیمه او بکشتند و چون
صباح شد هر چند تفحص و تجسس نمودند قاتل را معلوم نشد اما امیر یوسف جنید چون قرابتی
با آن امرا داشت متهم میداشتند و امیر بایسنغر از ظاهر بلخ بر جناح استعجال روان شد
در بیست و یکم رمضان رسیده باغ سفید را از قدوم عزت فزای هفت آسمان ساخت و در
اثنا شاهزاده بنا بر عروض مرضی سر مبارک بر بالین نهاد و اطبا بمعالجه مشغول شده و حسن تدبیر
بجای آورده و اراده ملک قدیر موافق افتاده مرض زایل گشت و چون موکب همایون از ساحل جیحون
در حرکت آمد اکابر و اشراف دیار ماوراء النهر باستقبال مبادرت نمودند و شرف خدمت و ملازمت
پادشاه دریا نوال دریافته و پیشکش بتقدیم رسانیدند و آنحضرت در عین حشمت و جلال در بلدة
الاقبال سمرقند نزول فرموده و بمزارات اکابر و مشایخ آن دیار رفته مستحقان و مجاوران را
بنذورات و صدقات وافیات نواخت و در سریر دولت جهانبانی آرام گرفته ضمیر آفتاب اشراق
متوجه تنسیق و ضبط ممالک آفاق گشت و نخست از محاربه براق اغلان تفحص نموده و بعرض
قصه رسیده از کیفیت آن حادثه سخنان پرسید و گناه و تقصیر جمعی امرای ماوراء النهر ثابت
شده آنحضرت فرمود تا ایشان را در دیوان اعلی چوب یاساق زدند و میرزا الغ بیک را در مقام

خطاب و عتاب آورده تنبیه و سرزنش بسیار نمود و آنجناب چند روز اختیار و اعتباری نداشت
تا آتش شفقت ابوت در حرکت آمده بار دیگر فرزند ارجمند را از حضیض مذلت باوج عزت
رسانید و زمام اختیار مملکت ماوراء النهر در کف اختیار و قبضه اقتدار او نهاد و از صدمت سهام
ظفر نشان آتش فتنه براق اغلان منطفی گشت و بکام و ناکام طمع از آن مملکت برکنده راه گریز
گرفت و بجرئت تمام دل از حکومت برداشت و آواره و ناپیدا شد چون حضرت اعلی خاقانی مهمات ولایة
ماوراء النهر و ترکستان کما ینبغی مضبوط ساخت لواء معاودت بجانب خراسان برافراخت و در یازدهم
محرم سنه احدی و ثلاثین و ثمانمایه بدار السلطنة هراة رسیده در باغ زاغان نزول اجلال فرمود
و در این اثنا باری سبحانه و تعالی میرزا محمد جوکی بهادر را پسری ارجمند ارزانی داشت و بمیرزا ابا بکر
موسوم گشت و چند روز ارکان دولت بعشرت و شادمانی بسر بردند و طویهای عظیم ترتیب
یافت ذکر توجه رایات نصرت شان بجانب مملکت آذربایجان جهة دفع اسکندر و ابو یوسف تر
کمان و بیان مآل آن در اوایل محرم سنه اثنین و ثلاثین و ثمانمایه بسامع علیه رسید که اسکندر ترکمان بار
دیگر رایت عصیان برافراشته و با لشکر گران بجانب عراق در آمده و سلطانیه در تحت تصرف در
آورده و بیرام امیر الیاس خواجه که حاکم آنجا و دیگر ولایات مثل قزوین و زنجان بود گرفته بنا بر آن حضرت
خاقان سعید ظفر قرین باحضار لشکرهای ممالک فرمان داد چندان خلایق در جنبش آمدند که قوت محا-
سبه از تعداد آن عاجز و قاصر ماند و غیاث السلطنة والدین بایسنغر و امیر شیخ لقمان برلاس
و امیر علیکه کوکلتاش بموجب فرمان در مقدمه روان شدند و آنحضرت روز یکشنبه پنجم رجب
حالی که سعود از آن اقتباس سعادت می نمود از دار السلطنة هراة نهضت فرموده منازل و
مراحل پیموده بشهر رسید و بزیارت مشایخ ابجار فته از ارواح مقدس ایشان استمداد نمود و گوشه
نشینان آن موضع را از مایده جود و احسان خسروانه بهره ور و مشفع ساخت و بانواع صلات
و صدقات خاطرهای شکسته مفلسان را بنواخت و چون مملکت ری مرکز اعلام ظفر فرجام گشت
و چند روز دران دیار اقامت نمود تا لشکرهای جهان و حکام و سرداران ایران و توران بموکب همایون
پیوستند و صد هزار مرد نامدار در ظلال رایات نصرت شعار جمع آمدند و آنحضرت باستدعای
شاهزاده جوانبخت میرزا ابراهیم سلطان قاصد بجانب فارس فرستاده و آنجناب با سپاه بیقیاس
متوجه اردوی گردون اساس گشت و در عرصه مملکت ری بسعادت ملازمت فایز آمد حضرت
خاقان سعید بدیدار شاهزاده نامدار و یگانه روزگار در جمیع اوصاف و اطوار اظهار استبشار
نموده او را در آغوش عطوفت و مهربانی کشیده بنابر حسن معاشی که از آنجناب نسبت با
لشکری و رعیت صدور می یافت و بتفصیل بسامع جلال پیوسته بود بمحمدت و تحسین ارزانی

فرمود وامیر حاجی ابن ترد وامیر ترخان از ابرقوه وامیر غیاث‌الدین از کرمان باردوی اعلی ملحق شدند
وخبر ... نکارانه دار ... فرمودند در بیست ویکم رمضان در سایه وصول رحال اقبال سایه
انداخت وکماشتکان اسکندر قلعه سلطانیه را گذاشته گریختند خاقان بی ملال در شوال در ان
مقام باداب سنن در وعید قیام نمود وامرا وکارکنان دیوان رفیع مقدار بترتیب طوی اقدام نمودند
وچون از تناول اطعمه فاخر وتشریفات مشرف کردانیدند وازانجا رایت کیهان پوی در حیز اهتزاز امده
در نواحی موضعی که مزار ابو النصاری رحمة الله اشتهار دارد نزول فرمود چند روزی در ان مقام
قرار وارام گرفت وازانجا روان شده شب غازان معسکر همایون سلطان بمالک شد وان
موضع را ترک کرده بماس متوجه خوی وسلماس شد وظاهر سلماس نزول فرمود ودر ان محل اجتماع
دست داد که برانفس انفاس راه تردد وامد شد شعر ... نمود ذکر محاربه حضرت خاقان
کیتی‌ستان با شاه ترکمان وفرار ایشان بعد ... ال چون موکب همایون در ظاهر
سلماس نزول فرمود خبر متواتر شد که میرزا اسکندر برادران با سپاهی سنگدل اهن گسل که
از شکوه ایشان زلزله در مفاصل کوه افتد براهنگ جنگ وعزم پیکار نزدیک رسید حضرت
خاقان سعید بترتیب لشکر وتعبیه سپاه اشتغال نمود وبر انفاذ امر که اعلام ظفر نشان
ابوالفتح میرزا ابرهیم سلطان کردانید ولشکرهای فارس در رکاب نصرت انتساب شاه زاده
کامیاب بود وجوانغار را بطلعت بهی ومنظر شهی غیاث السلطنت والدین میرزا بایسنغر
ارایش داد وفرمان فرمود که لشکرهای خراسان وماوراءالنهر در ظل علم ظفر پیکر انجناب مجتمع باشند
وقول نزدیک بر موکب پادشاه کردون ... کیوان ارتفاع زیب وزینت یافت ومیرزا محمد جوکی
با چندهزار سوار دلیر که جگرگاه پیل وشیر میدریدند مقرر شد که ملازم قلب لشکر باشند تا اگر جوی
احتیاج بود ... معاونت ... انجناب امیر اسکندر میمنه ومیسره وقلب وجناح نوعی
بیاراست که دیده نظارکیان در تماشای ان حیرت ماند وان دو سپاه رزم جوی دست از جان
شسته ودل از جان ... برگرفته روی در روی اوردند ودو لشکر چون امواج بحر اخضر در جنبش
امدند وحضرت خاقان سعید ... در میان میدان سراپرده برافراشتند واز سمند کوه پیکر
فرود امده روی نیاز وپیشانی خضوع برخاک نهاده واز سر اخلاص زبان خشوع کشاده از بارگاه
مهیمن کارساز فتح ونصرت که همیشه شامل حال ان شهریار ذوشوکت بود مسئلت نمود وچون
برخاطر خطیر وضمیر افتاب تاثیرش کذشت که در اسمان عنایت کشاده شد وتیر دعا بهدف
اجابت رسیده برکمیت کردون خرام باستظهار تمام سوار شد ومیرزا ابرهیم سلطان بر نقار
با مردان صف‌شکن وصف شکافان مردافکن پای جلادت در میدان نهاد وامیر جهانشاه

برادر

برادر امیر اسکندر اهنک مقابله ومدافعه ساز داده در برابر شهزاده امد واز صدمت سپاه قاهر
اثار ضعف بر وجنات روزکار امیر لایح کشت امیر اسکندر چون بر حال برادر بر وجه دلخواه مشاهده
کرد بمعاونت ومعاضدت او مرکب در میدان دواند وبتیغ وتیغ دلیران شیر از شمشیر انتقام از نیام
اورده دران روز امیر اسکندر بنوعی کوشش نمود که شیردلان سرکرد از دوست ودشمن بر دست او
بانوعی اوافرین خواندند وکار بغدر وپیکار انجامید تا خورشید جهانتاب رخسار در نقاب کشیده
اشب ناصح ... از جانبین پاس داشتند واز دقایق حزم واحتیاط اندک وبیش فرو نکذاشتند
روز دیکر که اشعه خورشید ولمعات خنجر او عرصه افاق روشنی پذیرفت ترکمان کروه انبوه همه شیر هیبت
وفیل شکوه دربرابر سپاه منصور مصاف ارای کشتند واز طرفین نامجویان راه کریز پیش کرفتند
وانحضرت بر این فتح شکر نعما والای نامتناهی بجای اورده بوظیفه سپاس وستایش که یجب
وینبغی قیام نمود وفتح نامها باطراف ممالک ربع مسکون فرستاد وفرزند سعادتمند خود امیرزاده
محمد جوکی بتکامیشی ... روان کرد وجمعی از امرا وبهادران را ملازم رکاب ظفر انتساب
شاهزاده عالیجناب میکردانید وایشان را از ارزروم وصحرای موش دشمن را رانده اثار جلادت
ومردانکی بظهور اوردند مولف ظفرنامه یعنی فاضل محقق کامل مدقق مولانا شرف الدین علی یزدی
تغمده الله بغفرانه که دران مجلس ملازم شاه زاده جوانبخت وزیبنده افسر وتخت ابوالفتح میرزا
ابرهیم سلطان بوده است میفرماید که انجناب کمال جرأت ودلاوری وشجاعت وبهادری بجا
شد بدالیاس در ظاهر سلماس مشاهده افتاد ورای العین دیده شد حقا وثم حقا اکر از افراد
اتفاق استماع افتاد عقل بهیچ وجه سراسر تصدیق ان نکشتی واز کمال قبول ان سر باز زدی
حسن زاین ثبات شاه ابوالفتح بجنک * چون شد زخجند بر وزهجا دل سنک * این حال ذکوهها
سلماس برس * کز راه صدا شنیده هر ان دل تنک * وانجناب در تاریخ ان واقعه عظمی کفته
اسکندر ترکمان چو عصیان ورزید * دارای زمان سزای او واجب دید * از تیغ ابوالفتح
چو بکریخت بجنک * تاریخ شد ان قتل ابوالفتح بلند ذکر بعضی از قضایا الحوادث که بعد از فتح ظفر روی نمود
چون اتش فتنه اولاد قرا یوسف انطفا پذیرفت حضرت خاقان سعید از نفحات عمام انعام
عام خویش جمیع امال شاهزادکان وامرا ونوئینان وارباب بسالت وشجاعت را که بشرایط
خدمتکاری وجانسپاری قیام نموده بودند سرسبز وسیراب کردانید وپایه قدر ایشان را از
اوج ثریا در ذروه جوزا بکذرانید در ین وقت که اردوی اعلی در ظاهر سلماس قرار واستقرار داشت
از جانب ماوراءالنهر قاصد میرزا الغ بیک رسیده عرض رسانید که میان سلطان محمود اغلان
وبراق اغلان جنکی صعب واقع شد وسلطان محمود بر براق اغلان غالب امده اورا بقتل رسانید

لقان

دوم درین اثنا ایلچی از خراسان آمد که زیارت مشایخ آنجا رفته انار ارواح مقدسه ایشان استمداد
نمود و گوشه‌نشینان اعواضع را از مائده و معروض داشت که شاهزاده میرزا مظفر بن میرزا
بایقرا و میرزا سنجر بن میرزا محمد جهانگیر و میرزا عمر شیخ بن میرزا پیر محمد بن میرزا عمر شیخ رخت از
عالم فانی بسرای جاودانی کشیدند حضرت خاقان سعید از فوت شاهزادگان متحیر و پریشان
ضمیر و محزون خاطر گشت و ترویح روح ایشان ختمات کلام مجید فرموده طعام بفقرا و مساکین
داد و موکب همایون در سادس محرم سنه ثلاث و ثلاثین و ثمانمایه از ظاهر سلماس در جنبش آمد
بجانب قلعه النجق روان شد و چون خبر همایون فال آن سایه وصول بآن دیار انداخت حصنی بود
موازی فلک منطقة البروج و معادی معدل النهار اهل قلعه در اضطراب افتاده نثار و
پیشکش فرستادند حضرت خاقان سعید بر حال ایشان بخشایش فرموده عنان عزیمت بجانب
یورت قشلاق معطوف ساخت و در نوزدهم رمضان بقراباغ اران نزول کرد و درین اثنا امیر ابو سعید
بن امیر قرا یوسف باردوی اعظم رسیده بشرف بساطبوس پادشاه عالم مشرف گشت و منظور
نظر عنایت آمد و آنحضرت زمستان در قراباغ قشلاق نموده رسل ملوک فرنگ و روم و مصر و
شام بدرگاه فلک اشتباه رسیدند و انعام و اکرام اختصاص یافته خوشدل و شادکام بحسب
فرمان مراجعت کردند و پادشاه گردون توان حکومت ممالک آذربایجان را با امیر ابو سعید بن امیر
قرا یوسف ارزانی داشت و چون زمستان بنهایت رسید و خاطر اشرف از مهمات آنجانب فارغ
عزم معاودت بطرف خراسان تصمیم داد و در پانزدهم رمضان از یورت قشلاق نهضت فرموده
و در دو روز دیگر از آب ارس بگذشت و میرزا بایسنغر بتبریز رفته عمارات تراکمه را خراب ساخت و
اردوی کیهان پوی هفتم رمضان بسلطانیه آمد و ماه صیام در آن مقام گذرانیدند و حضرت خاقان
سعید در روز عید بصلات و صدقات اشتغال نمود و حکام فارس و عراق مثل میرزا ابراهیم سلطان
و میر رستم بهادر و غیاث شیرین و امیر جقماق و دیگر سرداران اجازت یافته بولایه خود رفتند و رایت
ظفرنشان بجانب دار السلطنه هراة روان شد و بایسنغر از میان قلعه بریم ایلغار بر اسپ
باد رفتار سوار شده و آن مسافت دور و دراز را بسه روز قطع کرده و در هشتم ذی حجه بباغ سفید
فرود آمد و در سلخ شعبان عالیجناب افادت مآب مولانا جلال الدین یوسف اوبهی در دار
السلطنه هراة از خاکدان دنیا بمنزل عقبی رحلت نمود و هم درین سال قدوه ارباب ارادت
و محدث شیخ شمس الدین محمد جزری وفات یافت و هم درین سال سلطان بخت بیگم بنت حضرت
صاحبقران مغفور ازین سرای غرور بدار القرار در ولایت نیشابور نقل فرمود و موکب همایون حضرت
خاقان سعید همدان قطع منازل و مسالک هشتم ماه محرم سنه اربع و ثلاثین و ثمانمایه بدار السلطنه

هراة نزول فرمود درین ولا از جانب خوارزم قاصدی رسیده خبر رسانید که لشکر اوزبک
گروه انبوه قصد خوارزم کردند و امیر ابراهیم پسر امیر شاه ملک تاب مقاومت نیاورده بجانب
جیحون رفت و خواجه اصیل الدین وزیر اسباب حصارداری مرتب ساخته رایت ممانعت برافراخت
و عاقبت عاجز شده و اوزبک خوارزم را مسخر ساخته غارت و تاراج کردند و غنیمت فراوان گرفته
بجانب دشت باز گشتند حضرت خاقان سعید از استماع این خبر متاثر گشته طایفه از امراء
بهادران و ایران صوب فرستاد و ایشان بموجب فرموده عمل نموده روان شدند بر ابس و الوس
اوزبک در آمده مخاذیل را متفرق و پراکنده ساختند و درین سال قدوه ارباب عرفان و کمال و
سرور اصحاب یقظه و انتباه امیر سید نعیم الدین نعمة الله قدس سره العزیز وفات یافت و هم درین
سال عالیجناب فضائل مآب اسوة المحققین و افضل المتاخرین مولانا رکن الملة والدین محمد الخوافی
که مرجع علماء اعلام و ملاذ کبرای ایام بود و خواص و مقربان حضرت اعلی خاقانی بملازمت او به
تائیدات ربانی افتخار داشتند در ظاهر دار السلطنه هراة بفردوس جنان شتافت و آنجناب را
در علوم نقلی و عقلی لطایف و نکات است و نشان بلاغت شعار بوستان از نفحات خاطر
فیض آثار و اقتباس مینماید که شخصی از حضرت مولانا پرسید که چرا شما با اهل سبیل سیما سید در
جواب فرمود که سلسله ولادت از آدم علیه السلام تا بمن ضعیف رسید میخواهم که یک سر سلسله
بدست ابو البشر باشد و دیگری در دست بنده احقر این مصرع عز هر کس بقدر همت اوست

ذکر رفتن میرزا بایسنغر بطرف استراباد و تفرقه حضرت خاقانی با آتش و داد بر خس یورت جانی برانیدن دیگر و بیان بعضی از وقایع و حوادث زمان و دوران غدار ناپایدار

رای صواب نمای خسرو میرزا ایران و توران اقتضاء آن فرمود که میرزا بایسنغر در ولایت جرجان
استراباد که در ایام سابق تختگاه سلاطین گردون توان بوده قشلامیشی کند و بنابر فرمان امراء
عظام مثل امیر علیکه کوکلتاش و امیر محمد صوفی ترخان برادر امیر جلال الدین فیروزشاه و امیر محمد
میرک ولد امیر الیاس خواجه ملازم رکاب سلطنت انتساب بالشکری بیکران در شهور سنه
خمس و ثلاثین و ثمانمایه بصوب مازندران روان شدند و بمقصد رسیده چندگاه در آن مملکت
بدولت و اقبال گذرانیدند درین اثنا امیر محراب ترخان که امراء دیوان بدان سمت تقدم داشت در
سخاوت و بخشش بر معن زائده و حاتم طائی نزد ارباب خرد و تمیز رجحان میمود از دار وحشت در
سرای الفت و سرور رحلت نمود و مقارن این حال ایلچیان از جانب عراق رسیده بمسامع علیه
رسانیدند که اسکندر برادر خویش ابو سعید را که در مملکت آذربایجان نصب فرموده حضرت
خاقان سعید بود کشته است و بر آن دیار استیلا یافته بهیجان غبار فتنه اشتغال مینماید

ودرین ولا هوس جانور انداختن و شکار کردن بر ضمیر انور مستولی شده آنحضرت در اواسط
جمادی الاول بامضاء این عزیمت متوجه ولایت سرخس شد و مراسم آن کار شگرف بر حسب دل
خواه قیام نمود و چون از آن مهم بسلامت و سعادت حاصل آمد بجانب مشهد مبارک توجه فرموده و شرایط
زیارت ملجاء و ملاذ اصحاب سلوک و سیر سلطان ابو سعید ابو الخیر کما یجب و ینبغی بجای آورد و در
خلال این احوال میرزا الغ بیگ از قشلاق بخارا بخطوط مخصوص آمده برخصت معاودت که آنحضرت
فرموده متوجه ولایت گشت و درین اثنا میرزا بایسنغر که در ملک جرجان قشلاق کرده بود فرزند
ارجمند میرزا سلطان محمد را بدرگاه اعلی فرستاده و حضرت خاقان سلطان سلیمان مکانی شاه
زاده را در آغوش مهربانی کشیده از کیفیت حالات آن دیار استفسار نمود و آن بلند همت بسیار
اندک سال جواب آن کلمات بعبارت دلپذیر ادا نمود چنانچه آنحضرت از حسن تقریر او تعجب فرموده
موجب زیادتی عنایت و محبت شد هر گاه شاهزاده از دور پیدا شدی حضرت خاقان سعید
فرمودی که بایسنغر رسید و رایت فتح آثار از حدود سرخس و مشهد در جنبش آمده در اوایل ماه
شعبان حضرت پادشاه گردون توان در زمان حفظ و تایید ملک منان بدار السلطنت هرات
رسیده در باغ زاغان نزول فرموده میرزا بایسنغر نیز از دیار مازندران بازگشته بدولت ملازمت
استسعاد یافت درین ولا از جانب سمرقند میرزا عبد الرحمن بن میرزا الغ بیگ کورکان فوت شد
و حضرت خاقان سعید یکی از معتبران دولت را بمهم عزا رسانیدن رسید و درین سال جناب
فضایل مآب حقایق نصاب خواجه صاین الدین علی اصفهانی که در علوم ملکی و تصوف مؤلفات
دارد در دار السلطنت هرات رحلت فرمود و در سنه ست و ثلاثین و ثمانمایه امیر خلیل الله ولد امیر
شیخ ابرهیم امیرزاده یارعلی ولد امیر اسکندر بن قرا یوسف که از پدر گریخته پیش او آمده بود گرفته و بند
کرده بدرگاه عالم پناه فرستاد و حضرت او را تربیت فرموده در جرگه شاهزادگان منتظم گردانید و
روزی آنحضرت بتماشای کمان رعد که استاد فرج نجتر ساخته بود و چهارصد من سنگ از آن
کمان بیرون می انداخت سوار شد و در حوالی کوه بادلی کاکاه که محل سنگ انداختن بود خلق بسیار
مجتمع گشتند و آنحضرت سواره ایستاده نظاره میفرمود ناگاه امیرزاده یارعلی که جوانی بود در
غایت صباحت و نهایت ملاحت با رخساری زیبا و عارضی جان فزای پیدا شد و خلایق از تفرج کمان رعد
اعراض نموده روی توجه بدان ترک ناوک افکن نهادند حضرت خاقان سعید چون این صورت
مشاهده کرد خاطر خطیرش متغیر گشت و چون ببارگاه فلک اشتباه نزول فرمود امیرزاده یار
علی را بند کرده بسمرقند فرستاد و در سال مذکور امیر خواجه یوسف که حکومت ولایت سلطانیه و قزوین
و غیر ذلک از سرحد ری تا حدود تبریز بموجب فرمان اشاره علیه مفوض گشت و هم درین

سال از جانب شیراز خبری آمد و بمسامع اشرف اعلی رسانیدند که حق سبحانه و تعالی بعوض میرزا
ابرهیم سلطان میرزا ابو الفتح ابرهیم سلطان را پسری ارزانی داشت و بمیرزا عبد الله موسوم گشت
و در سال مذکور میرزا علاء الدوله زینب سلطان بیگم دختر امیرزاده کار شاه ایلات را بنکاح
خواست و طویهای بعظمت واقع شد و دیگر از وقایع آنکه میرزا محمد جهانگیر بن میرزا جهانگیر
صاحبقران مغفور امیر تیمور کورکان که بمصاهرت خاقان سعید مشرف بود جهان فانی را
وداع کرد دیگر آنکه امیر محمد درویش که داروغگی هرات باو مفوض بود ازین سرای پر ملال ارتحال
نمود و حضرت خاقان سعید منصب او را بپسر رشیدش سلطان ابو سعید ارزانی داشت و در
اواخر این سال از جانب آذربایجان خبر آمد که امیر بابا حاجی همدانی شاه محمد ولد قرا یوسف را
بقتل رسانید ذکر برخی از وقایع شاهزاده کامیاب میرزا بایسنغر و وفات آنجناب در جوانی و ایام شباب
غیاث السلطنت میرزا بایسنغر شهریاری بود ستوده آثار و کامکاری بود با حشمت و اقتدار
بفرط ذکا و ذکاوت و وفور حدت و ذهن از دیگر اقران ممتاز و مستثنی و بمتانت رای و رزانت
و استقامت فکر در بین خلعتها قبا لس مزین و محلی بیت خسرو تاج بخش تخت نشان *
بر سر تاج و تخت گنج فشان * معدلت شعاری که بنشر عدل و احسان و بسط جود و امتنان لوای
مفاخرت برافراخت نصفت دثاری که بابقاء ذکر جمیل و ادخار فضل جلیل مقصد توجه خواست
بیت سر از کوی نیک اختری بر زده * بنیک اختری فال اختر زده * رعیت پروری کرد در زمان
دولت او در خانه هیچکس جز باد باز نمیکرد و عدالت گستری که در ایام حشمت او سپاه بجانب
بهیچ روان نمی نمود بیت رسم انصاف در جهان آورد * عدل را بر آسمان آورد * در مجلس بزم ابر نیسان
گوهر بار و در میدان رزم تابع کار نامه رستم و اسفندیار در چمن دولت و اقبال او بجز نهال
بر و احسان نمی نشاندند و صحایف ارباب احتیاج و اهل سوال بجز بعین عنایت و اجابت نمیخواندند و با
این همه صفات حسنه و سمات مرضیه پیوسته اوقات عزیز او مصروف بمجالست ارباب فضل و
کمال بودی و در انجاح مآرب این طبقه لحظه اهمال و اغفال نفرمودی صیت سخای آنجناب
نسبت با اصحاب هنر در اطراف بر و بحر منتشر گشت و مانند صبای جهان پیمای باقاصی و
ادانی اهل عالم رسید فضلا و علما و هنرمندان و پیشه وران از اطراف و اقطار بلاد و امصار روی
بدرگاه پادشاه سپهر اقتدار آوردند و از سوابغ احسان کرم آن ولی النعم بحظ تمام بهره ور و محظوظ
آمدند ملوک و سلاطین با ابهت و شوکت از استماع مشاهده عظمت و حشمت و فر شکوه شهریار
و انتظام امور جهانداری آن جناب انگشت تحیر بدندان تعجب گرفتند و بیمن اعتقاد و حسن
اهتمام آن شهریار عالی مقام مولانا شمس الدین هروی شاگرد مولانا معروف خطاطی بمرتبه رسید

کبرای جهان بسیاری از خطوط او نوشته یاقوت مستعصمی نداشته بهای گران خریدی
مولانا جعفر تبریزی شاگرد او و مولانا اظهر در شیوه نسخ تعلیق خط نسخ بر تحریر و کتابت
خواجه میر علی کشیدند و مولانا شهاب الدین عبدالله تکمیل شش قلم نموده در هفت کشور به
حسن خط علم شد و مذهبان و نقاشان در تذهیب و تصویر کار بجایی رسانیدند که مزیدی
بر آن متصور نبود مجلدان و مذهبان و دوده کران و خاتم بندان در نازکی و لطافت صنعت
چندان سعی کردند که در خاطر خیال دبیر نگنجد القصه شاهزاده عالیجناب اتصاف بفضایل و
خصایل ملکی بشرب مدام شغفی تمام داشت و مانند لاله زمانی بی پیاله نبری و صبوح را بر
غبوق و غبوق را بصبوح متصل میساخت از مخبری صادق القول استماع افتاده چون میرزا
بایسنغر بسن رشد و تمیز رسید فرمود تا بنظر احتیاط در زایجه طالع همایونش نگریسته احکام
نویسند علمای نجوم بموجب فرموده عمل نموده انچه اوضاع فلکی و انظار سعد و نحس معلوم کردند و
در سلک تحریر کشیدند و در ساعتی مسعود بعرض رسانیدند میرزا بایسنغر از الجماعه پرسید که
عطیه حیات چند خواهد بود ایشان جواب دادند که بیت عمرت دراز باد که چرخ عطیه بخش • از هر عطیه
که دهد عمر خوشتر است • ما این قدر میدانیم که مادام الحیوة شرف و افضال ملازم ذات خجسته
صفات خواهد بود و هرگز غبار ناکامی و ملال بر حاشیه ضمیر انور شهریار کامکار نخواهد نشست
شاهزاده باز از آن معنی استفسار نموده بهمان همین جواب گفتند میرزا بایسنغر فرمود
که صورت راستی در میان آرید والبته معلوم شما شده از قضیه عطیه این گویید و هیچ اندیشه
مکنید چون الحاح شاهزاده از حد اعتدال تجاوز نمود دانایان دقایق آسمانی را چاره نمانده معروض
داشتند که ایام زندگانی پادشاه بچهل سال خواهد رسید امیرزاده بایسنغر از این سخن غمناک
گشت و بعد از آن بمضمون این بیت عمل نموده بیت چون نقش غم ز دور ببینی شراب خواه •
تشخیص کرده ایم و مداوا مقرر است • تا حرارت شراب در مزاج شریف و عنصر لطیف آن جناب
بدید آمد و اطبای حاذق هرچند منع میفرمودند سود نمی افتاد و از جام نشاط و ساغر انبساط
جرعه کم نمیکرد و غذا بغایت اندک تناول میکرد تا ضعف بر طبیعتش استیلا یافت در صبح شنبه هفتم
جمادی الاولی ازین خاکدان دنیا روی بجنت الماوی نهاد مدت زندگانی آنجناب سی و هفت سال
و چهار ماه بود حضرت خاقان سعید از استماع این خبر هایل آشفته خاطر و پریشان دل گشت
و فکرت و حیرت و دهشت و حیرت بر ضمیر انور آنحضرت استیلا یافت و در آن صبح صیحه روز
حشر در این طاق نیلگون پیچید و علامات قیامت مثل آن نفخ صور بر صفحات روزگار ظاهر گردید
حضرت اعلی خاقانی بباغ سفید قدم رنجه فرمود و فرمان داد تا بآیین شرع مبین بتجهیز و تکفین

شاه‌زاده

شاهزاده نامدار پرداختند و چون نعش غفران مآل تکمیل یافت و در رسم آنجا نماز گذاردند و آن
حضرت در باغ توقف نموده امرای عظام و اکابر و اشراف ایام نعش را برداشتند و در آن اوقات دار
السلطنه هرات چنان معمور بود که زیاده از آن در قوت متخیله نمیگنجید از درون باغ تا مدرسه
گوهرشاد آغا که حالا مدفن شاهزاده است در دو رسته مردم ایستاده بودند و ازدحام بمرتبه روی نمود
که هرگز هیچکس قرب آن یاد نداشت و مجموع خواص و عوام تغییر لباس کرده سیاه پوش شدند
و تابوت شاهزاده در هودج و محفه نهاده بآیین و عظمت هرچه تمامتر بمدرسه بردند و در گنبد عالی
آن بقعه شریفه مانند گنج بخاک سپردند افاض الله علیه سحایب الغفران و اسکنه فرادیس الجنان
و مدت چهل روز حضرت خاقان سعید در باغ سفید نشسته مراسم تعزیت قیام نمود و سادات
عظام و علمای انام و اشراف و موالی و ارباب و اهالی بمجلس همایون حاضر میشدند و هر روز ختمات
بجای آورده اشیاء و اطعمه گوناگون امرا و نواب بمردم میدادند شعرا مراثی گفته بعرض میرسانیدند
و از الجمله مولانا سیف الدین نقاش ترجیع بندی پس از عزا انشا فرموده که مطلعش اینست که
بیت چندانکه چرخ گشت بدوران روزگار • نقش وفا نیافت در ایوان روزگار • و بدان قصیده
انکه شهزاده بایسنغر عالیجناب کو • جمشید را چه آمد و افراسیاب کو • و یکی دیگر از افاضل در
تاریخ وفات شاهزاده بایسنغر فرموده بیت سلطان سعید بایسنغر بهرام • گفتا که بگو با اهل عالم
من رفتم و تاریخ وفاتم اینست • بادا بجهان عمر دوران بدوام • و چهل روز بر این واقعه هایله بگذشت
حضرت خاقان سعید فرمود تا خلایق لباس سوگواری بیندازند و بدستور سابق جامهای نو پوشیدند
و آنحضرت فرمان داد تا متروکات شاهزاده را علی فرایض الله در میان ورثه قسمت کردند میرزا ابو
القاسم بایسنغر را سه پسر بود رکن الدین میرزا علاء الدوله و قطب الدین میرزا سلطان محمد و
معز الدین میرزا ابوالقاسم بابر بهادر و این هر سه شاهزاده پای بر سریر سلطنت نهادند چنانچه بخیر
شرح احوال هر یک در موضع خود سمت گزارش خواهد یافت انشاء الله تعالی و حضرت خاقان سعید ولا
راکسور عالیجناب میرزا بایسنغر بود بفرزند بزرگش میرزا علاء الدوله ارزانی داشت و فرمود
که در دیوان بزرگ بجای پدر بنشیند و میرزا سلطان محمد و میرزا ابوالقاسم بابر را در علوفه و
مرسوم تعیین نمود و میرزا محمد جوکی بموجب فرمان همایون بگرمسیر و قندهار رفته بود چون خبر
وفات برادر استماع نموده بازگشت و بتعجیل اماسل فیاض سرافراز گشته تا الدو فغان پرداخت
و حضرت خاقان سعید او را بنصایح پادشاهانه تسکین و تسلی داد و بعد از وفات شاه
زاده عالیجناب مغفرت مآب میرزا بایسنغر بچند روز مولانا اعظم اقدم قدوة العلماء فی
العالم مولانا فصیح الدین علامه مفتی فریقین و جامع مذهبین بود در دار السلطنه هراة وفات

یافت وا ورا برای تمام بجانب درگاه بردند و در مزار فایض الانوار شیخ الاسلام خواجه عبدالله انصاری
قدس الله تعالی سره دفن فرمودند و چون خبر وفات میرزا بایسنغر بسمرقند رسید میرزا الغ بیک
شرایط تعزیت بتقدیم رسانید و چندان توقف نمود که امرا که بمغولستان رفته بودند مظفر
و منصور بدرگاه عالم پناه آمدند و هنگام بهار رایات مبارک در دو کاب ورود عنان عزیمت
بصوب خراسان منعطف گردانید و از اکابر و اشراف سمرقند خواجه عصام الدین و خواجه
فضل الله کشی و خواجه افضل الدین ابو اللیثی ملازم میرزا الغ بیک بخراسان آمدند و نوزدهم
ماه مبارک رمضان شاهزاده عالیجناب بدستبوس خسرو کامیاب مفتخر و سرافراز گشت و آن
حضرت فرزند سعادتمند را دیده جراحت فراق غیاث السلطنت والدین میرزا بایسنغر التیام یافته
شد و اعیان ماوراء النهر نیز بشرف ملاقات استسعاد یافته ملحوظ نظر عنایت و احترام گشتند
و باعزاز و احترام مخصوص آمدند و میرزا الغ بیک چنانچه رسم تعزیت باشد آش عظیم ترتیب نمود و
ختمات کلام مجید بجای آورده چون هلال عید صیام جمال خود بخاص و عام نمود حضرت خاقان
سعید فرمود تا آش بزرگ مرتب ساختند و طوی عظمی که هرگز پادشاهان را تکلفات پادشاهانه
مهیا گردانیده بود و چند روز پیوسته باطعام خواص و عام قیام نموده آمد و حضرت اعلی خاقانی میرزا
الغ بیک را بانعام و اکرام معزز و مکرم ساخته و اکابر ماوراء النهر بتشریفات فاخر نواخته و رخصت
انصراف داد و شاهزاده در پنجم شوال متوجه سمرقند شد و در سنه ثمان و ثلاثین و ثمانمایه خواجه
غیاث الدین سیدی احمد خواجه نظام الدین احمد المدعو بمنصب وزارت حضرت خاقان
سعید مشرف گشت و آنحضرت زمام حل و عقد امور دیوانی را بخواجه مشار الیه رجوع فرمود
و آوازه دیانت مردم بخواجه سیدی احمد شیرازی اشتهار دارد و درین اثنا امیر خلیل الله شروانی که
نسبت باین خاندان سوابق اخلاص بلوازم اختصاص موکد گشته از محمودآباد شروان عرضه
داشتی مصحوب خالق بیردی بیک بپایه سریر اعلی خلافت مصیر فرستاد مضمون آنکه اسکندر قرا
یوسف چون بر مملکت شروان مسلط و فرمان روا شد قصد شروان کرده و اکنون تخریب بلاد و
تعذیب عباد مشغول است اگر حضرت اعلی خاقانی بر توجه و التفات بر دفع این حادثه نخواهد
انداخت مجموع این ولایت ویران خواهد ساخت و از حرث و نسل اثر نخواهد گذاشت باقی
رای صواب نمای حاکم است و آنحضرت مصلحت ملکی در آن دید که بار دیگر لشکر بجانب آذربایجان
کشد **ذکر توجه خاقان سعید بجانب آذربایجان نوبت سیوم** چون تسلط اسکندر بار دیگر بر
مملکت اران و آذربایجان و تعرض لشکر ترکمان ببلاد شروان مسموع پادشاه عالم پناه گشت
این معنی بر مزاج اشرف گران آمد و عزم انتقام جزم فرمود امرا و ارکان دولت عرضه داشتند که

صلاح

صلاح دولت قضاست و مصلحت در قبول نصح اما امیر جلال الدین فیروزشاه در خلوتی بعرض
رسانید که چون میرزا بایسنغر از میان رفته مردم کوتاه بین را گمان شده که عجز و ضعفی بحال
لشکر فیروزی نشان راه یافته اکنون رای بر نهضت و حشمت بهر طریق که باشد باید انداخت و
بهیچ وجه تاخیر درین یورش جایز نباید داشت حضرت خاقان سعید صوابدید و سخن امیر مشار الیه
بسمع قبول تلقی نمود و تواجیان فرستاد که از اقصاء بلاد ماوراء النهر و ترکستان و هندوستان و
خوارزم و سیستان و مجموع دیار خراسان و عراق و فارس و کرمان ییلجار معین لشکرها روی توجه
بدرگاه مملکت پناه نهاده در ظل اعلام نصرت انجام مجتمع گردند و سپاه بیقیاس از اطراف و
اکناف جمع شد بالقوت والبأس شدید بحدی جنبش آمدند و آنحضرت امیر فرمان شیخ را بضبط
و حکومت دار السلطنت هرات مقرر ساخت و صاحب اعظم امیر علی شقانی و خواجه رمضان
تونی را جهت تنسیق امور دیوانی بگذاشت و بتوفیق ربانی دوم ربیع الثانی از مستقر عزت و شرف
روان شد و در اثناء راه چنانچه معهود آن شهریار نیکو اعتقاد بود بزیارت قبور مشایخ و اهل
شفا استمداد همت مینمود تا بایین جمشید و حشمت فریدون بحدود ری رسیده و دو روز بزن
حکام و سرداران باردوی همایون می پیوستند و در آن ایام برف و باران و شدت سرما بمرتبه که
راکب و مرکوب را مجال حرکت نماند امرا بعد از تقدیم مشورت صوابدید آن بودند که حضرت خاقان
سعید قشلاق در ملک ری نماید و باتفاق این مشورت بعرض همایون رسانیدند و آنحضرت
سخن ایشان را بسمع رضا اصغا نمود و فرمان جهان مطاع صدور یافت تا لشکریان قید یراقها
بسته یراق قشلاق کنند و سپاه ظفر پناه بموجب فرموده عمل نموده در آن زمستان از ابواب
و سنگین خلاص شدند و چون اسکندر ترکمان از توجه خاقان بلندمکان خبر یافته مانند تیر
از کمان از مملکت آذربایجان بیرون جست و کلانتران آن دیار روی بدرگاه فلک اقتدار
آوردند و امیر خلیل الله شروانی نیز باردوی اعلی ملحق شده پیشکشهای پادشاهانه بموقف عرض
رسانیده و خدمات او عز قبول یافته بانعام و اکرام و اعزاز و احترام مخصوص گشت و درین اثنا
امیر جهانشاه بن امیر قرا یوسف برهنمونی سعادت و اقبال متوجه کعبه آمال گشت بصنوف عنایت
و نوازش اختصاص یافت و در آن ایام که پادشاه خجسته پی بایین فریدون و کی در قشلاق ملک ری
اقامت داشت میرزا ابوالفتح ابراهیم سلطان که در فارس حاکم علی الاطلاق بود بعارضه چند روزه
مبتلا گشت عاقبت مرغ روح آن شاهزاده خجسته شمار از قفس کالبد بجانب شاخسار طوبی
در پرواز آمد رحمة الله علیه باین واقعه غریبی در چهارم شوال سنه ثمان و ثلاثین و ثمانمایه روی نمود
و آن سعادتمند بحسن و مکارم اخلاق از امثال و اقران ملوک آفاق بود و عنایت و اهتمام بسیار

درباره اهل فضل و کمال داشت و پیوسته محبت و مودت این طایفه گرامی بر الواح ضمیر منیر کاشت
و بیمن اعتنای آن پادشاه هنرپرور مولانا اعظم اقدم قدوة فضلاء العرب والعجم مولانا شرف
الدین علی یزدی بتالیف ظفرنامه پرداخت چنان نسخه را که از بدو ایجاد تدوین فن تاریخ و انشا
الی یومنا هذا هیچکس قریب بآن نشان نداده یادگار گذاشته القصه چون حضرت خاقان سعید
ازین واقعه جانگداز که در شیراز حادث شده خبر یافت آتش در خرمن ثبات و وقار زده و قلق و
اضطراب بسیار نمود و شرایط تعزیت بتقدیم رسانیده دست در عروه وثقی شکیبایی زده و تن به
قضای ربانی و سبحانی نهاد و حکومت مملکت فارس را بخلف صدق شاهزاده مغفور میرزا
عبدالله با وجود آنکه در صغر سن بود ارزانی داشت و تمام اختیارات ولایت بقبضه درایت
کف کفایت شیخ محب الدین ابوالخیر باز گذاشت و مقارن این حال امیر ناصر الدین خاوندشاه بن
امیر ابونوشاه (?) برادر امیر جلال الدین فیروزشاه که بعد از میرزا رستم حکومت اصفهان تعلق باو
میداشت در قشلاق ری روی بعالم آخرت آورد و نعش او را بهرات برده در خیابان نفس دفن کردند
و در سیوم رمضان ملک منشان (?) جناب میرزا رکن الدین علاء الدوله را بعد از فرزندی سرور
و شادمانی گردانید و میرزا بایسنغر موسوم گشت و طوی سنگین کردند **ذکر وبا و طاعون که در**
دار السلطنه هرات و مضافات آن واقع شد دار السلطنت هرات بلطافت هوا و عذوبت ما
از سایر بلاد دنیا ممتاز و مستثنی است و بعضی ازین واقعه عظمی و بلیه کبری از طاعون و وبا و مرض
مهلکات بعنایت باری سبحانه و تعالی محفوظ و محروس بوده و امثال این امور در اینجا بوقوع نه
پیوسته ناگاه در سالی که در تاریخ جای آن از لفظ دل خراب مستفاد میشود اعنی سنه سبع
و ثلاثین و ثمانمایه در ماه جمادی الاولی موافق اوسط حوت علت طاعون در نفس شهر و بیرون
و بلوکات پدید آمدن گرفت و در بدن هر کرا آن ماده فاسده جزوی ظاهر میشد در جوف زمین او را
نهان می بایست گشت خلایق را چون هرگز مصیبتی مثل آن پیش نیامده بود در مقام دهشت
و حیرت ماندند و در زمره این مرض بیماری می پذیرفت تا محل وقتی بشیوع یافت ناگاه کسی را
بحرقه گرفتار می آمد و مقدار نخودی کمتر یا بیشتر بر عضوی از اعضای او پدید می آمد و بعد از یکدو
روز رحلت میکرد و جمعی کثیر از مردم شهر و بلوکات و قری و قصبات جلاء وطن اختیار کردند
و اکثر سلامت یافتند شخصی بود از مشاهیر انام در دار السلطنت هرات که او را صوفی هروی
میگفتند که از قضایای مخفیه گذشته و آینده خبر دادی پیش از وقوع بلیه و محنت تردد مقام محکم (?)
رفته گفت ای قاضی مسلمانان دوش در واقعه دیدم که جمعی زنگیان باین شهر در آمدند و آب در
سبوهای مسلمانان می افکندند بر هر سبوی که آب دهن ایشان میرسید سیاه میشد و بر دوی (?)

نیز

نیز انداختند از قضا صوفی در آن روز با دیگران در سفر آخرت موافقت نمود و صعوبت این حال بمرتبه
رسید که یک روز از خلق بلده و بلوکات ده هزار کس فوت شدند والعهدة علی الراوی گویند
که حکام در دروازهها کسان گماشته تا تعداد موتی کنند چهار هزار و هفتصد تابوت بشمار
در آمد که یک روز از شهر بیرون برده بودند فی انه (?) که حالا از بیشتر الاغان بار کرده بدر آورده اند
و درین اثنا جناب ولایتمآب آنکه شهر بیرون برده ارشاد انتساب عرفان پناه کرامت دستگاه
شیخ زین الملة والدین الخوافی در باب دفع وبا دعا فرموده و بعد از خواهش بر زبان مبارک آنجناب
طاعون ظاهر شده برحمت ایزدی پیوست از بعضی ثقات استماع افتاده که در آن اوان جناب
حقایق پناهی سرور ارباب وجد و عیان شیخ بهاء الدین عمر قدس الله تعالی سره در بعضی عمارات
کان دکاه (?) انزوا داشت و ما در آن روز که شیخ الملة والدین الخوافی دعا فرموده بخدمت شیخ بهاء
الملة والدین عمر رفتیم و آنجناب در مراقبه بود ناگاه سر برآورده بر زبان خجسته بیان گذرانید که
غضب الهی درین اوقات بمرتبه ایست که هر کس دست بخلاف آن داده بر میدارد آن بلای در می آید
هر که زبان میگشاید مضمون کلمه کل لسانه بروی صادق می آید چون از آن مجلس بیرون آمدیم
شنیدیم که بر زبان همایون شیخ زین الملة والشریعة والدین عمر رفتیم و آنجناب آن مرض طاری
گشته مشرف بهلاک گشت و آنجناب در شمال شهر و جنوب عیدگاه مدفون است و جناب
دستور اعظم الوزراء فی العالم غیاث الدین پیر احمد الخوافی بر سر آن مزار موفور الانوار عمارة عالی
ساخته و مزارع خوب و مستغلات مرغوب بر آن موضع وقف نموده درین تاریخ که سنه تسع
و تسعین و ثمانمایه هجری است نبیره آنجناب شیخ فضل الملة والدین که بمکارم اخلاق و محاسن
آداب و افعال رضیه و حسن و معیشت و لطف و طبیعت و وجود سماحت متصف و متحلی است
در آن بقعه متبرکه شیخ و متولی است و بضیافت صادر و وارد کما یجب و ینبغی می پردازد و سفره
نعمت بیش و ضیع و شریف ستعاب (?) می اندازد تقبل الله تعالی منه القصه جمعی از مشاهیر
دیار خراسان در آن عرقاب جان فرسای فرو رفتند و یکی از آن قاضی الدین محمد بن قاضی قطب
الدین عبدالله الامامی بود و حضرتش در ماه شوال اشتغال بمن دد (?) مزار کازرگاه مدفونست و
او را نیز در کازرگاه بخاک سپردند و همچنین جناب معلی نصاب مولانازاده شمس الدین محمد بن الامام
الهمام قدوه ارباب تحقیق و اسوه اصحاب التوفیق العالم الحبر باعتقاد الکبیر والصغیر مولانا سعد
الملة والدولة والدین التفتازانی در ثامن ذی قعده بسرای جاودانی رحلت نمود و جناب افتخار
الوعاظ والناصحین مولانا جلال الدین قاضی محتسب که مردم را از آن بیرون دفتر (?) منع میفرمود
و در طعنه نیز برون نرفت و خواجه عبدالقادر که از جمیع فنون حظی وافر داشت و در علم ادوار

وفن موسیقی را بدایت اصل دوانی بود و مدتها ملازمت سلطان احمد جلایر کرده سلطان
پیوسته او را بابا عزیز خطاب میکرد و در بستن نقش و عمل بدیل و نظیر نداشت و در این ولا
عامل شهرستان بود او بعلت طاعون از عمل معزول شد و روی بعالم عقبی نهاده و همچنین
دیگر اعیان و اشراف که ذکر ایشان بتفصیل در سخن اسراف می شود رحلت نمودند ملخص سخن آنکه چون
حضرت خاقان سعید خرابی و ویرانی شهر هرات و ضمایم و ملحقات از استماع شنید و بر فوت اکابر و
اصاغر آنجا اطلاع یافت خاطر اشرف ناد و غایت ملول و متحزن شد و حکم فرمود که مکاتیب که از
جانب خراسان آید هیچکس را نگشاید و مطالعه جسارت ننماید تا موجب پراکندگی خاطر
و ضمایر نشود و همچنان سربسته بحضرت آورند و معتمدی سپارند و بر موجب فرموده عمل
نمودند و در یورت قشلاق از جانب شیراز خبر آمد که مرتضی ممالک اسلام سرور انام امیر نور الدین
محمد ولد استاد بشر و هادی عشر امیر سید شریف الجرجانی نقد زندگانی را تسلیم قابض ارواح
نمود و حضرت خاقان سعید سلیمات و سیورغالات سید مرحوم را باولاد کرام او ارزانی داشت
که همچنین بسامع علیه پیوست که امیر الیاس خواجه که در قصبهٔ زادکان که برسم سیورغال تعلق باو میداشت
و بنابر عروض مرض توقف نموده بود فوت شد و آنحضرت موضع زادکان را با میر سید شریف پسر امیر
مرحوم عنایت فرمود ذکر توجه رایات منصور و غایات از قشلاق قراباغ و در آن مقیم بودن چند گاه
در آن و حرکت [illegible] بطرف خراسان حضرت خاقان گردون توان در موسم بهار از یورت قشلاق در حرکت
آمده از قزوین و سلطانیه و زنجان گذشته در اوجان نزول فرمود و اعیان و متعینان
تبریز بعزم بساط بوسی اردوی همایون پیوسته عواطف و مراحم بیکران شامل حال ایشان
گشت و حضرت خاقان سعید بطرف تبریز میل فرموده تابستان در پناه ایجاد دولت و اقبال
بگذرانیدند و در اوایل زمستان متوجه قراباغ شده سایه حضرت ایجاد در آنجا اسباب اقامت فصل
فصل شتا از قوریا و غیر ذلک ترتیب دادند و در آن یورت امیر بایزید سیلو که از اعیان امرای
ترکمان بخدمت حضرت خاقان سعید مبادرت نموده بلطف و عنایت بی پایان مستظهر
و شادمان گشت و بعد از رسیدن او امیرزاده شاه علی ولد امیرشاه محمد بن قرا یوسف از غم خود
امیر اسپند روی گردان شده آنجا باستان دولت آشیان آورد و آنحضرت دربارهٔ او کمال تفقد و
تلطف بظهور رسانیدند و در خلال این احوال میرزا محمد جوکی که از قشلاق ری برحسب اشارت
در عقب امیر اسکندر رفته بود بشهر آذربایجان رسیده و دختر امیر قرا عثمان را با اذن و رضای ولی
خواسته و بنابر فرمان بازگشته بموکب همایون پیوسته و بتقبیل قوایم سریر اعلی استسعاد یافته
عرضه داشت که چندانکه تفحص نموده شد از اسکندر اثری و خبری پیدا نشد و حضرت خاقان سعید

حکام و سرداران که از اطراف ملازم بودند رخصت انصراف ارزانی داشت امیر نصرت الدین خلیل
الله عازم شروان شد و امیر علی ایناق بتکی رفت و امیر بایزید بسطام بموغان و امیر سپهبد بتالش
مراجعت نمودند و حضرت خاقان سعید جناب معالی نصاب شیخ نور الدین محمد بن شیخ مرشد الدین
جنید کازرونی را باید بار دوم پیش سلطان مراد فرستاده پیغام داد که واهب بی منت ولایت
وسیع با ارزانی داشته و لوای شوکت ما را بعرق فرقدان برافراشته و اسکندر ترکمان در چند
گاه جسارت نموده بممالک محروسه در می آید و انواع خرابی و فساد و ظلم و بیداد بظهور میرساند
و چون موکب همایون بقصد او حرکت می نماید چون پشه از پیش باد صرصر فرار میکند و توقع
آنکه اگر بعد بار شما رسد او را گرفته و بند کرده بدرگاه فلک اشتباه فرستند و در اثنای این اوقات
از جانب خوارزم ایلچی آمده عرضه داشت که ابو الخیر اوغلان ناگاه از جانب دشت بحدود این ولایت
رسید و امیرزاده سلطان ابرهیم ولد امیرشاه ملک تاب مقاومت نیاورده فرار نمود و رعیت بر
ضرورت شهر تسلیم آوردند و لشکر اوزبک خوارزم را غارت عام کرده بوطن خود باز گشتند
و در این ولا حضرت خاقان سعید بجانب گرجستان ایلچی فرستاده اسیران مسلمانان را از
حاکم آنجا طلب داشت ملک گرجستان بقدم انقیاد پیش آمده همه را بدرگاه عالم پناه روان
کرد و چون خاطر خطیر خسرو جهانگیر از تنظیم امور مملکت آذربایجان فراغت یافت و اسکندر
ترکمان از تیرگی رای در شعب ظلمات نهان گشت آنحضرت عزم معاودت تصمیم داد و در یازدهم
شوال سنه تسع و ثلاثین و ثمانمائه بسعادت و اقبال از قراباغ اران نهضت نموده بطرف اوجان
روان شد و از جسری که سابقا بحسب فرموده بر آب ارس بسته بودند شاه و سپاه عبور
نمودند و در هشتم شعبان سال مذکور خواجه وفات یافت آورده اند که روزی خواجه سیدی
احمد نجار مولانا فصیح الدین خوافی که چند روز در دیوان میرزا بایسنغر مهر میزدند و مولانا
مشار الیه طبقی چند تتماج بنوبه حاضر کردانید خواجه سیدی احمد چون در ماکولات
تکلف بسیار میفرمود در آن طبقها نگریسته و روی بمولانا فصیح الدین خوافی که چند روز در
دیوان میرزا بایسنغر آورد گفت ای عزیز مردم حرام خورند و چنین خورند و دست خواجه
طبقی رسید و مقداری آش بر دستارخوان ریخت و روز دیگر هر دو وزیر بر سر دیوان حاضر
شدند مولانا فصیح با حاضران گفت که دیروز خواجه سیدی احمد بوثاق ما آمد و دستارخوان
ما از آش چرب کردانید خواجه مشار الیه در جواب گفت که مولانا را خاطر جمع باید داشت
که چندان روغن بر آن آش نبود که بریختن آن دستارخوان چرب شود و چون خبر فوت خواجه سیدی
احمد بخراسان رسید مولانا فصیح الدین خوافی که سالها از هوس وزارت می غنود متوجه اردوی

اعلی شد و نوکران میرزا علاء الدوله که از جانب عراق باخذ و قید مولانا مشار الیه می آمدند
و در ولایت ساری با او دچار خورده حق نعمتش را بند کردند و بهرات باز گردیدند و حضرت خاقان
سعید زمام حکومت ولایت ادربلجان را در قبضهٔ اقتدار امیر جهانشاه نهاده او را باسب
و زین زر و افسر و کمر و چهار قبه طلا دوز و دیگر تنسوقات دلفروز معزز و محترم گردانید و
نوکران او را نیز بتشریفات فاخر سرافراز و مفتخر ساخت و موکب ظفر نشان بجانب خراسان
روان شد و میرزا علاء الدوله ایلغار فرموده بعد از ده روز از حدود ادربلجان بهرات رسید و
میرزا محمد جوکی متعاقب آمد و رایت آفتاب پیکر خاقان هفت کشور منازل پیموده دوم ربیع الثانی
بدار السلطنت هرات نزول اجلال فرمود و مدت دو سال آن یورش امتداد یافت اشراف و اعیان
خراسان بتخصیص سکان مرکز دولت و مقر عز و سعادت یعنی بلده فاخره هرات مراسم
پیشکش و نثار بتقدیم رسانیدند و درین سال امیر علی سلطان ولد امیر جلال الدین فیروزشاه
که در دیوان میرزا محمد جوکی مقدم بر امرای دیگر بود میرزا ازین دار ملال ارتحال نمود و حضرت
خاقان سعید بوثاق امیرزاده مرحوم رفته امیر فیروزشاه را تعزیت رسانید و بموعظت و نصیحت
حزن و اندوه او را زایل گردانید و درین اثنا والی هرموز بادشاه سیف الدین بواسطه مخالفت
و تسلط برادر کهتر خود ملک فخر الدین توران‌شاه از جرون بیرون آمده التجا بسریر اعلی آورد
و تجمل و زینتی تمام و استعدادی لاکلام از عقود جواهر و نفایس مرصعات ملالی بود و نقود
و طلاء بسیار و اقمشه بیشمار و اسبان راهوار بهرات رسید و بواسطه امرا عز بساط بوس دریافت
و بعد از چند روز که ملازمت نمود لیس علیکه کوکلتاش و امیر جلال الدین فیروزشاه ملتمس او را بعرض
رسانیدند که خود متعرض بطلب سپاه و لشکر روی بدین درگاه نهاده است حضرت خاقان سعید
در مقام تربیت بادشاه سیف الدین آمده طبل و علم و خیل و حشم با وارزانی داشت و بتشریف
کا نما او را بنواخت و نوکرانش را بمیان دو دم بخلعت سرافراز ساخت و امثال و احکام
بحکام عراق و فارس و کرمان ارسال نمود که با لشکرها متوجه هرموز شوند و جزیره جرون را
مع توابع و لواحق از دست ملک توران‌شاه انتزاع نموده بادشاه سیف الدین را بر سریر
حکومت بنشانند و آنحضرت والی هرموز را نوبت دوم بافسر و کمر و صنوف انعامات دیگر محترم
و مفخر ساخت و مجموع ملازمان او را عنایت و رعایت فرمود و بادشاه سیف الدین در هفتم
ذی الحجة الحرام رخصت فرمود با مناشیر و احکام خرم و شادمان متوجه فارس و عراق شد و
مجموع سرداران آن ولایت را بمضمون فرمان جهان مطاع عمل نموده لشکرها جمع آوردند و
باتفاق بجانب هرموز در حرکت آمدند ملک توران‌شاه چون از توجه سپاه قیامت هیبت آگاهی

یافت و سیلاب بلا بر جزیره جرون محیط دید چاره آن ندانست که بذل اموال آن فتنه را
تسکین دهد و نقود و جواهر و نفایس بحر و کان را که در جزیره جرون در خزینه او مخزون بود
عوض و مال خویش سازد و بحسن تدبیر کشتی حیات خود را از غرقاب حیرت بساحل نجات
رساند و چون رای او برین معنی قرار گرفت و حکام ولایت فارس و عراق را بتحف شایسته
و کلمات بایسته تسکین داد و بعضی از ارباب علم را بدرگاه بادشاه جهان پناه فرستاد و
فرستادگان او بدار السلطنت رسیده و امرای درگاه دولت را وسیله ساختند کلمات ملک
توران‌شاه که مشتمل بود بر مسکنت و استکانت بعرض رسانیدند و ملخص پیغام و عرضه داشت
آن بود که آبا و اجداد بنده پیوسته امید در زمره خدمتکاران و هواخواهان آن خاندان عظیم
الشان انتظام داشته‌اند و مخدوم و برادرم بادشاه سیف الدین نسبت بپدر بزرگوار که
چند نوبت بطواف بیت الحرام مشرف شده و زیارت مرقد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
بجای آورده عقوق ورزید و حرمت ابوت بر طاق نسیان نهاده دست آنجناب را از تصرف
ملک کوتاه گردانید و قاعده ظلم و بیداد که درین دیار معهود و معتاد نبود بنیاد نهاد و مجموع
رعیت از جور و ستم او بجان و ناله و افغان بآسمان رسانیدند و روی از طاعت و انقیاد آن
بیدادگر بر تافته در اطراف ولایت نفیر عام برخواست و نزدیک بآن رسید که ملک موروث بکلی
مختل نماید اشراف قبایل و رؤسای عرب از پدر بزرگوار التماس کردند که بار دیگر با امور مملکت و
انتظام احوال سپاهی و رعیت التفات و اهتمام نماید و چون آنجناب از مباشرت شغل حکومت
بکلی اعراض شده بود و متوجه درگاه احدیت گشته بتکفل آن مهم بنده را اشارت فرمود اکنون
بنده جانی باقبال حضرت خاقانی و صوابدید پدر بزرگوار و امداد و اتفاق لشکر و سکنه
والی این ولایت است و استادگان پایه سریر اعلی اضعاف و آلاف دستور پیشتر باج گذار و فرمان
بردارم و هرچه دارم از ملک و مال نواب حضرت می‌شمارم امید دارم که بنده کمینه و دعاگوی دیرینه
را بخدمتکاری قبول فرماید و ایلچیان با عرضه داشت ملک توران‌شاه و جواهر بیشمار و درر
آبدار و غرایب و رغایب و نفایس سفاین را که برسم نثار و پیشکش فرستاده بود بنظر کیمیا اثر
رسانیدند و امرا که متحرک بودند بایصال پیلاکات و برکات تسکین دادند حضرت خاقان
سعید چون بر مضمون سخنان ضراعت آمیز بادشاه توران‌شاه اطلاع یافت بروی ترحم فرمود
و فرمان همایون بجانب عراق و فارس فرستاد که لشکرها دست تسلط از تخریب عرصه هرموز
باز دارند و گوشه از نواحی و حوالی هرموز را که مصلحت دانند بدیوان بادشاه سیف الدین
گذارند امرای فارس و عراق که مال بسیار از بادشاه توران‌شاه بر سبیل ادرار گرفته بودند

بهانه می جستند که دیگر تعرض بولایت او نمایند و ایمنی متقاعد شوند و چون زبان واجب الاذعان از جانب خراسان برایشان رسید صلاح دران دیدند که ملک توران شاه قلعه طرزک را بتصرف پادشاه سیف الدین گذارد و این قلعه را ان با فی قلاع هرموز نایب و هوا خواهی ملک توران شاه از وفور رعیت قلعه تسلیم نمود و متقبل شد که نسبت با برادر در مقام دلجویی و خدمتکاری آمده از مراسم اشفاق بخر تواند بجای آورد و پادشاه سیف الدین در طرزک خزینه دم درکشید و امرا صورت مصالحه عرضه داشت پایه سریر اعلی کردند و حضرت خاقانی استحسان فرمود **ذکر بعضی چند که پیش از توجه حضرت خاقانی بجانب مشهد مقدس واقع** یکی از جمله قضایا اینست که آنحضرت در سنه احدی و ثمانمائه امیر شیخ حسن جاندار را تربیت فرموده امیر حسن جاندار در زمان صاحبقران فلک اقتدار در معارک مواقف آثار شجاعت بظهور آورده بودند در بدایت سلطنت حضرت خاقان سعید او و فرزندانش امیر یوسف خلیل و امیر شیخ حاجی در سلک اعاظم امرا انتظام داشتند و چون در فتنه امیر جهانملک صورت عذر بر لوح ضمیر نگاشتند بدین سبب خراسان محل اقامت ایشان نماند لاجرم راه عراق پیش گرفته بخدمت میرزا اسکندر رفتند چنانچه شهزاده یعنی سمت گذارش یافت و چندگاه امیر حسن و اولاد در اصفهان ملازم بوده از آنجا متوجه کعبه معظمه شدند و شرف زیارت بیت الله دریافته باز گشتند و بار دیگر بمیرزا اسکندر پیوستند و دران هنگام که رایت فیروزی نشان از قشلاق مازندران بجانب اصفهان در حرکت آمد امرا میرزا اسکندر از وی گردان شده در ساوه یوسف جلیل را گرفته بدرگاه عالم پناه رسانیدند چنانچه سبق ذکر پذیرفت و حضرت خاقان سعید از جریمه یوسف جلیل و برادرش شیخ حاجی که امرا میرزا اسکندر را بر آورده بودند درگذشت و راه و رسم ایشان را که سابقا داشتند با ایشان ارزانی داشت و در سال مذکور آنحضرت امارت دیوان رکن السلطنت والدین میرزا علاء الدوله با امیر شیخ حاجی تفویض نمود و حل و عقد امور در خانه شاهزاده بعهده کاردانی او باز گذاشت و صلاح ملک و مال آنجناب برای رزین و فکر دوربین منوط و مربوط گردانید و درین سال امیر شیخ پلاس که در دیوان تواچی منصب امیر الامرایی داشت در زمان سلطنت حضرت خاقان سعید بغایت معظم و مکرم میزیست اسب زندگانی راند و طومار حیات را طی کرد و آنحضرت موجب و منصب امیر مرحوم را بپسر رشید او امیر برلقمان عنایت فرمود و همچنین امیر ملک حسین که رئیس و رئیس دیاولان بود با امیر شیخ لقمان در سفر آنحضرت موافقت کرد و پادشاه جای او را بولد وی امیر فرخ حسین داد و در جمادی الاول این سال امیر بابا مسعود بن بابا محمود بن خواجه

راستی بجای راستان رفت و در زمانی که حضرت خاقان سعید نوبت سیوم در دار ریاحان بود کوتوالی قلعه اختیار الدین بر بابا مسعود تعلق میداشت و او جوانی بود بغایت فتاک بی باک چنانچه قصد زن و فرزند مردم میکرد و در هتک پرده مستوران رعیت میکوشید و با رنود و اوباش صحبت میداشت و انواع حرکات ناشایست از وی در وجود می آمد گاهی از حصار بیرون آمده بیابان آن ملک یکشبانروز بلکه بیشتر با آواز طبل و نقاره شراب میخوردند و گاهی بپل الان و خیاران عزیمت مینمود و در رفتن و آمدن بشرب خمر و انواع مناهی و ملاهی مبادرت میکرد و آثار تباهی و بی راهی بر صفحات روزگار او و کسان او ظاهر و لایح بود و حکام هرات از امیر علیکه که با بابا مسعود باد عرق خویشی داشت منع و زجر او قیام نمی نمودند و چون بابا مسعود جهان از شر و شور خود باز پرداخت حضرت خاقان سعید کوتوالی حصار اختیار الدین را برادر او موسی بیک مفوض داشت و مقتضی جوانی بغایت چابکدست سوار و تیر خوب می انداخت چنانچه در اعیاد بحضور پادشاه و امرا اندر طرف قبق می تاخت و تیر می انداخت و بیشتر آن بود که هر نوبت تیر او بقبق میرسید و درین سال امیر بایزید کار شاه ارلات که از امرای عظام بود و میرزادگی الخلافه والدین علاء الدوله را اماداد و جهانبانی را بدرود کرده و شاهزاده مشارالیه بمراسم عزا قیام نمود و در سال مذکور بعز سوده حضرت خاقان سعید سلطان مسعود بن میرزا سیورغتمش چند علی عایشه بیگم صبیه میرزا بایسنغر با یمن دین نبوی و شرع مصطفوی در عقد نکاح آورد و چند روز بساط عیش و عشرت مبسوط گشت **ذکر نهضت فرمان فرمای ایام بزیارت امام رضا علیه السلام و معاودت آنحضرت در کمال الاختیار و امداد النجومی بجانب کبود گنبد و الخ واقع شده** در سنه اثنین و اربعین و ثمانمائه حضرت اعلی خاقانی در کمال عز و تمکین بنجم ربیع الثانی بعزم زیارت سلطان خراسان متوجه شهر مقدس شد و غلغله نهضت همایون بسمع ساکنان این گنبد مسدس افتاد و از شاهزادگان نامدار میرزا محمد جوکی و میرزا علاء الدوله و از امرا کار میرزا الغ بیک و امیر علیکه کوکلتاش در هرات توقف نمودند اما در حمیر ماه میرزا محمد جوکی عازم ماوراء النهر شد و بسعادت و اقبال بملاقات پادشاه همچنین برادر بزرگ او فایز گشته بصنوف نوازش و اشفاق اختصاص یافت و میرزا علاء الدوله بر حسب اشارت علیه عزیمت قشلاق استرآباد فرمود و امیر علیکه رایت توجه بجانب مرو افراخته و بمقصد رسیده دران ولایت بعمارت و زراعت اشتغال نمود و حضرت پادشاه اسلام چون بخطه جام رسید مراسم زیارت بجای آورده اولاد عظام شیخ الاسلام احمد جام را اعزاز و احترام نمود و ایشان نیز مراسم ضیافت را چنانچه سزاوار بود بجای آوردند و آنحضرت مشایخ انام را احسان

و انعام فرموده از انجا موکب همایون نهضت نموده بسعد اباد رسید و حضرت اعلی خاقانی در ان
منزل تهیه اسباب شکار پرداخت و در ان صحرای وسیع صید فراوان انداخت و چون از ان مهم
فراغت یافت عنان توجه بجانب مشهد انداخت و منازل طی کرده چون بمقصد رسید و در شرقی شهر بر
چهار چمن عمارتی که انحضرت احداث فرموده بود فرود امد و دو نوبت یکی باستان امام هشتم علیه السلام رفته و
عتبه علیا را که مرقد ان پاک و پاک زاده است بوسید و سادات و مجاوران را بفنون انعام و صنوف احسان
مسرور و شادمان ساخت و بچهار باغ امده عزیمت بطرف مستقر دولت مولانا کمال الدین عبد الرزاق
در تاریخ خود نوشته که چون حضرت خاقان سعید بجام رسید خواجه علی اصغر چند برای و باقی اسباب
دعوت بنوعی کشید که دیده ناظران از حسن ترتیب ان متحیر گردید از انجمله قریب صد طبق جوشیره
حاضر ساخته بود انحضرت خدمت خواجه را بالطاف پادشاهانه بنواخت فی الجمله لوای ظفر انتما از خطه جام
در حرکت امده در چهارم ماه جمادی الاول هوای فضای هرات از غبار سم سمند جهان پیمای شهریار نجسته
لخلخهای عطر سای گشت و در همین روز امیر علیکه کوکلتاش که بجانب مرو رفته باز امده و منظور نظر کیمیا اثر خاقانی
شد و در ین سال میرزا الغ بیک قاصدی معتمد بخراسان فرستاده مخدره خویش حبیبه سلطان
خانزاده بیگم که مهد علیا گوهرشاد بیگم که بتعهد و تربیت او سالها اهتمام نموده بود طلب داشت و بنا بر
التماس انجناب بانوی کبری را باین و حشمت تمام بسمرقند فرستاد و در سال مذکور میرزا سلطان
محمد جهانگیر که از صبیه حضرت خاقان سعید متولد شده بود از ین دار پر وحشت بروضه جنت
خرامید و انمعنی سبب حزن و ملال انحضرت گردید و عزای سنگین داشتند و در ین سال انجناب معلی
مآب مولانا جلال الدین لطف الله که صدری صاحب وجود بود و حضرت اعلی خاقانی نسبت باو التفات
و اهتمام تمام داشت براه عقبی رفت چون دیگران استاد قوام الدین معمار که بانی مدرسه مهد علیا گوهر
شاد اغا بود در ین سال از خرابه دنیا رحلت نمود و در خلال این احوال حضرت خاقان سعید امیر
سلطان محمد بن امیر جهانشاه برلاس را امیر الوس ساخت و در سنه ثلث و اربعین و ثمانمایه سلطان
مصر چقماق الملقب بملک الظاهر ایلچی چکبوقا نام بدرگاه پادشاه گردون احتشام فرستاد و اظهار
محبت و وداد نمود و سبب انمعنی که پیش از وصول برتبه سلطنت سلطان چقماق در خواب دید
که حضرت خاقان سعید میان او را گرفته و بر تخت سلطنت مصر نشاند و سلطان چقماق از غایت
فرح و سرور بیدار شد و ان دو نشاط و کمال انبساط در جامه نگنجید اما این راز سربسته با هیچکس در
میان ننهاد و با خود قرار داد که هر گاه که دست در گردن مقصود حمایل کند ایلچی از درگاه پادشاه
ظفر لوا بیرون ننهد و بعد از امکان دران دیار مصادقه سعی نماید و در ان هنگام که فرمان فرمای
مصر و شام ملک اشرف از جهان ناپایدار بدار القرار رفت چقماق بیک میر اخور بود چون ان سعادتمند

نوید بیابید انکی بود امرا و ارکان دولت ملک اشرف در تعیین پادشاه نافذ الحکم که از عهده دارایی
سپاه و رعیت بیرون تواند امد مشورت نمودند قرعه اختیار و اتفاق بر سلطان چقماق افتاد و سادات
مصر و شام و عظماء ایام با وی بیعت کردند و او را الملک الظاهر لقب دادند و چون سلطان چقماق
بر سریر سلطنت بلاد عرب تمکن یافت ان امری که با خود قرار داده بود بیاد اورده در اظهار وداد و
اتحاد نسبت بحضرت خاقان سعید با اعاظم و اعیان مملکت مصر مشورت فرمود و چون از زمان
دولت چنگیز خان سلاطین و عظماء ان مملکت تا ان هنگام با خواقین ترک شیوه معادات مینمودند
و مقربان و خواص سلطان چقماق این شیوه میراث داشتند اکثر مانع امدند و بنا بر انکه سلطان در
دوستی پادشاه بلند مکان بی اختیار بود و رای شرذمه قلیل که سلطان را دران فکر استحسان مینمودند
بامضاء عزیمتی که در خاطر داشت جزم فرمود و چیچکبوقا را که از خواص او بمزید کیاست و سخن گذاری و
انصاف داشت برسالت تعیین نمود و او را با پیشکشات لایق و تنسوقات مناسب که در خور دربار
خسروان ذوی الاقتدار و شهریاران فلک مقدار باشد روانه خراسان گردانید و چون وصول چیچکبوقا
دران نزدیکی بسمع اشرف اعلی رسید امدن او موافق مزاج همایون افتاده امیر حبیب الله سلدوز را
که در زمره مقربان انتظام داشت برسم استقبال فرستاد و رسول مصر بدار السلطنت هرات
رسیده او را در باغ امیر شاه ملک فرود اوردند و بعد از سه روز بدرگاه فلک اشتباه امده بوسیله
امراء عظام بتقبیل پادشاه فیاض استسعاد یافت و پیشکشها بمحل عرض رسانیده بعز قبول مقرون گشت
بحضرت خاقان سعید از احوال سلطان استفسار نمود اظهار مصادقت و موافقت فرمود و بر حسب فرمان
ایلچی را بر دست راست در حجره که جوجیان رفیع الشان نشانده بودند و در ان روز طوی عظیم ترتیب نموده
بودند و اکثر خانها و کاسها و طبقها بجسم از طلاء احمر و مرصع بیواقیت و جواهر قیمتی در بود و ایلچی را
بعد از تناول طعام در غایت اعزاز و اکرام بوثاق خود باز گذاشت میرزا محمد جوکی و میرزا علاء الدوله
و میرزا عبد اللطیف بنوبت ایلچی را طلبیده طویهای بتکلف ترتیب نمودند و اسپان راهوار و
خلعتهای شاهوار ارزانی داشتند و همچنین امیر علیکه کوکلتاش و امیر جلال الدین فیروز شاه و
خواجه غیاث الدین پیر احمد از دقایق ضیافت و لوازم انسانیت نکته مهمل نگذاشتند و ایلچی بعرض
همایون رسانید که سلطان چقماق پنج کتاب معتبر از پادشاه هفت کشور التماس نموده که ارسال
فرمایند تا در ولایت حجت اهل سنت و جماعت شیخ ابو منصور ترمذی و تفسیر کبیر امام فخر الدین رازی
و شرح تلخیص جامع خواجه مسعود بخاری و شرح کشاف مولانا علاء الدوله پهلوان و روضه در مذهب
شافعی و با وجود انکه مجموع این کتب در خزانه موجود بود حضرت خاقان سعید فرمود که همه بخط
خوب نوشتند و جدول کشیده مکمل ساختند و باشارت علیه استادکان پایه سریر اعلی طوب

باعظمت ترتیب دادند وجهت پادشاه مصر سوغات و پیشکشات تعیین رفت و ایلچی را در هژدهم ماه
رجب بمجلس همایون آوردند و حضرت خاقان سعید او را پنجاه هزار دینار نقد داده رخصت انصراف
بجانب مصر ارزانی داشت و در وقت اجازت چنین که قاصد عرض داشت که سلطان جقماق بنده را
فرموده بدست و بندگان حضرت چهار شهر را که عبارت از اصفهان و شیراز است و یزد و کاشان
دیده و احوال آنها معلوم کرده بانعام حضرت خاقان سعید ملتمس او را مبذول داشته احکام بآن
بلاد فرستاد که پیش از وصول ایلچی آن شهرها آیین بندند و مبلغ صد هزار دینار کبکی از آن چهار شهر
برسول مصر دهند و مولانا حسام الدین مبارکشاه بر ایلچی را که از تربیت یافتگان دولت ابد پیوند
بود فرمود که برسم سفارت بمصر رود و تبرکات و هدایای سلطان جقماق را آن نخ کابرا بوی
تسلیم نمود و اسباب یورش مهیا ساخته و کارها پرداخته بجانب مصر و شام روان شدند و
درین سال جناب میرزا علاء الدوله را حق سبحانه و تعالی فرزندی کرامت فرمود و بسلطان ابرهیم
موسوم گشت و این عطیه در شب سوم شعبان بصدد دویست و قلم بحر آثار بمقتضی فضلا جهت تاریخ
او بر صحیفه روزگار نوشت که **بیت** تاریخ شد شب سوم از شعبان * وچون میرزا سیورغتمش که حاکم ولایت
کابل و غزنین بود و ولد رشید حضرت خاقان سعید وفات کرده دو پسر یادگار گذاشت میرزا مسعود
و میرزا قراچار و حکومت آن بلاد بر پسر بزرگتر میرزا مسعود مقرر شد و او بخلاف قاعده و قانون پدر ترتیب
و رعیت آن ولایت از ظلم و بیداد شاهزاده و میرزا قراچار و حکومت آن بلاد بمقصد و مقصود نرسید
میرزا مسعود بدار السلطنت هرات آمد و چند گاه در مقام حجاب مانده بمجلس همایون آمد شد
نمیمود و عاقبت بعنایت و عاطفت مفتخر گشت و در سال مذکور حضرت خاقان سعید بر حسب رغبت
بامر صید و شکار قیام نمود و چون خاطر اشرف اعلی از آن کار فراغت یافت بدار السلطنت هرات مراجعت
فرمود و درین سال جناب فضایل مآب مفتی هر دو فریق و امام هر دو مذهب مولانا عماد الدین عبد العزیز
مشهور بمولانا زاده ابهری عزم زیارت بیت الله کرم فبعد از طواف و ادای مناسک حج مراجعت نموده
در اثنای راه برحمت ایزدی پیوست و هم درین سال امیر فیروزشاه که در امور ملک و مال حضرت خاقان
سعید اعتبار و اختیار تمام داشت رخت بعالم بقا کشید و از آثار او مدرسه ایست در کوچه خیابان
بغایت متکلف و با تزیین و در سنه اربع و اربعین و ثمانمایه سید مرتضی محتسب بعرض رسانید که این
مخلص کمینه از شکستن خمهای شراب شاهزادگان عالیمقدار میرزا محمد جوکی و میرزا علاء الدوله
عاجز است بلکه رسیدن بخم خانهای ایشان محال مینماید **بیت** آنجا که شمال و تند باد صبا رود *
وانحضرت بنفس شریف سوار شده و هر جا که شراب یافت ریخت و از وقایع سال مذکور یکی آن
بود که جناب شیخ الاسلام اعظم هادی طوایف الامم قدوه ارباب طریقت اسوه اصحاب حقیقت

صدر نشین بارگاه فلک اکبر شیخ بهاء الدوله و الدین عمر از روی صدق و نیاز عزیمت سفر مبارک حجاز
فرمود و طایفه از خداوندان سلوک و دیگر افاضل و اعیان خراسان و متمولان آن دیار موافقت
نمودند و امیر جلال الدین فیروزشاه و دیگر سعادتمندان که در شان حضرت ولایت منقبت اعتقاد تمام
داشتند خواستند که اندک تحفه محقر قبول فرماید میسر نشد دیگر از وقایع آنکه در سال مذکور امیر
علاء الدین علیکه کوکلتاش که عمر بسیار کس از نود تجاوز نموده بود فرمان یافت و او امیر خیر عادل بود بر
عهد مهمات رسیدی و داد مظلوم از ظالم ستانیدی و نرم گشت او در سالی از صد هزار خروار گذشته
بود حضرت خاقان سعید منصب امیر مرحوم را بامیرزاده شیخ ابو الفضل ارزانی داشت و خدمتش در
دیوان اعلی بجای پدر بنشست و امیر علیکه در گنبد مدرسه سر خیابان که ساخته و پرداخته همت عالی
نهمت اوست مدفون گشت و هم درین سال امیر اویس بن امیر اقبوغا که از خدمت سلاطین اعراض
کرده بود و زیارت حرمین شریفین دریافته برحمت ایزدی پیوست و در حظیره که خود ساخته بود
در سر فی خیابان نجاکش سپردند و درین سال عایشه بیگم بنت میرزا بایسنغر که سلطان محمود کابلی او را
در حباله نکاح داشت وفات یافت و درین سال قاصدی از اطراف استرآباد مانند برق و باد رسید
خبر آورد که لشکر اوزبک بیخبر آمدند و حاجی یوسف جلیل در معرکه ایشان پای ثبات فشرده
شهادت یافت و درین سال خبر آمد که مولانا حسام الدین مبارکشاه که برسالت مصر رفته بود در
غزه از اعمال قدس بجانب بهشت شتافت و حضرت خاقان سعید موجب و منصب او را باولاد
او ارزانی داشت و در خلال این احوال از جانب کابل و غزنین خبر رسید که بانوی عظمی ملک آغا
که سابقا جناب میرزا عمر شیخ در حباله داشت و میرزا اسکندر و میرزا بایقرا از او متولد شده
بعد از شهادت شاهزاده مرحوم حضرت خاقان سعید جناب عفت مآب را بخواست و میرزا سیورغتمش
از وی در وجود آمده وفات یافت و در قبة الاسلام بلخ در گنبد مدرسه که معمار همتش بنا
کرده بود مدفون شد **ع** روانش بخلد برین شاد باد * آنحضرت از مفارقت انیس قدیم و جلیس
دیرین غبار ملال بر خاطر نشست و قطرات عبرات از فواره دیده بر رخساره روان شد و تعزیه
سنگین داشت و در اواخر ذی حجه سال مذکور رستاد قلاء الدین که در بازار عراق بر شرقی مدرسه نظامیه
بود بیفتاد و دوازده کس که در صحن مدرسه بخواب رفته بودند از آسیب آن هلاک شدند چنین استماع
افتاده که قلاء الدین از آثار سلطان سنجر سلجوقی بوده و از قبل سلطان سالها در هرات حاکم بود
و عبد الواسع جبلی بنام او قصاید غرا دارد و در شهور سنه خمسین و اربع و ثمانمایه خواجه شمس
الدین سمنانی که مرجع اهل فضل و کمال بود بمنصب وزارت حضرت خاقان سعید سرافراز گشت
و امیر علی شقانی از دیوان معزول شد یعنی بمزاج اشرف خواجه غیاث الدین محمود بغایت ناهموار

امیر علی شغانی در جمیع مهمات دیوانی که خواجه می‌ساخت متابعت می‌نمود و خواجه
شمس الدین در مقام مضایقه و مناقشه می‌بود ذکر شکایت امراء فارس از شیخ ابو الخیر و انجام
مهم او درین سال امراء مملکت فارس شکایت نامه باستادگان پایهٔ سریر اعلی ارسال نمودند مضمون آنکه
جمهور رعیت از ستم شیخ ابو الخیر بجان آمده اند و نفیر و فغان باسمان رسانیده و میرزا سلطان
عبدالله را در هیچ امر از امور مدخل نمی‌دهد تا بامرا چه رسد حضرت خاقان سعید چون بر مضمون قضیه وقوف
یافت حکم بعزل شیخ ابو الخیر فرمود و امیر سیدی را که از امرا با حشمت بود و بفرط ضبط و سیاست اشتهار
داشت بحکومت آن مملکت فرستاد و او چندگاه در ولایت فارس بامر قیام نمود و چندان ظلم و ستم
از وی صادر شد که مردم بجان و دل طالب شیخ ابو الخیر شدند و امیر سیدی را ستدند و درین اثنا نفیر
مظلومان و نفرین ایشان مؤثر افتاده امیر سیدی که بجنگ عزرائیل گرفتار گشت و او را از شیراز
بخراسان آوردند و در گنبد مدرسه که بمشهد مقدس ساخته و پرداخته بود دفن کردند حضرت خاقان
سعید در باب ضبط مملکت فارس با امرا و ارکان دولت و مقربان حضرت استشارت نمود که او را بپایهٔ سریر
اعلی طلب دارید امرا بعرض رسانیدند که چون مدتی مدید شیخ ابو الخیر صاحب اختیار مملکت فارس
بوده و در امور مالی شریک و سهیم نداشته و چون حکم شده که قضیهٔ او بتحقیق کشد مناسب چنان می
نماید که مهم شیخ در دیوان اعلی قرار یابد اگر فرمان نافذ گردد بر احضار او ایلچی فرستاده شود حضرت
خاقان سعید رای امرا را مستحسن داشته بطلب او قاصدی و نشان روان فرمود و چون ایلچی بشیراز
رفته نشان همایون رسانید شیخ مانند جره باز در پرواز آمده و چون بمقصد رسید شاهزادگان
و امرا را پیشکشهای سنگین کشیدند و بوسیلهٔ ایشان بشرف دستبوس حضرت اعلی خاقانی مشرف
شده تحف و پیلاکات چندان گذرانید که همگنان از اعظم شمردند و از کثرت خدمات شایسته
امرا و ارکان دولت متفق الکلمه بعرض همایون رسانیدند که وجود شیخ در مملکت فارس چون نمک
در طعام می‌باید و مهمات جزایر و حویزه و شوشتر و باقی ولایت خوزستان تا حد و بغداد بی حسن
تدبیر او تمشیت نمی‌پذیرد سخنان امرا موافق مزاج اشرف اعلی آمد و زمام اختیار آن دیار در قبضهٔ
کفایت او نهاده شیخ رخصت مراجعت یافته متوجه دار الملک شیراز شد و این نوبت طرح اساس
حکومتی انداخت که قلم دو زبان از تحریر و تقریر آن قاصر است و خواجه معز الدین ملک سمنانی در
جرگ امراء عظام انتظام داشته در دیوان میرزا عبدالله مهر میزد و درین سال بانوی عظمی گوهرشاد آغا
محبت فراوان بمیرزا علاء الدوله داشت عازم سمرقند شد و سبب این عزیمت آنکه میرزا عبداللطیف
که در جبالهٔ حال در ملازمت خاقان روزگار بسر میبرد در اوایل سنهٔ خمس و اربعین و ثمانمائه رنجیده
خاطر بطرف ماوراء النهر رفت و موجب رنجش شاهزاده آنکه بلقیس زمان گوهرشاد آغا بحسب

فراوان

فراوان بمیرزا علاء الدوله داشت و از کمال دوستی او مجال دیگر فرزندان نمی‌پرداخت و میرزا عبداللطیف
بجانب سمرقند توجه نموده غیبت او استدعا یافت حضرت خاقان سعید از فراق جگر گوشهٔ سلطنت
شده چون انس و الفت تمام نسبت باو داشت و جهة فرقت شاهزاده بعنایتی مهد علیا دانسته بوده
از حرم محترم اظهار خاطر ماندگی می‌نمود و میفرمود که فرزند ارجمند مرا از من جدا کردند و مهد علیا
از طریق اضطرار سفر ماوراء النهر اختیار کرد و چون آوازهٔ عبور مهد علیا در سمرقند اشتهار یافت
میرزا الغ بیک برسم استقبال روان شد و شرف دستبوس والدهٔ بزرگوار حاصل کرده در ملازمت
محفهٔ بلقیس زمان بشهر باز گشت بعد از چند روز میرزا عبداللطیف با زینت و تجمل تمام پادشاهانه
ملازم والدهٔ بزرگوار بخراسان روان شد و ایشان در چهارم شوال در کنف سعادت و اقبال
بدار السلطنت هراة رسیدند و حضرت خاقان سعید از وصول فرزند جان پیوند بغایت
مسرور و شادمان گشت و مقارن این حال مهد سلطان بیکه بنت آنحضرت در حبالهٔ میرزا یحیی
ولد میرزا محمد سلطان بود وفات یافت و در مدرسهٔ والدهٔ خویش گوهرشاد آغا مدفون شد و
درین سال شاه جلال الدین برادر ملک علی والی فیروزکوه از دار ملال ارتحال نمود و حضرت خاقان
سعید منشوری را بر آن صوب فرستاد تا ملک علی را بغزار رسانند و هم درین سال مولانا شمس الدین
محمد ادم که بغایت زاهد و متورع بود و معالجهٔ بیماران بی طمع و توقع مینمود از اسب افتاد و روز دیگر
روی توجه بروضهٔ رضوان نهاد و درین سال خواجه نصر الله ترشیزی که خواجه علی همت صاحب وجود
بود در هراة وفات یافت و هم درین سال بسبب آثار فتنه که در ناصیهٔ میرزا جلال الدین ولد میرزا ادهم
شاهدی می‌افتاد حضرت خاقان سعید او را بند کرده بقلعهٔ سلیمانی فرستاد ذکر عصیان ملک
کیومرث و توجه حضرت خاقان سعید بجانب ایلشاق و رخصت میرزا سلطان محمد بموجب فرمان واجب الاذعان
در اوایل سنهٔ ست و اربعین و ثمانمائه رایت نصرت آیت بطرف قومس و دامغان نهضت فرمودی
بسبب آنکه ملک کیومرث رستمداری که همیشه طریق خدمتکاری مسلوک میداشت و حرف
عبودیت و فرمانداری بر صفحهٔ ضمیر مینگاشت و درین وقت بتسویلات شیطانی گردن از
طوق متابعت پیچیده باعلان کلمهٔ عصیان مبادرت نمود و چون مملکت ری از سرداری صاحب
وجود خالی بود جمعی از مردم خود را بدان صوب فرستاد و خیال ضبط و تصرف آن ولایت در
ضمیر او جای گرفت و چون این خبر بمسامع علیه پیوست حکم جهانمطاع شرف نفاذ یافت که
عساکر فیروزی نشان در ظل رایت ممالک ستان روان شوند و چون موکب منصور از ولایت
نیشابور عبور نمود تزلزل و اضطراب در بنیان قصر جلال ملک کیومرث افتاد و عرضه
داشتها در صحبت قاصدان با امرا و ارکان دولت فرستاد و اظهار متابعت و مطاوعت نمود و

بتضرع و زاری خواهش کرد که نوعی سازند که حضرت خاقان سعید از سر جریمه او درگذرد و امرا
صورت بیچارگی و عجز کیومرث را بموقف عرض رسانیدند و آتش خشم و غضب آنحضرت را که
زبانه بفلک اثیر کشیده بزلال حسن مقال و تقریر دلپذیر تسکین دادند و در باب ضبط و ربط مملکت
عراق پادشاه و امرا و سرداران سپاه مشورة نموده رای بهابران قرار گرفت که باید که یکی از شاهزادگان
نامدار بر سبیل حکومت متوجه آن دیار گردد و دران زمان که حضرت ولایت منقبت شیخ بهاء الدولة
قدس سره فرمود بران حضرت دران مقام منکشف گشت که اولیا اتفاق نموده که میرزا سلطان
محمد بن بایسنغر را حاکم ولایت عراق سازند و شیخ بهاء الدین عمر بهرات رسیده این واقعه را بر
حضرت امیر جلال الدین فیروزشاه گفته بود و امیر مشار الیه سخن ایشان را در خاطر خطیر داشت درین
وقت که مشورت تفویض مملکت عراق بیکی از اولاد امجاد در میان آمد امیر فیروزشاه واقعه مذکوره
را بعرض همایون رسانید و در باب فرستادن میرزا سلطان محمد اهتمام تمام نمود و رای اقالیم کشای
سلطانیه و قزوین و ری را بمهر سپهر سلطنت ارزانی داشت و زمام اختیار ولایات مذکوره را بحسن
درایت او باز گذاشت و حضرت خاقان سعید میرزا سلطان محمد را بان صوب گسیل کرد و رایت معاودت
و دولت بجانب مستقر سعادت برافراشت و امیر فیروزشاه در رکاب میرزا سلطان محمد تا بسطام
رفت و در آنجا شاهزاده امیر بیکی نام را نقد و جوی نموده باز گردانید و خود عازم عراق شد
و چون بآن مملکت رسید اعمال سلطانی و اموال دیوانی را مضبوط ساخت سرداران اطراف و
گردنکشان آفاق روی بپارگاه کیوان اشتباه شاهزاده آورده بخدمت او توسل جستند و در
سنه سبع و اربعین و ثمانمایه حضرت خاقان سعید را داعیه آن شد که جامه جهت پوشش خانه کعبه
معظمه ارسال نماید و این معنی برخصت سلطان مصر میسر نمیشد لاجرم رای صواب نمای اقتضای
آن کرد که نخست قاصدی بجانب مصر ارسال نماید و والی آنجا را از ما فی الضمیر خویش آگاه گرداند و چند
امیر فیروزشاه که صاحب اختیار ملک بود سید شمس الدین محمد ترمذی را بسفارت مقرر ساخت
و مرتضی مشار الیه اسباب سفر ترتیب داده روی توجه بمصر نهاد و آن مسافت دور و دراز پیمود
بآن حدود رسید و آن نواحی طلب تا ظاهر قاهره برحسب فرمان سلطان الجهة امکان حضرت
سید مشار الیه بجای آوردند و سلطان جمعی از معتبران باستقبال آنجناب فرستاد تا بعاطفت
و مرحمت خسروانه سید نوید داد و ایشان با سید ملاقات کرده مطمئن و مستظهر بشهر در آوردند
القصه چون سید شمس الدین محمد ترمذی بمجلس پادشاه رسید مکتوبات و پیلاکات بگذرانید و
پیغام حضرت خاقان سعید رسانید سلطان مصر از احوال شهریار عصر پرسش نموده متقبل شد
که هر گاه که آنحضرت جامه کعبه ارسال نماید او در تبلیغ آن سعی بلیغ مبذول دارد و سلطان جقماق

فوق الحد و القیاس اظهار ارادت و اعتقاد کرد و جناب سیادت مآب را بعاطفت و انعام فراوان
اجازه مراجعت داد و مرتضی مشار الیه بازگشته بپایه سریر خلافت مصیر فرستاده کیفیت
احوال و اوضاع آن ولایت معروض داشت و درین سال استقلال امیر جلال الدین فیروزشاه
در ظل اوامر سلاطین و مال از حد اعتدال تجاوز نمود و هر کرا امیر مشار الیه بمهمی باز نمیداشت
هیچکس را مجال تغییر و تبدیل آن نبود و هر چند این معنی بمزاج همایون آنحضرت تعامل و تسامح
میورزید درین وقت سید عماد الدین محمود که بفنون فضایل و آداب آراسته بود و پدر
سید زین العابدین سالها بوزارت و نیابت حضرت صاحبقران مغفور و شاهرخ بهادر قیام
نموده و روز بروز منزلت او بمزید عنایات و عاطفت شهریاری ممتاز و مستثنی بود محسود امرا
و ارکان دولت گشت و امیر فیروزشاه آنجناب را بضبط ولایت بلخ تعیین فرمود و سید هر چند
استعفا نمود مفید نیفتاد و حضرت خاقان سعید نیز میخواست که سید بشغلی از آن مهمات
معین گردد و چون امیر فیروزشاه در آن باب مبالغه داشت بدان رضا داده سید متوجه آنجانب
گشت و بجانب نفاق دران سال میرزا محمد جوکی بعزم قشلاق متوجه قبة الاسلام بلخ شد
و بمسامع علیه رسید که نواب و گماشتگان امیر جلال الدین فیروزشاه بر آن ولایت استیلا یافت
و اموال واجبی بدیوان اعلی واصل نمیشود و سید نمی تواند که از عهده امور آنجا تقصی نماید حکم
واجب الاذعان نفاذ یافت که سید عماد الدین مقرر سر سال مملکت بلخ را در حضور میرزا محمد
جوکی بتفصیل رساند و شاهزاده را از امیر فیروزشاه غبار ملالی بر حاشیه ضمیر انور نشسته بود
القصه میرزا محمد جوکی و سید عماد الدین بتفحص قضایای بلخ از سر جد و اجتهاد مشغول شدند و
درین اثنا از جانب عراق خبر رسید که میرزا سلطان محمد از ولایاتی که سیورغال او است زیاده
بر وجهی مال میستاند و رعیت از نواب و گماشتگان او در زحمت اند و آنحضرت جهت تادیب
فرزند سعادتمند حکم فرمود که سلطانیه و قزوین سیورغال او باشد و در دیگر مواضع دخل نکند
و خواجه شمس الدین محمد بخاری را جهت ضبط اموال مواضعی که از شاهزاده باز مسترد بودند
بعراق فرستادند و مقارن این حال خواجه معز الدین ملک سمنانی در شیراز وفات یافت و شیخ
محب الدین ابو الخیر بنا بر اشارت علیه حضرت خاقان سعید بمجموع ممالک فارس بی منازعی
فرمان روا شد **ذکر عرض و مرض پادشاه اسلام پناه و بیان بعضی وقایع و حالات و وفات
امیر جلال الدین فیروزشاه** در شهور سنه ثمان و اربعین و ثمانمایه مزاج همایون حضرت
خاقان سعید از نهج همایون اعتدال بر جاده اعتلال کشید و روزگار را جابر عین الکمال بار شد
نیل عارضه بر رخسار همایون فال کشید و مرضی صعب روی نموده حضرت خاقانی سر بالین

تا تو انی نهاده اطبا، حاذق و حکما، مدقق در معالجه ید بیضا مینمودند و بانفاس عیسوی در مداوا
میکوشیدند و مرض بهیچ گونه دفع نمیشد دلها هراسان و خاطرها پریشان گشت درین اثنا حضرت
مقتدای انام و پیشوای مشایخ ایام شیخ عمر که از زیارة بیت الحرام بازگشته در قریه جغاره مقام داشت
روز جمعه بعد از ادا، نماز دعوض نیاز متوجه باغ زاغان شد بدرگاه همایون درآمد و حضرت خاقان
سعید با وجود آنکه سه شبانروز بود که دیده مبارک باز نکرده چشم بگشاد و زبان خجسته بسلام
شیخ جاری گردانید و شیخ پس از ادا، جواب سلام دست مبارک برآورده از درگاه احدیت صحت
پادشاه اسلام مسئلت نمود و فاتحه خواند و خاقان نوید پاک اعتقاد از آن قدوه ارباب ارشاد
حرزی طلب داشت و حضرت شیخ دستار از فرق خویش برگرفته پیش شهریار دینپناه که ذات
دبرون آمد و مرضی یا به صعوبت بیمن نفس حضرت ولایت منقبت روی در انحطاط نهاده بالکل
فرصتی زایل گشت و خلایق جانی تازه یافتند نذور و صدقات بارباب حاجات رسانیدند و
خاقان جمشید مکان بعد از کمال صحت خواست که آنچه در ضمیر خاطر همایون بود بظهور آورد
جامه کعبه را مصحوب کسی که قابلیت رسالت مصر داشته باشد و لیاقت بیت الله جامه توانند
ارسال نماید و چون این خلعت بر قامت هر کس راست نمی آمد از ارباب فضل او مشورت کرد جناب
ولایت انتساب شیخ محمد المرشدی و حضرت فضایل مآب مولانا شمس الدین الابهری را از برای این
شغل خطیر اختیار کردند و حضرت خاقان سعید بموجب صوابدید فرمان داد که جامه کعبه
را که در دار العباده یزد ترتیب داده بودند بهراة آورده در خزینه محفوظ گردانیده تسلیم ایشان
نمودند و نواب و کارکنان مهمات جناب شیخ و حضرت مولوی را ساخته و پرداخته آن بزرگواران
بطرف مصر در حرکت آمدند و چون قطع مسافات نموده بولایت شام رسیدند امرا، الممالک
و علمای آن ولایت شرایط خدمت و تعظیم بتقدیم رسانیدند و بعد از آنکه بحوالی مصر رسیدند
سلطان وقوف یافت طایفه از خواص و مقربان را باستقبال ارسال نمود تا ایشان را در موضعی
لایق فرود آوردند و چون سه روز بگذشت فرستادگان بخدمت سلطان رفتند پادشاه بنظر اعزاز
و احترام در ایشان نگریسته احوال حضرت خاقان سعید استفسار نمود و مکتوب آنحضرت طلب
داشته مطالعه فرمود و اظهار ارادت و اعتقاد کرد و ایلچیان را بوثاق باز گردانیده هر روز وجه
اخراجات ایشان مبلغ خطیر مقرر فرمود و اکثر اوقات سلطان ایلچیان را می طلبید و احترام تمام
مینمود و از اوضاع ولایت عراق و خراسان و سایر ممالک محروسه می پرسید و اتفاقی مزاج امرا و
ارکان دولت گران آمد روزی فرستادگان از پیش پادشاه دیر بیرون آمده و آوازه در مصر افتاد
که سلطان بگرفتن ایشان فرمان داده بود و اوباش روی بوثاق شیخ و جناب مولوی نهادند

وهرچه در آنجا یافتند بغارت بردند و فقها، جامه کعبه هم را غارت کردند و سلطان ازین حرکت
ناشایست خبر یافته قلق و اضطراب نمود و فرمود که ارباب فتنه دوست مرا ازین رنجانیده
و شیخ و مولانا زاده را طلبیده زبان عذر بگشاد و سوگند عظیم خورد که من ازین حادثه خبر نداشتم
و اسباب سفر ایشان از ابحاب جهاز ترتیب کرده غلودی بسیار انعام فرموده و قاصدی همراه ایلچیان
روان گردانیده امثله و احکام برای سفارش ایشان بحکام حرمین شریفین نوشت و شیخ و مولانا
زاده متوجه مکه مکرمه شدند و مناسک حج بجای آورده باتفاق حکام و خدام آنجا جامه بیت الله را جامه
پوشانیدند و بخراسان بازگشته و آن راه دور و دراز را پیموده بپایه سریر اعلی رسیدند حضرت خاقان
سعید بر حال ایشان نظر التفات و عنایت انداخته از احوال پادشاه مصر و حرمین شریفین استفسار
فرمود و مقارن این حال عبد الملک نامی از امرا، قوشون که بر حسب فرمان همراه ایلچیان رفته بود تا
زده تظلم نمود که جناب شیخ و حضرت مولوی از انعام پادشاه مصر مرا نصیب نگذاشته هیچ ندادند
آنحضرت فرمود که این مهم در پایان پرسش و چندی درین باب گفت و گوی واقع شده عبد
الملک خشنود ساختند و این صورت ملایم مزاج اشرف افتاد و در خلال این احوال سید عماد الدین
از تحقیق معاملات ولایت بلخ فارغ شده بهراة آمد و میرزا و امرا او وزرا سید مشار الیه را بمجلس عالی
آوردند و چون میرزا علاء الدوله سعی کرده رنجشی کرد که از وی در خاطر داشت بمرتبه تضاعف
پذیرفته بود بنابرین میرزا محمد جوکی را بنفس شریف با امیر فیروزشاه در مقام معارضه و گفت
و شنید آمد و در کلی و جزوی مضایقه نمود و حضرت خاقان سعید بنابر مصلحت وقت امیر
فیروزشاه را لکاد در خیال میگذشت که امثال این سخنان از وی توان پرسید و در اثنا، قیل و
قال برخاست و دست بر دامن زده از مجلس همایون بیرون رفت و چند روز در خانه نشسته
بدیوان حاضر نشد و آنحضرت مولانا یعقوب پروانچی را که از میان اکفا و اقران بمزید تقرب
اختصاص داشت پیش امیر فیروزشاه فرستاده پیغام داد که از آنجانب امری واقع شد که موجب
ملال خاطر امیر باشد و داعیه آن بود که امرا و وکلاء او در آنچه تصرف نمودند باز خواستی رود تا کر
نور همچنین است که پادشاه زاده در میان سخن گذاشته بیرون روند مبادا کش باد و الا باید که از سخط
و غضب پادشاهی بر حذر باشد امیر فیروزشاه ازین پیغام رایحه انتقام استشمام نموده از
کرده پشیمان شد و لشکر اندوه و ملال بر صفحات احوال او تاختن آورد و ازین غصه رنجور گشت
و حضرت خاقان سعید چند نوبت بعیادة او رفت و تفقد و دلجویی بسیار نمود اما روز بروز
مرض اشتداد می یافت تا بعد از چند روز مرغ روح آنجناب از تنگنای قفس کالبد بجانب
گلشن قدس و چمن انس خرامید و در گنبد مدرسه که در راه خیابان ساخته و پرداخته اوست

مدفون گشت امیر جلال الدین فیروزشاه بغایت حمیده خصال و پسندیده فعال بود و در عهد
برودی و عدل گستری در الوس جغتای عدیل و نظیر نداشت و پیوسته بملازمت اهل الله و ارباب
انتباه اشتغال میفرمود و در توقیر علما و اهل فضل دقیقه مهمل نمیگذاشت و آثار انعام او بر جمیع
امم و اکثر سادات و اشراف ممالک مصر و شام و حرمین شریفین میرسید و قرای معمور و اسباب
و مزارع و مستغلات فراوان جمع آورده در عرصه ربع مسکون بقاع خیر زیاده از چند و چون
بنا کرده و فرزندان شایسته بیادگار گذاشت حضرت خاقان سعید امارت دیوان و اختیار ملک
و مال که تعلق بامیر مرحوم داشت بولد رشید او امیر نظام الدین احمد باز گذاشت و دیگر فرزند
سعید او امیر غیاث الدین سلطان حسین که بمکارم اخلاق و محاسن اوصاف جود و سخا آراسته
بود و بیش از چند سال در دیوان مخدوم زاده عالمیان علاء الدوله مهر زده در غایت حشمت و
اقبال و کامرانی میگذرانید درین اثنا شخصی از محافظان خزینه عامره یکی از مخصوصان خود را
آلت تبلیغ زد و او بخدمت امیر نظام الدین احمد رفته تقریر کرد که خازنان در زمره خاینان آمده
مبلغی خطیر از خزانه برده‌اند و حالا از آن جمله وجهی کرده‌اند در حوض فلان سرای مدفون است
امیر نظام الدین احمد رفته آن سخنان بعرض همایون رسانید و آنحضرت فرمود تا خازنان را
بند کردند و امرا بنابر اشارت علیه بعرض خزانه اشتغال نمودند و خیانت بسیار از آن جماعت ظاهر
گشت و چون امیر شیخ ابو الفضل ولد امیر علاء الدین علیکه و امیر احمد پسر جلال الدین فیروزشاه
که بجای آباء خویش در دیوان بزرگ میزدند و در کوی شباب منزل داشتند حضرت خاقان سعید
امیر سلطان شاه برلاس را که مدبری کاردیده بود و سرد و گرم ایام کشیده و در قبیله برلاس از او اکبر و
اعقل کسی نبود در دیوان ملک و مال شریک ایشان گردانید

ذکر واقعه میرزا محمد جوکی بهادر در ایام جوانی از قضاء آسمانی بلکه بحکم تقدیر ربانی

سرسبز گشت بوستانی کامرانی
از خزانی سروی چمن نخواست از جای کاخ تری بر درش پای هر باد زمانه را یاد دست هر شمع
مراد را که از دست در دهر کجاست صبحگاهی کش نیست در پی شب سیاهی این مقاله کنایت شد
سپهرش یکسر چه کینه است مهرش موید این حال و مصدق این مقال وفات میرزا محمد جوکی است
که در سنه ثمان و اربعین و ثمانمائه واقع شد و او پادشاهی بود در کمال ابهت و در غایت شوکت و مکنت
و آثار شجاعت و مردانگی از صفحات روزگار او واضح و انوار فطانت و فرزانگی از جبهه احوالش لایح
دلایل جهانگشایی و مخایل فرمان روایی هم در زمان صبی و اوان نشو و نما از نسیم شمایل و مخایل
او بمشام جان میرسید و چشم سلطنت نور دولت در چهره او معاینه میدید و شاه زاده پیوسته در
ملازمت حضرت خاقان سعید بسر میبرد و اینمعنی را دولتی قوی و موهبتی عظیم میشمرد و آنحضرت در

شاه

دشاه
شان فرزند ارجمند عنایت و شفقت لا کلام بود و اما والده الجناب مهد علیا گوهرشاد آغا مزاج با
بحال خود نمیگذاشت و در توزیع اعمال و افعال او سکوسید و برادرزادگان او میرزا علاء الدوله
و میرزا عبد اللطیف در امور ملک و مال اختیار تمام داشتند و ازین جهت سپاه حزن و اندوه بر
عرصه ضمیر ابو الحسن او ورود نموده منجر بآن شد که مرض بر ذات بی همال او طاری شد و با وجود آنکه میرزا
محمد جوکی بامراض متضاده ممتحن گشت از غایت غیرت در هیچ مقام آرام نمی یافت و پیوسته در
محفه نشسته و از مادر و پدر دوری جسته در اطراف سیر میفرمود تا در حدود سرخس مدبر بدنش از نفس
از بدن عاجز آمده روی ازین سرای پر غرور بر تافته در روضه سرمد همنشین حور و قصور شد
اما استماع این خبر موحش خاطر عاطر حضرت اعلی خاقانی از دنیا و ما فیها متنفر و متوحش گشت
و اضطراب عظیم آغاز کرد آخر الامر دست در عروه وثقی شکیبایی زده زبان بکلمه استرجاع بگشود
و نعش شاه زاده بدار السلطنت هراة آورده در گنبد مدرسه مهد علیا گوهرشاد آغا که خوابگاه
میرزا بایسنغر بود مدفون گشت و ولایتی که برسم سیورغال تعلق بمیرزا محمد جوکی میداشت بدو
پسر ارجمند میرزا محمد قاسم و میرزا ابا بکر تقسیم رفت و میمنت و برکات الجناب کامرضی الله میان ورثه
قسمت یافت

ذکر احوال میرزا سلطان محمد در ممالک عراق و انحراف او از جاده متابعت و مخالفت فرمانروای

کسان
میرزا سلطان محمد چون بر سریر مملکت عراق تمکن یافت گردنکشان عراق تمکن یافت کرده
عراق و سرداران آفاق پای در دایره متابعت او نهاده بدرگاه فلک اشتباه شاه زاده توسل
جستند مگر امیر حاجی حسین ولد بابا حاجی همدانی که از کمال نادانی طریق خلاف و شقاق پیش
گرفت و میرزا سلطان محمد از حسن استحقاق چند نوبت ایلچیان فرستاده او را استمالت نموده و به
لطف و عنایت بیکران نوید داد حاجی حسین التماس نمود که جمعی از امرای شاهزاده پیش او روند
تا بعد از موافقت و الفت با ایشان متوجه خدمت گردد و میرزا سلطان محمد طایفه از خواص
و مقربان درگاه پیش او رفتند و حاجی حسین بوعده که کرده بود وفا نمود و امرای شاهزاده که بنابر
مصلحت او بدان صوب رفته بودند در قلعه همدان محبوس گردانید و با وجود ارتکاب جریمه
چنین زلتی میرزا سلطان محمد از کمال مروت که او بود نخواست که اسان لشکر بجانب
همدان کشند تا رعایا پایمال حوادث نشوند اما امرا عرضه داشتند که اگر در دفع جباره و تنبیه
ادبی حاجی حسین اهمال و اغفال ورزیده آید محتمل که خللی روی نماید که دست تدبیر از دامن
تدارک او قاصر آید شاه زاده سخن نیک اندیشان بسمع رضا اصغا نموده دفع شر حاجی حسین بر ذمه
همت پادشاهانه واجب و لازم دید و در فصل بهار که موسم حرکت لشکرها بود بعزم جنگ او
نهضت فرمود و حاجی حسین بشوکت و ابهت و کثرت سپاه جرار و بسیاری اعوان و انصار

خویش مغرور شده بسرعت هرچه تمامتر لشکر نصرت مآل را استقبال نمود و میمنه و میسره
و قلب و جناح آراسته در میدان مقابله و مقاتله آمد و فدائی وار تصور آنکه شاهزاده بنابر
صغر سن و قلت مباشرت رزم و پیکار دهشت بجنود راه داده عنان از معرکه برتابد و میرزا محمد سلطان
با طایفه از مقربان و خواص پیش از آنکه برانغار و جوانغار را یاساميشی کند روی جلادت بحاجی
حسین و گروه انبوه آورد و چون ساعت دولت قاهره سر از زلزل اضطراب در بنیان ثبات
و قرار او انداخت و هنوز یکساعت نجومی نگذشته بود که غبار انکسار و انهزام ساخته خاطر شریف آن
دو غنه ایشان باز پرداخت و حاجی حسین سبیل و مخذول با ایت تو کر مغلول گریخته بقلعه
همدان رسید و اهالی قلعه با زمانه یار شده دست رد بر سینه ملتمس او نهادند و حتفش راه
حصار راه نداد و چون از جانب ایشان آنچه توقع میداشت بحصول نپیوست سر در کوه و بیابان
نهاد و ارباب همدان امرا شاهزاده را از حبس بیرون آوردند و مفاتیح دروب تسلیم ایشان کردند
و چند کس از بهادران ملک افکن در کرکوه قلعه الوند حاجی حسین را بچنگ آورده حقش را بر
اردوی میرزا سلطان محمد رسانیدند در حسب فرمان جهان مطاع حاجی حسین را بسر عم او ملازمان
موکب همایون سپردند تا در موضع چهار باغ همدان بهمان وضع که بدرش را کشته بود قصاص
نمود و حضرت خاقان سعید چون از کیفیت حالات عراق آگاه گشت بنابر سبق خدمت حاجی
حسین و امیر بابا حاجی این حرکت از میرزا محمد نپسندید و فرمود که مناسب چنان بود که جرم
حاجی حسین را بسلطان محمد عرضه داشت باید بسریر اعلی نمودی و چون گرفتار گشت او را باغا
میبایست فرستاد و بسبب قتل حاجی حسین برخست ملالی از شاهزاده بر حاشیه ضمیر انور
حضرت خاقانی نشست و بعد از فتح ارجمند درگاه شاهزاده ملجاء و ملاذ حکام و سرداران
عراق گشت و از اطراف اعیان و اشراف احرام ملازمت رکاب او بستند و میرزا سلطان محمد
ابواب جود و احسان که هرگز بسته نبود بگشاد و در دخل ولایت بجز شاهزاده و فاتمنکردن نواب
و اصحاب کفایه مضطر و مضطرب گشتند و رعیت از مواخذت و مطالبات وجه در زحمت
افتادند و درین اثنا فتنه انگیزان عراق استماع افتاد اجتناب میکردند که مزاج همایون حضرة
خاقان سعید از منهج اعتدال بالکل منحرف شده و ضعف بدن او بر بنیه استیلا یافته که مجال
حرکت و نهضت محال مینماید فرصت غنیمت باید دانست و آنچه مکنون ضمیر انور و خاطر اشرف
است بظهور رسانید امرا و ارکان دولت باتفاق عرضه داشتند که عرصه اصفهان خالیست
و بی خداوند و امیر سعادتمند ولد امیر خداوند شاه برادرزاده امیر فیروزشاه که داروغه آنجاست بنده
و خدمتکار و ایضا خمنا در ساء اصفهان شاهزاده را استدعا نمودند و منتظر طلوع کوکب

سعادت از افق عنایت می بود نمود در شهور سنه تسع و اربعین و ثمانمایه شاهزاده بلند مکان
دایره وزی نشان بختگاه سلطان ملکشاه سلجوقی قاعی دار اصفهان برافراخت و داروغه
انجا امیر سعادة گرفته مقید ساخت و اموال فراوان بدست اقتدار شاهزاده بتحاوة در آمد و
مجموع انرا بر سپاه نصرت شعار تقسیم نمود چون از ضبط امور اصفهان فراغت یافت بتسخیر ملک
فارس را وجهه همت بلند نهمت ساخت و اکابر اصفهان را استمالت داده نوازش فرموده باستو اله
و باده بیشمار بجانب شیراز در پرواز آمد و چون آوازه توجه شاهزاده بسمع سلطان عبدالله رسید
بنابر آنکه در جنگ صحرا حریف اجتناب نمود برج و باروی شهر را ضبط نمود و اسباب حصارداری
مهیا داشته قاصدی همعنان شمال بدرگاه بادشاه ظفر لوا بخراسان فرستاد و از صورة حادثه
اعلام داد میرزا سلطان محمد چون بظاهر شیراز رسید شهر را مضبوط و مستحکم یافت خاطر بر
جنگ و محاصره قرار داد و دران اوان که اخبار شورش از جانب فارس و عراق بخراسان رسید
حضرت خاقان سعید بغایت ضعیف و ناخوش بود آثار نحافه و علامات شیخوخت بر وجنات
شهریار عالیمقدار ظاهر و لایح و امارات ذبول و ضعف قوة بر صفحات روزگار او روشن و
هویدا و مقتضی سن بود که آنحضرت بنفس شریف مشقت و زحمت اسفار و کر بنحبت تشکیل
و ابواب اختیار فرماید و لیکن دو چیز باعث بران شد یکی عزت و ناموس سلطنت و دیگر مبالغه
مهد علیا گوهرشاد آغا که بانوی بود در کمال اختیار و غایت حشمت **ذکر نهضت رایات همایون آثار
بجانب ملک فارس و عراق محفوف بعون و تایید ملک خلاق** چون خبر پریشانی دیار فارس
و عراق شنید تواجیان فرمان بر اطراف ممالک محروسه فرستاد تا جار در ساینده که عساکر
گردون مآثر بیلجاء معین متوجه دار السلطنت شوند و در اندک زمانی لشکری افزون از تخمین
و قیاس و در ظل رایت گردون مآثر بیلجا و معین جمع آمدند و پادشاه دارای اسکندر منش
فرازنده تاج و تخت کیان فروزنده اختر کاویان در شهور سنه خمسین و ثمانمایه پای سعادت
در رکاب نصرت انتساب در آورده از دار السلطنت هراة نهضت فرمود و میرزا علاء الدوله را در مرکز
عز و مستقر شرف خویش قایم مقام گذاشت و امیر محمد صوفی ترخان را بامارة دیوان خراسان
باز داشت و چون اردوی کیهان پوی در بلده فاخره نیشابور نزول فرمود ایلچیان امیر جهانشاه
ترکمان از ولایت آذربایجان رسیده بوسیله امرای عظام پیلاکات پادشاهانه بمحل عرض رسانید
و زانو زده معروض داشت که امیر جهانشاه عرضه میدارد که من دران اوان که بدرگاه عالم پناه
آمدم بگهواره بودم و بیمن عاطفت و عنایت آنحضرت اکنون سردار و سرور صد هزار آدم و همچنان
خود را در زمره عبید و خدم می شمارم و مزید بر احسان و لطف و امتنان حضرت را امیدوارم

حضرت اعلی را نوازش بیکران فرموده باز گردانید و مولانا جلال الاسلام را برسالت گیلان تعیین نمود
چه امیر سید ناصر کیا فرمانروای لاهیجان در زمانی که احمد مغول از جانب میرزا سلطان محمد قصد تسخیر
قلعه سلطانیه کرده بود جمعی را از گیلان بمدد امرای شاهرخی فرستاده بود و ایشان شرایط معاونت
بجای آورده بودند و این معنی موافق مزاج همایون آمده و مولانا جلال الاسلام المشتهر بقاضی یحیی عمانی
بشهر لاهیجان رسیده امیر سید ناصر کیا از التفات حضرت خاقان سعید لوای افتخار و مباهات بر ذروه
سماوات برافراخت و قاضی یحیی را رعایت بی اندازه فرموده گفت که من این بندگی باتفاق امیر
محمد رشتی بظهور رسانیده ام اگر آنحضرت عنایت فرموده کسی جهت استمالت او فرستند می شاید
و قاضی یحیی بازگشته در سمنان باردوی همایون پیوست و ملتمس امیر سید ناصر کیا معروض داشت
و دیگر باره متوجه جانب ولایت امیر محمد گشت و او نیز بالتفات خاطر فیاض بهره ور آمده و رایات
نصرت آیات چون بولایت ری رسید امیر سلطان شاه برلاس و امیر سلطان بایزید برلاس و امیر
شیخ ابوالفضل و امیر احمد و الغ امیر فیروزشاه برحسب فرموده برسم منغلای پیشتر روان شدند
و حضرت خاقان سعید چند روز رسیده میرزا سلطان محمد از توجه آنحضرت آگاه شده ترک
محاصره شیراز کرده ملک و مال و احوال و اثقال را گذاشته و از اسباب دنیوی دل برداشته با دو سه
بوستان حرم و اندک مردمی از عقب و خدم بجانب لرستان رفت و حضرت خاقان سعید از راه
شیراز مظفر و منصور سرافراز بازگشته در اصفهان نزول فرموده و فرمود که طایفه از سادات
و رؤسای اصفهان که ضمنا استدعای شاهزاده نموده بودند مقید ساختند و اکثر ایشان در ظاهر
ساوه در اواسط رمضان برحسب فرمان بقتل آمدند و کشتن سادات عظام موافق دولت
پادشاه اسلام نبود جناب حقایق مآب دقایق نصاب مولانا نو یحیی(?) این بیت بر شاهزاده برخواند
بیت پیر نه چرخ و اختر بخت تو نوجوان * آن به که پیر نو بر خود با جوان دهد * و میگفتند که حضرت
خاقان سعید بعراق نخواهد آمد مولانا گفت که من این سخن از روی عقل و قیاس گفتم نه از طریق
دلایل نجومی و اوضاع فلکی چه شاهزاده ها البته بر چو پادشاه سلطنت بالا کشیده و مهر بیت از افق
خلافت طالع گشته و بحسب ظاهر چنان نمود که از صرصر قهر پادشاه جهانیان ایمن اند و عین دولت
غایة پیر حکم کسوف و زوال نرسد و اگر کسی معروض داشته باشد از محض افترا و عین تهمت باید
دانست میرزا عبداللطیف در مجلس همایون زبان بکلمه ناسزا گشوده مولانا را امتحان درشت
گفت و آنحضرت جناب مولوی را بمیرزا عبداللطیف سپرده شاهزاده بحسن تدبیر مولانا را از
غرقاب هلاک بساحل نجات رسانیده و مشار الیه را روانه دارالسلطنت هراة گردانید و حضرت
خاقان سعید زمستان آن سال در فشاوری گذرانید و چون فصل شتا بنهایت رسید حکم جهان

مطاع شرف نفاذ یافت که امرای عظام سلطان شاه برلاس و شیخ ابوالفضل و احمد امیر فیروزشاه
بجانب میرزا سلطان محمد رفته او را نصیحت کنند تا باردوی همایون آید و اگر شاهزاده تمرد نماید
بزجر و تکلف بیاورند و امرا بر استعقاب روانه آن صوب شدند و امیر شیخ ابوالفضل بر دیگران سبقت
نموده بر ابجا رفت و با شاهزاده ملاقات فرموده و بنصایح سودمند و مواعظ دلپسند خاطر اشرف
میرزا سلطان محمد را مایل بآن گردانید که بدرگاه عالم پناه آمده تقصیرات گذشته عذرخواهی نماید و بتدارک
مافات مشغول گردد و حضرت خاقان سعید تا اواخر ذی الحجه در یورت قشلاق توقف نموده
گاهی از درد معده متشکی میبود و انتظار میرزا سلطان محمد میکشید که ناگاه صورتی روی نمود که
کستوه خلایق بود **ذکر ارتحال حضرت خاقان سلیمان مکان و انتقال او از اماکن و ادانی از مقام
جهت بر منزل [illegible]** که دام آفتاب روی بر اسطرلاب ارتفاع نهاد که از تحت کسوف بی تاب گشت
و کدام بدر کامل خورشید اشتباه شرف اوج دریافت که بحضیض خسوف گرفتار نیامد غرض از
تشبیب این مقدمه آنکه در اواخر ایام حیات حضرت خاقان سعید معموری مملکت بغایت رسیده
و خوشحالی سپاه و رعیت بنهایت انجامیده اسباب استغنا و کامکاری مجتمع و مواد احتیاج و
ناکامی منحسم و مرتفع چنانچه گویند که بهنگام قشلاق آنحضرت در ولایت ری دوازده هزار دکان
در اردو و بازار بشمار آمد القصه صباح نوروز حضرت خاقان سعید از دست ساقی اجل شراب
مخلصه خورده و بر استر کوه پیکر نشسته عزیمت قلعه طبرک نمود تا شرف زیارة مقابر اکابر آنجا حاصل
کند و استر راهوار در اثنای رفتار مانند توسن ایام سرکشی آغاز نهاد و چون بنابر بقیه ضعف آنحضرت
تماسک عنان واقع نبود خواست که بمحفه درآید و احتیاجی بتقدیم پیش کشیده مضمون این مقال
ادا نمود بیت شد وقت که مرکبان انجم * نعل بفکنند دم سم * شد وقت که این جهان حمال *
بنهد محفه سه و سال * و حضرت خاقان سعید بمحفه درآمده اندک مسافتی قطع کرده و این نوبت
درد معده چنان استیلا یافت که بعز اداء شهادتین مجال دم زدن محال نمود و شاه و سپاه از
راه بازگشت پیش از وصول بپادگاه فلک اشتباه در اثناء طریق طوطی روح شهریار در پا انتقال
بجانب گلشن قدس و حدیقه انس پرواز آمده بامسافران آن جهانی رفیق گشت و از این منزل
پر ملال بجنت سرای سرمد ارتحال نمود بیت درین ره خواه سلطان خواه درویش * براحل عقبه
مرگ آیدش پیش * درین صحرا که بوی خرمی نیست * گیاهی بی بقا شادی نیست * و این بلیه عظمی
صباح یکشنبه بیست و پنجم ذی حجه سنه خمسین و ثمانمائه روی نمود عمر آنحضرت هفتاد و دو سال
بود هفتاد سال از قبل حضرت صاحبقران مغفور حکومت خراسان کرده مدت چهل و دو سال در اکثر
ربع مسکون رایت سلطنت باستقلال برافراشت و در دوران واقعه هایله و حادثه نازله آن شاه

زادگان عالیشان در اردوی اعلی بجز میرزا ابو القاسم بابر و میرزا عبد اللطیف و میرزا خلیل سلطان
بن میرزا جهانگیر که نبیره دختر خاقان سعید بود حاضر نبودند و امرای عظام مثل امیر لقمان برلاس
هیچکس نبود چه مجموع ایشان بطلب میرزا سلطان محمد رفته بودند و بانوی عظمی گوهر شاد آغا میرزا
عبد اللطیف کس فرستاد که ایل و الوس را سر وری نماید تا بضبط اردو قیام باید نمود نگذاشت که
تفرقه بحال خلایق راه یابد شاهزاده این التماس قبول فرموده روز دیگر خبر وفات خاقان کامگار در
اردو انتشار یابد و علامت روز قیامت و اثر دست محشر پدیدار آمده آه کوم و نفس سرد امیر و وزیر
و صغیر و کبیر باوج اثیر و کره زمهریر رسید و میرزا عبد اللطیف از جانب بر افغاد سپاه توق ظفر شعار
آمده میرزا بابر با خواص ملازم عازم خراسان گشت و میرزا خلیل سلطان بهمراهی آنجناب روان شد
و چون عبور ایشان بر اردو بازار بود لشکریان دست بغارت و تاراج بر آورده چند کس را سیاست
فرموده و آتش فتنه را که اشتعال یافته بود تسکین داده و اردو بضبط و ربط در آمد و سپاه مشغول شده
بعد از سه روز نعش مغفرت مآل را در محفه نهاده عازم خراسان شد و در روز واقعه میرزا عبد
اللطیف قاصدی چند را بجانب سمرقند فرستاد تا از کیفیت حالات میرزا الغ بیک را اعلام دهد
و در اثنای راه طایفه از مردم فتنه انگیز بسمع میرزا عبد اللطیف رسانیدند که مهد علیا گوهر شاد آغا
باتفاق ترخانیان قصد غدری دارند و چون شاهزاده خود متلون مزاج بود و محبت بانوی عظمی
بمیرزا علاء الدوله معلوم داشت در ضمیرش جای گیر آمد و بغایت متفکر و متوهم و مفسدان محل
خیانت یافته او را بر آن داشتند که مهد علیا و ترخانیان و امیر نظام الدین احمد را با توابع و لواحق ایشان
غارت کرد و هر کرا توهمی از وی داشت بند فرمود و این واقعه در سلخ ذی حجه میان خوار ری و
سمنان دست داد شاهزاده اردوی بزرگ را سر کرده سودای سرداری در دماغ مستحکم کرده ابند
روان شد تا بسمنان رسیده و در ابجاد سو را عظم خواجه غیاث الدین پیر احمد الخوافی و خواجه
شمس الدین سمنانی که در شب اول آن واقعه ها از اردوی خاقان سعید بیرون رفته بودند بوکب
شاهزاده پیوستند و بموجب حکم بدستور سابق در دیوان میرزا عبد اللطیف مهر زدند شاهزاده
مانند جد بزرگوار خویش صدق نیاز پیش او در روز زیارت مقرب بارگاه حضرت سبحانی شیخ رکن الدین
علاء الدوله سمنانی رفته از روحانیت آن بزرگوار استمداد همت نمود و از آنجا نهضت نموده متوجه
دامغان شد دار و غه آنجا سعادت نام سعادت فرجام دروازه شهر را بسته ابواب بلا بر خود گشاده
و طایفه قوجین که ملازم رکاب همایون بودند و بآن نازنین قربتی داشتند هر چند او را نصیحت
کردند مفید نیفتاد و تخط در حضرت دارا در وی شاهزاده بمرتبه بود که هر گز مثل آن در هیچ زمان
نشان نمیداد و عبور از آن مکان بی یراق میسر نبود لاجرم میرزا عبد اللطیف فرمان داد که

لشکریان را

لشکریان را اغنام از مرکز وادی میان کرفتند و در اطراف شهر افواج سپاه فرود آمدند و در شب
نخست امیر پیر لقمان برلاس از میرزا عبد اللطیف روی گردان شده متوجه دار السلطنه هراة
شده و شاهزاده بعد از محاربه شهر دامغان مسخر ساخت و فرمان داد تا چریك منصور دست
بغارت و تاراج بر آوردند و این مثل مشهور است که گرگ را دوختن باید آموخت که در بین کار داد
سپاهیان که در بند بهانه بودند هر چه در ولایت دامغان اسم شی بر آن اطلاق می یافت ربوده
حق سعادت اگر چند بدبختی بود بشفاعت قوجیان بخشید و جناب شاهزاده از دامغان ببسطام
آمده و در آنجا و مزار حضرت سلطان العارفین قدس سره بعرض رسانیدند که چون میرزا ابو
القاسم بابر بدین بقعه شریفه نزول فرمود از جانب جرجان قاصدان رسیده خدمتش را ملاقات
و چون ابر و باد باستراباد رفت و کیفیت حال چنان بود که حضرت خاقان سعید هر سال بعضی از
امرای تومان را بولایت جرجان فرستاد تا از سرحد دشت قبچاق بر حذر باشند و آن سال از امرای عالی
مقدار و ارکان مملکت امیر هندوکه اقامت داشت و چون خبر توجه امیر لقمان برلاس بسمع او رسید
اول بضبط اسبان دیوان و اموال و جهات امرا اشتغال نمود و قاصدان بسرهای راه فرستاد
تا هر جا که میرزا بابر دو چار خورند آنجناب را متوجه جانب استراباد ترغیب و تحریض نمایند و چون شاه
زاده بر استماع التماس امیر هندو چند منزل استقبال نمود شرایط خدمتکاری کما یجب و ینبغی بتقدیم
رسانید و مفصل گلهای اسبان معروض کردانید و خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه و سایر اسباب
سلطنت بکذرانید و بغایت مستحسن و مقبول افتاده مملکت مازندران در قبضه اقتدار
نواب و کاشتگان شاهزاده جهانیان قرار گرفت میرزا عبد اللطیف چون بر این حال اطلاع
یافت سیل ابریشم آمد و نخست خواست که بجانب ماوراء النهر توجه نماید و باز از آن برگشته بطرف
سبزوار سیل نمود و در اثنای راه بسامع میرزا عبد اللطیف رسید که امیر سلطان شاه برلاس و امیر
سلطان بایزید برلاس که بطلب میرزا سلطان محمد رفته بودند مراجعت نموده بدرگاه میرسند
و امیر شیخ ابو الفضل در عراق توقف کرده و امیر نظام الدین احمد امیر فیروز شاه از راه ترشیز بهراة
رفته رود و دیگر امرا برلاس باردوی شاهزاده رسیده بدستبوس فایز گشتند و میرزا عبد اللطیف
از سبزوار به نیشابور شتافت و ترخانیان همچنان مقید و محبوس و محفوظ و مضبوط بودند
چون شاهزاده بنیشابور رسید شنید که میرزا علاء الدوله ابواب خزاین گشاده لشکر فراهم آورده
و جمعی از سرداران از ایجانب مشهد رضوی فرستاده است **ذکر جلوس میرزا علاء الدین بر سریر**
سلطنت و کامکاری و گرفتاری میرزا عبد اللطیف عقیب آن سابقاً سمت گزارش یافت که در آن
اوان که حضرت خاقان سعید رایت توجه بجانب عراق بر افراشتند میرزا علاء الدوله را در دار

السلطنت هراة بجای خود باز داشت و چون آنحضرت رخت بعالم دیگر کرد گوهرشاد آغا ایلچی
عمان شمال صبا بهرات فرستاد و ایلچی بیک روز از دی بمقصد رسیده میرزا علاء الدوله
را از شرح حادثه اعلام داد و جناب سلطنت مآب ابواب گنجهای جهان که اندوخته بحر و
کان بود بگشاد و چندان بالچیان و ناشقیان داد که در حوصله خیال هیچکس نمیگنجید و در اوایل
حال میرزا علاء الدوله داعیه آن داشت که تحفهای گرامی نزد عم بزرگوار خود میرزا الغ بیک فرستد
و از در مصالحت و موافقت در آید لیکن چون شنید که میرزا عبداللطیف نسبت با مهد علیا
گوهرشاد آغا همه بی حرمتی کرده او نیز در مقام خلاف و جدال آمد و بجمع آوردن لشکر مشغول
گشت و در آن ایام پیوسته از جانب اردوی میرزا عبداللطیف خبر می آمد که امرا و سپاه از تلون
مزاج شاهزاده بتنگ آمده اند و اکثر از دور سپاهی سپاه ظفر پناه بدید آید جمله روی گردان می
شوند و اردوی شاهزاده چندان ضبط و سامانی ندارد فی الجمله میرزا علاء الدوله از شاهزادگان
میرزا صالح و از امراء عظام امیر اویس ترخان و امیر احمد ترخان را با جمعی از سواران رزم آزمای تعیین
فرمود که بر جناح استعجال متوجه نیشابور شوند شاید که دست بردی نموده پای مردی ایشان
مهد علیا و ترخانیان از قید و حبس خلاص کرده و امرا و دلاوران میرزا صالح بسرعت آمده از آنجا متوجه
مشهد مقدس شوند و در آنجا دانستند که میرزا عبداللطیف فارغ البال نشسته و اعیان سپاه
و سایر ایل و الوس از تندخویی و درشت گویی او بجان رسیده اند و میرزا صالح و امرا از جانب مشهد
بجد و بنیشابور آمده و اندیشه بر فیصل آن مهم گماشته با یکدیگر قرار دادند که در وقت ظلمت لیل
بجانب اردوی میرزا عبداللطیف برسم شبیخون تازند و خاطر از آن قضیه فارغ سازند و در صبح
شنبه سیزدهم ماه صفر چون آتش سوزان و بلای ناگهان در قشول میرزا عبداللطیف در آمده
و مهد علیا و ترخانیان از حبس خلاص کرده و آزاد و بیرون برده بر عو کشیدند و صفها راست
کرده شورش انداختند و میرزا عبداللطیف از دوران چرخ فلک ناپایدار شب همه شب پهلو بر
بستر استراحت نهاده بود و بخواب غفلت فرو رفته چون آواز جوش و خروش بگوش او رسید
سراسیمه از جای خود برخاست و از لشکر آنچه میسر شد جمع آورده متشمر جنگ و پیکار گشت
و از جانبین در محاربه سعی و کوشش نموده آتش فتنه التهاب یافت ناگاه از ضعف طالع و نجیب
اسب شاهزاده سر در آمد و طایفه از دلاوران بر او راندند خنقش را دستگیر کردند و امیر
چند نوبت با جمعی از منتسبان و مخصوصان شاهزاده بیاسا رسیدند و گروهی را از شفاعت
آشنایان و خویشان بجان امان دادند و اردوی شاهزاده بباد غارت و تاراج رفت و معین کان
نمیتوان بوضوح پیوست چه در جهان چند روز میرزا عبداللطیف جانبجه مذکور شد مهد

علیا

علیا گوهرشاد آغا ترخانیان را غارت کرده بند فرمود الحکم و العظمة لله القصه میرزا صالح و ترخانیان
مظفر و منصور همراه محفه حضرت عصمت پناه نعش مغفرت مآل پادشاه گزیده خصال بجانب
دار السلطنت هرات بازگشتند و میرزا علاء الدوله در نهایت عظمت و جلال و حشمت و اقبال
تا سعد آباد جام حضرت مهد علیا گوهرشاد آغا استقبال نموده در آن موضع بسعادت ملاقات آنحضرت
مشرف گشته دید بیاد یکدیگر مستبشر شده شکر نعم الهی بتقدیم رسانیدند میرزا علاء الدوله اندر سیم
که این همه بدی چرا کردی شاهزاده جواب داد من بدی کردم جفا دیدم تو نیکی کن تا وفا بینی و شهریار
کامکار ذیل عفو بر عثرات میرزا عبداللطیف پوشیده فرمود تا جهة او خرگاهی خاص ترتیب دادند
و مستحفظان بر شاهزاده گماشت و اعلام ظفر انجام از سعد آباد جام بعزم دار السلطنت هراة در
حرکت آمد و چون در مرکز عز و شرف نزول اجلال فرمود سادات و قضاة و اکابر و اسلاف به
خدمت توسل جستند و مراسم دعا و ثنا بتقدیم رسانیدند و میرزا عبداللطیف را بکوتوال قلعه
اختیار الدین سپرده در آن موضع مانند لعل در سنگ محبوس گردانیدند و نعش مغفرت مآل در مدرسه
مهد علیا گوهرشاد آغا که خوابگاه میرزا بایسنغر بود مدفون ساختند و برسم و آیین سلاطین
گردون احتشام عزا داشتند و آش و طعام دادند

ذکر عبور میرزا الغ بیک از جیحون و وقوع مصالحه میانه آنجناب و میرزا علاء الدوله

چون قاصد میرزا عبداللطیف از دی بسمرقند
رسیده میرزا الغ بیک را از واقعه ناگزیر حضرت خاقان سعید اعلام کرد آنجناب اضطراب بسیار
نمود آخر الامر خود را در جوف انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب جای داده زبان بکلمه
انا لله و انا الیه راجعون بگشاد و بعد از تکالیف وظایف تعزیت خواست که پیش از آنکه اختلال
باحوال ممالک بحر و بر راه یابد عنان عزیمت بجانب ملک ایران تابد و عساکر ماوراء النهر و
ترکستان جمع آورده از سمرقند بیرون آمد و رایت جهانگیری بصوب صواب بر افراخت و چون
ساحل جیحون مضرب خیام عساکر گردون مآثر گشت بمسامع جلال پیوست که میرزا ابابکر و لشکر
میرزا محمد جوکی بهادر بعد از فوت پدر بر حسب فرموده پادشاه هفت کشور دیار ختلان و آن حدود
و سالی سرای سیورغال او بود و بکمال شجاعت و دلاوری و جلادت و بهادری اتصاف داشته
حشر بسیار حشم انبوه جمع آورده داعیه استبداد و استقلال در خاطر آورده و میرزا الغ بیک
اندیشه بر آن قضیه گماشته و رسل و رسایل بجانب او متواتر داشته و عدها جمیل داده آن
شاهزاده ساده را آرام کرد اند و پیش خود برد و او بشرف مصاهرت خویش امیدوار ساخت و
میرزا ابابکر هر صبح و شام با عظمت و حشمت تمام بلا منازع نزد عم بزرگوار خود قیام مینمود اما در باطن
او آثار تمرد و استکبار ظاهر و لایح بود و سراوجه بر افعال و اقوال میرزا الغ بیک انکار بلیغ می نمود

وزبان زمان زبان بطعن واعتراض بکشود ودرین اثنا یکی از امراء برلاس که در دیوان میرزا ابا
بکر بود در خلوتی بسمع میرزا الغ بیک رسانید که شاهزاده اندک عذری در خاطر دارد و این راز
با خواص خود در میان نهاده نقش جفا و قطع صله رحم بر لوح ضمیر مینگارد و چون رعایت حزم و احتیاط
بر ذمه همت پادشاهان صایب رای ثابت عزم واجب و لازم است میرزا الغ بیک بتفتیش حال میرزا
ابابکر مشغول شد بعد از تفحص بلیغ بتحقیق پیوست که شاهزاده در مقام شقاق و نفاق است
و دور از منزل محبت و وفاق لاجرم آتش خشم پادشاهانه التهاب یافته حکم بقید کرده و بسمرقند
فرستاد و بنفس همایون از جیحون عبور نموده بقبة الاسلام بلخ را لشکرگاه ساخت و چشم میداشت
که میرزا عبد اللطیف با اردوی بزرگ از راه نسا و باورد بموکب همایون پیوندد چنانچه شاهزاده را
در حوالی پل ابریشم بخیال گذشته بود که ناگاه قضیه گرفتاری و حبس فرزند ارجمند شنید بغایت ملول
و محزون گردید و همگی همت و تمامی نهمت بر استخلاص قرة العین گماشت و با اعیان امرا مثل میرزا
ابراهیم انکو نمود و امیر بایزید درین باب مشورت فرموده ایشان بر آن قرار گرفت که میرزا علاء الدوله
از در مصالحه درآید تا شاهزاده را از آن حبس خلاص و استخلاص نماید و آنجناب چون میرزا
علاء الدوله از عبور میرزا الغ بیک آگاه شد در گنجها بگشاد و زر و سیم انبوه بر ارباب قبضه و اصحاب
زور بازو قسمت کرد و چندان نقد در میان خلایق پدید آمد که هر فردی از افراد حشمی که پیش از آن
بده دینار میسر نمیشد و کس نمیخرید بصد دینار رسید القصه میرزا علاء الدوله سپاهی عظیم
مرتب داشته از دار السلطنت هراة مراحل و منازل پیموده از آب مرغاب عبور نمود و میرزا الغ
بیک مولانا میرک احمد صدر را برسالت فرستاده و مضمون پیغام آن بود که میرزا علاء الدوله مرا بجای
اولاد صلبی است و هرگز خرابی مملکت او بخاطر نگذشته اگر عبد اللطیف را فرستد اساس دوستی
استحکام پذیرد و قواعد یگانگی بتجدید تاکید یابد و در اثناء این اوقات میرزا علاء الدولت
شنید که میرزا بابر از ولایت جرجان بیرون آمده بحدود خراسان درآمد و قراولان او با مجد بوزاد
که از قبل آنجناب در عرصه جام با لشکری جنت اشام آرام داشت محاربه نموده او را بگرفتند
میرزا علاء الدوله در میان دو دشمن قوی متحیر ماند و با میرزا الغ بیک صلح فرمود مقرر آنکه فاصله
میان طرفین جلگاه جیحون باشد **ذکر معاودت رکن الخلافة جلال الدوله و خلاص میرزا
عبد اللطیف و رفتن رکن السلطنت شاه زاده بجانب مشهد و صلح نمودن با برادر خود**
میرزا علاء الدوله بعد از مصالحه با میرزا الغ بیک بدار السلطنت هرات معاودت فرمود و
میرزا عبد اللطیف را از حبس بیرون آورده و تفقد و دلجویی نموده هر دو شاهزاده در مجلس خاص
بنشستند که با هم خلاف نورزند مشروط بآنکه نوکران میرزا عبد اللطیف را که در واقعه نیشابور

گرفتار

گرفتار شده بودند و اکنون در زندان هراة محبوس اند بگذارند و از خزانه تحفه و هدایا کالای
وافر بماوراء النهر فرستد و مهمات برین جمله قرار یافته و میرزا علاء الدوله و مولانا جلال الدین ضمان
را ملازم میرزا عبد اللطیف ساخته برادری میرزا الغ بیک که در مملکت بلخ بود فرستاده و میرزا
الغ بیک از آمدن فرزند بجان پیوند بلکه جان گسل فرخنده خوشدل شد و او را در آغوش شفقت
و عطوفت کشیده از بند و زندان پرسش نموده شاهزاده بی محال باین مقال مترنم شد
شرط ادب آنست که در حضرت خورشید گویند که ما خود شب تاریک ندیدیم و میرزا الغ بیک
ولایت بلخ را برسم سیورغال بمیرزا عبد اللطیف ارزانی داشت و از جیحون عبور نموده در مستقر
جلال خویش نزول فرمود و میرزا علاء الدوله چون از جانب لشکر سمرقند خاطر جمع داشت و بر جناح
استعجال روان شد و بجانب مشهد رایت جلادت برافراشت و میرزا ابو القاسم بابر در ولایت
جوشان با لشکری چون دریای جوشان منتظر جنگ و پیکار بایستاد و میرزا علاء الدوله بمشهد
رسیده توقف فرمود و جمهور سران سپاه با لشکری مامور بجنگ برادر فرستاد و هر دو فریق چون
در برابر یکدیگر صف آرای گشتند نیکخواهان اندیشیدند که اگر در میان اخوان منازعت قایم شود
ممکن که میرزا الغ بیک که وارث مملکت است از مصالحت پشیمان گردد و فرصت غنیمت شمرده بر تسخیر
ولایت ایران لشکر کشد و اگر برادران با هم متفق شوند آسان دست بگردن مقصود حمایل نکنند
بلکه بیشک چهره مطلوب او در نقاب حجاب ماند و بمراد خویش ظاهر نگردد و درین حالی که هر دو
سپاه کینه جوی تندخوی در مقابل هم صف کشیده بودند امرا و نیک اندیشان در میدان فرود
آمدند و در باب مصالحت سخن گفتند و کلمات الجاعت و قیل و قال آن طبقه بر حد اطناب
کشید و آخر الامر مهم بر صلح قرار یافت مشروط بانکه میان مملکت برادران عرصه جوشان فاصله
باشد و در تاکید مبانی مصادقت عهد و پیمان در میان آوردند و لشکریان از قتل و نهب خلاص
یافته میرزا علاء الدوله در کمال احتشام بجانب دار السلطنت هراة معاودت فرمود و در منزل و مقام
خویش قرار و آرام گرفت و از آن طرف نیز میرزا ابو القاسم بابر بازگشته عنان یکران بصوب دار جرجان
منعطف گردانید و بعد از طی مسافت در مرکز عزت و مستقر دولت فرود آمد **ذکر توجه میرزا بابر
بمازندران و محاربه با امیر والی آنجا** میرزا ابو القاسم بابر چون رایت مراجعت برافراشت در استرآباد
نزول اجلال فرموده استماع نمود که والی ولایت ساری شمس الدین محمد سر از ربقه فرمان برداری بپیچید
است و پای از دایره خدمتکاری کشیده چون پرتو این خبر بر صفحه ضمیر انور تافت فرمان همایون
باستحضار سران سپاه و امرا و مقربان بارگاه شرف نفاذ یافت و بعد از تقدیم مشورت امیر هندوکه
با جمعی از متعینان و دلاوران برسم منقلای در حرکت آمد و میرزا ابو القاسم بابر با بقیه حریک منصور

از عقب ایشان بر سمت ساری روان شد و الی الحال چون مجال و ملاذی نداشت بر حسب ضرورت خاطر
بر جنگ نهاد و گردان هر دو لشکر و مبارزان هر دو کشور نزدیک بیکدیگر رسیده دست بر نیزه و شمشیر
و خنجر بردند و در ان راههای سخت و بیشهای پر درخت فوجی از مازندرانیان از کمین بیرون جسته و در
برابر شیخ منصور قراق پیدا شد و مسالک بر سپاه پادشاه ممالک بسته تیغ جنگ در ایشان نهاده در ستیز
و باقی لشکر منصور از هم فرو ریختند و منهزم گشتند و برامیر هندو امیر خدایداد با طایفه که شیخ منصور را
گریزانیدند باز خوردند و بزخم سنان آتش بار جشتران خاکسار از پای در آوردند و سید عز الدین
که پشت و پناه ساری بود چند تیر کاری خورده و خسته و جسته خود را بمامنی رسانید و بعد از دو سه
روز بان زخمها وفات یافت و بقیة السیف بیشه و جنگل را حصار ساختند و میرزا ابو القاسم بابر
چون ابر و باد از عقب ایشان راند و چون شب در آمد از ظلمت لیل و کثرت گل و وحل مجال حرکت نماند و
موکب همایون در همان محل که رسیده بود نزول فرمود و مقداری از شب گذشته سعد و دی چند به
اردوی اعلی آمدند و بشرف عرض رسانیدند که مخالفان از پی نشاندند و ستعاقب ایشان جمعی رسیده
موافق کرده اول گفتند و شیخ منصور که از صدمت جنگ گریخته بود بپابوس شهریار مشرف شده معروض
داشت که امرا و سپاه متفرق گشتند و اکنون مناسب چنان مینماید که پادشاه بمعسکر مراجعت
نماید میرزا ابو القاسم بابر ازین سخن بر آشفت و گفت حالا که بهادران را چشم زخمی واقع شد اگر از آسمان
تیرباران بظهور آید از جنگل سنان و وید تا سزای بد کرداران در کنار ایشان ننهم مراجعت محالست
و شب در ان منزل گذرانیده علی الصباح نهضت فرمود و چون اندک مسافتی قطع فرمود از جانب امرا
قاصدی رسید و پیغام ایشان رسانید که دشمنان که مانند بنات النعش پراکنده شده بودند باز اسا
مجتمع گشتند اگر چتر همایون فال سایه اقبال بر سر این سوختگان آفتاب عنا اندازد امید که درخت حیات
بساحل نجات رسانیم میرزا ابو القاسم بابر از استماع این خبر چون آتش بر افروخت و در حرکت مسارعت
نموده عنان چنین با امرا پیوست و بقیه از روز در انجا توقف واقع شد و روز دیگر پادشاه جهانیان بعزم
رزم روان شد و هنوز فرسنگی نرفته بود که خبر انهزام مخالفان رسید و از وقوع این فتح مبین مراسم شکر
الهی بتقدیم رسانید و لشکریان غنایم بسیار گرفته مجموع بحر بسیار دگان استظهار گشتند و حاکم
ساری مختفی و متواری شد اما در ان حین در مقام اعتذار و استغفار آمده بتحفی پایه سریر اعلی
که اگر پادشاه عنایت فرموده از سر جرایم این بنده در گذرد مدة العمر بر جاده عبودیت مستقیم باشیم و میرزا
ابو القاسم بابر مولانا شمس الدین محمد بخاری صدر را برسالت و استمالت سید شمس الدین محمد ارسال
فرمود و مولانا پیش او رفته جناب سیادت مآب اظهار انقیاد و تضرع نمود و مولانا محمد صدر بازگشته
صورت عجز و مسکنت او را بعرض رسانید و یکی از معتمدان سید را همراه آورد و میرزا ابو القاسم

در

در صدد عنایت انجناب آمده التفات بسیار کرد و تحفه و وزیله ساری را بفرزند خویش مزین ساخت
و یکی از امرای کبار را پیش امیر سید محمد فرستاد و بعد ده از مجلس نشینان تتق عصمت را خواستگاری
نمود و جناب سیادت پناهی این معنی را فوز عظیم دانسته متقبل شد که چون اسباب مهیا سازد در وقت
که اشارت عالی نافذ گردد نور باصره خاندان سیادت را که در حجر عصمت تربیت یافته بود ارسال
نماید و میرزا ابو القاسم بابر تمامت ولایت ساری را بسید شمس الدین محمد ارزانی داشته بجانب استراباد
در حرکت آمد دیگر باره خطبه و سکه بنام و لقب همایون آرایش یافت و شیخ منصور که اجتهاد خطا کرده
خبر غیر واقع بسمع اشرف اعلی رسانیده بود مخاطب و معاتب گشت و در خلال این احوال فیاض لم یزل
ظلمت بخشنده بی منت جناب میرزا بابر را فرزندی خورشید طلعت مشتری ماهیت کرامت فرمود
و به میرزا شاه محمود اتسام یافت و طویهای عظیم و جشنهای قوی ترتیب دادند و ولادت شاهزاده
در شهور سنه اثنین و خمسین و ثمانمایه اتفاق افتاد

ذکر عزیمت میرزا علاء الدوله بجانب بلخ و شبرغان و موجبات آن و مقید شدن رعایا بملکت خود

سابقاً مذکور شد که یکی از شروط مصالحت
شاهزادگان آن بود که میرزا علاء الدوله که بکثرت خزاین و اعوان و انصار استظهار تمام داشت
از ان شروط یاد نکرد و میرزا عبد اللطیف چند نوبت قاصد فرستاده که فا را از طلب فرمود و میرزا
علاء الدوله آن سخنان را کان لم یکن انگاشته و ان الناس از نتایج پریشانی دماغ او پنداشت
و مع ذلک میرزا صالح با طایفه از امرا بجانب آب مرغاب فرستاد تا آن نواحی در حیز باشند و چون خبر
آمدن میرزا صالح مسموع میرزا عبد اللطیف گشت و حال انکه او را از واقعه نیشابور صورت
انتقامی در خاطر بود و تاخیر در فرستادن نوکران علاوه آن کدورت گشته ناگاه از بلخ ایلغار
کرده بر سر میرزا صالح تاخت و عقد جمعیت او را از هم گسیخته پریشان گردانید گویند میرزا صالح را
چندان مجال نشد که پای در رکاب آورد و خود را از ان مهلکه بهزار مشقت بکنار کشیده بمیرزا
علاء الدوله پیوست و کیفیت حادثه را باز نمود و میرزا علاء الدوله از استماع این خبر بر آشفت و فرمود
نوکران میرزا عبد اللطیف را که در زندان بودند کشته و با آنکه فصل زمستان بود لشکرها جمع آورده
متوجه بلخ و شبرغان شد و میرزا عبد اللطیف در استحکام برج و باروی بلخ اهتمام تمام نموده قاصد
بسمرقند پیش میرزا الغ بیک فرستاد و اخبار از صورت واقعه اعلام داد میرزا الغ بیک ایلچی نزد میرزا
علاء الدوله روان کرده پیغام داد که اساس محبت توکید یافته در استحکام آن باید کوشید که دود زیر
محبت و وداد بستان از باد تغیر را اگر از عبد اللطیف حرکتی ناپسندیده صدور یافته وظیفه آن
بود که اعلام انجانب نمودی تا بتادیب پادشاهانه مودب گشتی اکنون صلاح آنست که عبور نماید
و لشکریان را از خرابی مملکت منع نماید و چون این پیغام بمیرزا علاء الدوله رسید عزم معاودت جزم

فرمود لشکریان بانجانب ولایت اندخود و شبرغان غارت کردند و مردم را اسیر کردند و چون از شدت
برودت هوا و هجوم لشکر بارندگی و سرما مجال خشت پختن نبود از حوضها خشت پخته نقل کردند
و بنا بر آنکه سپاهیان و لشکریان که بساختن آن حصار مشغول بودند بیرون از گندم بریان قوتی دیگر
میسر نمیشد آن قلعه را قلعه موریاج نام نهادند و بعد از تکمیل قلعه موریاج که هرگز رونق و رواج
نیافت میرزا علاء الدوله بسعادت و اقبال بدار السلطنت هراة بازگشته در مستقر عز خویش نزول
اجلال فرمود و بقیه زمستان در منازل دلکش بفراغ بال بگذرانید و چون فصل شتا بنهایت انجامید
و موسم بهار در رسید سبزه و ریاحین در اطراف چمن و باغ بدمید میرزا علاء الدوله جهت ختان
فرزندان ارجمند میرزا ابراهیم ترتیب طوی عظیم فرمان داد و باغ زاغان را بسان زلف عروسان بیاراستند
و چهار طاقها بسته ابواب عیش و عشرت بروی خود کشادند و حکم مطاع نفاذ یافت که خلایق
ترخان باشند و هیچکس را بر ارتکاب مناهی و ملاهی مواخذت ننمایند جناب پادشاه و مقربان
بارگاه و افراد لشکریان بلکه مجموع ترک و تاجیک خراسان که در آن اوان در دار السلطنت هراة
حمیت عن الآفات بودند میل نشاط و خرمی کرده بساط عیش ممهد داشتند ناگاه روزگار دیر
مقتضی طبیعت خود عمل نمودند بیان این سخن آنست که روزی که سفره بود که آش عام دهند و
وضیع و شریف و شاه و گدا در یک انجمن در هر دوری یک جام که مملو باشد از می بر لب نهند کسی
آمد و خبر آورد که میرزا الغ بیک بنفس خود با لشکری زیاده از تخمین در دره قاضی که در دو فرسخی
اندخود واقعست سایل بهراة نزول فرمود و شادی بغم و سور بماتم تبدیل یافت میرزا علاء الدوله و ارکان کان
دولت بساط عیش در نوردیدند و بکار رزم پرداخته از مجلس عیش اعراض نمودند ذکر محاربه
میرزا علاء الدوله و میرزا الغ بیک و انهزام خراسان چون میرزا علاء الدوله بیگران میرزا عبد اللطیف
را که بفرستادن ایشان وعده کرده بود بگذاشت و از خزاین و دفاین حضرت خاقان سعید بسمرقند
هیچ نفرستاد و لشکر کشیده بجانب بلخ و شبرغان رفت و آن مملکت را زیر و زبر گردانیده بازگشت
و این قضایا میرزا الغ بیک را باعث بر آن شد که بجانب ایران لشکر کشد و بمقتضی المکافات فی الطبع
واجبة عمل نماید لاجرم با عساکر ماوراء النهر و ترکستان بعزم تسخیر خراسان از آموییه عبور نمود و میرزا
عبد اللطیف با لشکرهای قندز و بقلان و اندراب و سالی سرای و ختلان و بلخ و اندخود و شبرغان در
فاریاب ناحیه و در آب مرغاب بوالجانب پیوستند و باتفاق دفع میرزا علاء الدوله وجهه همت ساختند
و میرزا علاء الدوله چون از توجه طالبان ملک آگاهی یافت در گنج بکشاد و امراء و حشم و طبقات خدم
را انعام بسیار داد و چون اسباب سپاه ستاره عدد ترتیب و تنظیم یافت بدستور زمان حضرت خاقان
سعید امیر محمد صوفی ترخان و امیر ابوسعید را بحکومت و داروغگی دار السلطنت هراة تعیین نمود

و قلعه اختیار الدین را با چهار هزار تومان نقد که از جمله هشتصد هزار مانده بود با قاجی تیمور که
در زمره معتمدان او انتظام داشت سپرد و مولانا احمد یساول را که از تربیت یافتگان درگاه
دولت او بود و محل اعتماد که مشهور بگنج قارون و اندوخته کاوس و فریدون بود فرستاد و آن مستقر
دولت خویش نهضت میرزا الغ بیک با حشمی هر چه تمامتر روز و شب مانند فلک دوار در حرکت آمده
و از شبگیر و ابوار غی اسود و چون قمر در مسیر مسارعت نموده منازل می پیمود تا از آب مرغاب گذشته
قریب بتاب رسید و میرزا علاء الدوله چون از کوتل شنجاب عبور نمود بر خاطر خطیرش گذشت
که بر عم بزرگوار از در صلح و صفا درآید و آتشی که در باطنش رسوخ یافته از مخصوصان خود ابشهر روا
کرد تا از جناب ارشاد مآب سالک مسالک صلاح و سداد ناسک مناسک خیر و عبادت صاحب ضمیر
انور شیخ بهاء الملة و الدین عمر التماس نماید تا قدم رنجه فرماید و در باب مصالحه سخن گوید تا باشد که عرق
التهاب شر که چند هزار کس از قصد جان و مال یکدیگر باز ایستند و چون فرستادگان بحضرت آن
بزرگوار رسیده پیغام بگذاردند ملتمس مبذول افتاد و جناب شیخ الاسلام اعظم با مریدان و معتقدان
روان شدند و یکی از آن جمله والد مسود اوراق بود و جناب مخدومی از بیت مالی موازی بیست هزار
دینار کپکی از رخوت همراه خویش کرد اتفاقا این کمینه با وجود صغر سن جرأت نموده بعرض رسانید
که قدم در طریقه حضرت ماست اگر سکتر دویدی شاید آنجناب این کمینه را دشنام داده فرمود که طرح
محبت با شیخ و مریدان او چکند و پیش از وصول جناب ولایت پناهی دو لشکر با شعله بحر اخضر در جوش
و خروش آمدند و روی توجه بیکدیگر نهادند میرزا الغ بیک جوانغار را بمیرزا عبد اللطیف سپرد
و برانغار را بامراء نامدار که در سلک اهتمام میرزا عبد العزیز انتظام داشتند تفویض فرمود و بنفس
همایون در قول قرار گرفت و چند قوشون از بهادران نامدار در ظل رایت فتح آیات جای داد تا اگر
احتیاج افتد امداد کار و مساعد روزگار باشند میرزا علاء الدوله از جانب برانغار حشم اسپاه از
فروغ تیغ میرزا صالح و اتباع او روشن بود و جوانغار از لمعان سنان میرزا خلیل سلطان منور و
مزین و خود در قول قرار گرفت و چند قوشون از بهادران نامدار که در سلک اهتمام میرزا عبد العزیز
در ظل رایت فتح آیات جای داد تا اگر احتیاج افتد امداد کار و مساعد روزگار باشند میرزا علاء
الدوله از جانب برانغار حشم اسپاه از فروغ تیغ میرزا صالح و اتباع او روشن بود و جوانغار از لمعان
سنان میرزا خلیل سلطان منور و مزین و خود در قول آرام یافته چند امیر تومان با لشکرها جهان
دیوسون و کنک مهیا بودند و در دو فوج گران دو لشکر مند حتی بر خاک بیحوی در برابر ایستادند میرزا
ابرهیم عبد الله شیرازی از صف برون آمده بجانب میرزا الغ بیک رفت و این معنی موجب وهن و
فتور لشکر خراسان گشت و میرزا علاء الدوله ازین حرکت ناجایگاه از جای رفت و خاطرش بغش

مشوش و پریشان شد و با وجود این حال دلیرانه از سر جنگ ترغیب مینمود در ابقاء نام و ننگ
تحریص میفرمود وان دو لشکر نامور بر یکدیگر ریختند و خاک معرکه با خون مبارزان امیختند
عاقبت اثار ضعف وانکسار بر صفحات روزگار سپاه خراسان ظاهر و لایح گشت و سمرقندیان چیره
شده جوانغار و برانغار میرزا علاء الدوله را از جای برداشتند و شاهزاده بعقد و میسره در قلب توقف
نمود و چون دید که مهم نوع دیگر است او نیز از معرکه عنان بر تافت و میرزا الغ بیک بتایید و نصرت ربانی
اختصاص یافت علاء الدوله از جنگ گاه بیرون رفته متوجه قلعه عماد شد و ابواب خزاین گشاده
اموال فراوان بملازمان و نوکران داد و از انموضع بعزم ملازمت برادر کهتر میرزا بابر روی باستراباد
نهاد و چون انجا رسید اجتماع سعدین دست داد برادران بدیدار یکدیگر اظهار استبشار نمودند
میرزا بابر شفقت و دلجویی میرزا علاء الدوله زبان گشاده گفت خاطر جمع باید داشت که هیچ چیز
از ملک و مال و لشکر دریغ نیست و مهد علیا گوهرشاد اغا و برادر او امیر محمد صوفی ترخان و
خواجه غیاث الدین پیر احمد خوافی و امیر سلطان ابو سعید داروغه که در هرات بودند چون خبر
انهزام میرزا علاء الدوله شنیدند بر جناح استعجال متوجه عراق گشتند امیر سلطان ابو سعید
در اثناء راه گرفتار شده و دیگران بسلامت رفته بمامن رسیدند و چون کوکب بخت طالع میرزا الغ
بیک بدرجه شرف رسیده مظفر و منصور گشت لشکر را از کشتن مخالفان منع فرمود و بر حال
زار شان ببخشود و عساکر منصور از کثرت غنایم معمور شدند و میرزا الغ بیک شکر نعماء الهی
بجای اورده فتح نامها باطراف افاق فرستاد و بانکه میرزا عبد اللطیف درین معرکه اثار جلادت و
شجاعت بنوعی بظهور رسانیده بود که دوست و دشمن افرین کرده زبان بتحسین بگشادند میرزا
الغ بیک فرمان داد که منشیان بلاغت شعار جلدوی(؟) این فتح نامها بنام فرزند کهتر او میرزا عبد
العزیز نوشتند و این معنی بر مزاج شاهزاده گران امده گرد کدورت بکران در ضمیر او رسوخ یافت
و موکب همایون از انموضع ترناب(؟) کامران و کامیاب بجانب دار السلطنت هراة نهضت فرمود
و سپاه سمرقند در منزل چل دختران حضرت ولایت منقبت شیخ بهاء الدین عمر و اصحاب ایشانرا
غارت عام کردند و سایر ارباب جناب مرحومی مغفوری ابوی حکایت کرد که جمعی ترکان در
صحرای چل دختران پیش امدند و مهار قطار شتر را که رخوت و اقمشه بران بار کرده بودیم از دست
من ربودند با ایشان گفتم که این اشیا از سیدی عزیز که از ملازمان و مخصوصان حضرت ولایت منقبت
ملاقات فرمود و فرمود تا الاغان(؟) شیخ بزرگوار را باز دهد و تعظیم و احترام نمود و این معنی بر میرزا الغ
بیک مبارک نیامد و شرح زوال دولتش و مشروح مذکور خواهد شد میرزا الغ بیک عازم مرکز
دولت و مستقر خلافت حضرت خاقان سعید شده سادات و قضات و علما و اشراف و اعیان

دار

دار السلطنت هراة برسم استقبال استعجال نمودند و میرزا الغ بیک بر سریر عزت تمکن یافته
افتاب عدل و احسان او بر اطراف و اقطار ممالک خراسان تافت و فقیران و زیردستان را
در کنف عاطفت و مرحمت خویش ماوی داد و امیر جلال الدین محمد و امیر سلطانشاه برلاس که مصحوب
پدر خویش و باتفاق او در حوالی مرغاب از میرزا علاء الدوله روی گردان شده بودند و بخدمت میرزا
الغ بیک رفته در تاریخ فتح مذکور گوید بیت مظفر الغ بیک کشورگشای که در سلطنت ماند از او نشان
عجیب * چو لشکر بسوی خراسان کشید * میسر شدش فتح و فتحی غریب * خرد از پی نصرت لشکرش
بتاریخ گفت ان فتحا قریب و امیر جلال الدین محمد بلطف طبع و حدت ذهن در میان ترک و تاجیک
اشتهار داشت و بسبب میرزا الغ بیک بخراسان و انقراض دولت میرزا علاء الدوله باخواص و امرا اندر باب
اعدام و ابقاء او مشورت فرمود امیر شیخ حاجی که در زمره امراء عظام انتظام داشت گفت رای من
انست که میرزا عبد اللطیف را تیرباران کنند اما نخست کسی که او تیر زند امیر سلطانشاه برلاس
باشد و چون اراده ملک قدیر و مقتضی تقدیر بخلاف ان بود برای امیر شیخ علی عمل نمودند اخر
الامر امیر سلطانشاه بسمرقند گریخت و میرزا الغ بیک را با افسون و دمدمه بخراسان اورد فی الجمله
چون میرزا الغ بیک بر مسند جهانبانی بر امد قلعه برتو(؟) که در شرقی شمالی هرات واقع است و از
انجا تا شهر ده دوازده فرسخ تخمینا مسافت باشد و دران اوان مشحون بذخایر فراوان و اجناس و
نقود بی پایان بود و یکی از معتمدان میرزا علاء الدوله بمحافظت ان قلعه قیام مینمود مسخر شد و
همچنین حصار اختیار الدین که باهتمام اقا حاجی بیک ارتباط و انضباط داشت بسعی میرزا عبد
اللطیف که در حین حبس او طریق اختلاط و التفات مسلوک میداشت و او نیز بلوازم خدمتگاری
قیام مینمود مفتوح گشت و اجناس بی قیاس و مبلغی خطیر از نقود در قبضه اقتدار شهریار فلک
مقدار امد و مبلغ دویست تومان نقد که تعلق بخاصه میرزا عبد اللطیف داشت دران حصار
مخزون بود و با انکه میرزا الغ بیک از فتوحات و غنایم خراسان هیچ چیز بفرزند ارجمند نداده بود ان
دویست تومان نیز مضایقه نمود و این صورت موجب زیادتی وحشت و کدورت میرزا عبد
اللطیف گشت و میرزا الغ بیک پرتو التفات برجال الجناب افادت ماب مولانا قطب الدین احمد
الامامی انداخته خدمتش را منصب قضا ارزانی داشت و مرتضی اعظم سید عماد الدین ولد سید
زین العابدین جنابذی را در دیوان وزارت نصب فرمود و امیرزاده بابر علی ولد امیر اسکندر ترکمان
که امیر خلیل الله شروانی او را بخراسان فرستاده بود بواسطه اثار دفته(؟) که پادشاه در ناصیه او مشاهده
میفرمود بند کرده سلطان ابوسعید داروغه قرین او گردانیده بحصار زیرتو(؟) فرستاد و موکب همایون
بجانب مشهد مقدس رضوی در کنف دولت و اقبال نهضت نمود ذکر عزیمت میرزا الغ بیک

و حرکت آنجناب از آن محل با جمعی جیوش شاب میرزا علاء الدوله چون میرزا
بابر پیوست هر دو برادر در مخالفت میرزا الغ بیک موافقت نمودند و جمعی از کبخکان و دیگر
از سپاهیان با ایشان ملحق شدند و خلقی کثیر در ظل رایت شاهزادگان مجتمع گشتند و طایفه
امرا و بهادران سمرقند که در عقب هزیمتیان رفته بودند بجام رسیده از اجتماع آن دو پادشاه
زاده آگاه شدند و عرضه داشتی بپایه سریر اعلی فرستاده کیفیت حال نمودند میرزا الغ بیک چون بر
مضمون عرضه داشت مطلع شد با لشکرها در جنبش آمد و بمشهد مقدس رسیده میرزا بابر زیاده بجای
لور و جمعی از امرا بجهت تسخیر قلعه عماد فرستاد و آن قلعه بود از زمین دور و با آسمان نزدیک و استیلا
و استعلا با موضع منیع سعی و کوشش نشانی بدیع و بعید می نمود و چون اینمعنی برای انور روشن
گشت که فتح قلعه جز بتقدیر ربانی میسر نمیشود قاصدی فرستاده امرا را طلب داشت و رایت توجه
بجانب الکای زادگان بر افراشت و در جناباد باغ آن موضع چند روز اقامت داشت و در آن مقام
ایلچی میرزا بابر رسیده تحفه و هدایا بموقف عرض رسانید و میرزا الغ بیک اظهار عنایت کرده ایلچی را
بصنوف نوازش اختصاص باز گردانید و متعاقب ایلچی روان شده تا اسفراین عنان باز کشید و
میرزا عبد اللطیف که در سرحد بسطام اقامت داشت چون از مراجعت پدر آگاه شد برفور باز گشت
و از معاودت بی تقریب میرزا الغ بیک حشمت او در خاطر فتور پذیرفت از مخبران صادق القول
منقولست که اگر میرزا الغ بیک تا الکه بسطام میرفت میرزا علاء الدوله و میرزا بابر عراق را در
در سلک ملازمان میرزا سلطان محمد استظهار می یافتند و میرزا عبد اللطیف در اثناء راه بمرضی گرفتار
شد فتنه انگیزان اسماع میرزا الغ بیک کردند که حذق نفس تمارض مینماید و آنجناب طایفه از خواص
و مقربان را روانه داشت تا شاهزاده را بمحفه انداختند و بمشهد آوردند و در آنجا کیفیت حال
بر میرزا الغ بیک ظاهر شده فرمود تا اطباء حاذق بمعالجه میرزا عبد اللطیف قیام نمودند و شاه
زاده بعد از چند روز سر از بالین ناتوانی بر گرفته صحت کامل یافت الحمد لله علی نعمائه

ذکر توجه امیرزاده یار علی ترکمان از حصار شیرتو بجانب هراة و ایام وصول موکب پادشاه خراسان و ماوراء النهر و ترکستان

در آن اوان که میرزاده یار علی و سلطان ابوسعید دارو عمر در قلعه شیرتو محبوس بودند شخصی
از کسان سلطان ابوسعید سوهانی در میان کاچ تعبیه کرده پیش او فرستاد و آن دو عزیز
بوسیله سوهان بندها از پای خود برداشتند و چند تن با خویشتن یار ساخته تیغ در اهل قلعه
نهادند و بعضی از مستحفظان کشته بقیة السیف امان خواستند و از سر اخلاص کمر خدمت
بسته با زمانه یار شدند و امیرزاده یار علی سلطان ابوسعید را رخصت داده و آن قلعه برون
فرستاده اموال بی نهایت را که در قلعه مخزون بود تصرف نمود و بطمع زر کرد جمعی انبوه پیش او جمع

آمدند

آمدند و امیرزاده یار علی دست سخاوت گشاده نقد بیشمار و جنس بسیار بمردم تفرقه کرده بتسخیر شهر
هرات رایت عزیمت برافراخته بولایت کروخ درآمد و امیر بایزید پروانچی که در شهر حاکم بود از وقوع این
حادثه آگاهی یافت سرعان پیش میرزا الغ بیک فرستاد تا برج و باره هرات محفوظ و مضبوط گردانید
حکم فرمود که هر کرا الاغی داشته باشد بعزم رزم امیر یار علی بیرون رود و مردم تازیک چون بکشتن
میرفتند بر اسبان سوار شده روی بکروخ نهادند و چون بجد رسیدند یار علی صباحی بر ایشان
تاخت و همه را غارت کرده هر چه داشتند بگرفت اما هیچکس را بجان تعرض نرسانید و از جهات
خلق هرات احوال اعیان یار علی منتظم گشت و بظاهر شهر رسیده فرود آمد و مردم بیرون شهر
را اسبی از وی رسیده طایفه از اوباش و لیام جمعی از نوکران امرا که در آن ایام بی اعتبار و احترام
بودند در خدمت او مجتمع گشتند و خندقش از سر جد سرجیه تمام جنگ و محاصره آغاز نهاد و امیر
بایزید باتفاق قضاة و اکابر و اعیان در امر حصارداری سعی و اجتهاد تمام مینمودند و بزخم پیکان
جگردوز ترکان سمرقند نیکداشتند که تا غافلان پیرامن خندق کردند و کافه رعیت بر در مجادله و
مقاتله بجان میکوشیدند و بند وسع و امکان مساعی جمیله بتقدیم رسانیده لحظه از مراسم جنگ و
پیکار غافل و فارغ نمی بودند و در خدمتکاری و جانسپاری تساهل و تغافل نمی ورزیدند بدین
طریقه چند شب تیره و روز روشن که در چشم شهریان بدین و تیره می نمود بسر بردند تا روزی از تل
باحترین بیشمار در برابر برج سمعانیان جنگ پیش آورده بکنار خندق آمدند ناگاه جمعی از ایشان
سپرها در سر کشیده قدرها بر دست گرفته بفصیل برآمدند و سیل و میتین در دیوار شهر بستند و هم
در اساس برتر کان استیلا یافته از روی باد و بکرخند و تا برکان از هم فرو ریختند و درین حین
فرقه از تیراندازان تازیک پای بهور پیش نهادند و بر غافلان که بتخریب دیوار مشغول بودند تیر
باران کردند و یکی از سرداران باغی را که از آب خندق بیگذشت باتش جهیم فرستادند و آن قوم
بی باک جرها گذاشته و از خاک ریز بر آمده باک بگریختند و تا رسیدن ایشان بکنار خندق از
آن معبران زخم دار و افکار شدند و از زخم شصت تقدیر تیری بگوش یار علی رسید و بعد از
دو سه روز از جانب میرزا الغ بیک امیر اسمعیل صوفی ترخان برادرزاده گوهرشاد آغا با دیگر امرا بمدد
شهریان رسیدند و شب از دروازه در آمدند و اهالی هراة را قوت و شوکت زیاده شد و یار علی هر چند
جهد کرد نتوانست که دست در گردن مقصود حمایل کند و او و اتباعش عاجز و متحیر فرو ماندند
درین اثنا میرزا الغ بیک از مشهد باز گشته مجدداً در هراة رسید و یار علی معقود و از صدمات لشکر
منصور قرین دل و شوریده طالع منکوس سراسیمه و مایوس اندرون شهر برخاست و لیام و عوام که پیش
او جمع آمده بودند پریشان شدند و میرزا الغ بیک در دار السلطنت هرات نزول اجلال فرموده

وامیر بابر بعرض رسانید که اکثر مردم بیرون شهر با یار علی ابلی متفق شدند ومهم او بدین مرتبه منتهی رسید و
چندان خیانت کرد که آتش خشم جهانسوز اشتعال یافت وحکم شد که محلات ظاهر هرات را تاراج
نموده غارت کنند ودران هنگام که سرما بمرتبه بود که خون در بدن منجمد میگشت لشکریان
دست بغارت وتاراج برآوردند ودر هیچ بیت ودیوار نگذاشتند وبعد از سه شبانروز که ما یطلق علیه
اسم الشی در دست کسی نماند دریای مرحمت شهریاری در موج آمده فرمان شد که سپاه دست از آن
کار باز داشتند ومردم بیرون کریان وعریان در آن سرمای قوی بدعا گویی وثناخوانی میرزا الغ بیک
مشغول شدند واین صورت در اواخر رمضان واقع شد ودر روز عید شخصی از رعایا که هرچه
از اموال خود دفن وپوشیده داشت روزگاران بتاراج حادثات داده گرسنه وبرهنه در سر راه
میرزا الغ بیک میدوید وگفت ای پادشاه عادل خوش عیدی بمسلمانان ودرویشان دادی حق
تعالی بر عمر ودولت تو برکت کناد میرزا عبد اللطیف که بموجبی در مشهد مانده بود تا عید صیام
دران مقام توقف نمود وچون آوازه توجه میرزا بابر شنید بی لبث ودرنگ بجانب هراة روان
شده بدو پیوست میرزا الغ بیک عزیمت سمرقند جزم فرموده نعش غفران پناه خاقان
سعید را بآن صوب روان داشت وطایفه از اهل هنر که [illegible] بدیار ما وراء النهر فرستاد وفرمان
داد که بعضی از بدایع را نیز نقل کنند واز آن جمله چند در فولاد را که حضرت خاقان سعید
از تبریز آورده بود ودر مدرسه مهد علیا گوهرشاد آغا منصوب کردانیده بموجب فرمان بماوراء
النهر نقل کردند وهمچنین خزاین ونفایس فراوان برحسب فرمان واجب الاذعان بآن طرف
بردند وجناب میرزا الغ بیک سلطنت هراة را از بیم زوال وانتقال ایمن نبود و[illegible]
ملك ماموره ومحروسه بمیرزا عبد اللطیف ارزانی داشت وشاهزاده مشار الیه بعد از روزی
چند از صدمات سپاه میرزا بابر در تاب نیاورده قرار بر فرار اختیار کرد چنانچه بعد از این برحسب سطر
مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی **ذکر سلطنت میرزا بابر فی دار السلطنه هرات وقتل یار علی ترکمان
ودیگر قضایا وحکایات** میرزا بابر چون در حدود بسطام ودامغان شنید که میرزا الغ
بیک از سر پل بریشم بازگشت وبدولت وسلطنت خویش امیدوار شد ولوای توجه از عقب او
برافراخت وتسخیر هرات بلکه مجموع بلاد خراسان وجهه همت ساخت وبسرعت هرچه تمامتر در
حرکت آمده در دفع ابو القاسم وشیخ هیچگونه تقصیر جایز نداشت وبالشکری مانند شیر ژیان بعزم
جنگ وچون پلنگ دمان زور آهنگ بمشهد مقدس آمد ودر آن ابو القاسم وشیخ وامیر هندوکه را با
فوجی از نامداران از طرف هرات روانه داشت وبنفس همایون عازم سرخس شد وامیر هندوکه
شاه ملك نموده هردو منزل یکی ساخت ودران زمان که سپهر دوار بر ثوابت وسیار آرایش یافته

بجوالی اردوی میرزا الغ بیک رسید وامیر ابراهیم انکوتیمور را که بر ساقه لشکر بود گرفت ومقید
ساخت وغنیمت فراوان بچنگ آورده بسیاری از کوچیان را باز گردانیدند ومراجعت کرده عازم دار
السلطنت هراة شد ومیرزا الغ بیک بر معبر آموبه پل بسته عبور نمود ولشکری بعضی گذشته بودند
وبعضی سبکدست نشده که قوم اوزبک رسیده دست بغارت وتاراج برآوردند وسپاه سمرقند به
هزار جان کندن ومشقت خود را بجا دار رسانیدند ومیرزا الغ بیک زمستان هم آنجا قشلاق
فرمود ونعش خاقان سعید غفران مآل را باین تمام روانه سمرقند کردانید ودر گنبد حضرت صاحبقران
غفران مآل مدفون ساختند ومیرزا بابر فوجی از سپاه فیروزی آیات را بجانب هراة فرستاده
بود نازل نموده در قصبه فوشنج نزول فرمودند ومیرزا عبد اللطیف خبر ایشان شنیده بعد
از حکومت پانزده روز در ظلام لیل الفرار بی وقت بر زبان آورده با خیل خود در اردوی براه نهاد و
لشکریان میرزا بابر کراس دربیس بای خواجه هندوکه بودند بهراة در آمدند وظلم وبیداد آغاز
نهادند ویار علی از قلعه بیرون دوان شده بظاهر قلعه دار السلطنت هراة رسید وچون بای خواجه
وخلیل متعرض مردم کشتند وازدیت بتم جزی بیسند ند طبع خلایق از حرکات ایشان متنفر
شده شب جمعه هنگام سحرگاه طایفه از ارباب یقین یار علی از جانب دروازه عراق بشهر در
آوردند وامراء میرزا بابر پناه بحصار قلعه اختیار الدین بردند وروز دیگر بعهد ومیثاق بیرون
آمدند ویار بقلعه رفته مبلغی خطیر که از مردم بزجر وتعدی ستانده بودند بر گرفته فرار نمودند ویار
علی چند روز که حاکم بود با رعایا وزیردستان بوجه پسندیده معاش کرد واو پیوسته بشرب
خمر وارتکاب مناهی مشغول بود ودرین اثنا عبد العلی رکابدار از اردوی میرزا بابر بطریق مکر
وخدعه پیش یار علی آمده شیوه ندیمی وخدمتکاری پیش گرفت ودران شب که رایات همایون
نزدیک رسید وعبد العلی آن را معلوم داشت ورطلهای گران بر آن ترکمان ساده لوح پیمودن
گرفت وتا صبحدم نبای ونوش بسر بردند وعلی الصباح فوجی از دلیران لشکر منصور همه
جوشن پوش ونیزه دار با تیغهای کشیده از دروازه ملك در آمده بباغ شهر تاختند ویار علی
را نیم مست گرفته ودست وگردن بسته در سر کوچه خیابان بحضرت میرزا بابر رسانیدند و
موکب همایون بطالع سعد وبخت میمون در طالع مسعود وزمان سعد نزول فرمود وبموجب
فرمان یار علی را در چهار سوی دار السلطنت هراة آورده بشهرستان عدم فرستادند وقبر او
در سر کوچه خیابان است واین واقعه در اواخر ذی حجه سنه اثنین وخمسین وثمانمائه بوقوع پیوست
ومیرزا بابر بر سریر جهانبانی بی مانعی ومنازعی متمکن شد وامیر هندوکه از جانب مرو باز گشته
امیر ابراهیم انکوتیمور وبعضی از ارباب حرف را که گرفته باز گردانید وزانو زده خون ابراهیم را درخواست

نمود و ملتمس او مبذول افتاده میرزا بابر امیر هندوکه را بفنون عواطف پادشاهانه و صنوف عواطف
خسروانه بنواخت و بایرقه را و از ایوان کیوان بگذرانید و در اکثر بلاد خراسان روی مبارز و وجوه
دنانیر باسم و لقب همایون زیب و زینت یافت و میرزا علاء الدوله از آن زمان که از معرکه میرزا الغ بیک
روی گردان شد تا این اوان که خراسان مفتوح گشت در ظل عنایت میرزا بابر ماوی داشت و میرزا
بابر بعد از استیلا بر ان دیار سرکار دیوان را بر سیم سیورغال میرزا علاء الدوله ارزانی داشت و آن
جناب ولد رشید خود میرزا ابراهیم را با جواهر و نقود که در آن هنگام از قلعه عماد بیرون آورده بود بجانب
صوب فرستاده و درین ولا که دار السلطنت هراة آورده بشهرستان عدم فرستادند و قبر او در
سر کوچه خیابان است و این واقعه در اواخر ذی حجه سنه اثنین و خمسین و ثمانمایه بوقوع پیوست
و میرزا بابر بر سریر جهانبانی بی مانعی و منازعی متمکن نمود و امیر هندوکه از جانب مرو باز گشت امیر
ابراهیم ایکو تیمور و بعضی از ارباب حروف را گرفته باز گردانید و زبان بنده حرف در دیخت تعرض میرزا
بابر امد و جمعی مردم شریف حاسد که در مجلس آن دو پادشاه آمد شد مینمودند بعرض میرزا بابر رسانیدند
که میرزا علاء الدوله داعیه سرکشی و جدال دارد و پیوسته حرف استقلال بر لوح ضمیر و خیال می نگارد
بحکم من یسمع یخل این سخن موثر افتاده میرزا بابر فرمود که میرزا علاء الدوله را گرفته محبوس ساختند
و جمعی کثیر بتوس فرستادند تا میرزا ابراهیم را بگیرند و باز گردانند جماعت رفته مولانا احمد بیاول
جنگی عظیم کرده فتحی قوی بدست او رسید و رقیه سلطان بیکا که همشیره میرزا ابراهیم بود بجانب
عراق برده بعلیا گوهر شاد اغا رسانید و میرزا ابراهیم سلطان را با خزاین بی قیاس که همراه داشت
پیش میرزا بابر اوردند و جناب شهریاری صندوقهای جواهر و طلا را گشاده و ناکشیده بر ملازمان
قسمت فرمود و میرزا ابراهیم را نیز محبوس گردانید و در اثنای این اوقات امیر هندوکه در امور ملک
و مال نیابت صاحب اختیار بود اما چون میرزا بابر از اشتغال بعیش و عشرت پروای ضبط مملکت
نداشت اکثر امرا بنیاد جور و ستم کردند و بخلاف عرف و عقل از ایشان حرکات در وجود می آمد
و امیر هندوکه که بزینت نصفت و کیاست آراسته بود از اطوار و اوضاع امرا متنفر و ملول شده رخصت
طلبید که چند روزی بر سبیل یلاق بادغیس رود و اجازت یافته بدان صوب روانه شد و امیر ابراهیم ایکو
تیمور را که محبوس داشت با خود همراه برد و درین ولا از پیش میرزا عبد اللطیف که در بلخ بود قاصد
امده خبر رسانید که میرزا الغ بیک لشکرهای ماوراء النهر و ترکستان جمع آورده عازم خراسان است
لیکن ما بتوفیق الهی نخواهیم گذاشت که از آب عبور کند و ما بعد ازین با ایشان طریق محبت و وفا
سلوک خواهیم داشت **ذکر محاربه میرزا عبد اللطیف با جناب میرزا الغ بیک کورکان و بیان
اسباب لشکر کشیدن پدر و پسر و جنگ ایشان در برابر یکدیگر** بسجان دره زاجه

طالع

طالع میرزا الغ بیک نیز میدانست و میرزا عبد اللطیف بنظر امعان نگریسته حکم کرده بودند که بدو
را از میرزا آسیبی تمام رسد و این معنی میرزا الغ بیک و میرزا نیز میدانست و همچنین حضرت خاقان
سعید والی بلاد هند بمکتوبی بپادشاه فرستاده بود که شمه ازین صورت در ضمن آن درج فرموده علما
حضرت خاقان قضیه قصد میرزا عبد اللطیف را از علم نجوم یا از ارباب ریاضت و جوکیان معلوم داشت
و اعجوبه الزمان مولانا محمد اردستانی ازین باب با شهریار عالیجناب سخنان میگفت چنانچه روزی
میرزا الغ بیک در حین توجه بجانب خراسان میفرمود که عنقریب مجموع ممالک محروسه حضرت خاقان
سعید را در تحت تصرف خواهم آورد مولانا محمد گفت اگر عبد اللطیف بگذارد و این مولانا محمد اردستانی
در طالع و رمل و غیر ذلک از نوادر دوران بود و حکایات غریب بدیع از وی در اخبار از امور مخفیه
و قضایای آتیه منقولست از آنجمله سواد اوراق از جناب افادت مآب مولانا علاء الدین قوشجی رحمة
الله چند حکایت شنیده که هر یک از آنها موجب استعجاب می شود درین مقام از جهت اختصار بر یکی
از آنها اقتصار میرود مولانا علی قوشجی فرمود که روزی در مجلس همایون میرزا الغ بیک نشسته بودم
که مولانا محمد در آمد و آنجناب با او گفت که رملی بکش و از انچه در ضمیر منست اعلام نمای مولانا بر
موجب فرموده عمل نمود گفت سوال از حرم است و دیگر هیچ نگفت پادشاه گفت که علی قوشجی
محرم ماست انچه بخاطر میرسد بی دهشت بگوی مولوی گفت که پادشاه از دو خاتون که
در حباله نکاح دارد یکی را میکشد و دیگری را که دختر خاقانست طلاق میدهد میرزا الغ بیک
ان تغلق دختر خاقانست که بزهد و عفاف آراسته بود و بسایر صفات حمیده مزین و علی التحقیق
که لحظه از وی جدا باشد تا بطلاق چه رسد استعجاب نمود و بعد از چند روز میرزا الغ بیک خاتونی
که مولانا محمد در تمثیل با و کشیده بود بکشت و دختر خاقان چندان اظهار مسرت و شماتت کرد که
میرزا الغ بیک زجر الها او را طلاق داد القصه میرزا الغ بیک بواسطه حکایتی که در قلم آمد چندان التفاتی
بحال میرزا عبد اللطیف نداشت و میرزا عبد العزیز را بر وی مرجح میداشت و در خاطر جویی او
باقصی الغایه میکوشید و این معنی بر میرزا عبد اللطیف دشوار می آمد بعد از انهزام میرزا علاء الدوله
و تسخیر خراسان چند امر از میرزا الغ بیک صادر شد که موجب کدورت خاطر میرزا عبد اللطیف
گشت یکی آنکه جلدوی فتح بنام میرزا عبد العزیز مقرر فرمود و دیگر آنکه از دولت تومان نقد
که شاهزاده در حصار اختیار الدین داشت فلسی باو نداد و این قضیه سابقا در قید کلک بیان گشت
دیگر آنکه در ولایت بسطام و مشهد و هرات او را در سر رشته باغی گذاشت بتصور آنکه شاهزاده بدست
دشمن گرفتار و خاطر از جانب او فارغ کرده هیهات تدبیر انسانی دفع تقدیر ربانی نتواند کرد و علت
عصیان و مخالفت میرزا عبد اللطیف آن بود که چون خذنقش از دار السلطنت هرات بعد ان

رفتن میرزا الغ بیک بجانب ماوراء النهر بنابر توجه میرزا بابر بطرف خراسان بیرون رفت و بر معبر آمد
خود پل بسته از آب بگذشت قاصدی جیش بد عنوان کرده از وصول اعلام داد میرزا الغ بیک نشانی
فرستاد مضمون آنکه بلخ بسیورغال او است باید که باز نگردد و بضبط آن مملکت قیام نماید میرزا عبد اللطیف
این معنی را حزنی عظیم شمرده معاودت نمود و برتق و فتق و حل و عقد مهام آن ولایت پرتو التفات افکند
درین اثنا میرزا الغ بیک در خفیه نشانی بمیرزا میرانشاه تبیجن میرزا الغ بیک فرستاده که از احفاد
حضرت صاحبقران مغفور بود در جلگای بلخ و شبرغان با ایل و الوس خود آرام داشت ارسال نمود و او را
بر اخذ و قید میرزا عبد اللطیف ترغیب و تحریص نمود میرزا میرانشاه بسخن میرزا الغ بیک فریفته شده
و اعوان و انصار خویش جمع آورده متعرض جنگ و پیکار گشت میرزا عبد اللطیف از استماع این خبر
و عصیان میرزا میرانشاه تعجب نمود چه او پیوسته با آنجناب در مقام هواداری و جانسپاری بوده
خونتش را تزیل بالشکر بلخ روی توجه بدفع فتنه او نهاد و بعد از تقارب فئتین مبارزان در جانبین
و بعد دلاوران در کارزار آمدند و اسباب حرب گردان شد و جمعی کثیر بدام فنا گرفتار و اسیر گشتند عاقبت
میرزا عبد اللطیف غلبه کرده مخالفان متفرق و پراکنده شدند و میرزا میرانشاه بقتل رسید و نشانی میرزا
الغ بیک در وقت ضبط و تحقیق جهات شاهزاده مقتول بدست میرزا عبد اللطیف افتاد و بالکل
از جانب پدر مایوس گشته و خوفی که از آنجناب داشت یکی هزار شد و لشکرها جمع آورده و آتش خلاف
برافراشت و فرمود تا صندوق تمغا را شکسته منادی کردند که بعد ازین کسی بجهت تمغا متعرض کسی نشود
که ما این رسم مذموم را از میان برداشتیم و زبان دینار را از اسب سوء احرت انگاشتیم و باعث بر
چنان بود که میرزا الغ بیک در باب تمغا اهتمام تمام و مبالغه عظیم داشت ایل و الوس که از میرزا الغ
بیک متنفر بودند در ظل رایت میرزا عبد اللطیف جمع آمدند و با لشکری فزون از حد و حصر آماده و
مرتب گشت و جناب میرزا الغ بیک با سپاه ماوراء النهر و ترکستان زیاده از ریگ بیابان بجنگ پسر
متوجه کارزار گشت و میرزا الغ عبد اللطیف درین جانب جیحون را گذارها را ضبط فرموده بود و
پسر و پدر برابر یکدیگر نشستند و آب در میان فریقین حایل بود و در آن مدت چند نوبت از بالای آب
و پایان آب لشکریان گذشتند و محاربه نمودند و در اکثر اوقات کسان میرزا عبد اللطیف غالب
می آمدند نوبتی میرزا عبدالله شیرازی برحسب فرمان از آب بگذشت و آتش محاربه برافروخت و
بدست لشکریان شاهزاده گرفتار گشت میرزا عبد اللطیف در مقام مرحمت آمده او را بجان امان
داد و چند روز برین صفت گذشته میرزا الغ بیک از کار راست نا امید ساعت روزگار درجای ارباب
انزا بو میرزا عبد اللطیف کوچ کرد و ادوات و اسباب پادشاهی گذاشته روی توجه بجانب سمرقند
نهاد مجمل این مفصل آنکه میرزا الغ بیک در وقت توجه بدفع فتنه میرزا عبد اللطیف میرزا عبد العزیز

دادو

داد در سمرقند حرکات ناپسندیده آغاز نهاده دست باهل و عیال امرا و رعیت دراز کرده و امرا اضطرار
نموده این صورت را بعرض رسانیدند و میرزا الغ بیک چند نوبت نشانها بر سبیل تهدید و وعد و
وعید بولد اعز فرستاد و شاهزاده جهان بر افعال خود اصرار نموده التفات باحکام و امثله پدر نکرده
و امرا بطاقت گشته نزدیک بان رسید که میرزا الغ بیک را گرفته بپسر بسپارند و در خلال این احوال میرزا
سلطان ابو سعید بن میرزا میرانشاه بن حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان انار الله برهانه و ثقل
بالحسنات میزانه خروج کرد **گفتار در ظهور میرزا سلطان ابو سعید بسعادت اهل ارغون و شتافتن
کار میرزا الغ بیک گورکان و خاتمه حیات او** آثار پادشاهی و انوار عنایت الهی جبهه از اسره صبح
همایون میرزا سلطان ابو سعید گورکان ساطع و لایح بود و پیوسته ملازمت میرزا الغ بیک می
نمود و از اقوال و افعال آنجناب قوانین آداب سلطنت اقتباس میفرمود و دایم الاوقات هوس
سلطنت بر ضمیر انور کاشت و مانند سرمستان بنشوه غرور پروای عیش و عشرت نداشت و
در آن هنگام که پدر و پسر بساط معارضه و مناقشه گسترده بودند قوم ارغون را با خود متفق ساخته
و فرصت غنیمت شمرده متوجه سمرقند شد و چون میرزا عبد العزیز خود را قوت و مکنت جنگ صحرا
ندید ناچار در حصار دیوار شهر خزید و دم در کشید میرزا سلطان ابو سعید که در ظاهر سمرقند قبه بارگاه
نصرت اشتباه بعیوق اوج برافراشت میرزا الغ بیک چون برین حال اطلاع یافت آتش غیرت
پادشاهانه در کانون ضمیر او مشتعل شد و دود حیرت و دهشت بکاخ دماغ مبارکش متصاعد
گشت و بعد از تقدیم مشورت میرزا عبد اللطیف را بحال خود گذاشته روی بسمرقند نهاد و چون
بدان حدود رسید میرزا سلطان ابو سعید از نهیب هیبت و صولت سپاه نصرت آیت ترک محاصره کرده
بیورت ایل ارغون رفت میرزا عبد اللطیف از آب عبور نموده بقبة الخضراء کش آمد و لشکرهای آن
نواحی را جمع آورده متوجه سمرقند شد و میرزا الغ بیک باسپاهی چون حرکات فلکی نامحدود از
سمرقند بیرون آمده بحدود قریه دمشق رسید و از جانب دیگر سپاه میرزا عبد اللطیف از
آب عبور نموده بقبة الخضراء کش پدیدار گشت و میرزا الغ بیک بر فراز پشته قرار گرفت و از دو
لشکر خونریز دو گروه فتنه انگیز آثار ستیز ظاهر ساختند و بعد از آنکه زمانی بمجادله و معا
مشغول شدند میرزا الغ بیک ناگاه پی آنکه عجز و فتوری بر صفحات احوال سمرقندیان لایح شود
از آن جانب پشته برآمده روی بفرار نهاد و با هزار تاسف و تلهف میراند تا بدروازه سمرقند رسید
خواست که بارک در آید میرانشاه قوچی را که از خاک برداشته و کاشته او بود و کوتوال قلعه آن
دخول مانع آمد و میرزا الغ بیک با چشم پرنم و دل پرغم و درد و حسرت و الم روی بشاهرخیه نهاد
و میرزا عبد العزیز و معدودی چند ملازم بودند از امیر حاجی محمد خسرو که در آن هنگام در آن دودی

میرزا عبد اللطیف بود شنیدم که گفت در وقت گرفتاری میرزا الغ بیک گفتم که اگر پادشاه در مصاف که
قریب بقریه دمشق واقع شده بود با جناب بسته فرمودی امد مجموع لشکر میرزا عبد اللطیف میگریختند
فرمود که ای حاجی عجب سخنی میگویی دارنده فراز و نشیب و برارنده چرخ کبود مارا از ان جانب فرود اورد
و بحقیقت هیچکس را درین کارخانه اختیاری نیست فی الجمله میرزا عبد اللطیف بسمرقند امده بر سریر
دولت تمکن یافت و میرزا الغ بیک چون بشاهرخیه که ان قلعه بود بذخایر فراوان مشحون و از افات
دوران مصون و مامون رسید خواست که چند روزی در انجا اقامت نماید تا از پرده غیب چه روی
نماید کوتوال انجا ابراهیم پسر پولاد که مملوک میرزا الغ بیک بود قصد ولی نعمت کرده و پادشاه برین حال
اطلاع یافته از انجا بازگشت و کمند تقدیر او و میرزا عبد العزیز کشان کشان بسمرقند رسانید و میان
انجناب و فرزند نامهربان او میرزا عبد اللطیف انواع سخنان بظهور امد که قلم مشکین رقم از ابراز
انها خود را معاف و معذور داشت و دران ولا میرزا عبد اللطیف بوسوس حضرت صاحبقرانی
خاقانی بر داشته بود و عباس نامی را فرمود که پیش خان زانو زده عرضه داشت که میرزا الغ بیک پدر مرا
بناحق کشته است خان حکم کرد که انچه مقتضی شرع باشد بران عمل نماید مجموع ائمه سمرقند فتوی
نوشتند که میرزا الغ بیک را قصاص کنند الاجناب قاضی که بان امر همداستان نشد فی الجمله
میرزا الغ بیک با یراق تمام بامیر حاجی محمد خسرو سپردند که او را بحج برند از امیر مشار الیه راقم حروف
استماع نمود که گفت بهنگام شام در رکاب میرزا الغ بیک از سمرقند بیرون امدیم و ان جناب در غایت
فرح و سرور اسپ میراند و هر گونه حکایت با من گفت چون اندک مسافتی قطع کردیم ناگاه شخصی
از عقب دست مرا بکشید باز پس نگریستم یکی از قوم سلدوز را دیدم که پیش میرزا عبد اللطیف
راهی داشت گفتم خیر است گفت خان برین جمله است که میرزا الغ بیک در محلی که ابادانی باشد فرود
اید و چندان توقف نماید که یراق ایشان بر وجهی که پسندیده خود درین راه و ثان بیک وزراء باشد
کرده شود جواب دادند که بالسمع و الطاعه میرزا الغ بیک از من پرسید که فلان کس چه میگوید بصورت حال
باز نمود میرزا الغ بیک چون خبر توقف شنید زبانش از گفتار باز ماند و اندوهی عظیم بر ضمیرش استیلا
یافت و دران نزدیکی قلعه مختصر بود در انجا فرود امدیم و چون اندک برودتی داشت میرزا الغ بیک
فرمود تا پیش او اتش افروخته کباب کنند و بعضی نوکران بان کار مشغول شدند ناگاه شراره
اتش بر ردایی که بر دوش او بود رسید و اندک احراقی در ردا پدید امد میرزا الغ بیک بدستخوش
اتش منطفی ساخته با اتش خطاب کرد که سن هم بیلدنک یعنی تو هم دانستی که حال چیست امیر حاجی
محمد گفت که میرزا الغ بیک دران زمان اضطراب بسیار میکرد و ان حال میرزا عبد العزیز می پرسید
و از حکم قتل خویش استفسار مینمود و من او را تسکین و تسلی میدادم درین اثنا ناگاه عباس با شخصی

درامد چون چشم انجناب بر عباس افتاد بیخود از جای برخاست و مشتی بر سینه عباس زد و ان
شخص که همراه او بود پوستین الطاقی میرزا الغ بیک از دوش او بر بود و عباس بیرون رفت تا ریسمان
بیاورد و من در خانه را زنجیر کردم تا پادشاه غسلی بر اورده و عباس بازگشته انجناب را بیرون برده در قریب
بمشعلی که میسوخت بنشاندند و ما هر کس بگوشه رفتیم و ان بی سعادت بیکضرب شمشیر ان پادشاه عادل
فاضل را بمرتبه شهادت رسانید و ما از انجا بازگشته بسمرقند رفتیم و میرزا عبد اللطیف برادر خود میرزا
عبد العزیز را نیز بعد از قتل پدر بدو سه روز کشته بود و در تاریخ واقعه میرزا الغ بیک گفته اند بیت چو عباس
کشتش بتیغ جفا * بود سال تاریخ عباس کشت * القصه ان شاهزاده بی عاقبت پادشاه جانی که
پدر او بود بقتل اورده و بنای جهت خود حاصل کرد و با وجود عذاب اخرت از دنیا نیز حظی بر نداشت
بیت چون کافر زد درویش نزد نیاید دین * و بهنگام فتح سمرقند امیر سلطانشاه برلاس و پسرش امیر جلال الدین
محمد پیش میرزا عبد اللطیف می اوردند امیر بابر بوقیدو امیر سلطانشاه جنید و سلطان یوسف برلاس
و امیر اسمعیل صوفی ترخان در راه ایشان باز خورده و پسر و پدر دران زخمهای کاری زدند امیر سلطان
شاه در اثنا طریق براه اخرت رفت و پسرش بعد از دو سه روز وفات یافت و چون چند روز از
قضیه بگذشت میرزا عبد اللطیف با امرا مذکور که در وقت مخالفت او با پدر جانسپاری کرده بودند
بد گمان شده مجموع را بقتل رسانید نعوذ بالله من شرور انفسنا و من سیئات اعمالنا فی الجمله میرزا
عبد اللطیف از جمیع جوانب خاطر جمع ساخته در ضبط ملک و قمع اعدا سعی مینمود که هر سال لشکر
اوزبک تا پنج فرسخی شهر می امدند و نقد و جنس بسیار و اسیر بیشمار می بردند دران زمستان بعضی لشکر
ولایت ماوراء النهر متمکن گشت میرزا سلطان ابو سعید را از میان ایل ارغون بیرون اورد و او را امیر
خود نگاه داشته بعرضی نرسانید **ذکر لشکر کشیدن میرزا ابو القاسم بابر بجانب سیستان و بر زبان اسد
رسم الدین رودبکر و تمامی خراسان** دران وقت که میرزا عبد اللطیف بتهیه اسباب معارضه والد
بزرگوار خویش در ولایت بلخ اشتغال مینمود حاکم سیستان شاه حسین که همیشه ابا و اجداد با اباء
واجداد این خاندان عظیم ایشان مفتخر و مباهی بودند اظهار خلاف کرده بخار استبداد و استعلا
بدماغ خود راه داده بود از استماع این خبر اتش خشم شهریار ستیزه دل میرزا ابو القاسم بابر بهادر مشتعل
شد و فرمان داد تا سرداران اقطار بلاد خراسان با لشکرهای گران در ظل رایت فیروزی نشان مجتمع
گردند و بعد از اندک زمانی از جای دست داد که پشت گاو زمین از ثقل جوشن دران خم گرفت
و حضرت خسرو فیروز جنگ از دار السلطنه هرات نهضت فرموده اهنگ ولایت نیمروز کرد و قاصدی بادتک
باد عنان پیش امیر هندوکه فرستاده او را طلبید امیر مشار الیه عرضه داشت که میرزا عبد اللطیف
در ولایت بلخ لشکر جمع میکند این سرحد گذاشتن مصلحت نمی نماید و میرزا بابر با دلاوران ظفر شعار

تا عرصهٔ اسفزار رفت و از انجا امرا نامدار بجانب سیستان روان ساخت حاکم مالک نیمروز دانست
که باکوه دست در کمر کردن پیاله سیمین خود از زر دنا نیست و دیر است که گفته اند: هر که با پولاد
بازو پنجه کرد ساعد سیمین خود را رنجه کرد لاجرم در مقام عجز و اضطرار امد و از کرده پشیمان شده
در سایل انکیخته در بست سکنت و افتقار در دامن شفعا اویخت و مبانی پیمان را بایمان موکد کردانید
که بعد الیوم سر از خط عبودیت نکشد و شرایط خدمتکاری بجای اورد و عال و لشکر مدد کند و ان
مقتضی رای انور در مثال واجب الامتثال در نکذرد و تحفهای لایق و پیشکشهای مناسب مصحوب
ایلجیان چرب زبان سخن دان و امرای سفرای سحبان ضراعت امیر ملکراد بمحل مناسب معروض
داشتند و ببلاکات و برکات و ابو قف عرض رسانیدند لطف اصلی و کرم جبلی میرزا ابو القاسم
بابر رقم عفو و اغماض بر جراید جرایم مالک کشید و زلات و عثرات او را نابوده انکاشته عنان
عزیمت بجانب مستقر سلطنت منعطف کردانید و چون امیر هندوکه ان توجه میرزا بابر بجانب
سیستان اکاهی یافت امیر ابرهیم ایکو تیمور را بطرف سمرقند فرستاده او را از خود کرفته
پیش میرزا عبد اللطیف بردند و مدتی در حبس بماند و خود باظهار کلمهٔ عصیان مبادرت نمود
چون امیر بایزید موجه استراباد کشت میرزا بابر فوجی از سپاه ظفر پناه را در ظل رایت امیر شیخ
علی بهادر و امیر سلطان ابو سعید جاروغه در عقب امیر هندوکه فرستاد و سپاه ظفر نشان
در دیار جنوشان باو رسیدند و از جانبین مبارزان در میدان امده شمشیر جلادت اختند امیر
هندوکه بسیاری از معارک دیده بود و صف شکنی و در نبرد و تیغ و تیر زدن دهر چشیده در ان
مصاف مانند شیر ژیان بعزیمت تیغ کشیده صفها بر هم درید امیر سلطان ابرهیم را زخمی قوی رسید
جان از زخم در کذشت و ان لشکر از بیم صولت امیر هندوکه متفرق و پریشان شدند و مردم او از پی
کریختکان رفتند و چند نفر با معدودی چند در مصافکاه ماند و دیکران بتاراج مشغول شدند
ودرین اثنا امیر شیخ علی بهادر و امیر هندوکه یکی با خود نمود و بیم او بخشید و حال معرکه
را چون بر دلان بر انکیخت و امیر شیخ علی به نیروی دولت قاهره امیر هندوکه بقتل رسانید و
سر او را امیر سر نیزه کرده با بیال حوادث کردانید و چون مجال توقف نبود بتعجیل باز کشته بهرات رسید
و سر امیر هندوکه را جهت عبرت سایر کافر نعمتان از دروازه ملک او بخشید و میرزا بابر ان جانب
سیستان کامیاب و کامران مراجعت نموده در مستقر عز و شرف خویش نزول فرمود و چون خاطر
خطیرش از جمیع جوانب جمع بود بساط عیش و نشاط بکسترد و از دست ساقیان سیمین ساق
کل اندام جامهای مدام نوشیدن کرفت و چندروزی بفراغت و بعضی کذرانید: خوشتر ز عیش
و صحبت و باغ و بهار چیست و درخلال این احوال قلعهٔ عماد که در تصرف کماشتکان میرزا علاء

الدوله بود بسعی و حیلهٔ امیر محمد صالح که والی یزد و خردمند بود مفتوح شد و نقود و ذخایر
فراوان بدست ملازمان میرزا بابر افتاد و دیکر از وقایع انکه در اثنا این اوقات بسعی محافظان
میرزا علاء الدوله از مراقبت غافل شدند و او از حبس بیرون جسته راه عود پیش کرفت و از انجا به
سیستان رفته کار او فی الجمله عروج یافت و میرزا بابر امیر خداداد را بدفع انجناب فرستاد و میرزا
علاء الدوله چون خبر توجه سپاه ظفر پناه شنید از سیستان بجانب عراق رفت و برادر خود میرزا
سلطان محمد خواست که بپیوندد و میرزا سلطان محمد بتجویز امیعنی نکرد و خبر فرستاد که ان برادر در
مغازه یزد توقف نماید که ما عازم خراسانیم و هنکام عزیمت بان طرف ملاقات خواهد شد انشاء
الله تعالی

ذکر توجه میرزا سلطان محمد بعزم تسخیر شیراز و بیان محاربه میرزا عبد الله و دیکر حکایات

میرزا سلطان محمد چون از واقعه هایله خاقان سعید خبر یافت فی الفور از نواحی همدان و حوالی باد
روان شده در صورت انحضرت نزول فرموده و از انجا باصفهان رفت و ان ممالکت را ضبط فرموده
بعزم دیار فارس رایت جلادت بر افراخت و میرزا شیخ محب الدین ابو الخیر که شمه از احوال او مذکور شد
بانجناب پیوست و ترغیب تمام نمود که میرزا سلطان محمد بان صوب رود و میرزا عبد الله بعزم ممانعت
و محاربه با لشکرهای فارس از شیراز بیرون امده بود در ان نواحی چند کاه سمت تقارب نیران
اتش حرب بر افروخت و میرزا عبد الله هر چند سعی و کوشش نمود مفید نیفتاده منکسر و منهزم
کشت و خود را بقلعهٔ اصطخر رسانید و چند روز در انجا بنا کامی روزکار کذرانید و لشکر عراق
اردوی شاهزاده را غارت کرده غنیمت فراوان کرفتند و میرزا سلطان محمد مظفر و منصور بشیراز
در امد و از اشراف مملکت فارس سید نظام الدین احمد را باستدعاء میرزا عبد الله پیش او فرستاد
و سوکندان یاد کرد که هیچکونه قصد شاهزاده نکند و مرتضی شاد الیه بقلعه رفته شاهزاده را
مطمئن و مستظهر کردانید و او را بخدمت سلطان رسانید و انحضرت فرموده که شاهزاده در شهری
از شهرهای فارس که خواهد ساکن شود و الا بخراسان رود میرزا عبد الله بسبب مصاهرت میرزا الغ
بیک که بادشاه او را وعده داده بود مسافرت اختیار کرد و اسباب سفر او بعنایت میرزا سلطان
محمد بحصول موصول شده شاهزاده عازم خراسان شد و میرزا عبد الله کما یجب و ینبغی رعایت
او نمود و او در روز مصاف از میرزا علاء الدوله روی کردان شده بمیرزا الغ بیک پیوست چنانچه
مذکور شد و میرزا سلطان محمد در عراق و فارس متمکن شده کردنکشان افاق سر بر خط فرمان او
نهاده الا امیر جهانشاه ترکمان اظهار خلاف کرده و لشکر فرستاده سلطانیه و قزوین را متصرف
نمود و میرزا سلطان محمد چون ازین قضیه اکاه شد بترتیب سپاه مشغول کشت و نشان همایون
بیوشون حضرت خاقان سعید رقم فرموده بان سیاق که امیر جهانشاه ترکمان اظهار خلاف

کرده و لشکر فرستاده سلطانیه و قزوین را متصرف شد و میرزا سلطان محمد چون از این قضیه
آگاه شد بترتیب سپاه مشغول گشت و نشان همایون بر سبیل حضرت خاقان سعید مرقوم گردید بر
این سیاق که امیر جهانشاه بعنایت پادشاهانه اختصاص یافته بداند که چنین استماع افتاد که مردم او بر
خلاف حکم همایون در سلطانیه و قزوین مدخل نموده‌اند این صورت بغایت بی قاعده و بی راه است
باید که آن ولایات بنواب دیوان اعلی گذارد و بولایتی که حضرت خاقان سعید جهت او تعیین فرموده
قناعت نماید و در حدود ممالک محروسه مدخل نکند و الا میدان قتال و جدال تعیین کند تا آنچه
در مشیت باری سبحانه و تعالی باشد بظهور آید و مهر بر روی نشان زده در صحبت قاصدی که برسم
سفارت مطلع بود ارسال نمود و بنفس همایون با لشکری از اوراق اشجار افزون در عقب قاصد روان
شد و چون امیر جهانشاه بر مضمون نشان اطلاع یافت از قوت و جلادت شاهزاده فتح‌بان توهم نمود
و با لشکر آذربایجان روی بعراق و فارس نهاد و بین الفریقین مسافت سمت تقارب پذیرفت آن
طرفین رسل و رسایل روان ساختند و سخن مهادنه و مصالحه در میان انداختند و مهم بر آشتی و
دوستی قرار گرفت و اساس محبت و پیمان بغلاظ ایمان موکد یافت و میرزا سلطان محمد بمستقر
سریر خویش بازگشت و امیر جهانشاه بجانب آذربایجان مراجعت نمود ذکر رفتن میرزا علاءالدوله
بجکوه کری و توجه میرزا بابر و استیلاء استرآباد و کشته شدن امراء عراق بتیغ
سیاست و نشان بعضی وقایع که بعد از قتل ایشان روی داد میرزا سلطان محمد که سودای
هوس تسخیر خراسان که تختگاه حضرت خاقان سعید و مسقط راس شاهزاده بود در خاطر
خطیر داشت و چون ممالک فارس و عراق را مضبوط کردانید و در آن دیار او را منازعی نماند
و شنید که میرزا الغ بیک بجانب ماوراءالنهر رفته داعیه را مستحکم گشت لاجرم فرمان داد که از
ممالک محروسه سپاه بیکران در ظل رایت فیروزی جمع آمدند و لواء عزیمت بجانب خراسان افراخته
از بسطام بگذشت و ایلچی از پیش برادر فرستاده او را از توجه خویش آگاه داد و میرزا بابر سپاه
خراسان فراهم آورده بتعجیل تمام از دارالسلطنت هرات نهضت فرموده در نواحی جام آن دو
سپاه سپهر احتشام خون آشام بهم رسیدند و داد کوشش و کشش داده زخمها خورده دادند از
جانب میرزا بابر خوابیداد بدست لشکر عراق گرفتار گشت و از بیم جان نام خود را ظاهر کرد و همانجا ادم
او را کشتند و دختر امیر خدابیداد در حباله نکاح شهریار با صلاح و سداد میرزا بابر بود القصه
لشکر خراسان شکست یافته میرزا بابر از معرکه بیرون رفت و لشکر فارس و عراق چندان الطایف
و اقمشه و نفایس امتعه و اسبان و اهوار و استران قطار بل جواهر زواهر و خلع فاخره و دراهم و
دنانیر و خیمه و خرگاه گرفتند که در خزانه خیال آبا و اجداد ایشان نگذشته بود و میرزا بابر بعد از هفت

نفر بجانب قلعه عماد که در آن نزدیکی مفتوح گشته بود متوجه شد و بعد از مشقت بسیار که در
راه بأو رسید بقلعه در آمد و میرزا سلطان محمد بشتر امیر میرزا دبخاری را جهت استمالت رعیت
بدارالسلطنت هرات فرستاد و رایت فتح آیت بر عقب او در حرکت آمده جناب شهریار تا جهجش
ملک ستان در بهترین اوقات و خوشترین اوان تختگاه جد نامدار خویش را بوجود همایون زیب
و زینت داد و بعد از تنظیم امور و تمهید بساط عدل و داد فرمود تا مجلس بزم آراستند و بعیش و عشرت
و سرور بهجت پرداخت و میرزا ابراهیم ولد میرزا علاءالدوله که در حبس میرزا بابر بود بیرون آورده بنظر
کیمیا اثر رسانیدند و پادشاه او را نواخته پیش پدر فرستاد و در این اثنا از جانب سمرقند ایلچی میرزا
عبداللطیف رسید و مکتوبی که همراه داشت بعرض رسانید مضمون آنکه شما را فتح خراسان و فتح
ماوراءالنهر مبارکباد و میرزا بابر بجهت این شیوه محبت مرعی نمیداشتیم که برادر شما بود و الا بر جهانیان
معلوم است که در زمان حضرت خاقان سعید ما چه رتبه داشتیم و او را چه مرتبه بود ایلچی بوسیلت
امرای شرف دستبوس حاصل کرده مکتوب بگذرانید میرزا سلطان محمد مولانا شمس الدین محمد صدر
بخشی را مصحوب ایلچی میرزا عبداللطیف گردانیده پیش او فرستاد و در جواب نامه سخنان مناسب
نوشته ارسال نمود و در آن زمان که میرزا سلطان محمد در خراسان بود در دارالسلطنت هرات
قحط و عسرت روی نمود چنانچه صد من گندم بسنگ هراة بمبلغ چهارصد دینار کپکی رسید و با
وجود غلا بیچارگان بوضوح پیوست که بیک کس از گرسنگی و فقدان نان جان داده باشد و بجهت
قحطی که بعد از رفتن لشکر ترکان در خراسان واقع شد و تفصیل آن حال صعب در این اوراق
رقم زده کلک بیان خواهد گشت انشاءالله وحده العزیز ذکر معاودت میرزا سلطان محمد از ولایت
خراسان و بیان انجام ایشان و میرزا بابر بعراق شد و بعد از آن ذکر وقایع در آن اوان که میرزا سلطان محمد در ولایت
عراق مخالفت حضرت خاقان سعید اظهار کرد امیر حاجی محمد عاشر بن ضمنا بآنجناب موافق بود
و چون بعد از وفات آنحضرت شاهزاده بر مسند جهانبانی ارتقا نمود امیر حاجی محمد بجانب او پیوسته
در دیوان بزرگ مهر زد و روز بروز مهم او در ترقی بود تا در امور ملک و مال هیچکس را بغیر از او اختیار
نماند چون مملکت خراسان در حوزه تسخیر میرزا سلطان محمد آمد امیر حاجی محمد بمطالبه و مواخذه ترکان
و تازیک و سپاهی و رعیت مشغول شد بمرتبه که هر چه میرزا بابر در ایام خویش انعام کرده بود با
برهم علوفه داده استرداد مینمود و هر چند دستور عالیجناب خواجه غیاث الدین پیر احمد خوافی
که او نیز در جرگه امراء بزرگ مهر میزد و دیگر نویسندگان و وجوه اعیان او را از این حرکت منع کرده گفتند
این امر سبب اختلال مملکت می‌شود مفید نیفتاد و بدین خاطرها از دولت میرزا سلطان محمد
نفور شده خلاف طالب میرزا بابر گشتند و فوج فوج گریخته بوادی پیوستند و کیفیت حال انجا

چنان بود که چون خدمتش از معرکه بیرون رفته بقلعه عماد درآمد چنانکه مذکور شد امیر صالح کوتوال ضبط
قلعه تعلق باو میداشت خزانات بسیار بدو بجای آورد و میرزا بابر از آنجا بیرون آمده با سپاه دیگری
و اولاد خواجه قنبر کیرنگی خواجه شهاب الدین عبدالله و خواجه کمال الدین حسین در شرایط خدمتکاری
تقصیری نمودند و بعد از چندگاه جناب شهریاری بطرف استرآباد شتافت و کاشتگان میرزا سلطان
محمد را پریشان ساخته بران مملکت بار دیگر استیلا یافت و چون مردم از جور و ظلم امیر حاجی محمد بجان
رسیده بودند روی باستان دولت اشیان او نهادند و میرزا سلطان محمد چون دید که زمام اختیار
از قبضه اقتدار بیرون میرود همت بر دفع میرزا بابر در حرکت آمد امرای عراق با لشکر آراسته که دیده
بهرام از نظاره ایشان خیره میشد رایت جلادت برافراخته بجانب استرآباد روان شدند و از
آنجانب شهریار شیرشکار با سپاه کینه گذار از جنگل جرجان بیرون آمده روی بدفع و استیصال
اهل خلاف و جدال نهاد و آن دو لشکر تندخوی جنگ جوی در مشهد بهم رسیدند و صفها آراسته
کرده تیغ انتقام از نیام برکشیدند ادیم ارض از خون کشتگان رنگ لعل بدخشان گرفت و مرکز
زمین از جثه نفس منقطع کشتگان باوج آسمان همت موازی بر رفت و والی اجل دست به
گریبان امل دراز کرده و شمشیر یمانی رسم سرافشانی آغاز نهاد و آخر الامر لشکر عراق از تیغ و اوب
عاجز آمدند و امیر حاجی محمد با دیگر سرداران و امرا و تومان بقتل رسیدند و شکستی فاحش بجانب عراق
راه یافت و هنوز بر تفصیل احوال اطلاع پیدا نکرده بودند که غلغله در اردوی بابر پیدا آمد که میرزا
سلطان محمد رسید راقم حروف از مولانا شمس الدین معمایی صدر استماع نموده که میرزا بابر چند صندوق
مملو از نقد و امتعه نفیسه از غنیمت لشکر عراق بمن ارزانی داشت و آن صنادیق بر خیمه انتظام یافته
من بر سر صندوق نشسته بودم که ناگاه آوازه وصول میرزا سلطان محمد انتشار یافت تفصیل این
اجمال آنست که چون امرای عراق بعزم رزم میرزا بابر بجانب استرآباد روان شدند میرزا سلطان محمد
بلهو و طرب مشغول شد و امرا بیشتر رفته و از وعده و وعید میرزا بابر آگاه شدند و امیر حاجی محمد
چند نوبت عرضه داشت بپایه سریر اعلی روان کرد که ما بندگان را طاقت میرزا بابر نیست اگر چتر
همایون سایه اقبال بر احوال این بندگان اندازد مهمات بر حسب مراد دولتخواهان فیصل یابد میرزا
سلطان محمد چند روز تاخیر کرده آخر الامر اغرق را بعهده دستور اعاظم الوزرا خواجه غیاث الدین
پیر احمد الخوافی در حدود طوس منوط و مربوط گردانیده از آنجا در عقب امرا بتعجیل روان شد و در
اثناء راه که بجنگان رسید صورت حادثه را بعرض شهریار رفیع قدر رسانیدند آتش خشم پادشاهانه
مشتعل شده چنان بسرعت راند که بغیر از سیصد سوار ملازم رکاب نصرت انتساب نماند
و مانند قضاء مبرم در اردوی برادر کهتر فرود آمد لشکریان میرزا بابر چون حروف تهجی پراکنده

و متوجه

و متوجه شدند و میرزا بابر بطرف قلعه عماد شتافت و چون شب شد بجانب اردوی خود عنان
برتافت و در راه خبر یافت که اغرق او ویران شده مردم سر خویش گرفته اند و کیفیت حال چنان بود که
چون میرزا محمد از حدود طوس بالمعاد فرمود و خبر قتل امرای عراق باردوی همایون رسید و اغرق بنوعی
بهم برآمد که خواجه غیاث الدین پیر احمد از ضبط عاجز آمد و هر کسی از بیم جان بطرفی رفت و اراجیف
بسیار در افواه و السنه افتاد چنانچه مردم و متعلقان شهریاری در موت و حیات میرزا سلطان محمد
متردد شده آنجناب عود نموده بسرعت رسید از آن جمع خلایق که گذاشته بود متنفسی ندید متحیر گردید
و چون خلق از سلامتی پادشاه خبر یافتند یک یک و دو دو از کنجها بیرون آمدند میرزا سلطان محمد
بعضی از آن مردم بقتل رسانیدند و جمهور ایشان بجان و مال امان داد و درین اثنا شنید که میرزا
علاء الدوله از گرمسیرات بهرات آمده و ملکشاه غازی و بعضی دیگر از متعلقان و منتسبان آن
جناب را اندک تعرضی رسانیده و چون اسباب تفرقه خاطر خطیر پادشاه جهانگیر متوالی و
مترادف گشت با خواص و مقربان خویش مشورت کرده فرمود که مردم خراسان بالطبع خواهان
میرزا علاء الدوله اند و او اکنون در هرات متمکن است و لشکر ما ویران شده مصلحت آنست
که آوازه اندازیم که میرزا عبد اللطیف با سی هزار سوار بهراة رسیده و ممالک در تحت ضبط او درآمد
و ما متوجه عراق شویم ~ بشهر خود روم و شهریار خود باشم ~ و رای برین قضیه قرار گرفت که میرزا
سلطان محمد آهنگ عراق کرد و میرزا علاء الدوله چون از رفتن او خبر یافت رایت شوکت و عظمت
بر ایوان کیوان برافراخت و خاطر بحکومت خراسان قرار داد و درین اثنا دروغی خبر رسانیدند
که در جانب قصبه فوشنج سپاهی دیده اند بمجرد این آوازه امیر علاء الدوله و اتباع سر خویش گرفتند
و بعضی مردم فتان نوکران شاهزاده را تعرض رسانیدند و چون معلوم رای شهریار اعلی
جناب گشت که این خبر اصلی ندارد دو روز دیگر بشهر معاودت نمودند و بعضی از آن خلق فضول
بحلق بیاویخت و میرزا علاء الدوله کوتوالی قلعه اختیار الدین را بمولانا محمد یساول داد و چون
خبر توجه میرزا ابوسعید گشت آنجناب عنان عزیمت بجانب بلخ تافت میرزا بابر بعد از توجه میرزا
سلطان محمد بطرف عراق عازم دار السلطنه هرات گشت و پای بر مسند جهانبانی نهاده بضبط
امور مملکت که در غایت پریشانی بود در دیار ورود همت بر استخلاص قلعه اختیار الدین که بعهده
داراپی مولانا احمد یساول بود مقصور گردانید و مدت چهل روز لشکریان بمحاصره قیام نمودند
کار بر اندرونیان زبون شد و عاقبت میرزا بابر از سر لابه و عتاب در باب تسلیم قلعه بمولانا مذکور پیغام
داد و مولانا در جواب گفت که وقتی این معنی میسر شود که حضرت بهاء الدوله والدین عمر باتفاق امیر سید
ناصر الدین قریش میرزا بابر را سوگند دهند که بهیچ وجه تعرض باهل قلعه نکند و درباره ایشان نه

بند بسته بود دیگری اگر قصد کند نگذارد تا ساکنان حصار اعتماد کرده بیرون آیند و آن دو
بزرگوار در مجلس میرزا بابر حاضر شدند تا آنجناب عهد و پیمان را بایمان موکد گردانید و مولانا
احمد از سر وثوق پای اعتماد از حصار بیرون نهاد و قلعه را تسلیم گماشتگان پادشاه نمود و میرزا
بابر آنچه وعده کرده بود وفا نمود و مولانا در کنف امن و امان ماوی داده رعایت جانب او نمود

ذکر قتل میرزا عبد اللطیف و سلطنت میرزا عبد الله و شمه‌ای از احوال میرزا سلطان ابو سعید بن میرزا سلطان محمد بن میرزا میرانشاه

میرزا عبد اللطیف بلطف طبع معروف و بدقت ذهن موصوف بود
و بفضایل نفسانی از میان اکفا منفرد و ممتاز و بکمالات انسانی از میان اقران ممتاز دو دیگر
قدوة العلماء المتاخرین مولانا شمس الدین محمد حاجی جاجرمی بجودت قریحت شاهزاده سخن میگفت
تا فهم حروف جرات نموده از آنجناب استفسار نمود که شما را ابیمعنی آنکجا معلوم داری فرمود که
توبیخا بتقدیم ما قشر بعد حضور ارزانی داشت و در بعضی نسخ که طلبه بمعالجه آن اشتغال
مینمودند کلمه نقل را بلفظ ذهب تغییر کرده بودند و بر یاران مشتبه شد که این صورت چگونه
تواند بود میرزا عبد اللطیف گفت شخصی که کاری پسندیده کرد میرزا عبد اللطیف بود و عرف میگویند
که فلانکس بنک رفت و مجموع حضار جودت زبان بمدح و آفرین او گشادند و گفتند بیت
از بن بر طبیعت تو کمال * خوردن احتیاج تحسین نیست * و آن پادشاه پیوسته حرمت اهل الله نگاه داشته
و در مجلس ایشان بادب نشستی و با وجود این حالات بغایت تندخوی بود و با سیاست بجرم
اندک عقوبت بسیار کردی و هیچکس از مقربان و خواص او را مجال نبود که از صلاح و فساد مملکت
با او سخنی بگویند و جهت نیکخواهی احدی بعرض رسانند و در آن ایام نوکران میرزا الغ بیک و میرزا
عبد العزیز در باب قمع و استیصال او طرحها انداختند و انجمنها ساختند و با آنکه بسمع آن بیگان
او میرسید مجال دم زدن نداشتند و آنجناب در اوان سلطنت خویش این خمسه را که شیخ نظامی
علیه الرحمه در قصه شیرویه که پدر خود خسرو پرویز کشته بود پیوسته میخواند بیت پدرکش پادشاهی را
نشاید * و گر شاید بجز شش مه نپاید * القصه جمعی از سطوت میرزا عبد اللطیف خایف و هراسان
بودند با نوکران میرزا عبد العزیز قرار دادند که بوقت فرصت میرزا عبد اللطیف را از باغ چنار بطرف
شهر بی اعداد کمین ... تیری بجانب او انداختند و آن تیر مانند تیر قضا کارگر آمد و میرزا عبد
اللطیف دست در یال اسب زد و فریاد برآورد که اسلاوق سنگکی یعنی تیر رسید و معدودی چند
که با او بودند از مشاهده آن حال پریشان گشتند و آن گروه بی عاقبت فی الحال خود را باو رسانیده
سر از بدنش جدا کردند و تنش بصد خواری و زاری بر خاک مذلت افکنده بگذاشتند و سر او را که
با فر جمشید و فریدون قرینی آمد از پیش طاق مدرسه میرزا الغ بیک بیاویختند و آنچه باید دید

براد

بعد از آنکه بود در دنیا بادر رسیده مدت سلطنت او شش ماه بود و از شیر پدرکش هفت ماه و
از مستضرر که با ارکان همداستان شده پدر خود متوکل فرموده تا بقتل آوردند شش هفت ماه و بیست
بود و بابا حسین بخشی میرزا عبد اللطیف تیر زده و در تاریخ آن واقعه گفته‌اند بیت بابا حسین کشت
شب جمعه اش بتیر * تاریخ قتل اوست که بابا حسین کشت * و بعد از واقعه میرزا عبد اللطیف امرا
ارکان دولت و اکابر و اصاغر سمرقند باتفاق میرزا عبد الله را بپادشاهی برداشتند و در اوایل حالت
میرزا عبد اللطیف میرزا سلطان ابو سعید از سمرقند گریخته به بخارا رفته بود و در حالتی که شاه
زاده را کشتند او در آنجا خروج کرده مردم بخارا و داروغه و قاضی از بیم او میرزا سلطان ابو سعید را
گرفته در محبس تنگ و تاریک بازداشتند و جمعی مردم سفله کوته اندیش خواستند که چراغی که خورشید
و علا بر افروخته بود منطفی گردانند و کوکبی که بذروه اوج عزت رسیده در حضیض مذلت و هبوط
گرفتار سازند در روز دیگر که ایلچی رسیده خبر قتل میرزا عبد اللطیف ببخارا رسانید آن جماعت که بر نیت
کرده بودند پای ادب پیش رفتند و آنجناب را بر سریر سلطنت نشاندند بقدم خدمت ایستادند
و میرزا سلطان ابو سعید که بعد از این از آن سعادتمند بسلطان سعید تعبیر خواهد یافت با وجود
بدایت حال و عدم استقلال بملک بخارا قناعت نموده روی همت عالی نهمت بصوب تسخیر
سمرقند آورد و میرزا عبد الله تیز عزم رزم و پیکار کمر بست و میان آن دو پادشاه محاربه واقع شده
میرزا عبد الله و سلطان سعید مدتی در اطراف و جوانب سرگردان میگشت تا آن زمان که دست
همایون در گردن مقصود حمایل کرد چنانچه مرقوم رقم بیان خواهد شد و در بین اثنا میرزا عبد الله
شنید که میرزا علاء الدوله در حصار شادمان لشکر بسیار جمع آورده عزیمت سمرقند دارد و او
سابقا مذکور شده بود که میرزا علاء الدوله از صدمات سپاه میرزا بابر متوجه بلخ گشت و میرزا
عبد الله چون از حال خاطب عروس مملکت خبر یافت عنان عزیمت بجانب شهر سبز تافت و آن
دو پادشاه بساط رابعائی در هم پیچیدند میرزا عبد الله بسمرقند رفت و میرزا علاء الدوله از جیحون
گذشته ببلخ توجه نمود و لشکرهای آن نواحی در ظل رایت خویش مرتب ساخت

ذکر توجه شهریار کامکار بجانب بلخ و بدخشان

میرزا بابر چون بر جمعیت میرزا علاء الدوله اطلاع یافت مهر اویس
بیک را بکوتوالی قلعه اختیار الدین نصب فرموده با لشکر خراسان بطرف قبة الاسلام بلخ
شتافت و در قلب زمستان که از شدت برودت هوا منجمد در میان آتش هوس اقامت کرده
اثر داشت منازل و مراحل پیمودن گرفت و میرزا علاء الدوله چون از توجه رایات ظفر آیات آگاه
شد بجانب دیار طالقان و کوههای بدخشان رفت و میرزا بابر بقبة الاسلام بلخ نزول فرمود و
از کثرت برف مجال حرکت و محل رفتار متعذر مینمود و با وجود مانع چنین عنان دولت بجانب

میرزا علاء الدوله منعطف ساخت و اسباب جمعیت او بکلی برانداخت و میرزا علاء الدوله از سطوت سپاه ظفر پناه در فرار سرعت نموده در شکاف کوهی خزیده دم درکشید و خاطر بر عزیمت قرار داد و میرزا بابر کوچ واعزم میرزا علاء الدوله بدست آورده عازم بلخ گشت و بعد از تقدیم مشورت رای صواب‌نمای ایالت بلخ و شبرغان و قندز و بقلان و ارهنگ و سالی سرای را مع ضمایم و ملحقات به سیورغال امیر پیر درویش هزاراسپی و برادرش امیر علی ارزانی داشت و ایشان مدت جانسپاری و حقگذاری بشهر بلخ بجهانبانی قیام نموده بودند و فی الواقع آن دو برادر بشجاعت و سخاوت و مکارم اخلاق و محاسن ادب و صفات رضیه و سمات مرضیه از امرای زمان و صنادید دوران امتیاز داشتند قبة الاسلام بلخ در ایام حکومت ایشان در عمارت و زراعت بجایی رسید که غیرت فزای مصر جامع گشت و امیر پیر درویش بر علم تصوف و سیرت ارباب سلوک اطلاع تمام داشت القصه موکب همایون از بلخ نهضت فرموده عازم هرات شد و در ایام غیبت پادشاه جهانبان در دار السلطنت هرات امری که مقصود و متوقع هیچکس نبود ظاهر گشته تفصیل این مقال آنکه میرزا بابر در حین عزیمت بجانب بلخ رفت و اویس بیک را بکوتوالی قلعه اختیار الدین باز داشت چنانچه سبق ذکر یافت و بخار سرکشی و عناد بدماغ ناپاک آن بد اصل تصاعد نموده اسباب حصارداری بتمام گردانیده که دیده نظارگی در آن حیرت ماند و بر در دروازه حصار ایوانک عماراتی ساخت و گاهی در آنجا می‌نشست و جمعی کثیر از ملازمان و پیاده و سوار با شمشیر و سپر و قندیلهای تیر و دیگر اسلحه صف کشیده پیش او می‌ایستادند و گاهی در آنجای نشسته شراب می‌خورد و بعضی اصحاب حسن و ملاحت که از پای حصار میگذشتند بزجر و تکلیف بمجلس خود میطلبید و شراب میداد فی الجمله با آنکه میرزا بابر در کمال حشمت و عظمت بدار السلطنت هرات رسیده در باغ سفید نزول فرمود اویس بیک همچنان بر عصیان خویش اصرار نموده بظلم و بیداد و فسق و فساد که پیشتر مشغول بود بعد از وصول رایت منصور بهمان یوسون اشتغال نمود و چون حصار اختیار الدین حصاری در غایت متانت و رصانت و در آن زمان مشحون بذخایر فراوان بود امرا در باب تسخیر آن متحیر گردیدند آخر الامر رای صایب خسرو جهانگیر اقتضای آن کرد که یکی از محرمان را پیش اویس فرستاد که هر چند من ترا استدعا نمایم اصلا بیرون نیایی که من خود بحصار خواهم آمدن و شبی پادشاه باراده [illegible] خویش آمده پیشتر اهل ساز و گویندگان را بقلعه فرستاد که باستقبال پیر سیم و طایفه از بهادران در آن شب بر در قلعه روان کرد و ایشان تا آنجا رفته غلغله در حصار افتاد که میرزا بابر رسید و اویس تا بدهلیز حصار آمده از جمله بهادران شیخ منصور در او آویخت و اویس خنجری بر روی زده و او در خندق افتاده هلاک شد و دیگر دلاوران خود را بمیرزا اویس رسانیده او را بیرون آوردند و سر

از بدن جدا کرده تنش بر خاک مذلت و هوان انداختند و بعد از دو سه روز برادر اویس یوسف شاه و مراد ترکان که مقرب او بود قلعه را تسلیم نمودند و ایشان را بجهاد سوی هرات آورده بمیزان محنت قهر کردن زدند و در این اثنا یکی از مخصوصان میرزا علاء الدوله بعرض میرزا بابر رسانید که جناب پادشاه نزدیک رسیده در دامن کازرگاه نزول فرموده و میرزا علاء الدوله غایب شد میرزا بابر فرمود تا بتفحص مشغول شدند و در یوتاق اسکندر بیک بردند و او را از آنجا بیرون کشیده بالعل بوکوک و سره کوری و شاه منصوری بنظر میرزا بابر رسانیدند و حکم فرمود تا جمعی میرزا علاء الدوله را محفوظ و مضبوط سازند و شرح خلاصی آنجناب از ساعت وقت مامول است

ذکر رایات ارتفاع مرتبهٔ سلطان سعید قطب السلطنة والخلافة والدین میرزا ابوسعید

سلطان سعید بعد از سیر و سلوک در بلاد ترکستان و گردش در صحرا و ممالک دشت توران بخارا بدست آورده و چندی در آن بلده رحل اقامت انداخت و میرزا عبدالله چون از این حال آگاه شد در قلب زمستان امرا و ارکان دولت را با لشکری سنگین بدان صوب فرستاد با سپاهی گران آهوی رسیده بدام آوردند و امرای عظام با زینت و حشمت تمام منازل و مراحل پیموده بشهر رسیدند و سلطان سعید برج و باره را مضبوط و مستحکم گردانیده در آنجا متحصن نمود و دل بر عون و عنایت آفریدگار بسته پای ثبات و وفا بیفشرده و امرا بمحاصره اشتغال نموده آتش پیکار اشتعال پذیرفت و چند روز قتال و جدال امتداد یافته خلقی مقتول و مجروح شدند و لشکر سمرقند را مجال نماند که بر این برج و باره گردند و ترس و هراس بر ایشان غالب شد و در این اثنا رایی پسندیده بر خاطر خطیر سلطان ابوسعید گذشته طایفه از مردم خود را باشعار سپاه اوزبک پنهان و پوشیده از شهر بیرون فرستاد تا از دور سیاهی نموده آوازه در اندازند که ما لشکر اوزبکیم که بمدد سلطان سعید آمده‌ایم و ایشان بموجب فرموده عمل نمودند و در شهر نقاره شادی کوفتند که خان اوزبک رسید سپاه سمرقند از مشاهده این حال دست از کار در از جای رفته روی بگریز نهادند و مجموع احمال و اثقال و جهات و اموال ایشان بدست ملازمان سعید افتاد و بعضی از مردم میرزا عبدالله در سلک خدام بهرام انتقام انتظام یافتند و دیگران بمشقت و محنت بسیار نقد حیات را که عوض زاد بسمرقند رسانیدند و صورت حادثه را بعرض داشتند میرزا بترتیب اسباب حرب و تکمیل ادوات طعن و ضرب مشغول شد و ابواب خزاین گشاده مالی وافر بسپاه داد و با گروهی انبوه همه پلنگ افکن و پیل شکوه از دار السلطنت سمرقند بیرون رفته بجانب شاهرخیه در حرکت آمد که آوازه سپاه مخالف از آن طرف بسمع او میرسید و چون خبر توجه میرزا عبدالله بسمع سلطان

سعید رسید با امرا و خواص خویش مشورت کرد فرمود که بجز توکل بر عنایة ایزدی کاری نمی‌توان ساخت
و بعد از آن قابضه شمشیر آبدار در این امر دستگیری نه خاطر بر جنگ قرار باید داد که فیروزی و ظفر بخشش
ایزد دادگر است نه از بسیاری سپاه و لشکر و درین اثنا مقربی از ملازمان رکاب سعادت انتساب
بموکب عرض رسانید که مدتیست که لشکر ابوالخیر خان پادشاه اوزبک دم از ولا و محبت سلطان
ابوسعید میرزا میزند و آرزوی آن دارد که پادشاه التفات نموده بجانب او بحشم فرماید تا در غیبت بجانب
سمرقند موافقت نماید و این سخن موافق مزاج همایون آمده یکی از معتمدان را باردوی خان فرستاده
التماس معاونت کرد ابوالخیر خان خود منتظر این اشارت بود بر فور از یورت خویش کوچ فرموده به
اردوی سلطان سعید پیوست و باتفاق لوای شوکت و شجاعت افراختند و تسخیر دیار ماوراء النهر
را وجهه همت ساختند و میرزا عبدالله آگاه گشته در مقام تحیر افتاد **ذکر محاربه میرزا عبدالله با ابو
الخیر خان و سلطان سعید و اختصاص یافتن آن سعادتمند بلند مکان بظفر** سلطان سعید و ابوالخیر
خان با لشکر گران از جانب تاشکنت و خجند عزیمت جانب سمرقند نمودند و چون در آن راه لشکر
اوزبک از شدت حرارت هوا متضرر میشدند خان فرمود که سنگ یده در عمل آرید و زبکان بآن
کار مشغول شدند و چند قطره های تیره فام و باد خنکی در وزیدن آمد و سحاب مانع آمد
دیده جمال خورشید جهانتاب شد و موکب همایون دست و جوار نموده بقریه شیراز که در جانب شمال
بچهار فرسخی شهر واقع است رسید و از بوایة توجه آن زمان فوج فوج لشکر آن میرزا عبدالله باردوی
سلطان سعید می پیوستند و جمعی که قصد میرزا عبداللطیف کرده بودند و از میرزا عبدالله عنایتها
دیده و قدر رفعه نشناخته بسلطان سعید ملحق شدند و میرزا عبدالله با سپاهی کمتر از آب کوهک
گذشته در برابر رفت و هر دو فریق بعد از پاسداشتی برانغار و جوانغار و قول بمحاربه و مقاتله اشتغال
نموده و میرزا عبدالله چندان که طاقت و توان او بود پای ثبات و وقار فشرده و دست راست و دست
چپ او تمام بشکست و کار از دست رفته قلب میر ماند دولت مغلوب گشت و شاهزاده صاحب
جمال طبل ارتحال کوفته روی بانهزام نهاد و در حین گریز قوایم بادپایش در آب و گل که پیش آمد تا بزانو
فرو رفت جمعی از عقب رسیده او را بگرفتند و پیش سلطان سعید بردند و آنحضرت فرمان داد تا در
همان زمان خون نقش را بعالم آخرت فرستادند و این واقعه در عشر آخر جمادی الاخر سنه خمس و
خمسین و ثمانمائه اتفاق افتاد و چون سلطان سعید تفرس مینمود که اگر لشکر اوزبک بسمرقند استیلا
یابند انواع خرابی از ایشان برعیت رسد و چون نزدیک بدروازه سمرقند رسیدند سلطان سعید
با یکی از امرا که بشغاولی آنحضرت موسوم بود گفت نخست اسبان را آب دهیم و بعد از آن هر جا که
مصلحت باشد نزول کنیم الاغان در جویی که قریب بدروازه بود اسب امرای اوزبک آب میخوردند

و کمیت سلطان سعید هنوز سیراب نشده بود که آنحضرت از جوی بیرون آمده و تازیانه بر براق
برق رفتار زده تا دروازه تاخت و مستحفظان را آواز داد که منم سلطان ابوسعید دروازه باز کنید
تا از تعرض سپاه اوزبک سالم مانم بر فور دروازه بگشادند و پادشاه خود را در شهر انداخت و
دروب را بمردان کار و دلیران هشیار داد ابوالخیر خان در بیرون متحیر و مبهوت ماند و سلطان
سعید پیش خان کس فرستاده پیغام داد که این ولایت را از سرداری چاره نیست و جان بنفس خویش
در اینجا توقف نخواهد فرمود و بحسب ارث و استحقاق این ملک بمن میرسد اگر چندان متوقف
شوند که بامر ضیافت قیام نموده شود می شاید و ابوالخیر خان صلاح در مصالحه دیده سخنان ملایم در
برابر گفت و سلطان سعید در استرضای خاطر او کوشیده از نقود و جواهر و خلع قیمتی و اسبان
راهوار و شتران باربردار آنچه معدود و میسور بود بیرون فرستاد و خان خشنود گشته مصلحت در رجعت
دید و روی براه خود نهاد و چون جناب رفعت مآب خواجه مولانا که رأس و رئیس اهل عمایم بوده
و میرزا عبدالله بانقراض انجامید و سلطان سعید بر جناح استعجال از سمرقند روان شده بخراسان
در آمده و میرزا بابر در آن اوان متوجه مازندران بود و چون خبر استیلای سلطان سعید بر ماوراء
النهر و آمدن خواجه مولانا شنید نشان فرستاد و آنجناب را باردوی همایون طلب داشت و نزدیک
بوصول امرا و ارکان دولت بر حسب اشارت آنحضرت باستقبال شتافتند و چون بمجلس اعلی
رسید پادشاه بپای خواست و شرایط تعظیم و اجلال بجای آورده از احوال ماوراء النهر استفسار
فرمود و مدتها جناب خواجه مولانا در خراسان معزز و محترم روزگار گذرانید تا آن زمان که باستدعاء
سلطان سعید متوجه وطن حقیقی گشت **ذکر توجه آفتاب سپهر سلطنت از عراق بجانب خراسان جولان بی
نهایت و حرب آنجناب میرزا بابر و از پای درآمدن آن سرو جویبار خلافت بصرصر خزان آفات**
چون هوس تسخیر خراسان بار دیگر بر ضمیر انور میرزا سلطان محمد استیلا یافت تواجیان بهرام صولت
باطراف مملکت فرستاد و لشکرها جمع آورده فرمان داد تا در بلده قم نقاره بزنند و کارکنان
بموجب فرموده عمل نمودند و موکب ظفر نشان از بلده طیبه شیراز بعزیمت فتح خراسان روان شده
باصفهان رسید و میرزا بابر در ولایت بسطام تفصیل این احوال شنید و بعد از تقدیم مشورت رای
پادشاه فریدون حشمت اقتضای آن کرد که خواجه مولانا ابراهیم سعادة پیش میرزا سلطان محمد سلطان
محمد فرستند تا آتش فتنه را که تجدید یافته بزلال نصیحت و موعظت بنشانند و بر وجهی که صلاح دانند
در اصلاح کوشند و مهم مصالحه بتفصیل رسانند جناب شیخ الاسلام بموجب فرموده فرمان فرمای انام
بجانب اردوی میرزا سلطان محمد در حرکت آمد و چون بمقصد رسید پادشاه از مراسم تعظیم و تبجیل
و ما یلیق من هذا القبیل دقیقه فرو نگذاشت و آنجناب بشرایط ادای رسالت قیام نموده بآیات و قنات

حسن صورة مصالحه را در نظر پادشاه جلوه داد میرزا سلطان محمد بین الرد والقبول مردد بود و خواجه
مولانا چند نوبت آمد شد کرده والتماس صلح مکرر گردانید آخر الامر قرار بر آن داد که مختصر ولایتی از مملکت
خراسان داخل عراق باشد و خطبه و سکه بنام و لقب همایون در قلمرو میرزا بابر موشح و مزین گردد و میرزا
جلال از جانبین عهد و پیمان ببستند خواجه مولانا بازگشت بار دوی شاهزاده پیوست و میرزا بابر اعتماد
بر صلح کرده بمازندران رفت و مردم خراسان جهت اقامت زمستان در انجا فرو رفتها مرتب داشتند در بین اثنا
خبر متواتر شد که میرزا سلطان محمد دفتر عهد و پیمان را بر طاق نسیان نهاده و از بسطام و دامغان گذشته
باسفراین رسید از استماع این خبر آثار تغییر در بشره میرزا بابر پدید گشت و بعد از تقدیم مشورت
خاطر خطیر بر محاربه قرار داد و چون شیر خشمناک با سپاهی افزون از حرکات دوایر افلاک از جنگل
مازندران بیرون آمد و میرزا سلطان محمد چون عهد شکسته بجانب اسفراین روان شد و داروغه عکان
باطراف ولایت خراسان فرستاد و از آنجمله امیر عبدالرحیم دولدای را بضبط ولایت قهستان روانه
ساخت و مشار الیه چون بآن حدود رسید مولانا احمد یساول که ضبط قاین تعلق باو میداشت
باتفاق قراماتن ترکان داروغه تون بعزم رزم عبدالرحیم از موضع خویش متوجه شدند و هر دو
گروه بیکدیگر رسیده آتش حرب و پیکار بر افروختند و لشکریان خراسان غالب آمده عراقیان
راه گریز پیش گرفتند و عبدالرحیم که سردار ایشان بود از پای در آمد و سر او را از بدن جدا کرده باردو
میرزا بابر فرستادند چون در مفتتح امری چنین فتحی روی نمود خراسانیان بر ظفر و نصرت واثق شده
جانی تازه و قوتی بی اندازه یافتند و میرزا سلطان محمد چون شنید که میرزا بابر متوجه اوست
از اسفراین بازگشته روی توجه باسترآباد نهاد و آن دو سپاه بیکران در موضع جناران بهم رسیده
صفها راست کردند و میرزا سلطان محمد تیغ انتقام از نیام برکشیده بشمشیر صاعقه کردار جهانی
می سوخت و میرزا بابر بحملات متواتر نیران محاربه می افروخت و بهادران هر دو طرف در میان
میدان می تاختند و تیر و شمشیر و خنجر کار یکدیگر میساختند امیر نظام الدین احمد ولد امیر
جلال الدین فیروزشاه از جوانغار حمله آورده برانغار لشکر خراسان را از جای برداشت و شیر احمد
را که دست راست بمعاونت او استظهار تمام داشت از پای در آورد و دلیران ساوی که در برانغار
بودند راه فرار پیش گرفتند و امیر ابوسعید میرم از لشکر عراق مفارقت نموده پیش میرزا بابر
آمد و عرضه داشت که میرزا سلطان قاصد قول بزرگ شرایط احتیاط در آن جانب مرعی باید داشت
و مقارن این حال میرزا سلطان محمد بر سمرقند کوه پیکر نشسته و لوای جلادت افراخته با طایفه از
نامداران بجانب قول تاخت و لشکر قول از پیش حمله او گریزان شدند و در میان سپاه قول در
آمد و عساکر منصور قدم جرأت پیش نهاده عراقیان را از زده او باز زدند و زمانی طویل از کوشش

وکشش

وکشش مبارزان جانبین از حیز قوت بصحرای ظهور رسید عاقبت نسیم فتح و ظفر بر پرچم فرمان
فرمای خراسان وزیدن گرفت و شکست بر سپاه عراق افتاده راه فرار پیمودن گرفت و میرزا
سلطان محمد تنها در میان معرکه بجا ماند و چند مقتش را زخمی گران رسیده گرفتار گشت و او
را هم در مصافگاه پیش میرزا بابر که با سران سپاه سوار ایستاده بود آوردند پادشاه مظفر منصور
زبان طعن و سرزنش بگشاد و گفت از جانب من چه گناه واقع شده بود که آن نوبت آمده قصد خون
و مال مسلمانان کردی و با آنکه بر انسان شکسته و بران شده رفتی هیچ ترا تنبیهی حاصل نشد و بار دیگر
لشکر بدانجانب کشیدی و بر چنان گرفتار گشتی میرزا سلطان محمد در جواب گفت ای برادر در امور
ملک امثال این قضایا روی مینماید و میرزا بابر بتبعی و اغوای جمعی مردم کوتاه اندیش پروای نام و ننگ
دیگران و از خویش نداشتند بقتل برادری چنان که در شجاعت و مروت از مادر دهر مثل او فرزندی متولد
نشده بود فرمان داد و از بنای دنیا و نکال آخرت نیندیشید مدت زندگانی او سی و چهار سال
بوده ده سال حکومت کرده پنج سال بتبعیت حضرت خاقان سعید و پنج سال دیگر باستقلال و
نعش عطر آن سال شاهزاده بدار السلطنت هرات رسانیدند و در گنبد مهد علیا گوهرشاد آغا که
مرقد میرزا بایسنغر است مدفون ساختند بیت بجاه ار چه بر آسمان تخت برد بجا ماند لحد عاقبت رخت
برد و از غرایب اتفاق و بدایع حالات آنکه حرم محترم الجناب آقا بیکی در فراق مونس قدیم
آه سرد از سینه فگار و دل ریش میکشید تا در همان دو سه روز شربت ناگوار مرگ چشید و بدین
فتح نامدار میرزا بابر مفتخر گشته شکر نعمای الهی بجای آورده و فتح نامها باطراف ممالک روان فرمود
و طنطنه کوس عظمت و جبروت بملک و ملکوت رسانید و چون خاطر از جانب ملک برادر
جمع ساخت بمهم برادر دیگر خود میرزا علاء الدوله که او را مقید همراه خویش ساخته فرمان داد
که جهان بین او را بمیل از نور باصره باطل سازند و بتعظیم آنکه این کار ناشایست مفوض
برادر بود میرزا علاء الدوله بلطایف الحیل آب در چشم آورده میلها را محکم بر نهاد و آن مشفق میل انتشر
بر بیرکهای چشم الجناب کشید و میرزا بابر که طبیعت او بر کرم و سخا و حسن خلق مرکوز بود بر سر
برادران زجر نفرمود و بقساوت قلب و قطع صله رحم خود را در سلک سرور و منتظر عباسی
و میرزا عبد اللطیف و سایر شاهزادگان بی باک انتظام داشت اگر عذر برادران بپذیرفتی و دم
لا تثریب علیکم بر ایشان کشیدی در میدان دنیا گوی سبقت بمکارم اخلاق و محاسن ادمی
ربودی و در روز جزا موجب رفعت درجات و احراز مثوبات او بودی اما بی توفیق ازلی
تا بر که تابد و سعادت عنایت ازلی تا کرا در یابد ذکر نهضت حضرت سلطان علی الاطلاق بجانب مملکت فارس
و بحر عراق و معاودت آنجناب و مکان آن بدرگاه هرات و بیان بعضی حالات که روی نموده در آن اوقات

میرزا بابر چون خاطر از جانب اخوان جمع کرد عزیمت عراق و فارس مصمم گردانید و بدان سبب
میرزا سلطان محمد از راه ری آمده بود و غلات آن ولایت نمانده بعد از تقدیم مشورت با امرا از آن
قرار گرفت که بدار الملک شیراز رفته از راه یزد متوجه مملکت عراق شود و این نخست امری بود خارج قانون
توجیه که در رفتن از راه عراق از پرده تقدیر بیرون افتاد چه میرزا جهانشاه ترکمان اختیار آن راه
که محل عبور سلاطین کردن اقتدار نبود حمل بر ضعف و فتور سپاه پادشاه کامکار فرمود و دیگر خطا
آن بود که میرزا بابر مکتوبی که بعد از واقعه میرزا سلطان محمد بهادر بجهانشاه فرستاد مهر نشده
و این معنی موکد تصور میرزا جهانشاه شد که در باب عجز لشکر خراسان داشت چه مناسب رتبه
سلطنت آن بود که فرمان واجب الاتباع همایون نشان بنام میرزا جهانشاه شد که در باب
عجز لشکر خراسان داشت شرف نفاذ یافت و در باب خطبه و سکه سخن واضح و او را به تبعیت و
مطاوعت خوانده از وعد و وعید کلمات در میان آوردی تا نتایج کلیه بر آن مرتب گشتی فی الجمله
چون موکب همایون بظاهر بلده تون رسید و غله در آن ولایت نایافت بود و رعایا غله را بامید
غلا در صدد بیع نمی آوردند میرزا بابر فرمود که لشکریان هر جا غله یابند تصرف نمایند سپاه قیامت
نهیب بهانه غله جستن در خانهای مردم رفته آنچه در نظر ایشان آمد برداشتند و از نهب و سلب
دقیقه فرو نگذاشتند و از سر قهر ایران بلده تون در حرکت آمد و منازل طی نموده بدار العباده یزد
رسید اکابر و اشراف از اطراف بدرگاه عالم پناه رسیده شرایط تهنیت بجای آوردند و از امرای
میرزا سلطان محمد اولاد امیر جلال فیروزشاه امیر نظام الدین احمد و امیر غیاث الدین سلطان
حسین بشرف پابوس مشرف شده و تربیت دریافته بامارت دیوان اعلی تعیین گشتند و همچنین
خواجه غیاث الدین پیر احمد و مولانا یعقوب بسعادت ملازمت استسعاد یافته بصنوف عنایت
سرافراز شدند و موکب ظفر قرین از دار العباده یزد روان شده و قطع مسافات نموده در شیراز
نزول فرمود اکابر و اعیان فارس مراسم نثار و پیشکش بتقدیم رسانیدند و آفتاب عنایت و عاطفت
پادشاهانه بر صفحات احوال ساکنان آن ولایت تافت و میرزا بابر چند روز در آن بلده جنت نشان
با خوبرویان مصاحبت و مجالست اختیار فرموده بساط عیش و نشاط و خرمی و انبساط ممهد داشت
و چون داد لهو و سرور داد از بزم عشرت و خلوت بیارگاه سلطنت خرامید و در آن اوان که واقعه
میرزا سلطان محمد در موضع چناران دست داد میرزا بابر ولایت عراق و فارس را با امرا عنایت فرموده
هر یک را بجایی فرستاد و از آن جمله ساوه را بامیر شیخ علی بهادر ارزانی داشت و شهر قم را بامیر درویش علی
باز گذاشت و ایشان از راه ری متوجه ساوه و قم شدند و امیر شیخ علی رعایا را بمطالبات و مواجب
ناموجه از خود نفور گردانید و بجایی رسانید که از غایت اضطرار جمعی از ترکمانان که در آن نواحی بودند در کمین

مانند

مانند بلای ناگهان در منزل امیر شیخ علی بهادر نزول کردند و او را گرفته پیش میرزا جهانشاه فرستادند
و شهر ساوه که بحقیقت کلید مملکت عراق است رایگان بی مشقت حرب و جنگ بحکم ترکمانان
آمد و ایشان بعد از فتح ساوه متوجه بلده قم شدند و امیر درویش علی پیش از آن با رعایای آنجا معاش پسندیده
نموده بود با وجود آنکه قم مولد و منشاء او بود القصه امیر علی درویش برج و باره مضبوط ساخته
در شهر متحصن شد و ترکمانان بمحاصره مشغول گشتند و در این اوقات میرزا بابر در شیراز بعیش و عشرت
اشتغال داشت و سرداران ممالک بجد تمام بتوسل جستند و از آن جمله امیرزاده الوند ولد اسکندر
قرا یوسف بموکب فلک احتشام پیوست و ملحوظ نظر اعزاز و احترام گشت و بعد از انقضاء چهار
ماه که پادشاه عطابخش جم پوش شتا را بنوش گذرانید خبر فتح ساوه و گرفتاری شیخ علی بهادر و
محاصره امیر درویش علی رسانیدند توجه همت بر دفع ترکمانان گماشته امراء عظام را بجانب اصفهان
روان کرد و دیار فارس را بمیرزا معز الدین سنجر تفویض نموده بنفس شریف از شهر بیرون آمده عازم
عراق شد و در اثناء راه ایلچی رسیده از تقریر او بمسامع جلال پیوست که در خراسان فتنه و آشوب
پدید آمده چه میرزا علاء الدوله خروج کرده و خلق بسیار پیش او مجتمع گشته اند بیان این سخن آنست
که باری سبحانه و تعالی جهان بین میرزا علاء الدوله را از آسیب میل نگاه داشت و میرزا بابر از عراق
بخراسان رفت و آنجناب خود را بلطایف الحیل از مشهد مقدس بکنار آب مرغاب انداخت و
از آنجا بمیمنه و فاریاب رفت و در آن مملکت رایت عظمت و سلطنت برافراشت و آن ولایت بودن
ایل و الوس ارلات بود و امیر یادگار شاه راس و رئیس ایشان مادام الحیوة بواسطه مصاهرت شاه
زاده عالمیان اتفاق نموده تفاخر و مباهات بفرق فرقدین میرسانید و میرزا علاء الدوله مجموع آن
مملکت را خاصه خودی پنداشت بلکه ملک خویش میانگاشت و امیر سلطان محمود ولد امیر
یادگار شاه و سایر امراء ارلات بر سر سلطنت شاهزاده عالمیان اتفاق نموده کمر خدمتکاری او
بر میان جان بستند و مضمون این بیت سعدی وصف حال میرزا علاء الدوله آمد بیت
ارلاتیان سر بید و مادر افتاب ٭ درخته مسکان در بسته اند میان ٭ و بعد از اجتماع لشکر و انتظام
احوال سپاه میرزا علاء الدوله با امرا مشورت نموده رای بر آن قرار گرفت که نخست کمی بجانب بلخ
روند و خاطر از جانب امراء هزاراسپی فارغ سازند و بعد از آن عنان عزیمت بجانب خراسان
معطوف دارند و با مضاء آن عزیمت با لشکرها آراسته متوجه بلخ شدند و امیر پیر درویش و
برادرش امیر علی هزاراسپی سپاه بلخ و آن نواحی جمع آورده عنان شجاعت بطرف قوم ارلات
تحریک دادند و چون هر دو گروه در برابر هم رسیدند شمشیرها از نیام برکشیده بر یکدیگر تاختند
و از خونهای کشتگان در معرکه جویها روان ساختند عاقبت لشکر ارلات از ستیز و آویز عاجز

ماجور شده راه فرار پیش گرفتند وامیر سلطان محمود دولدای رعایت نام و ناموس کرده و پای ثبات
ووقار فشرده جنگ میکرد ناگاه از شصت قضا تیری بر مقتل او آمده هزار اسپی مظفر و منصور
گشته غنایم نامحصور گرفتند ومیرزا علاء الدوله با طایفه که روی گردان شده بودند و دیگر
مردم باو ملحق شدند از راه لنگر امیر غیاث متوجه دار السلطنت هرات گشتند و در شهر مذکور
و بلوکات غبار فتنه و آشوب برخاست وامراء عظام که از قبل میرزا بابر در ولایت بحکومت قیام
مینمودند مثل امیر اویس ترخان از هرات و امیر پیر درویش از بلخ و امیر خلیل از مرو و ماخان بدفع
میرزا علاء الدوله در حرکت آمدند و امیر پیر درویش پیش از همه شاهزاده در نواحی هرات دریافت
ومیرزا علاء الدوله تاب مقاومت نیاورده در ضمان ملایمت بیرون رفت و لشکریانش متفرق و پراکنده
شدند و تا رسیدن لشکریانش بهراة مهم میرزا علاء الدوله بسعی و اهتمام امیر پیر درویش کفایت شده
ومیرزا بابر چون بر قضیه خراسان اطلاع یافت توقف در مملکت عراق مصلحت ندید ودر پنجشنبه
شانزدهم رجب از کوشک زرد عنان عزیمت بجانب مرکز دولت و مقر سعادت خویش منعطف
ساخت ودر بیست دوم ماه مذکور رایت منصور در تفت یزد نزول اجلال فرموده و با جناب فضایل مآب
حقایق ایات مولانا شرف الدین علی یزدی ملاقات کرده از فواید مجلس او بهره مند گشت و موکب
همایون از بلده یزد روان شده چون بتون رسیدند ولایت را از فرمان ترکمانان بازستده
غیاث السلطنت سلطان حسین را در رکاب نصرت انتساب از تون نهضت فرموده سایه وصول
بر عرصه دار السلطنت هراة مبسوط گردانید و در آنجا تفحص حال میرزا علاء الدوله کرده چنانچه بر
وضوح پیوست که حضرتش بعد از فرار از معرکه امیر پیر درویش عازم سیستان شده و از آنجا بجانب
عراق رفته و امیر جهانشاه ملاقات فرموده و ملحوظ نظر اعزاز و احترام آمده اکنون در آن دیار بعیش
فراغ بال زندگانی میکند و خاطر خطیر میرزا بابر چون از جوانب جمع شده بساط انبساط تمهید
نموده مجلس بزم و طرب بیاراست و از دست ساقیان گل اندام از شام و صبح و از صبح تا شام راح
ریحانی و شراب ارغوانی می نوشیدند و تا میتوانستند در ازدیاد مواد خرمی و شغمی میکوشیدند
و چون خسرو آفاق از مملکت فارس و عراق نهضت فرموده انواع قضایا در آن دیار روی نمود یکی از آن
جمله آنکه میرزا سلطان سنجر که بر حسب فرمان ضبط بلاد فارس باو تعلق پذیرفته بود از صدمات
لشکر ترکمان روی گردان شده بخراسان آمد و بسعادت تقبیل انامل فیاض میرزا ابو القاسم بابر
مستسعد گشت و تراکمه بر ولایت فارس و عراق استیلا یافتند و بنا بر مخالفت و منازعه ملکی
بعد از هشتاد سال از دست این خاندان بیرون رفت چنانچه مضمون این مقال از سیاق کلام گذشته
واضح و بوضوح می پیوندد دیگر آنکه بعد از فتح ساوه متوجه بلده قم شده آن شهر را محاصره کردند

واهالی قم مدتی در مدافعت و ممانعت مساعی جمیله بجای آوردند و عاقبت طایفه از ارباب فتنه و شر
بلشکرگاه بیگانه آشنا شدند و آن بلده طیبه بدست دادند و مستحفظان قلعه چون در غایت
قلت بودند امان خواستند و از اقلیم نمودند دیگر آنکه الوس ترکمان لشکر گران عزیمت اصفهان
نمودند و در بین قطب الدین ورزنه و خواجه محمود حید در بعضی اکابر چهار دانگه با مخالفان موافقت
نمودند و مفاتیح دروب پیش ایشان بردند و مردم میرزا بابر روی بخراسان نهادند و چند گاه ارباب
ابرقوه از هیبت و شکوه ترکمانان نیندیشیده از متابعت ایشان روی برتافتند و بحصانت حصار
مستظهر و بعده میرزا بابر امیدوار بوده دروازها بکشیدند و در جواب ترکمانان بجز از تیر و سنگ
از ایشان چیزی نمیشنیدند و تراکمه دست از محاصره باز نمیداشتند و مدتی نایره حرب و جدال اشتعال
داشت عاقبت رعایا بیچاره بمحنت و عسرت و بلاء غلا گرفتار گشتند و چون از بی نانی کار ایشان
بجان و از بیگوشتی کار و ابجاعت باستخوان رسید امان طلبیده بیرون آمدند و آن قوم فتاک
بی باک بشهر در آمده دست بغارت و تاراج بر آوردند و بنهب و سلب اکتفا نکرده گروه انبوه از
مردم آنجا بقتل رسانیدند و قضیه استیلاء ترکمان بر ولایت فارس و عراق در شهور سنه خمس و
خمسین و ثمانمایه روی نمود و چون میرزا بابر بر وقایع ممالک اطلاع یافت با خود قرار داد که بار دیگر
لشکر بجانب عراق کشد و سزای بد سگالان در کنار ایشان نهد لاجرم باحضار لشکرها فرمان داده
و ابواب خزاین مفتوح ساخته دست جود و احسان برگشاد و در این سال شیخ بهاء الدین عمر از
سرای دور دار غال نموده بجوار رحمت ملک حی اکبر پیوست و میرزا بابر بتعزیه جغاره که مسکن آنحضرت
بود رفته رسم پرسش مرعی داشت و نعش غفران مآل را بتعظیم و اجلال تمام فرمود تا بر خیابان
رسانیدند و در آنجا از کمیت گردون خرام فرود آمده پایه تابوت را بر دوش گرفت و چند قدم بر خاک
نهاد و بر حسب فرموده حضرت مخادیم والد راقم حروف بر آنحضرت نماز گزارد و در قریب بمصلی
هرات مدفون ساختند و پادشاه قریه جغاره و کاریز نجار را وقف آن موضع متبرک فرمود و بر حسب
اشارة علیه بر سر قبر مقدس شیخ در اندک زمانی عمارت رفیع ترتیب دادند و در این اثنا خواجه نیکو
سیرت خواجه غیاث الدین پیر احمد خوافی بغضب میرزا بابر گرفتار گشت و بزجر تکلیف مبلغ بیست
تومان از او گرفتند و اعراض نفسانی بر مزاج او استیلا یافته و دیگر اسباب ناتوانی روی نموده
بدرجه شهادت رسید و در مزار فایض الانوار شیخ زین الملة والدین الخوافی مدفون گشت و خواجه
شهید مرحوم بر سر آن مزار عمارت عالی ساخته و املاک خوب و مستغلات مرغوب بر آنجا وقف
فرموده تقبل الله تعالی ورضی عن سایر اصحاب الخیرات عنه **ذکر نهضت میرزا بابر از خراسان**
بدفع استیلای قوم ترکمان و قشلاق فرمودن در جرجان میرزا ابو القاسم بابر بعزم انتقام ارباب

عناد و شقاق و تسخیر ملک فارس و عراق رایت شوکت و لوای حشمت بر افراخت و در اواسط فصل
تابستان بجانب دیار جرجان روان شد و منازل و مراحل پیموده در یلغ قاجی جوشان نزول
اجلال فرموده چند روز در آنجا توقف کرد و در آن منزل از پرده غیب صورتی عجیب روی نموده
مفصل این مجمل آنکه میرزا بابر در وقت یورش عراق میرزا خلیل را بدار العبادهٔ یزد باز داشت و خفیه
چند گاه در آن ولایت مکث بر افراشت و چون خیمهٔ ترکان بر دیار عراق استیلا یافت شاهزاده عنان
توجه از یزد بجانب خراسان تافت و موکب همایون پیوسته میرزا بابر او را در آغوش عطوفت گرفته فرمود
که ملک و مال از تو دریغ نخواهد بود و در اثنای این اوقات طایفه از مردم جاه جوی فتنه انگیز میرزا
خلیل را بر آن داشتند که نسبت بمیرزا بابر غدری اندیشند و ندانستند که پای بر سر سروری نهادن
هر کس را دست ندهد و آن مفسدان قرار دادند که هنگام شرب مدام و جلوس ایام و صحبت با ساقیان
سیم اندام در خانه جهان خلوت می شود که هر چه خواهند از پیش برده دست بردی بنمایند و از جرمان
این راز شخصی که با آن مجرمان دمساز بود صورت بدسگالان را بعرض میرزا بابر رسانید و بادشاه
فرمود که بتحقیق این امر بازیک امرا و ارکان دولت مشغول شوند و بموجب فرموده عمل نموده بعد از تفتیش
بوضوح پیوست که آن سخن راست است و غداران بد اسلوب را گرفته بقتل رسانیدند و دو کس در آن
میان از قاتلان میرزا عبد اللطیف انتظام داشتند که از بیم سلطان سعید گریخته آمده بودند و میرزا
خلیل مقید و محبوس گشت و در روز بیست و دوم رمضان او بر راه عدم رفت و میرزا بابر معوذا
سنجر را عنایت فرموده و اسباب سلطنت او را مهیا داشته بدار السلطنت کرمان فرستاد و رایت
همایون بعد از انقضاء ماه رمضان در حرکت آمده صحرای سلطان معسکر فیروزی نشان گشت
و در آن مقام امیر شیخ حاجی که بجمع آوردن لشکر متوجه قندز و بقلان گشته و تا حدود بدخشان
با سپاه فراوان رسیده بشرف پایبوس مشرف شد و چون زمستان نزدیک شد بعد از تقدیم
مشورت یورت قشلاق مازندران مقرر گشت و در یازدهم ذی قعده صحرای وسیع سلطان
آباد استرآباد مضرب خیام سپاه فلک احتشام گشت و موکب همایون در آن زمستان در ولایت
جرجان اقامت نمود و ملوک اطراف بخدمت توسل جستند از آنجمله امیر سید عبد الکریم که ابا عن جد
حاکم ولایت آمل و ساری بود باردوی ظفر قرین پیوست و همچنین سادات هزاره جریب بحضرت
رسیدند و میرزا بابر همه را بتشریفات فاخر نواخته رخصت انصراف ارزانی داشت و چون
زمستان بنهایت انجامید میرزا بابر از یورت قشلاق کوچ کرده در سرحدات جرجان سیر میفرمود
که ناگاه از جانب بلخ ایلچی رسیده خبری که متوقع بود رسانید و آنجناب چند نوبت عفو و اغماض
فرموده عاقبت آتش خشم جهانسوز اشتعال یافته بطرف بلخ متوجه شد و امراء هزاراسپی رایت

جلادت افراخته تا آمدند پیش رفتند و بعد از کشش و کوشش بسیار ظفر و تایید نصیب سلطان
سعید شد و امیر بردی بش و برادرش امیر علی هر دو بقتل رسیدند و مملکت ایشان در تحت
تصرف بندگان درگاه آمد و سلطان سعید در ظاهر بلخ بتمکین تمام اقامت فرمود و چون میرزا بابر این
خبر استماع فرمود دفع آن فتنه را اهم از تسخیر عراق دانسته از عرصهٔ استرآباد مانند برق و باد در حرکت
مسارعت نموده عازم خراسان گشت و خواجه وجیه الدین اسمعیل سمنانی را که از عظماء ارکان دولت
بود برای تحصیل مال نو و ضبط سپاه و استخراج زر بدار السلطنت هراة فرستاد و جمعی امرا مصحوب
او روانه ساخت و خواجه مشار الیه بمقصد رسیده اخبار امکان مطالب بود بتقدیم رسانید و آنچه
در خزینه خیال بود در اندک فرصتی از رعایا مستخلص گردانید و مبلغی خطیر بحصول موصول شد
و میرزا بابر بجلگای بادغیس در آمده خواجه وجیه الدین و سایر امراء دولت بپابوس استسعاد یافتند و
مفصل آنچه گرفته بودند بموقف عرض رسانیدند عنایت بادشاهانه مجموع آن وجوه بر امرا و لشکریان
قسمت فرمود و در بین اثنا بمسامع علیه پیوست که در آن اوان که میرزا علاء الدوله از جانب بلخ پوشیده
و پنهان بهراة آمده بود جواهر نفیس اجداد همراه داشت و از آن در مخزنی محکم گذاشته امرا و دیوانیان
بحث و جوی یاقوتهای رمانی و لعلهای بدخشانی و درر آبدار و گوهرهای شاهوار که اجداد
برسان بسند و بهروزی دولت روز افزون از جواهر قیمتی بمجلس شهریار جهانبخش رسانیدند
آنجناب بگوشه چشم در آنها نگریسته فرمود که اینها مناسب عورات است و همه را بر دوی پوشان
و طایفه که محرم بودند ارزانی داشت **ذکر عزیمت فرمان فرمای بحر و بر از ترمذ و توجه بجانب ما وراء النهر**
بعد از جمعیت لشکرها میرزا ابو القاسم بابر بانتقام سلطان سعید از دار السلطنت هرات نهضت
فرموده و چون کنار آب مرغاب محل نزول لشکر نصرت انتساب گشت از جانب بلخ خبر رسید
که میرزا سلطان ابو سعید از گذر ترمذ گذشته بدار الملک خویش فرود آمد و میرزا بابر مسارعت
نموده متوجه بلخ شد و در آنجا بصحبت خواجه برهان الدین ابو نصر پارسا مشرف شد و بانواع
نصایح و مواعظ مستفید گشت و هرچند خواجه بزرگوار در باب مصالح سخن گفت مفید نیفتاد
و چون در آن اوان بی کشتی از جیحون عبور میسر نبود و کشتی یافت نمیشد فرمان مطاع صدور یافت
که امیر درویش ترخان و امیر احمد ترخان و امیر سلطان حسین اولاد امیر فیروزشاه و امیر شیخ
ابو سعید برسم منغلای متوجه جانب نخ آب شوند و در نسخهٔ ظفر رسیده که رود جیحون از
آنها مرکب می شود و آن نخ آب و ارهنگ و آب سالی سرای و آب قندز و آب وخش و آب کافر
نهایت القصه امرا بموجب فرمان بآن طرف روان شدند و موکب منصور متعاقب ایشان در
حرکت آمده غرهٔ رمضان از معبر قندز و بقلان عبور نمودند و بکنار ارهنگ آمده چند روز در آنجا

توقف فرمود وحکم واجب الاتباع صادر شد که اردو بسوی بالای اب رفته از معبر چوب اب که بی
کشتی بپایان می توان گذشت عبور نمایند وچند کشتی در کذر معبر ازهنک برده کاه شهریار بازهنک
جمع اوردند ودرین اثنا امیر پیر سلطان برلاس وامیر احمد یادکار که از عظماء امراء سلطان سعید بوده
کریخته بدرکاه عالم پناه اوردند وامیر پیر سلطان باعزاز واحترام اختصاص یافته در دیوان مقدم بر مجموع
امراء مهر زده وامراء وملازمان که در موکب همایون بودند بعضی بشناور برخی بکشتی از اب بگذشتند وبرخی
بابرپای درکشتی نهاده مقرون بسلامت ونصرت از اب بگذشتند وبولایت حصار درامدند وازانجا
بجانب نوزداک رفتند ودران ولایت خواجه نظام الدین مودود که از اولاد صاحب هدایت بود باتفاق
مولانا جمال الدین فتح الله تبریزی برسم رسالت رسیدند وبا امرا ملاقات کرده حدیث مصالحه در میان
اوردند امرا در جواب سخنان وحشت امیز گفتند مولانا فتح الله اوازی بلند باحدت داشت فریاد بر
اورد که وما علی الرسول الا البلاغ سخنی مانده که مرا در ایصال ان سوگند داده اند رخصت فرمایند تا
بگویم گفتند بگوی مولانا تقریر کرد که میرزا سلطان ابو سعید میگوید که من این مملکت را کپنک
پوش گرفته ام اسان اسان از دست نخواهم داد امرا از کمال شدت خوی درشت گویی اغاز کردند و
فرستاده کان را مضبوط ساخته ولشکر منصور کوههای دور ودراز کرده بحفظه از سرعت حرکت بمحل
اسود شدند درین اثنا حکم مطاع صدور یافت که جمیع سپاه در سلخ ماه بعرصه گاه حاضر شوند و
بموجب فرمان در روز وعده افواج لشکر وطبقات حشم براسپان کوه پیکر سوار شده با شمشیر و
نیزه وترکش وخود وجوشن بعرصه گاه امدند وهرکس بمحل خود قرار گرفته بادشاه همه را بنظر
احتیاط درآورد ومیرزا بابر درهمان مقام باداب عید صیام قیام نمود وفرمان داد که مولانا احمد
یساول بادویست سوار نامدار برسم قراولی روان شوند ومولانا مشار الیه تا قهلغه که بدر
بنداهنین اشتهار دارد عنان بکران بازنکشید وعمارات ان خراب ساخته کال دلاوری
بظهور رسانید واردوی کیهان پوی قطع منازل ومراحل میفرمود تا چهارم شوال در ضمان
حفظ وتایید ملک ذوالجلال در یکفرسخی سمرقند نزول اجلال فرمود واز بدایت دخول در حدود
ماوراء النهر تا غایت نزول بظاهر بلده سمرقند فرمود هیچکس در مقابل نیامد بنابرین سپاه
خراسان تصور کردند که سمرقندیان مطلقا قوت جدال وطاقت قتال ندارند وبدین غرور
هرکس از دلاوران لشکر منصور را داعیه شد که خود را بدروازه سمرقند رساند وکاری از
پیش برد

ذکر معاودت سلطان سعید از لب توراوادن خاطر خطیر وتحصن وساختن برج وکارزار

سلطان سعید چون شنید که میرزا بابر از جنگل مازندران مانند شیر ژیان بیرون امده بعزم
مراجعت لواء شوکت برافراخت وبا امرا وارکان دولت از توقف ومعاودت طرح مشورت

انداخت وراى بران قرار گرفت که العود احمد خواند بسمرقند بازگردند وسلطان سعید بطالع
سعد وبخت میمون از جیحون عبور نموده لشکریانرا اجازت داد که بجایهای خود روند وایشان بفرموده
شعار را بجانب مستقر شرف دیرکه اورده بدار الملک خویش نزول اجلال فرمود چون مسامع
علیه پیوست که میرزا بابر از ابهاء عظیم گذشته بنواحی سمرقند رسید انجناب خواست که عزیمت
ترکستان نماید اما نخواست که بی رخصت سرور اهل نقطه وانتباه خواجه ناصر الدین عبد الله که خاطر
انوار او محیط انوار الهی ومحل ورود فیوضات نامتناهی بود قدمی پیش نهد لاجرم در خلوتی بصحبت
حضرت خواجه شتافت وازحل این قضیه مشکل ودفع این حادثه نازل استطلاع واستکشاف
نمود درین اثنا ارباب واهالی سمرقند وکلانتران محلات ووجوه واعیان بلوکات استعانت پیش
حضرت خواجه بردند وباتفاق گفتند لله الحمد والمنه که درین شهر ذخیره فراوان جمع است وتا زمانی
دربندن مابندگان باشند درمدافعت میکوشیم حضرت خواجه شرف محمدت وتحسین ارزانی
داشت وفرمود که شهر را حصار سازند ودل بر عنایت حضرت کردگار بسته بجنگ لشکریان
خراسان پردازند وباشارت حضرت خواجه سلطان سعید فسخ عزیمت ترکستان فرموده
فرمان داد که از مسافت پنج شش فرسنگ هرکه استعدادی داشته باشد بشهر دراید وبقیه خلق
اطراف راهها برخواسته بمواضع دوردست روند وحکم کرد که هرکنگره سه کس محافظت نمایند وبالای
ترک ودونان بلک ودرهر برج خم ابی وسبوی وروغن وهیمه فراوان اماده دارند تا بوقت نیران
محاربه روغن داغ برفرق ارباب خلاف ریزند وبرحسب حکم درمیان هردو برج خم ابی وسبوی
صندوقی مستحکم ساختند که درمیان ان توان نشست وتیر توان انداخت ودردی جویهای بزرگ
که دراغوش میگنجید بطنابها بستند که بوقت احتیاج توان گشاد وعقدها ادخشید که هر تیرکه برون ایشان
انداز بدخشت بربند رسید استوار کردد وشهربانان ازابرد ارند سلطان سعید درهربرجی ادمی
تعیین فرمود تا تیراندازان که در برج بودند بهنگام احتیاج کار فرمایند ودرهر برجی ان میدان عشق
تا هنگام قلق مشغول مشتغل بود وچون میرزاده بابر بسمرقند رسید وبقریه خرجه که در یکفرسنگی
شهراست نزول فرمود امیر خلیل ومولانا احمد یساول وسید بیاده ومیرم کابلی ومحمد ملک امان
جوکی وجمعی دیگر از دلاوران که در زیادتی شهرت ونام وننگ بودند بجانب شهر تاختند وسمرقندیان
اکاه از دروازه درامده اتش پیکار برافروختند وهر لحظه از شهر مدد میرسید تا هم مبخریان شد
که امیر خلیل گرفتار شد ودیگران پشت دادند وان راه چنان تنگ بود که رفتار دو سوار از
پهلوی هم متعذر بود ولشکر سمرقندیان عقب رسیده مولانا احمد یساول وجمعی دیگر اسیر
گرفتند وبعضی دیگر بقتل امدند واسیران را دست وگردن بسته پیش سلطان سعید اوردند و

پادشاه تخت ازا امیر خلیل زبان سرزنش باستفسار احوال نموده وآنگاه بجمال دیگر امیران بردا
ومولانا احمد بساول از سیدان جرات نموده گفت امید چنانست که بواسطه ماگرفتاران میان
شما برادران صلح واقع شود این سخن موافق مزاج همایون آمده سلطان سعید جمیع مساعیها
رعایت فرمود واین خبر باردوی اعلی رسیده خلایق بهم برآمدند ودروز دیگر پیشتر رفته بجانب
عیدگاه خیمه سراپرده وبارگاه باوج مهر وماه برافراشت ونیم از کردراه نیزان محاربه برافراختند
وازجانبین کوششهای مردانه نمودند ودران روز خواجه خلیل نبیره امیر جلال الدین بساول را
زخمی عظیم رسید وپهلوان حسین دیوانه دران معرکه آثار شجاعت ومردانگی بظهور رسانید
دیگر روز که شهسوار انجم بیت ز جیب افق چون تیغ کشید * همه دامن چرخ درخون کشید
خراسانیان شمشیرها آخته بجانب شهر تاختند واز هیبت سوری انداختند که زلزله درصفاکر
خاکریز اعضای بهادران خونریز افتاد ومنازعت ومحاربه میان فریقین قایم بود تاشب شد
وبعد ازآن هر دو گروه بمنازل خویش بازگشتند وبعد ازآن چند روز اشعه سیف وسنان در
میدان رزم وپیکار لامع بود ودرین اثنا برودتی عظیم وسرمایی قوی پدید آمد چنانچه اعضای
جوارح از کار بازماند ودرین یورش شتر بسیار مردند چنانچه از حد دروغاب تا ظاهر
سمرقند زیاده از صد هزار شتر تلف گشت واندکی که مانده بود آن نیز از شدت سرما درجست ربت
وچون نواحی سمرقند بجاروب تاراج رفته شد بیساقیان پنج شش فرسخ دورتر رفته غله
می آوردند ومردم شهر وقوف یافته پوشیده از سمرقند بیرون می آمدند وایشان را گرفته
میکشتند ودرباره بعضی عنایت میکردند وگوش وبینی بریده میگذاشتند میرزا بابر برین
حال وقوف یافته طایفه از سرداران وبهادران تعیین نمود که هرجا که بیساقیان ولشکریان
بطلب غله روند آنجماعت ایشان را ابس سرکرده خبردار باشند نوبتی اویس خان وامیر سلطان
حسین بجنگ بیساقیان روان شدند وسلطان سعید خبر یافته جمعی از امرا وبهادران را
درعقب ایشان فرستاد وفایجی آمده عزیمت مخالفان را بعرض رسانید میرزا بابر امیرزاده الغ
ولد امیر اسکندر ترکمان وامیر ابوالحسن ترخان وامیر حسین علی وامیر بهلول را بمدد امیر اویس
خان وامیر سلطان حسین روان ساخت امرا مذکور پیش از وصول بان دیار بلشکر سمرقند
بازخوردند وتیغها برکشیده از طرفین آنچه امکان مردانگی بود بتقدیم رسانیدند عاقبت
خراسانیان غالب آمده امیر عبد العلی ترخان وامیر احمد افضل ودیگر اعیان سمرقند را گرفته
دست وگردن بسته بدرگاه عالم پناه رسانیدند ودران معرکه امیر بهلول جانسپاری باآنکه غلبه
بسیار داشت تقصیری درجنگ واقع شده دیگر امرا وبهادران آثار جلادت بظهور رسا-

نیدند امیرزاده الوند صورت قضیه معرکه را بر سبیل راستی معروض رای اشرف اعلی گردانید
وبهلول را آگاه کار ساختند وبهلول از غایت خجالت متعرض امیرزاده الوند شد وسخنی که مناسب
نبود نسبت با او بود گفت وبیرون رفت ودرین اثنا از جانب باغ شمال بانگ وفریاد برخاست و
جمعی از بهادران متوجه آنجانب گشتند وبدین بهانه بهلول سوار شده وحقوق ولی نعمت فراموش
کرده بجانب شهر توجه نمود وبرادرش امیر ایوب تا دروازه سمرقند با او رفته بازگشت وباردوی همایون
آمد ویکی از ظرفا حضرت اعلی را مخاطب ساخته درشان بهلول وحرکت ناپسندیده او گوید که
بیت ای تیر تو دوردیده اعدا اسیل * درحضرت تو پیاده چون پیل * کم گیر ز هنداد کهن زنبیل *
بهلول گر از سپاه تو رفت چه باک * ومیرزا بابر تومان بهلول را با امیر بهاء الدین پهلوان حسین دیوانه
ارزانی داشت وآن منصب را علاوه دیوان اعلی گردانید وولایت ترمیشیز را که سیورغال امیر بهلول
بود با امیر حسین علی که بسمرقندیان که دران معرکه دستبردی نموده بود عنایت فرمود وگرفتاران را
بمجلس همایون آوردند ومیرزا بابر همه را بعاطفت بی پایان امیدوار ساخته فرمود تا مشفقان
معتمد متعهد ایشان نمایند وبعد ازآن روز جمهور سپاه سمرقند از شهر بیرون آمدند ومیان
هر دو گروه لشکر جنگی عظیم اتفاق افتاده هول روز محشر ظاهر گشت ذکر وقوع مصالحه میان
آن دو پادشاه عالیشان ومعاودت موکب ظفرنشان بجانب خراسان ودیگر وقایع چون زمان محاصره
امتداد یافت وهر دو گروه از جنگ وجدال بستوه آمدند متوسطان ونیک اندیشان قدم
پیش نهادند وسخنان دوستی وآشتی درمیان آوردند وبعد از گفت وشنید مهم قرار بر آن
یافت که اسیران از جانبین اطلاق فرمایند ورود جیحون میان دو مملکت فاصله باشد ودرین
جمله از طرفین عهد ومیثاق بسته مبانی پیمان بایمان موکد ساختند وازآن جانب امیر خلیل
ومولانا احمد بساول ودیگر سرداران که گرفتار شده بودند بتشریفات فاخر نواخته باردوی همایون
فرستاد وازین طرف میرزا عبد العلی ترخان وامیر احمد بادو وامیر احمد افضل وخواجه نظام الدین
مودود ومولانا فتح الله تبریزی را باحترام تمام نوازش فرمود وچون کار صلح اختتام پذیرفت میرزا
بابر در ظاهر سمرقند بساط عیش وانبساط گسترد وخواجه محمد کنکر از شهر طلب داشت ودر اثنای
خوانندگی ده هزار دینار کپکی وهزار مثقال طلا باو انعام فرمود وبعد از فراغ از لهو وطرب میرزا بابر
لوای مراجعت برافراخت ودر اوایل ذی الحجه سنه ثمان وخمسین وثمانمایه باجموع لشکر از معبر کرکی
درضمان سلامت عبور فرمود وبعد از فراغ از لهو وطرب میرزا بابر لوای مراجعت برافراخت
ودر اوایل ذی الحجه سنه ثمان وخمسین وثمانمایه باجموع لشکر وجمعی که دران یورش شرط
جانسپاری بتقدیم رسانیده بودند بمراتب علیه ومناصب سنیه اختصاص یافته قبه

الاسلام لاجرم کار از امهات بلاد ابراقت برسم سیورغال نامزد امیر شیخ حاجی شد وولایت بیان و
جاربک بجناب امیر علی فارسی مفوض گشت ودیار اندخود بامیر شیخ نور الدین ذوالنون برادر شیخ
امیر احمد مشتاق قرار گرفت وقضیه شیرغان بامیر بابا کوکلتاش تعلق پذیرفت وعرصه قندز تعلق
امیر پیر سلطان امد وقس علی هذا وچون رکاب نصرت انتساب بکنار اب مرغاب رسید
جناب میرزا سلطان سنجر در آن منزل از کرمان رسیده شرف ملاقات دریافت وسرگذشت خویش
که در ایام مفارقت روی نموده بود تقریر فرموده ملحوظ نظر اعزاز واحترام گشت وموکب همایون فال
مقرون بسعادت واقبال در رابع شوال بدار السلطنت هراة نزول اجلال فرمود واعیان خراسان
مراسم نیاز قیام نموده شکر الهی بجای اوردند والحمد لله علی توالی الائه وترادف نعمائه **ذکر عزیمت امیر
خلیل بجانب سیستان از جهت دفع آن وذکر حوادث** والی سیستان شاه حسین از طریق آبا واجداد
خویش که جبهه غاشیه اطاعت این خاندان بردوش وحلقه عبودیت این دودمان در گوش داشتند
عدول نموده بر ترانه خود مینوشت واداب اعزاز واحترام نسبت بخدام عالی مقام پادشاه فلک
احتشام کما یجب وینبغی بجای نمی آورد لاجرم ان موقف جلال فرمان واجب الامتثال صدور یافت
که امیر خلیل که بوفور بطش وانتقام از سایر امرا امتیاز تمام داشت با لشکر گران روی بجانب سیستان
نهد وجزای افعال نکوهیده ملک حسین را باو رساند وآتش خشم جهانسوز خرمن حشمت وجمعیت
او را بباد فنا دهد وامیر خلیل بموجب فرموده عازم سیستان شد ودرین اثنا بمسامع علیه رسید
که میرزا سنجر برادر میرزا سلطان سعید که در حین عبور موکب همایون از جیحون بپایان زده دل
رفته بود وخرابی بسیار کرده ودر وقت معاودت انجناب در ریگستان پنهان شده سر
اورده وفکر فتنه وشورش در دماغ داشته که ذوالنون او را گرفته شرط اشارت عالیت میرزا
بابر حکم کرد که خدمتش بما وراء النهر رسانیدند ومقارن این حال عرضه داشت امیر خلیل رسید
ومدد طلبید شهر بابجهان امیر ادریس خان وجمعی امرا دوان فرمود ایشان با امیر خلیل ملحق شده
پیکار در روی بتسخیر سیستان اوردند والی انجا شاه حسین اسباب حصار داری مرتب داشته
خاطر بر تحصن قرار داده بود وشهر را محکم ساخته وجمعی شهوران ملک بهزود بعزم جرات پیش
امدند بافراد لشکر نصرت شعار اهنگ جنگ وپیکار کردند ومغلوب گشته گروهی انبوه از
انجماعت بقتل رسیدند وباقی گریخته در پناه دیوار شهر خزیدند وچون سپاه ظفر نشان بر
اطراف سیستان محیط شدند ملک حسین دانست که قوت مقابله ومقاتله ندارد ومردم
ان ولایت نیز از وی متنفر بودند چه سیاست وقتل افراط داشت لاجرم چاره جز فرار ندید
ودست از ملک ومال شسته پناه بجنگلهای ان ولایت برده بیشها بر خود حصار ساخته تمامت

ملک بهزود در قبضه اقتدار امیر خلیل اوردند وامیر بدرگاه عالم پناه فرستاد وبحمایت وشانی علی امیر
خلیل بحکومت انموضع مشغول گشت وکیفیت قتل شاه حسین برادر یزدگرد شاه قطب الدین حسن
استماع افتاده که ایشان بعد از انهزام از صدمات لشکر نصرت ماثر بابه جهاد نفر بجانب کیج و
مکران روان شدند ودر اثناء راه شاه حسین یک نوکر جلد خودرا از اسب فرود اورده یا دگیر
او را بجهه خویش که در بانه او اهتمام نداشت داد وان کینه در دل گرفته از عقب پیاده روان شده
نیمشبی بایشان رسید همه مانده وکوفته در خواب یافت وسر شاه ملک قطب الدین را از تن
جدا کرده بازگشت وبخدمت امیر خلیل رسانید ویکی از وقایع خراسان که در خلال این احوال روی
نمود استیلای مازندران بر قلعه عماد وانتزاع ان از دست بردبان این سخن انست که ضبط قلعه
عماد بامیر بابا حسین تعلق میداشت واز قبل خویش داروغه در ان حصار استوار تعیین فرموده بود
وامیر بابا حسین در ولایت مازندران صد سردار که از ناصیه ایشان فتنه وفساد تفرس مینمود گرفته
بعضی را بقتل رسانید وباقی را شصت نفر در قلعه عماد محبوس داشت وداروغه انجا مقرر کرده
بود که هر شب شخصی از ساکنان قلعه محبوسان را طعام داده بمحافظت انجماعت اهتمام نماید وسکان
ان ازین معنی تنگ امده بودند ویکی از ان مردم که شبی متعهد گرفتاران نوبه او بود سخن ودرد دل
خویش با ایشان گفت محبوسان گفتند کای از طرف شب اگر با ما اتفاق نمایی هیچکس برابر تو نباشد
وسخن خود در میان اورده با یکدیگر عهد بستند وفی الحال بندها برگرفته وتیغها کشیده بر سر
داروغه رفتند واو خود همه شب شراب خورده بود وبخواب غفلت فرو رفته ناگاه از شورش وغوغا
بیدار شد وخودرا در چاه دیواری انداخت مازندرانیان او را گرفته کشتند وبعضی را که از ایشان
توهم بسیار داشتند هم بقتل رسانیدند ودیگران را از حصار اخراج نمودند وقلعه را مضبوط گردانیدند
ومیرزا بابر از استماع این واقعه ملول ومحزون گشت اما از کمال وقار زیاده اظهار ملالت نفرمود و
فرمود که ما تا داروغه بارها با معاش پسندیده نمیکرد واز اثر نفرین مظلومی باعظم مصایب گرفتار
گشت اکنون کسی باید که بانجا رود ومازندرانیان استمالت دهد وبدین مهم خواجه عماد الدین
استرابادی را بان صوب روان ساختند واو با مازندرانیان ملاقات کرده ایشان اظهار اطاعت
وانقیاد نمودند اما کنار موافقت کردارند نداشت وچون عراده ومنجنیق وملجور ودیگر اسباب تسخیر
ان قلعه مفقود بود واصحاب جیش چشم بران داشتند که دولت در بازیچه کند وان مکمن غیب کدام
لطیفه روی نماید که خاطر از ان مرجمع گردد ودرین اثنا جلال الدین محمود داروغه مشهد با نوکران
امیر بابا حسین بپای قلعه امدند وبترتیب نردبان وتدبیرات دیگر اشتغال نمودند وکسی بقلعه فرستاد
وپیغام داد که اگر با داروغه یاغی گری ندارید والی اید مناسب چنان مینماید که با دیگران ملاقات کنیم

وعهد و پیمان ادمه واکر هوس سرکشی در دماغ شماست جنگ را اماده باشید مانند رانیان اظهار
مطاوعت و انقیاد کرده بودند بر در قلعه مجتمع کشتند نوکران امیر باباحسین و جلال الدین محمود
مانند رانی نزدیک یکدیگر با هم سخن کفتند و شرط و عهد در میان اوردند مانند رانیان بر بلندی قرار
داشتند و مردم انجانب در بستن دست دراز کردند تا بدستور کف بر کف نهاده مبانی پیمان را بایمان موکد
کردانید جلال الدین محمود در رفتن دستهای مخالفان کرفته بهر قوتی که داشتند بجانب خود کشیدند و
ایشان بنیروی دولت قاهره بپایان افتادند و در هم اویختند نوکران انجانب مدد رسیدند و انان
مانند رانی را بقتل رسانیدند و در وی ایشان را بدرکاه پادشاه ممالک ستان رسانیدند و ساکنان (وانیان)
در قلعه بر عصیان و طغیان اصرار نمودند و بیش از جرات جلال الدین محمود اهل قلعه چند خروار
روغن تقلم و بیداد کرفته بحصار اورده بودند و غلامی بالاغان که روغن در بار داشت چند روز در
قلعه مسدود و دران زمان کالاغان با غلام بیرون میفرستادند اهنکری که از تکلیفات مانند رانیان
بجان رسیده بود با غلام کفت که بجمع بیرونیان رسان که در فلان برج محلیست که بده روز سوراخ
می توان کرد و حالا هفت روز است که من در انجا کار میکنم منتظر باشید که در شب چهارم از این
تاریخ چراغ خواهد نمود و چون اثر روشنایی ببینید بی دغدغه بپای قلعه بیایید و بر بالا
برایید غلام از قلعه بدر امده از ان حال مردم بیرون اکاه ساخت و بیرونیان مردم مترصد بودند
تا شب موعود چراغ نمود و تا دیکی شب بحت جر رسید و مردم بیرون نزد بانها ماشند دعای مستجاب
عزم بالا کردند و از انجا طنابها کذاشته دیکران بر اوردند و مخالفان واقف شدند و بعضی خود
خود را از ان قلعه بیرون انکنده جان بتک پای بیرون بردند و بازماندکان بتیغ قهر و سیاست
کشته شده سرهای ایشان عبرة الناظرین باطراف ممالک فرستادند و عنایة پادشاهانه که نوالی امه
را بدستور معهود بامیر باباحسین ارزانی داشت و جلال الدین محمود را بنوازش بیکران اختصاص
داد و در اثنای این اوقات سلطان سعید میرزا ابوسعید تحف و هدایا پادشاهانه بخدمت میرزا بایکرا
فرستاده جناب مولانا را طلب داشت و شهرهای رفتن سمرقند را برای انجناب معوض کردانیده
و خواجه مشارالیه هوس سکنی و دیدن اولاد و متعلقان دامن کیر شده بمفارقت خراسان رضا
داد و میرزا بابر براق سفر انجناب کرده با تجمل تمام شیخ الاسلام مولانا را بجانب سمرقند کسیل فرمود و
خواجه مولانا را او در هراة معزز و محترم زندکانی میکرد و بر جمیع ارباب عمایم و اشراف مقدم می نشست
و در تقاعد عفا این امیرزاده الوند ولد امیر اسکندر ترکمان که میرزا بابر خدمتش را تعظیم بسیار مینمود
و لفظ برادر خطاب میکرد بی اجازه روی کردان شده بطرف سیستان بیرون رفت و از انجا
بزبت کرمان نمود و با لشکر ترکمان او را واقعات دست داد و مجملش شرح حالات بموقف عرض

میرسانید

میرسانید و دیکر وقایع ان بود که مولانا شمس الدین محمد عرب را از دار السلطنت هرات اخراج کردند
مفصل این مجمل انکه مولانا محمد عرب مردی پسندیده اخلاق و خوش طبع بود و هرکز بمزخرفات دنیا
دون از سیم و زر التفات نداشت اما بغایت حب جاه و ریاست بر ضمیر او استیلا داشت و
پیوسته در کوچها و بازارها پیاده سیر میفرمود و هر کس که میرسید پرسش حال او مینمود و
بخان فرزندان میرزا بابر میرفت و اکابر و اعیان و اشراف حکم مرید و معتقد او داشتند و سلوکی که در زمان
حضرت خاقان سعید این شیوه سلوک داشته با شاهزادکان بیاری و مصاحبت بسر میبرد چون
نوبت سلطنت بمیرزا بابر رسید مولانا در خاطر میکذرانید که حسن و جواهبت با او زیاده التفاتی
فرماید و انجناب خود هیچ کونه ملتفت باحوال مولوی نمیشد مولانا از غبن در صدد ان امد
که مردم را از میرزا بابر متنفر سازد و برامدن میرزا علاء الدوله امیدوار کرداند و از سر جد و اجتهاد
در تعریف و توصیف میرزا علاء الدوله و مذمت میرزا بابر سخنان القا میکرد و بجانب ان یک
ایشان را دعوت مینمود و از ملازمت این یک تحذیر میفرمود و درین اثنا شخصی سید عبد الله
نام در لباس سپاهیان از لرستان بهرات امده با مولانا همداستان شد و در خلال این احوال
شخصی را که برسم جاسوسی از پیش میرزا علاء الدوله امده بود برای سید و مولانا مکتوب اورده
کرفتند و این معنی باعث بران شد که مولانا را بسیستان روان کردند و سید را ایجاب انداختند ساختند
و جاسوس را بردار کشیدند و جناب مولوی دیکر بهرات نرسید دیکر از وقایع انکه سلطان سعید
از سمرقند خواجه جعفر بازرکان را با سلاکات و تبرکات که دیده اهل بصارت از دوایر ان لعلی
خبر کی می پذیرفت برسالت پیش میرزا بابر فرستاد و او بخان محبت امیز مودت انکیز از زبان و
نغمه خویش بعرض رسانیده موکب تاکید و مبانی مصادقت کشت و همچنین ایلچیان سلطان
محمد در زمان ده دیار دوم رسیدند و بوسیله امرا پیشکشها بموقف عرض رسانیدند و بعد از چند
روز که بحضور مسرت دهد در خراسان کذرانیدند مشمول نظر انعام کشته مقضی المرام رخصت انصراف
یافتند و قاصدان اولاد امیر طهرتن نیز از ارزنجان در دوم رسیده بنوازش مخصوص امدند و
رسول میرزاده الوند هم امده و شرح وقایع او را که با مخالفان دست داده بود پادشاه امیرزاده
الوند را بمواعید خوب مستظهر ساخته ایلچی را رخصت مراجعت ارزانی داشت و درین اثنا
عرضه داشت امیر خلیل رسید مضمون انکه مملکت یزد و جرابوها مسخر و مفتوح کشت و
سرداران نکودری نیز اطاعت نمودند امیرزا بابر فرستاده امیر خلیل را کمر شمشیر و کلاه نمود زری
و دکله طلادوزی داده و از برای امیر مشارالیه تشریفات خاصه و استمالت نامه ارسال نمود و
درین اثنا مزاج اشرف شهریاری بواسطه شرب مدام و عیش بر دوام از نهج استقامت انحراف

جسته تعذر بود زحمت در تزاید بود تا هیچکس را بحیات انجناب امید واری نماند واطبا مسیحا نفس
در مداوای ید بیضا ننمودند تا شدت مرض زایل گشت اما هیجان اثر ضعف ونحافت ظاهر بود و
گاهی در محفه نشسته باطراف وجوانب سیر میفرمود ودرین ولا بسمع اشرف اعلی رسید که در قلعه
عماد مبلغی خطیر از دوام دولت و دنیا بد در موضعی معین مدفون است وامیر شیخ ابو سعید مقرر شد که بر
قلعه رفته تفحص نماید وامیر مشار الیه مردمی که در قلعه کار کرده بودند همراه ساخته و بمشهد رفت
قاضی وبعضی از سادات را مصحوب خود بقلعه عماد برد و هرچند تفحص کردند جز رنج امری بران
مترتب نگشت و در اوایل جمادی الاخر سنه ستین وثمانمایه جناب مولانا سعد الدین کاشغری
مریض شده و در زمان اشتداد مرض واقعه نقل کرد که مرا در اقامت دنیا واختیار سفر عقبی مخیر
ساختند و من بنابر انکه اطفال واولاد صغیر دارم اقامت دنیا اختیار کردم وبعد از دو روز
ازین واقعه مولانا بسفر عقبی شتافت و قریب بمزار شیخ زین الدین خوافی در صحرای عیدگاه
مدفون شد وهم درین سال از جمله آثار قدرت الهی ذو ذوابه ظاهر گشت واز جانب مشرق بهنگام
سحر تا هنگام طلوع خورشید نمایان عریض وطویل ومهیب مینمود وبعد از چند روز در جانب
مغرب روشن وهویدا بود ومکان آن در برج ثور که طالع هرات وهشتم خانه طالع میرزا بابر بود
تا اتفاقا دلایل نجوم مثل جناب سید رکن الدین املی ومولانا حسن ذکر با حکام آن اشتغال
نمودند ونتیجه رعایت خاطر پادشاه بعرض رسانیدند که اثر ذو ذوابه که جنگ وخون ریختن وملامت
سلاطین ووقوع محنت وبلاهای گوناگون وزحمت طاعون است درین بلاد ظاهر نخواهد شد عاقبت
مجموع این نزدیک بدولت خراسان ظهور یافت ودرین سال جمعی از اعاظم امرا مثل غیاث الدین علی
ترخان وامیر خسرو ترخان وامیر شیر حاجی وپهلوان حسین دیوانه وامیر شیخ تیمور که بجانب ولایت
استراباد رفته بودند وزمستان گذرانیده بازگشتند وبشرف بساط بوس فایز شدند ومیرزا بابر عنایت
لایق گذرانیدند ومیان امیر شیخ حاجی وامیر شیخ ابوسعید را بنصایح دلپذیر تسکین داد و میرزا بابر
مواعظات شد که زبانه او باوج فلک اثیر کشیده بود منطفی گردانید وبسعی شکوران دوده
سعادت انماجنگ باشتی وکدورت بصفا تبدیل یافت وبعد ازین قضیه مرض میرزا بابر کلی
زایل شده پای مبارک در رکاب آورد وبالنگ جغلان فرمود وپهلوان سید علی تیر انداز تیر
انداخت از پیل پهلوان قطب الدین بگذرانید ومشمول انعام فراوان واحسان بی پایان گشت

ذکر عزیمت میرزا بابر بمشهد مقدس وطراز سعادت دینی

میرزا ابو القاسم بابر در بیست
وهفتم شعبان بعزم جانب مشهد از باغ سفید باغ مختار ارتحال نمود وتمامی ماه مبارک رمضان
در آنجا باداء صلوة وصیام قیام نمود وچون هلال فرخ فال شوال مانند جام زرنگار در نظر اهل

استبصار

استبصار جلوه گر آمد پادشاه بجانب عیدگاه تحشم فرموده نماز عید بگزارد وبمنزل همایون معاودت
نمود وچون شوال شهر باد عالیجناب دران ایام از ارتکاب شراب توبه داشت از اسباب لهو و
سرود وجشن وسور بغیر از انجناب چیزی مرتب نگذاشت وتمام شوال در آنجا بسعادت واقبال
گذرانیده در اوایل ذی قعده از انموضع بصوب مشهد در حرکت آمد ودر چهاردهم ماه مذکور در ارض
منصور در چهار باغ مشهد نزول اجلال فرمود ودران قشلاق در انموضع اتفاق افتاد وحکم جهانمطاع
صدور یافت که امیر نظام الدین احمد وامیر حسن جاندار بطرف نسا وابیورد رفته از ان حدود باخبر
باشند وامرا محتشم در غره محرم سنه احدی وستین وثمانمایه عزیمت نمودند درین اثنا ماده وحشتی
که میان امرا بود ومیرزا سلطان سنجر آنرا تسکین داده در هیجان آمد وانمعنی موافق مزاج همایون نیامد
وامرا را غضب فرموده مقربان وایلچیان ایشانرا ملامت کرده قرار بران دادند که بجهة سلطان در زندان
عهد وپیمان بندند وازینجانب امیر خداداد وامیر شیر حاجی وپهلوان حسین دیوانه وازجانب دیگر
امیر شیخ ابوسعید وبرادرش امیر حسین علی وخواجه وجیه الدین سمنانی بروضه ضیابخش آمدند
وعهد ومیثاق بستند که مدة العمر با یکدیگر نکویند ودر مقام مقدر قریب هم باشند وحیاتها به
غلاظ ایمان موکد ساختند میرزا بابر اظهار فرح ونشاط فرموده شرف محمدت ارزانی داشت
وامرا نامدار طویهای با مقدار ترتیب نمودند والتماس کردند که مقدم رنجه فرماید شهریار نیکو اخلاق
سایه عاطفت واشفاق بر بندگان دولت انداخت ووثاق ایشانرا بنور حضور خویش منور
مشرف ساخت ودرین ایام میان امیر محمد خداداد وامیر حسن شیخ تیمور که سیورغال ایشان بهم
اتصال داشت بر سر مزرعه نزاع واقع شده مهم بدان رسید که هر دو بدیوان رفتند وچون امیر محمد
خود را در مقام معارضه امیر حسن برتر میدانست در حین مباحثه امیر حسن را دشنام داد وچماق
بر سر او زد ودر وقتی که امیر محمد وباقی امرا در بارگاه جهان پناه حاضر بودند امیر حسن زانو زده صورت
حال بموقف عرض رسانید ومیرزا بابر غضب فرموده چند چماق بر سر ودوش امیر محمد زدند وامیر شیخ
حاجی وامیر شیخ ابوسعید بدرخواست پیش آمدند وایشان ترک خود دادند ومیرزا بابر اکثر ایام
بنزهات دلکش مشهد میرفت وگویندگان خوش آواز واهل ساز وارباب ملاحت وصباحت
ملازم بودند وروزی بوقت نصف النهار که پادشاه جم اقتدار در علی دلگشای جانفزای فرود آمده
بودند وامرا بجا دو ماه رویان خورشید رخسار در حلقه نقش چو زادار کمر ملازمت بسته ناگاه
درویشی ذولقبه سوی نباد دی بر فراز سنگی بر آمد ونشست ودر جواب آن سنگ بندگان درگاه
وملازم پادشاه بودند ترجیعی مشتمل بر بی اعتباری دنیا آغاز نهاد وترجیع بند این بود که بیت
این همه طمطراق کن فیکون * شهر غیبت پیش اهل جنون * ومجموع ترجیع که درویش او از مهیب بخواند

زیاده از نگاه بث بود و خاطرها بملاحظهٔ مضمون آن متاثر و محزون گردانید و بعد از خواندن در
نامیدا گشت چنانکه کس ندانست که بکجا رفت و درین ولا قدوهٔ اهل عرفان و سالک مسالک ارباب
ایقان باباعلی خرمردان قدس سره بمشهد آمد و شرف ملازمت میرزا بابر دریافت و انجناب در تعظیم
و احترام او غایة مبالغه بجای آورده و در تنظیم مهمات او برحسب دلخواه حکم فرموده و عالیجناب ارشاد شعار
شیخ صدر الدین الرواسی نیز بمشهد تشریف آورده پادشاه بحضور شریف او تبرک و تیمن جست و از ولایت
خوارزم درویشی صاحب اوزن صوفی که سالهای دراز در صحبت خواجه ابوالوفا بسر برده بود عزم
بحج فرموده بمشهد مقدس رسید و امیر شیخ ابوسعید بنی بزم پادشاهانه ترتیب داد و پادشاه بالتماس او
تشریف آورده و اوزن صوفی را حاضر ساخته دست شهریار هنرپرور را ببوسید و از کلمات حقایق
عرفان وقوف یافت و موجب زیادتی اعتقاد پادشاه شد القصه میرزا بابر زمستان در مشهد مقدس
گذرانید در اواخر ایام شتا چند روز نشاط شکار و جانور در پیش کرد و تا ناحیه رادکان رفت
ناگاه ناخن اتفاق شقنا که محبوب طبع شهریار بلند مقدار بود شکست و خاطر انور متغیر و متاثر گشته
در همان روز معاودت فرموده و جناب سلطنت مآب قریب سالی از ارتکاب شراب اعراض و اجتناب
فرموده بود و در زمرهٔ توبه‌کاران انتظام یافته چون از جانب رادکان بازآمدند بان فصاحت با
این بیت مترنم گشت که بیت بعهد گل شدم از توبهٔ شراب خجل * که کس مباد ز کردار ناصواب خجل
در همان روز زبان داد تا مجلس بزم آراستند و اسباب عیش و طرب مهیا ساختند و چند روز پادشاه
کامکار در شهریار نعمتدار از دست ساقیان سرو قد لاله عذار جرعهای خوشگوار کشید تا از جام
حام شربت ناسازگار در بالاجشید ذکر انتقال میرزا بابر از سرای جهان گذران بریاض رضوان و جنت جاودان
قال الله تعالی کل شیء هالک الا وجهه نزد هر کس و باعتقاد هر ذی نفس اینمعنی محقق و مقررست
که پاینده و باقی ذات پاک خداوند جهانست و بس بیت هر که آمد بجهان اهل فنا خواهد بود * آنکه پاینده
و باقیست خدا خواهد بود * نوبهٔ این مقال انتقال و ارتحال شاهزاده بی همال میرزا ابوالقاسم بابر بهادر
بن میرزا بایسنغر است و شرح این واقعه هایله آنکه جناب بانی مبانی ونقاوهٔ اولاد حضرت صاحب
قرانی میرزا ابوالقاسم بابر در بیست و پنجم ربیع الثانی مقرون بنشاط و کامرانی از چهارباغ مشهد
در محفه نشسته مقداری مسافت قطع نمود و بی توقف در جای معاودت فرموده و در مجلس همایون
بمنزل بزم آرام گرفت و چون لحظهٔ بگذشت از جادهٔ اعتدال منحرف گشت و در مقام غضب بعضی
از آمده بخشم برخاست و اهل مجلس بیرون رفته بایم گفتند که خاطر شهریاری قوی شد و ندانستند
که از دست ساقی اجل رطل گران خواهد نوشید که هرگز بهوش نخواهد آمد و در چاشت همان روز بر شاه
منکشف شد که زمان ارتحال و هنگام انتقال از این سرای پر ملال است و باداء شهادتین زبان گشاده

ازجمیع مناهی توبه فرموده ودیعت حیات را بمتقاضی اجل تسلیم نمود انا لله و انا الیه راجعون وضیع
و شریف و صغیر و کبیر در ناله و نفیر آمدند فزع روز اکبر درین مرحله در ظاهر شد و روز دیگر بتجهیز و
تکفین انجناب بستن دین سین پرداختند و نعش مغفرت مآل را بآیین تمام برگرفته در گنبدی که حضرت
خاقان سعید در جوار مزار فایض الانوار امام هشتم ساخته بود بردند و بخاک سپردند و اطباء حاذق جلیه
ظن و قیاس استعمال سمی از سموم احساس میکردند و از کیا قریب جوار حضرت امام علی موسی الرضا
مؤید قول ایشان میگذرانید و در تاریخ وفات انجناب مولانا شرف الدین عبدالقهار فرماید که بیت
آفتاب ملک بابرخان نماند * کی جنان خورشید پنهان در خور است * در ربیع الثانی و فصل ربیع لاله
را ساغر ز خون دل پر است * چرخ را گفتم جگرها چاک شد * دیده را از اشک دامن پر در است * این چه
حالتست این چه تاریخ است گفت * موت سلطان مؤید بابر است * و سواد اوراق این دو بیت در آن
ایام بر خاطرها گذشته درین مقام ثبت افتاد شعر که بشمشیر ستد ملک جهان ناگاه فتاد در دلش
سیل جبان هر کس که ز تاریخ وفاتش پرسید برگوی که رهاد شه بابرخان از بدایت سلطنت میرزا بابر در
استرآباد تا انتهای ایام حیات و مدت ده سال بود و حکم مطاع او مدت هفت سال در تمام خراسان و در
سیستان و مازندران نفاذ می‌یافت ذکر جلوس میرزا شاه محمود و بعضی از قضایا که در ایام سلطنت
در همان روز که میرزا بابر وفات یافت امرا و ارکان دولت خلف صدق او میرزا شاه محمود که در
سن یازده سالگی بود بسلطنت برداشتند و امیر حسن علی برادر شیخ ابوسعید را با تابوت او بهراة
فرستادند و در همین روز شیخ زاده پیر قوام که بمنصب صدارت قایم بود با تفاق بی باکان که طغیان کرده
بودند کوشمالی بسزا دهد و شهر خاصه را مضبوط سازد و امیر حسین جاندار از فتنا بود که سود غالب
او بود بمشهد آمده بشرف دستبوس شاهزاده مشرف شد و رسم عزا بجای آورده روز دیگر هم بدانجانب
بازگشت و امیر حسین علی از جانب هرات عرضه داشتی فرستاد مضمون آنکه در آن روز که خبر واقعه هایله
بهرات رسید میرزا سلطان ابراهیم شب هنگام از قید و حبس خود را خلاص کرده عازم جانب مرغاب
شد و شرح این قضیه عنقریب مسطور خواهد گشت و امرای عظام بعد از نشستن روز که بوظایف عزا
قیام نمودند در رکاب میرزا شاه محمود عازم هرات گشتند و در آن روز نامه امیر باباحسن قاصد
رسیده پیغام آورد که ولایت جرجان بیمن دولت قاهره مضبوط است و بنده کمینه در مقام فرمان برداری
هر چه حکم شود بدان عمل نموده آید و درین اثنا از پیش امیر شیخ ابوسعید که بسرخس رفته بود خبر آمد که
میرزا سلطان سنجر بعد از واقعه جانسوز شهریار مرحوم می‌خواست که بی توقف متوجه شود از بوابه
آنکه شنید که امیر شیخ ابوالفضل با سپاه معتبر برسند در سر دو روزی توقف نمود و چون شاهزاده
دارا انجام رسید بدانجانب نزول فرستاده امیر سلطان حسین بموکب همایون پیوست و پیغام امیر

مشارالیه رسانید که خاطر از جانب این ولایت جمع دارید که بغایة مضبوط است و بنده در مقام حق نگاهداری
و جانسپاری بر صدق زبان ایستاده و درین اثنا شیخ زاده از مرو آمده معروض داشت که میرزا سلطان
سنجر نخواهد آمد چه سرکشی و استغنا دارد و سر بمتابعت کسی فرود نمی‌آرد و از جانب هراة خبر رسید
که میرجب که داروغهٔ آن ولایت بود چون شنید که میرزا بابر رخت زندگانی بسرای جاودانی کشید
سراسیمه و پریشان گشت که از محافظت میرزا ابراهیم غافل و ذاهل ماند و شاه زاده فرصت غنیمت دانسته
در وقت ظلام از باغ شهر بیرون رفت و بسر بادوبر آمده بلطایف الحیل خود را از دیوار بیت دار السلطنت
هراة بیرون انداخت بتلقین ملهم بخت و سعادت بخانهٔ امیر احمد ترخان رفت و امیر مشارالیه مقدم
شاه زاده را با ابتهاج و استبشار تمام دریافت و مسرور و مقصود نثار و پیشکش بتقدیم رسانید و از اجتماع بندگان
دولتخواه کثرت و ازدحام تمام حاصل شد شاه زاده و امیر احمد ترخان از دیار بیت بیرون آمده و در
کوه مختار لشکرگاه ساختند و درین اثنا شنید که از جانب مشهد گروه بسیار میرزا سلطان ابراهیم
و امرا چون بران گروه اعتمادی نداشتند بعد از تقدم مشورة عازم جانب آب مرغاب و میمنه
و فاریاب گشتند و بمقصد رسیده لشکری تمام در ظل رایت فتح آیت جمع آمدند و امیر حسن علی میرجب
را بعلت وثاق که میرزا سلطان ابراهیم گذاشته گرفته درین ولا مبلغی خطیر از وی حاصل کرد
و از شهر و بلوکات نیز اموال فراوان گرفت درین ولا میرزا شاه محمود رسیده در بیست و ششم
جمادی الاولی بباغ مختار نزول فرمود و بعد از چند روز بباغ زاغان استقرار یافت سلطنت ساخت

ذکر حدوث وقایع متفرقه و انواع پریشانی و تفرقه درین سال اعنی سنه احدی و ستین و ثمانمایه
امواج فتن و افواج محن در حرکت آمد و قوافل بلایا و مطایای رزایا در ولایت خراسان بخصوص
در دار السلطنت هراة بار گشادند چنان عرصه از پادشاه ذی شوکت نافذ فرمان عالی ماند و
هرج و مرج باحوال مملکت راه یافت و نخست بلایی که نازل شد آن بود که امیر شیخ ابوسعید چون
از مشهد و سرخس بهراة رسید فرمود تا سرشمار کنند و در هر رای مبلغی سنگین تحمیل نمود و بعضی
امیر مشارالیه و لئیم بدکردار خواجه کلان برکش و خواجه علی ملد میرزا خواجه بدیوان شدند و
اظهار کفایه کردند اولا محصولات بقاع خیر را از مساجد و مدارس و خوانق از اهل علم و فقر
و ارباب استحقاق باز بستند و ثانیا آنچه از سرها گرفته بودند یکی را از جمع کرده تحصیلات شدید شاق
و تحمیلات واقع شد محصلات تند داغ نهادند و خلایق بعضی گریخته و برخی بشکنجه گرفتار
گشته و زمرهٔ روی بمساجد و معابد نهاده دست بدعا و یارب برداشتند و هر چند از
داعیان امیر شیخ ابوسعید درخواست میکردند حزمتش در باب طلب غلیظ‌تر میشد تا که
و فریاد مردم بمحدب فلک نهم رسید آخر الامر تیر دعای مظلومان بر هدف اجابت کارگر آمد و در

بچاره در آن روز بجان و مال امان یافتند تبیین این مقال آنکه امیر شیر حاجی بنابر مصلحت ملکی
در بیست و یکم جمادی الاخری سال مذکور میرزا شاه محمود را از باغ زاغان بشهر آورده دروازها
مضبوط ساخته فرمود تا در اسواق منادی کردند که از وجه سرشمار هیچکس فلسی هیچ از این بعد
و آنچه داده باشند استرداد نمایند و همچنین حکم کرد که نوکران امیر شیخ ابوسعید را در شهر هر جا که یابند
غارت کنند و جمعی کثیر از ملازمان جناب امارت مآبی تاراج یافته برهنه و سقف نیم جانی بیرون
بردند و بعضی امرا که از کردار و گفتار امیر شیخ ابوسعید و نخوت و استکبار او بتنگ آمده بشهر
در آمدند و با امیر شیر حاجی موافقت نمودند و امرای ترخانی اگرچه از منازل خود که در بیرون حرکت
نکردند اما ضمنا با امیر شیر حاجی موافق بودند و اوباش مردم اندرون شهر پاس داشتند و امیر شیخ
ابوسعید با برادر خود امیر حسین علی و طایفه از بهادران مثل مقدم کابلی و غیره که هر مردم نامی بودند
شب همه شب بترتیب و تجهیز رفتن مشغول گردیدند و قریب بطلوع آفتاب هر دو برادر با جمعی
از مبارزان نامور از دره دو برادران بیرون رفتند و امیر شیر حاجی با غلبه انبوه که دشت و کوه
از ازدحام و کثرت آن گروه بستوه آمده بودند در عقب مخالفان روان شدند و امرای ترخانی
بانجا رفته نیز با اتباع و نوکران آراسته بعد شیر حاجی در حرکت آمدند و هجوم عام بمرتبه بود که
زبان خامه از تعریف آن هنگامه عجز و قصور اعتراف می‌نماید و هر دو فریق را در شمال کوه
مختار اتفاق ملاقات افتاد و امرای عظام و خواص و عوام از اطراف و جوانب امیر شیخ ابوسعید
و نوکران او در آمدند دهشت و حیرت بر ایشان چنان استیلا یافت که هیچکس را مجال آن نشد
که دست بتیر و کمان و سیف و سنان دراز کند و شامت کفران نعمت شامل حال امیر شیخ
ابوسعید شده و نتیجهٔ ظلم و بیداد بروزگار او متواصل گشت حزمتش را از اسب فرود آوردند و
سر او را که بر فلک دوار فرود نمی‌آمد از بدن جدا کرده و عبرة للناظرین از دروازهٔ ملک باز بخشید
و خاطر همگان جمع شد و اهالی آن دیار از ابتهاج حضور و انشراح تمام موصول گشت و اصحاب
تحول صدقات بارباب استحقاق رسانیدند و از معظمات وقایع این سال قتل امرای ترخانی
مجمل مفصل این آنکه در اثنای این حال بپیوسته خبر میرسید که لشکر بسیار و هر جوش در دو منزل
گذار در ظل اعلام ظفر فرجام میرزا ابراهیم مجتمع شده اند و شاه زاده خیال تسخیر دار السلطنت
هراة دارد و در آن اوان زمام اختیار مملکت میرزا شاه محمود در قبضهٔ اقتدار امیر شیر حاجی
بود ترخانیان با امیر نظام الدین احمد با امیر شیر حاجی در باب صلاح این دو شاه زاده مشورت
کردند و بران اتفاق نمودند که هرچه رای صواب‌نمای مهد علیا گوهرشاد آغا اقتضا نماید بدان
عمل نمایند چه نسبت بانوی عظمی با آن دو شاه زاده سمت تساوی داشت و مزاج آنحضرت

میل بدان بود که میان آن دو قرة العین سلطنت صلح واقع شود و جهت سرانجام این مهام ترکان شاه
که معتمد مهد علیا بود عزیمت مرغاب نمود و از مجموع امرا مکاتبات برد و در این اثنا جمعی از مردم شریر
فتنه انگیز در خاطر امیر شیخ حاجی نشاندند که میل و محبت مهد علیا نسبت بمیرزا علاء الدوله و فرزندان
او و میرزا سلطان ابرهیم برهمگان مشرف و مبینا ست و ترخانیان بنابر رعایت خاطر آنحضرت جانب
ایشان را نخواهند گذاشت اکنون در این قضیه بدیده امعان باید نگریست و ملاحظه باید کرد که مهم بکجا
منجر خواهد شد امیر شیخ حاجی متوهم شده بر دفع امراء ترخانی با تحاد فرمود و امیر احمد امیر فیروزشاه چهره
وضع مجلسی را دید که فتنه متوجه است خود را بها نه بیرون انداخت و چون او غیبت نمود نوکران امیر
شیخ حاجی و پهلوان حسین دیوانه قصد امراء ترخانی کردند امیر اویس ترخان کاردی در دست داشت
که بدان گوشت پاره می ساخت از بیم جان آن کارد بر شکم شیخ حاجی زد و در آن مجلس امیر اویس ترخان
و برادرش یوسف خان و امیر خسرو ترخان بتیغ ستم کشته شدند و امیر غیاث الدین علی ترخان از زخمی
کاری رسیده بهزار مشقت جان بیرون برد و امیر شیخ حاجی از زخم کارد بروی افتاد و جمعی او را
کشته پنداشتند و امیر محمد ترخان پناه بپهلوان حسین آورده همراه او از کوشک بیرون آمده
آن ناجوانمرد جوانی جان را بقتل رسانیده بجانب خواف که سیورغال او بود عزیمت نمود و امیر
نظام الدین احمد که از آن مهلکه بیرون رفته بسرعت مسافت عازم تون شد که برادرش امیر سلطان
حاکم آنجا بود و در اثنا راه بپهلوان حسین رسید با دیگران با او بازخوردند و جنگ واقع شد
و امیر احمد بدرجه شهادت رسید و امیر مشار الیه بصفات حمیده و سمات پسندیده اتصاف
داشت و بکمال حسب و جمال نسب متحلی بود و از ملکات ردیه و اعمال دنیه متخلی و امیر غیاث
الدین ترخان و مولانا احمد بیاول از آن ورطه خونخوار جان بکنار کشیده متوجه درگاه میرزا ابرهیم
سلطان گشتند و امیر شیخ حاجی چون مرتکب این امر خطیر شد میرزا شاه محمود را بقلعه اختیار الدین
در آورد و مهد علیا گوهرشاد آغا با ستصواب او بشهر در آمده در مدرسه خاقان سعید ساکن گشت
و امیر مشار الیه از زخم کارد امیر اویس ترخان ضعیف مزاج و نالان بود بعلاج جراحت اشتغال
مینمود و در این ولا خبر رسید که میرزا سلطان ابرهیم عازم جانب هراتست و میرزا شاه محمود و امیر
شیخ حاجی بباغ مختار رفته منزل ساختند و جناب فضایل مآب قاضی قطب الدین احمد الامامی
باشارهٔ مهد علیا قلعه و شهر را مضبوط ساخت و مستحفظان بر دروازها گماشت ذکر جلوس
میرزا ابرهیم سلطان بر مسند پادشاهی و محاربه او با مخالفان و ظفر یافتن میرزا سلطان ابرهیم چون
خود را از حبس امیر حیب بیرون افکند با احمد ترخان و طایفه از دولتخواهان بکنار آب مرغاب
رسید و بخت جمعی دست داد بعد از آن تفرقه پریشانی بجال انجاب راه یافته و بار دیگر

بای بر

بای بر معارج سروری نهاده اسباب پادشاهی او منتظم گشت و موکب ظفر انتساب از حدود آب
مرغاب نهضت فرموده بجانب دار السلطنت هراة روان شد و بعد از طی منازل و قطع مراحل صبح
روز سه شنبه هفتم رجب قریب باغ مختار رسید میرزا شاه محمود عنان فرار بجانب مشهد
تافت و امیر شیخ حاجی بطرف حصار شیره تو شتافت و در همین روز میرزا سلطان ابرهیم بطالع فرخنده
و بخت فیروز بوقت نصف النهار بباغ مختار نزول فرمود و طایفه از بهادران بتکامیشی میرزا شاه
محمود و طبقه در عقب امیر شیخ حاجی رفتند فوج اول ملک قاسم ولد امیر اسکندر ترکان و دولت کلدی
طغای و قرامان ترکان و حاجی خلیل برادرش حاجی عبد الله را گرفته بدرگاه پادشاه رسانیدند ملک
قاسم و قرامان بشفاعت مهد علیا گوهرشاد آغا از کشتن خلاص شدند و دیگران بقهر تیغ سیاست
گرفتار آمدند و فوج دوم با امیر شیخ حاجی رسیده حربی صعب واقع شد و زخمی قوی بدست امیر مذکور
زدند و خود نعش مجروح و بدحال بقلعه شیره تو در آمده و میرزا سلطان ابرهیم بتوفیق مالک علام
در تختگاه آبا و اجداد عظام خویش قرار و آرام گرفت و خواص و عوام را در ظل عنایت و عاطفت
مأوی داد و در تاریخ جلوس او گفته اند ب شاهی که بعدل دستگیر ملکست ° چون دولت سالک
تا کز بر ملکست ° بنشست چو بر سریر شاهنشاهی ° تاریخ جلوس بر سریر ملکست ° و میرزا سلطان
ابرهیم دو روزی چند از رنج راه و مشقت حرکت برآسود و خواجه شمس الدین محمد بخاری را بشرکت خواجه
محمد سعد الدین بر منصب وزارت سرافراز ساخت و ایشان مال اندیشل وزر بلشکر داده در عرض
چند روز مستخلص گردانیدند و در این اثنا میرزا سلطان ابرهیم شنید که امراء میرزا بابر در حدود جام
بموکب میرزا شاه محمود پیوسته اند و عازم تسخیر دار السلطنت هراة شده و آوازه توجه سلطان
سعید نیز گاهی بمسامع علیه میرسید میرزا سلطان ابرهیم بعزم رزم میرزا شاه محمود رایت جلادت
برافراخت و قرابها دور که از مخصوصان و معتقدان میرزا علاء الدوله بود در شهر داروغه ساخت
و چون اعتماد کلی بر جانب مولانا احمد بیاول داشت ضبط و کوتوالی حصار اختیار الدین
را بعهده کاردانی او باز گذاشت و در حین توجه بجانب جام میرحب را که در زمان حبس شاه
زاده از او تقصیرات در وجود آمده بود فرمود تا سرنگون از چاهی در او بخشد و امیر اقچه و جمعی جان
شیرین تسلیم نمود و خواجه وجیه الدین اسمعیل که سالها وزارت میرزا بایسنغر و میرزا علاء الدوله
کرده بود در این ولا از میرزا شاه محمود روی گردان شده پناه ببارگاه فلک اشتباه آورده بحکم
میرزا سلطان ابرهیم گرفتار شد و بعد از شکنجه و ملت فراوان در قصبه قوشنج مقتول گشت القصه
آن دو پادشاه زاده در طلب ملک در حوالی رباط امیر شاه ملک بهم رسیدند و میمنه و میسره و قلب
و جناح آراسته در برابر یکدیگر صف کشیدند و قاصدیان نم گشته خاطر بر کشتن و کشته شدن

قرار دادند و برانغار و جوانغار میرزا شاه محمود حمله آورده میمنه و میسره میرزا ابراهیم سلطان را از جای
برداشتند و کریختکان اتفاق نموده چند فرسنگ راندند اما قلب سپاه متغلب نشد درین حال امیر
احمد ترخان با جمعی جوانان جنگجوی پلنگ خوی حمله بر قول امیرزاده شاه محمود آورد و از اهتمام آن
شیر بیشه هیجا و نهنگ دریای وغا پای ثبات و وقار مخالفان متزلزل گشت و میرزا شاه محمود از معرکه
گردان شده عنان عزیمت بجانب مشهد تافت و بسیاری از وجوه و اعیان درگاه او گرفتار گشتند
و میرزا سلطان ابراهیم بعد از آنکه مغلوب شده دل از ملک و مال برگرفته بود بسعی احمد ترخان غالب آمده
در عقب گریختگان بجانب مشهد روان شد و چاشت روز شنبه بیست و پنجم شعبان خبر بدار السلطنت
هرات رسید که فردا علی الصباح رایات همایون میرزا ابراهیم بر شاه محمود غلبه کرده بعد از زمانی مردم
انبوه رسیده گفتند که میرزا سلطان ابراهیم بدار السلطنت هراة رسید که فردا علی الصباح رایات همایون
مقرون بخیر و صلاح و فوز و نجاح نزول اجلال فرمود ذکر توجه سلطان سعید بجانب خراسان
و بیان سبب آن سلطان سعید از زمانی که بر سریر سلطنت ماوراء النهر تمکن یافت داعیه تسخیر
خراسان در خاطر انور داشت و چون خبر وفات میرزا بابر بسمع اشرف آنحضرت رسید آن داعیه
تاکید پذیرفت و درین اثنا امیر شیخ حاجی که حکومت بلخ باو متعلق بود قاصدی بسمرقند فرستاده معروض
گردانید که عرصه خراسان از پادشاهی ذو شوکت خالیست اگر عنان عزیمت بدین طرف معطوف
گردد بی تکلف مجموع آن دیار در قبضه اقتدار آید سلطان سعید بعد از استماع این حکایت مجال تاخیر
و توقف نماند لاجرم لشکریان را کلکاء داده عزم تسخیر ممالک خراسان بل جمیع بلاد و امصار ایران
جزم فرمود و از دار الملک سمرقند بیرون آمده بسرعت روان شد تا از جیحون عبور نمود و چنان
بتعجیل میراند که باد صبا بگرد سم سمند جهان پیمای حضرتش نمی رسید شب رایات همایون منازل و
مراحل می پیمود و روز بهر جا که رسیده بود توقف نمی نمود و چون بحدود هرات نزول اجلال فرمود صدری
فرستاده از آمدن خویش اعیان و اشراف را اعلام داد چنانچه سبق ذکر یافت و در وقت ورود قاصد
بهرات جناب شیخ الاسلام مولانا قطب الدین یحیی التفتازانی که میرزا سلطان ابراهیم آنجناب را
برسالت پیش سلطان سعید فرستاده بود و التماس مصالحه نموده و جواب شنیده که بعد از ورود
بدار السلطنت هرات هرچه مقتضی وقت باشد بجای آورده خواهد شد باز آمد و آنجناب بدر
دروازه ملک رسیده باتفاق مولانا احمد تباول که داعیه سرکشی داشت پل دروازه برکشیده و جناب
شیخ الاسلام میان پل دروازه و دروازه لحظه متحیر ماند درین اثنا خبر آمد که امیر سید فرید که از عظما
امرا سلطان سعید است نزدیک دروازه ایستاده مولانا احمد تباول قضاة و ائمه و اکابر را
طلبیده گفت می خواستم که باتفاق شهر را محافظت نمایم و بنابر عدم مساعدت روزگار از آن خیال

درگذشتیم

درگذشتیم اینک کلید دروازها تسلیم نمایید حصار اختیار الدین خانه ولی نعمت منست و او اعتماد کرده مرا
بمن سپرده تا رمقی در جان باشد بکس نخواهم داد قاضی قطب الدین احمد الامامی و سایر اشراف و
اعیان بدر دروازه ملک رفته در باز کردند و جناب شیخ الاسلام درآمد و گروه انبوه از لشکر
سمرقند بشهر در دویدند و دار السلطنت هراة مفتوح شده اهل حصار از اطاعت و انقیاد
امتناع نمودند و چون موکب سعادت نشان در شمال قریه سال سلیمان در رمضان تایید ملک
نشان نزول فرمود سادات و قضاة و اکابر و اشراف برسم استقبال بیرون آمدند و وظایف نثار
و پیشکش بجای آورده بسعادت تقبیل انامل فیاض سرافراز شدند و روز دیگر شهریار علی الاطلاق
از دروازه قپچاق باندرون بلده فاخره خرامیده در باغ شهر که تختگاه قدیم سلاطین عظیم القدر
بود فرود آمد و آنحضرت جمعی از مخصوصان و معتبران بارگاه سلطنت را پیش مولانا احمد تباول
فرستاده او را بعاطفت بیکران وعده داد و حضرتش را باطاعت و انقیاد دعوت نمود مولانا احمد
تباول در جواب گفت که میرزا سلطان ابراهیم ولی نعمت منست و این موضع را بمن سپرده اگر در
محافظت ودیعت اهمال ورزم عصیان کرده باشم تا عهدی که دست تصاریف زمان هرگز باین
عرض ادم رساد در قید حیات باشد امثال این امور از من توقع نباید کرد و مرا درین معذور باید
داشت و حضرت پادشاه باید که یقین داند که اگر از آسمان تیغ بارد و از زمین سنان روید از آنچه
گفتم تجاوز نخواهم نمود فرستادگان باز گشته آنچه شنیده بودند بموقف عرض رسانیدند و سلطان
سعید بیرون رفته با مهد علیا گوهرشاد آغا ملاقات فرموده شرایط تعظیم و تبجیل بتقدیم رسانید
و باغ زاغان را مستقر سریر سلطنت گردانید و چون مولانا احمد تباول بجوابهای درشت مبادرت
نموده بود آتش خشم جهانسوز اشتعال یافته بتهیه اسباب محاصره فرمان داد و اهل قلعه پای
در مقام مدافعت فشرده در مخاصمت و ممانعت اصرار نمودند و مدة چند روز نایره قتال و جدال
التهاب داشت و بهادران را همی از پیش نرفت و هرچند دستور اعظم خواجه شمس الدین محمد صاحب
دیوان در فتح آن سعی نمود بجایی نرسید در اثنای این اوقات مفسدان بمسامع جلال رسانیدند
که قاصدان میرزا سلطان ابراهیم پیش مهد علیا تردد می نمایند و اخبار ملک و لشکر تحقیق نموده باز
میگردند مبادا که صورتی روی نماید که تدارک پذیر نباشد و از ثقات استماع افتاده که در آن ایام
سلطان سعید ایلچی بقلعه نره تو ارسال نموده امیر شیخ حاجی را طلب داشت و امیر مشار الیه از
قلعه خبر فرستاد که تا گوهرشاد آغا در هرات باشد آمدن این بنده بآنجا ممکن نیست چه با وجود
قتل ترخانیان و حیات سلطان ابراهیم از حکومت ایمن توان بود فی الجمله سلطان سعید در نهم ماه
رمضان باغوای مفسدان آن بلقیس زمان که منبع خیرات و منشأ مبرات بود بقتل رسانید و این

مختصر گنجایش شرح و بسط مکارم اخلاق و محاسن صفات با نوئی عظمی نماید و از وقایع سنه احدی و
ستین و ثمانمایه در هراة یکی آن بود که سه سال و سه ذر لشکر تغلب و ضدی از رعایای عماره انجاد بحساب
کرفتند نخست میرزا شاه محمود دوم میرزا سلطان ابرهیم سوم سلطان ابوسعید و درین ولا امیر شیخ حاجی
از قلعه بیرون امده شرف پابوس سلطان سعید حاصل کرده و بعواطف خسروانه سرافراز کشت امیر شیخ حاجی
در حین بیرون امدن از میرزه تو کوتوالی قلعه را بمعتمدی تفویض فرموده و بعد ازان صورتی غریب در
حصار روی نمود بیان این سخن انست که مجهولی از یساقیان جلکاه بادغیس بیرم نام روزی بلاد
دیکر کوسفندی بدر قلعه اورده و سخنی که داشت کفت و چون روز بهمان شام اختتام یافت التماس نموده
که شب انجا باشد و ملتمس او مبذول افتاد و بیرم که در نهان کمند با خود برده بود و چون از شب قدری
بکذشت و مردم حصار در خواب غفلت فرو رفتند بیرم که جمعی را که با ایشان مواضعه داشت بکمک
را بکمند بالا کشید و چون دانستند کار ازدحام بمرتبه رسید که مردم قلعه را با ایشان تاب مقاومت
نیست تیغها کشیده بر سر کوتوال قلعه رفتند و او بضرب دست چند زخم زده از حصار اخراج نمودند
دیرکه قلعه چنان حصین رصین که در ربع مسکون نظیر و شبه نداشت بچنگ اورد و چون زمام
اختیار قلعه بتو در قبضه اقتدار دیکران امد و تسخیر حصار اختیار الدین در حجاب تعویق
افتاد و اخبار ناملایم از جانب بلخ و ماوراء النهر رسیدن کرفت سلطان سعید با امرا مشورت
نموده رای بران قرار کرفت که رایات نصرت شعار معاودت نماید و خللها که در ممالک محروسه راه
یافته تدارک فرماید **ذکر معاودت سلطان سعادت مآب و ثمرات ازدحام اتراک هرات**
سلطان سعید چندگاه در دار السلطنت هراة اقامت نمود و بنابر مصلحت ملکی عزم مراجعت جزم
فرموده جناب معالی نصاب قاضی قطب الدین احمد الامامی را با دیکر اعیان طلب داشته
با ایشان کفت که مکنون ضمیر و مخزون خاطر ان بود که من دار السلطنت هراة تختکاه ساخته در انجا
اقامت نمایم اما امری چند در جانب بلخ و ماوراء النهر سانح شده که معاودت فرض عین مینماید
اکنون این شهر را بشما سپردم و امیدوارم که بعد از توفیق حضرت افریدکار در فصل بهار متوجه این
دیار شوم و سلطان سعید مقرون بنصرت و اقبال در تاسع شوال از ظاهر هرات نهضت فرموده باقی
حوالات و مطالبات بالتماس اقضی القضاة و الولات معاف داشته فرمود تا منادی کردند که هیچ
افریده برعایا تعرض ننماید و پای عزیمت در رکاب نصرت انتساب اورده بسرعت در حرکت امد و امرا
بیشتر برسم ایلغار فرستاد تا غبار فتنه میرزا احمد ولد میرزا عبد اللطیف را بزخم تیغ ابدار فرو نشانند
و امرا در نواحی بلخ بوی رسیده و جنک کرده خاطر از جانب او فارغ ساختند و برادرش میرزا احمد
جوکی جان از ان معرکه بیرون برد و سلطان سعید ان سال بفراغ بال در بلخ قشلاق فرمودند بعد

از ارتحال

از ارتحال سلطان سعید از هراة مولانا احمد یساول و قرابهادر که در حصار اختیار الدین بودند در قلعه
بکشادند و شهر که دروی بخرابی اورده بود بار دیگر معمور و آبادان ساختند و میرزا سلطان ابرهیم که در
ولایت خواف و باخرز بود از رفتن سلطان سعید بجانب بلخ خبر یافت اظهار استبشار نموده متعلقان را
که در زمان سمرقند باز سر اورده بودند سیاست فرمود و چون مشغول شد و امیر مشار الیه در عهد صغر
ترویج روح کوهرشاد اغا اشتی ترتیب فرموده و ختمات کلام ملک علام بجای اورده تقرار کلام داد
ذکر رفتن میرزا سلطان ابرهیم بجانب استراباد و بازکشتن بمراد چون میرزا شاه محمود از معرکه سلطان ابرهیم روی
کردان شده بمشهد رفت روزی چند در انجا توقف نمود و از انموضع بجانب استراباد شتافت و امیر بابا
حسین برادر شیخ ابوسعید که در ولایت جرجان حاکم بود باستقبال شتافت و خدمات شایسته
بجای اورده اسباب سلطنت شاهزاده را مرتب کردانید و میرزا ابرهیم از جمعیت میرزا شاه محمود اکاهی
یافته با سپاه منصور چنان در حرکت امد که صبا و دبوران همراهی او بان ماندند از راه نسا و ابیورد در
چتر همایون فال سایه اقبال بجد و دهستان ندران انداخت و میرزا شاه محمود نیز با سپاه نا محمود از استراباد
بیرون امده خاطر بر حرب و قتال قرار داد و در خلال این احوال قضیه بس نادر که در خاطر هیچکس
از ملازمان دو شاهزاده نکذشته بود از مکمن غیب ظاهر شد بیان این سخن انست که میرزا بابا حسین
از غایت نخوت و استکبار در تراز اطوار مراد نه کافی میکرد و بسیار بلند تمار از حد اکفا و اقران بر تربیت
و بعد از فوت میرزا ابر تعظیم و تجمیل اردوی دراز دیاد و از حرکه تاز داد سرداران و کردنکشان مازند
ازرده خاطر بودند و پیوسته از میرزا جهانشاه استدعاء تسخیر ولایت استراباد مینمودند و میرزا جهانشاه
همیشه خیال مملکت طبرستان و خراسان میپخت و دران وقت که میرزا سلطان ابرهیم عازم دیار جرجان
کشت میرزا جهانشاه نیز بتحریص و ترغیب امیر سید عبد الکریم متوجه ان صوب شد و از راه عقبه
صندوق شکن که رفتار خیال از عبور او بیرون عنبره بجد و جرجان در امد و میرزا شاه محمود و
امیر بابا حسین از استماع این خبر سراسیمه و متحیر کشتند و دست در دامن فرار زده پریشان شدند
و میرزا سلطان ابرهیم از شنیدن وصول میرزا جهانشاه مطلقا متاثر نکشت و حمل بران کرد که اینمعنی
از جمله مکرهای بابا حسین است و از همان منزل که این خبر باو رسید ایلغار فرموده و تا لب دریای
استراباد در هیچ مکان توقف ننموده و بکمراهان دیدکان مشفق معروض داشتند که درین موضع
چندان توقف باید کرد که اعزه معلوم شود و خبر ترکمان بتحقیق انجامد میرزا سلطان ابرهیم کمان
برد که امرا از غایت خوف و جبن میکویند لاجرم از استماع سخن ایشان اعراض نمود و جمعی بهادران
بقراولی از پیش فرستاد و ان راهیست بو کل ولای مشتمل بر کندهای تنک و یکسوار از ان محل
دشوار کذرد و اکر بجانب راست یا چپ از جاده مستقیم میل کند غالب ان باشد که بکل فرو رود

هلاک شود و درچنین راهی سپاه ترکان خود را بقراولان لشکر خراسان نمود عنان باز کشیدند
و خراسانیان بتصور آنکه غالب آمدند لشکر ضعیف اندک پیش راندند و لشکر ترکان چون کنار جنگلها
بیرون آمده بر ایشان تاختند و اساس جمعیت الوس جغتای را منهدم و ویران ساختند و درین حال
میرزا سلطان ابراهیم با دلی مقرون با امید و بیم از عقب رسید و چون دید که کار از دست رفته و ترکان
شکست جسته تا جاریغان بگران از میدان ستیز به بیابان گریز مستعطف گردانید ترکان از قفای خراسانیان
درآمدند و تیغ بیدریغ در جغتای نهادند و بسیاری از سرداران و گردنکشان مثل امیر سلطان حسین
ولد امیر فیروزشاه و امیر سیوف پسر امیر سید خواجه را گرفته پیش جهانشاه بردند میرزا جهانشاه زبان
طعن اندوی برسید که تو سالهاست که دعوی بهادری میکنی و نان سپاهی گری میخوری بر سر چون
من کسی اینچنین آمد جواب داد که دولت پادشاه قوی بود و بخت با ما ساعد نبود و پادشاهزاده
خودرای نیکرای سخن نیک اندیشان نشنید تا این روز پیش ما آمد و الا صواب چنان بودی که در
باب فکری بصواب بر اصل کرده شدی میرزا جهانشاه فی الحال بقتل امیر سعید فرمان داد و او
تیر از عقب یاران روان شد و پادشاه بر بقیه گرفتاران ترحم فرمود و درباره ایشان عنایت و رعایت
مبذول داشته همه را نشان داد و در ضمان سلامت بجانب خراسان فرستاد و مدت سه ماه سپاه شکسته
مجروح و خسته می آمدند و میرزا سلطان ابراهیم با یازده کس از معرکه بیرون جسته بنیشابور رسید و
جمعی با او در آنجا پیوسته در یکشنبه نهم ماه صفر بدار السلطنت هراة فرود آمد و امیر احمد ترخان که
بموجب فرموده ضبط هراة تعلق بدو میداشت شرایط استقبال استعجال نموده نثار و
پیشکش از خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه و اسبان راهوار و اشتران قطار و نقد و جنس آنچه ممکن
و مقدور بود بگذرانید و اکابر و اشراف وظایف خدمتگاری بتقدیم رسانیدند و مولانا احمد یساول
از حصار بیرون آمده بتقبیل بساط جلالت مناط فایز گشت و چون او با سپاه سمرقند مقاومت
نموده و متصدی کارهای بزرگ شده در محافظت قلعه بجان کوشیده بود و چنین ابن میداشت که
بزیادتی مراحم پادشاهانه اختصاص یابد میرزا سلطان ابراهیم همه را کان لم یکن انگاشته بلکه
مبلغی بوجه علوفه و انعام از دیوان اعلی نام او اطلاق یافته بود از بی اهتمامی پادشاه واصل نشد
و دیگرها نیز نسبت بوی بجای آوردند و درین اثنا یکی از ثقات بقلعه درآمده با مولانا گفت که
شما را خواهند گرفت باید که شرایط احتیاط بجای آرید مولانا احمد یساول ازین سخن خایف و
هراسان گشت در سلخ ماه صفر اظهار خلاف کرده پل دروازه حصار را برکشید میرزا سلطان
ابراهیم از استماع این خبر مضطر گشت و سوگندان بر زبان آورده که با او هیچ بدی در خاطر نداشتم بلکه
می خواستم که درباره وی عنایت و عاطفت بیکران مبذول دارم و احمد ترخان جمعی پیش او فرستاده

تا در ازاله وحشت کوشیدند و داروغگی شهر علاوه کوتوالی قلعه گردانیدند و هر چند مبالغه
نمودند که مولانا یکنوبت دیگر بیرون آید که تقاعد او از خدمت بالکل موجب بی ناموسی پادشاه میشود
مولانا بآن کلمات فریبنده التفات نفرمود و پای ثبات در دامن وفا کشید و گفت من بنده و
خدمتکار پادشاهم لیکن مصلحت خود در بیرون آمدن نمی بینم و چون بر پادشاه و امرا روشن شد که
مولانا احمد گرگیست کهن که بافسون و سخن فریفته نخواهد شد و مانند ابن اوی ملازم منزل و ماوی
خواست دست انداز طلب او باز داشتند و قلعه چنانکه طوعا او کرها بتصرف او گذاشتند
و از برای مولانا و نوکران او که بمحافظت قلعه قیام مینمودند علوفه و مرسوم بتجدید معین ساختند
و در تضاعیف این حالات امرای میرزا سلطان ابراهیم چنان مصلحت دیدند که با سلطان سعید ان
در مصالحه درآیند و بنیان مصادقت را بابرام مواصلت موکد سازند و از برای انجام این مهم شیخ الاسلام
اعظم شیخ نور الدین محمد هادی طوایف الانام شیخ الاسلام احمد جام بمزید زهد و ورع و اطلاع
بر دقایق و غوامض علم قصوب امتیاز داشت مقرر شد و بعد از آنکه در مرشد روشن ضمیر که آفتاب
و ماه اقتباس نور از انوار ایشان میکرد بترتیب اسباب سفر مشغول گشتند [illegible]
را اتالیق تعیین گردانیدند و فرمان دادند که از جانب بلخ رفته در امر مصالحه سعی مشکور بجای آورد
و این جماعت در قلب زمستان که بیوسته برف و باران می بارید روان شدند و در قبة الاسلام
بلخ رسیده سلطان سعید میرزا سلطان ابوسعید شرایط تعظیم و تکریم بجای آورد و ایشان
صورت اخلاص و دولتخواهی و اطاعت و انقیاد و داعیه خدمت و مواصلت میرزا سلطان ابراهیم
را بزبان گوهر افشان تقریر کردند و مستقبل شدند که اگر چهره ازدواج روی نماید خطبه و سکه در
دار السلطنت هرات و مضافات بنام و لقب همایون موشح و مزین کرده و سلطان سعید
در جواب مشایخ عظام فرمود که میرزا ابراهیم مرا بجای فرزند ارجمند است و از دیرباز سر داعیه ارد
با آن مکنون ضمیر انور راست و هر ولایت که خواهد باو مسلم دارد اما مشروط بآنکه اتفاق نموده
لشکر ترکمان را که خیال تسلط برین مملکت در سر دارد دفع کنیم و اگر نخواهد که با ما ملاقات کند گو
لیکن باید که در دفع مصاف موافقت نماید و سخن برین قرار یافته سلطان سعید نسبت با
مشایخ عظام شرایط انعام و اکرام تمام بجای آورده رخصت انصراف ارزانی داشت و پیش از همه
جناب شیخ نور الدین محمد بهرات رسید و حالات بلخ را بسمع میرزا سلطان ابراهیم سلطان
رسانید و از غرایب اتفاقات در اوایل این سال یعنی سنه اثنین و ستین و ثمانمائه حضرت پادشاه
ذو شوکت و حاکم ذو حشمت در ولایت خراسان رایت استقلال برافراشت میرزا جهانشاه از
آذربایجان و عراق با لشکرهای آفاق روی باسفراین نهاد و میرزا سلطان ابوسعید قبة الاسلام

بلخ را منزل ساخت و میرزا علاء الدوله بعد از چند سال از دشت قپچاق و اوزبک آمده در ولایت
ابیورد مقیم شد و ولد او میرزا ابرهیم در هرات نشسته دم از استقلال میزد و میرزا سنجر در مرو
پروای دیگری نداشت میرزا شاه محمود با بعضی امرا بدر در طوس امیری میکرد و ملک قاسم ولد
اسکندر قرایوسف باتفاق امیر خلیل از سیستان تا قصبه اسفراید در قبضه اقتدار آورده بود و در
قلعه اختیار الدین مولانا احمد بساول رایت استبداد برافراشته هیچکس را در نظر نمی آورد و قلعه
سرخس را امیر عبدالله میرزاد و قلعه عماد را امیر بابا حسن داشت و ولایة جوشان را امیر حسن تیمور
ضبط مینمود و قلعه طبس را امیر اویس بن امیر خداوندشاه پناه خود ساخته بحفظ و حراست خود
می پرداخت و مثل این جمعیت و پریشانی که دو نقیض اند در یک اقلیم غالبا کم روی نموده باشد

**ذکر باز آمدن میرزا علاء الدوله با ولد خود میرزا ابرهیم و رفتن آنجناب بهرات و بار دیگر کشش و ایذا مردم از
هجوم ترکمان پر توهم** میرزا علاء الدوله که مدتی مدید از حوادث زمان در اطراف جهان سرگردان
میگشت بعد از استماع واقعه میرزا بابر از اقصی ولایت اوزبک بجلگاه خراسان درآمده
قاصدان پیش میرزا سلطان ابرهیم فرستاده از وصول خویش اعلام داد و بمقتضی کلمه الملک
عقیم و بمقوله لا ارحام بین الملوک ایمنی بر خاطر شاهزاده گران آمد اما اظهار استبشار نموده
بالکات و تبرکات مرغوب در صحبت رسولان چرب زبان سخن دان پیش پدر بزرگوار روان
کرد و چون مسافت میان شاه و شاهزاده نزدیک شد میرزا سلطان ابرهیم باستقبال استعجال
فرموده در کنار آب سنجاب اجتماع آن دو گوهر دریای سلطنت در یک درج و دو در یک سما. خلافت
در یک برج دست داد و میرزا علاء الدوله فرزند سعادتمند خود را در آغوش عطوفت و مهربانی کشید
و بعد از پدر بزرگوار و پسر نامدار سرگذشت خویش در میان آوردند و در باب امور ملک حکایات
گفته مقرر بر آن شد که میرزا سلطان ابرهیم بالشکرها در تخت ملک توقف نماید و میرزا علاء الدوله
بهرات رفته چند روزی از کوفتگی رنج راه برآساید و میرزا علاء الدوله روی بختگاه آبا و اجداد خویش
آورده روز جمعه هیجدهم از جانب قریه ساق سلماق مانند خورشید جهانگیر پرتو بر حوالی دار
السلطنت هراة انداخت سادات و علما و قضاة و اشراف و اعیان برسم استقبال بیرون آمدند
و موکب همایون پیوسته شرایط اعزاز و احترام بجای آوردند و از انبوه سوقیه و ارباب حرف و اهل
روستاق چندان ازدحام واقع شد که در هیچ عید و نوروز کس عشر آن یاد نداشت و میرزا علاء الدوله
از سر خیابان خرامان درآمد و بعد زیارت مشهد علیا کوهرشاد آغا رسیده فرود آمد و بلوازم زیارت
اقامت نموده از آنجا متوجه باغ زاغان شد و چند روز در آن موضع دلکش با پری پیکران حور وش
بعیش و حضور و لهو و سرور بگذرانید و حظی تمام از آن عالم فانی در عالم جوانی برداشت و در آن

ایام مولانا احمد بساول که بنام اختیار حصار اختیار الدین بلکه مجموع شهر در قبضه اقتدار داشت
از میرزا علاء الدوله التماس نمود که بقلعه قدم رنجه فرماید و آن شهریار نیکو اخلاق ملتمس او مبذول
فرموده بحصار تشریف برد و مولانا آنچه در ایام سابق از نفایس و تبرکات جمع آورده بود بموقف
عرض رسانید و خدمات شایسته او در محل قبول افتاد و میرزا علاء الدین درباره مولانا شرف تحسین
و اجماد ارزانی داشت و نوازش بسیار نمود و در آن اوقات میرزا علاء الدوله از جانب میرزا ابرهیم
قاصدی پیش او رسیده پیغام آورد که لشکر ترکمان نزدیک است و محل توقف نیست و وقت مقتضی
آنکه ما و شما روی باطراف نهیم اکنون موکب همایون را براه لنگر میر غیاث الدین عازم بکرات شد
آنجناب باید که خود را از مضیق شهر هر چند زودتر بیرون افکند از استماع این خبر میرزا علاء الدوله
را مجال اقامت نماند و بر جناح استعجال قرین حزن و اسف و اندوه و غم از وطن مالوف ارتحال نمود
سادات و قضاة و اشراف از بیم سپاه ترکمان چنان سراسیمه گشتند که نزدیک بآن رسید که بیم آن
بسیار فتنا شد و معنی یوم یفر المرء من اخیه و امه و ابیه بوضوح پیوست بیتیمان و بیوگان لوندانه
و بودوادابش در بیرون شهر بر آورده دست بغارت و تاراج امتعه و رونده دراز کردند مواسا
مدارا در میان مردم نماند و هول روز قیامت آشکارا شد مولانا احمد بساول از عهده بیرون شهر
نمی توانست آمد و چون تشویش و تفرقه مسلمانان از حد اعتدال درگذشت ناگاه از مهب و لا
تیاسوا من روح الله نسیم عنایة وزیدن گرفت و صبح امید از مطلع سعادت آغاز نهاد و بقیه مردم
که از صدمه یکی تا مانده بودند بفراغ بال در منازل خویش آرام گرفتند بیان این سخن آنست که چون
میرزا جهانشاه بقصبه کوسویه رسید خبر جلاء مردم از اوطان خویش و ظهور ارباب فتنه و
فساد چنانچه واقع بود شنیده بدست قاصدی استمالت نامها بهراة فرستاد و رعایا و تجار را بانواع
بعدل و داد نوید داد و امیر بیرزاد بخاری را که از امرای میرزا سلطان محمد بود با دو غلکی بشهر تعیین
نموده و روانه داشت و رایت نصرت شعار برافراخته باهستگی در حرکت آمد و چون بختگاه حضرت
خاقان سعید نزول فرمود بقیه اعاظم و اشراف که در دار السلطنت هراة مانده بودند برسم نثار و
پیشکش قیام نمودند و میرزا جهانشاه مجموع را رعایت و عنایت فرموده و جناب مولانا عبدالجلیل
ولد مولانا جلال الدین قاینی را که باستقبال شتافته در اثناء راه پادشاه ملاقات کرده بود
از آن میان بملاطفت بیکران اختصاص داد و بر حسب فرموده در شهر منادی کردند که هیچکس
از کاشتکاران و لشکریان بعلت آنکه فلان کس نوکر فلان بوده مزاحم نشوند و رعایا را بانواع وجه
تعرض نرسانند و در این اوان که دار السلطنت هرات در قبضه اقتدار ملازمان میرزا جهانشاه
قرار یافت قاصدان پیش مولانا احمد بساول فرستاد تا معلوم کند که خدمتش در چه مقام است

ایشان بقلعه رفته مشاهده کردند که مولانا بتدبیر حصارداری اشتغال می‌نماید و بمجرد پیغام و سلام
قلعه را تسلیم نخواهد نمود قاصدان بازگشته صورت حال بعرض رسانیدند و از استماع این خبر آثار
تغییر در بشرهٔ پادشاه ظاهر شده حکم فرمود که امرا و اعیان و لشکریان پیرامن قلعه از درون و بیرون
شهر دیواری بارتفاع ده گز برآوردند و در جمیع آن دیوارها که ساخته بودند تیراندازها بگذاشتند
در زخم ناوک جگردوز و پیکان آتش فروز نمی‌گذاشتند و در هر موضعی که مناسب بود که هیچکس
از اهل حصار سر از برجی بیرون کند و نقبچیان بکار خود مشغول شدند و لشکر ترکمان از سر جد و
جهد بمحاصره اشتغال نموده آتش حرب التهاب دادند خوف و هراس بر ضمیر مولانا احمد یساول و
سایر دلیران قلعه استیلا داشت چنانچه دست ایشان از حرکت باز ماند و هرچند سعی نمودند
که یک تیر بجانب لشکر ترکمان اندازند نمی‌توانستند آخر الامر مولانا احمد یساول جباری در مقام
تضرع و زاری و فرمان‌برداری آمد و طایفه را شفیع ساخت تا میرزا جهانشاه از سر جرم او در
گذرد و الجماعه صورت عجز و بیچارگی او در پایهٔ سریر اعلی باز نمودند با وجود جرات و جسارت
او را بجان امان بخشید و مولانا احمد از قلعه بیرون آمده در سلک خدام انتظام یافت میرزا جها
نشاه بر سریر دولت متمکن گشت حکم فرمود که امثله و احکام حضرت خاقان سعید را ممضی و مجری
دارند و روزی چند در شرقی هرات الملک که دستان بسر برد و از انجناب سپاهی که بهندسهٔ
عقل انعقاد آن عاجز بود بجانب هرات رود نیل میل فرمود و ولد او میرزا ده مجری در مقدمه
روان شد و آن الملک الملک خانه مضرب خیام سپهر احتشام گشت و در آن موضع ایلچی میرزا سنجر از
جانب مرو رسیده صورت موافقت آن دو پادشاه بموقف عرض رسانید و رسول امیر خلیل الله نیز
آمده بود تحف و هدایا بگذرانید و میرزا جهانشاه فرستادگان را باکرام و احسان ممنون ساخته باز
گردانید و درین اثنا امیرزاده جهانشاه از جانب کرمان بموکب ظفر قرین پیوست و سواد حشمت
و مکنت متضاعف گشت و درین سال اعنی سنه اثنین و ثمانمایه مولانا جلال الدین بایزید پورانی
که سی و شش نفس از نود گذشته بود و صحابه و ارمزیت دارا و خوارق عادات مشاهده می‌افتاد
از عالم رحلت نمود و درین اثنا بمسامع جلال رسید که میرزا علاء الدوله و برادر او میرزا ابراهیم در
ولایت غور اند و میرزا علاء الدوله در غور پایان و میرزا سلطان ابراهیم در غور بالا و میان ایشان در
پیر نقار و رنجش خاطر پدید آمده و در آن سرزمین آشوب و فتنه روی نموده کشف این امر مبهم که
امیر خلیل الله پیش میرزا علاء الدوله تقرب تمام داشت و ولد او امیر خلیل شبیخون بر سر قراولان در
که قراول میرزا سلطان ابراهیم بود برده مهمات او را در عرصهٔ غارت و تاراج او و میرزا سلطان ابراهیم
شکایت نزد پدر فرستاده و میرزا علاء الدوله در جواب فرمود که قراولان غلام من است و او در پناه

انجاب

انجاب عباری فرستاده بود بدین سبب این سبب بدو رسید و ازین جهت میان پدر و پسر محبت و
یگانگی بوحشت و بیگانگی تبدیل یافت و پدر و پسر بقصد ازالهٔ عرض یکدیگر کمر بستند و از جانبین
لشکرها ترتیب داده باهنگ جنگ قدم پیش نهادند و مسافت میان هر دو فریق بیک منزل رسیده امرای
ترخانی سبب تفرقهٔ خاطر و پریشانی میرزا سلطان ابراهیم شده بموکب همایون میرزا علاء الدوله پیوستند
و میرزا سلطان ابراهیم از روی اضطراب پناه بدرگاه پدر عالی نژاد برد و خدمتش بحبس شاهزاده
رضا داده آفتاب سپهر سلطنت بمحنت کسوف گرفتار گشت و درین اثنا امیر عبدالله خواجه ترخان که
بغز بوده شاهزاده برسالت پیش سلطان سعید رفته بود باز آمد و صورت حبس و قید میرزا سلطان
ابراهیم در نظرش مستنکر نمود و بعضی از امرای ترخانی که شیوهٔ نامهربانی نسبت بشاهزاده بظهور
رسانیده بودند متابعت امیر خلیل را عاری عظیم شمردند با امیر عبدالله خواجه متفق شده شب بر غور
کشیدند و میرزا ابراهیم از حبس بیرون آمده بعزم ساحت ملک رایت برافراخت بار دیگر کوکب طالع
شاهزاده از حضیض نکبت باوج عزت و شرف رسید و چون تفصیل این احوال بسمع میرزا جهانشاه
پیوست سرعتی را که در صبا و شمال مسابقت می‌نمود باستعجال میرزا علاء الدوله فرستاد و انجناب
را شجرهٔ اقبال بثمرهٔ آمال بارور گشت و از برق سرعت سیر استعجال نموده مانند باد صرصر در حرکت
آمد و در عید اضحی باردوی اعلی پیوست میرزا جهانشاه فرمود تا میرزا علاء الدوله را امرای عظام
باحترام تمام بیارگاه درآوردند و پادشاه شرایط تعظیم و تبجیل بجای آورده انجناب را در محل
مناسب نشاندند و ایلچیان سلطان سعید مولانا نجم الدین عمر و مولانا یوسف عطار در آن مجلس حاضر
گردانید و میرزا جهانشاه با فرستادگان بر سوق سلاطین ذوی الاقتدار اختلاط فرمود و همه را شاکر
و خشنود بنامهای خویش باز گردانید و در تضاعیف این حالات امیرزاده پیر بداق که ولد رشید
امیر جهانشاه و حاکم مملکت فارس بود در دهم ذی الحجه سال مذکور رسیده بخدمت پدر نامدار
خود مستسعد گشت و سبب آمدن او آنکه میرزا جهانشاه از استماع لشکر سمرقند و کثرت مخالفان
که در خراسان منتظر فرصت می‌بودند که دست برد نمایند اندیشناک شده باستدعای امیرزاده پیر
بداق ایلچی فرستاد القصه چون شاهزاده بموکب پدر پیوست میرزا جهانشاه بمعاونت پسر مستظهر
گشته آنها را استبشار و فرح نمود و وزیر و مشیر خویش سید عاشور را که بزیور حسن و تجلی بود
مصحوب فرستادگان سلطان سعید باز گردانید و چون ایشان باردوی همایون رسیدند
و سید عاشور بوسیلهٔ امرای عظام تقبیل قوایم سریر سپهر احتشام حاصل کرد و بعد از تمهید مقدمات
دلپذیر معروض داشت که بنده را میرزا جهانشاه بجهت آن بدین درگاه فرستاده تا آنچه قاصدان
پادشاه از زبان صلح و صفا و کرم و وفا بمسامع علیه آنحضرت رسانیده‌اند بمشافهه و مواجهه معلوم

کند تا اساس عهد استحکام یابد سلطان سعید آن در ملایمت در آمده کلمات عجز آمیز بوده انگیز گفت
و یکی از معتمدان را تعیین نمود که در مصاحبت سید پیش میرزا جهانشاه رود و در بین اثنا امیر احمد ترخان
و بعضی قرابتان او طریق بیوفایی مسلوک داشته سر از متابعت میرزا ابراهیم باز زدند و پای از دایره
متابعت او بیرون نهادند شیوه عصیان و خذلان شعار و دثار خود ساخته روی امید بدرگاه میرزا
جهانشاه نهادند و بشرف دستبوس مشرف شدند و بمزید عنایت و نوازش پادشاهانه اختصاص
یافتند و بعد از چند روز سید عاشور باز آمد و از جانب سلطان سعید اخبار ملایم رسانید و بمحاذیر اعتصام
امیدوار گردانید و متعاقب سید مشار الیه قاصد سلطان سعید رسید و مطابق اخبار سید عاشور سخنان
بعرض میرزا جهانشاه رسانید و خاطر اکابر و اصاغر اطمینان یافت **ذکر توجه رایات عالیات دار السلطنه**
هرات و عزم میرزا جهانشاه بعد از صلح و ایمن شدن آن از آفات و شرح بعضی از وقایع چون سید
عاشور از کشت میرزا جهانشاه از الکای کهدستان که روزی چند در آنجا طناب اقامت کشیده
بود بدامن غنار که در شمالی هراتست آمد بدان نیت که قشلاق هم آنجا کند تا گاه در بین اثنا خبر آن
شد که میرزا ابو سعید از کنار آب مرغاب با لشکریان از لشکر بر خاسته روان شده بحدود قصبه ادیر
رسیده و بعضی مردم ترکمان که در آن حدود بودند گرفتار شده برخی فراوان بجانب هرات روان شده
و در آن سرزمین توقف نمود و امیرزاده پیر بداق را که ارشد و انجع اولاد او بود برسم قراولی پیش فرستاد
و جوانان جانبین در مقابله آمده آتش پیکار بر افروخته گشت و جمعی از گردنکشان لشکر ترکمان کشته
شده بقتل آمدند و امیرزاده پیر بداق گریزان و نالان بازگشته بحضرت پدر رسید و شرح آن حادثه بعرض
رسانید میرزا جهانشاه از استماع اخبار ادبار پسران و خلاص شدن برادر حسن علی از حبس و خروج
استیلاء او بر آن ولایت دل از حکومت بر گرفت و حکم جهت بر آن گماشت تا خود از آن مهلکه برهاند
و بعد از اندیشه و تامل سید عاشور را در خلوت طلبیده با او گفت که ترا یکبار دیگر پیش میرزا سلطان
ابو سعید باید رفت و سعی باید نمود که صورت مصالحه روی نماید سید عاشور باز دیگر سلطان رفت
و امرای او وسیله ساخته حدیث صلح و صفا بعرض شهریار مظفر لوا رسانید پادشاه فرمود که جمال مقصود
وقتی بر منصه ظهور جلوه گر آید که امیر جهانشاه دست از تصرف ولایت خراسان و عراق کوتاه کند
و ان ممالکی که حضرت خاقان سعید باو ارزانی داشته قناعت نماید و بعد از گفت و شنید بسیار در
نزد و چند بار میرزا سلطان ابو سعید در مقام عنایت و عاطفت آمده از سر آن مبالغه درگذشت و
قصه صلح قرار بر آن یافت که میرزا جهانشاه مجموع مملکت خراسان را بنواب دیوان اعلی گذارد و میرزا
جهانشاه از یمنی ممنون گشته بر این جمله عهد و پیمان بسته شد و از جانب سمنان متعلق بسلطان
سعید باشد و از جانبین میرزا جهانشاه و سید عاشور مقضی المرام بازگشت و جهت اتمام مصالحه را

بعرض همایون رسانید و لشکر ترکمان از قریه یحیی آباد که بهنگام صلح در آنجا مقام داشتند معاودت
نموده از جانب جنوب شهر و پایان قریه غاب و زیارتگاه عنان بجانب عراق منعطف گردانید و
آتش ظلم تراکمه که در آن چند روز بالا گرفته بود منطفی گشت و غبار فتنه آن قوم بی باک که ساطع شده بود
فرو نشست و رعایا بل کافه برایا هم از حوادث زمان و تصاریف دوران خلاص یافتند و سلطان سعید
بطالع سعد و بخت میمون بر سریر سلطنت خراسان آرام گرفت و در بسط بساط عدل و داد غایت
مبالغه بجای آورد و در آن زمستان قحط و غلا در ولایت خراسان بتخصیص در هرات بمرتبه رسید
که از نان نشان نماند و هر روز هفتاد هشتاد کس از گرسنگی جان میدادند و اگر گرسنگان در بعضی
اسواق نان میدیدند می ربودند و خود را بر روی می افکندند و اگر صد شمشیر بر سر میخوردند تا نان را نمی
خوردند سر بر نمی آوردند و اگر در دکانی اندک نانی در صدد بیع می آوردند چوبداران در دو طرف دکان
ایستاده از ضبط سیمرد فوت خلایق از فقدان قوت ساقط شد و گاهی بدیدن قرص خورشید راغب
شده از تیرانجاب سحاب و آن زمستان روی نمود و مدتی مدید احوال عباد برین و تیره گذران
بود تا حضرت رزاق علی الاطلاق بلای غلا و محنت و عسرت از میان برداشت **ذکر محاربه سلطان**
سعید با شهزادگان با کمره کهتر و فرار میرزا سلطان ابراهیم بابر و قتل سلطان سنجر از غایت گردش
فلک و سپهر هفت اختر بر خاطر خطیر جهانگیرانی سلطان سعید میرزا سلطان ابو سعید از دغدغه
لشکر ترکمان فراغت یافت سپاه سمرقند را رخصت معاودت ارزانی داشت و بیش از دو هزار
سوار جلادت آیین در ظل رایه نصرت قرین نگاه داشت و لوای تمکن و استقلال بر چرخ برین برافراشت
میرزا سلطان سنجر و میرزا علاء الدوله و میرزا ابراهیم از قلت سپاه سمرقند آگاهی یافتند و بی لبث و درنگ
بر نیت محاربه و جنگ در حرکت آمدند و رسل و رسایل با یکدیگر ارسال داشتند و در باب مقاتله و
مقاصله فضول پرداختند و بخیال آنکه لشکر منصور از غایت قلت تاب معرکه نخواهند آورد خاطر بر
دفع استیصال سلطان سعید قرار دادند و در حوالی سرخس بهم رسیدند و چون پرتو این خبر جنگ بر
ضمیر انور تافت همت عالی نهمت بر استیصال ایشان گماشت و با آن قدر لشکر که حاضر بود عنان
عزیمت بجانب الجماعت تاخت و پیش از تلاقی فریقین از اتفاقات حسنه امیر سید مزید و امیر سلطان
احمد ترخان با لشکر آراسته بموکب همایون پیوستند و در میان مرو و سرخس آن دو سپاه رزم خواه
بیکدیگر رسیده در برابر هم صف کشیدند و امواج دریای هیجا در تلاطم آمد مخالفان بیکبار دفعه ای داد
حمله آوردند و میمنه و میسره سلطان سعید را از جای برگرفتند و بعضی از گریختگان بماوراء النهر
رسیده اخبار غیر واقع در انداختند و ولایت سمرقند بنوعی بهم برآمد که بد اندیشان را خیال محال در
دماغ فاسد رسوخ یافت و آتش فتنه و شورش بر اطراف آن دیار تافت و خبر انهزام پادشاه جهانگشای

در اقطار ممالک مازندران و خراسان منتشر شد القصه سلطان سعید با وجود یاس از معاودت
برانغار و جوانغار با سپاه قول که در ظل علم نصرت شعار قرار داشتند بجانب مخالفان در حرکت
آمد بهادران قول بضرب شمشیر آبدار سلک جمعیت ایشان را پریشان ساختند میرزا علاء الدوله
و میرزا ابراهیم از معرکه بیرون رفتند و میرزا سنجر را گرفته پیش سلطان سعید آوردند و بموجب فرمان
جهان مطاع آن دو پادشاه نیکو اخلاق را بقتل رسانیدند و از امراء آنجناب شیخ ذوالنون و محمد بیک
را همان شربت چشانیدند و امیر عبدالله خواجه خازن که از امراء میرزا ابراهیم بود از عقب یاران رسانید
و این واقعه عظمی اواسط جمادی الاولی سال مذکور در حیز ظهور آمد سلطان سعید شکر نعمای الهی
بجای آورده بهادران را که در آن معرکه جانسپاری کرده بودند بعنایات سرافراز گردانید و بمراتب
بلند و بمناصب ارجمند رسانید و فتحنامها باطراف ممالک فرستاد و میرزا علاء الدوله و میرزا سلطان
ابراهیم از آن معرکه عنان برتافته تا ولایت برنیان در هیچ مکان توقف ننمودند و سلطان سعید
امیر علی فارسی و امیر سید اصیل برادر امیر سید مزید را با تکامیشی که بجنگان فرستاد و از آنجا نصرت
نشان بجانب دار السلطنت هرات معاودت فرمود و درین سال جناب ولایت مآب خواجه شمس
الدین محمد المشتهر بخواجه کوسوی بجوار رحمت ایزدی پیوست و قرب مسجد جامع در سرایی که
توطن داشت مدفون گشت و موکب ظفر نشان بجلگاه بادغیس رفت و از آنجا متوجه کوه کیچی شد
و بغای با نزهت و صفا مضرب سپاه ظفر انتما آمد و از آنجا در ضمان دولت و اقبال بمقر عز خود در آمد
نمود و درین اثنا داعیه عمارت عیدگاه دار السلطنت هراة از خاطر خطیر سر بر زد و مهندسان باریک
بین بموجب فرمان پادشاه روی زمین در اندک فرصتی آن عمارت در غایت تکلف و تزیین تمام رسانیدند
ذکر وفات میرزا سلطان ابراهیم و ولادت میرزا شاهرخ و وقایع دیگر و ثمانمائه چون خاطر اشرف سلطان سعید
میرزا سلطان ابو سعید از مهم دشمنان فراغت یافت همت بلند نهمت بر تسخیر بفتح قلعه نو که در
استحکام از سایر قلاع عرصه ربع مسکون امتیاز دارد مصروف و مقصور گردانید و جمعی را به
محاصره قلعه معین فرمود و حکم جهان مطاع نفاذ پیوست که خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان
بان صوب شتابد و مداخل و مخارج حصار را احتیاط نموده موضعی جهت ساختن مقابل کوب
معین سازد و خواجه مشار الیه بپای قلعه رفت و یک دو موضع که مناسب آن کار بود اختیار کرده
باز گشت و صورت حال بموقف عرض رسانید و تدبیر وزیر پسند به ضمیر پادشاه افتاده و
جناب خواجه باشارت علیه مراجعت نموده بساختن مقابل کوب مشغول شد و فرمان عالی بشرف
نفاذ یافت که امیر جلال الدین سید مزید بتیان طرف رود و در ساختن مقابل کوب جد و اجتهاد
نماید و امیر و وزیر باتفاق در آن مهم نوعی سعی نمودند که مزیدی بر آن متصور نبود و جمعی را به

آن کار تعیین نموده مقرر کردند که ایشان بمحاصره مشغول شوند و چون مهمات آنجا بر وجه دل
خواه قرار یافت امیر کبیر و وزیر صایب تدبیر بدرگاه فلک اشتباه آمدند و ارباب قلعه از محاصره
متوهم و اندیشناک گشتند و درین اثنا صورتی غریب روی نمود مفصل این مجمل آنکه در زمانی که
امراء سعید بجد و جهد تمام محاصره قلعه آغاز نهادند هر که بسبب جمعی که در قلعه بودند بدگمان شدند
و بعضی از جماعت دست در دامن استیمان زده و امراء دستر خود کرده بجان امان یافتند اما جمعی ان
از باس و سیاست بر که متوهم بودند و با یکدیگر گفتند که این آسیب که بر دم ما میرسد و سبب آن نجات
و رستن عناست که از ما نسبت باینکان حضرت اعلی صدور یافته و موافقت با این کهنه بیدولت
منبع نکبت و شقاوت و با خود قرار دادند که بر کرد از میان برکنند و بمکتوبی بامراء که بمحاصره قلعه
اشتغال دارند درین باب نوشته از بالای بر انداختند و صبحی با تیغها کشیده بر سر او ریختند
و کار او ساخته سرش از بدن جدا کردند و روانه دار السلطنت هراة گردانیده بدین خدمات شایسته
تقرب و توسل جستند ذکر بعضی قضایا و احوال بر سبیل اجمال که بعد ازین روی نموده
میرزا سلطان ابراهیم از معرکه سلطان سعید روی گردان شده تا حدود دامغان باز گشته
و میرزا علاء الدوله در آن نواحی از پسر مفارقت کرده جمعی کثیر در ظل رایت میرزا ابراهیم شدند و شاه
زاده معاودت نموده عنان توجه بجانب مشهد مقدس تحریک داد و در اثناء راه مزاج همایونش از
جاده اعتدال منحرف گشت و روز بروز مرض در اشتداد بود تا برحمت ایزدی پیوست و نعش آنجناب
را بدار السلطنت آورده در گنبد مدرسه مهد علیا گوهرشاد آغا دفن کردند دیگر از وقایع سال
مذکور آن بود که واهب بی منت سلطان سعید را از بانوی عظمی رقیه سلطان بیگم بنت رکن
السلطنت والخلافه میرزا علاء الدوله فرزند ارجمند ارزانی داشت و بمیرزا شاهرخ موسوم گشت
و بعد از تقدیم مراسم جشن و سور سلطان سعید پرتو التفات بر تنظیم مصالح جمهور انداخت و
امیر نظام الدین علی فارسی برلاس را با جمعی از امراء بمحاصره قلعه عماد فرستاد دیگر از وقایع این سال
فتح قلعه عماد است و قلعه مذکور را امیر علاء الدوله عمارت و مرمت فرموده بود و خزاین و دفاین
بانجا نقل فرموده بود و در زمان میرزا بابر آن حصار مفتوح گشت چنانچه گذشت و بعد از وفات
پادشاه مرحوم آن قلعه بدست امیر بابا حسن محمد دیوانه را در آنجا متمکن گشته نواحی و حوالی حصار
را غارت کرد و چون سلطان سعید بر سریر سلطنت خراسان تمکن یافت استمالت نامه بمحمد دیوانه
فرستاده او را بایلی دعوت فرمود و محمد مقش امتثال مثال نموده از آنجا بیرون آمد اما چند روز در
قلعه تعلل نموده بمشهد رفت و چون امیر علی فارسی بعزم تسلیم جاده نمود و امیر علی فارسی صورت
حال را معروض گردانیده ملایم مزاج همایون آمده سلطان سعید با مرقل و امیر مشار الیه را از آن

ایوان کیوان بگذرانند وفرمان داد تا برج وباروی قلعه را کوفتند چه از آبادانی آن حصار بجز آزار
مسلمانان فایده نبود وموکب ظفر احتشام در ماه ذی القعده الحرام بتفرج قلعه نره تو در حرکت آمده
بمقصد رسیده وضع آن در نظر اشرف بغایت مستحسن افتاد وفرمان داد تا ذخیره بسیار در
آوردند واز آنجا معاودت نموده در دوم ذی الحجه بدار السلطنت هراة فرود آمد دیگر از وقایع این
سال قتل میرزا شاه محمود ولد میرزا بابر است میرزا شاه محمود پیش از واقعه میرزا سلطان سنجر روی
بسیستان نهاده پناه بامیر خلیل برده جناب امارت مآب طریق اعزاز واکرام مسلوک داشته در
رکاب شاهزاده متوجه کابل شد وامیر بابا حاجی کمران دیار بجانب بیش آمد وامیر خلیل از غایت غرور در
پندار در مقابله مساهله ورزید وامیر بابا فرصت غنیمت دانسته بر سر امیر خلیل تاخت وسلک جمعیت
او را پریشان ساخت ومیرزا شاه محمود بزخم تیری مجروح گشت وهم بدان زخم درگذشت وشیخ زاده
پیر قیام که مدتها منصب صدارت میرزا بابر بوجود او مزین بود در آن معرکه شهادت یافت وامیر خلیل
بهزار مشقت از آن ورطه خونخوار جان بسلامت بیرون برد وامیر بابا صورت واقعه را عرضه داشت
آستان کیوان پایه سریر اعلی کرد ودر اواخر ذی حجه سال مذکور امیر بو سعید که از امرا کبار بکمال
تقرب اختصاص داشت از طرف ماوراء النهر رسیده بدستور سابق در دیوان اعلی مهر زده در
جرکاه نوینان عالیمقام انتظام یافت ذکر وصول موکب همایون بدار السلطنة هراة وآوردن خلیل
در شهور سنه اربع وستین وثمانمایه حضرت سلطان سعید پرتو التفات بر صفحات احوال شاه
یحیی سیستانی که از اولاد ملک علی بود ودر شجاعت وکیاست وسخاوت امتیاز داشت انداخت
ودعامت تبرعه وی را برسم سیورغال نامزد او فرموده بود وحکم کرد که امرا عظام چون امیر شیخ حاجی وامیر
شیر حاجی وامیر قنبر علی میراخور بسیستان رفته دست تسلط امیر خلیل را از تصرف آن ولایت کوتاه
سازند امرا بر حسب فرمان بطرف سیستان روان شدند ودر اثنا راه شنیدند که بجهد ولد امیر
خلیل را دو حرم او بشفاعت امیر مشار الیه میرسند امرا مصلحت چنان دیدند که یکی از ایشان پیش امیر
خلیل رود واو را از سطوت قهر جهانسوز بترساند ولطف ومرحمت عالم افروز امیدوار گرداند وازو
اندیشه مخالفت ومنازعت تحذیر نماید وتقبیل ساحت درگاه گردون اشتباه ترغیب فرماید وبعد
از تقدیم مشورت قرعه اختیار بنام امیر حسن ملکی بر آمد وامیر مشار الیه بعزم ملاقات امیر خلیل روان
شد ودرین اثنا سلطان سعید را یورش ضروری مازندران پیش آمد چنانچه در مجلس هشتم بیان خاصه
بتفصیل آن گویا خواهد شد وآن حضرت امرا را که بطرف سیستان فرستاده بود بازطلبید وایشان
مراجعت نموده بموکب همایون پیوستند امیر خلیل چون شنید که سلطان سعید بطرف مازندران
رفت ودار السلطنت هراة خالیست سرکشی وهوس گردن افرازی بخاطر او سر بر زد وخیال استبداد

واستقلال

واستقلال بدماغ بی مغز جون راه داده استخلاص هراة در ضمیر او رسوخ یافت وباخبر سلطان جمعی
مردم پریشان بگمان آنکه هیچکس در آن عرصه نیست که در عرصه مقابله او آید در حرکت آمد وچون
مردم بلوکات از توجه او خبر یافتند با اتباع واهل وعیال بجانب شهر شتافتند وبا آنکه وقت ارتفاع
محصولات بود از غایت دهشت بضبط آن نپرداختند وچون بیم جانی داشتند از بی نانی اندیشه
نکردند ودر دوازدهم رمضان امیر خلیل با سپاه مملکت بیرون بظاهر دار السلطنت هراة رسیده سه
دروازه دیگر محیط که آن عبارت از درب عراق وفیروزآباد وخوش است احاطه نمود ومردم او جنان
نمودند که بدر دروازه دیگر محیط شوند وامیر نظام الدین احمد برلاس که از قبل سلطان سعید حاکم شهر
بود وامیر بی نظیر داروغه وپهلوان محمد باده باتفاق قاضی وائمه واکابر واشراف بضبط شهر ومرمت
وعمارت برج وباره مشغول شدند ورعایا در آن مهم بجان ایستادگی نمودند وامیر خلیل چنان اشتیاقی
واعتناق بعروس مملکت داشت که در همان روز که رسید بنیاد رزم وپیکار آغاز نهاد وجنگ پیش برد
اما کاری از پیش نرفت وچون روز دیگر شد امیر خلیل از صباح تا رواح سعی وکوشش بسیار نمود و
نایره قتال وجدال التهاب داد ودر آن ایام آفتاب در برج سرطان بود وشدت حرارت هوا بمرتبه
رسیده بود که نعل در جحیم کان آب می شد وبسیاری از خلق بفتوی ائمه اسلام روزه خوردند ودر غایت
وافوه تمام حاصل آمد بجد وجهد لا کلام بر سر برج وباره بممانعت دست وبازو گشادند وشب تا روز
در برج مشاعل می افروختند وکانون باطل اهل خلاف را باتش غصه می سوختند ودر اثنا محاصره
روزی امیر خلیل صفها آراسته جنگ در پیوست ومولانا حسن شاه شاعر قطعه نوشته در تیر
بسته فرمود تا دیگری چند از جانب لشکر امیر خلیل با خود جرات نموده بدان طرف انداخت لشکر
بتصور آنکه چه خبر است که از شهر فرستاده اند کاغذ را ناخوانده پیش امیر خلیل بردند وچون در معرکه
آن قطعه را خواندند موجب مخالفت وانفعال امیر ونوکر وسردار که یک موی بر سر نداشت ولشکری
شد وقطعه اینست بیت باران بام ما برساند با خلیل * گوید اگر تراز سر با جنش بود * در درد زرده
ودر سر او خود مده عبری با کوفت قی باختن بود وامیر خلیل در صباح جمعه از جمعات اجمعوع
انصار واعوان روی جلادت بتسخیر دار السلطنت هراة آورد ومردم او بر قوت وتوان که داشتند
در تخریب برج وباره الحاح ومبالغه نمودند ونزدیک بآن رسید که چشم زخمی رسد وخلق از مسجد
جامع بیرون آمده بیکبار دروازها بگشادند وانه شهر بدر رفته بهیات اجتماع روی با میر خلیل نهادند
وآوازه در انداختند که میرزا سلطان ابو سعید رسید ومردم سیستان در دم او بجستند وخاک معرکه با
خون بردلان بر آمیخته رعب وخوف بر ضمایر مخالفان استیلا یافت وامیر خلیل واتباع او خوار وذلیل
از آن معرکه روی گردان شده انجز داشتند بگذاشتند وبادلی برخون وچشمی مانند دو جیحون امیر

مشار الیه کرد ستم دستار انتعاشیه کشان خویش بی بنداشت تا حوالی سیستان در هیچ مکان قرار
و آرام نگرفت **ذکر وصول موکب بی بدیل بدار السلطنه هرات** در آن اوان که امیر
خلیل متوجه دار السلطنت هراة شد رایت ظفر نشان از ولایت مازندران معاودت نموده بود و
در اثنای راه صورت جرات و جسارت او معروض رای عالم آرای گشت و چون از جانب ماوراء النهر نیز اخبار
ناملایم بمسامع جلال میرسید فرمان عالی شرف نفاذ یافت که امیر بو سعید و غیره از امرا و سرداران
متوجه ماوراء النهر شوند و ایشان بموجب فرموده عمل نمودند و شهریار شیر شکار بنفس همایون در حرکت
مسارعت نموده عازم هرات شد و در حدود جام بمسامع جلال پیوست که امیر خلیل روی فرار بجانب
ادبار نهاده است و در تیه ضلالت سرگردان شده و آنحضرت قریب بعید صیام مسرور و شادکام مقرون
بنصرت و اقبال در مستقر شرف خویش نزول اجلال فرمود و اعیان و اشراف مراسم نثار و پیشکش بجای
آورده زبان بدعا و ثنای پادشاه مظفر لوا گویا گردانیدند و جمعی از سپاهیان که در زمان محاصره طریق
خدمتکاران مسلوک داشته بودند و شیوه جانسپاری بجای آورده بخلعت و تشریف محظوظ و مخصوص
گشتند و بعضی مردم ثابت که آثار شجاعت بظهور رسانیده بودند از باره پایان رفته بودند و
سواران اهل خلاف را گریزانیده از مواهب احسان پادشاه حظی تمام یافتند و جامهای قیمتی پوشیدند
و چون رای عالم آرای حضرت گیتی ستان از جزئیات امور باز پرداخت جمعی امرا را بقلع و استیصال
امیر خلیل روان ساخت و حکم کرد تا او را بدست آورند یا پی بسپ نهند و ایشان برحسب فرمان
منازل پیموده اطراف سیستان را احاطه نمودند امیر خلیل از این حادثه سراسیمه و اندیشناک شده چاره
جز آن ندید که انقیاد و اطاعت نماید که تا بجان و عرض ایمن ماند و بی شورت با خواص و نزدیکان
حلقه اطاعت گذاری در گوش کرد و غاشیه فرمان برداری بر دوش نهاد و روی اخلاص بدرگاه
کیوان اشتباه آورده و امیر کریم داد از توجه او آگاهی یافته بود و بجانب او شتافته تا که در نواح
اسفزار با او دو چار خورده بیچاره امیر خلیل بجز از تسلیم دوایی نیافت و ایشان در زمان میرزا
ابرهیم با برابام دوستی و اتحاد مسود زیبند و امیر کریم داد حقوق صحبت و محبت قدیم رعایت نمود
با امیر خلیل برفق و مدارا پیش آمد و هر دو امیر باتفاق متوجه درگاه عالم پناه گشتند و چون بدار
السلطنت هراة رسیدند امرا صورت قضیه را بعرض سلطان سعید رسانیدند آنحضرت فرمود
که مراجعت متیقه بر خاطر گذشته که خلیل را بهیچ سبیل بیرون شدن نماند بجز از همین طریق فی الجمله
امیر خلیل بسعادت پای‌بوس استسعاد یافته از سر اخلاص زمین عبودیت بوسید و بجان
امان یافت و در سلک سایر ملازمان دولت ایشان منتظم شد و شهریار نامدار نظام الدین شاه
یحیی را دیگر برحسب فرمان خسروانه که بر حسب دولت در ولایت سیستان بجای آبا و اجداد عظام خویش

داد

رایت شوکت و لوای حکمت برافراخت و بر حسن تدبیر و کاردانی تدارک خللها کرده آن مملکت را
مضبوط ساخت و درین سال در بیست و پنجم شعبان جناب افادت مآب مولانا شمس الدین
محمد اسد که جامع بود بین العلم والعمل وفات یافت و در مزار کازرگاه هرات قریب بتربت منوره حضرت
پیر هرات قدس سره مدفون گشت و در شهور سنه خمس و ستین و ثمانمائه رای عقده گشای سلطان
سعید اقتضای آن کرده که امیر سید مزید بولایت بلخ رفته از آن حدود برحذر باشند و درین ولا منهیان
بعرض رسانیدند که امیر بو سعید در ماوراء النهر ربقه اطاعت از رقبه خویش بیرون آورده نواحی بخارا
و سمرقند را غارت کرده و سلطان رعایت خدمات سابق او نموده معتمدان بجانب وی روان داشت
تا حضرتش را بنصیحت و موعظت رام گردانند و اگر بر تمرد و عصیان اصرار نماید کیفیت حال بعرض
ملاذ و ملجاء ارباب کمال خواجه ناصر الدین عبدالله رسانند و فرستادگان متوجه ماوراء النهر شدند
و با امیر بو سعید ملاقات کرده سخنان دلپسند و کلمات سودمند گفتند اما امیر مشار الیه نصایح نیکورا
نشنید و ایشان بسمرقند رفته حضرت خواجه را از آن حال آگاه ساختند و خواجه بکوه نور بخارا
که امیر بو سعید بآنجا رفته بود با او قرار داد که دیگر پای از دایره انقیاد بیرون ننهد و چون حضرت خواجه
باز گشت امیر بو سعید بر سر کار خود رفت و بوعده وفا ننمود و در آن چند روز جمعی از سرداران آن
دیار بعزم رزم امیر بو سعید برخاستند و باو رسیده دست و بازوی جلادت بگشادند و چون تنگ
تاب مقاومت نیاورده روی بعجز و ناتوانی در بیابان حیرانی نهاد و جال و اثقال او بدست سپاه
نصرت شعار افتاد و درین سال پادشاه مغفور علاء الدوله که چندین سال باطراف و اکناف بر
سفر بود بر گذر دریای قلزم در خانه ملک پیوست از احفاد ملوک سابق و ستمدار فرمان یافت و نعش
آنجناب را بهرات آورده در گنبد مدرسه مهد علیا گوهرشاد آغا که مدفن میرزا بایسنغر است و فرزندان
عظمی مدفون و صبیه حضرت رقیه سلطان بیگم که حرم محترم سلطان سعید بود باین عزا از خمانی
کلام ملک علام و اطعام فقرا و اراسل قیام نمود و درین سال حضرت ارشاد مآب ولایت دستگاه خواجه
ناصر الدین عبدالله چون با امیر بو سعید ملاقات کرده هم از آنجا عزیمت جانب خراسان فرمود و در بیست
و پنجم ماه صفر بخجسته هرات رسیده و سلطان سعید باستقبال شتافته مراسم تبجیل و تعظیم بجای
آورد و خواجه عالی منزلت بزیارت مشایخ و اهل الله آن دیار رفته از روحانیت ایشان استمداد
همت نموده مجموع اکابر و اشراف و اعیان از صمیم دل و جان ملازم آستان قدس آشیان گشتند
و سلطان سعید بکرات و مرات بدیدن خواجه رفته از کلمات قدسیه ایشان مستفید شد و
چون حضرت خواجه را حسن اعتقاد و ارادت نسبت بقدوه مشایخ اسلام شیخ بهاء الملة
والدین عمر قدس سره در غایت کمال بود و بعقیده شیخ بزرگوار او را از ین عالم نقل فرموده بودند

خواجه بر حسب خلاف صدق شیخ مرشد الملوک والسلاطین هادی الخلایق اجمعین شیخ نور الدین
محمد رفته و انجناب شرایط ضیافت بجای اورده مراسم مهمانداری کما یجب و ینبغی بتقدیم رسانید
و حضرت خواجه شیخ زاده را وداع نموده بوثاق خود بازگشت و حضرت خواجه از سلطان سعید التماس
نمود که صندوق تمغای سمرقند و بخارا بشکند و دیگر باره ان رسم مذموم نکنند پادشاه ملتمس ان
بزرگوار را مبذول داشته تمغای ان ولایات را که مبلغی خطیر از ان ممر بخزانه عامره واصل میشد بخشید
و حضرت خواجه دران باب استار و احکام مرتب ساخته در یازدهم ماه ربیع الاول عزیمت سمرقند
فرمود و در اخر ماه مذکور خواجه مظفر بخار سبزواری و خواجه نعمة الله قهستانی و مولانا امیر محمد
بمنصب وزارت رسیدند و در ماه ربیع الثانی سلطان سعید خواجه معز الدین شیرازی و مولانا
بملک ماوراء النهر فرستاد و ایشان را در اشاعت عدل و داد و تنظیم حال بلاد و عباد وصیتها فرمود و در
اواسط جمادی الاول خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان جهت کلیات امور ملکی بجانب بلخ و اندخود
و سالی سرای رفت و در خلال این احوال بمسامع جلال پیوست که میرزا محمد جوکی ولد میرزا عبد اللطیف
در ولایت ماوراء النهر رایت خلاف بر افراشته است و جمعی از مفسدان بر سر او در امده حضرتش
را بر کارهای ناصواب دلالت میکنند و چهره عروس مملکت را در نظر او جلوه میدهند سلطان
سعید چون ازین معنی اگاهی یافت در ساعتی مسعود و زمانی محمود پای مبارک در رکاب سعادت
انتساب اورده عازم دیار ماوراء النهر گشت **ذکر توجه سلطان عالیشان بماوراء النهر جهة فیصل فتنه**
میرزا محمد جوکی سلطان سعید در ان هنگام که افتاب در بیست و یکم درجه حوت بود از
دار السلطنت نهضت فرموده در حوالی رباط فرود امد و در ان منزل کثرت بارندگی و شدت سرما بمرتبه
رسید که هیچ متنفسی را مجال حرکت نماند و چند روز در انجا توقف افتاد تا لشکر را از هجوم طلیعه
سلطان بهادر روی بفرار نهاد انگاه موکب همایون از ان مرحله در جنبش امد و چون فضای شبرغان از
غبار سم سمند فرمان فرمای ممالک ایران و توران عطرسای گشت جنود نامعدود در ظل لوای ظفر
جمع امدند و از انجا اردوی نصرت قرین عزیمت بلخ نمود و در ان ولا خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان
کیفیت پل بستن خود را بر اب جیحون بعرض همایون رسانید و صورت خدمتکاری او در نظر پادشاه معتبر
و مستحسن افتاد و پایه قدر او را از ایوان کیوان گذرانیده با وجود منصب وزارت حکومت بلاد
و خواص و محرمان مجلس اعلی انتظام داد و رایت ظفر شعار از پل جیحون عبور نموده میرزا محمد جوکی
که علفه عظیم فراهم اورده بود و اموال بسیار و غنیمت بیشمار از غارت و تاراج دیار ماوراء النهر گرفته
و بمدد و معاونت امیر نور سعید و امیر سلطان ارغون که از بی باکان و گستاخان دولت سلطان
سعید بودند مستظهر شده بمجرد اوازه توجه لشکر جلادت اثار با اعوان و انصار عنان از ان دیار

بر تافتند و سراسیمه و حیران در صحرا و بیابان سرگردان گشتند و اخر الامر بقلعه شاهرخیه که در کمال
وثاقت و متانت است پناه بردند و ان را مامن خود ساخته ذخیره فراوان جمع اوردند و سلطان سعید چون
این خبر شنید از سمرقند نهضت نمود و بکنار اب خجند رسیده در برابر قلعه نزول اجلال فرمود
و ان حصاریست که اب سیحون در ان محل که اب خجند از ان تعبیر میکنند بر اطراف ان میگردد چنانکه
سه طرف قلعه محیط اب است و در یک طرف مغاکیست که قوت متخیله را عبور از انجا در خیال
نمیگذرد فی الجمله فرمان جهانمطاع سلطان سعید نفاذ یافت که لشکریان و هنرمندان از استادان
منجنیقی و غیر ایشان از الات و ادوات حصارگیری ترتیب داده بکارهای خود مشغول شوند
بندگان دولتخواه بموجب فرموده عمل نموده از صباح تا رواح و از شام تا بام در تسخیر قلعه سعی می نمودند
و نزدیک بان شد که صورت فتح و ظفر جلوه گر اید ناگاه از جانب خراسان خبر رسید
که حضرت صاحبقران ثانی ابو الغازی سلطان حسین میرزا بهادر خان خلد الله ملکه از طرف
خوارزم باسترآباد رفته است و امیر شیخ حاجی و دیگر امرا از سرحد گذشته عزم خراسان دارد و هر چند
چون این حادثه در نظر همگنان در غایت صعوبت و کراهت نمود اما از انجا که کمال تمکن و وقار پادشا
دفع مقدار بود بان سخن التفات نفرموده همت بر تسخیر قلعه گماشت هیچ نوع فتوری در عزیمت پادشاه
پدید نیامد و چون خبر متواتر شد که اتش فتنه بالا گرفته سلطان سعید امیر سید اصیل از عوز را با
جمعی سرداران بخراسان فرستاد تا ان دیار را محافظت نمایند و امرا بخراسان روان شده امیر سید
اصیل بنیشابور رفت و امیر سید مراد در سبزوار قرار گرفت و درین اثنا قاصدان از طرف خراسان
رسیده بمسامع علیه رسید که حضرت صاحبقران ثانی بیقین از جرجان بیرون امده متوجه خراسان
گشت و امرا که در نیشابور و سبزوار بودند بدار السلطنت هراة رفته شهر را محفوظ و مضبوط گردانیدند
و اسباب قلعه داری چنان مرتب ساختند که در ان عهد و دیگر عهود معهود نبود و حضرت صاحبقران
ثانی در ظاهر دار السلطنت هراة رفته نزول فرموده بمحاصره و جنگ و پیکار مشغول شد و در ان
باب اهتمام تمام نمود چنانچه در موضع خود تفصیل ان مرقوم کلک بیان گردد و چون چند روز محاصره
امتداد یافت و کاری از پیش نرفت سلطان صاحبقران دست از محاصره باز داشته از ظاهر شهر
کوچ فرمود و از ان جانب چون سلطان سعید شنید که مردم هرات در مضیق محاصره اند با میرزا
محمد جوکی صلح کرده و از پیرامن شاهرخیه برخاسته بسمرقند امد و از انجا بر جناح استعجال روان
شده بر جیحون عبور فرمود و حضرت صاحبقران ثانی چون از ظاهر شهر هرات برخاست
و شبگیر کرده بمنزل ... رسید و از ان موضع بسرخس رسیده ان قلعه را مضبوط ساخت و از سرخس
بجانب مازندران عزیمت نمود **ذکر رفتن سلطان سعید بجانب جرجان و شورش فرمودن با امرا و خواص در ربیع**

اصل فتنه و کشته شدن رؤسای قوم جلایر و اتباع و خویشان ظاهراً اول و آخر سلطان سعید از
جیحون عبور نموده و منازل و مراحل پیموده به سرخس رسید آقا که حضرت صاحبقرانی ضبط قلعه
را باو تفویض فرموده بود تاب مقاومت نیاورده با دیگر مردم که ممد و معاون او بودند بزنهار طلبیده
بیرون آمدند و چون چشم سلطان سعید بر آقا افتاد با آنکه جزم ایذای در خاطر داشت بقتل او
فرمان داد و بر دیگران ترحم فرموده چون عساکر گردون مآثر راه دور و دراز پیموده بودند و چندان
یراق نداشتند سلطان سعید دیوانیان را بدار السلطنت هرات فرستاد تا بدستور معهود و تمام یراق
و زر دولت و لشکر بستانند و آن مقدار قرض کنند و چون مردم زحمتها کشیده بودند و شهر را از طالبان ملک
نگاه داشته بجلادت این توقع متعذر شدند و این طلب نزد ایشان بغایت مستنکر و مستبعد نمود
تا بدین مقصود القصه خزینه که از این وجوه بحصول پیوست همراه شیخ احمد و علی مغول صراف باردوی
اعلی فرستادند و چون موکب منصور بحدود مازندران رسیده صاحبقران ثانی تا حدود خراسان
پیش آمد و از آنجا بمقتضی روزگار عازم یورت اصلی و اوراق شد سلطان سعید شهر استراباد بنوید
حضور خویش منور گردانیده در گلستان نزول اجلال فرمود و چند روز بزم عشرت بطرب
ترتیب داده روز بشب و شب بروز رسانید و در این اثنا علیه رسانیدند که امیر خلیل عنودی در
خاطر دارد و حال آنکه پیش از این بکرات و مرات از آن مشهود ... مشاهده رفته بود
و در آن اوان که سلطان سعید قلعه شاهرخیه را محاصره داشت پنهان آن حضرت که در آنجا ...
بودند خبر بیرون فرستادند که امیر خلیل با مخالفان مواضعه کرده که البته شما اسباب انحصار ...
آید که من از یورت خود که در فلان موضع لشکرگاه است سوار خواهم شد و دست بردی ... تا
سلطان ابوسعید خواهم نمود سلطان سعید یورت امیر خلیل را تغییر کرده و جمعی مخصوصان
در آن شب جا پوشیده بر درگاه جهان پناه تا روز پاس داشتند راقم حروف از جناب حکمت مآب
مولانا قطب الدین نفیس طیب الله ثراه و جعل الجنة مثواه که از خواص سلطان سعید بمزید تقرب
اختصاص داشت چنین شنیده که شبی در ولایت جرجان ... عورتی از ترک بگرفتند و
بعد از وعید و وعد و تهدید اقرار کرد که امیر خلیل مرا فرستاده تا تحقیق نمایم که خرگاه میرزا سلطان
ابوسعید کجاست القصه چندین علامات مکر و امارات غدر امیر خلیل بوضوح پیوست و امرا
بازده کرت جانفی کرده بر قتل امیر خلیل اتفاق نموده سلطان سعید از آن حرکت ایشان را مانع
آمد و در آن شب که سلطان صاحبقران گریزان شده بجانب اوراق روان شد **بیت** شبی بود مانند
قطران سیاه * نه سیاره پیدا نه پروین نه ماه * نه آوای مرغ و نه آوای دد * زمانه زبان بسته از نیک و بد
امیر خلیل الحاح و مبالغه نمود که پادشاه را بنفس شریف در عقب باغی می باید رفت آن حضرت فرمود

که خلیل

که خلیل یک نوره نیست که سلاطین در شب نگاهبانی کنند و از بسیاری ترغیب و تحریص او در
امر بر ضمیر منیر ... و با وجود آنکه در امور ملک و مال سلطان سعید صاحب اختیار شده بود خیال
سلطنت از دماغ او بیرون نمی‌رفت و بمجرد امارت قناعت نمی‌نمود آخر الامر خاطرها بر قتل او
قرار یافت امیر عبد الوهاب گفت که صباح آن روز که مقرر شده بود که او را بقتل رسانند بر کنار امیر
قاسم که منظری خوب و جمالی مرغوب داشت پهلوی من نشسته بوده بخاطرم افتاد که حیف از این
جوان زیبا روی که بیگاه کشته خواهد شد باز در ضمیر گذشت که شاید که جریمه او در وجود آمده باشد
که استحقاق این امر هایل و بلای نازل پیدا کرده و از وی پرسیدم که امیرزاده مبلغ العمر هیچکس را
بقتل نرسانیده جواب داد که چهل و سه کس بدست خود کشته ام با خود گفتم که **بیت** هر که او نیکی کند یابد
نیک و بد هر چه میکند یابد * القصه امیر خلیل چون صباح بخلوتخانه خاص بدستور معهود در آمد
یکی تسمه کاردهای او ببرید امیر خلیل گفت این چه ظرافت است که یکی دیگری دستار از سرش بر
گرفت امیر خلیل گفت کل را کلاه از سر افتاد و از ایشان التماس نمود که سبوی آب بمن رسانید که به
غسل احتیاج دارم مقداری آب حاضر ساختند امیر خلیل خود را شست و شوئی داد و گفت
بیت آب سکینه ... برار غسل طریقی * نجا الاسکینه تا کی توان تیمم کرد * و بفراغ بال ...
در دو تا ... خود بیرون آورد و سر تسلیم پیش افکند و جلاد بتعلیم او در آن زمان شمشیر را
بر گردن او زد تا سر او بسهولت از بدن جدا شده و پسرش محمد خلیل را بدان خانه که پدرش کشته شد
در آوردند و چون سر امیر خلیل را بر سینه او دید گفت ما پای خود بسلاخ خانه آمده ایم و او را
همان لحظه نیز گردن زدند و پسر دیگر او را که ... او گذشت همان شربت چشانیدند امراء
خراسان از این سیاست عظیم متوهم شده سلطان سعید ایشان را بفنون نوازش اختصاص
بخشید و استمالت داده فرمود که از خلیل چند ... به بزرگان صادر شده بود که هر یک از آنها موجب
عتاب و نکال او میشد و شیوه عفو و اغماض که بهترین صفات است مرعی داشتیم و چون بی
ادبی او از حد در گذشت بجزای خود رسید شما خاطر جمع دارید امراء خراسان زبان بدعا و ثنا
گشاده خوشدل و مطمئن خاطر گشتند و چون حضرت جهانگیر خاطر خطیر از دغدغه امیر خلیل
جمع ساخته اندیشه بر قلع و استیصال سرداران ایل جلایر گماشت و ایشان از دیرباز در نواحی
استراباد اقامت داشتند و مغرور باموال وافر و اغنام ... شده بودند که حاکمی که ایشان را
در آن ولایت حکومت میتواند کرد و بغیر از غارت و تاراج مهمی نداشتند ضرر آن جماعت بمقیم و
مسافر میرسید و پیوسته بخونریزی و فتنه انگیزی اشتغال مینمودند و در این اثنا سلطان
سعید خواست که بحسن تدبیر ماده شرارت آن قوم را منحسم سازد و در شر ظلم ایشان را منقطع

کرداند لاجرم امراء الوس را فرمود که بشارت بالجماعة رسانند که پادشاه از برای شما سیورغالات بغیر
سیفرمایید چند روز بعد ازین کفت و شنید سر بردند و از برای کرفتن آن قوم بی عاقبت کاشتکان مقرر
فرمودند و در روزی که جلغشان در آمدند همه را بکرفتند و بر سر میدان مجموع کرفتاران را کردن زدند
و آتش غارت و تاراج در خان و مان دیگر مفسدان انداختند و سلطان سعید مملکت جرجان از رسم
سیورغال بشاهزاده عالمیان میرزا جلال الدین محمود شاه که آثار جلادت و سعادت و اقبال در ناصیه
او ظاهر بود ارزانی داشت و ایلچیان عظام و سرداران فلک احتشام را در ملازمت او باز داشت و
ایلچیان را که از ولایت ساری و دستمدار و فیروزکوه و دیگر ممالک آمده بودند رخصت انصراف داد و
مجموع ایشان بعنایت و عاطفت و نوازش پادشاهانه اختصاص یافته خشنود و شاکر باوطان
خود باز کشتند **ذکر نهضت رایات ظفر آیات از مازندران بجانب دار السلطنه هراة و بیان بعضی از حوادث**
چون مملکت مازندران برحسب دلخواه خسرو کیتی پناه انتظام یافت عنان عزیمت بطرف مستقر
نزاهت و جلالت تافته موکب همایون بهر دیار که رسید رسوم ذمیمه را از میان بر کرفت و کلشن مملکت
بتازکی آیین معدلت سلطان سعید رونق و طراوت پذیرفت و لوای نصرت انتما چون بقصبه کرمو
رسید بموقف عرض رسانیدند که عمال از انچه واجبی رعایا بوده زیاده کرفته اند فرمان جهان مطاع
صدور یافت که وجه فاضل را از خزانه تسلیم رعایا نمودند و موکب خجسته منازل نموده در بیست و نهم
ربیع الثانی مقرون ببهجت و کامرانی در باغ سفید نزول فرمود و بعد از چند روز که سلطان سعید
از رنج راه بر آسوده بود از وقایعی که در زمان غیبت چتر زرنگار در خراسان واقع شده بود تفحص بلیغ
و استقصاء بسیار نمود مجملا بوضوح پیوست که خواجه معز الدین در عملی که از لشکری میستاند
مبلغی خطیر جهة خاصه خویش از میان برده بمقتضی هوا و هوس صرف کرده و همچنین شیخ احمد علی معزول
صراف که از تجار برسم قرض مطالبه نموده بسیاری از بازرکانان نوشته بعد از آن رشوت کرفته و
تغییر و تبدیل آن راه داده و ازین حرکات ناپسندیده رای تخت قهر و سیاست آن کرد که آن دو
شخص دلیر را بنوعی هلاک سازد که عبرت دیکران باشد و بعد از تامل حکم واجب الاذعان نفاذ یافت
که شیخ احمد صراف پوست کنده بتعذیب هر چه تمامتر کشتند و خواجه معز الدین را در بند کرده در پای
حصار قریب بمدرسه و خانقاه حضرت خاقان سعید دست و کردن بسته در دیک آب جوشان
انداختند و در مدة دو روز جوش و خروش خواجه معز الدین فرو نشست و فرمان واجب الاتباع
صدور یافت که بعد ازین در هراة و بلوکات نیز نام بردار نطلبند و بعلت این وجه متعرض هیچ آفریده
نکردند و نشانی درین باب بسنگ نقش کرده بمسجد جامع قریب بصفه مقصوره نصب نمایند
کاشتکان بموجب حکم سلطان عمل نمودند و مدة الحیوة سلطان سعید از ان قول خویش تجاوز ن

جایز

جایز ندارد و در اثناء این احوال طایفه بر خواجه مظفر تقریر کردند و او از مسند وزارت برخاست
صاحب اعظم قطب الدین طاوس سمنانی که سالها وزیر و مشیر میرزا بابر بود وزیر دیوان شد
و خواجه اسمعیل جرجانی را باو شریک کردانیدند و چون قضیه میرزا محمد جوکی هنوز فیصل نیافته بود و
خاطر خطیر از آن مرجع امید سلطان سعید عازم دیار ماوراء النهر و ترکستان شد چون قاصد از
طرف ماوراء النهر متعاقب میرسید و بسمع سلطان سعید میرسید که میرزا محمد جوکی باز رایت عناد بر افراخته
بتخریب بلاد و تاراج عباد اشتغال مینماید آنحضرت دفع فتنه او بر همت پادشاهانه واجب و لازم دانسته
باحضار لشکرها فرمان داد و موکب جهانکشای بیست و هفتم جمادی الاولی از دار السلطنه هراة نهضت
نموده در شمال قریه ساق سلماق نزول اجلال فرمود و اعیان و اشراف بعنایات و اشراف بعنایات
و اشراف پادشاهانه سرافراز ساخته شهر را بایشان سپرد و کلانتران محلات و بلوکات را خلعتها
استمالت داد و در همان روز خواجه شمس الدین محمد را بجانب بلخ فرستاد و بعد از دو روز رایات همایون
در جنبش آمده و در زمان غیبت سلطان سعید در ولایت خراسان وبای عظیم و طاعون مفرط
روی نمود و خلقی کثیر و جمعی غفیر در آن قضیه فرو رفتند و اکابر و اعیان در مصاحبت خواجه قطب
الدین بییلاق بادغیس رفتند و چون وبا تسکین یافت بشهر باز آمدند و مردم را بر عمارت و زراعت
ترغیب و تحریص نمودند و چون حضرت سلطان سعید در قبة الاسلام بلخ نزول فرمود چند روز
در آن دیار توقف نمود و بعضی از ایام بهار در نوبهار و بلخ در خرمی و شادکامی بکذرانید و از آنجا
نهضت فرموده روی بسمرقند نهاد و چون از جیحون عبور کرده و منازل و مراحل نموده بمقصد رسید
اکابر و اشراف برسم استقبال پیش آمده نثار و پیشکش بتقدیم رسانیدند و موکب ظفر نشان از لشکرهای
جهان متوجه شاهرخیه شد و بظاهر قلعه رسیده آن حصار را در غایت مضبوط ساخت و سلطان
سعید صلاح وقت در آن دید که بمحاصره و محاربه نپردازد بلکه جمعی را تعیین فرماید که مقابل کوهی
نمایند و چون اسباب حصار کیری مرتب شود بعرض همایون رسانند خاطر اشرف بر همین قرار داده
عنان عزیمت بجانب سمرقند منعطف کردانید و در موضع کان کل طویی عظیم ترتیب داد و بسنت خاقان
شاهزادکان قیام نمودند و بعد از آن متوجه جانب تاشکنت و قلعه شهرخیه شد و بظاهر حصار فرود
آمده فرمود که بر این قلعه شهربندی سازند تا مخالفان نتوانند که بیرون آیند و باندک فرصتی
آن شهربند تکمیل یافت و در آن مدت از طرفین جنکهای مردانه کردند و کوششهای بهادرانه نمودند که
تفصیل آن موجب تطویل میشود آخر الامر مردم اندرون از بی قوتی بتنک آمدند و از فقدان نان و
کوشت کار در ایشان باستخوان رسید و بحیله و تدبیر و معاونت بعضی مردم بیرون در روزی یا شبی
شبی بعذر برسانیدند و امرا و ارباب کیاست که ملازم سلطان سعید بودند میدانستند که در قلعه

خورد نمی‌ماند و از بیرون ماکولات بحصار میرسید لیکن کیفیت آن معلوم ایشان نبود و درین اثنا امیر
شیر حاجی فکری بصواب اندیشیده نوکران میرزا محمد جوکی که او را می‌شناخت فرمود که بشیوه فراری بجانب
قلعه شد و شاهزاده او را دیده و دانسته رعایت فرمود و از سبب آمدن پرسید نوکر معروض داشت که
امیر شیر حاجی بجهت وجهی تحویل من کرده بود و چیزی از آن باقی مانده درین ولا امیر در مطالبه آن تشدد
میفرمود و مرا بند فرموده و من فرصت یافته گریختم و التجا بدرگاه عالم‌پناه آوردم میرزا محمد جوکی او را بانواع
خوشدل گردانیده بکاری بازداشت و او چند روز تجسس و تفتیش کوشیده شرح احوال معلوم کرد و
گریخته پیش امیر شیر حاجی آمده بعرض رسانید که مدار دوام آن تحصن است فلان انبار و الحال ما یحتاج اهل قلعه
است از ماکولات و ملبوس مرتب ساخته‌اند و در شب در فلان محل کشتی بروی آب می‌آید و ما یحتاج
ما یحتاج بسوار اردو بازاری مهیا شده در کشتی انداخته بقلعه می‌برند امیر شیر حاجی کیفیت حال را معروض
پایه سریر اعلی گردانید و بموجب فرمان در جست و جوی آن شخص شتافتند و دستش گرفته در پای قلعه
آوردند که این آن شخص است که از برای شما خوردنی و ما یحتاج میفرستاد و اکنون بجزای عمل خویش
گرفتار گشت بعد ازین اقامت شما درین حصار دشوار خواهد بود و از عزیمت در برابر اهل حصار بعد
خواری بگشتند و ارباب قلعه بکار نومید شدند و النجابت هدایت انتساب خواجه ناصر
الدین عبدالله بودند و خواجه از سمرقند رسید و سلطان سعید شرایط تعظیم بتقدیم رسانید و مخصوص
انامل خواجه جرد ارشد امیر ابوسعید ابن بیت را نوشته پیش او فرستاد   جامی زغم توبین خرابست
کفتم زاد کر نمی‌دانی   وامیر مشارالیه در باب مخلص خویش تضرع و زاری بسیار اظهار کرد و خواجه چند
روز خاطر بر انام خطیر گماشته در اصلاح جانبین سعی و اهتمام بسیار نمود **ذکر حوادث که در
خراسان روی نموده در اثنای محاصره شاهرخیه**   سلطان سعید در زمان توجه از
سمرقند بشاهرخیه قرة العین خویش میرزا سلطان محمد را بضبط خراسان تعیین فرمود و شاهزاده در
اواسط ربیع الاول سنه سبع و ستین و ثمانمائه بهرات آمده و در رعایت رعیت و دارایی بلاد و امصار قدم بر
قدم پدر بزرگوار نهاد و درین سال مولانا جلال الدین فتح الله تبریزی صدر که باتصاف علوم از عقلی و نقلی
مستعد بود ودیعت حیات سپرده در هراة وفات یافت و در مزارگاه کازرگاه مدفون گشت و درین
ولا بر قضای عظیم بر زمین آمد و برهای قوی روی نموده در خلال این احوال خبر قتل پهلوان محمد باده
از جانب تبریز رسید شرح حال محمد باده آنست که مدتی مدید ملازمت سلطان سعید غیاث نموده
و آثار جلادت و مردانگی بظهور میرسانید تا آنکه روی در آن دیار نهاد و کار او رونق و رواج تمام
یافت و دارالسلطنت هراة را مسخر ساخت و حضرتش یافتند که از جرایم خلق کثیر را بی‌آنکه
معروض رای عالم آرای گردانند بقتل رسانید و بعضی بسبب او مطالب گشت و او چنان مغرور شد

کردستم

کردستم و ستان و سام بزبان تماشه کش خویش می‌پنداشت و مجموع بیمان و رنود و اوباش دارالسلطنت
هراة مطیع و منقاد خویش ساخته ملازم خود گردانید و در ادای عظمت و اهبت در آن هنگام که
سلطان سعید در ظاهر شاهرخیه بود بدنغ محمد نامی که در کوههای تبریز بسر برده دم از خلاف میزد
متوجه آن جانب شد و در قرنه آن ولایت که طبیعت ناپاک او بآن سکون شده بود فرود آمد و طرح ظلم
و ستم وجود بنیاد انداخت و هر صبح و شام نقاره میزد و محمد قزوینی که سر محمد باده فرد غنی آورده در صدد
آن شد که نسبت با او دست برد نماید و نوبتی شه پهلوان محمد باده که کهنه النغات این سخن بگرد
و گفت آنچه کیست که درین مقام آید و محمد قزوینی فرصت نگاه داشته در شبی که برودت هوا
اشتداد یافته و خاصان در وثاقهای خود خزیده بودند درآمد و کسی زیاده پیش پهلوان محمد نبود و آتش
افروخته هر نوع حکایات میکردند با یاران خویش چون بلای آسمانی در آن خانه درآمد و پهلوان محمد را
برداشته محمد قزوینی سر او را بیک ضرب شمشیر از ترکیب بدن جدا ساخت و سر آن بد اخلاق از عالمیان
داشت و بجانب کوه پناه برد از ردا با هیچکس را مجال آن نبود که از عقب او رود **ذکر بیرون آمدن میرزا
محمد جوکی از قلعه و استیلای کمانکشان حضرت پادشاه بر آن شهر و معاودت سلطان سعید بتخت و باشد**
سلطان سعید قریب یکسال در محاصره قلعه شاهرخیه روزگار گذرانیده مردم را از کرد و غبار و کثرت
حشرات ارض مثل مور و مار زحمت بسیار رسید و از بیماری جمعی کثیر بتنگ آمدند و کار اهل
حصار نیز بجهد اضطرار انجامید و بیشتر خواجه عبدالله دو بار بقلعه رفته بود و در امر مصالحه سخن گفته بود
چون میرزا محمد جوکی در تسلیم حصار تعلل مینمود حضرت خواجه او را در تنگنای محاصره گذاشته روی به
سمرقند نهاده و ارباب قلعه بیچاره جوی شدند و کسی بدرگاه همایون فرستاده التماس حضور خواجه
عبدالله نمودند و آنحضرت مضمون کلمة الشفقة علی خلق الله را منظور داشته باز متوجه جانب شاهرخیه
گشت و پای مبارک در میان نهاده سلطان سعید را سوگند داد که قصد قتل آن جماعت نکند و هیچ آفریده را
تعرض نرساند بلکه جمعی را از آن زمره عنایت و رعایت فرماید و حضرت سلطان سعید جمله را متقبل شد الحق
بعهد وفا نمود و خواجه بزرگوار بحصار درآمده امیر ابوسعید و امیر سلطان و باقی گردن کشان را بیرون
آورد و ایشان بشرف دستبوس سلطان سعید مشرف شده سر خجالت در پیش افکندند و پادشاه
اصحاب جرایم را در آغوش عنایت کشیده پرسش نموده در روز جمعه نهم محرم سنه ثمان و ستین و ثمانمائه
میرزا محمد جوکی را باردوی همایون آوردند سلطان سعید او را در کنار گرفته در پهلوی خویش جای
داد و بمواعید خوب ازالهٔ وحشت او نموده و فتح نامها نوشته باطراف ممالک فرستادند و سلطان
سعید از تنظیم امور آن ولایت روی بسمرقند نهاد و خاطر با انتظام کلیات امور ماوراءالنهر و ترکستان
گماشته چند روز در آنجا توقف فرمود و چون خاطر اشرف از آن قضایا بفراغت یافت معاودت

بجانب خراسان جزم فرمود واز جیحون عبور نموده بسعادت واقبال می‌آمد تا نخل دختران رسید
ودر آنجا اعیان وبزرگان بشرف دستبوس مشرف شده شرایط نثار بتقدیم رسانیدند ودر
منزل تغو درباط هرمندان واهل حرف ساوری وسلامانه معروض داشتند ودر بیست ودوم
ربیع الثانی موکب منصور بباغ سعید نزول فرمود واز قلعه شاه رخیه ناظر دار السلطنت هراة
سلطان سعید میرزا محمد جوکی را سوار ساخته همراه معتمدان از پیش روان فرمود وبنفس همایون
از عقب او عزیمت مینمود وچون بسنقر جلال رسید شاه زاده را در حصار اختیار الدین زندانی
که مثابه در حصار ساخته بود محبوس گردانید واو در آنجا مقید بود تا اجلش فرا رسید وچون سلطان
بر تخت خراسان قرار گرفت بتحقیق اموال دیوانی پرداخت خواجه قطب الدین طاوس وخواجه نعمة
الله وخواجه اسمعیل ومولانا امیر دفترها مرتب داشته بعرض رسانیدند خواجه طاوس معاف گشت
وخواجه اسمعیل در بند افتاد وچون نوبت بخواجه نعمة الله رسید او نسبت بخواجه شمس الدین محمد تحیی
گفت که مستوجب خیانت بود سلطان سعید از خواجه مشار الیه حقیقت آن استفسار نمود خواجه
شمس الدین محمد گفت پس از مردم برسم خدمت چیز بسیار گرفته‌ام اما از مال دیوان هیچ تصرف نکرده‌ام و
تقصیری بنده در آن واقع نشده وباقی رای عالی حاکم است سلطان سعید فرمود که هر چه گرفته وخورده
بتو بخشیدم وترا از دیوان معاف داشتم گاهی چنان واقع می‌شود که دیوانیان بغضب من گرفتار می‌شوند
ومن نمیخواهم که آسیبی بتو رسد خواجه شمس الدین محمد زانو زده انگشترین از انگشت بیرون کرده
چند پیش رفته برگوشه تخت نهاد وباز گشته در محل خویش ایستاد وگفت در هیچ تاریخی نیست که با این
شهر معزول شده باشد ودرین اثنا بمسامع علیه رسید که یونس خان که بیمن اعتنا وحسن اهتمام سلطان
تختگاه آبا واجداد را بوجود خویش مزین گردانیده بود از تاب آفتاب حوادث روی گردان شده و
بآنجا بسایه چتر همایون فال آورده نزدیک است سلطان سعید باستقبال او شتافت وبا یکدیگر
ملاقات کرده وبدیدار هم اظهار استبشار نمودند وآنحضرت خان را بمواعید جمیل مسرور گردانید و
بترتیب طوی بزرگ فرمان داده واسباب ضیافت وپادشاهی چنان مهمانی را مرتب داشته با چندین تومان
لشکر آنجا برا بولایت اصلی او گسیل کرد وحضرت خواجه بواسطه آنکه شنید که در شهر وبلوکات بقیه از
مرض طاعون هست اراده ییلاق بادغیس نمود ودر آنجا قاصدان از طرف سمرقند رسیده معروض
داشتند که در آن ولایت این مرض شوم شیوع دارد وفلان مزروعات موتی که وارث نداشتند سلغی
کراسته بخزانه عامره واصل شده است ودرین سال شیخ صدر الدین محمد الرواسی که بزیور علم وعمل
آراسته بود واز قریه شغان تشریف آورده بود در مزار فایض الانوار حضرت شیخ زین الدین
الخوافی ساکن گشت وخلق لا تعد ولا تحصی بملازمت او گرویدند وچون سلطان سعید بجانب

حسن ارادت وصفای عقیدت داشت بسمع رضا اصغا میفرمود ودر تشیید وتمشیت مرام خواجه
بقول آنجناب عمل مینمود **ذکر توجه حضرت آفاق بمرو بقشلاق ومعاودت از آنجا در زمان [illegible]**
نوالجیان بهرام صولت در شهور سنه تسع وستین وثمانمائه بهمه کس جار رسانیدند که رایت قشلاق مرتب
گشته وسلطان سعید فرزند رشید خود میرزا سلطان محمد را بسلطنت هرات بگذاشت وجناب امیر
نظام الدین احمد حاجی ومولانا میرزا بیک را ملازمت او بان داشت ورایت دولت در رکاب سعادت ودر بیست
بلده فرخنده مرو عنان عزیمت بجانب داد ودر اوایل جمادی الاولی بولایت قشلاق نزول فرمود ودران سال
در تمام ولایت خراسان بتخصیص هرات زمستان در غایت برودت واز اول دلو تا آخر حوت برفهای عظیم
افتاد ودر اواسط جمادی الاخری اردوی اعلی نشان بهرات آمد که سید بیک سلطان برادر ابو الخیر خان
که در آنجا محبوس بود بدرگاه عالم پناه فرستند وبموجب فرموده عمل نمودند واو جوانی نیک اخلاق پاکیزه
اعمال بود ودر پوستین بتلاوت کلام مجید اشتغال مینمود وچون سید بیک سلطان باردوی همایون رسید
سلطان سعید او را اسب وجامه وزند وکمر داده بولایت او روانه فرستاد وچون موسم بهار رسید
رایات فتح آیات عزیمت دار السلطنت هراة نمود وجمعه دهم شعبان درباغ سعید نزول اجلال فرمود و
درین اثنا از جانب ماوراء النهر عرضه داشتی رسید مضمون آنکه طایفه از کفره مجوس قلماق بممالک
محروسه در آمده غارت وتاراج کردند ودر آنجا امکان خرابی بود بوجود رسانیدند ودر انجام آوان گرفتند
وماندند باز بر عصفور حمله آوردند وشمشیر بر آن جماعت نهادند واز سرهای مخالفان علمها باز کرده به
سمرقند آوردند وچون سلطان سعید چند روز در دار السلطنت هراة توقف فرمود متوجه سرحد
جلکاء بادغیس شد ودر اول رمضان بمقصد رسیده تمام ماه صیام وشوال قریب بعید اضحی آنجا
بگذرانید ودر اواخر شوال امیر سید اصیل الدین که جوانی دولتمند صالح بهادر بود عزم سفر آخرت
کرد وبرادرش امیر سید مزید بهادر شرایط تعزیت بتقدیم رسانید وسلطان سعید بمجلس عزا تشریف
آورده باز ماندگان او را بنواخت ودر اواخر ذی قعده موکب همایون از یورت ییلاق نهضت فرموده
در اوایل ذی حجه بسنقر سریر خلافت فرود آمد **ذکر وقایعی که در شهور سنه سبعین از کتم**
اجمال بتفصیل آمد یکی از وقایع این سال آن بود که طایفه از امراء عظام مثل امیر احمد یاد وامیر شیر حاجی
با چندین امیر تومان برحسب فرمان متوجه ماوراء النهر شدند بنا بر آنکه خبر سلطان صاحبقران از آن
انجانب می‌شنیدند دیگر آنکه در زمانی که میرزا جهان شاه بمحاصره بغداد اشتغال داشت با چند هزار
خانه‌وار از احشام وصحرانشینان که از ظلم آذربایجان رسیده بودند فرصت غنیمت دانسته بعرصه
خراسان درآمد ویورت ومقام ایشان بر وفق دلخواه متعین گشت دیگر آنکه داعیه قمع واستیصال
قوم هزاره از خاطر خطیر سلطان سعید جهانگیر سر برزند ولشکرها با مضای همایون این عزیمت

جمع آورده سر پل مولانا معسکر همایون ساخته و کلانتران ایشان دست در دامن استیمان زده از
یورش بشفاعت مشایخ عظام در جزیره توقف نمانید جهت استخراج مال الجماعت امیر نظام الدین احمد حاجی
و جناب افادت مآب معالی نصاب مولانا شمس الدین علی الفارسی و مولانا شمس الدین صاحب کشف تعیین
یافتند و در اثنای این حالات مزاج شهریار فرخنده خصال از جاده اعتدال منحرف شد و ضعفی قوی روی
نمود و زمان مرض امتداد یافته نزدیک بآن رسید که خلایق مایوس گردند آخر الامر بحسن معالجه اطباء
صایب تدبیر بلکه باراده ملک قدیم از رحمت بصحت مبدل گشت و خلایق حیاتی ثانی یافتند و بفقرا و
مساکین از نقود و صدقات حظی بی اندازه رسید و جهت صدقه فرق همایون سلطان مال سر ده خطه
خراسان بخشید و آن مبلغی گران بود دیگر از وقایع آنکه درین سال جهت ختان شاهزادگان ترتیب
طوی عظیم فرمان نفاذ یافت و ارباب حرف و صناع و اهل اسواق هر یک ببنیاد باغ زاغان رفته جارطاق
بستن آغاز نهادند و در اندک فرصتی باغ زاغان مانند فردوس چنان گشت و مهم سرود و لعب و حضور
شرب مدام و کرشمه ساقیان کل انام بمرتبه رسید که زاهدان صد ساله خرقهای بر آن طریقتیان برای
دفع مخموری در رهن شراب انگوری کردند و عقبا از خوی اندیشه نکردند   این خرقه که من دارم در رهن
شراب اولی وبدین جاه زمان نشاط و طرب امتداد یافت و در اثنا جشن و طوی شاهزاده عالمیان
میرزا جلال الدین سلطان محمود بطلب از ولایت جرجان متوجه گجنه فرمود و جناب شیخ الاسلام خواجه
مولانا شمس الدین محمد از جانب سمرقند رسید و چون خاطر اشرف سلطان آفاق از سنت
ختان شاهزادگان فراغت یافت همت عالی نهمت بر تنسیق امور ملک و ملت کماشته شد ذکر آمدن
میرزا ابو سعید از خوارزم بنابر ساعد او در شهر این حال د... در شهور سنه اثنین و سبعین و ثمانمایه
جانب خوارزم قاصد امیر بو سعید آمده عرضه داشتی رسانید مضمون آنکه در دین ولا میرزا سلطان
حسین بهادر از جانب دشت قبچاق بآن ولایت آمد امرا و سرداران نائب بیگ حمله آورده گرفته
و لشکریانش دست تسلط برآورده مجموع سرحد خوارزم را غارت و تاراج کردند سلطان جمعی امرا
عظام بآن صوب شتافته تفحص بلیغ بجای آورند و هر که تقصیری کرده باشد سزای خود در کنارش
نهند و در باب عقوبت و نکال مجرمان اهمال و اغفال ننمایند امرا حسب فرمان واجب الاذعان
روان شدند و چون بدان خطه رسیده بتحقیق آن معامله مشغول گشتند و بوضوح پیوست که
لشکر خوارزم با وجود کثرت در دفع آن جمع حال از هم سپاه سلطان سعید صاحبقران فرار نموده اند
و امیر بو سعید را نیز تقصیری تمام پیدا شد میرزا پیر درویش فرمیش که در آن ایام شغل و نظر جامه خاصه سلطان
سعید بود ناگاه امیر بو سعید گرفته همراه معتمدان بدار السلطنت هراة فرستاد و حفظ کش بنابر فتاح
کو در زیده بود در حصار اختیار الدین مقید و محبوس گشت و در آن ایام پادشاه ملائک احتشام بدین سلسله

مشایخ عظام شیخ نور الدین محمد رفت و کلام جناب شیخ مسجوع که امیر بو سعید شده جوهر او را دید
خواست نمود و سلطان سعید ملتمس جناب شیخ مبذول داشت و جنایت امیر مشار الیه نابوده انگاشته
و چون ببارگاه همایون مراجعت نمود فرمود که امیر بو سعید را از حصار بیرون آورده در زمره حضار
مجلس انتظام دادند حضرت سلطان سعید او را بشرف خطاب مشرف ساخته از احوال وی پرسید و باز
خدمتش را در سلک امراء بکار امرا اعتراف داد اما امیر بو سعید در غایت خجالت و ملالت روزگار بسر برد
و در ماندگی خویش معرض داشت   رباعی   این بنده درمانده شرمنده بجان   دارد داسپی بوقع از شاه جهان
چون همت او بلند و چون بخت قوی   چون دولت او جوان و چون حکم روان   حضرت سلطان سعید
بر عجز و بیچارگی او ببخشود و چند سر اسب راهوار و اشتران قطار و شتران باربردار و سایر اسباب امارت
ارزانی داشت و کوکب بخت امیر بو سعید بار دیگر از حضیض خمول بذروه قبول رسید ذکر عصیان
میرزا پیر بداق در شیراز و بر گرفتن او را بجانب بغداد و عاصی دار السلام و باز آمدن میرزا سیان او و میرزا شاه
و قتل میرزا پیر بداق بتیغ میرزا جهانشاه و از طرف میرزا ... بر رای هوشمندان در اوقات دقایق اخبار و حقایق آثار پوشیده نماند
که میرزا پیر بداق مهم اولاد میرزا جهانشاه بود و خشونت و سیاستی بافراط داشت و بر موجب فرمان پدر
بحکومت دیار فارس اشتغال مینمود و در ایام دولت خویش اقطار و اطراف آن مملکت را تا حدود جزایر
و نواحی مدینه الاسلام بغداد در تحت تصرف آورد و چون میرزا از خراسان آمد میان او و سلطان سعید
مهم بخصومت و جدال انجامید میرزا پیر بداق در اندک فرصتی از شیراز بخدمت پدر پیوست و هنگام
مراجعت لشکر ترکمان از راه طبس روان شده بر ولایت یزد عبور نمود در آن ولایت خرابی تمام بحضور
پیوست و بنا بر بدی که با ولایت خویش در خراسان رسانید بجا رجب و پندار بدماغ خود راه داده بندگان
کار جانب پدر مستغنی شد و گردن از طوق طاعت میرزا جهانشاه بیرون کشید و پای از دایره متابعت
او بیرون نهاده حقوق ابوت نابوده انگاشت و علم طغیان بر فرق فرقدان برافراشت و چندانکه نیک
خواهان اندرگاه میرزا جهانشاه پیش آمدند و چندانکه نصایح سودمند و مواعظ دل پسند گفتند
فایده بر آن مترتب نشد و او همچنان بر عصیان اصرار مینمود میرزا جهانشاه با سپاه ظفر پناه تا حدود
دیار فارس اعلام مانیخواست که او را بکلی مستأصل گرداند و چراغی که خود از وجنه باد قهر بنشاند
نهالی را که بر جویبار دولت بدست خویش نشاند از بیخ و بن برکند   بیت   هر شاخ با بیاد که از دست
بر آید   مشکن بدست خویش که آن هم شکست تست   و آخر الامر والده میرزا پیر بداق حرم محترم میرزا
جهانشاه بعد از انکه شد بسیار سعی و اهتمام بیشمار قرار بر آن داد که میرزا پیر بداق با اتباع و اشیاع و
احمال و اثقال بجانب دار السلام بغداد رفته دست از شیراز باز دارد و شاه زاده بموجب فرموده
مادر روی توجه ببغداد نهاد و میرزا جهانشاه حکومت مملکت فارس بمیرزا دیگر خود امیرزاده یوسف

داد و میرزا پیرباق چندگاه در بغداد کذرانیده آن مملکت را منزوی و معمور کردانید اما خیال تسخیر شیراز
مطلقا از دماغ او بیرون نمیرفت و پیوسته متعرض حواشی مملکت پدر میکردید و بانواع میرنجانید خاطر
او را میرنجانید و ارسال رسل و نصایح با او مفید نمی افتاد و چندانکه میرزا جهانشاه تساهل و تغافل مینمود
عناد و استکبار او سمت تضاعف می پذیرفت و از خونریزی و فتنه انگیزی دقیقه فرو نمیکذاشت عاقبت
میرزا جهانشاه با ازدحام تمام و لشکری خارج از ادراک اوهام و احساس اوهام عازم دار السلام شد و
میرزا پیرباق چون از عزیمت پدر آگاهی یافت خاطر بران قرار داد که برج و باره مدینة السلام عمارت
کرده در انجا تحصن نماید و بامضاء این عزیمت لشکر خود را الکاء فراوان انعام فرموده و بترتیب اسباب قلعه
داری امر کرد و برج و باره را بر روان جنکی نصب و ترتیب داد و دروازها را بجا قطان جلادت شعار سپرد و
پای ممانعت و مدافعت در ان موضع بیفشرد و میرزا جهانشاه با سپاهی انجم حساب فرود رسیده و ظاهر دار
السلام را احاطه نموده و همت بلند نهمت بر تسخیر شهر کماشت و شاهزاده چاره جز آن ندید که در حصار
دیوار شهر خزید و بر جنک و جدال و قتال مصابرت نمود و چون مدینة السلام بغداد در غایت متانت و حصانت
بود و متحصنان مردان کار و دلیران روزکار فتح و تسخیر بسهولت دشوار مینمود و مردم از شدت حرارت هوا
بسیار در زحمت بودند تابستان از ایام تا شام در ان کرما بمحاربه قیام می نمودند و کرم از شدت حرارت
هوا و میرزا پیرباق هر روز آتش فتنه و ابواب بلا را بر روی خود میکشاد و میرزا جهانشاه بسعی و اهتمام
در فتح شهر میکوشید و لشکر را بانواع ترغیب و تحریص مینمود و قریب یکسال مدت محاصره ممتد شد
و احوال رعایا و بیچاره روی باختلال آورده آثار ضعف و انکسار بر جبهات روزکار ایشان ظاهر
بسختی میکذرانیدند و کار سپاهیان تنک آمده هرچند شاهزاده رسل و رسایل پیش پدر فرستاده
اظهار عجز و افتقار کرده فایده بران مترتب نکشت میرزا جهانشاه بدان التفات نفرمود و بلیت
قحط و غلا بمرتبه رسید که جمعی که حلاوه بتکلف میخوردند بادام و حلوا چیزی شده قناعت مینمودند
و آن نیز در بعضی اوقات یافت نمیشد و سک و کربه مانند عنقا نایاب کشت و از حیوانات دیکر
نشان نماند و از حیوانات دیکر نشان نماند و اهل بغداد بیچاره دروازها بکشادند و سپاه میرزا
جهانشاه بدار السلام در آمده محصوران باردوی اعلی شتافتند میرزا پیرباق در منزل خود نشسته
میدانست که پدر نامهربان درباره وی قصدی کند درین اثنا میرزا جهانشاه ولد خود محمدی را
با جمعی امرا فرستاد که هم شاهزاده را بضرب شمشیر آبدار نفصل دهند و ایشان دو دسته و تیغها کشیده
کشیده بشهر در آمدند ناکاه در وثاق میرزا پیرباق در دویدند و حضرتش در آن زمان عزم سوار
شدن داشت و یک پای در موزه کرده بود و دیکری برهنه و در آن حال برادر خود محمدی را با جمعی
روی بستر بر سر خود ایستاده دید حیرت و دهشت بروی مستولی کشت و برادر را دشنامی داد

امیرزاده محمدی شمشیر جانستان فرود آورد که برادر رسید و بدیوار خون خود را با تیغ خونریز بیکران شاه
زاده را درین کردند و بر میرزا جهانشاه این حرکت مبارک نیامد و اکثر اتباع از و متنفر کشتند
و آفتاب دولت او روی بزوال نهاد و ملک و سلطنت او در صدد انتقال آمد بیان این سخن آنکه
که بعد از قتل میرزا پیرباق ممالک عراق عرب و فارس ضمیمه ولایت میرزا جهانشاه کشت و استیلا
و بسطت ملک او بمرتبه رسید که زبان از تعریف و توصیف آن بعجز اعتراف نمود و مجموع سرداران
و کردنکشان اطراف و کوتوالان نفوس سر بر خط فرمان او نهادند الا امیر حسن بیک از احفاد امیر
قراعثمان که بواسطه عداوة قدیم که میان این دو خاندان بود اطاعت و انقیاد میرزا جهانشاه نمی نمود
و پیوسته شیوه مخالفت میورزید و بواسطه قلاع رفیع منیع که در تحت تصرف داشت آسان
قلع و قمع او دشوار مینمود آخر الامر میرزا جهانشاه بی تحمل شده بر استیصال خاندان امیر قراعثمان
یکجهت شد و لشکرهای ممالک محروسه قریب صد هزار سوار جمع آورده روی بامیر حسن بیک نهاد
و امیر مشار الیه در شعبی از شعاب که محلی مناسب بود فرود آمد و آنرا مضبوط ساخت میرزا
جهانشاه با آن سپاه نزدیک او رحل اقامت انداخت و انجا که حسن درایت و وفور کیاست امیر
حسن بیک بود رسل و رسایل فرستاده در استرضای خاطر میرزا جهانشاه کوشید و پادشاه
این معنی را بر عجز و ضعف امیر حسن بیک حمل فرموده در مناعت و خصومت اصرار نمود و قاسم ١
پروانچی و جهانکیر میرزا با حاجی کاوردوی را نوبتی بجنک او فرستاد و ایشان منهزم باز آمدند
و میرزا جهانشاه فصل تابستان و خزان در آن صحرا و بیابان بعیش و عشرت بسر برده مقدمه
زمستان در رسید و سرما تاختن آورد و بنوعی شدت برودت روی داد که دیکر مجال اقامه
نبود و لشکریان بفریاد و فغان آمدند و میرزا جهانشاه ترکمه را رخصت انصراف ارزانی
داشت و خود با اولاد و خواص و مقربان [illegible] عادت بود که بعد از مراجعت از غزو بطرب
و شراب خوردن مشغول میشد و در آن منزل توقف نموده بساط نشاط بکسترد و چون میان
اردوی او و امیر حسن بیک کوه بیش نبود حقیقت از کیفیت احوال خبر یافت نماز شام
جاسوسی فرستاد تا تحقیق اوضاع معلوم کند و آن شخص بهنکام بار دو رسیده و کرد خیمه
خیمه بر آمده آواز بر کشید که اسپی باین علامت کم کرده ام هر کس که نشان دهد چندین سیورغامی دهم
هیچکس از کمال غفلت و مستی جواب او نداد و جاسوس باز کشته کیفیت حال معروض کردانید
و امیر حسن بیک با دو هزار سوار مکمل بقصد میرزا جهانشاه در حرکت آمد و چون صباح شد طلیعه
از مردم میرزا جهانشاه که فی الجمله شعوری داشتند سیاهی سپاه از دور دیدند و چون مسافت لشکر بان
نزدیک شد نیک نظر کردند جمعی ترکمانان که هم جنس بودند مشاهده نمودند اما دانستند که لشکر

حسن بیک از غایت سراسیمه و متحیر گشتند چون نیک نظر کرد سمرقندی چند دید گفت از کجا ایم
کار ما ساخت گر راست امیرزاده محمدی و امیرزاده یوسف اولاد میرزا جهانشاه بجنگ پیش رفتند
و طوفان بلا را بجز محیط یافته میرزا یوسف باز گشت و پدر را خبر داد که مجال توقف نیست میرزا
جهانشاه یک زانو بند بسته بود که این خبر رسید فرصت نیافت که آن دیگر بر بندد ناچار سوار شد و
محمدی و یوسف گرفتار شده دیگر سرداران بقتل آمدند میرزا جهانشاه با صد درد و داغ بدره روی
نهاده و مجهولی از لشکریان اسکندر نام در عقب روان شد میرزا جهانشاه از بیم جان نام خویش
بر زبان آورد اسکندر فی الحال او را هلاک کرد و جامهای قیمتی او را پوشیده سرش از فتراک
بیاویخت و همچنان ساخته بلشکرگاه خویش مراجعت نمود و درین راه غافل شده سر از فتراک
بیفتاد و اسکندر صورت قضیه را با هیچکس نگفت امیر حسن بیک چون نصرت و ظفر یافت از حال
میرزا جهانشاه تفحص نمود که بکدام جانب بیرون رود و درین اثنا سر قوه دستی را که با پادشاه شباهتی
داشت پیش او بردند که سر جهانشاه است و امیر حسن بیک آن سر را نزد محمدی و یوسف فرستاد
تا ایشان درین باب چگویند شاهزادگان گفتند که این سر قوه دستی است که بار بدان بیچارگان
ماند بود و امیر حسن بیک بتفتیش آن مشغول شد که در آن روز میرزا جهانشاه چه لباس در بر
داشت جمعی گفتند که ما یکی از لشکریان می بینیم که اثواب که آنها در بر دارد و بیشتر نداشت حکم شد که
اسکندر را پیدا ساخته بمجلس او آوردند و امیر حسن بیک از آن قضیه استفسار نمود و اسکندر صورت
حال را بنهجی که مسطور شد تقریر کرد و امیر حسن بیک فرمود تا جمعی بدان راه احتیاط نموده سر
میرزا جهانشاه بدرگاه آوردند و چون خاطر آنجناب از دغدغه دشمن فراغت یافت محمدی را
و یوسف را میل کشید و خبر این فتح مبین که غرابتی تمام داشت باطراف عالم رسید و امرا و اعیان
دولت میرزا جهانشاه ازین حادثه آگاه شده امیر حسین علی را که اکبر اولاد بود بپادشاهی برداشتند
و حقه مقفل ابواب خزاین گشاده صد و هشتاد هزار کس را علوفه و رسوم داد غالب آنست که از
پادشاهان سابق اینمعنی را کم کسی میسر شده باشد **ذکر وصول رایات جاه و جلال و ظفر و شکوه و ملازمت
و نهضت سلطان از انجا بجانب عراق و بیان بعضی حکایات از خیر و شر و لشکر کشیدن در آن دیار**
حضرت سلطان سعید میرزا سلطان ابوسعید در زمستان سنه اثنین و سبعین و ثمانمائه در
خطه مرو بفراغ بال اقامت داشت و حرف جهانگیری بر لوح ضمیر می نگاشت ناگاه از جانب عراق
قاصدان رسیدند و عرضداشتها رسانیدند مشتمل بر کشته شدن میرزا جهانشاه و استیصال
خاندان او و حالات آنجانب بپایه سریر اعلی رسانیده پیغام دادند   شاها در تو قبله شاهان
عالم است   گردون ترا مسلم و گیتی مسخر است   از ملک و مال و دفاین و خزاین و زر و دولت لشکر و اسلحه

واسباب و جان و سر هیچ چیز از ملازمان آنحضرت دریغ نیست و هرچه در تحت تصرف این بنده
امیدوار است در عوض یک تار موی از خدمتکاران آستان دولت ایشان مبذول میدارم و
مسئول آنکه چتر همایون فال سایه دولت و اقبال بر فرق ساکنان این دیار اندازند و دست تطاول
ظالمان از گریبان مظلومان کوتاه گردانند که اینمعنی در دنیا موجب مناصب سنیه و در اخری مستلزم
مراتب علیه خواهد بود و چون اخبار در کلاته مرو بسمع اشرف شهریار کامکار رسید بساط انبساط
گسترده اظهار استبشار فرمود و بحکم جهانمطاع بنفاذ پیوست که از اقطار و امطار ماوراء النهر و
خراسان و سیستان و خوارزم و مازندران بموجب یلجار معین لشکریان قیامت اثر در موضع
مقرر جمع آیند تا در ظل رایت آفتاب اشراق متوجه جانب عراق شوند و از آنجا در حرکت آمده کمند
تسخیر بر کنگره قلاع و بقاع ایران و آذربایجان بل مصر و شام و سایر بلاد اندازند اما چون حضرت سلطان
سعید در کلیات امور بمشورت و استصواب خواجه عبدالله مدخل میفرمود جناب مولانا عبدالرحیم
صدر را بسمرقند روانه گردانید و شرح حالات آذربایجان و قضیه میرزا جهانشاه را بتفصیل معروض
داشت و پیغام داد که اگر مصلحت باشد آنجناب بماوراء النهر آیند تا چشمان ما منور گشته شود و الا
مخلص حقیقی بنوید قدوم شریف مستبشر گردانند و چون صدر مذکور بسمرقند رسید و صورت
حال بعرض خواجه رسانید آنحضرت عزیمت خراسان نموده و بقشلاق مرو تشریف حضور
ارزانی داشته قران سعدین و اجتماع نیرین دست داد و بعد از تقدیم مشورت در مجلس متعدده
رایها بر آن قرار گرفت که شاه و سپاه متوجه عراق گردند و بر مقتضی وما تدری نفس بای ارض
تموت نداشتند که بقتلگاه خود میروند و بوقتی که قمر در برج عقرب منزل داشت میرزا سلطان
ابوسعید بر سمند جهان پیمای بعزم جهانگیری سوار شد و خواجه ناصرالدین عبدالله بماوراء النهر
معاودت فرمود و سلطان سعید در اواخر حوت و اوایل شعبان سنه اثنین و سبعین و ثمانمائه
بسرعت تمام در حرکت آمده و بمیهنه در لنگر نزول اجلال فرمود و شرف زیارت ارباب طریقت سلطان
حقیقت سلطان ابوسعید ابوالخیر دریافت و عزیمت ولایت جام نمود و از آنجا بمشهد مقدس و بعد
از استمداد همت از روح پاک سلطان بالملک زادگان توجه فرمود و چند روز در اعتکاف دلگشا و
صحرای جاتقرا توقف فرمود و از زادگان روانه شده بکالپوش رسید و جهت آوردن سه هزار
عرابه که در ولایت هراة مرتب شده بود و بطلب لشکر پیاده خراسان ایلچی و نشان فرستاد و
در خلال این احوال حکام و سرداران عراق و فارس متعاقب یکدیگر میرسید و از جمله در کالپوش
حضرت سلطان سعید معتمدان و وجوه سپاه منصور بضبط ولایت میرزا جهانشاه بل حضرت
صاحبقران میرزا معزالدین میرانشاه فرستاد و مخدوم دستور اعظم خواجه شمس الدین محمد بر

اصفهان رفته آن مملکت را ضبط نمود و میرزا قاسم ولد میرزا جهانشاه متوجه اصفهان شد و بعد
ازین حادثه پابوس بازگشت و خواجه مجموع کیفیت ایجابی را معروض داشت و امیر نظام الدین احمد
ولد امیر غیاث الدین علی فارسی بر حسب فرمان متوجه ملک شیراز شد و امیر محمود برلاس بجانب کرمان
شتافت و امیر سید محمد برادر امیر سید مراد عازم قزوین و سلطانیه گشت و همچنین بهر شهر و قصبه کسی
نامزد شد و تفصیل اسامی ایشان موجب اطناب میشود و اکثر ممالک عراق در تحت تسخیر بندگان
درگاه آمد و از مبدأ یورش و نهضت از مرو تا وصول کالپوش ایلچیان حسن بیک بموکب همایون
پیوسته میرسیدند و بعرض میرسانیدند که حسن بیک میگوید که من از بندگان موروثی صادق الاخلاص
پادشاهم و هرگز اولاد قرا یوسف از صمیم دل موافق نخواهد بود و بحسب توده زهرک در قلع و استیصال
ایشان باید کوشید و خاطر اشرف از دغدغه اجتماع جمع باین ساخت سلطان سعید ایلچی امیر حسن
بیک را در ییلاق کالپوش طوی داد و چتر و کلاه توروتی و کمر شمشیر طلا و انواع سلاکات دیگر
فرستاد و پیغام داد که خدمتش با لشکرهای خود از جانب عراق عزیمت نماید که عساکر گردون مآثر
ازین طرف متوجه شود تا باتفاق آن قوم مفسد از میان برگیریم و پیش ازین امیر حسین علی ولد میرزا
جهانشاه ایلچی با نقود و جواهر بسیار فرستاده و عوض ممالک و خزاین و اظهار نوکری ساخته و حضرت
سلطان سعید او را نوید داده که اینک ما میرسیم هرچه صلاح وقت باشد تقدیم خواهد افتاد و
موکب همایون از کالپوش نهضت نموده بولایت هزاره جوپ نزول فرموده درین ولا از دیار ساری
امیر عبدالله ولد والله خود را با قریب هفتاد هشتاد تومان نقد و جوهر و قماش ارسال نمود
و گفت بنده میخواست که متوجه پابوس گردد اما بواسطه دغدغه بعضی از مخالفان ترددی افتاده بعضی
دو روز توقف افتاد و ملک اسکندر رستمداری ولد خود را که جوانی زیبا و نیکو منظر بود با تحف
و هدایا فرستاده پیغام داد که بنده زحمت کشیده ام و از پیش ملوک گیلان نیز رسولان آمده تحفها
آورده اند و جمیع اشراف اعلی رسانیدند که در تمام ممالک خطبه و سکه بنام و القاب خجسته زینت
و رونق شده و سلطان سعید ایلچیان را نوازش نموده بازگردانید و از راه فیروزکوه بمرج و ری در
آمد و قریب ده روز در آن ولایت توقف کرده امرا و سرداران که بولایت رفته بودند بواجبی اموال را ضبط
نموده اموال آن بلاد از انجا بعامره فرستادند و حکام ولایت ممالک همه در مقام اطاعت آمدند و حکم
حاکم شیراز امیر سید علی با دو هزار سوار ایلغار کرده از شیراز بدر او تاخت و با وجود آنکه امیر نظام الدین
احمد غافل نشسته بود و امیغی در خاطرش خطور نمیکرد بجنگ پیش آمد و چون هر باران شهر مدد(?)
میر سید عثمان عزیمت بجانب ابرقوه تافت و امیر سید علی مظفر و منصور بازگشت و سلطان سعید
جناب فضایل ماب مولانا شمس الدین صاحب کشف برسالت پیش او فرستاد و امیر سید علی احترام

تمام

تمام نسبت بجناب مولانا بجای آورده چند گاه در آنجا نگاه داشت و گفت هرگاه که موکب همایون بدین
صوب گذر فرماید کلید مخلص مملکت شیراز را تسلیم کاشتگان نماید و سلطان سعید خواجه قطب
الدین طاوس را بضبط مملکت فارس و عراق و استخلاص آذربایجان و تکثیر مزارع و تغییر مواضع تعیین
فرمود و امیر سید مزید ارغون با دیگر امرا و سرداران که بقراولی پیش رفته بودند با میرزاده قاسم ولد
میرزا جهانشاه رسیده جنگ کردند و او را گرفته مبلغ دو هزار تومان از جهات وی بگرفتند و مقید
گرفته پیش برادر خود حسین علی هم انجا بقتل آمد و امیر مزید بسلطانیه رسیده دیگر امرا الکام زنده بر تر
رفتند و در تضاعیف این حالات امیرزاده حسین علی ویران شد بیان این سخن آنست که امیر
زاده حسین علی با لشکرهای آراسته در مرند نشسته بود و دل بر مقاتله امیر حسن بیک بسته می
خواست که بحسن تدبیر و وفور سعی آثار تقدیر ملک قدیر از مکمن امکان بر حیز ظهور نقل نماید
هیهات هیهات العبد یدبر والله یقدر فی الجمله امیرزاده حسین علی امیر شاه علی و امیر ابراهیم شاه و
دیگر سرداران برسم قراولی بجانب امیر حسن بیک فرستاد و ایشان بسبب توهمی که از و در خاطر
داشتند حقوق قدیم نابوده انگاشتند و باردوی امیر حسن بیک پیوستند و چون خبر بیوفایی
امرا و وصول لشکر جغتای بسلطانیه بتبریز باردوی امیر حسین علی شیوع یافت مردم او بنوعی بهم
برآمدند که از ضبط آن عاجز گشت بالضروره ویران شد بعضی از مردم او پیش حسن بیک رفتند
و برخی باردوی همایون پیوستند و چون موکب خجسته بسلطانیه رسید عرضه داشت امیر مزید
و سایر امرا آمد مضمون آنکه ملتمس و مامول آنست که رایت نصرت شعار بسرعت باینجانب حرکت نماید
تا چهره مقصود در آینه امید جلوه گر آید و امیر حسن بیک که تا غایت در مکتوباتی که با امیر مزید میفرستاد
مهر پشت میزد اکنون مهر بروی زده نوشته است باید که امرای جغتای از تبریز بیرون روند که من
المملکت را بپسر خود اغرلو محمد داده ام و امرا آن مکتوب را بجنس پیش امیر سعید فرستادند و پیغام دادند
که حسن بیک گردن از طوق اطاعت پیچیده داعیه جدال و قتال دارد و امیر حسن بیک پیشتر
آمده پسر خود را بنظام تبریز فرستاد و امرای جغتای بیرون رفته در برابر بنشستند و مردم جانبین
آمده معامله میکردند و تعرض یکدیگر نمیکردند و چون امیر حسن بیک شنید که موکب
سلطانی بسلطانیه رسید از آنجا که نشسته بود مراجعت نموده بقراباغ رفت و سلطان سعید
یوسف شیرازی بهادر و غلی تبریز فرستاد و بنفس همایون در موضع میانه توقف نموده در انجا امیر
زاده حسین علی و ولدا و سلطان علی که بغایت جوانی زیبا منظر بود و امیرزاده یوسف میکوی(?)
پسر دیگر جهانشاه و امرا نیز که مثل عمر بیک ولد داود امیر یار بیک بسطام و پیر علی و یار علی و پیر محمد
پسران پیر علی شکر و حاجی قنبر که در زمان جهانشاه حاکم یزد بود و شاه حاجی که از اولاد امیر بابا حاجی

بود با پنجاه هزار سوار باردوی اعلی ملحق شدند سلطان سعید حکم کرد که امیرزاده یوسف بکول
بر سر یزد رفته بر سر قریباً در حدود مجاور باشد و نشان همایون نوشت که حکومت استرابادی اوقاف
انجا داند و سلطان سعید باحوال امیرزاده سلطان حسین پرداخته او را پرسش فراوان نمود و در
اثنای این اوقات فرستادگان امیر حسن بیک سعادت بیک بکر باردوی اعلی امدند و اظهار الما
وانقیاد حکام خود کردند و از انجمله برادرزاده خود یوسف بیک را روان کرده پیغام داد که هنوز افتاب
از جانب مغرب طلوع نکرده و در توبه باز است اگر جرمی از بنده صادر شده عفو فرمایند قریب
صد سال هست که پدران ما طریق بندگی و سرافکندگی سلوک میداریم خود را از زمره مخصوصان
این خاندان عالی شان می شماریم و مملکت فارس و عراق را که از دودمان حضرت صاحبقران امیر
تیمور کورکان انار الله برهانه بیگانگان انتقال یافته بود باز ستانده بنواب دیوان اعلی گذاشتیم
و دیار ادربایجان را که ایشان در انجا مستعلی بودند هم بگماشتگان حضرت اعلی مسلم داشتیم و هر چند
التماس می نماییم که مرا درین زمستان چندان بگذارند که برف در طریق کم شود و مراجعت ممکن گردد
مناقشه سیفرنا بیا کرا از من باو رعیادی از دشمنان من که در اردوی همایون اند بسمع رسید که درین ایام
معاودت ممکن هست یا نه و بعد از ترتیب مجلس با عظمت و هیبت او را عطا یوسف بیک را با پایه سریر
سپهر احتشام رسانید نخود فرمودند تا بیست و هفت نوبت زانو زده سلطان او را بشرف دستبوس
مشرف ساخته بخنان پرسید و او التماس حسن بکر را بعرض رسانید انحضرت جواب فرمود که رایت
نصرت شعار متوجه ان طرف است انچه مصلحت باشد تقدیم خواهد افتاد و انحضرت میرزا محمود
خواجه بلاف برعم خود را برسالت حسن بیک نامزد فرمود و یوسف بیک را رعایت فرموده رخصت
انصراف داد و میرزا محمود برحسب فرمان در مصاحبت او روان شد و چون باردوی حسن بیک
رسیدند یوسف بیک در خلوت خاص بعرض رسانید که میرزا سلطان ابو سعید بحر این دفاین طمع
دارد اسان اسان دست از تو باز نخواهد داشت شمه از جلالت و عظمت سلطان ابو سعید که
مشاهده نموده بود تقریر کرد امیر حسن بیک فرمود تا تخت زرین نهادند و میرزا یادگار محمد بن میرزا
بایسنغر را انجا نشاندند و خود با نخوت و شوکت هر چه تمامتر بر همان قرار گرفته امرا و لشکر با را فرمود
تا محمد و سیم در اطراف ان بر جای خود ارام گرفتند و میرزا محمود را در ان موقف در اوردند و فرمود
تا چند بار زانو زده و بعد هشت تمام پایه سریر امیر حسن بیک رسیده امیر حسن بیک فرمود که تخت
خواجه خود امیرزاده یادگار محمد در باب میرزا محمود با دهشتی لا کلام بجانب تخت میرزا یادگار محمد
رفته اول او را دریافت و بعد از ان بشرف دستبوس امیر حسن بیک مشرف شد و سخنی که داشت عرض
کردانید از این جانب یوسف بیک که فرستاده حسن بیک بود عود نمود سلطان سعید با امرا و معتمدین

بودت

یورت قشلاق مشورت فرمود و رایها بران قرار گرفت که بقراباغ روند و امیر حسن بیکرا از انجا اخراج
نمایند و زمستان دران مقام بپایان رسانند و با مضای این عزیمت موکب همایون نهضت نموده یزد را
بر دست چپ گذاشت بطرف دست راست راه اردبیل پیش گرفته بقراباغ نهادند و چون بهفت فرسخی
مقصد رسیدند بسبب قلت خوردنی خلایق دران دیه ماندند و بجانب محمودآباد روند و این طرف اب
ارس در برابر محمودآباد اقامت انداختند تا شروانشاه که سعادت پیلمان او بدرگاه عالم پناه امده اظهار
مینماید باردوی اعلی پیوندد و از ان منزل کوچ کرده اتفاقاً برابی رسیدند که علف انجا زهردار بود و
هر چهارپای که از ان می خورد هلاک می شد و دران بیابان سیلاب خوشگوار تر پیدا نمیشد و چون
اردوی پادشاه فرخنده اثر در برابر محمودآباد فرود امد امیر علی بیک برابر بایندر بسطام بخدمت
مبادرت نموده در اردوی اعظم ماکولات روی در نقصان اورده و بغایت کم شده چنانکه یکمن از
از جو و گندم بده دینار کپکی یافت نمیشد و بیشتر چهارپایان لشکریان روی بصحرا نهادند و اغنیا و فقرا
سمت تضاعف پذیرفت و ارباب طوی و عشرت و ارباب محنت بر یک خوان نشستند و در روزی
چند از جانب شروانشاه بکشتی خوردنی می اوردند و مقام حسن بیک نزدیکتر سر راه واقع شد
و راهها را مضبوط ساخته از طرف خراسان و فارس و عراق هیچکس را نمیگذاشت که بجانب اردو
حضرت سلطان سعید اید و درینا ثنا سلطان سعید مولانا شمس الدین محمد معمایی صدر را برسالت
دوانه شیراز کردانید و چون جناب مولوی باصفهان رسید خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان که
در اصفهان از قبل پادشاه فرمان روا بود مولانا را مانع بوده گفت امیر سیدی علی بیک باغی است
بر انجا رفتن مصلحت نیست و درین باب عرضه داشتی بپایه سریر اعلی عرضه داشتند مولانا شاکر خشنود
ان کردانید و جناب مولوی همراه حاجی خانه که از طرف خراسان می امد بجانب اردوی اعلی روان شدند
مردم حسن بیک که بضبط راهها متعین شده بودند حاجی خانه را با طایفه از اعیان استادان و هنرمندان
که در ان پامان باردوی همایون میرفتند بگرفتند و حضرت مولانا شمس الدین محمد معمایی در سلک
گرفتاران انتظام داشت و مجموع اسیران را پیش امیر حسن بیک بردند مولانا اعظم مولانا صدر الدین طبیب
حضرت مولوی را در مجلس امیر حسن بیک تعریف کرده و بصلابت در دین مبین و ترویج شریعت رسول
بیان فرمود مولانا صدر الدین محمد شمه از حال من بعرض رسانید امیر حسن بیک سر بالا کرده مرا خطاب
ساخت که ترا نخواهم کشت و هیچ اسیبی از من بتو نخواهد رسید من برخاستم و زانو زدم و بعد از ان
مرا حریف مجلس انس گردانید و چون شروانشاه در برابر اردوی سلطان سعید معبر مقرر نکرده بود
بلکه دو فرسنگ پایانتر از اردوی حسن بیک مردم خراسان و شروان امد شد می نمودند و امیر حسن بیک
دویست سوار نامزد فرمود تا معبر را تاخت کنند اتفاقاً ده کس از لشکر خراسان و شروان امد شد

سیمون‌دند بجبر کری رفته بودند وایشان محمد برسبك که بغزبان حسن بیك روان شده می‌خواست که با
آن دورست کس بروند دبان خود زدند و او را گرفته بپایه سریر اعلی آوردند وان دو صورت حال استفسار
نمودند کیفیت واقعه باز گفت سلطان سعید جمعی سران باد و بیت کس فرستاد وایشان رفته و
جمعی از مخالفان دستگیر کرده بپایه سریر خلافت مصیر آوردند بعد از چند گاه سبب آنکه بکار اردوی
همایون آمده سواران سودند بهتب انداختند و شاهزادگان وامرا و مقربان و بهادران فوج فوج از ا
ذده رخصت طلبیدند که بیرون روند سلطان سعید فرمود که مصلحت نیست که بر سر یاغی روند
وصباح چون معلوم شد که جماعت زیاده از هزار و پانصد کس بوده اند ولشکریان خراسان تأسف
بسیار خوردند مفید نبود و چون اسپان سپاه پادشاه جهان پناه از قلت علیق ضعیف و سخت
سست بودند و مجال آن نداشتند که برسم تاخت بیرون روند یا در میدان جواب خصم گویند و اسپان
تراکمه که در غایت قوت بودند پیوسته در حوالی اردوی اعلی بتاخت می‌آمدند و هر کرا از ترك وتاجیك
می‌یافتند می‌کشتند و مدتی حال اهل خراسان بدین وتیره روزگار گذران بود و درین اثنا شروانشاه
یاغی شده و کشتیها بر آن طرف کشیده و خلق بسیار از مردم اردوی اعلی که جهت معامله و سودا بطرف
رفته بودند همه را غارت کرد و سبب مخالفت او آن بود که امیر حسن بیك کسی پیش شروانشاه فرستاده
پیغام داد که عاقبت لشکر جغتای و مخالفان آنجانب متقارب خواهد کرد و اثر آن معلوم خواهد
شد که نتیجه دوستی ایشان چه خواهد بود شروانشاه ازین تهدید اندیشناك شده محبت سلطان
سعید را بعداوت مبدل گردانید پادشاه وامرا و سایر لشکریان از فقدان طعام حیران ومهموم
گشتند و بر فور طبل رحیل کوفته متوجه اردبیل شدند و در اثنا راه بمحلی پر وحل رسیدند که از انجا
گذار دشوار بود و زیاده از نیم فرسخ در آن گل و لای پلاس و نمد و قالین و خیمه و خرگاه و سراپرده
و بارگاه می‌انداختند و بانواع حیل راه ساخته میگذشتند و سلطان سعید بنفس نفیس ایستادگی
و اهتمام نمود تا مجموع مردم از آن گل و وحل بگذشتند و بسیار از چهارپای و رخت در عرصه تلف
آمدند واز آن ورطه بیرون آمده در موضع مناسب نزول کردند و پیران امیر بایزید بسطام وخواجه
برهان کرمانی که صاحب دیوان بود برجب فرمان سر هزار و شش و دو بیت تومان بودند که از
قول تعاج غله و گوسفند بیاورند و در دوازدهم رجب امیر سید مراد بقراولی فرستاده مذکور
اندك مسافتی قطع کرده ناگاه چهارصد سوار آراسته از جانب مخالف که امیر بیك مقدم
ایشان بود بدید آمدند و امیر بیك با سید مراد گفت میرزا سلطان ابو سعید دشمنان صد ساله
را دوست و بندگان صد ساله را دشمن گردانید اکنون بی آنکه جنگ کند با مصالحه نماید نگاه بود
فردا باید که امراء بزرگ از آنجانب بیایند که امیر حسن ضمناً در مقام دولتخواهی است و او نیز از آن

طرف

طرف خواص و مقربان خویش خواهد فرستاد تا مهم صلح قرار یابد و روز دیگر امیر سید مزید و دیگر
امراء عالیمقدار بیرون رفتند و در همان موضع ترکمانان روز گذشته را در یافتند و چون ایشان
بغایت اندك بودند امیر مزید بر سر ایشان تاخت و بیك حمله همه را پراکنده ساخت و جمعی را
دستگیر کرده باردوی اعلی فرستاد و خواست که در عقب گریختگان رود امیر سید ارغون گفت اجازت
کومك از عقب دارند توقف درین مقام از واجبات است که اسپان ما لاغر اند امیر مزید نشنود و مسافت
از عقب ایشان قطع کرده ناگاه امیر حسن بیك با دو هزار سوار آراسته بر اسپان آسوده نشسته
از کمینگاه بیرون آمد و بر سپاه خراسان حمله آورده قریب پانصد کس از امیر و امیرزاده و بهادران به
بقتل رسانید و از مشاهیر کشتگان سلطان جنید پسر سید احمد برادرزاده امیر سید مزید و پهلوان
حسن دیوانه و حسین علی ارلات و شیخ محمد بغدادی و پیر محمد قورچی و امیر سید مزید گرفتار گشت
و بقیة السیف افتان و خیزان گریزان شده جان شیرین را باردو رسانیدند و پیران امیر علی شکر
همراه امیر مزید بودند باز گشته بجای در رسیدند اما در نیامدند و امیرزاده سلطان علی همراه ایشان
بهمدان رفت و در انجا او را بقتل آوردند و در آن هنگام امیرزاده حسین علی برجب حکم در تبریز
اقامت داشت و درین وقت رای سلطان سعید اقتضای رای کرد که شخصی را که بجمال حسب
و جمال نسب آراسته باشد جهت تاکید مبانی مصالحه نزد حسن بیك فرستد تا بمزید اعتنا و اهتمام او آن قضیه
تمشیت پذیرد و در قم اختیار بنام عالیجناب سیادت مآب ایالت انتساب امیر سید غیاث الدین محمد که
از احفاد امیر سید قوام الدین که پادشاه آمل و ساری بوده وذکر آنجناب در قضایای صاحبقران کامکار
گذشت و او بفنون آداب و اخلاق از اعاظم سادات آنزمان داشت و آنجناب متوجه گشته باردوی
امیر حسن بیك رسید و جناب نصرت انتساب بمراسم استقبال قیام نموده و از خرگاه بیرون آمده
مراسم اعزاز و احترام بجای آورده و سید را در آغوش گرفت و گفت هر چند مراد ابتدا صلح بود از اشارت جناب
سیادت مآب تجاوز چگونه جایز توان داشت و درین اثنا افتخار اعاظم السادات امیر سید ابراهیم قمی باتفاق
مهد علیا والده سلطان سعید باردوی امیر حسن بیك بجهت همین تشریف آوردند و درین وقت سید [illegible]
که پیش ازین امیر حسن بیك او را بمصالحه فرستاده بود مراجعت نموده بعرض رسانید که مردم خراسان
بغایت ضعیف الحال و خود بخود ویران می‌شوند مطلقاً بصلح راضی نباید شد امیر حسن بیك این سخن
را در خاطر جای داد و چون فرستادگان پیغام سلطان سعید رسانیدند که اول نوبت در مقام التماس
صلح آمدی ما بدان راضی نشدیم لاجرم دو روز که آنان می‌ترسیدیم پیش آمد اکنون ما طالب صلح ایم
هر چه فرمایی بتقدیم رسانیم چون سخن سید اردبیلی موثر افتاده بود ملتمس ایشان مبذول نیفتاد و
حسن بیك گفت کار پادشاه شما از صلح گذشت و مهم سلطنت او زیر و زبر گشت و مجموع امراء خراسان

عرضه داشتها نوشته پیغام داد که ایام دولت میرزا سلطان ابو سعید بنهایت انجامید و آفتاب
شوکت او بر حد زوال رسید بعد از آن امیر حسن بیک شرایط دلجویی و تفقد امیر سید غیاث الدین
بجای آورده با آنجناب گفت که شنیده ام که میرزا سلطان ابو سعید ترا وعده حکومت ساری داده
و بآن وفا نکرده باوجود که آن مقدمه داشته و در همان مجلس منشی خود را طلبیده فرمود تا نشان تفویض
و سجل ساخته تسلیم جناب سیادت مآب نمود و چون شاهزادگان سلطان سعید را رخصت انصراف از اردو
داشت **ذکر واقعه سلطان ابو سعید گورکان انار الله برهانه و افاض علیه**

کدام سرو سهی را سپهر آبی داد که باز خشک نکردش باتش بیداد کرا نهاد فلک تاج سروری بر سر که بند
حادثه بر دست و پای او ننهاد عاقبت الامر آفتاب بقا با فق فنا غروب کردنی است و مزرع حیات
بداس ممات درو رفتنی نهال هیچ سرو قدی بر جویبار عمر بالا نکشید که نجار نکبت خریف اجل آنرا
بیخی نکرد انید و هر که از شربت مسرت و امانی اقداح افراح نوشید ناچار روزگار ناسازکار از
کاس ابی او را شراب مسموم ناکامی چشانید موید این مقال و مؤکد این حال آنست که چون مهد علیا
والده سلطان سعید و امیر سلطان ابراهیم قمی از یورت امیر حسن بیک روان شد بار دوی میرزا
سلطان ابو سعید رسیدند و در عقب ایشان دلاوران لشکر ترکمان بی دغدغه در حرکت آمدند و
مقارن این حال امرا خراسان و سرحدهای خود گذاشته باردوی حسن بیک پیوستند و چون سلطان
سعید مشاهده نمود که کار از دست رفت بوقت سحر و دغان عزیمت بر نیت هزیمت بر تافت و امیر
حسن بیک مانند برق و باد از عقب شتافتند و آنحضرت را گرفته هم شب باردو رسانیدند و بمحافظان
سرپرده حقیقت پادشاه را مضبوط نگاه داشتند و بعد از دو روز امیر حسن بیک او را طلب داشت
و چون نزدیک بارگاه رسید شرایط استقبال مرعی داشتند و مراسم تعظیم و اجلال بتقدیم رسانیدند و
بعد از آنکه در مجلس آن دو پادشاه عظام ترکمان قرار گرفتند امیر حسن بیک هر گونه شکایة آغاز کرد
و حکایات سابق در میان آورده و اظهار نیکو بندگیهای خویش باز راند و جفاها که در برابر دیده بود
بر زبان گذرانید و میرزا سلطان ابو سعید جوابهای مناسب وقت بود بادا رسانید بعد از آنکه در مجلس
آن دو پادشاه چون از جانبین گفت و شنید بسیار واقع شد و امیر حسن بیک آن پادشاه جبروت خصال
را بموضعی که محفوظ بود باز گردانید و در خاطر نداشت که آسیبی باو رساند بلکه می خواست که اسباب
و تجمل جهانشهرباری مرتب داشته او را بدیار خویش فرستد و چون در آن امر با امرا و ارکان دولت
مشورت فرمود ایشان باتفاق گفتند که در آن زمان هیچگونه مخالفت ظاهر نبود خواطر و جوانب
جانب او اعتماد مینمود اکنون که ازین طرف انواع ملالت و محنت باو رسید و اصناف اهانت و
مذلت کشید مرد عاقل چگونه از وی غافل باشد و لا علاج هر گاه که قادر گردد این دیار را زیر و زبر گرداند

و بیشتر از همه قاضی شروان در باب افنا و اعدام میرزا سلطان ابو سعید سعی مینمود و سبب آنکه در آن
دو روز قاضی باو ملاقات کرده بود و میرزا سلطان ابو سعید اظهار ما فی الضمیر فرموده بادی گفته
بود که بواسطه مخالفت شروانشاه و باز گرفتن ماکولات حسن بیک بر لشکر جغتای استیلا یافت و الا
این صورت بجا نمیرسید قاضی اندیشید که اگر این پادشاه خلاص شود و بر این دیار استیلا یابد خاک
شروان را بتوبره اسپان بران بغدادی که از شروانشاه در خاطر داده بخراسان کشد و دوم رجب سنه
ثلاث و سبعین و ثمانمائه او را بوثاق میرزا یادگار محمد بن میرزا سلطان محمد فرستاد و چون نزدیک
رسید شاه زاده از بارگاه بیرون آمده پادشاه را در آغوش کشید و بخرگاه خود مراجعت کرد میرزا
سلطان ابو سعید خواست که در عقب او قدم پیش نهد او را منع کردند و گفتند در اینجا بنشین و او ندانست
که مهم بکجا رسید در همان مکان روی بقبله نشست و رشته حیاة او بمقراض انقطاع یافت
هر گز که گمان برد که اینسان ناگاه فرمان ده روزگار فرمان یابد **گفتار در بیان حکایات لاحقه که لایق
انساق تاریخ و خاتمه این کتاب و تعداد اولاد شاه مغفرت مآب** چون میرزا سلطان ابو سعید از وثاق
خویش بیرون آمد فزع روز اکبر و دهشت محشر در میان خلایق ظاهر شد و مردم اردو چنان سراسیمه
شدند که مرد از زن و سیاه از سفید باز نمی شناختند فرو ماند کار مردان رستخیز نزدیک
ستیز و هنرمند رای گریز دلیران ترا که آن شیشه ضبط بیرون جسته منتظر این روز بودند در اردو در فرجه
آتش غارت و تاراج اشتعال دادند و بنهب و سبی مشغول شدند و هنوز خیمه و خرگاه و سراپرده و
بارگاه بر جای بود که امیر حسن بیک در رسید و بر در بارگاه فلک اشتباه سوار بایستاد و بضبط
خزاین و نفایس و حراست حرمها فرمان داد و خواجه سرایان و مستحفظان خواتین را بتمکین
امر نمود که بدستور معهود بر مهم خود قیام نمایند و داروغگان بهرام صولت تعیین کرد که ایشان از آن
امر ممد و معاون باشند و چون لشکر ترکمان عنان تمالک و تماسک از دست داده بودند و بجهد قوی
و حکم تاراج باز نمی ایستادند امیر حسن بیک چند کس را بنوک سنان جان ستان بر خاک هلاک
و بوار انداخت و طوفان بلا را که بالا گرفته بود ساکن ساخت و فرمان داد که سپاه ترکمان و بقایای
جغتای بیرون روند مجموع بر حسب فرمان عمل نمودند و عجزه و فقرا روی امید بدرگاه امیر حسن
بیک نهادند و یرلیغ واجب الاتباع نفاذ یافت که امرا خراسان و لشکر جغتای در ظل رایت میرزا
یادگار محمد مجتمع گردند و اعیان و سرداران سپاه خراسان عنایت و رعایت فرمود شاهزادگان
عالی شان و امرا سمرقند و خواص و مقربان میرزا سلطان سعید بعضی در اطراف متفرق و پریشان
گشتند و بسیاری از ایشان بمحنت اسر گرفتار آمدند میرزا سلطان محمد و میرزا سلطان محمود و میرزا
شاهرخ که از اولاد میرزا سلطان سعید بودند از لشکرگاه بیرون رفتند میرزا سلطان محمد و میرزا

سلطان محمد و میرزا شاه رخ گرفته باردوی امیر حسن بیک آوردند و در قلعه محبوس شدند میرزا سلطان
محمود با سید مراد و طایفه از امرای غزنین در ضمان سعادت و سلامت روی بخراسان آورد و جمعی امرای
سمرقند و صدور که بدست افتاده بود در طوق زنجیر کشیدند و امیر احمد موسکه و امیر احمد یادگار و میرک
عبدالکریم و میرک عبدالرحیم و امیر عبدالوهاب و مولانا قطب الدین رحیل از آن اهل بند و زنجیر بودند
و چون از میرک عبدالرحیم صدر که مردی متکبر طامع بود بتحقیق باعث بر نزاع میرزا سلطان
ابو سعید با امیر حسن بیک اوشد سخنان نا ملایم بعرض انجناب رسانیده بودند از رفقا فی الساعت
حکم شد که جلد تنش را پوست کنند و از برگاه ساخته بر همراه لشکر نصب نمایند تا آشنا و بیگانه نزدیک انجا
بچشم اعتبار و دیده استبصار نظر کرده متنبه شوند که دیگر گرفتاران چون در ایام اختیار و حشمت
بر قانون عقل و مروت زندگانی میکردند از آن مهلکه خلاصی و رهایی یافته باطراف و جوانب رفتند
و مولانا قطب الدین طبیب بدیار روم متوجه شد و پیش قیصر حرمت تمام یافت و مدت چند سال بعزت
و اقبال گذرانیده عاقبت برحمت ایزدی پیوست و چون خبر وفات او بهرات رسید خواجه [illegible]
دهدار که سالها ایشان جناب مولوی بود و اکنون ملازم حضرت سلطنت مراسم تعزیت بجای آورد
جهت ترویح روح مولانا سفره کوراش عظیم داد و تمامی اکابر و اشراف خراسان مجتمع بودند القصه امیر حسن
بیک بعضی مقربان و مخصوصان میرزا ابو سعید خلعت امان پوشانیده بچشم عنایت و عاطفت در حال
ایشان و هر که اصیل بوطن بود رخصت عزیمت نمود و بیشتر مردم خراسان از راه گیلان متوجه اوطان
گشتند و حکام گیلان در رعایت و تفقد آن جماعت بقدر میسور سعی نمودند و چون خبر گرفتاری و قتل
میرزا سلطان ابو سعید بهرات رسید در بلده و بلوکات فتنه و شورشی عظیم پدید آمد و امیر قنبر علی
دران اوان از حصار شادمان برغبت یورش آذربایجان آمده بود و در ظاهر شهر نشسته باندرون [illegible]
کرد و مدت سلطنت میرزا سلطان سعید در سمرقند پانزده هشت سال بود و اسامی شاهزادگان که از وی
موجبست که مسطور می‌باید میرزا سلطان احمد میرزا سلطان محمود میرزا سلطان محمد میرزا شاه رخ
میرزا الغ بیک میرزا شاه عمر شیخ میرزا ابابکر میرزا امراء میرزا خلیل میرزا سلطان ولی و از ایشان
سلطان محمد و میرزا شاه رخ در ولایت آذربایجان محبوس شدند چنانچه ثبت افتاد میرزا سلطان
محمود که ارشد اولاد سلطان سعید است از عراق بخراسان آمد و از آنجا بسمرقند پیش میرزا سلطان
احمد برادر بزرگ خود که بر حسب فرمان سلطان سعید والی ما وراء النهر بود تا اکنون که سنه تسع
سبعین و ثمانمایه بر تخت سلطنت تمکن دارد و میرزا سلطان احمد مقدم برادر گرامی داشت و چند
گاه در مقام محبت با یکدیگر بسر بردند و عاقبت سلطان محمود بن عیب جمعی از ملازمان بعزم
کشورستانی و جهانبانی از ظاهر سمرقند بعزیمت شکار سوار شد و بسعی و اهتمام امیر قنبر علی غزنی

بجانب

بجانب ولایت حصار تاخت و حکومت آن دیار و مملکت بدخشان مع توابع و مضافات بر شاهزاده عالمیان
قرار یافت و در تاریخ مذکور بر مسند فرمانروایی استقرار دارد اما شرح حال میرزا الغ بیک چنان است
که سلطان سعید کابل را مع توابع و ملحقات بشاهزاده ارزانی داشت و او را با بیتم تمام بدان دیار
روانه گردانید و امیر بابا که اختیار امور آن سرزمین داشت چندگاه بر جاده عبودیت مستقیم بود و گرد
ادبار کفران نعمت بر فرق خود بیخت و بعضی از مخصوصان شاهزاده را بقتل رسانیده او را محفوظ
و مضبوط گردانید و برادر امیر بابا علی آقا خان و دریا خان که از وی کینه دیرینه در سینه داشتند بابا را
از میان برگرفته شاهزاده پادشاهی برداشتند و در اوان شیوع عصیان امیر بابا امیر شجاع الدین محمد
برندق و امیر قنبر علی و امیر بابا کوکلتاش متوجه کابل شدند تا میرزا الغ بیک استخلاص فرمایند برادر
امیر بابا بتصور آنکه امیر شجاع الدین محمد بضبط ولایت می‌آید شاهزاده برگرفته بجد و دهنه رفتند
و مردم اوغان خبر یافتند و شبیخون بکار اردوی ایشان آمدند و شاهزاده را از دیده بردند و برادران
امیر بابا از عقب آن جماعت شتافتند و مردم اوغان شاهزاده بدره در آورده که در آن ایشان آنجا
بودند پیش دره را بسنگهای عظیم استوار ساختند مخالفان تا سنگها از راه برداشتند جماعت
اوغان شاهزاده را بامیر شجاع الدین محمد و دیگر امرا رسانیدند و بار دیگر شاهزاده بر مسند کابل و
غزنین و تختگاه سلطان محمود سبکتکین متمکن گشت و در تاریخ سنه تسع و سبعین و ثمانمایه در آن
ولایت بعیش و کامرانی و حکومت و جهانبانی مشغول گشت اما شمه از حال میرزا ابابکر آنست که میرزا سلطان
ابو سعید مملکت بدخشان را نامزد شاهزاده کرد و امرای عظام را بمهمات آن دیار تعیین نمود و شرح فتح آن
ولایت بر نیسان بود که امیر سید مزید بموجب فرمان متوجه تسخیر ولایت بدخشان گشت و شاهزاده
سلطان محمد که سالها بحکومت آن دیار اشتغال داشت و دران ولایت صاحب اختیار گشته بود
بدر رهنمونی اقبال عازم قوایم سریر سلطنت مصیر شد و هر چند والده او مانع آمد مفید نیفتاد و شاه
سلطان محمد بهرات شتافت و بر جانب ترکستان و کاشغر رفت و امیر سید مزید بدخشان را
قبضه تصرف آورده اموال و نفایس فراوان از خزاین شاهان برد و میرزا ابابکر [illegible] بموجب فرموده
بجانب بدخشان رفت و آن ولایت را بواجبی مضبوط نمود ناگاه شاهزاده بدخشانی از جانب کاشغر
بر سر امیر اسمعیل خاوند شاه که امیر الامرای میرزا ابابکر بود تاخت و او را بقتل آورد و بار دیگر ولایت
موروث را متصرف شد و چون این خبر بسمع امیر احمد شتافت و دیگر سرداران که در حدود و قندز
و بقلان بودند رسید ایلغار کرده ببدخشان رفتند و شاهزاده را گرفته بقتل رسانیدند و چون
صورت قضیه مسموع سلطان سعید گشت بکشتن شاهزاده سلطان محمد که بغایت آشوب
فتنه که ازان بود فرمان داد و آن بیچاره را در میان دروب عراق میرک حسین ولد خواجه شمس الدین

محمد صاحب دیوان بود وان علم فرستاد و بوتیره دیگر میرزا ابابکر بر بدخشان استیلا یافت و شرح
خذ بتش در مجلد سابع مذکور خواهد شد و میرزا سلطان ابو سعید ولایة ان خود را بفرزند دیگر خود
میرزا عمر شیخ داده و امرا و نواب جهة شاه زاده مشار الیه که در شجاعت ایتی بود تعیین فرموده و
خذ بتش را بانصوب فرستاد و ان ولایة را بنوعی ضبط کرد که لشکر مغول و یونس خان دندان
طمع از ان بر کندند و در ان تاریخ شاه زاده جوانبخت بر تخت حکومت استقرار داشت اما قضیه میرزا
سلطان مراد چنان بود که میرزا سلطان ابو سعید او را بحکومت کرمسیر و قندهار فرستاد امیر نظام الدین
احمد برلاس که در ان سر زمین اختیار تمام داشت بخدمت شاهزاده کریبته میرزا سلطان مراد چند
سال در ان ملک بفراغ بال گذرانید و چون ولایت عراق و اذربایجان در تحت تصرف سلطان سعید
امد شاه زاده بر حسب فرمان از قندهار بجانب کرمان نهضت فرمود ناگاه در اثنا راه گرفتاری جنگ شد
بحر کردید عاقبت متوجه گرمسیر شد و در زمانی که کشتی ارباب جبر بن سکیذشت امیر یوسف ترخان که
بموجب فرموده ملازمت شاه زاده سمت داراب گذشته کشتیها بجانب تابان سر داد و اوازه انگند که لشکر شاه
زاده رسید وازین جهة تفرقه بحال اکثر خلایق که از ان گذشته بودند راه یافت و یوسف ترخان فرصت
غنیمت شمرده احمال و اثقال شاه زاده را غارت کرد و میرزا سلطان مراد بر حال بخدمت صاحبقران امد
و ان حضرة او را از خراسان شیرگاه پیش برادران فرستاده و چون حکم برادر را فسبت با او حکم اخوان
بوسعید ماشت باد دیگر بخراسان امد و سلطان صاحبقران او را تربیت فرمود و عاقبت شاهزاده
جهة صلحت ملکی بقلعه ... فرستاده دیگر خبر ... میرزا سلطان ابو سعید در حین توجه
و ... میرزا سلطان خلیل را در دار السلطنة هراة قایم مقام خود بگذاشت و شاه زاده
چند گاه در انجا بحکومت اشتغال نمود و بعد از واقعه سلطان سعید در اذربایجان سلطان حسین
از ان شاه زاده را در مانه سمرقند گردانید اما حال سلطان ولد چنان بود که میرزا سلطان ابو سعید بجانب قطب
ان ولد اعزرا با امرا اوزبک رجوع فرمود و ایشان از سر طوع و رغبت بخدمت او کمر بستند و شبیه بماند
و شمه از احوال اولاد امجاد سلطان سعید درین مقام ثبت امد و انچه بتفصیل منظر ان کشته در سه
در مجلد سابع بعد از اراده قادر صانع دفتر ده ملک بیان خواهد گشت انشاء الله تعالی ذیل ...
هذه الحمد والمنة که بتایید توفیق الهی و فضل فیض نامتناهی پادشاهی مجلد سادس که مشتملست بر
جوامع اخبار و غرایب اثار بپایان رسید و حالتی که مسود اوراق را در اثنای تالیف و تلفیق این دو
عجیب و حکایات نفیسه روی نمود بنابر غرابتی که داشت قلم مشکین خواست که ازا این مبتدل و
دابان ملحق گرداند بیان این سخن انست که چون کمیت خوش خرام خامه بمیدان جلوس حضرت خاقان
سعید رسید و دم جگر ودود کرم بتابه بر راقم حروف استیلا یافت که عنان حرکت از کجا انفصال

نماند و اطبا مسیحا نفس بمعالجه این غریب بیکس پرداخته بسلوک طریق احتیاط و پرهیز که در نظر بصیرت
بسیار باریک بود ارشاد فرموده چنانچه قرار دادند که هر روز بدو سیر گوشت و ده سیر شوربا و ذلک
بالهٔ شربت صباح و بلک انار و راحت در دو قناعت باید نمود و اگر تشنگی غلبه کند مقداری عرق کاسنی
بجای اب باید اشامید و چون تحفه عزیز و میوه نایاب بود مخلص کینه از اشارت ان جماعت تجاوز
جایز نداشت و با وجود ان ضعف قوی را احتیاط فرمودن در اکل و شرب از کتابت منع نفرمودند
و مخلص حقیقی این معنی را فوزی عظیم دانسته بکار خود مشغول شد بنده مکشوف و مبهم و افزا
لوح و قلم اگاه که از بدایت سلطنت خاقان سعید تا نهایت دولت و سلطنت میرزا سلطان ابو سعید
طاب الله ثراه و جعل الجنة مثواه این ضعیف نحیف داستان داستان بر پهلوی راست یا پهلوی چپ
بار استان خانه افتاده نوشته است و از ضعف تردد میان نتوانستم که باب ... را فتسم در سلک
تحریر کشد و بعضی از مهره اطبا گفتند که این قدر مشغول در اثنا مرض یا عدم ان در بادان دخلی دارد و
اگر در بعضی لیالی از دستور کتابت صحیف اعراض نمود در ان باب اهمال ورزیده با استراحت
مشغول میگشت خوابهای پریشان دیده بیدار میشد با حرارتی مفرط مستولی گشته بحال عقیمه
می امد و چون بدستور زمان سابق در تحریر شروع میرفت حواس میل بباطن کرده خوابهای خوب و
رویای صالحه اتفاق افتاد و حسبانان شبها که چشم این ناتوان می غنود از نصف لیل تا وقت طلوع
فجر بحال انتباه می امد و بی شایبه تکلف این معانی بظهور نمی پیوست و الا از کرامات حضرت
اعالی منقبت عالی منزلت مهر سپهر علم و کمال خورشید فلک فضل و افضال الذی لم یسمح بمثله الادوار
ما دار الفلک الدوار و الفکرة الافلاطونیة و الفطنة الفریدونیة اکمل الامراء و انموذجها
الیه احب ارباب الدول و انجبهم بالفضایل المنیا لبه الذی لم یر بعین الافلاک مثله ولم یسمع
اذن الاعتقاد عدیله موسس اساس العدل و الاحسان قاطع بنیان الظلم و العدوان الذی
انامله مفاتیح ارزاق العلما و الفضلا و ایادیه مصابیح و ... الصلحا و الفقرا مقرب الحضرت
السلطانیه مرجع اعاظم الامرا بدولتخانه المختص بالتاییدات الملک العلی الکبیر نظام الملة
و الدنیا و الدین علیشیر زینه الله تعالی مسند الامارة بما ثر الاقدام و نظر ریاض المملکة بسحایب
الاقدام الهی تا بود افلاک و انجم مبادا نام نیکش از جهان کم بتایید الهی باد منصور شده بر تو
ممالک باد معمور دعای صبح خیزانش قرین باد سعادت با دو دولت هم قرین باد تمت الکتاب
بعون الملک الوهاب اللهم اغفر لمن نظر فی هذا الکتاب و لمن سعی الکتاب
من دعاء الخیر و الرحمة و الغفران امین امین
کتبه الفقیر الحقیر محمود بن امیر حسین جهرمی